

بِكَلِمَاتِ الْذَّهَبِ
نَفْعٌ
بِيَانِ حَقِيقَةِ الْمُنْزَهِ

بِأَتْرَجَمَهُ فَارسِي

تَأْلِيفُ :

الاَخْطَرْ حَسِينْ بْنْ جَنَانِي

تهران - دی ماه - ۱۳۵۰

BOBST LIBRARY

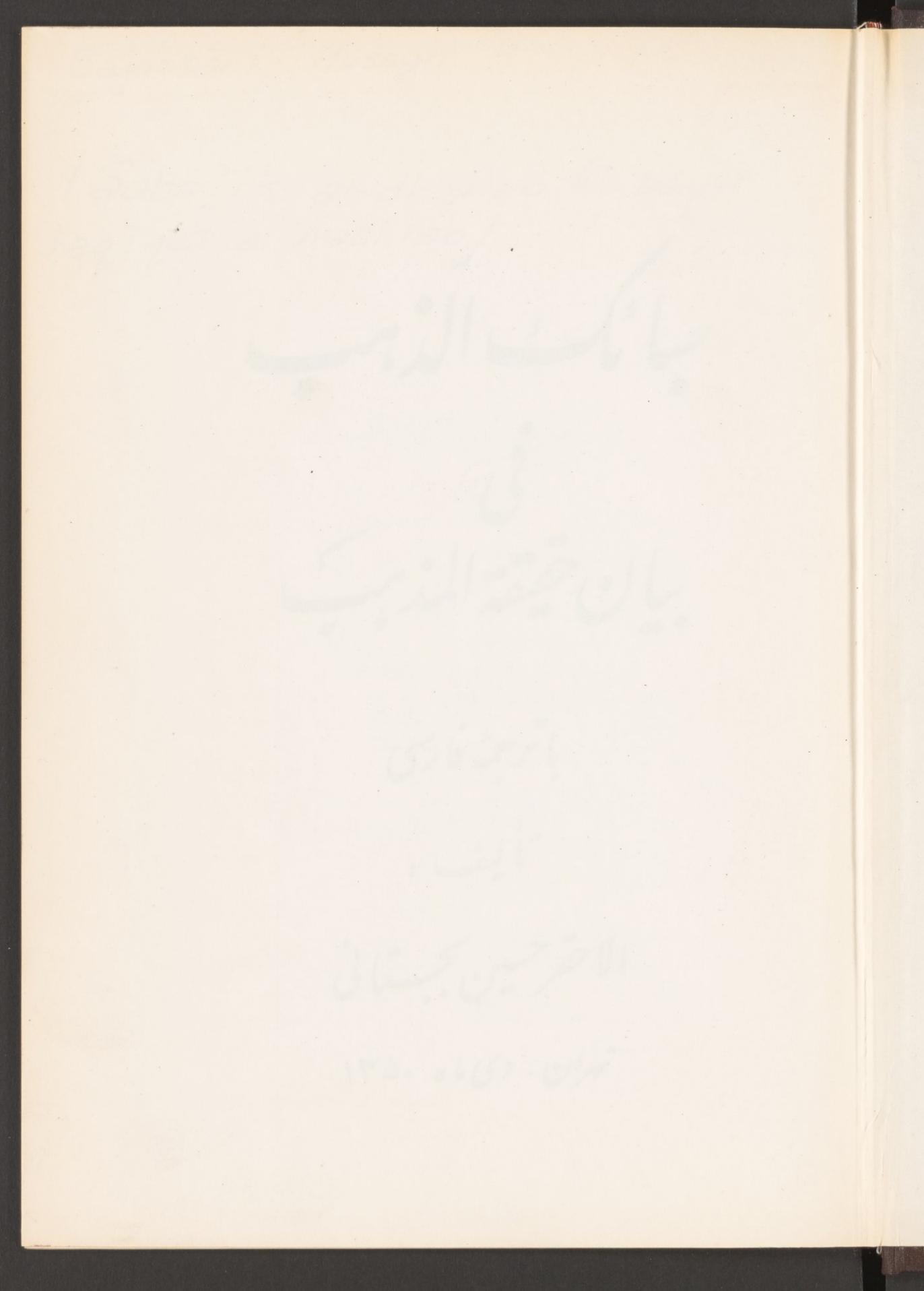


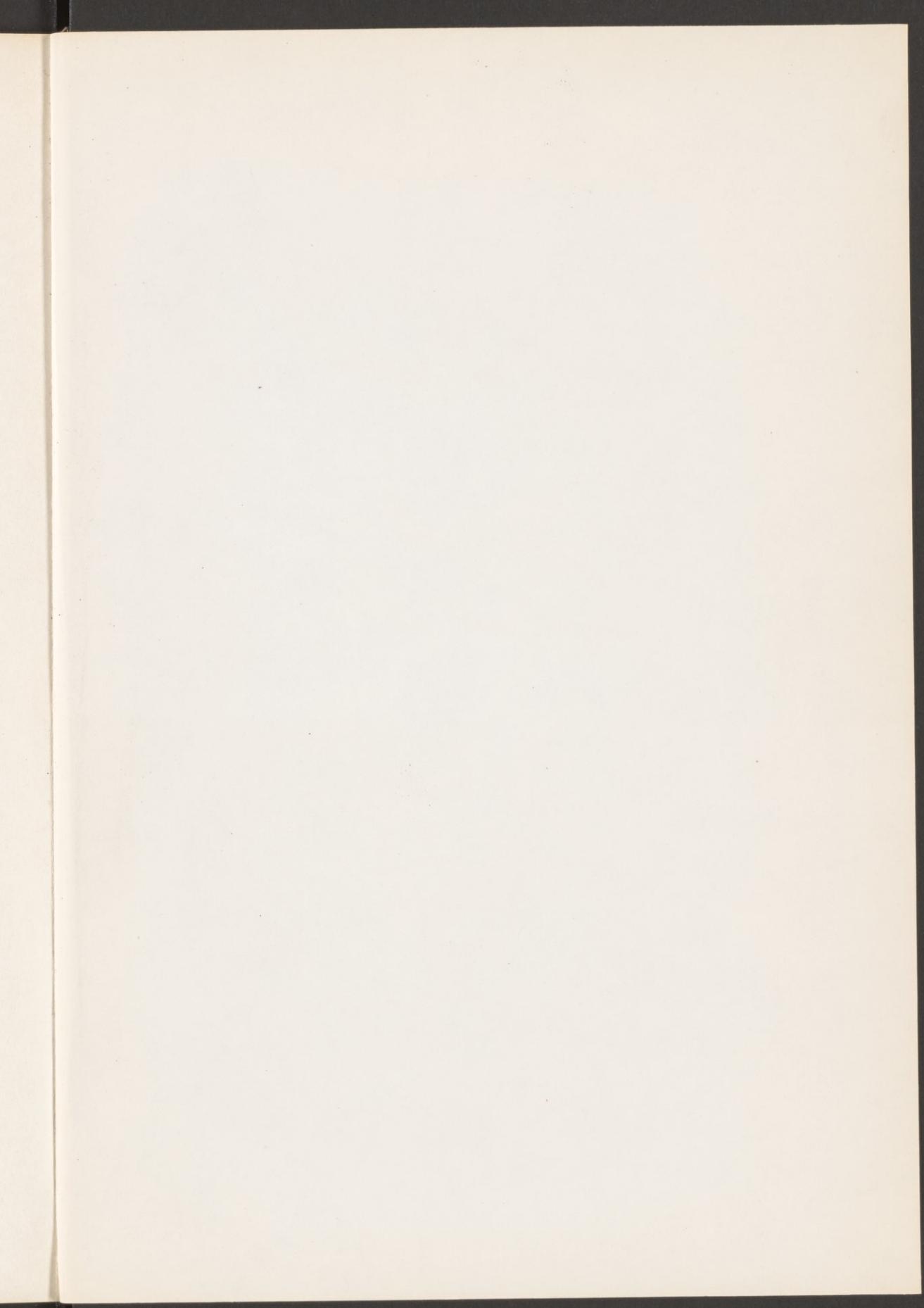
3 1142 01706 5361



**Elmer Holmes
Bobst Library**

**New York
University**





Bajastānī, Husayn

/Sabā'ik al-dhahab fi bayān
haqīqat al-madhhab/

سباک الذهب

فی

بيان حقیقت المذهب

با ترجمه فارسي

تألیف :

الاحررحسین بجستانی

تهران - دی ماه ۱۳۵۰

BP

193

'B36

1971

c.1

فهرست محتواه‌ی اذکر الذہب

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
مقدمه کتاب و سبب تأليف آن	۱	بيان اينكه آنچه بروزنان ميگذرد و ازان بجوارح	۱
در بيان اينكه افضل و اجبات و اوجب آنها چيست	۳	نميرسد پست ترين علوم و بهترین علوم آن	
در بيان غرض از خلقت	۴	است كه در جوارح ظاهر شود	۸
در بيان اينكه لا اله الا الله حصار محكم خداست	۴	سفارش رسول خدا بعلیع که هدایت يكثرا بهتر	
در بيان جمع علوم در چهار صفت کلام امام صادق		است از آنچه شمس بر آن بتايد	۸
ع و شناساندن خدارا هنگام شکستن کشتی	۵	در برتری علمیکه باآن رد باطلى شود ياهدایت	
در اينكه کمال دین در طلب علم است و عمل باآن	۵	گمراهی بر عبادت عابد	۹
در فضیلت تعلیم علم بغیر	۶	در مختار نمودن جبرئیل آدم را بین عقل و دین و	
در فضیلت طلب علم و روحان او بر عابد بهفتاد		حیا و اختیار و عقل را	۹
برابر	۶	در تعریف عقل از امام ششم علیه السلام	۹
در بيان اينكه برای طالب علم هر طبق ویابسی		دراينكه ارزش عبادت بعقل است و قصه عابد بی	
تبییح میکند	۷	عقل و کلام ملک با او	۱۰
در بيان پهن کردن ملک پر خود را برای طالب		در اينكه عقل سه جزء دارد حسن معرفت حسن	
علم واستغفار کردن برای او آنچه در زمین و		طاعت حسن صبر	۱۱
آسمان است	۷	کلام موسی بن جعفر ع بهشام که قوت عقل صبر	
در بيان روحان مداد علماء برخون شهداء	۷	بر تنهائی است	۱۱
قول امام ششم در باره کسیکه نفقه نکند خدا روز		دراينكه لسان عاقل پشت قلب او است و احمد قدیل	
قيامت با وظیر نمیکند	۸	او و راء زبان او است	۱۱
تعجب امام صادق ع نسبت بکسیکه در خانه نشسته		بيان اثر نشستن مجلسیکه احياء دین شود	۱۱
چگونه دینش را فرامیگیرد	۸	قول رسول خدا در اينکه بهتر چيزیکه خدا عباد	
در اينکه معلم خیر استغفار میکند برای او		داده عقل است	۱۱
جنبند گان و ماهیان دریا	۸	دراينکه انبیاء دستور دادند حسب عقول تکلم	

عنوان	صفحة	عنوان	صفحة
دراینکه تعلیم و تعلم حسن است و تسبیح	۱۹	کنند	۱۲
کلام امیر المؤمنین در اینکه علم چهار کلمه است	۱۹	دراینکه عقل تحمل غصه است و مداهنه با اعدا و مدارا نمودن بالاصدقاء	۱۲
دراینکه بمگ عمل قطع میشود مگر از سه طایفه	۱۹	کلام رسول خدا دراینکه عاقل کسی است خدارا بشناسد و عمل کند بدستور خدا	۱۲
دراینکه مذاقه درحساب روز قیامت بقدر عقلي است که به او عطا شده	۲۰	دراینکه خدا معجزه هر پیغمبری را مناسب با زمان اوقرار داده	۱۳
دراینکه هر که سه چیز را مسلط کند بر سه چیز اعانت کرده بر هدم عقلش	۲۰	دراینکه فقری شدیدتر از جهل و مالی پر ففع تر از عقل نیست	۱۴
کلام رسول خدا اصل دراینکه مجالست باعلماء بعبادت است و مجلس علماء با غی است از باଘهای بهشت و باید غنیمت شمرد	۲۰	دراینکه امر و نهی و ثواب و عقاب بسبب عقل است و حدیث اقبل واژ بر دراینکه حیوۃ عقل بعلم است و حیوۃ علم بعمل و حیاۃ عمل بخلوص	۱۴
کلام رسول خدا اصل با بی ذرفگاری که جلوس ساعتی نزد عالم بهتر است از هزار غزو و جهازو غیر ذالک از فضائل تآنکه نظر بوجه عالم بهتر است از هزار بندۀ آزاد کردن	۲۰	دراینکه هدیه بهتر نیست از کلمه حکمتی که باعث عدایت و برگشت از گمراهی بشود	۱۴
کلام لقمان پسرش که مقدم بدار مجالس علم را برچشم خودت	۲۱	دریان فضل برادری دینی بر دیگری بواسطه تعلیم دادن او بمردم خیر را	۱۵
کلام موسی بن جعفر ع که گفتگوی با عالم روی خاک و بپه بهتر است از گفتگوی با جاهل روی زربفت	۲۱	دریان اینکه هیچ صدقه افضل از موضعه نیست دریان بر گرداندن قومی را از در بهشت بواسطه غفلت آنها از موضعه با اینکه نماز خوان و روزه گیر بودند	۱۵
کلام رسول خدا که مر که دوست دارد به آزاد شده گان از آتش نشر کند بمتلعين نظر کند و بهر قدمی که بردارد بسوی علم عبادت یکسال نوشته میشود	۲۱	دراینکه محظوظ ترین اشخاص کسی است که اطاعت خدا کند و نصیحت کند امانت پیغمبر ش را	۱۶
کلام رسول خدا که یاد گرفتن هر بابی از علم بهتر است از کوه ابو قبیس که طلا باشد و در راه خدا انفاق کند	۲۲	در توبه دادن واعظی مردی را و خواب دیدن او ندائی را که مارا مسرو رکردی	۱۶
دراینکه آزار دادن اهل علم باعث لعن ملائکه و اعانت او بدرهمی باعث بشارت بیهشت	۲۲	دروحی خدای متعال بپوسی که دوست گردان مرا با خلق و آنها را با من	۱۷
کلام رسول خدا که مر که اعانت کند طالب علم را دوست داشته انبیاء و با آنها خواهد بود در بیهشت	۲۲	قول رسول خدا که موضعه نعمتی است از طرف خدا که بسوی بندۀ فرستاده باید شکر کند	۱۷
دراینکه مردم بر سه قسم اند	۲۲	کلام عثمان با عماریوم خذق و کلام عمار با او و فرمایش رسول خدا با عثمان	۱۷
		دراینکه کلمه حکمت گمشده مؤمن است	۱۷

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
باب اطعام طعام و میهمانداری	۳۱۵	دراینکه نجات عالم در عمل بعلم است و اهل جهنم	
باب ایثار و غیر را بر خود مقدم داشتن	۳۲۵	در آزاداند از بوی عالم تارک	۲۲
باب قضاء حاجب مؤمن	۳۳۶	دراینکه خطبای بی عمل مقراض میشود لیهای	
باب حسن خلق	۳۴۸	آنها بمراض آتشین بیان اینکه حدیث	
کلام بعضی از حکماء که فقط بر سه چیز باید		برای دنیا محرومیت دنیا و آخرت دارد	
تأسف برد	۲۶۶	برای آخرت هم دنیا دارد و هم آخرت	۲۳
سؤال منصور از محمد بن مروان در ملاقات او با پادشاه نوبة	۳۶۶	باب داخل کردن سرور درقلب مسوم	۲۳
نهی امیر المؤمنین علیه السلام از غم روزیکه نیامده	۳۶۷	باب کبیر و خود پسندی و ذم آن دو	۲۵
وصیت خدای متعال موسی ۴ به چهار چیز	۳۶۸	باب عجب و خود خواهی	۳۱
عجب حزقیل پغمبر از دعای خود و سوء اثر آن	۳۶۸	باب تواضع و فروتنی	۳۹
داخل شدن ابی ایمن بر امام ع و تعجب او از شفاعت	۳۶۹	باب ریاء و مذمت آن	۴۶
خبر دادن رسول خدا ص که مؤمن حقیقی کیست		باب غصب	۵۷
کتابت امام ششم ع با صحابش و نهی کردن آنها را از فحش و دشنام اعداء خدا	۳۷۰	باب تفکر و تدبیر	۶۱
کلام امیر المؤمنین ع بیکنفر از اصحابش که او را مارگزیده بود.	۳۷۰	باب بخل و مذمت آن	۸۰
کلام حضرت سلیمان بیکنفر زارع و اینکه یگتبخه بهتر است از تمام ملک او	۳۷۱	باب نمامی کردن و مذمت آن	۷۵
نقل کلام امام باقر ع با اسماعیل و سؤال حضرت از مقدار گذشت طایفه اش	۳۷۲	باب حرمت غیبت	۷۹
سؤال از کیفیت حال اویس قرن و جواب او	۳۷۲	باب حسد و مذمت آن	۱۰۱
کلام اویس قرن که یاد مرگ برای مؤمن سروری نگذاشته	۳۷۲	باب حرمت دروغ گفتن	۱۰۷
کلام رسول خدا ص که بوی بهشت از یمن میوزد	۳۷۳	باب منافق و نفاق و دروغی	۱۱۱
حکایت اینکه وزعه فوت میکرد که آتش برای ابراهیم ع شعلهور گردد و کلام امام ششم دراین باره	۳۷۳	باب مراء و جدال کردن	۱۲۲
نقل کلام داود در باره عبادت خود و تکلم قورباغه		باب مدارا کردن با مردم	۱۲۲
		باب رفق و اغماض از مردم	۱۲۲
		باب تفحص کردن لغزش‌های مردم	۱۲۴
		باب کظم و فرونشاندن خشم و غفو مردم	۱۴۱
		باب مدح سکوت و گناهان صادره از زبان	۱۵۴
		باب طول امل و آرزوهای دراز	۱۶۶
		باب مدح کم خوردن و مزمت زیاد خوردن	۱۷۶
		باب منع از پیروی هوای نفس	۱۸۸
		باب پرهیز کردن از حرام و مدح کسب حلال	۱۹۵
		باب حیاء	۲۰۴
		باب بیان تقوی و طاعت و خداترسی	۲۱۰
		باب اجتناب محرمات	۲۳۱
		باب صبر و رضا	۲۴۰
		باب سخا وجود و بخشش	۲۸۷

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
قول بعضی از حکما که درسه چیز سزاوار تفر عن	۳۷۳	و کلام عجیب آن حیوان	۲۷۳
نیست ولپادشاه باشد	۳۸۰	کلام یحیی بن یعمر درباره کشتن وزغه و فعل	۲۷۴
کلام عبدالملک هنگام مرگ و تقاضای اینکه کاش	۳۸۱	آن	۲۷۴
لباس شوری بودم و خلیفه نبودم	۳۸۱	کلام امام ششم ع درباره وزغه و پلیدی او و	۳۷۴
کلام بوزرجمهر که عالم تر از همه چه کسی است	۳۸۱	اینکه بنی امیه مسخر ند بصورت وزغه	۳۷۴
قرار دادن ام السلمه عرق رسول خدا را از جمله	۳۸۱	فرمایش امام ششم ع درباره لیسیدن انگشتان	۳۷۵
طیب و کلام آنحضرت درابن باره	۳۸۱	فرمایش رسول خدا ص که اسباغ و ضوع محو	۳۷۵
کلام امام پنجم ع درباره اینکه هر کس دوست	۳۸۱	گناهان میکند	۳۷۵
بدارد کسی را و تبعیت کند از کسی با او خواهد	۳۸۱	کلام رسول خدا که هر مردی که راضی شود زقش	۳۷۵
بود	۳۸۱	زینت کرده از خانه بیرون شود دیویث است و گناه	۳۷۶
امر رسول خدا ص حضرت فاطمه ع را که طعامی	۳۸۱	نکرده هر کسی که باو دیویث بگوید	۳۷۶
مهیا کند برای اسماء در عزای جعفر شوهر	۳۸۱	روایت از رسول خدا ص که یاد سه چیز مصیبات	۳۷۶
اسماء	۳۸۱	آسان میکند	۳۷۶
کلام امام باقر ع که تا سه روز غذا درست کنند	۳۸۲	حکایک اینکه هر زنی که راضی شود بفاسقی شوهر	۳۷۶
در عز اخانهها	۳۸۲	کند منافق است و در آتش حبس میشود	۳۷۶
کلام امام باقر ع که همسایه های اهل مصیبت تا	۳۸۲	قول رسول خدا ص برای اینکه قدم بر نمیدارد در	۳۷۶
سه روز طعام بسازند	۳۸۲	قیامت از پیشگاه خدای متعال مگر آنکه سئول	۳۷۶
کلام امام ششم ع که چیز خوردن نیز داخل اهل	۳۸۲	گردیده میشود از چهار چیز	۳۷۷
مصیبت دأب اهل جاهلیت است و مستحب	۳۸۲	در ذکر سلمان و جعفر طیار خدمت امام ششم ع	۳۷۷
فرستاده طعام	۳۸۲	و برتری دادن بعضی جعفر را و کلام امام	۳۷۷
کلام رسول خدا ص که وقتی فتنه ها روآورد به	۳۸۲	در این باره	۳۷۷
قرآن چنگ بزنید	۳۸۲	سؤال منصور بن برجز از امام ششم ع از کثرت	۳۷۷
در اینکه دل زنگ میگیرد بمثل آهن و رفع آن	۳۸۲	یاد آنحضرت از سلمان و کلام امام	۳۷۷
بخواندن قرآن است	۳۸۲	سؤال ابن نباته از امیر المؤمنین ع درباره	۳۷۷
کلام ابن سماک بهارون که بترس از اینکه در	۳۸۲	سلمان و کلام مفصل امام درشان او	۳۷۸
بهشت باین پهناوری جای قدمی نداشته باشی	۳۸۲	کلام رسول خدا ص با علی ع در اینکه بهترین	۳۷۸
لباس برای زن شلوار است	۳۷۹	لباس برای زن شلوار است	۳۷۹
کلام اما ششم ع در اینکه تمام علم در چهار	۳۷۹	کلام اما ششم ع در اینکه تمام علم در چهار	۳۷۹
صفت است	۳۷۹	صفت است	۳۷۹
اعاده کردن بعضی از عباد نماز سی سال بواسطه	۳۷۹	اعاده کردن بعضی از عباد نماز سی سال بواسطه	۳۷۹
ریاء	۳۷۹	ریاء	۳۷۹
علت همنشی بهلول با اهل قبور	۳۷۹	کلام بعضی از مجانین از قول اهل قبور	۳۷۹
کلام بعضی از مجانین از قول اهل قبور	۳۷۹		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۸۳	او	کلام رسول‌خدا ص که در شب معراج امر شد علی	کلام امام ششم ع که چقدر رشت است بگذرد
۳۹۰	را منصوب کنم	برآدم هشتاد سال و خدا را نشناشد	عبور عیسی ع بشهر یکه روهای اهل آن زرده بود
۳۹۰	در عذاب شارب الحمر و تارک الصلوة از اهل قرآن	و بیان عیسی ع که علت آن خوردن گوشت	در اینکه هر گاه فاسقی مدد شود عرش می‌لرزد
۳۹۰	و حی خدای متعال بسوی موسی ع که هر کس زنا کند با او زنا شود	نشسته است	در اینکه رضا و سخن جامع مردم است و رضایت
۳۹۰	قول رسول‌خدا ص هر کس خوبی کند در مابقی از عمرش مئوخنده نمی‌شود نسبت بگناهان گذشته‌اش	بی‌گناه باعث عمومت عذاب می‌شود	در استسقاء سلیمان و برخورد او بمورچه لنجکی و مناجات آن حیوان با خدا
۳۹۰	در اینکه انسان نسبت به عمرش باید بخیل‌تر باشد تا بدرهم و دینار	در دیز کردن عدی بن حاتم نان برای مورچگان و اینکه روز عاشورا نمی‌خوردند	در دیز کردن عدی بن حاتم نان برای مورچگان
۳۹۱	در اینکه برادران یوسف خجالت می‌کشیدند پس از شناختن	کلام مردی بمامون که سلیمان برای مورچه ایستاد و تو برای انسانی نمی‌ایستی	کلام مردی بمامون که سلیمان برای مورچه ایستاد و تو برای انسانی نمی‌ایستی
۳۹۱	سر‌سفره حاضر شوند کلام یوسف ع که شما باعث آبروی من هستید	کلام مورچه بسلیمان که میدانی چرا بادرآخدا برای حرکت تخت تومسخر کرد	کلام مورچه بسلیمان که میدانی چرا بادرآخدا برای حرکت تخت تومسخر کرد
۳۹۱	در اینکه دسته ازامت با اعمال زیادشان مأمور می‌شوند با آتش بروند بواسطه علاقه مفرط آنها بدینیا	در اینکه هر صبح عمل عباد چه فاجر و چه صالح بر رسول‌خدا ص عرضه داشته می‌شود	در اینکه هر صبح عمل عباد چه فاجر و چه صالح بر رسول‌خدا ص عرضه داشته می‌شود
۳۹۱	قصه مرد بنی اسرائیلی که بواسطه مشورت بازنیش بیچاره شد	در اینکه بدی اعمال باعث بدحالی رسول‌خدا ص می‌شود	در اینکه بدی اعمال باعث بدحالی رسول‌خدا ص می‌شود
۳۹۲	روایتی از امام ششم ع که خاکی است ازشدت مکرو خدعته زنان	کلام محمد زیارت که برای من و اهل من دعا بفرمائید و فرمایش امام ع	کلام محمد زیارت که برای من و اهل من دعا بفرمائید و فرمایش امام ع
۳۹۴	نقل حکایت عجیبی از مکر زنان	خطبہ امیر المؤمنین مشتمل براینکه اگر میدید آنچه مرد گاندید ندهر آینه مطیع و منقاد می‌شیدید	خطبہ امیر المؤمنین مشتمل براینکه اگر میدید آنچه مرد گاندید ندهر آینه مطیع و منقاد می‌شیدید
۳۹۵	در اینکه زن غل و زن‌جیر است که بگردن هر کس خدا بخواهد می‌اندازد و زن صالحه تاج است	ورود شیطان برموی ع با کلاه رنگین	ورود شیطان برموی ع با کلاه رنگین
۳۹۶	کلام امیر المؤمنین ع که مقصد از حسته‌فی-	در اینکه اجیر قبل از عمل باید اجر تشقطع شود	در اینکه اجیر قبل از عمل باید اجر تشقطع شود
۳۹۶	الدنيا زنهای صالح هستند	خبردادن رسول‌خدا ص رضایت خدار از جعفر بن ایطالب ع	خبردادن رسول‌خدا ص رضایت خدار از جعفر بن ایطالب ع
۳۹۶	در اینکه غیبت حسنات را می‌خورد مثلیکه آتش هیزم را	در اینکه خدا هر گناهی را می‌آمرزد مگر ۲ گناه	در اینکه خدا هر گناهی را می‌آمرزد مگر ۲ گناه
۳۹۶	قول رسول‌خدا ص در اینکه با کی نیست در کشتن پنج چیز در حل یا حرم	در اینکه کلید هر چیزی راستی است	در اینکه کلید هر چیزی راستی است
۳۹۶	فرمایش امام ششم بسفیان ثوری که دو خصلت باعث دخل بهشت می‌شود		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
کلام بهلول بهارون الرشید هنگام قصد حج در کوفه	۴۰۱	بدنیا رسیده	۳۹۷
در اینکه هفت چیز بعد از مرگ ثواب آن نوشته میشود	۴۰۲	کلام رسول خدا درباره غافلترین مردم کتابت هارون بموسی بن جعفر ع که مرا موعظه کن	۳۹۸
در اینکه هفت چیز بغیر چیزهای مسخره کردن خود است	۴۰۳	در اینکه همچو از امام ششم ع که گاهی بدون جهت معموم میشود و بیان علت آن روایتی که مشتمل است بر مواجهی از امام صادق علیه السلام	۳۹۹
سؤال ابوبصیر از امام ششم ع که گاهی بدون جهت معموم میشود و بیان علت آن روایتی که مشتمل است بر مواجهی از امام صادق علیه السلام	۴۰۴	سؤال از افضل اعمال از امام ششم ع و جواب آنحضرت	۴۰۰
در باره کلام میثم که دوست بداردوست آل محمد را و هر چند فاسق باشد تو تأیید امام او را	۴۰۵	در باره نام گذاری ابی هارون فرزندش را بحمد ص و کلام امام ششم علیه السلام در این باره	۴۰۱
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۰۶	کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم	۴۰۲
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۰۷	موعظه و وصیت رسول خدا من بمردی	۴۰۳
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۰۸	فی دریابان سه نعمت بزرگ خدای متعال	۴۰۴
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۰۹	در بیان عدالت در وصیت	۴۰۵
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۱۰	در بیان اینکه جور در وصیت از کبائسر است	۴۰۶
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۱۱	در بیان اینکه دم مرگ آدم بهوش میاید برای وصیت چه بکند و چه نکند	۴۰۷
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۱۲	قول عابدی دم اختصار که حزن و غم من برای مرگ نیست بلکه برای شبهی است که خواهید و روزی که روزه نبودم	۴۰۸
در باره کلام امیر المؤمنین ع درباره شقی ترین مردم موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیہ و آله را	۴۱۳	وصیت امام باقر ع درباره احتیاج بکسیکه تازه	۴۰۹

عنوان	صفحة	عنوان	صفحة
خواستن جندی ازا براهم ادهم میوه واهانت باو	٤١٨	داده	٤١٨
رفتار بعضی از بلاد هند وقتی که پادشاهی	٤١٩	میمیرد	٤١٩
کلام بوذر جمهر که دشمن تر از نفس چیزی	٤٢٠	نیست	٤٢٠
عذاب کردن خدا از قوم شعیب صدهزار نفر را	٤٢١	چهل هزار از بدان و شصت هزار از خوبان	٤٢١
کلام امام کاظم ع با بن یقطین که توضیمات کن	٤٢٢	یگچیز من ضمانت میکنم سه چیز برای تو	٤٢٣
در بیان اینکه طلاق زیاد خانه ساخت	٤٢٤	در بیان اینکه طلاوس و قیه میکشد چه	٤٢٤
و بالعكس	٤٢٥	ذکری دارد	٤٢٥
ملاقات دو ملک یگدیگر را و کلام آنها باهم	٤٢٦	علامت سعادت و شقاوت طبق کلام امام ششم	٤٢٦
در اینکه بعضی از سلاطین با تکلف زیاد خانه ساخت	٤٢٧	در تشخیص اینکه مردبوی خیر میر و دیابسوی	٤٢٧
و سه نفر عابد دو عیب گرفتند	٤٢٨	شهر	٤٢٨
مناجات حبری از بنی اسرائیل که خدایا تاکی	٤٢٩	در بیان ایتکه چهار چیز ضایع و بی نفع	٤٢٩
تورا معصیت کنم و توقع ابم نکنی	٤٢١	کلام امام علی بن محمد ع که پنج چیز ضایع	٤٢١
طلاق بعضی از عباد زن خود را و بیان نکردن	٤٢٢	شده است	٤٢٢
عیب اورا	٤٢٣	کلام امام باقرع بجا بر جعفی که تووقتی دوست	٤٢٣
سؤال مردی عثمانی از خلیل بن احمد مسئله	٤٢٤	ماهستی که اگر تمام اهل بلد بگویند تو	٤٢٤
بشرت کتمان	٤٢٥	بدی بدحال نشوی	٤٢٥
در بیان اینکه هیچ نعمتی گرفته نمیشود مگر	٤٢٦	قصه عالمی که میل بدنیا کرد مسخ شد بصورت	٤٢٦
بسیب عصيان	٤٢٧	خنزیر	٤٢٧
خواهش قومی از پیغمبر شان که مرگ از آنها بر	٤٢٨	تبسم رسول خدا و تعجب آنحضرت از جزع مئون من	٤٢٨
داشته شود	٤٢٩	از ناخوشی	٤٢٩
کلام علی علیه السلام که هیچ بله و نقص رزقی نیست	٤٢٣	قصه عجیب امیر المؤمنین ع هنگام بستن آبرا	٤٢٣
مگر بواسطه گناه و معصیت	٤٢٤	بر روی لشکرش از طرف معاویه علیه	٤٢٤
در اینکه هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه همسایه	٤٢٥	الهاویه	٤٢٥
موذی دارد	٤٢٦	وحی خدای متعال بسوی پیغمبری از پیغمبران	٤٢٦
کلام حزقیل در اینکه نعمت بدخول بهشت	٤٢٧	که اگر امید لقاء داری در دنیا غریب باش	٤٢٧
است	٤٢٨	و محزون	٤٢٨
در اینکه سلطایقه خدا بسوی آنها نظری نمیکند	٤٢٩	عادت بعضی از بلاد هند که هر صد سال عیدی پیا	٤٢٩
روز قیامت	٤٢٣	میکنند و کسی که در عید پیش بوده صحبت	٤٢٣
بیان اینکه دنیا داریست خراب و خراب تر قلب	٤٢٤	میکنند	٤٢٤
کسی است که دنیارا آباد میکند	٤٢٤	در بیان اینکه خدا پنج چیز را در پنج چیز قرار	٤٢٤
تقاضای قلبی بعضی از تابعین موسی و ملحق			

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
شدنشان بفرعون عاقبت امر	٤٢٤	کلام امام ششم راجع بمداوای بر بت سید الشهداء	٤٣٢
تقسیم کردن نعامه تهمه‌ای خود را بسه قسمت	٤٢٥	قسط خرید سید الشهداء ع زمین کربلا را	٤٣٢
بیان امام ششم علیه السلام در باره برج و وصف آن	٤٢٥	قصه مردیکه بدیگری گفت حاجت کوچکدارم	٤٣٣
هدیه شریف پیادشاه صلاح الدین بهدا یائیکه در آن بود بادبزن از درخت خرمای مسجد رسول خدا من	٤٢٦	کلام معاویه بخاریه پسر قدامه وجواب او	٤٣٣
قول رسول خدا در نظر کردن بروی عالم و تفصیل در آن	٤٢٧	حدیثی راجع بکسیکه امر دینی را بجهة اصلاح دنیا ترک کند	٤٣٣
بیان اینکه اگر عالم زاهد نبود برای اهل زمانش عقوبت است	٤٢٧	حدیثی راجع بکمال ایمان	٤٣٤
بیان اینکه زن شراست و بدتر آنکه انسان لابد است از آن	٤٢٧	در بیان حدیثی راجع بکسیکه راضی نباشد بقضای الهی و صبر نکند بر بایا	٤٣٤
کلام على علیه السلام که دنیا خانه مروار است و آخرت خانه قرار	٤٢٨	قول بعضی اذوعاظ بعضی از سلاطین و بیان ارزش سلطنت	٤٣٥
بیان حال اختصار مردم تابع هو اوزن و حمام منجانب	٤٢٨	کلام رسول خدا با بن مسعود راجع باخر الزمان	٤٣٥
بیان کاغذ سلطان روم و نوشتن کاغذ حجاج به محمد بن حنفیه از طرف عبدالملک بن مروان و جواب آن	٤٢٩	کاغذ یعقوب بنی به یوسف بعداز نگاه داشتن بن یامین	٤٣٦
گفتن بعضی از سلاطین بویزرش که چه خوب بود پادشاهی میماند و جواب او	٤٢٩	کلام عالمی از بنی اسرائیل بدرگاه خدا که تا کی معصیت کنم و عقوبت نکنی	٤٣٧
گفتن عالم که حیا میکنم عیالم را بغیر خدا بسپارم	٤٢٩	در خواست سفیان ثوری از امام ششم علیه السلام	٤٣٧
قصه بودیمه گذاشتن تاجر نشابوری نزد شیخ ابی عثمان میری و تفصیل آن	٤٣٠	کلام بعضی از اکابر راجع بعظمت عقل	٤٣٨
گریه کردن بر سر قبر عبدالملک و کلام اعرابی سؤال از بعضی از زهاد از مخالفه بالملوک و جواب او	٤٣١	کلام رسول خدا راجع بکوچکی شیطان در روز عرفه	٤٣٨
سؤال از امیر المؤمنین راجع بهسلام بر گنه کار	٤٣١	بیان پیدا شدن سنگی در بیت المقدس و نوشته آن	٤٣٨
سؤال از رهبان که کدام روز عید شماست	٤٣١	قصه عمر بن عطان و فرار او از حجاج و بر خورد او باندیم عبدالملک	٤٣٨
سؤال از ابی علی رقاق راجع بتواضع از غنی	٤٣١	قصه موعظه رسول خدا ص قیس بن عاصم را با جماعتی	٤٤٠
سؤال ای ابی حمزه از امام ششم راجع بر بت سید الشهداء	٤٣٢	نقل یونس بن ظییان از امام ششم مذمت اشتهر ابعاد را	٤٤١
		نقل قصه بر خوردمکی از ملائیکه بحضرت ادریس و شفاعت ازاو	٤٤٢

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
کلام رسولخدا در اینکه قیامت از چهارچیز سؤال میشود	۴۵۳	و کلام رسولخدا راجع پگریه قومی بر میتی	۴۵۳
قصه راجع بیهلول وابی حنفیه	۴۴۲	کلام امام ششم ع درباره ذنیکه روز قیامت	۴۵۳
ورود شقیق بلخی بر هارون الرشید	۴۴۳	میگوید فریب جمال خوردم	۴۵۳
دیدن حضرت سایما مورچه را با دانه از گندم و بردن بدربیا	۴۴۴	آمدن فقراء خدمت رسولخدا و عرضحال آنها	۴۵۳
قصه رسولخدا با پرنده کور و نابینا	۴۴۵	که ما از خیرات محروم هستیم	۴۵۳
فانده نماز شب	۴۴۶	خطبه امیر المؤمنین در عید فطر	۴۵۴
کلام رسولخدا راجع بمگ غریب	۴۴۷	کلام علی ع که بسا از لباسها که کفن انسان	۴۵۵
قصه شقیق بلخی و ثروت او	۴۴۸	میشود	۴۵۵
روايتی راجع بترک نماز عدا	۴۴۹	کلام علی ع که استعداد برای مرگ چیست	۴۵۵
روايت راجع بشستن نزد عالم و فضیلت آن	۴۵۰	کلام علی ع که ترک گناه آسانتر است از	۴۵۵
روايتی راجع بترک شهوت	۴۵۱	توبه	۴۵۵
قصه مالک بن دینار و برخورد او بیازی که در منقارش نانی بود	۴۵۲	کلام رسولخدا که هر که راضی کند سلطان را	۴۵۶
روايت راجع بثواب اذان	۴۵۳	بغضب خدا از دین خارج میشود	۴۵۶
کلام امام باقر ع درباره مردیکه منزل باشد و بخود راه ندهد مؤمن را	۴۵۷	کلام امام باقر ع درباره مؤمنی که حجاب قرار دهد بین خود و مؤمنی	۴۵۷
کلام رسولخدا ص که غرض از بعثت مکارم اخلاق است	۴۵۸	کلام رسولخدا درباره مؤمنی که حجاب قرار دارد	۴۵۷
تعجب علی ع از نامیدی کسیکه با او باشد استغفار	۴۵۹	در اینکه شدیدترین فریضه ذکر خداست	۴۵۷
کلام اینکه باید در کار خیر عجله کرد	۴۶۰	در اینکه باید درین عذاب زبان	۴۵۸
در اینکه امام ششم مالی جهه اصلاح بددست ای حنیفه سائق حج گذاشته بوده	۴۶۱	در اینکه درین عذاب زبان	۴۵۸
در بیان ورود ملکی بررسولخدا ص که داری ۲۰ هزار سربوده	۴۶۲	درخواب دیدن پسر دعبدل را که لباس سفید پوشیده و بیان علت آن	۴۶۰
در بیان اینکه برای خدا ملکی است ۱۶ هزار بال دارد	۴۶۳	در بیان اینکه بر در قصر فرعون بسم الله نوشته بوده و شرح آن	۴۶۱
سوارش رسولخدا ص بعائشه از جمله دوری از ژرو تمندان	۴۶۴	قول باینکه جبرئیل نوشه بر در قصر فرعون	۴۶۲
سؤال مردی از سلمان در باب نبودن اثاث در منزل	۴۶۵		
وصیت رسولخدا ص بمردی که از شهوات کم کن تافقر آسان شود	۴۶۶		
کلام سلمان که سه چیز میگریساند و سه چیز میخنداند مرا	۴۶۷		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
بازشدن زبان بچها میشود	۴۷۱	بسم الله بر خورد عیسی بشهریکه میوه‌ای	
در اینکه میوه صدو ۲۰ قسم است و آقای همه		آن کرمدار بوده و تعلیم علاج آن	۴۶۱
انار است	۴۷۲	در تشریف زهری خدمت امام زمان وسیله نائب	
کلام امام ششم ع که اگر در عراق بودم هر روز		آن آقا	۴۶۲
انار میخوردم و به آب فرات میرفتم	۴۷۲	در اینکه اگر پیر مردها و بچهها و حیوانات نباشد	
در بیان اینکه هر اناری دانه از بهشت در او هست		عذاب نازل میشود	۴۶۲
در بیان اینکه انار دانه دارد از بهشت و فوائد		کلام امام زین العابدین ع بامام باقر ع که با	
خوردن آن	۴۷۲	پنج طایفه رفاقت مکن	۴۶۴
در اینکه انار آقای میوه‌ها است و خوردن آن روز		درنهی از نشستن در مجلس معصیت	۴۶۴
جمعه به ناشتا	۴۷۳	درنهی از مجلسیکه باعث نقص مؤمن باشد	۴۶۴
ورود عده برعایه و سخن او به احنف و جواب		در بیان سه خصلت نیک از رسول‌خدادا ص	۴۶۴
احنف برعایه	۴۷۳	کلام رسول‌خدا بحدیقه اگر مبتلا شود به	
سئول اذ احنف که از که حکمت آموختی و جواب		امراء بد	۴۶۴
او که از قیس بن عاصم	۴۷۴	آمدن خواهر رضاعی رسول‌خدا خدمت آن	
قصه خواب متولی مسجد قریئه نیله	۴۷۵	حضرت	۴۶۵
سئول نصرانی از امام ششم ع از اسرار طب	۴۷۷	ندای منادی از قبل خدا هر جمیعه	۴۶۵
قصه تکلم حمار سیاه بار رسول‌خدا ص	۴۷۸	آمدن فاطمه زهرا بعد از رسول‌خدا بمزار شهدا	
کلام علی ع که سیه بادین بهتر است از حسن		و سؤال محمود بن لید از آن خدر عليهما	
در غیر دین	۴۷۸	السلام	
کلام بعضی از عارفین که تأخیر در عطا نباید		سؤال جهم بن حمید از امام ششم درباره حق رحم	
باعث نومیدی شود	۴۷۹	ولواهله خلاف باشد	۴۶۸
سؤال حجاج از پیری که چگونه است خوراک تو		کلام امام باقر ع درباره سود کردن کبد	
بیان معجزه از امام علی النقی ع از زبان کاتب		سوزان	
نصرانی	۴۷۹	کلام امیر المؤمنین درباره اینکه اول چیز یکه	
بر خورد حضرت موسی ع بصیادیاهی که عابد		سزاداده شود در قیامت آب دادن است	۴۶۸
شمس بود و عابد خدا پرست	۴۸۱	جلوگیری عمر بن الخطاب از جسارت بعلی ع	
خواب سلطان محمود رسول‌خدارا ص ورفع سه		ثواب قراءة آیة الکرسی عقب نماز	۴۶۹
شک از دل او	۴۸۲	ایضاً ثواب قراءة آیة الکرسی عقب نماز	۴۶۹
داخل شدن رسول‌خدا بر مریضی که در خواست		کلام امام ششم درباره حق مؤمن بر مؤمن	۴۶۹
عذاب کرده بود در دنیا	۴۸۳	سؤال حسن بن جهم از امام هشتم از حدتو کل	
کلام رسول‌خدا ص که اینظور نیست امر بمعروف		کلام رسول‌خدا ص درباره شاداب و ضو گرفتن	
ونهی از منکرنکن مگر هنگام عمل کردن		که محو گناهان میکند	۴۷۱
خودت	۴۸۴	کلام حضرت رضا ع که هر چه مردم گناه تازه	
		احداث کند بلای تازه پدید آید	۴۷۱
		کلام امیر المؤمنین ع که خورانیدن انار باعث	

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
قصه مرديكه پرندگان مي خزيد و آزار مي کرد	۴۹۴	کلام بعضی به بعضی که اگر نباشد امر معروف و نهی از منکر مختص بعامل باشد و منتهی	۸۵
قصه سوارشدن شيطان در کشتی نوح و حیله او و نصیحت شيطان حضرت نوح را در اینکه مجالست با اشرار باعث سوء ظن بخوبان می شود	۴۹۴ ۴۹۵	این حکم خدا می خواهد و رود حارثه بن قدامه برعماویه و کلام بین آنها	۸۴
کلام رسول خدا ص که در قیامت مفلس که می باشد	۴۹۶	ورود معاویه در کوفه و ملاقات اول بالاصحاب امیر المؤمنین و گفتگوی صعصعه برعماویه	۸۵
کلام ابن عباس که سگ امین بهتر است از رفیق خائن قصه صعصعه با رفقای خود	۴۹۶	ورود دسته برعماویه که عدى واحتف و صعصعه با آنها بودند	۸۶
کلام امیر المؤمنین ع که خوشاب حال کسیکه او بمثل زندگی سگ باشد	۴۹۷	ورود صعصعه و کلام و کلام عمر عاص برعماویه که اوترابی است یعنی علی دوست	۸۷
دستور عیسی ع با صاحبا ش که دوستی کنید با او نزدیک شوید با خدا	۴۹۸	وردد شریک بن اعور برعماویه و ردوبدل بین آن دو	۸۷
وقیه احمد بن حنبل و یحیی بن معین با قصه گویی کذاب با دو قصه شیرین از دو دروغ گو	۴۹۸	در بیان اینکه فقر گاهی مثبت از خدا و گاهی عقوبت است	۸۸
خطبه رسالخدا ص در بی اعتباری دنیا	۵۰۰	بر خورد حقن بن زائد در بیان بمردیکه برای او تحفه می برد و کلام آن دو	۸۸
قصه اینکه مردگان از مرگ گریه نمی کنند به واسطه اینکه زادی برنداشته اند	۵۰۱	کلام اصل بمردیکه به او فحش میداد	۸۸
سئول مردی از ابادر در باره ندادشتن اثاث منزل وجواب او	۵۰۱	درخواست شاعری از معن بن زائد بوسیله چوب روی آب	۸۹
کلام رسول خدا در باره سختی آخر الزمان بر- مؤمنان بواسطه حفظ ایمان	۵۰۱	کلام مردی بعلی بن الحسین ع که من عاصی هستم و صبر ندارم و فرمایش امام به او	۹۱
قصه حضرت عیسی و نیافتن پناهی از رعد و برق	۵۰۲	کلام امام ششم ع نسبت به اموری که سکرات مرگ آسان شود	۹۱
کلام رسول خدا که آنچه خداداده نمیگیرد مگر بر اثر عمل انسان گرفته می شود	۵۰۲	کلام امام باقر ع نسبت بکسی اولاد پدر	۹۲
کلام رسول خدا در زندگی خیر نیست مگر برای دونفر	۵۰۳	بزرگوارش نقل کلام عمار وقت رفتن بصیفین و مرتبه رضای او	۹۲
قصه ابوقدامه شامي با زنیکه گیسوان خود را داد برای خدا و قصه جوان آن زن	۵۰۳	قصه مالک بن زياد در باره ممتازه او با نفسش	۹۲
کلام رسول خدا راجع باینکه زمانی خواهد آمد که دين آنها متاع باشد و زنها قبله آنها	۵۰۶	کلام رسول خدا و رفتار آنحضرت با کسیکه کفایت کند یتیمی را و گریه آن بزرگوار در مرگ یتیمی	۹۳
		در اینکه صدقه مخفی غصب خدا فرو نشاند و	

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
قصه طوف کردن موسی القاسم از طرف ائمه ع و تمجید کردن امام نهم ع او را	۵۱۷	کاغذ منصور به امام ششم که چرا شما از مادیدن نمیکنید و جواب آنحضرت	۵۰۶
قصه سبک شمردن انسان گناهی و عدم عفو آن	۵۱۸	کلام آحنف درباره کلامی که رضای سلطان آن باشد و سخط خدا نباشد	۵۰۷
قصه جمع آوری کردن اصحاب هیزم را در زمین بیاض	۵۱۸	کلام معاویه با حنف وقت بیعت گرفتن برای بیزید و جواب او	۵۰۷
قصه تبریک نگفتن ابی ذر با بن عباسی و گفتگوی آن دو	۵۱۹	علت نامیدن سید مرتضی بعلم المهدی و جواب وزیر	۵۰۷
درخواست موعظه کردن عمر بن عبدالعزیز از ابو حازم و جواب او	۵۱۹	وحی خدای متعال بموسی ع که جامیه کهنه باش و دل نو	۵۰۷
درخواست موعظه کردن مهدی عباسی از بشر زاهد و کلام شیرین او	۵۱۹	کلام ندیم پادشاهی بحکیم که اگر خدمت سلطان میکردد علف نمیخوردی و جواب او	۵۰۸
بیان بحث هشام بن حکم با عمر بن عبید در بصره	۵۲۰	قصه اعرابی که چسبیده بود بحلقه کعبه و کلام او	۵۰۸
قصه ورود معاویه در مدینه و بازخواست استقبال از قین بن سعد و کلمات معاویه با ابن عباس	۵۲۲	پرسیدن از بعضی که چرا کناره گرفتی از مردم	۵۰۸
قصه رفتار رسول خدا ص با شتری و قصه شکایت شتر دیگری از صاحب شن	۵۲۴	وجواب او که پر دینم هیترسم	۵۰۸
پرسش مردی از محل حشر از امام ششم علیه و فضیلت قم	۵۳۵	ورود حاجب پسر زدرا ره بر افسر وان و سؤوال و جواب شیرین آن دو	۵۰۹
قصه عابد لبانی با سگ و جواب سگ	۵۳۶	قصه مردی که بمعاویه گفت سؤال از تورا خوشت	۵۰۹
ملاقات طاووس یمانی با هشام و گفتگوی آن دو	۵۳۸	دارم از علی بن ابیطالب و تقبیح معاویه اورا	۵۰۹
نقل ابن عمر خطبه از رسول خدا ص	۵۳۹	کلام رسول خدا ص که مؤمن چهل روز یگبار	۵۱۰
دعای زنی بمردیکه به آن زن خوبی کرده بود	۵۴۰	بوسیله بلئه از گناه پاک میشود	۵۱۰
سؤال خوش روئی نماز شب خوانها از حضرت رضا علیه السلام	۵۴۰	کیفیت حشر مردم از لسان امام زین العابدین از جدش علی بن ابیطالب	۵۱۰
کلام بعضی که آیا بزرگ چه کسی است	۵۴۰	قصه ابای عالمی از بیان عیب زوجه اش	۵۱۴
بر خورد بشرین مفضل در راه حج بزن افسون	۵۴۰	قصه غناخواندن مردی در کنار حریر مهدی عباسی و کلام سندی ابن شاهک در جرجان	۵۱۴
گری وجیه و قصه آن	۵۴۱	قضیه بعاریه دادن علی بن رافع به دختر علی ع و توبیخ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب	۵۱۵
بیان حضرت رضا ع که انتظار فرج بسیار نیکو است	۵۴۱	اثر گفتن سبحان الله و بحمده از لسان رسول خدا	۵۱۷

عنوان	صفحة	عنوان	صفحة
سرغذا	٥٥٨	نقل کلام رسول خدا من که انتظار فرج افضل اعمال است	
بیان شنیدن غلام حضرت هزار مرتبه لا اله الا الله		خطبہ حضرت رسول در مراجع از جنک تیوک	٥٤٢
و پیان سبب گریه حضرت	٥٥٩	قصة خواب شیخ جعفر که کاشف از مقام حبیب است	٥٤٣
بیان در خواست بهشت که خدا اورا زینت کند و مزین شدن آن بحسن و حسین علیهم السلام		جمع کردن حضرت رضا ع همه مستخدمین سرفه و اشکال بعضی و جواب حضرت	٥٤٤
بیان آثار زیارت سید الشهداء ع	٥٦٠	ثواب آب دادن در محلی که آب باشد	٥٤٥
و نیز در نقل کلام رسول خدا آثار زیارت سید الشهداء		سرزنش باری تعالی روز قیامت بندۀ را که عبادت مریض نکرده	
برای عایشه و تعبّج او	٥٦٠	بیان ثواب زیارت برادر دینی در مرض یا صحت	٥٤٥
بیان امام حسن ع خطبہ از رسول خدا که در آن		موضعه و کلام حضرت عیسی با صحابش	٥٤٦
بیان شده اسماء ائمه ع	٥٦١	در بیان اینکه دمروک ممثل میشود برای اموال	
بیان برداشتن سید الشهداء لقمه نانی از زمین و آزاد کردن غلام بسبب خوردن آن	٥٦٣	و اولاد و عمل او	٥٥٦
کلام حضرت رضا ع که عاصی دوست بدارد		مرور حضرت عیسی ع بقبری که صاحب آن معذب بود و بعد مرور کرد بر طرف شده بود و طبقه های برایش برده میشد	
او عاصی است	٥٦٤	ایضاً مرور عیسی ع بقبری که معذب بود بواسطه اولاد خدا برداشته بود	٥٥٧
بیان اینکه حضرت خضر دیوار را خراب کرد		قصة گذشتن رسول خدا بسرعت از قبری و در مراجعت عکس و بیان علت آن	٥٥٧
برای اینکه اولاد بواسطه پدرشان جزا		قصة گریه امام چهارم تا چهل سال باروزه و گریه	
داده شوند	٥٦٤		
بیان کلام رسول خدا که در آخر الزمان چه گونه			
علمائی می‌آیند	٤٦٥		
آمدن جبرئیل برای تسلیت رسول خدا من و حضرت			
صدیقه و جزا دادن رسول خدا و علی و فاطمه			
و حسن و حین بگریه کنندگان	٥٦٥		

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مُؤْمِنًا بِهِ وَمُتَّقِيًّا لِرَحْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ الْبَرَكَاتُ
مُؤْمِنًا بِهِ وَمُتَّقِيًّا لِرَحْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ الْبَرَكَاتُ
مُؤْمِنًا بِهِ وَمُتَّقِيًّا لِرَحْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ الْبَرَكَاتُ

مقدمة الكتاب

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيد الانبياء وختامهم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله الطيبين الطاهرين المعصومين الهداة المهدىين و لعنة الله على اعدائهم الى قيام يوم الدين وبعد ان الساطر لهذه الكلمات الراجى الى عفوبه الغفور الناجى حسين بن محمد ابراهيم البجستانى عفى عن جرائمها يقول بسان كليل وقلب كئيب لما الجانى حوات الزمان على المهاجرة من مشهد الرضاعية السلام الى الطهران مع كمال كراحتى على الخروج من بلدة كانت مختلف الشيعة ومهبط الملائكة ومع ذلك مسئلتى من الله تبارك و تعالى فى كل صباح ومساء يرزقنى العودوان يجعل نشورى من هذه الروضة المقدسه فاذما واجهت جماعة من المسلمين غير طالبين من الاشتغال الى تدریس العلوم المتداولة نحوها اشتغلت به سنين متتابعين فى الروضة الرضوية على ساكنها الفسلام وتحيه فلامحالة غيرت كيفية خدمتى بهذه الشريعة المحمدية على

مقدمة كتاب

حمد و سپاس خداوندیرا که پرورش دهنده جهانیان است و درود و تحیت بر سرور پیغمبران و فرسناده شد گان حق سبحانه و تعالیٰ حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و درود برخاندان پاک و طاهر و معصومش از هر پلیدی و آسودگی و بعد نویسنده این کلمات امیدوار بر حمت خداوند پخشند و نجات دهنده از هر مهلكه حسین فرزند محمد ابراهيم بجستانى عفى عنهم میگوید بازبان گرفته و دل پراز آلام پس از آنکه وادرار کرد واردات زمانه هر ابرهیجرت از جوار حضرت رضاعیه السلام بسوی طهران باشد کراحت من بر خارج شدن از بلده مقدسه که محل ورود شیعیان و نزول ملائکه است : و با وجود خروج درخواست این قبیر دهد حشر و نشر مرا از آن روضه بهشتی : ناگاه بعد از ورود بظهران مواجه شدم با دسته از

صادعها الصلة والسلام الى يوم القيامه باستنسخت الاخبار و آثار الائمه الاطهار من كتب قليلة كانت في تصرفي حسبماً اقتضته سلبيتي من كل باب وقرأت عن كلمات الائمه الاطهار و الرسول المختار في مجتمع المؤمنين في المجالس عموماً وبعدمدة عقيب اداء الفرائض في المسجدخصوصاً وكثيراً ما بعد قرائتى التمس منى جمع من المستمعين ان اكتب لهم عين الاخبار فهم متلدفع محدود الكتابة ولتعيم الفائد ولا ين يكون زادى في سفر الاخر الذى نوديت بالرحيل اليه ان اجمع هذه السبائك وارجوك من الله تبارك وتعالى ان يوفقني لجمعها وعلم الله وكفى بشهيد ان هذه بغيةي وتمام مسئولي وسميت هذه المجموعة بسبائك الذهب في بيان حقيقة المذهب وبه نستعين واقتصرت في بيان المدارك على مجرد ذكر الكتاب اختصاراً والحمد لله رب العالمين ونفهم ان اكتب اخباراً متضمنة لجهة من جهات الاخلاقي واما اخبار المشتملة على عمل دعاء او غير دعاء يتلوه انشاء الله تعالى في مجلد الثانى من سبائك الذهب بعونه تعالى

مسلمین که طالب نبودند اشتغال مرا بتدریس علوم متداوله بمثیل اشتغال این ناجیز سالهای قبل درجوار مرقد منور وروضه پر نورحضرت رضا عليه السلام پس ناچار شدم تغیر دهم چگونگی خدمتم را با ساخت شریعة محمدیه صلی الله علیہ وآلہ وسیدہ علیه السلام باین طریق که بنویسم اخبار را از کتب معتبره که در دسترسم بود ولو کم بود وکتابی نداشتم در غربت اگرچه در مشهد غیر از کتب علمی کتاب چندانی نداشتم ونوشتن اخبار بر حسب مقتضیات مستمعین وسلیقه ناقص خودم بود از هر بایی و میخوازدم عین کلمات ائمه اطهار و رسول برگزیده را در مجتمع مؤمنین و دوره های منعقده باین منظور در عموم مجالس منعقده و بعداز زمانی عقیب اداء فریضه در مسجد بالخصوص وچه بسیار از موقع بعد از ختم و خواندن این فقیر میخواستند بعضی از شنوندگان که عین روایات برای آنها بنویسم نظر باین جهت که زحمت نوشتن برای این و آن کم شود و هم فائد آن عمومیت بیشتری پیدا کند – وهم زاد و توشه راهی باشد برای سفری که منادی آن صدایش بگوشم میرسد تصیم گرفتم که این اخبار نوشته شده پر اکنده را که بمنزله قطعات طلائی است که بیان میکند حقیقت مذهب را در مجوعه جمع کنم واستعانت و یاری از خدا میطلبم واقتصار کرد در بیان مدارک روایات بصرف ذکر کتابی که از آن نقل شده و همت مقصور است براینکه نقل کنم در این مختصر اخبار یکه جنبه اخلاقی در بر دارد و در مجلد ثانی این کتاب اگر خدا توفیق عنایت کند واجل مهلت دهد بنویسم اخبار یکه مشتمل بر دعا و یا عمل دیگر است و برادران ایمانی عرضه کنم انشاء الله تعالى .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كتاب سبائك الذهب في بيان حقيقة المذهب

١ في مجلد الثاني والعشرون من البحار من جملة كلمات الصادق عليه السلام
لمعویة بن وهب ان افضل الفرائض و اوجبها على الانسان معرفة رب و الاقرار له
بما العبودية وحد المعرفة ان يعرف انه لا اله غيره ولا شبيه له ولا نظير و ان يعرف انه قد يم
مثبتاً بوجود غير فقيه هو صوف من غير شبيه ولا مبطل ليس كمثله شيئاً و هو السميع
المصير و بعده معرفة الرسول صلى الله عليه و آله والشهادة بالنبوة و ادنى معرفة

بسمه تعالى ۱ درجلد ۲۲ بحار الانوار علامه مجلسی قدس سره از جمله کلمات حضرت صادق علیه السلام بمعowie بن و هب نقل میکند که حضرت فرمود بدرستی که افضل واجبات و واجب تر از همه بر انسان معرفت و شناسائی و قرار به بندگی خداست و اندازه معرفت که انسان را لازم است این است که بداند غیر از ذات مقدس خدا خدائی نیست و شبیه و مانند برای خدا نیست و بداند که ذات مقدس خدا اولی برایش نیست و همیشه پایینده و ثابت و غیرقابل زوال است و توصیف میشود بدون اینکه برایش شبیه باشد و زائل کننده نیست برای خدا و نهم مانندی و اوست شنوا و بینا و بعد از شناسائی خدا شناختن رسول خداصلی الله علیه و آله و شاهادت به پیغمبری و نبوت لازم است و کمترین مرتبه شناسائی پیغمبر خدا اقرار بنبوت و قرار با اینکه تمام آنچه آورده از کتاب و امام و نواعی و بالاخره تمام دستورات از طرف خدا آورده و بعد از شناسائی پیغمبر شناسائی امام لازم است آنچنان امامی که پیروی کرده به پیغمبر در تمام صفات و کردار در حال ضيق و درحال رفاه و آسایش و کمترین مرتبه شناسائی امام این است که او را هم ترازوی پیغمبر بداند مگر در درجه نبوت و بداند که اطاعت امام اطاعت خدا و اطاعت رسول خداست و سلم باشد نسبت بامام در هر امری و اگذار امور را بامام (یعنی در مقابل امام چون و چرا فکنند) و عمل کند بقول امام و بداند که امام بعد از رسول خدا علی، بن ایطالب است علیه السلام وبعد اذ آن بزرگوار حسن و بعد حسین و بعد علی بن الحسين و بعد محمد بن علی و حضرت فرمود بعد من که حضرت صادق و بعد ازمن موسی پسرم وبعد از او علی پسرش و بعد از علی محمد پسرش و بعد از محمد علی پسرش وبعد از علی حسن پسرش و حججه خدا را که امام دوازدهم است پسر امام حسن بداند علیهم صلوات الله

الرسول(ص) الاقرار بالنبوة و ان ما اتی به من كتاب اوامر او نهی فذاك من الله العزوجل وبعد معرفة الامام الذى به تأتم بنعته و صفتة و اسمه في حال العسر واليسر وادنى معرفة الامام انه عدل النبي الادرجة النبوة و وارثه وان طاعته طاعت الله و طاعة رسول الله والتسليم له في كل امر والرد اليه والأخذ بقوله و يعلم ان الامام بعد رسول الله على بن ابيطالب(ع) وبعده الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي(ع) ثم ائم بعدى موسى ابني و بعده علي ابني و بعد علي محمد ابني و بعد محمد علي ابني و بعد علي الحسن ابني والحجۃ من ولد الحسن(ع)^۲ في سفينة البحار في عرف عن ابي عبد الله(ع) قال خرج الحسين بن علي(ع) على اصحابه فقال ايه الناس ان الله جل ذكره مخلوق العباد لا يعرفوه فإذا عرفوه عبدوه استغنو بعبادته عن عبادة ماسواه^۳ في مجموعة وراث عن علي بن موسى(ع) في جواب اهل نشا بور عن ابيه موسى(ع) عن جده ابي عبد الله(ع) عن آباءه^۴ عن امير المؤمنين(ع) عن رسول الله(ص) قال اخبرني جبرئيل الروح الامين عن الله تقدست اسمائه و جل وجهه قال اني انا لله لا اله الا أنا وحدى عبادي فاعبدوني و

۲- در کتاب سفينة البحار ماده عرف نقل میکند از حضرت صادق علیه السلام که حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام خارج شد و روکرد با صاحباش و فرمود ای مردم بدرستی که خدا جل ذکرها خلق نکرده بند گان را مگر بجهة اینکه خدارا بشناسند و هر گاه شناختند خدا را عبادت کنند خدا را و زمانی که عبادت کنند خدا را بی نیاز شوند از پرستش غیر خدا

۳- در مجموعة وراث في باب بعض الأحاديث نقل شده در جواب اهل نشا بور از حضرت رضا علیه السلام از آباء و اجداد بزرگوارش از علی بن ابيطالب امير المؤمنین علیه السلام از رسول خدا ص که فرمود خبرداد بمن جبرئيل روح الامين از خدای متعال جل جلاله که فرمود انا لله لا اله الا انا وحدی بند گان من عبادت کنید مرا او باید بداند هر کس ملاقات کند مرا از شما با اقرار و شهادت لا لله الا الله در حالی که با اخلاص بگوید پس بدرستی که داخل شد حصن و حصار من و هر کس داخل شود در حصار ما ایمن است از عذاب گفتند اهل نشا بور ای پسر پیغمبر خدا چیست معنی اخلاص در شهادت فرمود اطاعت کردن خدا و رسول خدا و دوستی اهلیت پیغمبر خدا

۴- در مجموعة وراث در باب بعض الاخبار از سفیان پسر عینیه گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود علوم مردم تمامش در چهار خصلت است اول اینکه بشناسی پرورد گار خود را دوم آنکه بدانی چه حکم و مصالحی بکاربرده شده در خلقت تو سوم آنکه بدانی مقصود از خلقت تو چیست چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را از گناه خارج میکند و از معصیت پاک میکند.

لیعلم من لقینی منکم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا به افانه قد دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی قالوا يا بن رسول الله ما الخلاص الشهادة قال (ع) طاعته الله رسوله و ولایة اهلیّیة (ع) مجموعه و رام فی بعض الاحادیث عن سفیان بن عینیه قال سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد (ع) يقول وجدت علوم الناس كلها فی اربع خصال او لها ان تعرف ربک و الثانية ان تعرف ماضع بك والثالثه ان تعرف ما اراد منك و الرابعة ان تعرف ما يخر جك من زنیك

۵ قرۃ العيون للغیض کاشانی قدس سره عن تفسیر ابی محمد العسكري (ع) عن الصادق (ع) سئل عن الله فقال (ع) للسائل هل وکبت سفینة قط قال بلی.. قال: فهل کسرت بك حيث لاسفینة تنجیک ولا سباحة تغینیک قال بلی : قال : فهل تعلق قلبك هناك ان شیئاً من الاشياء قادر علی ان يخلصك من ورطتك قال: بلی قال الصادق (ع) فذاك الشیئی هو الله القادر علی الانجاء حين لامنجی وعلى الاغاثه حسين لامغيث^۶ حقائق الغیض فی الحديث العلوی ان کمال الدین طلب العلم والعمل به و ان طلب العلم اوجب عليکم من طلب المال و ان المال مقسوم هضمون لكم قد قسمه عادل بینکم وقد ضمنه و

۵ - در کتاب قرۃ العيون ملام حسن غیض کاشانی از تفسیر ابی محمد عسکری علیہ السلام نقل شده که از امام صادق ص سؤال گردیده شد از خدا گفت حضرت بسائل آیا کشته سوار شده هیچ وقت گفت بلی : فرمود آیا شده که کشته تو غرق شود هنگامی که نباشد کشته که تو را نجات دهد و نه شنا گری که تو را خلاصی بخشید از هلاکت گفت بلی : فرمود آیا در این هنگام قلب تو امیدوار هست بنجات دهنده گفت بلی : فرمود حضرت صادق (ص) آن نجات دهنده که دل تو امید به او دارد ذات مقدس خدای متعال است که قادر است بر نجات هنگامی که نجات دهنده نیست و قادر است به دادرسی هنگامی که دادرسی نیست .

حجاب روی توهم روی تواست در همه حال نهانی از همه عالم ز بسکه پیدائی گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

در بزم دل از روی توصد شمع برافروخت وین طرفه که بر روی تو صد گونه حجا بست ۶ - در کتاب حقائق غیض کاشانی در حدیثی علوی نقل شده که کمال دین در طلب علم است و عمل به آن و اینکه طلب علم واجب تن است بر شما از طلب مال و اینکه مال قسمت شده وضمانت شده برای شما بتحقیق قسمت کرده است عادلی بین شما و بتحقیق ضمانت کرده و وفا میکند برای شما و علم دفینه است نزد اهلش و شما ودار شده اید بطلب آن پس طلب کنید .

سینی لکم والعلم مخزون عند اهل و قد ام تم بطلبہ من اهلہ فاطلبوه
 ۷- وفيه ايضاً عن السجاد عليه السلام لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه ولو
 بسفك المهج و خوض الملح

۸- وفيه ايضاً عن الباقر(ع) عالم ينتفع بعلمه افضل من سبعين الف عابد
 ۹- وفيه ايضاً عن الصادق عليه السلام من علم خيراً فله مثل من عمل به
 ۱۰- طرائف الحكم عن روضة الوعاظين قال النبي صلی الله علیه وآلہ من تعلم ببابا
 من العلام عمل به او لم يعمل كان افضل من ان يصلی الفرکعة قطوعاً ۱۱ طرائف الحكم عن
 امامی الشیخ قال رسول الله صلی الله علیه وآلہ ان العبد اذا خرج في طلب العلم ناداه الله
 عزوجل من فوق العرش مرحبا بك يا عبدی اتدري ای منزلة تطلب و ای درجة تروم . . .
 ملائكتی المقربین لتكون لهم قریناً لا بلغنىك مرادك .. ولا وصلناك ب حاجتك ۱۲ وفيه
 ايضاً عن کتاب روضة الوعاظین قال النبي صلی الله علیه وآلہ ساعۃ من عالم یتکی علی

۷- و نیز در کتاب حقائق است از امام چهارم عليه السلام اگر بدانند مردم چه تو ابهائی
 است در طلب علم هر آینه طلب میکنند اگرچه بrixten خون دل باشد و فرورقن درهمالک.

۸- و نیز در کتاب حقائق است از حضرت باقر امام پنجم (ص) هر کس تعلیم کند نیکی را:
 برای تعلیم دهنده است مثل اجر کسیکه عمل کند به آن .

۹- و نیز در کتاب حقائق است از حضرت صادق امام ششم عليه السلام عالمی که استفاده
 برده شود از علم او بهتر است از هفتاد هزار عابد .

۱۰- در کتاب طرائف الحكم نقل کرد ها ز روضة الوعاظین که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآلہ
 فرموده است هر کس یاد بگیرد با بی از علم عمل بکند ویا عمل نکند خواهد بود بهتر از اینکه
 نماز بخواند هزار رکعت مستحب .

۱۱- در کتاب طرائف الحكم از کتاب امامی شیخ نقل کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه
 وآلہ فرموده که بنده خدا هر گاه خارج شود در طلب علم ندا میکنند خدای متعال اورا از فوق
 عرش مرحبا بتوا ای بنده من آیا میدانی چه مقامی میطلی و چه درجه قصد کرده که شیوه شوی
 بملائکه مقربین من تا اینکه بوده باشی قرین و همنشین با آنها هر آینه البته میرسانم تو را
 بمرادت و میرسانم تو را بحاجت تو .

۱۲- و در همان کتاب طرائف نیز از کتاب روضة الوعاظین نقل کرده که پیغمبر خدا
 فرمود یک ساعت از عالم که تکیه کند بر منکا و نظر کند در امور علمی بهتر است از عباده هفتاد
 سال عابد .

فراشه ينظر في علمه خير من عبادة العابد سبعين عاماً^{۱۳} وفيه ايضاً عن نوادر الرأوندي عن موسى بن جعفر (ع) عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله (ص) اربعين بیلزمن کل ذی حجی و عقل من امتی قيل يا رسول الله ما هن قال استماع العلم و حفظه و نشره عند اهله والعمل به^{۱۴} في السفينة عن علی بن الحسین عن رسول الله (ص) يقول ان طالب العلم اذا خرج من منزله لم يضع رجليه على رطب ولا يابس من الارض الا سبحت له الى الارضين السابعة^{۱۵} وفيه ايضاً في علم عن الصادق (ع) قال قال رسول الله (ص) من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة و ان الملائكة لتنضم اجنحتها طالب العلم رضي به و انه ليستغفر لطالب العلم من في السماء ومن في الارض حتى الحوت في البحر وفضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر وان العلماء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر^{۱۶} وفيه

۱۳ - و در همان کتاب طرائف نقل کرده از کتاب نوادر الرأوندي از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام از آباء بزرگوارش که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار چیز است که لازم است البته هر صاحب عقل و ذکاوتی را از امت من گفته شد چیست آنها یا رسول الله فرمود شنیدن علم و حفظ آن و پنهن کردن آن نزد اهلش و عمل کردن به آن علم .

۱۴ - در کتاب سفينة البحار از علی بن الحسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که پیغمبر خدا فرمود بدستی که طالب علم هر گاه خارج شود از منزلش نمیگذرد پای خود را بر هیچ خشک و تری از زمین مگر آنکه تسییح میکند از برای او تا طبقه هفتم زمین

۱۵ - و نیز در سفينة البحار است از حضرت صادق عليه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس به پیماید راهی را که طلب کند در آن راه علمی را پیموده است در نزد خدا راهی نسوی بهشت و بدستی که ملائکه پنهن میکنند بالهای خود را برای طالب علم بسبب حوشندی از او و هر آینه طلب آمرزش میکند برای طالب علم هر کس در آسمان است و هر کس در زمین است حتی ماهیهای دریا و برتری عالم بر عابد مثل برتری قمر است بر بقیه از ستارگان در شب بدر و فرمود علماء بارت نمیدهند طلا و نقره ولی بارت نمیدهند علم پس هر کس بگیرد از عالم علم را گرفته است بهره وافری

۱۶ - و نیز در همان کتاب سفينة البحار روایت میکند از حضرت صادق عليه السلام که فرمود روز قیامت جمع کند خدای متعال مردم را دریک صحرائی و پیا شود میزانها پس سنجیده شود خونهای شهداء با مرکب علماء پس رجحان و برتری پیدا میکند مرکب علماء بر خون شهداء .

ايضاً عن الصادق (ع) قال اذا كان يوم القيمة جمع الله عزوجل الناس في صعيد واحد و
وضعت الموازيين فوق ذماء الشهداء مع مداد العلماء فيرجح مداد العلماء على ذماء
الشهداء ^{١٧} في الكافي عن مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول عليكم بالتفقه
في دين الله ولا تكونوا اعرا با فانه من لم يتفقه في دين الله لم ينظر الله اليه يوم القيمة
ولم يزك له عملاً ^{١٨} في الكافي عن جميل بن دراج عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله (ع)
قال لوددت ان اصحابي ضربت رئيسهم بالسياط حتى يتفقهوا ^{١٩} في الكافي عن ابي عبد الله (ع)
قال له رجل جعلت فداك رجل عرف هذا الامر لزم بيته ولم يتمتع بالعرف الى احد من اخوانه
قال فقال (ع) كيف يتفقه هذا في دينه ^{٢٠} في السفينة عن ابي عبد الله (ع) قال معلم الخير
يستغفر له دواب الأرض وفيان البحر وكل صغيرة وكبيرة في ارض الله وسمائه ^{٢١} في السفينة
في النهج قال عليه السلام انّ اوضع العلوم ما وقف على اللسان وارفعه ما ظهر في الجوارح
والاركان ^{٢٢} عن نوادر الرواندي عن علي (ع) قال لما بعثني رسول الله (ص) الى اليمن

^{١٧} - در کافی از مفصل بن عمر روایت شده که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) فرمود
بر شما باد به تفقه در دین خدا و مبایشید بمثل بادیه نشین بدرس تیکه هر کس تفقه نکند در دین خدا
نظر نمیکنند خدا بسوی او روز قیامت و برای او عمل پاکی نخواهد بود .

^{١٨} - و نیز در کتاب نقل شده از جميل پسر دراج از ابان بن تغلب از حضرت صادق عليه السلام
که فرموده را ینکه اصحاب من زده شود سرهای آنها با تازی یانه قاتا ینکه تفقه کنند .
^{١٩} - و نیز در کتاب کافی از حضرت صادق عليه السلام نقل شده که گفت مردی با حضرت
فدایت شوم مردیست که امام شناس است و از خانه خارج نمیشود و رفت و آمد ندارد با احدی
از برادرانش گفت که حضرت فرمود پس چگونه فرا میگیرد احکام دینش را .

^{٢٠} - در کتاب سفینة البخار از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که حضرت فرمود
تعلیم دهنده خیر طلب آمر زش میکنند برای او جنبندهای روی زمین و ماهیهای دریا و هر بزرگ و
کوچکی در زمین و آسمان خدا .

^{٢١} - در کتاب سفینه از نهج البلاغه نقل شده از حضرت امیر عليه السلام فرمود پس از آنکه
پستربن علوم علمی است که از زبان نگذرد وبالآخرین علوم آن علمی است که اثرش دراعضای
بدن (زبان و گوش و چشم) ظاهر شود .

^{٢٢} - در کتاب نوادر الرواندی نقل شده از امیر المؤمنین عليه السلام فرمود پس از آنکه
واذار کرد پیغمبر خدا مرا برقتن بسوی یمن فرمود یا علی مقاتله مکن با احدی مگر اینکه
اورا دعوت کنی باسلام قسم بحدا اگر هدایت کند خدا یکنفر را بدست توبهتر است برای تو از
آنچه شمس بر آن میتابد و آنکس در حکم آراد شده بدست تو است .

قال يا على لاتفاق احدا حتى تدعوا الى الاسلام و ايام الله لئن يهدى الله على يديك رجال خير للكه ما طلعت عليه الشمس ولكره لا انه ^{۲۳} عن امامي الشیخ عن على (ع) عن رسول الله (ص) من خرج يطلب بابا من علم ليرد به باطلة الى حق او ضلاله الى هدى كان عمله ذالك كعبادة متبعد اربعين عاماً ^{۲۴} في الكافى عن الاصبغ بن نباته عن على (ع) قال هبط جبرئيل (ع) على آدم (ع) فقال يا آدم انى امرت ان اخیر کواحدة من ثلاث فاخترها ودع اثنین فقال له يا جبرئيل وما للثلاث فقال العقل والحياء والدين ف قال آدم انى قد اخترت العقل فقال جبرئيل للحياء والدين انصر فا و دعاه فقال يا جبرئيل انا امرنا ان نگون مع العقل حيث كان قال فشأنكمما و عرج ^{۲۵} ايضاً في الكافى عن محمد بن عبد الجبار عن ابي عبد الله (ع) قال قلت له ما العقل قال ما عبد به الرحمن واكتب به الجنان قال قلت فالذى كان في معاویه فقال (ع) تلك النكرة تلك الشیطنه وهى شبيهة بالعقل وليس بالعقل ^{۲۶} في الكافى عن اسحاق بن عمار قال قال ابو عبد الله (ع)

۲۳ - در کتاب امامی شیخ نقل شده از امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا که فرمود هر کس خارج شود که تحصیل کند بایی از علم را که بسبب آن رد کند باطلی را بسوی حق یا بر گرداند گمراهی را بسوی هدایت و حق خواهد بود عمل او مثل عبادت عابدی که چهل سال عبادت کند خدا را .

۲۴ - در کتاب کافی از اصبغ بن نباته نقل کرده از علی بن ایطالب علیه السلام که فرمود فرود آمد جبرئیل بر آدم علیه السلام و گفت ای آدم بدرستیکه مأمورم بر اینکه مخیر کنم تو رایین یکی از سه امیر پس اختیار کن یکی را و اگذار دوتای دیگر را پس گفت آدم به جبرئیل چیست آن سه چیز گفت عقل است و حیا و دین پس آدم گفت بدرستی که اختیار کردم عقل را جبرئیل به حیا و دین گفت بر گردید و اگذارید آدم را آن دو گفتند یا جبرئیل بدرستیکه ما مأموریم که بوده باشیم با عقل هر جا که باشد جبرئیل گفت باشید و رفت به آسمان .

۲۵ - و نیز در کتاب کافی از محمد بن عبد الجبار از حضرت صادق نقل شده که گفت گفتم عقل چیست حضرت فرمود عقل چیزیست که عبادت شود به آن خدای متعال و کسب شود به آن بهشت میگوید گفتم پس آنچه معاویه دارا بود چه بود حضرت فرمود آن که معاویه داشت نکراء و شیطنت بود و آن شبيه بعقل است و عقل نیست .

۲۶ - و نیز در کتاب کافی اسحاق پسر عمار نقل کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر کس عاقل باشد از برای او دین هست و هر کس دین دارد داخل بهشت میشود .

من كان عاقلاً كان له دين و من كان له دين دخل الجنة ^{۲۷} في كتاب الكافي عن سليمان الديلمي عن أبيه قال قلت لا يعبد الله (ع) فلان من عبادته و دينه و فضله كذا فقال (ع) كيف عقله قلت لا ادرى فقال ان الثواب على قدر العقول ان رجلاً من بنى اسرائيل كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر خضراء نمرة كثيرة الشجر ظاهرة الماء و ان ملكاً من الملائكة مرّ به فقال يارب ارني ثواب عبدك هذا فاراه الله ذالك فاستقله الملك فاوحى الله اليه ان اصبه فأتاوه الملك في صورة انسى فقال له من انت فقال انا رجل عابد بلغنى مكانك و عبادتك في هذا المكان فأتيك لا يعبد الله معك فكان معه يومهذا الملك فلماً أصبح قال له الملك ان ^۳ مكانك لنزه ولا يصلح الا للعبادة فقال له العابد ان لمكاننا هذا عيباً فقال و ما هو قال ليس لربنا بهيمة فلو كان له حمار رعيناه في هذا الموضع فان هذا الحشيش يضيع فقال له ذالك الملك و ما لا يركب حمار فقال لو كان له حمار مكان يضيع مثل هذا الحشيش فاوحى الله الى الملك انما اثبيه على قدر عقله ^{۲۸} وفي طرائف

۲۷ - و نيز در کتاب کافی نقل شده از سليمان ديلمي از پدرش که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم از عبادت کسی وا زدین و کمالات او حضرت فرمود عقل او چگونه است گفتم نمیدانم فرمود ثواب باندازه عقل مردم داده میشود و فرمود بدرسیکه در بنی اسرائیل مردی بود که عبادت میکرد خدارا دریک جزیره از جزائر دریای خضراء که آن سبز و دارای درخت زیادی و آب صافی بود و ملکی از ملائکه عبور کرد باز مرد پس ملک گفت خدا یا بنمایان بنم ثواب این بنده تو را پس نمایاند با آن ملک خدا ثواب اور اپس کم شمرد ملک آن ثواب را پس ندا فرنستاد خدا بسوی آن ملک که با او همنشین شو پس آمد ملک در صورت انسانی عابد گفت کیستی تو گفتم من مردی هستم دانستم مکان تو را و عبادت تو را در این مکان پس آدمد که عبادت کنم خدارا با تو پس ماند آن روز را با عابد پس چون صبح شد گفت ملک به آن عابد که بدرسی که مکان تو جای خوشی است و قابل نیست مگر برای عبادت عابد گفت بدرسیکه برای مکان ما یکیب هست ملک گفت چیست آن عیب گفت آن این است که نیست برای خدای ما حیوانی و چه خوب بود برای خدا الاغی بود که میچرانیدم اورا در این مکان برای آنکه این گیاهها ضایع نمیشد پس گفت ملک که داشتن الاغ سزاوار خدا نیست عابد گفت اگر میداشت این گیاهها ضایع نمیشد (یعنی افسوس که ندارد) پس وحی فرستاد خدا بسوی آن ملک که ما ثواب دادیم بمقدار عقلش .

۲۸ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از امام صادق عليه السلام از آباء بزرگوارش که فرمود فرموده است پیغمبر خدا نماییکه بر سد بشما از مردی نیکی حالت پس نظر کنید در نیکی عقل او بدرسیکه جزا داده میشود بعقلش .

الحكم عن ابیعبدالله (ع) عن آبائه قال قال رسول الله (ص) اذا بلغکم عن رجل حسن حاله فانظر و افی حسن عقله فاما يجازی بعقله ^{۲۹} وفيه ايضاً عن رسول الله (ص) قسم العقل على ثلاثة اجزاء فمن كانت فيه كمل عقله و من لم تكن فيه فلا عقل له حسن المعرفة بالله عزوجل و حسن الطاعة له و حسن الصبر على امره ^{۳۰} في طرائف الحكم في ضمن وصية موسى بن جعفر (ع) لہشام ياہشام الصبر على الوحدة عالمه قوة العقل فمن عقل عن الله تبارك وتعالى اعتزل اهل الدنيا والراغبين فيها و رغب فيما عند ربها و كان انه في الوحشة و صاحبه في الوحدة و غناه في العيلة ومعزه من غيرعشيرة ^{۳۱} وفيه ايضاً قال الصادق (ع) النظر في العلم يفتح العقل ^{۳۲} وفيه ايضاً عن النهج قال امير المؤمنين (ع) لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه ^{۳۳} وفيه عن امامي الصدوق عن الرضا (ع) من جلس مجلساً يحيى فيه امرنا لم يمت قلبه يوم تموت فيه القلوب ^{۳۴} في السفينه

-۲۹- در کتاب طرائف است نیز از رسول خدا صلی الله عليه وآلہ که فرمودقسمت شده است عقل برسه جزء هر کس هرسه دراو باشد کامل است عقل او و کسیکه باشد دراو نیست عقلی برای او حسن المعرفة بالله عزوجل و نیک باشد در فرمانبرداری حق و نیک باشد در مقابل واردات یعنی صابر باشد در شدائد روزگار و شکنیا باشد .

-۳۰- در کتاب طرائف الحكم در ضمن وصیت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام: ای هشام صبر برنهایی علامت قدرت عقل است پس هر کس شناسایی او نسبت بخدا کامل باشد کیا ره گیرد از اهل دنیا و از رغبت کنندگان در دنیا و رویاور با نچه در نزد پروردگار اوست و خواهد بود انس او درنهایی و رفیق او : و بی نیازی او در تنگستی و مایه عزت او بدون عشیره .

-۳۱- و در همان کتاب نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده نظر در علم و امور علمیه باعث گشایش و انبساط عقل است .

-۳۲- و در همان کتاب از نهج البلاعه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود زبان عاقل پشت سر دل اوست و دل احمق پشت سر زبان اوست .

-۳۳- و در همان کتاب است از کتاب امامی شیخ صدوق از حضرت رضا علیه السلام که فرمود هر کس بنشیند مجلسیکه در او امر مازنده شود یعنی مجلس دینی باشد نمیمیرد دل او روزیکه نمیمیرد در او دلها .

-۳۴- در کتاب سفینه البحار از کتاب محاسن نقل شده که فرمود رسول خدا قسمت نکرده خدا به بندگان چیزی بهتر از عقل پس خواب عاقل بهتر است از زنده داری جاهل و افطار عاقل بهتر است از روزه جاهل و قعود و نرفتن عالم بجهنمک بهتر است از رفتن جاهل بجهاد و مبعوث

عن المحسن قال رسول الله (ص) ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل و افطار العاقل أفضل من صوم الجاهل و اقامة العاقل أفضل من شخص العاجل ولا بعث الله رسولاً ولأنبياء حتى يتكمّل العقل ويكون عقله أفضل من عقول جميع أمهاته وما يضمّن النبي (ص) في نفسه أفضل من اجتهاد المجتهدین و ما ادى العاقل فرائض الله حتى عقل منه ولا بلغ جميع العبادين في فضل عبادتهم ما يبلغ العاقل ان العقلاءهم اولو الالباب الذين قال الله عزوجل انما يتذکر اولو الباب^{۳۵} و في هذا الكتاب عن الصادق (ع) ما كلام رسول الله (ص) بكلّه عقله فقط قال رسول الله (ص) أنا معاش الانبياء أمرنا أن تكلّم الناس على قدر عقولهم^{۳۶} في السفينه سئل الرضا (ع) ما العقل قال التاجر علّي الغصه ومداهنة الاعداء ومداراة الاصدقاء^{۳۷} نقل في السفينه قدم المدينه رجل نصري من اهل نجران وكان فيه بيان ولو وقار وهيبة فقيل يا رسول الله ما اعقل هذا النصري فزجر (ص) القائل وقال له ان العاقل من وحد الله وعمل بطاعته قيل كل شيء اذا اكثرا خص العقل فانه كلّما كثرا غلا: ومن كلام الاسكندر ان سلطان العقل

→ نکره خدا رسول پیغمبری را مگر بعد از کامل شدن عقل او و میباشد عقل پیغمبر بالاتر از عقلهای تمام امتش و چیزی که در دل میگذراند پیغمبر بهتر است از جد و جهد کندگان و ادا نمیکند واجبات خدا را عامل مگر از روی عقل و نمیرسند جمیع عبادت کندگان در فضل عبادتشان با نچه میرسد عاقل بدرستیکه عقلاء هستند اولو الالبای که خدا فرموده است انما يتذکر اولو الالباب .

۳۵- و نیز در همان کتاب سفينه نقل شده از حضرت صادق که تکلم نکرد پیغمبر خدا بحقیقت عقلش هر گز فرموده است رسولخدا ماطائفه پیغمبران مأمور هستیم صحبت کنیم با مردم با ندازه عقلهای آنها

۳۶- در کتاب سفينه نقل شده که پرسیده شد از حضرت رضاعلیه السلام که عقل چیست فرمود فروبردن غصه و انتظار فرست بادشمن و مدارا کردن بادوستان .

۳۷- و نیز در سفينه نقل شده که وارد شد در مدینه مردی نصر ای از اهل فجران که دارای بیان و وقار وهیبت بود گفته شد بررسی خدا چقدر عاقل است این نصر ای پیغمبر خدا زجر کرد اور او فرمود ساخت باش بدرستیکه عاقل کسی است که یکناداند خدارا و عمل کند بفرمان خدا... گفته شده است که هر چیزی وقتی زیاد میشود ارزان میشود مگر عقل بدستیکه هر چه زیاد میشود گران میشود و از کلمات اسکندر است بدرستیکه فرمانروائی عقل در باطن عاقل شدیدتر است از فرمانروائی شمشیر در ظاهر آدم احمق .

علی باطن العاقل اشد تحدّیماً من سلطان السیف علی ظاهر الاحمق انتهی^{۳۸} عن اسحاق بن عمّار فی الكافی عن ابی عبد اللہ (ع) قال قلت له جعلت فداك ان لی جارا کثیر الصلة کثیر الصدقه کثیر الحج لابأس به قال فقال يا اسحاق کيف عقله قال قلت جعلت فداك ليس له عقل قال لا ينفع بذلك منه^{۳۹} فی الكافی عن ابی یعقوب البغدادی قال ابن السکیت لابی الحسن (ع) لما بعث الله موسی بن عمران بالعصاویده البيضاء و آلة السحر وبعث عیسی (ع) بالطّب و بعث محمد (ص) و علی جمیع الانبیاء بالکلام والخطب فقال ابوالحسن (ع) ان الله لاما بعث موسی (ع) كان الغالب علی اهل عصره السحر فاتیهم من عند الله بمالم يكن فی وسعهم مثله وما ابطل به سحرهم واثبت به الحجۃ علیهم و ان الله بعث عیسی فی وقت قد ظهرت فیه الزّمانات و احتاج الناس الى الطّب فاتیهم

۳۸- در کتاب کافی نقل شده از اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام گفت عرض کردم فدایت شوم بدرستیکه از برای من همسایه است زیاد صدقه میدهد زیاد نماز میخواند زیاد حجج میکند حال اوچگونه است فرمود یا اسحاق عقل اوچگونه است گفتم فدایت شوم عقلی ندارد فرمود نفعی نمیرسد به اواز این اعمال و یا بالا نمیرود اعمال او.

۳۹- در کتاب کافی نقل شده از ابی یعقوب بغدادی که ابن السکیت عرض کرد بحضور ابی الحسن علیه السلام برای چه مصلحتی میعوشت کرد خدا موسی بن عمران را و معجزه او را عصاویده بیضا و اسباب سحر قرارداد: و میعوشت کرد عیسی را و معجزه اورا اسباب طب قرارداد: علیه السلام بدرستیکه خدا فرستاد موسی را هنگامیکه بر اهل زمان غالب بود سحر پس خدا عنایت کرد چیزی که در خود آنها نیود مثل آن و عنایت کرد چیزی که باطل کرد به آن سحر آنها را و حجت بر آنها تمام شد و خدا بر انگیخت عیسی را در زمانیکه زمین گیرها زیاد بودند و محتاج بودند مردم بسوی طب پس عنایت کرد خدا چیزی که نبود در نزد مردم مثل آن و عنایت کرد خدا اثر نفسیکه مردهای آنها را زنده کند و شفاهده کرها و کسانیکه دارای برص بودند باذن خدا و اتمام شد حجت بر آنها و خدا میعوشت کرد محمد صلی الله علیه و آله را در زمانیکه غالب در اهل آن زمان خطبه و کلام بود و گمان که فرمود شعر بود پس عنایت کرد و آورد از نزد خدا انممواضع و احکام چیزی را که باطل کرد به آن قول آنها را (یعنی قرآن را آورد) و تمام کرد حجت را بر آنها راوی گفت که گفت ابن سکیت بخدا قسم ندیدم مثل تو هر گز کسیکه باین طور بیان قانع کننده بفرمایید پس حجت خدا بر خلق امروز کیست گفت که حضرت فرمود بعقل شناخته میشود راستگو و حجت خدا و تصدیق میشود و بعقل شناخته میشود کسیکه بدروغ ادعا کند و بسبب عقل تکذیب میشود ابن سکیت گفت بخدا قسم این است جواب

من عند الله بما لم يكن عندهم مثله وبما أحيا لهم الموتى وابناء الأكمه والبرص باذن الله وأثبت به الحجۃ عليهم وان الله بعث محمدا (ص) في وقت كان الغالب على اهل عصره الخطب والكلام واظنه قال الشعر فاتيهم من عند الله من مواعذه واحكامه ما ابطل به قولهم واثبت به الحجۃ عليهم قال فقال ابن السکیت تاالله هر ایت مثلک فقط فما الحجۃ على الخلق اليوم قال فقال (ع) العقل يعرف بالصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه قال فقال ابن السکیت هذا والله هو الجواب ^{۴۰} في الكافی عن ایي عبد الله (ع) قال قال رسول الله (ص) يا على لافقر اشد من العجل ولا مال اعود من العقل ^{۴۱} في الكافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی و جلالی ما خلقت خلقا احسن منك ایاک آمرا و ایاک انهی و ایاک ائب و ایاک اعاقب ^{۴۲} و يعجبني نقل رواية سمعتها من بعض الثقات عن الصادق (ع) حیوة العقل بالعلم و حیوة العلم بالعمل و حیوة العمل بالخلوص ^{۴۳} في ارشاد الدیلمی قال النبي (ص) ما اهدی المسلم لأخيه هدية افضل من كلمة حکمة تزیده هدى او ترده

^{۴۰} در کتاب نقل شده از حضرت صادق عليه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی نیست فقری شدیدتر از نادانی و نیست مال و ثروتی پر منفعت تر از عقل .
^{۴۱} و نیز در کتاب کافی از محمد بن مسلم نقل شده ازا یم جعفر حضرت باقر علیه السلام که فرمود پس از آنکه خلق کرد خدا عقل را فرمود بعقل بیا جلو آمد پس فرمود برو عقب رفت آنگاه فرمود خدای متعال بعزت و جلاله خلق نکرد خلقی نیک تر از تو بسبب تو امر میکنم و بسبب تو نهی میکنم و بجهت تو ثواب میدهم و عقاب میکنم (تکالیف و ثواب عقاب دائیر مدار تو است) .

^{۴۲} دوست دارم نقل روایتی را که از بعضی موثقین شنیدم از حضرت صادق عليه السلام که فرمود زنده بودن عقل بعلم است وزنده بودن علم بعمل است وزنده بودن عمل بخلوص است .
^{۴۳} در کتاب ارشاد دیلمی نقل است که پیغمبر خدا فرمود هدیه نداده است مسلمان بیادر دینی هدیه بهتر و بالاتر از کلمه حکمتی که بیفزاید در او هدایت و معرفتی یا بر گرداند اورا از پستی (یعنی معصیتی) و فرمود صلی الله علیه و آله نیکو عطیه و نیکو هدیه است مواعذه و حی کرد خدا بسوی هوسی تعلیم بده خیری را و تعلیم بده کسیرا که نمیداند بدرستیکه ما روش میکنیم قبور تعلیم دهنده و تعلیم گیر نده علم را بحیثیتیکه و حشت نداشته باشند از مکانشان که قبر باشد .

عن ردی و قال (ص) نعم العطیة و نعم الهدیة الموعظة واوحی الله تعالیٰ الى موسی(ع)
 تعلّم الخیر و علّمہ من لا یعلم فانی منور لمعلمی الخیر و متعلّمیه قبورهم حتی لا یستو
 حشوای بمقاهیم ۴۴ فی ارشاد الدیلمی روی انه ذکر عن النبی (ص) رجلان کان احدهما
 یصلی المکتوبۃ و یجلس فیعلم الناس الخیر و کان الآخر یصوم النهار و یقوم اللیل فقال (ص)
 فضل الاول على الثاني كفضل على الانام ۴۵ و فيه ايضاً قال النبی (ص) ما تصدق هؤمن
 بصدقه احب الى الله من موعظة يعظ بها قوماً يتقررون وقد فاعلهم الله بها و هي افضل
 من عبادة سنة ۴۶ فی ارشاد الدیلمی عن امیر المؤمنین (ع) فقال قد سبق الى جنات
 عدن اقوام كانوا اکثر الناس صلوة و صیاما فاذا و صلوا الى الباب ردو اهمن عن الدخول
 فقيل بماذا ردو الم یكونوا فی دار الدنیا صلوا ولا صاموا ولا حجّوا فاذا بالنداء من
 قبل الملك الاعلی جل و علابی قد كانوا ليس احد اکثر منهم صیاما ولا صلوة ولا حجّا
 ولا اعتماراً ولیکنّهم غفلوا عن الله موعظه ۴۷ فی ارشاد الدیلمی عن سالم عن ابیه عن

۴۴ - و نیز در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که نامبرده شد نزد پیغمبر خدا از دو مرد که
 یکی از آنها میخواند نمازهای واجب را و مینشست پس تعلیم میکرد بمردم خیر را و دیگری
 روزها روزه بود و شبها بنماز میگذرانید فرمود پیغمبر خدا فضل و برتری اول بر دومی مثل فضل
 و برتری من است بر خلق .

۴۵ - در همان کتاب ارشاد است که پیغمبر خدا فرمود صدقه نداده است هؤمنی بصدقه
 که محبوب تر باشد نزد خدا از موعظة که وعظ کند طایفه را که متفرق هستند و خدا نفع بخشد
 با آن موعظه آنها را و این موعظه بهتر است از عبادت یگسال

۴۶ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود سبقت گرفت
 بسوی بهشت عدن طائفه هائی که بودند از همه بیشتر نماز میگذارند و از همه بیشتر روزه
 میگرفتند تاریخ دند و در بهشت بر گردانده شدند از زرورد در بهشت پس گفته شد چرا از ده شدند
 از بهشت آیا نبودند در دنیا نماز گذار و نبودند روزه گین و آیا حج بجانی اور دند پس ناگاه ندا
 از قبل خدای عز و جل رسید چرا بودند که نبود احدی بمثل اینها و زیادتر از اینها نماز گذار
 و روزه گیر و بجا آور نده حج و عمره ولیکن اینها غفلت کردن خدا را از جهت موعظه کردن .

۴۷ - در کتاب ارشاد دیلمی نیز از سالم از پدرش ازرسو لخدا (ص) که فرمود رسول خدا
 دوست ترین هؤمنین نزد خدای متعال کسی است که وادرد نفس خودش بر اطاعت خدا و موعظه کند
 مرامت پیغمبر ش را و اندیشه کند در عیوب ش و اصلاح کند آنها را و دانا شود و عمل کند و بدیگران
 نیز بیاموزد .

رسول الله (ص) قال قال رسول الله (ص) احب المؤمنين الى الله تعالى من نصب نفسه في طاعة الله ونصح لامة نبيه وتفكير في عيوبه واصلحها وعلم فعمل وعلم ^{٤٨} في البحار في باب العلم عن ابي جعفر (ع) قال قال امير المؤمنين (ع) قوام الدين باربعه بعالم ناطق مستعمل لعلمه وبغنى لا يدخل بفضلة على اهل دين الله وبفقير لا يبيع آخرته بدنياه وبجاهل لا يتكبر عن طلب العلم فإذا كتم العالم علمه وبخل الغنى بما له وباع الفقير آخرته بدنياه واستكبار الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنيا إلى القهقرى فلا تغرنكم كثرة المساجد واجساد قوم مختلفه قيل يا امير المؤمنين كيف العيش في ذلك الزمان فقال عليه السلام خالطوهم بالبرائيه يعني بالظاهر وخالفوهم في الباطن للمرء ما اكتسب وهو مع من احب وانتظر وامع ذلك الفرج من الله عزوجل ^{٤٩} في مجموعة وراث ذكران ^{٥٠} واعطا قال في اثناء كلامه اللهم اغفر لا قسانا قبلنا وكثرنا ذنبنا واقربنا بالمعصية عباد فقام اليه رجل وقال له اعدفأ عاد فقال انا ذلك الرجل المتصف بما قلت وتاب

٤٨ - در جلد اول بحار باب علم از حضرت باقر عليه السلام فرموده امير المؤمنین (ع) فرمود ثبات دین بجهار چیز است بعالیمکه کویا باشد و عمل کند بعلم خود و بهتر و تمدنی که بخصل نور زد بزیادتی مالش بر اهل دین خدا و به نادر و فقیر یکه فپروشد آخرت خود را بدنیاش و به نادرانیکه تکبر نکند از فرا گرفتن علم پس هر گاه کتمان کند عالم علم خود را واظهار نکند و ثروتمند بخل بورزد و ندهد از مال خور و بپروشد فقیر آخرتش را بدنیا و تکبر بورزد نادان از یاد گرفتن بر گردد دنیا بعقب خود و گول نزند شما را زیادتی مساجد و مسجدها و بدنیای دسته متفرق قيل يا امير المؤمنين چگونه است زندگی در آن زمان فرمود على عليه السلام آمیزش کنید بامردم به برانیه يعني بظاهر و مخالفت کنید آنها در باطن و فرمود از برای مرد است هر چه کسب کند و محشور است باهر که دوست دارد و منتظر باشد با همه اینها فرج را از طرف خدای متعال و در روایتی وارد است که مردم در خیر و سعادتند مادامیکه عجله نکنند در امر فرج واستجابت دعاها یشان .

٤٩ - در کتاب مجموعة ورام ذکر شده بر اینکه واعظی گفت در بین کلامش بار خدا یا بیامرز قسی ترین افراد و کسیر اکه گناهش بیشتر و نزدیکترین اشخاص است بمعصیت (يعني آخر تر) پس بر خاست مردی و گفت باز گو کن کلامت را يعني دو مرتبه بگو پس دو مرتبه گفت آن مرد گفت من هستم آن مرد یکه متصف است با آنچه تومیگوئی و توبه کرد پس در خواب دید آن واعظ در همان شب که به او گفته شد خوشحال کردی تو مارا که آشتم بین ما و بنده ما برقرار کردی .

فرأى في منامه تلك المليلة ان قيل له سررتني ان اوقعت الصلح بيني وبين عبدى ^{٥٠} و ايضاً روی في مجموعة ورام عن علی بن الحسین عليه السلام او حی الله الى موسی حبّنی الى خلقی و حبّ الخلق الى الى ان قال موسی يارب كيف افعل حتى يحبّوك قال عزو جل ذکر هم آلائی و نعمائی ليحبّونی فلئن تردد ^{آبا} من بابی وضلاً عن فنائی كان افضل لك من عبادة سنة بصیام نهارها و قیام لیلها و قال موسی و من هذا الا بق منك قال عزو جل العاصی المتتمرد قال فمن الصال عن فنائی قال الجاهل بامام زمانه فیعمر ^{٥١} فی مجموعه ورام عن عطیة بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایما عبد جاءته موعظة من الله عزو جل فی دینه فانهـ نعمة من الله سیقت اليهـ فان قبلها یشکر والا کانت حجۃ من الله علیها لیزداد بها اثما و یزداد الله صلی الله علیه و آله بها سخطا ^{٥٢} فی تفسیر الصافی حجرات فی ذیل قل لا تمنوا

۵- و نیز در کتاب مجموعه ورام نقل شده از امام چهارم علیہ السلام که وحی فرستاد خدا بسوی موسی که دوست گردان مرا بامخلوقاتم و دوست گردان آنها را بامن گفت موسی چکنم که تو را دوست بدارند ندارسید بخاطر آنها بیاور نعمتهاي مارا تادوست بدارند مارا پس بدرستیکه اگر بر گردانی گریخته را از در گام من و یا حیرانی را بپنا گاه من خواهد بود بهتر برای تو از صد سال که روزها روزه باشی و شیها نماز بخوانی گفت موسی کیست این گریخته فرمود گناهکار متمرد گفت متحیر کیست فرمود کسیکه جا هل باشد بامام زماش کاری کنی که بشناسد امامش را

۵- در کتاب رجمویه، ورام نقل شده از عطیه پسر بشیر که گفت رسول خدا (ص) فرمود هر بندۀ خدائی که موعظة باو بر سد از طرف خدای متعال در دینش بدرستیکه از طرف خدا نعمتی است که بسوی او سوق داده شده پس اکر بپذیرد سپاس خداوند نموده و اگر نه خواهد بود حجتی از طرف خدا بر او و باعث زیادتی اثم و گناه او و زیادتی غصب خدای متعال خواهد بود

۵- در کتاب تفسیر صافی در سوره حجرات ذیل آیه ^{٥٣} مذکور میباشد اسلامکم الخاز تفسیر قمی نقل کرده که این آیه در باره عثمان نازل شده روز حضر خندق و قضیه چنین است که گذشت عثمان بر عمار یاسر که مشغول کنند خندق بود با مر پیغمبر (ص) و غبار بلند شده بود از گودی خندق عثمان آسین خود را دم دماغ و دهان خود گرفت و گذشت عمار گفت مساوی و بر این نیستند کسانی که آبادنگه میدارند خاذه های خدارا بینماز گذاردن و رکوع و سجود شان با آنها یکه بگذرند بغبار و پرهیز کنند و نگذارند گردي بر آنها بشینند و منکر و معاند باشند پیشرفت دین خدا را پس نگاه کرد عثمان بسوی عمار و گفت ای پرسیاه پوست آیا مقصود تو این کلام من بود بعد آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت ما ایمان نیاورده ایم که بماتوهین شود و فحش از این و آن بشنویم فقال رسول الله (ص) ما پس میگیریم اسلام تو را و بمارد کن و برو پس خدای متعال

على اسلامكم الخ عن القمي نزلت في عثمان يوم الخندق وذالك انه هر بعمار بن ياسر وهو يحفر الخندق وقد ارتفع الغبار من الحفارة فوضع عثمان كمه على انهه ومرّ فقال عمار لا يستوي من يعمر مساجد الله فيصلى فيها راكعا وساجدا كمن يمر بالغبار حائدا يعرض عنه جاحدا معاندا فالتفت اليه عثمان فقال يابن السوداء ايي تعنى ثم اتي رسول الله عليه السلام فقال لم ندخل معك لتسب اعراضنا فقال له رسول الله عليه السلام قد اقتلتك اسلامك فان هب فازل الله تعالى قل لا تمنوا على اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هدا يكم لا يمان ٥٣ وفي وصية موسى بن جعفر عليهما السلام بن الحكم واعلموا ان الكلمة من الحكم ضاللة المؤمن فعليكم بالعلم قبل ان يرفع ورفعه غيبة عالمكم بين اظهركم قال رسول الله (ص) كلمة حكمة يسمعها المؤمن فيعمل بها خير من عبادة سنة ٥٤ في المجلد الاول من البحار اين آيه را نازل كرد قل لا تمنوا على اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هدا يكم للایمان ٥٣ وفى وصية موسى بن جعفر عليهما السلام بن الحكم واعلموا ان الكلمة من الحكمه برشما گذاشته وهدايت کرده شمارا برادر است که ايمان يخدا باشد ٥٣ - و در وصیة موسی بن جعفر عليهما السلام بهشام بن الحكم وارد شده که فرمود بدانید بدرسی که کلمه از حکمت گمشده مؤمن است پس بر شما باد بتحصیل علم پیش از آنکه برداشته شود و برداشته شدن آن به پنهان شدن عالم شما است از جلوروی شما و فرمود که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله فرموده است کلمه حکمتی که بشنو آن را مؤمن پس عمل کند به آن بهتر است از عبادة یکسال

٥٤ - و در جلد اول بخارا بن نباته نقل میکند که فرمود امیر المؤمنین علی بن ایطالب عليه السلام فرایگیرید علم را بدرسی که فرا گرفتن آن حسن است و مذاکره آن تسبیح است و بحث در اطراف آن جهاد است و یاددا دن آن بکسیکه نمیداند صدقه است و آن علم باعث فزدی کی صاحبش میشود بخدا بجهت آنکه بعلم حلال و حرام فهمیده میشود و میران دعلم طالبیش را براه بهشت و آن علم ایس صاحب آن است در وحشت و رفیقت است در تهائی و سلاح جنک است بر دشمن وزین است نزد دوستان بوسیله علم بلند کرده است طوائفی را وقار داده است آن طوائف را پیشوای پیروی کرده اند دیگران از آنها و بوسیله آن طوائف ثمرداده است اعمال پیر و انسان و باقی مانده آثارشان و رغبت میکند ملائکه بدستی آنها و میمالند به آنها پرها و بالهای خودشان را در حال نماز آنها بجهة آنکه علم حیات است و نور است برای چشمان از کوری و قوت ابدان است از ضعف و نازل میکند خدا حامل علم را بمحل ابرار و عطا میکند به آنها مرتبه اخیار در دنیا و آخرت بوسیله علم خدا اطاعت گردیده شده و بوسیله علم خدا شناخته شده و پرسنیده شده و بوسیله علم صلی رحم میشود و بوسیله علم شناخته شده حلال و حرام و علم امام و جلو عقل است و عقل تابع او است علم را خدا الهام میکند بسعاد و محروم میکند اشقيارا از علم

عن ابن نباته قال قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام تعلّموا العلم فان تعلّمہ حسنة و مدارسته تسبیح والبحث عنه جهاد و تعليمه لمن لا يعلمه صدقة وهو عند الله لاهله قربة لانه مع المحرام والحرام و سالك بطالبه سبيل الجنۃ وهو ائیس فی الوحشة و صاحب فی الوحدة و سلاح علی الاعداء وزین الاخلاق عین فع الله به اقواما يجعلهم فی الخیر ائمة یقتدى بهم ترمق اعمالهم و تقتبس آثارهم و ترثي الملائکة فی خلتهم یه - حونهم باجتھم فی صلاتهم لان العلم حیة و نور الا بصر من العمی و قوۃ الابدان من الضعف و ينزل الله حامله منازل الابرار و يمنحه مجالسة الاخیار فی الدنیا و الآخرة بالعلم يطاع الله و يعبد بالعلم یعرف الله و یوحدو بالعلم توصل الارحام و به یعرف الحال و الحرام و العلم امام العقل و العقل تابعه یلمد الله السعداء و یحرمه الاشقياء ^{۵۵} طرائف الحكم سئل امیر المؤمنین عليه السلام عن العلم فقال عليه السلام اربع کلمات . . ان تعبد الله بقدر حاجتك اليه .. و ان تعصيه بقدر صبرك على النار .. و ان تعمل لدنياك بقدر عمرك فيها و ان تعمل لآخرتك بقدر بقائك فيها ^{۵۶} طرائف الحكم عن على عليه السلام قال سمعت رسول الله (ص) يقول التوحید ثمن الجنۃ والحمد لله وفاء شکر كل نعمة و خشیة الله مفتاح كل حکمة والاخلاص ملاک كل طاعة .

^{۵۷} فی المجاد الاول من البخار قال النبی عليه السلام اذا مات المؤمن انقطع عمله

۵۵ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده که پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام از علم فرمود علم چهار کلمه است : ۱ اینکه عبادت کنی خدا را بمقدار احتیاجت بسوی خدا ۲ اینکه معصیت کنی خدا را بمقدار طاقت برآتش ۳ اینکه بکوشی برای دنیا بیمداد عمرت در دنیا ۴ اینکه بکوشی و عمل کنی برای آخرت بمقدار بقای تودر آخرت

۵۶ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود یکتاپرستی بهاء و ثمن بهشت است والحمد لله و فاعل شکر هر نعمتی است و ترس از خدا کلید هر حکمت است و اخلاص ملاک هر طاعت است .

۵۷ - در جلد اول بحار نقل شده از پیغمبر خدا که فرمود هر گاه مؤمن بمیرد قطع میشود عمل او مگر از سه کس که این آثار از وہ اندہ باشد: صدقه جاریه داشته باشد یعنی موقوفه داشته باشد : یا علمیکه اتفاقاً برده شود و مورد استفاده قرار گیرد : یا فرزندی داشته باشد نیکو کار که دعا کند برای پدرش

الامن ثلاث صدقة جاراه: أوعلم ينتفع به او ولدصالح يدعوله ۵۸ مجموعه اورام انما يداق الله العباد يوم القيامه على قدر ما آتیهم من العقول في الدنيا ۵۹ منهاج البراءة ج ۷ ص ۱۸۳ قال ابوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام لهشام بن الحكم ياهشام من سلط ثلاثاً على ثلاث فكأنما اعان على هدم عقله: من اظلم نور تفکر بطول امله: ومحى طرائف حكمة بفضول كلامه: واطفاله عبرته بشهوات نفسه: فكأنما اعان هواه على هدم عقله و من هدم عقله افسد عليه دينه ودنياه

۶۰ . فى لالى الاخبار قال رسول الله صلى الله عليه وآله مجلس العلامة عبادة وفيه ايضاً قال عليه السلام الافتئموا مجلس العلماء فإنه روضة من رياض الجنّه تنزل عليهم المغفرة والرحمة كالمطر من السماء يجلسون بين ايديهم مذنبين و يقومون مغفورين لهم والملائكة يستغفرون لهم ما داموا جلوساعندهم وان الله ينظر اليهم فيغفر للعالم والمتعلم والناظر والمحب لهم ۶۱ وفي لالى الاخبار ايضاً عن النبي صلى الله عليه وآله ان وقال يا باذر الجلوس ساعة عند

۵۸ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده که این است وغیر این نیست مذاقه میکند خدا با عباد روز قامت بقدیر که عطا کرد با واعقل در دنیا

۵۹ - در کتاب منهاج البراءة مجلد هفتم صفحه ۱۸۳ ذکر شده که فرمودا ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام بهشام بن الحكم ياهشام هر کس مسلط کند سه چیز را به سه چیز مثل این است که اعانت کرده است بر زوال عقلش : کسی که ازین بین برد نور فکرش را بدرازی آمال : و بر طرف کند آثار حکمت را بزیادتی گفتار: و خاموش کند نور عبرت و پند گرفتن بخواسته های نفسش: پس گویا کمک کرده هوای نفسانی را بر ارض محال عقلش و هر کس عقلش را مضمحل کند تباہ میشود بر او دین و دنیا

۶۰ - در کتاب لالى الاخبار نقل شده که رسول خدا صلی الله عليه فرمود همنشینی با عالم عباد تست و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا فرمود آگاه باشد پس غیمت بشارید مجلس علم را زیر اکه مجلس علماء با غای است از باغهای بهشت نازل میشود بر علما مغفرت و رحمت مثل باران که از آسمان نازل میشود مینشینند مردم جلو علماء در حالی که گنه کارند و بر میخیزند در حالی که آمر زیده شده اند و ملائکه طلب آمر زش میگند برای آنها مادامیکه نشسته اند نزد علماء و خدا نظر رحمت میافکند بسوی آنها پس میآمرند مرعلم و متعلم و نظر کننده بسوی آنها و دوست داران آنها را

۶۱ - و نیز در همان کتاب نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که آنحضرت فرمود ای باذر نشستن یک ساعت نزد مذاکره علم محبوب تراست نزد خدا از هزار چنگ و از قرائت قرآن تمام آن باذر گفت یار رسول الله علم بهتر است از قرائت تمام قرآن فرمود رسول خدا (ص) ای باذر نشستن

مذاکرة العلم احب الى الله من الفغزوة وقراءة القرآن كلها قال يا رسول الله العلام خير من قراءة القرآن كلها فقال رسول الله عليه السلام يا اباذر الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم احب من قراءة القرآن كلها ائتم عشر الف مرة عليكم بمذاكرة العلم فان بالعلم تعرفون الحال من الحرام يا اباذر الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم خير لك من عبادة سنة صيام نهارها وقيام ليلها والنظر الى وجه العالم خير لك من عتق الف رقبة ۶۲ في الكافي قال لقمان لابنه يا بني اختر المجالس على عينيك فان رأيت قوماً يذكرون الله عزوجل فاجلس معهم فان تكون عالماً ففعك علمك وان تكون جاهلاً علّموك و لعل الله ان يظلهم برحمته فيعممك معهم ۶۳ في الكافي عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال مجادلة العالم على المزايد خير من مجادلة الجاهل على الزرابي ۶۴ في منية المرید عن رسول الله عليه السلام من احب ان ينظر الى عقائد الله من النار فلينظر الى المتعلمين فوالذي نفسى بيده ما من متعلم يختلف الى باب العالم الا كتب الله له بكل قدم عبادة سنة و بنى الله له بكل قدم مدینة

یکساعت نزد مذاکر علم محبوب تر است از قرائت قرآن تمامش دوازده هزار مرتبه بر شما باد ۶۲ در کتاب کافی نقل شده که لقمان گفت به پرسش ای پرسک من مقدم بدار مجالس را بر چشم خود پس اگر دیدی دسته یاد خدا میکنند پس پنشین با آنها پس اگر عالم باشی ففع میبخشد تو را علم تو و اگر جاہل باشی میآموختند بتو و علاوه امید میرود که رحمت خدا شامل حال آنها شود پس فرابکیرد تو را با آنها

در کتاب کافی نقل شده از ابی الحسن موسی عليه السلام که فرمود مذاکرة عالم بر روی کثافت بهتر است از مذاکرة جاہل بر روی فرش زریفت

در کتاب منیة المرید نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده کس دوست دارد که نظر کند بسوی آزاد شده های خدا اذ آتش پس نظر کند بسوی طالبین علم قسم با نکسی که جان من در تخت قدرت اوست نیست هیچ طالب علمی که برو بدسوی علم مگر آنکه مینویسد خدا بهر قدمی عبادت یگسال و بنا کند خدا برای او بهر قدمی شهری در پیش و باسانی حر کت کند در زمین وزمین طلب آمر زش کند برای او و صبح و شام بگذراند در حالیکه آمر زیده باشد و شهادت دهنده ملائکه براینکه آنها آزاد شد گان خدا هستند از آتش

فی الجنو و يمشی على الارض وهي تستغفر له ويمسى ويصبح مغفور له وشهدت الملائكة
 انهم عتقاء الله من النار ^{٦٥} في كتاب منية المرید عن رسول الله عليه السلام من طلب العلم فهو
 كالصائم نهاره القائم ليلا وان با باهن العلم يتعلمها الرجل خير له من ان يكون ابو قبیس
 ذهبا فانفقه في سبيل الله وفيه اضناعنه ^{عليه السلام} فقيه اشد على الشياطين من الفعا بد ^{٦٦} في لالى
 الاخبار قال النبي عليه السلام من آذى طالب العلم لعنة الملائكة واتى الله يوم القيمة وهو عليه
 غضبان الا ومن اعان طالب العلم بدرهم بشّر ^{عليه السلام} ته الملائكة عند قبرص روحه في الجنو وفتح الله له
 باهمن نور في قبره ^{٦٧} وفيها ايضاً قال النبي عليه السلام من اعان طالب العلم فقد احب الانبياء
 و كان معهم و من ابغض طالب العلم فقد ابغض الانبياء فجزائهم جهنم ^{٦٨} في الكافى
 عن ابي عبد الله ^{عليه السلام} يغدو الناس على ثلاثة اصناف عالم و متعلم و غناؤ و نحن العلماء و شيعتنا
 المعلمون وسائر الناس غثاء

^{٦٩} في الكافى عن امير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله عليه السلام انه قال للعلماء رجال

٦٥ - در کتاب منیه المرید نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس طلب
 علم کند پس مثل کسی است که روزها روزه بدارد و شبها را بمنازی گذراند و بدرستیکه یک کتاب که
 از علم فرا بگیرد بهتر است برای او از اینکه کوه ابو قبیس طلاقا شد و بی خشود اورا در راه خداو
 نیز در آن کتاب نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود یک نفر عالم وجودش سخت تر است برای
 شیاطین از هزار عابد

٦٦ در کتاب لألى الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا هر کس اذیت کند طالب علم را
 لعن میکند براو ملائکه ووارد میشود روز قیامت بر خدا در حالیکه خدا براو غضبناک است و
 فرمود آگاه باشید هر کس اعانت کند طالب علم را بیکدرهم بشارت میدهند اورا ملائکه وقت
 قبض روحش بیهشت و می گشاید خدا برای اوردن در بر ش

٦٧ و نیز در همان کتاب نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود هر کس اعانت کند طالب علم
 را بدرستیکه دوست داشته است پینمبران را و با پیغمبران خواهد بود و هر کس دشمن بدارد
 طالب علم را بدرستیکه دشمن داشته است پینمبران را پس جزای او جهنم است

٦٨ در همان کتاب از امام ششم (ع) نقل شده که مردم برسه دسته اند عالم و طالب علم و
 کف روی آب و فرمود ماهستیم علام و شیعیان ماهستند طالبین علم و بقیه مردم کف روی آب
 (یعنی بی فائدہ)

٦٩ در کتاب کافی نقل شده از امیر المؤمنین عليه السلام از رسول خدا (ص) که فرمود علاما
 دو قسم اندیکی مرد عالمی است که بعلم خود عمل میکند و پیروی میکند از علم خود و این نجات
 یافته است و دیگری مرد عالمی است که ترك کرده علم خود را و این هلاک شده است و بدرستیکه

رجل عالم اخذ بعلم فهذا ناج و عالم تارک فهذا هالک و ان اهل النار لتهذون من ريح العالم التارک لعلمه و ان اشد اهل النار نداء و حسرة رجل دعى عبداً الى الله سبحانه وله فاستجاب له و قبل منه فاطعاً لله فادخله الجنة و ادخل النار الداعي بتارک علمه ^{۷۰} في لالى الاخبار قال النبي ﷺ رأيت ليلة اسرى بي الى السماء قوماً يقرض شفاههم بالمقاريض من نار ثم يرمي فقلت يا جبرئيل من هو لاء ف قال خطباء امتك يأمرون الناس بالبر و ينسون انفسهم وهم يتلواون الكتاب ^{۷۱} في الكافي عن ابي عبد الله ^{عليه السلام} من اراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له في الآخرة من نصيب و من اراد به خير الآخرة اعطاه الله خير الدنيا والآخرة

باب ادخال السرور في قلب المؤمن ^{۷۲}

في الكافي عن ابي حمزة الثمالي قال سمعت ابا جعفر ^{عليه السلام} يقول قال

→ اهل آتش اذیت میشوند از بوی عالمیکه تارک علم خود باشد و بدرستیکه شدیدترین مردم در آتش و نادم ترین مردم و پر حسرت ترین هم‌مردیست که دعوت کرده بنده خدائی را بخدای پرستی و آن بنده خدا اجابت کرده و پذیرفته و اطاعت کرده خدارا و خدا او را داخل بهشت کرده اما آنکسیکه دعوت کرده بخدا داخل آتش میشود بسبب ترك کردن او علم خود را ^{۷۰} در کتاب لالی الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا شبی که مرد سیردادند در آسمانها دیدم دسته را که مقارض میشود لبهای آنها بمقراضهائی از آتش بعد اندادخنه میشود (در آتش) پس گفتم بجبرئیل اینها کیا نند گفت خطبای امت تو هستند که امر میکنند مردم را بنیکی و فراموش میکنند خودشان را در حالیکه تلاوت میکنند قرآن را میکنند با خیر دنیا و آخرت را ^{۷۱} در کتاب کافی نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود هر کس قصد کند از بیان احادیث منفعت دنیارا نیست برای اور آخرت بهره و هر کس قصد کند از بیان حدیث آخرت را خداعطا میکند با خیر دنیا و آخرت را

(باب ادخال السرور في قلب المؤمن)

۷۲ در کتاب کافی نقل شده از ابی حمزة شمالي که گفت شنیدم از امام پنجم عليه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده هر کس مسروک کند مئمنی را مرا مسروک کرده و هر که مرامسرو کند مسروک کرده خدا را .

رسول الله ﷺ من سرّ مؤمناً فقد سرّني و هن سرّني فقد سرّ الله ۷۳ وفيه ايضاً عن جابر عن أبي جعفر ع قال تبسم الرجل في وجه أخيه حسنة و صرف القديس عنه حسنة وما عبدالله بشيئ احب إلى الله من ادخال السرور على المؤمن ۷۴ وفيه ايضاً عن هشام بن الحكم عن أبي عبدالله ع قال من احب الاعمال إلى الله عزوجل ادخال السرور على المؤمن: اشباع جوعته او تنفيسي كربته او قضاء دينه ۷۵ في اللالى قال ابو عبدالله ع في حديث اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدمه امامه كلما رأى المؤمن هولا من احوال يوم القيمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والكرامة من الله فما زال يبشره بالسرور والكرامة من الله حتى يقف بين يدي الله فيحاسبه حساباً يسيراً ويأمر به إلى الجنة والمثال امامه فيقول له المؤمن رحمك الله نعم الخارج انت خرجت معى من قبرى وما زلت تبشرنى بالسرور والكرامة من الله حتى رأيت ذالك: فيقول فمن انت قال فيقول انما السرور الذي كنت ادخلته على أخيك

۷۳ - و نیز در همان کتاب کافی از جابر نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود تبسم کردن مردبروی برادر دینی حسن است ودفع غم و بلا از او حسن است و نیست عبارتی در نزد خدا محبوب تر از داخل کردن سرور در دل مؤمن .

۷۴ - و نیز در کتاب کافی از هشام نقل شده که امام ششم علیه السلام فرموده محبوب ترین اعمال بسوی خدای عزوجل داخل کردن سرور است بر مؤمن: و صبر کردن او از گرسنگی: و پر طرف کردن غم او: و برآوردن حاجت او .

۶۵ - و در کتاب لالی ذکر شده که فرمود امام ششم علیه السلام در حدیثی که وقتی خدا بر می انگیز آند مؤمن را از قبرش خارج می شود با او مثالی که جلو او حر کت می کند و هر جا که بهیند مؤمن هولی ازا هوا روز قیامت می گوید آن مثال به او که متبر و فرع نداشته باش و بشارت باد تو را بسرور و کرامت از طرف خدای متعال و دائم بشارت میدهد او را بسرور و لطف خدای مهر بان تا آنکه واداشته می شود در محضر پروردگار و میرسد حساب اورا بنحو آسان و دستور میدهد که برود ببهشت و آن مثال جلو او حر کت می کند: پس می گوید با او مؤمن که خدا رحمت کند تورا نیکو خارج شوند هستی که خارج شدی بامن از قبر من و همیشه بشارت دادی مرا بسرور و کرامت از طرف خدا تا آنکه دیدم من بشارتهای تورا: خود را معرفی کن و بگو که هستی تو: در جواب می گوید من سرور آنچنانه که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا خلق کرده خدا مرا که بشارت دهم تورا

المؤمن في الدنيا خلقني الله منه لا بشر لك ^{۷۶} و في ذلك الكتاب عن الصادق ع ^{۷۶} من سر امرأ مؤهناً سره الله يوم القيامه و قيل له تمن على ربك ما احبت فقد كنت تحب ان تسرّ او ليائه في دار الدنيا فيعطي ما تمني و يزيدك من عنده مالم يخطر على قلبك من نعيم الجنّه ^{۷۷} وفيه قال ابو عبدالله ع او حى الله الى داود ع ^{۷۷} ان العبد من عبادي ليأتيني بالحسنة فأبيحه جنتي فقال داود، يارب وما تملك الحسنة قال: يدخل على عبدي المؤمن سروراً لو بتمرة قال داود، يارب حق لمن عرفك ان لا يقطع رجائه منك باب الكبر والتفاخر و ذمها ^{۷۸} مجموعه و رام قال رسول الله ع ^{۷۸} لا يدخل الجنّه من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبير لا يدخل النار رجل في قلبه مثقال حبة من ايمان ^{۷۹} في الكافي عن عقبة بن بشير الاسدي قال قلت لأبي جعفر عليه السلام ان عقبة بن بشير الاسدي و انا في الحسب الضخم من قومي قال فقال ع ^{۷۹} ما تمن علينا بحسبك ان الله رفع بالايمان من كان الناس يسمونه و ضيعاً اذا كان مؤمناً و وضع بالكفر من كان الناس

۷۶ و در همان کتاب نقل شده از امام ششم عليه السلام که هر که خوشحال کند مؤمنی را خورسند کند خدا اورا روزی قیامت و گفته شود باو بخواه از خدا آنچه میخواهی بدرستیکه تو دوست داشتی که مسرو رکنی دوستان خدارا در دنیا : پس عطا شود هر چه بخواهد و عطا شود زیاده چیز هائی که در دلش خطور نکرده از نعمت های خدا در بهشت

۷۷ و در آن کتاب است که وحی کرد خدا بسوی داود که بدرستی بنده از بندگان می آورد حسنہ و مباح میکنم بر او بهشت خود را عرض میکند داود چیست آن حسنہ میفرماید داخل کردن پر بنده من سروراً ولو بیک خر ما داود (ص) عرض کرد ای خدا ای من سزاوار است کسیکه بشناسد تورا قطع نشود امیداو از پیشگاه مقدست باب کبر و تفاخر و مذمت آن

۷۸ در کتاب مجموعه و رام ذکر شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که داخل نمیشود در بهشت کسیکه در قلب او باندازه دانه از خردل از کبر باشد و داخل نمیشود در آتش مردیکه در قلب او مثقال دانه از ایمان باشد .

۷۹ در کتاب کافی از عقبة بن بشیر اسدی نقل شده که گفت عرض کردم بحضور باقر عليه السلام من هستم عقبه پسر بشر اسدی و من در حسب و نسب برتری دارم از تمام کسانم عقه گفت که حضرت فرمود منت مگذار بر ما بحسب و نسب خود بدرستیکه خدا برتری داده است بسبب ایمان کسی را که مردم او را پست میدانند اگر مؤمن باشد و خدا پست دانسته بسبب کفر کسیرا که مردم او را شریف و بلند بشمارند اگر کافر باشد پس نیست برای احدی برتری بر دیگری مگر بتقوی و پرهیز کاری

يسمونه شريفا اذا كان كافراً فليس لاحد فضل على احد الا بالتفوى^{٨٠} في الحقائق عن النبي عليهما ملائكة احده تكبراً و تجبر الالذلة و جدها في نفسه وقال عليهما الله ان في جهنم لواه يالله متكبرين يقال له سقر شكى الى الله شدة حرّه و سأله ان يأذن له ان يت نفس فتنفس فاحرق جهنم

٨١ مجموعه ورام قال النبي عليهما ملائكة لما خلق الله جنة عدن نظر اليها فقال انت حرام على كل متكبر^{٨٢} وفيها يضاف قال النبي عليهما مدخل قلب امن عبيسي من الكبر قط الا نقص من عقله بقدر ما دخل من ذالك قل او كثر^{٨٣} منهاج البراعة ج ٩ عن الكافي عن ابي حمزة الشمالي قال قال على بن الحسين عجب بالمتكبر الفخور الذي كان بالامس نطفة ثم غدا هوجيفة^{٨٤} وفي هذا الكتاب عن حكم قال سألت ابا عبد الله عاليه عن ادنى الاحد قال عاليه ان الكبير ادناه وفيه ايضا عن عبد السلام بن اعين قال ابا عبد الله عاليه قال رسول الله عليهما الله ان اعظم الكبر غمس الخلق وسفه الحق: قلت: وما غمس الخلق وسفه الحق؟ قال بجهل.

٨٠ ودر كتاب حقائق نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود هيچکس نیست که تکبر بورزد و تبختر کند مگر بواسطه ذلتی که میباید اورا در نفس خود و فرمود بدرستیکه در جهنم وادی هست از برای تکبر کنندگان که با آن وادی سقر میگویند شکایتمیکند بسوی خدا ازشدت سوزش و اجازه میخواهد از خدا که نفسی بکشد پس نفسی کشد و از حرارت آن میسوزدجهنم

٨١ در كتاب مجموعه ورام نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود پس از آنکه خلق کرد خدا بهشت عدن را نظر کرد خدا بسوی آن و فرمود که تو حرام هستی بر هر متکبری
٨٢ و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود داخل نشد در دل مردی چیزی از کبر هيچگاه مگر آنکه نقص پیدا کرد عقل او باندازه آنچه از کبر داخل دل شده چه کم وچه زیاد

٨٣ در كتاب منهاج البراعه جلد ٩ نقل شده از كتاب کافي از ابي حمزه شمالي که فرمود على بن الحسين عليهما السلام عجب است از متکبر خود خواهیکه فخریه میکند و حال آنکه دیروز آب گندیده بنام نطفه بود و فردا همان حیفه و مرداری خواهد بود

٨٤ و در همان كتاب است از حکم که گفت پرسیدم از امام ششم عليهما السلام از کوچکترین مرتبه زندقه فرمود کبر کوچکترین مرتبه زندقه است
٨٥ و نیز در آن کتاب نقل شده از عبد السلام بن اعين که گفت فرمود امام ششم از پیغمبر خدا که فرمود بدرستیکه بزرگترین مرتبه کبر غمس الخلق و سفة الحق است راوی میگوید گفتم غمس خلق و سفة حق چیست فرمود نادانی حق و طعن بر اهل حق پس هر کس اینطور باشد منازعه کرده است با خدا در صفات خدائی

الحق ويطعن على اهله فمن فعل ذلك فقد نازع الله ردائه^{۸۶} منهاج البراعة ج ۹
 النبي ﷺ بس العبد عبد تجبر واعتدى ونسى العبار الاعلى بس العبد عبد تجبر واحتال
 ونسى الكبير المتعال: بس العبد عبد غفل وسمى ونسى المقاير والبلى بس العبد عبد عتاو
 بغي ونسى المباء والمنتهى^{۸۷} في منهاج البراعة نقل في مقام التحرز عن الكبير ما هذا
 لفظه وقد روى السيد المحدث الجزائرى ان المولى الصالح العالم عبد الله التسقى كان
 اذا سأله مولانا المقدس الارديلي عطر الله من قده عن مسئلة وتكلما فيها سكت الارديلي
 في اثناء الكلام و قال حتى اراجع في الكتاب ثم اخذ بيده التسقى ويخرجان من النجف
 الاشرف الى خارج البلد فاذا انفردوا قال المولى الارديلي هات يا اخي تلك المسئلة
 فيتكلم فيها و يتحققها الارديلي على ما يريده المولى التسقى فسئلته وقال يا اخي هذا
 التحقيق هلا تكلمت به هناك حيث مسألتك: فقال ان كلامنا كان بين الناس و عسى ان -
 يكون فيه تنافس و طلب الظفر منك او متنى و الان لا احد معناسوى الله^{۸۸} منهاج -

- ۸۶ - در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده که فرمود پیغمبر خداوند بندۀ ایست آن بندۀ
 که تبخیر داشته باشد و مت加وز باشد و فراموش کند خدای جباری که اراده او فوق تمام
 اراده هاست بد بندۀ ایست آن بندۀ ای که تکبر کند و سر کشی کند و فراموش کند خدای کبیر متعال
 را : بد بندۀ ایست آن بندۀ ای که غافل باشد و از یاد بپرید قبر و پوسیدگی را بد بندۀ ایست آن
 بندۀ ای که ظلم کند و فراموش کند اول خود و آخر آن را .

- ۸۷ - نیز در همان کتاب نقل شده در مقام دوری از کبر و خودخواهی قصه باین نحوه
 که روایت کرده سید نعمت الله جزائری براینکه عالم صالح بزرگوار عبد الله تسقی پرسید از
 صاحب مقامات عالیه جناب مقدس اردبیلی رحمة الله عليه مسئله را و دو نفری درباره آن مسئله
 صحبت کردند در بین کلام ساخت شد اردبیلی و گفت باشد تا مراجعت کنم بکتاب و بعد گرفت
 دست تسقی را و خارج شدند دونفری از شهر نجف و قمی خارج شدند و کسی غیر خودشان نبود
 فرمود اردبیلی بیان کن مسئله را ای برادر پس شروع کرد بصحت و تحقیق مطلب فرمود
 اردبیلی بطوریکه خواسته تسقی بود بعد تسقی فرمود برادرم این بیان و تحقیق چراهنگامی
 که پرسیدم نکردنی یعنی چرا از شهر خارج شدی فرمود چون صحبت من و شمامیان مردم بود
 و چه بسا در این بین مکالمات مبارکات آمیز و بلند طلبی از شما و یامن پیش میآمد و الان غیر خدا
 کسی نیست که نفس شما و یا نفس من طلب فخر کند .

- ۸۸ - در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ذکر شده که امیر المؤمنین عليه السلام فرمود پسر
 آدم چه رسد تو را بتفاخر و خودخواهی و حال آنکه اول تو نفعه ایست کثیف و نجس : و آخر
 تو نیز حیفه ایست گندیده و نجس و در دنیا نیز حامل حیفه هستی کثیف و نجس .

البراعۃ ح ۹ قال امیر المؤمنین علیہ‌الله‌الجلیل‌ابن‌آدم‌انی لک والفخر فان^{۱۰} اول‌لک جیفة و آخرک جیفة و فی الدنیا حامل‌الجیف^{۱۱} و فی هذا الکتاب و كان رسول‌الله صل‌الله‌علی‌ه و‌س‌ل‌الکتب صعد المپنیر يوماً و ذکر ما كانوا ایتفاخرون و يتکبرون به فی الجاهلیه فقال علیه‌الله‌جل‌الله‌عیانه موضع تحت قدمی الى يوم القيامه ولم نیزل من المپنیر حتى زوج بنت عممه صفیه بنت عبد المطلب من المقدار مع کونه من افقرا الناس حالاً و اقلهم مالاً^{۱۰} و فی منهاج البراعۃ ح ۹ نقل انه جاء فی الحديث من ان الله سبحانه او حی الى موسی اذا جئت للمناجات فاصحب معک من تكون خیراً منه فجعل موسی لا يعترض احداً و هو لا يجسر ان يقول انى خیر منه فنزل عن الناس و شرع فی اصناف الحیوانات حتی مربکلب اجرب فقال هذا اصحاب ف يجعل فی عنقه حبلاثم مرب به فلما كان به فی بعض الطريق شمر الحبل و ارسله فلما جاء الى مناجات الرب^{۱۱} سبحانه قال تعالیٰ: يا موسی این ما امرتک به: قال: يا رب لم اجده فقال تعالیٰ: و عزتی و جلالی لواتینی باحد لمحو تک من دیوان النبوة^{۱۲} فی الكافی

۹— و در آن کتاب ذکر شده که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علی‌ه‌و‌آل‌ه‌و‌س‌ل‌الکتب روزی و بیان کرد چیزهای را که در جاهلیت با آنها افتخار میکردند و بر یکدیگر برتری میکردند و فرمود آن چیزها گذاشته شده زیر پای من تا روز قیامت و فرود نیامد از منبر تا آنکه تزویج کرد دختر عمه اش را که دختر عبد المطلب بود بمقدار با اینکه فقیر ترین مردم بود و از همه کس کمتر مال داشت .

۹— و در همان کتاب نیز نقل شده که در حدیث است روزی خدای متعال وحی فرمود بسوی موسی ع که وقتی آمدی بمناجات با خود بیاور کسی را که تو از او بهتر باشی : پس شروع کرد موسی ع بتفحص و بهر کس رسیدگی کرد جرئت نکرد که بگوید من از او بهترم پس از طایفه بشر گذشت و شروع کرد بتفحص در اصناف حیوانات تا آنکه گذارش افتاد بیکسگی که دارای مرض جرب بود و گریب بود پس با خود گفت بیرم این سگکرا پس قرارداد در گردش ریسمانی و بعد با آن سگ رفت و درین راه سست کرد رسیمان را و رهایش کرد: پس از آنکه بمناجات پروردگار رفت خدای متعال خطاب فرمود که ای موسی کجا است آنچه بتواهر کردیم با خود بیاوری گفت پروردگارا نیاقتم کسی را که من ازاو بهتر باشم : فرمود خدای متعال قسم بعزم و جلال خودم اگر می‌آوردی با خود کسی را هر اینه محو میکرم تورا از دفتر پیغمبران و انبیاء .

۹۱— در کتاب کافی نقل شده از امام ششم علیه‌السلام که فرمود بر اینکه یوسف(ع) پس از آنکه وارد شد بر او پیر مرد یعقوب (ع) عزت سلطنت در دل یوسف جلوه گرد و پیاده نشد:

علی نقل منهاج البراءة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان یوسف لما قدم عليه الشیخ یعقوب علیه السلام دخله عز الملک فلم ینزل اليه فهیط عليه جبرئیل فقال یا یوسف ابسط راحتک فخر ج منها نور ساطع فصار فی جو السماء فقال یوسف یا جبرئیل ما هذالنور الذي خرج من راحتی فقال نزعت النبوه من عقبک عقوبة لمالم تنزل الی الشیخ یعقوب فلا يكون من عقبک نبی ۹۲ منهاج البراءة روی ان رجالا سائل عیسی بن مریم ای الناس افضل فاخذ قبضتین من التراب فقال ای هاتین افضل: الناس خلقوا من تراب فاکر مهم اتقیهم ۹۳ فی المنهاج البراءة نقلت قصة من خلیع بنی اسرائیل و کان من قصة انه لکثرة فساده یسمی خلیع بنی اسرائیل: فمریوما بر جل یقال له عابد بنی اسرائیل و کان علی راس العابد غمامۃ تظلله فلمامر الخلیع به قال الخلیع فی نفسه انا خلیع بنی اسرائیل وهذا

پس جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف باز کن کف دست را پس خارج شد اذ کف دست او نوری درخشندہ پس رفت بین زمین و آسمان : پس گفت یوسف این چه نوری بود ای جبرئیل که از دستم خارج شد جبرئیل گفت خارج شد نبوت از ذریة تو بجهت آنکه پیاده نشده برای یعقوب پس نیست در اولاد تو پیغمبری .

۹۲ - در کتاب منهاج البراءة جلد ۹ نقل شده که مردی پرسید از عیسی بن مریم که از مرد چه شخصی بر تری دارد. گرفت عیسی دو قبضه از اخاک و فرمود کدام بر تری دارد و فرمود مردم خلق شده اند از اخاک و گرامی ترین آنها با تقوی ترین آنها است .

۹۳ - در کتاب منهاج البراءة جلد ۹ نقل شده قصة از خلیع بنی اسرائیل و قصة او چنین است که مردی از بنی اسرائیل بواسطه زیادی فسادش نامیده شده خلیع بنی اسرائیل یعنی رانده شده: پس گذشت روزی بمردی که باو گفته میشد عابد بنی اسرائیل وبالای سر عابد بود ابری که اورا سایه انداخته بود پس از آنکه مرور کرد به آن عابد با خود گفت من رانده شده بنی اسرائیل هستم و این عابد بنی اسرائیل اگر ینشینم نزد او شاید خدا بمن رحم کند پس نشست پهلوی آن عابد: عابد با خود گفت من عابد بنی اسرائیل هستم و این خلیع بنی اسرائیل چگونه ینشیند پهلوی من: پس بخود نپسندید و گفت بآن مرد که بر خیز از کنار من پس وحی کرد خدا به پیغمبر آن زمان که دستور بدده و امر کن هر دو عمل خود را از سر بگیر ند بدرستیکه آمر نزیده شد خلیع و ازین رفت عمل عابد (برا اثر تکبر او) و در روایت دیگر دارد که بر گشت آن سایه و آمد بالای سر خلیع- نویسنده فقیر گوید کافی است در مذمت کبر و رود آیه شریفه ساصرف عن آیاتی الذين بتکبرون فی الارض اللخ یعنی محروم میشوند از توجه به آیات خداشناسی کسانیکه خود خواه هستند و متکبر و اگر تمام علام خداشناسی به بینند ایمان نمیآورند .

عابد بنی اسرائیل فلو جلست الیه لعل الله ير حمنی فجلس اليه فقال العابد اذا عابد بنی اسرائیل و هذا خلیع بنی اسرائیل فكيف يجلس الى فائف منه وقال له قم منی فاوھی الله الى نبی ذالک الزمان مرهما فليست انفا العمل فقد غفرت الخلیع و احبطت عمل العابد و في رواية اخرى فتحولت الغمامۃ الى راس الخلیع: كاتب فقیر گوید کفی فی ذمِّ الْكَبِرِ آیة واحدة من الآيات الواردة وهی قوله تعالى سأصرف عن آیاتی -
الذین یتکبرون فی الارض وان یرو کل آبه لا یؤمنوا بها

٩٤ روی الطبرسی فی مجمع البیان فی وجہ نزول آیه الشریفه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی و جعلناکم شعر باو قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم؛ ان ثابت بن قیس بن شماں کان فی اذنه و قروکان اذا دخل تفسحوا حتی یقعد عند النبی ﷺ
فیسمع ما یقول فدخل المسجد يوما والناس قد فرغوا من الصلوة و اخذوا امکانهم فجعل یتخطی رقب الناس: ويقول تفسحوا حتى انتهي الى رجل فقال له: اصبت مجلسا فاجلس فجلس خانه مغضبا فلما بحیلت الظلمة قال: من هذا: قال الرجل انا فلان بن فلان
قال ثابت ابن فلانه: ذ کر امالله کان یعیّر بهافی الجاهلیة فنکس الرجل راسه حیاءً فله صلوات الله وسلامه علیه و آله من الذکر فلانه : فقام : ثابت وقال انا یارسول الله فقال

٩٤ شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان نقل فرموده در وجہ نزول آیه شریفه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی و جعلناکم شعوب باو قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم براینکه ثابت بن قیس شماں در گوش او سنگینی بود و هر وقت وارد میشد مردم راه میدادند تا بنشیند پیش رسول خدا (ص) تابتواند بشنود آنچه پیغمبر (ص) میفرماید پس داخل مسجد شد روزی وحال آنکه فارغ شده بودند از نماز و هر کسی جای خود نشته بود واو پا میگذاشت بر مردم و جلو میرفت و میگفت راه دهید تا رسید بر مردی که گفت باو مکانی که داری بنشین پس نشست پشت سر او ولی باحال غصب پس از روشنائی پرسید که تو که هستی که بمن راه ندادی آن مرد گفت فلان پسر فلان هستم ثابت گفت پسر فلان زن هستی که بردن نام مادر او برایش سرزنش بود از اینجهت آنمرد سربزیر انداخت از روی خجلت: در این هنگام پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه فرمود که بود نام آن زن را ذکر کرد ثابت استاد و گفت من بودم پیغمبر فرمود نگاه کن بروی مردم پس نگاه کرد فرمود پیغمبر خدا (ص) چه دیدی ای ثابت گفت دیدم سفید و سرخ و سیاه فرمود پیغمبر خدا تو بتحقیق نتوانستی برتری دهی کسی را بر کسی مگر بتقوی و دین و نازل شد این آیه شریفه .

صلی اللہ علیہ و آله انظر فی وجوهِ القوم فنظر الیہم فقال علیہ السلام مارایت یا ثابت: قال رایت
ابیض و احمر و اسود قال فانک لاتفاصّلهم الابالتصوی والدین فنزلت هذه الاية
۹۵ فی منهاج البراءة ج ۹ ص ۴ قیل لما کان یوم فتح مکة امر رسول الله علیہ السلام بلاحتی
علا ظهر الكعبه وذ ان: فقال عتاب بن اسید الحمد لله الذی قبض ابی حتی لم یر هذا اليوم
و قال الحارث بن هشام اما وجد محمد غیر هذ الغراب الاسود مؤذنا و قال سهیل بن
عمر ان یرد الله شیئا لغیره: وقال ابوسفیان ابی لا اقول شیئا اخاف ان یخبره به رب
السموات فاتی جبرئیل رسول الله فاخبره بما قالوا فدعاهم رسول الله علیہ السلام قال
فاقرروا به: و نزلت الاية و زجرهم عن التفاخر بالانساب والازراء بالفقیر او التکائز
بالمال) ففقط ظهر ان جهه الفضل فی افراد النوع الانساني منحصرة فی الورع والتقوی
باب العجب ۹۶ قال الله تبارک و تعالی افمن زین له سوء عمله فرآه حسنافي
الحقائق قال النبي علیہ السلام ثلاث مهلكات شح مطاع: وهوی متبع: و اعجب المرء بنفسه
۹۷ و فيه ايضا عن الصادق علیہ السلام عابدا فقال له: کیف صلاةک: فقال مثلی یسیئ

۹۵ در کتاب منهاج البراءة جلد ۹ ص ۹۴ ذکر شده که بعد ازفتح مکه امر کرد رسول
خدا (ص) بلال را که بر کعبه بالارود و اذان بگوید: در این هنگام عتاب بن اسید گفت حمد
خدا را که پدر مرأ از دنیا یرد تا اینکه ندید چنین روزی را: و حارث بن هشام گفت آیانیافت
محمد (ص) غیر از این کلام سیاه که برای مردم اذان بگوید: سهل بن عمر گفت چه خوب بود
خدا غیر را می پسندید: ابوسفیان گفت من نمیگویم چیزی میترسم خدای آسمانها خبر دهد
باو: پس جبرئیل آمد و خبرداد به پیغمبر به آنچه آنها گفته بودند و پیغمبر (ص) از آنها پرسید
و آنها هم اقرار کردند بگفته های خودشان در این هنگام نازل شد آیه شریفه و نهی کرد آنها را
ازتفاخر بانسب و بد گوئی برق و ارزیاب کردن مال.

باب عجب و خود خواهی

۹۶ در کتاب حقائق فیض کاشانی قده نقل شده فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آله سه
چیز است هلاک کننده: بخلیکه پیروی شود از آن: و هوای نفسیکه تبعیت شود: و پسندیدن مرد
نفس خود را.

۹۷ و نیز در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود آمد عالمی عابدی را: و
گفت با ان عابد: چگونه است نماز خواندن تو عالم گفت مثل منی اذ نمازش سئول میشود: و

عن صلاته و أنا عبد الله من ذكراكذا، قال و كيف بكائك قال أبا كى حتى تجرى دموعي
 فقال العالمان ضحكتك و انت خائف افضل من بكائنك و انت مدل^{۹۸} ان المدل لا يصعد من
 عمله شيئاً و فيه عن الباقي عليه قال دخل رجلان المسجد احدهما عابدا الآخر
 فاسق: فخر جامن المسجد و الفاسق صديقو العابد فاسق و ذلك انه دخل العابد المسجد
 مدلابعادته يدل به افتكون فكرته في ذلك و تكون فكره الفاسق في الندم على فسقه
 ويستغفر الله مماضع من الذنب^{۹۹} وفيه قال النبي عليه السلام قال موسى لابليس: اخبرنى
 بالذنب الذى اذا اذبه ابن آدم استحوذت عليه فقال: اذا اعجبته نفسه واستكثر عمله
 وصغر في عينه ذنبه^{۱۰۰} في الحقائق قال النبي عليه السلام قال الله تعالى لداود بشر المذنبين
 واندر الصديقين قال داود: كيف بشّر المذنبين واندر الصديقين قال باداود بشّر المذنبين
 انى اقبل التوبة و اغفون الذنب: و اندر الصديقين ان لا يعجبو باعمالهم فانه ليس
 حال آنکه عبادت میکنم خدارا از زمانهای پیش عابد گفت چگونه است گریه تو گفت گریه میکنم
 بقدیریکه جاری میشود اشک چشم من: عالم گفت خنده تو در حالیکه ترسان باشی بهتر است از
 گریه تو در حالیکه مغور باشی بدرستیکه مغور وبالا نمیرود از عمل او چیزی^{۹۸}.
 و در آن کتاب نقل شده از امام پنجم عليه السلام که فرمود داخل مسجد شدند دو
 مرد یکی فاسق و دیگری عابد: بعد از مسجد خارج شدند در حالیکه فاسق صدیق بود و عابد
 فاسق: بجهت آنکه عابد داخل مسجد شد و مغور بود عبادت خودش که می‌باید باان و تمام
 فکرش بعبادتش دور میزد ولی فکر فاسق در پیشمانی از فسقش بود و طلب آمر زش میکرد از خدا
 نسبت بکردارهای رشت و گناهان خودش.^{۹۹}
 و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله فرمود که موسی (ع)
 فرمود بشیطان خبر بده مر اینکه آنچنانیکه هر گاه بجا آورد پسر آدم تو غلبه پیدامیکنی بر او:
 شیطان گفت: هر گاه خودخواه شود: و هر گاه زیاد بشمارد عمل خود را: و هر گاه کوچک
 بیاید در نظرش گناهانش.^{۱۰۰}
 و نیز در کتاب حقائق نقل شده از پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله که فرمود خدای
 متعال فرمود بداد بشارت بدی گنه کاران را و بتراسن نیکوکاران را داود گفت چگونه بشارت
 دهم گنه کاران را و بتراسن نیکوکاران را: فرمود خدای متعال بشارت بدی گنه کاران را که
 بدرستی قبول میکنم توبه آنها را و میگذرم از معصیت‌های آنها: و بتراسن نیکوکاران را که
 عجب نکنند بسبب کردارشان زیرا که بتحقیق نیست عبديکه پای حساب یاورم مگر آنکه
 هلاک شود.

عبدالنصبه للحساب الاهلك ۱۰۱ و فيه عن الكاظم عليه السلام انه سئل عن العجب الذي يفسد العمل : قال عليهما العجب درجات : منها ان يزين للعبد سوء عمله فرآه حسنا فيعجب به فيحسب انه يحسن ضعا : ومنها ان يؤمن العبد بنبه فيم على الله والله عليه فيه المتن :

۱۰۲ فی الحقائق عن مصباح الشريعة قال الصادق عليهما العجب كل العجب همن يعجب

۱۰۱ و در همان کتاب نقل شده از امام هفتم عليه السلام که آن حضرت پرسیده شد از عجیبی که فاسد میکند عمل را فرمود برای عجب در جاتی است بعضی از آن این است که عمل زشت بندۀ در نظرش نیکو بیاید و از آن خوش بیاید و گمان کند کار خوبی کرده : وبعضاً از آن این است که بندۀ ایمان بیاورد بخدا و منت بگذارد بر خدا و حال آنکه برای خدا منت است براو بجهت توفیق ایمان .

۱۰۲ در کتاب حقائق از کتاب مصباح الشريعة نقل شده که امام ششم عليه السلام فرمود عجب است کل عجب از کسیکه خوشنود است بعمل خود و حال آنکه نمیداند عاقبت امر اوچه خواهد بود : و فرمود هر کس راضی و خوشنود باشد از خود و عمل خود بدستیکه منحرف شده از طریق و راه سعادت و ادعای کرده چیزی که نیست برای او و ادعا کننده بدون حق دروغ گو است و هر چند مخفی باشد دعوای او و بگذرد روزگاری پس بدستیکه اول عملیکه با خود خواه میشود گرفته میشود چیزی که باعث خوشی او شده تافه مانده شود که او عاجز است و گدا و خود شهادت دهد که من عاجزم تا حجت از طرف خدا بر اعتمام شود آنطوریکه باشیطان رفتارشد : و فرمود خود پسندی گیاهی است که تخم آن کفر است و زمین آن دو روئی است و آب آن ظلم است و شاخه های آن ندادانی است و برگهای آن گمراهی است و نتیجه و ثم آن طرد است از رحمت و مخلد بودن در آتش پس هر کس اختیار کند خود پسندی را پس بدستیکه کاشته است کفر راو زراعت کرده نفاق و دو روئی و ناچار روزی نتیجه و ثم خواهد داد : و بعد فرموده است محدث کاشانی علت خود خواهی جهل است و علاج آن معرفت است که ضد است با جهل و خلاصه کلام آن عالم جلیل این است که از برای عجب و خود خواهی اسباب و عللی است از جمال و علم و حسب و نسب و قوت و عبادت و مال : پس هر وقت انسانی دانست که این امور تمامش بسب عنایت غیر است باو و خود او باعث هیچ یک اذاین امور نیست و قریب محض است پس ناچار خاص میشود و حیا میکند از اینکه اظهار منیت کند نسبت بچیزی که از قبل غیر با عنایت شده و سر بر زیر میافکند ذم محض کسیکه با عنایت کرده است ذی الجلال والاکرام ولهذا قال اللہ تبارک و تعالی ولولا فضل اللہ و رحمته ما زکی منک من احبابا یعنی اگر نباشد فضل و رحمت خدا منزه نیست احدی از شما : وبعد فرمود پیغمبر خدا (ص) نیست از شما کسیکه نجات دهد اورا عمل او گفتند شما هم همین طور است یا رسول اللہ فرمود من هم همینطور مگر آنکه قر و برد مرا بر حمت خود

بعمله و هو لا يدرى به يختتم له فمن اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن نهج الرشاد و ادعى ما ليس له والمدعى من غير حق كاذب و ان خفى دعواه و طال دهره فانه اول ما يفعل به العجب نزع ما اعجب به ليعلم انه عاجز فقير ويشهد على نفسه لتكون الحجة عليه او كد كما فعل بابليس : والعجب بثبات حمها الكفر وارضها النفاق و مائتها البغى و اغصانها الجهل وورقها الضلاله وثمرها اللعنة والخلود في النار فمن اختار العجب فقد بذر الكفر و زرع النفاق و لا بد من ان يشرمه . قال المحدث الكامثاني قدس سره علة العجب الجهل و علاجه المعرفة المضادة لذاك و خلاصته كلامه ان للعجب اسباب و منشأ من الجمال والعلم والحسب والقوة والعبادة والمال فاذا علم ان هذه الامور كلها بتقويض الغير منه و نفسه لا يكون منشأ لثبت شئ منها فلامح الله يخضع نفسه و يستحبى ان يظهر الانانية ليشئ يعطى من ناحية الغير وينكس رأسه في محضر معطيه ذى الجلال والاكرام ولهذا قال الله جل ذكره ولو فضل الله عليكم ورحمته ما زكي منكم من احد ابدا وقار عليه ما منكم من احد ينجيه عمله قالوا اولا نت يار رسول الله قال ولا انا الا ان يتغمدنى الله برحمةه ^{صلوات الله عليه} ۱۰۳ في الحقائق روى ان ايوب على نبينا وآله وعليه السلام قال الله اني ابتليتني بهذا البلاء و ما ورد على امر الا آثرت هوايک على هواي فنودى من غمامه بعشرة آلاف صوت يا ايوب انى لك هذا : قال فأخذ رماداً فوضعه على راسه فقال منك يارب فرجع واضاف ذالك الى الله تعالى ^{صلوات الله عليه} ۱۰۴ في مجموعة

۱۰۳ - در کتاب حقائق روایت شده که ایوب پیغمبر (ع) گفت خدا یا تو مبتلا گر دانیدی من این باین بلایا : و وارد نشد بر من چیزی مگر آنکه ترجیح دادم اراده مقدس است را برخواست خودم در این هنگام ندا رسید از ابری بده هزار آواز که ای ایوب از کجا بود برای تو این صفت که ترجیح میدهی خواسته مارا برخواسته خودت : ناگاه بخود آمد و برداشت خاکستر و بدھان ریخت بنا بر وايتی و بسریخت بنا باین روایت وعرض کرد از عنایت تو است ای پروردگار پس نادم شد و نسبت داد همه الطاف را بخدای متعال .

۱۰۴ - در کتاب مجموعه درام است بدانکه آفات خودخواهی زیاد است و از بزرگترین آفتهای آن این است که خودخواه سست میشود درسی عبادات : و طلب علم بگمان اینکه فائز شده بمقامات و بی نیاز شده و خود این هلاکتی است آشکارا که تردیدی در آن نیست تا آنکه فرموده صاحب کتاب بدرسیکه خبرداده است پیغمبر خدا (ص) و ذکر فرموده که غرور بزودی

ورام اعلم ان آفات العجب كثيرة ومن اعظم آفاته ان المعجب يفتر في السعى وطلب العلم لظنه انه قد فاز واستغنى وهو الهلاك الصریح الذي لا شبهة فيه الى ان قال وقد اخبر النبي عليه السلام وذكر ان الغرور سيغلب على آخر هذه الامة وقد كان فيما وعد به عليه السلام فقد كان الناس في الاعصار الاول يواطئون على العبادات ويؤتون ما آتو وقلوبهم وجملة وهم طول الليل والنهار في طاعة الله يبالغون في التقوى والحذر من الشهوات ويبكون على انفسهم في الخلوات : واما الان فترى الخلق آمنين مسرورين مطمئنين غير خائفين على انفسهم مع اكبابهم على المعااصي وانهم اكم على الدنيا واعراضهم عن الله زاعمون انهم واثقون بكرمه الله وفضله وراجون لعفوه ومغفرته لهم يزعمون انهم عرفوا من كرم الله وفضله مالهم يعرفه الانبياء والاولياء والسلف الصالحون كان هذا الامر ينال بالمنى ويدرك بالاهوى فعلى ماذا كان بكاء اولئك وخوفهم وحزنهم وقد قال رسول الله عليه السلام يأتي على الناس زمان يخلق القرآن في قلوب الرجال كما تخلق الشياطين على الابدان والقرآن كله من اواه الى آخره تحذير وتخريف لا يتذكره متذكر الا و

غایبه میکند برآخرين از اين امت وبدريستيکه از جمله چيزهایی که توعید فرمود اين است که فرمود بودند مردم در زمانهای پيش که مواطبت میکردند بر عبادات و میاوردند آنچه میاوردند از عبادات در حالیکه دلهای آنها ترسان بود و آنها شب و روز در طاعت خدا بودند و مبالغه میکردند در خدا ترسی و دوری از شهوات و گریه میکردند بر گناهان خودشان در خلوت ها : و اما این زمان فرمود میبینی مردم را ايمان و خوشحال و مطمئن بدون خوف از گناهان شان با فروقتن آنها در معااصی و غرق شدن شان در دنیا و دوری کردن شان از خدا در حالیکه گمان میبرند اعتماد بکرم خدا وفضل خدادارند : و گمان میبرند امیدوارند بعفو و آمرزش خدا و تمام آنها گمان میبرند که آگاه شده اند از کرم خدا وفضل خدا بمربتی که آگاه نشده اند انبیاء و اولیاء و سابقین ازصالحين : بمثل اینکه رسیدن بمقامات بأميد ميسرا است و بهوي و خواهش درك ميشود اگر اينضور است پس چه جهت داشت گریه سابقین و خوف آنها و حزن آنها و بدريستيکه فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میاید بر مردم زمانیکه کهنه میشود قرآن در دل مردم آنطوریکه کهنه میشود لباس بر بدنهها و قرآن تمامش از اول تا آخر حذر دادن است و ترساندن و طوریست که تفکر نمیکند در قرآن فکر کننده مگر آنکه طولانی میشود غم او و بزرگ میشود ترس او و بدريستيکه خدا فرموده است ولمن خاف مقامی و خاف وعید یعنی هر کس بتسرد از مقام الوهیت و بتسرد از وعده های عذاب برای او است درجات عالیه و فرمود که مردم میخواهند قرآن بمثل خواندن اشعار ادامیکنند حروف را از مخارجش و مباحثه میکنند در زیر و زبر و

يطول حزنه و يعظم خوفه وقد قال تعالى ولمن خاف مقامى و خاف وعيد والناس بهدو نه
هذا يخرجون الحروف من مخارجهما و يناظرون على رفعها و خفضها و نصبهما كانهم
يقرئون شعرا من اشعار العرب لا يفهمهم الا لتفات الى معانيها والعمل بما فيها و هل
في العالم غرور يزيد على هذا ومن الناس من يظن ان طاعته اكثرب من معاصيه لانه
لا يحاسب نفسه ولا يتقد معاصيه اذا عمل طاعة حفظها واعتمد بها كالذى يستغفر الله
بمسانه ويسبح فى اليوم مائة مرة ثم يغتاب المسلمين ويمزق اعراضهم و يتكلم بما لا
يرضاه الله طول نهاره من غير حصر ولا عدد ويكون نظره الى عدد سبعة انه يستغفر
مائة مرة وغفل عن هذيانه طول نهاره الذى لوكتها لكان مثل تسبيحة مائة الف مرة
وقدكتها الكرام الكاتيون ووعده العقاب على كل كلمة وقد قال تعالى ما يلطف من قول
الا ولديه رقيب عتيد فهو ابدا يتأنى فى فضائل التسبيحات والتجميدات والتهليلات
ولا يلتطف الى ما ورد فى عقوبة المغتابين والكاذبين والمنافقين والنمائمين ولعمري

اعراب قرآن و كويتا قرائت ميكنند شعرى از اشعارعرب را واهتمام والتفات ونظرى ندارند
بسوى معانى آن و عمل كردن با نچه قرآن در بردارد: و آيا در عالم غرورى هست زيادتر اذain
و بعضی از مردم گمان ميكنند که عبادت آنها زيادتر است از معصیت آنها زیرا که تحت محاسبه
قرار نميدهد نفس خودرا و برسى نميكند گناهان خودرا و اگر عبادتی کرد حفظ ميكند اورا و
اعتنى ميكند با ان مثل کسيکه استغفار کند بزن و تسبیح کند در روزی صدبار بعد غیبت مسلمین
کند و هتاك کند اعراض مسلمین را و صحبت ميكند بچیزهایی که رضای خدا در آن نیست در
 تمام روز باندازه که از حد بیرون است و از شمردن خارج ولی نظرش تمام بسوی عدد
تسبيحي است که استغفار کرده صد مرتبه و غافل است از یاوه گفتن های طول شبانه روزش که
اگر بنویسد آنها را هر اینه مثل تسبیح اوست صد هزار: و بدرستیکه ثبت کرده آنها را کرام
الکاتین و وعده عذاب داده شده بر هر کلمه و خدای متعال فرموده است مایلاظط من قول الاولديه
رقيب عتيد يعني از دهان بیرون نماید کلمه الا آنکه مورد نوشتن رقيب و عتيد قرار ميگيرد:
واما غافل هميشه فکر ميكند در فضائل تسبيحات و تجميدات و تهليلات و التفاتي نميكند بسوی آنچه
وارد شده در عقوبات و عذاب غييت کنند گان و دروغ پردازان و دورويان و نمامها و قسم يادميكنم
اگر کرام الكاتين و نويسند گان بخواهند اجر تي برای نوشتن تسبيحات و هذيانهای غافل که
بمراقب زيادتر است بر تسبیح او هر اینه در این هنگام باز خواهد داشت زبان خودرا از جمله
از هممات خود و در مقام شمار و محاسبه و موازنہ آن یاوهها با تسبيحاتش برخواهد آمد تا زیاد
نشود اجرت الى آخر کلاماتش .

لو كان الكرام الكاتيون يطلبون منه اجرة التسبيح وما يكتبوه من هذينه الذى زاد على تسبيحه لكن عند ذلك يكشف لسانه عن جملة من مهماته وكان يعدها ويحسبها ويوازنها بتسبيحاته لا يفضل عليه اجرة الى آخر ما قال ^{١٠٥} في السفينة ذكر الحسن بن جهم انه سمع الرضا عليه السلام يقول ان رجال كان في بنى اسرائيل عبد الله تبارك وتعالى اربعين سنة فلم يقبل منه فقال لنفسه ما اوتيت الامانة ولا اكذب الاله فاوحى الله تعالى اليه ذمك نفسك افضل من عبادة اربعين سنة ^{١٠٦} وفي هذا الكتاب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ابليس لعن الله لجنوده اذا ستم كنت من ابن آدم في ثلاثة لم ابال ماعمل فانه غير مقبول اذا ستكثر عمله: ونسى ذنبه: ودخله العجب ^{١٠٧} عن الصادق عليه السلام قال من لا يعرف لاح الفضل فهو المعجب ^{١٠٨} في السفينة عن الباقي عليه السلام قال قال الله سبحانه ان ^{١٠٩} من عباد المؤمنين لمن يسئلني الشيء من طاعتي فاصرف عنه مخافة العجب في السفينة في حزقل وفي رواية عن الثمالي عن ابي سعفان عليه السلام قال لما خرج

^{١٠٥} - در کتاب سفینه ذکر کرده که حسن بن جهم گفت شنیدم از امام هشتم (ع) که میفرمود بدرستیکه مردی بود در بنی اسرائیل عبادت میکرد خدای تبارک و تعالی را چهل سال وقبول نشد ازاوس خطاب کرد بخود و گفت بمن نرسید مگر از تو و تکذیب نشدم مگر بواسطه تو: پس خطاب رسید از خدا باو که مذمت تو خودت را بهتر و افضل است از عبادت چهل سال ^{١٠٦} - و در همان کتاب آورده شده از امام ششم عليه السلام که فرمود شیطان گفت بشکر خود اگر دست بیا بم پسر آدم درسه چیز باک ندادم هر طاعنیکه بجا آورد زیرا عملش غیر مقبول است زمانیکه زیاد بشمارد عمل خود را: و فراموش کند گناه خود را: و راه بیاید در او خود خواهی و عجب.

^{١٠٧} - فرمود امام ششم عليه السلام هر کس قائل نباشد برای احدی برتری این کس خود خواه است و معجب.

^{١٠٨} - در سفینه از امام پنجم (ع) نقل شده که فرمود: فرموده است خدای متعال بدرستیکه بعضی از بندگان مؤمن هر اینه سؤل میکنند چیزی از طاعت و ما باز میداریم اورا از آن عبادت بجهت خوف از اعجاب و خود پسندی .

^{١٠٩} در کتاب سفینه نقل شده از ابی حمزة ثمالی از امام پنجم عليه السلام که پس از آنکه خارج شد پادشاه قبطیان وقصد خراب کردن بیت المقدس نمود جمع شدند مردم بسوی حزقیل پیغمبر (ع) و شکایت کردن باواز قصد پادشاه قبطیان فرمود امیداست مناجات کنم با پروردگار در شب پس از آنکه شب درآمد خواند خدای متعال را پس وحی شد از طرف خدای متعال

القبط يريدهم هدم بيت المقدس اجتمع الناس الى حزقيل النبي (ع) فشكوا ذلك اليه
 فقال لعلى انا جرى ربى الليلة فلماجنة الليل ناجى ربها فاوحى الله تعالى اليه انى قد كفيفتكم
 وكانوا قد مضى فاوحى الله تعالى الى ملك الهوى ان امسك عليهم انفاسهم فماتوا كلهم
 فاصبح حزقيل النبي عليه السلام وخبر قومه بذلك فخرجوه وفجدوهم وقد ماتوا ودخل
 حزقيل النبي العجب فقال في نفسه ما فضل سليمان النبي عليه السلام على اعطيت مثل هذا قال
 فخرجت فرحة على كبدته فآن ته فخشعت الله وتذلل وقعد على الرماد فاوحى الله اليه ان خذ
 لبن التين فحلاه على صدرك من خارج ففعل فسكن عنه ذلك ١١٠ في السفينه قال
 امير المؤمنين عليه السلام اهلك الناس اثنان خوف الفقر وطلب الفخر ١١١ في النهر
 عن امير المؤمنين عليه السلام مالا بن آدم والفار او له نطفة وآخره جيفة لا يرزق نفسه
 ولا يدفع حتفه ١١٢ في السفينه عن امير المؤمنين عليه السلام من صنع شيئاً للمفاخرة
 حشره الله يوم الفيامه اسود ١١٣ وفيهذا الكتاب عن ابي جعفر عليه السلام قال كان سليمان

بسوي او كه ما كفایت میکنیم تورا و آن مردم رفته بودند : خدا وحی کرد بسوی ملک موکل
 برها که بگیر نفس قبطیان را پس مردند همه قبطیان چون صبح شد حزقيل پیغمبر خبرداد
 اصحاب خودرا که هلاک شدند قبطیان : خارج شدند یاقنت آنها را در حالیکه همه مرده بودند :
 در این هنگام حس خودخواهی در حزقيل بچوش آمد و عجب کرد و با خود گفت چه فضیلتی دارد
 سليمان پیغمبر بر من وحال آنکه عطاشد بمن این اثر دعا فرمود امام پنجم بر اثر این عجب بیرون
 آمد زخمی بر کبد حزقيل و آزار میداد اورا پس خاشع شد و تذلل کرد و روی خاکستر نشست
 ندا رسید از طرف خدا که شیرانجیر بگیر و از رو بمال بر سینه هات کرد این کار را خدا شفا
 عنایت کرد .

١١٠ و در همان کتاب است که امير المؤمنين عليه السلام فرمود هلاک کرد مردم را دوچیز

خوف فقر : وطلب مفاخرت و برتری جستن .

١١١ از کلمات امير المؤمنين عليه السلام است در نهج البلاغه چدرس به پسر آدم فخر و
 مفاخرت در حالیکه اول او نطفه است و آخر او جifeه توائی ندارد که خود را روزی دهد و یا
 دفع مرگ از خود کند .

١١٢ در کتاب سفينه است که حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود هر کس عملی انجام

دهد بجهت برتری جستن محشور میکند خدا اورا روز قیامت سیاه .

١١٣ و در آن کتاب از امام پنجم عليه السلام که فرمود سليمان با چند نفر از قریش نشسته
 بود در مسجد قریش شروع کردند به بیان حسب و نسب خودشان و بالا میبردند انساب خود را

رضی اللہ عنہ جا سامع نفر من قریش فی المسجد؛ فاقبلاً ینتسون ویرفعون فی انسابهم
حتی بلغو اسلامان فقال له عمر بن الخطاب اخیر نی من انت ومن ابوک وما اصلک قال انا
سلمان بن عبد اللہ کنت ضالا فهدا نی اللہ به محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و کنت عائلاً فاغناني اللہ
بی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و کنت مملوکاً فاعتقنی اللہ بی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ هذا حسبي
و هذا نسبی^{۱۱۴} وفيهذا الكتاب ايضاعن ايي عبد الله عليه السلام قال اتی النبي صلی اللہ علیہ وآلہ
رجل فقال يا رسول الله انا فلان بن فلان حتی عدّ تسعه فقال رسول الله علیہ وآلہ اما انك
عاشرهم فی النار.

فی التواضع^{۱۱۵} منهاج البراعة جلد نهم عن النبي صلی اللہ علیہ وآلہ ثالثة
لا یزید الله بهن الاخيرا: التواضع لا یزید الله الارتفاعا؛ وذل النفس لا یزید الله به الا عزّا:
والتعuff لا یزید الله به الا غنى^{۱۱۶} في ارشاد الدیلمی و کان النبي صلی اللہ علیہ وآلہ
تا اینکه رسیدند بسلمان پس گفت عمر بن الخطاب ای سلمان توهم بگو حسب و نسب خود را
وریشه واصل خود را سلمان گفت من سلمان پسر بندۀ خدا هستم: گمراه بودم هدایت کر دخدا
مرا بوسیله محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و گرفتار و نیازمند بودم بی نیاز کرد خدا مرا بوسیله محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ: ومملوک و بندۀ غیر بودم آزاد کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی اللہ علیہ وآلہ:
این است حسب من و این است نسب من.

۱۱۴ و در همان کتاب است ایضاً احضرت صادق (ع) که فرمود مردی آمد خدمت رسول
خدا (ص) پس گفت در مقام مفاخرت من پسر فلان کس پسر فلان کس هستم و شمرد تا نه نفر را
رسول خدا فرمود آگاه باش که تو دهمی آنها هستی در آتش (باب تواضع)

۱۱۵ در کتاب منهاج البراعة جلد نهم نقل شده از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ که فرمود
سچیز است که زیاد نمیکند خدا با آن سه چیز مگر خیر: تواضع زیاد نمیکند خدا با آن مگر
ارتفاع و بلندی را: فروتنی نفس زیاد نمیکند خدا با آن مگر عزت را: خودداری از اظهار
قرد زیاد نمیکند خدا با آن مگر بی نیازی را.

۱۱۶ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ اذ اخلاق حسنهاش
این بود که خود آنحضرت پینه میزد لباسش را و میدوخت پاره گی کفشه را و میدوشید گوسفندش
را و غذا میخورد با بندگان و مینشست روی زمین: و سوار میشد بر دراز گوش: و بردیف خود
سوار میکرد غیر را: و خجالت نمیکشید از بردن حوانج زندگی از بازار بسوی اهلش: و
مصاحفه میکرد با غنی و فقیر: و نمیکشید دست خود را از دست کسی تا آنکه آنطرف که مصاحفه

ير قع ثوبه ويخصف فعله ويحلب شاته ويأكل مع العبيد ويجلس على الأرض ويركب الحمار ويردف ولا يمنعه الحياة ان يحمل حاجته من السوق الى اهله ويصافح الغنى والفقير ولا ينزع عيده من يدا احد حتى ينزعها ويسلم على من استقبله من كبير وصغير وغنى وفقير ولا يحقر مادعي اليه ولوالي حشف التمرة كان عليه اللهم خفيف المئونه كريم الطبيعة جميل المعاشرة طلق الوجه بساما من غير ضحك محز وناهن غير عبوس متواضعا من غير مذلة جوادا من غير سرف رقيق القلب رحيم بالكل مسلم ولم يتجرش من شبع قط ولم يمديده الى طمع وكفاه مدحاقوله تعالى انك لعلى خلق عظيم

١١٧ طرائف الحكم قال النبي عليه السلام التواضع لا يزيد العبد الارفة : فتواضعوا ير فعكم الله والعفو لا يزيد العبد الا عزا : فاعفوا يعزكم الله الصدقه لا تزيد المال الاكثره فتصدقوا ير حكم الله ١١٨ في الكافي عن الحسن بن جهم عن الرضا عليه السلام قال التواضع ان تعطى الناس ما تحيب ان تعطاوه وفي حديث آخر قال قلت ما حدد التواضع الذي اذا فعله

نيكند دست خودرا بيکشد : وسلام هيکر دير هر که با آنحضرت روبرو ميشد چه بزرگ باشد چه کوچک باشد چه دارا باشد و چه فقير و کوچک نميشمرد بهرچه دعوت ميشد ولو بخرمای خشکيده : و بود آنحضرت کم خرج بلند طبيعت : نيكو معاشرت : روی باز : متسم بدون خنده : غمنده بدون ترش روئي : متواضع بدون خاري : بذل کننده بدون زياره : نازک دل : رؤف بهر مسلمان : وهیچ وقت آورغ نزد ازروي سيري : و دراز نکرد هيچ وقت دست خودرا بسوی طمع وكافي است در مدح آنحضرت که خدا فرموده انك لعلى خلق عظيم

١١٧ در كتاب طرائف الحكم نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده تواضع و فروتنی زياد نمیکند در بنده مگر بلندی را : پس تواضع کنید تابلند کند خدا شمارا : وبخشن زياد نمیکند در بنده مگر عزت را : پس عفو کنيدتا خدا عزيز کند شمارا : و صدقه زياد نمیکند در مال مگر افروزن را : پس صدقه بدھيد که مورد رحم خدا واقع شويid .

١١٨ در كتاب کافي نقل شده از حسن بن جهم از حضرت رضا عليه السلام که آنحضرت فرمود تواضع اين است که بمقدم بدھي آنچه دوست داري که بتوبدهند و در حدیث دیگر حسن بن جهم گفت عرض کردم اندازه تواضع چقدر است کهر گاه بنده با نقدر تواضع کند متواضع شمده شود فرمود تواضع درجات دارد بعضی از آن اين است که بشناسد مرد قدر خود را پس جای دهد خودرا در محل مناسب خود باقلبي تسلیم شده : و دوست نداشته باشد انجام دهد نسبت بکسى کاري مگر آنطور يکه دوست دارد نسبت باو انجام دهند : اگر از کسی بدی بهيند جواب دهد بنیکی : و فرونشاند غصب خودرا از مردم والله يحب المحسنين .

العبد کان متواضعاً فقل التواضع درجات منها ان یعرف المرء قدر نفسه فینزلها منزلتها بقلب سليم لا یحّب ان یاتى الى احد الامثل ما یؤوی اليه ان رای سیّة دراها بالحسنة کاظم الغیظ عاف عن الناس و الله یحبّ المحسنين^{۱۱۹} فی مجموعه و رام قیل ان راس التواضع ان تضع نفسك عمن هو فوقك فی نعیم الدنيا حتى تعلمه انه ليس بدنياك عليه فضل و ان ترفع نفسك عمن هو فوقك فی نعیم الدنيا حتى تعلمه انه ليس له عليك بدنياك فضل^{۱۲۰} طرائف الحكم قال النبي (ص) مالي لأرى عليكم حلاوة العبادة قالوا: وما حلاوة العبادة: قال التواضع وفيه ايضاً قال النبي (ص) اذا رأيتم المتواضعين من امتی فتواضعوا لهم و اذا رأيتمهم المتکبرین فتکبّر واعليهم؛ فان ذلك لهم مذلة و صغار^{۱۲۱} وفي ذلك الكتاب وكان سليمان بن داود (ع) اذا صبح تصفح وجوه الاغنياء والاشراف حتى يجيئ الى المساکین فيقعد معهم ويقول مسکین مع المساکین^{۱۲۲} وفيه ايضاً قيل لسلمان رض لم لا تلبس ثوباجیداً : فقال: انما انا عبد فإذا اعتقت يوماً لبست جيداً^{۱۲۳} وفيه ايضاً في ذلك الباب وقال النبي (ص) انما انا عبد آكل بالارض و

فی مجموعه و رام گفته شده است که سرتواضع این است که پائین بیاوری خود را از کسیکه او کمتر از تو است در نعمت های دنیا بطوریکه بفهمانی باوکه نیست در دنیا برای تو از او برتری: و بلندکنی خود را نزد کسیکه او فوق توهست در نعیم دنیا بطوریکه بفهمانی باوکه نیست اورا برتری بر تو بسبب دنیا .

در کتاب طرائف الحكم نقل شده که فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه میشود که نبیین بر شما شیرینی عبادت را : گفتند : چه چیز است شیرینی عبادت : فرمود شیرینی عبادت تواضع است و در آن کتاب نیز نقل شده که فرمود پیغمبر خدا (ص) هر گاه دیدید متکبرین را پس تکبر بورزید بر آنها بدرستیکه تکبر شما بر آنها خواریست و کوچکی در آن کتاب نقل شده که سليمان پسر داود (ع) هر گاه صبح میشد تجسس میکرد^{۱۲۱} اغانيا و اشرف را تا میر سید بقراء و مساکین پس مینشست با آنها و میگفت مسکینی هستم با مساکین .

در آن کتاب نیز نقل شده که گفته شد بسلمان که چرا نمیپوشی لباس نیکو: گفت بدرستیکه من بنده هستم پس هر گاه آزاد شدم روزی میپوشم لباس نیکو .

ونیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا فرمود بدرستیکه من بنده هستم که میخورم بروی زمین و عقال میکنم خودم شتر را و میلیسم انگشتان را و اجاجت میکنم دعوت بند گان را پس هر کس اعراض کند از سنت من پس فیست از من .

اعقل البعير والعق اصابعی واجیب دعواة المملوک فمن برغب عن سنتی فليس هنی ۱۲۴
 فی السفینة ان محمد بن مسلم کان رجلا موسرا فقارا له ابو جعفر علیه السلام تواضع یام محمد
 فاخذ قوصرة من نمر مع المیزان وجلس علی باب المسجد الکوفة وجعل ینادی علیه
 فسائله قومه ان یقعد فی الطھائین فقعد فی الطھائین وهیأر حی و جمالاً وجعل یطعن
 ۱۲۵ و فی بعض الکتاب لیس لله عبادة یقبلها ویرضاها الا وباها التواضع ۱۲۶ فی مصباح
 الشریعه قال الصادق علیه السلام قد امر الله عز وجل اعز خلقه و سید بریته محمد علیه السلام بالتواضع
 فقال و اخفض جناحک لمن اتیک من المؤمنین والتواضع هزرعة الخشوع والخشية
 والحياء و انهن لا یتبین الامنهما وفيها ولا یسلم الشرف الحقيقی الا للمتواضع فی ذات الله
 جل و عز ۱۲۷ فی السفینة فی العلوی من اتی غنیاً فتواضع لغناهه ذهب الله بشی دینه
 ۱۲۸ روی فی السفینة عن موسی بن جعفر علیه السلام انه مرّ بجل من اهل السواد

۱۲۴ در کتاب سفینه نقل شده که محمد بن مسلم مردی بوده است ثروتمند فرمود با امام
 پنجم علیه السلام تواضع کن ای محمد پس گرفت طبقی از خرما با ترازوئی و نشست بر در مسجد
 کوفه و ندا میکرد که خرمادرم خواهش کردند کسان او که از در مسجد برخیزد و برود به بازار
 آسیا بانها پس رفت به بازار آسیا بانها و مهیا کرد آسیا و شتری و شروع کرد به آسیا بانی .
 ۱۲۵ وا ز بعضی نقل شده که نیست برای خدا عبادتی که قبول کند خدا آنرا و به پسند
 مگر آنکه راه آن تواضع و فروتنی است .

۱۲۶ و در کتاب مصباح الشریعه ذکر شده که امام ششم علیه السلام فرمود امر کرده است
 خدای متعال عزیز ترین خلق خود و آقای تمام ما سوی محمد (ص) را بتواضع و فرموده است
 در قرآن و اخفض جناحک لمن اتیک من المؤمنین و فرمود تواضع محل روئیدن خشوع : و خشیت:
 و حیاء است و بدربستیکه این سه چیز آشکارا نمیشود مگر از تواضع و در تواضع و مسلم نیست
 شرافت حقیقی مگر برای متواضع در ذات مقدس باری جل و علا

۱۲۷ در کتاب سفینه نقل شده از روایتی علوی که هر کس برود پیش غنی و ثروتمند و
 تواضع کند بواسطه ثروت او میبرد خدادوئی ایمان اورا .

۱۲۸ - در کتاب سفینه نقل شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که آنحضرت عبور
 کرد بمردیکه اذاهل صحراء بود و سیاه چهره پس حضرت سلام کرد بر او و نشست نزد او
 و با او تکلم کرد طولانی بعد خود را معرفی کرد با او و براینکه حاضر است حاجات اورا برآورد
 اگر حاجتی اورا پیش آید : گفته شد با حضرت که ای پسر رسول خدا آیا مینشینی بسوی چنین
 کسی و بعد میپرسی از حواej او و حال آنکه او بجناب شما محتاج تر است پس فرمود آن

دیم المنظر فسلام علیه و نزل عنده و حادثه طویلاً ثم عرض علیه نفسہ فی القیام بحاجته ان عرضت له فقیل له یا بن رسول انتزل الی هذاثم تسئل عن حوالجه وهو اليک احر ووج فقال ﷺ عبد من عبید الله واخ فی کتاب الله وجار فی بلاد الله یجتمعنا و ایاه خیر الاباء آدم و افضل الادیان الاسلام و لعل الدهر یردمن حاجتنا اليه فیراانا بعد الاره و هو علیه متواضعین بین يديه ۱۲۹ و فی وصایا النبی لامیر المؤمنین ﷺ یاعلی والله لو ان الوضیع فی قعر بئر لبعث الله اليه ریحا یرفعه فوق الاخیار فی دولة الاشرار ۱۳۰ و من کلام امیر المؤمنین علیه السلام واعتمدو اوضع التذلل علی رؤسکم و الغاء التعزّز تحت اقدامکم وخلع التکبر من اعناقکم واتّخذ والتواضع مسلحة بینکم و بین عدو کم ابلیس و جنوده فان له من کل امة جنوداً او عوانا و نور جلاً و فرسانا ولا تكونوا کالمتکبر علی بن امّه الی ان قال فلور خص الله فی الكبير لاحدمن عباده لر خص فیه لخاصّة بنيائه

حضرت علیه السلام که من بندۀ هستم از بند گان خدا و برادرم باو در کتاب خدا و همسایه هستم باو در بلاد خدا و من باو دریک پدر که بهترین پدرها است شریکم و او آدم است علیه السلام و باو در بهترین دین ها که اسلام باشد شریکم و ممکن است روزگار بیندازد حاجت ما را بسوی این پس به بیند مارا علاوه بر تکبر نکردن متواضع و فروتن در پیش این مرد .

۱۲۹ و در وصیت های پیغمبر است به امیر المؤمنین علیه السلام یاعلی قسم بخدا اگر آدم متواضع درته چاهی باشد هر اینه خدا می فرستد بسوی اوبادی را که بلند کند اورا و بگذارد مقام مرتفعی از اخیار در دولت اشرار و ستمگران .

۱۳۰ واز کلام امیر المؤمنین علیه السلام است تکیه کنید در رسیدن بمقامات بر گذاشت خواری را بر سر هایتان و انداختن عزت را زیر قدم هایتان و کندن رسیمان تکبر از گردن هایتان و اختیار کنید متواضع راسلاخ بین خود تان و دشمن تان شیطان و لشکر های شیطان بدرستی که برای شیطان از هر دسته و قومی لشکریست ویارانی پیاده و سواره و نبوده باشد مثل کسی که تکبر ورزد بر پسر مادر خود تا آنجا که فرمودا اگر اجازه داده بود خدا کبرا برای احمدی از بند گانش هر اینه اجازه داده بود به مخصوصین پیغمبران و فرستاد گانش : ولی خدای متعال بازداشته آنها را از تکبر و نهی فرموده و پسندیده برای آنها متواضع و فروتنی را پس گذاشتند بر زمین صور تهای خود را و مالیدند بر خاک رو های خود را و کوچک شمردند خود را در مقابل مؤمنین .

و رسّله ولیکنّه سبّحانه کرّه الیهم التکابر و رضی لہم التواضع فالصقوبا بالارض خدود
هم و عفر و افی التراب و جو هم و خفضوا اجنبتھم للمؤمنین الخ ۱۳۱ مجموعه و رام
قیل ارفع ما یکون العبد عند الله اوضع ما یکون عند نفسه و اوضع ما یکون عند الله ارفع
ما یکون عند نفسه ۱۳۲ و فيه قال آخر كانت عند نازل لة وريح حمراء فذهبت الى شیخ
عند نافقلت ياعبد الله انت شیخ کبیر فادع الله عزوجل وبکی ثم قال ليتنی لم اکن سبب
هلاکكم ۱۳۳ و فيه قال بعضهم مadam العبد یظن ان فى الخلق من هو شر منه فهو متکرو
تواضع كل انسان على قدر معرفته بربه عزوجل و معروفته بنفسه ۱۳۴ و فيه قال بعضهم
الزهد بغیر تواضع كالشجرة التي لا تثمر

۱۳۵ فی الكافی عن مساعدة بن صدقه عن ابی عبد الله علیہ السلام قال ارسل النجاشی الى جعفر بن

۱۳۱ در کتاب مجموعه و رام است که گفته شده بلندترین مقامات بندۀ نزد خدا پسترنین
موقعیتی است که برای خود قائل باشد : و پست ترین موقعیت بندۀ نزد خدا بلندترین مقام اوست
نزد خودش .

۱۳۲ و نیز در آن کتاب نقل شده از دیگری که گفته بود نزد ماما زلزله و باد سرخی پس
رفتیم برای رفع آن نزد پیری که پیش مابود و گفتیم ای بندۀ خدا تو مردی هستی پیر بخواه از
خدا رفع این بلا را گریه کرد و بعد گفتم من تمندارم که نباشم اسباب هلاکت شما .
۱۳۳ و نیز در آن کتاب است که بعضی از عباد گفته است مادامیکه بندۀ گمان بیرد کدد
میان خلق از او بدتری هست آن بندۀ متکبر است و تواضع هر انسانی بقدر شناسائی اوست
به پروردگارش جل و علا و شناسائی او خود را .

۱۳۴ و نیز در آن کتاب است که گفته است بعضی از عباد که نزد بدون تواضع مثل درختی
است که میوه ندهد و بی ثمر باشد .

۱۳۵ در کتاب کافی نقل شده است از مساعدة بن صدقه از حضرت صادق امام ششم علیہ السلام
که فرمود فرستاد نجاشی پادشاه حبشه بسوی جعفر بن ابیطالب ویاران اوپس وارد شدند بر
نجاشی واوردخانه بود و نشسته بود روی خاک و جامه های کهنه پوشیده بود راوی میگوید جعفر
(ع) فرمود تأسف خوردم بر پادشاه هنگامیکه دیدیم اورا بر آن حال چون دید پادشاه حال
ما و تیر روی ما گفت حمد من خدائی را که یاری کرد محمد را و روشن کرد چشم اورا : آیا
بشارت دهن شمارا جعفر فرمود چرا ای پادشاه پس گفت بدرستیکه خبر آمد همین ساعت از
بلاد شما بوسیله مأموری از مأموران مادر آنجا که خدای متعال یاری کرد پیغمبر ش محمد
صلی الله علیه و آله را وهلاک کرد دشمن اورا و اسیر شد فلان و فلان و تلاقی کردند بوادی که نام
آن نمین بدراست وزیاد اراك دارد و گویا نظر میکنم بسوی آن نمین هنگامیکه میچر ایند

ایی طالب و اصحابه فدخلوا علیه وهو فی بیت لہ جالس علی التراب و علیه خلقان الشیاب
 قال فقال جعفر علیہ السلام فاشقنا منه حين رأیناه علی تلک الحال فلمار ای ما بنا و تغیر وجوهنا
 قال الحمد لله الذي نصر محمد و اقر عینه الا بشّر کم فقلت بلى ایها الملك فقال انه
 جاءتني الساعة من نحو ارضكم عين من عيوني هناك فأخبرني ان الله عزوجل قد نصر نبيه
 محمد علیہ السلام و اهلك عدوه و اسر فلان و فلان و فلان والتقو بواحد يقال له بدرا کثیر
 الاراك لکائنا نظر اليه حيث كنت ارعى لسيدي هناك وهو رجل من بنى ضمره فقال له
 جعفر ایها الملك فمالی اراك جالسا علی التراب و علیك هذه الخلقان فقال له يا جعفر
 انا نجد فيما انزل الله علی عيسی علیه السلام ان من حق الله علی عباده ان يحدثوا الله تواضع عندما
 يحدث لهم من نعمة فلما احدث الله عزوجل لى نعمة بمحمد علیہ السلام حدثت الله هذا التواضع
 فلما بلغ النبي علیہ السلام قال لاصحابه ان الصدقة تزيد صاحبها كثرة فتصدقوا بر حکم الله
 و ان التواضع يزيد صاحبه رفعة فتواضعوا بر فکرم الله و ان العفو يزيد صاحبه عزاً
 فاعفوا يعزكم الله ۱۳۶ فی الكافی عن ای عبید الله علیه السلام قال افطر رسول الله علیه السلام عشية

برای آقایم که در آنجا بود و امردی بود از طایفه بنی ضمره فرمود جعفر به او که ای پادشاه چه
 شده میبینم تو را نشسته بروی خاک و پوشیده این لبسهای کهنه پس گفت بجهت بدروستیکه ما
 یاقظیم در آنچه نازل کرده سدا بر عیسی (ع) که از جمله حق خدا بر بندگان خدا این است که
 تازه کنند برای خدا تواضع و فروتنی را هنگامیکه خدا نعمت تازه با آنها عنایت فرماید و چون
 نعمت تازه خدای متعال بواسطه پیغمبر ش محمد (ص) مرحمت فرموده بمن تازه کردم
 پیشگاه خدای متعال این تواضع و فروتنی را و چون این خبر به پیغمبر خدا رسید فرمود
 با صاحب این شدید و بدروستیکه صدقه زیاد میکند مال صاحب صدقه را پس صدقه بدھید که مورد رحم خدا
 واقع شوید و بدروستیکه تواضع باعث زیادتی بلندی صاحب تواضع میشود پس تواضع کنید که
 بلند کند خدا شمارا : و بدروستیکه عفو و بخشش باعث زیادتی عزت میشود پس عفو کنید تا عزیز
 کند خدا شمارا .

۱۳۶ و نیز در کتاب کافی نقل شده از حضرت صادق (ع) که فرمود افطار کرد رسول خدا
 غروب پنجشنبه در مسجد قبا و فرمود آیا هست آشامیدنی کسی بیاورد پس حاضر نمود اوس
 پس خلوی انصاری ظرفی از ماست که در اعلی دیگر بود تا آورد بلب رساند (ص) دور کرد:
 و بعد فرمود دو آشامیدنی است که میتوان اکتفا کرد بیکی از آن دونمی آشام من و حرام هم

خمیس فی مسجد قبا ف قال ﷺ هل من شراب فأأتاه اوس بن خولی الانصاری بعس
مخیض بعسل فلما وضعه على فيه نحّاه ثم قال شر ابان يكتفى باحدهما من صاحبه لا اشر به
ولا احرمه ولكن اتوا ضع لله فانه من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر خفضه الله ومن اقتصر
فی معيشة رزقه الله ومن بذر حرم الله ومن اکثر ذكر الموت احیله الله

باب الـ رـیـاء وـ ذـمـه

١٣٧ فی مجموعه ورام عن النبی ﷺ ان اخو فما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا
وما الشرک الاصغر يا رسول الله ﷺ قال الرـیـاء يقول الله عزوجل يوم القيمة اذا جاذی
العباد باعمالهم اذ هیوالي الذین کتم ترائون فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء
١٣٨ وفي ذات الكتاب قال عیسیٰ ﷺ للحوارین اذا كان يوم صوم احدكم فليهدن راسه
ولحیه ویمسح شفیته بالریت لئلا بری الناس انه صائم و اذا اعطی بیمینه فلیخف عن شمالة
واذا اصلی فلیمرخ ستر بابه فان الله یقسم الثناء كما یقسم الارزاق ١٣٩ وفيه ايضاً قال-

نمیکنم ولی تواضع و فروتنی میکنم نسبت بذات مقدس خدا بدرستیکه هر کس تواضع کندر
زندگی روزی دهد خدا اورا و هر کس اسراف کند محروم میکند خدا اورا و هر کس زیاد یاد
مر گ کند دوست دارد خدا اورا. (باب ریاء و ذم آن)

١٣٧ در کتاب مجموعه ورام نقل شده اذ پیغمبر خدا (ص) که فرمود بدرستیکه بیشتر
از همه چیز که بر شما میترسم شرک کوچک است گفتند چیست شرک کوچک یا رسول الله فرمود
ریا : خدا میفرماید روز قیامت زمانیکه جزاده شوند بندگان بعملها یشان بریا گاران بروید
بسوی کسانیکه نمایاندید عمل هاتان را با آنها در دنیا به بینید میباشد نزد آنها جزای
اعمالتان را .

١٣٨ و در همان کتاب ذکر شده که حضرت عیسیٰ (ع) بیاران خود فرمود هر گاه روز
روزه شما شود پس باید روغن بمالید بسر و ریش خود و روغن زیت بمالید بلبان خود برای
آنکه نه بینند مردم براینکه این شخص روزدار است : و هر گاه چیزی بکسی بدهد بدهست
راست باید مخفی کند و جو ری کند که دست چپ او باخبر نشود .

١٣٩ و نیز در همان کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) بدرستیکه جا دارد نیز عرش
روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش مردیکه صدقه بدهد بدهست راست خود و نزدیک است مخفی
کند از دست چپ خود و بهمین جهت است که برتری دارد عمل پنهان بر عمل آشکارا هفتاد
برابر .

النبي ﷺ ان فی ظل العرش یوم لاظل الاظله رجلاً یصدق بیمینه فیکادان یخفیها عن شماله ولذاك ورد ان فضل عمل السرعاني عمل الجهر سبعين ضعفاً ^{۱۴۰} فی مجموعه ورام قال النبي ﷺ ان المرأة یینادي به یوم القیامه یا فاجر یا غادر یا مرائی خل عملک وحبط اجرک اذهب فخدا جرك همّ کنت تعامل له ^{۱۴۱} فی منهاج البراءة ج ۳- الریاء هو ترك الاخلاق بمالحظة غير الله فيه واصله من الرؤية کانه لا يعمل الا اذاراً الناس وراوه والسمعة بالضم کا الریاء الا انه تتعلق بحسنة السمع والریاء بحسنة البصر ^{۱۴۲} و فيه عن النبي ﷺ قال يقول الله تعالى انا خير شريك ومن شرك معى شريكاً فی عمله فهو لشريكي دومني لاني لا قبل الامالخص لى ^{۱۴۳} فی منهاج البراءة ج ۳ ايضاً قال النبي ﷺ ان النّار واهلها يعجّون من اهل الریاء فقيل : يا رسول الله كيف تعج النار : قال : من حور النار التي يعذّبون بها ^{۱۴۴} منهاج البراءة ج ۳ نقل من الانوار للسيدالجزائري عن النبي ﷺ یینادي المرأة یوم القیامه باربعة اسماء :

^{۱۴۰} در کتاب مجموعه ورام است که فرمود پغمبر خدا بدرستیکه بادم ریا کار ندامیشود روز قیامت ای فاجر : ای حیله گر : ای ریا کار : بهیر اهرفته عمل تو : پوج شد اجر تو : برو بگیر اجر و مزد خودرا از کسیکه برای او عمل کردي .

^{۱۴۱} در کتاب منهاج البراءة ج ۳ وارد شده که ریاتر کخلوص است در عمل بسب برایت کردن غیر خدا در عمل واصل ریا از دیدن و نمایاندن بغیر است که گویا کاری نمیکند مگر وقتی بیینند مردم واوردم را بیینند و سمعهم نیز مثل ریا است نهایت نسبت بکاریکه شنیدنی باشد نه دیدنی یعنی ریا در دیدنی است : و سمعه در شنیدنی ها .

^{۱۴۲} و در آن کتاب است از پیغمبر خدا (ص) که فرمود خدا میفرماید من بهترین شریک هستم : و هر کس شریک قراردهد غیر را در عملش پس آن عمل از شریک من باشد غیر از من برای آنکه قبول در گاه مانیست مگر آنکه خالص باشد برای ذات مقدس من .

^{۱۴۳} و نیز در آن کتاب نقل شده که پغمبر خدا (ص) فرموده است آتش صیحه میزند اذ مردم ریا کار پس گفته شد چگونه صیحه میزند ای رسول خدا فرمود : ازو ز و حرارت آن آتشی که اهل ریا با آن عذاب میشوند .

^{۱۴۴} در کتاب منهاج البراءة ج ۳ نقل کرده از کتاب انوار نعمانیه سید نعمت الله جز اثیر از پیغمبر خدا (ص) که آدم ریا کار روز قیامت صد ازده میشود بجهار اسم : ای کافر : ای فاجر : ای حیله گر : ای زیانکار : بی اثر است کوشش تو : وباطل است عمل تو : و نیست فائده برای تو : بخواه مزد عمل را از کسیکه برای او کردي ای مکار حیله گر .

یا کافر : یا فاجر : یا غادر : یا خاسر : سل سعیک : وبطل عملک : ولا خلاق لک : التمس
 الاجر من کنت تعمل له یام خادع ۱۴۵ و نقل ايضاً من الانوار عن النبی ﷺ ان اول
 ما یدعی یوم القیامه رجل جمع القرآن : و رجل قاتل فی سبیل الله : و رجل کثیر المال
 فی قول الله عزوجل للقاری الم اعلمک ما ازلت علی رسولی، فیقول: بلی یارب فیقول:
 ما عملت به فیما علمنت : فیقول یارب قمت به فی آناللیل و اطراف النهار فی قول الله
 تعالی: کذبت : و تقول الملائكة کذبت و یقول الله تعالی اردت ان یقال فلان قاری
 فقد قیل ذالک و یئوتی بصاحب المال فی قول الله تعالی: الم اوسع علیک حتى لم ادعك
 بتحاج الى احد : فیقول یارب: فیقول فما عملت فیما آتیک قال: کنت اصل الرحم
 و اصدق: فی قول الله تعالی کذبت و تقول الملائكة کذبت و یقول الله تعالی: بل اردت
 ان یقال فلان جواد وقد قیل ذالک
 و یئوتی بالذی قتل فی سبیل الله فی قول الله تعالی: ما فعلت : فیقول: امرت
 بالجهاد فی سبیل الله فقاتلت حتى قتلت: فی قول الله تعالی: کذبت و تقول الملائكة
 کذبت : و یقول الله تعالی: بل اردت ان یقال فلان جری شجاع فقد قیل ذالک : ثم قال
 ۱۴۵ و نقل شده نیز انا واراز پیغمبر خدا (ص) که فرموداول کسیکه روز قیامت پای حساب
 خوانده میشود مردیست که جمع کرده قرآن را : و مردیکه جهاد کرده در راه خدا : و مردیکه
 زیاد ثروت داشته باشد : پس میفرماید خدای متعال بکسیکه قرائت قرآن نموده آیا بتونه ما نیدیم
 آنچه نازل کردیم بر پیغمبرم : پس میگویید چرا ای پروردگار پس میفرماید خدا که چه
 کردی نسبت با آنچه دانستی : عرض میکند پروردگارا بنمای گذراندم ساعات روز و شب را :
 میفرماید دروغی گفتی و ملائکه هم میگویند دروغ گفتی : پس میفرماید خدای متعال میل داشتی
 گفته شود که فلان قاری قرآن است و گفته شد و برادر خود رسیدی فرمود پیغمبر خدا و آورده
 میشود صاحب مال و میفرماید خدای متعال چه کردی بمالیکه ما بتودادیم : میگوید صله رحم
 کردم و صدق دادم : پس میفرماید خدای متعال دروغ گفتی و ملائکه نیز میگویند دروغ گفتی:
 پس خدای متعال میفرماید تو اراده کردی که گفته شود فلانی جود و بخشش دارد و گفته شد
 (یعنی برادر خود رسیدی) پیغمبر خدا فرمود آورده میشود آن مردیکه کشته شده در راه
 خدا : پس میفرماید خدای متعال که چه کردی : میگوید مأمور شدم بجهاد در راه خد اپس
 جنگ کردم تاکشته شدم : پس میفرماید خدای متعال دروغ گفتی و ملائکه میگویند دروغ گفتی
 آنگاه میفرماید خدای متعال اراده کردی باین کارت که گفته شود فلان کس جری و شجاع است
 و گفته شد (یعنی برادر خود رسیدی) که بعد فرمود رسول خدا (ص) اینها هستند مخلوقات خدا که
 با آنها برافروخته میشود آتش جهنم .

رسول الله ﷺ او لئک خلق الله تسرع هم نار جهنم ۱۴۶ فی منهاج البراءة عن السکونی عن ابی عبد الله علیہ السلام عن النبی علیہ السلام ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذاصعد بحسناهه يقول الله عزوجل : اجعلوها فی سجين انه ليس ایا ارادبه ۱۴۷ منهاج البراءه ج ۳ عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر عن ابیه عن آبائے علیهم السلام قال قال رسول الله علیہ السلام یؤمر بر جال الى النار فيقول الله عزوجل لمالک قل للنار لا تحرق لهم اقداماً فقد كانوا یمشون بها الى المساجد: ولا تحرق لهم وجوه فقد كانوا یسبعون الوضوء ولا تحرق لهم ایدی فقد كانوا یرفعونها بالدعاء: ولا تحرق لهم السنۃ فقد كانوا یکثرون تلاوة القرآن: قال: فيقول لهم خازن النار يا اشقياء ما كان حالکم قالوا : کنا نعمل لغير الله عزوجل فقيل لناخذنوا ثوابکم متمم عملتم له ۱۴۸ وفیهذ-

۱۴۶ در کتاب منهاج البراءة از سکونی نقل کرده که امام ششم فرمود که پیغمبر خدا فرموده بدرستیکه هر اینهمک بالامیرد عمل بندھرا بحال ابتهاج و سرور پس بعداز بالابردن بحسناش میفرماید خدای متعال : قرار دهید اعمالش در سجين زیرا که اراده نکرده صاحبیش ذات مقدس مارا .

۱۴۷ در کتاب منهاج البراءه جلد ۳ نقل شده از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از رسول خدا (من) که فرموده است امر میشود بمردھائیکه بروند بسوی آتش پس خدای متعال بمالک دوزخ میفرماید مسوزان قدمهای آنها را زیرا که بوسیله آن قدمهای رفتہ اند بسوی مساجد : و مسوزان روهای آنها را زیرا که بوسیله آن روها وضوهای شاداب گرفته شده : و مسوزان دستهای آنها را زیرا که آن دستهای بدعای بلند شده : و مسوزان زبانهای آنها را زیرا باز زبانها زیادتر آن تلاوت شده : در این هنگام بازها میگوید خازن آتش که ای بد بخت های شقیچه بوده حال شما میگویند : ما عمل میکردیم برای غیر خدای متعال پس گفته میشود بگیرید من دعمل خود را از کسیکه برای او کار کردید .

۱۴۸ و در آن کتاب نیز نقل شده از علی بن عقبه از پدرش که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که میفرمود قرار دهید کارهای خود را برای خدا و قرار ندهید برای مردم زیرا آنچه برای خدا بجا آورید برای خداست و آنچه بنظر مردم انجام دهید بالا نمیرود بسوی خدا نویسنده این حروف امیدوار بسوی خدای بخشندۀ میگوید دوست دارم نقل روایت مفصلی را گرچه منافی است با وضع این مختصرا ولی بواسطه زیادی فائده و دقت مضمون آن روایت شریفه نمیتوانم صرف نظر کنم بسم الرحمن الرحيم .

الكتاب ايضاً عن على بن عقبه عن ابيه قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اجعلوا امركم
هذا الله ولا تجعلو للناس فانه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد الى الله . كاتب
هذه السطور الراحي الى ربها الغفور يقول و يعجني نقل رواية طويلة منافية لوضع
هذا المختصر ول يكن لكثرة فائتها و دقة مضافينها لا يمكننى الصرف عنها ۱۴۹
بسم الله الرحمن الرحيم منهاج البراعة ج ۳ في عدة الداعي لأحمد بن فهد الحلى عن الشیخ
ابی جعفر محمد بن احمد بن علی القمي تزیل الری فی کتابه المنبئ عن زهد النبی عليه السلام
عن عبد الواحد عن حدیث عن معاذ بن جبل قال قلت: حدثني بحديث سمعته من رسول الله
و حدثته من دقائق محدثك به قال نعم وبكى معاذ ثم قال قلت لرسول الله عليه السلام يا بابی و
امی حدثني و اناردی فهذا فقال: بینا نحن نسیر: اذ رفع بصره الى السماء فقال الحمد لله
الذی یقضی فی خلقه ما احب ثم قال: يا معاذ قلت لبیک يا رسول الله و سید المؤمنین
قال يا معاذ قلت لبیک يا رسول الله امام الخیر و نبی الرحمة قال عليه السلام احدثك شيئاً
ما حدث بنی امته ان حفظته ففعلك عیشک و ان سمعته ولم تحفظه انقطع حجتك عند الله

۱۴۹ در کتاب منهاج البراعة ج ۳ نقل کرده از کتاب عدة الداعی احمد پسر فهد الحلى
از شیخ ابی جعفر محمد پسر علی قمی ساکن ری در کتاب منبی عن زهد النبی (ص) از عبد الواحد
از معاذ بن جبل که گفت گفتم حدیث کن برای من حدیثی را که شنیده باشی از رسول خدا و حدیث
شده باشی از دقیق ترین حدیثی که حدیث کرده باشد تو را با آن پیغمبر خدا: معاذ گفت بسیار
خوب و گریه کرد .
بعد معاذ گفت گفتم بررسی خدا فدای تو باد پدر و مادرم حدیث کن برای من در حالیکه
بردیف آنحضرت بودم معاذ میگویید در بینی که سیر میکردم ناگاه باز کرد چشم مبارک و
بطرف آسمان و فرمود: حمد مخصوص آن خداوندیست که جاری داشته در مخلوقات بطور یکه
دوست داشته و بعد فرمودای معاذ گفتم لبیک ای رسول خدا و سید مؤمنین: باز فرمودای معاذ گفتم
لبیک ای رسول خدا و پیغمبر رحمت: فرمود بیان کنم برای تو چیزی که بیان نکرده پیغمبر برای
امتش: اگر حفظ کنی و رعایت کنی نفع بخشد تورا در زندگانیت و اگر بشنوی و رعایت نکنی
حجت خدا بر تو تمام میشود .
بعد فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه خدا خلق فرمود هفت ملک پیش از

ثم قال عليه السلام ان الله خلق سبعة املاك قبل ان يخلق السماوات فيجعل في كل سماء ملكا قد جعلها بعظمته وجعل على كل باب من ابواب السماء بوابة فيكتب الحفظه عمل العبد هن حين يصبح الى حين يمسى ثم ترفع الحفظة بعمله وله نور كنور الشمس حتى اذا بلغ سماء الدنيا فتزكيه وتکثره فيقول الملك قفوا واضرموا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الغيبة فمن اغتاب لادع عمله تجاوزني الى غيري امرني بذلك ربی قال عليه السلام ثم يجيئي الحفظة عن الغدو معهم عمل صالح فتتمرّب وتنزكيه وتکثر حتى تبلغ السماء الثانية فيقول الملك الذى في السماء الثانية قفوا واضرموا بهذا العمل وجه صاحبه انا اراد بهذا العمل عرض الدنيا انا صاحب الدنيا لادع عمله يتتجاوزني الى غيري وهو يحب الدنيا

قال عليه السلام ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبهجات بصدقه وصلاته فتعجب بها الحفظة وتجاوزه الى السماء الثالثه فيقول الملك قفوا واضرموا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك صاحب الكبر فيقول انه عمل وتكبر على الناس في مجالسهم امرني ربی ان لا داع عمله يتتجاوزني الى غيري

خلقت آسمانها وقرار داد در هر آسمانی ملکی را که مجلل ساخته بود آن آسمان را بعظمت خود وقرار داده بره دری از درهای آسمان در بانهائی: پس مینویسد حفاظ عمل بندہ را از صبح تاشام کند وبعد بالا میبرند حفظه عمل بندہ را وبرای آن عمل نوریست مثل نورشمس تا میرسد باسمان دنیا پس تقدیس میکنند آن حفظه وزیاد میشمارند آن عمل را پس میگوید آن ملکی که در این آسمان گذاشته شده بایستید و بنزید این عمل را بصورت صاحبشن من ملک غیبت هستم پس هر کس غیبت کرده نمیگذارم عمل او را که ازمن بگزدد و بر سد بغیر امر کرده مرا باین مطلب پروردگار من

فرمود پیغمبر خدا بعد میآیند حفظه فردای آنروز و با آنها میباشد عمل صالح پس میبرند آن عمل را وتنزیه میکنند آن عمل را وزیاد میشمارند تا اینکه بر سند باسمان دوم پس میگوید ملکی که در آسمان دوم است نگاه دارید و بنزید باین عمل بروی صاحب آن بدرستیکه اراده کرده باین عمل متاع دنیارا من ملک دنیا هستم نمیگذارم عمل این مرد بگزدد ازمن و بغیر من بر سد و حال آنکه دوست داشت صاحب آن دنیارا .

قال ﷺ و تصدع الحفظة بعمل العبد يزهرا الكوكب الدرى فى السماء له
دوى با التسبیح والصوم والحج فتمر به الى السماء الرابعة فيقول لهم الملك قفوا
واضرروا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه اناملك العجب انه كان يعجب بنفسه وانه عمل
وادخل نفسه العجب امرى ربى ان لا داع عمله يتتجاوزنى الى غيرى ...
.... قال ﷺ و تصدع الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة

الى اهلها فتمر به الى ملك السماء الخامسة بالجهاد والصدقة ما بين الصلاتين
وكذاك العمل لهرىن كر نين الأبل عليه ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا اناملك
الحمدواضرروا بهذا العمل وجه صاحبه واحملوه على عاتقه: انه كان يحسد من يتعلم
او يعلم الله بطاعته و اذا رأى لاحظ فضلا في العمل والعبادة حسده و وقع فيه فيحملوه
على عاتقه ويلعنه عمله ...

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآلہ بعد بالامیر ند حفظه عمل بندہ را بحال ابتهاج
وسرور بسبب صدقه و نماز و از خوبی عمل تعجب میکنند حفظه و میبرند تا آسمان سوم پس میگوید
ملك بایستید و بزنید عمل را بروی صاحب آن من ملك کبر هستم پس میگوید این عملی است که
صاحب آن تکبر بمردم و زیده در مجالس آنها دستور فرموده خدای متعال که نگذارم عملش از
من بگذرد و بغير من برسد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآلہ و بالا میبرند حفظه عمل عبد را در حالیکه
درخشندگی دارد بمثیل ستاره در خشان در آسمان و برای عمل صدائی است بتسبیح و صوم و حج
پس مرور میدهد آن را تا آسمان چهارم پس ملك میگوید بایستید و بزنید این عمل را بروی
صاحب آن و بشکم او من ملك عجب هستم بدرستیکه صاحب این عمل عجب کرده بخوش و این
یک عملی است که صاحب آن عجب بخود راه داده دستور فرموده خدای متعال نگذارم بگذرد
از من و بغير من برسد فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآلہ و بالا میبرند حفظه بعمل
بندہ مثل عروس زفاف وزینت شده برای اهلش . بسوی اهلش پس عبور میدهند بسوی ملك آسمان
پنجم جهاد و صدقه ما بين دو نماز را و این عمل نیز برای او رهایست مثل رنه شتر و بر او
نوریست مثل نور شمس پس میگوید ملك بایستید من هستم ملك حمد و بزنید این عمل را
بروی صاحب آن و آویزان کنید از گردن او بدرستیکه این مرد حسد میورزید بکسی که علم
فرامیگرفت و بکسیکه طاعت خدا میکرد و هر گاه میدید برای کسی برتری در عمل و عبادت
حسد میبرد و در دلش چیزی بود پس میاویزند بر گردن او و لعن میکنند اورا عملش .

قال ﷺ و تتصعد الحفظة بعمل العبد من صلاة و زكوة و حج و عمرة فيتجاوز
به الى السماء السادسة فيقول الملائكة : قفووا انا صاحب الرحمة اضرروا بهذه العمل
وجه صاحبه و اطمسوا عينيه لان صاحبه لم ير حم شيئاً اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا
للاخرة او ضراء في الدنيا شمت به امرني ربى ان لا داع عمله يتجاوزني الى غيري
قال ﷺ و تتصعد الحفظة بعمل العبد بفقهه و اجتهاده و ورع و له صوت كالرعد
وضوء كضوء البرق و معه ثلاثة آلاف ملك فتمر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول
الملك قفووا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما ملك العجاجب احجب كل عمل ليس لله
انه ادار فعنة عند القواد و ذكرها في المجالس و صيتها في المداهن امرني ربى ان لا داع
عمله يتجاوزني الى غيري مالم يكن لله خالصاً
قال ﷺ و تتصعد الحفظة بعمل العبد مبتهمجا به من صلاة و زكوة و صيام و حج

و عمرة و خلق الحسن و صمت و ذكر كثير تشيعه ملائكة السموات والملائكة السبع

فرمود پیغمبر خدا وبالا میبرند حفظه عمل بنده را از نماز و زکوه و حج و عمره پس
میگذرانند تا آسمان ششم پس میگوید ملائكه بايستید من هستم ملك رحمت بزنید این عمل را
بروی صاحب آن و کور کنید دو چشم او را نیرا صاحب آن بر همیچ چیز رحم نکرد و هر گاه
میرسید به بنده اذ بندگان خدا گناهی نسبت با خرت یابدی باو میرسید نسبت با مر دنیا شماتت
میکرد آن بنده را دستور فرموده خدای متعال که وانگذارم عمل او بگزدد از من و بقیر
من برسد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله و بالا میبرند حفظه عمل بنده را از فقهه و اجتهاد
و ورع و برای آن صوت و صدائی است مثل صدای رعد و نوریست مثل نور برق و با آن عمل سه
هزار ملک هستند پس عبور میدهند بسوی آسمان هفتم پس میگوید ملك آن آسمان بايستید و بزنید
این عمل بروی صاحب آن من ملك حجاجم که مانع میشوم اذهر عملی که نباشد برای خدا
بدرستیکه صاحب این عمل اراده کرده بلندی بر همسرش و ذکر در مجالس را و گفتگوی در
شهرهارا دستور فرموده خدای من وانگذارم که بگزدد از من و برسد بغير من مادامیکه برای
خدا خالص نباشد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله و بالا میبرند حفظه عمل بنده را با بهجهت و سرور
از نماز و زکوه و روزه و حج و عمرة و حسن خلق و سکوت زبان و ذکر کثیر و بدرقه میکنند این

بجماعتهم فيطئون الحجب كلها حتى يقمو ابين يديه سبحانه فيشهدو الله بعمل ودعاء
فيقول سبحانه : انتم حفظة عمل عبدی وانا رقيب علی ما فی نفسي انه لم يردنی بهذ
العمل عليه لعنتی فيقول الملائكة عليه لعنتك ولعنتنا... .

قال (يعنى الراوى) ثم بكى معاذ قال يا رسول الله ما اعمل و اخلاص قال ﷺ
اقتدبنبيك يا معاذ في اليقين قال قلت : انت رسول الله و انا معاذ قال ﷺ فان كان
في عملك تقصير يا معاذ فاقطع لسانك عن اخوانك و عن حملة القرآن ... ولتكن
ذنبك عليك لا تحملها على اخوانك ولا تزك نفسك بتذميم اخوانك ولا ترفع نفسك
بوضع اخوانك : ولا تره بعملك : ولا تدخل من الدنيا في الآخرة ولا تفحش في
مجلسك لكي يحذرك لسوء خلفك ولا تناج مع الرجال وانت مع آخر ولا تعظم على

عمل را ملائكة های آسمان ها وملائکه های هفتگانه بتمامشان پس میگذرند از تمام حجاج ها
تا آنکه میاستند حضور پروردگار جل وعلا و شهادت میدهند برای صاحبین بین عمل و دعا
پس میگوید خدای منزه و پاک شما حفظة عمل بنده من هستید و من مراقب هستم برآفچه در
نفس و ضمیر اوست بدرستی که این بنده قصد نداشته مرا باین عملش براو با دعنت من ملائکه
میگویند لعنت توای خدا و لعنت ما .

راوى میگويد بعد معاذ گریه کرد و گفت گفتم يا رسول الله چه عملی انجام دهم تا خلاص
شوم فرمود اقتدا کن به پیغمبرت ای معاذ در یقین بعمل میگوید گفتم : تو رسول الله هستی و
من معاذ : فرمود : اگر در عملت کوتاهی باشد ای معاذ کوتاه کن زبانت را از برادرانت و از
حاملين قرآن : گناهت را بخودت نسبت بده و بدیگران نسبت مده : و تنزیه مکن نفس خود را
بخدمت برادرانت : و بلند مکن خود را به پست کردن برادرانت : و عملت را بدیگران منمایان :
و امور دنیوی را با کارهای آخرتی مخلوط مکن : و بد زبانی در مجلس مکن تاتورا رعایت کنند
و پر هیز ند از تو بمالحظه نشت خوئی تو : و در گوشی صحبت مکن با مردی و حال آنکه با تو
هست دیگری : و خود را بزرگ جلوه مده در نظر مردم تاقطع کنند از تو خیرات دنیارا : مورد
هتك قرار مده مردم را و پرده آنها را مدران تاندرند تورا سگهای آتش : خدا فرموده الناشطات
نشطا : آیامیدانی ناشطات چیست بدرستی که آن سگهای اهل آتش هستند که میدرند گوشت و
استخوان را گفتم آیا که طاقت دارد بر این صفات که فرمودید فرمود ای معاذ آگاه باش بدرستی
که آسان است بر کسیکه آسان کند خدا براو راوى میگوید ندیدم معاذ را زیاد تلاوت قرآن
کند آنطوریکه زیاد تلاوت میکرد این حدیث را .

الناس فتنقطع عنك خيرات الدنيا ولا تمزق الناس فتمزق كلام اهل النار : قال الله تعالى : والناس تنشط فتنقطع عنك خيرات الدنيا ولا تمزق الناس فتمزق كلام اهل النار : انه كلام اهل النار تنشط الملح و العظم قلت ومن يطيق هذه الخصال قال يامعاذ اماما انه يسير على من يسر الله تعالى عليه قال الراوى وممارأيت معاذ يكثرا تلاوة القرآن كما يكثرا تلاوة هذا الحديث

١٥٠ منهاج البراعة عن السكونى عن ابيعبد الله عَلَيْهِ الْكَلَمُ سَيَّاًتِى قال رسول الله عَلَيْهِ الْكَلَمُ سَيَّاًتِى على الناس زمان تختى فى هؤلئه وتحسن فيه علانتهم طمعا فى الدنيا لا يريدون بهما عندهم يكرون دينهم رباء لا يخالطهم خوف يعذبهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم ١٥١ وفي هذا الكتاب ايضاً قال رسول الله عَلَيْهِ الْكَلَمُ سَيَّاًتِى ان فى ظل العرش ثلاثة يظلمهم الله بظله يوم لا ظل الا ظله ... رجال تحابا فى الله وافتراقا عليه: ورجل تصدق بيسمينه صدقة فاخفاها عن شمله . ورجل دعته امرأة ذات جمال فقال انى اخاف الله رب العالمين ١٥٢ مجموعة ورام قال امير المؤمنين عَلَيْهِ الْكَلَمُ سَيَّاًتِى للمرأى ثلاث علامات: يكسل اذا كان وحده: وينشط اذا كان فى الناس: ويزيد فى العمل اذا ائنى عليه وينقص

١٥٠ - در کتاب منهاج البراعة نقل شده که روایت کرده سکونی از امام ششم که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است می‌آید بر مردم زمانی که پلید می‌شود در آن زمان باطن آنها و نیکو شود ظاهر آنها بجهت طمع دنیا اراده ندارند آنچه نزد خدای آنها است و می‌باشد دین آنها ریاکاری و در دل آنها خوفی راه ندارد: بعقوباتی عمومی مبتلا می‌شوند: در این هنگام است که بخواست خدارا بمثل خواندن غرق شده واجابت نمی‌شود دعاها آنها.

١٥١ - و در همان کتاب نقل شده که رسول خدا فرموده بدرسیکه درسایه عرش سه طایفه هستند که سایه می‌کنند خدا آنها روزیکه نیست سایه مگر لطف پروردگار: دوم رديکه دوست بدارند یکد گردا برای خدا و بامحبت از یکد گردا شوند: و مردیکه سدقه بدهد بدست راستش صدقه را و پوشاند آنرا ازدست چپش: و مردیکه دعوت کند اورا زن صاحب جمال به منکر و آنمرد در جواب بگوید که من میترسم از خدای جهان.

١٥٢ - در مجموعه ورام نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از برای ریاکار سه علامت است: کسل و خسته است در عبادت وقت تنهائی: و با نشاط و حال است در میان مردم: و عمل نیک زیاد می‌کند اگر ثنا گویندش و عمل کم می‌کند اگر مذمتش کنند.

اذاد ۱۵۳ فی السفینه عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال سأله عن الرجل يعمل الشئ من الخير فيراه انسان فيسره ذالك قال لا بأس مامن احدا لا وهو يحب ان يظهر له فی الناس الخیر اذا لم يكن یضع ذالک لذالک ۱۵۴ و فی هذا الكتاب عن الصادق علیه السلام قال لاتراء بعملک من لا یحیی ولا یمیت ولا یغنى عنک شيئاً والریاء شجرة لاتشمر الا الشرک الخفی واصلها النفاق یقال للمرائی عند المیزان خذ تو اباک ممن عملت له ممن اشرکته معی فانظر من تدعو ومن ترجو ومن تخاف ۱۵۵ و فی هذا الكتاب ايضاً قال امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبة له بذی قارما بعد فان الله تبارک و تعالیٰ بعث محمد اعلیه السلام لیخرج عباده من عبادة عباده الی عبادته ۱۵۶ فی الحقائق روی ان رجلاً قال رسول الله علیه السلام

۱۵۳ - در کتاب سفینه نقل شده از زراره که گفت از امام پنجم علیه السلام پرسیدم از مردی که بجا می آورد عمل نیکی را پس می بیند آن عمل را انسانی از دیدن او خوشنود می شود فرمود با کی نیست هیچ کس نیست مگر آنکه دوست دارد ظاهر شود برای او میان مردم خوبی ولی این وقای است که این کار نکرده باشد برای دیدن او .

۱۵۴ - و در آن کتاب نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود نشان مده عمل خود را بکسی که نه زنده می کند و نه میمیراند و نمیتواند از دوش تو باری برداد و نافع باشد تورا در امری وریا درختی است که ثمری ندارد مگر شرک خفی و ریشه آن نفاق است : و گفته می شود به مرد ریا کار دم میزان بگیر مزد کاری که کردی از کسی که اورا شریک قراردادی در عملت و نگاه بکن بهین که را خواندی و بکه امید داشتی واژه خوش داشتی .

۱۵۵ - و در همان کتاب نیز از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که در خطبه در ذی قار فرمود اما بعد بدرسی که خدای متعال فرستاد به پیغمبری محمد را (ص) که خارج کند بند گان خدا را از پرستش بند گان بسوی پرستش خدا .

۱۵۶ - در کتاب حقائق روایت شده که مردی گفت به پیغمبر که یار رسول الله مخفی داشتم عمل خودم را و دوست نداشتم مطلع شود بر آن کسی پس مطلع شد و من مسروشدم فرمود صلی الله علیه و آله و آله دو اجر بر دی اجر عمل پنهان و اجر عمل آشکارا

باب غصب و ذم آن

فرموده است فیض کاشانی رحمة الله عليه در کتاب حقائق غصب شعله ایست اذ آتش که برآف و خته شده و ظاهر نمی شود مگر بر قلوب و هر آینه این آتش مخفی شده در لا بلای دلها بمثی اختفاء و پنهان شدن قطعه های آتش در ذین خاکستر .

یار رسول الله اسرالعمل لا حبّ ان يطلع عليه احد فيطلع عليه فیسّرنی قال عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَ
اجران اجر السرّ واجر العلانية

(باب في الغضب)

قال الفيض قدس سره في الحقائق الغضب شعلة نار اقتبست من نار الله الموددة
الا انها لا تطلع الا على الاقدمة وانها لمستكنته في طى الفواد استكنان الجمر تحت
الرماد ۱۵۷ قال الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ ان هذا الغضب جمرة من الشيطان توقد في جوف ابن آدم
وان احدكم اذا غضب احمرت عيناه وانتفخت اوداجه ودخل الشيطان فيه فاذاخاف
احدكم ذلك من نفسه فليلزم الارض فان رجز الشيطان يذهب عند ذلك ۱۵۸ وقال
عَلَيْهِ ايمما رجل غضب على ذي رحم فليدين منه واليمسه فان الرحى اذا ماست سكت
۱۵۹ وفيه قال رسول الله عَلَيْهِ السَّلَامُ الغضب يفسد اليمان كما يفسد الخلل العسل وقال عَلَيْهِ السَّلَامُ
من كف غضبه كف الله عنه عذابه ۱۶۰ وفي الحقائق قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ الغضب مفتاح
كل شر

۱۵۷ فرموده است امام پنجم عليه السلام بدرستيکه غضب قطعه ايست از شيطان که بر افروخته
ميشود در جوف پسر آدم و بدرستيکه يکي از شما هر گاه غضب ميکند سرخ ميشود دوچشم او
وباديکند رگهای گردن او و شيطان نفوذ ميکند دراو پس هر گاه بترسد يکي از شما اين
حالت را پس بشيند بروي زمين بدرستيکه پليدي صفت شيطاني ميرود در اين هنگام .
۱۶۸ و در همان كتاب حقائق است که فرمود امام پنجم عليه السلام هر گاه مردی غضب
کند بر رحم خود پس فزديك او برود و بچسباند بدنه خود را بيدن او بدرستيکه رحم هر گاه
تماس بارحم پيدا کند ساكن شود .

۱۵۹ و در آن كتاب است که رسول خدا فرموده است غضب فاسد ميکند ايمان را
همانطور يکه فاسد ميکند سر که عسل را و فرموده است صلی الله عليه و آله هر کس جلو غضب
خود را بيگيرد باز بدارد خدا از او عذاب را .

۱۶۰ و در كتاب حقائق است که امام ششم عليه السلام فرمود غضب کلید هر ذشي است .

١٦١ فی الحقائق ایضاً عن الباقر علیه السلام قال كان ابی يقول : ای شیئی اشد من الغضب
 ان الرجل يغضب فيقتل النفس التي حرم الله ويقذف الممحونة وقال عليه السلام من كثرة غضبه
 ستر الله عورته وقال عليه السلام ان في التوراية مكتوب يابن آدم اذ كرني حين تغضب اذ ذكرك
 حين غضبي ١٦٢ مجموعة ورام روى ان رجلاً قال يا رسول الله عليه السلام هر نبي بعمل واقل
 قال لا تغضب ثم اعاد عليه فقال لاتغضب ١٦٣ وفيه قال النبي عليه السلام اذا غضب احدكم
 فليتوضاً بالماعنة الغضب فانما الغضب من النار ١٦٤ وفي هذا الكتاب قال بعض الانبياء
 لمن تبعه من يكفل لي ان لا يغضب ويكون معى في درجتي ويكون بعدى خليفتي فقال
 شاب من القوم انتم اعاد عليه فقال الشاب انا ووفي به فلمّا مات كان في منزلته بعده
 وهو ذو الكفل سمى به لانه كفل بالغضب ووفي به ١٦٥ سفينة البحار قال الحواريون

١٦١ در کتاب حقائق نیز نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرموده پدرم میرمود
 چهچیزی شدیدتر است از غصب بدستیکه مرد غصب میکند و بر اثر آن میکشد نفسی را که
 خدا حرام کرده است و نسبت بزشی میدهد کسی را که محصنه وعفیف است و فرمود هر کس
 جلوگیری کند از غصب خود خدا میپوشاند عیب او را و فرمود بدستیکه در تورات نوشته
 شده ای پسر آدم بیامدن باش وقت غصبب تمامی بیاد توباشم هنگام غضبم .

١٦٢ در کتاب مجموعه ورام روایت شده که مردی گفت یا رسول الله امر کن مرا بعملی
 اما کم باشد پیغمبر خدا فرمود غصب مکن دو مرتبه همان کلام را گفت باز فرمود غصب مکن ..
 ١٦٣ و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود هر گاه غصب کند یکی از شما پس
 وضو بگیرد با آب وقت غصب زیرا که غصب از آتش است .

١٦٤ و نیز در آن کتاب است که فرموده است بعضی از پیغمبران به تابعین خود که
 ضمانت میکند برای من که غصب نکند و بوده باشد با من در درجه من و باشد بعد از من
 جانشین من پس جوانی از آنقوم گفت من : بعد آن پیغمبر مکرر کرد کلام را و همان جوان
 چواب داد که من : و وفاهم کرد پس از آنکه پیغمبر مرد قرار گرفت آن جوان در مقام او
 و او ذوالکفل بود و نامیده شد ذوالکفل چون کفالت کرد غصب را و وفاکرد .

١٦٥ در کتاب سفينة عیسی کفتند عیسی بن مریم ع که ای معلم خیر
 برای ما بیان فرماد که از همه چیز شدیدتر چهچیز است فرمود از همه شدیدتر غصب خدا است
 گفتند بچهچیز میتوان پرهیز کرد از غصب خدا فرمود باينکه غصب نکنید گفتند چیست مایه
 غصب فرمود کبر و خود پسندی و سبک شمردن مردم .

لعیسی بن مریم عليه السلام یا معلم الخیر علّمنا ای الاشیاء اشد فقاً ل اشد الاشیاء
 غضب الله عزوجل قالوا فیم یتّقی غضب الله قال عليه السلام بان لاتغضبوا قالوا و ما بدرو
 الغضب قال الكبر و التجبر و محقرة الناس ^{۱۷۵} و فيه عن الصادق عليه السلام عن
 ابیه انه ذکر عنده الغضب فقال ان الرجل ليغضب حتى ما يرضي ابدا و يدخل
 بذاك النار فایما رجل غضب وهو قائم فليجلس فإنه سيذهب عنه رجز الشيطان و
 ان كان جالسا فليقم وایما رجل غضب على ذی رحمه فليقم الیه والیدن منه والیمسه فان
 الرّحّام اذا هست الرحّم سكنت ^{۱۷۶} وفي ذلك الكتاب عن الصادق عليه السلام قال كان ابا محمد
 بن علی عليه السلام يقول ای شیئی اشر من الغضب ان الرجل اذا غضب يقتل النفس ويقذف
 المحصنة و قال عليه السلام الغضب يفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل ^{۱۷۷} في السفينة

^{۱۷۵} و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام از پدر بزرگوارش براینکه ذکری
 شد از غضب حضور حضرت فرمود بدرستیکه هر اینه مردی غضب میکند بطوريکه راضی نمیشود
 ابدا و بسبب آن داخل آتش میشود : و فرمود هر مردیکه غضب کند و در حال ایستاند باشد
 پس باید بشینند بدرستیکه بزودی میرود از او پلیدی شیطان و اگر نشسته باشد پیاختیزد :
 و فرمود هر مردیکه غضب کند برذی رحم خود برخیزد و نزدیک شود بر حم خود و تماس
 پیدا کند با او زیرا هر وقت تماس پیدا کند رحم با رحم ساکن میشود غضب .

^{۱۷۶} و در همان کتاب نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود پدرم میفرمود چه چیز
 شریر تر است از غضب بدرستیکه هر گاه مردی غضب کند میکشد نفس محترم را و نسبت بزشتی
 میدهد عفیف را و فرمود (ص) که غضب فاسد میکند ایمان را بمثیلکه فاسد میکند صبر عسل را .

^{۱۷۷} در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرمود آمد مرد صحرائی
 خدمت رسول خدا و عرض کرد یا رسول الله ییاموز بمن یک چیز (یعنی که همان یکچیز باعث
 سعادت دنیا و آخرت من شود) بدرستیکه من مردی هستم مسافر و در صحراء میگردم فقال له
 رسول الله صلی الله علیه و آله غضب مکن ... و در همان کتاب ذکر شده که علاج غضب فکر کردن
 در روایاتی است که در باره مذمت غضب وارد شده و آنچه در مدح جلوگیری از غیظ بیان
 شده و فکر در مدح حلم و عفو ..

و دیگر اینکه اگر ایستاده است فوراً بشینند و این مطلب بتجربه رسیده مثل اینکه
 هر کس بشینند در وقت حمله سک میابد که سگ آرام شد و دور انسان نمیآید : و چه بسا
 گفته شده که سراینکه نشستن باعث آرامی غضب میشود این است که این عمل اعلان باین

عن الصادق علیه السلام قال جاء اعرابی الى رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم فقال يا رسول الله علمتني شيئاً واحداً فانی رجل اسافر فاكون في الbadieh فقال له رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم لا تغضب وفيه و علاج الغضب التفكير فيما ورد في ذم الغضب ومدح كظم الغيظ والحلم والعفو وان يجلس من فوره اذا كان قائماً وذاك مجرّب كما ان من جلس عند حملة الكلب وجده ساكناً لا يحوم حوله و ربما يقال السرّ فيه هو الاشعار بأنه من التراب وبعد ذليل لا يليق به الغضب او التوسل بسكنى الارض و ثبوتها او للانتقال من حال الى حال اخرى والاشغال بامر آخر فانهما مما يذهب عن الغضب في الجملة ولذا الحق بعض العلماء... الاضطجاج والقيام اذا كان جالساً والوضوء بالماء البارد وشربه بالجلوس في ذهاب الرّجز فی السفینه ان رسول الله علیه السلام خرج يوماً و قوم يدحرجون حجرها ^{١٦٩} قال الصادق اشدكم من ملك نفسه عند الغضب واحملكم من عفى بعد المقدرة ^{١٧٠} وفيه قال الصادق علیه السلام ليس لا بليس جند اشد من النساء والغضب ^{١٧١} في مجموعة ورام عن النبي

است که من از خاکم و بنده هستیم ذلیل که زیندگی ندارد یمن غضب : و یا از باب چنگ زدن بسکون و ثبات زمین است : و یا از باب انتقال از حالی است بحالی و اشتغال پیدا کردن بامر دیگری زیرا که این دو باعث زوال و رفع غضب است و از اینجهت است که بعضی ملحق کرده اند خواهید را و یا ایستادن را اگر نشسته باشد : و نیز وضو گرفتن با بسرد و آشامیدن درازیین بردن پلیدی غضب بنشستن .

١٦٩ در کتاب سفینه نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیہ و آله خارج شد روزی و دیدسته زیر و رو میکنند سنگی را (ظاهر) شاید بجهت آزمودن زور و قوا (پاشد) پیغمبر خدا فرمود قوی ترین شماکسی است که مالک نفس خود وقت غضب باشد و زورمند ترین شما آنکسی است که عفو کند بعد از قدرت .

١٧٠ و در آن کتاب است که امام ششم فرمود نیست برای شیطان لشکری قوی تر از زنها و غضب .

١٧١ و در کتاب مجوعه ورام است که مردی از پیش روی پیغمبر آمد و عرض کرد دین چیست فرمود رسول خدا (ص) حسن خلق: بعد از طرف راست آمد و عرض کرد دین چیست فرمود حسن خلق: بعد از طرف چپ آمد و عرض کرد دین چیست فرمود حسن خلق: بعد

انه جاء رجل من بين يديه فقال يا رسول الله ما الدين فقال حسن الخلق ثم اتاه من شماليه فقال ما الدين فقال حسن الخلق ثم اتاه من ورائيه فقال ما الدين فالتفت إليه وقال اما تفقة الدين هو ان لا تغضب .

(باب في التفكير والتدبر)

قال الله تبارك وتعالى ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا وقال تعالى افلا يتذمرون القرآن ام على قلوب اقفالها ^{عليه السلام} ۱۷۲ و قال النبي عليه السلام ^{عليه السلام} تفكير ساعة خير من عبادة سنة ۱۷۳ و قال امير المؤمنين علي عليه السلام التفكير يدعوا الى البر والعمل به ^{عليه السلام} ۱۷۴ وفي الحقائق قال عليه السلام نبيه بالتفكير قلبك وجاف عن الليل جنبك واتق الله ربك ^{عليه السلام} ۱۷۵ وفيه قال الصادق افضل العبادة ادمان التفكير في الله وفي قدرة الله

آمد از طرف پشتسر و عرضکرد دین چیست پیغمبر خدا نظری کرد بجانب او و فرمود آیا نمیفهمی دین این است که غصب نکنی .

(باب فکر و تدبیر و عاقبت اندیشی در هر کاری)

فرموده است خدای متعال تفکر و تدبیر میکنند خدا پرستان در خلقت آسمانها و زمین و میگویند پروردگار اخلاق نکردن اینها را بیهوده و نیز فرموده است آیه ۲۴ سوره ۴۷ آیا تدبیر نمیکنند منکرین بحق در قرآن و یا بردلها قفلهایی است که درک نمیکنند حقیقت را فرموده است پیغمبر خدا فکر یکساعت بهتر است از عبادت سالی .

۱۷۳ و فرموده امیر المؤمنین عليه السلام تفکر میکشاند به نیکی و عمل بآن .

۱۷۴ و در کتاب حقائق است که فرموده است امیر المؤمنین عليه السلام بیدار کن بفکر دل خود را و در کن در شب پهلوی خود را یعنی مشغول بنمازش باش و پیرهیز از معصیت پرورد گارت .

۱۷۵ و در آن کتاب است که فرمود امام ششم بهترین عبادات ادامه فکر است (در خلق خدا و در قدرت خدا) و فرموده است فیض کاشانی رحمة الله عليه نیست مراد از فکر در خدا فکر در ذات خدا جل وعلا ذیرا که فکر در ذات خدا منوع است بواسطه آنکه فکر در ذات باعث حیرت و دهشت و اضطراب عقل است بلکه مراد از فکر در خدا نظر کردن بکردار خدا و عجایب خلقت و تازگیهای اسرار خلقت است . نسبت بمخلوقات خدای متعال بدرسیکه عجایب خلقت و مخلوقات دلالت دارد بر جلال و بزرگی و کبریائی و پاکی ذات مقدس از

وقال الفيض قدس سره لیس المراد بالتفکر فی الله التفکر فی ذاته سبحانه فانه ممنوع
لأنه يورث الحيرة والدهش واضطراب العقل بل المراد منه النظر الى افعاله وعجائب
صنعته وبدايع امره في خلقه فانها تدل على جلاله وكبريائه وتقديسه وتعاليه وتدل
على كمال علمه وحكمته وعلى نفاذ مشية وقدرته واحاطته بالأشياء ومعيته لها وهذا
تفکر اولى الالباب قال الله تعالى ان^{۱۷۶} في اختلاف الليل والنهار ليات لا ولی الالباب
وفي الحديث المشهور عن النبي عليه السلام انه قال تفكروا في آلاء الله ولا تفكروا
في الله فانكم لم تقدروا قدره^{۱۷۷} وقال الباقر عليه السلام ايكم والتفکر في الله ولیکن اذا
اردتم ان تنظروا الى عظمته فانظروا الى عظم خلقه^{۱۷۸} وقال الصادق عليه السلام من نظر
في الله كيف هو هلك^{۱۷۹} قال الرضا عليه السلام ليس العبادة كثرة الصلاة والصوم انما العبادة
التفکر في امر الله^{۱۸۰} في السفينة كتب هارون الرشيد الى موسى بن جعفر عليه عزني

زشيه وارتفاع مقام الوهتيش ودلالت ميكند عجائب خلقت بر تماميت علم و حكمت ذات
بي مثالش و بر تحقق اراده حضرتش و بر قدرت واحاطه ذات بي زوالش بر اشياء (دلم مي خواست
مجالي بود واسع که اين کلمات را شرحی دهم و تا اندازه بذهن نزدیک کنم معانی آنرا
افسوس) و بفکر روشن می شود که خدا با هر چیزی هست و این ذخوه فکر صاحبان عقل
ولب است فرموده است خدای متعال آیه ۳ سوره ۱۸۷ بدرستیکه اختلاف شب و روز (از هر
جهتی) علامت و نشانه هائی است برای صحابان لب و عقل .

و در حدیث مشهور است از پیغمبر خدا که فرموده است تفکر کنید در نعمت های خداو
فکر نکنید در ذات خدا زیرا که شما قادر نیستی بر احاطه بذات .

۱۷۶ و فرموده است امام پنج^(ع) پير هيزيز يد از فکر در ذات ولی هروقت خواستید
نظر کنید بعظمت خدا نظر کنید بعظمت مخلوقات خدا .

۱۷۷ و فرموده است امام ششم^(ع) هر کس فکر کند در خدا که چگونه است هلاک می شود
۱۷۸ و فرموده است امام هشتم عليه السلام نیست عبادت بزيادتی نماز و روزه بلکه عبادت
بتفکر در امر خداست .

۱۸۰ در کتاب سفینه است که نوشت هارون بموسى ابن جعفر^(ع) که مرا موضعه کن و
مختصری نوشت حضرت که نیست چیزی که بهینداورا چشم تو مگر آنکه در آن است موضعه ای

واوجز فکتب عليه السلام اليه مامن شیئی قراه عینک الا وفیه موعظة ۱۸۱ فی الحقائق قال الصادق عليه السلام ان رجلا اتی النبی صلی الله علیہ وسلم فقال له يارسول الله او صنی فقال له رسول الله صلی الله علیہ وسلم فهل انت مستوص انا او صیتك حتى قال لهذا المکثلا ثاوا فی كلها يقول الرّجل نعم يارسول الله فقال له رسول الله فانی او صیتك اذا انت همت با مرفت دبر عاقبتهم فان يك رشد افامضه وان يك غیتاً فانه عنه ۱۸۲ و فيهذا الكتاب سئل الصادق عليه السلام عمایروی الناس ان تفکر ساعة خیر من قیام لیله کیف نتفکر قال عليه السلام تمرا با الحزبة مرّة او بالدّار فتقول این ساکنوک : این بانوک هالک لاتكلمین ۱۸۳ وفيهذا الكتاب قال رسول الله کفی بالموت واعظاً وبالعقل دلیلاً وبالتقوی زاداً وبالعبادة شغلاً وبالله مونساً وبالقرآن بیاناً ۱۸۴ وفيه ايضاً قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم فکرة ساعة خیر من عبادة سنّة ولاينال منزلة التفکر الامن خصه الله بنور التوحی والمعرفة ۱۸۵ فی مصباح

۱۸۱ - در کتاب حقائق است که فرموده است امام ششم (ع) بدرستیکه مردی آمد خدمت رسول خدا و گفت ای رسول خدا (ص) نصیحت و موعظه کن مرا فرمود رسول خدا (ص) آیا تو میپذیری نصیحت اگر نصیحت کنم تورا : تاسه مرتبه فرمود این کلام را ودر هرسه مرتبه آن مرد میگفت بلى يارسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآلہ بدرستیکه سفارش میکنم تورا که هر گاه تو اراده کردی بر کاری تأمیل کن آخر وعاقبت آن کاررا : اگر راجح وبا ثمر بود برو عقب آن کار واگر ذیان داشت ویفایده بود برگرد از عمل آن ودست بردار .

۱۸۲ - ودر آن کتاب است که پرسیده شد امام ششم (ع) اذ آنچه روایت کرده اند مردم که فکری کساعت بهتر است از نماز گذاردن شبی آیا چگونه باید فکر کنیم فرمود این است که مرور کنی بخرا بة یا بمنزل وخانه : پس بگوشی کجا یاند ساکنین تو : کجا یاند بنا کنند گان تو چه شده تورا که حرف نمیزنی .

۱۸۳ - ودر آن کتاب است که فرموده است رسول خدا صلی الله علیه وآلہ کافی است مرگ برای پند گرفتن وعقل راهنما بودن : وتعویز زاد وتوشه برای آخرت : وعبادت برای فرا گرفتن اوقات : وکافی است خدا برای انس : وقرآن برای وضوح مطالب .

۱۸۴ - ودر آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) فکر ساعتی بهتر است از عبادت سالی و نمیرسد بمقام تفکر مگر کسیکه مختص کرده خدا اورا بنور توحید و معرفت .

۱۸۵ - در کتاب مصباح الشریعه ذکر شده که امام ششم (ع) فرموده است عبرت بگیرید با آنچه گذشته از دنیا که آیا باقی مانده دنیا برای کسی و آیا باقی مانده در دنیا کسی : از شریف وغیر شریف واژ چیز دار و بی چیز واژ دوست و دشمن : وهمین طور است آنچه نیامده از دنیا با آنچه گذشته شبیه تر است از آب .

الشريعة قال الصادق عليه السلام اعتبروا بما مضى من الدنيا هل يبقى على احد وهل فيها باق من الشريف والوضيع والغنى والفقير والولى والعدو وكذا الكمال يأت منها بما مضى اشبه من الماء بالماء ^{١٨٦} في الحقيقة قال الصادق عليه ابن آدم لواكل قلبك طائر لم يشبعه وبصرك لو ووضع عليه خرق ابرة لعظامه تريدان تعرف بها ملوكوت السموات والارض ان كنت صادقا فهذه الشمس خلق من خلق الله فان قدرت ان تملأ عينك منها فهو كما يقول ^{١٨٧} مجموعة ورام سئلت ابا ذر عن عبادة ابا ذر فقالت كان نهاره اجمع يتفكر في ناحية عن الناس ^{١٨٨} قال النبي عليه السلام آخر الفكر مرآت ترياك حسناً تك وسيّاً تك وقال ايضاً عليه السلام آخر الفكر من ^{١٨٩} العقل مجموعة ورام سئل عيسى عليه السلام من افضل الناس كافال من كان منطقه ذكر او حلمة فكر او نظره عبرة ^{١٩٠} وفيه قال رسول الله عليه السلام اعطوا اعينكم حظها من العبادة فقالوا يا رسول الله وما حظها من العبادة قال النظر في المصحف والتفكير فيه والاعتبار عند عجائبه ^{١٩١} وفيه ايضاً كان لقمان

^{١٨٦} - در کتاب حقائق است که امام ششم (ع) فرمود پسر آدم اگر بخورد پرنده دل تو را سیر نمیشود: وچشم تو اگر قرار بگیرد بر او سوزنی پوشانده میشود: با این جشه اراده داری که بشناسی و پی بیری به رموز و اسرار پنهان آسمانها و زمین اگر راست میگوئی این شمسی که خلقی از مخلوقات خداست اگر تو اثائی داشتی که پر کنی چشم خودرا از آن هر آینه قادر خواهی بود که پی بیری برموز پنهانی ..

^{١٨٧} - در کتاب مجموعة ورام است که پرسیده شد مادر ابا ذر از عبادت ابا ذر گفت: یکروز تمام فکر میکرد در باره یک امری و اندرم دور .

^{١٨٨} - و در آن کتاب است که فرمود پیغمبر خدا آخر فکر آینه ایست که نشان میدهد کارهای خوب و بد تورا و نیز فرموده است آخر فکر منح عقل است .

^{١٨٩} - مجموعة ورام پرسیده شد عیسی عليه السلام برتر و افضل مردم کیست گفت کسیکه کلام او ذکر باشد و سکوت او فکر باشد و نظر او پندگرفتن باشد .

^{١٩٠} - و در همان کتاب ذکر شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا کند بچشمها خودتان بهره اش از عبادت گفتند ای رسول خدا چیست بهره آنها از عبادت فرمود نگاه کردن در قرآن و تفکر در آن و پندگرفتن از قضایای عجیب آن .

^{١٩١} - و نیز در آن کتاب است که لقمان طولانی میکرد نشستن بنهایی را و گاهی عبور میکرد با و پسر عمومیش و میگفت ای لقمان چه بسیار مینشینی تنها : و گفت اگر مینشستی با مردم هر آینه بیشتر اسباب انس تو بود: فرمود لقمان بدرستی که تنهایی و طول آن تأثیر بیشتری دارد دراستفاده از فکر: طولانی بودن فکر چرا غای است و راهنمادر بدبست آوردن بهشت و داد آن.

يطيل الجلوس وحده وكان يمر به مولاه فيقول يا لقمان انك قد اتيت بالجلوس وحدك
فلو جلست مع الناس كان آنس لك فيقول لقمان ان طول الوحدة افهم للفكرة وطول الفكرة
دليل على طريق الجنّة^{۱۹۲} وفيه وكان بعضهم يمشي اذا جلس يبكي فقلنا ما يبكيك
قال تفكرت في ذهاب عمرى وقلة عملى واقتراب اجل^{۱۹۳} في السفينه عن على^{عَلِيٌّ}
قال قال رسول الله^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ} اغفل الناس من لم تيغط بتغيير الدّنيا من حال الى حال^{۱۹۴}
في السفينه عن الصادق^{عَلِيٌّ} قال ان داود خرج ذات يوم يقرئ الزبور وكان اذا قرع

۱۹۲ - و در آن کتاب است که بعضی از بزرگان درین راه رفتن ناگاه مینشست و شروع
میکرد بگریه: گفته میشد چیست سبب گریه تو گفت فکرمیکردم در رفتن عمر از کف و کمی
عمل و نزدیکی اجل .

۱۹۳ - در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین عليه السلام فرمود که پیغمبر خدا(ص)
فرمود غافلترین مردم کسی است که پند نگیرد از تبیید دنیا ازحالی بسوی حالی .

۱۹۴ - در کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق عليه السلام که فرمود داود خارج شد
روزی در حالیکه زبور میخواند: و گاهیکه داود زبور میخواند باقی نمیاند کوهی و نه سنگی
ونه پرنده و نه درنده مگر آنکه هم صدا میشد باداود وادامه داد عبور خود را تاریخ دید
بالای کوه پیغمبر یست که عبادت میکرد و نام او حزقیل بود پس از شنیدن صدای کوه و درندگان
و پرندگان داشت که داود گفت ای حزقیل آیا اذن میدهی یعنی بایم بالا بسوی تو :
گفت نه داود گریه کرد خدا وحی کرد بسوی حزقیل که سرنش مکن داود را واذرگاه ما
عافیت بخواه (گویا حزقیل خوف داشته که از حشمت داود میل بدنیا پیدا کند) بر خاست
حزقیل و گرفت دست داود را وبالا بر بسوی خود: داود گفت بحزقیل آیا شده که اراده معصیت
کنی هر گز گفت نه: گفت آیا شده که عجب کنی از عبادت کرد نت خدارا گفت نه: گفت آیا شده
که میل بدنیا کنی و دوست داشته باشی که بگیری انشهوات ولذات دنیا گفت بلی چه بسا می -
شود میل بدنیا بقلم عارض شود گفت در این هنگام چه میکنی برای دفع آن گفت داخل میشوم
در این شکاف و پند میگیرم از آنچه در آنست پس داخل شد داود نبی (ع) در آن غار دید تختی
از آهن گذاشته شده و بروی آن جمجمه خشکیده و استخوانهای فانیه گذاشته شده و نگاهش
افتاد بر لوحی از آهن که در آن نوشته بود آن لوح را خواند نوشته بود: من اروی سلم هستم
سلطنت کرم هزار سال و بنابر کرم هزار شهر و ازدواج کرد با هزار باکره و عاقبت امر من این
شد که بستر من خاک شد و متکای من سنگ: و هم جوار کرمهای ومارها شدم: هر که حال و وضع
مرا بهیند گول دنیارا نخورد .

الربور لا يبقى جبل ولا حجر ولا طائر ولا سبع الا جا به فما زال يمر حتى انتهى
الي جبل فإذا على ذلك الجبل نبى عابد يقال له حزقيل فلما سمع دوى الجبال وأصوات
السباع والطير علم انه داود عليه السلام فقال داود يا حزقيل اتأذن لي فأمسعد اليك قال
لافتكى داود عليه السلام فاوحى الله اليه جل جلاله يا حزقيل لا تغير داود و سلمى العافية
فقام حزقيل فاخذ بيده داود فرفعه اليه فقال داود يا حزقيل هل هممتم بخطيئة قط
قال لا قال فهل دخلت العجب مما انت فيه من عبادة الله عزوجل قال لا قال فهل ركت
الي الدنيا فاجبت ان تأخذ من شهوتها قال بلى ربما عرض بقلبي قال فماذا تصنع اذا
كان ذلك قال ادخل هذا الشعب فأعتبر بما فيه قال عليه السلام فدخل داود النبي عليه السلام الشعب
فاما سرير من حديد عليه جمجمة بالية و عظام فانيه و اذا لوح من حديد فيه كتابة
فقرهاها داود عليه السلام فاداهي انا اروى سلم مملكت الف سنة فيبينت الف مدينة وافتضفض
الف بكر فكان آخر امرى ان صار التراب فراشى والحجارة وسادى والديدان والحيات
جیرانی فمن رأني فلا يغتر بالدنيا ١٩٥ في السفينه ينبغي ان يعلم طريق التفكير

١٩٥ در کتاب سفینه ذکر شده که سزاوار است که طریق تفکر پسندیده آموخته شود از
تملیخا که یکنفریست از اصحاب کھف و باکی نیست که اشاره شود بقصه اصحاب کھف :
بدانکه اصحاب کھف آنطوری که از روایت علوی عليه السلام ظاهر میشود شش نفر بودند که
آنها وزراء دقیانوس بودند : طرف راست سه نفر و طرف چپ سه نفر و دقیانوس در هر سالی
برای آنها عیدی قرار میداد روز عیدیکه بطريقها طرف راست بودند و هر قلیها طرف چپ ناگاه
مردی از طایفه بطريق آمد و خبر داد که لشکر فرس فرا گرفته اند اطراف مملکت را دقیوس را
غم فرا گرفت بطوري که تاج از سرش افتاد پس نگاه کرد بسوی او یکی از سه نفری که طرف
راست او بودند که با گفته میشد تمیخا و با خود گفت اگر دقیانوس خدا بود آنطوریکه گمان
میکند معموم نمیشد : ویا بول و غایط نمیکرد و بخواب نمیرفت و نیست این کارها کاری که بتوان
بخدا نسبت داد فرمود امام و این شش نفر هر روزی مهمان یکنفرشان بودند : و امروز که این
فکر برای تمیخا آمد بقیه نزد او بودند و برای آنها بهترین طعام ترتیب داد بعد با نهان گفت
برادران مطلوبی بقلب من افتاده که مرا از غذا و آشامیدنی و خواب و خوراک بازداشتند : تمام گفتند
چیست آن مطلب ای تمیخا گفت من بسیار فکر کردم در این آسمان و گفتم کیست بنا کننده آن و
آیا کیست که پیاداشته آنرا بدون ستون و بدون ارتباط بیالا و کیست که بحر کت در آورده در
آسمان خورشید و ماه را که دو علامتند دیدنی و کیست که زینت داده آسمان را بستار گان : وبعد
طول دادم فکر خود را در زمین و کیست که پهن کرده آنرا بروی آب طغیان کننده و کیست که

الممدوح من تمليخا احد اصحاب الکھف ولا بأس بالاشارة الى قصتهم : اعلم ان اصحاب الکھف كما يظهر من العلوی كانوا سته نفر اتخدھم دقيانوس و زرائه فأقام ثلاثة عن يمينه و ثلاثة عن يساره و اتخد لهم عيда في كل سنة مرة فبيناهم ذات يوم في عيد والبطارقة عن يمينه والهرقله عن يساره اذا تاه بطريق فاخبره ان "عساكر الفرس قد غشية فاغتئم لذالك حتى سقط التاج عن رأسه فنظر اليه احد الثلاثة الذين كانوا عن يمينه يقال له تمليخا فقال في نفسه لو كان دقيانوس الهاكم يزعـم اذا ما كان يغتـم و ما كان يبـول لا يتغـوط وما كان نـيام وليس هذا من فعال الالـاه قـل و كان الفتـيه كل يوم عند احدـهم و كانوا ذالك اليوم عند تمليخا فاتـخد لهم من طـيب الطـعام ثم قال

نگاه داشته زمین را بوسیله کوهها که برخورد کند بهرشیئی وادامه دادم فکرم را در خلقت خودم که آیا که مرا خارج کرده در حالیکه قطعه گوشی بودم از شکم مادرم و که غذاداد و تربیت کرده مر : فکرم رسید که بدرسی برای این امور خالقی است و تدبیر کننده غیر از دقوس پادشاه و نیت او مگر سلطان سلاطین قادر بر آسمانها تایین کلمات شنیدند اندختند تمام پنج نفر دیگر خود را پای تمليخا و شروع کردن بوسیدن و گفتند بوسیله تو خدای متعال نجات داد مارا از گمراهی بسوی سعادت و فلاح : وحال هرچه فرمائی عمل کنیم برخواست تمليخا و خرمائی که از زمین خودش بود فروخت بسه هزار درهم و بست آنها را در جامه اش و سوارشند بر اسبهایشان و خارج شدند از شهر پس از آنکه سه میل راه رفتند : تمليخا گفت با آنها برادران وقت آن رسید که اسباب راحتی آخرت فرام کنید و سلطنت و فرمانروائی دنیا بسر آمد پیاده شوید از اسبهایتان و راه روید پاهای خودتان امیداست خدای متعال قراردهد و فرام سازد فرجی و راه چاره پس پیاده شدند از اسبهایشان و هفت فرسخ پیاده در آن روز راه رفتند پاهای آنها آزده شد بطریکه خون از پاهایشان میچکید . حضرت فرمود جلو آنها رسید گوسفندرانی گفتند ای چوپان آیا با تو هست آشامیدنی از آب و یا شیر چوپان گفت بامن هست هرچه بخواهید : ومن می بینم در شما آثار پادشاهی و بگمانم گریخته باشید از پادشاه دقيانوس : گفتند ای چوپان دروغ گفتن برای ما روا نیست آیا نجات میدهد راستی مارا از تو و خبر دادند با وقصه خود را : پس افتاد چوپان پیادی آنها و میبوسید و میگفت در دل من افتاده است آنچه در دل شما است ولی بمن مهلت دهید گوسفندهارا بصاحبان آنها رد کنم و بشما ملحق شوم پس ایستادند برای او پس رد کرد گوسفندان را و روآورد در حالیکه سگ او پشت سر او میآمد : در این هنگام یهودی که این مطالب را از امیر المؤمنین علیہ السلام می شنید بر خاست و گفت یا علی اسم سگ آن چوپان چه بود و چه گونه بود رنگ او فرمود امیر المؤمنین لاحول ولا قوة الا بالله اشاره با نکه دانا و قوى خداست و هر که هرچه بداند و بتواند بحوال و قوه ذات مقدس او است : اما رنگ او اقبال سیاهی بود : واما اسم سگ قطمير بود : چون نظریه یعنی جوانها سگ افتاد که با چوپان میآید بعضی از آنها گفت ماقنوس داریم از این سگ

لهم يا اخوتاه قد وقع في قلبي شيئاً منعني الطعام والشراب والمنام قالوا وما ذاك يا تمليخا قال اطلت فكرى في هذه السماء فقلت من رفع سقفها محفوظة بلا عمد ولا علاقة من فوقها ومن اجرى فيها شمساً وقمراً آياتان مبصر تان ومن زينها بالنجوم ثم اطلت الفكر في الأرض فقلت من سطحها على حميم الماء الزخار ومن جبسها بالجبال ان تميد على كل شيئاً واطلت فكرى في نفسى من اخر جنى جنينا من بطنه امى ومن غذانى ومن رباني ان لها صانعاً ومدبراً غير دقيوس الملك وما هو الاملك الملوك وجبار السموات فاقربت الفتية على رجليه يقبلاً منها وقالوا بك هذا نا الله تعالى من الضلال إلى الهوى فأشر علينا قال فوتب تمليخا فباع تمرا من حائط له بثلاثة آلاف درهم وصرها في ردائه

که ما را رسوا کند بصدای خود: پس با سنگ حمله کردند بسوی اورخای متعال بزبان آورد آن سگ را و گفت واگذارید مرا تانگه‌داری کنم شمارا از دشمن شما: پس چو پان با آنها -ا برآ افتادند تار سیدند بکوهی وبالای آن کوه رفته‌ند پس فرورقتند بشکاف کوه که وصید نامیده می‌شد و در کنار غار و شکاف چشم‌های آب و درختهای میوه‌داری بود: پس خوردند از میوه‌ها و آشامیدند از آن آب و شب فراسید و پنهان بر زند بآن غار و سگ دم در آن غار خواهد و کشیده‌های خود را بر در آن غار پس وحی فرستاد خدا بسوی ملک الموت بقبض ارواح آنها ... چنین گوید نویسنده عاصی که خوش دارم نقل کنم تنبیه معاویه پسریزید را بطوریکه دست از خلافت و سلطنت کشید بواسطه یکدیقیقه فکر صحیح و آن گفته چنین است بنا پر آنچه نقل شده ازا بن فهد حلی که روزی معاویه پسریزید شنید دو تن از کنیز انش با هم منازعه می‌کنند و یکی از آن دو کنیز در نهایت حسن و جمال بود آن دیگری با او گفت که جمال تو تکبر سلاطین را برای تو حاصل کرده کنیز ک خوش رو گفت چه سلطنتی است بهتر از سلطنت حسن و جمال بلکه واقع سلطنت در او است چه او پر تمام ملوك و سلاطين حکمران است و تمامي ايشان مقهور جمال مبياشند: کنیز دیگر گفت مگر در سلطنت چه خوبی و خير است و حال آنکه سلطان یا ايستاندگی می‌کند بحقوق سلطنت و و پس آنرا بجا می‌آورد و توجه از رعیت می‌کند پس در اینحال لذت و راحتی از برای او نیست و پیوسته عیش او منفص است و یا متابعت شهوات و اختیار لذات خویش می‌کند و تضییع حقوق سلطنت و رعیت مینماید پس چنین سلطانی مکانش در آتش است پس بر سلطان راحت دنیا و آخرت جمع نخواهد شد.

حرف کنیز در دل معاویه اثر کرد و باین سبب خود را از خلافت خلع کرد.

و تفصیل آن چنین است که چون ایام عمریزید بن معاویه لعنة الله عليه بیان رسید و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه ٦٤ رهین اعمال نشت خود گردید معاویه فرزندش بجای او نشست و مدت چهل روز در شام سلطنت کرد پس از آن بر فراز منبر رفت و خطبه خوند و

ورکبوا خیو لهم و خر جوا من المدينة فلما ساروا ثلاثة امیال قال لهم تمليخا يا اخو قاه
جائت مسكنة الآخرة وذهب ملك الدنيا انزلوا عن خيولكم وامشو على ارجلكم لعلی الله
ان يجعل لكم من امركم فرجا ومخرا فنزلوا عن خيولهم ومشوا على ارجلكم سبعة
فراسخ في ذلك اليوم فيجعلت ارجلكم تقطر دما قال ^{طلاقه} فاستقبلهم راع فقالوا يا
ایها الراعي هل من شربة لبن او ماء فقال الراعي عندي ما تحبون ولكن ارای وجوهكم
وجوه الملوك وما اظنكم الا هر ابا من دقيانوس والصميم الملك قالوا يا ايها الراعي لا يحل
لنا الكذب افنيجي نيا منك الصدق فاخبروه بقصتهم فانكب الراعي على ارجلكم يقبلها و
يقول يا قوم لقد وقع في قلبي ما وقع في قلوبكم ولكن امھلوني حتى ارد الاغنام على
اربابها والحق بكم فتوقفوا الله فردا الاغنام واقبل يسعى يتبعه الكلب له قال فوتب اليهودي

اعمال پدران خودرا یاد کرد و موافق روایت کامل بهائی بر جد و پدر خود لعنت کرد و از افعال
ایشان تبری جست و گریه شدیدی کرد آنگاه خودرا از خلافت خلع کرد مروان بن حکم از پای
منبر بر خاست و گفت الحال که طالب خلافت نیستی پس امر خلافت را بشودا بیفکن چنانچه
عمر بن الخطاب کرد یا بالیلی و ابو لیلی کینهایست که مستضعفین و مردمان ترسو در عرب باں
خوانده میشوند .

معاویه در جواب مروان گفت من حلاوت خلافت را نجشیدم چگونه راضی شوم که تلخی
او زار آنرا بچشم و بقولی این کلام را هنگام مرگ گفت در وقتی که بنی امیه از او خواستار
تعیین خلیفه شدند .

پس معاویه از منبر بزیر آمد و در خانه نشست و مشغول گریه شد : مادرش نزد او آمد و
گفت ای فرزند کاش خرقه حیضی بودم و این کلمات منبریه تو را نمی شنیدم و بقولی گفت کاش
خون حیض میشدی و بوجود نمیآمدی تا چنین روز از تو نمی دیدم در جواب گفت ای مادر دوست
میداشتم والله که چنین می بودم و قلاده این امر بر گردن نمی افکنیدم آیا من وزر و بال این کارها
بر خود حمل دهم و بنی امیه بحالوت آن فائز شوند آین نخواهد شد .

وبالجمله چون معاویه خودرا خلع نمود طائفه بنی امیه عمر بن مقصوص مؤدب او را
گفتند که تو اورا بحب وبغض امویه تأدیب کرده او گفت چنین نیست بلکه جبلی او است این
سخن ازاوش نشیدند و اورا گرفتند وزنده در گور کردند واز پس بیست و پنج روز یا چهل روز
دیگر نیز معاویه دنیا را وداع کرد و بعضی گفتند که اورا بشرب زهری مسموم کردند و در آن
وقت بیست و دو سال از عمر او گذشته بود پس ولید بن عقبه بن ابی سفیان بطعم خلافت بر خاست
تا بر جنازه او نماز گزارد گاهی که تکبیر دوم نماز گفت او را نزخمی نزدند و بمعاویه ملحتش
ساختند پس دیگری بر او نماز خواند و در دمشق او را دفن کردند و بموت او دولت و سلطنت

فقال يا على ما كان اسم الكلب وما لونه فقال على عليه السلام لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
اما لون الكلب فكان ابلقا سواد واما اسم الكلب فقطمير فلما نظر الفتية الى الكلب قال
بعضهم انا نخاف ان يفضحنا بنياحه فألحّوا عليه بالحجارة فانطلق الله تعالى جل
ذكره الكلب ذروني حتى احرسكم من عدوكم فلم يزل الراعي يسير بهم حتى علا بهم
جبلان فانحط بهم على كهف يقال له الوصيد فاذا بفناء الكهف عيون واشجار مثمرة فاكروا
من الشمر وشربوا من الماء وجنّهم الليل فاوالي الكهف وبعض الكلب على باب الكهف
ومديديه عليه فاوحى الله تعالى الى ملك الموت بقبض ارواحهم كذا نقل في سفينة البحار
للمحدود القمي قوله

(باب البخل وذمه)

في السفينه كان رسول الله عليه السلام يتغور من البخل صباحاً ومساءً او كذا اهلية عليه قوله
وكفى في عاقبة البخل ان قوماً لوطنوا اهل قرية اصحاب على الطعام فاعطائهم البخل داءً لداءً
له في فروجهم ^{١٩٦} عن الباقي عليه السلام من عبد يبخّل بنفقة ينفقها فيما يرضي الله لا يبتلي بان

ازآل اي سفیان منقرض شد و بمروان آلمروان انتقال یافت تتمة المنتهی روزی متوكل از یعقوب
بن الحق معروف با بن السکیت که مؤدب اولاد متوكل بود پرسید که دوپرس من معتز و مؤید فرزد
تو بهتر است یاحسن و حسین عليه السلام ابن سکیت شروع کرد بنقل فتاوی حسین عليه السلام
متوكل فرمان داد تا او را افراد که در زیر پای خود افکندش و شکمش را بمالیدند و بهمان سبب
وفات کرد .

بقولی در جواب متوكل گفت قبر خادم عليه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو
متوكل امر کرد زبانش را از قفاش بیرون کشیدند واورا ابن السکیت گفتند بجهت کثرت سکوت
و صحت اونقل از تتمة المنتهی .

(در باب بخل و مذمت آن)

نقل شده در کتاب سفینه البحار که رسول خدا صلی الله عليه و آله پناه میرید از بخل
صبح و شام و همین طور اهلیت رسول خدا صلی الله عليه و آله وسلم و کافی است در بدی عاقبت بخل که
قوم لوطن اهل قریه بودند که بخل میورزیدند بر طعام شان عاقبت بر اثر بخل بدردی مبتلا شدند
در فرجها یاشان که دوائی نداشت .

- ۱۹۶ - روایت شده از امام پنجم عليه السلام نیست بنده که بخل بورزد بنفقة که اتفاق کند
در راهی که باعث رضایت خدا باشد مگر آنکه مبتلا شود باینکه اتفاق کند چند برابر آن در
راهی که غصب خدا در آن باشد .

ینفق اضعافها فیما سخط الله ۱۹۷ و فی ذالک الكتاب ایضاً قال رسول الله عليه وآله ما محق الایمان
محق الشح شیئی ۱۹۸ و فيه قال الصادق علیه السلام عجبت لمن یدخل بالدنيا وهي مقبلة عليه
او یدخل وهي مدبرة عنه فلا انفاق مع الاقبال یضرّ ولا الامساك مع الادبار ینفعه ۱۹۹
و فيه ایضاً عن النبي عليه وآله خصلتان لا تجتمع فی مسلم البخل وسوء الخلق ۲۰۰ و فيه عن
رسول الله عليه وآله قال لا تجتمع الشح والایمان فی قلب عبد ابد ۲۰۱ و فيه عن الصادق علیه السلام
ما كان فی شیعتنا فلا يكون فیهم ثلاثة اشیاء لا يكون فیهم من یسئل بکفه ولا لا يكون
فیهم بخیل ولا يكون فیهم من یؤتی فی دربه ۲۰۲ و فيه عن الصادق علیه السلام حسب البخیل من
بخله سوء الظن بر به ۲۰۳ قال رسول الله عليه وآله اقل الناس راحة البخیل و ابخل الناس
۱۹۷ - و در آن کتاب است و نیز بر سر لخدا فرموده بر طرف نمیکند ایمان را چیزی
بمثل بخل

۱۹۸ - و نیز در کتاب سفینة نقل شده از امام ششم علیه السلام تعجب دارم از کسیکه بخل
بورزد بدنیا وحال آنکه دنیا روآورده باو: وبا بخل بورزد در حالیکه دنیا پشت کرده اذ او
پس نه بخشش باروآوردن دنیا زیان دارد و نه بخل با پشت کردن دنیا نفع دارد.

۱۹۹ - و نیز در آن کتاب است از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسالم که فرمود دو خصلت جمع
نمیشود در مسلمانی: بخل و بدخلتی :

۲۰۰ - و در آن کتاب نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسالم که فرمود جمع نمیشود بخل
و ایمان در دل بنده هیچ وقت .

۲۰۱ - و نقل شده در آن کتاب از امام ششم علیه السلام که هر چه در میان شیعیان ما باشد
پس سه چیز در میان آنها نیست نمیباشد در آنها کسیکه سائل بکف باشد: و نمیباشد در آنها
بخیل: و نمیباشد در آنها کسیکه لواط بدهد.

۲۰۲ - و در آن کتاب نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود کافی است بخیل را از بخلش
بدگمانی او نسبت به پروردگارش .

۲۰۳ - و نقل شده از پیغمبر خدا که فرمود کمترین مردم از جهت راحتی بخیل است و
بخیل ترین مردم کسی است که بخل بورزد بچیزیکه واجب کرده است خدا بر او و از شفیق بلخی
نقل شده که گفت پنج چیز از هفت دعا مال پرسیدم و همگی بیک نحو جواب مرا دادند: پرسیدم
عاقل کیست گفته کسی که دنیا را دوست نداشته باشد: پرسیدم زیرا که کسی است گفتند کسیکه
فریبته و مغرور دنیا نشود: پرسیدم غنی کیست گفتند کسیکه در ارضی باشد با نچه خداوند قسمت او
کرده: گفتم فقیر کیست گفتند آن کسیکه دلش در طلب زیاده باشد: پرسیدم بخیل کیست گفتند
کسیکه منع کند حق الله را که در مالش تعلق گرفته باشد .

من بخل بما افترض الله عليه ^{٢٠٤} وفي السفينه ايضاً في حديث المناهى قال النبي ﷺ قال الله تبارك وتعالى حرمت الجنة على المنان والبخيل والفتات ^{٢٠٥} ونهى النبي ﷺ عن علياً ان يشاور جباناً او بخيلاً او حريضاً و قال ﷺ اعلم يا علي ان الجبن والبخيل والحرص غريزة يجمعها سوء الظن ^{٢٠٦} عن الصادق ^{عليه السلام} قال الشح يمنع منع حق الله وانفق في غير حق الله وقال ^{عليه السلام} البخيل من بخل بالسلام وقال رسول الله ﷺ البخيل من ذكرت عنده فلم يصل ^{علي} ^{٢٠٧} مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ الا ار لكم على اكسل الناس واسرق الناس وابخل الناس واجفى الناس واعجز الناس قالوا بلى يا رسول الله قال اما ابخل الناس فرجل يمر بمسلم فلا يسلم عليه واما اكسل الناس عبد صحيح فارغ لا يذكر الله بشفه ولا بلسان واما اسرق الناس فالذى يسرق من صلوته تلف كما يلف التوب الخلق فيضرب بها وجهه واما اجفى الناس فرجل ذكرت بين يديه فلم

^{٢٠٤} - ونیز در کتاب سفینه نقل شده از جمله کلمات رسول خدا صلی الله علیه وآلہ در مقام نهی این است که فرموده است خدای متعال حرام کرده بهشت را بر منت گذار و پر بخیل و سخن چین .

^{٢٠٥} - و در آن کتاب است که منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآلہ علیه السلام را از اینکه مشورت کند با آدم ترسو و با آدم بخیل و با آدم حریص و فرمود بدان یا علی کترس و بخل و حرص غریزه میباشد که جامع همه آنها بدگمانی بخدا است .

^{٢٠٦} - و از امام ششم عليه السلام رسیده که صحیح کسی است که منع کند حق خدارا و به بخشش در غیر راه خدا و بخیل کسی است که بخل بورزد السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآلہ فرموده است بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و صلووات بر من نفرستد .

^{٢٠٧} - و در کتاب مجموعه ورام است که رسول خدا صلی الله علیه وآلہ فرمود آیا دلالت نکنم شمارا به کسل ترین مردم و دزد ترین مردم و بخیل ترین مردم و عاجز ترین مردم وجفا کننده ترین مردم گفتند چرا يار رسول الله فرمود اما بخیل ترین مردم کسی است بگزدد بمسلمانی وسلام نکند براو و اما کسل ترین مردم کسی است و بنده ایست که صحیح وسلام باشد و فارغ و ذکر خدا نگوید بلب وزبانش واما دزد ترین مردم کسی است که از نمازش بدنزد و بهم به پیچید آن نحوه که بهم میپیچد لباس کهنه را پس زده میشود آن نماز بصورت او واما جفا کننده ترین مردم کسی است که نام من پیش او برده شود و صلووات بر من نفرستد واما عاجز ترین مردم کسی است که از دعا عاجز باشد .

يصلّى علی واما اعجز الناس من عجز عن الدعاء ۲۰۸ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ اياكم والشج فانه اهلك من كان قبلكم حملهم على ان يسفكوا دمائهم ويستحلوا محارمهم وقال ﷺ لا يدخل الجنّة بخيل ولا خب ولا خائن ولا سبي الملائكة ولا خبان ولا منان ۲۰۹ وقال ﷺ اللهم اعني بعذبك من البخل واعوذ بك من الجنّة واعوذ بك ان ارداك ارذل العمر ۲۱۰ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ اقسم الله تعالى بعزمكه وعظمته وجلاله لا يدخل الجنّة بخيلا ولا شحيحاً ۲۱۱ في السفينه قيل للصادق عليه السلام ان ابا جعفر المنصور لا يلبس منذ صارت الخلافة اليه الا الخشن ولما يأكل الا الجشب فقال عليه السلام يا وريحه مع ما قدمك من الله له من السلطان وجيئ اليه من الاموال فقيل انه يفعل ذلك بخلافاً جمعاً لاموال فقال عليه السلام الحمد لله الذي حرم من دنياه ماله كما ترك دينه ۲۱۲ في السفينه نقل في بخل المنصور عن

۲۰۸ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده که فرمود رسول‌خدا صلی الله علیه و آله پیر هیزید از صنف شج بدرستیکه هلاک کرده است کسانی را که بودند پیش از شما و ادار کرده است برخوند ریزی و حلال شمرده‌اند خواهر و مادران خود را و فرمود رسول‌خدا (ص) داخل بهشت نمی‌شود بخیل و نه آدم مکار و حیله گر و نه هم آدم خیانت گر و نه بدخلق و نه متکبر و نه منت گذار .
۲۰۹ - و فرمود رسول‌خدا (ص) خدا یا پناه می‌برم بتو از بخل و پناه می‌برم بتو از جبن و پناه می‌برم بتو که برسم به ارذل‌العمر یعنی پیری .

۲۱۰ - در کتاب مجموعه ورام است که فرمود رسول‌خدا (ص) قسم یاد کرده خدای متعال بعزت و عظمت و جلال ذات مقدسش که داخل بهشت نشود بخیل و شحیح .

۲۱۱ - در کتاب سفینه نقل شده که گفته شد بامام ششم (ع) ابا جعفر منصور نمی‌پوشد از وقتیکه خلیفه شده مگر لباس درشت و نمی‌خورد مگر غذای غیر مطبوع حضرت فرمود وای براو با قادر تی که خداداده باو بواسطه سلطنت آمدن اموال بسوی او گفته شد نمی‌کند این کار مگر بواسطه بخل او و بواسطه زیادتی اموال حضرت فرمود حمد خدای متعال را که محروم کرده او را از استفاده از مالش کما اینکه واگذار کرده دینش را .

۲۱۲ - و در آن کتاب ذکر شده درباره بخل منصور ملعون از کتاب محسن و مساوی از خالد که گفت من نجار دانائی بودم مرد بردند پیش منصور .. بمن گفت بگشا برای من دری که نظر کنم از اینجا بسوی مسجد و عجله کن زود فارغ شوم از آن .. پس من گشودم در گاه را و دری هم نسب کردم بر آن و گچ کاری کردم و فارغ شدم از آن پیش از وقت نماز پس از آنکه اذان نماز بلند شد آمد منصور و نگاه کرد و خوش آمد او را از عمل من و گفت بمن احسن بر کرت خدا بر توباد و دستور داد دو درهم بمن دادند و گفت روزی منصور بمسیب بن زهیر

كتاب المحسن والمساوی عن خالد قال كنت نجرا حاذقا فذهب بي الى المنصور
فقال افتح لي ببابا انظر منه الى المسجد وعجل الفراج منه قال ففتحت الباب وعلقت عليه
بابا وجصصة وفرغت منه قبل وقت الصلوة فلما نودي بالصلوة جاء فنظر اليه فاعجب به
عملی وقال لي احسنت بارک الله عليك وامر لى بدرهمين قال وقال المنصور للمسيب بن
زهير احضرنى بناء حانقاً الساعة فاحضره فادخله الى بعض مجالسه فقال لي ابن لى
بازائه طافا يكمن شبيها بالبيت قلم ينزل يؤتى بالجص والاجر حتى بناء وجوده و
نظر اليه فاستحسننه وقال للمسيب اعطي اجره فاعطاه خمسة دراهم فاستكثرها و
قال لا ارضي بذلك فلم ينزل حتى نصبه درهما ففرح بذلك وابتھج کانه اصاب مala
و فيه حکی عن المنصور انه لدغ فدعی مولی له يقال له اسلم رقاء فامرہ ان یرقیه
فرقاہ فبرء فامر له برغیف فاخذ الرغیف فنقبه وصیره فی عنقه وجعل يقول رقیت
مولای فبرء فامر لی برغیف فبلغ المنصور ذلك فقال لم آمرك التشنج على قال لم
اشنع انما اخبرت بما امرت فامر ان یصفع ثلاثة ايام فی كل يوم ثلاث صفعات
٢١٣

حاضر کن برای من بناء دانائی همین ساعت پس حاضر کرد بنا را برد بمحل نشستن منصور
وبنا میگوید بمن گفت منصور که بساز بمقابل روی من طاقی که شبيه باشد بدرخانه پس شروع
کردند به آوردن گچ و آجر تاساخت و پسندید منصور و نگاه کرد و خوش آمد و بمسیب گفت
اجرتش را بده پس پنج درهم داد و منصور گفت این زیاد است ومن راضی نیستم باین مقدار و
کم کرد کم کرد تا یک درهم و باین جهت مسروش که گویا مالی یافته و بمالی رسیده.
٢١٤ - و در آن کتاب حکایت شده از منصور که حیوانی گزیده بود منصور را پس حاضر
کردند مردی که نام او اسلم دعاؤیس بود منصور دستور داد که بر من دعا بخوان پس دعا
خواند وحالش یهودی یافت پس دستور داد یک قرص نان دادند بازاء این خدمت آن مرد
گرفت قرص نان را و سوراخ کرد و بگردن خود آویخت و می گفت دعا خواندم بر خلیفه و خوب
شد و دستور داد قرص نانی بمن دادند خبر بمنصور دادند و از قضیه مطلع شکردن احضار کرد
دعاؤیس را و گفت من دستور ندادم که بد گوئی کنی از من گفت بد گوئی نکردم من بلکه
بمردم خبر دادم با نچه دستور فرمودی پس امر کرد که سه روز او را پشت گردانی بزنند
روزی سه بار.

٢١٤ در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که رسول خدا (ص) فرمود آدم سخی بخدا نزدیک
است و بخلق خدا نزدیک است و به بهشت نزدیک است و از آتش دور است و آدم بخیل دور
است از خدا دور است از مردم و دور است از بهشت و نزدیک است با آتش و جا هل بخشند
دوست تر است نزد خدا از عابد بخیل.

فی ارشاد الدیلمی قال النبی ﷺ السخنی قریب من الله قریب من الناس قریب من الجنّه بعيد من النار والبخیل بعيد من الله بعيد من الناس بعيد من الجنة قریب من النار والجاهل السخنی احبابی الله من العابد البخیل^{۲۱۵} وفيه ايضاً للبخیل ثلاث علامات يخاف من الجوع ويخاف من سائل يأتيه ويرحب باللسان مع اخوان الخير^{۲۱۶} فی السفینه عن الصادق علیه السلام سخنی هر هق فی الذنوب احبابی الله عزوجل من شیخ عابد بخیل .

(فی النمیمه و آثاره)

۲۱۷ فی السفینه قال امیر المؤمنین علیه السلام شارک المشائون بالنمیمه المفترقون بین الاحبہ المبتغون للبراء المعايب اعلم ان النمیمه نقل قول الغیر الى المقول فيه كما تقول فلان تکلم فيك بكذا وكذا سوء نقل ذالك با القول ام بالكتابة ام بالاشارة والرمز فان ضمن ذالك نقصا او عيباً في المحکى عنه كان ذالك راجعا الى الغيبة ايضا فيجمع بين معصية الغيبة والنمیمه والمعاصي احدى المعاصي الكبيرة^{۲۱۸} وفي هذا الكتاب عن البنی علیه السلام قال لما سری بی رایت امرأة رأسها راس خنزیرو بدنها بدن الحمار

۲۱۵ و نیز در آن کتاب است که از برای بخیل سه علامت است میترسد از گرسنگی و میترسد از سائلیکه بیاید او را خوش آمد بن بان میگوید برادران دینی را .

۲۱۶ در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم عليه السلام که جوان سخنی فرورفته در معصیت محبوب تر است پیش خدا از پیر مرد عابد بخیل .

(در باره سخن چینی و نمامی و آثار بدآن)

۲۱۷ در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین (ع) فرموده بدقترین و شریرترین شما کسانی هستند که حرکت کنند برای نمامی وجداعی میاندازند بین دوستان و ثبات میکنند برای مردم پاکدامن عیوب را : صاحب کتاب فرموده بدانکه سخن چینی نقل کلام غیر است بآنکسیکه درباره او گفته شده مثل اینکه بگوید فلانی درباره تو چنین و چنان گفت و فرق ندارد نقل بن بان باشد یا بنو شتن یا باشاره باشد و رمز پس اگر در برداشته باشد عیب آن کس را البته راجع خواهد بغيت پس جمع شده بین معصیت غیبت و نمامی : و سخن چینی یکی از گناهان کبیره است .

۲۱۸ و در آن کتاب است اذرسول خدا که فرمود پس از آنکه مرا با آسمانها بردازد دیدم زنی را که سراوس رخنیزی بود و بدن او بدن دراز گوش و بر او بود هزار هزار گونه عذاب پس پرسیده شد که چه بوده عمل این زن گفته شد این زن سخن چین بوده و دروغ گو .

وعليها الف لون من العذاب فسائل مكان عملها فقيل انها كانت نمامه كذا بة ۲۱۹ و فيه قال الصادق عليه السلام المنصور لا تقبل في ذي رحمك و اهل الرعاية من اهل بيتك قول من حرم الله عليه الجنه وجعل مأواه النار فان النمام شاهد زور و شريك ابليس في الاغراء بين الناس فقد قال الله تعالى ان جائكم فاسق بنباء قتيبينوا ۲۲۰ في السفينه قال الصادق عليه ان من اكبر السحر التميمه يفرق بها بين المتحابين ويجلب العداوة على المتصافين ويسفك بها الدماء ويهدم بها الدور ويكشف الستور والنمام شرّ من وطئ الأرض بقدم ۲۲۱ وفيه ايضا من مشي في نميمة بين اثنين سلط الله عليه في قبره نار اتحرقه الى يوم القيامه فاذا خرج من قبره سلط الله تعالى اسود اينه شده لحمه حتى يدخل النار ۲۲۲ قال النبي عليه السلام واما العقرب فمسخ لانه كان رجلانما ما يسعى بين الناس بالنميمه و يغري بينهم بالعداوه ۲۲۳ وفي ذلك الكتاب عن الصادق عليه قال اربعة لا يدخلون الجنه : الكاهن : والمنافق : و مدمن الخمر : والفتات : وهو النمام ۲۲۴ في كتاب

۲۱۹ و نيز در آن کتاب است که امام ششم فرمود بمنصور قبول مکن در باره رحمت و اهل بیت خودت کلام کسی را که حرام کرده است خدا بر او بعثت را و قرار داده مقر اورا آتش زیرا که نمام شاهد زور است و شریک شیطان است در ودار کردن مردم بمعصیت و خدای متعال فرموده اگر فاستی خبری آورد قبول نکنید و تجسس کنید .

۲۲۰ در کتاب سفینه ذکر شده که امام ششم عليه السلام فرمود بدرستیکه بزرگترین سحرها نمامی است که جدائی میافتد بواسیله آن بین دوستان و ایجاد دشمنی میکند بین پاکان و ریخته میشود بواسطه آن خونها و خراب میشود خانهها و دریده میشود پردهها و سخنچین بدترین کسانی است که روی زمین قدم میگذارد .

۲۲۱ و نيز در آن کتاب است که هر کس قدم بردارد بجهة نمامی بین دو نفر مسلط میکند خدا در قبر او آتشی را که بسوزاند او را تا روز قیامت و وقتی که از قبرش خارج شود مسلط میکند خدای متعال بر او افی سیاهی را که پاره کند گوشت اورا تا داخل آتش شود ۲۲۲ رسول خدا فرموده است اما عقرب پس مسخ شده و او مردی بوده است نمام که سعایت میکرده بین مردم به نمامی و ودار میکرده بدشمنی .

۲۲۳ و نيز در همان کتاب است اذ امام ششم (ع) که فرمود چهار طایفه داخل بعثت نمیشوند : ساحر : منافق یعنی دورو : و شارب خمر : وفات یعنی نمام سخن چین .

۲۲۴ در کتاب طرائف الحكم نقل شده از امام ششم از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله عليه و آله که نهی فرموده از غیبت و از گوش دادن غیبت : ومنع فرموده از سخن چینی و از گوش کردن آن و فرموده است داخل بعثت نمیشود ففات یعنی سخن چین ومنع فرموده از

طرائف الحكم عن الصادق عليه السلام عن آبائه ان رسول الله صلوات الله عليه وآله عليه وآلله نهى عن الغيبة والاستماع اليها : ونهى عن النيممه والاستماع اليها : و قال لا يدخل الجنة فتات يعني ناما ونهى عن المحادثة التي تدعوا الى غير الله ونهى عن الغيبة وقال من اغتاب امراً مسلماً بطل صومه ونقض وضوئه وجاء يوم القيمة يفوح من فيه رائحة اتنين من الجيفه تيأذى بها اهل الموقف وان يتوب مات مستحلا لما حرم الله عز وجل الا ومن قطول على أخيه في غيبة سمعها فيه في مجلس فردها عنه ردا الله عنه الف باب من الشر في الدنيا والآخرة فان هولم يردها وهن قادر على ردها كان عليه كوزر من اغتابه سبعين مرة ٢٢٥ عن كتاب التبصرة والامامة عن النبي صلى الله عليه وآلله قال شر الناس المثلث قيل يا رسول الله و ما المثلث قال الذي يسعى باخيه الى السلطان فيهلك ويهلك اخاه ويهلك السلطان ٢٢٦ في كتاب ارشاد الدليلي قال رجل لعلى بن الحسين عليه السلام ان فلانا يقول فيك ويقول فقال له والله ما حفظت حق اخيك اذخنة وقد استأمنك ولا حفظت حرمتك

تكلم کردني که بکشاند بسوی غیر خدا و منع فرموده از غیبت و فرموده هر که غیبت کند مرد مسلمانی را باطل میشود روزه او وشکسته میشود وضوی او و میاید روز قیامت در حالیکه میوزد ازدهان او بوئی بدتر از بوی مردار که باذیت میافتد اهل محشر و اگر بمیرد پیش از توبه مرده است در حالیکه حلال شمرده آنچیزی را که حرام کرده است خدای باعزت و جلال : آگاه باشید کسیکه منت بگذارد بر برادر دینی در غیبیتی که شنیده آن را درباره او در مجلسی پس رد کند آنرا ازاو و دفاع کند بر میگردد اند خدا ازاوهز از درش را و می بندد بر او در دنیا و آخرت پس اگر رد نکند و قادر باشد بر رخواهد بود بر او گناه کسیکه غیبت کرده هفتاد بر ابر

٢٢٥ در کتاب سفینه نقل شده از کتاب تبصره والامامة از رسول خدا (ص) که فرمود بدترین مردم مثلث است گفته شدیا رسول الله مثلث کیست فرمود کسیکه سعایت کند از برادر دینی نزد سلطان پس هلاک کرده خود را وهلاک کرده برادر خود را وهلاک کرده سلطان را

٢٢٦ در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که مردی گفت بامام زین العابدین عليه السلام که شخصی بفلان نام بدگوئی میکند درباره شما وچه و چه میگوید حضرت فرمود بخد اقسام حفظ نکردنی حق برادر دینی خود را با خیانت کردی وحال آنکه تو را امین دانست و حفظ نکردنی احترام ما را ذیرا شنواندی بما چیزی را که نبود برای ما حاجتی بشنیدن آن آیا ندانستی براینکه ناقلين نمیمه آنها سگهای جهنم هستند بگو بپراورت که بدرستیکه مرگ در میاید تو ومارا و قبر در بر میگیرد تو ومارا و قیامت وعده گاه تو و ما است و خدا حکم میکند بین ما و تو

از اسمتنا مالم يکن لنا حاجة بسماعه اما علمت ان نقلة النمیمه هم کلاب النارقل لاخیک ان الموت یعمّنا والقبر یضمنا والقيامة موعدنا والله یحکم بیننا ^{۲۲۷} مجموعه ورام و ذکر ان حکیما من الحکماء زاوہ بعض اخوانه و اخبره بخبر عن غیره فقال له الحکیم قد ابطات فی الزيارة واتیتنی بثلاث جنایات بغضب الی اخی وشغلت الفارغ و اتهمت نفسك الامینه ^{۲۲۸} و فيه قال رجل لبعض الامراء ان فلانا لا یزال یذکرک فی قصصه بشر فقال له ما رعیت حق مجالسة الرجل حيث نقفات الینا حدیثه ولا ادیت حقی حین بلغتني عن اخی ولكن اعلمه ان الموت یعمّنا والقيامة تضمنا والله یحکم بیننا و هو خیر الحاکمین ^{۲۲۹} فی السفینة قیل باع بعضهم عبدا و قال للمشتري ما فيه عیب الا النمیمه قال رضیت به فاشتر او فمکث الغلام ایا هائیم قال لزوجة مولاه ان زوجك لا یحبك و هو بیدان تیسری عليك فخذ الموسی واحلقی

^{۲۲۷} در کتاب مجموعه ورام ذکر شده که حکیمی از حکمارا ملاقات کرد بعضی از برادران او وخبر داد با وخبری بذا غیر او حکم باو گفت دیر کردی در زیارت و دید ما وحال هم آمدی با سه جنایت : مبغوض کردی پیش من برادرم را : و فکرمرا مشغول کردی و متهم کردی خودت را که تا بحال اطمینان بتو داشتم ^{۲۲۸} و نیز در آن کتاب است که گفت مردی بیعنی از امراء براینکه فلاں همیشه نام تو را می بردار کلامش به بدی امیر به او گفت رعایت نکردی حق همنشینی آنمردا زیرا که نقل کردی بسوی ما کلام او را وادان کردی حق مردا زیرا رساندی بمن از برادرم بدی را ولكن آگاه کن او را براینکه مر گ در میباشد مارا و قیامت مستولی میشود برماؤ و خدا حکم میکند بین ما و او خدا بهترین حاکم است .

^{۲۲۹} در کتاب سفینه ذکر شده که گفته شده فروخت کسی بندۀ را و گفت بمشتری که نیست در این بندۀ عیی مگر آنکه نمام است و سخن چین گفت راضی شدم باین بندۀ پس خرید او را پس از گذشت چند روزی گفت بزن صاحبشن که بدرستی شوهر تو دوست ندارد تو را و در نظر دارد که زن دیگری اختیار کند و تو تیغ سرتاشی بردار و چند موئی از پشت سر او بتراش و بمن به تاسحر کنم او را که تو را دوست بدارد : و بعد بشوهر او گفت بدرستی که زن تو دوستی دارد و قصد دارد بکشد تو را و تو خود را بخواب بزن و مخواب تاز قصه آگاه شوی پس مرد در جای خواب قرار گرفت و شبیه شد بخوا بیده پس زن آمد بالای سر او با تیغ بدهست مرد بگمان اینکه میخواهد بکشد او را بر خاست وزن را کشت و کسان زن خبر دار شدند و آمدند کشند مرد را و واقع شد منازعه وقتال بین دو قبیله مدت طویلی

من قفا شعرات حتى السحر عليها فيحبك ثم قال للزوج ان امرأتك اخذت خليلها
تریدان تقتلک فتناوم لها حتى تعرف فتناوم لها فجائزه المرأة بالموسى فظن أنها
قتله فقام فقتلها فجاء اهل المرأة وقتلوا الزوج فوق القتال بين القبيلين و
طال الامر.

(فى حرمة الغيبة)

۲۳۰ ارشاد الديلمى قال النبي صلى الله عليه وآله من آذى مؤمننا ولو بشطر
كلمة جاء يوم القيمة مكتوب بين عينيه آيساً من رحمة الله وكان كمن هدم الكعبة والبيت
المقدس وقتل عشرة آلاف من الملائكة ۲۳۱ مجموعة ورام عن جابر وابي سعيد قال
قال رسول صلی الله علیه وآلہ ایا کم والغيبة فان الغيبة اشد من الزنا ان الرجل يزنى
ويتوب فيتوب الله علیه وان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه ۲۳۲ مجموعة
ورام قال النبي ﷺ كل المسلم حرام دمه وماله وعرضه والغيبة تinal العرض ۲۳۳
في السفينه عن الكافى عن الصادق ع قال قال رسول الله ﷺ الغيبة اسرع في دين
الرجل من الاكلة في جوفه قال رسول الله ﷺ الجلوس في المسجد انتظار

باب حرمت غيب

۲۳۰ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود هر کس اذیت کند مؤمنی
را ولو بجزء کلمه می‌اید روز قیامت در حالیکه بر پیشانی او نوشته شده این مأیوس از رحمت
خدا و این آم به مثل کسی است که کعبه را خراب کرده و بیت المقدس را و بمثل کسی است که کشته
ده هزار از ملاعکه .

۲۳۱ در کتاب مجموعه درام است که ابی سعید و جابر گفتند رسول خدا (ص) فرموده پیر هیزید
از غیبت زیرا که غیبت سخت تر است از زنا برستیکه مرد نامیکند و تو به میکند و خدا قبول میکند
تو به او را و بدرستیکه غیبت کننده آمر زیده نمیشود تا بگذرد اذ او کسیکه اورا غیبت کرده

۲۳۲ در کتاب مجموعه درام است که فرمود رسول خدا همه مسلمان بر مسلمان حرام
است خون او و مال او و عرض او و غیبت صدمه است بعرض مسلمان.

۲۳۳ در کتاب سفینه از کافی نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرموده
غیبت سریعتر است از خوده در جوف او و فرمود که رسول خدا (ص) فرمود نشستن در مسجد
با انتظار نماز عبادت است مادامیکه از او حدثی سرنزند گفته شد ای رسول خدا حدث چیست
فرمود غیبت کردن

للسکون عباده مالم يحدث قيل يارسول الله وما الحدث الاختياب ^{۲۳۴} في السفينه عن
الباقي ^{عَلَيْهِ الْكَفَلَةُ} قال وجدنا في كتاب على ^{عَلَيْهِ الْكَفَلَةُ} ان رسول الله عليه ^{عَلَيْهِ الْكَفَلَةُ} قال على المنبر والله
الذى لا اله الا هو ما اعطى مؤمن قط خير الدنيا والآخرة الا بحسن ظنه با الله عز
وجل والكف عن اختياب المؤمنين والله الذى لا اله الا هو لا يعذب الله عزوجل مؤمننا
بعدا ^{۲۳۵} بعذاب بع التوبة والاستغفار الا بسوء ظنه بالله عزوجل واختيابه للمؤمنين
مجموعه ورام قال انس قال رسول الله ^{عَلَيْهِ الْكَفَلَةُ} مررت ليلة اسرى بي على قوم يخمشون
وجوههم باظفارهم فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال هؤلاء الدين يغتابون الناس ويقعون في
اعراضهم ^{۲۳۶} مجموعه ورام يسلط الله الجرب على النار فيحكون حتى تبدو عظامهم
فيقال لهم هل يؤذكم هذا فيقولون اي والله فيقال هذا بما كنتم تذرون المؤمنين
^{۲۳۷} في السفينه عن الصادق ^{عَلَيْهِ الْكَفَلَةُ} قال اعلم انه لا ورع انفع من تجنب محارم الله والكف
عن اذى المؤمنين واختيابهم ^{۲۳۸} وفيه عن الصادق ^{عَلَيْهِ الْكَفَلَةُ} قال اذكر و الاخواكم اذا غاب

^{۲۳۴} و در کتاب سفینه وارد شد ، از امام پنجم (ع) که فرمود یاققیم در کتاب على
علیه السلام برای نکه رسول خدا (ص) فرمود در منبر قسم بخدائیکه نیست غیر او خدائی که عطا
نکرده خدا مؤمنی را هیچ وقت خیر دنیا و آخرت را مگر بحسن گمان او بخدا و خود داری از
غیبت مؤمنین و قسم بخدائیکه لا اله الا هو که عذاب نمیکند خدای عزوجل مؤمنی را بعد ای
بعدا تو به واستغفار مگر بید گمانی او بخدای عزوجل و بغيت کردن او مؤمنین را

^{۲۳۵} و در کتاب مجموعه ورام است که انس گفت رسول خدا (ص) فرمود بدخوردم در
شیکه سیر داده شدم بطائفه که میخراشیدند روهای خود را بناخناشان پس گفتم ای جبرئیل
کیاننداین دسته فرمود اینها هستند آنچنان کسانیکه غیبت کردنند مردم را ودخلات کردند در
عرض و آبروی مردم

^{۲۳۶} در کتاب مجموعه ورام نقل شده که مسلط میکند خدا براهل آتش جرب را پس
میخارانند خود را بقدیریکه ظاهر میشود استخوانهای آنها و گفته میشود آیا آزار میدهد شمارا
این میگویند بلی بخدا قسم گفته میشود این بسبب این است که آزاردادید شمامؤمنین را
^{۲۳۷} در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود بدان که نیست ورعی نافع تر
از دوری حرام خدا و خودداری از آزار مؤمنین و غیبت کردن آنها
^{۲۳۸} و نیز در آن کتاب است که امام ششم (ع) فرمود یاد کنید بادرافتان را هنگامیکه
غائب شدند از شما بدینکوت از آنچه که خوش دارید یادشوید زمانیکه شما غائب شوید

عنکم با حسن ماتحبون ان تذکروا به اذاغبتم عنہ ۲۳۹ مجموعه ورام قال البراء خطبنا رسول الله ﷺ حتی اسمع العواتق فی بیوتها فقال يا معاشر من آمن بمسانه ولم یؤمن بقلبه لافتقا بو المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عورۃ اخیه تتبع الله عورته و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بيته ۲۴۰ فی السفینه عن ابی عبد الله ظلماً قال سئل النبي ﷺ ما کفارة الاغتیاب قال استغفرالله لمن اغتینه کلماتاکن ذکر ته ۲۴۱ فی ارشاد الدیلمی روی ان الرجل یعطی کتابافیری فیه حسنات لم یکن یعرفها فیقال هذه بما اغتابک الناس ۲۴۲ و فیه ایضا روی ان من اغتیب غرفت نصف ذنو به ۲۴۳

در کتاب مجموعه ورام است که براء گفت خطبہ خواند رسول خدا بطوریکه شنوانید زمین گیرها را در خانه هایشان پس فرمود ای کسانیکه ایمان آورده اید بزبان وایمان نیاورده اید بدل غیبت نکنید از مسلمین و تفحص نکنید عورات و زشتیهای آنها را بدرستیکه هر کس آشکار کند زشتی از زشتیهای برادر خود را آشکار خواهد ساخت خدا زشتی اورا آشکار کند خدا از شتی اورا ورسوا خواهد کرد اورا میان خانه اش

۲۴۰ و در سفینه ذکر شده از امام ششم (ع) که فرمود سؤال شد پیغمبر خدا چیست کفاره غیبت فرمود این است که استغفار کنی برای کسیکه غیبت او کرده هر زمان که یاد کنی اورا ۲۴۱ در کتاب ارشاد دیلمی روایت کرده بدرستی که بادمی داده میشود نامه عملش پس میبینند در آن حسناتی را که عامل آنها نبوده پس گفته میشود این حسنات بسب غیبت کردن مردم است تو را ۲۴۲ و در آن کتاب است که روایت شده هر کس غیبت گردیده شود آمرزیده شود نصف گناهانش

۲۴۳ و در کتاب منهج البراعة جلد ۷ وارد شده از ای الدردا از رسول خدا (ص) که فرمود هر مردیکه منتشر کند بر مردی مطلبی را بدروغ برای اینکه بدجلوه دهد اورا میان مردم ثابت است که خدای متعال آب کنداورا به آش بوز قیامت : و گفته شده که پیروی کرد مردی حکیمی را هفت صد فر سخن بجهة فر اگر فتن هفت کلامه پس از ورود بر حکم گفت من آدم خدمت شما بجهت آن چیزیکه خدا عطا کرده بتوازع علم خبر بده بمن از آسمان و چیزیکه سنگین تر است از آن : و از زمین و چیزیکه وسیع تر است: از آن واز سنگ و چیزیکه سخت تر است از سنگ: واز آتش و چیزیکه داغ تر است از آن: واز ذهربیر و چیزیکه سرد تر است از آن و از دریا و چیزیکه بی نیاز تر است از آن: از یتیم و چیزیکه ذلیل تر است از آن پس حکیم در جواب گفت: بهتان زدن بدروغ سنگین تر است از آسمانها : و حق وسیع تراست از زمین : و قلب قانع غنی تر است از دریا: و حرص و حسد داغ تر است از آتش و احتیاج بسوی نزدیک هنگامیکه بر آورده نشود سرد تر است از زهربری: و دل کافر قسی تر است از سنگ و سخت تر: و سخن چین هنگامیکه رسوا شود خوار تر است از یتیم

منها ج البراعة ج ٧ عن أبي الدرداء عن النبي ﷺ قال إيماراً رجلاً شاع على رجل كلمة
و هو منها ببرىء ليشينه بها في الدنيا كان حقاً على الله أن يذببه يوم القيمة في النار و
يقال اتبع رجل حكماً سبعمأة فرسخ في سبع كلمات فلما قدم عليه قال أنتي جئتك
للذى آتاك الله من العلم أخبرني عن السماء وما اتقل منها وعن الأرض وما أوسع منها: وعن
الصخور ما أقسى منه: وعن النار وما أحر منها: وعن الزمهرير وما برده منه: وعن البحر وما
اغنى منه: وعن اليتيم وما ذله: فقال له الحكيم: البهتان على البرىء اتقل من السموات:
والحق أوسع من الأرض: والقلب القائم أغنى من البحر: والحرص والحسد أحترم الماء:
والحاجة إلى القريب إذا لم ينحج ببرده من الزمهرير وقلب الكافر أقسى من الحجر: والنمام
إذا بان أمره أذل من اليتيم ٢٤٤ في السفينه عن الامالي عن النبي ﷺ أربعة يئدون أهل
النار على ما بهم من الأذى يسقون من الحميم والجحيم يتادون بالوليل والتثبور يقول أهل
النار بعضهم لبعض مابالهؤلاء الأربعه قد آذونا على ما بنامن الأذى فرجل معلق في
تابوت من جمر ورجل يجرأ معايه ورجل يسيئ فيه ورثمه ورجل يأكل لحمه

٢٤٤ در کتاب سفینه نقل شده از امالی از رسول خدا ص چهار صنف آزار میدهدند اهل
آتش راعلاوه بر آزار يکه داردند از آشامیدن حمیم جهنم و صدا میکنند بویلر ناله میگویند اهل
آتش بعضی به بعضی که چهشده این چهار صنف را که آزار میدهدند مارا علاوه بر آزارهای
خدمان - مردیست آویز در تابوتی از آتش برافروخته - و مردیست که بزمین کشیده میشود
رودههای او - و مردیست که میریزد ازدهان اوچرک و خون - و مردیست که میخورد گوشت خود
را - پس گفته میشود و پرسیده میشود از صاحب تابوت که بچه سبب آزار میدهد مارا علاوه بر
آزار خودمان پس جواب داده میشود که این مرد مطروداز رحمت خدا مرده و در گردن او بوده
است از اموال مردم که راهی از خود برای اداء ووفای آن نداشته - بعد پرسیده میشود از کسی که
رودههای او کشیده میشود و آزار میدهد مارا علاوه بر آزار خودمان پس گفته میشود که مردی
بوده که باک نداشته از رسیدن بول بیدنش - بعد پرسیده میشود از کسی که ازدهانش خون و چرک
جريان دارد که بچه سبب آزار میدهد مارا علاوه بر آزار خودمان پس گفته میشود که مردی بوده
قصه گو نظر میکرده بكلمات رشت و نسبت میداده بمردم و حکایت میکرده با نهایا - بعد پرسیده میشود
از کسی که گوشت خود میخورد جواب داده میشود مردی بوده که میخورد گوشت مردم را بنبیت
وسخن چین بوده

فیصل لصاحب التابوت مابالابعد قد آذانا على ما بنا من الاذى فيقول ان الا بعد قدمات و في عنقه اموال الناس لم يجدلها في نفسه اداء او لاؤفاء اثم يقال للذى يجرأ معائه مابالا بعد قد آذانا على ما بنا من الاذى فيقول ان الا بعد كان لا يبالى اين اصاب البول من جسده ثم يقال للذى يسيل فوهه قيحا ورما مابالا بعد قد آذانا على ما بنا من الاذى فيقول ان الا بعد كان يحاكي فينظر الى الكلمة خبيثة فيسندها ويحاكي بها ثم يقال للذى يأكل لحمه مابالا بعد قد آذانا على ما بنا من الاذى فيقول ان الا بعد كان يأكل لحوم الناس بالغيبة ويمشى بالنميمة ^{۲۴۵} في مكاسب الشيخ عن النبي من اعتاب مساما او مسلمة لم يقبل الله صلاته ولا صيامه اربعين صباحا الا ان يغفر له صاحبه ^{۲۴۶} وفيه ايضاً عن النبي ﷺ من اعتاب مؤمنا بما فيه لم يجمع الله بينهما في الجنة ابدا ومن اعتاب مؤمنا بما ليس فيه انقطعت العصمة بينهما وكان المعتبر خالدا في النار وبئس المصير ^{۲۴۷} وفيه ايضاً عن النبي ﷺ كذب من زعم انه ولد من حلال وهو يأكل لحوم الناس بالغيبة فاجتنب الغيبة فانها ادام كلام النار ^{۲۴۸} وفيه عن النبي ﷺ من مشى في غيبة أخيه وكشف عورته كانت اول خطوة خططاها في جهنم ^{۲۴۹} وفيه ايضاً

در کتاب مکاسب نقل شده از رسول خدا (ص) که هر که غیبت کند زن مسلمان و یا مردمسلمانی را قبول نمیکند خدا نماز و روزه اورا تاچهل روزگر آنکه بگردد اذاو کسی که اورا غیبت کرده ^{۲۴۵}.

و نیز در آن کتاب نقل شده از رسول خدا (ص) که هر کس غیبت کند مؤمنی را بچیزی که باشد آنچیز در او جمع نمیکند خدا بین آن دو در بهشت هیچگاه و هر گاه غیبت کند مؤمنی را بچیزی که نبوده باشد آنچیز در او منقطع میشود اخوت بین آن دو و غیبت کننده مخلد است در آتش و چه بد جایگاهی است ^{۲۴۶}.

و نیز در آن کتاب نقل شده از رسول خدا (ص) که فرمود دروغ گفته کسی که گمان کرده از حلال ذاتیه شده و حال آنکه میخورد گوشت های مردم را بغيت کردن پس دوری کن از غیبت زیرا که غیبت خوش سگهای جهنم است ^{۲۴۷}.

و نیز نقل شده در آن کتاب از رسول خدا (ص) هر که راه برود در پشت سر برادرش بجهت پرده برداشتن از عورات او خواهد بود اول قدمی که بر میدارد در جهنم ^{۲۴۸}.

و نیز در آن کتاب است از رسول خدا (ص) که بدرستی غیبت کردن حرام است بر هر مسلمانی و بدرستی که غیبت میخورد حسنات را همان نظری که میخورد آتش هیزم را ^{۲۴۹}

عن النبی ﷺ ان الغيبة حرام علی کلمسلم وان الغيبة لیاکل الحسنات كما یاکل النار الحطب ۲۵۰ منهاج البراعة ج ۷ عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلام قال يحشر العبد يوم القيامه وما ندی دما فيدفع اليه شبه المحجمة او فوق ذلك فيقال هذا سهمك من دم فلان فيقول يارب انك تعلم انك قبضتني و ما سفكت دما فيقول بلی سمعت من فلان رواية كذا و كذا فرويتها عليه فنفلت حتى صارت الى فلان الجبار فقطله عليها فهذا سهمك من دمه هذا ۲۵۱ في السفينة عن امير المؤمنین علیه السلام الاشرار يتبعون مساوی الناس ويترکون محسنهم كما يتبع الذباب الموضع الفاسدة من الجسد ويترک الصحيح ۲۵۲ في ارشاد الدیلمی قال رسول الله ﷺ يانی الرجل يوم القيامه و قد عمل الحسنات فلا يرى في صحيقتة من حسناته شيئاً فيقول این حسناتی التي عملتها في دار الدنيا فيقال له ذهبت باختیابك للناس وهی لهم عوض اغتیابهم ۲۵۳ في ارشاد

۲۵۰ در کتاب منهاج البراعة جلد ۷ نقل شده از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از امام پنجم عليه السلام که فرمود محشور میشود روز قیامت بندۀ که خونی نریخته پس دفع میشود بسوی او خونی باندازه خون حجاجت یازیاد تر و گفته میشود این است سهم تو از خون فلان شخص عرض میکند خدایا تو آگاهی که جان مر اگرفتی در حالیکه نریخته بودم خونی را خدا میفرماید بلی ولی شنیدی کلمه ای از فلان را و نقل کردی بصر راو باز نقل کردی تاریخ بدفلان شخص ستمگر پس کشت اورا بواسطه آن کلمه پس این است سهم تو از خون او

۲۵۱ در کتاب سفینه نقل شده از امیر المؤمنین عليه السلام کفرمود مردمان شروع تعقیب میکنند از بدیهای مردم و و امیگذارند نیکی های آنها را بمثیل اینکه مکس همیشه میگردد پی موضع فاسدۀ از جسد و و امیگذارد موضع سالم از بدن را

۲۵۲ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که فرمود رسول خدا (ص) میآید مردی روز قیامت و حال آنکه کارهای نیکی بجا آورده و نمیبیند در کتاب عمل خود از حسناتش چیزی پس میگوید کجا است کارهای نیک من که آنها را بجا آورده ام در دنیا گفته میشود بهاو که رفت حسنات تو بسبب غیبت کردن مردم را و کردار نیک تو عوض است برای آنها بسبب غیبت کردن تو آنها را

۲۵۳ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رفاقت کسر اعین گفت که فرمود امام ششم عليه السلام بمن آیات تو خبر دهم از سخت ترین مردم از جهت عذاب گفتم چرا ای آقای من فرمود سخت ترین مردم از جهت عذاب روز قیامت کسی است که کلامی بگوید بضر مؤمنی ولو بجزء کلمه بعد فرمود آیا خبر دهم تو را بسخت تر این گفتم چرا ای آقای من فرمود کسی که عیی بگیرد

الدیلمی قال رفاعة بن اعین قل لى الصادق عَلَيْهِ الْكَلَمُ الْأَخْبَرُكَ بأشد الناس عند با
یوم القيامة قلت بلی یا مولای قال اشد الناس عذاباً يوم القيامة من اعان
علی مؤمن ولو بشطر کلمة ثم قال الا اخبرک باشد من ذالک فقلت بلی یا سیدی
فقال من اعاب علی شیئی من قوله او فعله ثم قال عَلَيْهِ ادن منی ازدک آخر فآخر ما
آمن بالله ولا بر سوله ولا بولایتنا اهل البیت من اتاب المؤمن فی حاجة لم یضحك فی
وجهه فان كانت عنده قضاه وان لم یکن عنده تکفلها له حتی یقضیها له وان لم یکن
کذا لک فلا ولایة بیننا و بیننه (واسفا) ۲۵۴ و فی الحالی عن النبی ﷺ با معاشر الناس
من اغتاب آمن بلسنه ولم یؤمن بقلبه فلا تغتابوا المسلمين بل قال النبی ﷺ
ادنی الکفران یسمع الرجل من اخیه کلمة فیحفظها علیه یریدان یفضحه بها او لئک
لاخلاق لهم ۲۵۵ فی الانوار عن النبی ﷺ انه امر بصوم يوم وقال لا یفطرن احد حتى

بر کسی از کلام او یا کردار او بعد فرمود نزدیک من یازیاد کنم دیگری و دیگری ایمان بخدا و
رسول خدا نیاورده و نه بولایت ما اهل بیت رسالت کسیکه یاید اورا مؤمنی بجهت حاجتی و تبسی
نکند در روی او پس اگر ممکن باشد اورا برآورد و اگر ممکن نباشد وساطت کند تا آنکه
برآورده شود برای او و اگر هیچ کدام نباشد پس نیست ربطی بین ما و او (واسفا)

۲۵۴ و در کتاب لالی نقل شده که پیغمبر خدا فرمود ای گروه مردم هر کس غیبت کند
ایمان آورده بزبان و بدل ایمان نیاورده پس غیبت نکنید از مسلمین بلکه رسول خدا (ص)
فرموده کمتر مرتبه کفر این است که بشنوید مردی از برادرش گفتاری را پس نگهدارد آن
کلمه را بضرر برادرش وقصد کنده رسوا کند او را با آن کلمه اینگونه مردم نیست رستگاری
برای آنها

۲۵۵ در کتاب انوار فیضانی وارد شده از رسول خدا (ص) که امر فرمود بروزه گرفتن
روزی و دستور داد کسی نباید افطار کند تا آنکه اذن بدهد بافطار روزه گرفتن مردم تا شب
شد و شروع کردند مردم بامدن خدمت حضرت واجاذه افطار گرفتن تامردی آمد و عرض کرد
یا رسول الله من روز را بش رساندم درحال روزه و بمن اذن بده افطار کنم اذن فرمود و مردی
پشت سر مردی آمد تا مردی آمد و گفت یار رسول الله دو دختر جوان از کسان من روزه گرفته اند
و آنها خجالت کشیدند خدمت بر سند با آنها اذن مرحمت فرما افطار کنند رسول خدا رو گردانید
دو مرتبه عرض کرد پیغمبر اعراض کرد مرتبه سوم عرض کرد رسول خدا فرمود بدرستیکه آنها
روزه دار نبودند و چگونه روزه دار است کسیکه روز را شام کرده بخوردن گوشتهای مردم برو

آذن له فضام الناس حتى اذا امسوا جعل الرجل يجبي فيقول يا رسول الله ظللت صائمًا
فأذن لي لافطر فاذن له والرجل حتى جاء رجل وقال يا رسول الله فتاتان من
اهلي ظللت صائمتين وانهما تستحييان فاذن لهم ان تفطرها فاعرض عنه ثم عاوده فاعرض
عنه ثم عاوده فقل اللهم انهما لم تصوما وكيف صام من ظل هذا اليوم بأكل لحوم الناس
اذهب فم رهما ان كانتا صائمتين ان تتقيمى فرجع اليهما فاخبرهما فاستقاء افقاءنت
كل واحدة منهما علقة من دم فرجع الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال والذى نفس محمد بيده
لو بقيتافي بطونهما لا كلهما النار ^{٢٥٦} منهاج البراعة ج ٨ عن الكافي عن مفضل بن عمر
قال قال لي ابو عبدالله عليه السلام من ردى على مؤمن رواية يريد بها شينه وهدم مرؤته
ليسقط من اعين الناس اخر جهه الله من ولايته الى ولاية الشيطان فلا يقبله الشيطان
منهاج البراعة ج ٨ عن الوسائل عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم في وصية له قال ^{٢٥٧}

با آنها بگو قی کنند اگر روزه دار بودند آنمردانه بسوی آن دو دختر و با آنها گفت کلام رسول خدا را و گفت قی کنید هر یک قطعه خونی قی کردند پس بر گشت بسوی پیغمبر(ص) رسول خدا فرمود قسم با نکسی که جان بدید با کافایت او است اگر میمانا آنجه را قی کردند در شکم آنها هر آینه اهل آتش بودند.

۲۵۷ در کتاب منهاج البراءة جلد ۸ نقل شده از وسائل ازایی بصیر از رسول خدا در وصیتی از
وصایا یش فرمود ای اباذر بگذر و پیرهیز از غیبیت بدروستیکه غیبیت سخت تراست از زنا گفتم چگونه
است این مطلب یا رسول الله فرمود بجهت آنکه مرد زنامیکند پس تو به میکند بسوی خدا پس
خدام برمیگردد رحمتش را بسوی او و قبول میکند توبه اورا و غیبیت آمر زیده نمیشود تا اینکه
بگذرد از او کسیکه اورا غیبیت کرده ای اباذر دشنام بسلم گذاه است و کشتن مسلمان کفر است و
خوردن گوشت او از معاصی خداست و حرمت مال مسلمان مثل حرمت خون مسلمان است گفتم
یا رسول الله غیبیت چیست فرمود (ص) ذکر کردن توبرادرت را بچیزی که خوش ندارد اورا گفتم
اگر در او باشد آنچیز فرمود بدان که تو هر گاه ذکر کنی او را بچیزی که در او باشد
بدروستیکه غیبیت کردی او را و اگر ذکر کنی او را بچیزی که نباشد در او بدروستی که بهتان
زدی باو .

یا ابادرایاکو الغيبة فان ^{۲۵۸} الغيبة اشدمن الز ناقتلت ولمذا کیا رسول الله قال لان الرجل يز نی
فیتوب الى الله عليه والغيبة لا تغفر حتى يغفرها صاحبها يا ابادر سباب المسلم فسوق
وقتاله کفرو اكل لحمه من معاصي الله وحرمة ماله کحرمة دمه قلت يا رسول الله و ما
الغيبة قال ^{۲۵۹} ذكرك اخاك بما يكرهه قلت يا رسول الله فان كان فيه الذي يذكر
به قال اعلم انك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبه و اذا ذكرته بما ليس فيه فقد بهته
و فيه عن ابن ابي عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله ^{۲۶۰} علیهم السلام قال من قال في
مؤمن ماراته عيناه وسمعته اذناه فهو من الدين قال الله عزوجل ان الذين يحبون ان
تشيع الفاحشة ^{۲۶۱} منهاج البراءة ج ۸ عن مکاسب الشیخ عن النبي ^ص يؤتی باحد
یوم القیامه فیوقف بین یدی الرب عزوجل و یدفع الیه کتابه فلا یمری حسناته فيه
فیقول للهی لیس هذا کتابی لاری فيه حسناتی فیقال له ان رماک لا يصلّ ولا ینسى
ذهب عملک باعثتباب الناس ثم يؤتی باخر و یدفع الیه کتابه فیری فيه طاعات کثیره
فیقول للهی ما هذا کتابی فانی ما عملت هذه الطاعات فیقال له ان فلا نا اغتابک فدفع
حسناته الیک ^{۲۶۰} لآلی و فی خبر لمارجم رسول الله ^ص الرجل فی الزنا قال رجل
۲۵۸ و نیز در آن کتاب اذ ابین ابی عمر نقل شده از بعضی از امام ششم علیہ السلام که
فرمود هر که بگوید در باره مؤمنی چیزی را که دیده چشمان او و شنیده گوشاهی او پس او از
آنکسانی است که خدا در قرآن فرموده ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة و لهم عذاب الیم یعنی
بدرسیکه کسانیکه دوست دارند اشاعه بیا بد کار بد برای آنها است عذاب دردناک.
۲۵۹ - منهاج البراءة جلد ۸ از مکاسب شیخ نقل کرده از رسول خدا (ص) که آورده میشود
فردی روز قیامت پس نگهداشته میشود بمحضار خدای متعال و داده میشود کتابیش باوپس نمی بیند
حسنات خودرا در آن کتاب میگوید خدا یا نیست این نامه عمل من و نمی بینم در این دفتر کارهای
نیک خودرا پس گفته میشود بدرستیکه خدای تو فراموش کار نیست رفته است عملهای نیک تو
بسیب غیبت کردن تو از مردم بعد آورده میشود دیگری و داده میشود باو نامه عملش می بیند
در آن طاعات زیادی پس میگوید خدا یا نیست این نامه عمل من زیرا که من بجا نیاورده ام این
طاعات را گفته میشود باو که فلا ن غیبت کرده تورا و داده شده حسنات آنکس بتو.
۲۶۰ - کتاب الالی نوشته که در خبر است رسول خدا سنگ باران کرد مردی را بجهت ذنا
مردی بدیگری گفت بهین چطور ممیرد بمثل مردن سگ پس در خدمت رسول خدا برخوردند
بچیفه و مرداری فرمود رسول خدا انه شامنهای یعنی بخورید اذاین مردار گفتند آن دو آیا بخوریم
مردار فرمود رسول خدا (ص) آنچه بشما رسید از غیبت برادرشما بدبو قر بود اذاین.

لصاحبہ تبعص کما تبعص الكلب فمرّ النبی ﷺ معہمما بجیفہ قال انهشا منها فقا
یار رسول اللہ ننهش جیفہ فقال ﷺ ما اصبتمنا من اخیکما انتن من هنہ ۲۶۱ و فیه و روی
عن بعض ان رجل اقیل له قد اغتابا بک فلا نسبعث اليه طبقا من الرطب وقال: بلغنى انك
قد اهدیت الى حسناتك فأردت ان اكافیک علیها فاعذرني فانی لا اقدر ان اکافیک
علی التمام و عن بعض آخر بلغه ان رجل اغتابه فانفذ اليه بهدیة فقال له والله مالی عندك
ید فقال: بلی بلغنى انك تھدی الى حسناتك فاجبیت ان اکافیک وقال بعضهم: لو اغتابت
احدالم اکن لاغتاب الا ولدی لانهم احق بحسناتی من الغریب ۲۶۲ و فی ذالک الكتاب

۲۶۱ و در آن کتاب روایت کرده از بعضی که گفته شد بمردی که فلاں غیبت کرده تورا پس
فرستاد بسوی او طبقی از خرما و گفت بمن رسیده که تو فرستادی بسوی من حسنات را و من
قصد کردم جزا بدهم تو را بر آن عمل و معدور بدار مرا زیرا که قادر نیستم بر برابری تمام
کار تو و نقل کرده از بعضی دیگر که خبر رسید مردی غیبت کرده اورا فرستاد بسوی او هدیه را
آن مرد گفت مرا خوبی نزد تو نیست که برای من هدیه فرستادی: گفت چرا بمن رسیده که تو
فرستادی بسوی من کارهای نیک خود را: دوست داشتم، من هم جزا بدهم بتو و دیگری گفته اگر
غیبت کنم کسی را دوست ندارم غیبت کنم مگر اولاً دم را زیر آنها سزاوار ترند بحسنات من تا
دیگری .

۲۶۲ و در همان کتاب است که امام فرمود هر کس بگوید درباره مؤمن چیزی را
که دیده دو چشم و شنیده دو گوش او خواهد بود از جمله کسانی که دوست دارند پهنه
کنند بدیها را و روایت وارد شده که گناه او مثل گناه عمل کننده بدیها است و فرموده هر کس
 بشنويد عمل نشته را پس افشا کند آن عمل را او بمثل کسی است که بجا آورده آن عمل را و
هر کس بشنويد باز مرتبه دوم پهنه کند بمثل کسی است که کرده آن عمل را و فرمود عليه السلام
هر کس پهنه کند عمل نشته را خواهد بود مثل نفر اول که کرده آن کار را و فرمود امام پنجم
عليه السلام واجب است از برای مؤمن بر مؤمن که پوشاند ازاو هفتاد گناه کبیره بلکه کاهی برای
کسی که پهنه میکند دو گناه است گناه غیبت و گناه اشاعه فحشاء و پهنه کردن رشتهها و بعد از
ییان دلیل بر حرمت غیبت بیان میشود معنای غیبت و امور راجعه بآن و موارد استثنای آن در
ضمن چند امر. امر اول در بیان معنای آن اما بحسب لغت نقل شده از کتاب صحاح که غیبت این
است که تکلم کند انسانی پشت سر انسان غایبی بچیزی که غمنده کند اورا اگر بشنويد و آنچه گفته
اگر راست باشد نامیده میشود غیبت و اگر دروغ باشد نامیده میشود بهتان .
اما بحسب شرع از رسول خدا (ص) ذر حالیکه ابوذر پرسید از غیبت روایت شده که

وقال ﷺ من قال في مؤمن مارات عيناه وسمعت اذناه كان من الذين قال الله فيهم ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه وفى رواية ورده كوزر فاعل الفاحشه قال و من سمع فاحشه فافشاها فهو كمن اتها و من سمع فافشاها فهو كمن عمله وقال ﷺ من اذاع فاحشه كان كمبتدئها وقال ابو جعفر علیه السلام يحب للمؤمن على المؤمن ان يستر عليه سبعين كبيرة بل له وزران غالبا وزرا اشاعه وورز الغيبة ثم تحقيق معنى الغيبة وما يتعلق بها ومستثنياها يقتضى رسم امور الامر الاول في معناها اما اللげ عن الصحاح الغيبة ان يتكلم انسان خلف انسان مستور به ما يغممه لو سمعه فان كان صد قاسمي غيبة وان كان كذلك سمي بهتنا

واما شرعا عن النبي ﷺ وقد سأله ابوذر عن الغيبة انه اذا ذكر اخاك بما يكرهه وفى رواية اخرى عنه ﷺ اتدرؤن ما الغيبة فقالوا الله ورسوله اعلم قال ذكر اخاك بما يكره قيل ارأيت ان كان في اخي ما اقول قال ﷺ ان كان فيه ما

فرمود غيبة ياد آوري کردن برادر تو است بچيزی که بدداردن آن چیز را ودر روایت دیگر است از رسول خدا (ص) که فرمود آیا میدانید چیست غیبت گفتند خدا و رسول آگاهتر است فرمود ذکر کردن تو برادرت را بچیزی که گفته شد اگر باشد در برادرم آنچیز چه میفرمائی فرمود اگر باشد در اوچیزی که گفته غیبت کردی او را واگر نباشد در او بهتان زدی امر دوم دریابان این است که آیا ذکر اختصاص دارد بزبان یا اختصاص بزبان ندارد در کتاب منهاج الیراعة جلد هشتم صاحب آن گفته ظاهر این است که مراد بذکر در دلیلهای بر حرمت غیب آنطوری که اصحاب فهمیده اند اعم است از ذکر قولی هر چند از عبارت صحاجح اختصاص بزبان فهمیده می شود پس هر چیزی که باعث یاد آوری شخص شود چه قول و چه فعل و اشاره و غیر اینها پس آن ذکر اوست وغیبت است و از جمله کسانی که تصریح کرده اند اختصاص بزبان ندارد شهید ثانی و صاحب جواهر و شیخ انصاری میباشد در مکاسب رحمة الله عليهم.

غزالی گفته ذکر بزبان حرام شده بجهت آنکه در آن فهماندن غیر است و نقصان برادرت بجهت نشان دادن او بچیز یکه خوش ندارد آنرا پس کنایه مثل تصریح است و عمل یاد آور نده مثل کلام است و اشاره : و فشاردادن : و نوشتن : و حرکت و هر چیزی که بفهماند مقصود را پس آن داخل در غیبت است و از همین بابت است قول عایشه که گفت داخل شد بر ما ذنبی پس از آنکه

تقول فقد اغتبة وان لم يكن فيه فقد بهته والامر الثاني في ان الذكر هل يختص باللسان او لا يختص به قال منهاج البراعة ج ٨ والظاهر ان يكون المراد با الذكر في ادلة الحرج كما فهمه الاصحاب الاعم من الذكر القولي وان كان عبارة الصلاح تفيد الاختصاص فكلما يوجب التذكر للشخص من القول والفعل والاشارة وغيرها فهو ذكر له قال ومن صرح بالعموم ثانى الشهيدین وصاحب الجوهر وشيخنا العلامة الانصاری في المکاسب وفيه قال

قال الغزالی ان الذكر باللسان انما حرم لأن فيه تفہیم الغیر نقصان أخيك وتعريفه بما يكرهه فالتعريض به كالتصريح والفعل فيه كالقول والاشارة : والایماء والغمزو والهمزو والكتابة والحركة وكل ما يفهم المقصود فهو داخل في الغيبة فمن ذلك قول عاشه دخلت علينا امرأة فلما ولّت اومأت بيديها قصيرة فقال عليهما اعقتها قال ومن ذلك المحاکات كان يمشي متعارجاً أو كما يمشي لانه اعظم في التصوير

پشت کرد اشاره کردم بدمستم که او کوتاه قداست فرمود رسول خدا (ص) غیبت کردن اورا منهاج فرموده واز افراد غیبت است مثل کسی راه رفتن مثلاً کج راه برود ویا مثل کسی راه بروده که اورا نشان دهد زیرا بزرگترین فرد غیبت نشان دادن و فهماندن غیر است.
وچون دید رسول خدا (ص) عاشه را که تقیید زنی را در آورد فرمود دوست ندارم که واگو
کنم کار انسانی را و برای من چنین و چنان عیوبی باشد.
وهمین طور است غیبت بنوشن زیرا که قلم یکی از دوزبان است.

امر سوم در بیان مراد بآخر است که در تعريف غیبت ذکر شده در منهاج است که مقصود از اخ که در دوره ایت رسول خدا (ص) ذکر شده همانطوری که بیشتر از علماء بزرگ فرموده اند مسلمان است زیرا که غیبت کافر هر چند غیبت فامیده شده بحسب لغت آنکه حکم حرمت بر آن بار نیست بجهة آنکه خوت بین او و مسلمان نیست بلکه خلافی نیست که جائز است غیبت کفار و هجو و فحش ولعن و دشنام آنها مدامی که نسبت بزنا نباشد بدرستیکه رسول خدا (ص) دستور داد بحسان مادح پیغمبر که هجو کند در شعر کفار او فرمود بدگوئی کردن آنها را سخت تراست برایشان از گرفتن مال .

ومطلبی که معلوم شد این است که مخالفین از عame شریکند با کفار در جواز غیبت کما اینکه جائز است لعن آنها بجهة نبود اخت و برادری بین آنها و بین مؤمنین که شیعیان باشند و اذاین جهت است که شهید ثانی فرموده غیب گفتار و یا چیزی که در حکم گفتار است در براده مؤمن بچیزی

والتفهيم ولما رأى عاشة حاكت امرأة قل ميسري انى حاكيت انسانا ولی كذا وکذا : و کذاك الغيبة بالكتابة فان القلم احد المسانين والامر الثالث في بيان المراد بالاخ المذكور في التعريف في المنهاج والمراد من الاخ في النبوتين كما صرخ به غير واحد من الاعلام هو المسلم فان غيبة الكافر وان تسمى غيبة في اللغة الا انها لا يترتب عليها حكم الحرمة اذا اخوة بينه وبين المسلم بل لاختلاف في جواز غيبتهم وهجرهم وسبهم ولعنهم وشتمهم مالم يكن قدفا وقد امر رسول الله ﷺ حسانا بهجوهم وقال انه اشد عليهم من رشق المال فانقدح بذلك اشتراك المخالفين المشركين في جواز غيبتهم كما يجوز لعنهم لاتفاق الاخوة بينهم وبين المؤمنين ولذلك قال ثانى الشهيدين في حدتها: هو القول وما في حكمه في المؤمن بما يسوئه لوسمعه مع اتصافه به وفي جامع المقاصد وحدتها على ما في الاخباران يقول المرء في أخيه ما يكرهه لوسمعه مما فيه ومن المعلوم ان الله تعالى عقد الآخرة بين المؤمنين بقوله انما المؤمنون اخوة دون غيرهم وكيف

که بدش بیاید اگر بشنود با بودن آن چیز در او و پسر علامه در جامع القاصد فرموده بنا بر آنچه در اختیار است غیبت این است که بگوید مردی در باره برادرش بچیزی که بدآید او را اگر بشنود از چیزهای که در او باشد و معلوم است که خدای تعالی عقد برادری بسته بین مؤمنین بقوله تعالی انما المؤمنون اخوة نه با غير مؤمنین و چگونه ممکن است برادری بین مؤمن و مخالف که عامه باشد بعد از کثیر روایات بس حد تواتر و آیات زیادی بر وجوب دشمنی با آنها و تبری از آنها - شیخ انصاری قده فرموده که اگر کسی توهم کند آن لایحب احد کم ان یا کل لحم اخیه متیاً مثل بعضی از روایات مطلق است این توهم دفع میشود بچیزی که دانسته شده از ضرورت مذهب و آن نداشتن احترام آنها است و جاری بودن احکام اسلام بر آنها مگر قلیلی که نظام زندگی منوط است بآن مثل نجس نشدن آنچه ملاقات کند با آنها با رطوبت : و حلال بودن کشتار وزبائج آنها وزن دادن و گرفتن و حرام بودن ریختن خون آنها بواسطه حکمت دفع فتنه و فساد برای آنکه هر دسته نکاحی دارد و احکام مختصه بخود آنها.

و ظاهر این است که مؤمنی را که غیبت او حرام است اعم است از اینکه زنده باشد یا مرد و فرقی بین زنده و مرد نیست مثل اینکه مرد باشد یا زن بالغ و ممیز باشد یا بالغ و ممیز نباشد فرق ندارد و تصریح کرده اند که فرقی نیست بچه باشد یا نباشد جمعی از علماء که از جمله آنها است شیخ انصاری قدس سرہ آنجا که فرموده ظاهر این است که داخل است در غیبت بچه

يتصور الاخوة بين المؤمن والمخالف بعد توادر الروايات وتضافر الايات فى وجوب معاداتهم والبرائة منهم - قال شيخنا العلامه وتوهم عموم الاية (ايحب احدكم ان يأكل لحم أخيه ميتا) كبعض الروايات لمطوق المسلم مدفوع بما علم بضرورة المذهب من عدم احترامهم وعدم جريان احكام الاسلام عليهم الاقليلاما يتوقف استقامة نظام معاش المؤمنين عليه مثل عدم افعال ما يلاقيهم بالرطوبة : وحلذب ايحهم ومناكحهم وحرمة دمائهم : لحكمة دفع الفتنه وفسادهم لان لكل قوم نكاح او نحو ذلك ثم الظاهر من المؤمن المعتبر بالفتح اعم من ان يكون حيا او ميتا ذكرها او انشى بالغا او غير بالغ مميز وقد صرخ بالعموم غير واحد من العلماء منهم شيخنا الانصارى قدس سره بقوله الظاهر دخول الصبي المميز المتأثر بالغيبة لو سمعها لعموم بعض الروايات المقدمة وغيرها الدالة على حرمة اغتياب الناس واكل لحومهم مع صدق الاخ عليه والظاهر ان المراد من السماع في تعریفه لهم لها بانها ذكر المؤمن بما يسوئه لوسمعه الاعم من السماع الفعلی يعني يكون ذكره بمالوسمعه مميزی که از گفتار بدر باره او بدحال شود اگر بشنويد بجهة عموم بعضی از روایات گذشته و غیر آنها که دلالت دارد بر حرمت غیبت مردم و خورددن گوشت آنها . با اینکه اخ و برادر صادق است براطفال .

و ظاهر این است که مقصود و مراد از شیدين فعلی نیست بلکه اعم است یعنی گفتار طوری باشد که اگر بشنويد بده باید ولو آنکه نشنود و بآن مؤمن که غیب شده فرسد کلام . و نیز ظاهراً این است که آنچه مستفاد از اخپار است بنابر آنچه عده از علماء فهمیده اند فرقی نیست نسبت بآنچه بده می‌اید اگر بشنويد نقضی باشد دینی : یادنیوی : یانبی : یاخلاقی : یاکردار : یا گفتار : یا راجع باشد بلباس او : یا منزل او یا چهارپای او وغیره ذالک . اما نقض دینی مثل اینکه بگوئی فلان دزد است یا دروغ گو است یا شراب خوار است یا خائن است یا ظالم است یا نمازبک میشمارد یا زکوة نمیدهد یارکوع و سجود نیکو بجانمیا ورد یا از نجاسات پرهیز ندارد یا به پدر و مادر نیکی نمیکند .

واما راجع بدنیای او مثل اینکه بگوئی ادب ندارد و یا بمردم بی اعتماد است یا ایفکه بگوئی برای هیچکس بر نفس خود حقیقائل نیست یا برای خود بر همه کس حق قائل است یا زیاد حرف میزند یا زیاد میخورند یا زیاد میخوابند یا در غیر وقت میخوابند .

یکر هه ولو لم يسمع ثم المستفاد من بعض الروايات كغير واحد من الاصحاب عدم الفرق فيما يکره بين ان يكون نقصا في الدين او الدنيا او البدن او النسب او الخلق او الفعل او القول او ما يتعلق به من ثوبه او داره او ذاته او غير ذلك

اما في الدين فکقولك هو سارق او كذاب او شارب الخمر او خائن او ظالم او متهان بالصلوة او لاز كوة او لا يحسن الركوع او السجود او لا يحترز من النجاسات او ليس باراً ابواليد به

واما في الدنيا فکقولك انه قليل الادب متهان بالناس او لا يرى احد على نفسه حقا او يرى لنفسه الحق على الناس او انه كثير الكلام او كثير الاكل او كثير النوم

نيام في غير وقته واما البدن فكما تقول انه طويل او قصير او اعمس او احوال او اقرع او لونه اصفر او اسود ونحو ذلك مما يسوئه

واما النسب فکقولك ابوه فاسق او خسيس او حجام او زبال او ليس بنجيب

واما الخلق فبان تقول انه سيء الخلق بخيل متكبر مختال مراء شديد الغضب

واما راجع بيدن او مثل اينكه بگوئی قد دراز است یا کوتاه قد است یا دو بین است یا چشم معيوب است یا سراومو ندارد یا دنگ او زرد است یا سیاه است و مثل اينها که بد دارد آنرا .

واما راجع بنسن مثل اينكه بگوئی پدر فلاق فاسق است یا پست است : یا حجمات گر است : یاز باله پاک کن است : یانجابت ندارد .

واما راجع بخلق او مثل اينكه بگوئی فلاپی بد خواست بخیل است متکبر است خود پسند است شدید الغضب است و یا اينكه بگوئی ترسو است : ضعیف است : متسر است و مثل اینگونه کلمات .

واما راجع بلباس او مثل اينكه بگوئی فلاپ آستینش گشاده است : یا لباس بلند است و یا کثیف جامه است .

واما راجع بکفتار او مثل اينكه بگوئی فلاپ دروغ گواست یا فحش دهنده است : و یا ذباش لکنت دارد : یا حرفي را بحرفي مبدل میکند یا اينكه قاتا است یا فافا است

واما راجع بمنزلش مثل اينكه بگوئی خانه فلاپ باندازه خانه کبوتر است در کوچکی با مثل دیر نصاری است

واما راجع بمركب او مثل اينكه بگوئی اسب فلاپ یا بواست یاقاطرا و عیب زیاد دارد

جبان عاجز ضعیف القلب متهور و ما یجری مجری ذلك

واما فی ثوبه فکقولك انه واسع الکم طویل الذیل و سخ الشیاب و نحوها

واما القول فکقولك انه کذاب او سباب او انه تمام او عجم او الکن او الشع او

الیغ و نحو ذلك

واما فی داره فکما تقول انه مفحص قطاء ای فی الصغر او کدیر النصاری او نحوهما

واما فی دابته فکقولك لفرسه انه بربون او بلغته انها کثیرة العیوب

والامر الرابع فی بيان عدم جواز استماع الغيبة قال الشیخ قدس سره فی المکاسب

یحرم استماع الغيبة بلا خلاف فقد ورد ان السامع للغيبة احد المغتابین والاخبار فی

حرمتہ کثیرة ومن جملة الاخبار الدالة علی حرمتہ بناء علی نقل منهاج البراعة ج ٨

مارواه الصدوق فی عقاب الاعمال باسناده عن ابی جعفر علیہ السلام قال من اغتیب عنده اخوه

المؤمن فنصره و اعانه نصره الله و اعانه فی الدنيا والآخرة ومن لم ینصره ولم یدفع

عنه وهو یقدر علی نصر ته حقره الله عز وجل فی الدنيا والآخرة و فیه فی حدیث طویل

امر چهارم دریان اینکه شنیدن غیبت بمثیل غیبت کردن جائز نیست : شیخ انصاری قدس

سره در مکاسب فرموده حرام است شنیدن غیبت بدون خلاف و روایت وارد شده که شنو نده غیبت

یکی از غیبیت کننده است و اخبار در حرمت آن زیاد است و از جمله اخباری که دلالت دارد بر

حرمت آن بنابر نقل منهاج جلد ٨ روایتی است که روایت کرده شیخ صدوq قده در کتاب عقاب

الاعمال اذا بی الورد از امام پنجم علیه السلام که فرمود هر کس غیبیت شود نزداو برادر ایمانی

او پسر یاری کنداو را واعانت کنند بردا آن خدایاری کنند اورا واعانت کنند اورا در دنیا و آخرت

و هر کس یاری نکنداو را ودفع نکند ازاو وحال آنکه قادر باشد بریاری او : خدا کوچک کنند

اورا در دنیا و آخرت : و نیز در آن کتاب نقل شده حدیث مفصلی از رسول خدا که فرمود هر کس

ردکنداز برادرش غیبیت را که شنیده رد کند خدای متعال ازاو هزار دراز شر در دنیا و آخرت و

واگر رد نکند خواهد بود گناه او مثل کسی که غیبت کرده اورا .

و در کتاب وسائل صدوq نقل کرده از شعیب بن واقد از حین بن زید از امام ششم

علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام در حدیث مناهی از رسول خدا (ص) که نهی فرموده از

غیبت و از گوش فرادادن بفیت و نهی فرموده از نمامی و گوش فرادادن با آن و فرمود داخل

یهشت نمیشود فقات یعنی تمام و منع فرموده از گفتگوهای که بکشاند بسوی غیر خدا و منع

عن رسول الله ﷺ قال و من رد عن أخيه غيبة سمعها في مجلس رحمة الله عزوجل عنه الف باب من الشر في الدنيا والآخرة وإن لم يرد عنه كان عليه كوز من اغتابه وفي الرسائل عن الصدوق عن شعيب بن واقد عن الحسين بن زيد عن الصادق عن أبيه في حديث المناهى أن رسول الله ﷺ نهى عن الغيبة والاستماع إليها ونهى عن التمجيء والاستماع إليها وقال لا يدخل الجنة فتات يعني ناما ونهى عن المحادثة التي يدعوا إلى غير الله ونهى عن الغيبة وقال من اغتاب امرء مسلما بطل صومه ونفطه وضوئه جاء يوم القيمة يفوح من فيه رائحة انتقام من الجيفه يتأنى به أهل الموقف وإن مات قبل ان يتوب مات مستحلا لمحرم الله عزوجل الا ومن تطول أخيه في غيبة سمعها فيه في مجلس فردها عنه الف باب من الشر في الدنيا والآخرة فإن لم يردها وهو قادر على ردتها كان عليه كوز من اغتابه سبعين مرة

والظاهر ان الرد غير النهي عن الغيبة بل المراد به الانتصار للغائب بما يناسب تلك الغيبة فان كان عينا دنيويا انتصر له باعيب ليس الاماعاب الله به من المعاصي

فرموده از غييت و فرموده هر کس غييت کند مرد مسلماني را باطل ميشود روزه او وشكسته ميشود وضوي او وميآيد رونقيامت در حاليکه بالا مير و دازدهانش بوئي کيف ترا زمردار که آزار ميشوند از آن اهل محشر و اگر بميرديش از اييکه تو به کند مرده است در حاليکه حلال شمرده حرام خدا را آگاه باشيد هر کس نیکي کند بر برادرش در غيبي که شنيده آنرا در مجلسی پس رد کند آنرا رد کند ازا خدا هزار درش را در دنيا و آخرت و اگر رد نکند قادر باشد بر رد آن خواهد بود براو مثل کنها هن غييت کنند هفتاد برا بر

و ظاهر اين است که در کدن غيرا زنه از غييت است بل که مراد از ديارى کردن از غایب است بطور يکه مناسب با آن غييت باشد : پس اگر غييت دنيوی باشد ياری کند او را که بگويد عيب نیست مگر آنکه خداع عيب شمرده باشد از معاصي آنجنانی که از بزرگترین آنها ياد کردن تو است برادر دينی ات را بچيز يکه خدا آنرا عيب ندانسته : و اگر عيب دينی باشد ييان کند توجيهاتی که خارج کند آنرا از معصیت : و اگر جوری باشد که قابل توجيه و رد نباشد ياری کند او را باینکه بگويد مؤمن گاهی مبتلا ميشود بمعصیت و سزاوار است که طلب رحمت کنند برای او نه آنکه سرزنش کنند او را بر آن برای آنکه سرزنش تواورا شاید گناهش بزرگتر باشد نزد خداوند از گناه او اين گونه توجيهات .

الى من اكبرها ذكر اخاك بماله يعبد الله به . وان كان عبيدا دينيا وجده بمحامل تخرجه عن المعصية فان لم يقبل التوجيه انصر له بان المؤمن قد يبتلى بالمعصية فينبغي ان يستغفر له لان يعير عليه لان تعيرك اياد لعله اعظم عند الله من معصية ونحو ذلك

الامر الخامس في مستثنيات الغيبة اى الموارد التي يجوز فيها الغيبة فان المستفاد من الاخبار ان حرمتها انما هواجل ما فيها من هتك عرض المؤمن وانتقاده وتأديبه فلو لم توجب هتكا لكونه مهتوكا بدونها ككونه متجاهرا با الفسق او لم يقصد بها الانتقاد بالذات فلا عن جامع المقاصد وضابط الغيبة كل فعل يقصد عرض المؤمن والتفكه به او اضحاك الناس منه واما ما كان لغرض صحيح فلا يحرم كنصيحة المستشير

والظلم الخ

عن مكاسب الشيخ قد حرمة الغيبة لاجل انتقاد المؤمن وتأديبه منه فاذا فرض هناك مصلحة اعظم من مصلحة احترام المؤمن بترك ذلك القول فيه وجب كون الحكم

امر پنجم در مستثنيات غيابت است يعني بيان مواد يذكر شارع اجازه داده که انسان غيابت کند برای آنکه آنچه از روایات استفاده شده اين است که حرمت غيابت بجهت هتك عرض و آبروی مؤمن است ونقص او واذیت او پس اگر موبدی بود که غيابت باعث هتك نباشد مثل اينکه متجاهر بفسق باشد و هتك شده باشد یا آنکه غرض از غيابت هتك و نقص او نباشد بلکه غرض صحیحی داشته باشد پس حرام نخواهد بود از جامع المقاصد نقل شده که قاعده در حرمت غيابت هر عملی است که قصدشود با آن هتك عرض هؤمن و تفريح و خنده ندين مردم و اماميتي که غرض صحیحی در برداشته باشد حرام نیست مثل نصيحت مشورت کننده ودادخواهی : و از مكاسب شجاع نصاری قدس ره نقل شده که حرمت غيابت بواسطه نقص زدن بمؤمن و آزارشدن مؤمن است از آن پس اگر فرض شود که باشد در غيابت مصلني بزرگتر از احترام مؤمن بترك کلام درباره او واجب است ملاحظه حکم

بر طبق مصلحت قوى كما ينكه قاعده اين است در هر معصيتي از حقوق خدا و حقوق الناس وبعد از دانستن اين مطلب بدانکه موادر جواز غيابت و باعث آن چند چيز است .

اول آنکه تظلم ودادخواهی کند آدميکه باو ظلم شده که جائز است بيان کند ظلم ظالم را نزد کسيکه اميد بروده رفع ظلم کند ازا وخدائي متعال فرموده که دوست ندارد اشاعه بدرا

مگر از کسيکه مظلوم واقع شده و تأييد ميکند آنرا که اگر نباشد مظلوم از اظهار ظلم که قسمتی

على طبق اقوى المصلحتين كما هو الحال في كل معصية من حقوق الله و حقوق الناس اذا عرفت ذلك فاعلم ان مسوغاتها امور الاول التظلم اي تظلم المظلوم بذكر ظلم الظالم عند من يرجور فعله الظلم منه قال سبحان الله لا يحب الله الحجارة بالسوء من القول الامن ظلم قيل و يؤيد الحكم فيه ان في منع المظلوم من هذا الذي هو نوع من التشفي حرج عظيم ولا ن في تشريع الجواز مظنة ردع للظلم وهي مصلحة خالية عن مفسدة الثاني نصح المستيتر فان النصيحة واجبة للمستيتر فان حياته قد تكون اقوى مفسدة من مفسدة الغيبة نقل عن الشيخ و كذلك النصح من غير استشارة فان من اراد تزويج امرأة وانت تعلم بقبائحها التي يجب وقوع الرجل في الغيبة والفساد لاجلها فلاريبي ان التنبيه على بعضها وان اوجب الواقع فيها او لى من ترك نصح المؤمن مع ظهور عدة من الاخبار في وجوبه على نقل منهاج البراعة

الثالث الاستفتاء بان يقول للمفتي ظلمني فلان حق فكيف طريقي في الخلاص قيل والا سلم التعریض بان يقول ما قولك في رجل ظلمه ابوه او اخوه او زوجته و

از شفای غیظاست من نوع شود حرج و سخت گیری بزرگی است براو و علاوه در جائز کردن شرع این معنی را مظنون ردع ومنع ظالم است از ظلم و خود این مصلحتی است حالی از مفسده دوم در مقام نصيحت مشورت کننده زیرا که نصيحت او واجب است براي کسيکه با مشورت شده بجهت آنکه اگر واقع نگوید خیانت کرده و مفسدة خیانت يشنراست تاغييت وشيخ انصاری فرموده همین طور است نصيحت بدون مشورت کردن غير براي آنکه کسيکه قصد تزویج دارد باز نی و تو آگاه باشی بشیوه ای ازا که اگر نگوئی واقع می شود آن مرد در غیبت و فساد بجهت آن قبائج شکی نیست که بیان کردن بعضی از آنها هر چند باعث می شود که مرد کراحت پیدا کند نسبت بآن زن اولی است از ترک نصيحت مؤمن با ظهور روایاتی بروجوب نصيحت نقل از منهاج البراعة

جلد ۸

سوم از موارد جواز غيبيت اين است که انسان در مقام طلب فتوا باشد باینکه بمقتى بگويد فلافي نسبت بحق من ظلم کرده راه خلاصي من از ظلم چگونه است و بعضی گفته اند سالم تراين است که بکنایه بگويد باینکه بگويد چه ميفرمائید در باره مرديکه ظلم کرده با و پدرش يا برادرش پازوچه اش وشيخ انصاری فرموده وقتی جائز است نامبردن که طلب فتوا منوط باشد که نامش بيرند بخصوص و اگر نه جائز نیست واستدلال شده بر جواز بر وايت صحیحه از عبد الله پسرستان از امام ششم عليه السلام از رسول خدا (ص) كه مردی آمد خدمت رسول خدا و گفت بدرستيکه مادر

قید الشیخ الجواز بما اذا كان الاستفتاء موقفا على ذكر العالم بالخصوص والافلا يجوز
و استدلوا عليه بصحيحة عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام قال جاء رجل الى
النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال ان امي لا يدفع يد لامس فقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احبسها : قال قد فعلت فقال فامنع
من يدخل عليها قال قد فعلت قال فقيدها فانك لا بترها بشيء افضل من ان تمنعها عن
محارم الله و احتمال كونها متباهرة مدفوع بالاصل

الرابع تحذير المسلمين من الشروع في الضرر لدنيا ولدين لأن مصلحة
دفع فتن الشر والضرار لمن هتك شر المغتاب مثل من يريد شيئاً وانت تعلم بكونه
موصوفاً بعيوب فسكته عن ذكر عيوبه اضرار با المشترى وكذا الكاذب المبدع الذي يخاف
من اضلال الناس فإذا رأيت من يتردد إلى مبتدع أو فاسق وخفت أن يتبعه إليه بدعته
او فسقهه فلما تكشف مساوئه ويدل عليه ما عن الكافي عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال
رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدى فأظهروا البراءة منهم واكثروا
من سبهم والقول فيهم والواقعه وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الإسلام وتحذرهم

من هر کس را بخود راه میدهد خضرت فرمود حبس کن او را عرض کرد حبس کردم نافع نشد
فرمود جلو بگیر که کسی براو وارد نشود عرض کرد این کار نیز کردم و نافع نشد حضرت فرمود
مقدم کن او را : بدرستیکه نیکی از این بالآخر نیست در باره مادرت که او را منع کنی از حرام خدا :
بعضی گفتنند شاید این مورد که رسول خدا منع نکرد از غیبت بواسطه آن بوده که آن زن متباهر
بوده جواب داده شده که این جهت معلوم نیست پس جائز است و لم تباهر نباشد .

چهارم موردیست که مسلمانی را بر کنار دارد از شر واژ واقع شدن در ضرر دنیوی و یادینی
بهجهت آنکه دفع فتنه شر و ضرر سزاوار تراست از شرهنگ غیبت شده مثل اینکه کسی قصد دارد خرید
چیزی را و تو آگاهی که آن چیز معیوب است پس سکوت تو از ذکر عیوب آن ضرر زدن بمشتری است
و همین طور است نسبت بیدعت گذار دیدن که خوف گمراه کردن مردم میر و دوقتی دید مردم رفت
و آمد میکنند پیش آن فاسق بیدعت گذار خوف این است که سرایت کند بیدعت او یا فسق او بدیگران
پس جائز است که بر ملاکنی بدیهای اورا و دلالت دارد براین روایت کافی از امام ششم (ع) اذ
رسول خدا که فرمود رسول خدا فرموده هر گاه دیدید اهل شک بیدعت را بعد از من پس اظهار
کنید بیزاری از آنها را و زیاد کنید نسبت های زشت را با آنها برای آنکه طمع نکنند که فسادر
دین کنند و بترا سانید مردم را از آنها و نگذارید که فرابگیرند از بدعهای آن : مینویسد خدا
بهجهت این عمل برای شما حسنات و بلند میکنند با آن سبب درجات شما

الناس ولا تعلموا من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات ورفع لكم به الدرجات الخامس قصد ردع المغتاب عن المنكر الذي يفعله اذا لم يمكن الردع الامه فانه اولى من ستر المنكر عليه فهو في الحقيقة احسان في حقه مضافا الى عموم ادلة النهي عن المنكر

السادس باب الترجيح والتعديل في الرواية لاجل معرفة قبول الخبر وعدمه ومعرفه صلاحيته للمعارضه وعدمها والا نسد باب التعادل والترجح الذي هو اعظم ابواب الاجتهاد وجرت السيرة عليه من قديم الزمان كجريانها على الجرح في باب الشهادة وعلى ترجيح مادل على وجوب اقامتها على حرمة الغيبة والاضاعات الحقوق في الدماء والاموال وغيرها ولغلب الباطل ويلحق بذلك الشهادة بالزنا وغيره لاقامة الحدود

السابع دفع الضرر عن المغتاب في دم او عرض اموال وعليه يحمل ما ورد في ذم زرارة من عدة احاديث و قدور التعلييل بذلك في بعض الاحاديث ويلحق بذلك

پنجم از موارد جواز صورتی است که قصد منع داشته باشی که باین وسیله باز بدباری کسی را از کار رخت و عمل بدی که انجام داده در صورتیکه نتوانی منع کنی او را مگر باین وسیله زیرا اظهار کار او را باین قصد سزاوار تر است از پوشیدن عیب او بلکه این در حقیقت نیکی است در باره اعلاء او ادله نهی از منکر میگیرد مورد را

ششم از موارد جواز مورديست که بخواهی مقدم بدباری روایت کسی را بر دیگری و قبول روایت ورد آن محتاج بجرح و تعديل باشد يعني در مقام ردمحتاج باشد بیان عیوب را وی واگر جائز نباشد منسد و بسنہ میشود در تعادل و ترجیح که از بزرگترین ابواب اجتهاد است و همین طور ترجیح در باب شهادات و مسلم است باین صالح تقدم جواز غیبت بر حرمت آن و اگر نهاد بین میروند حقوق در خون و اموال و غلبه میکنند باطل و همین طور در شهادت بزن او غیره برای اجرای حدود دهم از موارد جواز قصد دفع ضرر است از جان یامال یا عرض غیر بواسطه بیان عیوب و بهمین جهت حمل میشود اخبار یکه وارد شده در ذم و بدگوئی از زارة در عده از احاديث و در خود روایات نیز این علت ذکر شده - و بهمین جهت جائز است غیبت بجهت ترس بر جان خود گوینده یامال او یا عرض او زیرا که ضرورت مباح میکنند منوع را .

هشتم از موارد جائزه جائی است که معروفی کردن کسی منوط باشد بیان وصفی که بآن شناخته میشود و بغیر آن نمیتوانی بشناسانی مثل اعمش و اعرج و احوال واقع و امثال اینها پس

الغيبة للقيقة على نفس المتكلّم او ماله او عرضه فان الضورات تبيح المحظورات
الثامن ذكر الشخص بالصفة المميزة التي لا يعرف الا به كالأعمش والاشتر والاحول و
نحوها فلابأس بذا اشارت الصفة في اشتهر اي وصف بها الشخص الى حيث لا يكره ذلك
صاحبها وعليه يحمل ما صدر عن العلماء الاعلام التاسع اظهار العيوب الخفية للمرء يضـ
عند الطبيب للمعالجة العاشر ردمن ادعى نسباليس له فان مصلحة حفظ الانساب اولى
من مراءات حرمة الغيبة الحادى عشر اذ اعلم اثنان عن رجل معصية وشاهداهما فاجرى
احدهما ذكره في غيبة ذلك العاصي جازلاه لا يؤثر عند السامع شيئاً وان كان الاولى
تنزيه اللسان عن ذلك لغير غرض من الاغراض الصحيحه خصوصاً مع احتمال نسيان
المخاطب لذاك او خوف اشتهره الثاني عشر غيبة المتجاهر بالفسق في ما تجاهر به
فان من لا يبالى بظهور فسقه بين الناس لا يكره بالفسق وقد قال الامام عليه السلام على ما في
المنهج اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له ولا غيبة : وفي رواية اخرى من القى
جليل الحياء فلا غيبة له واما جواز غيبة غير ما تجاهر به فقد منع منه بعض وقال

با کی نیست اگر اشتهر شخصی بیکی اذاین اوصاف طوری باشد که بدش نمی‌اید صاحب آن از ذکر آن و هرچه از علما ذکر شده در کتب محمول است بر همین نهم ذکر عیوب پوشیده میریض نزد طبیب بهجهت معالجه دهم رد کسیکه ادعای نسبی کرده که نیست آن نسب برای او برای آنکه حفظ انساب سی ام ارت است از مراعات حرمت غیرت.

یازدهم از موارد جواز در صورتی است که دونفر آگاهند از معصیت کسی و هر دو ناظر بوده‌اند پس بزبان بیاورد یکی از این دونفر پشت‌سر گنه کار جائز است برای آنکه ذکر اثری ندارد نزد این شونده هرچند بهتر این است که آلوده نکند زبان بغیر از غرضی از اغراض صحیحی خصوصاً با احتمال اینکه فراموش کرده باشد دیگری آنرا یا خوف اشتهرار آن باشد دوازدهم از موارد جائزه غیبت کردن کسی است متجاهر بفسق باشد و از داشتن مردم که مردی است گنه کار بدش نیاید نسبت بهمان گناهی که مرتكب شده زیرا کسیکه باک ندارد از ظاهر شدن گناهش بین مردم کراحت ندارد که نامش بیرون نگذارد امام فرموده بنابر نقل منهاج هرگاه اظهار کرد فاسق فسق خود را پس نیست احترامی برای او و نیست برای او غیبیتی و در روایت دیگر است هر کس دور افکنند پرده حیارا پس نیست برای او غیبیتی و اما جواز غیبتی او در غیر چیزی که خودش اظهار میدارد بعضی منع کرده اند از آن و شیخ فرموده سزاوار است حکم شود بالحاق با آنچه اظهار

الشيخ قده وينبغى الحق ما يستتر به بما يتجاهر فيه اذا كان دونه في القبح .

(باب في الحسد و ذمه)

۲۶۳ - في ارشاد الديلمی قال رسول الله عليه السلام اي اياكم و ثلاث خصال فانهن رأس كل خطيئة اي اياكم والكبیر فان ابليس حمله الكبر على ترك سجود آدم فلعنہ الله وابعده واياكم والحرص فان حمله الحرص على ان اكل من الشجرة واياكم والحسد فان قايبيل حمله الحسد على قتل أخيه هابيل والحسد جاحدخله لم يرض بقضاء الله ۲۶۴ - ارشاد الديلمی وقال تعالى في بعض كتبه الحسد عدو نعمتی والحسد يبين في الحسد قبل المحسود ۲۶۵ - وفيه قال امير المؤمنین علیه السلام الحسد ما اعد له بدء بصاحبته فقتله .

ميدارد عیی که غیر آنست اگر کوچکتر باشد از آنکه اظهار میدارد مثل بوسیدن و نظر کردن شبیت بکسیکه خودش اظهار میدارد زنا کردن را .

(باب حسد بر دن و هدمت آن)

۲۶۳ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسول خدا (ص) فرموده پیرهیزید از سه خصلت زیرا که آنها سهر گناه است : پیرهیزید از خود خواهی بدرستیکه شیطان را خود خواهی و ادار کرد بر ترک سجدۀ آدم پس دور شد از رحمت خدا : و پیرهیزید از حرص بدرستیکه آدم را حرص و ادار کرد بر کشتن برادرش هایل و آدم حسود منکر است خواست خدا برای آنکه راضی نیست بقضای الله .

۲۶۴ در کتاب ارشاد دیلمی نقل کرده که خدای متعال فرد در بعضی از کتابها یوش حساسد یعنی آدمیکه حسد بورزد دشمن نعمت من است و حسد آشکار میشود در خودش پیش از آنکه در محسود ظاهر شود .

۲۶۵ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا خیر بدهد بحسد چقدر عدالت میورزد زیرا ابتداییکند بصاحبش تامیکشداورا .

۲۶۶ و در آن کتاب است که روایت شده در آسمان پنجم ملکی است که میگذرد ازا اعمال و گاهی عملی میگذرد مثل شمس نور افشاری میکند پس آنرا بر میگرداند و میگوید این عمل در آن حسد است پس بزنید بروی صاحبش و ندیدم ظالمی را که شباخت بمظلوم داشته باشد مگر آدم حسود و هر کسی راهی برای رضایت او هست مگر حسود که نیست راهی بسوی رضایت او مگر زوال نعمت محسود و آدمیکه برا و حسد برده .

فيه وروى أن في السماء الخامسة ملكاً تمر به الأعمال فربما من به عمل كالشمس يضيئ نوراً فيerde ويقول هذا فيه حسد فاضر بواهباً وجه صاحبه ومارأيت ظالماً شبيه بالظلم الاحاسد وكل واحد في رضاه سبيل الا الحاسد لاطريق الى رضاه لانه لا يرضيه الا زوال نعمة المحسود ^{٢٦٧} - وفيه روى ان موسى عليه السلام رأى رجلاً عند العرش فغبطه وقال يارب بمن نال هذا ما هو فيه من سكناه تحت ظلال عرشك فقال انه لم يكن بحسد الناس ^{٢٦٨} و فيه قال امير المؤمنين عليه السلام لا تحسدوا فان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب ^{٢٦٩} في السفينه في وصية الصارقي عليه السلام لا يسجد عزير بن نعمان الا حول ان ابغضكم الى المترء سون المشائون بالنمائيم الحسنة لا خوانكم ليسوا مني ولا انامنهم انما ولیائی الذين سلمو الامرنا واتبعوا آثارنا واقتدوا بنا في كل امور نائم قال اللهم إني أكلت ^{٢٧٠} لسانك و الله لو قدم احدكم ملا الارض ذهبا على الله ثم حسد مؤمن الكان ذاتك للذهب مما يکوی به في النار وفي ذلك الكتاب آفة الدين الحسد والعجب والفخر ^{٢٧١} عن ابي عبدالله عليه السلام قال المؤمن يبغط ولا يحسدو المنافق يحسد ولا يبغط قال رسول الله عليه السلام اقل الناس لذة

^{٢٦٧} و در آن کتاب است که روایت شده حضرت موسی(ع) دید مردی را نزد عرش غبطة بردا با و گفت خدایا چه صفتی بین مقام رسیده که سکنی کرده زیر سریعه عرش جلالوندار رسید حسد بمقدم نور زیده

^{٢٦٨} و در آن کتاب است که امیر المؤمنین عليه السلام فرمود حسد نور زید زیر اکه حسد میخورد ایمان را بمثیله آتش هیزم را

^{٢٦٩} در کتاب سفینه نقل شده و صیت امام ششم بمعجزه عزير بن نعمان احوال بدرس تیکه میگوید ترین شما نزد من ریاست طلبان هستند و سخن چین ها و کسانی که حسد بورزند به برادران شما نیستند آنها از من و نهمن از آنها دوستان من کسانی هستند که تسلیم امر ما باشند و پیروی کنند آنارمارا و اقتدا کنند بما در تمام امور وبعد فرمود که قسم بخدا اگر یکی از شما باندازه روی زمین طلا بدده در راه خدا بعد بمنی حسد بورزد آن طلاها اسباب عذاب او خواهد شد .

^{٢٧٠} - و در همان کتاب است که آفت دین حسد است و عجب است و فخر ^{٢٧١} - از امام ششم عليه السلام است که مؤمن غبطة میرد و حسد نمیورزد و منافق حسد میرد و غبطة نمیخورد رسول خدا (ص) فرمود کمترین مردم از جهت لذت حسود است .

الحسود ۲۷۲ عن الصادق عليه السلام لا يؤمن رجل فيه الشح والحسد والجبن وقال عليه السلام
الحسد مضر بنفسه قبل ان يضر بالمحسود ۲۷۳ وفيها يضاعن الصادق عليه السلام قال الحسد من
عمى القلب وجحود فضل الله تعالى وهم اجناحان للكفر والحسد وقع ابن آدم في حسرة
الابدو هلك مهلا لا ينجو منه ابدا ۲۷۴ وفيه عن الصادق عليه السلام كان رسول الله عليه السلام
يتغوز في كل يوم من ست من الشك : والشرك : والحمية : والغضب والعجب والحسد
۲۷۵ وفي هذا الكتاب قال الصادق عليه السلام الحسد مضر بنفسه قبل ان يضر بالمحسود كابليس
اورث بحسده لنفسه العنجه ولادم الاجتباء والهدي والرفع الى محل حقائق العهد
والاصطفاء فكن محسودا ولا تكن حاسدا فان ميزان الحسد ابدا خفيف ثم قل ميزان
الحسود والرزق مقسوم فماذا ينفع حسد الحسد فماذا يضر المحسود الحسد نقل في
السفينة ان الحسد ان يرى الرجل لاخيه نعمه فيتمنى زوالها عنه وتكون له دونه الغبطة

۲۷۶ - ودر همان کتاب است از امام ششم عليه السلام که ایمان نیاورده مردی که در او بخل و
حسد و جبن باشد و فرمود آدم حسود ضرر بخود میزند پیش از آنکه ضرر زند به محسود

۲۷۷ - ودر آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که فرمود حسد از کوری دل است و از
انکار فضل خدای تعالی و این دو بال است برای کفر و بواسطه حسد بردن واقع میشود پس آدم
در حسرت همیشگی و هلاک میشود بهلاکتی که نجات نیابد از آن هر گز .

۲۷۸ - ودر آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که رسول خدا (ص) پناه میبرد بخداهر
دوز از شش چیز : از شک : و از شرك : و از تصب : و از غصب : و از عجب : و از حسد .

۲۷۹ - ودر همان کتاب است از امام ششم عليه السلام که فرمود آدم حسود ضرر میرساند بخود
قبل از آنکه صرد بر ساند به آنکسیکه باو حسد برده مثل شیطان که باعث شد حسدش بر دوری
او از رحمت خدا و برای آدم اختیار خدا او را بنبوت و هدایت و بلندی او بمقام عهد خدائی و
بر گزیدگی پس بوده باش کسیکه بر تو حسد بیرون نده آنکه تو حسد بیرزیرا که میزان آدم حسود
همیشه سبک است بسیگینی میزان کسیکه بر او حسد برده و رزق قسمت شده پس چه نفعی میبخشد
حسد بحسد بر نده و چه ضرری میرساند حسد بکسیکه بر او حسد بر دی : در کتاب سفینه نقل شده
که حسد این است که بیند برای برادرش نعمتی را پس تمنا کند زوال آنرا از او و باشد آن
نعمت برای او : و غبطة این است که تمتا کند از برای خود مثل آن نعمت و درخواست نکند
زوال آنرا از برادرش پس حسد حرام است بطور کلی یا اظهار آن .

ان یتمنی ان بکون له مثلاه او لا تیمنی زوالها عنہ فهو حرام مطلقاً او اظهاره^{۲۷۶} عن الكافی
عن الصادق علیہ السلام قال قال رسول الله علیہ السلام قال الله عزوجل لموسى بن عمران لا تحسد
الناس على ما آتیهم من فضل ولا تمدن عینیک الى ذاك ولا تقبعه نفسك فان الحسد
ساخط لنعمی صادل قسمی الذي قسمت بين عبادی ومن يك كذاك فلست منه وليس
منی^{۲۷۷} عنه عليه السلام قال لقمان لابنه للحسد ثلاث علامات يغتاب اذاغب و
يتملق اذا شهد ويشمت للصبية^{۲۷۸} عن النهج قال عليه السلام العجب لغفلة الحسد
عن سلامه الاجساد وقال علیہ السلام صحة الجسد من قلة الحسد^{۲۷۹} في السفينة ذكر صاحب

۲۷۶ - در کتاب کافی از امام ششم عليه السلام روایت شده که رسول خدا (ص) فرموده
خدای متعال فرموده بموسى بن عمران که ای پسر عمران حسد ببر مردم بجهت آنچه عطا
کرده ام با آنها از فضل رحمت خود و بازمکن چشمان خود بسوی نعمتها و چشم بر پی آنها مدار
و دلت هم عقب آنها نباشد بدستیکه آدم حسود دشمن دارد نعمت مارا و جلو گیر است قسمتی را
که تقسیم کرده ام بین بندگان خود و هر که این باشد خصلت او، نیست من از او و نه
او از من

۲۷۷ - واذ آنحضرت است که لقمان گفت پیش از برای حسود سه علامت است : غیبت
میکند وقتی صاحب نعمت غائب شود و چاپلوسی میکند وقتی حاضر میشود و شمات میکند
وقت مصیبت

۲۷۸ - از نهنج نقل شده که امیر المؤمنین (ع) فرمود عجب است از حسودان که غفلت دارند
از سلامتی بدن و فرمود سلامت بدن از کمی حسد است

۲۷۹ - در سفیه ذکر کرده حکایت عجیبی در حسد که فرموده خلاصه آن این است کم ردی
دارای نعمت بود در بغداد زمان خلافت موسی عباسی حسد برد ببعضی از همسایگانش و بدگوئی
کرد پیش این و آن ازا و نتوانست به او صدمه بزند : خربد غلامی کوچک و تر بیت کرد او را
و چون جوانی شدقوی ؛ دستورداد که بکشداورا در بام همسایه که با حسد میبردتا او گرفتار
شود و کشته شود حکایت شده که کاردى برداشت و تیز کرد و بغلام داد و اظهار داشت که تو بعد
از من آزاد باشی و از اصل مالش سه هزار دره پول باو داد و گفت وقتی مرا کشتن برو بهر بلدی
و شهریکه خواستی . پس غلام تصمیم گرفت که اطاعت کند از آقای خود بعد از امتناع زیاد و
پیچیدگی باو : و گفت برای خدا برای خدا درباره جانت که تلف کنی بجهت چیز یکه
نمیدانی خواهد شدیانه و اگر هم بشود نمیرسی با آرزویت زیر اتوهه ده خواهی بود : چون شب
آخر عمرش رسید در وقت طلوع فجر بر خاست غلام را بیدار کرد و سراسیمه داد کارد را بغلام

الضوء حكاية عجيبة في الحسد ملخصها ان رجلاً من اهل النعمة في بغداد في أيام موسى الهادي حسد بعض جيرانه وسعي عليه بكل ما يمكنه فما قدر عليه فاشترى غلاماً صغيراً فر باه فلم يكتب واشتده امره بان يقتلها على سطح جاره المحسود يؤخذ جاره به ويقتل حكى انه عمداً سكين فشحذها ودفع اليه وشهد على نفسه انه دبره ودفع اليه من صلب ماله ثلاثة آلاف درهم وقال اذا فعلت ذلك فيخذفي اى بلاد الله شئت فعزم الغلام على طاعة المولى بعد التمنع والالتواه وقال له الله في نفسك يا مولاي وان تخلفها للامر الذي لا يدرك اي يكون اما لا يكون فان كان لم تر منه ما املت وانت ميت فلما كان في آخر ليلة من عمره قام في وجه السحر وايقظ الغلام فقام مذعوراً واعطاه المدية فجاء حتى تصور حائط جاره برفق فاضطجع على سطحه فاستقبل القبلة بيده و قال للغلامها و عجل فترك لسكين على حلقه و فر إلى وداعه و رجع إلى مضجعه و خلاه يتسلّط في دمه فلما أصبح أهله خفى عليهم خبره فلما كان في آخر النهار أصابوه على سطح جاره مقتولاً فاخذ جاره فحبس فلما ظهر الحال امر الهادي بطلاقه ٢٨٠ في الانوار اعلم ان الحسد من افضل الادواء و اكبر المعااصي و افسدتها للقلب وكفى به شر انه اول خطيئة عصى الله تعالى بها وذاك هو حسد ابليس لا بني آدم عليهم السلام فاستمرت تلك

وآمد آهسته بالای دیوارخانه همسایه و بالای بام خوابید روی بقبيله و ب glam گفت زود عجله کن پس گذاشت کارد را بر حلقة و بريده سرش و بركشت بخوابگاه خود و گذاشت آقايش را که بخون خود می‌غله طید : چون صبح شد خانواده اش از او خبری نیافتند چون آخر روز شد یافتد او را بر بام همسایه کشته شده همسایه را گرفتند و حبس کردند : وبعد که مطلب آشکار شد خلیفه امر کرد همسایه را رها کردند .

٢٨٠ - در کتاب انوار وارد است بدانکه حسد از معضل و سخت ترین دردها است و بزرگترین گناهان و فاسد کننده قلب : وكافي است در شرارت و بدی آن که اول گناهی است که خدای عز و جل با آن عصیان شده و آن گناه حسد بردن شیطان است پیدرما آدم عليه السلام پس ادامه پیدا کرد این ابتلات ارزق قیامت و بدستیکه خدا دستور داده بیغمبر ش را با جتناب از آن و فرموده ومن شرح اسدا اذا حسد بعد از دستور با جتناب از ساحر و شیطان پس بر این قرار داده خدا آدم حسود را با شیطان و ساحر

البلية الى يوم القيمة و قد امر الله نبيه بالاستعاذه منه فقال ومن شر حسد اذا حسد
بعد ان استعاذه من الشيطان والساخر فائز لهم لتهما ^{٢٨١} وفي هذا الكتاب وقال النبي عليه السلام
ستة يدخلون النار قبل الحساب بستة الامراء يا الجور والعرب بالعصبية والدها فين
بالكبير والتجار بالخيانة و اهلا الرستاق بالجهالة والعلماء بالحسد و في حديث
آخر الحسد عشرة اجزاء تسعه منها بين العلماء واحد في الناس لهم من ذالك
الجزء الحظ الاول ^{٢٨٢} وفيه عن داود الرقى قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول انقول الله
لا يحسد بعضكم بعضا ان عيسى بن مريم عليه السلام كان من شر ايعه المسيح في البلاد فخرج
في بعض سيجه و معه رجل قصير من اصحابه و كان كثير اللزوم لعيسى فلما انتهى عيسى
إلى البحر فقال باسم الله بصحة يقين منه فمشى على ظهر الماء فقال الرجل القصير حين

٢٨١ - و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود شش طائفه پیش از حساب داخل
آتش میشوند : فرماندهان و امراء بسبب جور : عرب بسبب عصیت : زارعین بسبب کیر و
خدخواهی : تجارت کنندگان بسبب خیانت : واهل دهات بسبب جهالت و نادانی : و علماء بسبب
حسد و در حدیث دیگر است که حسد جزء است نه جزء آن درین علماء است ویک جزء در بقیه
مردم و برای علماء از همین یک جزء قسمتی است و افر

٢٨٢ - و در آن کتاب است از داود رقی که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که فرمود بترسید
از خدا حسد نبرد از شما بعضی بر بعضی بدرستیکه عیسی بن میرم از جمله آداب شریعتش گردش
در بلاد بود : پس در بعضی از گردنها یش با او بود مردی کوتاه ازیارانش و دائم با آنحضرت
بود گاهی که رسیدند بدربیا عیسی گفت باسم الله بصحة يقين منه و از آب گذشت : مرد قصیر چون
عیسی (ع) نظر کرد گفت باسم الله بصحة يقين منه و از آب گذشت و ملحق شد به عیسی (ع) :
پس عجب فرا گرفت اورا و خودخواهی : و گفت این روح الله است بروی آب حر کت کرد
و من هم بروی آب حر کت کردم : پس چه برتری دارد عیسی بر من : تا این خیال آمد فرورفت
بر آب استغاثه کرد عیسی گرفت او را عیسی از آب و خارج کرد : بعد فرمود چه گفتی ای
مرد گفت چنین گفتم روح الله بر آب راه میرود و من هم راه میروم و عجب بر من داخل شد :
فرمود عیسی هر اینه گذاشتی نفس خود را در غیر محلیکه خدا گذاشته . پس محروم شدی بر اثر
آنچه گفتی و باز گشت کن بسوی خدا و توبه کن از آنچه گفتی : پس توبه کرد و بر گشت
بسی رتبه آنچنانیکه قرار داده بود او را خدا در آن رتبه : پس بترسید از خدا و حسد
نورزد بعض از شما بعضی را

نظر الی عیسیٰ جاز بسم اللهٗ بصحۃ یقین منه فمشی علی الماء لحق بعیسیٰ تکلیف خله العجب
بنفسه فقال هذا روح اللهٗ یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فما فضلہ علی قال فرہس فی
الماء فاستغاث بعیسیٰ تکلیف فتداولہ من الماء فأخرجه ثم قال لهم اقلت یاقصیر قال قلت هذا
الى هذاروح اللهٗ یمشی علی الماء فدخلنی من ذالک عجب فقال له عیسیٰ لقد وضعت نفسك
فی غير الموضع الذی وضعک اللهٗ فیه فمقتک اللهٗ علی ما قلت فتب الى اللهٗ تعالیٰ ممّا قلت فتاب
الرّجل وعاد الى مرتبة التّی وضعه اللهٗ فیها فاتقو اللهٗ ولا یحسدن ۲۸۳ بعضکم بعضاً
الحقائق وقال النبي علیه السلام استعینوا علی قضاء الحوائج بالکتمان : فان کل ذی نعمۃ
محسود وقال علیه السلام ثلاثة لا ینجو منهن احد و فی روایة قلما ینبجو منهن احداً لظنّ
والحسدو الطیرة وسأحدنکم بالخرج من ذالک اذا اطنت فلا تتحقق و اذا تطیرت فامض
واذا حسدت فلا تتبّع .

(باب الكذب)

۲۸۴ - و رام قال رسول الله علیه السلام ایاکم والکذب فانه مع الفجور و همافی النار
۲۹۵ وفيه عن علیه السلام ويل للذی یحدث و یکذب لیضحك به القوم ويل له ويل له و فيه

۲۸۳ - در کتاب حقائق است که رسول خدا (ص) فرمود اقدام کنید بر قضاوه اجر و مردم
در پنهانی زیرا که هر صاحب نعمتی حسد برده میشود و فرموده است رسول خدا (ص) سه چیز است
که نجات نمیابد از آها احدی و در روایتی است کم است کسیکه نجات یابد از آن سه چیز
گمان بد . و حسد : وفال بد وبشما خبر میدهم راه فرار : هر گاه گمان بردی اثر بارمکن :
و هر گاه فال بذدی مکث مکن و انجام بد : و هر گاه حسد بردی ظاهر مکن .

(باب حرمت دروغ گفتن)

۲۸۴ - در کتاب مجموعه ورام است که رسول خدا (ص) فرمود پرهیزید از دروغ زیرا
که دروغ با فجور است و هر دو در آتش اند

۲۸۵ - و در آن کتاب است که ويل است برای کسیکه سخنی بگوید دروغ که بخنداند بآن
مردم راویل براو ويل براو

۲۸۶ - و در آن کتاب است از عبد اللهٗ پسر جراد که گفت از رسول خدا (ص) پرسیده شد که
آیا مؤمن زنا میکند فرمود گاهی ممکن است پرسیده شد که ای رسول خدا آیا مؤمن دروغ
میگوید فرمود نه بعد رسول خدا فرمود این است وجز این نیست که دروغ گو کسانی هستند که
ایمان نیاورده اند .

عن عبدالله بن جراد انه قال سئل النبي عليه السلام فقال يا نبی الله صلی الله علیک هل یزني المؤمن قال قد يكون ذالك قال يانبی الله هل يکذب قال لاثم اتبعها رسول الله عليه السلام فقال انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون ^{۲۸۷} في السفينه عن ابي جعفر ع تلا قال كان على بن الحسين عليه السلام يقول لولدها تقولوا الكذب الصغير منه والكبير في كل جدو هزل فان الرجل اذا كذب في الصغير اجترأ على الكبير اما علمتم ان رسول الله عليه السلام قال ما يزال العبد يصدق حتى يكتب له صدقا و ما يزال العبد يکذب حتى يكتب له كذبا ^{۲۸۸} في السفينه ايضاعن ابي جعفر ع تلا ان الكذب خراب الايمان ^{۲۸۹} عن الكافى عن ابي جعفر ع تلا ان الله عزوجل جعل للشر افلا وجعل مقاطعه تملک الاقفال الشراب والكذب شر من الشراب ^{۲۹۰} وفيه عن الصادق ع تلا كل كذب مسؤول عنه صاحبه يوم الاكذب في ثلاثة: رجل كاذب في حربه فهو موضوع عنه: او رجل اصلاح بين اثنين يلقى هذا بغير ما يلقى به هذا يري بذلك الاصلاح ما بينهما: او رجل وعد اهله شيئا و هو لا يري دان يتم لهم ^{۲۹۱} عن

۲۸۷ - در کتاب سفینه از امام پنجم عليه السلام روایت شده که فرمود علی بن الحسين (ع) میفرمود با ولادش پیرهیزید از دروغ از کوچک و بزرگ آن درج و شوخی آن زیرا که مرد هر گاه دروغ بگوید در چیز کوچک جری میشود در دروغ گفتن امور بزرگ و فرمود آیا نمیدانید که رسول خدا (ص) فرمود همیشه بنده راست میگوید تا بنویسد خدا او را از راست گویان و همیشه بنده دروغ میگوید تابنویسد خدا اورا دروغ گو

۲۸۸ - در سفینه از امام پنجم نقل شده که فرمود دروغ زائل کننده ایمان است

۲۸۹ - از کتاب کافی نقل شده از امام پنجم عليه السلام که خدای عزوجل قرار داده از

برای بدیها قفلها و قرار داده کلیدهای آن قفلها شراب و دروغ بدتر است از شراب

۲۹۰ - و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که هر دروغی مسؤول است گوینده آن

روزی مگر دروغ درسه مورد: مردیکه خدعا کند در جنگ این دروغ گوینده اش مؤخذ نیست: و مردیکه اصلاح کند بین دونفر بگوید باین غیر آنچه بگوید بدیگری و نظری جز اصلاح بین دونفر نداشته باشد: و مردیکه وعده بدهد اهل و عیال خود را بچیزی و قصد نداشته باشد که وفا کند.

۲۹۱ - و نیز از کتاب کافی نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرمود عیسی بن مریم (ع)

فرموده هر که دروغ زیاد بگوید آبرویش از بین میرود

الكافی عن ابی عبد الله علیہ السلام قال قال عیسیٰ بن مریم علیہ السلام من کثر کذبه ذهب به ائمہ ۲۹۲ فی السفینه عن الصادق علیه السلام ان الرجل لیکذب الکذبة فی حرم بھا صلوة اللیل فاذ احرم صلوة اللیل حرم بھا الرزق ۲۹۳ و فیه عن النبی علیہ السلام قال اربع من کن فیه فهو منافق و ان كانت فيه واحدة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتی یدعها : من اذا حدث کذب : و اذا وعد بالخلاف : و اذا عاهد بغيره و اذا خاصم فجر ۲۹۴ فی السفینه و مما یعتاد الکذب فیه و یتساھل به ان یقال له كل الطعام یقول لا اشتھی وذاك منهی عنه وهو حرام ان لم يكن فیه غرض صحيح عن مجاهد قال قالت اسماء بنت عمیس كنت صاحبة عائشة التي هيأتها ودخلتھا على رسول الله علیہ السلام و معی نسوة قالت فو والله ما وجدى عندھ علیہ السلام قوتا

۲۹۲ - در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود مردی دروغ میگوید و و بسبب آن محروم میشود از نماز شب و وقتی از نماز شب محروم شد محروم میشود بسبب آن از روزی

۲۹۳ - و در آن کتاب است از رسول خدا (ص) که فرمود چهار چیز است که هر که دارا باشد آنها را اود در و منافق است و اگر یکی را دارا باشد در اوست خلقی از نفاق تا ترک کند آنرا : کسیکه در حکایت دروغ بگوید : و هر گاه وعده بدده تخلف کند : و هر گاه پیمانی بینندگان کر کند : و هر گاه دشمنی کند گناه مر تکب شود

۲۹۴ - در کتاب سفینه ذکر شده از جمله اموری که متعارف شده دروغ گوئی در آن و سهل انگاری میشود در آن این است که گفته میشود یکی غذا بخورد جواب میگوید میل ندارم بدروغ و حال آنکه منع شده از آن و دروغ در آن حرام است اگر نظر صحیحی نباشد از این دروغ : روایت شده از مجاهد که گفت اسماء بنت عمیس گفت من همراه عائشه بودم که او را مهیا کردم و وارد برسول خدا (ص) کردم اورا و نیز زنان دیگری بودند با من : گفت بخداقسم نیافتم نزد رسول خدا (ص) خوردنی مگر قدحی از شیر : پس آشامیدم و داد بعائشے و او از روی حیا نگرفت : من گفتم رد مکن دست رسول خدا را و بگیر : گرفت با خجلت و آشامید از آن شیر : بعد فرمود رسول خدا بده ظرف را به مر اهانت گفتند آن ذنبها مامیل نداریم : فرمود رسول خدا در حالیکه اشتها دارید دروغ نگوئید : اسماء میگوید من گفتم ای رسول خدا اگر کسی برخلاف واقع بگوید میل ندارم آیا این دروغ شمرده میشود : فرمود صلی الله علیه و آله بدرستیکه هر دروغی نوشته میشود حتی نوشته میشود دروغ کوچک کوچک و در آن کتاب است که مردمان خدا ترس دوری میکنند از سهل انگاری در این دروغ

الاقدح امن لبـن فـشر بـ ثم نـ او لهـعـائـة فـاستـحـيـتـ الجـارـيـة فـقلـلتـ لـاقـرـذـى يـدرـسـولـ اللهـ عـلـيـهـ قـالـهـ خـذـى مـنـهـ قـالـتـ فـأـخـذـتـهـ عـلـىـ حـيـاءـ فـشـرـتـ مـنـهـ : ثم قـالـ عـلـيـهـ قـالـهـ نـاوـلـىـ صـواـحـبـكـ فـقلـنـ لـانـشـتـهـيـهـ فـقاـلـ لـاتـجـمـعـنـ جـوـعـاـ وـ كـذـبـاـقـالـ فـقلـلتـ يـارـسـولـ اللهـ انـقاـلتـ اـحـدـنـاـشـيـئـىـ لـاـنـشـتـهـيـهـ | يـعـدـ ذـلـكـ كـذـبـاـقـالـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ وـهـ آـلـهـ انـكـذـبـ لـيـكـتبـ حـتـىـ يـكـتبـ الـكـذـبـةـ كـذـبـيـةـ : وـقـدـ كـانـ اـهـلـ الـورـعـ يـحـتـرـزـونـ عـنـ التـسـامـحـ بـمـثـلـ هـذـاـكـذـبـ ۳۹۵ـ عـنـ اـمـيرـ المـؤـمـنـيـنـ عـلـيـهـ قـالـ لاـيـحـدـ عـبـدـ حـقـيقـةـ اـلـاـ يـمـانـ حـتـىـ يـدـعـ الـكـذـبـ جـدـهـ وـهـزـ لـهـ وـعـنـهـ عـلـيـهـ السـلـامـ قـالـ اـعـتـيـادـ الـكـذـبـ يـوـرـثـ الـفـقـرـ ۳۹۶ـ وـفـيـهـ روـيـ انـ رـجـلـاتـیـ رـسـولـ اللهـ عـلـيـهـ قـالـ فـقاـلـ يـارـسـولـ اللهـ عـلـمـنـیـ خـالـقـاـ يـجـمـعـ لـیـ خـيـرـ الدـيـنـاـ وـالـاـخـرـ فـقاـلـ لـاـ تـكـذـبـ فـقاـلـ الرـجـلـ فـكـنـتـ عـلـىـ حـالـهـ يـكـرـهـاـ اللـهـ قـتـرـ كـتـهـاـخـوـ فـاـمـنـ اـنـ يـسـئـلـنـیـ سـائـلـ عـمـلـتـ كـذـاـ وـكـذـاـ فـتـضـحـ اوـاـكـذـبـ فـاـكـونـ قـدـ خـالـفـتـ رـسـولـ اللهـ عـلـيـهـ قـالـهـ فـيـمـاـ حـمـلـنـیـ عـلـیـهـ ۳۹۷ـ وـفـیـهـذـاـكـتابـ عـنـ اـنـسـ قـالـ رـسـولـ اللهـ عـلـيـهـ قـالـهـ المؤـمـنـ اـذـاـكـذـبـ مـنـ غـيـرـ عـذـرـ لـعـنـهـ سـبـعـونـ الـفـ مـلـكـ وـخـرـجـ مـنـ قـلـبـهـ نـقـنـ حـتـىـ يـبـلـغـ الـعـرـشـ وـيـلـعـنـهـ حـمـلـةـ الـعـرـشـ وـكـتبـ اللـهـ عـلـيـهـ لـتـلـكـ الـكـذـبـةـ سـبـعـينـ زـيـهـهـوـاـنـهاـ كـمـنـ يـزـنـیـ معـ اـمـهـ ۳۹۸ـ لـالـیـ وـروـيـ انـ رـجـلـ اـذـاـقـالـ اللـهـ يـعـلـمـ وـهـوـ كـاذـبـ يـقـولـ اللـهـ لـمـلـائـكـتـهـ

۳۹۵ـ وـ درـ آـنـ کـتـابـ اـسـتـ اـزـ اـمـیرـ المـؤـمـنـيـنـ عـلـیـهـ السـلـامـ کـهـ هـیـچـ بـنـدـ نـمـیـابـدـ حـقـيقـتـ اـیـمـانـ رـاـ مـگـرـ وـقـتـیـ وـاـگـذـارـکـنـدـ درـوـغـ رـاـچـهـ جـدـشـ وـچـهـ شـوـخـیـ اـشـ فـرـمـودـ عـادـتـ بـدـرـوـغـ گـوـئـیـ باـعـثـ قـفـرـ اـسـتـ .

۳۹۶ـ وـ درـ آـنـ کـتـابـ روـایـتـ شـدـهـ کـهـ مرـدـ آـمـدـ خـدـمـتـ رـسـولـخـداـ (صـ) وـ عـرـضـ کـرـدـ اـیـ پـیـغمـبـرـ خـداـ بـیـامـوزـ بـمـنـ خـصـلـتـیـ کـهـ جـامـعـ باـشـ خـیـرـ دـنـیـاـ وـ آـخـرـتـ رـاـ بـرـایـ منـ رـسـولـخـداـ فـرـمـودـ درـوـغـ مـگـوـ : آـنـ مرـدـ گـفتـ مـنـ کـنـنـدـهـ کـارـیـ بـوـدـ کـهـ مـوـرـدـ غـضـبـ خـداـ بـوـدـ : تـرـکـ کـرـدـ آـنـراـ بـجهـتـ خـوـفـ وـتـرسـ اـزـ اـینـکـهـ مـبـادـاـ پـیـرسـدـکـسـیـ کـهـ اـینـ کـارـدـاـکـرـدـیـ پـسـ رـسـواـ شـوـمـ وـ بـاـ درـوـغـ بـگـوـیـمـ وـمـخـالـفـتـکـنـمـ رـسـولـخـداـ رـاـ درـ چـیـزـیـکـهـ وـادـارـکـرـدـهـ مـرـاـبـ آـنـ کـهـ تـرـکـ درـوـغـ باـشـدـ . ۳۹۷ـ وـ درـهـمانـ کـتـابـ اـسـتـ اـزـ اـنـسـ کـهـ گـفتـ رـسـولـخـداـ (صـ) فـرـمـودـ هـرـ گـاهـ مـؤـمـنـ درـوـغـ بـگـوـیدـ بـدـونـ عـذـرـ لـعـنـتـ مـیـکـنـدـ اوـرـاـ هـفـتـادـ هـزـارـ مـلـكـ وـخـارـجـ مـیـشـودـ اـزـدـلـ اوـبـوـیـ بـدـیـ تـابـعـشـ بـرـسـدـ وـلـعـنـ کـنـنـدـ اوـرـاـحـامـلـیـنـ عـرـشـ وـبـنـوـیـسـدـ خـداـبـرـایـ اوـبـسـبـ اـیـ درـوـغـ هـفـتـادـ زـنـاـکـهـ سـهـلـ تـرـ آـنـهاـ مـثـلـ کـسـیـ باـشـدـکـهـ زـنـاـکـرـدـهـ باـشـدـ بـاـمـادـرـخـودـ . ۳۹۸ـ درـ کـتـابـ لـالـیـ نـقـلـ شـدـهـ کـهـ روـایـتـ اـسـتـ مرـدـ هـرـ گـاهـ بـگـوـیدـ خـداـ مـیـدانـدـ وـحـالـ

انظر والى عبدى لم يجدا احدا اعجز مني : يحيل هذه الكذبة عليه حتى الحال على علمي وانا افعل به كذا و كذا من الهوان و العذاب و في رواية اخرى اذا قال العبد : عالم الله فكان كاذبا : قال الله تعالى اما وجدت احدا تكذب عليه غيري ۲۹۹ وفيه عن أبي جعفر عليه السلام من قال الله يعلم فيما لا يعلم اهتز المرش اعظم له .

(باب في المنافق والنافق)

منهاج البراءة ج ۱۲ يقال نافق ينافق منافق و نفاقا و هو مأخوذ من النافقاء احد حجرتى يروع : اذا طلب من واحد هرب الى الاخر و خرج منه : و قيل من النفق وهو السرب الذي يستتر فيه لستر كفره ۳۰۰ منهاج البراءة ج ۱۲ عن على عليه السلام قال قال رسول الله اني لا اخاف على امني مؤمنا ولا مشركاً اما المؤمن من في منعه الله بامانه : واما المشرك في قيمته الله بشر كه : ولكنني اخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان :

آنکه دروغ باشد خدای متعال میفرماید بملائکه : نگاه کنید بسوی بنده من که نیافته عاجز تری از من : که حواله دهد این دروغ را باو تاینکه محول کرده برعلم من : و من با او بحامي او رم فلان و فلان از ذلت و عذاب و درروايت دیگر است که هر گاه بگويد بنده خدا میداند خواهد بود دروغ گو و خدا میفرماید آیا نیافتنی کسی را که دروغ بیندی براو غیر از من . ۲۹۹

در آن کتاب است از امام پنجم عليه السلام که فرمود هر کس بگوید خدامیداند نسبت بچیزی که نادان است عرش میلر زد بواسطه عظمت آن .

باب نفاق و منافق

در کتاب منهاج البراءة جلد ۱۲ ذکر شده که نفاق گرفته شده از نافقاء و ریشه آن این لفظ است که اسم یکی از دو خانه موش صحرائی است که هر گاه اورا تعقیب کنند میگریزد از یکی بدیگری و خارج میشود - و گفته شده که گرفته شده از نفاق است که اسم است برای سردار وزیر زمینی که در آن پنهان میشوند : و منافق بواسطه پنهان کردن کفرش باین اسم نامیده شد . ۳۰۰ - و در آن کتاب است از حضرت امیر علیہ السلام که فرمود بمن فرمود رسول خدا (ص) بدستیکه من فمیرسم برآمتم از مؤمنی و نه از مشرکی : اما مؤمن باز میدارد اورا از فساد ایمانش و اما مشرک پس مخدول میشود بواسطه شرکش . ولی میرسم برشما از منافقی دور و که در دل منکر حق است و بزبان مقر : میگوید آنچه شما میگوئید : و عمل میکند اموری را که شما بد میشمارید .

يقول ماتعرفون : ويفعل ما تنكرتون ^{٣٠١} عن الكافى باسناده عن محمد بن الفضيل قال كتبت الى ابى الحسن ^{عليه السلام} اسئلته عن مسئلة فكتب عليه السلام الى " ان المناقين يخادعون الله وهو خادعهم اذا قاموا الى الصلوة فقاموا كسالى برائون الناس ولا يذكرون الله الاقليلا مذبذبين بين ذالك لا الى هو الاء ولا الى هؤلاء ومن يضل الله فلان تبجله سبیل ایسو من الكافرين ولیسو من المؤمنین ولیسو من المسلمين یظہرون الایمان و یصیرون الى الكفر والتکذیب لعنهم الله ^{٣٠٢} قال الله تعالى و من الناس من یعبد الله على حرف فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابه فتنۃ انقلب على وجهه خسر الدنيا الآخرة ذالك هو الخسنان المبين في الكافی عن الباقر ^{عليه السلام} انه سئل عن هذه الاية قال ^{عليه السلام} هم قوم وحّدوا الله وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله فخرجو امن الشرک ولم

^{٣٠١} - نقل شده از کتاب کافی از محمد پسر فضیل که گفت نوشت بحضرت رضا عليه السلام و پرسیدم از مسئله نوشت حضرت بمن که بدرستیکه منافقین خدعاً میکنند با خدا و خدای متعال اخذ میکنند آنها را بمثیل عمل آنها : وهر گاه بر میخیزند بنماز بر میخیزند با کسالت : خود نمائی میکنند و بیاد خدا نیستند مگر آنکه عمل آنها دوپهلو است و قول آنها مخالف است با درون آنها . نه بحق واهل آن میگردد حقیقت : و نه به باطل می پیوندند رسماً و هر که خدا خذلان کند او را نمیایی راه نجاتی برای او این اشخاص نیستند کافر و نیستند از مؤمنین و نیستند از مسلمین اظهار میدارند ایمان را و میروند بسوی کفر و تکذیب خدا و رسول : دور کرده خدا آنها را از رحمت خود.

^{٣٠٢} - فرموده است خدای متعال و من الناس من یعبد الله على حرف الخ در کتاب کافی نقل شده که از امام پنجم عليه السلام سؤال شد از این آیه فرمود اینها طائفه هستند که خدا پرست هستند و عبادت نمیکنند غیر خدا را : پس خارج شدند از شرك و لی ایمان ندارند که محمد(ص) رسول خداست پس آنها عبادت نمیکنند خدار او نسبت بر سالت پیغمبر و احکام آنحضرت در شک هستند : و اینها با اینحال آمدند خدمت رسول خدا (ص) و گفتند مانظر میکنیم اگر دیدیم ایمان ما باعث زیادی اموال ماشد و خود اولادمان بسلامت بودیم آنوقت تصدق میکنیم که پیغمبر راستگو است و او فرستاده از طرف خداست و اگر غیر این بود تا بهینم رأی ماچه بشود : خدای متعال از حال اینگونه مردم خبر داده : اگر بر سردا باو خیر یعنی عافیت دنیا اطمینان پیدا میکنند بحقانیت دین : و اگر بر سردا باو بلائی و مکروهی نسبت بخودش بر میگردد از حالت شک و تردید بسوی شرك و کفر .

بعروفوا ان محمدا رسول الله فهم يعبدون الله على شک من محمد عليه السلام وما جاء به فاتوا رسول الله وقالوا ننظر فان کثرت اموالنا وعوفيانا في افسا واولادنا علمنا انه صادق و انه رسول الله وان كان غير ذلك نظرنا قال الله تعالى ان اصابه خير اطمأن به يعني عافية في الدنيا وان اصابه فتنه يعني بلاء في نفسه انقلب على وجهه ما انقلب على شکه الى الشرك ^{۳۰۳} وفي خطبة له عليه السلام على نقل المنهاج : او صيكم عباد الله بتقوی الله و احذركم اهل النفاق : فانهم الصالون المضلون : والزالون المزلون : يتلقوون الوانا : ويقتلون افتنا : ويعمدونكم بكل عماد : ويرصدونكم بكل مرصاد قلوبهم دویة و صفاتهم نقیة : يمشون الخفاء : ويدبون الضراء : وصفهم دواء : وقولهم شفاء : و فعلهم الداء العياء : حسنة الرخاء : و مسوکدوا البلاء : و مقطعوا الرجاء : لهم بكل

۳۰۴ - امير المؤمنین عليه السلام در خطبه فرموده است بنابر نقل منهاج وصیت میکنم شما را ای بندگان خدا به پرهیز کاری و میترسانم شما را از اهل نفاق : پس بدرستیکه منافقان و گمراهان و گمراه کننده هستند: ولغز نده گان ولغزا نند گانند : رنگ بر نگ و مختلف الحال هستند و تفتین بین خلق خدا میکنند : وقصد میکنند شمارا در هر امر سنگین : و انتظار شمارا میکشند در هر گذر گاهی : قلبهاي ايشان فاسد است وصفحة روهاي ايشان پاک ونظيف : راه میروند در پنهانی: و حرکت میکنند در طریق اذیت و آزار: ظاهر ايشان دوا است و گفتار شان شفا : و کردار ايشان در دی درمان: حسد بر نده رفاه است: و محکم کنند گان بلا و مصیب: و مأیوس کنند گان امیدند : ايشان راست در هر راهی افتاده : و بسوی هر قلبی واسطه : و برای هر اندوهی اشک چشمی : بقرض میدهند بیکدیگر ثنا و ستایش را : و منتظر میباشند از یکدیگر جز او احسان را : اگر سؤال کنند اصرار میتمایند : و اگر ملامت کنند پرده دری میکنند: و اگر حاکم شوند در امری زیاد روی میکنند: بدرستیکه مهیا کرده اند در بر ابر هر حقی باطلی: و برای هر راستی کجی : و برای هر زنده قاتلی : و برای هر دری کلیدی : و برای هر شبی چرا غی: و توسل میجویند بسوی طمع با اظهار ایأس از مردم تا اینکه برپا کند بازار کار خود را و رواج دهنده متاع خود را حرف میزند و مشتبه میسازند خلق را : و تغیریف میکنند شیئی را وزینت میدهند : و آسان میکنند راه باطل را بجهت ورود : و کج میکنند راه خارج شده را: پس ايشان جماعت شیطانند : و چشمها آتشند: ایشانند دسته شیطان : آگاه باش جز ب و دسته شیطان زیان کارانند .

طريق صريح: والى كل قلب شفيع: ولكل شجود موع : يتقارضون الثناء : ويترافقون
الجزاء: ان سلوا الحفوا : وان عذلو اكشفوا : وان حكموا اشرفوا : قد اعدوا الكل
حق باطلا : ولكل قائم مائلا : ولكل حي ^{٣٠٤} قاتلا : ولكل باب مفتاحا : ولكل ليل
مصابحا : يتوصلون الى الطمع بال AIS ليقيموا به اسواقهم : وينفقوا به اعلافهم :
يقولون في شبّهون : ويصفون فيمّو هون : قد هيؤ الطريق: واضلعوا المضيق : فهم لمة
الشيطان : وحمة النيران او ليك حزب الشيطان : الان حزب الشيطان هم الخاسرون
في المنهاج قد يطلق المنافق على ما في بعض الاخبار على ناقص الایمان مثل مارواه
في الكافى في باب اصول الكفر واركانه عن سهل بن زياد عن بعض اصحابه عن عبدالله بن
سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ ثلث من كن فيه كان منافقا و
ان صام وصلى و Zum انه مسلم : من اذ اتم من خان : و اذا حدث كذب و اذا وعد اختلف
ان الله عزوجل قال في كتابه ان الله لا يحب المخانيين : وقال عزوجل: ان لعنة الله عليه
ان كان من الكاذبين : وقال عزوجل : واذكر في الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعده
كان رسول نبیا ^{٣٠٥} في السفينة عن النبي ﷺ من خالقت سريرته علانية فهو منافق

٣٠٤ - در کتاب منهاج ذکر شده که گاهی بحسب اخبار منافق گفته میشود برآدم ناقص
الایمان مثل آنچه روایت شده در کتاب کافی از سهل بن زياد از عبد الله بن سنان از امام ششم
علیه السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرموده سه طایفه هستند که هر کس از آن سه باشد خواهد
بود منافق هر چند روزه گیر باشد و نماز خوان و گمان کند که او مسلمان است: کسیکه اگر
امین شمرده شود خیانت کند: و اگر نقل چیزی کند دروغ بگوید: و اگر وعده دهد تخلف
کند: بدستیکه خدا درقرآن مجید فرموده: بتحقیق که خدا دوست ندارد خیانت کاران را:
و نیز فرموده بدستیکه لعنت خدا بر کسی باد که از دروغ گویان باشد: و نیز خدای متعال
فرموده: بیاد بیاور اسماعیل را بدستیکه او راستگو است در وعده هایش و بوده است رسول
و فرستاده شده از طرف خدا.

٣٠٥ - در کتاب سفینه ذکر شده از رسول خدا (ص) که فرمود هر کس تخلف داشته باشد
باطنش با ظاهرش پس او منافق است و دور و

۳۰۶ منهاج البراعة ج ۱۲ عن الكافى عن ابى حمزة عن علی بن الحسین عليه السلام قال ان المنافق ينهى ولا ينتهى ويأمر بما لا يأتى : اذا قام الى الصلوة اعترض قلت يا بن رسول الله عليه السلام وما الاعتراض قال عليه السلام الالتفات و اذا رکع ربض : يمسى و همسه العشاء و هو مفترض : ويصبح و همسه النوم ولم يسهر : ان حدثك كذبك و ان ائتمنة خاناك و ان غبت اغتابك و ان وعدك اخلفك عليه السلام ۳۰۷ فى السفينة قال الصادق عليه السلام اربع علامات المتفاق قساوة القلب : و جمود العين والاصرار على الذنب والحرص على الدنيا عليه السلام ۳۰۸ وفيه و اذا نزلت آية المودة قل لاسئلكم عليه اجر الا المودة قى القربي قال و امنافقى اصحاب رسول الله اما يكفى محمد عليه السلام ان يكون قهر ناعشرين سنة حتى يريد ان يحمل اهلبية على رقبا ناما نزل الله هذا وها هو الاشئى يتقوله عليه السلام ۳۰۹ وفيه عن موسى بن جعفر

۳۰۶ - در کتاب منهاج جلد ۱۲ نقل شده از کتاب کافی از ابی حمزة از امام چهارم عليه السلام که فرمود بدرستیکه منافق منع میکند از چیزی و خودش از آن خودداری نمیکند وامر میکند بچیزی و خود بجا نمیآورد : و هر گاه بنماز میایستد اعتراض میگوید گفتن اعتراض چیست یا بن رسول الله (ص) فرمود یعنی توجه باین طرف و آنطرف میکند و هر گاه رکوع میرود میخواهد : روزرا شام میکند وهم او غذا خوردن شام است و حال آنکه روزه ندارد : و صبح میکند وهم او خواب است در حالیکه شب بیدار نبوده : اگر کلامی بگوید بتودروغ میگوید : و اگر امینش شماری خیانت کند بتتو و اگر پنهان شوی غیبت کند از تو : و اگر وعده بتوبدهد خلف کند :

۳۰۷ - در کتاب سفینه ذکر شده که امام ششم عليه السلام فرمود چهار علامت است برای نفاق : قساوت قلب و خشکی چشم : و اصرار بر گناه : و حرص ورزیدن بر دینها

۳۰۸ - و در آن کتاب است که وقتی آیه شریفه قل لاسئلکم عليه اجرًا نازل شد درباره مودت ذوى القربي گفتند منافقین از اصحاب رسول خدا (ص) که آیا کافی نیست محمد (ص) را که بیست سال بر ماحکومت کرد که حال قصد دارد تحمیل کند اهلیتیش را بر دوش های ما: و گفتند خدا همچه دستوری نداده و این نیست (نعمود بالله) مگر چیزیکه گفته خود پیغمبر است .

۳۰۹ - و در آن کتاب است از موسی بن جعفر عليه السلام که فرمود بودم نزد پدر بزرگوارم روزی در مسجد ناگاه آمد مردی و ایستاد پیش روی آنحضرت و گفت یا بن رسول الله مشکل شده بر من آیه در کتاب خدا و پرسیدم از آن آیه از جابر بن یزید و راهنمائی کرد مرا خدمت

قال كنست عندابي يوم فى المسجد اذا قال رجل فوقف امامه و قال يا بن رسول الله اعىت على آية في كتاب الله عزوجل سأله عنها جابر بن يزيد فارشدني اليك فقال عليه السلام و ماهى قال قوله عزوجل الذين ان مكتناهم في الارض الاية فقال عليه السلام نعم فينا فلت و ذالك ان فلانا و فلانا و طائفه معهم و سماهم اجتمعوا الى النبي عليه السلام فقالوا يا رسول الله الى من يصير هذا الامر بعدك فوالله لئن صار الى رجل من اهلي بيتك ان النخافتهم على انفسنا ولو صادلى غيرهم لعل غيرهم اقرب و ارحم بنا منهم فغضب رسول الله عليه السلام من ذلك غضبا شديدا ثم قال اما والله لو آمنتم بالله و رسوله ما ابغضتموه هم لأن بغرضهم بغضى وبغضى هو الكفر ۳۱۰ في طرائف الحكم عن تحف العقول عن النبي عليه السلام قال ايكم وتخشى النفاق : وهو ان يرى الجسد خاشعا والقلب ليس بخاشع ۳۱۱ طرائف الحكم عن ابي عبد الله البرقى باسناده الى امير المؤمنين عليه السلام انه قال قطع ظهرى رجلان

شما فرمود چه بود آن آية عرض کرد قول خدای عزوجل الذين ان مكتناهم في الارض اقاموا الصلوة حضرت فرمود بلی این آیه در پاره مانازل شده : واین بجهت آنکه فلان و فلان و طائفه با آنها که نام آنها را ذکر کرد مجتمع شدند خدمت رسول خدا (ص) وعرض کردند یار رسول الله آیا این امر که خلافت باشد که را خواهد بود بعد از شما : و گفتند بخدا قسم اگر واگذار شود بمردی از اهليت شما هر آینه ما ترسانيم بر جان خود و چه خوب است واگذار شود بغير اهليت اميد میرود که غير زدیکتر و مهر بان تر باشد بما از اهليت : پس بغض آمد رسول خدا (ص) از این کلام غضبی شدید و بعد فرمود آگاه باشید که اگر ايمان بخدا و رسول آوردید دشمن نداشتید آلمرا برای آنکه دشمنی آنها دشمنی من است و دشمنی من کفر است ۳۱۰ در کتاب طرائف الحكم نقل شده از ابی عبد الله بر قی باسناد خودش از امیر المؤمنین (ع) فرمود پرهیزید از خشوع اهل نفاق : و آن این است که تن خاشع باشد و قلب خاشع نباشد .

۳۱۱ در کتاب طرائف الحكم نقل شده از ابی عبد الله بر قی باسناد خودش از امیر المؤمنین (ع) که آن بزرگوار فرموده قطع کرده پشت مردی در دنیا دوکس : مردی که بزبان ایمان بیاورد و فاسق باشد و مردی که جاہل باشد و عابد . او بزبانش جلومیگیرد بروز فسقش و این بعبادتش از جهش پس پرهیزید از علماء فاسق و از جهال متعبد : اینها فربینده هستند هر ضعیفی را بدرستیکه من شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود یا علی هلاک امت من بسته هر منافق زبان آور است .

من الدنیا : رجل علیم اللسان فاسق و رجل جاہل ناسک هذا یصد بلسانه عن فسقه وهذا بنکه عن جھله فاققو الفاسق من العلماء والجاہل من المتعبدین او لیئک فتنہ کل مفتون فانی سمعت رسول اللہ علیہ السلام یقول یاعلی هلاک امتی علی یدی کل من فق علیم اللسان ۳۱۲ فی السفینه عن عبد الله بن سفان قال کنا جلوسا عند ابی عبد الله علیہ السلام اذ قال رجل من الجلسae جعلت فدایک یا بن رسول الله او ما تختلف علی ان کون منافقا قال فقال له اذا خلوت فی بیتک نهار او لیلاليس تصلی فقال بلى قال علیہ السلام فلمن تصلی فقال لله عزوجل قال علیہ السلام فكيف تكون منافقا وانت تصلی لله عزوجل لا غيره ۳۱۳ طائف الحکم عن ابی عبد الله علیہ السلام عن آباء علیهم السلام قال رسول الله علیہ السلام المؤمن یا کل بشهود اهله و المنافق یا کل اهله بشهوده ۳۱۴ مجموعه ورام عن حمران قال قلت لا بی جعفر علیہ السلام

۳۱۲ - در کتاب سفینه نقل است از عبد الله بن سنان که گفت بودم خدمت امام ششم علیه السلام در این هنگام گفت مردی از حاضرین فدای تو شوم ای پسر رسول خدا آیا نمیرسی که بوده باشم از منافقین فرمود هر گاه حکومت میکنی در خانهات شب و روز آیا نماز میگذاری عرض کرد بلى فرمود آیا یا برای چه و بستور که نماز میخوانی عرض کرد برای خدا فرمود چگونه تو منافقی و حال آنکه برای خدا نماز میگذاری نه برای غیر خدا

۳۱۳ - در کتاب طائف الحکم نقل شده از امام ششم علیه السلام از پدران بزرگوارش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده مؤمن در خوراک تابع میل اهلش میباشد و منافق اهلش در خوراک تابع میل و شهوات او هستند .

۳۱۴ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده از حمران که گفت گفتم بحضرت باقر علیه السلام خبر بده یمن خدا طولانی کند بقای شما را و بهر مند گرداند مارا بوجود شما : که سبب چیست که مخدمت شما میرسیم و خارج نمیشویم از خدمت شما مگر آنکه رقیق میشود دلایل ما و سکونت پیدا میکند نفس های ما از دنیا و پست میشود نزدما آنچه دست مردم است از اموال و ثروت : بعد که خارج میشویم از حضور شما چیزی نمیگذرد که میگردد حال ماحال مردم و حال معامله گران را و علاقه پیدا میکنیم بدنبال امام پنجم علیه السلام بدرسیکه این حالات قلب است که گاهی سخت میشود و گاهی نرم : بعد فرمود بدانید که اصحاب رسول خدا (ص) گفتند یا رسول الله میرسیم بر خودمان از نفاق رسول خدا فرمود چرا میرسید از نفاق : گفتند زیرا که وقتی خدمت شما هستیم مارا بیاد خدا میاندازی و ترغیب میفرمائی بعالی آخرت میرسیم و فراموش میکنم دنیارا و دست از آن میشوئیم : حتی که گوئیا میبینیم آخرت را و بهشت

اخبرنی اطالت بـه کـلـنـا و امـتـعـنـا بـکـ نـأـتـیـکـ فـمـاـخـرـجـ مـنـعـنـدـکـ حتـیـ تـرـقـ قـلـوـبـناـ وـ تـسـلـوـانـفـسـنـاـ عـنـ الدـنـیـاـ وـ یـهـوـنـ عـلـیـنـاـمـافـیـ اـیـدـیـ النـاسـ مـنـ هـذـهـ الـامـوـالـ ثـمـ خـرـجـ مـنـعـنـدـکـ: فـاـذـاـصـرـ نـامـنـ النـاسـ وـ التـجـارـ اـجـبـنـاـ الدـنـیـاـ قـالـ فـقـالـ اـبـوـ جـعـفرـ عـلـیـهـشـ اـنـمـاـهـیـ القـلـوـبـ مـرـةـ تـصـعـبـ وـمـرـةـ تـسـهـلـ ثـمـ قـالـ اـبـوـ جـعـفرـ عـلـیـهـشـ اـمـاـصـحـابـ النـبـیـ عـلـیـهـشـ کـالـوـاـ يـارـسـوـلـ الـلـهـ نـخـافـ عـلـیـنـاـ النـفـاقـ قـالـ عـلـیـهـشـ وـ لـمـ تـخـافـوـنـ ذـالـکـ قـالـوـاـ اـذـاـکـنـاـعـنـدـکـ فـذـکـرـ تـنـاـ وـ رـغـبـتـنـاـ: وـ جـلـنـاـ نـسـيـنـاـلـلـدـنـیـاـ وـ زـهـدـنـاـ حتـیـ کـانـنـاـعـیـنـ الـاـخـرـ وـ الـجـنـوـ وـ الـمـارـوـ جـسـنـعـنـدـکـ: فـاـذـاـخـرـ جـنـاـ منـعـنـدـکـ وـ دـخـلـنـاـ فـیـ هـذـهـ الـبـیـوـتـ وـ شـمـمـنـاـاـلـوـاـدـوـرـاـبـنـاـ الـعـیـارـ وـ الـاـهـلـنـکـاـنـنـحـولـعـنـ الـحـالـتـیـ کـنـاعـلـیـهـاـ وـ حتـیـ کـانـاـلـهـ نـکـنـ عـلـیـ شـئـیـ اـفـتـخـافـ عـلـیـنـاـاـنـیـکـونـذـالـتـنـفـاقـاـ فـقـالـ لـهـمـ رـسـوـلـ الـلـهـ عـلـیـهـشـ کـلـاـ انـهـذـهـخـطـرـاتـمـنـ الشـیـطـانـ فـیـرـغـبـکـمـ فـیـ الدـنـیـاـوـالـلـهـلـوـتـدـوـمـوـنـعـلـیـ الـحـالـتـیـ وـ صـفـقـتـهـ بـهـاـ النـفـسـکـمـ اـصـفـحـتـکـمـ الـمـلـائـکـهـ وـ لـمـشـیـتـمـ عـلـیـ الـمـاءـ وـ لـوـلـاـنـکـمـ تـذـنـبـوـنـ فـتـسـتـغـفـرـ وـنـالـلـهـلـخـلـقـالـلـهـلـخـلـقـاـتـیـ یـذـنـبـوـاـ فـیـتـغـفـرـوـالـلـهـ فـیـسـتـغـفـرـلـهـمـ: اـنـ الـمـؤـمـنـمـقـنـ توـابـ اـمـاـ سـمـعـتـ قـوـلـ الـلـهـعـزـوـحـلـاـنـالـلـهـ یـنـحـبـالـتـوـابـینـ وـیـحـبـالـمـتـظـهـرـینـ وـ قـالـ اـسـتـغـفـرـوـاـرـبـکـمـ نـمـ ۳۱۵ـ توـبـوـاـلـیـهـ اـقـوـلـ وـیـعـجـبـیـ نـقـلـ رـوـایـةـ طـوـیـلـةـ وـرـدـتـ فـیـ مـوـرـدـشـاـنـ نـزـولـ سـوـرـةـ

وـآـشـ رـاـ مـادـاـمـیـکـهـ حـضـورـمـبـارـکـ هـسـتـیـمـ: وـهـمـیـنـکـهـ خـارـجـ مـیـشـوـیـمـ اـزـخـضـورـ شـماـ وـداـخـلـ بـخـانـهـاـ وـاوـلـادـوـنـ وـفـرـزـنـدـ مـیـبـینـ بـرـمـیـگـرـدـیـمـ بـحـالـ اوـلـیـ کـهـ بـوـدـیـمـ مـاـبـرـ آـنـحـالـ وـبـقـدـرـیـ حـالـ ماـ تـغـیرـ مـیـکـنـدـکـهـ گـوـیـاـ بـهـمـیـنـ حـالـ بـوـدـیـمـ: آـیـاـ نـمـیـترـسـیـ بـرـمـاـ کـهـ اـیـنـ نـفـاقـ باـشـدـ: فـرمـودـ بـهـ آـنـهاـ رـسـوـلـخـدـاـ (صـ) خـیرـاـیـنـ نـفـاقـ نـیـسـتـ بلـکـهـ عـوـارـضـیـ اـسـتـ اـزـشـیـطـانـ کـهـوـادـارـ مـیـکـنـدـ شـمـارـاـ بـدـنـیـاـ: بـخـدـاـقـسـمـ اـکـرـ مـدـاـوـمـتـ کـنـیدـ بـرـحـالـیـکـهـ قـبـلـ بـوـدـیـدـ وـ بـیـانـ کـرـدـیدـ هـرـ آـینـهـ مـصـافـحـهـ مـیـکـنـدـ باـشـمـاـ مـلـائـکـهـ وـهـرـ آـینـهـ بـرـوـیـ آـبـ رـاهـ مـیـرـوـیدـ: وـاـگـرـشـماـ گـنـاهـ نـکـنـیدـپـسـ طـلـبـ آـمـرـزـشـ کـنـیدـ اـزـ خـداـ هـرـ آـینـهـ خـلـقـخـواـهـدـ کـرـ خـلـقـیـ رـاـ کـهـ گـنـاهـ کـنـنـدـ وـ طـلـبـ کـنـنـدـ اـزـ خـداـ آـمـرـزـشـ وـیـامـرـزـ خـداـ آـنـهاـ رـاـ: بـدـرـسـتـیـکـهـ مـؤـمـنـ گـوـلـمـیـخـوـرـدـ وـتـوـبـهـمـیـکـنـدـ آـیـاـ نـشـنـیدـقـوـلـ خـدـایـ مـتـعـالـرـاـ کـهـ فـرمـودـهـ اـسـتـ بـدـرـسـتـیـکـهـ خـداـ دـوـسـتـدارـدـ تـوـبـهـکـنـنـدـ گـانـ رـاـ وـدـوـسـتـدارـدـ پـاـکـانـ رـاـ وـفـرـمـودـهـ اـسـتـ اـسـتـفـارـ کـنـیدـ وـبـازـ گـرـدـیدـ بـسـوـیـ خـداـ

۳۱۵ـ نـوـیـسـنـدـهـ اـیـنـسـطـوـرـ گـوـیـدـخـوـشـ دـارـمـ نـقـلـ کـنـمـ رـوـایـةـ مـفـصـلـهـ کـهـ درـبـارـهـشـاـنـ نـزـولـ سـوـرـهـ مـنـافـقـینـ درـکـتـابـ تـقـسـیـرـ صـافـیـ نـقـلـ کـرـدـهـ اـزـ تـقـسـیـرـ قـمـتـیـ کـهـ گـفـتـهـ نـازـلـ شـدـهـ اـیـنـ سـوـرـهـ درـ جـنـگـ

المنافقين في الصافي عن القمي قال نزلت في غزوة بنى المصطبلق في سنة خمس من الهجرة وكان رسول الله عليه السلام خرج اليهافلما رجع منها نزل على بئر و كان الماء قليلا ففيها وكان انس بن سيار حليف الانصار و كان جمجاه بن سعيد الغفارى اجير العمر بن الخطاب : فاجتمعوا على البئر فتعلق دلو سيار بدلوجمجاه : فقال سيار دلو : وقال جمجاه دلو فضرب جمجاه يده على وجه سيار فسأله منه الدلم : فنادى سيار بالخزرج : و نادى جمجاه بقريش فأخذ الناس السلاح و كاد ان تقع الفتنة : فسمع عبد الله بن أبي النساء : فقال ما هذا : فأخبروه بالخبر فغضب غضبا شديدا : ثم قال قد كنت كارها لهذا المير : انى لاذ بالعرب ما خلنت انى ابقي الى ان اسمع مثال هذا فلا يكمن عندي تغييرا : ثم اقبل على اصحابه فقال هذا عملكم : انزلتموهم منازلکم : و واسيتموهم باموالکم : و وقيتموهم بانفسکم : و ابرزتم تحورکم للقتل : فارمل نسائکم و ايتم صبيانکم : و لواخر جتموهم

رسول الخدا (ص) بابی المصطلق در رسال پنجم هجرت و خود رسول الخدا (ص) رفته بود باین جنگ : در مراجعت حضرت فرود آمد بسرچاهی و در آن سر زمین آب کم بود و بودانس بن سیار هم پیمان بالانصار و بود جمجاه بن سعید غفاری اجير عمر بن خطاب اجتماع شد در سرچاه برای تحصیل آب در این بین تصادف کرد دلو سیار بدلوجمجاه اجير عمر . سیار گفت سلطمن : جمجاه گفت سلطمن : ناگاه جمجاه ند بصورت سیار که خون جاری شد : فریاد کرد سیار طایفة خزر جرا : و فریاد کرد جمجاه قریش راطر قین آلت جنگ برداشتند و نزدیک بود که فتنه پیا شود . قصیده راشنید عبد الله بن ابی و سر و صدار افهمید . عبد الله رئیس خزر بود . گفت چیست سر و صدا . قصر را خبر دادند باو . بغضب در آمد غضب شدیدی : و گفت اصلاح من در منازل باین جنگ و این سفر ناراضی بود و از روی اکراه آمد : و گفت هر آینه من ذلیل ترین عرب باشم اگر گمان میکرم من باقی باشم و بشنو چنین مطلبی و من بحال خود باشم ، و بعد رو کرد بقوم خود و گفت این خواری اثر عمل شما است . زیر اشما وارد کردید آنها در منازل خود تان و مقصودش رسول الخدا (ص) و اصحاب کبارش بود که انصار آنها را پذیرایی کردند و گفت آنها را شریک قرار دادید در اموال تان . و جان خود را فدای آنها کردید . و خونهای خود را در دستر من آنها گذاشتید . و نتیجه این شد که بیوه کردند زنهای شمار او بیتم کردند اطفال شمارا . و اگر شماها آنها را نمیدادید هر آینه سر بار دیگران بودند و ذلیل . آنوقت گفت اگر ما بر گشتم بدمینه باید خارج شود البتنه عزیز ترین بید ترین حال و نظرش به پیغمبر و ایارا نش بود . وزید بن ارقم که جوانی بود بسز حد بلوغ فرسیده تمام کلمات را شنید . و این هنگام رسول الخدا زیر ده ختنی بود در وقت گرمای شدید و خدمت حضرتش بودند عده

لکانو اعیا الاعلى غیر کم ثم قال لئن رجعنا الى المدينه ليخر جن الاعز منها الاذل : وكان في القوم زید بن ارقمو كان غلاما مقدرا هقو و كان رسول الله في ظل شجرة في وقت الهاجرة و عنده قوم من اصحابه من المهاجرين والانصار: فجاء زیدواخبره بما قال عبد الله بن ابی فقال رسول الله لعلك و همت ياغلام قال لا والله ما و همت فقال : لعلك غضبت عليه : قال: لا والله ما غضبت عليه: قال فلعله سفة عليك: قال لا والله: فقال رسول الله عليه السلام لاسفر ان مولاه فأحدج راحلته و ركب: و تسامع الناس بذاك فقالوا اما كان رسول الله عليه السلام لير حل في مثل هذا الوقت فرحل الناس و لحقه سعد بن عبادة فقال السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و بن كاته : فقال و عليك السلام : فقال : مالهذا الرحيل في هذا الوقت فقال عليه السلام اوها سمعت قول اقال صاحبكم : قالوا اى صاحب لغايرك يا رسول الله قال عليه السلام : عبد الله بن ابی زعم انه ان رجع الى المدينه ليخر جن الاعز منها الاذل: فقال يا رسول الله فانك و اصحابك الاعز و هو و اصحابه الاذل فسار رسول الله عليه السلام يومه كلله لا يلکمه احد: فاقبليت الخرچ على عبد الله بن ابی بعد لونه في حلف عبد الله انه لم يقول شيئا من ذاك: فقالوا افقم

از هاجر و انصار که ناگاه زید آمد و بر رسول خدا (ص) خبر داد که عبد الله بن ابی چه کلماتی گفتند رسول خدا فرمود شاید تو اشتباه کردی ای پسر عرض کرد خیر بخداقسم اشتباه نکرد: فرمود: شاید با و بدین هستی و غضبناک. گفت نه بخداقسم غضبناک بر او نیست فرمود شاید عقلت پریده. گفت نه بخداقسم فرمود رسول خدا بشقران که غلام حضرت بود مهیا کن مرکب سواری را پس غلام مهیا کرد مرکب حضرت را و آنیز رگوار سوار شد . و خبر حرکت رسول خدا گوش بگوش رسید و مردم خبر شدند و گفتند . هیچ وقت در چنین هوای گرم حرکت نمیکردن پس مردم هم کوچ کردن دورسانید سعد بن عباره خود را بر رسول خدا و عرض سلام کردو جواب سلام شنید. عرض کرد . چه معنی دارد کوچ کردن در این وقت . فرمود رسول خدا (ص). مگر نشنیدی کلام صاحبنا را . عرض کردن کدام صاحب و نیست برای ماصاحبی غیر از وجود مقدس شما . فرمود رسول خدا (ص) عبد الله بن ابی تصمیم گرفته که اگر بمدینه بر گردد خارج کند عزیز ترین افراد باحال ذلت. سعد گفت ای رسول خدا تو واصحاب عزیز ترین افرادی واو واصحابش ذلیل ترین افراد . پس با این حال حرکت کرد و رسول خدا (ص) راه رفت تمام روز و کسی با حضرتش کلامی نگفت. و روکردن طائفه خزرج بعد از این ابی و ملامت کردن او را برعاملش . قسم خورد عبد الله که من همچه کلماتی نگفتم . گفتند اگر نگفتی بیا ماما برویم بیش رسول خدا و عذر بخواهیم ،

بنالی رسول الله حتی نعتذر الیه : فلوی عنقه فلما جن اللیل سار رسول الله ﷺ لیله
 کله و النهار فلم ینز لوا الالصلوۃ : فلما كان من الغد نزل رسول الله و نزل اصحابه وقد
 امدهم الارض من السهر الذی اصا بهم فجاء عبد الله الى رسول الله ﷺ فحلف عبد الله
 انه لم یقل ذالک و انه لیشهد ان لا اله الا الله و انک لرسول الله و ان زید اقد کذب علی فقبل
 رسول الله ﷺ منه و اقبلت الخرچ علی زید بن ارقم یشمونه و یقولون له کذبت علی
 عبد الله سیدنا : فلم احر رسول الله کان زید معه یقول للهم انک لتعلم انی لم اکذب علی
 عبد الله بن ابی فما سار الا قليلا حتى اخذ رسول الله ﷺ ما کان یأخذ من البراء عند نزول
 الوحی علیه فشقق حتی کادت ناقته ان تبرک من ثقل الوحی فسری عن رسول الله ﷺ و هو
 یسکب العرق عن جبهة ثم اخذ باذن زید بن ارقم فرفعه من الرحل ثم قال یاغلام صدق
 فوك ووعي قلبك و انزل الله فيما قلت قرآن فلما نزل جمع اصحابه و فراء عليهم سورة
 المنافقین ففضح الله عبد الله بن ابی : وفي رواية ان ولد عبد الله بن ابی اتی رسول الله ﷺ
 فقال یار رسول الله ان کفت عزمت علی قتلہ فمرنی ان اكون انا الذی احمل اليک رأسه

گردنی تکان داد بعلامت رد. چون شب شدراه رفت رسول خدا (ص) تمام شب را و روز بهمین
 منوال و پیاده نشدند مگر برای نماز. فردای آن روز منزل کرد حضرتش بالاصحاب و بزمین پهن
 شدند بواسطه بیداری که کشیده بود دراین هنگام آمد عبد الله خدمت رسول خدا (ص) و قسم یاد کرد
 که من نگفته ام چنین کلماتی و کلمه شهادتین بیان آورد . و گفت زید دروغ بمن بسته . و
 رسول خدا هم قبول کرد از او. و روآوردند طائفه خرچ بزید بن ارقم و ناسرا گفتند با وو گفتند
 که تو بدروغ نسبت هائی به بزرگ ماعبد الله داده و چون کوچ کرد رسول خدا (ص) زید با حضرت
 بود. و بدرگاه خدا نالید و گفت خدا یا تو آگاهی که من دروغ بعد الله بن ابی نیسته ام و حرکت
 نکردن مگر کمی تا آنکه شروع شد حالت وحی بر رسول خدا و عارض شد شدت حالیکه وقت
 نازل شدن وحی بر پیغمبر روی میداد و سنگینی وحی بقدری بود که نزدیک بود مر کب پیغمبر
 بخوابد. پس بر طرف شد آنحال از رسول خدا (ص) در حالیکه عرق از پیشانی ناز نیش میریخت
 بعد گرفت رسول خدا گوش زید بن ارقم را و بلند کرد اورا و فرمودای پسر داست گفت دهان تو و قلب
 توفرا گرفت (یعنی ایمان) و نازل کرد خدادرباره تو و آنچه گفته بودی آیات قرآنی و چون فرود
 آمد جمع کرد اصحابش و خواند بر آنها سوره المنافقین را و رسوا شد عبد الله بن ابی و در روایتی
 است پسر عبد الله آمد خدمت رسول خدا و گفت یار رسول الله. اگر اراده داری قتل اورا بمن دستور
 بدہ که من خودم سرش بیاورم : بخداقسم اوس و خرچ میدانند که من نیکو پسری هستم نسبت

فوالله لقد علمت الاوس والخزرج اني ابرهم ولد ابوالد : فاني اخاف ان تأمر غيري
فيقتلها فلا تطيب نفسى ان انظر الى قاتل عبدالله فأقتل مؤمنا بكافر فادخل النار فقال
رسول الله بل تحسن صاحبته مدام فينا .

(في المراء والجدال)

٣١٦ في السفينه قال النبي صلى الله عليه وآلـه لا يستكمل عبد حقيقة اليمان
حتى يدع المرأة وإن كان محقاً ٣١٧ وفيه عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآلـه لا يؤمن
رجل حتى يحب اهليته و حتى يدع المرأة وهو محقق فقال عمر بن الخطاب ماعلامة
حب اهليتك قال هذا فضل بيده على بن ابيطالب ٣١٨ قال النبي صلى الله عليه وآلـه ثلاث من
لقى الله عزوجل بهن دخل الجنة من اى باب شاء: من حسن خلقه: وخشى الله في المغيب
والمحضر : و ترك المرأة و ان كان محقاً ٣١٩ مجموعه ورام قال رسول الله عليه وآلـه

پيدرم: ولی من میترسم که بغير من دستور قتل پدرم بدھی او را بکشد ومن نمیتوانم اورا به بینم و
بکشم مؤمنی را با خاطر کافری. و داخل آتش شوم . فرمود رسول خدا نمیکشیم بلکه نیکو رفتار
خواهیم کرد مدام که میان ما باشد.

«باب مراء و مجادله گردن»

٣٦ - در کتاب سفينه نقل شده که رسول خدا (ص) فرموده بکمال نمیر سدا ایمان بندۀ مگر
آنکه واگذاره مراء را و هر چند بر حق بوده باشد .

٣٧ - و در آن کتاب است از سلمان که گفت رسول خدا (ص) فرموده ایمان نیاورده مردی
مگر آنکه دوست بدارد اهليت مر او مگر آنکه واگذاره مراء را در حالیکه بر حق باشد . پس
گفت عمر بن الخطاب که چیست علامت دوستی اهليت تو رسول خدا (ص) فرمود این و زد دست
خود را بعلی بن ابي طالب عليه السلام .

٣٨ - و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) سه چیز است که هر که ملاقات کند
خدای عزوجل را بآنسه چیز داخل بهشت خواهد شد از هر دریکه بخواهد: کسیکه نیکو گرداز
خلق خود را و کسیکه بترسد از خدا در ظاهر و خفا: و کسیکه ترك کند مراء و جدال را اگر
چه بر حق باشد .

٣٩ - در کتاب ورام است که رسول خدا (ص) فرموده مجادله مکن با برادرت . و مزاح
میکن . و وعده مده بوعده که وفانکنی .

لاتمارا خاک و لاتمازحه ولا تعوده موعد افتخارله ۳۲۰ و فيه قال النبي ﷺ من ترك المرأة وهو محق بنى الله له بيتا في أعلى الجنة ومن ترك المرأة وهو مبطل بنى الله له بيتا في ربع الجنة ۳۲۱ وفيه عن النبي ﷺ قال من جادل في خصومة بغير علم لم ينزل في سخط الله حتى ينزع ۳۲۲ في السفينه عن النبي ﷺ انما زعيم بيت في ربع الجنه ويست في وسط الجنه ويست في أعلى الجنه لمن ترك المرأة وان كان محقا ولم يترك الكذب وان كان هاذلا و لمن حسن خلقه ۳۲۳ في الوسائل عن عمر بن يزيد عن أبي عبدالله ؑ قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان جبرئيل يأتيني الا قال يا محمد اتق شحناء الرجال وعدا وهم ۳۲۴ وايضا في الرسائل عن وليد بن صبيح قال سمعت ابا عبدالله ؑ يقول قال رسول الله ﷺ ما عهدنا الى جبرئيل ؑ في شيء ما عهدنا الى في معادات الرجال .

۳۲۰ - ودر آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرموده هر که ترک کند مراء را وحال آنکه بر حق باشد بنا کند خدا برای او خانه در بالای بهشت و هر که ترک کند مراء را وحال آنکه بر باطل باشد بنا کند خدا برای او خانه در پایین بهشت .

۳۲۱ - ودر آن کتاب است از رسول خدا (ص) که فرموده که مجادله کند در خصومتی بدون علم باقی است در غصب خدا تاویتیکه دست بردارد
۳۲۲ - در کتاب سفینه نقل شده از رسول خدا (ص) که فرمود من ضامن خانه هستم در پایین بهشت: و خانه در وسط بهشت: و خانه در بالای بهشت: برای کسی که ترک کند مراء را و هر چند بر حق باشد. و برای کسی که ترک کند دروغ را و هر چند مزاح باشد: و برای کسی که نیکو گرداند خلق خود را .

۳۲۳ - در کتاب وسائل نقل شده از عمر بن يزيد از امام ششم علیه السلام که فرموده است رسول خدا (ص) فرموده نیامد جبرئیل مگر آنکه گفت ای رسول خدا پیرهیز از مخاصمه مردها و از دشمنی با آنها .

۳۲۴ - و نیز در کتاب وسائل است از ولید بن صبيح که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا فرموده جبرئیل سفارش نکرده بمن ذهیج چیزی بمثیل سفارشی که درباره خصوصت بامزدان فموده .

(باب فی مداراة الناس)

۳۲۵ فی الوسائل عن ابی عبد الله علیہ السلام قال قال رسول الله امر نی ربي بمداراة الناس ۳۲۶ فی الوسائل عن الحسین بن الحسن قال سمعت جعفر رضی الله عنهما يقول جاء جبرائیل الى النبي علیہ السلام فقال يا محمد ربک يقرئك السلام ويقول لك دار خلقی ۳۲۷ وفيه ایضاعن السکونی عن ابی عبد الله علیہ السلام قال قال رسول الله علیہ السلام ثلاث من لم يكن فيه لم يتم له عمل : ورع يحيجه عن معاصی الله : وخلق یداری به الناس : و حلم برد ۳۲۸ وفيه عن حبیب السجتانی عن ابی جعفر علیہ السلام قال فی التوراة مكتوب فيما ناجی الله به موسی بن عمران يا هو سی اکتم مکتوم سری فی سریر تک و اظهار فی علائیتک المداراة عنی لعدوی وعدوک عن خلقی ولا تستسب لی عندهم باظهار مکتوم سری فتشرک عدوک وعدوی فی سبی ۳۲۹ و فيه عن مساعدة بن صدقه عن ابی عبد الله علیہ السلام

«باب مدارا کردن با مردم»

- ۳۲۵ - در کتاب وسائل نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا فرموده دستورداده
بمن پروردگار من بمدارا کردن با مردم
- ۳۲۶ - و در آن کتاب است از حسین پسر حسن که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که فرمود
آدمجبرئیل بسوی رسول خدا (ص) و گفت یا محمد سلام میرساند پروردگار تو و میگوید بتو که
مدارا کن با مخلوق من .
- ۳۲۷ - و در آن کتاب است از سکونی از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرموده
سچیز است که هر که در او نباشد تمام نمیشود برای اولی : ورعی که بازدارد او را از معصیت
خدا : و خلقی که مدارا کند با آن با مردم : و حلمی که رد کند بوسیله آن نادان را
- ۳۲۸ - و نیز در آن کتاب نقل شده از حبیب سجستانی از امام پنجم علیه السلام که فرمود در
تورات نوشته شده از جمله کلمات خدای متعال بموسی بن عمران این است که ای موسی پنهان
بدار سر مرا در باطن خود و اظهار کن در ظاهر خود مدارا کردن بادشمن من و دشمن خودت
از مخلوقات من . و بواسطه اظهار اسرار کاری مکن که اهانت کند پس کافرشوند دشمنان تو و من
بجهت سب و ناسرا گفتن .
- ۳۲۹ - و در آن کتاب نقل شده از مساعدة بن صدقه از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا (ص)
فرموده مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و مسامحه با آنها نصف تعیش وزندگانی است . و

قال قال رسول الله ﷺ مداراة الناس نصف الايمان و الرفق بهم نصف العيش ثم قال ابو عبدالله ؑ خاطروا ابرار سرا او خاطروا فجرا جهرا ولا تميلوا عليهم فيظلمونكم فإنه سيأتي زمان لا ينجو فيه من ذوى الدين اظنوا انه ابله وصبر نفسه على ان يقول انه ابله لاعقل له ۳۳۰ وفيه عن حذيفة بن منصور قال سمعت ابا عبد الله ؑ يقول ان قوما من قريش قللت مدارا لهم للناس فالقوام قريش وايم الله ما كان باحسابهم بأس وان قوما من غير قريش حسنت مدارا لهم فالحقوق بالبيت الرفيع ثم قال عليه السلام من كف يده عن الناس فانما يكتفى عنهم دو احده ويكتفون عنه ايدي كثيرة ۳۳۱ وفيه عن اسحاق بن عمار قال الصادق يا اسحاق صانع للمنافق بلسانك واخلس ودك للمؤمن فان جالسك اليهودي فاحسن مجالسته ۳۳۲ عن امير المؤمنين ؑ في وصية محمد بن الحنفيه قال

بعد فرمودا ماما ششم عليه السلام آمیزش کنید بانیکان پنهانی و آمیزش کنید با فجرار در ظاهر و اعتماد نکنید بآنها تاینکه ستم کنند بشما زیر ایا یید زمانی که نجات تیاب در آن زمان از دین داران مگر کسی که گمان بیرون که اوسفیه است وصبر کنند پسند که بگویند اوسفیه و بی عقل است.

۳۳۰ - و در آن کتاب نقل شده از حدیثه پسر منصور که گفت شنیدم از امام ششم عليه السلام که میفرمود بدروستیکه طایفه از قريش کم بود مدارا کردن آنها با مردم پس افتادند از عظمت قريش وبخدا قسم که در حسب و نسب آنها با کسی نبود. و بدروستیکه طایفه از غير قريش نیکو مدارا کردن با مردم ملحق شدند و در کردن شرافت بیوت بلند پایه را: و بعد فرمود هر کس باز بدارد اذیت دست خود را از مردم بازداشته آزار یکدست را و درازاء بازداشته میشود اذ او آزار دستهای زیادی .

۳۳۱ - و در کتاب وسائل نقل شده از اسحاق پسر عمار که گفت امام صادق عليه السلام فرمود يا اسحاق بامنافق رفتار کن بزبان و خالص گردان دوستی خود را بامؤمن پس اگر هم شنین شد با تو یهودی نیکو گردان کردار خود را باو .

۳۳۲ - و در آن کتاب نقل شده که امير المؤمنين عليه السلام در باره وصیت بمحمد بن حنفیه فرموده نیک رفتار کن با جمیع مردم کما اینکه دوست داری که نیک رفتار شود با تو: و پسند برای آنها آنچه را میپسندی برای، خودت وزشت بدار برای آنها آنچه را زشت میدانی از غیر نسبت بخودت: و نیکو گردان خلق خود را با مردم باندازه که اگر غایب شوی میل کنند بسوی تو و اگر بمیری گریه کنند برای تو و بگویند در مقام تأسف انا لله وانا الیه راجعون و مباش از کسانی که هر گاه بمیری گفته شود در مقام خورسندی الحمد لله رب العالمین: و بدان که تمام عقل و سر عقل بعد از

واحسن الى جميع الناس كما تحب ان يحسن اليك وارض لهم ما ترضاه لنفسك واستقبع لهم ما تستقبعه من غيرك و حسّن خلقك مع الناس حتى اذا غبت عنهم حزّوا اليك و اذامت بکوكو عليك و قالوا انا لله و انا اليه راجعون ولا تكون من الذين يقال عندهم تهالك الحمد لله رب العالمين واعلم ان راس العقل بعد الايمان ما الله عزوجل مداراة الناس و لاخير فيمن لا يعيش بالمعروف من لا بد من معاشرته حتى يجعل الله الى الخلاص منه سبلا فاني وجدت جميع ما يتعاشر به الناس وبه يتعاشرون ملا مكيال ثلثاه استحسان و ثلثه تغافل ۳۳۳ و فيه عن على بن ابي طالب عليهما السلام قال لبنيه يابني ايامكم و معادات الرجال فانهم لا يخلون من ضربين من عاقل يمكر بكم او جاهل يعجل عليكم والكلام ذكر والجواب اثنى فاذا جتمعا الزوجان فلا بد من النتاج ۳۳۴ في الكافي عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله امرني ربی بمداراة الناس كما امرني باداء الفرائض ۳۳۵ لای الاخبار نقل ان عابدا دخل على معاويه ليعظه فقال له ایمان بخدای عزوجل مدارا کردن با مردم است و نیست خیری در کسیکه زندگی نکند بخوبی با کسیکه فاچار است از زندگی کردن با او تاینکه بگشاید خدا راه خلاصی از او: نزیر ایافت که تمام سبب زندگانی مردم و چیزیکه با آن زندگانی میکنند یک مطلبی است که دو سوم آن نیکی کردن است ویک سوم آن غفلت از حقائق ۳۳۳ و در آن کتاب است از على بن ابی طالب عليهما السلام که فرمود با ولادش ای پسرها من پیراهیزید از دشمنی کردن با مردم زیر آنها از دو قسم خارج نیستندیا زرنگ است که بمکر و حیله با شمارف تاریکنند: و یا نادان است که سرعت میکنند در بدی با شما و کلام و جواب آن به مثل نرو و ماده ایست که چفت شوند و فاچار نتاجی بیار خواهند آورد سلام الله بر گوینده آن ۳۳۴ در کتاب نقل شده از عبد الله پرسننان که گفت امام ششم فرمود رسول خدا فرمود که خدا دستور داده مرآ بمدارا کردن با مردم همانطوریکه دستور داده و امر فرموده باداء واجبات.

در کتاب الالی نقل شده که عابدی وارد شد بر معاویه برای اینکه موغله کند اورا پس گفت بمعاویه که ای فاسق ای سگ تو هستی این چنین ظلم میکنی و مفصلبا او تکلم کرد: عابد گفت پس گفت معاویه با که ای عابد تو افضل ای موسی پیغمبر خدا یا افضل است از نو: عابد گفت بلکه موسی بهتر است از من: معاویه گفت آیامن شقی قرم و یا فرعون: عابد گفت فرعون معاویه گفت پس از آنکه فرستاد خدا بسوی فرعون دونفر موسی و هارون را که پندهند و نصیحت

یا فاسق یا کلب هکذا اظلم الناس و اطال الكلام معه فقال : لهمعاویه یاعابدات افضل من موسی نبی الله ام هو افضل منك : فقال : بل موسی خیر منی فقال له وانا شفی ام فرعون فقال بل فرعون فقال ان فرعون لما ارسل الله اليه واعظین وهم موسی وهارون قال الله لها فقول الله قول ایلینا لعله يتذکر او يخشی فامر هما الله سبحانه و تعالی بالكلام اللّیٰن وانت تعظنی بهذه الخشونه .

(باب الرفق مع الناس)

۳۳۶- في السفينه عن النبي عليهما السلام الرفق لم يوضع على شئ الا زابه ولا ينزع من شيء الا شانه ۳۳۷- عن كتاب نواذر الروندی قال رسول الله عليهما السلام ما من عمل احب الى الله تعالى و الى رسوله من الایمان بالله والرفق بعياده و ما من عمل ابغض الى الله من الا شراك بالله تعالى والعنف على عياده ۳۳۸- عن الكافي عن ابي جعفر عليهما السلام قال ان لكل شيء قفال و قفل الایمان الرفق ۳۳۹- عن الكافي عن هشام بن احمر عن ابن الحسن عليهما السلام قال قال لى وجري بيني وبين رجل من القوم كلام فقال لى كنند اورا خدا فرمود باآن دو بگوئید قول و کلام نرم و ملامیم شاید پند بگیرد و بر گردد واما تو موعظه میکنی مرا باین درشتی و خشونت .

«باب رفق و سازش بامردم»

۳۳۶- در کتاب سفینه نقل شده از رسول خدا (ص) که فرمود رفق با کسی نبود مگر آنکه زینت داد اورا و گرفته نشد از کسی مگر آنکه زشت و قبیح کرد اورا ۳۳۷- از کتاب نواذر راوندی نقل است که فرمود رسول خدا (ص) نیست چیزی محبوب تر نزد خدای عزوجل و نزد رسول خدا از ایمان بخدا و رفق با بندگان خدا : و نیست عملی مبغوض تر نزد خدای متعال از شرک بخدا و سخت گیری به بندگان خدا ۳۳۸- از کتاب کافی نقل شده از امام پنجم (ع) که فرموده است برای هر چیزی قفلی است و قفل ایمان رفق است . ۳۳۹- از کتاب کافی نقل شده از هشام بن احمر از امام موسی کاظم (ع) که بن فرمود در حالیکه بین من و بین مردی از طایفة گفتگوئی بود مدارا کن با آنها زیرا ممکن است کفر فردی ظاهر شود در غصب او و نیست خیری در کسیکه کفر او در غصبش باشد .

ارفق بهم فان كفر احدهم في غضبه ولا خير في من كفره كان في غضبه ۳۴۰ في الكافي عن النبي صلی الله علیہ وآلہ وسلاطین قال ان في الرفق الزيادة والبركة ومن يحرم الرفق يحرم الخير ۳۴۱ وفيه عن ابی عبد الله علیہ السلام قال ما زوی الرفق عن اهل بیت الا زوی عنهم الخیر ۳۴۲ وفيه عن ابی جعفر علیہ السلام قال قال رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلاطین لو كان الرفق خلقاً يرى ما كان مما خلق الله شيئاً أحسن منه ۳۴۳ وفيه ايضاً عن ابی عبد الله علیہ السلام قال قال رسول الله ما اصلح بأشنان إلا كان أعظم مما اجرا واحبهما إلى الله تعالى ارقها بصاحبها ۳۴۴ في السفينة قال محمد الباقر علیہ السلام من اعطى الخلق والرفق فقد اعطى الخير والراحة وحسن حاله في دنياه وآخرته ومن حرم الخلق والرفق كان ذلك سبيلاً إلى كل شرٍّ وبلية الأمان عصمه الله ۳۴۵ وفيه ايضاً كان آخر وصيحة

۳۴۰ - در کتاب کافی وارد شده از رسول‌خدا (ص) که فرمود بدرستیکه در رفق زیادتی است و بر کت و هر که محروم شود از رفق و مدارا محروم شده از خیر

۳۴۱ - و نیز در همان کتاب است از امام ششم علیہ السلام که فرمود دور نمی‌شود رفق از خانواده مگر آنکه دور نمی‌شود از آنها خیر

۳۴۲ - و نیز در آن کتاب است از امام پنجم علیہ السلام که فرموده است رسول‌خدا فرموده اگر رفق مخلوقی بود مجسم و دیدنی نبود در آنچه خدا مخلق کرد شئی نیکوتر از اوا

۳۴۳ - و نیز در آن کتاب است از امام ششم علیہ السلام که فرمود رسول‌خدا فرموده رفاقت نمی‌کند هر دو قفری مگر آنکه پر ثواب تر و محبوب تر آن دو نزد خدای متعال با رفق و مدارا اقرآن هاست بدیگری

۳۴۴ - در کتاب سفینه نقل شده که امام باقر علیہ السلام فرموده هر که عطا شده با خلق حسن و رفق و مدارا بدرستیکه عطا شده خیر و راحت و خوش است حالش در دنیا و آخرت و هر که محروم شود از خلق نیک و رفق باز خواهد شد برای او در هر شر و بدی مگر آنکه خدا نگه دارد از بدی اورا

۳۴۵ - و در آن کتاب است که آخر وصیت خضر بموسی (ع) این بود که سرزنش مکن کسی را بگناهی و بدرستیکه محبوب ترین امور نزد خدای متعال سه چیز است : میانه روی در امور و رفق بیند گان خدا : و عفو و گذشت در چیزی که قدرت داری . و مدارا نکرد احدی بآحدی در دنیا مگر آنکه مدارا کند خدا روز قیامت با او

الحضر لموسى عليه السلام لا تغيرن أحداً ذنب و ان احب الامور الى الله عزوجل ثلاثة القصد
في الجده والغفو في المقدرة والرفق بعباد الله و مارفق احد باحد في الدنيا الارفق الله
عزوجل به يوم القيمة ۳۵۴ في الوسائل عن أبي البختر قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول المؤمنون هينون لينون كالجمل الالف ان قيادوا ان انيخ على صخرة استناخ
۳۵۵ في الوسائل عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام في وصية النبي لعلى
عليه السلام قال ياعلى من لم يقبل من متصل عذر اصادقا كان او كان بالم نيل شفاعتي
۳۵۶ وفيه في حديث ابي بن الحسين عليه السلام قال لولده ان شتمك رجل عن يمينك ثم
تحول اليك عن يسارك فاعتذر اليك فاقبل عذرها ۳۵۷ في السفينه عن الكافي عن عبدالعزيز
القراطيسى قال قالى ابو عبد الله عليه السلام يا عبد العزيز ان الايمان عشر درجات بمنزلة
السلام يصعد منه هر قاة بعد مرقة فلا يقولن صاحب الاثنين اصحاب الواحد لست على
شيئى حتى ينتهى الى العاشرة فلما قط من هودونك فيسقطك من هو فوقك و اذا رأيت
من هو اسفل منك بدرجات فارفعه اليك بن فهو لا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره فان من كسر

۳۵۴ - در کتاب وسائل نقل شده ازا بی البختری که گفت شنیدم از امام ششم عليه السلام که
میفرمود مؤمنون مسامح و خوشخوی هستند بمثیل شریکه ما نوس باشد اگر بکشند مهار او را
میروند و اگر بحوایانند اورا روی سنگی میخوابند

۳۵۵ - و نیز در آن کتاب است از امام ششم از آباء بزرگوارش عليهم السلام ازوصیت رسول
خدا بعلی (ع) که فرمود یاعلى هر کس قبول نکند عذر کسی را که قصد پیوند دارد چه راست
باشد و چه دروغ نمیرسد باوشفاعتمن

۳۵۶ - و نیز در آن کتاب است که علی بن الحسين امام چهارم عليه السلام فرمود بفرزندان
خود اگر ناسزا بگوید کسی و مردی از طرف راست تو و بر گردد بسوی تو از طرف چپ و معذرت
بخواهد از تو قبول کن عذر اورا .

۳۵۷ - در کتاب سفینه نقل کرد از کتاب کافی از عبد العزیز قراطيسی که گفت بمن فرمود
امام ششم عليه السلام که ای عبد العزیز بدرستیکه ایمان ده درجه است بمثیل فردیان که باید بالا
رفت پلئونباید کسی که دو پله بالارفته بکسی که یک پله بالارفته بگوید نیستی تو دارای رتبه ولو
بر سد به پله دهم . پس هیچ میندار کسی را که پست تو از تو است مبادا هیچ پندارند کسی که بالای
تو است تو را : و هر گاه دیدی کسی را که او پائین تراز تو است بیک پله بلند کن او را بسوی
خودت بر فرق و مدارا و تحمل مکن بر او چیزی که تو انائی آن ندارد در اعتقاد پس متزلزل کنی
اورا زیرا که هر که مؤمنی را سست کند بر او است که محکم کند اورا یعنی در اعتقاد

مؤمناً فعليه جبره ۳۵۸ وفيه أيضاً قال الصادق عليه السلام لعمار بن أبي الاحرص في حديث مراتب الاسلام وانه وضع على سبعة اسهم اما علمت ان اماراة بنى امية كانت بالسيف والعنف والجور وان امامتنا بالرفق والتآلف والوقار والتقيّه وحسن الخلطة والورع والاجتهاد فرغبو الناس في دينكم و فيما انتم فيه ۳۵۹ في السفينه في خلق في اخلاق النبي ﷺ روى ان اعرابي جاءه يطلب منه فاعطاه ثم قال ﷺ احسنت اليك قال الاعرابي لا ولا اجملت فغضب المسلمين وقاموا اليه فأشار اليهم ان كفوا ثم قام ودخل منزله وارسل اليه وزاده شيئاً ثم قال ﷺ احسنت اليك قال نعم فجزاك الله من اهل وعشيرة وخير افال له النبي ﷺ انث قلت ما قلت وفي نفس اصحابي من ذلك شيئاً

۳۵۸ - ونیز در آن کتاب است که فرمود امام ششم علیه السلام بعمار بن ابی الا宏وص در حدیثیکه مراتب اسلام ذکر شده و فرموده پایه گذاری شده بر هفت سهم آیا نمیدانی که خلافت بنی امية ثبات یافته بشمشیر و سخت گیری وستم : و اما پیشوائی ما بر خلق بر فی است و انس و قوار و تقيّه و خوش رفتاري و پرهیز گاري و جديت در امور عبادي و شمانيز بعمل ترغیب کنید مردم را در دین خودتان و با آنچه شمارد آن هستید .

۳۵۹ - در کتاب سفینه در ماده خلق ذکر شده در اخلاق رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و روایتی که آمد خدمت آنحضرت عربی بیانی و چیز طلب کرد حضرت عطا فرمودند باو بعدیگ نظری فرمودند نیکی کردم بتو آنمرد گفت نه خوبی بمن نکردن مسلمین حاضر در غضب شدند و پیا خاستند که ادب کنند اورا اشاره فرمود رسول خدا (ص) که مزاحم نشود اورا : بعد بر خاست رسول خدا و داخل منزل شد و احضار فرمود آنمرد را وزیاد کرد عطا را بعد فرمود آیا احسان کردم بتو گفت بلی جزاده خداتورا بهترین خیر و جزا حضرت فرمود تو گفتی آنچه گفتی و در دل اصحاب من از تو کدورتی است اگر میل داری بگوپیش روی آنها آنچه بمن گفتی تایرون شود از دل آنها کدورتی که از تدارند گفت نیکو است و خوب کاریست . چون صبح و شام و هنگام اجتماع شد آنمرد آمد و رسول خدا بمردم فرمود این است آن بادیه نشین که گفت آنچه گفت از هاشانت بمن و زیاده کردیم ماعطارا باوو گمان برده میشود که راضی شده آیا چنین است گفت بلی جزاده خدا بتو خیر از اهل و عشیرة : پس فرمود (ص) مثل من و مثل این مثل مردیست که برای او شتری باشد گریخته از صاحبیش و مردم تعقیب کنند اورا و فائدہ نیخدش مگر دورشدن پس ندا کنند صاحب آن شتر که و اگذارید بین من و شتر من زیر امن مهر بان ترم با نحیوان از شما و داناترم با خلاق او پس رو کند با نحیوان و پاک کند ازاو خاک و کثافت را پس بر گرداند او را تایپاید و بخوا باند اورا و بیند بر او جل اورا و مرتب کند اورا و بدرستیکه اگر و اگذار میکردم شمارا آنجا که گفت مردانچه گفت پس میکشند شما اورا واو داخل آتش میشد .

فان اجبت فقل بين ايديهم ماقلت بين يدي حتى يذهب ما في صدورهم عليك قال نعم فلما كان الغداء والعشى جاء فقال ان هذا الاعرابي قال ما قال فزدناه فزعم انه رضى كذلك قال نعم فجزاكم الله خيرا من اهل وعشيرة: فقال عليهما السلام مثله ومثل هذا مثل رجل له ناقة شردت عليهما الناس فلم يزدوا هما لا نفورا فناداهم صاحبها خلوا بيني وبين ناقتي فاني ارفق بهامنكم واعلم فتوجه لها بين يديها فاخذ لها من قمام الأرض فردها حتى جائت واستناخت وشد عليهما حلها واستوى عليهما وانى لو تركتكم حيث قال الرجل ما قال فقتلتموه ودخل النار ^{٣٦٠} في لالي الاخبار وقدروی ان بعض اولاد الصحابة على عهد موسى بن جعفر عليهما السلام كان يعادى موسى بن جعفر عليهما السلام وكان يبغضه ويسبه و اذا من به كان يلعنه و آبائه عليهمما السلام فقال له غلامه وهو اليه دعا ناقته ملعون فقال عليهما السلام : أنا اقتلله فخرج ذات يوم و طلبته فقيل له : انه في ضيعة له على سواد المدينة

^{٣٦١} - در کتاب لآلی الاخبار نقل است که روایت شده بعضی از اولاد صحابه رسول خدا در زمان موسی بن جعفر عليهما السلام بود و دشمنی میورزید با آنحضرت و ناسرا میگفت با آن سرور و کاهیکه برخورد میکرد العیاذ بالله لعن پا نحضرت و پدران بزرگوارش عليهما السلام مینمود . در این هنگام گفتند بحضرت غلامان و دوستان آن امام همام اجازه فرماید بشکیم این ملعون را : حضرتش فرمود من میکشم اورا بعد خارج شد حضرت روزی و پرسید از مکان او گفتند او ملکی دارد در خارج مدینه حضرت سوارش بر قاطر خود ورفت بسراخ او تا بملک او حضرت یافت اورا که بقطار خود زمین شیار میکند آنمرد گفت بحضرت فاسد کردی زمین مرد حضرت نزدیک او رسید وسلام کرد بر آنمرد اورد کر دجواب سلام بطور سنگینی و کراحت حضرت نشست نزد او وبالبساط فرمود چه مقدار امید حاصل داری از این زراعت گفت هر چه روزی دهد بمن خدای متعال حضرت گرفت از غلامش کیسه که در آن بود سیصد مثقال طلای سرخ ودادند با نمرد : و فرمود بگیر این را و بیخش مرا و پدر و جمهرا اگر بدی کرده اند بتتو و یا بیخش از بدی که بتتو کرده اند : چون دیداین رفتار از حضرت افتاد پیش روی حضرت و شروع کرد بیو سیدن دست و پای آن بزرگوار و عذر خواست از آنچه کرده بود : پس بر گشت حضرت موسی عليهما السلام و دیگر باره که دید حضرت رادر بازار پی خاست وسلام عرض کرد و گفت ای پسر رسول لخدا شاهدت میدهم که توان خانواده رسالت هستی و از مهبط وحی و مختلف ملائکه خدا لعنت کند کسی را که دشمن بدارد شمارا و نشناسد حقی را که خدا برای شما قرار داده : مردم گفتند ندیدیم تو را که اینطور اظهار ادب کنی در دیر وز : گفت دیدم من از حلم و کرم آن بزرگوار اموری که یقینم شد بر اینکه او از شجره نبوت و از دوستان رسالت است .

فر کب علیه السلام بغلته و تبعه الی ضیعته فوجده یحرث ارضه بیغلته و کان البر جل يقول
 افسدت ارضنا فلم ادنا منه سلام علیه فردا السلام ببعض و کراحته فجلس عنده وباسطه و
 قال کم ترجو في حرث هذاقا مارز قنی اللہ تعالیٰ فاخذ موسی علیه السلام من غلامه صرفة
 فيها ثلاثة دینار احمر فدفعها اليه وقال خذ هذه و هب لابی وجدى مما اسأوا اليك
 فلم ارای ذالک و قع بین يديه فی الارض و جعل يقبل يده و جلوه و عتذر مما كان فيه و اصرف
 هو موسی علیه السلام آه بعد ذالک فی السوق و ثب علیه و قال السلام علیک يا بن رسول اللہ و اشهد
 انك من اهليت النبوة و معدن الرساله و مهبط الوحي و مختلف الملائكة لعن اللہ من
 ابغضكم ولیم یعرف حقا جعل اللہ لكم فقال الناس ما رأيتك تقول هذا بالا همس فقال رايت من
 حلمه و كرمه مادلني على انه من شجرة النبوة ودوحة الرسالة ٣٦١ لالی الاخبار عن
 الباقي عليه السلام انه قال يا جابر او صيک بخمس : ان ظلمت فلا تجزع و فکر فيما قبل
 قلا تخن و ان كذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تجزع و فکر فيما قبل
 فيك فان عرفت من نفسك ما قبل فسقوطك من عين اللہ عند غضبك من الحق اعظم عليك
 مصيبة مما خفت من سقوطك عن اعين الناس و ان كنت على خلاف ما قبل فيك فثواب
 اكتسبته من غير ان تتعب بذلك ٣٦٢ في الالى قدحکی عن ابی عثمان ان رجلا جاء اليه

٣٦١ - در کتاب لالی الاخبار نقل شده از امام باقر (ع) که به جابر فرمود و صیت میکنم
 تورا به پنج چیز : اگر ظلم بتوشد ظلم مکن : و اگر بتو خیانت شد خیانت مکن : و اگر تورا
 تکذیب کردند غضب مکن : و اگر مرح شدی مسرور مشو و اگر مذمت شدی جزع مکن و فکر کن
 در باره چیزی که گفته شده برای تو اگر فهمیدی که آنچیز در تو هست پس محو تو از نظر خدا در غضب
 تو برسیب چیزی که راست است صیت مهم تریست از آنچه میترسی که از چشم مردم بیفی و اگر
 تو بر خلاف آن باشی که گفته شده پس اجر و ثوابی رسیده بتو بدون اینکه تن تسوی و
 رحمتی بدیند

٣٦٢ - در کتاب لالی حکایت شده اذابی عثمان که مردی آمد بسوی او و خواندا و راجه هست
 میهمانی در منزلش پس از آنکه رفت در بخانه آنمرد گفت به او مصلحت نیست که تو داخل خانه
 من شوی پس بر گشت ابو عثمان بمنزل خود پس از آنکه قرار گرفت در منزل آمد آنمرد در حالیکه
 اظهار پشیمانی کرد از کرده خود و دعوت کرد او را بار دوم ابو عثمان اجا بت کرد و رفت تا در منزل
 آنمرد گفت بدوا آنچه مرتبه قبل گفته بود پس بر گشت ابو عثمان و همین نحوه رفتار کرد آن

فدعاء في داره للضيافة فلما جاء إلى باب دار الرجل قال له : ما كان من المصلحة أن تدخل دارى فرجع ابو عثمان الى منزله فلما استقر في منزله جاء الرجل اليه مظهراً للندامة عمما فعل به فدعاه ثانية فأجابه فلما جاء الى باب داره قال له ما قاله في المرتبة الاولى فرجع ابو عثمان فعامل الرجل معه هذه المعاملة اربع مرات متواالية فلم يكن يرده ولم يكن يتغير ولم يقل له شيئاً ثم جاءه الرجل فقال له انما كان غرضي من ذالك امتحانك فقال له ابو عثمان امتحنتي بخلقك هو خلق الكلاب فانها كذلك تجبيئي اذا دعيت و تذهب اذا ردت .

(باب من طلب عشرات المؤمنين)

٣٦٤ في الكافي عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام وأبي عبد الله قال أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخى الرجل على الدين فيحصل عليه عشراته وزلاته ليعنّفه به يوماً ٣٦٤ في الكافي عن أصحق بن عمار قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول قال رسول الله يا عشر من أسلم بالسانه ولم يخلص الإيمان إلى قلبه لا تذمّو المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فإنه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته يفضحه ولو في بيته ٣٦٥ في الكافي حسين مردتاً چهار مرتبه پشت سر هم نهاد کرد دعوت اورا ونههم حالت تغییر کرد ونگفت به او چیزی : وبعد آن مرد آمد و گفت غرض من این بود از این عمل که تو را امتحان کنم : ابو عثمان گفت امتحان کردی من ای خلقی که آن خلق سگان است زیرا که سگ این طور است بخوانی اورا و صد اکنی می‌اید و بر گردانی بر می‌گردد . (باب مذمت تجسس ازلغزش‌های مؤمنین)

٣٦٣ - در کتاب کافی وارد شده از زراره از امام پنجم و امام ششم عليهما السلام که فرمود نزدیکترین وقت بندۀ بکفر این است که برادری کند مردی باکسی در دین و نشان گذاری کند بر اولغزشها و گناهان اورا تا سرزنش کند اورا با نهار روزی .

٣٦٤ - و نیز در آن کتاب است از اسحق بن عمار که گفت شنیدم از امام ششم عليهما السلام که فرمود رسول خدا فرموده ای دسته و جماعتی که اسلام آورده اید بزبان و خالص نیست ایمان در دل شما بد گوئی نکنید از مسلمین و تفحص نکنید پوشیده‌های آنها را بدرستیکه هر که تفحص کند امور زشت مسلمین را خدا تعقیب خواهد فرمود از کارهای زشت او و کسی که خدا کارهای زشت اورا بررسی کند رسوا خواهد ساخت اورا ولو میان خانه اش .

٣٦٥ - در کتاب کافی از حسین پسر مختار نقل شده از زید از امام ششم عليهما السلام درباره حدیثی که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود نه معنای آن این باشد که کشف عورت او

بن مختار عن زید عن ابی عبد الله علیہ السلام فیما جاء فی الحديث عورۃ المؤمن علی المؤمن حرام قال علیہما هوان ینکشف فتری منه شيئاً انما هوان تروی علیه و تعیبه ۳۶۶ فی الوسائل کتاب الجہاد عن نهج البلاغة عن امیر المؤمنین علیہ انه قال فی النہی عن عیب الناس و انما ینبغی لاهل العصمة والمصنوع الیهم فی السلامة ان یرحموا اهل الذنوب والمعصیة و یکون الشکر هو الغالب علیهم والماجر لهم عنهم فکیف بالعائب الذی عاب اخاه و عیّره ببلوah اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه ما هو اعظم من الذنب الذی عاب به فکیف یدمه بذنب قدر کب مثله فان لم یکن ركب ذالک الذنب بعینه فقد عصی الله فیما سواه مما هو اعظم منه وايم الله لولم یکن عصاه فی الكبیر لقد عصاه فی الصغیر و لجرأته علی عیب الناس اکبر یا عبد الله لا تعجل فی عیب عبد بذنب فعلله مغفور له ولا تأمن علی نفسك صغير معصية فلعلک تعذب علیه فلیکفف من علم

بشود و تو از او چیزی به بینی بلکه معنای آن این است نقل کنی از او چیزی و عیب جوئی کنی از مؤمن .

۳۶۶ - در کتاب وسائل باب جهاد از نهج البلاغة از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که فرمود در باره نهی از تعییب و عیب جوئی مردم بدرستیکه سزاوار اهل دین و رفتار با آنها زیر سایه سلامت دین این است ترحم کنند اگاه معصیت و شکر گذاری غالب باشد بر آنها و مانع شود شکر از اشتغال آنها بعیب جوئی از اهل معصیت : چگونه ممکن است عیب جوئی کند از براذر خود و سرزنش کند او را بابتلافات او آیا بخاطر ندارد محلی را که پوشانیده خدا بر او گناهانش را که آنچه پوشانیده بزرگتر بوده از آنچه عیب گرفته و چگونه مذمت میکند اورا بگناهیکه خود مر تکب شده مثل آنرا : و اگر بجا نیاورده عین آن گناه را بدرستیکه عصیان کرده خدارا در غیر آن از چیزهاییکه بزرگتر است از گناه او : و بخدا قسم اگر نافرمانی نکرده در بزرگتر نافرمانی کرده در کوچکتر و هر آینه جرئت او بر عیب جوئی مردم بزرگتر است از گناه او : ای بندۀ خدا عجله مکن در عیب گیری بندۀ بگناه شاید که خدا آمر زیده باشد آنرا ولی توایمن مباش بر خودت از گناه کوچکی شاید که تو عذاب شوی بر آن : پس باید خودداری کند کسیکه عالم عیب غیر باشد مادامیکه عالم است عیبی در خود : و باید شکر بر عاقبت از آنچه غیر مبتلا است مانع باشد اورا از عیب جوئی : و فرموده است هر که عیب خود بنگرد بردگران عیب نگیرد و هر که راضی شود بر زق خدا غم نخورد بر آنچه از او فوت شود تا آنحاکه فرماید هر که بنگرد بعیوب مردم وبعد به پسند آنرا برای خود پس او حمق است و فرمود بزرگترین عیبها این است که بر دیگران عیب بگیری با نچه مثل آن در خودت باشد .

منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه و لیکن الشکر شاغلا لعلی معافاته عما ابتلى به غیره وقال عليه السلام من نظر فی عیب نفسه اشتعل عن عیب غیره ومن رضی رزق الله لم يحزن على ما فاته الى ان قال ومن نظر في عيوب الناس ثم رضي بها نفسه فذاك الاحمق بعيشه وقال اكبر العيوب ان تعیب ما فيك مثله ^{٣٦٧} في الوسائل عن محمد بن اسماعيل عن بعض رجاله قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا رأيتم العبد متقدداً لذنب الناس ناسيا الذي نور به فاعلموا انه قد مكر به ^{٣٦٨} في السفينة تعیير معاویه لعلی ^{عليه السلام} وعهدك امس تحمل قعيدة بيتك ليلا على حمار ويداك في يدي ابنيك الحسن و الحسین يوم بوعي ابوبکر فلم تدع احدا من اهل بدر والسباق الادعو لهم الى نفسك و مشیت اليهم بامر ائتك و ادیت اليهم بابنيك واستنصرتهم على صاحب رسول الله عليه ^{عليه السلام} فلم يجبك منهم الا اربعاء او خمسة و لعمری لو كنت محققا لا جابوك ولكنك ادعیت باطلا و قلت مالا يدرك وفي كتابه لعنہ الله ^{عليه السلام} انك كنت تقاصد كما يقاد الجمل المخشوش فكتاب عليه السلام في جوابه و قلت اني كنت اقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى ابایع و

۳۶۷ - در وسائل از محمد پسر اسماعیل نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود هر گاه دیدید بندۀ تجسس میکند گناه مردم را و فراموش کرده گناهان خود را بدانید که مورد مکر خدا قرار گرفته .

۳۶۸ - در کتاب سفینه ذکر شده سرزنش معاویه لعنة الله عليه امير المؤمنین علی عليه السلام را که یادت هست دیروز سوار میکردی خانه نشین خانهات را بر دراز گوش و دودست بدست دو پسرت حسن و حسین بود روزیکه با ابی بکر بیعت شد و تووا گذار نکردی احدی از اهل بدر و سابقین را مگر آنکه خواندی آنها بیاری خود و بسوی آنها رفتی با عیال خودت و فرستادی بسوی آنها پسرانت را و تحریص کردی بجهاد با مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جواب فدادند آنها تورا مگر چهار زی پنج نفر و بجان خودم قسم که اگر بودی بر حق اجابت میکردند تو را و لیکن تو ادعای باطل کردی و گفتی مطلبی ناشدنی : و نیز کاغذی نوشته معاویه بعلی عليه السلام که تو تن در دادی آنجوییکه منقاد است و مطبع شتر مهار شده : و آن بزر گوار در جواب نوشته ای معاویه گفتی که من منقاد بودم بمثیل شتر مهار شده تا اینکه بیعت کردم بخدا قسم تو اراده کردی مذمت کنی مرح کردی و اراده کردی رسوا کنی رسوا شدی و بر مسلمان ننگ نیست مظلوم واقع شود که در دین خود شک نداشته باشد و در یقین خود بحقانیت دین شبھه نداشته باشد و همین است حجت من بر تو و بر غیر تو .

لعم الـلـه لقدر دت ان تدم فمدحت وان تفصح فافتضحت وماملى المسلم عن المسلم من غضاضة فى ان يكـون مظلومـا مـالـمـيـكـن شـاكـافـى دـينـه اوـمرـتـابـا فى يـقـيـنـه وـهـذـه حـجـتـى عـلـيـكـ وـعـلـيـغـيرـكـ ۳۶۹ فـى الـالـى قـالـا بـوـجـعـفـرـتـالـيـلـلـهـ يـجـبـلـلـمـؤـمـنـ ان يـسـتـعـلـىـهـسـبـعـينـ كـبـيرـةـ ۳۷۰ فـى الـوـسـائـلـ عن يـزـيدـبـنـحـبـيبـ عن اـبـنـعـمـ قـالـا قـالـ رـسـولـالـلـهـكـانـبـالـمـديـنـهـ اـقـوـامـلـهـمـعـيـوبـفـسـكـتوـاعـنـعـيـوبـالـنـاسـ فـاسـكـتـالـلـهـعـنـعـيـوبـالـنـاسـفـمـاتـواـلـاـعـوبـ لـهـمـعـنـدـالـنـاسـوـكـانـبـالـمـديـنـهـ اـقـوـامـلـاـعـيـوبـلـهـمـفـتـكـلـوـاـفـىـعـيـوبـالـنـاسـفـاظـهـرـالـلـهـلـهـمـعـيـوبـبـالـهـمـاـمـيـزـالـوـيـعـرـفـوـنـبـهـاـلـىـاـنـمـاتـوـ ۳۷۱ وـفـيهـاـيـضـاعـنـاـبـىـعـيـدـةـالـخـدـاءـ قـالـسـمعـتـ اـبـاـجـعـفـرـمـحـمـدـبـنـعـلـىـبـالـبـاقـرـيـقـوـلـ قـالـرـسـوـلـالـلـهـوـلـلـهـوـلـلـهـ اـنـاـسـرـعـالـخـيـرـثـوـاـبـاـبـالـبـرـوـانـ اـسـرـعـالـشـرـعـقـاـبـالـبـغـىـ وـكـفـىـبـالـمـرـءـعـيـباـ اـنـبـصـرـمـنـالـنـاسـ ماـيـعـمـىـعـنـهـمـنـنـفـسـهـوـانـ يـعـيـرـالـنـاسـبـمـالـاـيـسـتـطـيـعـ تـرـكـهـ وـانـيـئـوـذـىـبـمـالـاـيـعـيـنـهـ ۳۷۲ فـىـالـسـفـيـنـةـ قـالـرـسـوـلـالـلـهـوـلـلـهـوـلـلـهـ اـنـاـذـعـفـاحـشـةـكـانـ كـمـبـتـدـيـهـاـ وـهـنـعـيـرـمـؤـمـنـاـبـشـيـئـىـلـاـيـمـوـتـ حـتـىـيـرـتـكـبـهـ

۳۶۹ - در کتاب لالی نقل شده که امام پنجم عليه السلام فرمود واجب است از برای مؤمن بر مؤمن که بپوشد بر او هفتاد گناه کبیره .

۳۷۰ - در کتاب وسائل نقل است از یزید بن حبیب از پسر عمر که گفت رسول خدا فرموده بودند در مدینه دسته که برای آنها عیبهای بود ولی ساکت شدند از ذکر عیبهای مردم: پس ساکت کرد خدا مردم را از ذکر عیبهای آنها پس مردند و حال آنکه نزد مردم بی عیب بودند و بودند در مدینه دسته که عیبی نبود برای آنها پس شروع کردند بد کر عیبهای مردم ظاهر کرد خدا برای آنها عیبهای که همیشه با آن عیبها شناخته میشدند تا وقتیکه مردند .

۳۷۱ - و نیز در آن کتاب نقل شده از ابی عییده حداء که گفت شنیدم از امام پنجم محمد بن علی الباقر عليهما السلام که فرمود رسول خدا فرموده بدرستیکه سریعترین امور خیریه در جزا نیکی کردن است و سریعترین شرها در عقوبت بغي است و تعدد بغير و کافي است برای مرد از عیب که به بیند از مردم آنچه را که نسبت بخود بینند آنرا : و اینکه سرزنش کند مردم را بچیز یکه خود نمیتواند ترک کند آنرا و اینکه آزاردهد مردم را بچیز یکه یاوه باشد و بی ثمر .

۳۷۲ - در کتاب سفینه نقل شده از رسول خدا که فرمود هر که فاش کند کار بدی را خواهد بود مثل کسیکه ابتدا کرده با آن کار بد و هر کس سرزنش کند مؤمنی را بعملی نمیرد تا اینکه بجا آورد آنرا .

۳۷۲ و فيه عن الصادق من اطلع من مؤمن على ذنب او سيء فأفتشي ذلك عليه ولم يكتمهما ولم يستغفر الله له كان عند الله كعاملها و عليه و وزرذاك الذى افشاء عليه و كان مغفور العاملها و كان عقابه ما افتشى عليه فى الدنيا مستور عليه فى الآخرة ثم يجد الله اكرم من ان يشتبه عليه عقابا فى الآخرة ۳۷۴ وفيه فى وصية الصادق عليه لعبد الله بن جندب يابن جندب ان عيسى بن مريم عليه قال لاصحابه ارأتم لو ان احدكم مر باخيه فرأى ثوبه قد انكشف عن بعض عورته اكان كاشفا كلها ام برد عليها ما انكشف منها قالوا بل نرى دعيلها قال كلام بل تكشفون عنها كلها فعرفوا انه مثل ضرب لهم فقيل له يا روح الله وكيف ذلك قال الرجل منكم يطلع على العورة من أخيه فلا يسرها الى ان قال لا تنظروا في عيوب الناس كالارباب وانظروا في عيوبكم كهيئة العبيد انما الناس رجالان مبتلى و معافا فارحموا المبتلى و احمد والله على العافية ۳۷۵ وفيه قال

۳۷۳ - و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که هر که مطلع شود از مؤمنی بر عیبی یا گناهی پس افشا و ظاهر کند و نپوشد آنرا و طلب آمرزش از خدا نکند برای او خواهد بود نزد خدا بر او گناه عمل آنچنانه که افشا کرده و کننده آن کار آمرزیده خواهد شد و خواهد بود عقاب او همان افشا شدن آن عمل و پوشیده خواهد ماند در آخرت : و خدا کریم تر است از اینکه دو مرتبه عقاب کند اورا در آخرت .

۳۷۴ - و در آن کتاب ذکر شده از جمله سفارشات امام ششم بعد الله جندب که ای پسر جندب بدرس تیکه عیسی بن مريم فرمود بیاراش آیا شما اگر به بینید و بگذرد یکی از شما بپارادش و به بینید لباس او پس رفته از عورتش آیا بقیه را بازمیکنند یا بر میگرداند لباس را و میپوشاند عورت او را گفتند نه بلکه بر میگردانیم لباس را بر روی عورتش : فرمود حضرت عیسی (ع) که چنین نیست بلکه بازمیکنید بقیه عورت را دانستند که مثلی است زده پیغمبر خدا برای آنها : گفته شد چگونه است مطلب یا روح الله فرمود مردی از شما مطلع میشود بر کار بدی از برادرش نمیپوشاند آنرا وبعد فرمود نگاه نکنید بعیبهای مردم بمثل ارباب بزریر دستان خود بلکه نگاه نکنید بعیبهای خود قاتان بمثل نگاه بسوی عبد و بندگان بدرس تیکه مردم دو دسته اند مبتلى بگناه و معاف بر کنار از گناه شما که از گناه بر کنار ید طلب رحمت کنید جهه مبتلایان و محمد خدا کنید که بر کنار ید از معصیت .

۳۷۵ - و در آن کتاب است که امیر المؤمنین عليه السلام فرمود اشار جستجو میکنند بدی های مردم را و واگذار میکنند نیکی های آنها را بمثلیکه پشهها جستجو میکنند مواضع مجرح از بدن را و وامیگذارند مواضع سالم را

امیر المؤمنین علیه السلام اشاره را بیگانه مساوی انسان و یتر کون محسنه‌هم کما یتبع الذباب
الموضع الفاسدة من الجسد و یترک الصحيح ۳۷۶ و فیه عن علی علیه السلام جهل المرء
بعیوبه من اکبر ذنبه و قال علیه السلام اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله و قال علیه
من نظر فی عیوب غیره فانکرها ثم رضیه النفسه فذا لک الاحمق ۳۷۷ فی السفینه عن
اصبغ بن نباته قال قال امیر المؤمنین علیه السلام قال الله تعالیٰ لموسى یاموسی احفظ
وصیتی لک بار بعده اشیاء او لیهں مادمت لا ترى ذنبك تستغفر فلاتشتعل بعیوب غیرک
والثانیه مادمت لا ترى کنوزی قد نفدت فلاتقتم برزقك والثالثه مادمت لا ترى زوال
ملکی فلاترج احدا غیری والرابعه مادمت لا ترى الشیطان میتا فلا تأمن مکره ۳۷۸

۲۷۶ - و در آن کتاب روایت شده از علی علیه السلام که توجه نداشتند مرد عیوب‌های خود از
بزر گترین گناهان او است و نیز فرموده بزر گترین عیب این است که عیب بگیری بچیزی که
در تو هست مثل آن و نیز فرموده هر که نظر کند در عیوبها و ناشت بشمارد آنرا و بعد راضی شود
بداشتن مثل آن برای خودش همچه کسی احمق است - مناسب است این شعر ذکر شود .

همه عیب خلق دیدن نه مر و تست مردی
نگهی بخویشن کن که همه گناه داری
رده طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان
توجه در نشان مردی بجز از کلاه داری
که بضاعت قیامت عمل تباہ داری
تو حساب خویشن کن نه حساب خلق سعدی

۳۷۷ - در کتاب سفینه نقل شده از اصبع بن نباته که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
خدای متعال بحضرت موسی (ع) یاموسی حفظ کن وصیت و سفارش مرا بچهار چیز اولی آنها این
است مادامیکه ندیدی گناهانت آمرزیده شده بجستجوی عیب غیر مپرداز : دومی این است
مادامیکه ندیدی خزانی رزق من تمام شده غم روزی نداشته باش سوم مادامیکه ندیدی زوال
سلطنت من امید بهیچ کس غیر من میر : چهارم مادامیکه ندیدی شیطان را مرد ایمن از خدude
ومکر او بیاش .

۳۷۸ - در کتاب وسائل نقل شده از عثمان پسر جبله از امام باقر (ع) که فرمود فرموده
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در او باشد این سه خصلت یا یکی از آنها خواهد بود در سایه عرش
خدا روزیکه نباشد سایه مگر سایه عرش خدا : مردیکه بدده بمردم از قبل خود آنجه او خواهان
است از مردم : و مردیکه جلو نگذارد و عقب نگذارد قدمی مگر بدازند که در این کار رضایت
خداست : و مردیکه عیب نگیرد برادر مسلمان خودش بعیبی مگر آنکه نیست کند آن عیب از
خود : بدرستیکه نیست نکرده از خود عیبی مگر آنکه ظاهر شود در او عیبی و کافی است برای
مرد در دوری از عیوب مردم اشتغال او بعیوب خود .

فی الوسائل کتاب الجهاد عن عثمان بن جبله عن ابی جعفر علیہ السلام قال رسول الله ﷺ
 ثلاث خصال من کن فیها و احدة منهن کان فی ظل عرش الله يوم لاظل الاظله: رجل
 اعطى الناس من نفسه ما هو سائلهم و رجل لم يقدم رجلا ولم يؤخر رجلا حتى يعلم
 ان ذالک رضا و رجل لم يعيّب اخاه المسلم بعيّب حتى ينفي ذلك العيّب عن نفسه فانه
 لا ينفي منها عيّبا الا بذاته عيّب وكفى بالمرء شغلا بنفسه عن الناس ۳۷۹
 كتاب الجهاد عن ابی مريم عن ابی جعفر علیہ السلام قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری يقول
 ان رسول الله ﷺ من بنا فوق و سلم ثم قال مالی اری حب الدنيا قد غلب على کثير من
 الناس الى ان قال طوبی لمن شغله خوف الله عزوجل عن خوف الناس طوبی لمن شغله
 عيّبه عن عيّب المؤمنین من اخوانه ۳۸۰ وفيه ايضاً عن ابی ذر الغفاری عن رسول الله ﷺ
 فی حدیث قال قلت له يا رسول الله ﷺ او صنی قال او صیک بتقوی الله فانه رأس الامر کله

۳۷۹ - و نیز در آن کتاب است اذ ابی مريم از امامام پنجم عليه السلام که فرمود شنیدم اذ
 جابر بن عبد الله انصاری که میگفت رسول خدا مروکرد بما پس ایستاد وسلام کرد بعد بمن فرمود
 چه میشود که میبینم علاقه بدنیا غالب شده بر زیادی از مردم تا اینکه فرمود خوش باحال کسیکه
 خوف خدا بازداشتہ اور از خوف مردم: خوش باحال کسیکه بازداشتہ اور اعیب خود از عیهای
 مؤمنین از برادرانش.

۳۸۰ - و در آن کتاب نقل شده اذ ابی ذرفغاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که
 گفت گفتم با نیز رگوار ای فرستاده شدۀ خدای متعال وصیت و پند و موعظه کن مرا فرمود وصیت
 وسفارش میکنم تورا پر هیز گاری و تقوی زیرا که تقوی رأس و مایه حیات همه چیز است: گفتم
 میکنم زیاد بفرما فرمود برباد پخواندن قرآن و بیاد خدا باش و ذکر خدا بگو کثیرا: گفتم زیاد
 بفرما فرمود بر تو باد بیادی سکوت: گفتم زیاد بفرما فرمود اجتناب کن از زیادتی خنده: گفتم
 زیاد بفرما فرمود بر تو باد بدوسی فقراء و همنشینی با آنها: گفتم زیاد بفرما فرمود حق بگو
 و هر چند گفتن حق تلخ است: گفتم زیاد بفرما فرمود مترس در باره خدا پرستی از ملامت هیچ
 ملامت کننده گفتم زیاد بفرما فرمود هر آینه علم تو بعیوب خودت باز بدارد تورا از عیب جوئی
 از مردم و دقت نظر مدار بر آنها در چیز هائی که بجا میآوری مثل آنرا: وبعد فرمود کافی است برای
 مرد از جهه عیب که بوده باشد دراویه صفت: بشناسد و بهیند در مردم چیز یکه در خود جا هل
 است با آن چیز: و باعث شرم و حسناً به بیند در مردم چیز یکه خود او داراست آن چیز را: و آزار
 دهد همنشین خود را باموریکه ثمری بر آن بار نیست: و بعد فرمود ای بازدار نیست عقلی مثل
 تدبیر و نیست ورعی مثل خودداری از عرض مردم و نیست حسب و نسبی مثل حسن خلق.

قلت زدنی قال عليك بتلاوة القرآن و ذكر الله كثيراً قلت زدنی قال عليك بطول الصمت
 قلت زدنی قال اياك وكثرة الضحك قلت زدنی قال عليك بحب المساكين و مجالستهم
 قلت زدنی قال قل الحق وإن كان مرا قلت زدنی قال لا تخف في الله لومة لائم قلت زدنی
 قال لي حجزك عن الناس ما تعلم من نفسك ولا تحد عليهم فيما تأتي مثله ثم قال كفى
 بالمرء عيماً إن يكون فيه ثلاثة خصال يعرف الناس ما يجهل من نفسه ويستحب لهم
 مما هو فيه ويؤذى جليسه فيما لا يعنيه ثم قال يا باذر لاعقل كالتدبر ولاروع كالكف
 ولا حسب كحسن الخلق ٣٨١ في الوسائل في كتاب الجهاد عن ابان بن عبد الملك عن
 الصادق عليه السلام قال ان موسى لما رأى ابا ذئب الخضر قال اوصني فكان فيما اوصاه ان
 قال له اياك والمجاجة وان تمشى في غير حاجة وإن تضحك من غير عجب واذ كر
 خطيبتك وایاک وخطايا الناس اقول ويعجبني نقل رواية كان مناسباً او غير مناسب
 ذكرها في المقام ٣٨٢ في السفيه في حديث عن النبي عليه السلام انه قال لعلى عليه السلام ومن زار
 قبوركم عدل ذلك ثواب سبعين حجة بعد حجّة الاسلام وخرج من ذنبه حتى يرجع من
 زيارتكم كي يوم ولدته امه فابشر وبشر أوليائكم ومحبيكم من النعيم وقرة العين بما لاعين
 رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ولكن حثالة من الناس يعيرون

٣٨١ - در کتاب وسائل باب جهاد ذکر شده اذا بان بن عبد الملك اذاما ششم عليه السلام
 که فرمود پس از آنکه موسی (ع) قصد جدائی خضر را کرد فرمود پند بد مرآ از جمله اموری که
 خضر فرمود به موسی (ع) این بود که فرمود بگرین از لجاجت و از حر کت بدون حاجت و از خنده
 بدون سبب و از نظر دور بدار گناهان خود را و پرهیز از ذکر گناهان مردم. نویسنده سطور گوید
 خوش دارم نقل کنم روایتی را در اینجا چه مناسبت داشته باشد یا نه.

٣٨٢ - در کتاب سفینه ذکر شده حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بعلی عليه السلام
 هر که زیارت کند قبرهای شمارا بر ابراست این زیارت با ثواب هفتاد حجّ بعد از حجّ واجب
 وخارج میشود از گناهانش بطوری که وقتی بر گردد خواهد بود بمنتد روzi که زائیده اورا
 مادرش پس پیش از تورا و پیش از شیعیان و دوستان خود را بنعمت ها و چشم روشنی هائی که
 چشمی ندیده و گوشی نشینیده و بقلب بشری خطور نکرده : ولكن ارادل از مردم سرزنش خواهند
 کرد زوار قبور شمار آنطوری که سرزنش میکند زنا دهنده را بزنای او و این ارادل از مردم
 شرور ام است من هستند که نویسنده ساند خدا با آنها شفاعت مرا ووارد نمیشوند بخصوص من .

زار قبوركم كما تغير الزانية بزناها اوليمك شرار اهتي لانا لهم الله شفاعتي و لا يردون حوضي .

(باب كظم الغيظ والعفو عن الناس)

٣٨٣ فی الكافی عن حماد عن ربعی عمن حدثه عن ابی جعفر عليه السلام قال قال لی ابی
یا بنی مامن شیئی اقر لعین ابیک من جرعة غیظ عاقبتها صبر ٣٨٤ فی الكافی عن مالک
بن حسین السکونی قال قول ابو عبد الله عليه السلام مامن عبد کظم غیظا الا زاده الله عزوجل
عزافی الدنيا والآخرة وقد قال الله عزوجل والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله
یحب المحسنين واثابه الله مکان غیظه ذالک ٣٨٥ فی الكافی عن ابن ابی عمير عن هشام
بن الحكم عن ابی عبد الله عليه السلام قال كان على بن الحسین عليه السلام يقول ما احبابن لی بذل
نفسی حمر النعم ٣٨٦ و فيه عن عمار بن مروان عن زید الشیحوم عن ابی عبد الله عليه السلام
قال نعم الجرعة الغیظ لمن صبر عليها فان عظیم الاجر لمن عظیم البلاء وما احباب الله

(باب کاظم غیظ و فرو نشاندن خشم و عفو از میر دم)

۳۸۳ - در کتاب کافی از حماد از ربیعی ازموشقی نقل شده از امام پنجم عليه السلام که فرمود
پدرم بمن فرمود چیزی روشن نمیکند چشم مرا وروشن کتنده قر نیست از جرعه خشمی که عاقبت
آن صیر باشد .

۳۸۴ - و نیز در کتاب کافی از مالک پرس حسین سکونی نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود هیچ بندۀ نیست که بنشاند خشم خود را مگر آنکه زیاد کند خدا ای عزوجل عزت اورادر دنیا و آخرت و بعد فرمود خدا کسانی که فرونشانند خشم و عفو کنند مردم و یا بیخشند مردم را در لغتش ها خدا دوست دارد نیکو کاران را و خدا مزد و پاداش مرحمت کند باز ای عمل :

۳۸۵- و نیز در کتاب کافی نقل شده ازا بن ابی عمر از هشام بن الحکم از امام ششم علیه السلام که فرمود علی بن الحسین علیه السلام فرموده دوست ندارم که بعوض ذلت نفس من بمن داده شود پارهای از نعمت .

۳۸۶ - و نیز در آن کتاب است از عمار بن مروان ارزید پیه فروش از امام صادق عليه السلام که فرمود نیکو جر عدهایست خشم برای کسیکه صبر کند بر آن زیرا که پاداش بزرگ عوض بالای بزرگ است و دوست ندارد خدا دسته و طایفه را مگر آنکه میتلاممیکند آنها را .

قَوْمًا إِلَّا بِتَلَاهُمْ ۝۸۷ فِي الْكَافِي عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرٍ قَالَ حَدَثَنِي مِنْ سَمْعِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 تَلَاهُمْ يَقُولُ مِنْ كَظْمِ غَيْظَا وَلَوْشَاءٍ أَنْ يَمْضِيَهُ امْضَاهُ مَلَائِكَةُ قُلُوبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَضَا
 فِي الْكَافِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْذُرٍ عَنْ الْوَصَافِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ تَلَاهُمْ قَالَ مِنْ كَظْمِ غَيْظَا
 وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى امْضَاهِ حَشْيِ اللَّهِ قُلُوبَهُ امْنَا وَإِيمَانَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۝۸۹ وَفِيهِ عَنْ أَبِي حَمْزَةِ
 عَنْ عَلَى بْنِ الْحَسِينِ تَلَاهُمْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 جَرْعَاتُنَّ جَرْعَةَ غَيْظِ يَرْدَهَا بِحَلْمٍ وَجَرْعَةَ مَصِيبَةٍ يَرْدَهَا بِصَبْرٍ ۝۸۸ فِي الْكَافِي عَنْ يَوْنَسَ
 بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمْرَانَ بْنِ عَيْنٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ تَلَاهُمْ ۝۹۰ ثَلَاثَ مِنْ مَكَارِمِ الدِّينِ
 وَالْآخِرَةِ تَعْفُوْ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصلُّ مِنْ قَطْعَكَ وَتَحْلِمُ إِذَا جَهَلَ عَلَيْكَ ۝۹۱ فِي الْكَافِي عَنْ
 أَبِي حَمْزَةِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلَى بْنِ الْحَسِينِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ

۳۷۷ - وَنَيْزَدُ رَكْتَابَ كَافِي نَقْلَتْ أَذْسِيْفَ بْنِ عَمِيرٍ كَهْ گَفْتَ حَدِيثَ كَرْدَ مَرَاكِسِيَّكَه
 شَنِيدَه بَوْدَ اَذَامَامَ شَشَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَهْ مِيْفَرْمُودَ هَرَ كَهْ فَرَوْنَشَانَدَ خَشَمَيِّ رَاهَ كَهْ اَغْرِيَ بَخَواهَدَ اَنْتَقامَ
 بَكْيَرَدَ مِيْتَوَانَدَ پَرَ كَنَدَ خَدا دَلَ اوْرَا رُوزَقِيَّامَتَ اَزْرَضَاهَ خَوَدَ .

۳۸۸ - در کتاب کافی نقل است از عبد الله پسر منذر از وصافی از امام پنجم علیه السلام که
 فرمود هر که فرونشاند خشمي را و قادر باشد بر انتقام پر کند خدا دل او را از امنیت و امان و
 ایمان روز قیامت .

۳۸۹ - و در آن کتاب است از ابی حمزه از امام چهارم علیه السلام که فرمود فرموده است
 رسول خدا (ص) از محبوب ترین راه بسوی خدای عزوجل دو جرعة است: جرعة خشمي که رد کند
 آنرا بردباری و جرعة مصیبتي که رد کند آنرا بصیر .

۳۹۰ - در کتاب کافی از یونس پسر عبد الرحمن از حمران پسراعین نقل شده که گفت
 فرمود امام ششم علیه السلام سه چیز از خصلت های نیک دنیا و آخرت است: گذشت از کسی که
 ظلم کرده بتو: و پیوند بکسی که قطع از تو کرده: و بردباری در جائیکه حق تو شناخته و
 ادا نشود .

۳۹۱ - و نیز در کتاب کافی از ابی حمزه ثمالی نقل شده از امام چهارم علیه السلام که گفت
 شنیدم که آن بزرگوار می فرمود روز قیامت که بشود خدا جمع می کند اولین و آخرین رادر قطعه
 از ممحشر و بعد ندا می کند ندا کننده که کجا بیند اهل فضل و کرامت پس بر می خیزد دسته از مردم
 ملائیکه با آنها ملاقات می کنند و می گویند چیست باعث برتری شما می گویند پیوند کردیم با کسی که
 از ما قطع کرد: و بخشیدیم بکسی که مارا محروم داشت: و گذشتیم از کسی که بما ظلم و ستم
 کرده بود فرمود گفته می شود با آنها راست گفتید داخل بهشت شوید .

جمع الله تبارک و تعالی الاولین والاخرين فی صعید واحد ثم ينادی مناد این اهل الفضل قال فيقوم عنق من الناس فتلقيهم الملائكة فيقولون وما كان فضلکم فيقولون كنانصل من قطعنا ونعطي من حرمها ونفعو عنمن ظلمنا قال فيقال لهم صدقتم ادخلوا الجنه ۳۹۲ في الكافي عن اسماعيل بن زياد السكوني عن أبي عبدالله ظاهر قال رسول الله صلی الله عليه وآلہ علیکم با العفو فان العفولایزید العبدالا عزا فتعافو اي عزّکم ۳۹۳ في الكافي عن عمر بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ظاهر قال ثلاث لايزيد الله بهن المرء المسلم الاعزا الصفح عن ظلمه واعطاء من حرمها والصلة لمن قطعه ۳۹۴ ارشاد الديلمي قال الصادق ظاهر لخراج المدائني الاحدى بمكارم الاخلاق قال بلی فقال الصفح عن الناس ومواساة الرجل اخاه في الله و ذكر الله كثيرا ۳۹۵ وفي ذلك الكتاب وقال رسول الله عليه السلام احلم الناس الذين اذا غضبوا عفوا واصبرهم اكظفهم للغيط واغناهم ارضاهم بما قسم الله واحبهم الى الله اكثرهم ذ کرا واعد لهم من اعطى الحق من نفسه

۳۹۲ - وفی در کتاب کافی از اسماعیل پسر زیاد سکونی نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بر شما باد گذشت و عفو زیرا که گذشت زیاد نمیکند برای بند مگر عزت پس گذشت و عفو کنید از یکدیگر تا عزت دهد خدا شمارا .

۳۹۳ - و در آن کتاب از عمر پسر شمر از جابر نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود سه چیز است که زیاد نمیکند خدا بسبب آنها برای مرد مسلمان مگر عزت : گذشت از کسی که ستم کرد : وبخشش بکسی که محروم داشته : و پیوند با کسی که قطع کرد

۳۹۴ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که امام ششم علیه السلام بخراب مدائی فرمود آیا حدیث و بیان نکنم اخلاق پسندیده را گفت چرا : فرمود گذشت از مردم و مواساة مرد با برادر دینی خود : و بیان خدا بودن و ذکر خدا گفتن زیاد

۳۹۵ - و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود بر بارترین مردم کسانی هستند که هر گاه خشمناک شوند فرو نشانند : و صابرترین آنها کی هستند که بهتر بر نفس غالباً ند و بهتر فرو نشانند خشم را : و غنی ترین آنها کسی است که بهتر راضی باشد با آنچه خدا عنایت کرده : و محبوب ترین آنها نزد خدا کسی است که بهتر راضی باشد : و عادل ترین آنها کسی است که از پیش خود حق بصاحب حق بدهد و دوست بدارد برای مسلمین آنچه برای خود دوست دارد و بد بدارد آنچه برای خود بد میشمارد

واحـلـلـلـمـلـمـيـنـ ماـيـحـبـلـنـفـسـهـ وـاـكـرـهـلـهـمـ ماـيـكـرـهـلـنـفـسـهـ ۳۹۶ فـىـالـوـسـائـلـ عنـابـنـ

فـضـالـ قـالـ سـمـعـتـ اـبـاـالـحـسـنـ عـلـيـهـاـلـهـ يـقـولـ مـاـالـلـفـتـ فـئـانـ قـطـالـاـنـصـرـاعـظـمـهـماـ عـفـواـ ۳۹۷

فـىـالـوـسـائـلـ عـلـىـبـنـ فـضـالـعـنـابـيـهـ قـالـ قـالـ الرـضـاـلـهـ فـىـقـولـالـلـهـ عـزـوـجـلـ فـاصـفـحـالـجـمـيلـ

قـالـعـفـوـمـنـغـيرـعـتابـ ۳۹۸ فـىـالـكـافـىـعـنـابـيـعـمـيرـعـنـمـعـاوـيـةـبـنـوـهـبـعـنـمـعـاذـبـنـمـسـلـمـ

عـنـابـيـعـدـالـلـهـ عـلـيـهـاـلـهـ قـالـاـصـبـرـوـاعـلـىـاـعـدـاءـالـنـعـمـ فـاـنـاـكـلـنـ تـكـافـىـمـنـعـصـىـالـلـهـ فـيـكـ باـفـضـلـ

مـنـاـنـتـطـيـعـالـلـهـ فـيـهـ ۳۹۹ لـالـاـخـبـارـ نـقـلـعـنـبـعـضـالـاـكـبـرـاـنـهـكـانـيـذـهـبـفـىـطـرـيـقـ

فـصـيـوـاعـلـىـرـأـسـهـالـرـمـادـ فـنـزـلـمـنـمـرـكـبـهـ وـاـشـتـغـلـ بـطـرـحـالـرـمـادـ وـتـنـظـيـفـثـيـابـهـ وـلـمـيـقـلـ

شـيـئـاـ فـقـيـلـلـهـلـمـ تـزـجـرـهـمـ قـالـمـنـكـانـ مـسـتـحـقاـلـلـنـارـلـوـصـالـحـوـامـعـهـ بـصـبـالـرـمـادـلـاـيـكـونـ

لـهـانـيـغـضـبـ ۴۰۰ وـنـقـلـعـنـزـهـرـالـرـبـيعـاـنـهـقـالـحـكـىـلـىـاـنـمـلـاـخـرـجـلـيـلـةـمـتـنـكـرـاـفـاتـىـ

۳۹۶ در کتاب وسائل از ابن فضال نقل است که شنیدم از ابیالحسن علیه السلام که
میفرمود بر خورد نکردند هیچ دودسته مگر آنکه یاری شد آنکه گذشت او بیشتر بود
۳۹۷ - و نیز در کتاب وسائل نقل شده از علی بن فضال از پدرش که گفت فرمود حضرت
رضا علیه السلام درباره قول خدای متعال فاصفح الصفح الجميل یعنی گذشت و عفو بدون عتاب
و سرزنش .

۳۹۷ در کتاب کافی نقل شده از ابن ایعمیر از معاویه بن وہب از معاذ بن مسلم از امام
ششم علیه السلام که فرمود تحمیل کند از اعدام شاق را زیرا که تو مکافات نمیدهی کسی را که
درباره تو معصیت خدا کرده بهتر و برتر از اینکه توبه کند خدارا درباره او .

۳۹۹ در کتاب لالی نقل شده از بعضی از بزرگان که عبور میکرد در راهی ریختند بر
سر او خاکستر از مرکب پیاده شد و مشغول شد پیاک کردن خاکستر و نظیف کردن جامه اش و
چیزی نگفت گفته شد چرا زجر ومنع نکردنی گفت کسیکه استحقاق آتش دارد اگر بریختن
خاکستر صلح شود سزاوار نیست غصب کند .

۴۰۰ - و نقل شده از کتاب زهر الربيع که گفت حکایت شده برای من که سلطانی خارج
شد شبی بناسنایی پس آمد بسوی بقالی و گفت نصف فلسوی دارم میدهم بمن شمعی بده که بسوزد
تابیصی و مرآ خواب نبرد بقال گفت بنصف فلس نمیشود بدست آورد شمعی که تو میخواهی که تا
بصیح بسوزد : ولکن من میدهم بتویگ دانه سیری بزرگ که بگذاری بمقدعت که بسوزاندیگ
سوختن شدیدی که بر اثر آن تابیصی نخواهی چون صبح شد و نشست پادشاه بر کرسی پادشاهی
خواست بقال را و بقال شناخت اورا که مرد دیشبی پادشاه بوده پس سلطان امان به اولاد و عطا یای
زیادی هم به او داد .

الى بقال وقال عندي نصف فلس اريدمنك شمعة تشتعل الى الصباح حتى لا انام فقال نصف لا يحصل فيه شمعة كما تقول ولكن اعطيك رأسا كبيرا من الثوم تضعه في دبرك ويحرقك حرقا شديدا لاتنام منه الى الصبح فلما صار النهار وجلس على سرير ملكه طلبته فعرفه البقال فأمّن عليه واجزل عطية ۳۰۱ وفيه ايضا نقل عن ابراهيم بن ادهم انه كان في الشام يحرس بستان افيف عنب ليأخذ الاجرة من مالكه فاتاه جندى وطلب منه شيئا من الفواكه فقال ان هذا مال غيري ولم ير شخصا لى مالكه فغضب من كلامه وجرد سوطه و اكتفى الضرب على رأسه فنكس رأسه وقال اضرب راسا طال ماعصى الله ثم ان الجندي عرفه فاعتذر اليه فقال لا تعتذر ان ذالك الرأس الذى كان يستحق الاكرام ترکنه ببلدة بلخ ۴۰۲ لالى الاخبار قال رسول الله ﷺ من كظم غيبة وهو يقدر على ان ينفعه دعاه الله يوم القيمة على رؤس الخلق حتى يخسر من اى الحور شاء ۴۰۳ في الكافي عن ابن ابي عمير عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله ﷺ في خطبة الاخبار كم بخير خلائق الدنيا والآخرة العفو عن ظلمك و تصل من قطعك والاحسان الى من اساء اليك واعطاء من حرمك ۴۰۴ في الوسائل عن

۴۰۱ - و در آن کتاب نقل شده ازا ابراهيم ادهم که در شام باغبانی میگرد در باوغی که دارای انگوبدود و از مالک آن اجرت میگرفت روزی مرد لشکری آمد و ازا میوه طلب کرد گفت این باغ مال من نیست و بمن اجازه نداده که چیزی بغير دهم آن مرد در غضب شد از کلام او و تازیانه زیادی برسر او زد پس ابراهيم سر بر زیر انداخت و گفت بزن سری را که زمان زیادی معصیت کرده خدا را : بعد آنمرد شناخت ابراهيم را و شروع کرد بعد رخواهی ابراهيم گفت عذرخواهی مکن زیر آنسری که سزاوار اکرام بود گذاشتیم در شهر بلخ.

۴۰۲ - و نیز در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله عليه وآلہ فرمود که هر که فرو نشاند خشمی را و قادر باشد بر گرفتن انتقام بخواند خدا اورا در قیامت در برابر تمام خلائق و مخیر گرداند اورا در اختیار کردن حورالعين .

۴۰۳ - در کتاب کافی ازا ابن ابي عمر نقل شده از عبد الله بن سنان از امام ششم عليه السلام که فرمود رسول خدا فرموده در خطبته که آیا خبر دهم بشما از بهترین خلق خداردنیا و آخرت: عفو و گذشت از کسیکه ظلم کرده بتو: و پیوند بکسیکه قطع کرده از تو: و نیکی کردن بکسیکه بدی کرده بتو: وبخشش بکسیکه منع عطا کرده از تو.

۴۰۴ - در کتاب وسائل نقل است از حماد از حریز از زراره که گفت شنیدم که امام ششم

حمد عن حويزن عن زراره قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ان اهله بيت مروتنا العفو عنن ظلمنا ^{٤٠٥} في الوسائل نقل عن علي بن جعفر ان محمد بن اسماعيل شاء ان يستاذن عمه بالحسن موسى عليه السلام في الخروج الى العراق قال فاذن له فقام محمد بن اسماعيل فقال يا عم احب ان توصيني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي قال ثم الله من يسعى في دمك ثم قال يا عم اوصني فقال اوصيك ان تتقي الله في دمي قال ثم ناوله ابوالحسن عليه السلام صرة فيها مائة وخمسون دينارا فقبضها محمد ثم ناوله اخرى فيها مائة وخمسون دينارا فقبضها ثم اعطاه اخرى فيها مائة وخمسون فقبضها ثم امر له بالف وخمس مائة درهم كانت عنده فقلت له في ذلك فاستثيرته فقال هذا ليكون او كدل للحجتي عليه اذا قطعني ووصلته ثم ذكر انه سعي بعمه الى الرشيد وانه يدعى الخلافه ويجبه له الخراج فامر له بماء الف درهم ومات في تلك الليلة ^{٤٠٦}

عليه السلام ميفرمود ما خانواده هستيم که دأب و ديدن وعادت ما گذشت از کسی است که بماظلم وستم کرده .

٤٠٥ - و در آن کتاب از علی بن جعفر نقل شده که محمد بن اسماعیل خواست اذن بگیرد از عمویش ابا الحسن موسی عليه السلام برای رفقن براق حضرت اذن داد برخاست محمد بن اسماعیل که برو عرضکرد عمود و سرت دارم مرا نصیحتی فرمائید و پندی بدھید فرمود سفارش میکنم تورا که پرهیز ازینکه درخون من شریک شوی عرضکرد لغت خدا بر کسیکه دخالت کند درخون تو بعد باز گفت ای عم نصیحت کن و پند به فرمود وصیت میکنم تورا که بترس از خدا درباره خون من راوی میگوید بعد با و مرحمت کرد حضرت یگ کیسه که در آن یکصد و پنجاه دینار بود پس گرفت آنرا محمد بازم رحمت فرمود با کیسه دیگر که در آن صد و پنجاه دینار بود آنرا هم گرفت بعد باز مرحمت فرمود کیسه دیگری که در آن بود صد و پنجاه دینار آنرا نیز گرفت وبعد امر فرمود هزار و پانصد درهم با و بدنه راوی میگوید این عطاها بنظرم زیاد آمد وبحضرت هم گفتم فرمود این عطاها باشد تا حاجت ما براو شدید باشد که اوقطع رحم میکند و ماوصل میکنیم راوی میگوید که رفت نزد هارون الرشید و از عمومیش سعایت کرد و گفت عمومی من داعی خلافت دارد و برای اعمالیات جمع میشود هارون دستورداد صدهزار درهم باو دادند و در همان شب مرد واژد نیا رفت.

٤٠٦ - در کتاب سفینه نقل شده که امام ششم عليه السلام فرمود عفو و گذشت وقت قدرت از رویه پیغمبران است و پرهیز گاران و فرمود معنای عفو این است که ناچار نکنی آنکسی را که بتوظیم کرده وستم ظاهرا او از اصل فراموش کنی آنچه بتورسیده ازاو باطنآ وقصد کنی که نسبت

فی السفینه قال الصادق عَلَيْهِ الْكَلَمُ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ هُنَّ سُنُنُ الْمُرْسَلِينَ وَالْمُتَقِّيِّينَ وَ تَفْسِيرُ
الْعَفْوَانَ لَا تَلْزِمُ صَاحِبَكَ فِيمَا الْجَرْمُ ظَاهِرًا وَ تَنْسِي مِنَ الْاَصْلِ مَا اصَّتْ مِنْهُ بَاطِنًا وَ تَرِيدُ
عَلَى الاختِياراتِ احْسَانًا وَ لَنْ تَجِدَ الْمُكْسِبَ لِلَا اَمْنَ قَدْعَفَى اللَّهُ عَنْهُ وَ غَفَرَ لَهُ مَا تَقْدِمُ
مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأْخُرُ وَ زَيْنَهُ بِكَرَامَتِهِ وَ الْبَسَّهُ مِنْ نُورِ بَهائِهِ لَأَنَّ الْعَفْوَ وَ الْغَفْرَانَ صَفتَانَ
مِنْ صَفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ دَعْهُمَا فِي اسْرَارِ اصْفَيَاهُ لِيَتَخَلَّقُوا بِالْخَالِقِ خَالِقَهُمْ وَ جَعَلُهُمْ
كَذَالِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفُحُوا الْاَتِحَبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
مِنْ لَا يَعْفُوُ عَنْ بَشَرٍ مُثْلِهِ كَيْفَ يَرْجُو عَوْنَمَلَكَ جَبَار٧ ۴۰۷ عَنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ الْكَلَمُ عَاقِبُ اَخَاكَ بِالْاَحْسَانِ إِلَيْهِ وَ اَرْدَدَ شَرَهُ بِالْاَنْعَامِ عَلَيْهِ ۴۰۸ فِي السفینه عن الصادق
عَلَيْهِ الْكَلَمُ قَالَ جَاءَ اَعْرَابِيًّا إِلَيْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلَمُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَمْتَنِي شَيْئًا وَاحْدَافَانِي
رَجُلٌ اسْافِرٌ فَاَكَوْنَ فِي الْبَادِيَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلَمُ لَا تَغْضِبْ ۴۰۹ فِي السفینه كَانَ
رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلَمُ يَقُولُ اِعْجَزَ اَحَدَكُمْ اِن يَكُونَ كَأَبِي ضَمْضَمَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا ابُو

باونیکی کنی: و هر کسی قدرت و توفیق این کارندارد مگر کسیکه خدا اورا آمرزیده باشد و
مورد لطف خدا قرار گرفته باشد و گناهان او از گذشته و آینده آمرزیده شده باشد و مزین شده
باشد بکرامت خدا و پوشانیده باشد خدا بر او اذنور بهاء ذات مقدسش: زیرا که عفو و بخشش
دوصفت است از صفات ذات مقدس خدای عزوجل که بامانت و ودیعه گذاشته آن دورا در کمون
و ضمیر بر گزید گان خود تام تخلیق شوند و دارا شوند اخلاق خالقشان و خدا اینطور قرارداده
آنها در قرآن مجید فرموده عفو کنید گذشت کنید آیا دوست ندارید که بیامرد خدا شمارا
خدا بخشاینده عفو و رحمت دارد نسبت به بند گان خاص خود: و کسیکه نگذرد از انسانی
بمثل خود چگونه امید عفو و گذشت دارد از پادشاهی قادر قاهر.

۴۰۷ - نقل شده از نهج البلاغه که امیر المؤمنین (ع) فرموده زجر کن برادرت را وسیله
احسان به او و برگردان به او شر اورا با کرام و انعم به او.

۴۰۸ - و در کتاب سفینه امام ششم علیه السلام نقل است که فرمود آمد اعرابی نز در رسول
خدا (ص) و عرض کرد بمن بیاموز ای رسول خدا یگ چیز زیرا من مردی هستم که سفر میکنم
و همیشه در بادیه و بیانم رسول خدا فرمود غصب و خشم مکن.

۴۰۹ - در کتاب سفینه نقل شده که رسول خدا (ص) میفرمود آیا عاجز است یکی از شما
که باشد مثل ای ضممض گفتد ای رسول خدا ابو ضممض چیست فرمود مردی بود از کسانی که قبل
از شما بود و دلیل او این بود که هر گاه صبح میشد میگفت خدایا من صدقه میدهم آبرویم را
بمردم هر که باشد.

ضمض قال رجل منکم کان ممن قبلکم کان اذا اصبح يقول اللهم انى اصدق بعرضی علی
الناس عامه ۴۱۰ عن ابی الدرداء اقرض الناس من عرضك لیوم فقرك ۴۱۱ فی السفینه

۴۱۰ - و از ابی دردا نقل است که میگفت بفرض بده از آبروی خود برای روز
احتیاجت.

در من منتخب و تتمة المنتهی نقل شده که معن بن زائده والی یمن بود حکایت نموده که وقتی
منصور از طلب من جدیت نمود و من در بغداد مختلفی بودم و میترسیدم که مبادا کسی پی
مرا بازیابد از اینجهت هیئت خودرا تغیر داده بودم و بر شتری نشستم و عبائی پوشیده بجانب
بادیه رفتم چون از دروازه بغداد گذشم شخصی سیاه چرده که شمشیری حمایل داشت دست زد
و زمام شترم را گرفت و شتر را خواهانید و دستهای مرا اگرفت و من متوجه شدم گفتم چیست تورا
گفت توئی آنکس که امیر المؤمنین ترا میطلبید گفتم من کیستم گفت تو من بن زائده گفتم بترس
از خدا من معن نیستم: گفت دست از این سخن بردار من تورا خوب میشناسم: پس من عقدی از
جواهر که همراه داشتم بیرون آوردم و بوی دادم گفتم این جواهر چند برای وجهی است که
منصور بتوبده این را بگیر و چنان پندار که مرا ندیدی که خون من ریخته نشود: آن سیاه به
آن جواهر نگاه کرد پس از آنکه نهایت قیمت آن بر او آشکارشد: گفت از تو از چیزی سؤال
میکنم اگر موافق جواب گفته دست از تو برمیدارم گفتم پرس گفت امروز تو بصفت سخاوت
معروفی خبرده مرا که هر گز شده تمامی مال خودرا بکسی بخشیده باشی گفتم نه: گفت نصف
مال خودرا بخشیده گفتم نه همچنین پرسید تا بدیه یک رسید من شرم داشتم بگویم نه: گفتم بگمانم
بخشن من باین درجه رسیده باشد گفت این سهل است: من سیاه پیاده هستم و ماهی بیست درهم
از منصور بمن میرسد و قیمت این جواهر چندین هزار دینار است اکنون این را من بتومی بخشم تا
بدانی که در عالم هست کسی که سخاوتش از تو بیشتر است و بوجود خود متعجب نباشی آنگاه عقد
جواهر را بکنار من انداخت و رفت.

۴۱۱ - در کتاب سفینه وارد شده از امام هشتم علیہ السلام که فرمود مردی گفت برسول
خدا (ص) تعلیم بفرما بمن عملی که چیزی بین آن و بهشت فاصله نباشد فرمود غصب مکن و
میسند برای مردم آنچه میسندی برای خود.

در من منتخب التواریخ نقل شده از شرح صحیفه که روزی در مکه معظمه منصور دوانیقی
دانه جواهر فاخری نشان داد بجناب محمد بن زید و آنچنان فرمود که این جواهر مال
هشام بن عبد الملک است و بمن خبر داده اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بوده و از
اولاد هشام غیر او کسی نیست و فعلاً محمد بن هشام در مکه معظمه است: منصور از آن عداوتی که
با هشام داشت به ربیع حاجب گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام بجای آوردن
تمام درهای مسجد را بیندید غیر یک در و هر که میخواهد از مسجد خارج شود او را بشناس
پس محمد بن ربیع چنین کرد محمد بن هشام فهمید که مطلوب جلب او است: پس متحریر

عن الرضا عليه السلام قال قال رجل للنبي صلوات الله عليه عليه السلام علمني عملاً يحال بيته وبين الجنـه قال صلوات الله عليه عليه السلام لا تغضـب وارض للناس ما ترضـى لنفسك ^{٤١٢} في السفينـه في غضـب عن فاطـمه بنت الرضا عليها السلام عن أبيهـ عن جعـفر بن مـحمد عن أـبيهـ وعمـه زـيد عن أـبيهـما عـلـى بن الحـسين عليـهـما السلام عن أـبيهـ وعمـه عن عـلـى بن أـبي طـالـب صـلـوات الله عليهـمـ قال قال رـسـول الله صلـوات الله عليهـ عليهـ كـلـهـ من كـفـغضـبهـ كـفـالـلهـعـنـهـعـذـابـهـ وـمـنـ حـسـنـخـلـقـهـ بـلـغـهـالـلهـ درـجـةـ الصـائـم ^{٤١٣} في مـجمـوعـةـ وـرـامـ في بعضـ

شـدـ کـهـ چـکـنـدـ مـحـمـدـبـنـ زـیدـ اوـرـاـ دـیدـ مـتـحـیـرـ استـ وـ اوـرـاـ نـمـیـشـناـختـ کـهـ مـحـمـدـبـنـ هـشـامـ استـ : فـرمـودـ توـ کـیـسـتـیـ وـچـراـ مـتـحـیـرـیـ مـحـمـدـبـنـ هـشـامـ گـفتـ اـگـرـ بـگـوـیـمـ کـیـسـتـمـ درـ اـمـانـ هـسـتمـ فـرمـودـ درـ اـمـانـیـ وـخـلـاصـیـ توـبـرـذـمـهـ منـ گـفتـ منـ مـحـمـدـبـنـ هـشـامـبـنـ عـبـدـالـمـلـکـ هـسـتمـ شـمـاـ کـیـسـتـیدـ فـرمـودـ منـ مـحـمـدـبـنـ زـیدـهـسـتمـ : مـحـمـدـبـنـ هـشـامـ کـهـ شـنـاـختـ وـفـهـمـیدـ کـهـ پـدـرـشـقـاتـلـ پـدـرـاوـبـوـدـ تـسـلـیـمـ مـرـ گـشـدـ جـنـابـ مـحـمـدـبـنـ زـیدـ فـرمـودـ بـتوـبـأـسـیـ نـیـسـتـ توـ کـهـ قـاتـلـپـدـرـمـ نـبـوـدـآـسـوـدـ باـشـ وـلـکـنـ مـرـاعـدـورـ بـدارـ اـگـرـ بـرـایـ خـلـاصـیـ توـسـخـنـ نـشـتـیـ بـکـوـیـمـ یـاـ مـکـرـوـهـیـ اـزـمـنـ بـتـورـسـدـ مـحـمـدـبـنـ هـشـامـ گـفتـ مـخـتـارـیـدـ : پـسـ جـنـابـ مـحـمـدـبـنـ زـیدـ رـدـاءـ پـسـرـهـشـامـ رـاـ بـسـ وـرـوـ اـوـانـداـختـ وـاـوـرـاـکـشـیدـ آـورـدـ نـزـدـ رـیـبعـ حـاجـبـ وـچـنـدـ سـیـلـیـ بـصـورـتـ پـسـرـهـشـامـ زـدـ وـفـرمـودـ بـرـیـعـ کـهـ اـینـ خـبـیـثـ اـزـکـوـفـهـ بـمـنـشـترـ کـرـایـهـ دـادـهـ ذـهـابـاـ وـایـابـاـ وـحـالـشـتـرـهـارـاـکـرـایـهـ دـادـهـ بـجـمـعـیـ اـزـخـرـاسـانـیـهـاـ دـوـنـفـرـحـارـسـ(ـنـگـهـبـانـ)ـ بـامـنـ هـمـراـهـ کـنـ کـهـ اـینـ جـمـالـ(ـشـتـرـدارـ)ـ اـزـدـسـتـ منـنـگـرـیـزـدـ پـسـ دـوـنـفـرـحـارـسـ بـاـمـحـمـدـبـنـ هـشـامـ وـمـحـمـدـبـنـ زـیدـ رـفـقـتـنـدـ چـونـ اـزـمـسـجـدـ دـوـرـشـدـنـدـ فـرمـودـ یـاـ خـبـیـثـ آـیـاـ شـتـرـیـ رـاـکـهـ بـمـنـ کـرـایـهـدـادـیـ بـمـنـ خـوـاهـیـ دـادـ عـرـضـ کـرـدـ بـلـیـ : جـنـابـ مـحـمـدـبـنـ زـیدـ بـهـ آـنـ دـوـنـفـرـحـارـسـ فـرمـودـ شـمـاـ مـرـاجـعـتـ کـنـیدـ بـعـدـ کـهـ آـنـ دـوـنـفـرـحـارـسـ رـفـقـتـنـدـ وـمـرـاجـعـتـ نـمـوـنـدـ مـحـمـدـبـنـ هـشـامـ گـفتـ پـدـرـ وـمـادرـ فـدـایـ شـمـاـ بـادـخـداـ بـهـتـرـمـیدـاـنـدـ رسـالتـ رـاـ درـیـچـهـ خـانـوـادـهـ قـارـدـهـ وـیـکـدـاـنـهـ جـوـاهـرـ نـفـیـسـیـ تـقـدـیـمـ جـنـابـ مـحـمـدـنـمـودـ عـرـضـ کـرـدـ مـرـاـ مـفـتـخـرـ گـرـدانـ بـقـبـولـ آـنـ : فـرمـودـ مـاـخـانـوـادـهـ هـسـتـیـمـ کـهـ قـبـولـ نـمـیـکـنـیـمـ بـرـایـ عـملـ خـودـ اـجـرـ وـمـزـدـ وـبـهـاـ : وـمـنـ بـزـرـگـتـرـاـزـایـنـ رـاـ بـتـوـواـ گـذـارـکـرـدـ وـعـفـوـکـرـدـ کـهـ خـونـ پـدـرـمـ زـیدـ باـشـ : لـکـنـ پـنـهـانـ باـشـ تـامـنـصـورـ اـزـمـکـهـ بـرـودـ .

- ٤١٢ - در کتاب سفینه در کلمه غضب نقل شده از فاطمه دختر علی بن موسی الرضا عليهـ .
السلام از پدر بزرگوارش از پدرش از جعفر بن محمد از پدر بزرگوار و عمومیش زید از پدرشان
علی بن الحسین از پدر و عمومی بزرگوارش از علی بن ابیطالب سلام الله عليهـمـ اجمعین که فرمود
فرموده رسول خدا(ص) هر که فرونشاند خشم خود را بازدارد خدا اذاؤ عذاب خود را و هر که
نیکو گرداند خلق خود را بر سازند خدا او را ب درجه آدمی که روزه دار باشد .

- ٤١٣ - و در کتاب مجموعه ورام است که حضرت صادق (ع) فرمود آمد مردی نزد عیسی بن مریم (ع) و گفت یاروح الله بدرسیکه من زنا کرده ام پس مرا پاک گردان وحدجاري
کن دستورداد حضرت عیسی (ع) که منادی نداکنده بناشد احدی باقی بماند مگر آنکه خارج

الاحاديث عن الصادق عليه السلام ان رجلا جاء الى عيسى بن مريم عليهما السلام فقال يا رسول الله انى زينت فطهرني فامر عيسى عليهما السلام ان ينادى في الناس الا يبقى احدا اخر لتطهير فلان فلما اجتمع واجتمعوا وصار الرجل في الحفره نادى الرجل لا يجدني من الله في جنبه حدّف انصاف الناس كلهم الا يحيى وعيسى فدعاه يحيى فقال له عظني يامذنب قال لا تخلين بين نفسك وبين هوايتك فتريديات فقال له زدني قال لا تغير خاطئا بخطيئة قال زدني قال لا تغضب قال حسبي ۴۱۴ في مجموعة وراثة وروى ان امير المؤمنين عليهما السلام دعى غلامه فلم يجبه فدعا ثانيا وثالثا فلم يجبه فقام اليه فرآه متوجها فقال اما تسمع ياء لام فقال نعم قال فما حملك على ترك جوابي قال امّت عقوبتك فتكلمت فقال امض فانت حر لوجه الله ۴۱۵ في الالالي وقال الصادق عليهما السلام اقرب الخلق الى الله يوم القيمة حتى يفرغ من الحساب : رجل لم تدع قدرته في حال غضبه الى ان يحيي على من تحت يديه : ورجل مشي بين اثنين فلم يمل مع احدهما على الاخر بشعرة : ورجل

شود بجهة پاك كردن وجاری کردن حد بر فلان پس از آنکه حضرت عیسی و مردم جمع شدند و آن مرد در گوдал قرارداده شده بود آنمرد صدا زد کسیکه بر او حدیست از برای خدا حق ندارد شرکت کنند در جاری کردن حد بر من ازینجهت همه بر گشتند مگر حضرت یحیی و حضرت عیسی در اینهنگام نزدیک شد باو یحیی و فرمود باو که ای گنه کار موظه کن مرا گفت هیچ وقت تبعیت از هواي نفس مکن و گرنه پست و خوار میکند تورا : فرمود که زیاد کن گفت هیچ وقت سرزنش مکن گنه کاری را بگناهش : فرمود زیاد کن گفت غصب مکن فرمود کافی است .

۴۱۴ - در کتاب مجموعة وراثة است که روایت شده براینکه امیر المؤمنین عليه السلام صدا زد غلامش را جواب نداد دو مرتبه و سه مرتبه باز جواب نداد . برخاست حضرت بطرف او دید متوجه ایستاده فرمود مگر نشنیدی که تورا صدا زدم گفت چرا فرمود پس چرا جواب مرا ندادی گفت چون ترسیدم وايمن اذعقوبت تو بودم سستی کردم حضرت در جواب فرمود برو بکار خود باش تورا آزاد کردم برای خدا و در راه او .

۴۱۵ - در کتاب الالی از امام ششم عليه السلام وارد شده که فرمود سه طایفه اند که نزدیک ترین خلق هستند بسوی خدای متعال روز قیامت تاوقیتیکه خلائق از حساب فارغ شوند مردیکه نگذارد قدرت خود را درحال غصب تا آنجائیکه تهدی کنند بن کسیکه زیر دست او است و مردی که میانجی واقع شود بین دونفر و داخل نکند خواسته خودش را و ترجیح یکی را بر دیگری باندازه جوی : و مردیکه حق بگوید چه بنفع او باشد و چه بضر راو .

قال الحق فيما له و عليه ۴۱۶ وفي هذا الكتاب نقل ان ابراهيم بن ادهم كان يوماً في الصحاري فلاقاه رجل جندي فسئلها ذات مملوك: قال نعم: فقال لها ين المعمورة فأشار ابراهيم الى مقبرة فغضب الجندي فصر به وكسر رأسه واخذه يذهب به الى المسر: و كان ابراهيم يطلب له من الله الجنـه فقال له هو ظلمك وانت تطلب له الجنـه فقال: لاني اعلم اني مأجور باید ائه فلم احب ان يكون نصيبي منه الخـير و نصيبيه هـنـى الشـر ۴۱۷ في الوسائل عن ابن فضال عن ابن بكير عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام قال ان رسول الله عليه السلام اتـى باليهودية التي سمت الشـاة للنبي عليه السلام فقال لها ما حملـك على ماضـت فـقالـت انـ كانـ نـبـيـاـمـ يـضـرـهـ وـانـ كانـ مـلـكاـ اـرجـتـ النـاسـ مـنـهـ فـعـفـيـ رسولـ اللهـ صلـوةـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـامـ عنـهاـ ۴۱۸ في الوسائل عن حمران عن ابي جعفر عليه السلام قال النـدـامـةـ عـلـىـ العـفـوـ اـفـضـلـ وـاـيـسـرـ مـنـ النـدـامـةـ عـلـىـ الـعـقـوبـةـ وـفـيـهـ مـنـ الفـاظـ رسولـ اللهـ صلـوةـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـامـ المـوجـزـ عـفـوـ المـلـكـ اـبـقـىـ لـلـمـلـكـ ۴۱۹ في

۴۱۶ - و نـيـزـ درـ آـنـ كـتـابـ استـ كـهـ اـبـراهـيمـ اـدـهـ رـوزـیـ درـ بـیـاـبـانـ بـودـ مرـدـیـ لـشـکـرـیـ اوـ رـاـ مـلاـقـاتـ کـرـدـ اـزاـوـپـرـسـیدـ کـهـ توـعـبـدـیـ گـفـتـ بـلـیـ گـفـتـ آـبـادـیـ کـجـاـ استـ اـشـارـهـ کـرـدـ اـبـراهـيمـ بـسوـیـ مقـبـرـهـ مـرـدـ لـشـکـرـیـ درـ غـضـبـ شـدـ وـ کـتـکـ زـدـ اـورـاـ وـ شـکـسـتـ سـراـ اـبـراهـيمـ رـاـ وـ گـرـفـتـ وـ شـرـوعـ کـرـدـ کـهـ بـیرـدـ بـسوـیـ شـہـرـ وـ بـینـ رـاهـ اـبـراهـيمـ بـرـایـ اوـ اـرـخـداـ درـ خـواـسـتـ بـهـشـتـ مـیـکـرـدـ گـفـتـنـدـ بـهـ اوـ کـهـ آـنـمـرـدـ بـتوـسـتـ کـرـدـ وـ تـوـبـهـشـتـ بـرـایـ اوـ اـورـخـواـسـتـ مـیـکـنـیـ اـبـراهـيمـ گـفـتـ هـرـ آـیـنـهـ مـنـ مـیدـانـ کـهـ بـسـبـ آـذـارـ اوـ مـرـاـ اـجـرـ وـ ثـوـابـ دـارـمـ دـوـسـتـ نـدـاشـتـ کـهـ بـهـرـةـ مـنـ اـزاـوـخـیرـ باـشـ وـ بـهـرـةـ اوـ اـزـمـنـ شـرـ باـشـ .

۴۱۷ - در کتاب وسائل از پسر فضال از ابن بکیر از زرارة از امام پنجم عليه السلام نقل شده که نزد رسول خدا (ص) آوردند زن یهودیه را که بوسیله گوسفند بر رسول خدا ستم خورانیده بود فرمود رسول خدا با آن زن که چه وادر کرد تورا بر این عمل آن زن گفت با خود گفتن اگر از طرف خدا باشد و پیغمبر ضرر نخواهد زد بـاـوـ وـاـگـرـ پـادـشـاـهـ باـشـ مـرـدـ رـاـ رـاحـتـ کـرـدـامـ اـزـ اوـ: رسولـ خـداـ گـذـشتـ اـذـاـ وـعـفـوـشـ کـرـدـ .

۴۱۸ - و نـيـزـ درـ کـتـابـ وـسـائـلـ استـ اـزـ حـمـرـانـ اـزـ اـمـامـ پـنـجمـ عـلـيـهـ السـلامـ کـهـ فـرـمـودـ تـأـسـفـ خـورـدنـ وـپـشـيمـانـيـ بـعـدـ اـزـ عـفـوـ وـبـخـشـشـ اـفـضـلـ وـبـهـترـاستـ اـزـ پـشـيمـانـيـ بـعـدـ اـزـ عـقوـبـ وـاـنتـقامـ گـرفـتـنـ وـدرـ آـنـ کـتـابـ استـ اـزـ کـلـمـاتـ مـخـتـصـ رسـولـ خـداـ عـفـوـ پـادـشـاـهـ بـهـترـ باـقـيـ مـيـگـذـارـدـ مـلـكـتـ رـاـ ۴۱۹ - وـ درـ آـنـ کـتـابـ استـ اـزـ مـحـمـدـ بنـ حـسـينـ رـضـيـ درـ نـهـجـ الـبـلـاغـهـ اـزـ اـمـيرـ الـمـؤـمـينـ عـلـيـهـ السـلامـ کـهـ فـرـمـودـ هـرـ گـاهـ قـدـرـتـ پـيـداـ کـرـدـيـ بـرـ دـشـمنـ قـرـادـ بـدـهـ گـذـشتـ اـزـ اوـ رـاـ شـکـرـانـهـ دـسـتـ يـاقـتنـ بـرـ اوـ وـفـرـمـودـ سـزاـوارـتـ اـزـ هـمـهـ بـرـ عـفـوـ وـ گـذـشتـ قـادـرـتـينـ آـنـهاـ استـ بـرـ عـقوـبـتـ .

الوسائل عن محمد بن الحسين الرضى فى نهج البلاغة عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكر للقدرة عليه و قال عليه السلام اولى الناس بالعفو اقدرهم على العقوبة ٤٢٠ فى الوسائل عن ابى حمزة الشمالى عن ابى جعفر محمد بن علی الباقر عليهما السلام عن آبائهما قال رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه فى حديث اذا كان يوم القيمة ينادى مناد يسمع آخرهم كما يسمع اولهم فيقولوا ين اهل الفضل فيقولون كنا يجهل علينا في الدنيا الملائكة فيقولون ما فضلكم هذا الذي نوديتم به فيقولون كنا يجهل علينا في الجنة فتحمل ويساءينا فننفعو فينادى مناد من الله تعالى صدق عبادى خلوا واسبيلهم ليدخلو الجنة بغير حساب ٤٢١ فى الوسائل عن جعفر بن محمد العلوى عن محمد بن علی بن الحسين بن زيد بن علی بن الحسين عليهم السلام عن علی بن موسى الرضا عن آبائهما عليه السلام قال قال رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه بمحارم الاخلاق فان ربى بعثتنى بها وان من مكارم الاخلاق ان يغفو الرجل عن من ظلمه ويعطى من حرمته ويصل من قطعه وان يعود من لا يعوده ٤٢٢ فى

٤٢٠ - ونیز در کتاب وسائل نقل است از ابی حمزه ثمالی از امام محمد باقر عليه السلام از پدران بزرگوارش که فرمود فرموده است رسول خدا (ص) در حدیثی که روز قیامت که بشود منادی ندا میکند که میشنود آخر از اهل حشر آنطوریکه میشنود اول از آنها پس میگوید کجا یند اهل فضل پس بر میخیزد دسته از مردم و سربلند میکند پس روما و رند آنها ملائکه و میگویند چیست فضل و بر تری شما که بآن خوانده شدید پس میگویند بودیم که قدر ما شناخته نشد در دنیا و ما خودداری کردیم و بدی شد بما و ما گذشتیم و عفو کردیم دراین وقت منادی از طرف خدا ندا میکند راست گفتند بند گان من و بگذراید راه آنها را تا داخل بهشت شوند بدون حساب ٤٢١ - ونیز در کتاب وسائل نقل شده از جعفر پسر محمد علوی از محمد پسر علی بن الحسين پسر زید بن علی بن الحسين عليهم السلام از علی بن موسی الرضا عليه السلام از پدران بزرگوارش که فرمود فرموده است رسول خدا ص بر شما باد با خلاق پسندیده بدرستیکه خدای من فرستاده مرا بجهت تکمیل آن و بدرستیکه از اخلاق پسندیده این است که بگزدید از کسیکه ستم کرده باو و بیخشید و عطا کند بکسیکه محروم کرده او را ووصل کند با کسیکه قطع کرده ازا و عیادت کند از کسیکه عیادت نکرده او را ٤٢٢ - ونیز در کتاب وسائل است از محمد بن علی بن الحسين از امیر المؤمنین عليه السلام دروصیت بمحمد بن حنفیه فرمود مبادا جوری باشد که برادر تو برقطع از تو قوی تر باشد از وصل و پیوند توبا او : و بر بدی بتوقی تر باشد از احسان و نیکی کردن تو به او نویسنده میگوید کلام از این شیرین تر و با مزه تر صادر نشود مگر از علی پسر ابی طالب عليه وابنائه و آبائه وزوجته و علی ابن عممه سلام الله وسلام ملائكة اجمعین .

الوسائل عن محمد بن علي بن الحسين عن امير المؤمنين ع علیه السلام وصية لمحمد بن الحنفيه
قال لا يكون اخوك على قطعياً اقوى منك على صلته ولا على الا سائة اليك اقدر منك
على الاحسان اليه .

علی ای همای رحمت : توجه آیتی خدا را
که بما سوی فکندی : همه سایه خدا را
برو ای گدای مسکین : در خانه علی زن
که نگین پادشاهی : دهد از کرم گدا را
دل اگر خدا شناسی : همه در رخ علی بین
بعلى شناختم من : بخدا قسم خدا را
بجز از علی که گوید : به پسر که قاتل من
چه اسیر تو است اکنون : بأسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد : پسری ابو العجائب
که علم کند بگیتی : شهدائی کربلا را

۴۲۳ فی الالٰی قال بعض لوغفر اللہ لی یوم القیامہ واذن لی بالشفاعة تشفعت اولا
لمن آذانی وجفانی ثم لمن برّبی واکر منی وقال النبی ﷺ العفو زکوٰۃ الظفر ۴۲۴ قال
الشهید قدس سره ورد فی خبر اذ اجشت الامم یوم لقیامہ بین يدی اللہ نودو الیقم من کان
له اجر علی اللہ فلا یقوم الا العافون الم تسمعوا قوله تعالی فممن عفی واصلاح فاجر علی اللہ

۴۲۳ - در کتاب لالی نقل شده که بعضی گفتہ اند اگر خدا بیامر زد مرازو قیامت و اذن دهد
مرا بشفاعت کردن شفاعت میکنم پیش از همه کس از کسیکه بمن آزار رسانده و ستم کرده و بعد
شفاعت میکنم از کسانیکه بمن خوبی و احسان کرده اند و فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
که گذشت زکوٰۃ و شکرانه پیروزیست .

۴۲۴ - شهید رحمة الله عليه فرموده زمانیکه بر انگیخته شوند امتها روز قیامت حضور
قدس خدای متعال صدائی بلند شود که برو خیزد هر که برای او مزدیست نزد خدا پس بر خیزد
مگر مردمیکه گذشت کرده اند و فرمود آیا نشنیده اید قول خدای متعال هر که عفو کند و اصلاح
کند مزد و اجر او بر خداد است .

۴۲۵ فی السفینه فيما ناجی اللہ به موسی بن عمر ان ﷺ قال النبی ماجزاء من صبر علی اذ الناس و شتمهم فیک قال اعینه علی احوال یوم القیامه ۴۲۶ و فیه عن جابر قال سمع امیر المؤمنین ﷺ جلا یشتم قنبر او قدر اقامه فنادا هامیر المؤمنین ﷺ مهلا یاقنبر: دع شاتمک مهانا ترضی الرحمن و تسخطا الشیطان و تعاقب عدوک فوالذی فلق الحبة و برء النسمه ما ارضی المؤمن ربہ بمثل الحلم ولا سخطا الشیطان بمثل الصمت و لاعوقب الاحمق بمثل السکوت ۴۲۷ فی کتاب احراق الحق وردت عدة روایات کلها یرجع مضمونها الى هذه الروایه من العالمة ابن قتيبة الدینوری: و ادخل ابن ملجم علی بعد ضربه ایاه فقال : اطیبو اطعامه والینوا فراشه فان اعش فناولی دمی اما عنوت و اما اقصصت و ان مت فالحقوه بی ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتمدين .

(باب السکوت والصمت)

۴۲۸ فی ارشاد الدیلمی قال الرضا ﷺ من علامات الفقه الحلم والحياة والصمت ان

۴۲۵ - و در کتاب سفینه نقل شده که از جمله مناجات حضرت موسی بدرگاه خدا این است خدایا چیست جزای کسیکه صبر کند برآزار مردم و دشنا م آنها بواسطه دین تو خطاب رسید یاری میکنم او را برآحوال قیامت .

۴۲۶ - و در آن کتاب از جابر نقل شده که گفت شنید امیر المؤمنین علیه السلام از کسیکه ناسزا گفته بقنبر و قنبر اراده کرد که جواب گوید پس صد ازد علیه السلام قنبر را و فرمود ساكت باش ای قنبر واگذار دشنا دهنده را خوار و سکوت خود راضی کردی خدارا و بخشش در آواردی شیطان را و عقوبت کردی دشمن خود را قسم بکسیکه دانه را زیر زمین میشکافد و خالق بندگانست راضی نمیکند مؤمن پروردگار خود را بچیزی بمثل حلم و بخشش نمیآورد شیطان را بمثل سکوت و آزار نمیدهد احمق را نیز بمثل جواب نگفتن .

۴۲۷ در کتاب احراق الحق است که وارد شده عده از روایات که مضمون تمام آنها بر گشت میکند بسوی این روایت از علامه پسر قتبیه دینوری نقل شده که وارد کردن این ملجم ملعون را بر علیه السلام بعد از آنگه ضربت زد بر آن بزرگوار در این وقت حضرت فرمود طعام او را نیکو کنید و خوابگاه او را ملایم کنید: اگر زنده ماندم من سزاوارترم بخون خود: یا غفو میکنم و یاقصاص میکنم: و اگر از دنیا رفقم او را بقتل رسانید و در قصاص عداوی نکنید بدرستیکه خدا دوست ندارد تجاوز کنند گان را .

(باب سکوت و بیان گناهان صادره از زبان)

۴۲۸ - در کتاب ارشاد دیلمی است که فرمود حضرت رضا علیه السلام از جمله نشانه

الصمت بباب من ابواب الحکمة وانما يكسب المحبة ويوجب السلامه وراحة لکرام الکتابین
وانه لدلیل علی کل خیر ^{٤٢٩} فی الكافی محمد بن ابی نصر قال قال ابوالحسن الرضا ع
من علامات الفقه الحلم والصمت ان ^{٤٣٠} الصمت بباب من ابواب الحکمة ان الصمت
يکسب المحبه وانه دلیل علی کل خیر ^{٤٣٠} وفيه عن ابی حمزة قال سمعت ابا جعفر ع
يقول ان شيعتنا الخرس ^{٤٣١} فی الكافی عن ابن القداح عن ابی عبد الله ع قال لقمان
لابنه ان كنت زعمت ان الكلام من فضة فان ^{٤٣٢} السکوت من ذهب ^{٤٣٢} فی الكافی ايضاً عن
يونس عن علی الحلبی قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم امساك لسانك فانها صدقه تصدق بها على
نفسك ثم قال ولا يعرف عبد حقیقة الايمان حتى يخزن من لسانه ^{٤٣٣} فی الكافی عن
الحلبی عن رفعه قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نجاة المؤمن في حفظ لسانه ^{٤٣٤} وفيه عن ابی

های فقه و دانای حلم است و حیا و سکوت بدرستیکه سکوت دریست از درهای حکمت و بدرستیکه
سکوت جلب دوستی میکند و باعث سلامت و راحتی دومنک نویسنده است : و سکوت راهنمای
هر امر خیر است .

٤٢٩ - در کتاب کافی نقل شده از محمد پسر ابی نصر که گفت فرمود ابوالحسن علی بن
موسى الرضا عليه السلام از نشانه های داشت حلم است و علم و سکوت و خاموشی بدرستیکه
خاموشی دریست از درهای حکمت و بدرستیکه خاموشی باعث میشود محبت را و بدرستیکه
خاموشی راهنمای هر کار خیر است .

٤٣٠ - و در آن کتاب است از ابی حمزه که گفت شنیدم که امام پنجم عليه السلام فرمود
بدرستیکه شیعیان ماذگگ هستند (یعنی سخن نمیگویند)

٤٣١ - و در کتاب کافی نقل شده از پسر قداح از امام ششم عليه السلام که لقمان گفت
به پرسش اگر تو گمان میکنی در موردی که کلام ارزش نقره دارد بدرستیکه سکوت و خاموشی
از ارزش طلا دارد .

٤٣٢ - و نیز در کتاب کافی نقل شده از یونس از علی حلبی که فرمود رسول خدا (ص) نگه
یدار زبان خودت را بدرستیکه حفظ زبان صدقه است که صدقه دادی با آن بر جان خودت و بعد
فرمود که نمیشناسد حقیقت ایمان را پی نمیبرد تا هنگامیکه پنهان کند زبان خود را و سخن
نگوید .

٤٣٣ - و نیز در آن کتاب نقل شده از حلبی از شخصی موثق که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود نجات مؤمن در حفظ زبان او است .

٤٣٤ - و در آن کتاب است از ابی جمیله از امام ششم عليه السلام که هیچ روزی نیست همگر

جميله عنمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما من يوم الا وكل عضو من اعضاء الجسد يكفر اللسان يقول نشدتك الله ان تعذب فيك ^{٤٣٣} في الكافي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه يعذب الله اللسان بعد اذاب لا يعذب به شيئاً من الجوارح فيقول يا رب عذبني بعد اذاب لم تعذب به شيئاً من الجوارح فيقال له خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الارض ومغار بها فسفوك بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام وانتهب بها الفرج الحرام وعزتي وجلالي لا عذبني بعد اذاب لا اعذب به شيئاً من جوارحك ^{٤٣٤} في الكافي عن ابي علي الجوانى قال شهدت ابا عبد الله عليه السلام وهو يقول لمولى له يقال له سالم ووضع يده على شفيعه وقال ياسالم احفظ لسانك تسلم ولا تحمل الناس على رقبنا ^{٤٣٥} ارشاد الديلمي قال رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه وهل يكتب على من اخرهم في النار الاصحاء الست لهم ومن اراد السلام في الدنيا والآخرة قيد لسانه بلجام الشرع فلا يطلقها الا فيما ينفعه في الدنيا

آنکه هر عضوی از اعضاء بدن ملامت و توبیخ میکنند زبان را و میگوید قسم میدهم تورا بخدا که کاری نکنی بواسطه تو عذاب شویم .

٤٣٥ - در کتاب کافی نقل شده از سکونی از امام ششم عليه السلام که فرمود رسول خدا من فرمود عذاب میکنند خدا زبان را بعد ایکه عذاب نکنند به مثل آن چیزی از اعضاء بدن را پس میگوید زبان پرورد گارا عذاب کردی من ایکه نکردی عذاب به مثل آن هیچ عضوی از اعضاء را گفته میشود بزبان که خارج شد از تو کلمه که رسید آن کلمه بشرق و غرب و ریخته شد بر اثر آن خونیکه حرام بود ریختن آن و بغارت رفت مالیکه حرام بود بر اشخاص و تجاوز شد بواسطه آن بناموس مردم که حرام بود آن : بعزم و جلال ذات مقدس قسم که عذاب کنم تورا بیگعداییکه عذاب نکنم به مثل آن هیچیک از اعضاء بدن را .

٤٣٦ - و نیز در کتاب کافی از ابی علی جوانی نقل شده که گفت خدمت امام ششم عليه السلام حاضر بود که آن بزر گوار فرمود بغلامی که به او سالم گفته میشد و گذاشت دست مبارک بردو لب شریف و فرمود ای سالم حفظ کن زبانت را که سالم بمانی و کاری مکن که مردم بر تو حق پیدا کنند و ما مجبور شویم از آنها شفاعت کنیم و بار گردن ما بشوند .

٤٣٧ - در کتاب ارشاد دیلمی است که رسول خدا من فرمود و آیا انداخته میشوند مردم برو در آتش مگر بواسطه معاصی زبان یعنی ابتلاءات و عذابها در آخرت بر اثر معاصی است که از زبان صادر شده و هر که دوست دارد سلامت دنیا و آخرت را مهار و افسار کند زبان خود را به مهار و افسار دین و رها نکند مگر در امور یکه نفع بخشد اورا در دنیا و آخرت

والآخرة ۴۳۸ منهاج البراعده ۵ عن أبي محمد الوابشى قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
احذروا اهوائكم كما تحدرون اعدائكم فليس بشئ اعدى للرجال من اتباع اهوائهم
و حصاد السننهم ۴۳۹ منهاج البراعده ۵ عن رسول الله عليه السلام ان مقعد ملكيك على
ثيميك لسانك قلمهما وريقك مدادهما وانت تجري فيما لا يعنيك ولا تستحيي من الله
ولامنهما ۴۴۰ وفيه ايضاً من غريب ما وقع لابي يوسف ابن السكري وهو من اكبر علماء
الادبية وعظماء الشيعة وهو من اصحاب الجواد والهادي عليه السلام انه قال في التحذير من
عثرات اللسان : يصاب الفتى من عشرة بلسانه - وليس يصاب المرء من عشرت الرجل :
فعشرته في القول تذهب رأسه - وعشترته في الرجل تذهب عن مهل - فاتفق ان المتكول
العباسي الزمه قايد بولديه المعترض المؤيد فقال له يوماً عليه السلام احب اليك ابني هذان ام
الحسن والحسين فقال والله ان قنبر الخادم خادم على عليه السلام خير منك ومن ابنيك فقال المتكول

۴۳۸- در کتاب منهاج جلد ۵ وارد شده ازا بی محمد وابشی که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام
که میفرمود بگریزید از هوای هایتان آنطوری که میگریزید از دشمناتان زیرا که نیست چیزی
دشمن تر برای مردها یا انسانها از تعییت هوای هایشان و از حاصل زبانها یشان.

۴۳۹- منهاج البراعده جلد ۵ نیز وارد است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نشستن گاه
دو مملک نویسنده تو بروی دندانهای تو است : زبان تو قلم آنها است و آب دهان تو مر کب آنها
است و تو تکلم میکنی بچیزی که فائد ندارد بتون ندشرم از خداداری و نه از دو مملک .

۴۴۰- و در آن کتاب است که از جمله امور عجیب و غریب مطلبی است که رخ داد برای ابی
یوسف ابن سکیت واو از بزرگان علماء اهل ادب است و عربیت و ازعظماء شیعه و از اصحاب امام
فهم و دهم علیهم السلام است و آن امر عجیب این است که در باره دوری کردن از لغزش های زبان
واثر آن شعری گفته که مضمون آن بفارسی این است که مصیبت های از لغزش زبان بحوالهای میرسد
که از لغزش پا آن طور مصیبت و گرفتاری نمیرسد و بیان میکند که از لغزش زبان و گفتار سر از
بدن جدا میشود و حال آنکه از لغزش پا صدمه نمیرسد جز بروی زمین افتادن - بعد برای خود
شاعر اتفاق افتاد که متوکل عباسی لعنه الله ملزم کرد اورا بتأدیب و تربیت دوپرس ش معترض و مؤید
در این بین روزی متوکل گفت به او کدامیک محبوب تر است نزد تو دو پسر من و یا حسن و
حسین ع : گفت بخدا قسم قنبر غلام و خادم علی ع بهتر است از تو و پسران تو : متوکل ملعون
بما مورین تر که خود دستور داد زبان اورا از پشت سر یرون بیاورید هم ندم کردند آن کار را بشهادت
نائل شد رحمت خدا بر او باد .

لعنہ اللہ لا تراکه: سلوالسازنہ من قفاه ففعلوا اومات رحمة الله عليه ۴۴۱ ارشاد الدیلمی
من النبی ﷺ اذارایتم المؤمن صموتا و قورا فادون منه فانه يلقى الحکمة ۴۴۲ وفيه
وفي حکمة آن داود على العاقل ان يكون عارفا بزمانه حافظا للسانه مقبلا على شانه
مسنة و حشامن او ثق اخوانه ومن اكثرا ذكر الموت رضى باليسير و هان عليه من الامر
الكثير ومن عد كلامه من عمله قل كلامه الا من خير ۴۴۳ وفيه وروي ان لقمان رأى داود
يعمل الزر و دفار ادان يسئلته ثم سكت فلما بسها داود عرف لقمان حالها بغير سؤول وقال من
كثرا كلامه كثرا سقطه ومن كثرا سقطه كثرا لغوه ومن كثرا لغوه كثرا كذبه ومن كثرا كذبه كثرة
ذنبه ومن كثرة ذنبه فالنار او لی به ۴۴۴ ارشاد الدیلمی قال امير المؤمنین علیه السلام
لا يزال الرجل المسلم سالم اماماً ماماً ساكتا فما اتكلم كتب محسنا او مسيئا ۴۴۵ وفيه قال

۴۴۱ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده از رسول خدا (ص) که هر گاه دیدید مؤمنی خاموش
و با وقار نزدیک شوید به او بدرستیکه ازاوح حکمت دینش میکند .

۴۴۲ - و نیز در آن کتاب ست از حکمت آن داود : که بر عاقل است عارف بزمان و حافظ
زبان خود باشد روآور بر مکانت و مقام خود باشد : گریزان و بر حذر از مطمئن ترین برادران
خود باشد و هر که زیاد یاد مر گکند راضی بشود بکمی از روزی و سهل شود برا او امور کثیره
خطیره : و هر که بشمار آورد کلام خود را از عملش کم گکند کلام خود را مگراز گفتار خیر

۴۴۳ - و نیز در آن کتاب است که روایت شده لقمان دید داود را که زره میسازد اراده
کرد پرسد که چه میسازی نپرسید و سکوت کرد پس از آنکه پوشید آنرا مگراز گفتار خیر
چه میساخته بدون پرسش و فرمود هر که سخن زیاد گوید زیاد شود لغزش های کلامی او و هر که
لغزش کلام از زیاد شد زیاد شود کلمات یا وه و بی معنی او و هر که یا و ه او زیاد شود . زیاد شود دروغ او
و هر که زیاد شود دروغ از زیاد شود گناه او و هر که زیاد شود گناه او آتش برای او سزا او را تراست .
۴۴۴ - در کتاب ارشاد دیلمی است که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام مرد مسلمان چمیشه
سالم از بليات است مادام که ساكت باشد و خاموش و هر گاه حرف زد نوشته شود نیکو کار و
یا بد کار .

۴۴۵ - و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) بمردی: آیا راه نمائی نکنم تورا
بر چیزی که وارد کند خدا بسبب آن تورا به بهشت عرض کرد چرا قربانی شوم ای رسول خدا
فرمود بده بمردم از آنچه داده خدا بتو: گفت اگر نباشد برای من چیزی : فرمود یاری کن
مظلوم را : گفت اگر قادر نباشم: فرمود خیر بگوتا بهر همند شوی یا خاموش باش تا سالم به اینی .

رسول الله ﷺ لر جل الاادلک علی امر ید خلک الله به الجنه قال بلی یار رسول الله قال
انما مماینالک الله قال فان لم يكن لی قال فان نصر المظلوم قال فان لم اقدر قال قل خیر اتفعم
او تسکت تسلم ۴۴۶ و فی الارشاد ايضاً قال رسول الله ﷺ لا بی ذرا الا اعلمك عملاً
ثنياً فی الميزان خفیفاً علی اللسان قال بلی یار رسول الله قال الصمت وحسن الخلق و ترك
ما يعیك ۴۴۷ مجموعه ورام قال بعضهم یار رسول الله صلی الله علیک اخبار نی عن الاسلام
با هر لاسئل عنه احداً بدا بعده قال قل آهنت بالله ثم استقم قلت فما اتفقی فاوی بینه الى
اسانه ۴۴۸ مجموعه ورام قال عقبة بن عامر قلت یار رسول الله صلی الله علیک ما النجاة
قال املک علیک لسانک وایسعک بیتك وابک علی خطیئک ۴۴۹ مجموعه ورام قال معاذ بن
جبل قلت یار رسول الله صلی الله علیک انو اخذ بما نقول قال نکلتک امک یا بن جبل وهل
یکب الناس علی منا خر هم فی نار جهنم الا حصائد الاستئم ۴۵۰ ارشاد دیلمی وقال

۴۴۶ - و نیز در آن کتاب است که فرمود رسول خدا به ای ذرا یا نیاموزم بتوع ملی که در
میزان سنگین و بربان سبک باشد و آسان عرض کرد چرا : فرمود خاموشی وحسن خلق و ترك
چیزی که نفع ندهد تورا .

۴۴۷ - در کتاب مجموعه ورام است که عرض کرد بعضی از اصحاب ای رسول خدا بفرما
بمن و خبر بدی از اسلام بچیزی که نپرس از آن و محتاج نشوم بعد از توهیچگاه فرمود بگوایمان
بخدا آوردم وبعد در این اعتقاد استوار پا بر جا باش : گفتم از چه پرهیز کنم اشاره فرمود بدست
خود بز باش .

۴۴۸ - در مجموعه ورام است که عقبه پسر عامر میگوید گفتم ای رسول خدا صلی الله علیک
نجات در چه چیز است فرمود : مالک زبان خود باش : و خانه خود را وسیع گردن : و گریه
کن بر گناهان خود .

۴۴۹ - در کتاب مجموعه ورام است که معاذ بن جبل گفت ای رسول خدا آیا مؤاخذه
میشویم بسبب گفتار فرمود ای پسر جبل آیا میافتند مردم برو در آتش مگر بواسطه گناهان
زبانهای آنها .

۴۵۰ - در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که گفت مردی اعرابی ای رسول خدا راهنمائی
کن مرا بر عملیکه نجات من به آن باشد فرمود : سیر کن گرسنه را : و آب بدی تشنه را :
وامر بمعروف ونهی از منکر کن : و اگر طاقت وقدرت نداری بازدار زبانت را زیرا بواسطه آن
غالب میشوی بر شیطان .

اعرابی یار رسول الله دلّنی علی عملی انجو بـه فـقـال اطـعـمـ الجـائـعـ وـارـوـ العـطـشـانـ وـأـمـرـ
بـالـعـرـوـفـ وـاـنـهـعـنـ الـمـنـكـرـ فـاـنـ لـمـ تـطـقـ فـكـفـ لـسـانـكـ فـاـنـهـ بـذـالـكـ تـغـلـبـ الشـيـطـانـ^{۴۵۱}
وـفـیـهـ قـالـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ کـلـکـلـهـ فـیـ وـصـیـتـهـ لـاـبـنـهـ مـحـمـدـ بـنـ الـحنـفـیـهـ وـاعـلـمـ يـاـنـبـیـانـ الـلـاسـانـ
کـلـعـقـورـانـ اـرـسـامـهـ عـقـرـکـ وـرـبـ کـلـمـةـ سـلـبـتـ نـعـمـةـ وـجـلـبـتـ نـقـمـةـ فـاـخـزـنـ لـسـانـکـ کـمـاـتـخـزـنـ
ذـهـبـکـ وـوـرـقـکـ^{۴۵۲} مـجـمـوعـةـ وـرـامـ وـقـالـ عـیـسـیـ عـلـیـهـ الـعـبـادـةـ عـشـرـ اـجـزـاءـ تـسـعـةـ مـنـهـاـفـیـ
الـصـمـتـ وـجـزـءـ فـیـ الـفـرـارـ مـنـ النـاسـ^{۴۵۳} وـفـیـهـ قـالـ النـبـیـ عـلـیـهـ الـصـلـاتـ لـاـ يـسـتـقـیـمـ اـیـمـانـ عـبـدـحـتـیـ
یـسـتـقـیـمـ قـلـبـهـ وـلـاـیـسـتـقـیـمـ قـلـبـهـ حـتـیـ یـسـتـقـیـمـ لـسـانـهـ وـلـاـیدـخـلـ الـجـنـهـ رـجـلـ لـایـمـانـ جـارـهـ
بوـأـنـقـهـ^{۴۵۴} فـیـ الـحـقـائـقـ عـنـ الـصـادـقـ عـلـیـهـ الـصـلـاتـ انـ النـوـمـ رـاحـةـ لـلـبـدـنـ وـالـنـطـقـ رـاحـةـ لـلـرـوـحـ
وـالـسـکـوـتـ رـاحـةـ لـلـعـقـلـ^{۴۵۵} وـفـیـ الـحـقـائـقـ اـیـضـاـ عـنـ السـجـادـ عـلـیـهـ قـالـ انـ لـسـانـ بـنـیـ آـدـمـ
یـشـرـفـ عـلـیـ جـمـیـعـ جـوـارـهـ کـلـ صـبـاحـ فـیـقـولـ کـیـفـ اـصـبـحـتـمـ فـیـقـولـوـنـ بـخـیرـانـ تـرـکـتـنـاـ
وـیـقـولـوـنـ اللـهـ اللـهـ فـیـنـاـ وـنـیـاشـدـوـنـهـ وـیـقـولـوـنـ اـنـمـاـنـشـاـبـ وـنـعـاـقـبـ باـکـ^{۴۵۶} حـقـائـقـ وـسـئـلـ

۴۵۱ - و در آن کتاب است که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام دروصیت خود بفرزندش محمد حنفیه بدان پسرک من که زبان سگی است گز نده اگر وابگذاری او را میگزد تو را : و چه پسیار کلمه ایست که زائل کند نعمتی را و بکشاندو باعث شود بلاعی را : پس پنهان بدار زبان را بمثیله که پنهان میداری طلا و پول خود را .

۴۵۲ - و در کتاب مجموعه ورام است که عیسی فرمود عبادت ده جزء است که هتا از آنها در خاموشی است وی گجز در فرار از مردم .

۴۵۳ - و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود پایدار نیست ایمان بندۀ مگر بدرستی و راستی دل او و مستقیم و پابرجا نیست دل او مگر بدرستی و راستی زبانش و داخل بهشت نمیشود مردی که ایمن نباشد همسایه او از آزارهای کننده او .

۴۵۴ - در کتاب حقائق نقل است از امام ششم علیه السلام که بدرستی خواب اسباب راحت بدن است و صحبت اسباب راحتی روح است و خاموشی اسباب راحتی عقل است .

۴۵۵ - و در کتاب حقائق است نیز از امام چهارم علیه السلام که فرموده زبان پسر آدم همسخن میشود با تمام اعضاء بدن هر صبحی و میگوید چگونه صبح کردید : میگویند بخوبی اگر شر تو بما نرسد و میگویند برای خدا ما را آزار مده و قسم میدهنند زبان را : و میگویند خوشی و اجرما و بدی حال و عقاب ما بواسطه تواست

۴۵۶ - و نیز در آن کتاب است که پرسیده شد از امام ششم علیه السلام از صحبت و خاموشی

السجاد عَلَيْهِ الْمُبَارَكَةُ عَنِ الْكَلَامِ وَالسُّكُونِ أَيْهُمَا أَفْضَلُ فَقَالَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا آفَاتِ فَإِذَا سَلَّمَ مِنَ الْأَفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُونِ قَيْلُ وَكَيْفُ ذَلِكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ مَا بَعْثَ لَانِي نَبِيُّ وَالْأَوْصِيَاءُ بِالسُّكُونِ إِنَّمَا بَعْثَمْ بِالْكَلَامِ وَلَا سَتَحْقِتُ الْجَنَّةُ بِالسُّكُونِ وَلَا يَجِدُ سُخْطَ اللَّهِ بِالسُّكُونِ إِنَّمَا ذَلِكَ كَلَمَهُ بِالْكَلَامِ مَا كَنْتُ لَاعْدُلُ الْقَمَرَ بِالسُّكُونِ إِنَّكَ تَصْفُ فَضْلَ السُّكُونِ بِالْكَلَامِ وَلَسْتُ نَصْفَ الْكَلَامِ بِالسُّكُونِ ۴۵۷ فِي الْوَسَائِلِ قَالَ الصَادِقُ عَلَيْهِ الْمُبَارَكَةُ الصَّمْتُ كَنْزٌ وَافِرٌ وَزِينٌ الْحَلِيمُ وَسْتَرُ الْجَاهِلُ ۴۵۸ وَفِي الْوَسَائِلِ أَيْضًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمُبَارَكَةُ مَا عَبْدُ اللَّهِ بِشَئِيْهِ هَلَلَ الصَّمْتُ وَالْمَشْيُ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ ۴۵۹ فِي الْوَسَائِلِ أَيْضًا عَنْ أَبِي حَمْزَةِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسِينِ عَلَيْهِ الْمُبَارَكَةُ قَالَ الْقَوْلُ الْحَسَنُ يَثْرِي الْمَالَ وَيَنْهَا الرِزْقَ وَيَنْسِي فِي الْأَجْلِ وَيَحِبُّ إِلَى الْأَهْلِ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ ۴۶۰ وَفِيهِ

کدام یک برتر است فرمود برای هر یک آفاتی است پس هر گاه از آفات سالم باشند صحبت افضل و برتر است از سکوت گفته شد چگونه است این مطلب ای پسر رسول خدا: فرمود برای آنکه خدای عز و جل نفرستاده رسولان را و اختیار نکرده او صیاء را بسکوت و خاموشی بدرستیکه فرستاده آنها را برای تکلم و صحبت و همین طور کسی استحقاق بهشت پیدا نمیکند بسکوت و خاموشی: واجتناب و دوری حاصل نمیشود از غضب خدا بسکوت و خاموشی بدرستیکه تمام اینها برای کلام و صحبت است: نمیتوان برابر کرد و برابر نمیکنم خورشید را باماه: و آخر بیان باین است که میتوان بیان برتری سکوت را نمود بوسیله کلام: و اما بیان برتری کلام بسکوت نمیشود.

۴۵۷ - در کتاب وسائل است که امام ششم علیه السلام فرموده است خاموشی گنجی است و افزایش آدم با حلم است و پرده برای نادان است.

۴۵۸ - و نیز در آن کتاب روایت شده از امام ششم علیه السلام که عبادت نشده است خدا بمثل خاموشی ورقن بسوی خانه خدا.

۴۵۹ - و نیز در کتاب وسائل نقل است از ابی حمزة ثمالی از امام چهارم علیه السلام که فرمود کلام نیک باعث زیادی ثروت است و باعث نمو رزق است و باعث زیادی عمر است و باعث زیادتی دوستی نزد اهل وعیال و باعث دخول بهشت است.

۴۶۰ - و نیز در آن کتاب است که مساعدة پسر صدقه از امام ششم از پدران بزرگوارش روایت کرده که داود بسلیمان فرمود ای پسر ک من بر تو باد بطول صمت و خاموشی زیرا که پشیمانی از خاموشی یکمرتبه بهتر است از پشیمانی بزیادی کلام مراتب بی شمار: ای پسر من اگر تکلم و سخن در مردمی نقره باشد از جهت ارزش: سزاوار است که سکوت و خاموشی طلا باشد و خاموشی طلا است.

عن مساعدة بن صدقه عن جعفر بن محمد عن آباءه عليهم السلام قال قال داود لسلیمان یابنی علیک
بطول الصمت فان الندامة علی طول الصمت هر قو احده خیر من الندامة علی کثرة الكلام
مراة یابنی لوان الكلام کان من فضه کان ینبغی الصمت ان یکون من ذهب ^{۴۶۱} في الوسائل
عن امیر المؤمنین عليه السلام کثرة کلامه کثرة خطائمه و من کثرة خطائمه قلل حیائه و من قلل حیائه
قلل و رعه و من قلل و رعه مات قبله و من مات قبله دخل النار ^{۴۶۲} ارشاد الدیلمی حجب الله
اللسان باربع مصارع لکثرة ضرره الشفتان مصرع ان والاسنان مصرع ان ^{۴۶۳} وفيه
قال بعض العلماء انما خلق للانسان لسان واحد و اذنان و عينان ليس معه و يبصر اکثر
اما يقول و روی ان الصمت مثرا للحكمة ^{۴۶۴} مجموعة و رام و روی ان معاذ بن جبل
قال يا رسول الله عليك السلام او صنی قال اعبد الله کانك ترا و اعداد نفسك في الموتی و ان شئت
انبأتك بما هو املك لك من هذا كله و اشار بیذه الى لسانه ^{۴۶۵} سفينة البحار عن الحسن
بن علي عليه السلام قال نعم العون الصمت في مواطن كثيرة و ان كنت فصيحا ^{۴۶۶} وفيه قوله

^{۴۶۱} - و نیز در کتاب وسائل است از امیر المؤمنین علی علیه السلام که هر که زیاد باشد سخن
گفتن او زیاد است خطای او و هر که زیاد باشد خطای او کم است حیای او و هر که کم باشد
حیای او کم است پرهیز گاری او و هر که کم باشد پرهیز گاری او مردہ است دل او و هر که
مردہ باشد دل او داخل آتش میشود.

^{۴۶۲} - در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که خدای حکیم دانا پوشانیده زبان را بچهار
لنگه در بمالحظه زیادی ضرر زبان لبها دولنگه و دندانها دولنگه.

^{۴۶۳} - و در آن کتاب است که بعضی از علماء گفته اند خلق شده برای انسان یک زبان و
دو گوش و دو چشم تا بشنوید و به بینند بیشتر از آنچه میگوید و روایت است که خاموشی موجب
زیادی حکمت و دانایی است.

^{۴۶۴} - در کتاب مجموعه و رام روایت شده که معاذ بن جبل عرض کرد برسول خدا که
مرا وصیت فرمائید فرمود عبادت کن خدارا بمثل اینکه میبینی خدارا و بشمار خود را در
ردیف مردگان و اگر بخواهی خبر دهم تو را بچیز یکه از تمام اینها نافع تر باشد و اشاره
فرمود بدست خود بز باش.

^{۴۶۵} - در کتاب سفینه نقل است از حسن بن علی علیه السلام که فرمود نیکومدد کاریست
خاموشی در موارد زیادی و هر چند زبان آور باشی.

^{۴۶۶} - و در آن کتاب است که امام ششم علیه السلام فرمود خاموشی طریقہ محققین

الصادق عَلَيْهِ الصَّمْت شَعَارُ الْمُحَقِّقِين بِحِقَائِقِ مَابِسْبِقِ وجْفِ الْقَلْمَ بِهِ وَهُوَ مُفْتَاحُ كُلِّ رَاحَةٍ
مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَة وَفِيهِ رِضَا الرَّبِّ وَتَحْفِيفُ الْحِسَابِ وَالصُّونِ مِنَ الْخَطَايَا وَالْزَّلَلِ
قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ سُرَّاً عَلَى الْجَاهِلِ وَزَرَّيْنَا لِلْعَالَمِ وَمَعَهُ عَزْلُ الْهُوَاءِ وَرِيَاضَةُ النَّفْسِ وَحَلَاوةُ
الْعِبَادَةِ وَزَوْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ وَالْعَفَافِ وَالْمَرْوَةِ فَاغْلَقَ بَابَ لَسَانِكَ عَمَالِكَ بِدَمْنِهِ لَاسِيمَا
إِذَا مَلَمْ تَجْدَاهَا لِلْكَلَامِ وَالْمَسَاعِدَةَ فِي الْمَذَاكِرَةِ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ ۴۶۷ وَفِيهِ وَكَانَ رَبِيعُ بْنَ
خَيْثَمْ يَضْعُ قَرْطَاسَ بَيْنَ يَدِيهِ وَيَكْتُبُ مَا يَتَكَلَّمُ ثُمَّ يَحْسَبُ نَفْسَهُ فِي عِشَيْتِهِ مَالِهِ وَعَلَيْهِ وَ
يَقُولُ أَوْهْ نَجْيِ الصَّامِتُونَ وَبَقِيَنَا ۴۶۸ وَكَانَ بَعْضُ اَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ لَيْلَةَ قُرْبَانِهِ يَضْعُ حَصَّةَ
فِي فَمِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَاعِلَمِ إِنْهَلَلَهُ وَفِي اللَّهِ وَلَوْجَهَ اللَّهِ أَخْرَجَهَا وَأَنْكَثَرَ أَنَّ
الصَّحَابَةَ كَانُوا يَتَنَفَّسُونَ قَرْقَى وَيَتَكَلَّمُونَ شَبَهَ الْمَرْضِ ۴۶۹ وَفِيهِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ

امور سابقه است و تمامی بیان در خاموشی است و خاموشی سبب است برای راحتی دنیا و آخرت و در آن رضای خدا و سبکی حساب است و در آن اینمنی از گناه است و لغزشها : و قرارداده خدا آنرا پرده برای عیوب جاهل و نادانان و زینت برای دانایان و بوسیله آن اذکار میافتند شهوت و هوها : و در آن ریاضت نفس است و شیرینی عبادت و بوسیله آن بر طرف میشود قساوت دل و در خاموشی است عفت و مروت : پس به بند در زبان را از آنچه مجبور به آن نیستی مخصوصاً زمانیکه نیایی اهلی برای سخن و نیایی مساعد و همراهی جهت گفتگو برای خدا و رضای خدا .

۴۶۷ - و در آن کتاب است که ربیع بن خیثم میگذاشت کاغذی جلو خود و مینوشت آنچه میگفت بعد غروب رسیدگی میکرد که به بیند چه بفع خود گفته و چه بضرر گفته و بعد آهی میکشید و میگفت نجات یافتند کسانیکه ساکت و خاموش بودند و باقی ماندیم ما در محذور زبان .

۴۶۸ - و در آن کتاب است که بودند بعضی از اصحاب رسول خدا (ص) که میگذاشت ریگی دردهان خود و هر گاه میخواست سخنی بگوید که میدانست آن سخن برای خداست و رضای خدا در آن است بیرون میآورد آن ریگ را : و کثیری از اصحاب رسول خدا نفس میکشیدند بمثل آدم غرق شده باغم و حسرت و سخن گفتن مریض .

۴۶۹ - و در آن کتاب روایت شده از حضرت رضا علیه السلام که فرمود در بنی اسرائیل بودند مردمان عابدی که عابد پیشه بودند اما از عبادشمرده نمیشدند مگر آنکه ده سال خاموشی اختیار میکرد .

ان الرجل كان اذا عبد في بنى اسرائيل لم يعد عابدا حتى يصمت قبل ذلك عشر سنين ۴۷۰
النبي عليه السلام قال جبرئيل في صفات الزاهد ويخرج من الكلام كما يتخرج من المية التي قد اشتد تناها ويخرج من حطام الدنيا وزينتها كما يتمنى الناس ان يغشاها ۴۷۱
وفيه قال الكاظم عليه السلام دليل العقل التفكير ودليل التفكير الصمت ۴۷۲ في السفينه عن السجاد عليه السلام قال ان المعرفة بكمال دين المسلم وتركت الكلام فيما يعيشه وقلة المرأة وحلمه وصبره وحسن خلقه ۴۷۳ وفيه قال امير المؤمنين عليه السلام ان آدم لما كثرو لده ولده كانوا يحدثون عنده وهو ساكت فقالوا يا ابن آدم لا تكلم فقال يا بنى الله جل جلاله لما اخر جنی من جواره عهداً لى وقال اقلل كلامك ترجع الى جواری ۴۷۴ وفيه فيما اوصى به امير المؤمنين عليه السلام عن دوافتها الرم الصمت تسلم ۴۷۵

۴۷۰ - و در آن کتاب نقل است از رسول خدا (ص) که فرمود جبرئیل نقل کرده از صفات زاهدین است دوری کردن از کلام بمثیل دوری از میته و مردار که زیاد باشد بوی بدآن و پرهیز دارد از خوراکیها و زینت دنیا همان نظری که گریز و پرهیز دارد از آتش که او را فرا گیرد.

۴۷۱ - و در آن کتاب است که حضرت موسی کاظم علیه السلام فرموده راهنمای عقل تفکر است و راهنمای تفکر خاموشی است .

۴۷۲ در کتاب سفینه نقل شده از امام چهارم علیه السلام که فرمود معرفت . بكمال دین مسلمان است و بترك سخن در چيز يکه مهم نیست او را وکی مراء وجدال : و بحمل او : و صبر او و حسن خلق او

۴۷۳ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستی که آدم (ع) پس از آنکه اولاد و اولاد اولادش زیاد شد با هم سخن میگفتند نزدا و آدم (ع) ساكت بود و کلامی نمیگفت پس گفتند اولادش که ای پدر چرا ساكتی فرمود ای اولاد من : پس از آنکه خدای متعال مرا اذ جوار خود خارج کرد عهد گرفت و دستور داد که کم کن سخن گفتن خود را تا باز گردد بچو راما

۴۷۴ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین (ع) از جمله چیزهای که وصیت فرمود این بود که سکوت پیش خود کن تاسالم بمانی

۴۷۵ و نیز در آن کتاب است از رسول خدا (ص) که فرمود خاموشی وسیله دور کردن شیطان است و معین تو است بر امر دین تو

و فيه عن النبي ﷺ الصمت مطردة للشيطان وعون لك على امر دينك ۴۷۶ في الكافي
 عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ قال رسول الله ﷺ من عرف الله عَزَّ وَجَلَّ وَعَظَمَهُ فَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطَنَهُ
 مِنَ الطَّعَامِ وَعَنَانَفْسِهِ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ ۴۷۷ فِي السَّفِينَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ
 شَيْءٍ أَحْنَ بِطْوَلِ السِّجْنِ مِنَ الْلَّسَانِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْأَسَانِ سَبْعَ أَنْ خَلَىْ عَنْهُ عَقْرٌ ۴۷۸
 الشِّيخُ سَلِيمَانُ الْقَطِيفِيُّ فِي وصِيَةِ الشِّيخِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ تَرْكٍ فِي إِجَازَتِهِ لِهَا وَاحْتَمَ
 عَلَى فَمِكَّةِ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ كَلْمَةً إِلَّا وَتَحْبُّ أَنْ قُرَأَهَا مَكْتُوبَةً فِي عَمَلِكِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَا لَاتَحْبِهِ
 فَاتَّرَكَهُ فَقَدْرُوا عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُجَاهِدِينَ قُتِلَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ الْغَزَوَاتِ فَأَتَتْهُ
 أَمَّهُ وَهُوَ شَهِيدٌ بَيْنَ الْفَتْلَى فِي فَرَأَتْ فِي بَطْنِهِ حَجَرَ الْمَجَاعَةِ مِنْ بُوْطَالِشَدَّةِ صَبْرَهُ وَقُوَّةَ عَزْمِهِ
 قَمْسَحَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ هَنِئِيْلَكَ يَا بْنَى ۝ فَسَمِعَ رَسُولُ اللهِ قَالَ لِهَا مَاهُ أَنْحَوْهُ الْعَلَمُ كَانَ يَتَكَلَّمُ
 فِيمَا لَا يَعْيَنُهُ ۴۷۹ أَقُولُ وَبَا الْجَمْلَةِ الْمَعَاصِي الَّتِي تَصْدُرُ مِنَ الْلَّسَانِ كَثِيرَةٌ جَدًاً : مِنْهَا

در کتاب کافی روایت شده از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا(ص) فرمود ۴۷۶
 هر که بشناسد خدارا و تعظیم کند خدارا نگاه دارد دهان را از کلام و شکم را از طعام و هموار
 کند بر خود تعب روزه و نماز را

در کتاب سفینه از امیر المؤمنین علیه السلام فقل است که هیچ چیز سزاوار تر
 بزیادی نجر و شکنجه از زبان نیست و فرموده است زبان درنده ایست که اگر رها کنی او را
 میگزد و پاره میکند تورا ۴۷۷

در آن کتاب است که شیخ سلیمان قطیفی در ضمن اجازه که بشیخ شمش الدین پسر
 ترک داده سفارش کرد که مهر کن دهان خود را که خارج نشود کلمه مگر آنچه دوست بداری
 که در دیوان عملت روز قیامت ثبت باشد و هر چه خوش نداری ترک کن آنرا ذیرا روایت شده
 از مردی که بجهاد رفته بود و خدمت رسول خدا کشته شده بود در جنگی پس مادر او آمد سرجنازه
 او میان کشتگان و دید بشکم خود سنگ بسته بجهة شدت گرسنگی و پایداری در مقصدش: پس
 مادرش دستی بر او کشید و گفت گوارا باد تورا ای پسر من شنید رسول خدا اسخن آنزن را فرمود
 به آن زن ساکت باش و یا مثل چنین کلمه و فرمود شاید سخنی گفته باشد بدون فائد

نویسنده این سطور گوید که معاصی که از زبان صادر میشود زیاد است که از جمله
 آنها دروغ است: و غیبت است، و نمامی و سخن چینی است. و بهتان و بدروغ نسبت دادن فسقی
 بکسی . و هجو مومن است: ومدح و سنا یاش کسی که لایق مدح نیست: و نوحه گری بیاطل است:
 و غنا خواندن است: و دشتمان دادن مومن است. و کلامی است که باعث گول زدن کسی بشود در

الكذب : ومنها الغيبة : ومنها النميمه : ومنها البهتان : ومنها هجاء المؤمن : ومنها مدح من لا يستحق المدح : ومنها النوح بالباطل : ومنها الغناء : ومنها سب المؤمن : ومنها النجاش : ومنها اشاعة الفاحشه : ومنها اليمين كذبا : و منها ذم المشترى لما يشتريه : ومنها مدح البائع سلعته : ومنها النبز ولا تنبزو بالألقاب : ومنها شهادة الزور : ومنها النهى عن المعروف : ومنها الامر بالمنكر : ومنها خذلان جيش الاسلام : ومنها ذكر قوة المشركين لارعاب الناس : ومنها المجادلة : ومنها بيان الفتوى بغير ما انزل الله : ومنها كل كلام ينتهى الى تضييع حق عالما : ومنها كل كلام لازمه اثبات باطل عمدا مع العلم باللازم والاختيار : ومنها افشاء السر : ومنها الاستهزاء والسخرية . وبيالى رايت من كلام المعصوم في شأن اللسان ما اقل جرمها واكثر جرمها : وقال بعضهم لسانی سبع اخاف ان اخليه فياً كنی ٤٨٠ مجموعه ورام قيل لاعرابي بطيل الصمت مالک لاتخوض مع القوم في حديثهم فقال الحظ للمرء في اذنه وفي لسانه لغيره .

(في ذكر طول الامل)

٤٨١ مجموعه ورام قال رسول الله عليه السلام عبد الله بن عمر اذا صحت فلاتحدث

خرید جنسی وپهن کردن عمل نشست است . وقسم دروغ است ومدمت کردن خریدار است چيزيرا که خریده : و مدح کردن فروشنده است متاعی را که میفروشد و لقب و نام نشست گذاشتند روی مردم است . وشهادت برخلاف واقع دادن است . ونهی کردن از کارخوب است : و امر کردن بکارزشت است . وترساندن لشکر اسلام است وبيان قوت کفار است برای ترساندن مسلمین ومجادله کردن است بغير حق : وبيان کردن مسئله شرعی است برخلاف واقع و هر کلامی است که منتهی شود بتضييع حقی و هر کلامی که لازمه آن اثبات باطلي باشد از روی عمدا و اختيار . وافشا واظهار کردن امر پنهانی مردم است : واستهزأ ومسخره کردن است و چنین بخواطر دارم از معصوم درباره زبان که چه کنم است جرم وحجم آن وچه زیاد است جرم و تقصیرات آن بعضی از خداشنان گفته اند زبان من در نده ایست که میترسم اگر وابگذارم او را ببلعد و بخورد مرا ٤٨٠ در مجموعه ورام است که گفته شد بمردی که دائمًا ساكت بود چراهم سخن نمیشوی با سخن گویان گفت بهر مرد از گوش او است وبهره زبان او برای دیگران است (در ذكر طول آمال و آرزو های دراز)

٤٨١ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود بعد الله پسر عمر که

نفسک بالمساعوا اذا امسيت فلاتحدث نفسک بالصباح وخذ من حیوتك لموتک و من صحتك
لسمک فانك ياعبد الله ما تدرى ماسمک غدا ۴۸۲ وفيه ايضاً قال ان اشدما اخاف عليکم
اثنتين اتباع الهوى وطول الامل فاما اتباع الهوى فانه الحب للدنيا الا ان الله تعالى يعطي الدنيا
لمن يحب وبغض وذا الحب عبد اعطاه اليمان: الا ان للدنيا ابناء ولا خرة ابناء فكونوا
من ابناء الاخرة ولاتكونوا من ابناء الدنيا الا ان الدنيا قادر تحلت مولية الا ان الاخرة قد
تجملت مقبلة الاولىكم في يوم عمل ليس فيه حساب الاولىكم يوشك ان تكونوا في يوم
الحساب ليس فيه عمل ۴۸۳ في ارشاد الدليلي قال انس كناعنة رسول الله ﷺ فوضع ثوبه
تحت رأسه ونام فهبت ريح عاصفة فقام فزع اتركردائه فقلنا يا رسول الله مالك قال ظننا
الساعة قد قدمت ۴۸۴ وفيه قال الحسين عليه السلام يابنى آدم نمائنا ایام كلاماضي يوم ذهب

هر گاه صبح کردی امیدرسین بشام نداشته باش و هر گاه شام کردی امیدنداشته باش که وارد
صبح شوی و توشه بردار از حیوا و زندگانیت برای عالم مرگت واصلت و سلامت برای
مرض و کسالت

بدرستیکهای بندۀ خدا نمیدانی فردا اسم توچه خواهد بود زنده و یارمده ۴۸۲
و نیز در آن کتاب است که فرمود بدرستی سخت ترین چیزیکه میترسم بر شما دوچیز
است پیروی از هوا و خواهش های نفسانی و درازی آمال و آرزوها. اما پیروی از هوا پس بدرستیکه
آن حب و علاقه بدنیاست آگاه باش که خدای متعال عطا میکند دنیا را بکسیکه دوست دارد او
را وهم بکسیکه دشمن دارد او را: واما آنکه مختص بکسی است که او را دوست دارد ایمان است
که به اعطاء میکند. بدانکه از برای دنیا اینائی است و از برای آخرت اینائی: پس بوده باشید
از ابناء آخرت و نباشید از ابناء دنیا: آگاه باش که دنیا کوچ کرده و میگذرد پشت بشما و آخرت
زینت شده و میآید روی بشما. آگاه باشید که واقع هستید در روزیکه عمل هست و نیست در آن حسابی
و آگاه باشید که بزودی واقع میشود در روزی که حساب هست و نیست در آن عملی ۴۸۳
در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که انس گفت بودیم نزد رسول خدا (ص) گذاشت
لباس خود را ذیر سر شریف و خواید: بادتندی وزید بر خواست آنحضرت از خواب ترسناک و
و گذاشت بجاردای شریف را گفتم چه شدتورا ای رسول خدا فرمود گمانم قیامت برپاشده
۴۸۴ و نیز آن کتاب است از حسین بن علی علیه السلام که ای پسر آدم تودر معناروز هائی
هستی که هر چه بگذرد بعضی از تو گذشته و تمام شده

بعضك ۴۸۵ وقال بعضهم لورايت الاجل ومسيره لابغضت الامل وغوروه ۴۸۶ ارشاد
الديلمى وقال امير المؤمنين عليه السلام في خطبة اتقوا الله فكم من مؤمل ملايبلغه وجامع مala
يأكله ولعله من باطل جمعه ومن حق منعه اصحابه حراما وورثه عدوا فاحتمل اصره وباء
بوزره ووردعلى رب خاسر السفاله خاسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين ۴۸۷

مجموعة ورام قال ابو سعيد الخدرى اشتري اسامه بن زيد وليدة بمائة دينار الى شهر فسمعت
رسول الله صلوات الله عليه وسلم يقول لا تتعجبون من اسامه المشترى الى شهران اسامه بن زيد لطويل
الامل والذى نفسي بيده ما طرفت عيناي الا لظننت ان شفراى لا يلتقيان حتى يقبض الله روحى
ولارفت طرف فى فظتت انى واضعه حتى اقبض ولا لفمت لقمة لاظنت انى لا اسيغها حتى
اغص بها ثم قال يا بني ان كتمت تعقلون فعدوا انفسكم من الموتى فوالذى نفسي بيده ان ما

ودر آن کتاب است که گفته بعضی از علما اگر به بینی اجل و حرکت آنرا هر اینه

مبغوض داری آرزوها و فریب آنرا

در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که امیر المؤمنین عليه السلام در خطبه فرمود
پیرهیزید از خداچه بسیار آرزومندان هستند اموری را که نمیرسند باان وچه بسیار جمع کننده
هستند مالی را که نمیخورند آنرا . و گاهی میشود از راه حرام کسب کند و از حقی که باان تعلق
گرفته منع کند. از راه حرام باورسد و بدشمن بارت بدهد . در این وقت است که تعب آنرا
کشیده و وزرو گناه آنرا برده و وارد میشود بر پروردگار خود ریان کار و باتاسف و حسرت
خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين (خلاصه نه خط و لذت دنیوی از مالش برده نه بهره
و ثواب اخروی

در کتاب مجموعه ورام است که ابو سعيد خدری گفت خریده بود اسامه کنیزی را بصد
دینار نسیه تا یکماه شنیدم که رسول خدا میفرمود آیا تعجب نمیکنید از اسامه که خریده تا
یکماه : بدرستیکه اسامه پسر زید آرزوی دراز دارد قسم باان کسیکه جان من بددست قدرت او
است . بازنمیکنم چشمانم مگر آنکه گمان بهم آمدن پلکان آنرا ندارم قبل از آنکه خدا جان
مرا بگیرد : و بیلا نگاه نمیکنم و گمان پائین آوردن آن داشته باشم پیش از مرگم : و بدھان
نمیگذارم لقمه مگر آنکه گمان ندارم فرو بیرم پیش از رسیدن مرگ و گلوگیرشدن باان لقمه:
بعد فرمود ای اولاد من اگر عاقلید بشمارید خود را از مردگان قسم باانکه جان من بقدرت او
است : بدرستیکه آنچه وعده داده شده اید (که مرگ باشد) وارد میشود و میآید و شما قادر
بر جلوگیری از آن نیستید .

توعدون لات وما انتم بمعجزین ۴۸۸ مججموعه قال النبي ﷺ یهرم ابن آدم و تشبّ منه اثنتان الحرث والامل ۴۸۹ وفيه ايضاً قال النبي ﷺ اكلكم يحب ان يدخل الجنـه قالوا نعم يا رسول الله قال قصر و امن الامل و ثبـتو آجالكم بين ايصاركم واستحيوا من الله حق الحياة ۴۹۰ وفيه قال بعضهم لو علمت متى اجلـي اخشـيت على ذهاب عقلـي ولكن الله من على عباده بالغفلة عن الموت ولو لا الغفلة ما تهـنـو اعيش ولا قـامت بينـهم الاسواق ۴۹۱ وفيه قال سلمان الفارسي رض ثلـاث اعجـبـتـنـی حتى اضـحـکـتـنـی مـسـؤـمـلـ الدـنـیـاـ وـالـمـوـتـ يـطـلـبـهـ وـ غـافـلـ وـ لـیـسـ بـمـغـفـلـ عـنـهـ وـ ضـاحـكـ مـلاـ فـیـهـ لـایـدـرـ اـسـاخـطـرـبـ العـالـمـینـ عـلـیـهـ اـمـاضـیـ عـنـهـ وـ ثـلـاثـ اـحـزـنـتـنـیـ حتـیـ اـبـکـتـنـیـ فـرـاقـ مـحـمـدـ ﷺ وـ حـزـنـهـ :ـ وـ هـوـلـ المـطـلـعـ وـ الـوقـوفـ بـینـ يـدـیـ رـبـیـ ۴۹۲ـ وـ فـیـهـ قـالـ بـعـضـهـمـ الزـهـدـ فـیـ الدـنـیـاـ قـصـرـ الـاـمـلـ لـیـسـ باـکـلـ الغـلـيـظـ وـ لـاـ بـسـ الـعـبـاءـ ۴۹۳ـ مـجـمـوعـهـ وـ رـامـ وـ قـالـ الحـسـنـ ظـلـالـهـ الـمـوـتـ مـعـقـوـدـ بـنـوـ اـصـیـکـمـ وـ الدـنـیـاـ نـاطـوـیـ مـنـ وـ رـائـکـمـ

۴۸۸- در کتاب مججموعه درام وارد است که رسول خدا فرمود پیرمیشود پسر آدم و جوان میشود از او دوچیز: حرث و لع: آرزوها

۴۸۹- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود آیا تمام شما میل دارید وارد بیشت شوید گفتند بلى یا رسول الله فرمود کو تاکه کنید آرزوی خود را وقار دهید اجلها و مرگ تان را جلو دید گانتان: و حیا کنید از خدا جوری که سزاوار است.

۴۹۰- و در آن کتاب نقل است از بعضی که اگر بدانم اجل و رسیدن مرگ را هر آینه میترسم که عقلم زائل شود و لکن خدا منت گذاشته بر بند گاش بفراموشی اند مرگ و اگر فراموشی نباشد: عیش خوش نمی شود و هر آینه بازار از گردن میافتد.

۴۹۱- و نیز در آن کتاب از سلمان فارسی نقل است که فرمود سه چیز بعجب در آورده مرا تا اندازه که خندا نیده مرا آرزومند دنیا در حالیکه مرگ او را میطلبید: و غافلیکه همیشه تحت مرآقبت است: و خندان شدید در حالیکه نمیداند آیا غصیناک است خدا بر او یا راضی است از او: و سه چیز است که غمنده کرده مرا بلکه گریانیده مرا: فراق و جدائی از رسول گرامی و غم آن: و هول مطلع: و وادر کردن مرا وایستادن در پیشگاه حضرت پروردگار.

۴۹۲- و نیز در آن کتاب ذکر شده از بعضی که زهد در دنیا کوتاهی آرزو است و نیست زهد بخوردن چیز درشت و یا پوشیدن عبا و لباس ساده.

۴۹۳- در کتاب مججموعه درام ذکر شد که فرموده امام حسن علیہ السلام مرگ بسته شده به پیشانی شما و دنیا بسته شده پشت سر شما.

۴۹۴ و فيه قال عمر بن عبد العزيز في خطبة له ان لكل سفرزاد لامحالة فتزودوا السفر كم من الدنيا الى الآخرة التقوى و كانوا كمن عاين ما اعد الله لهم ظواهرا و عقابه ترغبا و ترهبا ولا يطولن عليكم الامل فتقسو اقلوبكم و تتقادوا العدوكم فانه والله ما بسط امل من لا يدرى لعله لا يصبح بعد مسائدو لا يمسى بعد صباحه ور بما كانت بين ذالك خطفات المنيا و لكم رأيت و رأيتم من كان بالدنيا مغتر افاهلكته و انما تقر عين من و ثق بالنجاة من عذاب الله و انما يفرح من امن احوال يوم القيمة و كتب بعضهم الى اخ ان الحزن على الدنيا طويلا و الموت من الانسان قريبا للنقص فى كل يوم منه نصيب وللبلي فى جسمه دبيب قبادر قبل ان تناهى بالرحيل ۴۹۵ طائف الحكم عن علي بن عيسى رفعه قال فيما ناجى الله عزوجل به موسى عليهما السلام ياموسى لا تطول فى الدنيا املك فيقوسو قلبك والقاسى القلب منى بعيد ۴۹۶ فى السفينه عن امير المؤمنين عليهما السلام قال ان اخو福 ما اخاف عليكم اثنان

۴۹۴ و نيز در آن کتاب است که عمر بن عبد العزيز گفتهد است ضمن خطبه و کلامی بدرستیکه برای هر سفری زاد و توشه است لامحالة پس توشه بردارید برای سفر آخرت از دنیا پرهیز کاری و باشید بمثل کسیکه دیده باشد آنچه را خدا مهیا کرده برای او از ثواب و عقاب بروید بسوی ثوابها و بگریزید از عقاب و عذابها و طولانی و دراز نکنید آرزو تا دل شما سیاه و قسی شود : و فرمان برد دشمنان خود را : زیرا که بخدا قسم به آرزو نمیرسد کسیکه نمیداند آیا بصبح میرسد بعد درک کردن او شام را و آیا شام و شب میرسد بعد از درک کردن او صبح را ، و چه بسا بين این و آن يعني صبح و شام هدف سهام و نشانه مرگ واقع شوی : و چه بسیار من و شما دیده ایم کسانیکه بدینا مغور بوده و هدف مرگ قرار گرفته و هلاک شده و از بین برده او را بدرستیکه روشن آن چشمی است که اعتماد بخدا دارد در رهائی از عذاب خدا : و بدرستیکه مسرور کسی است که این باشد از احوال روز قیامت و نوشت بعضی بسوی برادری که غم بر دنیا زیاد است و طولانی : و مرگ بانسان نزدیک است : و نقصان در هر روزی از انسان دارای نصيب و بهره است : و کهنگی را در بدن حظی پیش گیر کارنیک پیش از آنکه ندای الرحيل مرگ بلند شود .

۴۹۵ در طائف الحكم از کتاب کافی نقل شده از علی بن عیسی که معصوم فرموده از جمله کلماتیکه خدای متعال در مقام مناجات موسی بموسى ص فرموده این است که دراز مگردان در دنیا آرزوی خود را زیرا که قسی میکند دل تو را و کسیکه دل او قسی باشد از درگاه ما دور است .

۴۹۶ و در کتاب سفنه نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شدیدترین چیز یکه

اتباع الهوى و طول الامل اما اتباع الهوى فيصد عن الحق و اما طول الامل فينسى الاخرة
وقال عَلَيْهِ السَّلَامُ من اطال امله ساء عمله ^{۴۹۷} وفيه قال امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ من ايقن انه
يفارق الاحباب ويسكن التراب ويواجه الجحائب ويستعنى عما يختلف ويفتقرب الى ما قد تقدم
كان حري ^{بِأَنْ} بقصر الامل وطول العمل مجموعه ^{۴۹۸} ورام و قال بعضهم اطلع رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
ذات عشيه ^{إِلَى} الناس فقال ايها الناس اما تستحبون من الله قالوا واما زالك يا رسول الله قال
تجمعون مالا تأتكمون تأملون مالا تدركون وتبنيون مالا تسكنون ^{۴۹۹} منهاج البراعة ج ۴ و
في النبوى المعروف المروى فى البحار بعدة طرق قال عَلَيْهِ السَّلَامُ يا اباذر اياك والتسويف

میرسم بر شما دوچیز است ؛ پیروی از هوای نفس : و درازی آرزو : اما پیروی هوای نفس
باز میدارد از حق ، و اما درازی آرزو از یاد میبرد آخرت را ! و فرمود عليه السلام هر که
دراز کند آرزو را نشت میشود عمل او .

۴۹۷ و در آن کتاب است که امير المؤمنين عليه السلام فرموده هر که یقین کند که جدا
از دوستان ، و جایگاه او زیر خاک است : و پیای حساب کشانده میشود ، و از هر چه بگذارد
دستش کوتاه است : و احتیاج دارد بآنچه قبلًا بفرستد : همچو کس سزاوار است کوتاه کند
آرزو را زیاد کند عمل را .

۴۹۸ در کتاب مجموعه ورام نقل است از بعضی از صحابه که روکرد رسول الله صلی الله علیه
وآلہ شامگاهی بسوی مردم و فرمود ای مردم آیا حیا نمیکنید از خدا گفتند بچه سبب ای
رسول خدا فرمود ، جمع میکنید چیزی را که نمیخورید و امید میبرید بچیزی که نمیرسید باان
و بنا میکنید بناهائی که در آن ساکن نمیشوده .

۴۹۹ در کتاب منهاج البراعة جلد چهارم نقل شده روایتی مشهور از کتاب بحار از
طرق زیادی که رسول خدا صلی الله علیه وآلہ فرموده ای اباذر پیرهیز از زیادی آرزو زیرا که
تو ممکن است امروز باشی و نباشی بعد آن : اگر برای تو فردائی بود فردا بفکر آن باش
مشیکه امروزهستی : و اگر نبود برای توفیر دائی پشیمان نیاشی برا آنچه فوت شده از تو امروز
ای اباذر چه بسیار کسانیکه داخل میشوند روزی را که به آخر نمیرسانند آنرا : و چه بسیار
انتظار کشندهای فردائی که نمیرسند باان : ای اباذر اگر بنگری بسوی اجل و گردد آن
هر اینه دشمن خواهی داشت آرزو و فریب آن را ای اباذر هر گاه وارد صبح شدی فکر مکن
با خود ورود بشام : و هر گاه بشب رسیدی با خود فکر رسیدن بصبح مکن : و توشه بردار از
سلامت پیش از مرضت و از زنده بودنت پیش از مر گت : بدرستیکه تو نمیدانی چه خواهد بود
اسم تو فردا یعنی در دردیف مرده گانی یازندهها .

باملك فانك بيومك ولست بما بعده فان يكن عذلك فكن فى العذكمما كنت فى اليوم وان لم يكن عذلك لم تندم على ما فرطت فى اليوم : يا اباذر كم مستقبل يوماً لا يستكمله ومنتظر غداً يبلغه يا اباذر لونظرت الى الاجل ومصيره لا بغضت الامل وغوروه يا اباذر اذا أصبحت لا تحدث نفسك بالمساء : واذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح : وخذ من صحتك قبل سقمةك ومن حياتك قبل موتك فانك لا تدرى ماسمهك غداً ^{۵۰۰} وعن انس ان النبي خططا وقال هذا الانسان : وخطا الى جنبه وقال : هذا اجله وخط اخرى بعيدا منه فقال : هذا الامل فيئما هو كذلك اجزائه الاقرب ^{۵۰۱} وفيه وفي رواية انه اجتمع عباد الله فقال احدهم لالآخر ما بلغ من قصر املك : فقال املی اذا أصبحت ان لا امسى و اذا امسيت ان لا اصح : فقال انك لطويل الامل اما نافلا او ملان يدخل لي نفس اذا خرج ولا يخرج لي نفس اذا دخل ^{۵۰۲} وفيه عن الصحيحية السجاديه على منشئها آلاف السلام والتحية : اللهم صلى على محمد وآل محمد واكفنا طول الامل وقصره عنابصدق العمل حتى لا نعمل است تمام ساعه بعد ساعه ولا استيفاء يوم بعدي يوم و

۵۰۰ - و از انس نقل شده که رسول خدا (ص) خطی کشید و فرمود این انسان و پهلوی آن خطی کشید و فرمود این اجل او و خط دیگری کشید دور از او و فرمود این آرزو و در این بین که انسان آرزو دارد ناگاه آنکه نزدیک به او است میرسد و از میان بر میدارد اورا ۵۰۱ - و در آن کتاب نقل است که جمع شدند دو پنده از بندگان خدا یکی بدیگری گفت بچه مقدار رسیده کوتاهی آرزوی تو : گفت هر گاه صبح میکنم امید اینکه بشام برسم ندارم : و هر گاه شب را درک میکنم امید رسیدن بصبح را ندارم : آن یکی در جواب گفت تو آرزوی دراز داری : و اما من امید ندارم که هر گاه نفس داخل جو قم میشود خارج شود و امید ندارم هر گاه خارج شد باز بزرگردد و داخل شود .

۵۰۲ - و در آن کتاب نقل شده از صحيحه سجادیه هزاران درود و تحیت بر صاحب آن باد که بدر گاه خدا عرض میکند خدایا درود بر محمد و آل او بفرست : و بی نیاز گردان مارا از درازی ارزو و کوتاه گردان آنرا بصدق عمل باندازه که امید نز نیم ساعتی که در او هستیم تکمیل کنیم و وارد ساعت بعد آن شویم : و امید و آرزوی تکمیل روزی که در او هستیم و درک روز بعد نکنیم : و آرزوی اتصال این نفس با آن نفس و امید ملحق گردان با آن قدم بعدی نداشته باشیم و حفظ کن خدایا مرا از فتنه و غرور آرزو و ایمن گردان ما را از بدبیها و شرور آن .

لَا اتصال نفس بنفس ولا لاحوق قدم بقدم و سلمنا من غروره و آهنا من شروره ۵۰۳
 فِي الْكَافِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا
 مَثَلُ دُودَةِ الْقَزْ كَلَمَا أَزْدَادَتْ مِنَ الْقَزِ عَلَى نَفْسِهِ الْفَاكَانَ ابْعَدَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ
 عَمَّا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَغْنَى النَّاسَ مِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحَرِصِ اسِيرًا وَقَالَ لَا تَشْعُرُ
 وَاقْلُوبُكُمُ الْأَشْتَغَالُ بِمَا قَدْفَاتُ فَتَشْغَلُوا لِأَذْهَانَكُمْ عَنِ الْأَسْتَعْدَادِ لِمَا لَمْ يَأْتِ ۵۰۴ مِجْمُوعَةٌ
 وَرَامَ وَقَالَ عَضْهُمْ سَمِعْتَ أَبِي يَقُولُ أَتَيْهَا الْمُغْتَرُ بِطُولِ صَحَّتِهِ امْارَائِتُ هِيَ تَاقِطُ مِنْ غَيْرِ
 سَقْمِ اِيَّهَا الْمُغْتَرُ بِطُولِ الْمَهْلَةِ اِمْارَائِتُ هَاخِسُوزُ اَقْطَ مِنْ غَيْرِ عَدَدِ اِنْكَ لُوفَكَرْتُ
 فِي طُولِ عَمْرِكَ لِتَسْيِيتِ مَا قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ لِذَاتِكَ اِبَا الصَّحَّهِ تَغْتَرِرُونَ اَمْ بِطُولِ الْعَافِيَهِ
 تَفْرِحُونَ اَمِ الْمَوْتِ تَأْمُنُونَ اَنْ مَلِكَ الْمَوْتِ اِذَا جَاءَكُمْ لَا يَمْنَعُهُ مِنْكُ ثُرُوهُ مَالِكُ وَلَا كُثْرَهُ
 اِحْتِشَادُكَ اِمَا عَلِمْتَ اِنْ سَاعَهُ الْمَوْتِ ذَاتُ كَرْبَ وَغَصَصُ وَنَدَامَهُ عَلَى التَّفْرِيَطِ ثُمَّ يَقُولُ
 وَرَحْمَ اللَّهِ عَبْدَا عَمِيلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ رَحْمَ اللَّهِ عَبْدَا نَظَرَ لِنَفْسِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ ۵۰۵ وَفِيهِ

۵۰۳ - و در کتاب کافی نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود امام باقر علیه السلام
 فرموده مثل آدم حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چه می تند وزیاد میکند از تنین
 بر خودش یک پرده دورتر میکند و دشوارتر میکند برای خود خارج شدن را تابا آخره بمیرد
 بر اثر عمل خود ازغم و غصه و فرمود امام ششم علیه السلام غنی ترین مردم کسی است که اسیر
 حرص نباشد و نیز فرمود توجه ندهید دلهای خود را باموریکه گذشته تا با النتیجه باز بدارد
 اهتمام شمارا از مهیا شدن برای گرفتاریهای آینده که نیامده .

۵۰۴ - در کتاب مجموعه ورام از بعضی نقل شده که گفت شنیدم میگفت پدرم ایکسیکه
 فریب خورده بدرازی سلامت جسمت: آیا ندیده که کسی بمیرد بدون مرض هر گز: ایکسیکه
 گول مهلت خورده آیا ندیده هر گز که کسی گرفتار شود بدون سابقه بدرستیکه اگر فکر کنی
 در طول عمرت هر اینه فراموش کنی خوشیهای گذشته را: آیا بصحت و سلامت خود مغروزی
 یا بزیادی عافت مسروری: ویا از مرگ ایمنی بدرستیکه وقتی اجل بسررسید و ملک الموت
 تو را باید نمیتواند اورا جلو گیری کند زیادی اموال تو و نه زیادی خدم و حشم تو: آیا نمیدانی
 که ساعت مرگ باغم و اندوه و غصه است و ندامت و پیشمانی بر آنچه کوتاهی کردی در عمل: و
 بعد گفت خدا رحمت کند بنده را که برای بعد مرگش کاری انجام دهد خدا رحمت کند بنده
 را که بخود باید و بفکر خود باشد پیش از رسیدن مرگ .

۵۰۵ - و در آن کتاب است که سلیمان بن عبدالملک در مسجد الحرام بود که آوردند نزد
 او سنگی که کنده شده بود و دارای خطهای بود پس طلب کرد کسی را که بخواند آن نوشتهها

وروى ان سليمان بن عبد الملك كان بالمسجد الحرام اذا تى بحجر منقوش فطلب من يقرأ فأقأتى او هب منه فقر أفاد افيه ابن آدم انك لورايت قرب ما بقى من اجلك لزهدت فى طول املك ولرغبت فى الزيادة من عملك ولقصرت من حرصك وحيلك وانما يلقاك غدا ندمرك لوزلت بك قدمك واسلمك اهلك وحشمك: ويفارقك الولد القريب ويرفضك الوالدو النسيب فلا نانت الى دنياك تعود لافي حسناتك زائد: فاعمل ليوم القيمة قبل الحسرة والنداة فبكى سليمان بكاء شديد ^{٥٠٦} في الكافى عن ابن ابي يعفور قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من تعلق قلبه بالدنيا تعلق قلبه بثلاط خصالهم لا يفني وامل لا يدرك ورجاعا نيار ^{٥٠٧} في الكافى عن مهاجر الاسدى عن ابي عبد الله عليه السلام قال مر

را آوردنده وهب نامي را پس خواند ديدند در آن سنگ نوشته شده اى پسر آدم اگر توبه اني و به بينی نزديکي خود و اجل خودرا هر اينه کم ميکنى از آرزو های طولاني و درازت وهر اينه روميآوری بزيادي عمل برای خودت و هر اينه می کاهي از حرص وولع خودت: و بدريستيکه روميآورد بتو فردا ندامت و پشيماني اگر از رفتار بماني و در بستر يمفي و ميسپارند تورا بگور کسان و اهل تو و حشم و خدمت گذاران تو : و جدا ميشوند از تو اولاد نزديك تو و واگذارند تورا پدرو خويشان و اقوام تو : آنوقت است که نه تو راه بروگشت بدنيا داري و نه بر اعمال نيك ميتوانی بيفزائي : پس کاري کن و قدمي بردار برای روز قيامت پيش از رسيدن حسرت و پشيماني وبعد از اين کلمات گریست سليمان گريه شدید .

^{٥٠٦} - در آن کتاب روایت شده از ابن ابی يعفور که گفت شنیدم امام ششم عليه السلام فرمود هر که دلش بستگی پیدا کند بد نيا گرفتار شود دل او بسه خصلت : غمی که آخر نداشته باشد : آرزوئی که با آن فرسد : و اميدی که ثمر نبخشد .

^{٥٠٧} - و نيز در کتاب کافی روایت کرده از مهاجر اسدی اذ امام ششم عليه السلام که فرمود مرور کرد عيسى بن مريم (ص) بدھي که مرده بودند اهل آن و پرندگان و دواب و حيوانات آن حضرت عيسى گفت اينها نمرده اند مگر بغضب پروردگار و اگر اين طور نبود و به اجل عادي مرده بودند هر اينه دفن شده بودند : حواريون گفتند يا روح الله بخواه از خدا زنده کند آنها را تا خبر دهنند بما که چه بوده عمل آنها که موجب وسیب غضب شده تمامادری کنیم از آن عمل و پرهیزيم حضرت عيسى (ع) دعا کرد و خواند پروردگار خودرا پس ندائی از فضا به او رسید که اى عيسى بخوان آنها را که جواب دهند تورا پس برخواست عيسى در شب بمكان بلندی و صدا زد اى اهل قريه پس ندائی شنید از آنها بصدای ليك يا روح الله و اي پیغمبر خدا : فرمود عيسى واي برشما چه بود عمل شما که گرفتار شدید جواب داد : عبادت طاغوت و حب دنيا و نداشتن وكمي خوف : و آرزو های دور و دراز : و غفلت درله و لعب :

عیسیٰ بن مریم (ع) علی قریۃ قدماں اهلها و طیرہا و دوابتها فقال انہم لم یمو تو الابسطة ولو
ماتوا متفرقین لتدافنوا فقل الحواریون یا روح اللہ و کلمتہ ادع اللہ ان یحییہم لنا فیخبروا
بما کانت اعمالہم فتجتنبہا فدعی عیسیٰ علیہ السلام ربہ فنودی من الجوان نادھم فقام
عیسیٰ باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریۃ فاجابه منہم مجیب لبیک
یا روح اللہ و کلمتہ فقال وبحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت و حب الدنیا مخوف
قلیل و اهل بعيد و غفلة فی لهو و لعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه
اذا اقبلت علينا فرحا و سرنا اذا ادبرت علينا بکنیا و حزننا قال کیف کانت عبادتکم
للطاغوت قال الطاعۃ لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة امرکم قال تبنا لیلة فی عافیۃ واصبحنا
فی الهاویه فقال وما الهاویه فقال سجین قال وما سجین قال جبال من جمر توقد علينا الی يوم
القيامة قال قلتم وما قلیل لكم قال قلنارڈ نا لی الدنیا فز هدیها قلیل لنا کذبتکم قال ویحک
کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح اللہ و کلمتہ انہم ملجمون بلجام من فار
بایدی ملائکة غلاظ شداد و انی کنت فیهم ولم اکن منہم فلما نزل العذاب عنی معهم
فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا دری اکبک فیها ام انجو منها فالتفت عیسیٰ علیہ السلام

فرمود چگونه بود حب شما بدینیا گفت بما نند حب بچه مادرش را : هنگامیکه بما رومیکرد
دیباخورسند میشدیم و هر گاه پشت میکرد بما گریان و غمگین بودیم : فرمود چگونه بود عبادت
شمطاگرت را گفت اطاعت و فرمان میبردیم اهل معصیت و گناه را : فرمود چگونه بود عاقبت
و پیان کار شما : گفت شبی خوابیدیم در خوشی و عافیت و صبح کردیم در عذاب و آتش و هاویه
فرمود هاویه چیست : گفت سجین : فرمود سجین چیست : گفت کوههای از آتش که برافروخته
و گداخته میشود برای ما تا روز قیامت : فرمود چه گفتید و چه گفته شد بشما : گفت گفتم بر
گردن خدایما ما را بدینیا زهد پیش خود کنیم در دنیا گفته شد بما دروغ میگوئید یعنی اگر
بر گردید همانیم که هستید : فرمود وای بر تو چگونه صحبت نکرد بامن غیر تو از میان آنها :
گفت ای پیغمبر خدا آنها لجام زده هستند بلجامهای از آتش بdest ملائکه های غلاظ و شداد
و وجهت این است که من بودم میان آنها ولی در عمل با آنها نبودم و پس از آنکه عذاب نازل
شد مرا نیز با آنها فراگرفت و با این همه من آویزان شدهام بموئی بر لب جهنم که نمیدانم
آیا فرو می افتم در آن و یانجات میباشم از آن : بر گشت عیسیٰ علیہ السلام بسوی حواریین و
فرمود ای اولیاء خدا خوردن نان خشک با نمک فسائیده و خوابیدن روی خاک و بهما بهتر
است بمراتب در صورتیکه با عافیت دنیا و دین و آخرت باشد .

الى الحواريين فقال يا اولياء الله اكل الخبر اليابس بالملح العريش والنوم على المزابل
خير كثير مع عافية الدنيا والآخرة

(باب قلة الاكل وذم كثرة)

٥٠٨ قال النبي صلى الله عليه وآله ان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم في العروق
فضيقوا مغاربه بالجوع ٥٠٩ قيل ليوسف (ع) لم تجوع وفي يدك خزائن الأرض فقال
اخاف ان اشباع فانسى الجائع ٥١٠ منهاج البراعة مجلد وجاء جبرئيل وعرض على النبي
(ص) خزائن الدنيا وابي (ص) من قبولها قال لجبرئيل دعني اجوع يوماً واسبع يوماً
فالیوم الذي اجوع فيه اضرع الى ربی واسأله والیوم الذي اشباع فيه اشكر ربی واحمده
فقال له جبرئيل وفقط لكل خير ٥١١ منهاج البراعة عن عدة الداعي قال النبي (ص) اكثر
الناس شبعاً اکثرهم جوعاً يوم القيمة لأن تذكرها يهيج الخوف والخشية من الله وهو
زمام النفس الامارة العاطفة لها عن القبح والمنكر

(باب مدح کم خوردن و مذمت خوردن زیاد)

٥٠٨ - فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه شیطان جریان داد در رگهای
بنی آدم به مثل جریان خون در رگها: پس تنگ کنید محل جریان او بگرسنگی.

٥٠٩ - گفته شد بیوسف (ع) که چرا گرسنگی میخوری و حال آنکه مالک هستی خزینه
های زمین را و گنجهای آنرا: گفت میترسم که سیرشوم و فراموش کنم گرسنگان را.

٥١٠ - در کتاب منهاج البراعة جلد ٩ ذکر شده که آمد جبرئیل وعرضه داشت بر رسول
خدا گنجهای دنیارا و رسول خدا (ص) خودداری کرد از قبول آن و بجبرئیل فرمود واگذار
مرا یگروز گرسنه باشم و یگروز سیر: پس روزی که گرسنه باشم تضرع و زاری کنم بسوی
پروردگارم: و روزیکه سیر باشم شکر گذاری کنم پروردگار خود را و حمد اورا بجا آورم:

جبرئیل در جواب بر رسول خدا (ص) گفت بر هر چیزی دست خواهی یافت.

٥١١ - و نیز در کتاب منهاج الیراعه نقل کرده از عدة الداعی که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود بیشتر سیرهای مردم روز قیامت کسانی هستند که گرسنه بوده اند بجهة آنکه گرسنگی
تحریک میکنند خوف و ترس از خدارا و آن گرسنگی است که افسار است برای نفس اماره که
جلونفس میگیرد از زشتیها و نحشاء و بدیها.

٥١٢ طرائف الحكم ٥٧٥ عن عمر بن علی عن ابیه علی بن ابیطالب علیهم السلام ان النبی ﷺ قال مرا خی عیسی بمدینة و فیها رجل و امرأة يتصلیحان فقال علیهم السلام ما شأنکما قال یانبی الله هذه امرأتی و لیس بها بأس صالحۃ ولكنی احب فراقها قال علیهم السلام فاخبرنی علی کل حال ما شأنها قال هی خلقة الوجه من غير کسر قال علیهم السلام لها يا امرأة اتحبین ان یعود، او جھاک طریاقت نعم قال علیهم السلام لها اذا اكلت فایاک ان تشبعی لان الطعام اذا تکاثر على الصدر فزاد في القدر ذهب ماء الوجه ففعلت ذلك فعاد وجھها طریقاً

٥١٣ في المنهاج روی ان سقراط الحکیم کان قلیل الا کل فقیل له فی ذلك فاجاب ان الأکل للحیاة و لیس الحیاة للأکل ٥١٤ منهاج البراءة عن زهر الریبع وردی الحدیث ان حکیما نصرانیا دخل على الصادق علیهم السلام فقال افی کتاب ربکم ام فی سنة نبیکم شیئی

٥١٢ - در کتاب طرائف الحكم ٥٧٥ نقل شده از عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول خدا (ص) فرمود عبور کرد برادرم عیسی بشهری و در آن بود مرد وزنی که ناله و فریاد میکرددند فرمود حضرت عیسی چه میشود شمار آن مرد گفت ای پیغمبر خدا این زن من است و نیست در او عیبی وزنی است صالحہ ولکن من جدائی ازاورا دوست دارم فرمود مبنی بگوچه شده که دوست نداری اورا: گفت این زن طراوت وصفاً از روی اورفته بدون عیبی فرمود عیسی با آن زن که آیا دوست داری که بر گردد بتو زیبائی رویت و با طراوت شوی عرض کرد بلی فرمود هر گاه چیز میخوری پیرهیز که سیر شوی برای آنکه وقتی زیاد خوردی بمثل این است که در دیک زیاده از ظرفیت آن آب بریند و آن باعث میشود که صفا از رو برود: بعد از آن زن بدستور عمل کرد طراوت وصفای رویش عود کرد .

٥١٣ - و نیز در کتاب منهاج روایت شده که سقراط حکیم مردی بود کم خوراک علت پرسیده شد جواب داد که خوردن برای زندگی است نه زندگی برای خوردن .

٥١٤ - و نیز در کتاب منهاج نقل کرده از کتاب زهر الریبع حدیثی و روایتی که حکیمی نصرانی وارد شد بر امام ششم علیه السلام و گفت آیا در کتاب پروردگار شما یاد را خبار پیغمبر شما چیزی از طب هست: حضرت فرمود اما در کتاب خدا و پروردگار ما وارد شده: بخوردید و بیاشامید و زیاد روی نکنید: و اما در سنت واخبار پیغمبر ما وارد شده: زیاده روی در خوراک سر هر مرضی است و خودداری از خوردن و زیاد روی سر هر داروئی است: بعد از آن بر خاست نصرانی و گفت بخدا قسم فروگذار نکرده کتاب خدای شما و سنت پیغمبر چیزی از طب برای جالینوس .

من الطب: فقال عليه السلام أما في كتاب ربنا فقوله تعالى كلوا و اشربوا ولا تسرفو اما في سنة
 بيننا وبينكم الاسراف في الاكل راس كل داء والحمية منه رأس كل دواء فقام النصراوي
 وقال والله ما ترک كتاب ربكم ولا سنة نبيكم شيئا من الطبعاليينوس ۵۱۵ وروى عنه عليه السلام
 انه لو سئل اهل القبور عن السبب والعلة في موتهم لقال كثرا هم : التخمه ۵۱۶ ارشاد
 القلوب للديلمي عن امير المؤمنين عليه السلام سئل ربه ليلة المراج ف قال
 يارب اى الاعمال افضل ف قال الله عزوجل ليس شيئا افضل من التو كل على والرضا بما
 قسمت الى قوله عزوجل يا احمد لوزت حلاوة الجوع والصمتو الخلوة وما ورثوا منها
 قال يارب ماميراث الجوع قال : الحكمة : وحفظ القلب ؛ والتقرب الى : و الحزن
 الدائم : و خفة المؤنة بين الناس : وقول الحق : ولا يبالى عاش يسرا او بعسر يا احمد هل
 تدرى بأى وقت يتقرب العبد الى الله قال لا يارب قال اذ كان جائعا او ساجدا ۵۱۷

۵۱۵ - و روایت شده از آنحضرت که اگر از علت و سبب مرگ اهل قبرستان پرسیده
 شود هر آینه اکثر ویشتر آنها جواب دهند تخمه یعنی پر خوری .

۵۱۶ - در کتاب ارشاد القلوب دیلمی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود
 پیغمبر خدا پرسید از خدای متعال در شب معراج و عرض کرد پروردگارا بهترین و افضل اعمال
 چیست فرمود خدای عزوجل نیست چیزی افضل و بهتر از تو کل بذات مقدس ما و رضایت به
 آنچه ماقسمت او قراردادیم یا احمد اگر بچشی تو شیرینی گرسنگی و سکوت و خلوت و آنچه
 آثار آنها است و آنها باعث میشوند عرض کرد پروردگارا چیست اثر گرسنگی فرمود حکمت
 وحفظ دل : وقرب بما : وحزن همیشگی : وسبکی مؤنة بين الناس : وکلام حق : وباك ندارد از
 زندگی برفاوه آسایش باشد یاد رتکی معیشت یا احمدآ یا میدانی چه وقته نزدیک میشود بنده
 بسوی خدا عرض کرد نه پروردگارا : فرمود هنگامیکه گرسنه باشد و یا درسجده باشد .

۵۱۷ - در کتاب سفینه نقل شده از جفص بن غیاث از امام ششم علیه السلام که فرمود
 ظاهر شد شیطان برای یحیی بن ذکریا: دید آ ویخته شده ازاو اسباب فریب هر چیزی فرمود
 حضرت یحیی (ع) که چیست این امور ای شیطان گفت اینها شهوتی است که بوسیله اینها دست
 رسی پیدا میکنم و از راه بدرومیکنم پسر آدم و اولاد آدم را فرمود آیا برای من از اینها هست
 چیزی: گفت اسباب فریب تو آن است که گاهی سیر میخوری و آن باز میدارد تورا از نماز و
 ذکر: فرمود یحیی نذر کردم که پرنکنم شکم خود را از غذا هیچوقت: شیطان هم گفت نذر
 کردم که نصیحت نکنم دینداری را هیچگاه: بعد فرمود امام ششم علیه السلام ای حفص من هم
 که جعفر هستم نذر کردم که نه خود و نه آلم پرنکنم شکم را از غذا هر گز و نذر کردم که بجا
 نیاورم عملی برای دنیا هیچگاه .

فی السفینه عن جعفر بن غیاث عن الصادق علیه السلام قال ظهر ابلیس يحيی بن ذکریا و اذعلیه
معالیق کل شیئی فقال له يحيی علیه السلام ما هذه المعالیق يا ابلیس فقال هذه الشهوات التي
اصبتها من ابن آدم قال فهل لی منها شیئی قال ربما شبعت فتقتلت عن الصلوة و الذکر
قال يحيی علیه السلام ان لا املاً بطني من طعام ابداً فقال ابلیس لله علی ان لا انا صح مسلمًا
ابدا ثم قال ابو عبد الله علیه السلام يا حفص الله علی جعفر و آر جعفر ان لا يملئوا بطونهم من
طعام ابداً وله علی جعفر و آل جعفر ان لا يعملوا المدینا ابداً ۵۱۸ و فيه مامن شیئی
بغض الى الله من بطنه مملوء ۵۱۹ وقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم الا كل على الشبع يورث البرص ۵۲۰
فی السفینه عن مصباح الشریعه قال داود ترك اللقمه مع الضرورة اليها الحب الى من
قیام عشرین لیلة .

۵۲۱ فی السفینه عن الصادق علیه السلام نقل ان جبرئیل نزل علی رسول الله
فی ساعة لم يكن يأته فرعب رسول الله علیه السلام فقال جبرئیل ينهیك ربک
عن عبادة الا وثنان و شرب الخمور و ملاحات الرجال و اخری هی للاخرة و الاولی
يقول لك ربک يا محمد علیه السلام ما ابغضت و عاء اقط كبغضی بطننا ملاءا ۵۲۲ و عن
دعوات الرواندی روی من قل طعمه صیح بدنی و صفا قلبی : و من کثر طعمه سقم

۵۱۸ - و در آن کتاب است که نیست چیزی مبغوض تر نزد خدا از شکم پر .
۵۱۹ - و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود خوردن روی سیری باعث مرض
برص میشود .

۵۲۰ - و نیز در آن کتاب نقل شده از کتاب مصباح الشریعه که حضرت داود (ع) فرموده
ترک لقمه با احتیاج به آن دوست تر دارم و محبوب تر است نزدمن از قیام و نماز بیست شب .
۵۲۱ - در کتاب سفینه از امام ششم علیه السلام نقل شده که جبرئیل نازل شد بر رسول خدا
در ساعتی که معهود نبود در آن ساعت نازل شود لذا رسول خدا تو سید جبرئیل گفت نهی میکند
خدا تورا از پرستش بتها و آشامیدن خمر و مزاح بامر دان : و چیز دیگری که آن برای دنیا و
آخرت نافع است میفرماید خدای توای محمد دشمن ندارم ظرفی هیچگاه بمانند دشمن داشتن
شکم پر .

۵۲۲ - و نقل شده از کتاب دعوات رواندی روایتی که هر که کم بخورد بدنش سالم و قلبش
باصفا میشود : و هر که زیاد بخورد بدنش مريض و قلبش قساوت میگیرد .

بدنه و قسی قلبه ^{۵۲۳} و روی ان الشبع يورث التباعد من الله و يطفى نور المعرفة من القلوب و ان الطعام اذا تکاثر على الصدر فزاد في القدر ذهب بماء الوجه ^{۵۲۴} في السفیه عن ابی عبدالله ^ع قال لما اسرى بالنبي ^ص قال له ان الله مخبرك في ثلاثة لينظر كيف صبرك. قال اسلام لا مركب يارب ولا قوة لي على الصبر الا باك فما هن قيل او لهن الجوع : والا ثرة على اهلك لاهلك الحاجة : قال قبلت يارب و رضيت و وسلمت : ومنك التوفيق والصبر

^{۵۲۵} عن الباقي ^ع ما شبع النبي ^ص من خبز بر ثلاثة أيام متواالية منذ بعثته الله تعالى الى ان قبضه الله ^{۵۲۶} في السفینه عن الصادق ^ع قال عيسی في خطبة اصبحت فيكم وادامی الجوع و طعامی ما تنبت الارض للوحوش والا نعام وسراجی القمر و فراشی التراب و وسادتی الحجر ^{۵۲۷} و فيه يروی ان موسی ^ع قال يوما يارب اني جائع

^{۵۲۳} - روایت شده که سیری باعث دوری از خدا میشود و نور معرفت را از دل میبرد: واینکه هر گاه طعام زیاد شد در اندرون بهمیل دیگ از سفر و ریزد و در نتیجه صفا از صورت زائل میکند .

^{۵۲۴} - و در کتاب سفینه از امام ششم عليه السلام نقل شده که چون رسول خد (ص) بمعراج رفت گفته شد با حضرت که خدا امتحان میکند تورا در سه چیز تا اندازه صبر تو ظاهر شود عرض کرد پرورد گارا تسلیم امر مقدست هستم و توانائی بر صبر ندارم مگر بعنایت ویاری ذات مقدس تو: چه چیز است آنها گفته شد اول آنها گرسنگی و مقدم داشتن بر خود و بر کسانی اهل حاجت و محتاجین را: عرض کرد قبول کردم پرورد گارا و راضی شدم و تسلیم هستم و توفیق و شکیبائی از تو هست و خواهانم آنرا .

^{۵۲۵} - روایت شده از امام پنجم عليه السلام که فرمود سیر نخورد رسول خدا از نان گندم سه روز پیاپی از روزی که مبعوث بر سالت گردید تا وقتی که برد خدا او را بجوار رحمتش .

^{۵۲۶} - در سفینه از امام ششم عليه السلام وارد شده که حضرت عیسی در خطبه بیارانش فرمود زندگی کردم میان شما در حالیکه خورش من گرسنگی و غذای من گیاهانی بود که برای حیوانات و گوسفندان در زمین روئیده شده: و چراغ من ماه: و فرش من خاک: و متنکای من سنگ بود.

^{۵۲۷} - و در آن کتاب است که عیسی (ع) گفت روزی پرورد گارا من گرسنگام فرمود خدای متعال ما آگاه هستیم از گرسنگی تو: عرض کرد خدا یاطعامی بمن برسان ندا رسید سیر کردن

فقاول تعالی انى اعلم بجوعك قال رب اطعمنى قال الى ان اريديو فيما اوحى اليه ياموسى
الفقير من ليس له مثلی كفيل والمريض من ليس له مثلی طبيب و الغريب من ليس له
مثلی مونس و قال عليهما السلام ياموسى ارض بكسرة من شعير تسد بها جوعتك وبخرقة تواري
بهاعور تاک واصبر على المصائب اذا رأيت الدنيا مقبلة عليك فقل انا لله وانا اليه راجعون
عقوبة عجلت في الدنيا اذا رأيت الدنيا مدبرة عنك فقل من حببا شعار الصالحين .

٥٢٨ عن الكافي في الالٰى عن ابي عبد الله عليهما السلام قال كل داء من التخمة ماحلا الحمى

٥٢٩ وفي عن امير المؤمنين للحسن عليهما السلام الااعلمك اربع خصال تستغنى بهاعن الطبت
قال بلى قال لا تجلس على الطعام الاوات جائع ولا تقم عن الطعام الاوات تستهيه و
جود المضغ فان نمت فاعرض نفسك على الخلاء فاذ استعملت هذا استغنى عن الطبت
٥٣٠ في الالٰى ايضاً وفي خبر آخر قال عليهما السلام من اكل الطعام على النقاء واجاد الطعام

تو منوط است باراده و خواست ما : و از جمله امور يكه وحى شد بموسى اين بود که اي موسى
فقير و درمانده کسی است که بمثل ذات مقدس ما برای او كفيل و دادرسي نباشد : و مریض کسی
است که بمثل ما طبیبی برای او نباشد : و غریب کسی است که بمثل ما برای او مونسی وهم انسی
نباشد : و فرمود ای موسی راضی باش اذنان جو که رفع کنی با آن گرسنگی خودرا و بقطعه هائی
از پارچه که بپوشی با آن عورت خودرا : و شکیبائی کن در واردات ومصیبتها : و هر گاه دیدی
دنيا بیتورو کرده بگوان الله وانا اليه راجعون این عقوبتنی است که تعجیل شده و در دنیا بمن رسیده
و هر گاه دیدی دنیا از تو پشت کرده بگو مبارک باد خصلت و شعار مردمان نیک که بمن
روآورده .

٥٢٨- از كتاب کافی نقل شد در لالی از امام ششم عليه السلام که فرموده هر دردی از زیادی
غذاست مگرتب .

٥٢٩- و در آن كتاب استکه امير المؤمنین (ع) بحضرت امام حسن فرمود آیا تعليم ندهم
بتوچهار خصلت که بی نیازشی بواسطه آنها از طب عرضکرد چرا فرمود منشین سر سفره غذا
مگر گرسنه باشی : و پا مشو از سر سفره مگر آنکه هنوز اشتها داشته باشی : و نیکو بجوی غذا
را و هر گاه خواستی بخواهی اول سر مبال برو : هر گاه رعایت کردى این امور را بی نیاز
میشوی از طبیابت و از طب .

٥٣٠- و در كتاب لالی نیز نقل شده خبر دیگری که فرموده امير المؤمنین عليه السلام هر
که غذا بخورد در حالیکه شکم او خالی باشد یعنی روی سیری نباشد : و خوب بوجود غذارا : و
ترک کند غذا را در حالیکه هنوز اشتها داشته باشد : و جلو نگیرد از غایط کردن هر وقت محصور
شد : مریض نخواهد شد مگر مرض مرگ که هر کسی لا بد است اذآن .

تمضغا و ترك الطعام وهو يشتهيه و لم يحبس الغائط اذا اتي لم يمرض الامراض الموت ۵۳۱
وفيه ومن اخبار مدح الجوع انه عليه السلام قال اقرب ما يكون العبد من الله اذا خف بطنه
ثلث البطن للطعام : و ثلث للشراب : و ثلث للنفس ۵۳۲ في السفينه عن الصادق عليه السلام
ما عجب رسول الله عليه السلام شيء من الدنيا الا ان يكون فيها جائعا خائفا

۵۳۳ في السفينه عن الرضا عن آبائه عن على عليهم السلام قال كنامع رسول الله عليه السلام
في حفر الخندق اذ جاءته فاطمه عليه السلام و معها كسيرة من خبز فدفعتها الى النبي عليه السلام
فقال النبي عليه السلام ما هذه الكسيرة قالت قرص خبز ته للحسن والحسين جئتكم منه بهذه
الكسرة فقال النبي عليه السلام اما انه اول طعام دخل فم ايک هنديان ۵۳۴ وفيه اوضاعن
زید بن ربيع قال كان رسول الله عليه السلام يشد على بطنه الحجر من الغرث يعني الجوع فظل
يوماً صائمالیس عنده شيء فأتى بيت فاطمة عليه السلام والحسن والحسين عليهم السلام فلما اتى
رسول الله عليه السلام تسلقاً من كبه وهم يقولان يا با باقل لماماه تعمنا ناناه فقال رسول الله

۵۳۱ - و در آن کتاب از جمله اخبار مدح گرسنگی که آن بزرگوار فرموده این است که
نزدیکترین وقتی که بنده بخدا نزدیک است زمانی است که سبک باشد شکم او و فرمود یک سوم
شکم برای غذاست و یک سوم برای آب و یک سوم برای نفس کشیدن .

۵۳۲ - و در کتاب سفينه ذکر شده از امام ششم عليه السلام که فرمود رسول خدادوست نداشت
چیزی از دنیا مگر اینکه بوده باشد گرسنه و ترسان .

۵۳۳ - در کتاب سفينه از حضرت رضا عليه السلام نقل شده از پدران بزرگوارش از علی
علیه السلام که فرمود بودیم ما بار رسول خدا (من) در کنند خندق ناگاه فاطمه بر پدر بزرگوارش
وارد شد و با او بود قطعاتی از نان و داد آنها را خدمت رسول خدا (ص) فرمود رسول خدا چیست این
پاره ها عرض کرد گردد نانی پختم برای حسن و حسین و برای شما از آن آوردم این قطعات
را فرمود رسول خدا (ص) بدان که این اول غذائی است از سه روز پیش که بجوف پدرت وارد
می شود .

۵۳۴ - و در آن کتاب است از زید بن ربيع که گفت پیغمبر خدا صلی الله عليه و آله بشکم
خود می بست سنگ از گرسنگی و روزی در حال روزه را شام کرد و نبود از خوردنی
خدمت آنحضرت چیزی پس آمد بخانه فاطمه (ع) و حسن و حسین پس از آمدن رسول خدا (ص)
رفتند بالای شانه آن بزرگوار و گفتند ای پدر بزرگوار بیماردا مگویما نان بددهد رسول خدا (ص)
بفاطمه فرمود نان بده بهدو پسر عرض کرد نیست درخانه چیزی مگر برکت قدوم رسول خدا (ص)
راوی گفت رسول خدا آنها را مشغول کرد به آب دهان شریف تا سیر شدند و خوایدند .

عَلَيْهِ تَعَالَى لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا الْكَلَامُ اطْعَمَى ابْنَىٰ قَالَتْ مَا فِي يَيْتِي شَيْئِي الْأَبْرَكَةَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَعَالَى فَشَغَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَعَالَى بِرِيقَه حَتَّى شَبَاعَوْ نَامًا ۵۳۵ لَأْلَى فِي حَدِيثٍ امْتَى عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صَنْفٍ يُشَبِّهُونَ بِالْأَنْبِيَاءِ وَضَفَّ يُشَبِّهُونَ بِالْبَهَائِمِ: إِمَّا الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ بِالْأَنْبِيَاءِ فَهُمْ تَهْمِمُهُمُ الْمُصْلُوَةُ وَالزَّكُوَةُ؛ وَإِمَّا الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ بِالْمَلَائِكَةِ فَهُمْ تَهْمِمُهُمُ التَّسْبِيحُ وَالتَّهْلِيلُ وَالتَّكْبِيرُ؛ وَإِمَّا الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ بِالْبَهَائِمِ فَهُمْ تَهْمِمُهُمُ الْأَكْلُ وَالشَّرْبُ وَالنَّوْمُ ۵۳۶ وَفِيهِ أَيْضًا وَقَالَ أَبُو سَعْدَةَ كَنْتُ عِنْدَ أَبِي عِيدِ اللَّهِ عَلَيْهِ تَعَالَى فَقَالَ رَجُلٌ لَهُ عَلَيْهِ مَا السَّنَةُ فِي دُخُولِ الْخَلَاءِ قَالَ عَلَيْهِ تَذَكَّرُ اللَّهُ وَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِذَا فَرَغَتْ قَلْتُ الْحَمْدَ لِلَّهِ عَلَى مَا أَخْرَجَ مِنِي فِي سَرْوَعَافِيَةٍ قَالَ رَجُلٌ وَالْأَنْسَانُ عَلَى تِلْكَ الْجَهَالِ وَيَصْبِرُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى مَا يَخْرُجُ مِنْهُ قَالَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ آدَمِيُّ الْأَوْمَعَةِ مُلْكَانُ مُوكَلَانُ بَهْ فَإِذَا كَانَ عَلَى تِلْكَ الْجَهَالِ ثَنِيَّاً بِرَبِّيَّةٍ ثُمَّ قَالَ يَا بْنَ آدَمَ آنَظِرْ إِلَى مَا كُنْتَ تَكْدِحَ لَهُ فِي الدُّنْيَا إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ ۵۳۷ وَ

۵۳۵ - و در آنکتاب نقل است از رسول خدا در حدیثی که فرمود امتنان من بر سره دسته اند دسته شباہت دارند به پیغمبران : و دسته شباہت دارند به ملائکه : و دسته شباہت دارند به بھائیم : اما آن دسته که شباہت به پیغمبران دارند پس همت آنها بخواندن نماز است و اداء ذکوّه : و اما آنها یکه شباہت دارند به ملائکه همت آنها تسبيح است : و گفتن لاله الا الله و الله اکبر : و اما آنها یکه شباہت دارند به بھائیم پس همت آنها خوردن است و آشامیدن و خوابیدن .

۵۳۶ - و در آنکتاب است نیز که ابوباسمه گفت بود من نزد امام ششم عليه السلام مردی پرسید از مستحبات بیت الخلاء فرمود ذکر خدا گفتن و گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : و هر گاه فارغ شدی بگو الحمد لله علی ما اخرج منی فی یسر و عافیة که مضمون و معنای آن این است که حمد میکنم خدائی را که خارج کرد از من کنایات را بسلامتی و عافیت مردی بود گفت آیا کسی در آن حال صبر میکند و نظر میکند که بهیند از او چه خارج میشود حضرت فرمود نیست روی زمین بشری مگر آنکه با او است دو ملک که موکل به او هستند و وقتی در آن حال است بر میگرددانگردن اورا یا نچه از او خارج شده و میگویند ای پسر آدم نگاه کن بهین آنچه را که تو خود را برای آن بزحمت انداختی در دنیا به چه صورتی و حالی در آمد .

۵۳۷ - و نیز در آنکتاب نقل است از بعضی از کتب که اگر بدانند مردم رشتی های خوردن و آشامیدن را و مفاسد آن دورا آنچنان مفاسدی که از آن جمله است حصول امراض و قساوت قلب : و مفاسد بدست آوردن و آزار دفع آنها که باید انسان برود و بنشیند در بد و ترین

فیه نقل عن بعض الکتب لوعلم الناس قبایح الاکل و الشرب و مفاسد هماالتى منها حصول الاً من ارض والقسارة ومفاسد تحصیلهما ومکروهات دفعهمالتي منها الذهاب و الجلوس في اثنن الاً ما كنوا اكتفها و تضييعاهم لا وقاته الشريفه المتصوفة فيهما و في دفع فضولاتهما والأمراض الحاصلة منهما الرضوا بالموت ولم يرضوا بهما ٥٣٨ وفيه قل حدیث فيه قوله تعالى انى وضعت العلم والحكمة في الجوع والناس يطلبونه في الشبع فمتى يجدونه ٥٣٩ وفيه ايضاً وفي الحديث النبوی عليه السلام من كان همته ما يدخل في بطنه كان قيمته ما يخرج من بطنه ٥٤٠ وفيه في ضمن روایة عن الله تبارکو تعالی يا الحمدان في الجنة قصر امن لؤلؤ فوق لؤلؤ ومن درة فوق درة ليس فيها خصم ولاوصم فيها الخواص انظر اليهم كل يوم سبعين مرة فاكلّهم كلما نظرت اليهم و از يدفع ملكهم سبعين ضعفاً و اذا تلذذوا اهل الجنّه بالطعام والشراب تلذذوا او لئك بذکری وحدیثی فقال يارب ماعلامة او لئیک قال مسجونيون قد سجنوا السنتم عن فضول الكلام و من فضول الطعام بظواهم ٥٤١ و في الالائی قال النبي عليه السلام اقرب وكثيف ترین مکان واز بردن آن دو وقت گرانبهای شریفه عمر را که صرف میشود در راه تحصیل ودفع آن دو و در دفع فضولات اکل و شرب و امراضی که بسبب این دو حاصل میشود هر آینه راضی میشند بمراگ و راضی باین دو نمیشند.

٥٣٨ - و در آن کتاب حدیثی نقل شده که خدای متعال فرموده من قرار دادم علم و حکمت را در گرسنگی و مردم طلب میکنند آنرا درسیری پس چه وقت میشود بیابند اورا.

٥٣٩ - و در آن کتاب است اذ حدیث نبوی که فرموده هر که همت او چیزی باشد که داخل شود در شکم او خواهد بود قیمت او آنچه خارج شود از شکم او.

٥٤٠ - و نیز در آن کتاب ذکر شد در ضمن روایتی عن الله تبارک و تعالی که فرموده است ای احمد بدرستیکه در بهشت قصیر است اذ لؤلؤ بالای لؤلؤ و اذ دری بالای دری و نیست در آن خصمی و منازعی و در آن جای دارند خواص و ما نظر میافکنیم هر روزی هفتاد مرتبه و سخن میگوئیم با آنها در هر مرتبه که نظر میافکنیم و میافرائیم درسعة جای آنها هفتاد برابر آنچه هست و هر گاه لذت میبرند اهل بهشت بخوردن و آشامیدن آنها لذت میبرند بذکر و یاددا رسول خدا عرض کرد پروردگارا چیست نشانه آنها : ندا رسید آنها در چهار دیوار دین هستند و نگاه داشته‌اند زبانشان از زیادتی کلام و شکمهاشان را از زیادتی طعام.

٥٤١ - و در کتاب الائی نقل است از رسول خدا که فرمود بدرستیکه نزدیکترین مردم بخدا روز قیامت کسی است که طول بکشد گرسنگی و عطش و غم او در دنیا و آنها هستند پرهیز گاران.

الناس الى الله يوم القيمة من طال جوعه و عطشه و حزنه في الدنيا فهم الا قياء الا خفباء
 الذين اذا شهدوا لم يعر فوا اذا غابوا لم يفتقدوا اتعر فهم بقاع الارض و تحف بهم ملائكة
 السماء تنعم الناس بالدنيا و تنعموا بذكر الله افترش الناس الفرش و افترشونهم الجبال
 والركب و سعوا الناس بأخلاقهم تبكي الارض عليهم لفقدهم و يسخط الله على بلدليس
 فيها منهم احد لم يتکالبوا على الدنيا كالكلاب على الجيف شعثاغبرا ايراهم الناس
 فيظنون ان بهم داء او قد خولطوا او ذهبت عقولهم و ما ذهبت بل نظروا الى اهوال
 الاخرة فزال حب الدنيا عن قلوبهم عقلوا حيث ذهبت عقول الناس فكوهوا امثالهم
 ۵۴۲ وفي حقيقة الفيض ففي حديث النبوي عليه السلام من وفى شرقبيه : وزبدة : ولقلقه

پنهان انمردم : که اگر حاضر شوند نشناسند آنها را و اگر غائب باشند ت فقد نشوند و جویا
 نشود کسی از آنها ولی نقاط زمین میشناسد آنها را و اطراف آنها هستند ملائکه آسمان
 نعمت میدانند ولذت میبرند مردم بدنیا : و متنعمند ولذت میبرند : آنها بذکر و یاد خدا :
 فرش قرار میدهند مردم برای خود اقسام فرشها ولی فرش آنها است صورتها وزانوها با مردم با
 خوش وئی رفتار میکنند : زمین در فدان آنها گریه میکنند : و مورد غضب خدا فرامیگیرد
 بدیکه نباشد در آن یکی از آنها : باهم گلاوین نمیشوند برای بدست آوردن دنیا بمثل سگها
 در اطراف مردار : شکم خالی و رنگ پریده هستند : وقتی مردم میبینند آنها گمان میبرند
 مبتلا بدردی هستند : و یا جنون دارند : و یا عقل آنها کم است : و حال آنکه عقل آنها بجا
 است و نظر و فکر میکنند دراهوال و عقبات آخرت : پس زائل شده علاقه دنیا از دل آنها
 تعقل میکنند دراموری که عقل مردم با آنها نمیرسد : باید بکوشد انسان بمثل آنها شود .

۵۴۲ - و در کتاب حقائق نقل شده از رسول خدا که فرمود هر که محفوظ بماند از شر
 قبقب : و زبدب : ولقلق بدرستیکه محفوظ مانده از شرور : فيض فرموده قبقب شکم است و
 ذبدب فرج است : و لقلق زبان است : اما شکم بواسطه آن آدم و حوا خارج شدند از عالم
 باقی که بهشت باشد بسوی عالم پست و فانی که دنیا باشد : زیرا منع شدند از خوردن و
 نزدیک شدن با آن درخت پس غلبه کرد بر آنها شهوت آنها تا آنکه خوردن از آن ظاهر شد
 بر آنها بدی عملشان و بعد خود مصنف کتاب حقائق فرموده است شکم بطور یقین سرمنشا
 شهوت است و مایه بروز دردها و آفات : زیرا که تابع شکم است شهوت فرج و غریزه جنسی :
 و شدت میل بسوی منا کجھ : وبعد در پی شهوت بخورا کی و تناکجھ میآید زیادی رغبت و میل
 در مال و ریاست که باز آن دو وسیله توسعه در خورا کی و منا کجھ است : وبعد در اثر طلب
 زیادی و ریاست میآید انواع و اقسام ظلمها و اقسام نزعها و حسادت‌ها : و بعد تولید میشود

فقدوقی و قال القبقب البطن : والذبذب الفرج : واللقلق المسان : اماشة البطن
فيها اخرج آدم و حوا من دار القرار الى دار الذل والا فتخار اذنها عن اكل الشجرة
فغلبتهما شهوتها حتى اكلامنها فبدت لهما سوآتهما ثم قال قدس سره والبطن على
التحقيق ينبع الشهوات و منبت الادواء والافات : اذ يتبعها شهوة الفرج : و شدة
الشبق الى المنكوحات : ثم يتبع شهوة المطعم والمنكوح شدة الرغبة في المال والجاه
انواع الرعونات و ضروب المنافسات والمحاسدات ثم يتولد من ذلك آفة الراء و غائلة
التفاخر والتکاثر والكبرياء ثم يتداعى ذلك الى الحقد والعداوة والبغضاء : ثم يقضى
بصاحبه الى اقتحام البغي والمنكر و الفحشاء وكل ذلك ثمرة اهمال المعدة وما يتولد
من بطر الشبع و الامتلاء ولو ذلل العبد نفسه بالجوع و ضيق مجرى الشيطان :
لاؤذنت لطاعته الله ولم تسلك سبيل البطر و الطغيان ولم ينجو به ذلك الى الا نهيا
في الدنيا وايشار الماجلة على العقبى : ولم يتکالب كل هذاعلى الدنيا ^{٥٤٣} و فيه قال
النبي عليه السلام ماما لابن آدم و عاء اشر من بطنه حسب ابن آدم لقيمات يؤمن صلبه و ان
كان هو فاعلا لامحالة فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه ^{٥٤٤} و قال عليه السلام لا تميتو
القلوب بكثرة الطعام والشراب فان القلب كالزرع يموت ^{٥٤٥} وعن مصباح الشریعه

آفت ومرض رباء ورذيلة تفاخر وبرقى جستن و خود پسندی تا بالآخره منجر میشود بحقده و
عداوت وبغضه و دشمنی و همچنین میکشاند بهبی و زنا و منکر و فحشاء : و تمام اینها ثمره و
نتیجه خدمت بهمده و شکم است وزائیده شده زیادی سیری و امتلاء : و اگر بنده خدا ضعیف
کند قوای خودرا بگرسنگی و تنگ کند مورداستیالی شیطان را : هر آینه تن درمیدهد باطاعت
خداوبراهمی سر کشی و طغیان قدم نمیزند : و گشاپنده نمیشود بفرورفقن در دنیا و اختیار نمیکند
دنیای زودگذر را بر آخرت باقی و فنا ناپذیر : و این نحوه بمثل کلاب و سگها حرصن نمیورزد
بر دنیا ^{٥٤٦}

- و در آن کتاب است که رسول خدا من فرمود پرنکرده پسر آدم ظرفی شریتر
از شکم خود کفایت میکند پسر آدم را چند لقمه کوچک که بر جا بماند اصل او : و اگر هم
بنای زیاد روی دارد قرار دهد ثلثی برای طعام و ثلثی برای نفس کشیدن .

^{٥٤٤} - و فرموده رسول خدا من نمیرانید دلها را بزیادی غذا و آب ذیرا که قلب مثل
زراحت است بزیادی آب و غیره میمیرد .

^{٥٤٥} - و در آن کتاب نقل است از کتاب مصباح الشریعه که امام ششم علیہ السلام فرموده

قال الصادق علیه السلام من شیئی اضر لقلب المؤمن من كثرة الأكل وهی مورثه شیئین قسوة القلب و هي جان الشهوة والجوع ادام المؤمن و غذاء للروح و طعام للقلب و صحة للمبدن ۵۴۶ وقال لقمان لابنه: يانبی اذ امتلات المعدة نامت الفكرة و خرست الحکمة و قعدت الا عضاء عن العبادة .

وقال الفیض قدس سره وبالجملة ففوائد الجوع كثيرة منها اصفاء القلب و رقته: والا استلذاذ بالطاعة: والانكسار المانع عن المعصية والغفلة: وذكر جوع يوم القيمة وكسر شهوة الفرج المستولية بالشبع: ودفع النوم الذي يكمل الطبع ويضيع العمرو نیست چیزی ضرر دش زیادتر برای دلمؤمن از زیادتی خوردن و زیاد خوردن باعث دوچیز میشود: قساوت قلب: و هیجان قوای شهويه و گرسنگی خورش مؤمن است و غذای روح است و طعام دل و سلامت بدن .

۵۴۶ - و در آن کتاب است که لقمان فرمود پرسش ای پسر من هر گاه معده پرشد فکر بخواب میرود و قوای ادراکیه کار نمیکند و جوارح و اعتناء بدن از عبادت باز میماند . و فیض قدس سره فرموده و بالجمله فوائد و ثمرات گرسنگی زیاد است از آن جمله است روشنی دل و رقت آن: ولذت بردن از عبادت: و کسر قوا که مانع است از معصیت و غفلت: و از آن جمله است بیاد گرسنگی روز قیامت افتادن .

و کم شدن شهوت فرج که غلبه میکند بر انسان بواسطه سیری: ورفع خواب که بر نده نشاط است از انسان و تضییع کننده عمر وفوت کننده قیام بنماز شب: و آسان شدن مواظبت برطاعت بواسطه سبکی بدن: و فراغت از اشتغال بتحصیل غذا و مهیا کردن و خوردن آن: و جلو گیری از امراض یکه سیری ببار میآورد زیرا روایت وارد شده: معده محل و باعث درد است و خودداری از غذا سر هر دوا و داروی هر دردست و مرحوم فیض بعد چند سطر فرموده است بدانکه بهتر نسبت بطبع معتمدل این است که خوراک باندازه باشد که معدة سنگین نشود و از طرفی الم گرسنگی حس نکند و طوری باشد که بکلی از شکم فراموش کند و گرسنگی و سیری او را مشغول نکند زیرا که غرض از خوردن ذنده ماندن است وقوت بدن: و لذا سنگینی غذا مانع عبادت است و همچنین الم گرسنگی قلب را مشغول میکند و مانع میشود از عبادت: پس مقصود از خوردن این است که بخورد باندازه اعتدال که اثر خوردن و سنگینی آن نماند تا از این جهت شباهت بملائکه پیدا کند زیرا آنها منزه هستند از سنگینی غذا و از الم گرسنگی و بسوی همین معنای میانه روی اشاره شده بقول خدای تعالی که بخورید و بیاشامید و زیاد روی نکنید: که محصل مطلب این است مخور غذائی را مگر هنگامیکه میل و اشتها دارید: و دست بدار از غذا در حالیکه هنوز میل و اشتها داری بخوری .

يَفْوَتُ الْقِيَامُ وَالْتَّهْجِدُ: وَتَيسِّرُ الْمُواظِبَةُ عَلَى الطَّاعَةِ لِخَفَةِ الْبَدْنِ وَالْفَرَاغِ عَنِ الْاِهْتِمَامِ
بِالْتَّحْصِيلِ وَالْاِعْدَادِ وَالْاِكْلِ وَرَفعِ الْاِمْرَاضِ الشَّاغِلَةِ عَنْهَا فَوْرَدَ فِي الْحَدِيثِ
الْمُعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحَمِيمَةِ رَأْسُ كُلِّ دُوَاءٍ وَقَالَ قَدِيسُ سَرِّهِ بَعْدَ سُطُورِ فَاعِلَمِ انَّ الْاِفْضَلِ
بِالْاِضَافَةِ إِلَى الطَّبَعِ الْمُعْتَدِلِ ان يَأْكُلْ بِحِيثِ لَا يَحْسُنْ بِثَقْلِ الْمُعْدَةِ وَلَا يَحْسُنْ بِالْمِ
الْجَوْعِ بَلْ يَنْسِي بَطْنَهُ فَلَا يَؤْثِرُ فِيهِ اَصْلًا فَانْ مَقْصُودُ الْاِكْلِ بِقَاءُ الْحَيَاةِ وَقُوَّةُ الْعِبَادَةِ
وَتَقْلُيلُ الْطَّعَامِ يَمْنَعُ الْعِبَادَةَ وَالْمِجْوَعَ اِيْضًا يَشْغُلُ الْقَلْبَ وَيَمْنَعُ مِنْهَا : فَالْمَقْصُودُانِ
تَأْكُلُ اَكْلًا مُعْتَدِلًا بِحِيثِ لَا يَبْقَى لِلْاِكْلِ فِيهِ اَثْرٌ لِيَكُونَ مُتَشَبِّهًًا بِالْمَلَائِكَةِ فَانْهُمْ
مَقْدَسُونُ عَنِ تَقْلُيلِ الْطَّعَامِ وَالْمِجْوَعِ وَالْيَهِ الْاِشْارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى كُلُّوا شَرْبَوْا وَلَا تَسْرُفُوا
وَالْقَوْمُ فِيهِنَّ لَا يَأْكُلُ طَعَامًا حَتَّى يَشْتَهِيهِ وَيَرْفَعَ يَدَهُ عَنْهُ وَهُوَ بِشْتَهِيهِ.

(باب النهي عن اتباع الهوى)

قَالَ اللَّهُ تَبارَكُ وَتَعَالَى وَامَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهُوَى فَانِ الْجَنَّةُ
هِيَ الْمَأْوَى^{۵۴۷} فِي الْكَافِيِّ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْوَاشِيِّ قَالَ سَمِعْتَ ابْعَدَ اللَّهَ عَنِّيَّ
يَقُولُ احْذِرُوكُمْ كَمَا تَحْذِرُونَ اعْدَائِكُمْ فَلَمَّا شِئْنَى اَدْنَى لِلرِّجَالِ مِنْ اهْوَائِهِمْ
وَحَصَائِدِ السَّنَّتِ^{۵۴۸} فِي الْكَافِيِّ عَنْ ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَالرَّسُولُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

(باب منع از پیروی هوا و خواهشیان نفسانی)

خَدَائِي مَتَعَالٍ فَرَمِودَهُ اسْتَهُرَ كَه از خَدَائِي عَزَّ وَجَلَ تَرْسَانَ باشَدَ وَبَازَ دَارَدَ خَودَ رَا از
پیروی هوا بِدرستیکه بِهشت جایگاه او است .

۵۴۷ - در کتاب کافی نقل شده از پسر محبوب از ابی محمد و اشی که گفت شنیدم از امام ششم
علیه السلام که می فرمود دوری کنید از هواهای نفسانی بمثیله دوری می کنید از دشمنان تانت :
زیرا که نیست چیزی دشمن تبر برای انسان و مردم از پیروی کردن از هواهای نفسانی و از
معاصی و گناهان زبان های آنها .

۵۴۸ - و نیز در کتاب کافی است از امام پنجم عليه السلام که فرمود فرموده است
رسول خدا صلی الله علیه و آله و آزاد خدای متعال که فرموده است قسم بعزت و جلال و عظمت و بزرگی
و نور و بلندی مقام الوهیتم که مقدم نمیدارد بنده خواسته خود را برخواست من مگر آنکه
پراکنده میکنم روز گار و امر او را و گرفتار میکنم او را بدنیا و دل او را مشغول میکنم

وعزتی و جلالی و عظمتی و کبریائی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یشود عبد هواء
علی هوای الاشتت علیه امراه و التبسیت علیه دنیاه و شغلت قلبه بها ول از قه منها الا
ماقدر لهو عزتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای
علی هواه الاستحفظة ملائكتی و کفلت السموات والاًرضین رزقه و کنت له من وراء
تجارة کل تاجر و اتنه الدنیا وهی راغمة

۵۴۹ فی السفینة قال النبی ﷺ لرجل اقلل شهواتک یسهـل علیک الفقر و
اقلل من الذنوب یسهـل علیک الموت و قدم مالک امامک یسرک اللھاـق به واقعـ بـما
اویـه یـخـفـ عـلـیـکـ الحـسـابـ وـلاـشـاغـلـ عـمـافـرـضـ عـلـیـکـ بـماـقـدـضـمـنـ لـكـ فـانـهـ لـیـسـ بـفـاتـیـکـ
ماـقـدـقـیـمـ لـكـ وـلـیـسـتـ بـلـاحـقـ ماـقـدـزوـیـ عنـكـ **۵۵۰** وـفـیـهـ عـنـهـ ﷺ قال لـوـصـمـتـ الدـھـرـ کـلـهـ وـ
قـمـتـ الـلـیـلـ کـلـهـ وـقـتـلـتـ بـینـ الرـکـنـ وـالـمـقـامـ بـعـثـکـ اللـہـ مـعـ هـوـاـکـ بـالـغـامـ بـلـغـ انـ فـیـ جـنـةـ
فـیـ جـنـةـ وـانـ فـیـ نـارـ **۵۵۱** وـفـیـهـ قـالـ المـنـصـورـ لـلـصـادـقـ **علـیـکـ حـدـثـنـیـ** بـحـدـیـثـ اـتـعـظـ

باـنـ وـنـمـيـرـسـانـمـ اـزـ دـنـیـاـ بـهـ اوـ مـگـرـ بـانـداـزـهـ کـهـ مـقـدـرـ کـرـدـاـمـ بـرـایـ اوـ : وـ قـسـمـ بـعـزـتـ وـجـالـ وـ
بـزرـگـیـ وـنـورـ مـقـدـسـ وـ بـلـنـدـیـ مـقـامـ الـوـھـیـمـ کـهـ مـقـدـمـ نـمـیدـارـ بـنـدـهـ خـواـستـ مـرـاـ بـرـخـواـستـهـ وـ
مـیـلـ خـودـشـ مـگـرـ آـنـکـهـ حـفـظـ مـیـکـنـدـ مـلـائـکـهـ مـنـ اوـ دـاـ وـ کـفـالـتـ مـیـکـنـدـ آـسـمـانـهـاـ وـزـمـنـهـارـوـزـیـ
اوـ دـاـ وـ مـاـ خـودـ نـیـزـ حـافـظـ وـ نـگـهـبـانـ تـجـارـتـ وـ سـرـمـایـهـ اوـ هـسـیـمـ وـ دـنـیـاـ بـهـ اوـ روـ مـیـآـورـدـ .

۵۴۹ - در کتاب سفینه است که پیغمبر خدا فرمود بمردی که خواسته های خود را کم
کن تا آسان شود بر توانداری و کم کن گناهان خود را تا آسان شود بر تومردن : و جلو
بفرست مال خود را تا مسرورشی بر سیدن بثواب و آثار آن : و قناعت کن و راضی باش
با نچه عطاشدی تاسهـلـ وـ آـسـانـ شـودـ برـ توـ حـسـابـ : وـ رـوـمـتـ اـزـ آـنـچـهـ وـاجـبـ شـدـهـ بـرـ توـ بـسـبـبـ
آنچه ضمانت کرده شده برای تو که روزی باشد زیرا آنچه ضمانت شده بتو میرسد و از توقوت
نخواهد شد آنچه قسمت تو شده و نخواهی رسید با نچه بنانیست بتو برسد و قسمت تو نیست.
۵۵۰ - و نیز در همان کتاب نقل شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود
اگر روزه دار باشی تمام دهر و روزگار و نماز بخوانی شبهای را بتمام و کشته شوی بین رکن
و مقام (یعنی در راه خدا حشر و نش) تو با خواسته های تو خواهد بود هرچه باشد : اگر اثر
خواسته های تو بهشت باشد در بهشت خواهی بود و اگر آتش باشد در آتش.

۵۵۱ - و نیز در آن کتاب است که گفت منصور به امام صادق علیه السلام حدیث کن برای
من بحدیثی که پند بگیرم از آن و مانع من شود از اموری که باعث هلاکت من بشود فرمود
حمل پیشه کن زیرا حلم پایه علم است و مسلط باش بر نفس خود هنگام قدرت و توانایی.

به و یکون زاجر صدق عن الموبقات فقال الصادق علیه السلام فائه رکن العلم و املک نفسك^{۵۵۲} عند اسباب القدرة و فيه في الرضوى سألنى رجل عما يجتمع خير الدنيا والآخرة فقلت خالق نفسك.

عن الصادق علیه السلام طبی لعبد جاحد نفسه و هواء و من هزم جند هواء ظفر بر ضاء الله ومن جاوز عقله الامارة بالسوء بالجهد والاستكانة والخضوع على بساط خدمة الله فقد فاز فوزا عظيما ولا حجاب اعظم و اوحش بين العبد والرب من النفس والهوى^{۵۵۳} قال الحسن ان لم تطعك نفسك فيما تحملها عليه مماتكره فلا تطعها فيما تحملك عليه فيما تهوى^{۵۵۴} مجموعة ورام عن بعضهم جاهدوا اهوانكم كما تجاهدون اعدائهم^{۵۵۵} وفي الحديث القدسی في وصف اهل الخیر يوموت الناس مرة و يوموت احدهم في كل يوم سبعين مرة من مجاهدة انفسهم و مخالفتها هؤلئهم و الشیطان

۵۵۲ - در آن کتاب نقل است از حضرت رضا عليه السلام که فرمود پرسید مردی از چیزی که جامع خیر دنیا و آخرت باشد فرمود گفتم مخالفت کن هوای نفسانی خود را .
۵۵۳ - و در آن کتاب نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرمود خوش بحال بندے که مبارزه کند بانفس و هوای خود و هر که غالب شود بر هوای نفسانی ظفر یافته بر ضای خدا و هر که بعقل خود تجاوز کند بر نفس و ادار کننده بکارهای رشت بوسیله جد و جهد و خصوص و فروتنی بر بساط نعمت خدا : بدستیکه رسیده است به نعمت های بزرگ و فائز شده به فیض - های عظیم و نیست حجاب و پرده مهمتر و وحشتناکتر بین بندے و خدا از نفس و هوای نفس .

۵۵۴ - در مجموعه ورام نقل شده از حسن که اگر اطاعت نکند ترا نفس تو در آنچه و ادار میکنی اورا بر آن از امور یکه خوش ندارد: پس تو نیز اطاعت هکن آنرا در اموری که و ادار میکند تورا بر آن در اموری که خوش دارد.

۵۵۵ - و نیز در همان مجموعه نقل شده از بعضی که مجاهده و مبارزه کنید با هوای خود آنطوری که مبارزه میکنید بادشمنان خود
۵۵۶ - و در کتاب سفینه نقل شده که در حدیث قدسی وارد شده در وصف اهل خیر: عموم مردم یکمرتبه میمیرند و اما اهل خیر میمیرد هر روزی هفتاد مرتبه بجهة مجاهده و مبارزه کردن بانفس و مخالفت کردن با هوای نفسانی و مخالفت کردن با شیطان که جریان دارد در رگها و عروقشان .

الذى يجري فى عروقهم ۵۵۷ وفيه قال على ﷺ اشجع الناس من غالب هواه
فى الصافى الاعراف فى تفسير أولئك كالانعام بلهم أضل عن أمير المؤمنين عليه
ان الله ركب فى الملائكة عقلابلاشهوة وركب فى البهائم شهوة بلاعقل وركب فى
بني آدم كليةتهم فمن غالب عقله شهوته فهو خير من الملائكة ومن غالب شهوته عقله
 فهو شر من البهائم فى السفينه عن أبي الحسن عليهما السلام ان رجلا فى بنى اسرائيل عبد الله
اربعين سنة ثم قرب قربانا فلم يقبل منه فقال لنفسه وما اوتيت الامنك وما الذنب
الامنك فاوحى الله إليه ذمك لنفسك افضل من عبادتك اربعين سنة ۵۵۸ فى الالائل
سؤال بعض اهل العرفان عن الطريق إلى الله تعالى فقال خطوان و قدوصلت: خطوه
عن النفس و حظوة عن الدنيا فسمع بعض اهل العرفان هذا الكلام فقال طول ما قصره الله قبل

۵۵۷ - و در آن کتاب است که فرمود امیر المؤمنین علی علیه السلام شجاع ترین مردم کسی
است که غلبه کند بر هوای خود .

۵۵۸ - در کتاب تفسیر صافی وارد شده در سورة اعراف ضمن بیان معنای أولئك كالانعام
از امیر المؤمنین علی علیه السلام بدرسیتکه خدای متعال تر کیب کرده ملائکه را از عقل بدون
شهوت و ترکب کرده در بهائم شهوت را بدون عقل و ترکب کرده در بنی آدم هر دوهم عقل و
هم شهوت هر که غلبه دهد عقش را بر شهوت و میلهای نفسانی پس بهتر است از ملائکه و هر
که غلبه دهد شهوتش را بر عقلش پس او بدقتر است از حیوانات بی شعور و ادراک .

۵۵۹ - و در آن کتاب نقل شده از حضرت ابی الحسن علیه السلام که مردی در بنی اسراییل
پرسید خدارا چهل سال و بعد قربانی در راه خدا کرد و بعد چه شد که فهمید قبول نشده: بانفس
خود خطاب کرد و گفت از تو میرسد بمن آنچه میرسد و نیست گناه و تقصیری مگر از تو: خدا
و حی فرستاد بسوی او که تو بیخ تو خود را بهتر است از عبادت چهل ساله تو .

و در لائل وارد است که پرسیده شد از بعضی از اهل عرفان از راه رسیدن پختدا و رضای
خدا: گفت دو قدم است و اگر آن دو قدم برداشتی میرسی یک قدم بگذشت از هوای نفس:
و قدم دیگر بگذشت از دنیا: دیگری از اهل دانش شنید این کلام را گفت چه طولانی کرده
راهی را که خدا کوتاه کرده: و بعد گفت راه رسیدن پختدا و رضای خدا یک قدم است و آن
گذشت از هوای نفس است تا برداری رسیده زیرا که دنیا نیز حجاب و مانع است از رسیدن
بواسطه نفس از هوای نفس گذشتی از همه چیز گذشتی و راه خیلی پیمودی .

کوی جانان را که صد کوه و بیابان در ره است

رفتم از راه دل و دیدم که ره یک گام بود

خطوة عن النفس وقد وصلت: لأن الدنيا تصير حجاباً باللعبد بواسطة النفس^{٥٦٠} وفيه قد حكى عن مالك بن زياد قال ناز عنني نفسى في ماء باردى كوز جديده فقلت هذا حلال لا يأس به فاشترىت كوزاً وملائة ماء ووضعته في مهبة الشمار حتى بردو حان وقت الأفطار وصليت المغرب ونوافله وجعلت نفسى تنازع عنى وانا زعها فغلبتني عيناي فرأيت في النوم حوراء لم تر عيني مثلها حسناً وجمالاً فتحيرت فيها فقلت لمن انت قالت لمن لا يعني بشربة ماء باردى كوز جديده ركضت الكوزة برجلها وكسرته وصبت الماء فانبتهت فإذا الكوز مكسور والماء مصوب^{٥٦١} قال رسول الله ﷺ ان اخوف ما اخاف على امتي الهروى و طول الامل اما الهروى فانه يصد عن الحق و اما طول الامل فيensi الاخرة^{٥٦٢} قال الجواب^{عليه السلام} من اطاع هوا اعطى عدوه منه^{٥٦٢} و في روایة عن امير المؤمنين قال رسول الله ﷺ بعث سرية فلم يرجعوا قال من حبا بقوم قضاوا الجهاد الاصغر وبقى عليهم^{عليه السلام} الجهد الاكبر فقام^{عليه السلام}

٥٦٣ - و در آن کتاب حکایت شده از مالک پسر زياد که گفت منازعه کرد با من نفس من و خواست آب سردی در کوزه تازه : با خود گفتم این حلال است و چه با کی که مهیا کنم خریدم کوزه و پراز آب کردم و گذاشت بمحل وزش باد که سرد شود : رسید وقت افطار و خواندم نماز، مغرب و نوافل آن را و چون فارغ شدم نفس بمنازعه با من برآمد و خواست از من آب سرد و من هم بنزاع پرداختم: در این بین خوابم ربود در خواب دیدم حوریه بی مانند که ندیده بودم در حسن و جمال بمثل او : گفتم تو مال که هستی گفت مال کسیکه مرا نفوش شد به آب سردی در کوزه وبعد دیدم پا زد بکوزه و شکست کوزه و آبهای را بزمین ریخت بیدار شدم دیدم کوزه شکسته شده و آب هم ریخته شده.

٥٦٤ - فرموده است رسول خدا (ص) بدرستیکه بیشتر چیزی که خوف دارم بر امتم تبعیت از هوى و درازی آمال و آرزوها: اما تبعیت از هوى بدرستیکه مانع است از رسیدن بحق و اما درازی آمال باعث فراموشی آخرت است.

٥٦٥ - فرموده است حضرت جواد عليه السلام هر کس پیروی کند از هوا عطا کند به دشمن آرزویش .

٥٦٦ - و در روایت است از امیر المؤمنین عليه السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرستاد دسته را بجنگی : پس از آنکه بر گشتن فرمود من حبا بقومی که گذاندند جنگ کوچک را و باقی ماند بر آنها جهاد و جنگ بزرگ و گفته شد جنگ و جهاد بزرگ کدام است ای رسول خدا فرمود جهاد بزرگ جهاد و جنگ بانفس است .

جهاد النفس ۵۶۴ و فی روایة قال تعالى انی وضعت رضای فی مخالفۃ الہوی و الناس
یطلبونه فی الہوی فمی بجدونه ۵۶۵ و قال ابو عبد الله علیہ السلام ان الله یقول انی لست
کل کلام الحکمة اتقبل انما اتقبل هواء و همه فان کان هواء و همه فی رضای جعلت
همه تقدیساً و تسبیحاً ۵۶۶ مجموعه ورام قال جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام قوله اهدنا
الصراط المستقیم يقول ارشدنا الصراط للزوم الطريق المؤدى الى محبتک والمبلغ
جنتک والمانع من ان تتبع اهوانا فتعطیب او ناخذ بما رائنا فیها فنهملک ثم قال علیہ السلام فان من
اتبع هواء و اعجب برأیه کان لر جل سمعت اعناء العاشه تعظمه و تصفه فاجبت لقائه من
حیث لا یعرف فنی فاعرف مقداره ومحله فرأیته فی موضع قد احدق به خلق من اعناء العاشه *
فوقت منتبذا عنهم مغشیاً بلئام انظر اليه والیهم فما زال يرا وعهم حتى خالف طریقهم

۵۶۴ - ودر روایت است که خدای تعالی فرموده بدرستیکه قراردادم رضای خودرا در
مخالفت هوی و مردم طلب میکند رضای مرآ در تبعیت هوا چگونه میشود بیابند رضای مارا.
۵۶۵ - فرموده است امام ششم علیه السلام که خدای متعال فرموده بدرستیکه من هر
کلام حکمت آمیز را قبول نمیکنم بلکه قبول میکنم هوا و اهتمام صاحب کلام را : پس اگر
هوا و همت او در رضای من بود قرار میدهم همت اورا منزه و پاک.

۵۶۶ - و در کتاب مجموعه ورام است که فرمود امام ششم علیه السلام قوله خدای متعال
اهدنا الصراط المستقیم یعنی راهنمایی کن مارا برآه راست و ملازمت راهی که برساند و منجر شود
بمحبت تو : و همچنین رساننده باشد بیهشت تو : و مانع شود از اینکه پیروی کنم هواهای نفسانی
را پس بدشواری بیفتم : و یا پیروی کنیم از فهم خودمان و رأی خودمان در راه هدایت بتو و
بالنتیجه بهلات برسیم - وبعد فرمود بدرستیکه هر که پیروی کند از هوی و خورستند باشد
برأی خود خواهد بود بمثل مردیکه شنیدم میروند عموم مردم اطراف او و تعظیم میکنند اورا
و بزرگش میشمارند؛ ومن میل کردم بیین اورا بطوریکه نشناشد مرآ و میزان و قدر اورا دست
بیاورم و اندازه فهم اورا بیینم پس دیدم اورا در مکانی در حالیکه دور اورا گرفته اند جمعیتی
از اصناف مختلفه: فرمود ایستادم پنهان از مردم و خودرا پوشیده بودم که بنگرم بآن شخص و
بمردم دور او: پس ناظر حال او بودم تا راه او با مردم دوتا شد و از مردم جدا شد و مردم
پراکنده شدند و رفتند پی حوائج خودشان و فرمود من تبعیت کردم و رفقم بعقب او: مکثی
نکرد و رفت تا رسید بدکان نانوائی غافلگیر کرد نانوا را و دبود از دکان او دو قرص نان بتحو
سرقت .

* - من قبائل شتی واحده عنو بالکر

و فارقه‌هم و لم يقرّ فقرت العوام عنه لحوائجهم و تبعته اقتفي اثره فلم يلبث ان مرّ بخبار
فتغفله فأخذ من دكانه رعيفين مسارقة فعجبت منه ثم قلت في نفسى لعله معامله ثم مرّ بعده
بصاحب الرّمان فما زال به حتى تغفله و أخذ من عنده رّمانتين مسارقة فعجبت منه ثم قلت
في نفسى لعله معامله ثم اقول ما حاجته اذا الى المسارقة ثم لم ازل اتبعه حتّى هرّ بمريض
فوضع الرغفين والرها نتين بين يديه و مشى فتبعة حتى استقر في بقعة من صحراء
فقلت له يا عبد الله لقد سمعت بك فاجبتك لقاءك فلقيتك لكنى رأيت منك ما اشغل قلبي
وانى سائلك عنه ليزول به شغل قلبي قال و ما هو قلت رايتك بخبار و سرت منه
رغيفين ثم بصاحب الرّمان و سرت منه رّمانتين قال فقال لي قبل كل شيء حدثنى من
انت قلت رجلا من ولد آدم من امة محمد عليهما السلام قال لعلك جعفر بن محمد بن علي بن
الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام قلت بل ف قال لي فما ينفعك شرف اصحابك مع جهلك
بما شرفت به و ترك علم جدك و ابيك لئلا تذكر ما يحمد به غيرك و يمدح به فاعله
قلت وما هو قال القرآن كتاب الله ؛ قلت وما الذي جهلت منه قال قول الله عز و جل من

تعجب كردم از این عمل او: با خود گفتم شاید با نانوا داد و ستد دارند: بعد گذشت از
او تا رسید بشخص اثار فروشی آنجا توقف کرد و نرفت تا اورا نیز غافل کرد و برداشت از
او داده اثار بنحو ذردی و سرت باز تعجب کردم از این عمل و با خود گفتم شاید باهم داد
و ستد دارند وبعد گفتم در صورت معامله داشتن چه احتیاج با غفال او و این نحوه عمل همین
طور ناظر او بود تارسید بمريضي: گذاشت دو قرص نان و دو دانه اثار را جلو آن مريض
و رفت حضرت فرمود من هم رقمت تارسيده بمکانی از خلوت و صبرا: گفتم اى بنده خدا هر
آينه من شنيده بودم درباره تو صفاتي دوست داشتم تو را ببینم و ديدم ولی ديدم از چيزهایي
كه دل من مشغول فکر آنها شد واز تو ميپرسم از آنها تا دل من راحت شود: گفت چيس است
آن امور گفتم ديدم به نانوا رسيد و سرت کردي از او دو قرص نان و بعد بصاحب اثار
بر خوردی و سرت کردي ازاو دوانار حضرت فرمود مبن گفت پيش از هر چيز بگو تو كه هستي
و خود را معرفی کن: فرمود من مردی هستم ازواولاد آدم از امت و پیروان محمد (ص): گفت
شاید جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب باشی گفتم بلی: در این هنگام گفت
چه نفعي دهد تورا شرافت خانوادگي تو باينکه جاهل باشی با نچه مایه شرف تواست: و فرا
نگرفتن و واگذار کردن تو علم جدت و پدرت تا انکار نکنی چيزهایي که باعث ستایش غير
تو است و مرح میشود با آن فاعل آن.

جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزى الامثلها و انى لما سرق
الراغفين كانت سبئتين ولما سرق الرمانتين كانت سبئتين فلما تصدق بكل واحدة
منهما كانت اربعين حسنة فانقص من اربعين حسنة اربع سبئات يبقى ست و ثلاثون :
قلت نكلةك امك انت البجاهل بكتاب الله او سمعت الله عزوجل يقول انما يتقبل الله
من المتقين انك لما سرق رغيفين كانت سبئين ولما سرق الرمانتين كانت سبئتين
فلما دفعتهما الى غير صاحبها بغير امر صاحبها كانت انما اضفت اربع سبئات الى
اربع سبئات ولم تضاف اربعين حسنة الى اربع سبئات فجعل يلاحظني فانصرفت و
تركته ^{٥٦٧} في السفينه ما هذه عبارتها في عدة روايات ان الطريق الى موافقة الحق و
رضاه ووصله وطاعته وذكره وقربه وانسه مخالفه النفس وسخطها وهجرها وعصيانيها
ونسيانها والتبعاد عنها والوحشة منها والطريق الى ذلك الاستعانة بالحق على النفس

(باب اجتناب الحرام ومدح كسب الحلال)

^{٥٦٨} في السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام يا كميل ان المسان يبوح من القلب

گفتم چيست آنچه من بآن جاهلم وغير عالم است بآن گفت كتاب خدا قرآن: گفتم چه
چیز جاهلم من از قرآن گفت قول خدای تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء
بالسيئة فلا يجزى الامثلها (يعني هر که کار نیک کند خدا ده برابر به او عنایت کند و هر که
کار بد کند جزا داده نشود مگر مثل آن: وهر آینه من چون دزدیدم دو قرص نان برای من نوشته
شد دو گناه و چون دزدیدم دوانار نوشته شد نیز دو گناه: و چون صدقه دادم بهر یک از آنها
نوشته شد برای من چهل حسن: و چون کم کنی از چهل حسن چهار گناه باقی میماند سی و شش
حسن: گفتم مادرت بعایت بگرید تو هستی که جاهل بكتاب خدائی آیا نشنیدی قول و کلام
خدای متعال انما يتقبل الله من المتقين عمل قبول نمیشود مگر از شخص پرهیز گار بدانکه
وقیکه دزدیدی دو قرص نان نوشته شد برای تو دو گناه و چون دزدیدی دوانار نوشته شد برای تو دو
گناه و چون دادی بغير بدون اذن صاحب آنها افروده شد چهار گناه بر چهار گناه و افزوده
نشد چهل حسن به چهار گناه در این هنگام فرمود مرآ نگاهی کرد و رفت.

در كتاب سفينه نقل شده که راه بسوی حق و بdest آوردن رضای او وانس با
خدا وقرب و ذکر خدا مخالفت با نفس است و دوری از آن و عصیان آن و دوری از آن: و راه
بسوی آن یاری و کمک خواستن از خدا برغلبه بر نفس است.

(باب پرهیز کردن از حرام ومدح كسب حلال)

در كتاب سفينه وارد شده که فرموده است امير المؤمنين عليه السلام به کمیل که

و القلب يقوم من الغذاء فانظر فيما تغذى قلبك و جسمك فان لم يكن ذالك حلالاً
لم يقبل الله تعالى تسبيحك ولا شكرك ^{۵۶۹} وفيه و يروى عن سيدنا امير المؤمنين
عليه السلام انه لما كان يفرغ من الجهاد يتفرغ لتعليم الناس والقضاء بينهم فاذا فرغ من
ذالك اشتغل في حائلته يعمل فيه بيده وهو مع ذالك ذاكر الله جل جلاله ^{۵۷۰} وعن
النبي عليهما السلام من اكل الحلال اربعين يوماً نور الله قلبه ^{۵۷۱} وعن عليه السلام العبادة مع اكل
الحرام كالبناء على الرمل و قيل على الماء ^{۵۷۲} و قال عليه السلام ان الله ملكاً نياي على
بيت المقدس كل ليلة من اكل حراماً لم يقبل الله عنه صرفاً و لاعدلاً و الصرف النافلة
و العدل الفرضه .

^{۵۷۳} وفيه عن النبي عليهما السلام من اكل الحلال قام على راسه ملك يستغفر له حتى
يفرغ من اكله ^{۵۷۴} وقال عليه السلام لرَّدْ دائق من حرام تعذر عند الله تعالى سبعين ألف

ای کمیل بدرستیکه زبان اظهار کننده است آنچه را در دل است و دل قوام میگیرد از غذا و
خوردنها : پس دقت کن در آنچه استفاده میکند دل و جسمت از آن پس اگر حلال نباشد قبول
نمیکند خدای تعالی نه تسبیح تورا و نه شکر گذاری تورا .

^{۵۶۹}- و در آن کتاب است که روایت شده از آقای ما امیر المؤمنین عليه السلام که هر کاه
فادغ میشد از جنگ میبرداخت بتعلیم مردم و حکومت بین مردم : و هر گاه فراغت مییافت از
آن اشتغال میورزید بکار در زمینی که داشت و بست خود کشت و کار میکرد و با وجود آن مشغول
بود بذکر خدای متعال .

^{۵۷۰}- و از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود هر که حلال بخورد چهل روز منور گردازه
خدا دل اورا .

^{۵۷۱}- و نیز از آنحضرت وارد شده که فرمود عبادت با خوردن مال حرام مثل عمارت
ساختن روی ریگ است ویا روی آب .

^{۵۷۲}- و فرمود رسول خدا (ص) بدرستیکه برای خدا ملکی است که فریاد میزند بالای
بيت المقدس در هر شبی : هر که بخورد مال حرامی قبول نمیکند خدا از او نه مستحبی و
نه واجبی .

^{۵۷۳}- و در همان کتاب است که هر که بخورد مال حلال میایستد بالای سر او ملکی و طلب
آمر زش میکند برای او تا آنکه فارغ شود از خوردن آن

^{۵۷۴}- و رسول خدا صلی الله عليه و آله فرموده است رذکردن یک دائق اذحرام بر ابری
میکند نزد خدای متعال با هفتاد هزار حج قبول شده

حجۃ مبرورة^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} ۵۷۵ عن النبی^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} ترك لقمة افضل من مأْتین رکعة تطوعاً فی السفینه نقل عن خط الشیخ محمد بن علی الجبیعی عن خط الشیخ الشهید قال احمد بن ابی الجواری تمییت ان اری ابی سلیمان الدارانی فی المnam فرایته بعدسنه : فقلت له یا هعلم ما فعل اللہ بک فقال يَا احمد جئت من باب الصغیر فلقيت و سق شیخ فأخذت منه عوداما ادی تخلل به او رمیت به فأنما فی حسابه منذسنه الی هذه الغایة ۵۷۶ فی السفینه عن الباقر^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} اذا اصاب مالا حراما مالم یقبل اللہ منه حج ولا عمرة ولا صلة رحم حتى انه یفسد الفرج^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} ۵۷۷ وعن النبی^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} اذا وقعت اللقمة من حرام من جوف العبد لعنه کل ملك فی السموات والارض.

۵۷۸ طرائف الحکم عن ابی عبیدة الخداء قال قال ابو جعفر^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} قال رسول اللہ من اقطع مال مؤمن غصباً بغير حقه لم ینزل اللہ مع رضاعنه ما قاتلا عمالة التي یعملها من البر والخير لا یثبتها فی حسناته حتی یرد المال الذي اخذه الی صاحبه^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} ۵۷۹ عن ربیع

۵۷۵ - ونیز از رسول خدا نقل شده که ترك یک لقمه از حرام بهتر است از دویست در کمت نماز مستحب و در سفینه نقل کرده از خط شیخ محمد پسر علی جبی از خط شیخ شهید : که گفت احمد پسر ابی الجواری مایل بودم در خواب بهینم ابی سلیمان دارانی را تا آنکه در خواب دیدم بعد از یگسال : پرسیدم خدا چه کرد با توای استاد : در جواب گفت ای احمد بدان از در کوچک که باب الصغیر باشد خارح شدم بر خوردم بیاری از هیزم چوبی گندم از آن جهت خلال دندان نمیدانم خلال کردم یا نه افادختم بزمین بدون خلال : و هنوز که یگسال است تا این وقت گرفتار حساب آن هستم

۵۷۶ - ونیز در کتاب سفینه از امام پنجم علیہ السلام نقل شده که فرموده هر که مال حرامی بخورد قبول نمیکند خدا حج و عمرة و صله رحم اورا حتی آنکه باعث فساد رحم زن میشود ۵۷۷ - واز رسول خدا وارد است که هر گاه قرار گیرد لقمة از حرام در جوف بندۀ لعن میکند اورا آنچه ملکی در آسمانها و زمین است .

۵۷۸ - در کتاب طرائف الحکم نقل است از ابی عبیده خداء که گفت امام پنجم علیہ السلام فرمود که رسول خدا صفر موده است هر که بر باید مال مؤمنی و غصب کند بدون حق همیشه خدای متعال اعراض میکند از او و بی اثر میگذارد کارهای را که انجام میدهد از خوبی ها : و ثبت نمیشود حسنات و کارهای خوب او تا وقتیکه رد کند مالی را که گرفته بصاحب آن .

۵۷۹ - نقل شده از کتاب ربیع الاول بار که علماء بنی اسرائیل عادت بر این داشتند که مستور مینداشتند از علوم دو علم را یکی علم نجوم و ستاره شناسی و یکی علم طب را و نمیآموختند

الابرار انه كان علماء بنى اسرائيل يسترون من العلوم علم النجوم وعلم الطب
 فلا يعلّمونهما اولادهم ل الحاجة الملوك اليهما لئلا يكون سببا في صحبة الملوك والدلو
 منهم فيضمحل دينهم ۵۸۰ في الرسائل عن عبدالله بن حماد عن علي بن ابي حمزه قال
 كان لي صديق من كتاب بنى امه فقال لي استاذن لي على ابي عبدالله عليه السلام فاستاذن له
 عليه فأذن له فلما ان دخل سلم وجلس ثم قال جعلت فداكاني كنت في ديوان هؤلاء
 القوم فاصبت من دنياهم مالا كثيرا واغمضت في مطالبه فقال ابو عبدالله عليه السلام لو لأن
 بنى اميء وجدو لهم من يثبت ويجبى لهم الفيسي ويقاتل عنهم ويشهد جماعتهم لما
 سلبو ناحقنا ولو تر كهم الناس وما في ايديهم ما جدوا الاماوقع في ايديهم قال فقال
 الفتى جعلت فلاك فهل لي مخرج منه قال عليه السلام ان قلت لك تفعل قال افعل قال عليه السلام

باولادشان : بواسطه احتیاج داشتن سلاطین باین دو علم که مبادا این دو علم باعث شود که همنشین
 و بخدمت آنها در آیند : و منجر شود بخوردن حرام و باعث اضمحلال دین آنها شود .

۵-۵- در کتاب وسائل نقل است از عبدالله پسر حماد از علي بن ابي حمزه که گفت من
 دوستی داشتم از نویسنده گان بنی اميء بمن گفت اجازه بگير برويم خدمت امام ششم عليه السلام
 اذن خواستم برای او حضرت اجازه فرمود : پس از ورود خدمت امام ع سلام کرد و نشست
 عرض کرد فدایت شوم من مردی هستم که مستخدم دستگاه این قوم یعنی بنی اميء بودم و مال
 زیادی بدبست آورده ام : و در بدبست آوردن آنها بی احتیاط بوده ام و از هر راهی جمع کرده ام
 حضرت فرمود اگر نمی باقتفتد بنی اميء کسانی را که نویسنده گی کند و ذکوات برای آنها جمع آوری
 کند و برای آنها جنگ کند و دفاع کند از آنها و نمی باقتفتد کسانی را که در اجتماعات و جماعتهای
 آنها حاضر شوند نمی توانستند حق مارا از ما بگیرند : و اگر مردم واگذار می کردند آنها را
 بخودشان و آنچه دستشان بود نمی توانستند تجاوز کنند بحق دیگران : جوان دوست من گفت
 فدایت شوم آیا من راه خلاصی دارم از تبعات کارم : حضرت فرمود اگر آنچه بگویم برای
 خلاصی تو عمل می کنی گفت بلی عمل می کنم : فرمود پس خارج شو از تمام آنچه بدبست آورده
 در دستگاه بنی اميء : هر که را می شناسی از اصحاب اموال را دکن باو ما شش : و هر که نمی شناسی
 صدقه بده از طرف صاحب شش و من ضمانت می کنم برای تو نزد خدای متعال بهشت را : در این هنگام
 جوان متفکر نشست زمان درازی : وبعد عرض کرد حاضر انجام دهم فدایت شوم : این ابي
 حمزه گفت جوان بر گشت با ما بکوفه . وباقی نگذاشت چیزی از ثروت و اموال بروی زمین
 مگر آنچه که داد و رد کرد حتی لباسهای تن خود را : این ابي حمزه گفت ما شرکت کردیم
 و چند نفری خریدیم برای او لباسی و فرستادیم برای او خرجی روزانه و نگذشت مگر چند

از آخر ج من جميع ما کسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله ومن لم
تعرف تصدقت به وانا اضمن لك علی الله عزوجل الجنه فاطرق الفتى طويلا ثم قال
له لقد فعلت جعلت قدک قال ابن ابی حمزة فرجع الفتى معنا الى الكوفته فما ترك
شيئا على وجه الارض الاخرج منه حتى ثيابه التي كان على بدنه قال فقسمت له قسمة
واشترى ناله ثيابا وبعثنا اليه بنفقة قال فما اتي عليه الاشهر قلائل حتى هرث فكنا
نعوده قال فدخلت عليه يوما وهو في السوق قال ففتح عينيه ثم قال لي ياعلى وفي لي
والله صاحبک قال ثم مات فتوينا امره فخرجت حتى دخلت على ابی عبد الله علیه السلام فلما
نظر الي قال لي ياعلى وفينا والله لصاحبک قال فقلت صدقتك جعلت قدک والله هكذا
قال لي عند موته ۵۸۱ و حکی عن بعض العارفین انه قال ان آکل الحرام والشبهة
مطرود عن عن الباب بغير شبهة الانزی ان العجب ممنوع من دخول بيته والمحدث
محرم عليه مس كتابة القرآن مع ان الجنابة والحدث اثر ان مباحث فكيف بمن هو
منغمس في قذر الحرام ۵۸۲ عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم من بات كالا عن طلب الحلال بات مغفور او
قال صلی اللہ علیہ وسلم العبادة سبعون جزء او افضلها جزء اطلب الحلال ۵۸۳ عن عروین سیف عن

ماه کمی تا آنکه مریض شد : رفقتم عیادت کنم از اوروزی دیدم بحال رفتن است : در این حال
گشود چشمان خودرا : وبعد گفت ای پسر ابی حمزة وفاکرد بخدا قسم آقای توب آنچه وعده
داده بود : و بعد چشم از دنیا بست و مرد : پس کفن و دفن کردیم رفقتم خدمت امام ششم ع تا
نظر حضرت بمن افتاد فرمود بخدا قسم ما وفاکر دیدم بدوست تو آنچه وعده دادیم ابن ابی حمزة
میگوید گفتم فدائیت شوم خود اوهم گفت بما دم مر گ که شما وفاکر دید بخدا قسم .

۵۸۱- و حکایت شده از بعضی از داناییان که فرموده آدم خورنده حرام و شبېنگ دور
است از در رحمت خدا بی شک آیا نمیبینی که آدم جنب ممنوع است از دخول خانه خدا و بی
وضوح رام است دست بزند بخط قرآن با آنکه جنابت و حدث اثر دو عمل مباح است پس چگونه
خواهد بود کسیکه فرورفته باشد در پلیدی حرام و حرام در بدن او اثر گذاشته باشد

۵۸۲- و نقل است از رسول خدا که هر که بخوابد از خستگی در طلب حلال : خوابیده
این آدم در حالیکه آمرزیده شده و فرمود عبادت هفتاد جزء است که افضل و برتر از همه
طلب حلال است ،

۵۸۳- و نقل است از عمر بن سیف از امام ششم علیه السلام که فرمود وامگذار طلب رزق
حلال را زیرا که آن مدد است برای تو نسبت به دین تو : و به بند پای شترت را با تو کل
بخدا یعنی عقب کار برو و توکل کن بخدا .

اَيُّوبَنْدَ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي لَا تَدْعُ طَلْبَ الرِّزْقِ مِنَ الْحَالَلِ فَإِنَّهُ عَوْنَ لَكَ عَلَى دِينِكَ وَأَعْقَلَ رَاحْلَتِكَ وَتَوْكِلْ لَكَ ۝ ۵۸۴ عَنِ الْمَحَاسِنِ عَنِ اَيُّوبَنْدَ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنْ كَسْبِ مَا لَمْ يَرَهُ حَلْمٌ سُلْطَنٌ عَلَيْهِ الْبَنَاءُ وَالظَّلَمُ وَالْمَاءُ ۝ ۵۸۵ فِي السَّفِينَةِ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَكْلِ لَقْمَةِ مِنْ حَرَامٍ لَمْ تَقْبِلْ لَهُ صَلْوةُ أَرْبَعِينِ لِيَمَّةٍ وَلَمْ تَسْتَجِبْ لَهُ دُعَوةُ أَرْبَعِينِ صَبَاحًا وَكُلَّ لَحْمٍ نَبِيَّتِهِ الْحَرَامِ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ وَانَّ الْلَّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تَبَنِيَتِ الْلَّحْمَ ۝ ۵۸۶ فِي السَّفِينَةِ قَالَ الْمَسْعُودِيُّ فِي مَرْوِجِ الْذَّهَبِ ذَكَرَ الْفَضْلَ بْنَ رَبِيعَ قَالَ دَخَلَ شَرِيكَ عَلَى الْمَهْدِيِّ يَوْمًا فَقَالَ لَهُ لِمَ بَدَانَ تَبَيَّنَنِي إِلَى خَصْلَةِ مِنْ ثَلَاثَةِ قَالَ وَمَا هُنَّ يَا مَامِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ إِنَّمَا إِنْ تَلِيَ الْقَضَاءَ أَوْ تَحْدِثَ وَلَدِيَ وَتَعْلَمُهُمْ أَوْ تَأْكُلَ أَكْلَةَ فَكَرْرَ ثُمَّ قَالَ أَكْلَةَ أَخْفَهْنَ عَلَى نَفْسِي فَاحْتَبِسْهُ وَقَدْمَ إِلَى الطَّبَاخِ إِنْ يَصْلِحَ لَهُ الْوَانَامِنَ الْمَخْنَ الْمَعْقُودَ بِالسَّكَرِ الطَّبَرِزِيِّ وَالْعَسْلِ فَلِمَّا فَرَغَ مِنْ غَذَائِهِ قَالَ لَهُ الْقِيمُ عَلَى الْمَطْبِخِ يَا مَامِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَيْسَ يَفْلَحُ الشَّيْخُ بَعْدَهُذِهِ أَكْلَةَ إِبْدَا قَالَ الْفَضْلُ بْنَ رَبِيعَ فَحَدَّثَهُمْ وَاللَّهُ شَرِيكَ بَعْدَ الْكَوْعَلِمِ أَوْ لَادِهِمْ وَوَلَى الْقَضَاءَ لَهُمْ وَلَقَدْ كَتَبَ

۵۸۴- از کتاب محسان نقل است از امام شیعه که فرموده که از راه غیر حلال بدبست آورد مالی مسلط کند براو بنا و آب و گل را که از او بگیرد .
۵۸۵- و در کتاب سفینه نقل است از رسول خدا ص که فرموده که بخورد لقمه از حرام قبول نمیشود نمازی از او تا چهل شب و مستجاب نمیشود ازاودعائی تا چهل روز و هر گوشتشی از حرام بروید به آتش سزاوارتر است : و فرموده یک لقمه گوشت میر و یاند ، یعنی باید از یک لقمه هم دوری کرد .

۵۷۶- و در کتاب سفینه است که مسعودی در کتاب مروج الذمہ گفت که فضل بن ربیع گفته است وارد شد شریک بر مهدی عباسی روزی : مهدی باو گفت ناچاری از قبول کردن یکی از سه کار : پرسید چیست آنها یا امیر المؤمنین : گفت یا تصدی کنی و بعده بگیری قضاؤت را : یا بیاموزی باولادم و قبول کنی تعلیم آنها : و یا بخوری یگ غذا از غذاهای من : پس با خود فکری کرد و گفت یگ غذا خوردن از همه سهل تر است برمن : پس نگاه داشت اورا مهدی و فرستاد پیش طباخ و آشپز که بسازد غذائی از مغز با شکر طبرز و عسل : پس از فراغت از خوردن رئیس آشپزخانه بخلیفه گفت این مرد بعد از خوردن این غذا رستگار نخواهد شد ابداً : فضل بن ربیع گفت بخدا قسم شریک بعد از خوردن غذاهم بجهای مهدی را تعلیم داد و هم قضاؤت را بعده گرفت و انجام داد : و فضل میگوید خلیفه نوشته صندوقدار حقوقی به او بدهد و بعد در گرفتن حقوق با صندوقدار مشاجره افتاد : صندوقدار گفت بمثل اینکه چیز گرانبهائی فروخته : شریک گفت بلی بخدا قسم دین خود را فروخته ام .

بارزاقه الى الجهد فضايقه في النقص فقال له الجهد انك لم تبع برّا قال له شريك بلى والله لقد بعثت ديني ۵۸۷ مجموعه ورام قال امير المؤمنين حسن الخلق في ثلاث اجتناب المحارم وطلب الحلال والتوضّع على العيال ۵۸۸ في السفينه روی عباس قال كان رسول الله ﷺ اذا نظر الى الرجل فاعجبه قال له حرفة فان قالوا الا قال سقط من عيني قيل و كيف ذلك يا رسول الله قال لان المؤمن اذا لم يكن له حرفة يعيش بيده ۵۸۹ في الوسائل عن ابن ابي عمير عن عبد الله بن الحجاج عن ابي عبد الله عليهما السلام قال ان محمد بن المنكدر كان يقول ما كنت اظن على بن الحسين عليهما السلام يدع خلفا افضل حتى رأيت ابنته محمد بن على فاردت ان اعظه فوعظني فقال له اصحابه باى شئي وغضلك فقال خرج الى بعض نواحي المدينة في ساعة حارة فلقاني ابو جعفر محمد بن على عليهما السلام وكان رجلا بادناقيلا وهو متکی على غلامين اسودين او موليين فقلت في نفسی سبحان الله شیخ کبیر من اشیاخ قریش فی هذه الساعة على مثل هذه الحالة فی طلب الدنيا امامی اعظه فدئت منه فسلمت عليه فردت علی بنهر وهو يصاب عر قافقلا اصلاح الله شیخ من اشیاخ

۵۸۷ - در کتاب مجموعه ورام نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حسن خلق سه چیز است دوری از حرام : و طلب حلال : و توسعه در زندگی بر اهل و عیال ۵۸۸ - در آن کتاب وارد شده از عباس که گفت هروقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نظر میکرد پر دی و دوست میداشت اورا میفرمود آیا هست برای او حرفة و صنعتی اگر میگفتند ندارد میفرمود از نظر من ساقط شد و از نظر من افتاد گفته شد علت آن چیست یا رسول الله فرمود بجهت آنکه مؤمن هر گاه نداشته باشد حرفة و راه ارتزاق و زندگی هر آینه ممکن است ارتزاق کند بدین خود .

۵۸۹ - در کتاب وسائل نقل است از ابن ابی عمیر از عبد الله پسر حجاج از امام ششم علیه السلام که فرمود محمد پسر منکدر گفت گمان نمیبردم از (محمد منکد) گفته شده یکنفر از عرفاء عامه بوده) على بن الحسین خلفی مانده باشد برتر از او تا آنکه دیدم پسر او محمد بن علی را و قصد کردم موعله کنم او را امر اموعله کرد : پرسیدند یاران او که بچه چیز موعله کرد تو را : گفت خارج شدم بعضاً از اطراف مدینه در یک ساعت و زمان بسیار گرمی پس ملاقات کردم ابو جعفر محمد بن علی را و آنحضرت دارای بدنه بود سنگین و گوشتشی و تکیه داده بدونفر غلام سیاه : با خود گفتم سبحان الله پیر مردی از طایفہ قریش در چنین ساعت گرم و سوزانی با این حالت در طلب و تلاش دنیا باشد : چه خوب است که من او را نصیحت کنم و

قریش فی هذه الساعة على هذه الحالة في طلب الدنيا ارایت لو جاء اجلك وانت على هذه الحال فقال لوجائني الموت وانما على هذه الحال جائني وانا في طاعة من طاعة الله عزوجل اكف بها نفسی وعيالی عنك وعن الناس وانما كنت اخاف لوان جائني الموت وانما على معصية من معاصي الله فقلت صدق تیر حمک الله اردت ان اعظك فو عظتني ۵۹۰ في الوسائل عن عبد الاعلى مولی آلسام قال استقبلت ابا عبد الله في بعض طرق المدينة في يوم صائف شدید الحر فقلت جعلت فداك حالك عند الله وقرباتك من رسول الله عليه السلام وانت تجهد نفسك لنفسك في مثل هذا اليوم فقال يا عبد الاعلى خرجت في طلب الرزق لاستغنى به عن مثلك ۵۹۱ في الرسائل ايضاً عن ابي حمزة عن ابي جعفر علیه السلام قال من طلب الدنيا استغناها عن الناس وسعيا على اهله وتعطضا على جاره لقى الله عزوجل يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر ۵۹۲ ذكر في السفينة في بيان شدة احتياطات زین الدین بن محمد صاحب

پندی دهم : پس نزدیک شدم بآن آقا و سلام کردم جواب سلام مراد بازحمت و عرق ریزش داشت از آن آقا : پس گفتم خدا اصلاح کند تورا .

سزاور است پیر مردی از بزرگان قریش در این ساعت گرما با این حالت شما در طلب و بدست آوردن دنیا باشد : آیا چگونه خواهی بود اگر اجل و مرگ در رسدو تو را در این حال : در جواب فرمود اگر در رسدو مرا مرگ در این حال و این ساعت در یافته مرا در حال اشتغال بطاعتی از اطاعات خدای عزوجل که حفظ میکنم با آن خود و عیالم را از احتیاج بتو و از مردم مثل تو : وقتی خائن و ترسانم که بر سد مرا مرگ و حال آنکه در حال معصیتی از معاصی خدا باشم : گفتم راست فرمودی : خدا رحمت کند تورا خواستم موعظه کنم تو را تو مرا موعظه کردي .

۵۹۰ - در کتاب وسائل نیز نقل شده از عبد الله علی آلسام که برخوردم به امام ششم ع راهی از راههای مدینه در روزی بسیار گرم عرض کردم فدایت شوم با قرب و مقام تو نزد خدا و خویشاوندی تو برسول خدا من این نحو کوشش میکنی و بزحمت میاندازی خود را در مثل چنین روز گرمی : فرمود ای عبد الاعلى خارج شدم و اقدام کردم در طلب رزق تابی نیاز شوم با آن از مثل توئی .

۵۹۱ - و نیز در کتاب وسائل نقل شده از ابی حمزة از امام پنجم علیه السلام که هر که برود بطلب دنیا بجهت بی نیازی از مردم و توسعه بر اهل و عیالش وجهت انعام و اکرام به مسایه خود ملاقات کند خدا را عزوجل روز قیامت در حالیکه بدرخشید روی او مثل ماه شب چهارده

۵۹۲ - در کتاب سفینه ذکر شده در بیان شدت احتیاط زین الدین پسر محمد صاحب معالم قدس سر هما چیز یکه این است عبارات آن : ذکر کرده پسر ایشان عالم جلیل شیخ علی

المعالم قدس سر هما ماهذه عبارته بعينه: ذكر ولده العالم الجليل الشیخ السبط فى الدر المنشور من جملة احتیاطه و تقواه انه بلغه ان بعض اهل العراق لا يخرج الز کوہ فکان کلما اشتري من القوت شيئاً ذکریا ذکار قبل ان يتصرف فيه: وارسل اليه الامیر یونس بن حرقوش رحمة الله الى مکة المشرفة خمسة قرش وكان هذا الرجل له املاک من زرع وبساتین وغير ذلك و يتوقى ان يدخل الحرام فيها وارسل اليه معها کتابة مشتملة على آداب وتواضع وكان له فيه اعتقاد زائد والتمن منه ان يقبل ذلك وانه من خالص حاله الحال وقد ذکار و خمسه فأبی ان يقبل: فقال له الرسول ان اهلك و اولادك في بلادهذا الرجل وله بک تمام الاعتقاد ولمعلى اولادك وعلى عيالك شفقة زائدة فلا ينبغي ان تجبيه بالرد فقال ان كان ولا بد من ذلك فابقها عندك و اشتري هذه السنة بما قرش منها شيئاً من العود والقماش وغيره : ونرسله اليه على وجه الهدية وهكذا نفعل كل سنة حتى لا يبقى منه شيئاً فارسل له ذلك تلك السنة وانتقل الى رحمة الله و رضوانه .

سبط در کتاب در در منثور که از جمله تقواو احتیاط ایشان این بود : که خبر رسیده بود که بعضی از اهل عراق زکوہ نمیدهند باین جهت از هرچه از خوردنی میخیرید از اموریکه زکوہ بآن تعلق میگرفت اول زکوہ آنرا میداد و بعد تصرف میکرد در آن : و اتفاق افتاد که فرستاد برای ایشان امیر یونس بن حرقوش بمکه پانصد قرش پول و این مرد دارا بود املاک و باغات و ملاحظه میکرد که حرام داخل مال او نشود و با این پول کاغذی هم فرستاده بود با تواضع و ادب و در آن کاغذ التماس و خواهش کرده بود که قبول فرمایند و نوشته بود که این ازمال خالص و حلال من است و حقوق آن از خس و زکوہ پرداخته ام : با همه این تفاصیل امتناع کرد از اینکه قبول کند آن پول را : آورنده پول اصرار کرد شما خانواده و اولادتان از جمله رعایا و محتاجین به او هستند زیرا در بلاد او هستند و اوهم ارادت کامل دارد بشما : و بهاهل و اولاد شما محبت زیاد میکند و با این اوضاع و احوال سزاوار نیست جواب رد بهاو بدهید و قبول نکنید .

فرمود حال که چنین است وناچار جواب ردندهم : پس بماند پول پیش شما که واسطه هستید و از همین پول بخر هر سال بمقدار صدقرش از آن تحفه از عود و قماش وغیره تا بفرستیم ما برای او از راه هدیه : و بهمین منوال رفتار کنم تا این پول تمام شود : از قضای روزگار فرستاده هدیه همان سال و بر حمت خدا واصل شد .

(باب الحیاء)

۵۹۳ فی الکافی عن ابی عبیدۃ الحذاء عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة ۵۹۴ فی الکافی عن حسن الصیقل قال قال ابو عبد اللہ علیہ السلام الحیاء والعلف والعلی اعنى عی اللسان لاعی القلب من الایمان ۵۹۵ وفيه ايضا عن عوام بن الزبیر عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من رق وجهه رق علمه ۵۹۶ وفيه عن معاذ بن کثیر عن احدهما علیہ السلام قال الحیاء والایمان مقویان فی قرن فإذا ذهب احدهما تبعه صاحبه ۵۹۷ وفيه عن الفضل بن کثیر عن ذکرہ عن ابی عبد اللہ علیہ السلام لمن لا حیاء له ۵۹۸ فی الکافی ايضاً عن ابی علی الہبی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال رسول الله علیه وآلہ اربع من کن فيه وکان من قرنہ الی قدمه ذنو بادلها الله حسنات الصدق و الحیاء و حسن الخلوق والشکر ۵۹۹ فی ارشاد الدیلمی قال رسول الله علیہ السلام الحیاء من الایمان و

(باب حیاء)

۵۹۳ - در کتاب کافی نقل شده از ابی عبیدۃ حدا از امام ششم علیہ السلام که فرمود حیا از ایمان است و ایمان در بهشت است .

۵۹۴ - در کتاب کافی نقل شده از حسن صیقل که گفت فرمود امام ششم علیہ السلام حیاء وعفت و عی یعنی عی زبان نه عی قلب از ایمان است و عی بمعنای عجز و تحیر است .

۵۹۵ - و نیز در آن کتاب است از عوام پسر زبیر از امام ششم علیہ السلام که فرمود کسیکه رقیق است یعنی زود متأثر میشود روی او زود اثر میکند علم در او .

۵۹۶ - و در همان کتاب است از معاذ پسر کثیر از امام باقر یا امام صادق علیهم السلام که فرمود حیاء و ایمان قرین هم هستند هر کدام از بین برود دیگری نیز تبعیت میکند از رفیقش .

۵۹۷ - و نیز در آن کتاب نقل است از فضل پسر کثیر از مردی مورد اعتماد از امام ششم علیہ السلام که فرمود ایمان ندارد کسیکه حیاندارد .

۵۹۸ - و نیز در کتاب کافی است از ابی علی الہبی از امام ششم علیہ السلام که فرمود فرموده است رسول خدا ص چهارصفت است که هر که دارا باشد آنها را و از سرتا بقدم در گناه باشد خدا مبدل میکند گناهان اورا بحسنات: راستگوئی : و حیا : و حسن الخلوق و اداء شکر- نعمت‌ها و داده‌های خدائی .

۵۹۹ - در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است

قال يوما لاصحابه استحيو امن الله حقال الحياء قالوا ما فضع يار رسول الله قال كَلَّا وَلَا سُكْنَى ان كنتم فاعلين فليحفظ احدكم الرأس وماوعي : والبطن وماحتوى واليد ذكر الموت وطول البلاء ومن اراد الآخرة ترك زينة الحياة الدنيا فمن فعل ذلك فقد استحيى من الله حق الحياة ^{٤٠٠} وفي الارشاد ايضاً وروى ان جبرئيل نزل الى آدم كَلَّا لَهُ بالحياة و العقل والايمان : فقال ربك يقول لك تخير من هذه الاخلاق واحدا فاختار العقل فقال جبرئيل للإيمان والحياة ارحل فقا لا امرنا ان لا نفارق العقل ^{٤٠١} وفيه روى ان الله تعالى يقول عبدي اذك اذا استحييت مني انسنت الناس عيوبك وبقاع الارض ذنبوك و محوت من الكتاب لذتك ولا انما يشك الحساب يوم القيمة ^{٤٠٢} وفيه وروى ان الله تعالى يقول عبدي اذك اذا استحييت مني وخفتني غفرت لك ^{٤٠٣} وفيه وروى ان رجل رأى درجلا يصلى على باب المسجد فقال لم لا تصل الى فيه فقال استحيي منه ان ادخل بيته وقد

جیا از ایمان است و فرموده است روزی با صاحباش حیا کنید از خدا حق حیا یعنی بنحو سزاوار گفتند چکنیم یا رسول الله فرمود اگر عمل میکنید : باید حفظ کنند هر یک از شما سر را و آنچه درس است : و شکم را و آنچه در بردارد و یادآورد من گ را و درازی گرفتاری را : و هر که مایل به آخرت است ترک کند زینت زندگی دنیا را پس هر که چنین کند حیا کرده از خدا حق حیا .

۶۰۰ - و نیز در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که جبرئیل بر آدم ع نازل شد با حیا و عقل و ایمان : و به آدم گفت خدا میفرماید اختیار کن از این اخلاق یکی را پس آدم اختیار کرد و بر گزید عقل را جبرئیل به ایمان و حیا گفت شما بروید آن دو گفتند ما دستور داریم از عقل جدا نشویم .

۶۰۱ - و نیز در آن کتاب است که خدای متعال فرموده : بنده من تو هر گاه حیا کنی از من : میبیرم از خاطر مردم عیبهای تو را : و از نقاط زمین گناهان تو را و محو میکنم از دفتر عملت لغزش‌های تو را : و تحت دقت قرار نمیدهم روز قیامت حساب تو را .

۶۰۲- و در آن کتاب روایت شده که خدای متعال میفرماید بنده من توهر گاه حیا کنی از من و بترسی از من میآمزم زم تورا

۳- و نیز در آن کتاب روایت شده که مردی دید مردی را نماز میگذارد بر در مسجد پرسید چرا میان مسجد نماز نمیکنی : گفت حیا میکنم داخل شوم بخانه خدا و حال آنکه معصیت و نافرمانی کردم اورا .

عصیة ۶۰۴ و فیه و روی ان الله تعالیٰ او حیی الی عیسیٰ ﷺ فان تعظت والافتتحی منی ان تفطر الناس ۶۰۵ و فیه و علامات السفهاء خمس قلة الحیاء و جمود العین والرغبة فی الدنیا و طول الامل و قسوة القلب و قال الله تعالیٰ فی بعض کتبه ما انصافی عبدی یدعو نی فاستحیی ان ارده و یعصی نی ولا یستجی منی و نهایة الحیاء ذوبان القلب للعلم بان الله مطلع علیه و طول المراقبة لمن لا یغیب عن نظره سرّ او علانیة - و اذا كان العبد حال عصیانه یعتقد ان الله یراه فانه قليل الحیاء جاھل بقدرة الله تعالیٰ و ان كان یعتقد انه لا یراه فانه کافر ۶۰۶ فی السفینه عن ابی عبد الله علیہما السلام قال رسول الله علیہما السلام عربان فلباسه الحیاء و زینة الوفاء و مرّته العمل الصالح و عماده الورع ولکل شیئی اساس و اساس الاسلام حبّنا اهل البيت ۶۰۷ فی السفینه فی اخلاق الصادق علیہما السلام رأی

۶۰۴- و نیز در آن کتاب است که خدای متعال و حی کرد بسوی عیسیٰ ع که اگر خود عاملی بحرفهای خود موغضه کن و گرنے حیا کن از من که موغضه کنی مردم را .
۶۰۵- و در آن کتاب است که نشانه سفهای واحمق پنج است : کمی حیا : خشکی چشم : روآوردن بدینیا : و درازی آرزوها : و قساوت قلب : و در آن کتاب چنین است فرموده است خدای متعال در بعضی از کتابهای خود انصاف بمی نمی دهد بنده من می خواند مرا و من حیا می کنم رد کنم اورا و در عین حال معصیت می کنم مرا و حیا نمی کنم از من و صاحب کتاب فرموده نهایت حیا آب شدن دل است زیرا میداند که خدا آگاه است از کردار او : و میداند وقت نظر و مرأقبت خدائی را که مخفی و پنهان نیست از او خود و عمل او در پنهان و آشکارا : و اگر در حال عصیان و گناه اعتقاد دارد که خدا می بیند اورا و معصیت می کند کم است حیاء او و جاھل است نسبت بقدرت خدا : و اگر اعتقاد دارد که خدا نمی بیند او را در حال عصیان همچچه شخصی کافر است .

۶۰۶- در کتاب سفینه است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده اسلام بر هنر است و لباس او حیاء است وزینت او وفا و مرثوت او عمل نیک و تکیه گاه آن ورع و برای هر چیز اساس و پایه ایست و اساس و پایه اسلام حب و دوستی ما اهلیت رسالت است .
۶۰۷- و نیز در آن کتاب است در اخلاق امام ششم علیه السلام که دیده شد بتن آنحضرت پیراهنی که وصله زده بود گویا عیب گیری شد ازینجهت با نحضرت لذا فرمود بعیب کننده ورق بزن این کتاب را و بخوان به بین چه می بینی آنمرد نظر کرد دید در آن کتاب است : نیست ایمان برای کسیکه حیا ندارد و نیست مال برای کسیکه اندازه در زندگی ندارد و نیست لباس نو برای کسیکه کهنه ندارد .

علیه قمیص قدر قعه فقیل له فی ذالک فقال ﴿لَيْلَةُ الْحِدْرَى أَضْرَبْ يَدُكَ إِلَى هَذَا الْكِتَابِ فَاقْرُءْ مَا فِيهِ فَنَظَرَ الرَّجُلُ فِيهِ فَإِذَا فِيهِ لَا يَمْانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لِهِ وَلَامَ لِمَنْ لَا نَقْدِيرُ لَهُ وَلَاجْدِيدُ لِمَنْ لَا خَلْقٌ لَهُ وَقَالَ ابْوَسَعِيدَ الْخَدْرَى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَّئًا لَا يَسْأَلُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ وَقَالَ كَانَ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذَرَاءِ فِي خَدْرَهَا وَكَانَ يَأْتِي اللَّهَ تَعَالَى إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرْفَانَاهُ فِي وَجْهِهِ ﴿٦٠٨﴾ طرائف الحكم فی روایة قال الله تعالى لداود ياداود اسمع منی ما اقول والحق اقول من اقانی وهو مستحبی من المعاشری عصانی بهاغر تھا له وانسیتها له و انسیتها حافظیه ﴿٦٠٩﴾ فی السفینیه فی حدیث عن سلمان الفارسی اذا اراد الله عزوجل هلاک عبد نزع عنہ الحیاء فاذا نزع منه الحیاء لم تلقه الاخائننا ﴿٦١٠﴾ وفيه قال موسی ﴿٦١١﴾ اليهی فما جزاء من ترك الخيانة حیاء منك قال يا موسی له الامان يوم القيمة فی السفینیه قال النبی ﷺ اکرموا البقر فانه سید البهائم مارفت طرفها الى السماء حیاء امن الله عزوجل من ذعبد العجل ﴿٦١٢﴾ فی تفسیر الصافی فی ذیل وهمت بهوهم بها

و در آن کتاب نقل است از ابی سعید خدری که رسول خدا ص بسیار با حیا بود چیزی ازاو خواسته نمی شد مگر آنکه عطا میکرد : و گفته حیاء حضرت از دختران زیر پرده بیشتر بود : واگر گاهی از چیزی کراحت داشت فهمیده میشد از صورت حضرتش بدون اظهار ﴿٦٠٨﴾ و در کتاب طرائف الحكم نقل شده روایتی که در ضمن آن خدای متعال بدادع فرموده یا داود بشنو ازمن بهین چه می گوییم و براستی می گوییم هر که وارد شود بر من و او از گناهانش که معصیت کرده مرا خجل و شرمنده باشد می آمرم آن گناهان را و از یاد او میبرم : واز یاد نویسنده گان نیز میبرم .

٦٠٩- در کتاب سفینه وارد شده حدیثی از سلمان فارسی که هر گاه اراده کند خدای عزوجل هلاکت بندۀ را می گیرد از او حیا را و هر گاه حیا از او گرفته شد نخواهی یافت اورا مگر خیانت کار .

٦١٠- در آن کتاب است حضرت موسی عرضکرد بار خدایا چیست جزای کسیکه ترك کند خیانت را بسب حیا از تو فرمود ای موسی برای او امن و امان است روز قیامت .

٦١١- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود اکرام کنید گاو را زیر او بزرگ بهائی است و بلند نکرده سرو چشم خود را بسوی آسمان از روی حیا و خجلت از خدای متعال از روزیکه گو ساله پرستیده شد .

٦١٢- در کتاب تفسیر صافی وارد است از امام چهارم علیہ السلام که فرمود هنگام مصادف

لولان رأى بر هان ربہ کذا لک لنصرف عنہ السوء والفحشا عن السجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ فامت امرأة العزيز الى الصنم فألقن عليه ثوبا فقال لها يوسف استحبين من لا يسمع ولا يبصر ولا يفقه ولا يأكل ولا يشرب: ولا استحبني ان اهمن خلق الانسان وعلمه ۶۱۳ في السفينه عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال الحياه عشره اجزاء تسعه في النساء واحد في الرجال فاذا حاضت الجبارية ذهب جزء من حيائها فاذا تزوجت ذهب جزء فاذا فرغت ذهب جزء فاذا ولدت ذهب جزء وبقى لها خمسه اجزاء فان فجرت ذهب حيائها كلها وان ولدت وغفت بقى خمسه اجزاء ۶۱۴ ونقل في السفينه في حياء بحر العلوم (قدھ) كان لا يسئل في بيته عن احد شيئاً من اولاده واهله وخدمه حتى ما يحتاج اليه من الغداء والعشاء والقهوة والغليان وغيرها ولا يأمرهم بشئ منها ولو لافتاتهم وموظبتهم لم يخورد ونهى آشامد وحيانا نكمن من اذ كسيكه خلق كرده انسان را و به او تعليم داده آنچه سلطنة الظاهره ۶۱۵ في السفينه عن الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ عن آباء عَلَيْهِ السَّلَامُ ان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال

شدن زلیخا زن عزیز مصر باحضرت یوسف بر خواست زن عزیز مصر ولباسی بر روی بتانداخت حضرت یوسف به او فرمود آیا توحیا میکنی اذ کسیکه نمیشنود و نه مییند و نه میفهمد و نه میخورد و نه میآشامد و حیانا نکمن من اذ کسیکه خلق کرده انسان را و به او تعليم داده آنچه تعلیم داده .

۶۱۳ - در کتاب سفينه نقل است از رسول خدا ص که فرمود حیا ده جزء است نه جزء آن در زن است ویکی در مردها و هر گاه حائض شد زن یک جزء حیاء او میرود : و هر گاه شوهر کند باز یک جزء از بین میرود و هر گاه کار زناشوئی تمام شد یک جزء از بین میرود : و هر گاه بچه بزاید جزئی از بین میرود و باقی میماند برای او پنج جزء اگر فجور کند و بی عفتی همه حیاء از بین میرود و اگر بچه بزاید وغفت وعصمت پیشه کند باقی میماند برای او پنج جزء .

۶۱۴ - و در آن کتاب نقل شده در باره حیاء بحر العلوم که با اینکه در خانه بود چیزی طلب نمیکرد از ازواlad واهل بیت و خدمتگذاران خود حتی امور متعارف از قبل صحبا نه و شام و قهوه و قلیان وغیرا ینها و دستور هم نمی داد و اگر توجه و مواظبت خود آنها نمی بود ممکن بود بگذرد برایشان شب و روز بدون اینکه چیزی تناول کند با آنکه دارای تمدن و ثروت سلطنت ظاهری بود .

۶۱۵ - و نیز در آن کتاب نقل شده از حضرت رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باقی نمانده از مثل های پیغمبران مگر قول مردم کمیگویند اگر حیا نمی کنی و نداری هر کار می خواهی بکن .

لم يبق من امثال الانبياء الا قول الناس اذا لم تستحبى فاضح ما شئت **٦١٦** وفيه قال رسول الله ﷺ ما كان الفحش في شيء قط الا شانه ولا كان الحباء في شيء قط الا زانه **٦١٧** في السفينه قال عليه السلام من كثر كلامه كثیر خطأه ومن كثیر خطأه قلل حيائه ومن قلل حيائه قلل ورده من قل ورده مات قلبه ودخل النار **٦١٨** وعن توحيد المفضل قال الصادق ع عليه السلام نظر الان يامفضل الى ما خاص به الانسان دون جميع خلقه من هذا الخلق الجليل قدره العظيم غناهه عنى الحباء فلو لا لم يقر ضيف ولم يوف بالعدا ولم تقضى الحوائج ولم يتحرّر الجميل ولم تينكب القبيح في شيء من الاشياء حتى ان كثيرون من الامور المفترضة ايضاً انما يفعل للحياة فان من الناس من لوا الحياة لم يبرع حق والديه ولم يصل زارحه ولم يؤدّ امانة ولم يعف عن فاحشة افالاترى كيف وفي لالانسان جميع الحال التي فيها صلاحه و تمام امره **٦١٩** قال رسول الله ﷺ لا تقوم الساعة حتى يذهب الحباء من الصبيان والنساء .

۶۱۶- و در همان کتاب است که رسول خدا ص فرمود پرده دری در هیچ چیزی نیست مگر آنکه رسائی بیار آورد : حیا در هیچ چیز و موردی نباشد مگر آنکه باعث زینت گردید و زینت داد .

۶۱۷- در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده هر که سخن او
زیاد شد خطای او زیاد می شود و هر که خطای او زیاد شد حیای او کم می شود و هر که حیای او
کم شد ورع او کم می شود و هر که ورع او کم شد دل او میمیرد و هر که دل او مرد داخل
آتش می شود.

۶۱۸- واز روایت توحید مفضل نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود نظر کن ای مفضل با آنچه به بشر اختصاص داده شده و بغير او از این مخلوقات که داده نشده و آنکه داده شده حليل است قدر او بزرگ است و بی نیاز : و آن حیاء است : که اگر نبود آن در وجود بشر: بمیهمانی غذا داده نمی شد: و فای بوعدهها نمی شد: حاجتی بر آورده نمی شد: کسب کمال و کار خوب نمی شد: دوری از زشتی ها در هیچ مورد نمی شد: حتی آنکه بسیاری از کارهای واجب بجای آورده می شود بجهت داشتن حیا: زیرا هستند مردمی که اگر حیا مانع نشود رعایت حق پدر و مادر نمی کند: و صله رحم نمی کند: و اداء امامت نمی کند: و عفت و عصمت ندارد در بجا آوردن هیچ زشتی و بدی: آیا نمی یعنی چگونه وفا می کند انسان در مقابل امور حلال و حیز هایی که صلاح و تمامیت خیر او در آنها است .

۶۱۹- رسول خدا ص فرمود قیامت بپا نمی‌شود مگر و وقتی حیا از بچه‌ها و زنها پرورد.

(باب التقوی والطاعة والورع)

۶۲۰ فی الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ظلیله قال لاتذهب بکم المذاہب فوالله ما شیعنا الامن اطاع الله عزوجل ۶۲۱ فی الکافی عن عمر بن شمر عن جابر عن ابی جعفر ظلیله قال قال لی یا جابر یکتفی من ان تحمل التشیع ان یقول یحبنا اهل البيت فوالله ما شیعننا الا من اتقی الله و اطاعه وما كانوا یعرفون یا جابر الابالتواضع والتخلص والامانة و کثرة ذکر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعاهد للجیران ومن الفقرا و اهل المسکنة والغارمین والایتمام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وکف الالسن عن الناس الامن خیرو كانوا امناء عشايرهم فی الاشیاء قال جابر فقلت یا بن رسول الله ما یعرف الیوم احدا بهذه الصفة فقال یا جابر لاتذهبن بک المذاہب حسب الرجل ان یقول احباب علیا و اتوا له ثم لا یکون مع ذلك فعالا فلولا انا احباب رسول الله علیه السلام فرسول علیه السلام خیر من على علیه السلام

(باب بیان تقوی وطاعت و خدا ترسی)

۶۲۰ در کتاب کافی از محمد بن مسلم نقل شده اذ امام پنجم علیه السلام که فرمود فکر شما این طرف و آن طرف نزود بخدا قسم نیست شیعه ما مگر کسیکه پیروی کند از فرموده خدای عزوجل .

۶۲۱ و نیز در کتاب کافی روایت شده اذ عمر پسر شمر از جابر که گفت امام پنجم ع فرمود بمن که ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه بسته بخود شیعه بودن را یا ینکه قائل باشد بدوسی ما اهلیت رسالت بخدا قسم نیست شیعه ما مگر آنکه اذ خدا بترسد و اطاعت کند خدا را و شناخته نمیشوند ای جابر مگر بفروتنی و خشوع و اداء امامت و زیادی یاد خدا و به روزه و نمازو نیکی پیدرومداد و خبر گیری از همسایگان : و از فقر : و درماند گان و قرض داران و یتیمان و شناخته نمیشوند مگر بصدق حدیث : وتلاوة القرآن و بازداشت زبانهاشان از مردم مگر بخیر آنها : و می باشند آنها اهل امامت در قبائلشان نسبت به اشیاء: جابر میگوید گفت یا بن رسول الله نمیشناسیم امروز کسی را یا بن صفات که فرمودید .

در جواب فرمود ای جابر نزود فکرت تو این طرف و آن طرف آیا کافی است مر درا که بگوید دوست دارم علی را : و بعد نباشد با این دوستی عمل کننده : پس اگر بگوید من دوست دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله را نظر یابینکه رسول خدا بهتر و افضل است از علی و بعد پیروی نکند از رفتار رسول خدا و عمل نکند بستن او بطور یقین فائدہ ندهد اورا دوستی او رسول خدا

لایتبع سیرته ولاي عمل بسنة ما ففعه حبه اياه شيئاً فاتقو الله واعملوا بما عند الله ليس
بين الله وبين احد قرابة احب العباد الى الله عزوجلو اكر مهم عليه اتقاهم واعمل لهم بطاعته
يا جابر فوالله ما يقرب الى الله تبارك وتعالى الا بالطاعة وما معناها برائته من النار ولا احد
من حجة من كان مطيعاً فهو لنار ولمن كان لله عاصياً فهو لناسudo وما نزال ولا تزالنا الا بالعمل
والورع^{٦٢٢} وفيه عن ابي عبيدة عن ابي جعفر^{عليهما السلام} قال كان امير المؤمنين^{عليه السلام} يقول
لایقل عمل مع تقوى وكيف يقل ما يتقبل^{٦٢٣} وفيه عن عمر بن خالد عن ابي جعفر^{عليه السلام}
قال يا معاشر الشيعة شيعة آل محمد كونوا النمر قته الوسطي يرجع اليكم الغالي و
يلحق بكم التالى فقال له رجل من الانصار يقال له سعد جعلت فداك ما الغالي قال قوم
يقولون فيما لنا نقول في انفسنا فليس اولئك منا لسن امنهم قال فما التالى قال الم تادين

دا ذرة : پس بتسرید از خدا و عمل کنید با آنچه خدا فرموده واز طرف خدا آورده شده : نیست
بین خدا و بین احدی نسبت و قربتی : محبوب ترین بندگان نزد خدای عزوجل و گرامی ترین
آنها نزد خدا با تقواترین آنهاست و آنکه او عمل کننده بفرمان خداست : ای جابر بخداقسم
نزدیک نمیتوان شد بخدای متعال مگر به اطاعت و عبادت و نیست با ما برای کسی بدون عمل
نامه آزادی اذ آتش : و نیست کسی را حاجتی : هر که فرمان بر خدا بود او مارا دوست است :
و هر که عاصی بود نزد خدا او ما را دشمن است و نمیتوان بدوسی ما رسید مگر بعمل
و خدا ترسی .

۶۲۲ - و در آن کتاب روایت شده از ابی عبیدة از امام پنجم علیہ السلام که امیر المؤمنین ع
فرموده است کم شمرده نمیشود عملی که با تقوا باشد و چگونه کم شمرده شود عملی که قبول
واقع شود .

۶۲۳ - و در آن کتاب است که عمر بن خالد نقلکرده از امام پنجم که فرمود ای گروه
شیعه شیعه آل محمد باشید نمرقه وسطی که باز گشت کند بسوی شما غالی و ملحق شود بشماتالی
مردی از انصار که به او سعد گفته میشد گفت فدایت شوم غالی کیست فرمود دسته که میگویند
در باره ما چیزی که خود قائل بآن نیستیم : این گونه جمعیتی نیستند از ما و نیستیم ما از آنها
عرضکرد تالی کیست فرمود آنها کسانی هستند که بهاراده کار خیر خیال میکند خیر به او میرسد
واجر داده میشود بر آن : راوی میگوید بعد بمارو کرد و فرمود بخدا قسم نیست با ما از طرف
خدا نامه آزادی و نیست بین ما و خدا قرابتی : و نیست برای ما بر خدا حاجتی : و نزدیک نمیشویم
بخدا مگر به اطاعت : پس هر که از شما مطیع خدا باشد نفع دهد اورا دوستی ما و هر که عصیان
کند خدارا نفع ندهد اورا دوستی ما : وای بر شما مغور نباشد : وای بر شما مغور نباشد .

يريد الخير يبلغه الخير يوجر عليه ثم اقبل علينا فقار والله مامعنا من الله برأته ولا بنينا
و بين الله قرابة ولا على الله حيجة ولا نقرب الى الله الا بالطاعة فمن كان منكم مطينا
لله تنفعه ولا تينا ومن كان منكم عاصي الله لم تنفعه ولا تينا ويحكم لا تغتروا ويحكم لا تغتروا
٦٢٤ في الكافي عن عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له انني
لا أقالك الا في السنين فأأخبرني بشبيئ آخذ به فقال او صيك بتقوى الله والاجتهد واعلم انه
لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه ٦٢٥ في الكافي عن مفضل بن عمر قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام
فذكرنا الاعمال فقلت انما اضعف عملي فقال مه استغفر الله ثم قال لي ان قليل العمل
مع التقوى خير من كثير بلا تقوى قلت كيف يكون كثير بلا تقوى قال نعم مثل الرجل
يطعم طعامه ويرفق جيرانه ويوطئ رحله فإذا رتفع له الباب من الحرام لم يدخل
فيه ٦٢٦ وفيه عن يعقوب بن شعيب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما نقل الله عن
وجل عبد امن ذل المعاصي الى عز التقوى الا اغناه من غير مال واعزه من غير عشيرة و

٦٢٤- در کتاب کافی نقل شده از عمر پسر سعید هلال ثقیفی که گفت گفتم به امام ششم
که من نتوانم بینن شما را مگر بعد چند سالی بفرما چیزی که آنرا پیروی کنم : فرمود
وصیت میکنم تورا بتقوا و خداترسی و جدوجهد و بدانکه نفع ندارد جدوجهدی که در آن ورع
و خدا ترسی نباشد .

٦٢٥- در کتاب کافی نقل است از مفضل پسر عمر که گفت بودم خدمت امام ششم (ع) پس
گفتگو کردیم از اعمال پس گبتم من کوتاهی ندارم در عمل حضرت فرمود بس کن واستغفار کن
و بعد فرمود بدرستیکه عمل کم با تقاوی بهتر است از عمل زیاد بدون تقاوی : گفتم چگونه میشود
عمل زیاد بدون تقاوی : فرمود بلی مثل آن بمانند مردیکه بخوارند طامش را و خوبی کند به
همسایگان ورفت و آمد شود بخانه اش و با تمامی اینها ۱۰ گریپش آمد کنند و راهی و دری از حرام
بر او گشوده شود داخل میشود این عمل بدون تقاوی : ولی دیگری ممکن است نباشد نزد اموالی
که بتواند قدم خیری بردارد : ومع ذلك اگر در حزامی برویش باز شود وارد آن حرام
نمیشود .

٦٢٦- و در آن کتاب است از یعقوب پسر شعیب که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود خارج
نکرده خدا بنده را از خاری معصیت بسوی عزت و تقاوی مگر آنکه بی نیاز کرده اورا بدون
مال : و عزیز کرده اورا بدون قبیله و مأنوس کرده اورا بدون بشر .

آن سه من غیر بشر ^{۶۲۷} فی الکافی عن علی بن النعمان عن ابی اسماعیل قال سمعت ابا عبد الله ^ع يقول عليکم بتقوی اللہ والورع والاجتهاد وصدق الحديث واداء الامانة وحسن الخلق وحسن الجوار وكونوا دعاة الى انفسکم بغير السننکم وكونوا زینا ولا تکونوا شینا عليکم بطول الرکوع والسجود فان ^{۶۲۸} احدکم اذا اطّال الرکوع والسجود هتف ابلیس من خلفه فقال اطاع وعصیت وسجدوا ^{۶۲۸} وفیه عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن ابی عبد الله ^ع قال اذا لاغعد الرجل مؤمنا حتى يكون لجميع امر نامتنا به ومریدا الاول من اتباع امرنا وارادته الورع فترزینوا به در حکمكم الله وکیدوا اعدائنا به نیعتمکم الله ^{۶۲۹} فی ارشاد الدیلمی قال الصادق ^ع عليکم بالورع والاجتهاد وصدق الحديث واداء الامانة لمن اؤتمنکم فلوان قاتل الحسین ^ع ائتمنی على السیف الذی قتلہ به لاتمنة اليه ^{۶۳۰} وفیه وقال ^ع ان احق الناس با الورع آل محمد ^ص

^{۶۲۷} - ودر همان کتاب کافی است از علی پسر نعمان از ابی اسماعیل که گفت شنیدم امام ششم عليه السلام می فرمود برشما باد به تقوا و ورع وجد وجهد و راستگفاری و رد امانت وحسن خلق: وحسن همسایه داری: و مردم را پی خود خوش بین کنید بعمل نه بز با تنان و بوده باشید زینت و بنایشید تنگ و عار: و برشما باد بطول رکوع وسجود: زیرا یکی از شما هر گاه طولانی کرد رکوع وسجود را میورد شیطان از عقب او و میگوید این اطاعت کرد و من نافرمانی کردم و این سجده کرد و من ابا کردم.

^{۶۲۸} - ودر آن کتاب نقل است از ابن محبوب از ابین رئاب از امام (ع) که فرمود: ما نمیشماریم مردی را مؤمن مگر آنکه پیروی کند در تمام مارا و بجا بیاورد دستورات مارا: آگاه باشید که از پیروی و تبعیت ما میباشد ورع و خدا ترسی پس زینت دهید خود را بآن خدا رحمت کند شما را: و دشمنی کنید با دشمنان ما به خدا ترسی مدح میکند شما را خدا در این هنگام.

^{۶۲۹} - در کتاب ارشاد دیلمی است که امام ششم فرمود برشما باد بورع وجدیت و کوشش و داشت گفتاری واداء امانت نسبت بکسی که شمارا امین پندارد: پس اگر کشنده حسین (ع) بسپارد بمن بامانت آن شمشیر یکه کشته است بآن حسین (ع) را بر میگردانم بهاو.

^{۶۳۰} - ودر آن کتاب است که فرمود امام ششم (ع) سزاوار ترین مردم بورع آل محمد است و شیعیان آنها تا آنکه اقتدا کنند مردم با آنها زیرا آنها پیشوای مردمی هستند که با تقوا باشند پس بررسید از خدا و اطاعت کنید خدا را بدرسیکه درک نمیشود ثواب خدا مگر به تقوا و خدا ترسی و جد و جهد زیرا خدا میفرماید گرامیترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

شیعتهم لکی یقندی الناس بهم فانهم القدوة لمن اتقی فاتقوا اللہ واطیعوه فانه لا ينال ما عند اللہ الا بالతقوی والورع والاجتہاد فان اللہ تعالیٰ یقول ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم ۶۳۱ منهاج البراعة عن محمد بن عیسیٰ عن یونس قال سألت ابوالحسن الرضا علیہ السلام عن الایمان والاسلام فقال قال ابو جعفر علیہ السلام انما هو الاسلام والایمان فوقه بدرجته التقوی فوق الایمان بدرجۃ : والیقین فوق التقوی بدرجۃ ولم یقسم بین الناس شیئی اقل من الیقین قال قلت فای شیئی الیقین : قال التوکل علی اللہ و التسلیم علی اللہ والرضا بقضاء اللہ و التفویض الى اللہ قلت فما تفسیر ذالک قال هکذا قال ابو جعفر ۶۳۲ عن الخصال قال رسول اللہ علیہ السلام حصلہ من لزمه اطاعتہ الدنیا والآخرة وربع الفوز بالجنة قیل وماهی یارسول اللہ قال التقوی من اراد ان یکون اعز الناس فلیتیق اللہ عزوجل تم تلاو من یتیق اللہ یجعل له مخرجا ویرزا قه من حیث لا یحتسب و فی خبر لا ینال ماعنده اللہ الا بالتقوی ۶۳۳ فی الصافی عن مصباح الشریعہ عن الصادق علیہ السلام التقوی علی ثلاثة اوجه تقوی فی

۶۳۱- منهاج البراعة نقل شده از محمد بن عیسیٰ اذ یونس گفت پرسیدم اذحضرت رضاع از ایمان واسلام فرمودا ابو جعفر فرموده علیہ السلام آنکه توبہ آنی اسلام است و ایمان بالای آنست بیکدرجه و تقوی بالای ایمان است بیکدرجه و یقین بالای تقواست بیکدرجه و داده نشده چیزی بمردم کمتر از یقین می گوید گفتم پس چیست یقین : فرمود تو کل بخدا و تسلیم بخدا : و رضا بتقدیر خدا : و اگذاری امور بخدا : تفسیر اینها گفتم چیست فرمودا یانظر فرمود ابو جعفر.

۶۳۲- از کتاب خصال نقل شده از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم که یکصفت و خصلتی است هر که از خود دور ندارد آنرا و فرمان برد اور اسباب دنیا و آخرت و ثمره که نیل به پشت باشد عاید او گردد: گفته شد آن چیست ای رسول خدا فرمود تقوی: هر که بخواهد عزیز ترین مردم باشد: از خدای عزوجل بترسد: بعد تلاوت فرمود و من یتیق اللہ یجعل له مخرجا ویرزا قه من حیث لا یحتسب و در خبریست که نمی توان رسید بشوابهای نزد خدا مگر بتقوی .

۶۳۳- در کتاب صافی از مصباح الشریعہ نقل شده از امام ششم علیہ السلام که فرموده تقوی برسه و وجه است: تقوای فی اللہ و آن ترك الشبهات است تاچهرسد بحرام و این تقوای خاص الخاص است: و تقوی من اللہ و آن ترك حلال است تاچهرسد بحرام و این تقوای خاص است: و تقوای ترس اذ آتش و عقاب و این ترك حرام است و تقوای عام. تقوی مثل آنی است که کاشته شده در اطراف جاری باشد و مثل این طبقات سه گانه در معنای تقوی مثل درختانی است که کاشته شده در اطراف آن نهر از هر یک رنگی و جنسی و هر درختی استفاده میکند از آب نهر بمقدار قابلیت و لطفات و کثافت ذاتی خود تا آنجا که فرمود علیہ السلام تقوی نسبت بعبادات مثل آب است نسبت بدرختان و مثل

الله وهى ترك الحال فضلا عن المشبهة وهى تقوى خاص الخاص وتقوى من الله وهى ترك الشبهات فضلا عن الحرام وهى تقوى الخاص : وتقوى من خوف النار والعقاب وهى ترك الحرام وهى تقوى العام : و مثل التقوى كماء يجري في نهر ومثل هذه الطبقات الثلاث في معنى التقوى كأشجار مغروسة على حافة ذلك النهر كل لون و جنس وكل شجرة يستمد الماء من ذلك النهر على قدر جوهره وطبعه و لطافته وكثافة إلى ان قال عليه السلام التقوى للطاعات كالماء لأشجار ومثل طبائع الاشجار في لونها وطعمها مثل مقادير اليمان فمن كان أعلى درجة في الایمان واصفي جوهرا بالروح كان اتقى ومن كان اتقى عبادة كانت عبادته اخلاص واطهرو من كان كذلك كان من الله اقرب وكل عبادة غير مؤسسة على التقوى فهي هباء منتشر ٦٣٤ مجموعة ورام قال امير المؤمنين عليه السلام سادة الناس في الدنيا الاسخياء وفي الآخرة الاقوياء ٦٣٥ في السفينه عن النبي صلوات الله عليه الاول خيركم عند الله واخركم عليه اليوم اتقاكم واطوعكم ٦٣٦ وفيه ايضا تقولوا ان محمد صلوات الله عليه منافق والله ما اولئك منكم ولا من غيركم ٦٣٧ وفيه حکی عن بعض العارفین انه قال لشيخه او صنی بوصیة جامعه فقام او صیک

طبائع درختان در رنگ و وزنه مثل مقادير ايمان است: پس هر که درجه ايمانش أعلى باشد و صاف تر باشد جوهره روح او با تقواتر خواهد بود: وهر که با تقواتر باشد در عبادات خواهد بود عبادت او خالص تر و پاکیزه تر: وهر که اینطور شد او نزدیکترین خلق است بخدا: و هر عبادتی پایماش بر تقوا نباشد آن عبادت بی تیجه است.

٦٣٤- در کتاب مجموعة ورام است که فرمود امیر المؤمنین عليه السلام سید و آقای مردم در دنیا مردمان با بخشش هستند و در آخرت مردمان با تقوا.

٦٣٥- در کتاب سفينه نقل است از رسول خدا ص که فرمود آگاه باشید بهترین شما نزد خدا و گرامی ترین شما نزد خدا در امر و ز با تقواترین و فرمانبر ترین شما نسبت به او امر خدا هستند.

٦٣٦- و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا نگوئید در مقام افتخار که محمد از ما است بخدا قسم نیست دوست من از شما و نه از غیر شما مگر پرهیز کاران و متقین.

٦٣٧- و در آن کتاب حکایت شده از بعضی از عارفین که به استاد خود گفت پندو نصیحت کن مر ایک نصیحت همه جانبه: گفت وصیت میکنم تو را بوصیتی که خدا و پرورش دهنده عالمیان وصیت کرده به آن اولین و آخرین را و آن این است که ترس و تقوا را پیش خود کنند.

بوصيَّةِ الله رب العالمين الاولين والآخرين قوله ولقد وصينا الذين اتوا الكتاب من قبلكم و ايامكم ان اتقوا الله ^{٦٣٨} و حكى عن بعض الناس كين انه قال له رجل صاف لى التقوى فقال اذا دخلت اراضيها شوك كيف كنت تعمل فقال اتوقى و اتحرز فقال فافعل في الدنيا فهى التقوى ^{٦٣٩} مجموعه و رام قال بعضهم ليس الخائف الذى يبكي ويمسح عينه انما الخائف الذى يترك ما يخاف ان يعذبه الله عليه ^{٦٣٩} في مجموعه و رام عن بعض عن المقصوم مامن شاب يدع لذاته الدنيا وشهوتها و يستقبل بشبابه طاعة الله الاعظمه الله اجر سبعين صديقا يقول الله عزوجل ايها الشاب المبتذل شبابه لى التارك شهواته انت عندى كبعض ملائكتى ^{٦٤٠} في الصافي عن انس بن مالك قال قالوا يا رسول الله من او لقاء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون فقال ^{وَاللهُوَكُلُّ} الذين نظروا الى باطن الدنيا حين نظر الناس الى ظاهرها فاهتموا بآجلها حين اهتم الناس بعادلها فأماما توامها ما خشوا ان يميتهم و ترکوا امنها ماعلموا ان سيترکهم فما عرض لهم منها عارض

^{٦٣٨} و حکایت شده از بعضی از عباد که به او گفته مردی وصف کن برای من تقوا را گفت هر گاه داخل شوی زمینی که در آن خاروخاشک باشد چه میکنی گفت پرهیز میکنم و می گریزم گفت در دنیا همین طور رفتار کن این است تقوا .

^{٦٣٩} در مجموعه و رام است که گفتند بعضی نیست خائف کسیکه پگرد و چشم خود پاک کند بلکه خائف کسی است که ترک کند عملی را که می ترسد بر آن عذاب شود . در کتاب مجموعه و رام است که بعضی نقل کرده از مقصوم که هیچ جوانی نیست که واگذارد لذت دنیا وشهوت آنرا وروکند در جوانی باطاعت خود مگر آنکه عطا کند خدا به او اجر هفتاد صدیق و می فرماید خدا به او ای جوانیکه بذل کردن جوانیت را برای رضای من و ترک کردن شهوات را تود نزد ما مقام بعضی از ملائکه دارد .

^{٦٤٠} در کتاب صافی از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا در جواب کسانی که پرسیدند کیا نتند اولیاء خدا که نه خوف دارند و نه حزن و غم فرمود کسانی هستند که نظر می کنند بیاطن دنیا هنگامیکه نظر میکنند مردم بظاهر آن : همت میکنند بر اموریکه می آید و آینده است (یعنی آخرت) هنگامیکه اهتمام می ورزند بعال و نقد (یعنی دنیا) پس میمیرانند و غالباً می شوند بر چیز هاییکه خوف دارند از آنها نه غالب شوند و بمیرانند آنها را (یعنی قوای شهوانی) و وامی گذارند از امور دنیوی چیزی را که می دانند او آنها را وامی گذارد (یعنی ذخاف دنیوی وزن و فرزند) پس هیچ امری از آن امور وارد نمی شود بر آنها مگر آنکه طرد میکنند از خود: و هیچ چیز بلندی نمیکنند با آنها مگر آنکه پس میکنند آنرا ورد میکنند .

الارض وهم لا خادع لهم من رفعتها خادع الوضعه ۶۴۱ ارشاد الدیلمی روی ان موسی عليه السلام
 مرّ بر جل ساجد یبکی ویدعو و يتضرع فقال موسی يارب لو كانت حاجة هذا العبد بیدی
 لقضيتها فاوْحى اللّٰه اليه ياموسی انه یدعو نی و قلبہ مشغول بغم له فلو سجد حتی ینقطع
 صلبہ و تتفقاً عیناه لم استجب له و فی روایة اخیری حتی یتحول عمماً بغض الى ما احب
 ۶۴۲ فی السفینه قال بعض العلماء ان خیر الدنيا والآخرة جمعت تحت کلمة واحدة
 وهی التقوی انظر الى ما فی القرآن الکریم من ذکر هافکم علق علیها من خیر و وعدلها
 من ثواب و اضاف اليها من سعادة دنیویة و کرامۃ اخریویة ولنذ کر لک من خصالها و
 آثارها الواردة فیه : الاولی المدحه و الثناء قال تعالی وان تصبروا و تقووا اف ان ذلك
 من عزم الامر : الثانيه الحفظ والحراسة قال تعالی وان تصبر ولو تقو لا يضركم کیدهم
 شيئاً : الثالثه التأیید والنصر قال اللّٰه تعالی وان اللّٰه مع الذين اتقوا : الرابعة النجاة
 من الشدائد والرزق الحالل ومن یتق اللّٰه يجعل له مخرججا ويرزقه من لا یحتمس :

۶۴۱. در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که موسی ع عبور کرد بمردیکه درسجده بود
 و گریه میکرد: و تضرع می نمود موسی ع عن ضکر پرورد گارا اگر حاجت این بنده بدست من
 بود هر اینه برآورده میکردم حاجت اورا وحی کرد خدا بسوی او که ای موسی بدرستیکه او
 میخواند من بزبان ودل او پیش گوسفندهای او است ازینجهت اگر سجده کند تا کمرا او قطع
 شود و چشم‌های او سفید و نایینا دعای او با جابت نخواهد رسید: در روایت دیگر قابر گردد اذ
 آنچه مبنی‌فرض ما است بسوی آنچه محبوب ما است .

۶۴۲. در کتاب سفینه وارد است که بعض از علماء گفته است بدرستیکه خیر دنیا و آخرت
 جمع شده نیریک کلمة واحدة و آن تقواست بهین در قرآن کریم چقدر نام تقوا برده شده و چه
 بسیار از خیرات منوط بتفاقا شده و چه بسیار وعدة ثواب داده شده بر آن و چه بسیار نسبت داده
 شده بتفاقا از سعادات دنیوی و مقامات آخرتی و فرموده ما ذکر میکنیم بعضی از خصال و آثار آن
 که در قرآن وارد شد: اول مدح و ثنایا خدا بار کرده بر آن آنجا که فرموده وان تصبروا و تقو
 فان ذلك من عزم الامر: دوم حفظ و نگهداری آنجا که فرموده اگر صبر کند و تقو را پیشه کند
 ضرر نمی دساند خدude و کید کفار بشما ابدا: سوم مؤید بودن و نصر و غلبه را آنجا که فرموده
 خدا با کسانی است که پرهیز کار و با تقوا باشند: چهارم نجات از شدائد و رزق حالل را آنجا
 که فرموده هر که با تقوا باشد و پرهیز کار خدا قرار می دهد برای او ممر روزی و میرساند
 به او روزی از جائیکه گمان ندارد. پنجم اصلاح عمل را آنجا که فرموده ای کسانیکه ایمان

الخامسه اصلاح العمل قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا يصلاح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنبكم : السادسه غفران الذنوب قال الله تعالى بعد قوله يصلاح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنبكم : السابعة محبة الله تعالى قال تعالى ان الله يحب المتقين : الثامنه قبول الاعمال قال الله تعالى انما يتقبل الله من المتقين : التاسعه الاكرام والاعزار قال الله تعالى ان اكرمكم عند الله انقاكم : العاشره البشارة عند الموت قال تعالى ان الذين آمنوا وكانوا يتقوون لهم البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة : الحاديه عشره النجاهة من النار قال تعالى ثم ننجي الذين اتقوا : الثانية عشره الخلود في الجنة قال تعالى اعدت للمتقين : فقد ظهر ان سعاده الدارين منظوية فيها و من درجة تحتها وهي كنز عظيم و غنم جسيم و خير كثير و فوز كبير اقول و بقى موارد آخر مما علق في كتاب الكريم على التقوى : منها تكفير السيئات قال تعالى ولو ان اهل الكتاب آمنوا و اتقوا اللکفرنا عنهم سیئاتهم ومنها نزول البركات قال تعالى ولو ان اهل القرى آمنوا

آورده اید بترسید از خدا و پرهیز کار شوید و گفتار شما گفتاری باشد با پایه و دلیل اصلاح میکند خدا برای شما کردار شما را و می آمرزد گناهان شمارا . ششم غفران و آمرزش گناهان را آنجا که می فرماید بعداز قول خدا که اصلاح میکند اعمال شمارا می فرماید و می آمرزد برای شما گناهان شمارا هفتم محبت خدای متعال آنجا که می فرماید خدا دوست دارد متین و پرهیز کاران را هشتم قبولی اعمال را آنجا که می فرماید این است و پس که قبول میکند خدا از متین و پرهیز کاران . نهم اکرام و اعزاز را آنجا که می فرماید بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا با تقوا و پرهیز کار ترین شما است . دهم بشارت دم رگ آنجا که می فرماید بدرستیکه کسانی که ایمان آورده اند و پرهیز کار و با تقوا باشند بشارت است برای آنها در دنيا و آخرت . یازدهم فجات و خلاصی اذ آتش آنجا که می فرماید بعداز ورود درجهنم فجات می دهیم کسانی را که پرهیز کار باشند و با تقوا . دوازدهم خلود و دوام در بهشت آنجا که می فرماید مهیا شده بهشت برای متین و پرهیز کاران پس ظاهر شد که سعادت دنيا و آخرت در ذیر کلمه تقواست و مشتمل بر آنها است و این تقوا گنجی است بزرگ و غنیمتی است بس گرانمایه و در آن است خیر زیاد . نویسنده می گوید و نیز باقی است موارد دیگری از اموری که معلق شده بر تقوا در کتاب کریم از آنجلمه تکفیر و محظوظ گناهان آنجا که فرموده بدرستیکه اهل کتاب اگر ایمان آورند و تقوا را پیشه کنند هر آینه محظوظ میکنیم از آنها گناهانشان را واژ آنجلمه است نزول برکات آنجا که فرموده اگر چنانچه اهل قری ایمان آورند و تقوا را پیشه کنند هر آینه بازمیکنیم ما بر آنها درهای برکات

وأتقوا الفخنا عليهم بركات من السماء : ومنها الجزاء و عدم تضييع اجر المحسنين
قال تعالى ومن يتق و يصبر فان الله لا يفيع اجر المحسنين : و منها اليسر في الامور
قال تعالى ومن يتقد الله يجعل له من امره يسرا : و منها اعظم اجر العامل قال تعالى
ومن يتقد الله يكفر عنده سيااته ويعظم له اجرا : و منها النصر و الهدایة قال الله تعالى
ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا الى غير ذلك من الموارد لتي يقف عليها المستقصى
المتأمل^{٦٤٣} في السفينه وفيما اوحى الله عزوجل الى داودكم ركعة طويله فيها باكاء
بخشيه قدصلها صاحبتها لاتساوى عندى فيتلا حين نظرت في قلبه فوجده ان سلم
من الصلوة وبرزت له امرأة وعرضت عليه نفسها اجابها وان عامله مؤمن خانه^{٦٤٤}
وفيه عن الطلاق^{عليه السلام} بين موسى بن عمران^{عليه السلام} يعظ اصحابه اذقام رجل فشق قميصه
فأوحى الله عزوجل اليه ياموسى قل له لا تشق قميصك ولكن اشرح لي عن قلبك^{٦٤٥}

دا از آسمان . وازان جمله جزا ضایع نشدن اجر نیکو کاران آنجاکه فرموده و هر کس تقوارا
پیشه کند و صیر کند بدستیکه خدا ضایع نمیکند اجر محسنين و نیکو کاران را . وازان جمله
تسهیل در امور آنجاکه فرموده و هر کس از خدا می ترسد قرار می دهد خدا امور اورا سهل و
آسان . وازان جمله بزرگ کردن اجر عمل کننده آنجاکه فرموده و هر که پرهیزد از خدامحو
کند خدا گناهان اورا وعظیم و بزرگ گرداند اجر اورا . وازان جمله یاری و هدایت آنجاکه
فرموده است اگر از خدا بر ترسید قرار می دهد خدا برای شما فرقانا یعنی نصر و هدایت را .
و غیر این موارد از جاهای دیگر که آگاه می شود بر آن موارد کسیکه بخواهد استقصا کند
و تأمل کند .

٦٤٣ - در کتاب سفینه وارد است که از جمله اموریکه خدا وحی فرموده بهداودنبی ع
که چه بسیار رکعت طولانی که در آن گریه و خشیت داشته باشد صاحب آن ارزشی ندارد و
مساویست با فتیله بی ارزشی زیرا که در قلب او خدا ترسی نیست و یافتن اورا که اگر سلام نماز
بددهد و ظاهر شود برای او ذنی و عرضه بدارد خود را براو اجابت میکند آن ذن را یعنی عمل
زشت انعام میدهد و اگر معامله کند با او مؤمن خیانت میکند بهاو .

٦٤٤ - و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که در بینی که موسی بن عمران موعظه
میکرد اصحاب خود را مردی برخاست و پیراهن خود را درید خدا وحی کرد بسوی موسی
که بگو پاره مکن پیراهن خود را ولی بیان کن که در دل تو چیست (یعنی تقوا ندارد) .

٦٤٥ - از کتاب ابرار نقل شده که گفته شده عبور کرد موسی بقریه و بدھی از دهات
بنی اسرائیل دید ثروتمندان آنها پلاس پوشیده اند و خاک بسر میریزند و بسر پا ایستاده اند و داشک

من کتاب الابرار قیل هر موسی ﷺ علی قریة من قری بني اسرائیل فنظر النبی
اغنیائهم قدلبسو المسوح وجعلوا التراب علی رؤسهم وهم قیام علی ارجلهم حتّوا
الیک حنین الحمام وعوو عوالدّه وبنحو بناح الكلب فاوّحی الله تعالیٰ اليه ولم ذالک
لان " خزانتی قد نفت ام لان ذات یدی قد نلت ام لست ارحم الرحیمین ولكن اعلمهم
انّی علیم بذات الصدور یدعوننی وقلوبهم غائبة عنی هائلة الی الدنیا ۶۴۶ وفیه عن
ابیعبد الله ﷺ قال كان فی بني اسرائیل رجل يکثرا يقول الحمد لله رب العالمین
والعاقبة للمتقین فعاظ ابلیس ذالک فبعث اليه شیطانا فقال قل العاقبة لاغنیاء فجائه
فقال ذالک فتحا كما الی اول من یطلع عليهما علی قطع یدالذی یحکم علیه فلقيا

چشم آنها بصور تشنان جاریست . پس حضرت موسی بحال آنها ترحم کرد و گریه کرد و گفت
خدایا اینها بني اسرائیل هستند ناله میکنند بدر گاه تو بمثل ناله کبوتران وصیحه میز نند بمثل
صیحه گر گها . ونعره میکشند بمثل نفره سگها وحی فرمود خدای متعال بسوی موسی که چرا
اینطور شده اند آیا خزانه رحمت من تمام شده یا برای این است که دست من که رازق آنها
هستم تهی شده ویا آنکه نیستم من ارحم الرحیمین . ولكن آگاه کن آنها را که من دانایم
از دلهای آنها که میخواهند مرا و دل آنها پیش من نیست و دل آنها بسوی دنیا مایل است
(یعنی تقوا ندارند) .

۶۴۶ - ودر آن کتاب است که امام صادق علیہ السلام فرمود در بني اسرائیل مردی بود
ذیاد میگفت الحمد لله رب العالمین عاقبت با پرهیز کاران است . از گفتار این مرد شیطان بغض
درآمد و فرستاد بسوی او شیطانی و گفت به او بگو بگوید عاقبت مال ثروتمندان است آمد و
گفت اینطور بگو آن مرد گفت من این را نمی گویم و با تو محاکمه میکنم و حکم قرار میدهیم
اول کسی را که بما بر خورد کند وهر که محکوم شود دست اقطع شود . پس بر خوردند بشخصی
وقصه را گفتند او گفت عاقبت ازان ثروتمندان است و دست اورا جدا کردند . بر گشت بجای
خود وحمد خدا کرد و گفت عاقبت مال پرهیز کاران است آن شیطان آمد و گفت باز میگوئی
عاقبت مال پرهیز کاران است گفت بلی محاکمه میکنم بر دست دیگر باز بر خورد کردند بهمان
شخص اول ومثل سابق دست دیگر او قطع شد وبر گشت و کلام اول را تکرار کرد شیطان آمد
بمثل سابق این مرد به او گفت محاکمه میکنی بقطع سر و گردن گفت بلی خارج شدند بر خوردند
بمثالی جلو او ایستادند و تمام قصه را حکایت کردند بر او واردست کشید به دو دست جدا شده و
بر گشت آن دو دست و بعد از گردن آن خیث و گفت این است که عاقبت مال پرهیز کاران
و متین است .

شخصاً فاخبراه بحالهمما فقال العاقبة لاغنياءً فقطع يده فرجع وهو يحمد الله و يقول والعاقبة للمتقين فقال له تعود ايضاً فقال نعم على ايدي الاخر فخرجا فطلع الآخر فحكم عليه ايضاً فقطع يده الآخر و عاد ايضاً يحمد الله و يقول العاقبة للمتقين فقال له تحاكمنى على ضرب العنق فقال نعم فخرجا فرأيا مثلاً فوقا عليه فقال انى كنت حاكمة هذا و قصا عليه قصتهما قال فمسح يديه فعادتا ثم ضرب عنق ذلك الخبيث وقال هكذا العاقبة للمتقين ۶۴۷ قال المجلسى التقوى من الوقاية وهى فى المثل فرط الصيانة وفى العرف صيانة النفس عمما يضرها فى الآخرة وقصرها على ما ينفعها فيها ولها ثلاثة مراتب الاولى و قاية النفس عن العذاب المخلد بتصحيح العقاید الایمانیه و الثانية التي تجنب عن كل ما يوثم من فعل او ترك و هو المعروف عند اهل الشرع والثالثة التقوى عن كل ما يشغل القلب عن الحق وهذه درجة الخواص بل خاص المخاص ۶۴۸ سئل الصادق ع عن تفسير التقوى فقال ان لا يفقدك حيث امرك ولا يراك حيث نهاك ۶۴۹ قال الحسين بن علي ع تقوى الله او صيكم بتقوى الله

۶۴۷- مجلسى فرموده تقوا از وقايه گرفته شده که در لفظ معنای شدت حفظ است و در عرف نگهداری نفس است از چيز يکه صدمه ميزند با او در آخرين وبکار بردن در چيز هائی که نفع بخشند او را در آخرت واژ برای تقوا سه درجه است اولی حفظ نفس از چيز هائی که باعث عذاب ابدی میشود به مثل تصحیح کردن عقائد ایمانی . دومی دوری کردن از هر چه گناه باشد چه عملی باشد و چه تر کی و همین معنا معروف است نزد اهل شرع . سومی دوری کردن از هر چيز يکه بازدارد در را از حق و این تقوای خواص است بلکه خاص الخواص .
۶۴۸- سؤال شد از امام ششم ع از تفسیر تقوا فرمود . این است که ترك نکنی آنچه را بآن امرشده . و واگذار کنی آنچه را که از آن نهی شده .

۶۴۹- فرموده است حسین بن علی عليه السلام در ضمن موضعه که نصیحت میکنم شمارا بترس از خدا بدرستی که ضمانت کرده خدا برای کسی که پرهیز کار باشد بر گرداند اورا از چيز يکه بد دارد بسوی چيز يکه خوش دارد . و ضمانت کرده روزی اورا از راهی که گمان نبرد . پس مبادا از کسانی باشی که بترسی از مخالفت و نافرمانی مردم و ایمن باشی از عقوبات خدا بواسطه نافرمانی زیرا که خدای متعال العیاذ بالله گول و فریب نمیخورد . و نمیتوان رسید با نچه نزد خداست مگر بفرمان برداری از او تعالی و تقدس .

فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ضَمَنَ لِمَنِ اتَّقَاهُ أَن يَحْوِلَهُ عَمَّا يَكْرَهُ إِلَى مَا يَحْبُبُ وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
فَإِنَّكَ أَن تَكُونَ مِنْ مَنْ يَخَافُ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَيَأْمُنُ الْعِقُوبَةَ مِنْ ذُنُوبِهِ فَإِنَّ اللَّهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَخْدُعُ عَنْ جُنْحِيهِ وَلَا يَنْالُ مَا عَنْهُ الْإِبْطَاعَةَ^{۶۵۰} فِي النَّبُوَيِّ يَا أَبَدْرِ
كَنْ بِالْعَمَلِ بِالْتَّقْوَى أَشَدَّ اهْتِمَامًا مِنْكَ بِالْعَمَلِ فَانْهِ لَا يَقْبِلُ عَمَلَ الْأَبَالِ التَّقْوَى
عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَمِعْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا حَسِنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضَاعَفَ^{۶۵۱}
الَّهُ عَمَلَهُ لِكُلِّ حَسْنَةٍ سَبْعَمَاءَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ يَضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ : فَأَحْسَنُوا
أَعْمَالَكُمُ الَّتِي تَعْمَلُونَهَا ثَوَابُ اللَّهِ لَيْسَ بِمُحْكَمٍ قُلْتُ لَهُ وَمَا الْإِحْسَانُ قَالَ فَقَالَ إِذَا صَلَيْتَ فَاحْسِنْ
رَكْوَعَكَ وَسِجْدَكَ وَإِذَا صَمَتْ فَتَوْقُّ^{۶۵۲} كَلْمَائِهِ فَسَادَ صَوْمَكَ وَإِذَا حَجَجْتَ فَتَوْقُّ^{۶۵۳} مَا يَحْرُمُ
عَلَيْكَ فِي حِجَّكَ وَعَمْرَتَكَ قَالَ وَكُلِّ عَمَلِهِ فَلَيْكَنْ فَقِيَا مِنَ الْأَنْسِ أَقُولُ وَيَعْجِبُنِي
نَقْلُ بَعْضِ الْقَصْصِ وَالْحَكَایَاتِ الَّتِي مِنْ شَاهَاتِ التَّقْوَى فِي بَعْضِ وَعْدِهَا فِي بَعْضِ^{۶۵۴}

۶۵۰- در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد است که ای ابادر اهتمام تو بعمل
با تقوا بیشتر و شدیدتر باشد از خود عمل زیرا که قول نمیشود عمل بدون تقوا .

۶۵۱- از عمر پسریزید است که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود هر گاه
نیکو کند مؤمنی عمل خود را چند برابر کند خدا عمل اورا وقرار دهد عمل اورا بهر کار نیک
وکار خوبی هفت‌صد برابر و فرمود این است کلام خدای متعال واللہ يضاعف لمن يشاء : و فرمود
پس نیکو گردانید اعمال خود را که به امید ثواب از خدای متعال بجا می‌آورید : بحضرت
عرضکردم چگونه است نیک کردن فرمود هر گاه نماز گذاری نیک بجا آور کوع و سجودت را
و هر گاه روزه گرفتی پرهیز از هر چه که در آن فساد روزهات در آن است : و هر گاه حجج کردی
پرهیز از آنچه بر توحراست در حجج و عمره : و فرمود هر کاری میکنی باید پاک باشد از
پلیدیها نویسنده میگوید خوش دارم نقل کنم بعضی از قصدها و حکایاتی را که منشاء آن تقواست
و خدا ترسی و در بعضی از آنها نداشتند تقوا و خدا ترسی .

۶۵۲- در کتاب مجتمع است که واقعیه کسانی هستند که بر امامت موسی کاظم ع توقف
کردند و علت وامریکه باعث شد قائل بتوقف شوند این بود که آنحضرت علیه السلام رحلت
فرمود در حالیکه نزد وکلاه آنحضرت مال زیادی بود و علت و سبب توقف و انکار آنها رحلت
وموت امام را همین مالها بود : و نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار بود : و نیز دیگری از
وکلاه عثمان عیسی روایی بود که در مصر سکونت داشت و نزد او مال و کنیزان زیادی بود
فرستاد حضرت رضا علیه السلام نزد او و مطالبه کرد آنها را : عثمان بن عیسی نوشت در جواب

مجمع البحرين والواقفية من وقف على موسى الكاظم عليه السلام والسبب الذي من أجله قيل بالوقف هو انه عليه السلام وليس له من قوامه احداً وعنه المال الكثير: وكان سبب وقفهم وجودهم لموته ذلك وكان عند زياد القذى سبعون الف دينار و كان احد القوم عثمان بن عيسى الرواسى وكان بمصر وكان عنده مال كثير وكذاك الجوارى فبعث اليه ابوالحسن الرضا عليه السلام فيهن وفي المال فكتب اليه ان ايماك لم يتمت فكتب اليه ان ابي قدامت وقد اقسمنا ميراثه وقد صحت الاخبار بموته فكتب اليه ان لم يكن فليس لك من ذلك شيئاً وان كان قدامت على ما تحقق فلم يأمرني بدفع شيئاً اليك و قد اعتقدت الجوارى و تزوجن^{٦٥٣} و في حديث عن الرضا عليه السلام ان الزيدية والواقفية والنصاب بمنزلة واحدة وكان يقول عليه السلام والواقفية حمر الشيعه ثم تلى هذه الاية انهم الا كانوا انعام بل هم اضل سبيلا^{٦٥٤} في السفينه في ترجمة عبد الله بن حذاقه كذا نقل ويمكن استفاده حسن حاله وقوه ايمانه مماروى مسند امن ان الروم اسرته وعرضت عليه التنصر فابي فاغلى الزيت في اناناء كبير واتى برجل من اسرى المسلمين فعرض عليه التنصر فابي فالقي في الزيت المعلى فاذ اعظماه تلوح ثم عرض على عبد الله

بدرسیکه پدر شما فرد و نمیشود اموال را بشما رددکنم : حضرت نوشت پدر بزرگوارم مرد و ارتحال فرموده وما اموال اورا تقسیم کرده ایم و اخبار مورد وثوق رسیده بمرگ پدرم باز عثمان در جواب نوشت بالاخره مال را نمیشود بتلو رد کنم و هر چند فوت شده باشد بنا با آنچه تومیگوئی زیرا دستور نداده بمن که مال را بشما رددکنم : تا چه رسید که بعضی از کنیزان آزاد و بعضی شوهر کرده اند (بهین نداشتند تقوی چقدر بی حیائی بیار میآورد تادر مقابل امام عليه السلام این طور گستاخی کند).

۶۵۳ - در حدیثی است از حضرت رضا عليه السلام که فرمود زیدیه و واقفیه و ناصین بمثل هم هستند و میفرمود عليه السلام واقفیه دراز گوشهای شیعه هستند و بعد تلاوت فرمود انهم الا كانوا انعام بل هم اضل (یعنی منحرفین بمثل چهار پیان هستند بلکه گمراهتر).

۶۵۴ - در کتاب سفینه در ذکر حال عبد الله حذاقه نقل شده این چنین : وممکن است که فهمید نیکی حال وقوت ایمان او از آنچه روایت شده که در مملکت روم اسیر شد و دین نصراویت بن او عرضه داشتند او در مقابل ابا کرد و قبول نکرد روغن زیست در ظرف بزرگی بجوش آوردند یکی از رفقاء او را که اسیر بود و از جمله مسلمین آوردند و به او گفته شد اگر خلاصی میخواهی نصراوی شو : او ابا کرد ذستور رسید اند اختند میان روغن زیست بجوش آمد :

هذا النصرا نیه فابی فأمران يلقى فى الزیت المغلی فبکی فقالو اقدجزع قد بكى
 قال كبارهم ردوه فقال لاترى انى بكىت جز عامما ترييد ان تضع بي و لكنى بكىت
 حيث ليس لي الانفس واحدة يفعل بي هذا في الله كنت اجت ان يكون لي من الانفس عدد
 كل شعرة في ثم تسلط على فتقتل بي هذا فاعجب منهوا حب ان يطلقه قال قبل رأسى
 واطلقك قال ما افعل قال تنصر وازوجك بنتي واقاسمك ملكي قال ما ا فعل قال قبل
 رأسى واطلقك راطلق معك ثمانين من المسلمين قال اما هذه فنعم : فقبل راسه واطلقه
 واطلق معه ثمانين من المسلمين : فلما قدموا على عمر بن الخطاب قام اليه عمر فقبل
 رأسه و كان اصحاب رسول الله ﷺ يمازحون عبد الله ف يقولون قبلت رأس علچ فيقول
 اللهم اطلق الله بذلك القبله ثمانين من المسلمين ٦٥٥ و فيه روى انه دخل ابو امامه

استخوانهای او ظاهر شد و بعد بعد الله گفته شه که نصرا نی شود و دست از دین خود بردارد
 ابا کرد دستور رسید بیندازند او را میان روغن بجوش آمد و در این هنگام عبد الله
 گریه کرد کفار گفتند بجزع درآمد و گریه کرد امیر آنها گفت بر گردانید او را عبد الله گفت
 گمان نشود من اذ خوف و ترس از کارشما گریانم بلکه گریه من برای این است که بیش ازیک
 جان ندارم که باین نحوه در راه دینم فدا کنم : و دوست داشتم که برای من بعد موهای من
 جان بود و شما نسبت با آنها همین عمل با من انجام میدادید : امیر خوش آمد از او و میل کرد
 او را هاکند پس به او گفت تو مرا بیوس تا رها کنم تورا : گفت نمیکنم این کار را : گفت
 نصرا نی شو و دست از اسلام بردار تا دخترم را بتو تزویج کنم و اموال را با تو قسمت کنم
 گفت نمیکنم و از دینم دست بردار فیستم : گفت سر مرا بیوس تا تورا و هشتاد نفر از مسلمین
 را با تو رها کنم : عبد الله گفت این عمل را میکنم : پس بوسید سر او را و او بنا هشتاد نفر از
 مسلمین رها شدند از اسارت : بعد از آنکه در مدینه نزد عمر بن الخطاب رفتند عمر بر خواست
 و سر او را بوسید : در این هنگام اصحاب رسول خدا ص با عبد الله شو خی و مزاح میکردن و
 میگفند تو بودی که سر خارج از دین را بوسیدی در جواب میگفت با آنها چه بوسه خوبی که
 خدا بواسطه آن هشتاد نفر از مسلمین را از بند اسیری رهانید .

۶۵۵ - و در آن کتاب است که وارد شد ابا امامه باهلى برعماویه : معاویه اکرام کرد
 و او را نزدیک نشانید و طعام طلبید آوردند و بدست خود به او غذا خورانید و بعد بسر و
 محسن او بدست خود عطر مالید و گفت طبق ذری آوردند و گذاشت جلو او : بعد از تمام
 اینها گفت ابا امامه تورا بخدا قسم آیا من بهترم یا علی بن ایطالب : ابو امامه گفت بلى من
 دروغ نخواهم گفت ولو مرا بخدا قسم ندهی و هر آینه راست خواهم گفت : علی علیه السلام

الباهی علی معاویه فقر بہ وادناء ثم دعا بطعم فجعل يطعم ابا امامۃ بیده ثم اوسع رأسه ولحيته طیبا بیده وامر له بیدرة من دنایش فدفعها اليه ثم قال ابا امامۃ بالله انأخیر ام علی بن ایطالب فقال ابو امامۃ نعم لاکذب ولو یغیر الله سألتنی لصدقت علی والله خیر منك واکرم واقدم اسلاما واقرب الى رسول الله قرابة واسد فی المشرکین نکایة واعظم عند الامم عناء اتدری من علی یا معاویه : ابن عم رسول الله وزوج انبیته سیدة نساء العالمین .

وابوالحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنۃ وابن اخی حمزہ سید الشهداء واخو جعفر ذی الجناحین : فاین تقع انت من هذا یا معاویه : اظنت اذی ساختک علی علی علیکم السلام بالطافک وطعمک وعطائک : فادخل اليک مؤمننا وآخر ج منک کافرا : بسما سوّلت لك نفسک یا معاویه ثم نھض وخرج من عنده فاتبعه بالمال فقال لا والله لا قبل منک دینارا واحدا ۶۵۶ وفيه نقل ان عبدالله بن ارقم کان خازن بیت المال فی

بخدا قسم بهتر وگرامی تر است از تو : و در اسلام آوردن از تو هقدم است و نزدیک تر است بر سول خدا از جهه قرابت و خویشی : و شدیدتر است از جهه عقوبت کردن مشرکین : و سخت قرین فرد امت است در تحمل شدائد در راه دین : آیا میدانی ای معاویه علی چه کسی است پسر عمومی رسول خدا و شوهر دختر او سیده زنیای عالمیان است و پدر حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت است : و پسر برادر حمزہ سید الشهداء است و برادر جعفر است که خدا به او دو بال عنایت کرد : تو کجا باین موقعیت‌ها و مقامات میرسی ای معاویه : آیا گمان کردی که من تورا اختیار کنم و مزیت دهم بر علی عليه السلام بواسطه چاپلوسی و بخشش‌ها و طعام دادن تو بمن : که باعث شود با ایمان آمدہام نزد تو وخارج شوم در حالیکه کافر باشم : چه بدد نقشة ریخته پیش خود ای معاویه : بعد پیا خواست و از پیش معاویه رفت : معاویه پشت سر او مالها و دینارهارا فرستاد : گفت نه بخدا قسم قبول نمیکنم از تو یکدیناری .

۶۵۶- و در آن کتاب نقل است از عبدالله پسر ارقم که خزانه‌دار بیت المال بود در خلافت عثمان که روابت شده وارد شد بر عثمان عبیدالله بن خالد بن اسید از مکه و جمعی بودند با او عثمان دستور داد بعیدالله ارقم که سیصد هزار درهم بعیدالله و بهمن‌هان او هر یک صدهزار درم بددهد و دستور حتمی داد که باید خزانه‌دار پیرزاده : ولی او زیاد شمرد و اباکرد از دادن مال : عثمان که خلیفه بود گفت تو اجیر ما هستی چه باعث شد و چه وادار کرد تو را بر مخالفت و بر عملیکه کردی : ابن ارقم خزانه‌دار گفت من خود را خزینه‌دار مسلمین میدانم و خزینه‌دار و اجیر تو غلام تو میباشد نه من : بخدا قسم تصدی نمیکنم برای تو خزانه‌داری

ایام عثمان وروی انه لما قدم على عثمان عبیدالله بن خالد بن اسید من مکه ومعه ناس امر لعبيده ثلثمائة الف و لكلا واحداً من القوم بـمـائـةـ الفـ وـ صـكـ "بـذـالـكـ عـلـىـ عـبـيـدـالـلـهـ بنـ اـرـقـمـ وـ كـانـ خـازـنـ بـيـتـ الـمالـ فـاسـتـكـشـرـهـ وـ اـمـتـنـعـ انـ يـدـفـعـ المـالـ الـىـ الـقـوـمـ فـقاـلـ لـهـ الـعـثـمـانـ اـنـماـ اـنـتـ زـحـلـ لـنـافـمـاـ حـمـلـكـ عـلـىـ ماـفـعـلـتـ فـقاـلـ اـبـنـ الـارـقـمـ كـنـتـ اـرـايـ اـنـيـ خـازـنـ لـلـمـسـلـمـينـ وـ اـنـماـ خـازـنـكـ غـلامـكـ وـالـلـهـ لـآـلـىـ لـكـ بـيـتـ الـمالـ اـبـداـ وـ جـاءـ بـالـمـفـاتـيحـ فـعـلـقـهـ عـلـىـ الـمـنـيرـ وـ يـقـالـ بـلـ الـقاـهاـ الـىـ عـثـمـانـ فـدـفـعـهـ عـثـمـانـ الـىـ نـائـلـ غـلامـهـ وـ روـيـ الـوـاقـدـيـ اـنـ عـثـمـانـ بـعـثـ الـيـ عـقـيـبـ هـذـاـ فـعـلـ ثـلـثـمـاـ الـفـدـرـهـ فـلـمـ يـقـبـلـ وـ قـالـ مـالـيـ الـيـهـ حـاجـةـ وـ مـاعـمـلـتـ لـانـ بـيـنـيـ بـيـعـيـ عـثـمـانـ ۶۵۷ وـ فيـهـ اـنـ القـاسـمـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ اـبـيـ بـكـرـ جـدـمـولـنـيـاـ الصـادـقـ عـلـيـهـ الـحـلـلـ هـنـ اـمـهـ کـانـ رـحـمـهـ اللـهـ مـنـ اـصـحـابـ عـلـىـ بـنـ الـحـسـينـ عـلـيـهـ الـحـلـلـ وـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ عـلـيـهـمـاـ السـلـامـ بـلـ کـانـ مـنـ خـواـصـ اـصـحـابـ عـلـىـ بـنـ الـحـسـينـ وـ اـبـنـ خـالـتـهـ لـانـهـ سـبـطـيـزـ دـجـرـ سـلـطـانـ الـعـجمـ وـ کـانـ اـحـدـ فـقـهـاءـ الـمـدـيـنـهـ اـمـتـقـقـ عـلـىـ عـلـمـهـ وـ فـقـهـهـ بـيـنـ الـمـسـلـمـينـ :ـ روـيـ الشـهـيدـ الثـانـيـ فـيـ هـنـيـهـ الـمـرـيـدـانـهـ سـئـلـ عـنـ شـيـئـ فـقاـلـ لـاـ حـسـنـهـ فـقاـلـ السـائـلـ اـنـيـ جـئـتـ الـيـكـ لـاـ عـرـفـ غـيرـكـ فـقاـلـ القـاسـمـ لـاـ تـنـظـرـ الـىـ طـولـ لـحـيـتـ وـ كـثـرـ النـاسـ حـولـ وـالـلـهـ لـاـ حـسـنـهـ :ـ فـقاـلـ شـيـخـ مـنـ قـرـيـشـ لـلـسـائـلـ جـالـسـ الـىـ جـنبـهـ يـاـ بـنـ اـخـيـ الزـمـهـاـ فـوـالـلـهـ مـارـايـتـكـ فـيـ مـجـلـسـ اـبـلـ منـكـ فـقاـلـ القـاسـمـ وـالـلـهـ لـئـنـ رـاـ اـبـداـ وـ هـيـچـگـاهـ :ـ وـ کـلـیدـهـاـیـ صـنـدوـقـهـاـ آـوـردـ وـ بـرـمـبـرـ مـسـلـمـينـ آـوـیـزـانـ کـرـدـ :ـ وـ گـفـتـهـ شـدـ کـهـ اـنـداـختـ کـلـیدـهـارـاـ بـهـ پـیـشـ عـثـمـانـ وـ عـثـمـانـ دـادـ بـغـلامـ خـودـ نـائـلـ وـ اـزـ وـاـقـدـیـ روـایـتـ اـسـتـ کـهـ عـثـمـانـ فـرـسـتـادـ بـرـایـ اـبـنـ اـرـقـمـ سـيـصـدـ هـزـارـ دـرـهـ قـبـولـ نـكـرـدـ وـ گـفـتـ مـرـاـ حـاجـتـیـ بـهـ آـنـ فـیـسـتـ وـ مـنـ کـارـیـ نـكـرـدـهـ اـمـ کـهـ عـثـمـانـ بـمـنـ جـزاـ وـ پـادـاشـ بـدـهـ .ـ ۶۵۷

را ابداً و هیچگاه : و کلیدهای صندوقهارا آورد و بمنبر مسلمین آویزان کرد : و گفته شده که انداخت کلیدهارا به پیش عثمان و عثمان داد بغلام خود نائل و از واقعیت روایت است که عثمان فرستاد برای این ارقام سیصد هزار درهم قبول نکرد و گفت مرا حاجتی به آن فیسست و من کاری نکرده ام که عثمان بمن جزا و پاداش بدهد .ـ ۶۵۷

از اصحاب امام چهارم و امام پنجم بود بلکه از خواص امام چهارم و پسر خاله آنحضرت بود :

زیرا که او پسر دختریز دجرد پادشاه عجم بود : و از فقهاء مدینه که همه اعتراض داشتند بفقاهت او بین مسلمین : با این حال شهید ثانی در کتاب منیه المرید ذکر کرده که از او پرسیده شد مسئله گفت نمیدانم سائل گفت من پیش تو آمد هام و غیر تو را نمیشناسم که پرسیم قاسم گفت نگاه مکن به ریش دراز ورفت و آمد مردم پیش من : بخدا قسم نمیدانم آنرا در این هنگام پیرمردی به سائل گفت بنشین پهلوی او و او را ازدست مده که بخدا قسم بلندتر از این مقام و مکان نیایی : قاسم گفت بخدا قسم اگر زبان من برباد شود دوست تردارم از اینکه کلامی بگویم بدون علم من به آن

يقطع لسانی احبت الی ان اتكلم بمالاعلم لی به ۶۵۸ عن کتاب الاختصاص نقل فی انوار البهیه عن علی بن ابراهیم عن ابیه قال لمامات ابوالحسن الرضا علیه حججنا فدخلنا علی ابیجعفر علیه و قد حضر خلق من الشیعة من کل بلد لینظروا الی ابیجعفر علیه فدخل عمه عبد الله بن موسی و کان شیخاً کبیراً نبیلاً علیه ثیاب خشنة و بین عینیه سجاده فجلس و خرج ابوجعفر علیه من الحجرة و علیه قمیص قصب و رداء قصب و نعل بیضاء فقام عبد الله واستقبله و قبل بین عینیه و قامت الشیعة و قعد ابوجعفر علیه علی کرسی و نظر الناس بعضهم الی بعض تحریر الصغرسنہ: فانتدب رجل من القوم فقال لعمه اصلاحک اللہ ما تقول فی رجل اتی بهیمه فقال تقطع یمینه و یضرب الحد فغضب ابوجعفر علیه

۶۵۸- در کتاب انوار البهیه نقل شده از اختصاص اذعلی بن ابراهیم از پدرش که گفت پس از آنکه حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام از دنیا رحلت کرد سفر حج رفیم و داخل شدیم بر امام نهم حضرت جواد علیه السلام در حالیکه بودند جمعی از شیعه از هر بلدی تا به امام جواد علیه السلام بنگردند و امام را بشناسند در این هنگام وارد شد عمومی حضرت عبد الله بن موسی علیه السلام و او مردی پیر بود و با عظمت و برآورده لباسهای درشت و برپیشانی آثار سجده داشت و نشست در مجلس و خارج شد بسوی ما از حجرة اختصاصی حضرت جواد علیه السلام: در حالیکه بتن داشت پیراهنی و ردائی و پیای آنحضرت بود نعلین سفیدی: بپا خاست عبد الله عمومی حضرت ورو آورد و بوسید پیشانی آن سرور را و شیعیان نیز با حترام پا شدند و جلوس فرمود حضرت علیه السلام بر کرسی و مردم بواسطه کمی سن آنحضرت از روی تحریر بیکدیگر نگاه کردند مردی بر خاست و عمومی حضرت گفت خدا بصلاح بیاورد تو را چه میگوئی درباره مردیکه با حیوانی جمع شود؛ جواب گفت دست اورا قطع کنند وحدهم بزنند: در غضب شد حضرت جواد علیه السلام و نظری کرد بسوی عموم و فرمود ای عموم بترس از خدا بدرستیکه بسیار سخت و گران است که گفه داشته شوی و بایستی روز قیامت در محضر پروردگار متعال، بفرماید خدا بتوچرا فتوا دادی برای مردم بچیز یکدیگاه نبودی: عمومی حضرت گفت با نحضرت که ای سید و آقای من آیا اینطور نفرمود پدر بزرگوارشما درود از طرف خدا برآورده: حضرت جواد فرمود از پدرم سئول شد درباره مردیکه شکافت قبر زنی را و با اعمل زشت انجام داد: فرمود پدرم دست اورا قطع کنند بواسطه نبش قبر و حد زنا به او بزنند زیرا که حرمت میت مثل حرمت زنده هست عمومی حضرت گفت صحیح فرمودی و من از خدا طلب مغفرت میکنم: مردم تعجب کردند و گفتند ای آقای ما آیا اذن میدهی که بپرسیم مسائلی فرمود بله: سئول کردند از امام ع در یک مجلس سی هزار مسئله و جواب فرمود در همان مجلس و برای آنحضرت نه سال بیش نبود.

ثُمَّ نظرَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا عَمَّ اتَّقِ اللَّهَ أَتَقِ اللَّهَ أَنْهُ لَعْظِيمٌ إِنْ تَقْفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدِيِ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَجْلَدَ
فَيَقُولُ لَكَ لَمَّا فَتَيَتِ النَّاسُ بِمَا لَأَتَعْلَمَ فَقَالَ لَهُ عَمُّهُ يَا سَيِّدِي إِلَيْسَ قَالَ هَذَا أَبُوكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَنْمَاسِئُ أَبِي عَنْ رَجُلٍ نَبَشَ قَبْرَ امْرَأَةً فَنَكَحَهَا فَقَالَ أَبِي تَقْطُعَ يَمِينَهُ
لِلنَّبِشِ وَيَضْرِبُ حَدَّ الْزَّنَةِ فَإِنْ حَرَمَتِ الْمَيْتَةَ كَحْرَمَةَ الْحَيَاةِ فَقَالَ صَدَقَتِ يَا سَيِّدِي وَإِنَّا
اسْتَغْفِرُ اللَّهِ فَتَعَجَّبُ النَّاسُ فَقَالُوا يَا سَيِّدَنَا أَتَأْذَنُ إِنْ تَسْأَلَنِكَ فَقَالَ نَعَمْ فَسَأْلُوكَهُ فِي مِجْلِسٍ عَنْ
ثَلَاثَيْنَ الْفَ مَسْأَلَةً فَاجْبَاهُمْ فِيهَا وَلَهُ تَسْعَ سَنِينَ ۶۵۹ وَفِي ذَالِكَ الْكِتَابِ رَوَى الشِّيخُ الْكَلِينِيُّ
قَدْسُ سُرُّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ كَنْتُ عِنْدَ عَلَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ جَالِسًا بِالْمَدِينَةِ وَكَنْتُ أَقْمِتُ عِنْدَهُ سَنِينَ إِنْ كَتَبَ عَنْهُ مَا سَمِعَ مِنْ أَخِيهِ
يُعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ الْكَلِيلُ ازْدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَىِ الرَّضا عَلَيْهِ الْكَلِيلُ الْمَسْجِدُ مَسْجِدُ
رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلِيلُ فَوَثَّبَ عَلَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ بِالْحَدَاءِ وَلَارْدَاءِ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَعَظَّمَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ الْكَلِيلُ يَا عَمَّ اجْلَسَ رَحْمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا سَيِّدِي كَيْفَ اجْلَسَ وَانْتَ قَائِمٌ فَلَمَّا رَجَعَ عَلَىٰ بْنِ
جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ جَعَلَ اصْحَابَهُ يَوْبَخُونَهُ وَيَقُولُونَ أَنْتَ عَمٌّ أَبِيهِ وَانْتَ تَفْعَلُ بِهَذَا الْفَعْلَ
فَقَالَ اسْكُنْتُوَا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَبْضًا عَلَىٰ لَحْيَتِهِ لَمْ يَؤْهَلْ هَذِهِ الشَّيْءَةَ وَاهْلَ
هَذَا الْفَتْيَ وَوْضُعَهُ حَيْثُ وَضُعَهُ انْكَرَ فَضْلَهُ نَعْوَدُ بِاللَّهِ مَا تَقُولُونَ بَلْ إِنَّا لَهُ عَبْدٌ ۶۶۰

۶۵۹ - در آن کتاب است از شیخ کلینی از محمد پسر حسن پسر عمار که گفت . بودم
من خدمت علی بن جعفر بن محمد علیهم السلام در مدینه ومن پایدار بودم در خدمتش و
مینوشتم و فرامیگرفتم از آن آقا احکام و مسائلی را که شنیده بود از برادرش یعنی موسی بن جعفر
علیهم السلام .

در این بین داصل شد بر او ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهم السلام در مسجد رسول خدا ص
پیاختست علی بن جعفر بدون کفش و رداء و بوسید دست حضرت را و تعظیم کرد از حضرت:
حضرت جواد فرمود بنشین ای عمود خدا رحمت کند تورا عرض کرد چگونه بنشینم ای آقای من
در حالیکه تو ایستاده باشی : پس از برگشت علی بن جعفر به مکان خود یاران او ملامت کردند
او را و گفتند تو عمومی پدر او هستی و تو اینطور رفتار میکنی با او و خشوع میکنی : دست
گذاشت بمحاسن خود و فرمود ساكت باشید هنگامیکه خدا قابل ندانست این محاسن سفید را
و قابل دانست این جوان را و قرارداد او را جائیکه قرارداده یعنی مقام امامت انکار کنم من
بزرگی و برتری اورا پناه میبرم بخدا از این عمل و آنچه شما میگوئید بلکه من برای او
بنده هستم .

فی کشکول الشیخ ره قدم هشام بن عبدالمالک حاجا ایام خلافتہ فقال ایتونی بر جل من الصحابة فقیل قد تفانوا : قال فمن التابعين فأُتی بطاووس الیمانی فلما دخل عليه خلع نعلیه بحاشیة بساطه ولم یسلم علیه بامرة المؤمنین بل قال السلام عليك و لم یکنه ولکن جلس بازائه و قال کیف انت یاهشام غضب هشام غصبا شدیدا وقال یا طاووس ما الذی حملک علی ماضعت قال ماضعت فازداد غضبہ فقال خلعت نعلیک بحاشیة بساطی ولم تسلم علی بامرة المؤمنین و لم تکننی و جلست بازائی و قلت کیف انت یا هشام : فقال طاووس اما خلع نعلی بحاشیة بساطک فانی "خلعها بین یدی رب العزة کل یوم خمس مرات ولا یغضب علی" لذالک : واما قولک لم تسلم علی بامرة المؤمنین فلیم کل الناس راضین بامرتك فکرحت ان اکذب : واما قولک لم تکننی فان الله عزوجل سمی او لیائه فقال یاداود و یا یحیی و یا عیسی و کنی اعدائے فقال تبت یدا ابی لهب : واما قولک جلست بازائی فانی سمعت امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیہ السلام یقول اذا اردت ان تنظر الى رجل من اهل النار فانظر الى رجل جالس و حوله قوم قیام فقال هشام عظی فقال طاووس سمعت من امیر المؤمنین عای بن ایطالب علیہ السلام ان فی جهنم حیات کالتلal و عتارب کالبغار تلدغ کل امیر لا یعدل فی رعیته ثم قام و هرب ۶۶۱

۶۶۰ - در کشکول نقل است که هشام بن عبدالمالک حج کرد در ایام خلافتش : و گفت بیاورید مردی از صحابه را نزد من گفته شد از صحابه کسی نمانده : گفت از تابعین صحابه حاضر کنید : طاووس یمانی را آوردند وقتی وارد شد کفش خود را حاشیه بساط خلیفه درآورد وسلام نداد بعنوان امیر المؤمنین بلکه گفت السلام عليك و کنیه خلیفه را ذکر نکرد و نشست مقابل هشام و گفت چگونه هستی تو ای هشام پس یغضب شد هشام غصبی شدید و گفت طاووس چه وادر کرد تورا بر آنچه کردی گفت چه کردم : غضب خلیفه زیادتر شد و گفت : کفش خودرا بحاشیه بساط کندي : وسلام بعنوان امارت مؤمنین ندادی : کنیه مردا ذکر نکردی : و در مقابل من نشستی : و گفتی تو چطوری و نام مردا ذکر کردی : طاووس در مقام جواب گفت : اما کنندن کفشهایم بحاشیه بساط تو جرمی نیست زیرا در میا ورم آنها را در محضر پرورگار عزت هروزی پنج مرتبه و باینجهت غصب نمیکند بر من : و اما کلام تو که گفتی چرا سلام ندادم بامارت مؤمنین باین جهت است که تمام مردم نیستند راضی بامارت و خلافت تو و من خوش نداشتم که دروغ بگویم : و اما قول تو که چرا کنیه تو را نگفتم باینجهت است که عیب نیست زیرا خدا در قرآن از اولیاء خود یاد کرده باسم و فرموده یا داود یا یحیی و یا عیسی

فی السفینه انس بن نصر عم انس بن مالک کان احد شهداء احد رضوان الله علیهم : روی انه لما فشی فی الناس فی احد ان رسول الله ﷺ قد قتل قال بعض المسلمين لیت لنار رسول الله عبده بن ابی فیأخذ لنا امانا من ابی سفیان وبعضاً جلسوا والقو باید یهم : و قال اناس من اهل النفاق ان کان محمد ﷺ قد قتل فالحقو بدمکم الاول : فقال انس بن النصر عم انس بن مالک یاقوم ان کان محمد ﷺ قد قتل فان رب محمد لم یقتل و ما تضعون بالحیوة بعد رسول الله ﷺ فقاتلو اعلى ما قاتل عليه رسول الله ﷺ و موتوا على همامات عليه ثم قال اللهم اني اعتذر اليك مما یقوله هؤلاء يعني المنافقین : ثم شد بسیفه فقاتل حتى قتل رضوان الله علیه .

وبعكس اذاعداً خود بكنیه اسم برده و فرموده بتبت يدا ابی لهب : و اما قول تو که چرا نشتم در مقابل تو عیب نیست بدرستیکه من شنیدم از امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام که میفرمود هر گاه خواستی بنگری بمردی از اهل آتش نظر کن بمردیکه جلوس کرده و اطراف او جماعتی ایستاده باشد : در این هنگام هشام گفت مرا موعظه کن و پندی بده : طاووس گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام که فرمود بدرستیکه در جهنم مارها بی هستند باندازه تپه کوه و عقرب هایی هستند باندازه قاطر که این مارها و عقرب ها میگزند هر امیر را که عدالت نکند میان رعایای خود : وبعد طاووس برخاست و فرار کرد .

۶۶۱ - در کتاب سفینه نقل شده که انس بن نصر عمومی انس بن مالک یکی از شهدای احد بوده رضوان الله علیهم : و روایت شده که پس از انتشار قتل رسول خدا من میان مردم در احد و شهرت اینکه رسول خدا کشته شد : بعضی از مردم گفتند ای کاش مارا قاصدی بود بسوی عبدالله پسر ابی تا برای ما از ابی سفیان امان خطی میگرفت : و بعضی دیگر متوجه انه نشستند و دست روی دست گذاشتند : و دیگرانی میگفتند اگر محمد ص کشته شده بر گردید بهمان دین اول یعنی بت پرسنی در این هنگام که منافقین اینطور سخن میگفتند انس بن نصر عمومی انس بن مالک گفت مردم اگر محمد ص کشته شده خدای محمد که کشته نمیشود وزنده هست : و چه ثمر دارد و چه میکنید بنزندگانی بعد رسول خدا پس بجنگید برای آنچه رسول خدا برای آن جنگ کرد و بمیرید برآنچه رسول خدا اص برآن مرد : و بعد گفت خدایا پوزش میطلبم و عذر میخواهم از آنچه این مردم گفتند از کفر و زندقه یعنی منافقین : و بعد شمشیر بکف گرفت و بجنگ پرداخت تا کشته شد رضوان و رحمتها خدا بر او باد .

(باب اجتناب المحرمات)

۶۶۲ فی الوسائل عن محسن المفید قال اتی رجل ابا عبد الله عليه السلام فقال له يابن رسول الله اوصنی فقال لا يفقدك الله حيث امرک ولا يراک حيث ذهابک قال زدنی قال عليه السلام لا اجد عليه السلام ۶۶۳ فی الوسائل فی وصیة النبي صلی اللہ علیہ وسلم لعائی عليه السلام قال يا علی ثلاثة من لقی الله عزوجل بهن فهو افضل الناس من اتی الله عزوجل بما فرض علیه فهو من اعبد الناس ومن ورع عن محارم الله فهو من اروع الناس ومن قنع بما رزقه الله فهو من اغنى الناس ثم قال ياعلی ثلاث من لم يكن فيه لم يتم عمله: ورع يحجزه عن معاصي الله وخلق بداری به الناس وحلم يرديه جهل الجاهل الى ان قال يا علی الاسلام عريان ولباسه الحباء و زینته العفاف و مروته العمل الصالح و عماده الورع و فيه عن جابر عن ابي جعفر عليهم السلام قال

(باب اجتناب از محرمات و نافرمانی خدای متعال)

۶۶۲ در کتاب وسائل نقل شده از محسن مفید که مردی آمد خدمت امام ششم عليه السلام و عرضکرد يابن رسول الله نصیحت و موعظه بفرمائید مرا فرمود مبادا نباشی موردی که خدا امر فرموده که باشی : و دیده نشوی جائیکه خدا منع کرده از بودن آنجا یعنی هر چه فرموده بکن بکنی و از هر چه فرموده مکن دست برداری آن مرد عرضکرد زیادتر کن موعظه را فرمود نمی یابم.

۶۶۳ در کتاب وسائل است از جمله وصیت های رسول خدا به امیر المؤمنین علی علیه السلام یا علی ۳ چیز است که هر که ملاقات کند خدارا با آن سه او برتر است از همه کس فزد خدای متعال : هر که بحاورد آنچه خدا بر او واجب کرده او از عابد ترین مردم است : و هر که اجتناب کند از حرام خدا او با ورع ترین مردم است: و هر که بسازد با نچه خدا روزی او قرار داده پس او غنی و بی نیاز ترین مردم است و بعد فرمود یا علی سه چیز است که هر که دارا نباشد عمل او تمام نیست : ورعی که بازدارد او را از معصیت خدا : و خلقی که مدارا کند به آن با مردم : و حلمی که با آن رد و تحمل کند نادانی نادان را تا آنکه می فرماید یا علی اسلام برهنه است لباس او حیا وزینت او عفاف و مروت او عمل نیک است و عماد و بقاء او بورع است.

۶۶۴ و در آن کتاب است از جابر از امام پنجم که فرموده در حدیثی که نمیرسد بمربوط دوستی ماکسی مگر بعمل نیک و بورع و دوری از کردار نشت .

فی حدیث لاتصال ولا تینا الابا العمل والورع ۶۶۵ و فیه عن ابی القاسم بن قولویه عن ابی زید عن ابی عبد الله علیہ السلام انه قال ليس من شیعتنا من يكون فی مصر فیه ماء الف ويکون فی المساوا ورع منه ۶۶۶ فی الوسائل عن محمد بن عمر بن حنظله قال قال ابو عبد الله علیہ السلام ليس من شیعتنا من قال بلسانه وخالفننا فی اعمالنا و آثارنا ولکن شیعتنا من وافقنا بلسانه وقلبه واتبع آثارنا و عمل باعمالنا او لیشک شیعتنا اقول وفی حدیث عن سماعة بن مهران قال قال الصادق علیہ السلام لا يدخل النار والله احد منكم فتنافسوا فی الدرجات وكمدو اعدوك بالورع ۶۶۷ وفیه فی وصیة النبی علیه السلام قال ياعلی ثلاث لاطریقه اهذه الامم المواتات للآخر فی ماله وانصار الناس من نفسه وذکر الله علی کل حال وليس هو سبحان الله والحمد لله ولا الله الا الله والله اکبر و لکن اذا ورد علیک ما یحرم الله علیک خاف الله عزوجل عنده وترکه .

۶۶۸ فی الوسائل عن الحسن بن محبوب عن زید الشحام قال قال ابو عبد الله علیہ السلام

۶۶۵ - ودر آن کتاب است از ابی القاسم پسر قولویه از ابی زید از امام ششم علیه السلام که فرمود نیست شیعه ما کسیکه در بلدی صد هزار نفری باشد و در آن شهر و بلد از او خدا ترس ترسی باشد .

۶۶۶ - و در آن کتاب نقل است از محمد بن عمر بن حنظله که گفت فرموده امام ششم علیه السلام نیست از شیعه ما کسیکه بیان پیرو باشد و در عمل مخالفت کند مارا و آثار مارا ولکن شیعه ما کسی است که موافقت کند مارا بیان و دل و پیروی کند آثار مارا و عمل کند باعمال ما آنها هستند شیعیان ما و در حدیثی وارد است از سماعة پسر مهران که گفت فرموده امام ششم ع داخل نمیشود در آتش بخدا قسم یکنفر از شما بکوشید در رسیدن بدرجات عالیه و کور کنید و بغم بیندازید دشمن خود شیطان را بخدا ترسی .

۶۶۷ - ودر آن کتاب نقل شده که دروصیت رسول خدا ص بعلی فرمود یا علی سه چیز است که طاقت آنها ندارد این امت : مواتات با برادران در مالش : و با انصاف رفتار کردن با مردم و بد کر و یاد خدا بودن در همه حالی و نیست مراد از ذکر صرف گفتن سبحان الله والحمد لله ولا الله الا الله اکبر : بلکه ییاد خدا بودن این است که هر گاه مبتلاشد بعمل حرامی از خدای متعال بترسد و واگذار آن عمل را

۶۶۸ - در کتاب وسائل نقل است از حسن پسر محبوب از زید شحام که گفت فرمود امام ششم علیه السلام ابتلا پیدانکرده مومن سخت تر بر او از سه خصلت و سه امریکه محروم شود از آنها : گفته شد چه چیز است آنها فرمود مواتات و برابری برادران دینی نسبت بچیزیکه

ما بتلی المؤمن بشیئی اشد علیه من خصال ثلاث یحرمها قیل و ماهی قال المواساة
فی ذات یده والانصاف من نفسه و ذکر الله کثیرا اما انى لا اقول لكم سبحان الله
والحمد لله ولا الله الا الله والله اکبر ولكن ذکر الله عندما احل له وعندما حرم عليه ۶۶۹
عن ابن ابیعمیر عن محمد بن حمران عن ابیعبد الله علیہ السلام من قال لا الله الا الله مخلصا دخل
الجنه و اخلاصه ان یجحزو لا الله الا الله عما حرم الله ۶۷۰ فی الوسائل عن الرضا علیہ السلام
عن آبائه قال قال رسول الله علیہ السلام لا تزال امتی بخیر ما تحابوا و تهادوا و ادوا الامانة
و اجتنبو الحرام و قروا الضیف و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فاذا لم یفعلوا ذلك ابتلو^ا
بالقحط والسنین ۶۷۱ وفيه عن مساعدة ابن زیاد عن الصادق علیہ السلام عن آبائے عن النبی علیہ السلام
قال من اطاع الله فقد ذکر الله و ان قلت صلوته و صیامه و تلاوته للقرآن و من عصى الله
فقد نسى الله و ان کثرت صلوته و صیامه و تلاوته القرآن .
۶۷۲ فی الرسائل عن زراره عن حسین البزار قال قال ابیعبد الله علیہ السلام الاحد هذك

بدست دارد: وبه انصاف رفتار کردن از پیش نفس خود و بیاد خدا بودن بعد فرمود مقصود ازیاد
خدابودن نه صرف گفتن این ذکر شریف است سبحان الله والحمد لله و لا الله الا الله و الله اکبر
ولكن مراد بیاد خدا بودن است وقت ابتلا بحرام و حرام خدابراو
۶۶۹ - اذا بن ابیعمیر نقل شده از محمد بن عمران از امام ششم علیه السلام که فرمود
که بگوید لا الله الا الله از روی خلوص داخل بهشت میشود و گفتن با خلوص این است که منع کند
لام الله او را از آنچه حرام کرده خدابراو
۶۷۰ - و از جضرت رضاعلیه السلام در کتاب وسائل نقل است از پدران بزرگوارش که
رسول خدا فرموده امتن ثابت هستند مادام که دوستی کنند بیکد گر و بیکد گر بخشش داشته
باشند و اداء امانت کنند و از حرام دوری کنند و مهمان را سیر کنند و نماز را پیادارند و زکوة را
بدهنند: و هر گاه ترک کنند این امور را مبتلاشوند بقطح و غلاو گرسنگی
۶۷۱ - و در آن کتاب است از مساعدة بن زیاد از امام ششم (ع) از آباء امجادش که رسول
خدا (ص) فرموده هر که فرماین برداری کند خدا را آن کس بیاد خدا بوده هر چند نماز و روزه و
تلاوت قرآن کم کند: و هر که معصیت خدا کند: فراموش کرده خدا را. هر چند نماز و روزه
و تلاوت قرآن بسیار بجا آورد.

۶۷۲ - در کتاب وسائل نقل است از زراده از حسین بزار که گفت امام ششم علیه السلام
بن فرمود آیا بیان نکنم برای تو ساخت قریبی که خدای معامل واجب کرده بر مخلوقات خود
عرض کردم چرا فرمود: بانصف رفتار کردن بامردم از پیش خود و مواسات کردن با برادران

باشد ما فرض الله عزوجل على خلقه قلت بلى قال انصاف الناس من نفسك ومواساتك لاخيك
وذكر الله في كل موطن امامي لا اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وان
كان هذا من ذاك ولكن ذكر الله في كل موطن اذا هجمت على طاعته ^{۶۷۳} وفيه عن أبي حمزة
الشمالى عن على بن الحسين ^{عليه السلام} قال من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس ومن
اجتب ما حرم الله عليه فهو من اعبد الناس ^{۶۷۴} ارشادا دليما او حى الله تعالى الى موسى ^{عليه السلام}
ما تقرب الى المتقربون بمثل الورع عن محارم ^{۶۷۵} مجموعة ورام عن الصادق ^{عليه السلام}
قال من اعطى اربع خصال فقد اعطى خير الدنيا والآخرة وفاز بحظه منها ورع يعصمه عن
محارم الله : وحسن خلق يعيش به في الناس وحلم يدفع به جهل الجاهل : وزوجة صالحة
تعينه على امر الدنيا والآخرة ^{۶۷۶} ^{۶۷۶} مجموعة ورام عن النبي ^{صلوات الله عليه عليه السلام} من عرضت له فاحشة

خود وبياد خدا بودن در هر محل و بعد فرمود آگاه باش نه اينکه فقط بگويد سبحان الله والحمد لله
ولله الله اكبر هر چند اين هم ذكر خدا است : ولكن ذكر وبياد خدا بودن در هر محل اين است
وآن وقت است که بکوشی در طاعت و فرمان برداری خدا

^{۶۷۳}- و در آن كتاب است اذابي حمزه ثمالي از امام زين العابدين (ع) که فرموده رکه عمل
کند با نجه خدا واجب کرده براو اوعابدترین مردم است

^{۶۷۴}- در كتاب ارشاد دليما است که خدا وحى كرد بموسى عليه السلام که قرب پيدا نمیکنند
بسوي ذات مقدس مابند گان عابد بمثل ورع و دوری از محركات و گناه

^{۶۷۵}- در كتاب مجامعة ورام است از امام ششم عليه السلام که فرمود هر که دارا باشد
چهار صفت بدرستيکه خير دنيا و آخرت دار است و عطا شده و نائل شده بحظ و بهره آن، ورعی که
نگدارد اورا از معصيت خدا: وخلق نیکی که بواسيله آن زندگی کند بین مردم و حلم و برداشی
که دفع کند و تحمل کند به آن ناداني نادان را وزن نیکواری که کمک کند او را برامور دنيوي
و اخروي

^{۶۷۶}- مجامعة ورام نقل کرده از سول خدا صلی الله عليه وآله که هر که ابتلا پیدا کند به
كارزشتی یاغلبه کند برا شهوت پس دوری کند از آن ازوی ترس از خدای متعال حرام گردازد
خدا براو آتش وايمن گردازد او را از فرع اکبر و عطا کند خدا به او آنجه و عده فرموده در
كتاب شريف يعني قرآن بقوله تعالى ولم خاف مقام رب جنتان. آگاه باشيد و هر که عرضه
داشته شود به او امر دنيوي و امر اخري و اختيار کند دنيارا بر آخرت ملاقات کند خدار اروز
قيامت در حال يکه نیست با او حسن که بسبب آن از آتش نگاه داشته شود: و هر که اختيار کند
آخرت را و واگذار دنيا را راضي شود خدا از او و آمر زينده شود کارهای بداوه و هر که پر

او شهود فاجتنبها من مخافة الله عزوجل حرم الله عليه النار وآمنه من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده في كتابه في قوله تبارك وتعالى ولمن خاف مقام ربه جنستان الاومن عرضت له دنياً وآخرةٌ فاختار الدنيا على الآخرة لقى الله يوم القيمة وليس له حسنة يتقى بها النار ومن اختيار الآخرة وترك الدنيا رضي الله عنه وغفر له مساوى عمله ومن ملاعينيه من حرام ملا الله عينيه يوم القيمة من النار الا ان يتوب ويرجع^{۶۷۷} عن الكافي عن ابي عبد الله علیه السلام ان الرجل يذنب الذنب فيحرم صلوة الليل وان العمل السيئ اسرع في صاحبه من السكين في الملح^{۶۷۸} وفيه عن ابي جعفر علیه السلام الذنب كلها شديدة واسدها مابت عليه الريح والدم لانه اما مر حوم او معدب والجنة لا يدخلها الا طيب^{۶۷۹} عن ابي عبد الله علیه السلام قال كان ابي يقول مامن شيئاً افسد للقلب من الخطيبة ان القلب لي الواقع الخطيبة فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اسلمه اعلاه واعلاه اسفله .

^{۶۸۰} کان سعد بن عبادة صاحب رایة الانصار يوم بدر وامیر المؤمنین علیه السلام صاحب لواعر رسول الله علیه السلام والمهاجرین ونقل في السفينة انه لما قبض رسول الله علیه السلام اجتمع

کند دو چشم خود را از حرام پر کند خدادوچشم او را روز قیامت از آتش مگر آنکه پشیمان شود و بر گردد از گناه^{۶۷۷} - از کتاب کافی نقل است از امام ششم عليه السلام که میشود مردی مرتکب گناهی شود و بسبب آن محروم شود از نماز شب و فرموده عمل بذود ترا اثر میکند در صاحب آن از کارد در گوشت

^{۶۷۸} - و در آن کتاب است از امام پنجم عليه السلام که فرموده گناهان تمام آنها سخت و شدید است: و سخت تر آنها آن گناه است که گوشت و خون در بدن انسان زیاد شود در حال معصیت زیرا که آن گناه ممکن است آمر زیده شود و یا بر آن عذاب شود و داخل بهشت نمیشود مگر پاک

^{۶۷۹} - و از امام ششم عليه السلام نقل است که فرموده نیست چیزی فاسد کننده تر قلب را از گناه بدرستیکه هر قلب مرتکب گناه شود آن گناه با آن هست تاغلیه کند بر آن تا منقلب کند آنرا بطوریکه پائین آنرا بالا وبالا آنرا پائین گرداند

^{۶۸۰} - سعد بن عبادة علم دار طایفه انصار بود در جنگ بدر و امیر المؤمنین علی عليه السلام علمدار رسول خدا (ص) و طایفه مهاجرین بود و نقل شده در سینه که پس از رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و آله . انصار اجتماع کردند نزد سعد بن عبادة واورا برداشته آمدند بسته بینی ساعده چون عمر شنید خبر داد بایبیکر و آن هردو آمدند بسته بینی باسرعت و با آن دو بود عبیده بین جراح

الانصار الى سعد بن عبادة وجاوا به الى سقيفة بنى ساعدة فلما سمع بذلك عمر اخبر به ابابكر ومضيا مسرعين الى السقيفة ومعهما ابو عبيدة بن الجراح وفي السقيفة خلق كثير من الانصار وسعد بن عبادة بينهم هر يرض فتناز عو الامر بينهم وساق الكلام الى ان قال ابوبكر هذا عمر وابوعبيدة شيخاً قريش فبایعوا ایهم ما شئتم فقال عمر وابوعبيدة ما نتو لی هذا الامر عليك امدي ديك بنا يعث فقال بشير بن سعد وانا ثالثكم و كان سيد الاوس و سعد بن عبادة سيد الخزرج فلمارات الاوس ضيع بشير ومادعت اليه الخزرج من تأمير سعد اکبوا على بيعة ابي سكر و تكاثر واء اذالك فجعلوا يطاؤن سعد امن شدة الرحمة فقال قتلت مونی قال عمر اقتلوا سعداً قتلله الله فوثب قيس بن سعد فأخذ بلحية عمر و قال والله يا بن صهاك الجبان في الحرب والفارار الليث في الملا والأمن لوحراً كت منه شعرة ما رجعت وفي وجهك واضحه : فقال ابوبكر مهلا يا عمر فان الرفق افضل وابلغ ونقل عن الطبری ثم حمل سعد بن عبادة الى داره فبقى اياماً فارسل اليه ابوبكر ليما ياع فقال لا والله حتى ارميكم بما في کنانتی واخضب سنان رمیحی واضرب بسیفی ما اطاعنی واقتلكم باهلیتی ومن

وفی درسقیفه خلق زیادی بودند از انصار و سعد بن عباده بین آنها مریض بود، فتناز عو گفتگو برای تعیین خلیفه بین آنها شروع شد و رسید کلام باینجا که ابوبکر گفت این عمر وابوعبدیة دوپراز طایفه قریش هستند بیعت کنید با هر یک که مایل هستید. عمر وابوعبدیه گفتند بابون تو ماتصدی نمیکنیم خلافت را دست دراز کن تاباتو بیعت کنیم. بشیر بن سعد که رئیس طایفه اویس بود گفت شما بیعت کنید من هم سومی شما و سعد بن عباده رئیس طایفه خزرج بود. چون طایفه اویس دیدند کار بشیر که رئیس آنها بود: و دیدند خزرج بنادراند سعد رئیس خودرا امیر کنند و آوردند بر بیعت ابی بکر و بسیار تهاجم کردند بر بیعت ابی بکر بطوریکه پایمال کردند سعدرا ازدحام: سعد گفت کشتید من: عمر گفت بکشید سعد را خدا بکشد او را: پیاختست قيس پسر سعد و گرفت ریش عمر را: و گفت یا بن الضحاک ترسو و فرار کننده در جنک: شیرو زور آوری میان جمعیت و در محل امن: اگر بمولی از او یعنی پدرم سعد دست بزنی کاری کنم که بخانه بر نگردی و در رو و سرتوموئی باشد. ابوبکر گفت مدارا کن عمر زیرا بارفق و مدارا بهتر بمقصد میتوان رسید و بهتر است و نقل است از طبری که بعد نقل دادند سعد بن عباده را بخانه او و میان خانه مانند چند روزی. فرستاد ابوبکر که بیعت کند سعد گفت بخد اقسام بیعت نمیکنم تا آنکه بجنگم باشما با تیر و نیزه خود ورنگین کنم بخون شمانیزه ام و بنم بشمشیر خود بقدیریکه قدرت داشته باشم: و بجنگم باشما با طایفه ام و هر که پیروی کند من: و اگر جمع شود باشما جن و انس بیعت نمیکنم باشما

تبغنى ولو اجتمع معكم الجن والانس ما بايعتم حتي اعرض على ربى فقال عمر لا تدعه حتى يباع ف قال بشير بن سعد انه قد لجو ليس بمبایع لكم حتى يقتل وليس بمقتول حتى يقتل معه اهله و طائفه من عشيرته ولا يضركم ثم كه انما هور جل واحد فقر کوه فلم ينزل كذلك حتى هلك ابو بکر ثم ولی عمر فخشی سعد غائله عمر فخر جالی الشام فمات بحوران وكان سبب موته ان رمى سهم في الليل فقتله وزعم ان الجن رموه .

٦٨١ عن ابن ابي الحديدي كان قيس بن سعد بن عبادة في عسكر الحسن بن علي عليهما السلام
فأراد معاویه ان يخدعه كما خدعا عبید الله بن العباس ليخذل للحسن عليهما السلام فكتب اليه
ويدعوه و يمنيه فكتب اليه قيس لا والله لا تلقاني ابداً الايني وبينك الرمح فكتب اليه

تاواردشوم بر خدای خود عمر گفت با پیر رهانکنید او را تا آنکه بیعت کند بشیر پسر سعد
گفت سعد لج کرده و بیعت نخواهد کردقا کشته شود : و کشته نخواهد شدمگر آنکه کشته شود اهل و
طائفه و عشیره او و اگر هم از او بیعت نگیرید و واگذارید او را بشما و غرض شما ضرر ندارد :
او یکنفر پیش نیست لذا او را واگذاشتند : و بهمین منوال بود تا ابو بکر هلاک شدو نوبت بعمر
رسید سعد تو رسید از عمر رفت که برو دشام و در حوران از دنیارفت و سبب مرگ او این شد که تیری
به او اصابت کرد در شب و کشته شد و گمان برده شد که جن به او تیر زده

٦٨١ - نقل شده از ابن ابي الحديدي که قيس پسر سعد بن عباده در لشکر حسن بن علي (ع)
بود و معاویه در مقام برآمد که بفریبید اور آن نظری که گول زد و فریبداد عبید الله پسر عباس را
تا اینکه در نتیجه بر امام حسن عليه السلام غالب شود و مخدول کند آن بزرگوار را . باین منظور
معاویه کاغذی نوشته بقیس و او را دادعوت بخود کرد و وعده هائی داد . قیس در جواب نوشته
نه بخدا قسم دست بمن نخواهی یافت و مرا ملاقات نخواهی کرد مگر آنکه بین من و تو شمشیر و
نیزه خواهد بود معاویه بعداز نومیدی و یاس ازاونوشت که تو یهودی پسر یهودی هستی و تو شقی
الفقی و بکشن میدهی خود را در راهی که سزاوار نیست اگر رشد و برتری یکی از دوفرقه و
دولشکر برای تو مسلم شود عاقبت تو را طرد خواهد کرد و معزول و اگر بغض وعداوت بدیکی از
آن دبورزی باعث خاری و کشن تو خواهد شد . و پدر توهم به بی راهه مشی کرد و تیر و کمان
خود را بغير موقع بکار برد ولذا مخدول شد از قوم خود و بسر نوشته خود گرفتار شد و بحوران
از دنیا رفت دور از یار و بی کس قیس در جواب معاویه نوشته اما بعد توبت زائیده شده از بت هستی
و داخل در اسلام شدی از روی کراحت باقیه کلماتی که معاویه نوشته و بطوری بود باقیه جواب
که بخش و غصب در آمد معاویه و ترسیداً گر جواب بنویسد با جوابی شدیدتر گرفتار شود ولذا
جواب ننوشت .

معاوية لما يَسَّرَ منه اما بعد فانك يهودي ابن يهودي تشقى نفسك وتقتلها في ماليس لك
فإن ظهر أحب الفريقين إليك نبذك وعزلك وإن ظهر أبغضهما إليك نكل بك وقتلوك و
قد كان أبوك أو قرئ غير قوسه ورمي غير غرضه فخذله قومه وادركه يومه فمات بحوران
طريداً غريباً: فكتب إليه قيس بن سعداً ما بعد فانما انت وشنبشون دخلت في الإسلام
كرها إلى آخر ما اجراه بحيث غلط معاويه وخاف أن يكتب إليه ثانياً من أن يجيئه
بأشد من ذلك.

۶۸۲ - گلزار قدس للحق الكشاني قال لما دخل الحجاج مكه وصلب ابن الزبير
راح عبدالله بن عمر اليه وقال مديتك لا بياعك لعبد الملك قال رسول الله من مات ولم
يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية فاخراج الحجاج رجله وقال خذن جلى فان يدى
مشغولة فقال ابن عمر استهزئني قال الحجاج يا احمق بنى عدى ما بادعت مع على عليه السلام
وتقول اليوم من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية : او ما كان على امام زمانك
والله ما جئت الى صَلَوةَ النَّبِيِّ لقول النبي عليه السلام بل جئت مخافة تلك الشجرة التي صلب عليها ابن الزبير
۶۸۳ - عبدالله بن عفيف الأزدي كان من خيار الشيعة وزهادها وكانت عينه اليسرى ذهبت في

۶۸۲ - از کتاب گلزار قدس محقق کاشانی نقل شده که چون حجاج داخل مکه شد و
ابن زبیر را ازدار آویزان کرد، عبدالله پسر عمر رفت بسوی حجاج و گفت دستت را به که باین
وسیله با عبدالمک بیعت کنم زیرا که رسول خدا فرموده هر که بمیرد و نشاند امام زمان خود را
مرده بمثیل مردن جاهلیت. حجاج پای خود را دراز کرد و گفت بکمیر پای مرد و بیعت کن زیرا
دست من بکاری اشتغال دارد: پسر عمر گفت آیا مرا مسخره میکنی. حجاج گفت. ای احمق
طایفه بنی عدى . تو کسی هستی که بیعت باعلی نکرده و حال میگوئی رسول خدا چنین فرموده
آیا علی امام زمان تو نبود بخداقسم نیامدی بطرف من بواسطه کلام رسول خدا بلکه آمدی بواسطه
ترس از آن درختی که ابن زبیر آویزان شده

۶۸۳ - در سفینه چین نقل است که عبدالله عفیف ازدی از شیعیان بر گزیده بود و از زهاد
آنها بود و چشم چپ او در جنک جمل در رکاب علیه السلام ازین رفته بود و چشم دیگر او
در صفين و دیگر از کار اقتاده بود همیشه در مسجد اعظم نماز میخواند تا شب میر سید پس از قتل
حسین بن علی عليه السلام مسجد بود که بالای منبر رفت عبد الله پسر زیاد ملعون و نسبت بیزید
دروغهائی گفت والعياذ بالله نسبت به علی عليه السلام و حسین بن علی جسارت هائی کرد عبدالله از

یوم الجمل والآخری فی يوم صفين و كان يلازم المسجد الاعظم فيصلی فیه الى اللیل
 فلم اقتل الحسین علیہ السلام و صعد ابن زیاد المنبر و قال الحمد لله الذي اظهر الحق و اهله و نصر
 امیر المؤمنین و اشیاعه و قتل الكذاب ابن الكذاب قال عبد الله يا بن من رجاء ان الكذاب
 انت و ابوک و هن استعملک و ابوه يا عدو الله اتقتون ابناء النبین و تتكلمون بهذا الكلام
 على منابر المؤمنین فغضب ابن زیاد فأمر باخذة فأخذ بعد المقاتله و حملات منه شديدة
 فامر بضرب عنقه وصلبه فی السیخه ۶۸۴ فی السفینه دخل زحر بن قیس علی بزید وقال
 لها بشیریا امیر المؤمنین بفتح الله و نصره: و رد علينا الحسین بن علی فی ئمانیة عشر من اهل
 بیمه و ستین من شیعیه فسرنا الیهم فسائلناهم ان یستسلموا و ینزلوا علی حکم الامیر

جا بر خاست و گفت یا بن من رجاء دروغگو تو هستی و پدرت و آنکسیکه تورا مأموریت داده و پدر
 اواید شمن خدا آیا میکشید او لاد پیغمبران را و باین نحو سخنان زشت میگوئی بالای منابر
 مؤمنین ابن زیاد در غضب شد و دستور داد اورا بگیرند و گرفته شد بعد از کشتن ای چند و بعد از
 حملات شدیدی از او: و دستور داد گردن اورا زند و در محل خاکرو به آویزان کردند او را
 ۶۸۴ - و نیز در آن کتاب است که وارد شد زحر بن قیس بر بزید و به او گفت بشارت
 میدهم امیر المؤمنین را بکمک و یاری کردن خدا تورا: و گفت حسین بن علی وارد شد بر ما
 با هیجده تن از اقوام و اهله بیت خود و شصت نفر از پیروان و شیعیان خود: ماحر کت کردیم
 بسوی آنها و خواستیم از آنها که تسليم امر امیر شوند و بزیر بار فرمان امیر عبید الله برونده و
 یا جنک کنند: آنها جنک را اختیار کردند و تسليم نشدند: وما حمله بر دیم بر آنها اول طلوع
 آفتاب و گرفتیم دور آنها را از هر طرف: بطوريکه شمشيرهای ما بمحل خود فرود آمد و بفرق
 سر آنها جا گرفت و آنها شروع کردند بفرار و فرار میکردند بسوی اموریکه غیر نافع بود و
 پنهان میبردند از ما بکنند خندق و آتش زدن نی ها بمثیل پناه بردن کبوتر از بازشکاری(واقعا
 چقدر این مرد بیحیا بوده که از قومیکه یتهاقزن الی ذهاب الانفس تعبیر میکند برای خوش.
 آیند مردی ملعون و پلید باین تعبیرات و حال آنکه این قوم فرار از مرگ که نمیکردند سهل
 است بلکه بر یکدیگر سبقت میگرفتند در کشته شدن) و بعد گفت یا امیر المؤمنین نگذشت از
 هنکام شروع تا ختم مگر باندازه آب خوردن شتری و یا خوابیدن کمی که پیش از ظهر واقع
 شود و آنها را تمام کردیم و کشیم: و اینک بدنها آنها بی لباس و عریان و لباسها آلوده
 بخونها و صور تهای آنها روی خاک آفتاب میتابد بر آنها و باد میوزد بر آنها و زیارت نمیکند
 آنها را مگر پرنده گان و کلااغها در این هنگام بزید بزانو نشست آنی و بعد سردا بلند کرد و
 گفت من از شما کشن حسین نخواستم و بکمتر آن راضی بودم از شما

عبدالله او القتال فاختاروا القتال على الاسلام فعدونا عليهم مع شر وق الشمس فاحطنا بهم من كل ناحية حتى اذا اخذت السيف ماخذها من هام القوم جعلوا يهربون الى غير وزر ويلوزون منها بالاكام والمحفر لواذا كماد الحمام من الصقر فوالله يا امير المؤمنين ما كان الاجزر جزورا ونومة قائل حتى اتينا على آخرهم فهاتيك اجسادهم مجردة وثيابهم مرملة و خبودهم مغفرة تصرخ الشمس و تسفي عليهم الرحيم زوارهم الرخم والعقبان : فاطرق يزيد هنية ثم رفع راسه وقال قد كنت ارضي من طاعتكم بدون قتل الحسين ^{٦٨٥} عدى ابن حاتم اسلم على يدي رسول الله عليه السلام سنة تسع في المدينة في السفينه وروى ان عدى دخل على معاویة بن ابی سفیان فقال يا عدى این الطرفات يعني بنیه طریقا و طارفا و طرفه قال قتلوا يوم صفين بین یدی علی بن ابی طالب فقال ما انصفك ابن ابی طالب ادقّم بنیک واخر بنیه قال بل ما انصفت انا علیا اذ قتل وبقیت .

(باب الصبر والرضا)

^{٦٨٦} فی الكافی عن ابن ابی عمر عن هشام بن الحكم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا كان يوم القيمة يقوم عنق من الناس فیأتون باب الجنة فيضر بونه فيقال من انتم فيقولون نحن اهل الصبر فيقال لهم على ما صبرتم فيقولون كنا صبر علی طاعة الله و نصبر عن معاصي الله

^{٦٨٥} - عدى بن حاتم بددست رسول خدا در سال ٩ اسلام آورد در مدینه و در سفینه وارد است که روزی وارد شد بر معاویه گفت چه شدند پسران تو طریف و طرفه گفت خدمت علی در جنک صفين کشته شدند معاویه گفت انصاف نداد پسر ابی طالب زیرا پسرهای تورا بجنک فرستاد کشته شدند و پسرهای خود را بجنک نفرستاد گفت من به علی انصاف ندادم زیرا علی کشته شد و من زنده هستم .

(باب الصبر والرضا)

^{٦٨٦} - در کتاب کافی نقل شده از ابن ابی عمر از هشام بن حکم از امام ششم علیه السلام که چون روز قیامت شود بر خیزند دسته از مردم و بیانند در بهشت پس بر گردانند آنها را و گفته شود چه کسانی هستید شما میگویند ما اهل صبر هستیم : گفته شود بآنها بر چه چیز صبر کردید بگویند صبر کردیم بر طاعت خدا : و صبر کردیم از معصیت خدا : بگوید خدای متعال راست میگویند داخل کنید آنها را در بهشت و این است معنای آیه شریفه اینما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب .

فیقول اللہ عزوجل صدقوا ادخلوهم الجنة و هو قول اللہ عزوجل انما يوفی الصابرون
اجر هم بغير حساب ^{٦٨٧} في الوسائل عن الاصبع قال امير المؤمنین ^{عليه السلام} الصبر صبران
صبر عند المصيبة حسن جميل و احسن من ذلك الصبر عندما حرم اللہ عليك والذکر
ذكر ان ذکر اللہ عزوجل عند المصيبة افضل من ذلك ذکر اللہ عندما حرم اللہ عليك فيكون
حااجزا ^{٦٨٨} في الوسائل عن ابي حمزة قال قال ابو جعفر ^{عليه السلام} لما حضرت على بن الحسين
الوفاة ضمّنني الى صدره وقال يا بنی او صيك بما او صاني به ابی حين حضر تهالفة و
مماذ کران اباه او صاه به يا بنی اصبر على الحق وان کان مرأ .

^{٦٨٩} وفيه عن ابی جعفر ^{عليه السلام} قال الصبر صبران صبر على البلاء حسن جميل و افضل
الصبرين الورع عن المحارم ^{٦٩٠} في الوسائل عن عمر و بن شمر اليماني عن على ^{عليه السلام}
قال قال رسول اللہ ^{صلی الله علیہ وسلم} الصبر ثالثه صبر عند المصيبة و صبر عند الطاعة و صبر عن المعصية:
فمن صبر عن المصيبة حتى يردها بحسنه عزائها كتب اللہ له ثلثة درجة مابین الدرجة

٦٨٧ - در کتاب وسائل نقل شده از اصبع که امیر المؤمنین فرموده صبر دو قسم است یکی
صبر هنگام مصیبت که نیکوست و جميل و نیک تر از آن صبر بر آنچیز یست که حرام کرده خدا
بر تو : و ذکر دو ذکر است یکی یاد خدا بودن وقت مصیبت و افضل از آن یاد خدا بودن
هنگام برخورد بچیز یکه خدا بر توحیر کرده و یاد خدا مانع از ارتکاب شود .

٦٨٨ - و در آن کتاب است که ابی حمزة گفت امام باقر فرمود هنگام مرگ پدرم
علی بن الحسین مرا بسینه چسبانید و گفت ای پسرم وصیت میکنم تو را با آنچه وصیت کرد مرا
پدرم هنگام وفات و از جمله آنها این بود که فرمود پسرم صبر کن بر حق هر چند تلح است .
٦٨٩ - و در آن کتاب نقل شده از امام پنجم که فرمود صبر دو قسم است یکی صبر بر بلا
که نیک است و جميل و افضل از آن دو صبر دوری از محترمات خداست

٦٩٠ - و در آن کتاب از عمر و پسر شمر یمانی نقل شده از علی عليه السلام که رسول خدا
فرموده صبر بر سه قسم است : صبر هنگام مصیبت : و صبر هنگام طاعت و برطاعت : و صبر بر
معصیت : و هر که صبر کند بر مصیبت و تحمل کند و بر دباری بنویسد خدا برای او سیصد درجه
که از هر درجه تا درجه مثل فاصله زمین باشد و آسمان : و هر که صبر کند بر طاعت و عبادت
بنویسد خدا برای او شصصد درجه که فاصله هر درجه بمثل فاصله بین تخوم زمین باشد تامنهای
عرش : و هر که صبر کند بر معصیت و خودداری کند بنویسد خدا برای او نهصد درجه که فاصله
هر درجه بمثل فاصله بین تخوم زمین باشد تا منتهای عرش .

الى الدرجه كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستماً درجة ما بين الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش ومن صبر عن المعصية كتب الله له تسعماً درجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش ^{٦٩١} حق اليقين للفيض القاشاني قدس سره قال النبي ﷺ قال الله تبارك وتعالى اذا وجهت الى عبدي مصيبة في بدنيه او ماله او ولده ثم استقبل ذلك بصير جميل استريحت منه يوم القيامه ان انصب لهميزانا او انشر له ديوانا ^{٦٩٢} في الوسائل عن نهج البلاغة عن امير المؤمنين ع عليهما السلام انه قال الصبر صبر ان صبر على ما تحب وصبر على ما تكره ثم قال ان ولی محمد صلی الله علیہ وسلم من اطاع الله وان بعدت لحمته وان عدو محمد علیہ السلام من عصى الله وان قربت قرابة قال وشنان ما بين عملين عمل تذهب لذته وتبقى تبعته وعمل تذهب مئنته ويبقى اجره و قال علیهم السلام اتقوا معاصي الله في الخلوات فان الشاهد هو الحاكم ^{٦٩٣} منهاج البراعمه عن الكافي

^{٦٩١} در کتاب حقائق فیض است که رسول خدا فرموده که خدای متعال فرموده هرگاه توجه دهن مصیبیتی بسوی بندۀ از بندگانم در بدن او : یا مال او یا اولاد او و بعد قبول کند آنرا بصیر کردن و شکایت نکند بکسی حیا میکنم و خجالت میکشم از او روز قیامت که باعمال اور سیدگی کنم و میزانی پیاکنم و یا دفتر حسابی برای رسیدگی باز کنم براو.

^{٦٩٢} در کتاب وسائل نقل شده از نهج البلاغه امیر المؤمنین ع که فرموده صبر دو قسم است صبر بر چیزی که دوست داری و صبر بر چیزی که خوش نداری : بعد فرموده دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که فرمان خدا برد و هر چند نسبت خویشی با رسول خدا نداشته باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که نافرمانی خدا کند و هر چند بحسب نسب نزدیک باشد بر رسول خدا و فرمود چه بسیار فرق است مابین دو عمل : یکی عملیکه تمام شود لذت آن و باقی بیاند تبعه و گناه آن : و دیگر عملیکه تمام شود رنج و خستگی آن و باقی ماند اجر و ثواب آن : و فرمود بگریزید از معصیت خدا در پنهانی زیرا که خدا همه جا شاهد و ناظر است .

^{٦٩٣} در کتاب منهاج البراعمه از کافی نقل است از داود بن فرقان از امام ششم علیه السلام که فرمود وحی کرد خدای متعال بموسى بن عمران که یا موسی خلق نکردم مخلوقی محبوب تر بسوی من از بندۀ مؤمن : و بدرستیکه مبتلا میکنم او را بچیزی که آن صلاح و خیر اوست و منع میکنم از او چیزی که نبود آن خیر و صلاح اوست : ومن آگاه قرم بچیزی که خیر است برای او و صلاح اوست : پس صبر کند بر بالای من : و شکر کند نعمت های مرا و راضی باشد به اراده من : آنگاه مینویسم اورا در ردیف ضدیقین اگر عمل کند بر رضای من و فرمان برد امر مرا .

عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فيما اوحى الله تعالى الى موسى بن عمران يا موسى بن عمران ما خلقت خلقا احبا الى من عبد المؤمن واني انما ابتليته لما هو خير له وازوی عنه لما هو خير له وانا اعلم بما يصلح عليه فليصبر على بلائی وليشكرا نعمائی واليرض بقضائي اكتبه في الصديقين عندی اذا عمل برضائی واطاع امری .

۶۹۴ منهاج البراءة عن ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت بای شیئی یعلم المؤمن بانه مؤمن قال علیه بالتسليم لله والرضا فيما ورد عليه من سرور او سخط ۶۹۵ فی الوسائل عن العباس بن عامر عن العزرمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله علیه السلام سیاستی على الناس زمان لاینال فیه الملک الا بالقتل الى ان قال فمن ادرك ذالک الزمان فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى وصبر على البغضه وهو يقدر على المحبة وصبر على الذل وهو يقدر على العز اتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی ۶۹۶ وفيه عن الصادق علیه السلام عن ابیه قال قال الفضل بن عباس فی حديث قال رسول الله علیه السلام ان استطعت ان تحمل بالصبر مع اليقین فافعل فان لم تستطع فاصبر فان فی الصبر على ماتکره خیر کثیر واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الكرب فان مع العسر یسرا

۶۹۴ - و نیز در کتاب منهاج البراءة نقل است اذ ابن سنان از امام ششم علیه السلام که گفت عرض کردم بچه چیز شناخته میشود مؤمن که او مؤمن است فرمود بتسليم اوامر خداشن و بر ضایت با نچه وارد شود بر اوچه خوش آید او را وچه بد .

۶۹۵ - در کتاب وسائل است اذ عباس پسر عامر از عزرمی از امام ششم ع که فرمود رسول خدا فرموده بزودی بیاید بر مردم زمانیکه فرسد بسلطنت در آن زمان مگر بکشتن : تا آنجا که فرموده هر که در کند آن زمان را وصبر کند بر فقر و حال آنکه تو انا باشد بر غنا از راه حرام : وصبر کند بر مبغوض بودن و حال آنکه تو انا باشد بر محبو بیت از راه هائی : وصبر کند بر خواری و ذلت و تو انا باشد بر عزت از راه هائی : عطا کند خدا به او ثواب پنجاه صدیق از کسانیکه تصدیق کرده اند ذات مقدس خدا و رسالت مرا .

۶۹۶ - و در آن کتاب است اذ امام ششم ع از پدر بزرگوارش که فضل بن عباس گفت پیغمبر خدا در حدیثی فرمود : اگر میتوانی تحمل کنی بلا یارا وصبر کنی با یقین پس بکن : و اگر قادر هم نیستی صبر کن زیرا که در صبر بر چیز یکه خوش نداری خیر زیادیست و بدانکه ظفر با صبر است و فرج با اندوه بدرستیکه با هر سختی راحتی و رفاهی است .

۶۹۷ منهاج البراعة عن الكافي عن حمزة بن حمران عن أبي جعفر عليه السلام قال الجنۃ محفوظة بالمالکاره والصبر فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنۃ وجهنم محفوظة بالالذات والشهوات فمن اعطى نفسه لذتها وشهوتها دخل النار عليه السلام وفيه عن أبي حمزة الثمالي قال قال ابو عبد الله عليه السلام من ابتلى من المؤمنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل اجر الف شهيد عليه السلام في الوسائل عن أبي بصير قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول اني لا صبر من غلامي هذا ومن اهلي على ما هو امر من الحنظل انه من صبر نال بصبره درجة الصائم القائم ودرجة الشهيد الذي قد ضرب بسيفه قدام محمد صلوات الله عليه وسلم ۷۰۰ في الوسائل عن ارشاد الدليمي عن الصادق عليه السلام انه جاءت اليه امرأة فقالت ان ابني سافر عنی وقد طال سفره وغيبة عنی واشتد شوقی اليه فادع الله لهم ادع لهم لی فقال لها عليك بالصبر فاستعملته ثم جاءت

۶۹۸ در کتاب منهاج البراعة از کافی نقل شده از حمزة بن حمران از امام پنج ع که فرمود بهشت پیچیده شده بسختیها وصبر پس هر که صبر کند بر سختیها در دنیا داخل بهشت شود وجهنم پیچیده شده بلذتها وشهوات پس هر که پیروی کند هوای نفس را در لذات و شهوات داخل شود در آتش.

۶۹۸ در آن کتاب است از ابی حمزة ثمالمی از امام ششم ع که فرمود هر که مبتلا شود از مؤمنین بیلائی وصبر کند بر آن خواهد بود برای او مثل اجر هزار شهید.

۶۹۹ در کتاب وسائل نقل شده از ابی بصیر که گفت شنیدم امام پنج ع علیه السلام میرمايد من هر آینه تحمل میکنم از غلام خود این و از کسان خود بر چیز هائی که تلخ تراست از هندوانه ابوجهل و فرمود بدرستی هر که صبر کند میرسد بسبب آن درجه روزه دار و نماز شب خوان و بدرجہ شهیدی که شمشیر زده جلو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله .

۷۰۰ در آن کتاب نقل است از ارشاد دلیمی از امام ششم ع علیه السلام که آمدزنی خدمت آنحضرت و گفت پسر من بسفر رفته و طول کشیده سفر او وغیبت او از من و من نسبت به او بی تاب شده ام : دعا بفرما که خدا او را بر ساند فرمود صبر کن : پس صبر پیشہ خود کرد و بعد چندی بازآمد . و از طول سفر پرسش شکایت کرد حضرت به او فرمود آیا نگفتم صبر کن عرض کرد یا بن رسول الله تا چه وقت صبر کنم بخدا صبرم تمام شده فرمود بر گرد بخانه ات میباشد پسرت را که از سفر بر گشته فوراً بر خاست و رفت دید پرسش آمده : بر گشت و آمد خدمت امام و عرض کرد آیا وحی هم میشود بعد از رسول خدا فرمود نه ولی وقتی صبر پیاپیان رسد فرج میاید پس از آنکه گفتی صبر م تمام شده بدرستی که خدا غم تورا بر طرف کرد به آمدن پسرت .

بعد ذالک فشكت اليه طول غيبة ابنها فقال لها الم اقل عليك بالصبر فقالت يا بن رسول الله كم الصبر فوالله لقد فني الصبر فقال ارجعى الى منزلك تجدى ولدك قد قدم من سفره فنهضت فوجده قد قدم فأقت به اليه فقالت اوحي بعد رسول الله قال لا ولكن عند فناء الصبر يأتى الفرج فلما قلت فني الصبر ان الله قد فرج عنك بقدوم ولدك ۷۰۱ في السفينه فيما ناجي الله به موسى بن عمران عليهما السلام ان قال اليه ما جراء من صبر على اذى الناس وشتمهم فيك قال اعينه على احوال يوم القيمه ۷۰۲ عن جابر قال سمع امير المؤمنين عليهما السلام جلا شتم قنبر او قدرام قنبر ان يرد عليه فناداه امير المؤمنين عليهما السلام مهلا يا قنبر دع شاتمك مهانا ترضي الرحمن وتسخط الشيطان وتعاقب عدوك فهو الذي فلق الحبه وبرء النسمة ما ارضي المؤمن به بمثل الحلم ولا سخط الشيطان بمثل الصمت ولا عقب الا حمق بمثل السكوت .

۷۰۳ في الحقائق عن النبي عليهما السلام الصبر كنز من كنوز الجنه و قال عليهما السلام

۷۰۱ - در کتاب سفینه وارد است که از جمله مناجات موسی ع .. این است خدا یا چه چیز است جزای کسی که صبر کند بر آزار مردم و فحش آنها بواسطه ذات مقدس و رضای توفنا رسید باری کنم اورا بر احوال روز قیامت .

۷۰۲ - و در آن کتاب وارد است که جابر گفت شنید امير المؤمنين عليهما السلام از مردی که ناسزا میگوید بقنبر و قنبر اراده کرد بر گرداند ناسزا او را پس ندا کرد على عليهما السلام قنبردا و فرمود خودداری کن ای قنبر ووا بگذار اورا بذلت جواب نگفتن و باین خودداری خدا را راضی و شیطان را بغض آوردی و عقوبت کردن دشمن خود را قسم بخدائیکه حبه را میشکافد و بندگان را خلق میکند راهی برای راضی کردن پروردگار ندارد مؤمن به مثل حلم و برای غصب آوردن شیطان بمثل سکوت و عذاب دادن احمق بمثل خاموشی در برابر او .

۷۰۳ - در کتاب حقائق است از رسول خدا ص که فرمود صیر گنجی است از گنجهای

بهشت .

۷۰۴ - و نیز در آن کتاب است که فرمود صیر نسبت به ایمان بمنزله سر است نسبت

به تن .

الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ^{٧٠٥} وقال امير المؤمنين عليه السلام بنى الايمان على اربع قوائم اليقين والصبر والجهاد والعدل ^{٧٠٦} في السفينه كان في بنى اسرائيل قاصمات ولده فجزع عليه وصاح فنزل عليه ملكان فقال احدهما ان هذا هر بغمته على ذرعى فافسده : فقال الآخر ان هذا ذرع بين الجبل والنهر ولم يكن لي طريق غيره فقال له القاضى انت حين ذرعت الم تعلم انه طريق الناس : فقال لها المستفتى فأنت حين ولدك ولد الم تعلم اقه يوموت فارجع الى قضائك ثم عرجا ^{٧٠٧} وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله قسم الله العقل ثلاثة اجزاء فمن كان فيه كمل عقله ومن لم يكن فيه فلاعقل له حسن المعرفة لله : وحسن الطاعة لله : وحسن الصبر على امر الله ^{٧٠٨} وفيه عن امير المؤمنين عليه السلام الصبر مطيبة لا يكتبوا وقناعة سيف لا ينبو ^{٧٠٩} وفيه كتب الحسن بن

٧٠٥ - وفموده است امير المؤمنين عليه السلام پایه گذاری شده ایمان بر چهار ستون :
یقین : وصبر : و جهاد : و عدالت .

٧٠٦ - در سفينه وارد است که در بنی اسرائیل مردی بود قاضی پسر او مرد پس قاضی در مرگ او جزع کرد و بی صبری و صیحه میزد وارد شدند براو دو ملک یکی بدیگری گفت این عبورداده گوسفندان خود را بزراعت من و فاسد کرده آنرا حکم آنرا بگوید گری در جواب گفت این زراعت کرده بین کوه و نهر آب : آیا ندانسته که اینجا راه عبور مردم است و نبود برای من راهی غیر آن : قاضی بصاحب زراعت گفت هنگامیکه زراعت کرده نمیدانستی که آنجا راه عبور مردم است : شکایت کننده گفت آیا هنگامیکه پسر بتقداده شد ندانستی که او میمیرد : برو پی قضاوت و بعد بالارقتند بمقام خود .

٧٠٧ - و در آن کتاب است که رسول خدا من فرمود خدا تقسیم کرده عقل را به جزء هر که در او باشد آن سه جزء کامل است عقل او و هر که در اونباشد نیست عقلی برای او نیک شناختن خدای متعال را : نیک فرمابن برداری از خدای متعال : و نیک صبر کردن در مقابل اراده و خواست خدای متعال .

٧٠٨ - و در آن کتاب است از امیر المؤمنین عليه السلام که صبر مرکبی است که هیچگاه بر و نیفتند و قناعت شمشیر یست که هیچگاه کند نشود .

٧٠٩ - و در آن کتاب است که حسن بن شاذان واسطی نوشته شکایت نامه خدمت حضرت رضا عليه السلام از جفا و ظلم اهل واسطه براو و نوشته دسته از پیر وان عثمان مر آزار میدهند : حضرت بخط مبارک جواب نوشتند که خدای متعال عهد و پیمان گرفته از دوستان ما بر صبر کردن در دولتهای باطل پس بحکم پرورد گار صبر کن .

شاذان الواسطى الى الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ ويشتکى جفاء اهل واسط وظلمهم عاى " وکانت عصابة من العثمانیه تؤذینی فوقع عَلَيْهِ السَّلَامُ بخطه ان الله جَلَّ ذِكْرُهُ اخذ میثاق او لیائنا على الصبر في دوله الباطل فاصبر لحكم ربک ۷۱۰ اقول ويعجبنی بعدهذه الروایة نقل روایة في السفینه ولو كان بحسب الظاهر نقلها غير مناسب في المناقب ابوهاشم الجعفری عن داود بن الاسود قال دعاني سیدی ابو محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ فدفع الى خشبة كأنها رجل باب مدورة طوله ملا أَلْكَافٍ فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ صرب بهذه الخشبة العمری فمضيت فلم اصرت في بعض الطريق عرض لی سقاء معه بغل فزاحمنی البغل على الطريق فنادانی السقاء صرح على البغل فرفعت الخشبة التي كانت معی فضررت بها البغل فانشققت فنظرت الى کسرها فإذا فيها کتب فبادرت سریعاً فرددت الخشبة الى کمی " فجعل السقاء نیادینی ویشتمنی

۷۱۰ - نویسنده این سطور میگوید دوست دارم بعد اذین روایت نقل کنم روایتی را از سفینه ولو آنکه بحسب ظاهر بی تناوب بینظر آید از کتاب مناقب ابوهاشم جعفری نقل شده از داود بن اسود گفت احضار کرد مرا سید و مولا خودم امام حسن عسکری عليه السلام : پس بمن داد چوبی را که در قطوری گویا لنگه دری بود مدور و باندازه بود که دوست را پرمیکرد و بمن فرمود بیرده بعمری که وکیل حضرت بود ویکی از نواب چهار گانه امام زمان عليه السلام است براه افتادم بروم بین راه برخوردم بمرد آبکشی و سقائی که با او بود قاطری و مزاحم من شد آن قاطر در راه و عبور کردن آن سقا بمن ندا در داد که صیحه بزن به آن حیوان : من با آن چوب زدم بر قاطر که کنار رود منشق شد چوب نگاه کردم بشکاف چوب دیدم میان آن کاغذهای و نوشته هایی گذاشته شده سرعت کردم در رفتن و چوب را باستین خود فرو بردم : در این بین دیدم سقاء صاحب حیوان صدا میکند مرا دشنام و ناسزا میگوید بمن وجسارت میکند به آقای من : اعتنا نکردم و رفقم و بر گشتم نزدیک خانه امام که رسیدم جلو من آمد عیسی خادم حضرت تادر دومی و گفت آقا و مولا بتومیفرمایند چرا زدی قاطر را و شکستی چوب را : گفتم ای سید و آقای من ندانستم که میان آن چیزیست : فرمود چرا کاری کنی که احتیاج پیدا کنی از آن عذر بخواهی : پیرهیز که بر گردی با نجام چنین کاری : و هر گاه شنیدی کسی بما بد میگوید : تو ادامه بده براهی که مأموری بروی و اعتنا مکن : و پیرهیز از جوابگوئی بکسی که بما ناسزا میگوید : ویا بشناسانی که تو که هستی وبمامر بوطی زیرا ما در بلد و مملکت دشمن هستیم و مملکت سوء : و هر گاه بچنین مطلبی برخورد کردي برو براه خود واعتنا نکن : بدرستیکه اخبار و حالات تو بما میرسد وما آگاهیم این مطلب را بدان .

و يشتم صاحبى فلم اذنوت من الدار راجعا استقبلنى عيسى الخادم عند الباب الثانى
فقال يقول لك مولاي اعزه الله لم ضربت البغل و كسرت رجل الباب فقلت له يا سيدى
ئم اعلم ما في رجل الباب فقال ولم احتجت ان عملا تحتاج ان تعتذر مني ايها بعدها
ان تعود الى مثلها و اذا سمعت لنا شاتما فامض بسبيلك التي امرت بها ايها ان تجاوب
من يشتمنا : او تعرف فمن انت فانا ببلد سوء ومصر سوء وامض في طريقك فان اخبارك
واحوالك تردد علينا فاعلم ذلك .

٧١١ في مجموعه ورام قال الله تبارك وتعالى ياعيسى ما اكثرا لبشر واقل عده من صبر :
الاشجار كثيرة وطيبها قليل فلا تغير نك شجرة حتى تذوق ثمرها يا عيسى لا يغير نك
المتمرد على ^٣ بالعصيان يأكل رزقى ويعبد غيرى ثم يدعونى عند الكرب فاجبيه :
ثم يرجع الى مكان عليه : فعلى ^٤ يتمرد ام لسخطى يتعرض : فبعثتى حلفت لاخذنه
اخذة ليس له منجا ولا دونى ملجاً : اين يهرب من سمائي وارضى ^٥ ٧١٢ في المناهج
ج ٥ ص ٢٣٩ عن عثمان بن عيسى عن ابي عبدالله ^{عليه السلام} قال اصبروا على الدنيا فانما هي
ساعة فما هى منه لا تجد منه الماء ولا سورا و مالكم يجيء فلا تدرى ما هو و انما هي

٧١١ - در کتاب مجموعه ورام وارد است که خدای متعال فرمود خطاب بعیسی یا عیسی
چه بسیار است بشرطه کم است عدد صابرین : اشجار زیادست وطیب و خوش طعم آن کم است :
گول نزند تو را هر درختی مگر آنکه بچشمی مزه میوه آنرا : ای عیسی فریب ندهد تو را
بی اعتنایان بذات مقدس من بعضیان و نافرمانی من : که میخورد رزق مرا و عبادت میکند
غیر مرا : و بعد میخواند مرا هنگام گرفتاری پس رفع میکنم غم او را : و بازگشت میکند
بعمل خود که نافرمانی باشد : آیا بر من جسور شده ویا خود را در مععرض غصب من درمیآورد :
بعزت ذات مقدس خود قسم که چنین کسی را اخذ کنم یک اخذی که نباشد برای او نجات
دهنده و نه پناهی بغير من : کجا فراد میکند از آسمان و زمین من .

٧١٢ - در کتاب مناهج جلد پنجم ص ٣٩ نقل شده از عثمان بن عیسی از امام ششم عليه السلام
که فرمود صبر کنید بر دنیا زیرا که ساعتی بیش نیست : زمانی که گذشته نخواهی یافت از آن
نه دردی و غمی و نه سروری و خوشی و زمانی هم که نیامده چه میدانی چگونه خواهی بود :
پس دنیائی که تو گرفتار آنی همین ساعتی است که الان در او هستی پس صبر کن در آن ساعت
از معصیت خدا اگر بجهت معصیتی در فشاری .

ساعتك التي انت فيها فاصبر فيها على طاعة الله واصبر فيها عن معصية الله .

٧١٣ في المجمع عن النبي عليهما السلام الايمان شطران شطر شكر وشطر صبر

عن الصادق عليهما السلام نحن صبر وشيعتنا اصبر هنا وذالك لانا نصبر على ما نعلم وهم صبروا على ما لا يعلمون ٧١٥ وفي الخبر يأتي على الناس زمان الصابر على دينه كالصابر على الجمرة ٧١٦ في السفيه في عمر روی ان عثمان من بعمر يوم الخندق وهو يحفر وقد ارتفع العبار من الحفر فوضع عثمان كمه على افعه ومر فقال عمار لا يstoی من يبني

٧١٣- در کتاب مجمع نقل شده از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم که فرموده است ایمان

دو جزء است یک جزء شکر است و یک جزء صبر .

٧١٤- واذ امام ششم عليهما السلام نقل شده که فرموده ما صابریم و شیعیان ما صابر تراند

ذیرا که ماصبر میکنیم بر چیزی که عالم و آگاهیم و آنها صبر میکنند بر چیزی که عالم نیستند و قبلاً ازما شنیده اند و یا نقل شده برای آنها .

٧١٥- در روایتی نقل است که بیاید زمانی بر مردم که صبر در دین بمثاب صبر بر آتش

باشد (لابد میان کف ولو روایت ندارد) .

٧١٦- در سفینه نقل شده که عثمان گذشت هنگام حفر خندق و عمار حفر میکرد و غبار

و گرد بلند بود عثمان : آستین خودرا بهینی گذاشت و رد شد : عمار گفت مساوی نیستند کسانی که مسجد بنا میکنند و میگذرانند بمثاب رکوع و سجود از شدت کار با کسانی که از آنجا عبور کند و دوری کند از غبار و پشت کند از مسجد و بنای کنند گان آن با عناد و دشمنی : عثمان نظری کرد بعمر و گفت ای پسر کنیز آیا نظر بمن داشتی از کلامت و کنایه بمن گفتی : و فی الحال عثمان آمد خدمت رسول خدا و گفت ما داخل دین تو نشیدیم که کنایه بشنویم و آبروی ما هدر رود : رسول خدا (ص) فرمود بدرستی که بر میگردانم بتلو اسلام و دینت را و برو عقب کارت : و در این هنگام خدا نازل کرد آیه شریفه یمنون علیک یعنی ای رسول گرامی منت میگذارند بر تو که اسلام آورده اند بگومند نگذارید بر من بجهت اسلام آوردند شما بلکه خدامن میگذارد بر شما که هدایت کرد شما را بایمان : و بعد از شکایت بر رسول خدا عثمان کنک زد عمار را بقدری که غش کرد و بیهوش افتاد روی زمین و دستور داد غلامانش بکشند دست و پای عمار را و بعد با پای چکمه دار زد به اسفل اعضای او که فتق عارض او شد و شکست دنده از دنده های او را : و عمار در جنگ صفين گفت بخدا قسم اگر با ما بجنگند و بوسیله زدن شمشیرها بر سانند ما را بشاخه ای درخت خرمای هجری (اسم قریه ایست در اطراف مدینه و بواسطه زیادی درخت خرمای در آنجا سعف و سعفات نسبت با نجاح داده شده) هر آینه ما علم داریم که بر حق هستیم و آنها بر باطل هستند .

المسجد يظل فيها راكعا وساجدا كمن يمر بها الغبار حائدا يعرض عنها جاحدا
 معاذدا فالتفت اليه عثمان فقال يابن السوداء اي اي تعنى : ثم اتى رسول الله عليه صلوات الله عليه عليه وآله
 فقال لم ندخل عليك لتسب اعراضنا : فقال له رسول الله صلوات الله عليه عليه وآله قد اقتلتك اسلامك
 فاذهب فانزل الله عزوجل يمنون عليك ان اسلموا كل لاتمنوا على اسلامكم بل الله
 يمن عليكم ان هداكم للايمان ضرب عثمان عمار حتى غشى عليه وامر غلاماه فدموا
 بيديه ورجليه ثم ضربه برجليه وهما في الخفين على مذاكريه فاصابه الفتق و انه
 كسر ضلعا من اضلاعه وقال عمار في صفين والله لو ضرب بونا باسيافهم حتى يبلغونا
 سعفات هجر لعلمناانا على حق وانهم على الباطل ^{٧١٧} في الصافي سورة يونس عن
 امير المؤمنين عليه السلام نحن واتبعنا ممن تبعنا من بعدها طوبى لنا وطوبى لهم وطوباهم
 افضل من طوبانا قيل ما شأن طوباهم افضل من طوبانا السنانيحن وهم على امر قال
 لا انهم حملوا هالم تحملوا او اطاقو امام الم تطبقوا ^{٧١٨} في السفينة عن الصادق عليه السلام قال من .
 نظر الى امرأة فرفع بصره الى السماء او غمض بصره لم ير تداليه بصره حتى يزوجه
 الله عزوجل من المحور العين ^{٧١٩} وفيه قال الصادق عليه السلام ما عتصم احد بمثل ماعتصم
 بغض البصر فان البصر لا يغض عن محارم الله الا وقد سبق الى قلبه مشاهدة العصمة والجلال

٧١٧ - در کتاب تفسیر صافی سوره یونس نقل شده از امیر مؤمنین علیه السلام که فرمود
 ما و اتباع ما از کسانیکه بعد ازما تبعیت از ما میکنند طوبائی است برای ما و طوبائی است
 برای آنها و طوبائی آنها برتر است از طوبائی ما گفته شده چه شده که طوبائی آنها برتر باشد
 از طوبائی ما مگر ما و آنها بریک دین و مذهب نیستیم و دریک پایه نیستیم فرمود نه بدرستیکه
 آنها تحمل میکنند چیزیکه شما تحمل نمیکنید و صبر میکنند بر چیزی که شما صبر نمیکنید.
 ٧١٨ - در کتاب سفینه وارد است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر که نظر کند بسوی
 زنی و بردارد نظر خود را و به آسمان نظر کند و یا به بند چشم خود را بهم نگذارد چشم خود
 را مگر آنکه خدای متعال حوریه به او تزویج کند .

٧١٩ - در آن کتاب است که امام ششم فرموده حفظ از گناه نمیشود احدی بمثاب حفظ
 شدن بسبب بستن چشم بدرستیکه چشم بسته نمیشود از حرام خدا مگر آنکه پیشی گرفته بقلب
 مشاهدة عصمت و جلال ذات ذی الجلال .

۷۲۰ و فيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره كانت الصلة عن يمينه والزكوة عن يساره والبر مطلبي عليه و تينحى الصبر ناحية فإذا دخل عليه المكان الذان يليان مسائلته قال الصبر للصلة والزكوة والبر دونكم أصحابكم فان عجزتم عنه فانادونه ۷۲۱ وفي رواية اخرى عنده قال رأس طاعة الله الصبر والرضا عن الله فيما احب العبد او كره ولا يرضي عبد عن الله فيما احب او كره الا كان خير الله فيما احب او كره ۷۲۲ في ارشاد الدليلي ان النبي عليه السلام قال ثلاث يدرك بها خير الدنيا والآخرة الشكر عند النعماء والصبر عند الضراء والدعاء عند البلاء ۷۲۳ في السفينة عن الصادق عليه السلام قال قال ابليس خمسة ليس لى فيهن حيلة وسائل الناس في قبضتي .

۷۲۰ و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که فرمود وقتی داخل قبر شود مؤمن نماز طرف راست اوست و زکوه طرف چپ او و بقیه خوبیها اطراف او هستند و صبر در یک طرف دورتر قرار گرفته : وقتی وارد شوند دو ملک نمیر و منکر بجهت سؤال : صبر بنماز و روزه و بقیه اعمال میگوید بشما سپرده شده صاحبتان واگر شما عاجز هستید از نجات اون من اور انجات میدهم و هستم نزد او .

۷۲۱ و در روایت دیگری از آنحضرت نقل است که فرمود راس طاعت خدا صبر و رضایت باعمال حضرت باری تعالی است : چه مورد خوش آیند بند باشد و چه مورد کراحت و بدی او و راضی نمیشود بنده از کردار خدا در چیزی که دوست دارد و یا ندارد مگر آنکه خیر است برای او در خوشی و بدی .

۷۲۲ در ارشاد دلیلی وارد شده که رسول خدا فرموده سه چیز است که نائل میشود بآنها انسان و درک میشود خیر دنیا و آخرت : شکر گذاری هنگام نعمت : صبر کردن در وقت سختی : دعا و زاری هنگام بلا .

۷۲۳ در کتاب سفینه از امام ششم عليه السلام نقل است که فرمود شیطان گفته است پنج طائفه هستند که چاره من و حیله من در آنها کار گر نیست و بقیه مردم در چنگ و قبضه من هستند .

کسی که پناه بپرد بخدا از روی صداقت و اعتماد کند بر خدا در جمیع کارها یش .

و کسی که زیاد تسبیح بگوید و یاد خدا کند در شب و روزش .

و کسی که به پسندید برای برادر مؤمن خود آنچه پیسندید برای خود .

و کسی که بی صبری و جزع نکند بر مصیبت وقتی به او وارد شد .

و کسی که راضی باشد با آنچه خدا قسمت او کرده و غم روزی نخورد .

من اعتصم بالله عن نية صادقة واتكل عليه في جميع اموره .

ومن كثر تسبيحه في ليله ونهاره .

ومن رضي لأخيه المؤمن ما يرضاه لنفسه .

ومن لم يجزع على المصيبة حين يصيبه .

ومن رضي بما قسم الله له ولم يهتم لرزقه .

۷۲۴ في السفينه عن امير المؤمنين ع قال اوحي الله تعالى الى داود يا داود

انت ت يريد وانا يريد ولا يكون الاما يريد فان اسلمت لما اريد اعطيتك ما ت يريد وان

ام تسلم لما يريد اتعبت نفسك فيما تريده ثم لا يكون الاما يريد ۷۲۵ عن التورات من اصبح

حزينا على الدنيا فكانما اصبح ساخطا على من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائى

ولم يشكر نعمائى فليتخد رباسوائى ۷۲۶ في ارشاد الديلمي عن النبي ع عليه السلام ثلاثة

يرفع الله عنهم العذاب يوم القيامه الراضى بقضاء الله والناصح لل المسلمين والدال على

الخير ۷۲۷ في كشكول الشيخ عن ذى النون المصرى قال كنت فى الطواف واذا انا

۷۲۴ - و در آن کتاب است از امیر مؤمنین علیه السلام که فرمود خدا وحی کرد
بسوی داود . ای داود تو خواستی داری و من خواستی وعاقت انعام نگیرد مگر آنچه اراده
من است اگر تسليم اراده من شدی عطا میکنم بتتو آنچه خواهی و اگر تسليم نشدی باراده من
خود را بزحمت افکنندی نسبت بددت آوردن مراد خود : ونتیجه هم نمیشود مگر آنچه من
اراده دارم .

۷۲۵ - نقل شده از تورات که هر که صبح کند غمناک بر دنیا پس گویا غصب کرده بermen
که خدای او هستم : هر که راضی نباشد بقضا واراده من وصبر نکند بر بلائی که باراده من وارد
شده : و شکر گذاری نکند نعمت های مرا پس اختیار کند پروردگاری سوای من .

۷۲۶ - در کتاب ارشاد دیلمی از رسول خدا (ص) وارد است که سه طائفه هستند برمیدارد
خدا از آنها عذاب در روز قیامت : راضی بقضا و قدرالله : و پند دهنده مسلمین : و دلالت
کننده بر خیر .

۷۲۷ - در کشكول شیخ بهائی اذو النون نقل شده که گفت در طواف بودم ناگاه دیدم دوزن
از جلو می آیندو یکی از آنها می گوید: صبر کردم برواردادتی که اگر بعضی از آن بر کوههای رضوی
وارد می شد از هم می پاشید و من خودداری کردم از ریزش اشک چشم و بعد بر گرداندم بدیده
خود و چشم ریزش کرد اشکش در درون و دل من . گفتم چیست ای زن آن مصیبت و از چه

بجاريتين قد اقبلتا وانشأت احديايهما وهى تقول صبرت على ما لو تحمل بعضه جبال
رضوى اصحت تتصدع : ملكت دموع العين ثم رددتها : ثم رددتها الى ناظرى
فالعين فى القلب تدمع فقلت فماذا ياجارية فقالت من مصيبة نلتها لم تصب احداقط
قلت وماهى قالت كان لي شبلان يلعبان امامي وكان ابوهما ضحى بكشين فقال احد
هما لاخيه يا اخي ارياك كيف ضحى ابونابكشه فقام واخذ شفارة فنحره فهرب
القاتل ودخل ابوهما فقلت له ان ابنك قتل اخاه وهرب : فخرج فى طلبه فوجده
قد افترسه السبع فرجع الاب فمات فى الطريق ظماً وجوعاً ^{٧٢٨} عن ابي عبدالله عليه السلام
ان الله تعالى عباد فى الارض من خالص عباده ما ينزل من السماء تحفة الى الارض الا صر فيها
عنهم الى غيرهم ولا بلية الصرفها اليهم وعنهم عليه السلام ان الله تعالى اذا احب عبدا اغته
بالبلاء غتاباً اي غمسه ^{٧٢٩} عن الصادق قال رسول الله عليه السلام لا حاجة لى لله فيمن ليس
له في ماله وبدنه نصيب .

اینطور نالاني : گفت از مصیبتي که بمن رسیده که بمثل آن فرسیده بکسی هیچگاه گفتم بیان
کن آنرا : گفت دو پسر بچه داشتم که مشغول بازی بودند جلو روی من و پدر آنها دو گوسفند
داشتم که سر برید و ذبح کرد: یکی از آن دو پسر بدیگری گفت میخواهی بدانی پدرم چگونه
ذبح کرد گوسفند را پس بر خاست و گرفت کارد را و سر برادرش را برید و فرار کرد: بعد
پدرشان آمد به او گفتم که پسرت برادرش را کشت و فرار کرد: چون مطلب را فهمید رفت خارج
بسرا غ پرسش او را یافت در حالیکه درند گان او را پاره کرده اند: بر گشت نومید و درین راه
خود او ازشدت گرما و تشنجی و گرسنگی هلاک شد .

- از امام ششم عليه السلام وارد شده که از برای خدای متعال بندگانی است روی
زمین از خالص ترین بندگان و نازل نمیکند خدا از آسمان تحفه بزمین مگر آنکه بر میگردد اند
از آنها و متوجه میکند بغیر آنها : وهیچ بليه و گرفتاری نیست مگر آنکه متوجه میکند بسوی
آن بندگان خالص و از آن بزرگوار است که خدای متعال هر گاه دوست بدارد بندۀ را فرو
میبرد او را در بلا یکنون فرو بردند شدیدی .

- و از امام ششم عليه السلام وارد است که رسول خدا صلی الله عليه و آله فرموده نیست
رحمت خاصه خدا متوجه کسی که نباشد درمال و بدن او نصیب و بهره در راه خدا .

۷۳۰ عن الصادق عَلِيَّ لوان مؤمناً كان في قلّة جبل لبعث الله عزوجل اليه من يؤذيه ليوجره على ذالك ۷۳۱ لالي وقد روی ان امراة عشرت فانقطع ظفرها فضحك فقيل لها اما تجدين الوجع فقالت ان لذت ثوابه ازالته عن قلبی هرارة وجعله ۷۳۲ وكان بعضهم يعالج غيره من علته فنزلت به فلم يعالج نفسه فقيل له في ذالك فقال ضرب العجيب لا يرجع ۷۳۳ وفيه وقال ابو على الرازى صحبت الفضل بن العياض ثلاثين سنة ما رأيته ضاحكا ولا مبسمما الا يوم مات ابنه على فقلت له في ذالك فقال ان الله احب امرا فاجبت ذالك ۷۳۴ في الصافى سورة هود عن القمى ان عادا كانت

۷۳۵ - از امام ششم عليه السلام وارد است که اگر مؤمنی در سر کوهی باشد میفرستد خدای متعال کسی را که آزار دهد تا اجر عنایت کند او را براین آزار .
۷۳۶ - در لالی روایت شده که ذنی افتاد بزمین و ناخن او قطع شد و او در این حال خنید گفته شد به او آیا درد حس نمیکنی : گفت لذت ثواب این بلیه زايل کرد از دل من تلخی درد آنرا .

۷۳۷ - و در آن کتاب است که بعضی از اشخاص با معرفت بودند که امراض مردم را علاج میکردند و چون بخود اعراض میشد خود را معالجه نمیکرد : گفته میشد که چرا درد خود را علاج نمیکنی در جواب گفت چوب دوست وزدن او درد ندارد .

۷۳۸ - و در آن کتاب است که ابو على رازی گفت همنشین شدم با فضیل بن عیاض سی سال و ندیدم در این مدت اوراخندان و نه متسم مگر روزی که پسر اوعلی از دنیا رفته بود از جهت سور او پرسیدم گفت خدای متعال دوست داشت چیزی را من هم خوش باان .

۷۳۹ - در کتاب تفسیر سوره هود از تفسیر قمی نقل کرده که قوم عاد بالادی داشتند و زمین هائی بماندازه چهار منزل راه و دارای زراعت و درختان زیادی بودند و غالباً دارای عمر دراز و اجسام طولیه بودند و بت میپرستیدند و فرستاد خدا هود را بسوی آنها که دعوت کند آنها را بدین حق و بدور انداختن بتها ولی آنها ابا کردند و ایمان بحضرت هود نیاوردند و اذیت کردند اورا لذا آسمان خودداری کرد از دیزش باران بر آنها هفت سال تا آنکه بقطحی گرفتار شدند و حضرت هود زراعت میکرد و آب میداد زراعت را در این بین دسته آمدند در بمنزل هود و اورا طلب کردن از منزل بیرون آمد ذنی و گفت شما کیستید گفتند ما از بلد فلان هستیم و خشک شده بالادما : آمده ایم خدمت هود درخواست کنیم که از خدا بخواهد براى

بلادهم فى البادىه من المشرق الى الاجفار بعه منازل و كان لهم ذرع و نخل كثير
 ولهم اعمار طويلة و اجسام طويلة فعبدوا الاوضام و بعث الله اليهم هودا يدعوهم الى
 الاسلام و وضع الانداد فأبوه لم يؤمنوا به و آذوه فكفت السماء عنهم سبع سنين حتى
 قحطوا و كان هود ذراعا يسكنى الزرع فجاء قوم الى بابه يريدونه فخرجت عليهم
 امرأة شمطاء عوراء فقالت من انت فقلت انا هود ارجح من بلادك و كذا اجدبت بلادنا
 فجيئنا الى هود نسألة ان يدعو الله حتى نطر و تخصب بلادنا فقالت لو استجيبت لهود
 دعاء لدعا لنفسه فقد احرق ذرعه لقلة الماء قالوا فاين هو قالت في موضع كذا و كذا
 فجاءوا اليه فقالوا يا ربنا الله قد اجدبت بلادنا ولم يطر فاسئل الله ان يخصب بلادنا
 ونمطر فتهيا للصلوة وصلى ودعائهم فقال لهم ارجعوا فقدا مطرتم واصبوا بلادكم
 فقالوا يا ربنا الله انارا اينا عجبًا قال ومارا يتم قالوا رايينا في منزلك امرأة شمطاء عوراء
 قالت لنا من انت ومن تريدون فقلناجيئنا الى هود ليدعو الله لنا فنمطر فقالت لو كان
 هود داعي الدعا لنفسه فان ذرعه قد احرق فقال هود عليكم ذالك اهلى وانا ادعوا الله
 لها بطول البقاء فقالوا وكيف ذلك قال لانه مخلوق الله مؤمنا الاوله عدو يؤذيه وهى
 عدو لى فلان يكون عدوى ممن املكه خير من ان يكون عدوى ممن يملكنى فبقى
 هود في قومه يدعوهم الى الله و نيهاهم عن عبادة الاوضام حتى اختصبت بلادهم وانزل الله

ما بaran بيايد وديار ما آباد شود : آن زن گفت اگر ذعای هود مستحب میشد برای خود
 دعا میکرد زیرا که زراعات او سوخته از بی آبی : جماعت گفتند کجا است هود گفت در
 فلان محل آمدند خدمت هود و گفتند ای پینمبر خدا بدستی دیار ما خشک شده از بی بارانی
 از خدا بخواه که باران بفرستد و آباد کند بلاد ما را : پس هود مهیا شد برای نماز و نماز
 خواهد و دعا کرد به آنها فرمود بر گردید خدا باران فرستاد و آباد کرد دیار شما را : گفتند
 یا رب الله چیزی عجیب دیدیم فرمود چه دیدید گفتند در منزل شما زنی دیدیم باین صفت بما
 گفت شما کی هستید و چکار دارید گفتم آمده ایم هود را به بینیم که دعا کند خدا برای ما
 باران بفرستد گفت اگر هود میتوانست دعا کند برای خود دعا میکرد زیرا زراعات او خشکیده
 شده و سوخته : هود گفت او عیال من است و من دعا میکنم و از خدا میخواهم طول عمر اورا :
 گفتند چگونه طول عمر و بقای همچه زنی را میخواهید فرمود زیرا خدا نیافریده مؤمنی را
 مگر آنکه او را دشمنی است که آزار دهد اورا : و این زن است دشمن من و اگر دشمن من

عليهم المطر ۷۳۵ ارشادالديلمى و قال **عليه الصبر** مطية لاتكتبوا بصاحبها و الصبر على المصيبة مصيبة للشامت ۷۳۶ و فيه قال امير المؤمنين **عليه الصبر** من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا ايمان لمن لا صبر له وقال انا وجدنا الصبر على طاعة الله ايسر من الصبر على عذابه و قال **عليه الصبر** و اعلى عمل لاغنى لكم عن ثوابه واصبروا على عمل لاطاقة لكم على عذابه ۷۳۷ و فيه قيل او حي الله الى داود تخلق بالاخلاقي فان من اخلاقي اني انا الصبور والصابران مات مع الصبرمات شهيدا وان عاش عاش عزيزا و اعلموا ان الصبر على المطلوب عنوان الظفر و الصبر على المحن عنوان الفرج وقد مدح الله سبحانه عنه ايوبي وجدناه صابر انعم العبدانه او اب ۷۳۸

کسی باشد که من اختیاردار او باشم بهتر است از اینکه کسی باشد که او مسلط بر من باشد: براین منوال بود هود میان قوم خود و خدا را میخواند و نهی کرد از بتپرستی تآنکه آباد شد بلاد آنها و فرستاد خدا برای آنها باران.

۷۳۵ - در کتاب ارشاد دیلمی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود صبر مرکبی است که صاحبش را بزمین نیندازد و صبر بر مصیبت مصیبی است برای دشمن.

۷۳۶ - و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده صبر نسبت به ایمان به مثل نسبت سراست بجسد: و نیست ایمان برای کسی که صبر ندارد و فرمود ما یاقیم صبر بر طاعت خدا را آساقت از صبر بر عذاب خدا و فرمود صبر کنید بر چیزی که بیناز نیستید شما از ثواب آن و صبر کنید بر کاری که نیست شمارا طاقت چشیدن عذاب آن.

۷۳۷ - و در آن کتاب است که خدا وحی کرد به داود متخلق شو به اخلاق من زیرا که از جمله اخلاق من این است که من صبور هستم: و صبر کننده اگر با صبر بمیرد شهید مرد و اگر زنده بماند زنده ماند عزیز: و بدانکه صبر بر مکاره بجهت رسیدن بمطلوب اول ظفر است و صبر بر شدائند اول فرج: و بتحقیق خدا مرح فرموده بنده اش ایوب را آنجا که فرموده ما یاقیم آن ایوب را صابر نیکو بنده است بدستیکه او او اب است و بسیار بما التجا میکنند روزی عیالش به او گفت چون دعای پیغمبران مستحب است چه خوب بود شما میخواند بد خدا را ودعا میکردید خدا بر طرف میکرد این شدت را حضرت ایوب فرمود ای زن خدا بهره داد به نعمتها خود مارا هفتاد سال: بگذار صبر کنیم بر بلای او بهمین مقدار: و روایت

و فی الارشاد روی انه لما اشتدت به البلاء قالت له امرأته يوماً ان دعاء الانبياء
مستجاب فلوسألت الله كشف هابك فقال لها يا هذه قد متعنا الله با النعم سبعين سنة
فدعينا نصبر على بلائه مثل ذلك وروي انه لما جاءت امرأته اليه وقد باعت احد
ظفائرها بقوته شق عليه ذلك فنصب نفسه بين يدي الله تعالى ثم قال يارب ذلك ابتليتني
بفقد الاهل والولاد فصبرت وبالمرض الفلاني فصبرت ثم عدد امراضه فإذا النداء
من قبل الله تعالى ان يا ايوب لمن المنة عليك في صبرك فقال اللهم لك اللهم لك
وصاريح التراب على رأسه ويبكي ويقول اللهم لك فجاء النداء اركض برجلك
هذا مغتسل باردو شراب فركض برجله فنبعت عين عظيمة فاغتسل منها فخرج جسمه
كاللؤلؤة البيضاء وجاء جراد كله ذهب فصاده هو و اهله و احيي الله تعالى من مات
من ولده ورزقه من النساء التي تزوجهن اولاداً كثيراً كما قال الله تعالى و وهبنا له
له اهله ومثلهم معهم رحمة مناوند كرى لؤلؤ الالباب ۷۳۹ وفيه قال رسول الله الصبر

شده پس از آنکه آمد عیال او در حالیکه موهای خود را فروخته در راه قوت و امداد معاش
گران آمد برایوب: مثل اینکه در مقام احتجاج برآمد: و گفت پروردگارا مبتلاشدم بهلاکت
اهل والاد صبر کرد: و مبتلاشدم بمرض فلان صبر کرد و بعد يك از امراضش را شمرد
و گفت بر همه صبر کرد: در این هنگام ندائی از قبل خدای متعال آمد که ای ایوب برای
کیست منت بر تو در این صبر کرد: گفت خدای از برای تو: خدایا از برای تو میگفت و خاک
بس میریخت و گریه میکرد و های میگفت خدایا منت از وجود مقدس تو است بر من: در این
هنگام ندا رسید ای ایوب بزن پای خود را بزمین این است چشم آب سرد و گوارا: پس
زد بزمین پای خود جوشید آب و ظاهر شد چشم آب بزرگی پس غسل کرد از آن آب و تن
او سالم شد بمثیل لؤلؤ درخشند و نازل شد بر او ملخهایی که تمام طلا بودند گرفت آنها را
خود واهلش وزنده کرد خدای متعال هر که مرده بود از اولادش و روزی کرد خدا به او از
نهایی که ازدواج کرد اولاد زیادی همانطوری که خدا درقرآن شریف فرموده که ماهبه کردیم
به او اهلش را ومثل اهلش را با آنها: از روی رحمت و عنایت ما: وبجهت یادآوری صحابان
عقل از الطاف و عنایات ما.

۷۳۹ - و در آن کتاب است که رسول خدا فرموده صبر نصف ایمان است و یقین تمام آن.

نصف الايمان واليقين الايمان كله ۷۴۰ مجموعه ورام الحسن قال جربنا و جرب لنا المجربون فلم نرشيشا انفع وجданا ولا اضر فقدانا من الصبر : به يداوى الامور ولا يداوى هو بغيره ۷۴۱ وفيه وكان بعضهم يمر بالسوق فيرى ما يشتهيه فيقول يا نفس اصبر ما احرمك ما تريدين الا لكرامتك على^۳.

۷۴۲ وفيه عن اكثم بن الصيفي الصبر على جزع الحلم اعذب من جنى ثمر الندم
كن كالمدارى جر حمه يصبر على الدواء محافظة من طول الداء ۷۴۳ فى الحقائق قال
النبي عليه السلام من اقل ما اوتىتم اليقين وعزيمة الصبر ومن اعطي حظه منهما لم يبال
ما فاته من قيام الليل وصيام النهار ۷۴۴ وفيه عن الباقر عليه السلام قال قال رسول الله عليه السلام
قال الله تبارك وتعالى من مرض ثلثا لم يشك الى عواده ابدالته لحمة خير امن لحمده:

۷۴۰ - در کتاب مجموعه ورام است از حسن که گفته ما تجر به کردیم و دیگران نیز
برای ماتجر به کردند ندیدیم چیزی در داشتن نافع تر و نه در نداشت چیزی پر ضرر تراز صبر
ضرر هر چیزی بصیر جبران میشود و مداوا اما ضرر نداشتن صبر بچیزی جبران نشود .
۷۴۱ - و در آن کتاب است که بعضی از علماء از بازار عبور کرد میل کرد بچیزی گفت
ای نفس صبر کن : محروم نمیکنم تو را از چیزی که میل داری مگر بجهت دوست داشتن
من تو را .

۷۴۲ - و در آن کتاب نقل است از اکثم پسر صیفی که گفت جزع نکردن گوارا تر از
چیدن میوه ندامت و پیشمانی : در مقام صبر بوده باش بمثل کسیکه صبر میکند ازدواج روی
جراحت : بجهت جلو گیری از طول مرض و درد .

۷۴۳ - و در کتاب حقائق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کمتر چیزی که عطا
شده اید یقین است و عزم بر صبر : وهر که از ایندو بهره داشت باک ندارد از فوت نماز
شب و روزه .

۷۴۴ - و در آن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که رسول خدا فرمود که خدای متعال
فرمود هر که مريض شود سه روز و شکامت بعيادت کننده نکند : عطا میکنم بهاؤ گوشتی بهتر
از گوشت رفته او وخونی بهتر از خون او : اگر عافیت دادم خواهد بود در حالیکه گناهانش
آمر زیده شده و اگر از دنیا رفت میبرم اورا بجوار رحمتم .

وَدَمَا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ : فَإِنْ عَافَتْهُ عَافَتْهُ وَلَا ذَنْبٌ لَهُ وَانْ قِبْضَةٌ قِبْضَةٌ إِلَى رَحْمَتِ^{٧٤٥}
 انوار البهيه قال الباقي عَلَيْهِ الْكَمالُ كُلُّ الْكَمالِ التَّفْقِهُ فِي الدِّينِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ
 والصبر على النوائب ^{٧٤٦} في الحقائق عن الصادق عَلَيْهِ مِنْ اشْتِكَى لِيْلَةً فَقَبْلَهَا بَقَبُولُهَا
 وادى إلى الله شكرها كانت كعبادة ستين سنة : سئل ما قبولها : قال : يصبر عليها
 ولا يخبر بما كان فيها فإذا أصبح حمد الله على ما كان ^{٧٤٧} وفيه عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من
 اجلال الله و معرفة حقه ان لا تشکو وجعك ولا تذكر مصيبك و اما الشکایه الى الله
 تعالى و سؤله الرفع فحسن قال يعقوب انما اشكوبشی وحزني الى الله ^{٧٤٨} لالی عن
 السجاد عَلَيْهِ الْكَبَلَةُ قال اذا قامت القيامة يأتي بقوم النور فيرون و يدخلون
 الجنه بغير وقوف في العرصات وبغير حساب وهم الصابرون في الbasاء والضراء ^{٧٤٩}
 وفيه قال الرضا عَلَيْهِ الْكَبَلَةُ قال ابو جعفر عَلَيْهِ الْكَبَلَةُ من بلی من شیعتنا بیلاء فصبر کب الله له اجر

در کتاب انوار البهيه نقل است از امام پنجم عليه السلام که فرموده کمال تمام
 کمال : دانستن احکام خداست: واندازه داشتن در زندگی : وصبر بر نوائب و گرفتاری ها .
 ۷۴۶- و در کتاب حقائق است از امام صادق عليه السلام که فرمود هر که در دی مبتلا شود
 شبی و قبول کند آنرا و ادا کند بسوی پرورد گار شکر آنرا خواهد بود برای او ثواب عبادت
 شصت سال : از امام پرسیده شد قبول آن چیست : فرمود : صبر کند بر آن : و بکسی نگوید
 ابتلای خود : و وقتی صبح کرد حمد و ثنای الهی را بجا آورد .

۷۴۷- و در آن کتاب است که رسول خدا فرموده از اجلال و تعظیم خدا و شناسائی حق
 خدا این است که شکایت نکنی از درد خود و بمقدم نگوئی از واردات و مصائب خود : و اما
 شکایت کردن بخدای متعال و درخواست از خدا بر طرف شدن آنرا پس نیکوست همان طودی که
 یعقوب گفت شکایت حزن و غم و گرفتاری بخدا میکنم .

۷۴۸- در کتاب لالی نقل است از امام چهارم که فرمود هر گاه قیامت پیا شود برای دسته
 شترانی از نور آورده شود پس سوار شوند و داخل بهشت شوند : بدون درنگ در عرصات و
 بدون حساب : و آنها هستند صبر کنند گان درشدائد و گرفتاریها .

۷۴۹- و در آن کتاب است که حضرت رضا عليه السلام فرمود فرموده است امام پنجم
 عليه السلام هر که مبتلا شود از شیعیان ما بیلائی پس صبر کند می نویسد خدا برای او ثواب
 هزار شهید .

الفشهید ۷۵۰ جامع الا خبار عن امیر المؤمنین عليه السلام قال انك ان صبرت جرت عليك المقادير وانت مأجور وان جزعت جرت عليك المقادير وانت مأذور .

۷۵۱ فی السفینه عن موسی بن جعفر عن ابیه علیهمماالسلام قال جمع رسول الله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفاطمه والحسن والحسین علیهمماالسلام واغلق عليهم الباب وقال يا اهله واهله اللہ اعزوجل يقرء علیکم السلام وهذا جبرئیل معمک فی البيت ويقول ان الله تعالى يقول اني قد جعلت عدوكم لكم فتنه فما تقولون قالوا نصیر یارسول الله لا من الله وما نزل من قضائه حتى نقدم على الله عزوجل ونستکمل جزیل ثوابه فقد سمعناه بعد الصابرين الخیر کله فبکی رسول الله علیه السلام حتى سمع فحییه من خارج البيت فنزلت هذه الا یه وجعلنا بعضکم لبعض فتنه اتصبرون وکان رباک بصیرا ۷۵۲ و فیه عن امیر المؤمنین عليه السلام الا یمان اربعه اركان الرضا بقضاء الله :

۷۵۰- در کتاب جامع الاخبار است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودا گر صبر کردی تقدیر الهی جاری شود و تو اجر بردی : واگر بی صبری کردی تقدیر الهی جاری شود بر تو و تو و ذرو وبال بردی .

۷۵۱- در کتاب سفینه نقل شده از موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش علیهمماالسلام که فرمود جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفاطمه و حسن و حسین علیهمماالسلام را و در را بست : و فرمود ای اهل من واهل خدا بدرستیکه خدای متعال سلام میرساند بشما واینک جبرئیل با شما است در این خانه و میگوید خدای متعال میفرماید بدرستیکه قراردادم دشمن شمارا برای شما فتنه و اسباب امتحان شما چه میگوئید شما؛ گفتند ما صبر میکنیم یا رسول الله در مقابل امر واردۀ خدا و آنچه از طرف خدا مقدر شده تا آنکه وارد شویم بر خدای متعال و کامل کرده باشیم درجات ثواب واجر را زیرا که ما شنیده ایم خدا و عده داده صابرین را بخیر و خوبی تمام : در این وقت گریه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله باندازه که صدای گریه آنحضرت از خارج شنیده شد پس نازل شد این آیه شریفه و جعلنا یعنی وقرار دادیم ما بعضی از شما را فتنه و امتحان برای بعضی دیگر آیا صبر میکنید و خدای متعال بینا وبصیر است .

۷۵۲- و در آن کتاب است از امیر المؤمنین علیه السلام که ایمان چهار رکن دارد رضا و تسلیم بتقدیر خدا : و توکل و اعتماد بر خدا : و واگذاری امور بخدا : و تن در دادن به اوامر خدا .

والتوکل علی الله: و تفویض الاٰمر الى الله: والتسليم لاٰمر الله ۷۵۳ و فيه عن الصادق علیه السلام لقى الحسن بن علي علیه السلام عبد الله بن جعفر فقال يا عبد الله كيف يكون المؤمن مؤمنا وهو يخط قسمه ويحقر منزلته والحاكم عليه الله وانا الضامن لمن لم يهجمس في قلبه الا الرضا ان يدعوا الله فيستجابة له ۷۵۴ وفيه قيل للصادق علیه السلام باى شئي يعلم المؤمن انه مؤمن قال بالتسليم الله والراضيما ورد عليه من سرور او غصب ۷۵۵ في حقائق الفيض قدس سره فاعلم انه انما يخرج عن مقام الصابرين بالاجزء وشق الجيوب وضرب الخدوش والمبالغة في الشكوى واظهار الكآبة و تغيير العادة في الملبس والمفرش والمطعم و نحوها وهذه الاٰمور داخلة تحت الاختيار فينبغي ان يجتنب جميعها و يظهر الرضا بقضاء الله تعالى ويبقى مستمرا على عادته و يعتقد ان ذالك كان وديعة فاسترجعت ولا يخرجه عن حد الصابرين توجع القلب ولا فيضان الدمع من العين فان ذلك مقتضي البشرية .

۷۵۳- و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که ملاقات کرد حسن بن علی علیه السلام عبد الله جعفر را فرمود : ای عبد الله چگونه مؤمن میتواند مؤمن باشد در حالیکه خشنناک باشد بر قسمت خودو کوچک بشمارد آنرا وحال آنکه قسمت کننده خدا است و خدا مقدر کرده آنرا ومن ضمانت میکنم برای کسیکه خطور نکند در قلب او مگر رضای بدایه خدا : براینکه هر گام دعائی کند و خدا را بخواند مستجاب شود دعای .

۷۵۴- و در آن کتاب است که بامام صادق علیه السلام عرض شد بچه چیز شناخته شود مؤمن که او مؤمن است فرمود بتسليم شدن به دستورات خدا و رضایت با آنچه بر او وارد شود چه خوشی باشد و چه بدی .

۷۵۵- در کتاب حقائق فیض است بدانکه انسان خارج میشود از درجه صابرین بجزع کردن و باخن دریدن و زدن بصورت و اصرار در شکایت و اظهار غم و اندوه و تغییر حال دادن بلباس و فرش و خورد و خوردak ومثل این امور وهمه اینها تحت اختیار انسان است و سزاوار است انسان دوری کند از آنها و اظهار رضایت کند بر تقدیرات الهی و براین منوال باش و معتقد باشد آنچه گرفته شده امانت بوده که پس گرفته شده : واما سوزش دل و ریزش اشک از چشم خارج نمیکند انسان را از درجه صابرین ذیراً این امور بمقتضای طبیعت بشریه است . و از اینجهات است که بعد از مرگ ابراهیم پسر رسول خدا (ص) اشک از چشمان رسوخنده امیر یاخت به پیغمبر عرض شد مگر شما ما را نهی نکردید از جزء در مصیبت فرمود این فرمی دل است و خدا دوست دارد از بندگانش رحم دل را و فرمود طبیعی است دل می سوزد اشک میریزد و نمیگوییم چیزی که باعث غصب الهی شود .

۷۵۹ - وفيه قال الفيض في مقام الرضا ومهما أصابته بلية من الله عزوجل و كان له
يقيقين بان ثوابه الذى ادخل له فوق ما فاته رضى به ورغب فيه واحبه وشكرا لله عليه :
قال هذا ان كان يلاحظ الثواب الذى يجازى به عليه : ويجوز ان يغلب الحب بحيث
يكون حظ المحب فى مراد حبيبه ورضاه لامعنى آخر و رائئه فىكون مراد حبيبه
ورضاه محبوبا عنده ومطلوباته باقول لما وصل الكلام الى هذا المقام خطر بقلبي
ذكر جملة من اصحاب الحسين عليهما السلام وبيان كلمات بعض منهم من باب الا نموذج ۷۵۷
فى عشر البحار نقل خطبة من سيدنا الحسين عليهما السلام ليلة العاشراء جعلنا الله من
الباكين عليه انشاء الله تعالى فقال عليهما السلام اما بعد فاني لا اعلم اصحابا او في ولا خيرا من
اصحابي ولا هل بيت ابر واوصل من اهليتي فجزاكم الله عنى خيرا الاولى لا اظن
يومالنا من هولاء القوم الاولى قد اذنت لكم فانطلقو اجمعيا في حل ليس عليكم
حرج مني ولا زمام فهذا الليل قد غشىكم فاتخذوه جمالا : و قال له اخوته وابنائه

۷۵۶ - در آن کتاب است که مؤلف آن در مقام رضا فرموده هر گاه بر سر مصیبت و بلیه
از طرف خدای متعال به بنده و یقین داشته باشد که ثواب آن فوق آن چه از او فوت شده برای
او ذخیره شده راضی میشود به آن وراغب بآن میشود و دوست دارد آنرا و شکر میکند خدا را
بر آن : و این هنگامی است که ملاحظه کند ثوابی که به او داده میشود و گاهی ممکن است غلبه
پیدا کند دوستی نسبت بکسی و طوری شود که لذت او و مراد او از تحمل و صبر بر مشاق فقط
 بواسطه خواسته محبوب باشد و از خود سوای خواسته واراده محبوب خواسته و اراده نداشته
باشد این بود کلام فیض : نویسنده این سطور گوید چون کلام باینجا رسید خوش دارم و بدلم
گذشت که بنویسم جمله از فدایکاریهای اصحاب سید الشهداء عليه السلام و ذکر بعضی از کلمات
آنها از باب نمونه .

۷۵۷ - در کتاب جلد دهم بحار نقل شده خطبه از آقا سید الشهداء عليه السلام در شب
عاشرورا باین طریق اما بعد بدرسی که من نمیدانم اصحابی با وفاتر و بهتر از یاران خودم :
ونمی شناسم اهليتی با محبت تر و مهر بان تر از اهليت خودم خدا جز ای خير دهد بشما : وبعد
فرمود بدانید من گمان خوبی در این قوم داشتم که روزی رعایت کنند نسبت ما را بر سر لخدا :
حال که کار باینجا کشیده که می بینید بدرسی که من بیعت بر داشتم و اذن رفتن بشما دادم پس
مرا بگذارید و بروید تمام شما آزادید و از طرف من با کمی برشما نیست و عهد را بر داشتم و

و بنواخیه و ابنا عبدالله بن جعفر لم نفعل ذالک لنبقى بعدك لا ارنا الله ذالک
ابدا : ابدئهم بذالک القول العباس بن على عليه السلام و اتبعته الجماعة عليه فكلموا
بمشله و نحوه : فقال الحسين عليه السلام يا نبی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل
فاذهبوا انتم فقد اذنت لكم فقالوا سبحان الله ما يقول الناس و ماذا نقول انا ترکنا
شیخنا و بنو عمومتنا خیر الاعمam ولم نزرم معهم بهم ولم نطعن معهم برمح ولم نضرب
معهم بسیف ولا ندری ما صنعوا والله ما نفعل ذالک ندیک بانفسنا و اموالنا و اهلينا
ونقاتل معک حتى ندمورک فقیح الله العیش بعدك - وقام اليه مسلم بن عوسجه فقال
انحن نخلی عنک وبما نعتذر الى الله في اداء حقک لا والله حتى اطعن في صدورهم
برمحی واصر بهم بسیفی فثبت قائمه في يدی ولو لم يكن معی سلاح اقاتلهم به
لقدفthem بالحجارة والله لا نخلیک حتى یعلم الله اننا قد حفظنا غيبة رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه

از این تاریکی شب استفاده کنید و بروید : در این وقت گفتند برادران حضرت و پسران حضرت
و پسر برادران و دو پسر عبدالله جعفر که بچه منظور این کار کنیم آیا برای آنکه باقی بمانیم بعد
از تو خدا نیارد چنین روزی که بعد تو زنده بمانیم ابدا : و ابتدا کرد . باین بیان قمر بنی هاشم
عباس بن على عليه السلام و بقیه تبعیت کردند از آن بزرگوار و صحبت کردند بمثل آن
آقا : فرمود سید الشهداء عليه السلام به اولاد عقیل بس است شما را قتل و کشته شدن مسلم
شما دست ازمن بردارید و بروید اذن دادم شما را در رفتن : خدا میداند که در نوشتن
این کلمات قلم پیش نمیروند و اشک امان نمیدهد : در جواب گفتند سبحان الله اگر ما برفرض
بتوانیم خود را راضی کنیم بر قرن مردم چه بگویند : وما چه بگوئیم : بگوئیم ما تنها گذاشتیم
سید و آقا و پسر عموهای خود بهترین پسر عموها را بدون اینکه در راه دفاع از آنها تیر و نیزه
و شمشیری بکار ببریم : و آیا برویم و ندانیم چه کردند و چه بسر آنها آمد : نبخدا قسم همچه
کاری نمیکنیم بلکه فدای تومیکنیم جان و مال و کسان خود را تا آنکه بیاید بسر ما آنچه بسر تو
آید سیاه باد زندگانی بعد از تو از این عبارت معلوم میشود که نوامیس همراه داشته اند و
راضی شده اند که با زینب باسیری بروند : در این وقت برخاست مسلم بن عوسجه و گفت آیا
ما تورا و اگذاریم جواب خدا را چه بگوئیم درادعه حق تو : نه بخدا قسم و نمیگذاریم تو
را تا نیزه بکار بریم در سینه های آنها و با شمشیر بجنگیم با دشمنان تو تا شمشیر بدست ما باشد
و اگر هم نیافتیم اسلحه که با آن جنگ کنیم هر آینه با سنگ با آنها بجنگیم : بخدا قسم ما
نمیگذاریم تو را و برویم تا خدا را شاهد بگیریم که ما رعایت رسول خدا را کردیم در نبود او
نسبت بتو ای پسر رسول خدا بدانکه بخداقسم اگر بدانم من کشته میشوم وبعد زنده میشوم وبعد

فیک اما والله لوعلمت انى اقتل ثم احرق حيا ثم اذري ثم يفعل ذلك بي سبعين مرة ما فارقتك حتى القى حمامى دونك فكيف لاافعل ذلك وانما هي قتلها واحدة ثم هي الكراامة التي لانفصام لى ابدا : وقال زهير بن القين والله لوددت انى اقتل ثم نشرت ثم قتلت حتى اقتل هكذا الفمرة وان الله يدفع عن نفسك و عن نفس هؤلاء الفية من اهليتك وتكلم جماعة من اصحابه بكلام يشبه بعضه بعضا في وجه واحد فجزاهم الحسين عليه وانصرف الى مصر به ۷۵۸ لالى وقال بعض الاكابراني ما ابتليت بليلة الا كان الله على فيها اربع نعم : اذلم تكن في ديني : واذلم تكن اعظم مماهي عليه : واذلم احرم الرضا : واذرجوت الثواب عليها .

۷۵۹ وفيه قال محمد المقدسى رايت شابا على رقبته غل وعلى رجليه قيد مشدود بسلسلة فلم اقع نظره على قال يا محمد اترى ما فعل بي وأشار بطرفه الى السماء : ثم قال جعلتك رسولى اليه قل له لوجعلت السموات غالا على عنقى والارضين قيدا

سوخته ميشوم زنده زنده و خاکسترم به باد داده ميشود : و بعد باز مکرد شود با من اين کار هفتاد مرتبه من دست از دامن و يارى برندارم تا جان را فدا کنم و مر گ را در آغوش کشم در حضور تو : چگونه نکنم و دست از تو بردارم و حال آنکه يك کشته شدن بيش نیست و بعد از آن رسیدن بمقامات عاليه ايست که ابدي و هميشكى است : بمثل اينکه غم دارد که چرا يك جان دارم : و زهير بن گفت بخدا قسم هر آينه دوست دارم که من کشته شوم و بعد زنده شوم و باز کشته شوم و همين طور تا هزار مرتبه باميده اينکه شاید دفع شود از جان تو و جان اين نوجوانان آنچه را که بزبان نمیتوانم بياورم و دفع هم نشد جاي زهير خالي بود که به بیند ... واويلا ... و صحبت کردن جماعتي از اصحاب حضرت بكلماتي شبيه يكديگر : در يكفرض و يكجهت آقا سلام الله عليه در باره آنها دعای خير کرد و تشریف برد ميان خيمه .

۷۵۸ - در كتاب لالى از بعضی از بزرگان نقل است که ابتلا پیدا نکردم بليلة الا آنکه برای خدا نسبت بمن چهار نعمت بود: زيرا که در دین نبود: زيرا که بزر گتر از آنها مبتلانشد: وزيرا که راضی هستم: و زيرا که اميد ثواب دارم بر تحمل آن .

۷۵۸ - و در آن كتاب است که گفت محمد مقدسی دیدم جوانی را بگردن اوغل و پیاهای او کندی بود بسته بز فجیر : چون نظر او بمن افتاد گفت يا محمد میبینی چه کرده با من و با چشم اشاره به آسمان کرد : و بعد گفت من تو را قاصد خود قرار میدهم يسوي خدای متعال بگو اگر آسمان غلى قراردهی بگردن من و زمینها را کندی پیاى من : من توجه خود را از تو برندارم و بغير تو توجهی نکنم يكچشم بهم زدن .

علی رجلی لم التفت منک الی سوا کطر فتھ عین ۷۵۹ و فیه وقدروی ان عمران بن حصین الذی کان من کبار اصحاب رسول الله اتبیی بمرض الاستقاء و كان القی علی بطنه علی الارض فی ثلاثین سنة ولم یکن قادرًا علی القیام ولا علی الجلوس فی تلك المدة و حفروا لقضاء حاجته حفیرة تحته ودخل علیه اخوه عالیوما و بتکی قال له ما یبکیک قال لما اری فیک من الحالۃ العظیمه قال لا نبک لان ما شاء الله لی احبابی^۱ فقال اخبرک بشئی لعل الله ینفعک به لیکن لا تخبر به احدا مادمت حیاً : ان الملائكة یزوروننی و انا او انس بهم و یسلّمون علی^۲ و اسمع تسليهم

۷۶۰ و فیه کان عمار من الذین طلبوا رضی الله تعالیی بكل ما کان فقد حکی نصر بن مزاحم عنہ قال قال فی صفين اللهم انك تعلم انى لواعلم ان رضاک فی ان اقذف بنفسی هذ البحر لفعلت الهم انك تعلم انى لواعلم ان رضاک فی ان اضع ظبیة سیفی فی بطني ثم انحنی علیه حتی یخرج من ظهری لفعلت الهم انى اعلم مما علمتني انى

۷۵۹ - و نیز در آن کتاب روایت شده از عمران بن حصین که از بزرگان صحابه رسول خدا (ص) بوده مبتلا شده بمرض الاستقاء و سی سال با شکم بروی زمین افتاده بود و قدرت نداشت پیا خیزد و نه بشینید در این مدت و برای قضاء حاجت او گودی کنده بودند زیرا او روزی برادرش علا بر او وارد شد و بحال او گریه کرد گفت برادرش علا چرا گریه میکنی : گفت بجهت حالی که در تو میکنی : گفت گریه مکن : زیرا آنچه را خدا خواسته دوست تر دارم از هر چیزی و بعد گفت بگویم بتو مطلبی را برای تسکین و آرامش دل تو : لکن مادام که زنده هستم بکسی مگو . بدرستی که ملائکه در حالیکه دارم بدیدن من می آیند و من با آنها انس گرفتہام : وسلام بمن میدهنند و من سلام آنها را میشنوم .

۷۶۰ - و در آن کتاب است که عمار از جمله کسانی بود که طلب رضایت حق میکرد در هر حالی که بود : و حکایت کرده نصر بن مزاحم که من شنیدم در جنگ صفين میگفت خدا یا تو میدانی که اگر من بدانم رضای تو در این است که خود را باین دریا پر تکنم : خدا یا تو میدانی که اگر من بدانم رضای تو در این است که بگذارم سرنیزه را بشکم خود و فرو بیرم در درونم تا از پشم خارج شود میکنم : خدا یا من آگاهم : بواسطه لطف تو که بمن کرده نیست کاری امروز پسندیده تر در درگاه تو از جنگ با این قوم فاسق فاجر دور از خدا .

لَا اعْمَلُ عَمَلاً الْيَوْمَ هُوَ راضٍ لِكَ مَنْ جَهَادَ هُنُولَاءِ الْفَاسِقِينَ ۗ ۷۶۱
 لَا اعْمَلُ عَمَلاً اذَا نَسَرَ الدَّوَافِينَ وَنَصَبَتِ الْمَوَازِينَ لَمْ يَنْصِبْ لِاَهْلِ الْبَلَاءِ مِيزَانٌ وَلَمْ يَنْشِرْ لَهُمْ
 دِيَوْانٌ ثُمَّ تَلَاهُذَهُ الْاِيَّهُ اَنَّمَا يَوْفَى الصَّابِرُونَ اجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ اَيْ لِكَثِيرٍ لَا يَمْكُنُ عَدَهُ
 وَحِسَابُهُوَذَا الْكَلْصِبِرُهُمْ عَلَى شَدَائِدِ الدَّنَيَا وَالْمَصَابِيبِ وَالْامْرَاضِ وَالْبَلَاءِ ۗ ۷۶۲
 فِي السَّفِينَةِ
 فِي بَلَاءٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَوْلَا اَنْ جَدَعَبِي الْمُؤْمِنُ فِي قَلْبِهِ لِعَصْتِ رَاسِ
 الْكَافِرِ بِعَصَابَةِ مِنْ حَدِيدٍ لَا يَصْدُعُ رَاسَهُ اَبَدًا

۷۶۳ وَفِيهِ قَالَ ﷺ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَوْلَا اَنِّي اسْتَحِيَ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ مَا تَرَكَتْ
 عَلَيْهِ خَرْقَةٌ يَتَوَارِي بِهَا وَإِذَا اكْلَمْتَ لَهَا يَمَانَ ابْتِلِيهِ بِضَعْفٍ فِي قُوَّتِهِ وَقَلْقَةٍ فِي رِزْقِهِ
 فَإِنْ هُوَ جُزْعٌ اعْدَتْ لَهُ إِيمَانٌ ابْتِلَيْتَهُ بِمَلَائِكَتِي وَعَنِ السِّجَادِ ﴿الصَّبْرُ وَالرَّضَاءُ
 عَنِ اللَّهِ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ ۖ﴾ ۷۶۴ لَيْ قَالَ ابْوَعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ جَبَرِئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ
 يَارَسُولَ اللَّهِ اَنَّ اللَّهَ ارْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهِدْيَةٍ لَمْ يُعْطِنِهَا احْدًا قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ

۷۶۱ - در کتاب لایی از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه و آله نقل شده که فرمود روزی که
 دفترها بجهت حساب بازشود و میزانها بجهت سنجش اعمال پیا شود: برای اهل مصیبت‌میزانی
 پیا نشود و دفتری بازنشود و بعد تلاوت فرمود آیه شریف‌هرا که جزا میدهد خدا صبر کنند گان
 را بدون حساب: یعنی بواسطه زیادی اجر‌شمارش و انداده آن ممکن نیست: و این بجهة
 صبر‌شان هست بر سختیهای دنیا و گرفتاریها و مرض‌ها و بلاها.

۷۶۲ - در کتاب سفینه وارد است که رسول‌خدا (ص) فرموده خدای متعال فرموده اگر
 نه این بود که می‌باید بندۀ مؤمن من در دلش چیزی می‌بستم سر کافر را بدستمالی از آهن که
 درد نگیرد هیچ‌گاه.

۷۶۳ - و در آن کتاب است از رسول‌خدا (ص) که خدای متعال فرموده اگر خجالت
 نکشم از بندۀ مؤمن نمی‌گذارم از اثاث برای او خرقه و پارچه که پیوشاند با آن خودرا: و هر
 گاه ایمان او کامل شد می‌بلا می‌کنم او را بضعف قوا و کمی روزی پس اگر سخت‌آمد برآ و
 بی‌صبری کرد بر می‌گردانم به‌او و اگر صبر کرد مباهات کنم به‌او نزد ملائکه‌ام و روایت شده
 از امام چهارم علیه‌السلام که صبر و رضاء نسبت به‌قا و قدرالله‌ی سر هر طاعت و فرمانبرداری
 خداست.

۷۶۴ - در کتاب لایی وارد است که امام ششم علیه‌السلام فرمود جبرئیل آمد خدمت
 رسول‌خدا و عرض کرد یا رسول‌الله خدای متعال فرستاده برای شما هدیه که عطا نفرموده آن
 هدیه را قبل از شما به‌احدى رسول‌خدا (ص) فرمود چیست آن هدیه جبرئیل گفت صبر است و

وماهی قال الصبر واحسن منه قلت وما هو قال القناعه واحسن منها قلت وما هو قال
 الرضا ۷۶۵ وفيه قال ﷺ الزهد عشرة اجزاء اعلى درجة الزهد ادنی درجة الورع
 واعلى درجة الورع ادنی درجة اليقین واعلى درجة اليقین ادنی درجة الرضا
 وفيه قال الشهید قد نسبته الصبر الى الرضا عند اهل التحقيق كنسبة المعصية على الطاعة
 ۷۶۶ ۷۶۷ وفيه وروى عن امير المؤمنین ع انه قال لواحد خلته نارك لم اقل انها
 نار واقول انها جنتی لان جنتی رضاك فانيما انزلتی اعرف ان رضاك فيه وقال ﷺ
 اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله ۷۶۸ وقال سلمان الفارسی رضی الله عنه یا امير المؤمنین
 اتجت الموت ام الحياة فقال لا حب الا ما احبه لی مولای و نقل ان رجال من الكاملین
 القی فی بصر فقیل له انا خذک ام نبیک فیه فقال اما انا فلا دری ایتها خیر لی ۷۶۹
 وفيه وقروی فی الاسرائیلیات ان عابدا عبد الله دھرًا طویلا فرای فی منامه ان فلانة

نیکوتراز آن رسول خدا فرمود چیست آن نیکوتراز گفت قناعت و نیکوتراز آن رسول خدا فرمود
 چیست نیکوتراز آن گفت رضا .

۷۶۵ - و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود زهد ده جزء دارد بلند مرتبه زهد
 پست ترین درجه ورع است و بلند ترین درجه ورع پست ترین درجه یقین است و بلند ترین درجه
 یقین پست ترین درجه رضا است .

۷۶۶ - و در آن کتاب است که شهید فرموده نسبت صبر بر رضا نزد اهل تحقیق مثل نسبت
 گناه است به طاعت .

۷۶۷ - و در آن کتاب است که روایت شده از امیر المؤمنین علیه السلام که در مقام
 مناجات با خدا عرض کرده خدا اگر داخل کنی مرا در آتش خود نگویم این آتش است بلکه
 گویم این است بهشت من زیرا که بهشت من رضای تو است : پس هرجا مکان دهی دانم دنی
 تو در آن است و فرمود با عرفت ترین مردم بخدا راضی ترین آنها است بخواسته خدا و
 تقدیر خدا .

۷۶۸ - و در آن کتاب است که سلمان رضی الله عنه عرض کرد به امیر المؤمنین ع آیادوست
 داری مر گک را یا زندگانی را : فرمود دوست ندارم مگر آنچه مولا و سید من دوست بدارد
 و به پسندید برای من و در آن کتاب نقل است که مردی از کاملین افتاد بدریا گفته شد به او
 آیا در آوریم تو را یا باقی گذاریم گفت اما من ندانم کدام بهتر است برای من .

۷۶۹ - و در آن کتاب روایت شده که در بنی اسرائیل عابدی بود عبادت میکرد خدا را
 روز گاری طویل در خواب دید که فلان ذن همنشین تو خواهد بود در بهشت سراغ اورا گرفت

رفیقتک فی الجنۃ فسأّل عنہا فاستضافها ثلاثة ایام لینظر الی عملها فكان بیت قائم و تبیت نائمه و يظل صائما و تظل مفطرة فقال لها امالک عملا غير مارایت فقالت ما هو غير ما رأیت ولا اعرف غيره فلم يزل يقول تذکری حتى قال خصیله واحدة هي ان كنت فی شدة لم اتمن ان اكون فی رخاء و ان كنت فی مرض لم اتمن ان اكون فی صحة و ان كنت فی الشمسم لم اتمن ان اكون فی الظل فوضع العابد يديه على رأسه و قال اهذه خصیله هذه والله خصلة عظيمة يعجز عنها العباد ٧٧٠ و فيه فما يقوله جهال الناس وعوامهم بل كثيرون خواصهم بالسان او القلب لوان الله اغنانی: اوشفانی: اورزقني ابناً بدل البنت : او باقی لی ولدی او داری : او ملکی: او فعل بی او بفلان کذا لکان اصلاح او احسن و امثال ذالک من العبارات المشعرة با الاعتراض لاریب انها من الشرک الخفی و نقل ذالک العبارة بعد ذکر آیة الشریفه فلا وربک لا يؤمنون بک حتى يحكموك فيما شجر بینهم ثم لا يجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسليماً .

يا حجة بن الحسن العسكري

اقول لما انتهی ذکر اخبار الصبر و مزایاها الی هنا سنخ بیالی ان قاری هذا

و مهمانی کرد از او تا بهینه عمل او را نا سه شبانه روز : عابد شب را بنماز و عبادت میگذراند و آن زن میخوابید : روزها را عابد روزه میگرفت و آن زن بی روزه بود : عاقبت عابد به آن زن گفت آیا نیست تو را عملی غیر آنچه دیده‌ام گفت فیست عملی غیر آنچه دیدی . و عملی غیر آنچه دیدی نشان ندارم : همیشه عابد می گفت بکوچه عملی داری تاعاقبت آن زن گفت یک خصلت کوچکی دارم و آن این است که اگر در سختی باش آرزو نمیکنم کاش در رفاه بودم : و اگر مریض باش آرزو نمیکنم کاش در صحت بودم : و اگر در آفات باش آرزو ندارم کاش بسايه بودم : عابد گذاشت دو دست بسر خود و گفت آیا این خصلت کوچکی است این بخدا قسم خصلت بسیار بزرگی است که عاجزاند از آن عباد و عبادت کنند گان . ٧٧٠ و در آن کتاب است که آنچه جهال و عوام مردم می گویند بلکه خواص بیان یا بدل که کاش خدا مرا غنی میکرد : یا شفا میداد : یا بجای دختر پسر میداد یا آنکه کاش برای من باقی میماند اولادم : یا خانه‌ام : یا ملکم : یا آنکه کاش با من یا بافلان اینطور و آنطور رفتار می‌شد : یا آنکه اینطور میشد بهتر بود و اصلاح بود و شبیه باین گونه کلمات و عبارات که اشاره دارد با اعتراض شکی نیست اینها شرک خفی است و این عبارات بعد از ذکر آیة الشریفه

المختص يمكن ان تمل من قرائته و مطالعته فلذا الجأت الى الاعتذار بان الله شاهد على صدق مقالتي بان صار حالى ومثلى بمثل حال من وقع فى بستان مشحونة بالوان الرياحين والاثمار كلما اراد الخروج منه شغله نوع من الريحان ولوون من الوانها وثمرة من اثمارها الذيدة كيف لا يكون كذلك وقد ورد في الصبر واثرها في القرآن المجيد على نقل بعض سبعين ونيف آية و اما الاخبار لاتعد ولا تحيى من النبي بل الانبياء والائمة الاطهار سلام الله عليهم اجمعين ما اقول وما يمكن ان يقال في بيان صفة و حقيقتها حيث قال في الانوار اعلم ان محمد الاخلاق كلها ترجع إلى الصبر لكن له اسم بكل واحد من مورده فان كان صبرا عن شهوة البطن والفرج سمى عفة : وان كان على احتمال مكروره اختلف اساميه عند الناس باختلاف المكرور الذي عليه الصبر فان كان في مصيبة اقتصر على اسم الصبر ويضافه الجزع

است فلا وربك الخ که خدا میفرماید خطاب به پینمبرش نه قسم به پروردگار تو که ایمان نیاورده اند بتو مگر آن هنگام که تو را در امر مالی حکم قراردهند و تو پسر آنها حکم کنی و نیابند در نفس خود حرجی واشکالی در آنچه حکم کرده و راضی باشد و چون وچرا نکنندو تسليم آن شوند .

چنین گوید نویسنده و فراهم کننده این آثار حسین بجستانی عفی عنده چون کلام باینجا رسید و ذکر اخبار صبر و مزایای آن تا باین حد نوشته شد پخاطرم رسید که ممکن است برای خواننده ملال دست دهد وعارض شود ازینجهت مجبور شدم که در مقام اعتذار بگویم خدا را شاهد میگیرم برداستی کلام که حال حقیر شده الان بمثل حال کسی که وارد باغی پر از اقسام گلهای و میوه ها شود و هرچه اراده کند بیرون آید جلب کند نظر او را نوع دیگری از گلهای و دنگ دیگری : و میوه دیگری از میوه های شیرین و پر مزه آن چگونه این چنین نباشد و حال آنکه وارد شد در باره صبر و اثر آن در قرآن مجید بنا بر نقل بعضی هفتاد و چند آیه : واما اخبار وارده در این باره بقدری وارد شده از پیغمبر ما بلکه از تمام پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السلام که قابل شمارش و احصاء نیست . چه بگویم و چه میشود گفته شود در بیان وصفی و بیان حقیقت آن چنان صفتی که صاحب انوار گفته بدانکه هر خلق پسندیده بر گشت آن بصیر است لکن هر یک اسمی از آنها دارد بخصوص و در معنی همان صبر است : اگر صبر از شهوت شکم و فرج باشد نام آن عفت است : و اگر صبر و تحمل ناروائی باشد اسمی آن مختلف

وان كان في احتمال الغنى سمي ضبط النفس ويضاده البطر وان كان في حرب ومقاتلة
سمى شجاعة ويضاده الجبن وان كان في كظم الغيظ والغضب سمي حلما ويضاده السفة
وان كان في نائبة من نوائب الدنيا سمي سعة الصدر ويضاده الضجر والبترم وضيق
الصدر وان كان في اخفاء كلام سمي كتمان السر وان كان في فضول العيش سمي زهدا
ويضاده الحرص وان كان صبرا على قدر يسير من من الحظوظ سمي قناعة ويضاد الشره
ومن جهة دخول هذه المحسن في الصبر لمسائل تَكَبِّلُهُ عن الايمان قال هو الصبر لانه
اكثر اعماله واعزها : كما قال عَلَيْهِ وَاللَّهُ تَعَالَى المحبعرفة وقد جمع الله ذالك فسمى الكل صبرا
فقال تعالى والصابرین في اليساء اي المصيبة والضراء اي الفقر وحين اليس اي
المحاربة او ليئك الذين صدقا و او ليئك هم المتقون وبعضهم ظن ان هذه احوال
مختلفه في ذواتها وحقايقها نظرا الى تعدد الاسامي والصواب ماعرفت انتهى :
٦٧١
لالى عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انه قال عجبت من اخي يوسف كيف استغاث بالملوک دون

میشود نزد مردم باختلاف ناروایی که صبر بر آن شده اگر تحمل مصیبتي باشد فقط به آن صبر
گفته میشود : وضد آن جزع است و بیتایی : و اگر تحمل بر غنا باشد نامیده میشود ضبط نفس
وضد آن بطراس و خودخواهی : و اگر تحمل مشاق در جنگ باشد نامیده میشود شجاعت وضد
آن جبن است و ترس : و اگر تحمل در فروشناندن خشم باشد وغضب نامیده میشود حلم وضد
آن سفة است : و اگر تحمل در گرفتاري از گرفتاريهاي دنيا نامیده میشود سعة صدروضد آن
ملاحت است وضيق صدر : و اگر تحمل در اخفاء و پوشیدن کلامي باشد نامیده میشود كتمان سر
و اگر تحمل در خودداري از زيادي در زندگاني باشد نامیده میشود زهد وضد آن حرص است:
و اگر تحمل بر کمي حظوظ ولذائذ باشد نامیده میشود قناعت وضد آن شره و زياده رویست : و
از جهت داخل بودن تمام اين خوبيهها در معنای صبر است که چون پرسیده شد از رسول خدا از
ایمان : فرمود ايمان صبر است زير اكه اکثر اعمال ايمان و شريف ترين آن صبر است همانطوری
که درباره حج فرموده الحج عرفه يعني تمام حج عرفه است : و خدای متعال جمع فرموده و
نامیده تمام را صبر : آنجاکه فرموده (والصابرین في اليساء) يعني در مصیبیت و صبر کنند گان
در ضرایع يعني برقع و هنگام سختی يعني هنگام جنگ آنها هستند راست کرداران و آنها هستند
پرهیز گاران : و بعضی گمان کردند که بواسطه این صفات در موارد مختلفه حقیقت و ذات
آنها نیز مختلف است نظر باختلاف اسامی آنها لكن صواب و حق آن بود که گفته شد
يعني ولو اسامي مختلف است ولی در همه جا مراد صبر است انتهي فرمایش سيد در انوار.
٦٧١ - در کتاب لالي نقل شده از رسول خدا ص که فرمود شگفت دارم از برادرم یوسف

الخالق حيث قال للناجي منهما اذكرني عند ربك يعني الملك بانى محبوس ظلماً فانسيه الشيطان ذكر ربه يعني انسى الشيطان الساقى ذكر يوسف عند الملك حتى لبث في السجن بصنع سنين وقيل انسى يوسف ذكر ربه حتى استغاث الى المخلوق و كان من شأنه ان يتوكى على الله و عنده لهم لا يكلمك لولا كلامته ماليث في السجن طول ماليث و عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاء جبرئيل عليه السلام فقال يا يوسف من جعلك احسن الناس وجها قال ربي قال فمن حببتك الى ابيك دون اخواتك قال ربي: قال فمن ساق اليك السيارة قال ربي: قال فمن صرف عنك الحجارة قال ربي: قال فمن انقذك من الجب قال ربي: قال فمن صرف عنك كيد النسوة قال ربي: قال فان ربك يقول مادعاك الى ان تنزل حاجتك بمخلوق دوني البت في السجن بما قلت اصنع سنين اى سبع سنين وفي خبر آخر فاوحى الله الى يوسف في ساعة تلك وذكر فيه مامر وزاد عليها من اربك الرؤيا

چگونه چسبید بمخلوق وخالق را رها کرد هنگامیکه گفت بمرد آزاد شده از زندان اسم مرا هم پیش سلطان بیر و بگوکه من زندانی شده ام از روی ظلم وعدوان : پس شیطان از یاد او برده که نام یوسف را ببرد نزد سلطان واین فراموشی باعث شد که یوسف در زندان بماند هفت سال : وبعضی گفته اند مراد این است که ازیاد یوسف برد شیطان نام خدا و خدا را تا آنکه پناه بمخلوق خدا برد : وحال آنکه زیسته بود از یوسف توکل کند بخدا و بغیر خدا اعتماد نکند و نقل شده از رسول خدا ص که اگر نبود گفتن یوسف از کرنی عندر بک یعنی از من یاری کن نزد ملک و پادشاه نمیماند در زندان باان مقدار زیادی که در زندان باقی ماند واز امام ششم عليه السلام است که در این هنگام جبرئیل آمد و گفت ای یوسف که قرار داد تو را زیبار و ترین مردم : گفت خدا گفت که عبور داد قافله را بر سر چاهی که میان آن بودی : گفت خدا : گفت که تو را حفظ کرد از خدمات سنگهایکه میان چاه بسوی تو انداخت و از برادرانت نینداخت : گفت خدا گفت که عبور داد قافله را بر سر چاهی که میان آن بودی : گفت خدا : گفت که تو را از میان چاه بیرون آورد : گفت خدا : گفت که مکرو خدمعه زنان را از تو بر گردانید و تو را نگهداشت . گفت خدای من : گفت خدای تو میفرماید چه وادرار کرد تو را که حاجت خود را گفتی بمخلوقی و بدرگاه ما حاجت خود را نیاوردی : بواسطه این عمل بمان در زندان هفت سال و در روایت دیگر است که خدا وحی فرمود بیوسف در همان ساعت و بیان شد در وحی آنچه گذشت وعلاوه بر آنها ای یوسف آیا که بتلو نمایاند خواهی که دیدی و به پدرت گفتی گفت تو ای پروردگار من : گفت آیا که بتلو آموخت دعائی را که خواندی و از چاه نجات یافتی : گفت تو ای پروردگار من : فرمود آیا که بتکلم آورد

التي رأيتها فقال انت يارب قال فمن علمك الدعاء الذي دعوت به حتى جعل لك من الجب فرجا قال انت يارب قال فمن انطق لسان الصبي بعذرك قال انت يارب قال فمن صرف عنك كيد امرأة العزيز قال انت يارب قال فمن الهمك تأويل الرؤيا قال انت يارب : ثم قال فكيف استغشت بغيري ولم تستعن بي رسئلني ان اخر جك من السجن واستعنت واملت عبدا من عبادي ليذكرك الى مخلوق من خلقى فى قبضتى ولم تفزع الى البث فى السجن بذنبك بضع سنين بارسالك عبدا الى عبد وفي رواية اخرى زاد فى كل مرة فصاح ووضع خده على التراب ثم قال انت يارب ٧٧٢ لالى نقل من فوائد الصبر و خواصه قصة يوسف و زليخا بطرق مختلفه منها انه يوقظ النفس ويذهب بالغفله ويوفق للتوبة ويصفى القلب عن المعاصى ويردعه عنها و يبعث على فعل الطاعات والقيام على العبادات والخيرات فانه نعم المعين على غيره من الطاعات واجتناب المعاصى لقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرين اى هو معهم بالتفقيق والتسديد يسهل عليهم اداء العبادات والاجتناب

بچه را که گواهی داد به یگنای تو : گفت تو ای پروردگار من : فرمود آیا که خد عه و مکر زلیخا زن عزیز را از تو دفع کرد : گفت تو ای پروردگار من : فرمود که آیا تو را ملهم کرد بتعییر خواب : گفت تو ای پروردگار من : بعد فرمود با همه این عنایات ما پس چگونه استفاده بنیز کرد و یاری ازمان خواستی در نجات و چرا نخواستی ازماکه تو را خلاصی دهیم از زندان و کمک خواستی و امید بر دی به بندۀ از بندگان که از تو نامی ببرد نزد پادشاه که او خود مخلوقی است ضعیف در کف با کفایت ما : و روئیاوردی بسوی ما پس بواسطه این گناه باید بمانی در زندان هفت سال چون فرستادی بندۀ بسوی بندۀ : و روایت دیگر است زیارتی و آن اینکه در هر مرتبه صحة میزد و صورت بخاک میمالید و میگفت پروردگارا تو.

٧٧٢ - در کتاب لالی گفته که از جمله فوائد صبر و خواص آن حکایت یوسف و زلیخا است که بانحصار مختلف نقل شده که این قصه از جمله فوائدش این است که باعث بیداری نفس میشود و غفلت را زائل میکند و توفیق میدهد برای توبه و صفا میدهد و پاک میکند دل را از گناهان و باز میدارد دل را از گناه و امیدارد بر طاعت و قیام بعبادت و خیرات زیرا که صبر بهترین یار و معین است برغیرش از طاعات و بردوی از معاصی برای آنکه خدا فرمود ای کسانیکه ایمان آورده اید استعانت بجوئید در کارها صبر و نماز بدرستیکه خدا با صابرین است یعنی خدا با آنها است بدادن توفیق و پایداری که باعث سهوالت بجا آوردن عبادات میشود

عن المقیّحات و منها انه يبصره على نعماء ربه وعظيم آلاءه فيؤدي الى اداء شكره تعالى ومنها انه اعظم اسباب الفرج والنيل الى المراتب العالية الدنيوية والاخروية كما في قصة يوسف عليه السلام حيث بلغ بالصبر على المحن وعن موافصلة زليخا ما بلغ حتى قال في جواب اخوته انا يوسف وهذا اخي قدمن الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين ورزقه الله زليخا باحسن صورة كما في اخبارنا عن الائمه عليهم السلام ان زليخا ارادت ان تقف يوما على طريق يوسف تشكوا اليه الحاجة فقالوا لها انك فعلت مافعلت معه ونحن نخاف عليك منه فقالت زليخا لكنى لا اخاف منه لاني رايته يخاف الله وانا لا اخاف من يخاف الله فوقفت على طريقه فلما قرب منها قالت يا يوسف بحق الله الذى جعل العبيد بطاعتهم له ملوكا وجعل الملوك بمعصيتهم عبيداً قف فوق لها يوسف عليه السلام فقال لها ما حملك على الامر الذى ارتدته مني فقالت حسنك وجمالك وانه ليس كان فى مصر مثلى فى الحسن وكان زوجى عتيناً فقال يوسف

ودوری کردن اذ نشیها : وازجمله فوائد این قصه این است که بینا میکند آدم را بنمتهای خدا و میفهمد بزرگی نعمتهای خدا و آن باعث میشود که اداء کند شکر نعمت خدای متعال را و از جمله فوائد صبر این است که بزرگترین سبب شادی و رسیدن بمراتب عالیه دنیوی و اخری ویست مثل صبر يوسف وقصه او که بواسطه صبر بر شدائ و خود داری از زليخا رسید بهرجا که رسید تا آنجا که در جواب برادرها یش گفت من يوسف واین است برادر من که منت خدا نهاده برما و گفت هر که پرهیز گارباشد و صابر خدا ضایع نمیکند اجر نیکو کاران را و بواسطه همان صبر بود که رساند بهاؤ زليخا را در بهترین صورت آنطوری که در اخبار ما وارد شده از ائمه عليهم السلام که زليخا میل کرد روزی بایستد سردار يوسف که شکایت کند از روزگار نزدیوسف بهاؤ گفتند ما از کردار توبا يوسف ترس داریم بر تو از يوسف زليخا گفت اما من ترسی ندارم از او زیرا من دیدم اورا که از خدا می ترسد و من از کسی که ترس از خدا دارد نمی ترسم لذا بود که ایستاد سردار تا آنکه يوسف نزدیک شد گفت ای يوسف تو را قسم میدهم بحق خدائیکه بندگان را بواسطه اطاعت پادشاه میکند و قرار میدهد پادشاهان را بواسطه معصیت بنده توقف کن برای عرض حاجت يوسف ایستاد و گفت بزرگی خواچه غرض و ادار کرد تو را بر آن کاریکه خواستی از من زليخا گفت زیبائی و جمال تو : و دیگر آنکه بود در مملکت مصر کسی بحسن و جمال من درحالیکه شوهر من و همسرم عنین بود و غیر قادر بر کاری : يوسف گفت ای زليخا چگونه خواهد بود حال تو اگر بهینی پیغمبری را که در آخر الزمان است که نام او محمد است صلی الله علیه و آله که در حسن و جمال ازمن بر تراست وجود او ازمن بیشتر

يازليخا كيف لورأيت نبيا في آخر الزمان اسمه محمد صلوات الله عليه وسلم يكون احسن مني وجهها
واسمح كفأ فقالت آمنت بذلك النبي وصدقت به فقال كيف تؤمنين به ولم ترأيه
قالت لأنك لما ذكرت اسمه وقع حبه في قلبي ما وحى الله سبحانه جبرائيل إلى يوسف
لما صدقته زليخا بنبيه ولم تره اعطيتها ماتسئل فقال لها يوسف يا زليخا هذا جبرائيل
يقول أسلئني ما أردتني فقالت أسل خصالا ثلاثة الأولى أن يرجع شبابي الثانية
أن تكون انت زوجي الثالثة ان أكون معك في الجنة فمسح جبرائيل جناحه عليهما
فصارت الى شبابها فزوجها جبرائيل يوسف وتكون في الجنة معه.

ونقل من شدة حبهما انه قد احتجم في يوما فلم يدخل الدم على الأرض كان
مكتوبا فيه يوسف يوم انسال.

وحكمى ايضا انتها افتقدت فارق سمت من دمها على الأرض يوسف يوسف ۷۷۳
وفيه وروى انه كان في بنى اسرائيل رجل فقيه عالم مجتهد وكانت له امرأة وكان بها
معجبها فماتت فوجع عليه وجعا شديدة حتى خلافي بيته وأغلق على نفسه واحتاجب عن
الناس فلم يكن يدخل عليه احد ثم ان امرأة من بنى اسرائيل سمعت به فجاءته فقالت

است : زليخا گفت ايمان آوردم به او وتصديق كردم نبوت اورا : يوسف گفت چگونه ايمان
آوردم وحال آنکه نديدي اورا : زليخا گفت همينکه نام اورا بردی حب وعلاقه او بدل من
افتاد : در حال خدای متعال وحی کرد بيوسف که چون زليخا ايمان آوردم به حبيب ما در حال يکه
نديده اورا ماعطا کرديم به او هر چه بخواهد : يوسف گفت بزليخا اين جبرائيل است و ميگويد
بخواه ازما آنچه بخواهی و ميل داري ، زليخا گفت سه چيز درخواست من است : اول آنکه جوانی
من بر گردد : دوم آنکه تو که يوسف هستی همسر و شوهر من باشی : سوم آنکه در بهشت با تو باشم
جبرائيل پر خود را ماليد به او پر گشت به جوانی و تزویج کرد جبرائيل او را بيوسف و با او
خواهد بود در بهشت و نقل شده از شدت دوستی زليخا بيوسف که روزی حجاجت کرد پس از آنکه
خونش بزمین رسید و فرو رفت بهر جای زمین که رسیده بود نقش بسته بود يوسف یوسف و نیز
حکایت شده که زليخا فسد کرده بود نقش بسته بود از خونش بزمین یوسف یوسف

773 - و در آن کتاب است که روایت شده در بنی اسرائیل مردی بود فقيه و دانا مجتهد
وزنی داشت که بسیار او را دوست میداشت آن زن مرد و مردن زن خیلی فاراحت و در دنار
کرد اورا بطوريکه در خانه نشست و کسی را بخود راه نمیداد و در بر روی خود بسته بود پس
هيچکس پر او وارد نمیشد : زنی از بنی اسرائیل شنید مطلب را آمد پیش آن عالم و گفت مرا

لی الیه حاجة استفیتة منها لیس يخبرنی الا ان اشافهه بها فذهب الناس ولرمت الباب
فاخبر فاذن لها فقالت استفیت فی امر فقال ما هو فقالت انى استعترت من جارتی حليا
فكنت البسه زمانا ثم انهم ارسلوا السی فيه افأردہ قال نعم والله قالت انه قد مکث
عندی زمانا طویلا قال ذالک احق لردنک ایاه قالت رحمک الله افتأسف على ما اعارک الله
ثم اخذمنک فابصر ما كان فيه ونفعه الله بقولها.

٧٧٤ نقل عن بعض التواریخ فی السفینه انه سخط کسری علی بوذرجمهر
فحبسه فی بیت مظلوم و امران یصفد بالحديد فبقی اياما علی تملک الحال فارسل اليه
من يسألہ عن حاله فاذاهو من شرح الصدر مطمئن النفس فقالوالله انت في هذه الحاله
من الضيق و نراك ناعم البال فقال اصطنعت ستة اخلاط و عجنتها واستعملتها فھی التي
ابقتني على ما ترون قالوا صف لنا هذه الاخلاط لعلنا نتفق بها عند البلوى فقال نعم
اما الخلط الاول فالثقة بالله عزوجل : واما الثاني فكل مقدر کائن : واما الثالث

حاجتی است که باید پرس از آن و کسی نیست که خبر دهد مرا از آن مگر آن که از شما پرسم
و مشکل مرا حل کنی پس از آنکه اذن داده شد که پرس مطلب را . زن گفت من از همسایه ام
بعاریه گرفته ام زیوری و زمانی از آن استفاده کرده و پوشیده ام همسایه فرستاده پی آن که از
من بگیرد آیا بر گردانم به او گفت بلی بخدا قسم آن زن گفت زمان طویلی نزد من بوده گفت
اگر زمان طویلی بوده سزاوارت است که بر گردانی به او زن گفت خدا رحمت کند تورا پس
چرا اسف و غم داری بر چیزی که عاریه بتو داده خدا و بعد گرفته از تو مرد بخود آمد و پند
گرفت از قول و کلام آن زن

٧٧٤ - در کتاب سفینه نقل شده از بعضی از تواریخ که غصب کرد پادشاه کسری بر -
بوذرجمهر او را حبس وزندانی کرد در محل تاریکی و دستور داد که کند و زنجیر بدست
وپای او بزند و باین حال بود ایامی چند: بعد فرستاد کسی را که از او خبری بگیرد و چگونگی
حال اورا بهیند وقتی خبر گرفت دید او با دل و سیعی و اطمینان خاطری میگذارند به بوذرجمهر
گفت با این ضيقی مکان و تاریکی و شکنجه باز می بینم خوشی و ناراحتی از خود نشان نمیدهی
گفت من معجونی ساخته ام از شش ماده و او را استعمال میکنم و آن معجون ادامه داده خوشی
مرا بطوری که میبینید گفتند بیان کن برای ما مواد اصلی آنرا شاید ماهم بتوانیم فائده بیش
از آن هنگام گرفتاری . گفت اما ماده اول ثقه و اعتماد بخدای عزوجل در امور و اما دوم علم
باينکه هر چه مقدار شده باید بشود و شدندی است: واما سوم صبر است و آن بهتر چیز یست که بکار
برد آدم مبتلا : واما چهارم اینکه اگر صبر نکنم پس چکنم و حال آنکه میدانم جزع و بیصری

فالصبر خير ما استعمله الممتحن: واما الرابع فاذا لم اصبر فماذا اصنع ولا عين على نفسى بالجزع: واما الخامس فقد يكون اشد مما انا فيه : واما السادس فمن ساعة الى ساعة فرج بلغ ما قاله كسرى فاطلقه واعزه .

٧٧٥ لالى وقال بعض خرجت مع صديق لي بالباديه فاضللنا الطريق فاذا رأينا في يمين الطريق خيمة فقصدناه فسلمنا فاذا امرأة ردت علينا السلام فقالت من انتم : قلن ضالين قصدناكم لنفسكم بكم فقالت ادبروا وجوهكم حتى اعمل من حكمكم شيئاً ففعلنا فبسط لنا مسحياً وقالت اجلسوا حتى يجيء ابني وكانت قد ترفع طرف الخيمة وتنظر فر فجتها مرتة فقالت اسئل الله بن كة المقرب وقالت اما الناقة فناقة ابني واما الراكب فليس هو فلما ورد الراكب عليها قال يا ام عقيل عظم الله اجرك بسبب عقيل وقالت ويحك مات عقيل قال نعم قالت بمامات قال ازدحمته الناقة والقتها في البئر فقالت له انزل وخذ زمام القوم فقربت اليه كثيراً فذبحه وصنعت لانتظاماً فشرعنا في

فائد ندارد : اما پنجم علم باینکه گرفتارتر ازمن هست و اشخاصی از آنچه من مبتلایم بشدید به مبتلایند و اما ششم اینکه از این ساعت تا آن ساعت امید فرج ورفع گرفتاریست خبر این گفتگو به کسری رسید اورا رها کرد و گرامی داشت

٧٧٥ - در کتاب تأله از بعضی نقل شده که گفت خارج شدم با رفیقی بسوی بیان راه گم کردیم ناگاه دیدیم طرف راست راه خیمه ایست بقصد آن رفتم اذن طلبیدم و سلام کردیم زنی بود میان خیمه جواب سلام داد و گفت شما که هستید: گفتم ما گمشده ایم آمدہ ایم فزد شما که از شما تو شه بگیریم و نفعی بییریم. گفت صورت خود بگردانید اذ من تا من ادا کنم حق مهمانی شما را رو ببر گرداندیم پهنه کرد برای ما پلاسی و گفت بشینید تا پسرم بیاید و گاهی دامن خیمه و چادر بالا میزد و نگاه میکرد با تقطار پرسش تا آنکه مرتبه بلند کرد و گفت از خدا خواهانم میمون و مبارک باشد قدم آنکه می آید و گفت مثل اینکه شتر شتر پسر من است و اما سواره غیر اوست تا آنکه سواره وارد شد بر آن زن و گفت خدابتو اجر بدده در باره پسرت عقيل زن گفت وای بر تو عقيل پسرم مرد گفت بلی گفت بچه سبب وعلت گفت شتر به او تنفس و انداخت اورا میان چاه : زن گفت پیاده شو و پذیرائی ازو اردین کن و گوسفندی آورد و گفت بکش اورا پس سر برید گوسفند را وزن از آن غذائی تهیه کرد و جلو ما گذاشت وما شروع کردیم بخوردن و تعجب کردیم اذ صیر آن زن : پس از آنکه ما از خوردن فارغ شدیم آمد به سوی ما و گفت آیا هست میان شما کسی که بداند قرآن را گفتم بلی گفت بخوان برای من آیاتی

اكل الطعام وتعجب من صبرها ولما فرغنا خرجتلينا وقالت ايها القوم افيكم من
يحسن كتاب الله قلت بلى.

قالت اقرء على آيات اتسلي بها من موت الولد قال قلت الله عزوجل يقول وبشر
الصابرین الذين اذا اصابتهم مصيبة الى المهددون قال الله هذه الاية في كتاب الله
هكذا قلت والله ان هذه الاية في كتاب الله هكذا فقالت السلام عليكم فقامت وصلت
ركعات ثم قالت اللهم اني فعلت ما امرتني به فانجز لى ما وعدتني به ثم قالت لو كان
يبقى احد لاحد لقلت في نفسي لقد يبقى لى ابني من جهة حاجتي اليه قال فاخرجننا من
عندھا قائلين مارينا اكمل منها ۷۷۶ عن الاوزاعی قال حدثني بعض الحكماء قال
خرجت وانا اريد الرابط حتى اذا كنت بعریش مصر فاذ أنا بمظلة وفيها رجل قد
ذهبت عيناه واسترسلت يداه ورجلاه وهو يقول الحمد لسیدی ومولای اللهم انى
احمدك حمدا يوافى محامد خلقك كفضلک ایای علی سائر خلقك اذ فضلتني علی کثیر
ممن خلقت تفضیلا فقلت والله لاسئلته فدنوت منه و سلمت عليه فرد علی السلام
فقلت له رحمة الله انى اسئلك عن شيء اتخبرنى بهام لاقفال ان كان عندي منه علم

که تسکین یابد باان دلمن از مرگ پسر گفت گفتم خدای عزوجل میفرماید بشارت بدھ کسانی
را که هر گاه مصیبی باانها رسد صبر کنند تا آخر آیه زن گفت تو را بخدا این آیه در کتاب
خداست و چنین است که خواندی در کتاب خدا گفتم بخدا در کتاب خدا این آیه چنان است
که خواندم بعد سلام وداع بما داد و برخاست بنمار ورکماقی نماز خواند و گفت خدا یا بن
دستور دادی صبر کنم صبر کردم بمن عنایت کن آنچه بصابرین وعده فرمودی بعد گفت اگر
ممکن بود کسی بماند برای کسی و دنیا را وفا و بقائی بود هر اینه تمنا میکردم بماند برای
من پسرم تا قائم بااحتیاجات من باشد (اما افسوس که احمدی برای احمدی باقی نمیماند) داوی
میگوید ماهم از نزد آن زن خارج شدیم و گویا بودند که ندیدیم ما کاملتری از آن زن

۷۷۶ - از او زاعی نقل شده که گفت بعضی از داشمندان و حکماء برای من حدیث کرددند
که من بیرون شدم بروم بر باط برخوردم در کنار شهری به سایبانی که در آن جاداشت مردی که
چشمها ای او رفتند بود و دست و پاها ای او نیز شل و بی رهق بود و در این حال میگفت حمد ثابت
است برای سید و آقا ای خدایا حمد میکنم تورا حمدی که برآ بری کند باحمد تمام خلق تو
همانطوری که بر تری دادی تو مرا بر تمام مخلوق خود آنجائی که بر تری دادی مرا بر کثیری
از کسانی که خلق کردی یک قسم بر تری خاصی با خود گفتم بخدا می پرسم از او که چه بر تری

خبرک به فقلت رحمک الله علی ای فضیله من فضائله تشکر فقال او لیس تری ماقد
ضع بی: قلت بلی فقال والله لو ان الله اصب على فارايحر قنی اوامر الجبال قد مر تنی و
امر البحار فاغر قنی وامر الارض فخسف بی ما از ددت فيه سبحانه الا حبا ولا از ددت
له الا شکرا وان لی اليك حاجة افتقضیها لی فقلت نعم قل ما تشاء فقال نبی ^{لی} کان
یتعاهد نی اوقات صلوتی ویطعم منی عند افطاری وقد فقدته منذا مس فان ظهر هل تجده
لی قال فقلت فی نفسی ان فیقضاء حاجته لقربة الى الله و قمت و خرجت فی طلبہ حتی
اذا صوت بین کتبان الرمال اذا بسبع قد افترس الغلام ویأکله فقلت انا لله وانا اليه
راجعون کیف آتی هذا العبد الصالح بخبر ابنه قال قال فاتیته و سلمت علیه فقلت
یرحمک الله ان سألك عن شیئ اتخیر نی به فقال ان کان عندی منه علم اخبر تاک قال
قلت انت اکرم علی الله و اقرب منزله او نبی الله ایوب ^{علیہ السلام} فقال بل نبی الله ایوب
اکرم علی الله منی واعظم عند الله منزله منی فقلت انه ابتلاء الله فصبر حتى استو حش
منه من کان يأنس به و کان غرضا ملما ر الطريق اعلم ان ابنک الذی اخبرتنی به و سألتني
اطلبہ افترسه السبع فاعظم الله اجرک فقال الحمد لله الذي لم يجعل فی قلبي حسرة

داده نزدیک شدم به او وسلام کردم جواب داد سلام مر اگفتمن خدا رحمت کند تو رامن می پرسم اذ تو
مطلوبی را آیا بمن خیر میدهی از آن یانه: گفت اگر از آن آگاه باش و بدآنم بتو خبر میدهم
گفتم خدا رحمت کند تو را برچه فضیلتی و برتری از فضیلت های خدا اورا شکر میکنی: گفت
آیا نمی بینی چه کرده بامن و چه همه عنایت میندول داشته: گفتم چرا می بینم: در مقام بیان
عنایت های خدا گفت بخدا قسم هر اینه اگر خدا بریزد بر من آتشی که بسوزاده مرا وامر کند
کوهها را که از روی من بگذرند: و امر کند دریاها را تاغرق کنند مرا و امر کند زمین را که
مرا بشکم خود در کشد: چیزی از خدا در دل خود نمی بایم جز حب و دوستی باری تعالی و
زیاد نمی شود در دل من جز شکر و گفت مرا بتو حاجتی است آیا بر میاوری حاجت مر اگفتم
بلی بگو هرچه خواهی: گفت پسر کی دارم که پذیرائی میکند از من وقت نماز وغذا بمن میدهد
وقت افطار و از دیروز گم کرده ام اورا نظر کن به بین می بایی او را برای من: با خود گفتم بر
آوردن حاجت این باعث نزدیکی و قرب بخداست و پاشدم رفتم در طلب پسر او تا آنکه بر خوردم
به او بین دو تپه ریگ و دیدم در نده دریده پسر را و گوشت اورا خورده گفتم ان الله وانا اليه
راجعون چگونه بروم پیش این بندۀ صالح خدا و چگونه خبر پرسش را به او بدhem گفت ناچار
آدم پیش او وسلام کردم و گفتم رحمت خدا بر تو بادا گر از تو چیزی بپرسم بمن خبر میدهی

من الدنيا ثم شهق شهقة وسقط على وجهه فجلست ساعة ثم حر كته فإذا هوميت فقلت
اَنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ كَيْفَ أَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ وَمَنْ يَعْيَنُنِي عَلَى غَسْلِهِ وَكَفْنِهِ وَدَفْنِهِ وَحْفَرِ
قَبْرِهِ فَبِينَمَا اَنَا كَذَالِكَ اِذَا اَنَا بِرَبِّي مَوْلَانِي الرَّبِّي طَافَ فَأَشْرَتُ عَلَيْهِمْ فَاقْبَلُوا نَحْوِي
حَتَّى وَقَفُوا عَلَى فَقَالُوا مَنْ اَنْتُ وَمَا هَذَا فَاخْبَرَتْهُمْ بِقَصْتِي فَعَقْلُوا رَارِو اَحْلَمُهُمْ فَاعْنَوْنِي
حَتَّى غَسَلْنَاهُ بِمَاءِ الْبَحْرِ وَكَفَنَاهُ بِاثْوَابٍ كَانَتْ مَعْهُمْ وَتَقْدِيمَتْ وَصَلِيلَتْ عَلَيْهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ
وَدَفَنَاهُ فِي مَظْلَلَتِهِ وَجَلَسْتُ عِنْدَ قَبْرِهِ آنَّاسًا بِهِ اَقْرَءَتِ الْقُرْآنَ الَّتِي اَنْمَضَى مِنَ اللَّيلِ
سَاعَاتٍ فَغَفَوْتُ غَفْوَةً فَرَأَيْتُ صَاحِبِي فِي اَحْسَنِ الصُّورَةِ وَاجْمَلَ ذِي فِي رَوْضَةِ خَضْرَاءِ
عَلَيْهِ ثِيَابَ حَضْرَةِ قَائِمٍ يَتَلَوَّ الْقُرْآنَ فَقُلْتُ لَهُ اَسْتَ صَاحِبِي قَالَ بَلِّي قُلْتُ فَمَا الَّذِي
صِيرَكَ الَّتِي مَا اَرَى فَقَالَ اَعْلَمُ اَنْتِي وَرَدَتْ مَعَ الصَّابِرِيْنَ لِلّٰهِ لَمْ يَنْالُوهَا اَلَا بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ

گفت اگر نزد من علمی باشد اذ آن چیز و بدانم خبر میدهم بتو گفت به او گفتم آیا تو قربت
بخدا ییشتراست یا پیغمبر خدا ایوب آیا تو گرامی تری نزد خدا یا ایوب : گفت بلکه پیغمبر
خدا ایوب گرامی تر و بزرگتر است نزد خدا و منزله او بالاتر است : گفتم حال که چنین است
است خدا مبتلا کرد اورا واوصیر کرد حتی ابیلای او باندازه شد که کسان او از او دوری کردند
و هر که از راه عبور میکرد سر پایش میخورد به او : بدانکه پسر تو که بمن گفتی از اخباری
بیاورم و بجهویم اورا درند گان دریده اند او را خدا اجر تورا زیاد کند در این مصیبت : گفت
حمد میکنم خدای متعال را که قرار نداد در دل من آرزو و حسرتی از دنیا و بعد ناله زدوافتاد
بروی زمین نشستم ساعتی پهلوی او و بعد حر کتی دادم به او دیدم از دنیا رفته : گفتم اَنَّا لِلّٰهِ
اَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چگونه بتهائی تکلف کنم امر کفن و دفن اورا و که یاری کند مرا در غسل و
کفن و دفن و حفر قبر او در اینین دیدم قافله پیدا شد قصر رفقن رباط دارند با آنها اشاره کردم
دو کردنده بطرف من و آمدند پیش من توقف کردنده و گفتند که هستی تو و این چیست با آنها
خبر دادم قضیه را آنها هم بستند مر کبه هاشان را ویاری کردنده مرا تا آنکه غسل دادم جسد
او را به آب دریا و کفن کردیم پیارچه هائی که با آنها بود و جلو افتادم و گزاردیم نماز بر او
با جماعت و در خود سایه بان او دفن کردیم اورا و نشستم سرقبر او و قرآن قرائت کردم تا
آنکه ساعتهاوی از شب گذشت پس خواب برد در خواب دیدم اورا در بهترین وضعی و نیکوترين
حالی در باغی سبز و خرم و پوشیده بود لباسهای سبز وایستاده قرآن میخواند : گفتم آیا تو
رفیق من نیستی گفت چرا : گفتم اگر تو رفیق منی پس بچه عملی باین مقام رسیدی که من
مشاهده میکنم : گفت بدانکه من در زمرة صابرین برای خدا قرار گرفتم و بمرتبه رسیدم که
فمیرسد بآن مرتبه کسی مگر بصبر و شکر گذاری نزد نعمت واز خواب بیدار شدم .

عند الرضاء وانتبهت ۷۷۷ وفيه قال ابو قدامه الشامي كنت اميرًا على الجيش في بعض الغزوات فدخلت بعض البلدان فدعوت الناس ورغبتهم بالجهاد وذكرت فضل الشهادة وما لاهلها ثم تفرق الناس وركبت فرسى الى منزلٍ فاذا بامرأة من احسن الناس تنادى يا ابو قدامه فمضيت ولم اجب فقالت ما هكذا كان الصالحون فوقفت في جائت فدفعتك الى رقعة وخرقة مشدودة واصررت باكيه فنظرت في الرقعة فاذا فيها مكتوب انت دعوتنا الى الجهاد ورغبتنا في الثواب ولاقدرة لي على ذالك فقطعت احسن ما فيي وهمما ضفت اي وانفذتها اليك لتجعلها قيد فرسك لعل الله يرى شعري قيد فرسك في سبيله فيغفر لي فلما كان صبيحة القتال فاذا بغلام بين يدي الصوف يقاتل خاسرا فتقدمت اليه فقلت يافتي غلام غرارجل ولا من ان تجول الخيل فتطاكم يارجلها فارجع عن موضعك هذا فقال اتأمرني بالرجوع وقد قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذاقيتم الدين كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار وقر الالية الى آخرها فحملته على هجين كان معنی فقال يا ابو قدامه اقرضني ثلاثة اسهم فقلت هذا

۷۷۷ - ودر آن کتاب نقل شده که ابو قدامه شامي گفت من امير بر لشکری بودم در بعضی از جنگها داخل بعضی از بلاد شدم که مردم را بخوانم بسوی جهاد وترغیب کنم برای جنگ ویان کردم فنیلت شهادت را و مقامتی را که برای شهید هست و بعد از کلامات من مردم پراکنده شدند و من هم سوار مرکب شدم بروم منزلم ناگاهه زنیکه دارای جمال بود صدا زد مرا و گفت ابا قدامه من براه خود ادامه دادم و جواب نکفتم : آن زن گفت این نیست رفتار نیکوکاران که بسخن ضعیف گوش ندهند : بعد از این کلام ایستادم آن زن آمد و داد بمن کاغذی و قطعه پارچه بسته شده و آن زن بر گشت اما گریان بر گشت در رقه و کاغذ نگاه کردم دیدم در آن نوشته تو ما را خواندی بجهاد و ترغیب کردی بش، اب خدا و من قدرت بجهاد و تحصیل ثواب نداشتم ولی بذل کردم در آن راه عزیز ترین چیزی که در دسترس من بود و آن این دو گیسوی من است و فرستادم بسوی تو ودر دسترس تو قرار دادم که آنها را افسار و قید و بند اسب خود کنی و در راه خدا با آن بجنگی امید دارم خدا بهیند هوی مرا که افسار اسب تو است که در راه خدا میجنگد از گناه من بگذرد و مرا بیامرزد : رفتم بمیدان جنگ صبح روز جنگ دیدم پسر بچه بین دوصف جنگ میکند با دست خالی و بی اسلحه جلو رفت و به او گفتم پسر تو پسر بچه هستی مفترور و من این نیستم بر تو ممکن است سواران جولانی کنند و تو نزیر دست و پا نابود شوی بر گرد از همینجا : جوان گفت تو بمن میگوئی بر گرد و حال آنکه خدای متعال منع کرده در آیه شریفه یا ایها الذين آمنوا الخ از اینکه مؤمنین پشت

وقت قرض فما زال يلح على حتى قلت بشرط ان من الله عليك بالشهادة اكون في
شفاعتك قال نعم فاعطيه ثلاثة اسهم فوضع سهماً في قوسه ورمي به فقتل روميا ثم
رمي بالآخر فقتل روميا وقال السلام عليك يا باقادمه سلام موعظ فجائه سهم فوقع
بين عينيه فوضع رأسه على قرقوس سرجه فقدمت اليه فقلت لا تنفها فقال نعم ولكن
لي اليك حاجة اذا دخلت المدينة فأتأت والدى وسلم خرجي اليها وخبرها وهى
التي اعطيتك شعرها لتقيد بها فرسك وسلم عليها فهى العام الاول اصيبيت بوالدى وفي
هذا العام بي ثم مات فحضرت له ودفنته فلم اهتم بالانصراف عن قبره قدفته الارض
فالقته على ظهرها فقال لاصحابه غلام غر ولعله خرج بغیراذن امه فقلت ان الارض
لتقبل من هو شر من هذا فقمت وصلت ركعتين ودعوت الله فسمعت صوتا يقول يا ابا
قدامة اترك ولی الله فما برحت حتى نزلت عليه الطيور فأكلته فلما اتيت المدينة
ذهبت الى دار والدته فلما قرعت الباب خرجت اخته الى فلما رأتني عادت الى امها

بجنگ کنند وفاركند آیه را تا آخر خواند چون این استقامت دیدم او را براسب پیری
که با من بود سوار کرد آنوقت بمن گفت ابا قدامه بمن قرض بده سه چوبه تیر که بکار برم
گفتم این وقت ، وقت قرض دادن است الحاج واصرار کرد گفتم میدهم بشرط آنکه اگر خدا
بر تو منت نهاد وشهید شدی مرا شفاعت کنی گفت بسیار خوب پس سه تیر به او دادم یکی را
در کمان گذاشت وزد بدشمن یکی را کشت وبعد تیر دوم زد ودشمن دیگری را کشت وبعد
سلام کرد اما سلام وداع تیری از دشمن آمد وین دو چشم نشست پس گذاشت سرش را به
قاش زین : ومن جلو رفق و گفتم فراموش نکنی عهدو پیمان را گفت بسیار خوب ولی مرا
هم بتتو حاجتی است : هر گاه مدینه رفته پیش مادر من برو خرجین مرا به او بده و مرگ و
حال مرا به او خبر بده و مادر من همان ذنی است که موهای خود را بتتو داد که در دیسان
اسبت قراردهی وسلام من ! به او برسان و بدانکه مادر من سال اول جنگ مصیبیت زده شد پیدار
من و امسال هم بمصیبیت من گرفتار شد این کلمات گفت واز دنیا رفت من قبری برای او کنند و
دفنش کردم پس از آنکه عازم شدم از سر قبر او بر گردم زمین اورا بیرون انداخت و بروی قبر
افتاد کسانی که حاضر بودند گفتند جوانی بود بخود مغروف شاید بدون ادن مادرش بجنگ
آمده این است که زمین اورا قبول نکرد : در جواب گفتم زمین بدتر از اورا قبول میکنند
بر خاستم دو رکعت نماز خواندم و خدا را در این باره خواندم شنیدم صدائی اباقدامه وابگذار
دوست خدا را بروی زمین و من هم جای خود بودم تا آمدند پرندگانی او را خوردند پس از
آنکه مدینه رفق بسراح مادر جوان رفق تا آنکه در خانه او را زدم خواهر جوان بیرون آمد

وقالت يا ماه هذا ابو قدامه وليس معه اخى وقد اصبعنا فى العام الاول بابى وفى هذا العام باخى فخر جت امه فقالت امعزيا ام مهينناً فقلت ما معنى هذا قالت ان كان مات ولدى فعزنى وان كان مات شهيداً فهنسئى فقلت لا بل مات شهيد فقالت له عالمة فهل رأيتها قلت نعم لم تقبله الارض حتى نزلت الطيور فأكلت لحمه وتركت عظامه فدفنتها فقالت الحمد لله فسلمت اليها الخرج ففتحته واخرجت منه مسحاً وغلاماً من حديد و
 قال انه كان اذا جنه الليل ليس هذا المسع وغل نفسه بهذا الغل وناجي مولاه وقال
 في مناجاته الالهي احسنتني في حوصل الطيور فاستجاب الله سبحانه دعائه رحمة الله
 ۷۷۸ في السفينه وفي الحديث ان موسى عليه السلام قال ارني احب خلقك اليك واكثرهم
 لك عبادة فامر الله تعالى ان ينتهي لى قريه على ساحل البحر وخبره انه يجده في
 مكان قدسماه له فوصل عليه السلام الى ذالك المكان فوقع على رجل مجنون مقعداً برص
 يسبح الله تعالى فقال موسى يا جبرائيل اين الرجل الذى سأله ربى ان يربى اياه
 فقال جبرائيل هو ياكليم الله هذا فقال يا جبرائيل انى كنت احب ان اراه صواماً قواماً

تا مرا دید بركت سوی مادرش و گفت مادر ابوقدامه است آمده و برادرم نیست با او بمثل اینکه همانطوری که سال اول بمصیبت پدرم گرفتار شدیم در امسال بمصیبت برادرم مبتلاشدیم:
 مادرش از خانه بیرون آمد و گفت آیا تعزیت بمن میدهی و یا تبریک میگوئی : گفتم چیست
 معنای کلام تو : گفت اگر پسرم به اجل خود مرده تعزیت بگو بمن و اگر کشته شده در راه
 دین تبریک بگو : گفتم نه بلکه شهید شده و به اجل خود نمرده : گفت پسر من نشانه دارد آیا
 دیده تو آن نشانه را گفتم بلی زمین او را قبول نکرد تا آنکه پرنده گانی آمدند و گوشت
 او را خوردند واستخوان او را گذاشتند و من دفن کردم آنها را : آن زن حمد و شکر خدا
 پجا آورد : ومن خرجین به او دادم باز کرد و بیرون آورد پلاس وزنجیری آهني و گفت پسر
 من هر گاه شب میشد میپوشید این پلاس وزنجیر را بگردن خود میکرد و بخود غل میزد و
 مناجات با خدا میکرد و از جمله درخواستهای او از خدا این بود که خدایا مرا محشور
 گردن از چیندان و شکم پرنده گان : حمد خدا کردم که مستجاب کرد خدا دعای اوراخدا
 رحمت کند او را .

۷۷۸ - در کتاب سفینه وارد شده که حضرت موسی عليه السلام بدر گاه خدا عرض کرد
 خدایا بنمایان بمن محبوب ترین خلق را بسوی تو و آنکه از همه بیشتر عبادت میکند تورا
 امر فرمود خدای متعال برود بسوی دهی کنار دریا و خبرداد بموسى که خواهی یافت اورادر

فقال جبرئيل هذا احب الى الله واعبدله من الصوام والقوام وقد امرت باذهاب كريميته
فاسمع ما يقول فأشار جبرئيل الى عينيه فسألنا على خديه فقال متعنتى بهما حيث شئت
وسلبتهنی ايها حيث شئت وابتلى فيك طول الامل ياباريا وصول فقال له موسى
ياعبد الله اني رجل مجاب الدعوة فان اجبت ان ادعوك الله تعالى يرد عليك ما
ذهب من جوار حك ويسرك من العلة فعلت فقال رحمة الله عليه لا يريد شيئاً من ذاك
اختياره لـ احب التي من اختياري لنفسى فقال له موسى سمعتك تقول يابار ياوصول ما
هذا البر والصلة الواصلان اليك من ربك فقال ما احد في هذا البلد يعرفه غيري او قال
يعده فراح عليه السلام متعجباً وقال لها اعبد اهل الدنيا .

779 لالى قال مسلم بن يسار قدمت البحرین فاضافتني امرأة لها بنون ورقيق و
مال ويسار و كنت اراها محزونة فغبت عنها مدة طويلة ثم آتتها فلم ارباها انسانا

مكان مخصوصي كه نام برد شد رفت موسى بآن مكان برخورد بمردي كه دارای مرض جذام بود
وزمین گير و نيز برص هم داشت و تسبیح میکرد خدای متعال را حضرت موسی بجبرئيل گفت
کجا است مردی که خواستم از خدا بمن بنمایاند اورا جبرئيل گفت او همین است يا کلیم الله
موسی عليه السلام گفت بدرستیکه من دوست داشتم بهینم اورا روزهدار و نمازخوان جبرئيل
گفت همین گرامی تراست نزد خدا و عبادت کننده تر است از روزهدار نمازخوان : بدرستیکه من
امور شدم ازین بیرم دوچشم اورا گوش کن بهین چه میگوید : جبرئيل اشاره کرد بهدوچشم
او آب آن ریخت بر گونداش و کور شد : گفت خدایا بهره بمن دادی به آن دو وقتی خواستی
و گرفتی ازمن آن دورا هنگامیکه نخواستی : وباقی گذاشتی در من آرزوی دراز : اینیکو
کردار : وای فریادرس : موسی عليه السلام گفت به او احمد من مردی هست مستجاب الدعوة
اگر بخواهی دوست بداری هر آینه بخواهم از خدای متعال بر گرداند بتلو آنچه از اعضای
بدنت ازین رفته و بخواهم بهبودی بخشد تورا از مرض : گفت نه دوست ندارم که تودعا کنی
و شفا یا بزم زیرا آنچه برای من بخواهد او یعنی خدا دوست تردارم از آنچه خود بخواهم برای
خودم : موسی گفت شنیدم میگفتی يا بار يا وصول آیا چه نیکی و چه صلة بتلو رسیده از طرف
خدا : گفت نیکی خدا بمن در این بلد که بغیر من نداده این است که نمیشناسد او را و يا
عبادت نمیکند غیر من ذات مقدس اورا : چون این مرتبه از معرفت دید از او حضرت موسی
علیه السلام رفت با حالت تعجب و گفت این است عابدترین تمام مردم .

779 - در کتاب لالى وارد است که محمد بن يسار گفت وارد بحرین شدم در سفری مهمان
کرد مرا ذنی که برای او بود پسرها و بنده هائی و مال و ثروتی و با این همه دیدم گرفته و غمende

فاستأنفت عليها فازاهی ضاحكة مسرورة فقلت لها ما شأنك قالت انك لماغبت عنالمل
نرسل شيئاً في البحر الاغرق ولا في البر شيئاً الاعط وذهب الرقيق ومات البنون فقلت
لها يرحمك الله رأيتك محزونة في ذلك اليوم ومسرورة في هذا اليوم فقالت نعم اني لاما
كنت فيما كنت فيه من سعة الدنيا خشيت ان يكون الله قد عجل لي في حسناتي في
الدنيا فلم اذهب مالي ولدى ورقيق رجوت ان يكون الله قد ذخر لي عنده شيئاً
و فيه عن المبرد انه خرج الى اليمن فنزل على امرأة لها مال كثير ورقيق ولد وحال
حسنة فاقام عندها فلما اراد الرحيل قال الله حاجة قالت نعم كلما نزلت هذا البلاد فانزل
على ثم انه غاب اعوااما ثم نزل عليها فوجدها قد ذهب مالها ورقيقها ومات ولدها
باعت منزلها وهي مسرورة ضاحكة فقال لها اتضحكين مع ما قد نزل بك فقالت يا عبد الله
كنت في حال النعمة في احزان كثيرة فعلمتك انها من قلة الشكر فانا اليوم في هذه

است: خارج شدم از بحرین وبعد مدته طویل باز رفتم بحرین نزد او ندیدم بدریا او کسی
از اولاد و غلامان را اذن خواستم و وارد شدم بر او دیدم خندان است و مسرور: گفتم چگونه
است حالت میبینم خندان و مسروری: گفت بلی بعد از رفتن شما نفرستادم مالی بدریا مگر
آنکه غرق شد و نفرستادم بصرحا مگر آنکه هلاک شد تمام آن بندها ازدست رفت و پسران
نیز مردند: گفتم خدا رحمت کند تورا در آن زمان غمنده بودی والا ان تورا شاد می بینم عملت
چیست: گفت بلی آن زمان در نار و نعمت بودم و آن سعه و رفاه محزون بودم زیر امیر سیدم خدا
عجله کرده باشد در جزای حسناتم و در دنیا بمن داده باشد و در آخرت دستم تھی باشد: ولی
بعد از آنکه گرفت از من مال و اولاد و غلامان امیددارم خدا ذخیره کرده باشد نزد خود چیزی
برای آخر تم لذا مسروم.

۷۸۰ - و در آن کتاب است از مبرد که رفته است به یمن و وارد شده بربنی که برای
او مال و اولاد و غلامان زیادی بوده است و حال خوشی داشته چند روزی اقامت کرده نزد او
وقت رفتن گفته به آن زن بمن حاجتی داری: گفته است هر گاه بین بلاذ آمدی بر ما وارد
شو و چند سالی شده فرقه و بعد رفته و بر همان زن وارد شده ولی دیده تمام مال و غلامان و اولاد
ومرد و از بین رفته اند و منزلش رانیز فروخته اما خود او خندان است و بشاش و مسرور: مبرد به
او گفته آیا می خندي باورود این همه مصائب بر تو: آن زن گفته ای بند خدا بودم در حال
نعمت و فراوانی با غم و اندوه فراوان داشتم غمها از کمی شکر بود: و فل در این حال خندان
 بشکر آنچه خدا اعطاكرده از صبر کردن

الحالة اضحك شكر الله تعالى على ما اعطاني من البصر ۷۸۱ وفيه قال بعضهم قصدت عبادان في بدايتها فإذا أنا برجل أعمى مجنون وقد صرع والنمل تأكل لحمه فرفعت رأسه ووضعيته في حجرى وأنا اردد الكلام فلما افاق قال من هذا الفضول الذي يدخل بيني وبين ربي فوحقه لقطع عنى أربا اربا ما ارددت له الاحباء ۷۸۲ وفيه ودفن رجل من اهل اليمامة ثلاثة رجال من ولده وكان مسروراً متكلماً بين الناس كأنه لم يتمت أحد منه فقيل له في ذلك فقال ليس موت الاولاد بجديد ولست في اصابة المصيبة متفرعاً وليس في الجزع فائدة فبم تلوموننى.

۷۸۳ وفيه عن الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام قال نعى إلى الصادق عليه السلام اسماعيل وهو أكبر أولاده وهو يريدان يأكل وقد اجتمع ندائه فتبسم ثم دعا بطعمه فقعد مع ندائه وجعل يأكل أحسن من أكله سائر الأيام ويحدث ندائه ويضع بين أيديهم ويتعجبون منه لا يرون للحزن في وجهه أثراً فلما فرغوا قالوا يا بن رسول الله لقد رأينا

۷۸۴ - ودر آن کتاب است از بعضی که گفت قد کرد بروم عبادان در اول عمر از جوانی ناگاه برخوردم بمرد کوری کمبیلا بود بمرض جذام و بی هوش افتاده و مورچه گان می خوردند گوشت بدن او را : گفت چون چنین دیدم برداشتمن سراو را و گذاشتمن در دامن و با خود در این باره سخنی می گفتم مقداوی که بهوش آمد گفت این فضول کیست که فاصله شده بین من و خدای من قسم به حق خدا اگر مر از هم بزد و پاره پاره کندر دلم زیاد نخواهد شد مگر دوستی او

ودر آن کتاب است که مردی از اهل یمامه دفن کرد سه مرد از اولاد خود را و معداً لک مسرور بود و خوشحال بین مردم که گویا ازاو کسی نمرده در این باره با واصحبت شد گفت مرد اولاد چیز تازه نیست و نیست من تنها کسی که مصیبت دیده باشد و در جزع و بی صبری ثمری نیست :

در این حال ملامت من بی جا است

۷۸۵ - ودر آن کتاب نقل شده است از حضرت رضاعلیه السلام از پدر بزرگ او واش که فرمود پس از آنکه حضرت صادق عليه السلام مصیبت زده شده بفرزندش اسماعیل واو بزرگ اولادش بود وقتی سر سفره خواست غذا میل کند وندماء واصحاب جمع بودند بروی آنها تبسیم کرد و شروع کرد بخوردن بهتر از بقیه روزها و ادار کردا آنها را بعذا خوردن و می گذاشت طعام جلو آنها: اصحاب اثر خزن وغمی ندیدند بر روی حضرت پس از فراغت گفتند یا بن رسول الله امر عجیبی دیدیم از شما: مصیبت چنین اولادی رسید بشما و شمارا در این حال می بینیم: فرمود چرا

منك عجباً اصبت بمثل هذا ابن وانت كمانزى فقال ومالى لاكون ماترون وقد جائنى
خبر اصدق الصادقين انى ميت واياكم ان قوم اعروفوا الموت فلم ينكروا ما يخطه الموت
منهم وسلموا الامر خالقهم عزوجل ^{٧٨٤} وفيه قال احنف بن قيس تعلموا الحلم والصبر
فانى تعلمته فقيل له ممن تعلمت فقال من قيس بن عاصم قيل وما بلغ من حلمه قال كنا
قعوداً عنده اذاتي بابنه مقتولاً وبقاتلته مكبولاً فما حمل حبلته ولاقطع حدشه حتى
فرغ ثم التفت الى قاتل ابنه فقال يابن اخ ما حملك على ما فعلت قال غضبت قال او كلما
غضبت قتلت اهنت نفسك وعصيت ربك اذهب فقد اعتقدت ثـم التفت الى بيته وقال يا
نبى اعمدوا الى اخيكم غسلوه وكفونوه اذا فرغتم منه فأتونى به حتى اصلى عليه فلما
دفونوه قال ان امه ليست منكم وهي من قوم آخرين فلا راحها ترضى بما ضھعتم فاعطوهما
ديته من مالى ^{٧٨٥} وفيه قد حکى انه كان لعالم تلميذ فدخل عليه ذات يوم معصوب
الرأس لحمى او صداع فقال له مالك عصبت رأسك قال حميـت الـبارـحـه : فقال سبحان الله

چنین نباشم وحال آن که بمن خبر رسیده از راست گو ترین راستگوین که من و شما باید بمیریم
بدرستیکه دسته شناختند مر گرا و انکار نکردند که مر گ نمیگذرد از آنها و تسليم شدند در برای
امر خالقشان

^{٧٨٤} - ودر آن کتاب است که احف بن قيس گفت یاموزید حلم و صبر را بدرستیکه
من فرا گرفتم آنرا : به او گفته شد از که آموختی گفت از قيس پسر عاصم : گفته شد پچه پایه بود
حلم او : گفت مانشته بودیم نزداو در این هنگام آورده شد کشته پسرش وقاتلش باکت بسته
و زنجیر بیازو و اونه قطع کلام کرد و نه بازوی قاتل را گشود تا فارغ شد از کلام و بعد رو کرد به
قاتل : گفت پسر برادر چه وادر کرد تورا که پسر مرا کشته : گفت غصب کردم : گفت آیا
هر گاه غصب کردی میکشی : خوش کردی نفس خود را و عصیان کردی پرورد گار خود را : برو
بخشیدم تورا بعد نظری افکند به اولادش و گفت توجه کنید بنعش برادر خود واورا غسل دهید
و کفن کنید و وقتی فارغ شدید یاورید تامن نماز بگذارم براو : پس از آنکه دفن کردند گفت
مادر او نیست از طایفه شما و از طایفه دیگر است ندانم راضی هست باین عفو و بخشش یاندیه
پسرش به او بدهید از مال من

^{٧٨٥} ودر آن کتاب حکایت شده که برای عالمی شاگردی بود داخل شد بر استاد روزی
در حالی که بواسطه تب و در درس دستمال بسر بسته بود آستاند گفت چه شده عصا به سر بستی گفت
دیشب تب دیشب تب کردم : گفت سبحان الله مدت عمرت در نعمت و عافیت خدا بودی و نه

انك طول عمرك في نعمة الله وعافية لم تشد عاي رأسك كتاب شكر فتحمي يوم واحد
شدت على رأسك كتاب شفاعة ۷۸۶ وفيه قال رسول الله ﷺ اذا كان يوم القيمة انبت
الله لطائفه من امتى اجنبية يطيرون الى الجنة ويسيرون فيها ويتعمدون بها تشتهيه
انفسهم وتقول لهم الملائكة هل رأيتم الحساب يقولون مارينا الحساب يقولون هل
رأيتم على الصراط يقولون مارينا الصراط و يقولون هل رأيتم جهنم يقولون ما
رأيتماشياً تقول لهم الملائكة انتم من امة اي نبى يقولون من امة محمد ﷺ يقولون
لهم اقسمكم بالله اخبرونا ما كان عملكم في دار الدنيا يقولون كانت فيما خصلتان بلغنا
الله تعالى بفضل رحمته هذه المنزله تقول لهم الملائكة ما الخصلتان يقولون كما اذا
خلونا مع الله استحقينا ان نعصيه وكنا نرضي بما قدر لنا من اليسيير تقول الملائكة حق
لكم هذا المقام .

« باب السخاء والجود »

۷۸۷ ارشاد دیلمی قال النبی ﷺ السخی قریب من الله قریب من الناس قریب

بسنتی بسرت کاغذی که علامت شکرت باشد : وحال یک روز تب کردی علامت شکایت بسرت
بسنی : ۷۸۶ - و در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه روز قیامت شود
میر و یاند خدا برای سته از امت من پرهائی که طیران و پرواز کنند بسوی بهشت و گردش
میکنند در بهشت و متنعم ولذت میبرند بهر طریق که بخواهند و میل کنند و ملائکه میگویند به
آنها آیا حساب دیده اید میگویند ندیدم حساب میگویند آیا از صراط گذشته اید میگویند
در جواب ملائکه که ندیدم صراط : ملائکه میگویند آیا جهنم دیده اید : میگویند ماهیچ
نمیده اید : ملائکه گویند شما امت کدام پیغمبر هستید میگویند ما از امت محمد (ص) هستیم:
ملائکه بآنها بگویند شمارا بخدا بخدا قسم خبر دهید بما که چه بوده عمل شما در دنیا : گویند ما را
دو خصلت بود که رسانید خدا بزیادی رحمتش باین مرتبه و منزلت بزرگ : ملائکه بگویند چه
بود آن دو خصلت : بگویند هر گاه خلوت میکردم با خدا و غیری نبود خجالت میکشیدم معصیت
کنیم اورا : و راضی بودیم بآن چه خدامقدر کرده بود : ملائکه بگویند سزاوار است برای شما
این مقام و مرتبه

(باب جود و سخا و بذل)

۷۸۷ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده

من الجنة بعيد من النار والبخيل بعيد من الله بعيد من الناس بعيد من الجنة قریب من النار والجاهل السخى احبت الى الله من العابد البخيل ٧٨٨ وفيه قال على بن الحسين عليه السلام انى لا بادر على قضاء حاجة عدو خوفا ان يقضيها لمغيرى او ان يستغنى عليه السلام ٧٨٩ وفيه ايضا روى ان امير المؤمنين عليه السلام اذا اتاه طالب في حاجته فقال له اكتبها على الارض فاني اكره ان ارى ذل المسؤول في وجه السائل ٧٩٠ وفيه جاء رجل الى الرضا عليه السلام فقال يا بن رسول الله عليه السلام لقد فقدت نفقتي ولم يبق معى ما يوصلنى الى اهلى فاقرضنى وانا اصدق به عنك فدخل داره واخرج يده من الباب وقال خذ هذه الصرة وكان فيها مائادينار وقال لاحاجة لنا الى صدقتك فقال له يا بن رسول لم لا تخرج وجهك فقال نحن اهلبيت لا نرى ذل المسؤول في وجه السائل .

يا حجة بن الحسن العسكري (ع)

٧٩١ مجموعة ورام عن النبي صلوات الله عليه وآله انه قال السخاء شجرة من الجنة متولية

آدم سخى نزديك است به خدا وبمردم وبه بهشت : دور است از آتش ; وآدم بخیل دور است از خدا واز مردم واز بهشت ونزديك است به آتش ونادان سخى را خدا دوست دارد از عابد بخیل ٧٨٨ - ودر آن کتاب است که امام چهارم عليه السلام فرمود بدستی که من پیش - دستی می کنم بر برآوردن حاجت دشمن خود از ترس این که دیگری برآورده حاجت او را ویا بی نیاز شود .

٧٨٩ - ونیز در آن کتاب روایت شده که امیر المؤمنین عليه السلام هر گامی آمد او را طلب حاجتی می فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین زیر ابرستیکه من کراحت دارم از اینکه به بینم روی سؤال کننده

٧٩٠ - ودر آن کتاب است نیز که آمد مردی خدمت امام هشتم عليه السلام وعرض کرد یا بن رسول الله زاد وخرجی وتوشه راه گم کرده ام ونیست با من چیزی که مرا بر ساند به اهل خانه ام بمن قرضی عطا فرماید ووقتی بمحل خود برسم صدقه بدهم از شما آنرا حضرت داخل طلاق بود : و فرمود مدارا حاجتی نیست باینکه تو صدقه بدھی عرض کردای پسر رسول خدا چرا صورت خود را بیرون نکردی و بما نشان ندادی : فرمود مخانواده هستیم که نمیتوانیم به بینم ذلت و خاری سؤول در روی سؤول کننده

٧٩١ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده از رسول خدا صلی الله عليه وآلہ که فرمود سخاوت

الى الارض من اخذ منها غضا قاده ذالك الغصن الى الجنة ۷۹۲ وفيه قال جابر قال رسول الله ﷺ قال جبرئيل قال الله تعالى ان هذا دين ارتضية لنفسى ولن يصلحه الا السخاء وحسن الخلق فاكرموه بهما هاستطعتم ۷۹۳ وفيه قال رسول الله ﷺ خلقان يحبهما الله عزوجل وخلقان يبغضهما الله عزوجل فاما الذان يحبهما فحسن الخلق والسخاء واما الذان يبغضهما فاسوء الخلق والبخل ۷۹۴ وعن بعضهم قال قلت يا رسول الله دلني على عمل يدخلنى الجنة قال ﷺ من موجبات المغفرة بذل الطعام وافشاء السلام وحسن الكلام ۷۹۵ وقال ابن مسعود قال رسول الله الرزق الى مطعم الطعام اسرع من السكين الى ذروة البعير وان الله تعالى يباها بمطعم الطعام الملائكة .

۷۹۶ في ارشاد дیلمی وسائل رجل الحسن بن علي عليهما السلام شيئاً فاعطاه خمسین

درختی است از بهشت که شاخه‌های آن بروی زمین است هر که بگیرد از آن شاخه میکشند آن شاخه اورا ببهشت .

۷۹۲- در آن کتاب است از جابر که رسول خدا فرمود جبرئيل خبر داد که خدای متعال فرموده این دین دینی است که پسندیده‌ام آنرا برای خود و تمام و اصلاح نمیشود آن مگر بسخاوت و حسن خلق پس گرامی بدارید این دین را به آن دو بمقداریکه ممکن است شما را .

۷۹۳- در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود دو خلق و دو صفت هست که خدادوست دارد آن دورا : و دو خلق و صفت است که خدای متعال مبغوض دارد آن دورا اما آن دوره دوست دارد خدا آنها را حسن خلق است و سخاوت : واما آن دو که مبغوض خداست بد خلقی است و بخل .

۷۹۴- و نیز در آن کتاب از بعضی نقل شده که گفت گفتم برسول خدا صلی الله علیه و آله راهنمای فرما مرأ بعملی که داخل کند مرأ به بجهت فرمود از چیز هائی که باعث آمر زش گناهان است : دادن طعام است و بلند سلام کردن : و نیکو سخن گفتن .

۷۹۵- و از ابن مسعود نقل شده از رسول خدا که فرمود رزق بالاطعام کننده سریع تراست و کار گر تر از کارد در کوهان شتر و فرمود خدای متعال مباهات میکند باطعام کننده نزد ملائکه ۷۹۶- در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که مردی سئول کرد از حسن بن علی عليهما السلام چیزی حضرت عطا فرمود به او پنجاه هزار درهم و عبای خود را عطا فرمود بحمل آن بجهت کرایه و فرمود تمام بخشش بدادن اجرت و کرایه حمل آن است : و گفته شده که امیر المؤمنین

الف درهم واعطى الحمال طيلسانه كراء و قال عليه السلام تمام المروءة اعطاء الاجر لحمل الصدقة وقيل ان امير المؤمنين عليه السلام بكى يوما فسئلواه عن سبب بكائه فقال هضت لنا سبعة ايام لم يأتنا ضيف ٧٩٧ وفيه واربعة اشياء لا ينبغي للرجل ان يأنف منها قيام الرجل في مجلسه لا بيه واجلاسه فيه وخدمة الرجل لضيفه وخدمة العالم لمن يتعلم منه والسؤال عملا يعلم وكانوا عليهم السلام يخدمون الضيف فاذا اراد الرحيل لم يعينوه على رحيله كراهة لرحلته ٧٩٨ وفيه وروى ان الشمس كل يوم تطلع على قرنى ملك ينادي اللهم عجل لكل منفق خلفا ولكل ممسك تلفا وقال رسول الله عليه السلام من اكرم الضيف فقد اكرم سبعين نبيا ومن اتفق على الضيف درهما فكأنما اتفق الف الف دينار في سبيل الله تعالى.

٧٩٩ طرائف الحكم عن الوسائل عن موسى بن جعفر عليه السلام ان رجالشکی اليه اనی فی عشرة نفر من العیال کلهم مریض فقال له عليه السلام ماذا وهم بالصدقة فليس شيئا اسرع عليه السلام روزی گریه کرد پرسیده شد از سبب گریه فرمود هفت روز برمن گذشته و نیامده مرأ مهمانی .

٧٩٧ و نیز در آن کتاب است که چهارچیز سزاوار مرد نیست از آنها شانه خالی کندو عاد داشته باشد : پیاخواستن جلو پای پدر و نشاندن اورا جای خود : و خدمت کردن مرد به میهانش : و خدمت کردن عالم از کسانی که علم فرا گرفتند از او : و پرسش از چیزی که نمیداند و عادت ائمه عليهم السلام بر خدمت به میهان بوده و هر گاه میکرد میهان بر قتن کمک نمیکردند اورا در رفقن چه آنکه دوست نداشتند رحلت و رفقن مهمان را .

٧٩٨ - و در آن کتاب است که روایت شده خوشید هر روز طلوع میکند برشاخ ملکی و ندا میکند خدایا عجله فرما در جزا و عوض مال عطا کننده و عجله فرما در تلف مال ممسک یعنی بخیل و قال رسول الله ص هر که اکرام کند مهمانی را بمثیل این است که مهمان کرده هفتاد پیغمبر را : و هر که صرف کند بر مهمان در همی مثل این است که صرف کرده هزار هزار دینار طلا در راه خدای متعال .

٧٩٩ - در کتاب طرائف نقل شده از وسائل از موسی بن جعفر عليه السلام که مردی شکایت کرد خدمت حضرت که من با ده نفر عیالاتی که دارم تمام مریض هستیم فرمود امام عليه السلام مدواکن آنها را بصدقه دادن زیرا که نیست چیزی با اثر قدر از صدقه و نه هم پر منفعت تر برای مریض از صدقه .

اجابة من الصدقه ولا جدي منفعة للمريض من الصدقة ^{٨٠٠} وفيه عن مجلد السابع عشر من البحار من مفردات كلمات الرسول ﷺ اذا كان امرائكم خياركم واغنيائكم سمحائكم وامركم شوري يبنكم ظاهر الارض خير لكم من بطنها: اذا كان امرائكم شراركم واغنيائكم بخلاقكم واموركم الى نسائكم فبطن الارض خير لكم من ظهرها ^١ عن الكافي عن ابي عبد الله علیه السلام قال اهل المعرفه في الدنيا هم اهل المعرفه في الآخرة يقول لهم ان ذنوبكم قد غفرت لكم فهو احسناناتكم لمن شئتم ^{٨٠٢} وفيه ايضا عن حميد بن حكيم قال قال ابو عبد الله علیه السلام ايما مؤمن او صل الى اخيه المؤمن من معروفا فقد اوصل الى رسول الله علیه السلام ^{٨٠٣} في الكافي عن عبد الرحمن الانصارى قال

^{٨٠٠}. و در آن کتاب از بحار نقل شده از کلمات رسول خدا من که فرمود هرگاه فرمان دهان شما مردمان نیک شما باشند و ترو تمدنان شما بخشش داشته باشند و امور شما با مشورت عمل شود : بودن شما روی زمین خیر است برای شما اذیز زمین : و هر گاه که فرمان دهان شما بدترین شما باشند و ترو تمدنان شما بخیلهای شما باشند و کارهای شما راجع بزن های شما باشد و زن سر کار باشد زین زمین بهتر است برای شما از روی زمین یعنی مرگ بهتر است از زندگی .

^{٨٠١} - وفيه عن الكافي و در آن کتاب از کتاب کافی نقل کرده از امام ششم عليه السلام که فرمود اهل بخشش و سخاوت در دنیا اهل بخشش و سخاوتند در آخرت : با آنها گفته خواهد شد که گناهان شما آمرزیده شد : پس بپیشید حسنات و خوبیهای خود بهر که میخواهد .

^{٨٠٢} - و نیز در آن کتاب نقل شده از حميد پسر حكيم که گفت فرمود امام ششم عليه السلام هر مؤمنی که بر ساند ببرادر مؤمنش چیزی بدرستیکه رسانده آن چیز برسول خدا من .

^{٨٠٣} - در کتاب کافی نقل شده از عبد الرحمن انصاری که گفت شنیدم از امام محمد باقر ع که فرمود آمد مردی خدمت پدرم علی بن الحسين ع و گفت خبر بدیه من از قول خدای متعال والذین فی اموالهم الی آخر که چیست مراد از حق معلوم فرمود به او علی بن الحسين عليه السلام حق معلوم چیزیست که خارج کند از مالش که نه از زکوة باشد و نه از صدقه واجبه : عرضکرد پس هر گاه از زکوة و صدقه نباشد پس چیست آن فرمود آن چیزیست که خارج کند انسانی از مالش اگر خواهد زیاد کند و اگر خواهد کند بنسبت ثروت وقدرت مالی خود : آن مرد گفت چکند و بچه راهی بدهد : فرمود به آن صله رحم کند و به آن میهمان را سیر کند و یا دستگیری کند ورفع حاجت از ضعیفی و یا بمقدص بر ساند و امانه را و یا انعام کند ببرادر ایمانی را و یا رفع گرفتاری کند از او : آن مرد در این هنگام گفت خدا میداند امامت را در چه خانواده فراردهد .

سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول ان رجل جاء الى ابى على بن الحسين عليهما السلام فقال له اخبرنى عن قول الله عز وجل والذين فى اموالهم حق معلوم للسائل والمجروم ما هذا الحق المعلوم فقال له على بن الحسين عليهما السلام المعلوم الشئى يخرجه الرجل من ماله ليس من الزكوة ولا من الصدقة المفروضتين قال فاذالم يكن من الزكوة ولا من الصدقة فما هو فقال هو الشئى يخرجه الرجل من ماله ان شاء اكتروان شاء اقل على قدر ما يملك فقال له الرجل فما يضع به قال يصل به رحمة ويقرى به ضيقا او يقوى به ضيقا ويحمل به كلام او يصل به احاله فى الله او لنائبه تنبه فقال له الرجل الله يعلم حيث يجعل رسالته .

٨٠٤ في حقائق الفيض قدس سره ووردان افضل الصدقات الصدقة على ذى لرحم الكاشح اى المبغض وورد لاصدقه وذور حم محتاج الصدقة بعشر قو القرض بثمانية عشر وصلة الاخوان بعشرين وصلة الرحم باربعة وعشرين منهج البراعة ج ٧ عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام يا مفضل اذا اردت ان تعلم الى خير يصير الرجل ام الى شر انظر الى اين يضع معروفة فان كان يضع معروفة عند اهله فاعلم انه يصير الى خير وان كان يضع معروفة عند غير اهله فاعلم انه ليس له في الآخرة من خلاق ٨٠٥ في ارشاد

٨٠٤ - در کتاب حقائق فیض نقل شده که بهترین صدقه بر رحم و خویشاوندیست که دشمن انسان است و وارد شده که صدقه نمیباشد و جاندارد با بودن رحم محتاج ووارد شده که صدقه ده برا بر عطا میشود و قرض هیجده برا بر و صدقه ببرادران بیست برا بر : و به رحم بیست و چهار برا بر .

٨٠٥ - در کتاب منهاج البراعة جلد ٧ از مفضل پسر عمر نقل شده که امام ششم فرمودای مفضل هر گاه خواستی بدانی آیا بخیر است عاقبت مردی یا بهش نگاه کن بهین مال خود را یچه محله ای صرف میکند اگر به اهل آن میدهد بدآنکه عاقبت او بخیر است و اگر بغیر اهlesh میدهد بدآنکه نیست در آخرت برای او بهره .

٨٠٦ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل است که رسول خدا من فرمود سلطایفه هستند طلب آمرزش میکند برای آنها آسمانها و زمینها و ملائکه و شب و روز : علماء : و کسانیکه تعلم میکنند : و مردمان با سخاوت : و سلطایفه هستند که دعای آنها رد نمیشود : مریض و آدم تائب : و آدم با سخاوت : و سلطایفه هستند که آتش بین آنها تماس پیدا نمیکند : زنیکه

الديلمى قال النبي عليه السلام يستغفرون لهم السموات والارضون والملائكة واليل والنهار
العلماء والمتعلمون : والاسخياء : وثلاثة لا ترددوهم المريض والتائب والمسخي
وثلاثة لا تمسهم النار المرئه المطيبة لزوجها والولد البار لوالديه والمسخي بحسن خلقه
٨٠٧ مجموعه ورام عن ابي ذر قال رسول الله عليه السلام يا باذر لا تدع من المعروف شيئاً الا
فعلت فان لم تقدر على شيئاً فكلم الناس وانت اليهم طليق الوجه ٨٠٨ وفيه قال ابوذر قال
رسول الله عليه السلام اذا اطحيت هرقة فاكثر مائتها واغرف لغير انك منها ٨٠٩ وفيه قال ابو
سعيد الخدرى قال اتى النبي رجل فقال اى الناس افضل فقال عليه السلام رجال يجاهد فى سبيل
الله بماله ونفسه قال ثم مؤمن فى شعب من الشعاب يعبد الله ربہ ويبدع الناس من شهر
٨١٠ فى السفينه ان عليه السلام كان يستقى بيده لنخل قوم من يهود المدينة حتى مجلت
بيده ويتصدق بالاجر ويسعد على بطنه حجر ٨١١ فى الديلمى وقال عليه السلام جبل الله

مطیع شوهر باشد و فرزندیکه نیکی کند به پدر و مادر : و آدمیکه سخاوت داشته باشد
حسن خلقش .

٨٠٧ - در کتاب مجموعه ورام است ازا بی ذر که گفت رسول خدا فرمود ابی ذروا گذار
مکن از عطا چیزی مگر آنکه عمل کنی و اگر قدرت بر چیزی نداری پس در صحبت و کلام
خود با مردم با روی باز رفتار کن .

٨٠٨ - و در آن کتاب است که ابوذر گفت رسول خدا من فرمود هر گاه آب گوشتی
پختی آب آنرا زباد کن و از آن به مسایکان بده و در آن کتاب نقل شده از ابی سعید الخدری
که آمد مردی خدمت رسول خدا و گفت یار رسول الله کدام فرد از افراد بشر با فضیلتتر است
رسول خدا فرمود مردی که جهاد کند در راه خدا بمال و جان خودش و فرمود بعد فضیلت با
کسی است که در محل خلوتی و دور از مردم پرستش کند خدارا . و مردم را از شر خود بر کنار
دارد .

٨٠٩ - و در کتاب سفینه ذکر شده که علی عليه السلام آب کشی میکرد بدست خود و
درختان مردمی از یهود را آب میداد باندازه که دست شریف شیخ آبله میکرد واجرت آنرا
صدقه میداد و خود سنگ بشکم می بست .

٨١٠ و در کتاب ارشاد دیلمی است که رسول خدا من فرمود خدا سخاوت و حسن خلق را
درنهاد و طبیعت اولیاء خود قرار داده آن دو را از دست ندهید .

أوليائه على السخاء وحسن الخلق فالزموهما تفونوا .

٨١٢ مجموعه ورام فى بعض الاخبار وروى عن رسول الله ﷺ ان الله ليصرف العذاب عن الامة بصدقه رجل منهم ٨١٣ فى تفسير الصافى سورة التوبه فى ذيل ان الله يقبل التوبة عن عباده وياخذ الصدقات عن الكافى عن الصادق عليهما السلام ان الله يقول مامن شيئا الا وقد وكلت به من يقبضها غيرى الا الصدقات فاني اتلفتها بيدي تلفقا حتى ان الرجل ليتصدق بالتمرة وبشق التمرة فاربيها له كما يربى الرجل فأرمه وفصيله فيأتى يوم القيمة وهو مثل جبل احد واعظم من احد ٨١٤ وعنده عليهما السلام انه كان اذا اعطى السائل قبلا يده فقيل له لم تفعل ذلك قال لانها تقع في يد الله قبل العبد قال الرواى واظنه يقبل الخيرا والدرهم ٨١٥ وفي الكافى والعياشى عن الصادق عليهما السلام كان ابى اذا صدق بشئ وضجه في يد السائل ثم ارتد منه فقبله وشممه ثم رده الى السائل ٨١٦ وفي ارشاد الدليلى وقال عليهما السلام

٨١٢ - در مجموعه ورام است که روایت شده از رسول خدا ص که فرمود خدای متعال دفع میکند عذاب از قومی بسبب صدقه فردی از آن قوم .

٨١٣ - در کتاب تفسیر صافی سوره توبه نقل کرده از کتاب کافی که امام ششم عليه السلام فرموده خدای متعال فرمود هیچ عملی نیست مگر آنکه کسی وادر شده که قبض کند غیر از ذات مقدس من مگر صدقات که فرموده خود اخذ میکنم بیدرحمت حتی آنکه مردی ممکن است صدقه بدهد ییکخرما وبشق خرمائی و ما آنرا تربیت کنیم بمثل تربیت کردن مردی بچه شتر خود را و همان دانه وشق خرماید روز قیامت در حالیکه بزرگ شده باشد بآندازه کوه احد و بزرگتر از آن .

٨١٤ - و از آن حضرت رسیده که هر گاه عطائی بسائلی میداد دست خود را میبوسد بحضرت عرضکردن که چرا دست خود را میبوسد میفرمود برای آنکه آن عطیه اول بdest خدا میرسد و بعد بdest سائل : راوی گفت بگمانم در هم وغير آن هر چه میداد میبوسد .

٨١٥ - و در کافی از امام ششم عليه السلام نقل شده که پدرم هر گاه صدقه را بسائل میداد و بdest سائل میگذاشت دو مرتبه برمیگردانید و میگرفت از دست سائل و بوسه مینزد بر آن و میبوئید و بعد رد میکرد بسائل .

٨١٦ - و در کتاب ارشاد است که رسول خدا ص فرمود دیدم بر در بهشت نوشته شده تو حرام هستی بر هر بخيل و ریا کار و عاق والدین و سخن چین

رأیت على باب الجنة مكتوباً انت مجرّمة على كلّ بخييل ومرائيّ وعاق وئام^{۸۱۷} وفيه
قال النبي عليه‌الله‌جَلَّ‌عَزَّ‌وَجَلَّ لِمَا خلق الله الجنة قالت يارب لمن خلقتني قال لك سخى تقى قال ترضيت
يارب^{۸۱۸} وفي حقيقة الفيض قدس سره عن النبي عليه‌الله‌جَلَّ‌عَزَّ‌وَجَلَّ تجافوا عن ذنب السخى فان الله
اخذ بيده كلما عثرا قاله و قال عليه‌الله‌جَلَّ‌عَزَّ‌وَجَلَّ طعام الجود دواء و طعام البخييل داء^{۸۱۹}
في السفينه عن ابي عبد الله عائلا^{۸۲۰} قال اتي رسول الله عليه‌الله‌جَلَّ‌عَزَّ‌وَجَلَّ و فدمن اليمن و فيهم رجل كان
اعظمهم كلاماً و اشدّهم استقصاء في مواجهة النبي عليه‌الله‌جَلَّ‌عَزَّ‌وَجَلَّ غضب النبي عليه‌الله‌جَلَّ‌عَزَّ‌وَجَلَّ حتى التوى
عرق الغضب بين عينيه و تر بد وجهه و اطرق الى الارض فاتاه جبرئيل فقال ربك يقرئك
السلام ويقول لك هذا رجل سخى بطعم الطعام فسكن عن النبي عليه‌الله‌جَلَّ‌عَزَّ‌وَجَلَّ الغضب ورفع رأسه
وقال له لولان جبرئيل اخبرني عن الله عزوجل انك سخى بطعم الطعام لشدت بك و

۸۱۷ - و در آن کتاب است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود پس از آنکه خلق
کرده‌خدا بهشت را عرضکرد پروردگارا مرا برای که خلق فرمود برای هر پر هیز کاری
عرضکرد پروردگارا راضیم .

۸۱۸ - و در کتاب حقيقة فیض نقل شده که رسول خدا فرمود بگذرید از گنامونافمانی
آدم با سخاوت زیرا که خدای متعال مدد کار او است هر گاه لغزشی براو روی دهد میگذرد از
او و فرموده است رسول خدا من غذای آدم با وجود و سخادوای درد است و غذای آدم بخييل
درد است .

۸۱۹ - و در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه‌السلام که فرمود خدمت رسول خدا
جماعتی آورده شد اسیر از یمن و میان آنها بود مردی که از همه سخن و رتر بود و در مواجهه
ولجاج با رسول خدا از همه شدیدتر بود از اینجهت رسول خدا نسبت به او شدید شدغصیش حتی
آثار آن بین چشمان و پیشانی مبارکش ظاهر شد و باحال غضب بزمین نظر میکرد در این
حال جبرئیل نازل شد و گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید این مرد سخی است و بمدم
غذا میخورانیده پس ساکن شد و فرون شست حال حضرت و سردا بلند کرد و فرمودا گرنه اینکه
جبرئیل خبر داد بن من از طرف خدای متعال که تو مردی هستی سخی و غذا بمدم میدهی هر اینه
سخت میگرفتم و تو و تورا عبرت برای دیگران قرار میدادم که شدت رفتار مرا با تو بازماند کان
تو حکایت کنند بعد از شنیدن این کلام آنمرد گفت آیا خدای تو دوست دارد سخا و بخشش را
فرمود بلی : آنمرد تاشنید ایمان آورد و گفت اشهدان لا اله الا وانك رسول الله و گفت شهادت
میدهم که تو رسول خدا هستی و قسم باانکه تو را به پیغمبری فرستاده بعد ازین کسی را از مال
خود نامايد نمیکنم .

جعلتک حديثاً لمن خلفك فقال له الرجل او ان ربك ليحب السخاء فقال نعم قال انى اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله والذى بعثك بالحق لارددت عن مالى احدا ۸۲۰ وفيه عن ابي جعفر ع عليهما السلام قال البر والصدقة ينفيان الفقر ويزيدان في العمر ويدفعان عن سبعين ميتمة سوء ۸۲۱ وفيه عن الصادق ع عليهما السلام عن رسول الله عليهما السلام من سره ان يدفع الله عنه نحس يومه فليفتح يومه بصدقه ۸۲۲ وفيه عن تاريخ ابن النجاشي وذهب بن منيه قال بينما امرأة من بنى اسرائيل على ساحل البحر تغسل ثيابها وصبى لها يدب بين يديها اذ جاء سائل فاعطته لقمة من رغيف كان معها فما كان باسرع من ان جاءه ذئب فلتقم الصبي ف يجعلت تعود خلفه وهي تقول يا ذئب ابني يا ذئب ابني فبعث الله ملكاً انتزع الصبي من فم الذئب ورمى بها اليها وقال لقمة بلقمة ۸۲۳ عن دعوات رواندى عن النبي عليهما السلام قال على كل مسلم في كل يوم صدقة قيل من يطيق ذلك قال عليهما السلام اما طنك الا ذى عن الطريق صدقة وارشادك الرجل الى الطريق صدقة وعيادتك المريض صدقة وامرتك بالمعروف

۸۲۰ - و در آن کتاب است از امام پنجم عليه السلام که فرمود نیکی و صدقه برطرف میکند فقر را و آن دو زیاد میکنند عمر را و جلو میگیرند از هفتاد بلای مرگبارد .

۸۲۱ - و نیز در آن کتاب نقل است از امام صادق عليه السلام که رسول خدا ص فرموده هر که خورستند میشود که دفع شود از او نحوست روزش پس ابتدا کند روزش را بصدقه .

۸۲۲ - و نیز در آن کتاب است از تاریخ ابن نجاشی از وہب پسر منیته که گفت ذنی بود از بنی اسرائیل بر لب دریا و لباس می شست و بچه او پیش رویش راه میرفت درین سائلی آمد و زن بدوا لقمه از نانی که با او بود داد چیزی نگذشت که گرگی آمد و بچه زن را بدھان گرفت و رفت : زن عقب گرگ دوید و فریاد میزد پسرم ای گرگ پسرم : خدا ملکی فرستاد تا بچه را از دھان گرگ گرفت و انداخت او را پیش مادرش و گفت این لقمه عوض آن لقمه که بسائل دادی .

۸۲۳ - از کتاب دعوات رواندى نقل است از رسول خدا ص که فرمود بر هر مسلمانی لازم است در هر روز صدقه گفته شد که طاقت دارد که هر روز صدقه بدهد فرمود ص برداشتن تو خارو سنگ و کلوخی از سر راه صدقه است : راهنمایی توکسی را بر اهی صدقه است : عیادت کردن تو از مريض صدقه است : امر تو بمعروف صدقه است : نهی تو از منکر صدقه است : رد سلام صدقه است .

صدقة ونهيک عن المنكر صدقة ورد السلام صدقة ۸۲۴ في الحقائق عن النبي ﷺ من الصدقة افضل عند الله من مائة الف درهم قيل وكيف ذلك يارسول الله قال ﷺ اخرج رجل من عرض ماله مائة الف درهم يتصدق بها واخرج رجل درهما من درهمين لا يملك غيرهما طيبة بهما نفسه فصار صاحب الدرهم افضل من صاحب مائة الف درهم ۸۲۵ مجموعة ورام ص ۴۶۸ قيل كان حارثة بن النعمان قد ذهب بصره فاتخذ خيطا من مصاله الى باب حجرته ووضع عنده مكتلا من التمر فكان اذا جاء المسكين يسئل اخذ من ذلك المكتل ثم اخذ بطرف الخيط حتى يتناوله وكان اهله يقولون نكفيك فيقول مناولة المسكين تقوى ميتة السوء ۸۲۶ آداب النفس ويروى ان النبي ﷺ دخل غصنة مع بعض اصحابه فاجتنى منها سوا كين احدهما معوج والآخر مستقيم فدفع المستقيم الى صاحبه فقال له يارسول الله كنت احق بالمستقيم مني فقال ﷺ ما من صاحب يصاحب

۸۲۴ - در کتاب حقائق است از رسول‌خدا ص که فرمود گاهی درهی از صدقه بر تراست نزد خدا از صدهزار درهم : گفته شد چگونه می‌شود یارسول‌الله فرمود مردی میدهد از اطراف مال خود صدهزار درهم صدقه و دیگری یک درهم از دو درهم که دارد میدهد در حالیکه غیر آن ندارد و خوشحال است به آن دو درهم : پس این یک درهم افضل و برتر است از صاحب آن نسبت بصاحب صدهزار درهم .

۸۲۵ - در مجموعه ورام نقل شده که حارثة بن نعمان نایبنا شده بود رسمنانی گرفته بود از مکان نمازش تا درخانه‌اش و گذاشته بود سبدی از خرما نزد خودش و گاهی که فقیری وسائلی می‌آمد خرما از ظرف بر میداشت و بوسیله رسمنان خود را در میرسانید . و خرما را بفقیر میداد و کسان او می‌گفتند ما بجای تو وعوض تو می‌بریم : می‌گفت خود چیز دادن بفقیر فگامیدار انسان را از مرگ‌های بد

۸۲۶ - در کتاب آداب النفس روایت شده از رسول‌خدا ص کهواردشد در محل درخت زاری با بعضی از اصحاب و آن بزرگوار داده چوب برای مسواله جدا کردیکی کج و معوج بود و دیگری راست بود : آن یکی که راست و مستقیم بود داد حضرت بکسیکه خدمت حضرت بود عرض کرد یارسول‌الله شما ساز او ارت هستید بآن یکی که راست است از من رسول‌خدا ص فرموده بیچ کس نیست مصاحب و رفاقت کنده کسی اگر چه ساعتی از روز باشد مگر آنکه پرسیده خواهد شد از مصاحب او که آیا اداء و رعایت حقوق خدائی درباره او شده یا خیر تضییع شده

صحابا ولوساعة من نهار الاسئل عن صحبتة هل اقام فيه حق الله او اضعافه^{٨٢٧} في السفينه
في ام نزل في صلة الامام واداء حقه انه مامن شيئاً احب الى الله عزوجل من اخراج
الدرهم الى الامام وان الله ليجعل الدرهم في الجنة مثل جبل احد^{٨٢٨} في الكافي عن ابي
اسمعيل قال قلت لا بـي جعفر عليه السلام جعلت فداك ان الشيعة عندنا كثير فقال فهل يعطف
الغنى على الفقير وهل يتتجاوز المحسن عن المسى ويتواسون فقلت لا فـقال عليه السلام ليس
هؤلاء شيعتنا الشيعة من يفعل هذا^{٨٢٩} لـي و قال عليه السلام درهم يعطيه الرجل في حال صحته
خير من عتق رقبة عند الموت^{٨٣٠} وفيه وقد روی ان رجال شابا من الانصار جمع ما
كثيراً من الحال فمرض وعاده عليه السلام في جماعة فقال له يا رسول الله او صيك ان تتصدق

٨٢٧ - در کتاب سفینه درباره صله واداء حق امام وارد شده که نیست چیزی محبو بر
نzd خدا از دادن یکدربهم از حق امام به امام و خدا میگرداند یکدربهم را در بهشت بمثل
کوه اند

٨٢٨ - و در کتاب کافی وارد است از ابی اسماعیل که گفت بامام باقر عرض کردم
فدايت شوم شیعه نزد ما زیاد هستند فرمود آیا عطوفت دارد غنی نسبت بفقیر : آیا گذشت از
یکدیگر دارند و آیا مواتات دارند بایکدیگر گفتم خیر امام علیه السلام فرمود نیستند آنها
شیعیان و پیروان ماشیعه آنکسی است که این کارها را بکنند

٨٢٩ - در کتاب لالی نقل شده که رسول خدا فرموده یکدربهم که عطا کند انسان در حال
سلامت و صحت بهتر است ازینه آزاد کردن دم مرگ

٨٣٠ - و در آن کتاب است که روایت شده مردجواني از انصار جمع کرد مال زیادی از
حال پس مرض شد و رسول خدا با جمیع از اعیادت کردن: خدمت حضرت عرض کرد یا
رسول الله شمارا وصیت میکنم باینکه بعد از من صدقه بدھید اموال من اتمام بفقر او مساکین بدست
مبارک خودت رسول خدا قبول فرمود وصیت او را: پس از آنکه فوت نمود رسول خدا امر فرمود
اموال و ثروتش را جمع آوری کردن بعد تشریف برد خانه او و صدقه داد اموال او را بدست
مبارک خود: راوی میگوید با خود گفتم خوش باحال ثروتمندان خیر دنیا و آخرت دارند در
این وقت بمن نظری کرد رسول خدا من و برداشت یکدانا خرما از مال او و دست خود را بلند
کرد بطوریکه زیر بغلش دیده میشد و بعد بمن فرمود چیست بدست من گفتم فدايت شوم یک-
دانه خرمائی است فرمود قسم بخدائیکه مرا بحق فرستاده و براستی رسول خدا گردا نیده:
اگر صدقه میداد این یکدانه را این مرد بدست خود هر آینه بهتر بود از تمام آنچه من صدقه
داد از او

اموالی کلها علی الفقراء والمساكین بیدك بعده فاتی فقبل رسول الله وصیة فلمامات امر بضبط امواله ثم ذهب فی داره و تصدق امواله کلها بیده فقال الرأوى قلت فی نفسی لا اعنيء خیر الدنيا والآخرة فنظر رسول الله ﷺ الى علم ما اضمرته فاخذ تمرة من ماله ورفع يده حتى ظهر ابطه ثم نظر الى "فقال ما الذي بیدی فقلت جعلت فداك تمرة واحدة من التمرات فقال الذي ارسلني بالحق نبیا صدقنا لو تصدق هذا الرجل بیده تمرة واحدة لكان خیر الهمّا تصدقه عنہ ۸۳۱ لی قال النبی ﷺ الذي بعنی بالحق نبیا ان عبدا من عباد الله لیقف يوم القيمة موقيعا يخرج عليه من لهب النار اعظم من جميع جبال الدنيا وحتى ما يكون بينه وبينها حائل بیناهو كذلك وقد تحریر ان بطائر في الهواء رغيف

۸۳۱ - در کتاب لالی نقل شده که رسول خدا ص فرمود قسم با خدائیکه مرا بحق به پیغمبری بر گزیده : بدرستیکه بندۀ از بندگان خدا میایستد روز قیامت به یک محلی که رومیا ورد بر او از شعلۀ آتش جهنم یک شعلۀ که بزرگتر باشد از جمیع کوههای دنیا و نباشد بین او و آتش حائلی در این بین که سر گردان است چه کند ناگاه پیدا شود در هوا پرنده که عبارت باشد از قرص نان و یا درهم و دیناری که بوسیله آن دست گیری کرده برادر مؤمنی را ویا مهمانی کرده و آن میآید دور او رامیگیرد مثل بزرگتر داعره برگرد او و مانع میشود از شعلۀ آتش بطوریکه به او نمیرسد از گرمی و دود آن چیزی تا آنکه داخل بهشت شود : گفته شدیما رسول الله این مقدار اثر دارد مواسات با برادر دینی : فرمود رسول خدا قسم با خدائیکه مرا بر سالت فرستاده که هر آینه فائدۀ میدهد دستگیری بعضی از مؤمنین را از این هم زیادتر و بزرگتر : و چه بسا روز قیامت مثل میشود گناهان و بدیهای بعضی از مؤمنین برادران دینیش و همین گناهان بزرگ میشود تا چند برای بطوریکه دفاتر و صحائفش پرشود و توزیع شود کارهای نیکش بر طلبکارهای مؤمنین که بست خود ستم کرده بآنها و بین بان خود در دنیا پس میماند سر گردان و بیچاره و محتاج است بسوی حسناتی که معادل شود با گناهانش : در این وقت میآید پیش او برادر مؤمنی که نیکی کرده به او در دنیا و میگوید بخشیدم من بتوقیم حسناتم در مقابل آنچه بمن عطا کرده در دنیا تا بواسطه آنها خدا بیامر زد تو را از قبل خدا ندامیر سدت که اعمال نیکت را بخشیدی پس خودت بجهه سبب داخل بهشت میشوی عرض میکند خدایا بوسیله رحمت و کرم تو : خدای متعال میفرماید تو احسان کردی بر برادر دینیت بتمام حسنات و ما که خالق تو هستیم سزاوار قریم به بخشش و کرم واذ قبل برادرت قبول کردیم اعمال تو را وافزودیم و اضافه کردیم برای خود تو : و بردار دینی ترا از افضل بهشت قرار دادیم

اوحية فضة قدواسي بها اخا مؤمنا على اضافته فينزل حواليه فيصير كاعظم مستدير ا
حوله ويصد عنه ذالك اللهب فلا يصيبه من حرّها ولا دخانها شيئاً الى ان يدخل الجنة
قيل يا رسول الله وعلى هذا يقع مواساته لاخيه المؤمن فقال رسول الله عليه السلام والذى بعثنى
بما الحق نبيا انه لينفع بعض المؤمنين باعظم من هذا او بما جاء يوم القيمة يمثل له سيااته
واسائمه الى اخوانه المؤمنين وهي التي تعظم وتتضاعف فتتملى بها صيافنه وتتفرق
حسنااته على خصمائه المؤمنين المظلومين بيده ولسانه فيتحير ويحتاج الى حسنات
توازى سيآته فیأته اخ له مؤمن قد كان احسن اليه في الدنيا فيقول له قد وهبت لك
جميع حسناتي بأذا ما كان منك الى في الدنيا ليغفر الله لك بها فيقول الله تبارك وتعالى
فافت بماذا تدخل جنتي فيقول برحمتك يارب فيقول الله تبارك وتعالى جدت عليه
بجميع حسناتك ونحن اولى بالجود منك والكرم وقد تقبلتها عن اخيك وقد زدتها
عليك واضعفتها لك فهو من افضل اهل الجنان ٨٣٢ وفيه وروى في المجالس ان الخليل
عَلَيْهِ السَّلَام لما كان من عادته ان لا يأكل طعامه الامع الضيف ومضى عليه يوم وليلة ولم ينزل
عليه ضيف فخرج في طلبه الى الصحراء فإذا رجل اكھيلا قبله فدئ منه وتفحص عن

٨٣٢ - ودر آن کتاب است که روایت شده در کتاب مجالس که حضرت خلیل علیه السلام
عادتش براین بود که غذا نمیخورد مگر با مهمان روز و شبی گذشت بر او وهمانی بر او وارد
نشد : رفت بطلب مهمان بطرف صحراء و برخورد بمرد کهن سال رفت نزدیک و از حال او
جویا شد دانست که او بت هی پرستد : از اینجهت تأسف خورد و گفت به او اگر خدا پرست بودی
هر آینه بهمانی میبردم تورا مرد گذشت از حضرت خلیل ورفت : جبرئیل نازل شد و گفت خدایت
یاخیل میفرماید بدستیکه این مرد مشکوک و منکر ذات مقدس مابود هفتاد سال و ما در این
هفتاد سال به او روزی دادیم و کوتاهی نکردیم در رزق او و تو منع کردی از اوروزی یکروز رابه
گمان اینکه خدا پرست نیست
تعقیب کرد حضرت خلیل از او و تندرفت تا او را یافت و از اورخواست کرد که مهمانی
او را پیدیرد . آنمرد پرسید که چهشد من را رد کردی اول والحال اصرار داری : برای او
بیان کرد که جبرئیل خطاب عتاب آمیز از طرف خدای متعال بمن فرمود : در این هنگام آنمرد
گفت مخالفت همچون خدائی از مررت و انصاف دوراست و ایمان آورد و از بزرگان خدا
پرستان گردید

حاله فعلم انه يعبد الا ضام فتأسف الخليل وقال له لو كنت مسلما لاضيفك فمضى عنه الرجل واخذ بطريقه : فنزل جبرئيل وقال يا خليل ان الله تعالى يقول ان هذا الرجل كان مشركا كافرا بي منه سبعين سنة فرزقته ولم اقص رزقه وانت منعك منه نهارا زعموا منك انه ليس بمسلم فعقبه الخليل وعجل في السير فطلبته للضيافة فسئلته الرجل عن رد الاول واصرار الحال فحكي له بنزول جبرئيل بخطاب ربه خطاب عتاب وقهقحال الرجل ما كان مخالفه هذا رب من المروءة والانصاف فاسلم وصار من الاكابر ٨٢٣ فيه عن الثمالي انه سمع على بن الحسين عليهما السلام يقول لمولاه له لا يعبر على بابي سائل الا اطعمته فهو فان اليوم يوم الجمعة قالت قلت له ليس كل من يسئلنا مستحقنا فقال يا ثابت اخاف ان يكون بعض من يسئلنا محققا فلا انطعمه ونرده فينزل بنا اهل البيت ها نزل بيعقوب وآل اطعمتهم ٨٣٤ وفي خبر آخر قال معلى خرج ابو عبدالله عليهما السلام و معه جراب من خبز فاتينا ظلة بنى ساعده فاذا نحن بقوم نيمان يجعل يدس الرغيف والرغيفين حتى اتى على آخرهم ثم انصر فنا فقدت جعلت فداك يعرف هؤلاء الحق فقال عليهما السلام لوعر فوه لواسيناهم بالدقه والدقه هي الملح .

٨٣٣ - ودر آن کتاب نقل شده از ثمالي که گفت شنیدم على بن الحسين عليه السلام میفرمود بکنیزی که مبادا عبور کند بر در خانه مسائلی مگر آنکه به او طعام بدھید زیرا که امروز جمعه است عرض کرد بحضرت هر که از ماجیز بخواهد که مستحق نیست : فرمودای ثابت میترسم بعضی از سائلین مستحق باشند و مارد کنیم واورا طعام ندهیم : پس برسد بما اهلیت آنچه بیعقوب رسید : بخورانید بسائلین طعام

٨٣٤ - ودر آن کتاب است که در خبری آمده که معلى گفت خارج شد امام ششم عليه السلام از منزل وبا او بود انبانی از نان آمدیم تابه سایه بانهای بنی ساعده رسیدیم مردمی خوابیده بودند حضرت یک نان و دونان کنار خوابگاه آنها گذاشت تا آخر آنها وبعد بر گشتم : گفتم فدایت شوم

آیا تمام اینها عارف بحق هستند و امام شناس فرمودا گر عارف بودند که هر آینه مواسات میکردم حتی بنمک طعام

٨٣٥ في السفيه وروي في قصة السامری ان موسى عليه السلام هم بقتله فاوحى اليه
ان لا يقتله لانه سخي

٨٣٦ وفيه قال امير المؤمنین عليه السلام كان رسول الله اجود الناس کفا واکرمه
عشرة من خالطه فعرفه احبيه .

٨٣٧ وفيه عن النبي صلوات الله عليه قال انا اديب الله وعلى اديبی امری ریبی بالسخاء
والبر ونهانی عن البخل والجفاء وما من شيء ابغض الى الله عزوجل من البخل
والجفاء وما من شيء ابغض الى الله عزوجل من البخل وسوء الخلق و انه ليفسد
العمل كما يفسد الطين العسل قال جابر بن عبد الله ماسئل رسول الله شيئاً فقط فقال لا.
٨٣٨ وفيه حکی المسعودی في مروج الذهب ان سائل او قف على عبید الله بن العباس

٨٣٥ - در کتاب سفینه وارداست که روایت شده در قنیه سامری براینکه موسی قصد کرد
کشن او را وحی رسید از خدا به موسی که نکشد اورا زیرا که او سخی است
٨٣٦ - و در آن کتاب است که امیر المؤمنین (ع) فرمود رسول خدا با سخاوت ترین
مردم بودو با هر که آمیزشی داشت اگرام می کرد اورا آنسخون می شناخت حضرت را و اورا
دوست میداشت

٨٣٧ - و در آن کتاب است از رسول خدا ص که فرمود من مؤدب شده خدا هستم وعلی
مؤدب شده من است: دستور داده خدا من را به سخاوت و نیکی منع کرده از بخل و ستم کردن: و نیست
چیزی مبغوض تر نزد خدا از بخل و بد خلقی و بد خلقی فاسد میکند عمل راهما نظری که گل فاسد
میکند عسل را: جابر بن عبد الله گفت هیچ کاه چیزی خواسته نشد از رسول خدا که در جواب
نه بگوید

٨٣٨ - و در آن کتاب است که مسعودی در مروج الذهب حکایت کرده است که مسد
سائلی ایستاد نزد عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب و گفت صدقه بدهار آنچه خدا بتوداده است
زیرا بمن خبر رسیده که عبید الله بن عباس بسائلی هزار درهم داده واعتذار هم جسته گفت من
کجا و عبید الله کجا: گفت یعنی تو کجا و او در حسب یا در زیبادی اموال گفت در هر دووجه گفت
اما حسب در مردم داری اوست و نیک کرداری او وققی نیک رفتار کردن می شوی مردی با حسب:
عبید الله دوهزار درهم داده واز او عذر خواست: سائل گفت اگر تو عبید الله نیستی: پس تو
بهتری از او: و اگر او هستی پس امروز تو بهتری از دیروز: پس عطا کردهزار درهم دیگر:
سائل گفت اگر تو عبید الله هستی بدرستی که تو با سخاوت اهل زمان خود هستی و کمان ندارم
تورا مگراز قوم و طایفه که محمد رسول الله از آن طایفه است و تورا قسم میدهم بخدا تو عبید الله

بن عبد المطلب وقال تصدق بما رزقك الله فاني نبشت ان عبيدا الله بن العباس اعطى سائلا الف درهم واعتذر اليه فقال واين انا من عبيدا الله : قال اين انت في الحسب او في كثرة المال قال فيها جميما قال ان الحسب في الرجل مروته وحسن فعله فاذ فعلت ذالك كنت حسيبا فاعطاه الف درهم واعتذر اليه فقال له السائل ان لم تكن عبيدا الله فانت خير منه وان كنت هو فانت اليوم خير منك امس فاعطاه الفا ايضاً فقال لئن كنت عبيدا الله انك سمح اهل دهرك و ما اخالك الامن رهط فيهم محمد رسول الله عليه السلام فاسألك بالله انت هو قال نعم قال والله ما اخطأت الا باعتراض الشك بين جوانحى والافهنه الصوره الجميلة والهيئة المنيرة لا يكون الا في نبي او عترة نبي.

٨٣٩ جامع الاخبار قال رسول الله عليه السلام الجنة دار الاسخياء وقال الصادق عليه السلام

السخي الكريم الذي ينفق ماله في حق.

٨٤٠ وفيه روى عن أبي عبدالله عليه السلام قال لجاهل سخي افضل من شيخ او ناسك بخيل وفي حديث آخر عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله عليه السلام اشاب رهق في الذنب سخي احب إلى الله تعالى من شيخ عابد بخيل.

٨٤١ مكارم الاخلاق عن الصادق عليه السلام قال رأيت المعروف كاسميه وليس شيئا

هستي يانه : گفت بلی گفت سائل بخداقسم من خطانکردم مگر باین شکی که دردل گذراندم و گرفاین شمایل نیکو و رخسار نورانی یافت نمیشود مگر در کسیکه پیغمبر باشد یا از خانواده باشد که پیغمبری در آن باشد

٨٣٩ - در کتاب جامع الاخبار است که رسول خدا فرمود بهشت خانه سخا و تمدن است: امام ششم فرموده است آدم سخی و با کرامت کسی است که اتفاق کند مالش را در راه حق و در آن کتاب روایت شده از امام ششم علیہ السلام که فرمود آدم جاہل و نادان

سخی و ما بخشش بر تراست از پیر عابدیکه بخیل باشد و در حدیث دیگر یست از امام ششم علیہ السلام که فرمود رسول خدا فرموده جوان عاصی با سخاوت وجود محبو بر تراست نزد خدا از عابد بخیل

٨٤١ - و در کتاب مكارم الاخلاق از امام ششم علیہ السلام روایت شده که فرمود دیدم معروف و سخا را مثل نامش در بلندی وعظمت و نیست چیزی بر تراز معروف مگر ثواب و اجر آن و آنچه بر آن بار است همان اجر و ثواب است و نیست اینطور که هر که دوست بدارد نیکی و

افضل من المعروف الا ثوابه و ذلك يراد منه وليس كل من يحب ان يصنع المعروف الى الناس يصنعه وليس كل من يرغب فيه يقدر عليه ولا كل من يقدر عليه يمُؤذن فاذ اجتمع الرغبة والقدرة والاذن فهناك تمت السعادة للمطالب والمطلوب اليه.

٨٤٢ وفيه عنه عليه السلام قال اذا اردت ان تعلم اشقي الرجل امسعید فانظر معرفة الى من يصنعه فان كان يصنعه الى من هو اهله فاعلم انه خير وان كان يصنعه الى غير اهله فاعلم انه ليس له عند الله خير.

٨٤٣ مكارم الاخلاق عن الصادق عليه السلام قال رأيت المعروف لا يصلح الا بثلاث خصال تصغيره وستره وتعجيله فانك اذا صغرته عظمت عند من تصنع اليه و اذا سترته تمّمة و اذا عجلته هنأته وان كان غير ذلك محققتة و نكده.

٨٤٤ لا لى وقدروى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سئل جبرايل عن الصدقه فقال يا

احسان بمردمرا بتواند انجام دهد: ونيست که هر که راغب بر آن باشد قدرت پیدا کند و نیست اینطور که هر که قدرت داشته باشد اذن داشته باشد: بلکه هر گاه رغبت و قدرت و اذن در کسی جمع شد تمام شده اسباب نیل و رسیدن باین فیض

٨٤٢ - و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که فرمود هر گاه خواستی بدانی شقاوت و سعادت کسی را نظر کن با حسن او بهین در محل است یا نه اگر احسان او در محل بود اهل بدانکه عاقبت او خیر است و اگر دیدی احسان او در غیر محل است بدان که نیست برای افزای خدا اجر و مزد و ثوابی

٨٤٣ در مكارم الاخلاق نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرمود ندیدم بذل وبخشش به صلاح در آید مگر بسه چیز ، کوچک شمردن : و پنهان کردن : و سرعت در آن : زیرا و قتی کوچک شمردی بزرگ میشود در نظر کسی که به او اعطاشد: و هر گاه پنهان کردی تمام کردی لطف خود را : و هر گاه تعجیل در آن کردی گوارا کردی آنرا اگر غیر از این کردی باطل کردی وازین بردی آنرا

٨٤٤ - در کتاب لالی نقل است که روایت شده از رسول خدا ص که سؤل فرموده از جبرايل از صدقه جبرايل گفت یار رسول خدا صدقه برقیح قسم است یکی بهده برابر : و یک قسم یکی بهفتاد برابر : و یک قسم یکی بهفتاد صدقه برابر : و یک قسم یکی بهفتادهزار برابر : و یکی به صدهزار برابر : رسول خدا ص فرمود چیست بیان آن یا جبرايل : گفت یکی بهده برابر صدقه به عموم مردم است که محتاج باشند و دارای صحت بدن باشند : و یکی بهفتاد برابر صدقه به

رسول الله الصدقه على خمسة اقسام واحدة عشرة : وقسم : واحد بسبعين وقسم واحد بسبعمائة : وقسم واحد بسبعين الفا : وقسم : واحد بمائة الف : فقال رسول الله عليه السلام ما تفسير ذلك يا جبرئيل قال واحد بعشرة على سائر الناس المسندين صحيحي البدن : والواحد بسبعين اذا كان المستحق لا يمكنه الاكتساب بمرض او غيره : والواحد بسبعمائة اذا كان المستحق من آل رسول الله عليه السلام : والواحد بسبعين الفا اذا كان لارحامه او ابيه : والواحد بمائة الف اذا كان طالب العلم صحيحي حاكم او مريضا لانه يتقوى على طلب العلم وينفع به عباد الله .

٨٤٥ في الوسائل عن بعض اصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله عليه وآله انا شافع يوم القيمة لاربعة اضاف ولو جاءوا بذنب اهل الدنيا : رجل نصر ذريته : ورجل بذل ماله لذرته عند الضيق : ورجل احب ذريته باللسان والقلب : ورجل سعى في حوايج ذريته اذا طردوا او شروا .

٨٤٦ وفي الوسائل ايضاً وقول الصادق عليه السلام اذا كان يوم القيمة نادى مناديه

محاججي است که بواسطه مرض وغیره قادر بر کسب نباشد : ویکی به قصد برابر هنگامی است که مستحق از اهليت رسول خدا باشد : ویکی به قصد هزار زمانی است که به اقربا ویا پدر داده شود ویکی بصد هزار برابر هنگامیت که صدقه بطريق علم داده شود چه صحیح باشد و چه مريض زیرا که با آن صدقه قوت میابد بر طبق علم و فائدہ میبرند ازاو بندگان خدا

٨٤٥ - در کتاب وسائل نقل شده از بعض اصحاب از امام ششم ع از رسول خدا ص که فرموده است من شفاعت میکنم روز قیامت چهار طایفه را ولو آنکه دارای گناه اهل دنیا باشند : مردیکه یاری کند ذریه مرا : و مردیکه بذل کند مالش را به ذریه من در نزد گرفتاری آنها و مردیکه دوست بدارد ذریه مرا بدل وزبان و مردیکه سعی کند در حوايج ذریه من هنگامي که از ديار خود دور شوند و یا در بیابان بمانند

٨٤٦ - و نیز در کتاب وسائل است از امام ششم علیه السلام که فرمود و قنیکه قیامت پیا شود ندا میکند منادی که ای گروه مخلوق ساکت باشید زیرا که محمد ص با شماها صحبت میکند: در این هنگام تمام خلق ساکت میشوند پس میایستد رسول خدا ص و میگوید ای گروه خلاائق هر که را که ازاونزدمن نیکی میباشد و یا منتی و یا بذل و بخشش پس بیاید و برخیزد تا جز ادهم اورا : خلاائق میگویند پدران و مادران ما فدای شما بادچه نیکی و چه منتی و چه

الخالق انصتوا فان محمدًا عليه وآله يكلمكم فتنصت الخلائق فيقوم النبي عليه وآله
فيقول يامعشر الخالق من كانت له عندي يدا و منه او معروف فليقيم حتى اكافيه
فيقولون بايأ او امهاتنا واى دوای منه واى معروف لتابل اليدين والمنه والمعروف
له ولرسوله على جميع الخالق فيقول لهم بلى من آوى احدا من اهليتي او بربهم
او ك ساهم من عرى او اشبع جائعهم فليقيم حتى اكافيه فيقوم اناس قد فعلوا اذاك فيأتى
النداء من عند الله تعالى يامحمد يا حبيبي قد جعلت مكافاتهم اليك فاسكنهم من
الجنه حيث شئت قال فيسكنهم في الوسيلة حيث لا يحجبون عن محمد عليه وآله واهليته.
٨٤٧ في الوسائل عن ابي حمزة عن ابي عفرا قال قال اذا كان يوم القيمة جمع الله
الاولين والآخرين فينادي مناد من كانت له عند رسول الله عليه وآله يد فليقيم فيقوم عن
من الناس فيقول ما كانت اياديكم عند رسول الله عليه وآله فيقولون كنا نصل اهليته من
بعده فيقال لهم اذهبوا فطوفوا في الناس فمن كانت له عندكم يد فخذلوا بيده
وادخلوه الجنة .

٨٤٨ و فيه عن دعبدل بن علي عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آباءه

بخششی است برای ما بلکه لطف و منت و بخشش از طرف خدا و رسول خداست بر جمیع خلاائق رسول خدا با آنها میرماید چرا هر که پناه داده بیکی از اهلیت من یا نیکی کرده با آنها یا پوشانیده از بر هنگی یاسیر کرده گرسنه را از آنها پس بیاید و بایستد تا جزا هم پس میایستند جماعتی که کرده اند این کارها را پس ندا میرسد از جانب خدای متعال که ای محمد ای دوست من قرار دادم سزای عمل آنها را بآخود تو جایده آنها را در بهشت هر جا که تومیل داری پس رسول خدا من جای دهد آنها در محلی که نامیده میشود و سیله که پرده و حجابی بین او و رسول خدا و اهلیتیش نباشد.

۸۴۷ - و در کتاب وسائل است ازابی حمزه از امام پنجم علیه السلام که فرمود روز قیامت که بشود جمع کند خدا اولین و آخرين را پس نداکند منادی هر که برای او نزد رسول خدا ص حقی است پس بایستد جماعتی از مردم منادی میگوید چه حقی داردید شما نزد رسول خدا کویند مارعایت کردیم اهلیت رسول خدا را بعداز او : در این هنگام گفته شود به آنها بروید گردد کنید میان اهل همسر هر که نیکی کرده بهشما بگیرید دست او را و داخل بهشت کنید اورا

۸۴۸ - و در آن کتاب نقل است از دعبدل از علی بن موسی الرضا ع از پدرش و اجداد

عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ اربعة انا لهم شفيع يوم القيمة المكرم لذرتي من بعدي: والقاضي لهم حوالجهم : وال ساعى لهم في امورهم عند ما اضطروا اليه: والمحب لهم بقلبه ولسانه .

٨٤٩ لى وفي خير قال ابو بصير كنا عند ابو عبد الله علیه السلام و معنا بعض اصحاب الاموال فذكروا الزكوة فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الزكوة ليس بمحظها صاحبها انما هو شئ ظاهر انما حقن بها دمه وسمى بها مسلما وان عليكم في اموالكم غير الزكوة فقلت اصلاحك الله وما علينا في اموالنا غير الزكوة فقال سبحان الله اما تسمع الله يقول في كتابه والذين في اموالهم حق معلوم ثم قال قلت له ان لنا جير اذا اذا اعندهم متاعا كسروه وافسدوه فعلينا جناح ان نمنعهم قال علیه السلام ليس عليكم جناح ان تمنعوهم اذا كانوا كذلك .

٨٥٠ في الرسائل عن اسماعيل بن عبد الخالق قال قال ابو عبد الله ان من بقاء بزرگوارش عليهم السلام كه رسول خدا فرموده چهار طبقه هستند که من شفاعت میکنند آنها را در قیامت:

اکرام کننده بذریه من از بعد من : وکسی که برآورد حاجت آنها را : وکسی که سعی کند در کار آنها هنگامی که مضطر باشد : وکسانی که دوست بدارند آنها را ببدل وزبان - در کتاب لالی نقل شده که ابو بصیر گفت که مخدمت امام ششم ع بودیم باجمعي از اهل ثروت و مکنت آنها نامی ارزکوته بر دند حضرت فرمود دادن زکوته واجب باعث توصیف و تحمید صاحب آن نیست زیرا که آن ضروری دین است و اگر نداد خون او هدر است و مسلمان نامیده نمیشود : و بدرستی که بر شما است در اموال شما غیر از زکوته ابو بصیر میگوید عرض کردم آن چیست که در اموال ما است غیر از زکوته فرمود سبحان الله مگر نشنیدی که خدا میفرماید در کتاب و قرآن شریف آنچنان کسانیکه در اموال آنها است حقی معلوم : بعد گفتم بحضرت بدرستیکه ما همسایگانی داریم که هر گاه عاریه بدهیم آنها چیزی می شکنند آنرا وضعیع میکنند : آیا بر ما باسی است اگر دریغ بداریم از آنها حضرت فرمود نیست بر شما باکی و باسی اگر دریغ بداریم از آنها در این صورت و اگر این طور باشند

- در کتاب وسائل نقل است از اسماعیل پسر عبد الخالق که گفت امام ششم عليه السلام فرمود بدرستیکه از بقاء مسلمین واسلام این است که اموال قرار گیرد نزد کسیکه

ال المسلمين وبقاء الاسلام ان تصير الاموال عند من يعرف الحق ويصنع المعروف : و
ان من فناء الاسلام وال المسلمين ان تصير الاموال في يدي من لا يعرف فيها الحق ولا
يصنع فيها المعروف .

^{٨٥١} وفي دعى ابي حمزه الشمالي قال قال لى ابو جعفر ع تبارك الله جعل للمعروف
اها لامن خلقه حبب اليهم فعاله ووجه لطلاب المعروف الطلب اليهم ويسر لهم قضاه
كمما يسر الغيث الأرض المجدبة وان الله جعل للمعروف اعداء من خلقه بعضا اليهم
فعاله وحظر على طلاب المعروف الطلب اليهم وحظر عليهم قضاه كما يحظر الغيث
على الأرض المجدبة ليهلكها ويهلك اهلها وما يغفو الله اكثرا .

^{٨٥٢} في الوسائل على بن يقطين قال قال لى ابو الحسن موسى ع تبارك الله كان في بنى

حق بشناسد و باجود و سخا باشد : و از فناء و نیستی آثار اسلام و مسلمین این است که قرار
گیرد نزد کسیکه حق خدا را در آن مال نداند و بذل و بخششی نکند از آن مال .

^{٨٥١} - و در آن کتاب است از ابی حمزه که گفت فرمود بمن امام پنجم عليه السلام
خدای متعال قرار داده برای بذل و بخشش عده را قبل از خلق خود و محبوب آنها قرار
داده کردار خود را : و مصروف گردانیده مطالبه محتاجین را بسوی آنها بطوری هستند آن
عده که از قضاe حاجت مسروط و خوشحالند آنطوریکه مسروط میکند باران زمینهای خشک
محاج به آب را : و بدرستیکه خدا قرار داده دشمن بذل بخشش عده از مخلوق خود را :
و این دسته خشمگین هستند از کردارهای برخلاف میل خود ولو باراده باری تعالی باشد : و
منع کرده محتاجین را از اظهار حاجت نزد آنها و منع کرده آنها را از برآوردن حاجت
کما اینکه گاهی منع میکند باران را از ریزش برفان نمین خشگ تا هلاک کند آن زمین و
اهل آنرا وغفو کرم خدای متعال زیادتر است .

^{٨٥٢} - و نیز در کتاب وسائل نقل شده که على بن يقطین گفت فرمود بمن حضرت
موسی بن جعفر عليه السلام که در بنی اسرائیل .

خدا پرستی بود و همسایه داشت کافر و آن کافر ارافق میکرد یا آن خدا پرست و بذل و بخشش
میکرد به او تا در دنیا بود : پس از آنکه آن کافر از دنیا رفت بناکرد خدا برای او در میان
آتش خانه از گل و او را از سوزش آتش نگه میداشت ورزق هم از خارج برایش میرسید و
به او گفته میشد این سزای بذل تو است که بهمسایه مؤمن خود میکردی و این سزای کردار
نیک و عطا های تو میباشد که در دنیا بفلان پسر فلاں نموده .

اسرائيل مؤمن وكان له جار كافر فكان الكافر يرافق بالمؤمن ويوليه المعروف في الدنيا فلما ان مات الكافر بنى الله له بيته في النار من طين وكان يقيمه حرها ويأطيه الرزق من غيرها وقيل له هذا ما كنت تدخله على جارك المؤمن فلان بن فلان من الرفق وتوليه من المعروف في الدنيا .

^{٨٥٣} وفيه عن علي بن جعفر عن أخيه موسى عليه السلام قال أخذ أبي بيدي ثم قال يا بنى ان أبي محمد بن علي أخذ بيدي كما أخذت بيدي و قال ان أبي علي بن الحسين أخذ بيدي وقال يا بني افعل الخير الى كل من طلبته منك فان كان من اهله فقد اصبت موضعه وان لم يكن من اهله كنت انت من اهله و ان شتمك رجل عن يمينك ثم تحول الى سارك فاعتذر اليك فا قبل عذرها .

^{٨٥٤} اقول بعد ما عشت باخبار فضيلة بذل المال مع كثرتها قلت في نفسي الجهاد بالمال ربما لا يكون تأثيره فيبقاء آثار الدين اقل من الجهاد بالنفس ثم باعثني هذا على الرجوع في القرآن العظيم فإذاً رأيت ان الله تعالى في كل مورده على الجهاد بالنفس او بين فضيلة قارن معه الجهاد بالمال ومع ذلك تقدم ذكر

^{٨٥٣} - و در آن کتاب منقول است از علي بن جعفر از برادرش امام هفتم ع که فرموده گرفت پدرم دست مرا وبعد فرمود ای پسر من گرفت بدرسیکه پدر من محمد بن علي دست مرا همانطوریکه گرفتم من دست تو را و فرمود بدرسیکه علي بن الحسين گرفت دست مرا و گفت ای پسر من بخشش کن بهر کسیکه از تو طلب کند : اگر آن کس محتاج باشد و اهل بتحقيق جود و سخای تو بمحل واقع شده : و اگر نباشد و غير محتاج باشد تو اهل وسزاوار بخشش بوده : و اگر ناسزا بگوید مردی بتوان طرف راست تو و بعد برود بطرف چپ تو و از تو معدتر بخواهد قبول کن عذر او را .

^{٨٥٤} - نویسنده و مؤلف گوید پس از آنکه برخوردم با خبرایکه وارد شده در فضیلت بذل مال با آن زیادی با خود گفتم چه بساجهاد بمال نباشد اثر آن در بقاء آثار دین کمتر از جهاد بجان غمین فکر و ادارم کرد بر جوع کردن بقرآن شریف و تفحص بیشتری در این باره در قرآن مجید دیدم خدای متعال در هر موردیکه تحریص فرموده بجهاد با جان و یا بیان فضیلتی فرموده برای جهاد بر این جهاد بانفس قرار داده جهاد بمال را با این خصوصی که جهاد بمال را بحسب ذکر مقدم بر جهاد بنفس ذکر نموده و این مطلب بحسب آنچه بنظر قاصر

المال: وزالك حسب ما ادى اليه جهدی فی ثمانیة مواضع: سورۃ نہم آیہ ۸۹ لکن الرسول والذین آمنوا معه جاھدوا باموالهـ وانفسهم واولئک لھم الخیرات و اوئلک هم المفلحون : سورۃ هشتم آیہ ۷۳ ان الذین آمنوا و هاجروا و جاھدوا باموالھم وانفسھم فی سبیل الله و الذین آموا و نصروا او لئک بعضھم او لیاء بعض : سورۃ نہم آیہ ۲۰ الذین آمنوا و هاجروا و جاھدوا فی سبیل الله باموالھم وانفسھم اعظم درجۃ عند الله واولئک هم الفائزون: سورۃ چھل ونہم آیہ ۱۵ انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم ام یرتابوا و جاھدوا باموالھم وانفسھم فی سبیل الله او لئکھم الصادقون سورۃ نہم آیہ ۴۶ لا یستأذنک الذین یؤمنون بالله ویوم الآخران یجاھدوا باموالھم وانفسھم والله علیم بالمتقین سورۃ ۶۱ آیہ ۱۰ تؤمنون بالله و رسوله و تجاھدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذالکم خیر لكم ان کنتم تعلمون سورۃ نہم آیہ ۴۱ انفروا خفافا وثقالاً و جاھدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله

حقیر رسیده در هشت موضع است سورۃ نہم آیہ ۸۹ اما پیغمبر و کسانیکه ایمان آورده اند به او مجاهده میکنند بمالها و جانهای خودشان و آنها برایشان هست خیرات و آنها یند رستگاران سورۃ هشتم آیہ ۷۳ بدروستی آنکسانیکه ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و مجاهده کرده اند بمالها و جانهای خود در راه خدا و آنکسانیکه پناه داده اند و یاری کرده اند آنها یند که بعضی از آنها دوستدار بعضی دیگر هستند سورۃ نہم آیہ ۲۰ آنکسانیکه ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و مجاهده کرده اند در راه خدا بمالها و جانهای خودشان بلند درجه هستند نزد خدا و آنها هستند فائزون و رسیدگان بمقامات عالیه سورۃ چھل ونہم آیہ ۱۵ این است وجز این نیست که مؤمنان آنچنان کسانی هستند که ایمان آورده اند بخدا و رسول خدا وبعد شک نکرده اند و جهاد کرده اند بمالها و جانهایشان در راه خدا آنها هستند راستگویان سورۃ نہم آیہ ۴۴ اذن نمیگیرند آنکسانیکه ایمان آورده اند بخدا و روز جزا دراینکه جهاد کنند بمالها و جانهای خودشان و خدا آگاه است از پرهیز گاران سورۃ شصت ویک آیه ۱۰ ایمان آورده اید بخدا و رسول خدا و جهاد میکنید در راه خدا بمالها و جانهای خودتان این کردار خیر است برای شما اگر بدانید سورۃ نہم آیه ۴۱ کوچ کنید سبک و سنگین و جهاد کنید بمالهایتان و جانهایتان در راه خدا و این خیر است برای شما اگر آگاه باشد سورۃ چهارم آیه ۹۷ برایبر نیستند کسانیکه بجنگ نروند از مؤمنین بی ضرر با آنکسانیکه مجاهده کنند در راه خدا بمالهایشان

ذالكم خير لكم ان كنتم تعلمون سورة چهارم آية ٩٧ لا يstoى القاعدين من المؤمنين غير اولى الضرر والمجاهدون فى سبيل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة وكلاً وعد الله الحسنى وفضل الله المجاهدين على القاعدين اجرًا عظيماً.

٨٥٥ لالي وهم يستفاد منه فضل الصدقة ماورد في فضل اعطائهم على الدواب والطيور والسباع وعلى مجهول الحال وعلى الكافر اخبار وقصص كاشفة عما ذكرناه ويكشف عنه جملة مما يستفاد منها ان الله بالنسبة الى عموم عباده وامائه بل بالنسبة الى عموم مخلوقاته من ذوات الارواح محبة غريبة والطafa عجيبة يعامل مع من احسن اليهم وفرج عنهم كربة معاملة اعلى من ان يبقى لطرق هذه الشبهة بحال وقد نقل ان السلطان المقتدر السلطان سبكتكين كان صياداً من سكان النيشابور ولم يكن له من متاع الدنيا الا فرس فركب يوماً وذهب للصيد كما كان عادته فرأى ظبياً معه فصيلاته فقصدهما ففر الظبي واصطاد الفصيلة فشده على رديفه ورجع فلما ذهب قدراً من الطريق نظر الى خلفه فرأى يحيى قفاه وينظر اليه نظرة حسرة فعلم من

وجانها يشان در راه خدا: برتری داده خدا جهاد کننده گان بمالها و جانها يشان را بر کسانیکه بجهنمگ نرفته اند و هر یک را خدا و عده احسان داده و برتری داده خدامجاهدين را بر آنها یکه بجهنمگ نرفته اند بهاجر و سزا بزرگ

٨٥٥ - در کتاب لالی نقل شده واز جمله اموریکه از آن فضیلت صدقه استفاده میشود حکایاتی است که وارد شده در فضل اعطاء صدقه و نیکی بر حیوانات چرند و پرنده و درند گان و بر مجهول الحال و بر کافر که کاشف است از آنچه ذکر کردیم و پرده بر میدارد از آن: و نیز از آنها فهمیده میشود که خدای متعال نسبت بعموم بند گان و کنیز ان بلکه نسبت بتمام مخلوقات خود از آنها یکه دارای روح هستند چه لطف و محبت غریب و الطاف عجيبة دارد و حتی بکسی که نسبت با آنها نیکی کند رفتاری میکند ورفع هم وغم میکند از او بطوریکه برای کسی شبهه باقی نمیماند در این موضوع: و نقل شده که پادشاه مقتدر سلطان سبکتکین مردی بود شکارچی و در نشابور ساکن بود و نبود برای او از ثروت دنیا جز اسبی روزی سوارشد ورفت بشکار بعادت همیشه برخورد به آهونی که بالا بود بچه اش تعقیب کرد آندورا: آهو فرار کرد و دست به او نیافت بچه و امانده اورا گرفت و پشت سر خود بزین بست و بر گشت: پس از طی

حاله انه يطلب فصيلته وهي يمشي في قفاه فرق عليه تشقق به فقال في نفسه الصيدوان
كان حلالاً ومحالاً لكن الترجم على هذا الظبي أولى من هذا الصيد فوضعه على الأرض
فأخذ مع امه بطييقها وكان سبكتكين ينظر اليها فرأى الظبي قد يرجع وينظر
اليه بحالة كافية يدعوا له فرجع الى منزله فرأى الليلة رسول الله عليه السلام في منامه
قال له يا سبكتكين ان الله اعطاك السلطنه والدولة العظمى بشفقتك وترجمك على
الظبي فيجب عليك ان تراعي في رعيتك ليديوم دولتك فما مضى زمان حتى استقر
عليه سرير الملك الكبير والعز المستدام فانتقل منه بعد ما كان عليه وعاش ماعاش
الى ابنته السلطان محمود.

۸۵۶ فی السفینه روی ان علیاً علیہ السلام کان یحارب رجالاً من المشرکین فقال
فی سخاء علی علیہ السلام المشرک یابن ابیطالب هبنتی سیفیک فرماده ایه فقال المشرک عجباً

کردن مقداری از راه دید مادر او پشت سرماید ونظری حسرت آمینز به بچه اش دارد دانست
از حال او که طلب میکند آن حیوان بچه اش را ولذا پشت سر می آید رقت کرد بحال آن حیوان
ومهر بانی کرد به او: و با خود گفت شکار هر چند حلال است و مباح لكن ترجم بر این آهو
سزاوارتر است اذاین شکار: گذاشت بچه آهورا بزمین و آن بچه آهو بامادرش شروع کردن
برفتن برآخود: و سبکتکین نگاه میکرد به آنها دید آهو برگشت و نگاهی به او کرد با یک
حالی که گویا دعایمیکند برای او: آمد منزل و درهمانشب در خواب دید رسول خدا صلی الله -
علیه وآلہ را که به او فرمود ای سبکتکین خدای متعال عنایت فرمود بتو پادشاهی و دولت
بزرگی بواسطه مهر بانی و رحمی که بر آهو کردی: ولازم شد بر تو که مهر بانی کنی نسبت
بر عایای خود تا آنکه پایدار بماند سلطنت تو: نگذشت زمانی تا آنکه نشست بر تخت پادشاهی
ورسید بعزم پا بر جای و بعد از او منتقل شد پادشاهی بفرزندش سلطان محمود رجوع شود بحدیث
۱۳۳۶ بسیار نافع است انشاء الله تعالى

۸۵۶ در کتاب سفینه روایت شده براینکه علی علیه السلام میجنگید با مردمی از مشرکین
مردم شرک گفت یابن ابیطالب به من شمشیرت را انداخت شمشیر را علی بسوی اولمردم شرک
گفت عجباً ای پسر ابیطالب: در مثل چنین وقتی که خود محتاجی شمشیرت را به من میدهی:
فرمود ای مرد تو دست دراز کنی بسوی من و چیز بخواهی و من رد کنم تورا و نیست از کرم د
کردن سائل پس انداخت آن مرد کافر خود را بر زمین و گفت این است سیره و رفتار اهل دین پس
بوسید قدم علی علیه السلام را و مسلمان شد.

يابن ابيطالب فی مثل هذا الوقت تدفع الى سيفك فقال ياهذا انك مددت يد المسئلة الى وليس من الكرم ان يردا السائل فرمي الكافر نفسه الى الارض وقال هذه سيرة اهل الدين فقيل قدمه واسلم .

^{٨٥٧} كشف اليقين للعلامة قدس سره وكان عند امير المؤمنین علیہ السلام اربعه دراهم لا يملك سواها فتصدق بدرهم في الليل وبدرهم نهارا وبدرهم سرا و بدرهم جهراً وعلانية فنزل قوله تعالى الذين ينفقون أموالهم بالليل والنهار سراً وعلانية فلهم أجرهم عند ربهم لاخوف عليهم ولاهم يجزون .

^{٨٥٨} كشف اليقين ومن تفسير الشعلبي عن عبایة الربيعی قال بينما عبد الله بن عباس جالس على شفیر زمزم يقول قال رسول الله اذا اقبل رجل متعمم بعمامته فجعل ابن عباس لا يقول قال رسول الله عليه السلام فقال ابن عباس سألك بالله من انت فكشف العمامة عن وجهه وقال ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفه فأعذر له بنفسه انا

^{٨٥٧} در کتاب کشف اليقین علامه ذکر شده که علی علیه السلام دارای چهار درهم بود و مالک نبود سوای آن : یکدرهم آبرا در شب صدقه داد و یکدرهم در روز و یکدرهم پنهانی و یک درهم علنی و آشکار : پس آیه نازل شد الذين ينفقون أموالهم الى آخر و در آن کتاب نقل شده از تفسیر شعلبی از عبایة ربعی که در هنگامی که در هنگامی عباس نشسته بود بر لب زمزم و نقل حدیث میکرد از رسول خدا که رسول خدا ص چنین فرموده و چنان ناگاه مردی آمد که بسرداشت عمame ابن عباس از گفتن حدیث خود داری کرد و گفت تو را به خدا خود را معرفی کن تو که هستی در این هنگام آنمرد عمامه از رویش عقب زد و گفت مردم هر که مرا میشناسد که میشناسد و هر که نمیشناسد خود را معرفی کنم برایش من جندب پسر جناده بدری ابوذر غفاری هستم : شنیدم از رسول خدا باین دو گوش و اگر دروغ باشد کرشوم و دیدم رسول خدا را باین دو چشم و اگر دروغ بگویم کور کردم میفرمود رسول خدا ص علی راهنمای خلق است و کشنده کفار است منصور است کسیکه علی یاری کند او را مخدول است کسیکه علی او را بخود و اگذارد : آگاه باشید بدرسیکه نماز خواندم با رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از روزها نماز ظهر را سئوال کرد سائلی در مسجد و کسی نداد به او چیزی بلند کرد دست پسوی آسمان و گفت خدایا شاهد باش که من سئوال کردم و اظهار حاجت کردم در مسجد رسول خدا ص و کسی بمن نداد چیزی : و این وقتی بود که علی در رکوع نماز بود پس علی اشاره کرد و نمایاند انگشت کوچک خود را که در آن انگشت بود : سائل جلو آمد تادر آورد انگشت را

جندب ابن جنادة البدرى ابوذر الغفارى سمعت رسول الله ﷺ بهاتين والافصمتا
ورايته بهاتين والافعميتا يقول على قائد البررة وقاتل الكفارة منصور من نصره مخدول
من خذله اما انى صليت مع رسول الله يوما من الايام صلوة الظهر فسئل سائل فى مسجد
رسول الله ﷺ فلم يعطه احد شيئا فرفع يده الى السماء وقال اللهم اشهدناى سئلت فى مسجد
رسول الله ﷺ فلم يعطني احد شيئا وكان على راكعا فاومى اليه بحضوره اليمنى
وكان يختتم فيها فا قبل السائل حتى اخذ الخاتم من حضره وذاك بعين رسول الله
ﷺ فلما فرغ من صلوته رفع رأسه الى السماء وقال اللهم ان موسى سملك فقال
رب اشرح لي صدري ويسرى امرى واحمل عقدة من لسانى يفقهوا قولى واجعل لي
وزيرا من اهلى هرون اخي اشدبه ازرى واشركه فى امرى فائزلت عليه قرآن
ناطقاً سنشد عضدك باخيك وتجعل لكما سلطانا فلما يصلون اليكم بما ياتنا اللهم وانا
محمد نبيك وصفيك اللهم فاشرح لي صدري ويسرى امرى واجعل لي وزيرا من
اهلى عليا اخي اشد به ظهرى قال ابوذر فما استتم رسول الله الكلمة حتى نزل عليه
جبرئيل عليه السلام من عند الله تعالى فقال يا محمد اقرء ما قال وما اقرء قال اقرء انما ولیکم
ازانگشت آن بزرگوار واین عمل در نزد رسول خدا بود و جلو رویش پس از آنکه علی از نماز
فادغ شد: رسول خدا صریح بسوی آسمان کرد و گفت خدا یا موسی اذ تو خواست شرح صدر و گفت
خدا یا آسان گردان امر رسالت من
وبگشاگره از زبان من تا بفهمند قول من مرا و گفت خدا یا قرار بده برای من وزیری
از اهل من هارون برادر من: محکم گردان بپرادرم وزیرم پشت من را و شریک گردان اورا
بامن در امر رسالت من رسول خدا عرض کرد خدا یا توحاجت موسی را برآورده و نازل کرده
در باره او آیه گویا از قرآن و فرمودی بموسى بزوی محکم میکنم بازوی تورا بپرادرت الى
آخر آیه و عرض کرد خدا یا من محمد پیغمبر تو هستم و بر گریده تو هستم خدا یا متشرح کن
صدر من و آسان گردان امر من و قرار بده برای من وزیری از اهل من علی را بپرادرم و
ومحکم گردان به او پشت من: ابوذر گفت تمام نشده بود کلام رسول خدا که جبرئیل نازل شد
بر آن حضرت از طرف خدای متعال و گفت یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان:
انما الخ ولیکم الله و رسوله این است وجز این نیست که ولی واولی بتصرف شما خدا است و رسول
خدا و آنچنان کسانی که ایمان آورده اندو پیامدارند نمازرا و عطا میکنند صدقه در حالی که در
ركوع نماز هستند

الله و رسوله ولذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون.

۸۵۹ اقول لما هممت ان اذكر ان موزجا من سخاوة على امير المؤمنين عليه السلام و اولاده الاطهار سنج بىالى ان تركه في هذا المختصر اولى و اسئل الله ان يوفقني ان اكتب وريقة حسب مجالى فى تاريخ الائمه عليهم السلام ليكون وسيلة الى الفوز بسعادة الدارين .

«باب اطعام الطعام و اقراء الضيف»

۸۶۰ منهاج البراعة قال الصادق عليه السلام لحسين بن نعيم الصحاف اتحب اخوانك يا حسين : قلت نعم الى ان قال ادعوههم الى منزلك قلت نعم ما كل الاومعى منهم الرجال والثلاثه والاقل والاكثر فقال ابو عبد الله عليه السلام : اما ان فضلهم عليك اعظم من فضلك عليهم فقلت جعلت فداك اطعمهم طعامى واوطيهم رحلى و يكون فضلكم على اعظم قال نعم انهما اذا دخلوا منزلك دخلوا بمحفرتك و مغفرت عيالك و اذ اخر جوا من منزلك خرجوا بذنوبك و ذنوب عيالك .

۸۵۹ - نویسنده این سطور گوید بعداز آنکه قصد کردم ذکر کنم دراین مختصر نموده از جود و سخای امیر المؤمنین عليه السلام و اولاد طاهرینش بخطاطرم رسید که ترک آن دراین مختصر اولا است و از خدا خواهانم توفیق عنایت کند تا بنویسم اوراقی چند باندازه مجالم در تاریخ ائمه عليهم السلام تا آنکه وسیله باشد برای رسیدن بسعادت دنیا و آخرت

(باب اطعام طعام و سیر کردن مهمان)

۸۶۰ - در کتاب منهاج البراعة نقل شده که امام ششم عليه السلام فرمود به حسین پسر نعیم صحاف که آیا دوست داری برادرانت را میگوید گفتم بلى : تارسید به اینجا کلام که فرمود آیا دعوت میکنی آنها را بمنزلت گفتم بلى من غذا نمیخورم مگر آنکه بامن باشد از برادرانم دونفر یا سه نفر گاهی کمتر و گاهی زیادتر فرمود امام عليه السلام بدانکه حق آنها بر تو بیشتر است از حق تو بر آنها : گفتم فدا یات شوم غذای خود را بآنها بخورانم و بزندگی خود آنها را وارد کنم و باز حق آنها بر من بیشتر باشد : فرمود بلى آنها وقتی وارد میشوند بو تو با خود داخل میکنند آمر زش تو و آمر زش عیال تو یعنی اسباب آمر زش میآورند : وقتی خارج میشوند میبرند با خود و بر طرف میکنند گناهان تو و گناهان اهل تورا

٨٦١ جامع الاخبار قال على بن موسى الرضا عليه السلام عن امير المؤمنين عليه السلام
عن النبي صلوات الله عليه وآله قال لا يزال امتى في خير ما تhabوا وادوا الامانة واجتبوا الحرام و
اقروا الضيف واقاموا الصلوة وآتوا الزكوة فاذالم يفعلون ذلك ابتلوا باالقطط والسنين.

٨٦٢ وفيه عن النبي صلوات الله عليه وآله انه قال من كان يؤمن بالله واليوم الاخر فليكرم
ضيوفه والضيافة ثلاثة ايام وليلاهن فما فوق ذلك فهو صدقة وجائزة يوم وليلة ولا
ينبغى للضييف اذا نزل بقوم ان يملأهم فيخرج لهم او يخرج جوه -

٨٦٣ وفيه عن امير المؤمنين عليه السلام قال مامن مؤمن يسمع بهم صدقة وفرح
بذلك الاغفرت له خطاياه وان كانت مطبقة ما بين السماء والارض.

٨٦٤ وفيه عن عاصم بن ضمیره عن امير المؤمنين عليه السلام قال مامن مؤمن يحب
الضيوف ويقوم من قبره ووجهه كالقمر ليلة البدر فينظر اهل الجمع فيقولون ما
هذا الانبي مرسل فيقول هلاك هذا مؤمن يحب الضيوف ويكرم الضيوف ولا سبيل له
الى ان يدخل الجنه .

٨٦١ - در کتاب جامع الاخبار است از علی بن موسی علیه السلام از امیر المؤمنین ع از
رسول خدا ص که فرمود امتنان من قرین سعادت هستند مادام که با یکدیگر دوستی کنند و اداء
امانت کنند و از حرام اجتناب کنند و سیر کنند مهمان را وغذا بخورانند و به پابدارند نماز را
و ادا کنند زکورا : و اگر زمانی بجا نیاورند این امور را مبتلاشوند بقطط و مجاعده و گرسنگی
٨٦٢ - و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت
گرامی بدارد مهمان را و مهمانی سه روز است و سه شب و زیادتر صدقه است و یکروز و شب نیز
ممکن است مهمانی و برای مهمان سزا او را نیست وقتی وارد شد بماند با اندازه که مهماندار ملول
شوند که مجبور شوند یا خود برونند و یا مهمان را از در بخواهند

٨٦٣ - و در آن کتاب است از امیر المؤمنین ع که فرمود نیست مؤمنی که بشنويد
صدای ورود مهمان را و مسحور شود مگر آنکه بخشیده شود گناهان او و هر چند باشد از زمین
تا آسمان

٨٦٤ - و نیز در آن کتاب است از عاصم بن ضمیره از امیر المؤمنین ع که فرمود نیست
مؤمنی که دوست بدارد مهمان را مگر آنکه سراز قبر در آورد و روی امثل ماهچهارده
درخشندگی داشته باشد : اهل محشر گویند این نیست مگر پیغمبر ملکی گوید این مؤمنی
است که مهمان دوست داشته و احترام کرده و راه او فقط بسوی بهشت است

۸۶۵ فی الكافی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیہ السلام قال لان اطعم رجلا من المسلمين احبابی من ان اطعم افقاء من الناس قلت وما الاافق قال مائة الف او يزيدون .

۸۶۶ جامع الاخبار عن جعفر بن محمد علیهم السلام قال جاء رجل الى النبي علیه السلام قال يا رسول الله افی المال حق سوی الزکوة قال نعم على المسلم ان يطعم الجائع اذا سئله ويسکو العاری اذا سئله قال انه يخاف ان يكون کاذبا قال افلا يخاف صدقه .

۸۶۷ مکارم الاخلاق عن الصادق علیہ السلام قال لو ان رجالا اتفق على طعام الف درهم واكل منه مؤمن واحد لم يعد مسرفا قال رسول علیہ السلام من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا وليسكت .

۸۶۸ وفيه قال رسول الله علیہ السلام ما من بالله من شبع و اخوه جائع ولا من

۸۶۵ - در کتاب کافی از ابو بصیر نقل شده از امام ششم که فرمود هر آینه اگر غذا بخورانیم یک مرد مسلمان را دوست تردارم تاغذا بدهم افقی را گفتم افق حیست فرموده هزار یا زیادتر

۸۶۶ - در کتاب جامع الاخبار روایت شده از امام پنجم ع که فرمود آمد مردم خدمت رسول خداوند و گفت یا رسول الله آیا در مال حقی است سوی زکوة فرمود بلی لازم است بر مسلمان که پوشاند بر هند راه گاه در خواست کند : سائل گفت ممکن است و احتمال میدهد که دروغ در خواست کند فرمود آیا نمی ترسد که راست گفته باشد

۸۶۷ در کتاب مکارم الاخلاق ذکر شده از امام ششم که فرمود اگر مردم افاقت کند خرج کند بر طعام و غذای هزار درهم و بخورد آنرا یکنفر خدا پرست شمرده نمی شود این مردم اسراف کنند و در آنجا است که رسول خدا ص فرموده هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس گرامی بدارد مهمان را و هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد اگر میگوید خیر بگوید و گرنه سکوت کند

۸۶۸ و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرموده ایمان نیاورده بخدا کسی که سیر شود و برادر دینی او گرسنه باشد : و ایمان نیاورده بخدا کسی که خود را پوشاند و برادر او بر هند باشد وبعد قرائت فرمود آیه شریفه ویؤثرون علی انفسهم

بِاللَّهِ مِنْ أَكْتَسِي وَأَخْوَهُ عَرِيَانٌ ثُمَّ قَرْءٌ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَاصَّةٌ .
٨٦٩ فِي الْكَافِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنْ اطْعَامِ مُؤْمِنٍ حَتَّىٰ يُشَبِّعَهُ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ
مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ لِأَمْلَكِ مَقْرُوبٍ وَلَا نَبِيٌّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ اطْعَامُ الْمُسْلِمِ الشَّبِيعَانُ ثُمَّ تَلَاقَوْلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ اطْعَامُ فِي
يَوْمِ ذِي مَسْعَبَةٍ يَتِيمًاً ذَامِقَرْبَةً أَوْ مَسْكِينًا ذَاهِمَرْبَةً .

٨٧٠ فِي الْكَافِي عَنْ هَشَامِ بْنِ الْحَكْمَ عنْ سَدِيرِ الصَّيْرِ فَيَقُولُ قَالَ لَيْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا مَنَعَكَ أَنْ تَعْتَقَ كُلَّ يَوْمٍ نَسْمَةً قَلْتَ لَا يَحْتَمِلُ مَا لَيْ ذَالِكَ قَالَ تَطْعَمْ كُلَّ يَوْمٍ مُسْلِمًا
فَقَلْتَ مُوسَراً أَوْ مَعْسِراً قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْمَوْسِرَ قَدْ يَشْتَهِي الْطَّعَامَ .

٨٧١ وَ فِيهِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْ أَنْ اشْبَعَ رِجَالًا مِنْ
أَخْوَانِي أَحَبَّ إِلَيْيَّ مِنْ أَنْ أَدْخُلَ سُوقَكُمْ هَذِهِ فَاتِّبَاعُهُمْ رَأْسًاً فَاعْتَقْهُ .

٨٧٢ وَ فِيهِ عَنْ يَزِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمُلْكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنْ اطْعَامِ مُؤْمِنٍ
مُوسَرٌ أَكَانَ لَهُ يَعْدُلُ رِقْبَةً مِنْ وَلْدِ اسْمَاعِيلٍ يَنْقَذُهُ مِنَ الذَّبْحِ .

٨٦٩ - در کتاب کافی از امام ششم علیه السلام روایت است که فرموده هر که غذا دهد
مؤمنی را باندازه که سیر شود : نداند هیچکس از خلق خدا که چه مقدار مزد و جزا داده
میشود در آخرت نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خدای پرورش دهنده عالمیان
و بعد فرمود از اسباب آمرزش غذادن مسلمان است گرسنه را وبعد تلاوت فرمود آیه شریفه
را او اطعام فی يوم ذی مسغبة الی آخر .

٨٧٠ - و نیز در کتاب کافی است از هشام بن حکم از سدیر صیر فی که گفت بمن فرمود
امام ششم علیه السلام چه مانع است تورا که آزاد کنی در هر روزی بندۀ گفتم مال من این وسعت
راندارد فرمود غذا بده هر روزی مسلمانی را گفتم چه فقیر باشد و چه تو و تمند فرمود و تمند هم
گاهی گرسنه میشود .

٨٧١ - و در آن کتاب است از صفوان جمال از امام ششم علیه السلام که فرمود هر اینه اگر
سیر کنم مردی از برادرانم را دوست تردارم از اینکه داخل بازار شماشوم و بخرم بندۀ و آزادش کنم .

٨٧٢ - و نیز در کتاب کافی نقل شده از یزید بن عبد الملک از امام ششم علیه السلام که
فرمود هر که غذا بدهد مؤمنی را ولو ثروتمند باشد هم عدل خواهد بود و برابر با آن که
بندۀ را از اولاد اسماعیل آزاد کند و نجات دهد از قربانی شدن .

۸۷۳ و فيه عن نصر بن قاموس عن أبي عبد الله عليه السلام قال لاطعام مؤمن أحب إلى من عتق عشر رقاب و عشر حجج قال قلت عشر رقاب و عشر حجج قال فقال يانصر ان لم تطعموه مات او تذلوه فيجيئ إلى ناصب فيسئل الله والموت خير له من مسئلة ناصب يا نصر من أحياء مؤمنا فكأنما أحيى الناس جميعا وان لم تطعموه فقد امتهنوا وان اطعمتهم فقد أحياهم .

۸۷۴ في السفينه قال الصادق عليه السلام ياسدير تعقد كل يوم نسمة قلت لا قال عليه السلام كل شهر قلت لا قال كل سنة قلت لا قال سبحان الله اما تأخذ بيد واحد من شيعتنا فتدخله الى بيتك فتطعمه شبعه فوالله لذاك افضل من عتق رقبة من ولد اسماعيل .

۸۷۵ في ارشاد الدليلي قال رسول الله صلوات الله عليه وآله من اكرم الضيف فقد اكرم سبعيننبيا ومن اافق على الضيف درهما فكأنما اافق الف الف دينار في سبيل الله .

۸۷۶ وفيه قال رسول الله صلوات الله عليه وآله من اطعم ثلاثة من المسلمين غفر الله لهم .

۸۷۳ - ودرآن کتاب نقل است از نصر بن قاموس از امام ششم عليه السلام که فرموده را ینه غذا دادن بهم مؤمن محبوب تر است نزدمن از آزاد کردن به بنده : وده حج میگوید گفتم ده بنده و ده حج فرمود يانصر اگر غذا نده یامیمیرد و یا آنکه خوار کرده او را زیرا مجبور میشود برود پیش دشمن و از او چیز بخواهد و مرگ بهتر است برای او از چیز خواستن از دشمن ای نصر هر که زنده نگهدارد مؤمنی بمثل این است که زنده نگهداشته مردم را بتمام : و اگر غذا ندادید او را بدرستیکه میراندید اورا او اگر طعام و غذا دادید بدرستیکه زنده کردید او را .

۸۷۴ - در کتاب سفینه است که امام ششم فرمودای سدیر آزاد میکنی هر روز بندۀ را عرض کردم نه : فرمود در ماہی آزاد میکنی : گفتم نه : فرمود هرسالی : گفتم نه : فرمود سبحان الله آیا نمیگیری دست یکی از شیعیان ما بپری منزلت غذا بدھی و سیرش کنی فرمود بخداقسم هر اینه این افضل و برتر است و از آزاد کردن بندۀ از اولاد حضرت اسماعیل .

۸۷۵ - در کتاب ارشاد دیلمی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که گرامی بدارد مهمان را بدرستیکه گرامی داشته و اکرام کرده هفتاد پیغمبر را و هر که مصرف کند برمهمان یگذرهم مثل این است که صرف کرده در راه خدا هزارهزار دینار طلا .

۸۷۶ - و در آن کتاب است که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که غذا بخوراند بس نفر از مسلمین بیامزد خدا اورا .

٨٧٧ وفيه قال على بن الحسين عليهما السلام من بات شبعانا وبحضرته مؤمن جائع طا و
قال الله عزوجل ملائكتى اشهدكم على هذا العبد انتى امرته فعصانى واطاع غيرى وكلته
الى عمله وعزتى وجلالى لا اغفر له ابدا .

٨٧٨ فى ارشاد الديلمى قيل ان امير المؤمنين عليهما السلام بكلى دو ما فسلاوه عن سبب
بكائه فقال عليهما السلام مضت لمناسبة ايام لم يأتنا ضيف .

٨٧٩ فى السفينه عن النبي عليهما السلام قال لا احب المتكلفين عن كتاب زهد النبي
عليهما السلام قال من اطعم طعاما رباء او سمعة اطعمه الله من صدید جهنم وجعل ذالك الطعام
نارا في بطنه حتى يقضى بين الناس يوم القيمه .

٨٨٠ وفيه قال النبي عليهما السلام من حق الضيف ان تهشى معه فتخرجه من حريمك
الى الباب .

٨٨١ وفيه عنه عليهما السلام انا اهليت لانعين اضيافنا على الرحله من عندنا .

٨٧٧ - و در آن کتاب است که على بن الحسين عليه السلام فرمود هر که بخوابدسىر و
بدسترس او گرسنه مؤمنی باشد محتاج : خدای متعال بفرماید ملائکه من شاهد باشید بر
این بند او را امر کرد عصیان کرد مرا و اطاعت کرد غیرمرا : و من هم واگذارش میکنم
بعملش و قسم بعزم و جلالم که نیامزد او را هیچگاه .

٨٧٨ - در ارشاد دیلمی است که گفته شده امیر المؤمنین عليه السلام روزی گریه میکرد
و از سبب آن پرسیده شد فرمود هفت روز بمن گذشته و مهمانی نیامده برای ما .

٨٧٩ - و در کتاب سفينه نقل است از رسول خدا ص که فرمود دوست ندارم کسانی را که
خود را بزحمت بیندازند و از کتاب زهد آنحضرت نقل شده که فرموده هر که طعامی بدهاد
روی ریا و سمعه : میخوراند خدا به او از صدید چرك و خون جهنم و قرار دهد آن طعام را
آتشی در شکم او تا آنکه بگذرد حساب خلق روز قیامت .

٨٨٠ - و در آن کتاب نقل است که رسول خدا ص فرموده : از جمله حقوق میهمان این
است که بروی با او تا خارج شود از منزل تادم در منزل .

٨٨١ - و در آن کتاب است از امام ششم ع که فرمود ما خانواده هستیم که کمک نمیکنیم
مهما نهای خود را بر کوچ کردن از نزدما .

۸۸۲ و فيه عن الصادق علیه اذا دخل احدكم على أخيه في رحله فلييقدع حيث يأمر صاحب الرحل فان صاحب الرحل اعرف بعوره بيته من الداخل عليه.

۸۸۳ و فيه عن المحسن عن النبي علیه السلام كفى بالمرء ائمماً ان يستقل ما يقرب الى اخوانه وكفى بالقوم ائمماً ان يستقلوا ما يقرب به اليهم اخوهم.

۸۸۴ و فيه قال شيخ البهائي قدس سره في شرح الأربعين في اكرام الضيف ومن جملة اكرامه تعجیل الطعام و طلاقة الوجه والبشاشه وحسن الحديث معه حال المواجهة و مشاعته الى باب الدار.

۸۸۵ و فيه عن الصادق علیه السلام نهى رسول الله علیه السلام ان يستخدم الضيف.

۸۸۶ و فيه كان ابراهيم علیه السلام غيوراً و مضيافاً فنزل عليه قوم ولم يكن عنده شيئاً جعل الله له الرّمل جاورس والحجارة المدوره شلجمما والمستطيلة جزوراً.

۸۸۲ - و نيز در آن کتاب نقل است از امام ششم عليه السلام که فرموده هر گاه داخل شدید یکی از شما بر برادرتان در منزلش پس باید بشینند هر کجا که دستور دهد صاحب منزل زیرا که صاحب منزل آشناز است بخصوص صیات منزل از کسی که داخل شده براو.

۸۸۳ - و در آن کتاب نقل شده از کتاب محسن از رسول خدا ص که فرموده است کافی است برای مرد از جهت ارتکاب گناه که کوچک بشمارد و کم چیزی را که نزد میهمان و برادران میگذارد : و برای واردین نیز کافی است از جهت گناه که کم بشمارند آنچه میزبان نزد آنها بیاورد .

۸۸۴ - و در آن کتاب است که شیخ بهائی قدس سره در شرح الأربعين فرموده در باره اکرام مهمان که از جمله اکرام میهمان تعجیل در غذا دادن است : و خنده روئی و چهره باز : و نیکو سخن گفتن با میهمان هنگام چیز خوردن : و رفتن پشت سرا و تادم در .

۸۸۵ - و در آن کتاب است که رسول خدا ص منع فرموده که میهمان بکاری و اداشه شود .

۸۸۶ - و در آن کتاب است که ابراهيم ع مردی بود باغيرت و مهمان دوست روزی وارد شدند بر او دسته و نیوب نزد او طعامی که بآنها بدده قرارداد خدا برای او ریگ راجاورس و سنگهای گرد را شلم و سنگهای دراز را هویج .

٨٨٧ عن الكافى عن ابىعبدالله علیه السلام قال ان ابراهيم كان ابا اضيف فكان اذا لم يكونوا عنده خرج يطلبهم واغلق بابه واخذ المفاتيح يطلب الاضيف وانه رجع يوم الى داره فاذا هو برجل او شبهه رجل فى الدار فقال له يابعد الله باذن من دخلت هذا الدار قال دخلتها باذن ربها يردد ذالك ثلاثا فعرف ابراهيم علیه السلام انه جبرئيل فحمد ربه ثم قال ارسلنى ربک الى عبد من عبيده يتخدنه خليلا قال ابراهيم علیه السلام فاعلمنى من هوا خدمه حتى اموت فقال فانت هو قال ولم ذالك قال لاذك لم تسئل احدا شيئاً قط ولم تسئل شيئاً قط فقلت لا .

٨٨٨ لالى وقد روی ان رجالا قال نزل بابیالحسن الرضا علیه السلام ضيف وكان ظلله جالسا عنده يحدثه في بعض الليل فتغير السراح فمد الرجل يده اليه ليصلحه فزبره ابوالحسن علیه السلام ثم بادر بنفسه فاصلحه ثم قال انا قوم لانستخدم اضيافنا .

٨٨٩ عن المحسن عن صفوان قال جائني عبد الله بن سنان قال هل عندك شيئاً

٨٨٧ - و نقل شده از کافی از امام ششم عليه السلام که فرمود ابراهيم مهمان دوست بود و هر گاه مهمان نمیآمد بر میخواست و میرفت بطلب میهمان و در را می بست و کلید بر میداشت و میرفت عقب میهمان : روزی بر گشت بمنزلش دید مردی یا شبیه مردی میان خانه است : فرمود به اوای بنده خدا باذن که داخل شده گفت داخل شدهام باذن صاحب خانه و این کلمه را سه مرتبه تکرار کرد دانست ابراهيم ع که او جبرئيل است پس حمد کرد خدا را و بعد گفت فرستاده مرا خدا بسوی بنده از بند گانش که خدا اورا دوست خود گرفته : ابراهيم گفت دمن نشان بده اورا تا خدمت کنم اورا تا زنده هستم : جبرئيل گفت دوست خدا توهستی : گفت بچه خصلتی خدا مرا دوست خود فراداده گفت بجهت آنکه تو هر گز از کسی چیزی طلب نکردي وهیچ وقت از تو چیزی خواسته نشده که نه بگوئی وجواب رد بدهی

٨٨٨ - در کتاب لالی الام روایت شده از مردی که گفت واردشد برابی الحسن الرضا امام هشتم ع مهمانی و حضرت نشسته بود نزد او وصحت میفرمود با او در شبی از شبها درین در چراغ تغییری روی داد آنمرد دراز کرد دسترا بسوی چراغ که اصلاح کند منع کرد امام اورا از این کار و بعد خود حضرت این کار را انجام داد و اصلاح کرد چراغ را وبعد فرمود ما اهلیت رسالت جماعتی هستیم که بکار و انمیداریم مهمانهای خود را

٨٨٩ - از کتاب محسن نقل شده از صفوان که گفت عبد الله بن سنان بر من وارد شد و

قلت نعم وبعثت ابني واعطيته درهما يشتري به لحما وبيضا فقال اين ارسلت ابنك فختبرته فقال رده رده عندك خل عندك زيت قلت نعم قال فهاته فاني سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول هلك لامره احتقر لأخيه ما حضره هلك لامره احتقر من أخيه ما قدّم اليه.

٨٩٠ في السفينة عن محمد بن عبد الله الكرخي عن رجل ذكره قال بلغنى ان بعض اهل المدينة يروى حدثنا عن ابي جعفر عليه السلام فاتيت فسألته عنه فزبرني وحلف لي بایمان غليظة لا ي يحدث به احدا فقلت اجل الله هُنَّ سَمِعُهُ مَنْكُ فِي النَّسْخَةِ مِنْكُ ولكن اخال الصحيح منه - منه احد غيرك قال نعم سمعه رجل يقال له الفضل فقصدته حتى اذا صرت الى منزله استأذنت عليه وسألته عن الحديث فزبرني وفعل بي كما فعل المديني فاخبرته بسفرى و ما فعل بي المديني فرق وقال نعم سمعت ابا جعفر محمد بن علي عليه السلام يروى عن ابيه عن رسول الله عليه السلام قال اذا دخل رجل بلدة فهو ضيف على من بها من اهل دينه حتى يرحل عنهم ولا ينبغي للضيف ان يصوم الا باذنهم

گفت آیا هست از خوردنی چیزی نزد تو گفتم بلى و فرستادم پسرم را با درهمی چند که گوشت و تخم مرغی بخرد : عبدالله گفت کجا فرستادی پسرت را به او گفتم کجا فرستادم گفت بر گردن بر گردن آیا سر که داری آیا زيت داری گفتم بلى : گفت حاضر کن آنچه داری شنیدم از امام ششم که فرمود فانی است مردی که کوچک بشمارد آنچه برادرش حاضر کند : فانی است مردی که کوچک بشمارد آنچه برادرش جلو او بیاورد

٨٩٠ در کتاب سفینه نقل شده از محمد بن عبد الله الكرخي از کسیکه نام او را ذکر کرده که گفت بعضی از اهل مدینه روایت کردند حدیثی از امام پنجم علیه السلام : پس من آدمم او را و پرسیدم از او حدیث را درین کرد و منع کرد مرا از آن و قسم های شدیدی یاد کرد که بکسی نگفته ام آن حدیث را : گفتم قسم مخور و من نام خدا را بزرگ میشمارم : و گفتم آیا غیر تو کسی شنیده آن حدیث را از آنحضرت گفت بلى شنیده آنرا مردی که نام او فضل است بسراج او رفتم تا رفتم بمنزلش اذن گرفتم ووارد شدم بر او و پرسیدم از او حدیث را او نیز خودداری کرد از خبردادن به آن همانطوری که مرد مدنی خودداری نمود . به او گفتم که من سفرم باینجهت است و کردار مرد مدنی را به او گفتم بحال من رقت کرد و گفت بلى شنیدم از آقا ابی جعفر محمد بن علی علیهم السلام که روایت فرمود از پدر بزرگوارش از دسوی خداوند که فرمود هرگاه وارد شود کسی به بلدى او مهمان است بر کسیکه در آن بلد است از اهل دین او تا آنکه از آنجا کوچ کند : و فرمود سزاوار نیست که مهمان روزه بدارد مگر با اذن میزبان

لئلا يعملوه الشئ فيفسد عليهم ولا ينبغي لهم ان يصوموا الا باذنه لئلا يحتشمهم
فيتدرك لمكانهم ثم قال لي اين نزلت فاخبرته فلما كان من الغداة هو قد بكر على وعده
خدم له على رأسه خوان عليها ضروب الطعام فقلت ما هذا رحمة الله فقال سبحان الله
الله ارولك الحديث بالامس عن ابي جعفر عليه السلام ثم انصرف.

٨٩١ في السفينه قال رسول الله ﷺ الطعام اذا جمع اربع خصال فقد تم : اذا كان من حلال: وكثرت الايدي عليه: وسمى الله في اوله : وحمد في آخره .

٨٩٢ في كتاب آداب النفس وكان ابو سليمان الداراني يقول لوان الدنيا كلها
في فم اخ من اخوانى لاستقللهاته و قال انى لا لقم اللقمة اخمان اخوانى فاجده طمعها
في فمي .

١٩٣ وفيه عن علي عليهما السلام لعشرون درهما اعطيها أخي والله أحب إلى من ان
اتصدق بما درهم على المساكين.

برای آنکه مبادا برای او غذائی بسازند و آن غذا فاسد شود و سزاوار برای میزبان نیست که روزه بگیرند مگر با اذن میهمان برای آنکه مبادا به میهمان گران آید و ترک کند آنها را و بروند : بعد مبنی گفت کجا وارد شدی و منزل کردی : به او مکان خود را خپردادم چون فردا شد صبح زود آمد پیش من و با او بود خادمی و بر سر او بود طبقی از انواع طعامها گفتم این چه عملی است خدا تو را رحمت کند : گفت سبحان الله : مگر روایت نکردم برای تو دیروز حدیث از امام پنجم علیه السلام و بعد من را گذشت و رفت .

۸۹۱ - در کتاب سفینه نقل است از رسول خدا ص که فرمود غذا هر گاه دارای چهار
جهت باشد تمام است : از حلال باشد : و دست زیاد بآن دراز شود : و نام خدا برده شود در
اول : و محمد خدا شود در آخر .

۸۹۲ - در کتاب آداب النفس نقل است که ابوسیلمان دارانی میگفت اگر دنیا را
بتمام در دهان برادر دینی بگذارم کم گذاشته ام و کاری نکرده ام و گفته است که اگر لقمه‌لذید
در دهان برادرم بگذارم خود طعم و مزه آنرا میباشم در کام .

دوست قردارم از اینکه صدرهم بغیر آنها از مساکین بدهم .

۸۹۴ فی الالی و قال عَلَیْهِ وَاللهُ اذَا کان يوْمُ الْقِيَامَه يَقْبَلُ قَوْمًا عَلَیْهِ عَلی نجائب ينادون
باعلی اصواتهم الحمدللہ الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوع من الجنۃ حيث
نشاء : قال فيقول الخلاق هذے زمرة الانبياء فاذَا النداء من قبل الله هؤلاء شيعة
على فتقول الخلاق اليها بماذا لواهده الدرجة فاذا النداء من قبل الله تخیّمهم
باليمين وصلوتهم احدی وخمسین واطعامتهم المساکین وتعفیفتهم الجیین وجھرهم
به بسم الله الرحمن الرحيم .

« باب الایثار »

۸۹۵ فی مجموعه ورام اعلم ان السخاء والبخل کل واحد ینقسم الى درجات
فارفع درجات السخاء الایثار وهو ان یجود بالمال مع الحاجة اليه واما السخاء
عبارة عن بذل المال حيث لا يحتاج اليه لمحتاج او لغير محتاج والبذل مع الحاجة
اشد و كما ان السخاوة قد تنتهي الى ان یسخو على غيره مع الاحتياج فالبخل قد

۸۹۴ - در کتاب لالی نقل شده از رسول خدا که فرمودچون روز قیامت شود رو آورند
دسته بسوی من در حالیکه بر مر کب سوارند وندامیکنند بصدای بلند : حمدمر آنخدواندیرا
که بوعده خود وفاکرد در دنیا بما نعمت داد و در بهشت ما را جاداد هرجا بخواهیم : در
این وقت خلائق گویند اینها دسته پیغمبران هستند : پس ندائی بلند شود از قبل خدا که اینها
شیعیان علی هستند : خلائق گویند خدایا اینها بچه صفی رسیدند باین درجه عالیه : ندا بر سد
از طرف خدا : انگشت راست کردن : و نماز پنچاه و پنځایر کعت خواندن و غذا دادن
بغمرا : وجبهه بخاک گذاشتند : و بلند گفتند بسم الله الرحمن الرحيم .

(باب ایثار وغیر را بر خود مقدم داشتند)

۸۹۵ - در کتاب مجموعه ورام است بدانکه سخاوت و بخل هر یک تقسیم میشود بدرجہ
و بلندترین مرتبه سخاوت ایثار است و آن این است که ببخشد مالش را با احتیاج به آن مال
و اما سخاوت عبارتست از بخشش مال هنگامیکه احتیاج نداشته باشد با آن مال : چه بخشش به
محاج بآشید یا بغير محتاج و بذل و بخشش با احتیاج البته مرتبه اش بالاتر است : و همانطوریکه
سخاوت گاهی بجائی میرسد که بغير ببخشد باینکه خود محتاج است : پس بخل هم گاهی
بجائی بر سد که بخل بورزد نسبت بخودش با احتیاج به آن چه بسازیاد مردمی هستند که

ینتهی الی ان یبخل علی نفسه مع الحاجة فکم من بخیل یمسک المال و یمرض فلا یتمداوى ثم یشتهی الشهوة فلا یمنعه منها الا البخل بالثمن ولو وجده مجانا لا کله فهذا یبخل علی نفسه مع الحاجة وذالک یؤثر علی نفسه مع ان له حاجة الى ذالک فانظر ما بین الرجلین فان الاخلاق عطايا یضعها الله حيث یشاء وليس بعد الا یشار درجة في السخاء وقد اثنى الله تعالى على المؤثرين فقال ویؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة .

٨٩٦ وفيه قال لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ایما امرء اشتھی شهوة فرد شهوته و آثر علی نفسه غفرله .

٨٩٧ وفيه قالت عائشه ما شبع رسول الله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ثلاثة أيام متواالية حتى فارق

الدنيا ولو شاء لشبع ولكنکه كان یؤثر علی نفسه ونزل بر رسول الله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ضيف فلم یجد عند اهلہ شيئا فدخل عليه رجل من الانصار فذهب به الى اهلہ فوضع بين يديه الطعام وامر امرأته باطفاء السراج وجعل یمدیده الى الطعام کانه یأكل حتى اكل الضيف

مریض اند و محتاج بمداوای معالجه نمیکند : و یا میل بندائی دارد نمیخورد از روی بخل که اگر آن غذا را مجانی بیابد هر آینه میخورد پس همچه کسی بخل میورزد نسبت بخود : و آن یکی غیر را بر خود مقدم میدارد با احتیاج : بهین چه مقدار زیاد تفاوت بین این دو : بدرستی که اخلاق عطایای خداست که بهر که هر چه اراده کرد میدهد و نیست مرتبه بالاتر ازا یشار در سخاوت و بتحقیق که خدا مرح فرموده ایثار کنندگان را آنجا که فرموده وعده غیر را بر خود مقدم میدارند ولو آنکه خود محتاج باشند

٨٩٦ - و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرموده هر مردی که میل کند به چیزی و رغبت پیدا کند پس جلو نفس خود را بگیرد و غیر را بر خود مقدم دارد آمر زیده میشود او

٨٩٧ - و در آن کتاب است که عایشه گفت سیر نشد رسول خدا از غذا سه روز پشت سر هم تا از دنیا رفت : و اگر میخواست سیر میشد ولی آنحضرت غیر را بر خود مقدم میداشت و مهمانی بر رسول خدا وارد شد و رسول خدا نیافت چیزی نزد عیالانش که به او بخواراند درین مردی از انصار بر حضرت وارد شد و مهمان رسول خدا را برد بمنزلش و غذائی جلو او گذاشت و دستور داد بعیالش که خاموش کن چراغ را و دست دراز کرد بعذا که گویا از غذا میخورد تا مهمان غذا را خورد و چون صبح کرد رسول خدا به او فرمود عمل شما خدارا بتعجب آورده یعنی کار شما نسبت به مهمانتان و فرموده میدارند غیر را بر خود ولو آنکه خود محتاج باشند

الطعم فلما أصبح قال له رسول الله عليه السلام قد عجب الله من ضيغكم بضيغكم ونزلت و
يؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة .

۸۹۸ وفيه قال سهل بن عبد الله قال موسى عليه السلام يارب ارنى درجات محمد و
امته قال ياموسى انك لن تطيق ذالك ولكن اريك منزلة من منازله جليلة عظيمة
فقلت له بها عليك وعلى جميع خلقى قال فكشف له عن ملکوت السماء فنظر الى منزلة
كادت تتلف نفسه من انوارها وقربها من الله عزوجل قال يارب بماذا بلغته الى هذه
الكرامة قال بخلق اختصاصه به من بينهم وهو الايثار ياموسى لا يأتيني احد منهم قد
عمل به وقتاً من عمره الا استجبيت من محاسبة وبواطته من جنتى حيث يشاء

۸۹۹ وفي ارشاد дильمى وروى ان بنى عبد الله بن جعفر بن ابيطالب لاموه فى
كثرة عطائه فقال يابنى ان الله عودنى ان يمدنى وعودته ان اجدود به على خلقه
فاخاف ان اقطع العادة فتنقطع المائدة وروى انه دخل ذات يوم الى حائطة له وفيه

۸۹۸ - ودر آن کتاب است که گفت سهل پسر عبد الله که موسی بن عمران ع عرض کرد
پروردگارا بنمایان به من مقامات محمد صلی الله علیه وآلہ و امت او را خدای متعال فرمود
ای موسی تو تابد بدن مقامات آنها رانداری ولی بنمایم بتو یکمرتبه و مقام بلندی از مقامهای بلند
او که با آن سبب برتری دادم او را بر تو و بر تمام مخلوقات و دراین هنگام نمایان شد برای او
ملکوت آسمان پس نظر کر دبسوی یک مقامی که نزدیک بود موسی تلف شود اذ انوار آنها وقرب
آنها نسبت بخدای متعال : عرض کرد پروردگارا بسبب چه عملی رسانیدی آنها را باین مرتبه
از کرامت فرمود بواسطه یکصفتی که مختص با آنها است از بین مخلوقات و آن عبارتست از ایثار
وغير را بر خود مقدم داشتن : ای موسی وارد نشود بر من احدي از آنها در حایا که عمل کرده
باشد یکمرتبه در عمرش باین عمل که ایثار باشد مگر آنکه حیا کنم من از محاسبه او وجای
دهم اورا در بهشت هر مکانیکه بخواهد

۸۹۹ - ودر کتاب ارشاد دیلمی منتقول است که اولاد عبد الله جعفر بن ایطالب ملامت
کر دند اورا در زیادتی بخشش او : در جواب گفت بدرسیکه خدا عادت داده مرا باینکه مدد
ویاری کند و من هم عادت کرده ام که جود و احسان کنم بمال خدا بر خلق خدا : پس میترسم اگر
عادتم ترک کنم بر احسان قطع شود لطف و کرم پروردگار و روایت شده که عبد الله داخل شد
روزی در باغی که مال او بود دید آنجا بنده ایست مال همسایه اش و جلو اوسه قرص نان

عبدالجباره و بین یدیه ثلاۃ اقراص فدخل الیه کلب فرمی له باحد ثم الاخر ثم الاخر
 فقال له هلا اكلت منها واطعمه فقال انه غريب جائع فآثرته على نفسی فقال عبد الله
 يلومننی على السخاء وهذا اسخی هنی یشم اشتراء واعتقه و ملکه ذالک الحائط ۹۰۰
 مجموعة ورام وقال بعضهم اهدی الى رجل من اصحاب رسول الله ﷺ برأس شاة فقال
 ان اخی کان احوج منی الیه فبعث الیه به فلم یزد یبعث به الواحد الى الاخر حتی
 تداولته سبعة ایيات حتی رجع الى الاول ۹۰۱ وفيه وبات على بن ابیطالب علیہ السلام على
 فراش رسول الله ﷺ فاوحى الله الى جبرئیل ومیکائیل آنی آخیت بینکما وجعلت
 عمر الواحد منکما اطول من عمر الآخر فایکمما یؤثر صاحبه بالحیوة فاختار کلامها
 الحیوة فاوحى الله عزوجل اليهما افالا کتما مثل على بن ابیطالب علیہ السلام آخیت بینه
 وبين محمد ﷺ فبات على فراشه یفديه بنفسه فیؤثره بالحیوة أهبطا الى الارض

گذاشته شده پس وارد شد بر آن عبد سگی انداخت برای آن سگ یکی از نانها و بعد یکی
 دیگر تا تمام شد نانها:

عبد الله بآن بندگ گفت چرا خود نخوردی از نانها وهمه را بآن سگ خوراندی : در
 جواب گفت آن سگ غریب بود و گرسنه از اینجهت مقدم داشتم اورا برخودم : عبد الله گفت
 سرزنش میکنند مرا بر زیادتی سخاوت و بخشش وحال آنکه این بندگ باسخاوت تر است
 از من : بعد عبد الله آن بندگ را خردید و آزادش نمود و آن باغ راهم به او بخشید
 ۹۰۰ - در کتاب مجموعه ورام است که بعضی از بزرگان هدیه فرستاد پسی مردی از
 اصحاب رسول خدا ص سرسنگی را : آن مرد گفت برادرم بیشتر احتیاج دارد به آن پس
 فرستاد نزد او و او نیز فرستاد نزد دیگری واو نزد دیگری تا هفت خانه دور نزد عاقبت برگشت
 نزد اولی

۹۰۱ ودر آن کتاب است که خواهد بین ابیطالب علیه السلام در فراش و خوابگاه
 رسول خدا ص: در این وقت وحی کرد خدا بسوی جبرائیل و میکائیل و فرمود من برادری قراردادم
 بین شما وقرار دادم عمر یکی از شمارا طولانی تراز دیگری آیا کدام از شمامقدم میدارید دیگری
 را بر خود درازی عمر: هر دواختیار کردن زندگی و درازی عمر را: پس وحی کردد خدای متعال بآن
 دو که چرا نیستید شمامثل بین ابیطالب گه برادری قراردادم بین او و بین محمد ص و خوابید علی
 در خوابگاه محمد و فدای او کرد جان خود را و مقدم داشت او را بر خود در زنده بودن :
 حال که علی این فدای کاری نموده بروید بسوی زمین و حفظ کنید اورا از دشمنش پس جبرائیل

فاحفظاه من عدوه فكان جبرئيل عند رأسه و ميكائيل عند رجليه وجبرئيل نيمادى بخ من مثلك يا بن ابيطالب يباهى الله الماءكة فانزل الله تعالى و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله روى بالعبد ۹۰۲ كشف اليقين للعلامة عن تفسير الشعبي وغيره من المفسرين ان الحسن و الحسين عليهما السلام مرضًا فعادهما رسول الله ﷺ وعادهما العرب فقالوا يا بالحسن لو نذرت على ولديك نذرا فكل نذر لا يكون له وفاء ليس بشيء فقال على ﷺ ان برئا ولدای مما بهما صمت الله ثلاثة أيام شكرًا وقالت فاطمة ؓ ان برئا ولدای مما بهما صمت ثلاثة أيام شكرًا وقالت جاريتهما فضهان برئاسيدای مما بهما صمت لله ثلاثة أيام شكرًا فلبس الغلامان العافية وليس عند آل محمد عليهما السلام قليل ولا كثير فانطلق أمير المؤمنين ؓ الى شمعون الخميري فاقتصر منه ثلاثة اصوات من شعير فقالت فاطمة ؓ فطحت صاعاته واختبأ خمسة اقراص لكتل واحد قرص وصلى أمير المؤمنين المغرب مع رسول الله ثم اتى المنزل فوضع الطعام بين يديه اذا تاه مسكين من مساكين المسلمين فوقف

آمد بالای سر على و ميكائيل طرف پایی على وجبرئيل ندا میکرد بخ کسی است مثل توای پسر ابی طالب که میباها کند خدا بتو نزد لائکه : و در این هنگام نازل کرد خدای متعال و هستند از مردم کسیکه بدده جان خود را جهه تحصیل کردن رضای خدا و خدا مهر بان است نسبت بیندگان

۹۰۲ - و در کتاب كشف اليقين علامه نقل شده از تفسیر شعبی و غير او از مفسرین که حسن و حسین عليهما السلام مريض شدند : رسول خدا ص عيادة کرد از آنها و مردم عرب نيز عيادة کردند: و گفتند به على ع خوب است نذری کنید برای شفای اين دو فرزندت یکنذری که به آن وفا شود ذیرا نذری که وفا نشود چيزی نیست (واقعاً نفعه میدم چه معنی دارد این کلام نسبت بعلی عليهما السلام ولی چون بمثل علامه نوشته نوشته شدمنه) على ع فرمود اگر صحت یاقتند دوپسر من از این مرض سه روزه بگیرم بشکرانه آن: حضرت فاطمه ع فرمود اگر خوب شدند این دوپسر من از این مرض روزه بگیرم سه روزه روز برای خدا بشکرانه آن: و گفت جاريه آنها فضه اگر خوب شدند دو آقای من از این مرض روزه بدارم برای خدا سه روز بشکرانه آن: پس خدا با آنها عافیت عطا فرمود و نبود نزد آل محمد ص خوردنی نه کمی و نه زیادی : پس رفت امیر المؤمنین عليهما السلام نزد شمعون خميري و قرض کرد از او سه صاع ازجو : پس حضرت فاطمه

باليباب فقال السلام عليكم يا اهليت محمد مسكن من مساكين المسلمين اطعمونى
 اطعمكم الله من موائد الجنه فسمعه عليها السلام فقال اعطوه حتى فقالت فاطمه عليها السلام و
 الباقيون كذلك فاعطوه الطعام ومكتوا يومهم وليلتهم لم يذوقوا الا الماء الفراح
 فلما كان اليوم الثاني طحت فاطمة عليها السلام صاعاً واحتبته واتي امير المؤمنين عليه السلام من
 صلوة المغرب عند رسول الله صلوات الله عليه وسلم ووضع الطعام بين يديه اذا تاهم يتيم فقال السلام
 عليكم يا اهليت محمد يتيم من اولاد المهاجرين واستشهد والدى يوم العقبة
 اطعمونى اطعمكم الله من موائد الجنه فسمعه على وفاطمه عليه السلام فاعطوه الطعام
 ومكتوا يومين وليتين لم يذوقوا الا الماء الفراح فلما كان اليوم الثالث قامت
 فاطمه عليه السلام الى الصاع الباقي فطحنته واحتبته وصلى على عليها السلام مع النبي
 المغرب ثم اتي المنزل فوضع الطعام بين يديه اذا تاهم اسير فوقف على الباب فقال
 السلام عليكم يا اهليت محمد تاسروننا ولا تطعموننا اطعمونى فاني اسير محمد
 اطعمكم الله على موائد الجنه فسمعه على فائزه وآثره معه ومكتوا ثلاثة ايام و

عبر خواست ويک صاع از آنرا آرد کرد وپخت پنج قرص نان برای هر نفری یک قرص و نماز
 خواند امير المؤمنین نماز مغرب بارسول خدا وبعد آمد منزل ونهاده شد نانها جلو حضرت
 روی سفره در این هنگام آمد فقیری از قرای مسلمان و ایستاد در درو گفت سلام بر شما ای
 اهل بیت رسالت فقیری هستم از قرای مسلمین بمن غذا و طعامی بدھید خدا بشما طعام دهد از
 طعامهای بهشت شنید علی ع صدای او را فرمود بدھید بفقیر حصہ من و فرمود فاطمه عليه السلام
 وبقیه نیز همینطور پس داده بفقیر همه غذارا: ومانند خودشان بی غذا و نخوردندو بخشیدند
 آن شب وروز غیر از آب خالص: وچون روز دوم شد یک صاع دیگر حضرت فاطمه آرد کرد
 و نان پخت و امير المؤمنین عليه السلام از نماز مغرب فارغ شد و از نزد رسول خدا من آمد
 گذاشتند نانها را جلو روی حضرت: در این هنگام یتیمی آمد در منزل و گفت سلام بر شما
 باد ای اهل بیت محمد یتیمی هستم از اولاد مهاجرین و پدرم به شهادت رسیده در جنگ عقبه
 بمن غذا بدھید خدا بشما بخوراند از مائدههای بهشت: شنید صدای او را علی ع وفاطمه ع و
 غذا را دادند به او ومانند بی غذا و نچشیدند آن شب وروز مگر آب خالص: پس چون روز سوم شد:
 بر خواست حضرت فاطمه عليه السلام بسوی یک صاع با قیمانده آرد کرد و پخت و علی ع که از
 نماز مغرب با رسول خدا من فارغ شد آمد منزل وغذا را گذاشتند جلو روی حضرت اسیری

ثلاث ليال لم يذوقوا سوى الماء فلما كان اليوم الرابع وقد تفوا نذورهم أخذ على
بيدهيمى الحسن والحسين باليسرى واقبل نحو رسول الله وهما يرتعشان كالقراخ
من شدة الجوع وغارت عيناهما فلم يأهاه النبي ﷺ قال وأغوثاه يا الله اهليت
محمد يومئون جوعاً فهبط جبرئيل وقال خذيا محمد هناك الله في اهليتك
قال وماذا آخذ يا جبرئيل فاقرء هل اتي على الا نسان ٩٠٣ في السفينه و مما
حکى عن حاتم ان ماريه امرأة حاتم حدثت ان الناس قد اصابتهم سنة فاذ هبت
الخف والظلف فبينناديات ليلة باشد الجوع فأخذ حاتم عدياً واخذت سفاته فعملناهما
حتى ناما ثم أخذ يعلمني با الحديث لأنام فرققت له لما به من الجهد فامسكت عن
كلامه لينام ويظن اني نائمه فقال لي انمته هرارا فلم اجبه فسكت ونظر
من فتق الخبراء فإذا شيئاً قدما قبل فرفع رأسه فإذا امرأة فقال ما هذا فقالت

آمد وايستاد دم در و گفت سلام برشما باد ای اهليت محمد : اسيير می کنيد مار او غذا نمیدهد
بما بمن غذا بدھيد زيرا که اسيير محمد هست من : خدا بشما غذا و طعام بدهد برماءده بهشت
پس شنيد صدای او را و او را مقدم برخود داشت وغذا را به او داد و بقیه سهم خود را به او
دادند و سه شب و سه روز نجوردند چيزی سوای آب : چون روز چهارم رسیدو آنها بنذر خود
عمل کردند گرفت بدبست راست خود علی عحسن را و بدبست چپ حسین را و آمد نزد رسول
خدا در حالیکه آن دو بزرگوار بدنشان ميلرزيد مثل جوجه ازشدت گرسنگی و بگودی رفته
بود چشمان آنها : چون رسول خدا دید آنها را باين حالت صدا ند واغوثاه ای خدا اهليت
محمد ميمير نداز گرسنگی جبرئيل نازل شد و گفت بگير يا محمد خدا تهنيت گفته بتوبه بسبب اهليت
تورسول يخدا فرمود چه چيز بگيرم ای جبرئيل پس قرائت کرد جبرئيل سوره هل اتي على الانسان را
٩٠٣ و در كتاب سفينة نقل است از جمله امور يكه حكايت شده از حاتم اين است که ماريه
زوجه حاتم نقل کرده که بمدم رسيد و مبتلا شدند بيك قحطی شديد که از بين رفت تمام اموال
مردم حتى حيوانات از گاو و شتر و گوسفند و دراين بين شبي در كمال گرسنگی بوديم و
بعچها از گرسنگی نميخوايدند بطور يکه گرفت حاتم پسرم عدي را ومن دخترم سفانه را و
با حيل و تدابير آنها بخواب كرديم : وبعد حاتم ديدم شروع کرد به بيان حكايات وقصه تا
مرا بخواباند وبخوابم چون حال را ديدم و خستگي او را ترحم کردم بحال او و خود داري
کردم از سخن تاحاتم راخواب بيرد و گمان کند که من خواب يدهام : دراين حال چند من تبه به
من گفت خواب يدي خواب يدي : من جواب ندادم و او هم ساكت شد و ديدم از شکاف خيمه نگاه

یا ایاسفانه اتیمک من عند صبیة جیاع یتعماون کا الذئاب جوعا فقاو احضرینی
صبیانک فوالله لاشبعنهم قال قمت سریعاً فقلت بمانایا حاتم فوالله ما نام صبیانک
من الجوع البا التعلیل فقاو والله لاشبعن صبیانک مع صبیانها فلمجایت قام الی فرسه
فذبجه ثم اجّج نارا ودفع اليها شفرة وقال اشتوى وكلی واطعمی ولدک و قال لی ایقظینی
صبیک فایقظتها ایم قال والله ان هذا اللئوم تاکاون واهل الصرم حالهم کحالکم فجعل یأتی
الصرم (الصرم الجماعة ینزلون بابلهم ناحیة علی ماء) بیتا بیتا و يقول انهضوا علیکم بالنار
فاجتمعوا و اكلوا و تقطّع بکسائه و قعد ناحیة حتی لم یوجد من الفرس علی الارض قلیل
ولاکثیر ولم یذق منه شيئاً ۹۰۴ و فی تفسیر العسکری علی نقل الالای قال علیه السلام
لو جعات الدنیا و ما فیها کلها لقمة و اعطیتی بہا عالم امّؤمنا لخفت ان اکون مقصرا فی حقه :
ولو منعت الدنیا و ما فیها کلها من جاھل الفاسق الاجرعة ماء اعطیة فی حال عطشه لخفت

میکند و دید بمثل اینکه چیزی میاید سر را بلند کرد دید زنی است گفت که هستی : آن زن
گفت ای ایاسفانه آدم نزد تو بواسطه گرسنگی بجهائی که از گرسنگی بمثل گرگها صدا
می کنند : حاتم گفت بیاور آنها را پیش من بخدا یعنی سیر میکنم آنها را من دراین هنگام
پاشدم و گفتم بجهه چیز سیر میکنم بجههای تو با بجههای آن زن را پس از آنکه آورد
با حیله و تدبیر : گفت بخدا سیر میکنم بجههای تو با بجههای آن زن را پس از آنکه
آن زن بجههایش را : حاتم برخواست رو بطرف اسبش و ذبح کرد اورا و بعد آتشی درست
کرد و کارده بدست زن داد و گفت بریان کن از این گوشت و بخور و به اولاد خود هم بده و
بخوران : آنگاه بمن گفت بیدار کن بجهایت را و من بیدار کردم دو بجهه را : بعد حاتم گفت
یخدا قسم این از لامت^۱ و پستی است که شما بخورید و این جماعت حالشان بمثل شما باشد در
گرسنگی و آنها نخورند : لذا رفت حاتم بسوی اهل قافله خیمه بخیمه و گفت پا شوید
بیایید طرف آتش همراه اهل قافله جمع شدند و خوردند و حاتم عبا بسر کشیده و کناری نشسته
بود : تا آنکه نماید از گوشت روی زمین نه کمی و نه زیادی و خود نچشید از آن هیچ
۹۰۴ - ولای نقل کرده از تفسیر امام حسن عسکری ع که حضرت فرموده اگر قرار
دهم دنیارا و آنچه در او هست تمامیاً یک لقمه و بخورانم مثومنی هر اینه میترسم کوتاهی کرده
باشم در حق او : و اگر منع کنم و درین بدارم دنیا و آنچه در اوست تمامش از جاھل فاسق
مگر یکجرعه آب که به او بدهم در حال تشنگی او هر اینه میترسم زیاد روی کرده باشم .

الاسراف لی و قال ابان لا بی عبد الله تَعَالَى اخبار نی عن حق المؤمن علی المؤمن فقال
یا ابان ان تقاسمہ شطر مالک ثم نظر الی فرای مادخلنی فقال یا ابان اما تعلم ان الله تعالی
قد ذکر المؤثرین علی انفسهم قلت بلی فقال تَعَالَى اذا انت قاسمة فلم تؤثره بعد انما
انت وهو سوا انت ما تؤثره اذا اعطيت من النصف الآخر ^{۹۰۵} فی تفسیر الصافی عن الامالی
عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ انه جاء اليه رجل فشكى اليه الجوع فبعث رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ الى بيته
ازواجه فقلن ما عندنا الالاء فقال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ من اهذا الرجل الليلة فقال على بن
ابيطالب عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ انا الله يا رسول الله واتی فاطمة فقال لها ما عندك يا بنته رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فقالت
ما عندنا الا قوت العشي لَكَنَّا نَوْثَرْ ضيفنا فقال تَعَالَى يا بنته محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نومی الصبية و
واطفئ المصباح فلما اصبح على غَدَّ اعلى رسول الله فاخبره الخبر فلم يبرح حتى
انزل الله عزوجل ويؤثرون علی انفسهم و لو كان بهم خاصصة ^{۹۰۶} عن کتاب مصباح

^{۹۰۵} - در کتاب لالی نقل شده که ابان بحضرت صادق عرض کرد بفرمائید بمن از حق
مؤمن بر مؤمن فرمود ای ابان حق مؤمن این است که با او قسمت کنی مالت را : بعد بمن
نظری کرد و دید که بمن حالت عجیب روی داده فرمود ای ابان آیا نمیدانی که خدای متعال
ذکر فرموده و ستوده مؤثرین و کسانی را که غیر را بر خود مقدم بدارند : گفتم چرا آگاه هم
فرمود هر گاه تو قسمت کنی مال خود را با اوصدم نداشتی او را بر خود نهوند : توان او برآورده
وقتی او را بر خود مقدم داشتی که به او از نصف دیگر بدهی .

^{۹۰۶} - در تفسیر صافی از امامی نقل شده از رسول خدا ص که آمد مردی خدمت حضرت
و شکایت کرد نزد حضرت از گرسنگی : فرستاد رسول خدا ص بسوی خانه های عیالانش گفتند
نیست نزد ما از خوارکی چیزی غیر از آب : رسول خدا ص فرمود که میتواند سیر کند امشب
این مرد را : فرمود علی بن ابیطالب عليه السلام من او را پذیرائی میکنم يا رسول الله و آمد
بخانه نزد فاطمه ع و گفت از خوردنی چه داری ای دختر رسول خدا ص فرمود نیست چیزی
علاوه بر غذای شبما : ولی بر خود مقدم میداریم مهمان را فرمود علی ع حال که چنین است
بخواهان بجهارا ای دختر رسول خدا : و چرا غ را نیز خاموش کن : شب گذشت چون صحیح شد
آمد علی ع خدمت رسول خدا و بر رسول خدا ص خبر داد از مهمان داری و علی ع از جا بر نخواسته
بود که خدای متعال آیه فرستاد و دسته بر خود مقدم میدارند محتاج و گرچه خود محتاج
باشد .

^{۹۰۷} - از کتاب مصباح الانوار نقل شده که بما خبر رسیده براینکه امیر المؤمنین

الأنوار قال بلغنا ان امير المؤمنين علیه السلام استهی کبدا مشویة علی خبزة لینه فاًقام
حولاً يشتبهها ثم ذكر ذلك للحسن علیه السلام وهو صائم يوم من الأيام فضنه المفلما اراد ان
يفطر قربها اليه فوقف سائل بالباب فقال يانبی احمد لها اليه لا نقرء صحينة قناع اذا هبتم
طيباتكم في حیو تکم الدنيا واستمتعتم بها .

٩٠٨ لالی وروی حذیفة بن عدی ان فی غزوۃ بتوک هلاک کثیر من العسکر من غلبة
العطش وانی اخذت ماء فطلبت ابن عمی فوجده مابقی له من العطش الانفس فعرضت
علیه الماء فقال بلّغه الى هشام واسقه فد نوت منه و عرضت علیه الماء فاحاله الى
آخر وقال اسقه فلم اد نوت من الثالث وجدته قد فارق روحه عطشا فرجعت الى هشام
لا سقیه فرأیته قد مات عطشا فرجعت الى بن عمی فوجده انه مصني من الدنيا عطشا
عن البيان فی تفسیر ویؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خاصّة عن بعض انها زلت

عليه السلام میل کرد به جگر بریان بانان نرم ملایم یکسال گذشت که علی ع میل داشت : بعد
خبر بامام حسن ع رسید : روزی علی ع روزه دار بود امام حسن ع درست کرد برای پسر
بزرگوارش : وقتی خواست افطار کند گذاشت خدمت حضرت آمد در این وقت سائلی دم در
و اظهار حاجت کرد حضرت بامام حسن فرمود بیرون بده بفقیر تا روز قیامت نخوا نیم در صحیفه
عمل مان از بین بر دید خوب از غذاها را در دنیا و خود استفاده بر دید از آنها .

٩٠٨ - در کتاب لالی روایت شده که حذیف پسر عدی نقل کرده براینکه در جنگ تبوک
هلاک شدند از لشکر عده کثیری از تشنگی : و گفت که من آبی برداشم و رفتم بجهة پسرعمویم
بردم پس گردش کردم و یافتم او را در حالیکه باقی نمانده بود از عطش برای او الایک نفس
آب را بر او عرضه داشتم گفت بر سان آنرا هشام و او را آب بده : رفتم نزد او و آب رابر
او عرضه داشتم حواله داد بدیگری و گفت او را آب بده : و چون نزد سومی رفتم یافتم او
را که از تشنگی هلاک شده : بر گشتم بسوی هشام که آب شدهم او نیز مرده بود از تشنگی :
بر گشتم بسوی پسرعمویم یافتم او را که هلاک شده از تشنگی :

٩٠٩ - از کتاب بیان در تفسیر ویؤثرون علی انفسهم نقل شده از بعضی که این آیه نازل
شده درباره هفت نفری که دارای عطش بودند در روز احد و آبی آورده شد که کافی نبود مگر یکی
از آنها را و هر یک گفتند بده آب را بدیگری تا آنکه آب دور داده شد به تمام آنها و هر

فی سبعة عطشاوی يوم احد فجئی بماء لا يکفى الا لاحدهم فقال واحد منهم ناول فلا ناحتی طیف على سبعتهم وما تواولم يشرب احد منهم : اذا جادت الدنيا عليك فجدها : على الناس طرا قبل ان تقلب : فلا الجود يفینها اذهی اقبلت : ولا البخل يبقيها اذهی ادبرت : ^{٩١٠} وفيه وقد نقل ان ابراهیم ابن ادهم قال لشقيق بن ابراهیم حين قدم عليه من خراسان کیف ترک الفقراء من اصحابك : قال ترکهم ان اعطوا شکروا و اذا منعوا صبروا وظن انه لما وصفهم بترك السؤول فقد اثني عليهم غایة الشفاء فقال ابراهیم هكذا ترکت کلاب بلخ عند ناقوال شقيق فكيف الفقراء عندك يا بالسحق فقال الفقراء عندنا اذا منعوا شکروا وان اعطوا آثروا فقبل رأسه وقال صدقتك يا استاد ^{٩١١} وفيه قال ابو عبد الله عليه السلام كان على بن الحسين عليه السلام اذا كان اليوم الذي يصوم فيه امر بشاة فتدبح وتقطع اعضائه وتطبخ فاذ كان عند المساء اكب على القدر حتى يجدريح المرق وهو صائم ثم يقول هاتوا القصاع اغرفو الال فلان ثم يؤتى بخبو و تم فيكون عشاء .

یک دیگر برابر خود مقدم داشت و هیچکدام نیاشامیدند و همه مردند و شاعری بعری :
شعری گفته که مضمونش این است هر گاه کرم کرد دنیا بتو پس تو نیز کرم کن بواسطه آن بر مردم بتمام آنها پیش از آنکه دنیا بر گردد زیرا که جود و بخشش فانی نمیکند دنیا راهر گاه روآورد دنیا و همچنین بخل سبب بقای دنیا نمیشود هر گاه پشت کند بکسی دنیا .

^{٩١٠} - و در آن کتاب نقل شده که ابراهیم ادهم گفت بشقیق هنگامیکه وارد شد بر او از خراسان که چگونه است حال فقراء بلدهما گفت آنها را گذاشت در حالیکه اگر با آنها چیزی بر سد شکر میکنند و اگر محروم شوند و چیزی داده نشود صبر میکنند شقیق خیال کرد چون توصیف کرده آنها را که سؤال نمیکنند : مدح کرده آنها را نهایت مدح : ابراهیم گفت سگهای بلخ نزد ما این چنین هستند : شقیق گفت پس چگونه هستند فقراء نزد شما ای ابراهیم : گفت فقراء نزدما هر گاه چیزی داده نشوند شکر میکنند و اگر داده شوند غیر را بر خود مقدم میدارند : شقیق بوسید سرا ابراهیم را و گفت راست گفتی ای آموزنده .

^{٩١١} - و در آن کتاب است که فرمود امام ششم ع هر گاه على بن الحسين ع روزه میگرفت دستور میداد ذیع کنند گوسنندی و اورا پیزند و دم افطار و شب که میشد میرفت پای دیک تابه او بر سد بوی آب گوشت و میفرمود کاسهها را بیاورید و از آب گوشت پر کنید برای فلان و فلان و شام خود حضرت نان بود و خرما .

«باب قضاء حاجة المؤمن»

۹۱۲ فی امالی الشیخ قدس سرہ عن جعفر بن محمد علیہ السلام عن آبائہ عن علی بن ابی طالب سلام اللہ علیہ قال سمعت رسول اللہ علیہ السلام يقول او حی اللہ تبارک و تعالیٰ الی داود علیہ السلام باداود ان العبد لیأتینی بالحسنة يوم القيمة فاحکمہ بهافی الجنہ قال داود یارب وما هذ العبد الذی یأییک بالحسنة يوم القيمة فتحکمہ بهافی الجنہ قال عبد مؤمن سعی فی حاجة اخیه المؤمن احبت قضایها قضیت له ام لم تقض ۹۱۳ فی الكافی عن المفضل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال یامفضل اسمع ما القول لک واعلم انه الحق وافعله واخبر به علیة اخوانک قلت جعلت فدک و ماعلیة اخوانی قال الراغبون فی قضاء حوائج اخوانهم قال ثم قال ومن قضی لاخیه المؤمن حاجة قضی اللہ عزوجل له يوم القيمة مائة الف حاجة من ذالک اولها الجنۃ ومن ذالک ان یدخل قرابته و معاریفه و اخوانه الجنۃ : بعد ان

(باب برآوردن حاجت مؤمن)

۹۱۲ - در کتاب امالی شیخ طوسی قدس سرہ نقل شده از امام ششم علیہ السلام از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب ع که فرمود شنیدم از رسول خدا ص که فرمود وحی کرد خدای متعال بسوی داود کهای داود بدرستیکه بندۀ میاورد روز قیامت یک حسنے و کار نیکی و بواسطه آن حاکم قرار می دهم اورا دربهشت : داود عرض کرد پروردگارا اوچگونه بندۀ ایست که کار نیکی بیاورد و اورا حاکم دربهشت قرار دهی فرمود خدای متعال او بندۀ ایست مؤمن من سعی و کوشش نموده در حاجت برادر ایمانی خود و دوست داشته انجام شدن آنرا برآورده بشود یا نشود

۹۱۳ - در کتاب کافی مرویست از مفضل از امام ششم ع که فرمودای مفضل بشنو آنچه می گوییم من با تو و بدانکه آن حق است و عمل کن به آن و بگو به برادران بلند مرتبهات گفتم فدایت شوم کیانند آنها فرمود کسانی که راغب هستند و میل دارند برآوردن حاجات برادران خود را مفضل گفت بعد امام فرمود هر که برآورده حاجتی برای برادر دینی خود برآورده خدای متعال روز قیامت برای اوصده زار حاجت که از آنها باشد و اولی آنها باشد و رود در بهشت واژ آنحمله باشد که داخل بهشت کند خویشان و شناسان و برادران اورا بشرط آنکه نباشند از دشمنان آل رسول و هر گاه مفضل حاجتی از کسی میخواست بدوا میگفت آیامیل نداری که بوده باشی از برادران بلند مرتبه

لا يكُونوا ناصباً و كان المفضل اذا سُئل الحاجة اخمن اخوانه قال له امام اشتبه ان تكون من علية الاخوان ^{٩١٢} وفي الكافي ايضاعن صدقه الا خداب عن ابي عبد الله ^{عليه السلام} قال لقضاء حاجة المؤمن خير من عتق الف رقبة وخير من حملان الف فرس في سبيل الله ^{٩١٣} في الكافي عن ابي الصباح الكناني قال قال ابو عبد الله ^{عليه السلام} لقضاء حاجة امرء مؤمن احب الى الله من عشرین حجة كلها نيفق صاحبها مأة الف ^{٩١٤} في الكافي عن اسماعيل بن عمار الصيرفي قال قلت لا بى عبد الله ^{عليه السلام} جعلت فداك المؤمن رحمة على المؤمن قال نعم قلت وكيف ذالك قال ايماماً مؤمناً اتى اخاه في حاجة فانما ذالك رحمة من الله ساقها اليه وسببه الله فان قضى حاجة كان قد قبل الرحمة بقبولها وان رده عن حاجته و هو يقدر على قضائها فانما رده عن نفسه رحمة من الله عزوجل ساقها اليه وسببه الله وذخر الله عزوجل تلك الرحمة الى يوم القيمة حتى يكون المردود عن حاجة هو الحاكم فيها ان شاء صرفاها الى نفسه وان شاء صرفاها الى غيره يا اسماعيل

^{٩١٢} - در کتاب کافی نیز نقل است از صدقه از امام ششم عليه السلام که فرمود ببرآوردن حاجه مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بند و بهتر است از فرستادن هزار اسب برای جنگ در راه خدا

^{٩١٣} - و نیز در کتاب کافی نقل است از ابی الصباح کنانی که گفت فرمود امام ششم ع هر اینه برآوردن حاجت مرد مؤمنی محظوظ است نزد خدا از بیت حجج که در هر یک خرج کرده باشد صاحب آنه اصدهزار

^{٩١٤} - و نیز در کتاب کافی نقل شده از اسماعیل پسر عمار صیرفی که گفت گفتم به امام ششم عليه السلام فدایت شوم که آیا مؤمن رحمت است بر مؤمن فرمود بلی گفتم چگونه رحمت است فرمود هر مؤمنی که بیاید پیش برادر خود بجهت حاجتی بدروستیکه این رحمتی است از خدا که رو آورده و خدا فرستاده و مهیا کرده برای او: اگر برآورده حاجت او را قبول کرده و پذیر فته رحمت را بسبب برآوردن حاجت او را و اگر رد کند حاجت اورا درحالی که بتواند برآورده حاجت اورا بدروستی که رد کرده از خود رحمتی را که از طرف خداروانه شده بود بطرف او و مهیا کرده بود برای او: و ذخیره میکند خدای متعال آن رحمت را تا روز قیامت: و خواهد بود روز قیامت آنکسی که از حاجتش محروم شده صاحب اختیار آن رحمت: اگر بخواهد برای خود نگه دارد و اگر بخواهد بغیر می دهد: ای اسماعیل روز

فاما كان يوم القيامه وهو الحاكم في رحمة من الله قد شرعت له فالي من ترى يصر لها :
 قال لاتظن ول يكن استيقن فإنه لن يردها عن نفسه يا اسماعيل من اتابه اخوه في
 حاجة يقدر على قضائها فلم يقضها له سلط الله عليه شجاعاً ينهش ابهامه في قبره الى
 يوم القيامه مغفور لها ومعدّبها ^{٩١٥} وفيه ايضاً عن ابان بن تغلب قال سمعت ابا عبد الله ^{عليه السلام}
 يقول من طاف بالبيت اسبوعاً كتب الله عزوجل له ستة آلاف حسنة و محي عنه ستة
 آلاف سيئة ورفع له ستة آلاف درجة قال وزاد فيه اسحق بن عمار وقضى له ستة آلاف
 حاجة قال ثم قال وقضاء حاجة المؤمن افضل من طواف وطواف حتى عد عشر ^{٩١٦} وفيه
 عن بكر بن محمد عن ابي عبد الله ^{عليه السلام} قال ما قضى مسلم لمسلم حاجة الانداء الله تبارك و
 تعالى على ثوابك ولا ارضي لك بدون الجنة ^{٩١٧} وفيه عن ابي بصير قال ابا عبد الله ^{عليه السلام}

قيامت كهش و او صاحب اختيار آن قرار داده شد ازطرف خدا تو ميگويي آيا به خواهد
 داد : فرمود بگمان نه بلکه بيقين بدان که از خود دور نخواهد كرد : اي اسماعيل هر که بيايد
 فرز او برادر ديني او بجهت حاجتي که قادر باشد برآورد آنرا و برنياورد حاجت او را : خدا
 مسلط کند بر او ماري را بس قوي که بمکد وبگزد انگشت ابهام اورا در قبرش تا روز قيامت
 وفرقی ندارد اين شخص آمرزيده باشد ويا معذب باشد

٩١٥ - ونيز در آن كتاب است اذا بان بن تغلب که گفت شنيدم از امام ششم عليه السلام
 که فرمود هر که طواف کند خانه خدارا هفت دور بنويسد خدائی عزوجل برای او ششهزار حسنہ : و
 محو کند از او ششهزار گناه و بلند کند برای او ششهزار درجه و اسحق پسر عمار زیادتر نقل
 کرده : و برآورد برای او ششهزار حاجت راوي می گويد امام فرمود : و برآوردن حاجت مؤمن
 بالاتر است از طوافي و طواني و شمرد تا ده طواف

٩١٦ - ودر آن كتاب است از بكر بن محمد از امام ششم عليه السلام که فرمود برنياورد
 مسلماني حاجت مسلماني را مگر آنکه خدائی متعال ندا ميکند بر من است جزا وثواب عمل تو من
 سزاوار نميدانم برای تو مگر بهشت

٩١٧ - ودر آن كتاب است از ابي بصير که گفت امام ششم عليه السلام فرمود فرويد
 در نيكی کردن بپرادران و بوده باشيد ازاهل بخشش و نيكی زيراکه برای بهشت دریست که
 گفته ميشود باآن در بخشش کنند گان و به آن در واژ آن در وارد نمي شود مگر کسی که بخششی
 کرده باشد در دنيا بدرسنيکه بنده ميرود پي حاجت برادر ديني پس ميگمارد خدائی متعال بر

تنافسوا في المعروف لاخوانكم وكونوا من اهله فان للجنة بابا يقال له المعروف لا يدخله الا من اصطنع المعروف في الحياة الدنيا فان العبد ليسمى في حاجة أخيه المؤمن فيو **كُلُّ اللَّهُ عَزْ وَجْلَ بِهِ مَلْكِينَ وَاحْدَادِنَ يَمِينَهُ وَآخْرَ عَنْ شَمَالِهِ يَسْتَغْفِرَ إِلَهَ رَبِّهِ.** ويدعوان بقضاء حاجته ثم قال **وَاللَّهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْرِ بِقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الْحَاجَةِ** ^{٩١٨} وفيه عن خلف بن حماد عن بعض أصحابه عن أبي جعفر **عَلَيْهِ السَّلَامُ** قال والله لان احج حجة احب الى من ان اعتق رقبة ورقبة ومثلها حتى بلغ عشر او مثلها ومثلها حتى بلغ السبعين : ولا اعول اهلية من المسلمين اسد جوعتهم وكسو عورتهم واكف وجوههم عن الماس احب الى من ان احج حجة وحجة وحجة ^{٩١٩} ومثلها ومثلها حتى بلغ عشر او مثلها ومثلها حتى السبعين وفيه عن ايوب الخازار عن أبي عبد الله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** قال من سعي في حاجة أخيه المؤمن طلب وجه الله كتب الله عزوجل له الف حسنة يغفر فيها الا قاربه وجيئ انه واخوانه ومعارفه ومن صنع اليه معروفا في

او دو ملک یکی ازطرف راست او و دیگری ازطرف چپ او که طلب آمر زش میکنند برای او از پروردگار

و میخواند خدارا برای برآورده شدن حاجت او : و بعد فرمود خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مسروترند بقضاء حاجت مؤمن هر گاه بر سد بمؤمن حاجتش .

٩١٨ - و در آن کتاب نقل شده از خلف پسر حماد از بعضی از اصحاب از امام پنجم ع که فرمود بخدا قسم اگر حج کنم یک حج دوست تر دارم از اینکه بنده آزاد کنم و بنده و بنده ومثل آن و مثل آن تا ده رسید ومثل آن و مثل آن تا رسید بهفتاد : و اگر رسید گی و سر پرستی کنم اهل بیتی از مسلمین را که از گرسنگی بر همان واژبر هنگی پیوشان و از احتیاج بمردم بازدارم آنها را دوست تر دارم از اینکه حج کنم حج و حج و حج و مثل آن و مثل آن تا رسید بد و فرمود و مثل آن و مثل آن تا رسید بهفتاد .

٩١٩ - و در آن کتاب است اذا يوب خراز از امام ششم عليه السلام که فرمود هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن بجهت رضای خدا : بنویسد خدای عزوجل برای او هزار هزار حسن و بی امر زد خویشان او و همسایگان و برادران او و شناسهای او و هر که خوبی کرده با او در دنیا و چون روز قیامت شود گفته شود به او داخل شو در آتش و هر کسرا دیدی در آتش که با تو در دنیا نیکی کرده خارج گردان او را از آتش باذن خدای متعال مگر آنکه ناصب باشد و دشمن علی و آل علی ع

الدنيا فاذا كان يوم القيمة قيل له ادخل النار فمن وجدته فيها اصنع اليك معروفا في الدنيا فاخرجه باذن الله تعالى الا ان يكون ناصبياً^{٩٢٠} وفيه عن ابن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال الله عزوجل الخلق عيالي فاجهم الى الطفهم بهم واسعاهم في حواءجهم^{٩٢١} في الوسائل عن عقبة بن خالد عن ابى عبد الله علیه السلام انه قال لعثمان بن عمران يا عثمان انك لو علمت ما منزلة المؤمن من ربه ما توانيت في حاجته ومن ادخل على مؤمن سرورا فقد ادخل على رسول الله وقضاء حاجة المؤمن يدفع الجنون والجذام والبرص^{٩٢٢} في الوسائل ايضاً عن محمد بن قيس عن ابى جعفر علیه السلام قال او حى الله عزوجل الى موسى علیه السلام من عبادى لمن يتقرب الى بالحسنة فاحكمه في الجنة قال موسى يا رب وما تلك الحسنة قال بدمشى مع أخيه المؤمن في قضاء حاجته قضيت ام لم تقض .

^{٩٢٣} في السفينه وفي رواية عن الصادق علیه السلام قال والله لرسول الله اسرّ بقضاء حاجه المؤمن اذا وصلت اليه من صاحب الحاجة^{٩٢٤} طرائف الحكم عن صفوان بن مهران

٩٢٥ - ودر آن کتاب است از ابن سنان که گفت فرموده امام ششم عليه السلام کفرموده خدای متعال مخلوقات عیال من هستند و محبوبترین آنها نزد من مهر با ترین آنها است بمخلوق و هر که بهتر سعی کند در رضا و برآوردن حاجات آنها .

٩٢٦ - ودر کتاب وسائل نقل است از عقبه پسر خالد از امام ششم عليه السلام که بعثمان پسر عمران فرمود ای عثمان بدرستیکه تو اگر بداني مقام مؤمن را نزد خدا هر آینه مستی فمیکنی در حاجت او : و هر که داخل کند سروري در مؤمن بدرستیکه رسول خدا را خوشنود کرده : و فرمود قضاء حاجت مؤمن دفع جنون وجذام وبرص میکند .

٩٢٧ - ودر کتاب وسائل نیز نقل شده از محمد بن قيس از امام پنجم عليه السلام که فرمود وحی فرموده خدای متعال بموسى ع که بعضی از بندگان من نزدیک میشود بساحت قدس ما بواسطه یک کارخوب و بواسطه همان یک عمل اورا حاکم در بهشت قرار میدهیم موسی گفت خدا یا چیست آن یک عمل خوب : فرمود میرود با برادر دینی مؤمن خود بجهت قضاء حاجت او : وفرق ندارد برآورده شود یا نشود

٩٢٨ - در کتاب سفینه روایتشده از امام ششم عليه السلام که فرمود خدا و رسول - خدا من خوشحال نه از قضاء حاجت مومن از خود مؤمن هنگامی که بر سر مؤمن به حاجت خود

٩٢٩ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از صفوان پسر مهران از امام ششم عليه السلام

عن ابی عبد‌الله علیه السلام قال ای مارجل ایاه رجل مسلم فی حاجة و هو یقدر علی قضاها فمتعه
ایها : عیره اللہ یوم القیامه تعییراً شدیداً و قال له اتاك اخوك فی حاجة قد جعلت
قضاها فی يدك فمتعه ایاهاز هدامنک فی ثوابها و عزتی لانظر اليكاليوم فی حاجة
معذباً کنت او مغفوراً ۹۲۵ فی السفینه عن ابی هارون المکفوف قال قال لی ابو عبد‌الله
علیه السلام يا با هارون ان الله تبارک و تعالی آلی علی نفسة ان لا يجاوره خائن قلت وما الخائن
قال من ادخل عن مؤمن درهمها او حبس عنه شيئاً من امر الدنيا قال قلت اعوذ بالله من
غضبه فقال ان الله تبارک و تعالی آلی علی نفسه ان لا يسكن جنة اصناف ائل الله : راد
علی الله عزوجل : اور ادعی امام هدی : او من حبس حق امرء مؤمن قال قلت يعطيه
من فضل ما يملك قال يعطيه من نفسه وروحه فان بخل عليه بنفسه فليس منه انا ماهو
شرك شیطان ۹۲۶ عن كتاب قضاء الحقوق عن صدقه الحلواني قال بینا انا طوف وقد

که فرمود هر مردی که بیاورد مؤمنی نزد او حاجتی و او قادر باشد بر آورد و منع کند اور
از آن و بر نیاورد آنرا : سرزنش و ملامت کند خدا او را روز قیامت ملامتی سخت و بفرماید
به او آمد پیش تو برادرت جهت حاجتی که داشت : وما تو را قادر کردیم بقضای آن و تو منع
کردی او را و بر نیاوردی بواسطه بی نیازی تو بجزای آن : قسم بعضلت ذات خود که نظر رحمت
نخواهیم کرد امروز بتو نسبت بهیچ حاجتی : چه معذب باشی و چه آمر زیده شده باشی :

۹۲۵ - و نیز در آن کتاب نقل است از ابی هاروی مکفوف که گفت فرمود بمن امام
ششم علیه السلام ای ابا هارون خدای تبارک و تعالی قسم بذات مقدس خورده که در پنهان او قرار
نگیرد خیانت کننده : گفتم خیانت کننده کیست : فرمود هر که درین بداردا زمؤمنی در همی
ویا پنهان کند از او چیزی از متعای دنیا میگوید گفتم پنهان میبرم بخدا از غصب و خشم خدا
فرمود بدرستی که خدای متعال قسم یاد نموده بذات مقدس خود که ساکن نکند و جا ندهد در
بهشت سه فرقه را : کسیکه رد کند بر خداوند متعال و یا رد کند بر پیشوای امام هدایت کننده
ویا حبس کند حق مردمؤمنی را میگوید گفتم بحضرت بدهد به او از زیادتی مالش فرمود
بدهد از جان و روانش واگر بخل بورزد در بذل جان به او این برادر او نیست و این کسی است که
شیطان در او دخالت کرده

۹۲۶ و در آن کتاب نقل شده از کتاب قضاء حقوق از صدقه حلوانی که در بینی
که طوف میکردم در خواست کرد مردی از من قرضی بمقدار دو دینار گفتم به او بشین که
طواف تمام کنم پنج دور طواف کردم در دور ششم بودم : که تکیه کرد بر من امام ششم علیه
السلام و دست شریف را گذاشت بر شانه من : تمام کردم دور هفتم را و داخل شدم با امام ع

سئلني رجل من اصحابنا قرض دينارين فقلت لا اقعد حتى اتم طوافى وطفت خمسة اشواط فلما كنت في السادس: اعتمد علی ابو عبد الله عليه السلام وضع يده على منكبى فأتممت السابعة ودخلت معه في طوافه كراهيته ان اخرج عنه وهو معتمد على فاقبليت ^{كما} مررت بالآخر وهو لا يعرف ابو عبد الله عليه السلام يرى اني او همت حاجة فا قبل يومي الى بيده فقال ابو عبد الله عليه السلام مالي ارى هذا يومي بيده فقلت جعلت فداك ينتظر حتى اطوف واخرج اليه فلم اعتمد على كرهت ان اخرج وادعك قال عليه السلام فاخرج عنى ودعنى واذهب فاعطه قال فلما كان من الغداء وبعد دخلت عليه عليه السلام وهو في حديث مع اصحابه فلما نظر الى قطع الحديث ثم قال لان اسعى مع اخ لي في حاجة تقضى احب الى من ان اعتقاله نسمة واحمل على الف فرس في سبيل الله مسرجمة ملجمة ٩٢٧ في الكافي عن عبيدة الحذاء قال قال ابو جعفر عليه السلام من مشى في حاجة أخيه المسلم اظلله الله بخمسة وسبعين الف ملك ولم يرفع قدمها الاكتب الله له حسنة وحيط عنه بهاسية ويرفع له بهادرجة فاذا فرغ من حاجته كتب الله عزوجل له بها اجر حاج ^{**} ومعتمر.

٩٢٨ في السفينه قال رسول الله صلوات الله عليه وسلم من قضى لأخيه المؤمن حاجة كان كمن

در طواف آنحضرت وخوش نداشت که واگذارم آنحضرت را درحالی که بهمن تکیه نموده و آن مرد چون نمی شناخت حضرت را هر گاه به آخر یکدور می رسیدم با دست خود به من اشاره میکرد

تا آنکه حضرت فرمود چهشدۀ میبینم این مرد اشاره میکند با دست خود گفتم فدایت شوم منتظر من است تا من طواف تمام شود و بروم بسوی او : و چون حضرت تکیه کردي بمن دوست ندارم بروم و واگذارم شما را : فرمود برو و واگذار مرا و بده به او آن چه در خواست او بوده : می گويد چون فردا و روز بعد شد رفق خدمت حضرت و آن آقا مشغول صحبت بود با اصحابش تا نظرش بهمن افتاد قطع کرد صحبت با آنها را و بعد فرمود : هر آينه اگر کوشش کنم با برادری دینی در باره حاجت او دوستر دارم از اين که آزاد کنم

هزار بندۀ : وبفرستم هزار اسب زین ولجام کرده که در راه خدا جنگ کنند با آنها ٩٢٨ و در کتاب کافی نقل شده از ابی عبیده حذاء که گفت امام بنجم عليه السلام فرمود هر که بروم بجهته قضا حاجت برادر مسلمان : سایه کند خداوند متعال او را بوسیله هفتاد و پنج هزار ملک و بر ندارد قدمی مگر آنکه بنویسد خدا برای او حسنة و محو کند از او بهر قدمی

١- هذه العبارة لا تخلون من اضطراب او تصحيف ولكن في السفينه هكذا بعينها منه

عبدالله دهرا ٩٢٩ و فيه عن الصادق علیه السلام قال من كان في حاجة أخيه المؤمن المسلم كان الله في حاجته ما كان في حاجة أخيه ٩٣٠ و فيه عن كتاب فضائل الشيخ شاذان القمي عن النبي عليه السلام انهرأى ليلة الأسرى هذه الكلمات مكتوبة على الباب الثاني من الجندي لا إله إلا الله محمد رسول الله على ولی الله: لكل شيء حيلة و حيلة السرور في الآخرة أربع خصال: مسح رأس التيامي: والتعطف على الأرامل: والسعى في حوائج المؤمنين: وتعهد الفقراء والمساكين ٩٣١ و فيه عن الكافي عن أبي عبد الله عليه السلام قال ايمارجل من شيعتنا اتى رجال من اخوانه فاستعان به في حاجته فلم يعنه وهو يقدر الا بتلاه الله بان يقضى حوائج عدة من اعدئنا يعذبه الله عليه يوم القيمة.

٩٣٢ و فيه عن الكافي عن ابان بن تغلب قال كنت اطوف مع ابي عبد الله عليه فعرض لي رجل من اصحابنا كان يسئلني الذهاب معه في حاجة فاشعار الى فكرهت ان ادع ابا عبد الله

درجة: و هنگامی که فارغ شود از حاجت او بنویسد خدا برای او مزد حج کننده و عمره کننده ٩٢٨ - و در کتاب سفینه روایت است که رسول خدا ص فرمود هر که بر آورد

برای برادر مؤمنش حاجتی خواهد بود نزد خدا مثل کسی که عبادت خدا کرده دهری ٩٢٩ - و در آن کتاب نقل است از امام ششم عليه السلام که فرمود هر که در پی حاجت برادر مؤمن مسلمان باشد: خدا نظر لطف و عنایت به اولاد مردم که اورپی حاجت برادرش باشد ٩٣٠ و در آن کتاب نقل است از کتاب فضائل شیخ شاذان قمی از رسول خدا ص که در شب معراج دیده این کلمات نوشته شده بود بر در دوم از بهشت: لا إله إلا الله محمد رسول الله على ولی الله: و نوشته شده از برای هر چیزی سببی است و سبب خوشحالی در آخرت چهار چیز است: دست کشیدن بسریتیم: و مهر بانی بر بیوه زنان: و کوشش در حوائج مؤمنین: و خبر گیری از فقر و مساکن

٩٣١ - و در آن کتاب از کافی نقل است از امام ششم عليه السلام که فرمود هر مردی از شیعیان ما که بیاید نزد برادر دینی خود واژ او کمک بخواهد در حاجتی واو کمک نکند برادر خود را در حالیکه بتواند مگر آنکه مبتلا کند خدا او را باینکه بر آورد حاجتهاي عده از دشمنان مارا و خدا عذاب میکند اورا روز قیامت بسبب آن کارها

٩٣٢ - و در آن کتاب از کتاب کافی نقل شده از ابان بن تغلب که گفت من طواف میکردم با امام ششم عليه السلام مردی از اصحاب ما آمد واژ من خواست بروم با او بسوی حاجتی: اشاره کرد بمن و من خوش نداشتمن و اگذام حضرت را و بروم با او در بین طواف اشاره کرد

واذهب اليه في بينما أنا أطوف اذا شار إلى ايضاً فرآه ابو عبد الله علیه السلام فقال يا بان اياك
يريد هذاقلت نعم : قال فمن هو قلت رجل من اصحابنا قال هو على مثل ما انت عليه
قلت نعم قال فاذهب اليه قلت فاقطع الطواف قال نعم قلت وان كان طواف الفريضه
قال علیه السلام نعم قال فذهبت معه ۹۳۳ في الوسائل عن ابی عبد الله علیه السلام قال يؤتى بعد يوم
القيامه ليست له حسنة فيقال له اذكر هل لك من حسنة فيقول مالي من حسنة الا ان
فلا تعبدك المؤمن من يطلب مني ما يتوضأ به ليصلني فاعطية : فيدعى بذلك المؤمن
فيذ كره ذلك فيقول نعم يارب فيقول رب تبارك وتعالى قد غفر لك ادخلوا عبدي
الجنة ۹۳۴ وعن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله علیه السلام ان لله عباد ای حکمهم فی الجنۃ
قیل و من هم قال من قضی لمؤمن حاجة بنیة ۹۳۵ في السفینه عن اسحق بن عمار قال قال

بمن حضرت عليه السلام دید او را فرمود ابان بتو اشاره میکند این مرد گفتم بلی : فرمود
کیست این مرد : گفتم مردیست از دوستان ما : فرمود او بمثل تو امام شناس است یا از عامه
ناس است : گفتم بلی : فرمود برو پس عقب کار او : گفتم قطع کنم طواف را : فرمود بلی : گفتم
ولوطواف واجب باشد : فرمود بلی راوی می گوید رقمت با آن مرد .

۹۳۳ - در کتاب وسائل از امام ششم عليه السلام که فرمود آورده می شود روز قیامت
بنده که نیست برای او حسن و کار نیکی پس به او گفته می شود یاد بیاور آیا هست برای تو
حسن و کار نیکی پس می گوید نیست برای من حسن مگر آنکه فلان شخص بنده مؤمن تو
پروردگارا خواست از من آبی که وضو بسازد و نماز بخواند پس من هم دادم به او : در این هنگام
خوانده می شود آن بنده مؤمن و تذکر داده می شود به او در جواب می گوید بلی پروردگارا :
پس خدای متعال می فرماید بتحقیق ما آمر زیدیم تورا : داخل کنید بنده من در بهشت .

۹۳۴ - واز امام پنجم عليه السلام روایت است که رسول خدا ص فرموده بدرسی که برای
خدا بنده گانی است که خدا آنها را حاکم در بهشت قرار داده گفته شده کیا نند فرمود هر که
برآورد برای مؤمنی حاجتی از روی خلوص .

۹۳۵ - در کتاب سفینه از اسحق پسر عمار نقل شده که گفت فرمود امام ششم عليه السلام
ای اسحق هر که طواف کند این خانه را یک طواف بنویسد خدای متعال برای او هزار حسن
ومحو کند از او هزار گناه و بلند گرداند برای او هزار درجه غرس کند برای او هزار درخت
در بهشت و بنویسد برای او ثواب آزادی هزار بنده تا دور بزنده و برسد به ملتزم بگشاید خدا
برای او هشت در بهشت را و گفته شود به او که داخل شو از هر دریکه بخواهی : راوی می

ابو عبد الله عليه السلام اسحق من طاف بهذا البيت طوافا واحداً كتب الله له الف حسنة ومحى عنه الف سية ورفع له الف درجة وغرس له الف شجرة في الجنة وكتب له ثواب عتق الف نسمة حتى اذا صار الى الملزم فتح الله له ثمانية ابواب الجنة يقال له ادخل من ايها شئت قال فقلت جعلت فداك هذا كله لمن طاف قال نعم افلا اخبرك بما هو افضل من هذا قال قلت بلى قال من قضى لاخيه المؤمن حاجة كتب الله طوافا وطوافا حتى بلغ عشرة.

٩٣٦ وفيه عن الصادق عليه السلام قال كان في زمان موسى عليه السلام جبار قضى حاجة مؤمن بشفاعة عبد صالح فتوفي في يوم الملك الجبار والعبد صالح فقام على الملك الناس وأغلقوه بباب السوق لموته ثلاثة أيام وبقي ذلك العبد صالح في بيته وتناولت دواب الأرض من وجهه فرآه موسى عليه السلام بعد ثلاثة أيام فقال يارب هوعدوك وهذا وليك فاوحي الله اليه ياموسى ان وليتني سئل هذا الجبار حاجة فقضاهما فكافأته عن المؤمن وسلطت دواب الأرض على محاسن وجه المؤمن لسؤاله ذلك الجبار ٩٣٧ وفيه في وصية

گوید گفتم فدایت شوم اینها تمام برای کسی است که طوف کند فرمود بلی آیا خبر ندهم بتو بچیزی که بر تو باشد از این گفتم چرا : فرمود هر که برآورد برای برادر مؤمن خود حاجتی بنویسد خدا برای او طوافی و طوافی تا رساند به ده طواف .

٩٣٦ - ودر آن کتاب نقل است از امام ششم عليه السلام که فرمود بود در زمان موسی عليه السلام پادشاهی ستمگر و برآورد حاجت خدا پرسنی را بواسطه شفاعت بندۀ صالح که نزد پادشاه نمود : اتفاق افتاد مرگ پادشاه و آن مرد صالح در یکروز : مردم پیا خاستند برای جنازه پادشاه و تجهیز او و بازارها را تاسه روز تعطیل کردند واما آن بندۀ صالح جنازه اش درخانه ماند باندازه که کرم‌های زمین تصرفاتی درصورت او کردند و موسی عليه السلام حال را دید بعد از سه روز بدرگاه خدا عرض کرد پروردگارا او دشمن تو بود و این دوست تو : وحی فرستاد خدا بسوی موسی که ای موسی دوست من درخواست کرد از این ستمگر حاجتی و او برآورد حاجت اورا ماجزای اورا دادیم از قبل مؤمن : و مسلط کردیم حشرات زمین را بروی مؤمن بواسطه حاجت خواستن او از این ظالم .

٩٣٧ - ودر آن کتاب است امام صادق عليه السلام بعد الله پسر جندب : ای پسر جندب رونده بسوی حاجت برادرش مثل کسی است که سعی کند بین صفا و مروه : و برآور نده

الصادق عَلَيْهِ الْكَلَمُ لعبدالله بن جنديب يابن جنديب الماشي في حاجة أخيه كاساعي بين الصفا والمروة وقضى حاجة كالمتشحط بدمه في سبيل الله يوم بدر واحد وعذب الله أمة الأعنة استهانتهم بحقوق فقراء إخوانهم .

٩٣٨ وفيه قال الصادق عَلَيْهِ الْكَلَمُ المؤمن المحتاج رسول الله تعالى إلى الغنى القوى فإذا خرج الرسول بغير حاجته غفرت للرسول ذنو به سلطان الله على الغنى القوى شياطين تنهشه قال يدخل بينه وبين أصحاب الدنيا فلا يضره بما عنده حتى يتكلّف لهم يدخل عليهم الشاعر فيسمعه فيعطيه ما شاء فلا يجر عليه بهذه الشياطين التي تنهشه ٩٣٩ عنه قال لرفاعة بن موسى في حديث يار فاعلة ما آمن بالله ولا بمحمد ولا بعلى عليهما آلهما السلام من إذا اتاه أخوه المؤمن في حاجة لم يضحك في وجهه فإن كانت حاجته عنده سارع إلى قضائها وإن لم يكن من عنده تكليف من عند غيره حتى يقضيها الله فإذا كان بخلاف ما وصفته فلا ولایة بنينا وبينه .

٩٤٠ قال الباقر عَلَيْهِ الْكَلَمُ إنما مثل الحاجة إلى من أصاب ماله حديثاً كمثل الدرهم

حاجت او مثل کسی است که بخون خود بغلطه در راه خدا درجنگ بدر و احد : و فرمود عذاب نشده امتی مگرهنگام بی اعتنای آنها بحقوق فقراء از برادرانشان .

٩٣٨ - و در آن کتاب است که امام صادق عليه السلام فرمود مؤمن محتاج قاصد و پیغام آور خدای متعال است بسوی مرد غنی و قوی : پس هر گاه پینام آور بر گردد از پیش غنی بدون حاجتش گناهان پیغام آور بخشیده میشود : و سلط می کند خدا بر غنی قوی شیطانهای که بخراشد تن اورا : فرمود واگذار شود بین او وبين أصحاب دنيا و آنها راضی نشوند تمام آنچه در نزد اوست حتى بزحمت میافتد از طرف آنها وارد می شود بر آنها شاعر گوش میدهد بشعر او پس با میدهد صلة شعر آنچه بخواهد : و بر آن اجری هم داده نمی شود : و اینها هستند شیاطینی که بخراشند اورا .

٩٣٩ - و از آنحضرت است که فرمود بر فاعلة بن موسی در حديثی که ای رفاعة ایمان بخدا و رسول خدا نیاورده و نه بعلی عليهم صلوات الله کسیکه هر گاه بیاید اورا برادر مؤمنش در باره حاجتی واو برویش نخندد : وبعد اگر بتواند برآورد حاجت اورا واگر نتواند کوشش کند در باره روا شدن آن ولو بزمت بیفتند تا آنکه برآورده شود اگرچه بوسیله غیر باشد : و اگر چنانچه بغیر این باشد که گفته شد پس نیست برادری بین آن و دوستی بین ما واو .

٩٤٠ - امام پنجم عليه السلام فرمود اظهار حاجت نزد کسی که تازه بمالی رسیده بمثل

فی فم الافعی انتالیها ممحوج وانت منها علی خطر منه ٩٤١ فی السفینه عن ابن عباس
 قال كنت مع الحسن بن علی علیه السلام فی المسجد الحرام وهو معتکف وهو يطوف بالکعبه
 فعرض له رجل من شیعته فقال يا بن رسول الله ان علی دنیا الفلان فان رایت ان تقضیه عنی
 فقال رب هذه البنیه مااصبح شیئی فقال ان رایت ان تستمهله عنی فقد تهدد نی با
 الجبس قال ابن عباس فقطع علیه السلام الطواف و سعی معه فقلت يا بن رسول الله انسیت
 انک معتکف فقال علیه السلام ولكن سمعت ابی علیه السلام يقول سمعت رسول الله صلواته علیه السلام يقول من
 قضی اخاه المؤمن حاجة کان کمن عبدالله تسعۃ آلاف سنة صانما فهاره و قائم الیله ٩٤٢ و
 فيه قال الحسین علیه السلام صاحب الحاجة لم يکرم وجهه عن سؤالک فا کرم وجهک عن رده
 ٩٤٣ وفي خبر مناهی النبی علیه السلام من کفى ضریرا حاجت من حوائج الدنیا و مشی له فيها حتی
 یقضی الله له حاجته اعطاه الله برائته من الموارد برائته من النفاق و قضی له سبعین حاجة من حرائج

است که در همی در دهان اژدهائی باشد و تو بآن محتاج باشی واز طرفی در خطر باشی از آن
 اژدها .

٩٤١ - و در کتاب سفینه نقل است اذا بن عباس که گفت بودم من باحسن بن علی عليه السلام در مسجد الحرام و آنحضرت اعتکاف کرده بود و طواف میکرد خانه خدا را مردی از دوستداران و مؤمنین برخورد و گفت یا بن رسول الله من از فلان شخصی دینی و قرضی است اگر لطف بفرمائید ادا فرماید فرمود قسم باین خانه که نیست چیزی نزد من عرض کرد اگر صلاح دانید مهلت بگیرید برای من از طلبکار زیرا که من ترسانیده و تهدید کرده بجبس گفت ابن عباس قطع کرد حضرت طواف را ورفت با او گفتم یا بن رسول الله شما آیا فراموش کردید که اعتکاف کرده اید و نباید از مسجد خارج شوید فرمود نه ولی شنیدم از پدرم علیه السلام که میفرمود شنیدم از رسول خدا من که میفرمود هر که برآورد حاجت برادر مؤمن را خواهد بود مثل کسیکه عبادت کرده خدا را نه هزار سال که روزها روزه دار و شب ها را در نماز باشد.

٩٤٢ - و در آن کتاب است که حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود آدم محتاج و صاحب حاجت اکرام نکرده خود را واز تو سؤال کرده پس تو اکرام کن خود را و رد مکن اورا .

٩٤٣ - و در خبر مناهی رسول است (ص) هر که کفایت کند حاجت کوری از حوائج دنیا و برود با او در پی حاجتش : تا آنکه برآورد خدا حاجت اورا : عطا کند به او دوری از آتش و عطا کند برائت از نفاق و برآورد برای او هفتاد حاجت از حوائج دنیا و همیشه فرو برود در رحمت خداتا برگردد .

الدنيا ولا يزال يخوض في رحمة الله عزوجل حتى يرجع ٩٤٤ عن الكافي عن الصادق عليهما السلام من تغدرت على الحوائج فلياتمس طلبها يوم الثلاثاء فإنه اليوم الذي الان الله الحميد لداود عليهما السلام ٩٤٥ في الملاي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سعي لمريض في حاجه فقضاه اخرج من ذنبه كيوم ولدته امه فقال رجل من الانصار يارسول الله فان كان المريض من اهله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اعظم الناس اجر امن سعي في حاجته اهله ومن ضيق اهله وقطع رحمه حرم الله حسن الجزاء يوم يجزى المحسنين وضيّعه ومن يضيّعه الله في الآخرة فهو يتربّد مع لها لكنين حتى يأتي بالمخرج ولم يأتي به .

«باب حسن الخلق»

٩٤٦ في الكافي عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليهما السلام قال أن أكمل المؤمنين أيامنا أحسنهم خلقا ٤٤٧ في الكافي ايضا عن عبدالله بن سنان عن رجل من اهل المدينة

٩٤٤ - از کتاب کافی نقل شده از امام ششم عليهما السلام که هر کس کار او سخت شود برود عقب آن روز سه شنبه زیرا که آن روزیست که نرم کرده خدا آهن را در آن روز برای حضرت داؤد عليهما السلام .

٩٤٥ - و در کتاب لالی نقل است که رسول خدا ص فرموده است هر که سعی کند در حاجت مریضی و برآورد آنرا : خارج شود از گناهانش بمثیل روزیکه از مادر متولد شده مردی از انصار گفت يا رسول الله و گرچه مریض از کسان خود باشد فرمود رسول خدا از بزرگترین اجرها برده کسی که سعی کند در حاجت اهل وخوشان خود : و هر که تضییع کند و قطع کند رحم خود را محروم کند خدا اورا از حسن جزا روزیکه بنیکو کاران جزا داده می شود و تضییع شود در آن روز : و هر که ضایع کند خدا اورا در آخرت پس او رها شده است میان هلاک شدهها : تا راهی برای خلاصی بیابد و نمیباشد .

(در بیان حسن خلق و بیان اخلاق حسن)

٩٤٦ - در کتاب کافی نقل است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليهما السلام که فرمود بدرستی که کاملترین مردم از جهت ایمان آنکسی است که خلق او از همه بهتر باشد .

٩٤٧ - و نیز در کتاب کافی است از عبدالله سنان از مردی از اهل مدینه از علی بن الحسین عليهما السلام که فرمود رسول خدا فرموده است گذاشته نمی شود در میزان مردی روز قیامت چیزی بهتر از حسن خلق .

عن علی بن الحسین عليه السلام قال قال رسول الله صلوات الله عليه وسلم ما يوضع في ميزان امرء يوم القيمة افضل من حسن الخلق ^{٩٤٨} وفيه عن ابی ولاد الحنفی ط عن ابی عبد الله عليه السلام قال اربع من كن فيه كمال ايمانه وان كان من قرنه الى قدمه ذنب بالمخالف للحق و هو المصدق و اداء الامانة والحياء وحسن الخلق ^{٩٤٩} وفيه عن غبطة العابد قال قال لی ابو عبد الله عليه السلام ما يقدم المؤمن على الله عزوجل بعمل بعد الفرائض احب الى الله من ان يسع الناس بخلقه .

^{٩٥٠} وفيه عن السكونی عن ابی عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلوات الله عليه وسلم اکثر ما يملع آمی الجنة تقوی الله وحسن الخلق ^{٩٥١} وفيه عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله عليه السلام قال البر وحسن الخلق يعمرا الدیار ويزیدان فی الاعمار ^{٩٥٢} وفيها ايضا عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله عليه السلام قال ان الخلق الحسن يمیث الخطیئه كما تمیث الشمس الجلید ^{٩٥٣} وفيه عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله عليه السلام قال هلاك رجل على عهد رسول الله صلوات الله عليه عليه السلام

^{٩٤٨} - ودر آن کتاب است از ابی ولاد حنفی از امام ششم حضرت صادق علیه السلام که فرمود چهار چیز است که کسی دارا باشد آنها را ایمان او کامل است و اگر از سر تاقدم گناه باشد ضرری نمی رساند به او و آنها : راست گفتاریست : واداء امانت : وحسن خلق : وحیا داشتن .

^{٩٤٩} - ودر آن کتاب است از عنبرسه عابد که گفت فرمود بمن امام ششم علیه السلام نمی آورد مؤمن نزد خدای متعال بعد از واجبات عملی محبوب تر پیش خدای متعال از آینکه انسان با مردم بخوش روئی رفتار کند .

^{٩٥٠} - در آن کتاب است از سکونی از امام ششم علیه السلام که رسول خدا فرموده بیشتر چیزی که امت مرا داخل بهشت می کند خدا ترسی است وحسن خلق .

^{٩٥١} - ونیز در آن کتاب نقل شده از عبد الله سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود نیکی وحسن خلق آباد میکند دیار را و زیاد میکند عمر هارا .

^{٩٥٢} - ونیز در آن کتاب نقل شده از عبد الله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود حسن خلق آب میکند و ازین میبرد گناه را همانطوری که آب میکند خورشید یخ را .

^{٩٥٣} - ونیز در کتاب کافی نقل شده از عبد الله سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود مردی در زمان رسول خدا مردو آورده نزد حفارها که او را دفن کنند و آنها نتوانستند قبری برای او بکنند و شکایت کردند پیش رسول خدا من و گفتند یا رسول الله بیل وکنگ ما کار نمیکند

فأبى الحفارين فاذابهم لم يحفر و اشيموا شكوا ذاك الى رسول الله ﷺ فقالوا يا رسول الله ما يعمر حديداً في الأرض فكانما نضرب به في الصفا فقال ﷺ لعنكم لو ألم كان كان صاحبكم لحسن الخلق أيتونى بقدح من ماء فأتوه به فادخل يده فيه ثم رشه على الأرض رشا ثم قال أحفر و قال فخفر الحفارون فكان ما كان رملاً يهاب عليهم ٩٥٤ مجموعه و رام و قال عليهما الله أعلم انقل ما يوضع في الميزان الخلق الحسن ٩٥٥ وفيه وجاء رجل إلى رسول الله ﷺ أتاه من بين يديه فقال يا رسول الله ما الدين فقال حسن الخلق : ثم أتاه عن يمينه فقال ما الدين فقال ﷺ حسن الخلق : ثم أتاه من قبل شماله فقال ما الدين فقال حسن الخلق : ثم أتاه من وراءه فقال ما الدين فالتفت إليه وقال أما تفقه الدين هو ان لا تغضب ٩٥٦ مجموعه و رام و قال رجل لرسول الله ﷺ أوصني قال اتق الله حيث كنت قال زدني قال اتبع السيدة الحسنة تمحها قال زدني قال خالط الناس بحسن الخلق و ٩٥٧ وفيه سئل رسول الله ﷺ اي الاعمال افضل قال حسن الخلق و قال ﷺ ما حسن الله خلق

در زمین بزمین میز نم بمثیل اینکه بسنج سخت میز نم فرمود رسول خدا ص چرا کار نکند اگر این مرد صاحب حسن خلق باشد : بیاورید برای من ظرفی از آب آوردن دست مبارک کرد میان آن پیشید بر زمین وبعد فرمود بکنید قبر را پس حفر کردند زمین را و زمین سست شد که گویا بروی آنها پیشیده میشد .

٩٥٤ - در مجموعه و رام است که رسول خدا فرموده سنگین تر چیزی که در میزان عمل گذاشته میشود خلق خوش است .

٩٥٥ - و در آن کتاب است که مردی از جلو روی رسول خدا آمد و پرسید دین چیست فرمود حسن خلق : بعد از طرف راست آمد پرسید دین چیست فرمود خلق خوش : از طرف چپ آمد پرسید دین چیست فرمود حسن خلق : بعد از پشت سر آمد پرسید دین چیست حضرت بر گشت نگاهی به او کرد و فرمود آیا نفهمیدی دین این است که خشمگین نشوی .

٩٥٦ - و در آن کتاب است که مردی آمد خدمت رسول خدا ص و گفت وصیت و موظمه کن مرا حضرت فرمود از خدا پیرهیز هر جا باشی : گفت زیاد فرما فرمود عمل نیک انجام بدی بعد از گناه که بر طرف کند آنرا گفت : زیاد فرما فرمود با مردم آمیزش کن با حسن خلق .

٩٥٧ - و در آن کتاب است که از رسول خدا ص پرسیده شد چه عملی از همه بر تراست فرمود حسن خلق . و فرمود نیکونکرده خدا خاق کسی را با اینکه با آتش بسوزاند

امره و خلقة فيطعمه النار ^{۹۵۸} وفيه ايضاً قيل لرسول الله ان فلانة تصوم النهار وتقوم الليل وهي سيّة الخلق تؤذى غير انها بلسانها فقال ^{لشیخ} لاخير فيها من اهل النار ^{۹۵۹} وفيه عن ابن عباس قال قال رسول الله ^{لشیخ} ثلاث من لم يكن فيه او واحدة منهن فلا تعتدن بشيء من عمله : تقوى بمحاجزه عن معاصي الله عزوجل : او حلم بكف به السفيه : او خلق يعيش به الناس و فيه سئل بعضهم عن حسن الخلق فقال ادناه الاحتمال وترك المكافأة والرحمة للظلم والاستغفار له ^{۹۶۰} وفيه قال امير المؤمنين على ^{لشیخ} حسن الخلق في ثلاث : اجتناب المحارم وطلب الحلال والتتوسع على العيال وقال بعضهم حسن الخلق ان لا يؤثر فيك جفاء الخلق بعد مطالعتك للحق ^{۹۶۱} في الوسائل عن ابي ربيع الشامي قال دخلت على ابي عبدالله والبيت غاص باهله الى ان قال فقال يا شيعة آل محمد اعلموا انه ليس منا من لم يملأ نفسه عن غضبه ومن لم يحسن صحبة من صحبه ومخالفة من خالقه وموافقة من رافقه ومجاورة من جاوره ومماحة من مالجه .

۹۵۸ - ودر آن کتاب است که گفته شد بر سو لخدا ص که فلان زن روزها روزه داراست وشبها بعبادت مشغول ولی بد خاق است و آزار میدهد همسایگانش را بزبانش فرمود خیری نیست دراو : او از اهل جهنم است .

۹۵۹ - ودر آن کتاب است که ابن عباس گفت رسول خدا فرموده سه چیز است که در هر که نباشد آن سه یا یکی از آن سه پس نیست اثربرای هیچ عمل او : خدا ترسی که باز دارد او را از مصیب خدای تبارک و تعالی : یا حلمی که تمیزدهد اورا از سفیه : یا خلقی که بوسیله آن زندگی کند در میان مردم ودر آن کتاب است که بعضی پرسیدند از حسن خلق فرمود کوچکتر آن تحمل آزار است وترك انتقام وطلب رحمت و مفترت برای کسی که بتوضیم کرده .

۹۶۰ - و در آن کتاب است که فرمود امیر المؤمنین عليه السلام حسن خلق درسه چیز است : دوری از محرمات : وطلب حلال : وتوسعة بر عیال : وفرموده بعضی است که حسن خلق این است که اثر نکند در تو جفا و ظلم مردم بعد از تأمل تو در حق .

۹۶۱ - در کتاب وسائل نقل است از ابی ربع شامی که گفت داخل شدم من بر امام صادق عليه السلام و خدمت حضرت بودند جمعی و رسید کلام حضرت باینجا که فرمود ای پیروان آل محمد ص بدا نید نیست از ما کسی که تواند جلو نفس خود را بگیرد هنگام خشم

٩٦٢ فی الكافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال او حی الله الی بعض انبیائے الخلق الحسن تمیث الخطیئة کما تمیث الشمس الجلید ٩٦٣ مجموعۃ ورام عن النبی علیه السلام قال من اعطی اربع خصال فقد اعطی خیر الدنیا والآخرة وفاز بحظه منها : ورع بعصمہ عن محارم الله : وحسن خلق یعيش به فی الناس : وحلم یدفع جهل الجاهل و زوجة صالحۃ تعینه علی امر الدنیا والآخرة ٩٦٤ فی السفینہ قال رسول الله علیه السلام احبکم واقربکم منی یوم القيامہ مجلساً احسنکم خلقاً و اشدّ کم تواضعاً ٩٦٥ وفيه قال علی علیہ السلام عنوان صحیفة المؤمن حسن خلقه ٩٦٦ قیل للصادق ماحد حسن الخلق قال تلین جانبک وتطیب کلامک وتلقی اخاك بیشر حسن ٩٦٧ وفيه عن الصادق فی وصیة لقمان لابنه یا

خود : وکسی که نیکو نباشد رفاقت او بارفیقش ونیکو نباشد زندگانی کردن او با آنهایی که زندگی میکنند و همسایگی او با همسایگان و مزاح او با کسی که با او مزاح می کند . ٩٦٢ - و در کتاب کافی نقل شده از امام ششم علیه السلام که خدای متعال وحی فرمود به بعضی از پیغمبران خود که خلق خوش از بین میبرد گناه را آنطوری که از بین میبرد خورشید را .

٩٦٣ - و در کتاب مجموعۃ ورام است از رسول خدا که فرمود هر که عطا شود به او چهار خصلت : خیر دنیا و آخرت به او عنایت شده و رسیده است بلذات آن : خدا ترسی که بازدارد اورا از حرام خدا : و حسن خلقی که زندگی کند با آن میان مردم : و حلمی که بوسیله آن رفع کند جهل جاهل را از خود : و عیال صالحۃ که کمک کند اورا درامور دنیوی و آخرتی . ٩٦٤ - و در کتاب سفینہ نقل شده که رسول خدا ص فرموده بدرستی که محبوب تر و فردیکتر بمن روز قیامت کسی است که خلق او از همه بهتر باشد و از همه کس فروتنی او بیشتر باشد .

٩٦٥ - و در آن کتاب است که علی علیه السلام فرموده سر لوحه دفتر عمل مؤمن حسن خلق او میباشد .

٩٦٦ - گفته شده بحضورت صادق علیه السلام که اندازه حسن خلق چه اندازه است فرمود نرم باشد و ملايم تماس با تو و پاک و خوش باشد کلام تو و برخورد کنی با برادرانت با روی خوش .

٩٦٧ - و در آن کتاب است از امام صادق علیه السلام که وصیت کرد لقمان پیسرش اگر نداشتی مالی که با آن وصل کنی رحم خود را و نتوانستی بمالت دستگیری کنی از برادرانت :

بنی آن عدمک ما تصل به قرابتک و تتفضل به علی اخوانک لا یعد منک حسن الخلق و بسط البشر فان من احسن خلقه احبه الا خیار و جانبیه الفیجار ۹۶۸ و فيه قال رسول الله علیہ السلام
الاخلاق من ائمّة من ائمّة عزوجل فإذا احبت عبدا منك خلقا حسنا وإذا ابغض عبدا منك خلقا سیئاً ۹۶۹ وفيه عن علی علیه السلام رب عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزه خلقه اقول و يعجبنى نقل كيفية معاشرت المؤمن بين الناس على ما نقل عن النبي علیه السلام و عن الائمه الهادين ۹۷۰ في الوسائل ان رجل اقال لابي جعفر علیه السلام اني لاحب هذا الرجل فقال له ابو جعفر علیه السلام فاعلمه فإنه ابقي للمودة و خير في اللفة ۹۷۱ وفيه عن جعفر بن محمد علیهم السلام عن آباء علیهم السلام وصیة النبي علی علیهم السلام ياعلی ثلاث کفارات : افشاء السلام : و اطعم الطعام : والصلوة بالليل والناس نیام ۹۷۲ و فيه عن معاویة بن وهب عن ابی عبد الله علیهم السلام من يضمون لی اربعۃ باربعۃ ابیات فی الجنۃ : انفق ولا تخف فقراء : و انصف الناس من نفسک و افس

پس مبادا حسن خلق را ازدست دهی و خوش رو بودن بامردم: زیرا که هر که نیک گرداند خلق خودرا : خوبان اورا دوست دارند و بدان هم رعایت کنند اورا .

۹۶۸ - و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرموده اخلاق مرحمتی است از طرف خدای متعال: هر گاه کسی را دوست بدارد خدا مرحمت می کند به او حسن خلق و هر گاه کسی با خدا دوست نباشد عطا شود به او خلق زشت .

۹۶۹ - و در آن کتاب است از علی علیه السلام که فرمود چه بسا عزیزی که خوار کند اورا خلق بد او: و چه بسا خواری که عزیز کند اورا حسن خلق او چنین گوید نویسنده خوش دارم نقل کنم چگونگی رفتار مؤمن میان مردم طبق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهله بیت پسرگوارش باندازه مختصراً .

۹۷۰ - در کتاب وسائل است که شخصی بحضرت باقر علیه السلام عرض کرد من دوست دارم این مرد را حضرت فرمود به او بفهمان زیرا با دوام تمیشود و دوستی را بیشتر میکند.

۹۷۱ - و در آن کتاب نقل شده از امام محمد باقر علیه السلام از پدران پسرگوارش که در وصیت خود رسول خدا ص فرمود یاعلی سه چیز کفاره گناهان است: بلند سلام کردن: طعام خورانیدن: و نماز در شب در حالی که مردم خواب باشند .

۹۷۲ - و در آن کتاب است از معاویة پسر و هب از امام ششم علیه السلام که فرمود که ضمانت می کند برای من چهار چیز بچهار خانه در بهشت: بیخش و متبرس از فقر و با مردم انصاف کن: و سلام بلند کن: و جدال و خود نمایی ترک کن هر چند محق باشی .

السلام في العالم واترك المراء وإن كنت محققا ۹۷۳ في الوسائل عن محمد بن احمد بن يحيى بسانده رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال نهى رسول الله عليه السلام أن يسلم على أربعة على السكران في سكره وعلى من يعمل التماشيل وعلى من يلعب بالنرد وعلى من يلعب بالاربعة عشر وانا ازيدكم الخامسة انه يكمل ان تسلّموا على اصحاب الشطرنج ۹۷۴ وفيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله عليه السلام ثلاث يصفين : وذا الماء لأخيه المسلم يلقاء بالبشر اذا قيده : ويوسّع في المجلس اذا جلس اليه : ويدعوه باحث الاسماء اليه ۹۷۵ وفيه عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اجتى رجالا فاخبره بذلك فانه اثبت للموده بينكم .

۹۷۶ في السفينه في ربع عن ابي جعفر عليه السلام قال اربع من كن فيه كمل اسلامه واعين على ايمانه ومحضت ذنبه ولقي ربها وهو عنده راض ولو كان فيما بين قرنها الى قدميه

۹۷۳ - ونیز در کتاب وسائل نقل شده از محمد بن احمد پسریحی بسنده که رسانده با امیر المؤمنین عليه السلام که فرمود نهی فرموده رسول خدا من اسلام دادن بر چهار طایفه : بر آدم مست در حال مستی : وبکسی که مجسمه می سازد : وبکسی که بازی کند بازد : وبکسی که بازی کند با تخته که دارای چهارده دانه است : و فرمود من زیاد میکنم پنجمی را و منع می کنم شمارا از اسلام کردن بر کسی که شترنج بازی کند .

۹۷۴ - ودر آن کتاب است از نوفلي از سکوني که امام ششم عليه السلام فرمود رسول خدا فرموده است سه چيز است صفا بانسان می دهد : دوست داشتن مرد برادر دینی خود را بطوری که هر گاه به او برسد با خوش روئي او را ملاقات کند : و توسعه دهد در مجلس هر گاه پهلوی او بنشيند : واورا صدا کند به بهترین اسمهای او .

۹۷۵ - ودر آن کتاب است از هشام پسر سالم از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود هر گاه کسی را دوست داري خبر کن او را بدوزتی خود زیرا اين پا بر جا میکند دوستی و محبت بین شما را .

۹۷۶ - در کتاب سفينه نقل شده از امام محمد باقر عليه السلام که فرمود چهار چيز است که در هر که باشد کامل است اسلام او ویاري شده برای ماش و پاک می شود از گناه و خدا را ملاقات کند در حالی که از او راضی باشد ولو آنکه از فرق سر تابقدم گناه گرفته باشد او را محو کند خدا گناهان را ازا و آنها این است : وفاء بعهدي که خدا در نهاد او قرارداده بنماید

ذنوب حطّها الله عنده وهي الوفاء بما يجعل الله على نفسه : وصدق المسان مع الناس : والحياء
مما يقبح عند الله وعند الناس : وحسن الخلق مع الأهل والناس ٩٧٧ وفيه في خمس عن
النبي ﷺ من اعطي خمساً ملِيكَ لِلْكَوَافِرِ من عذر في ترك عمل الآخرة زوجة صالحة تعينه على
امر دنياه وآخرته وبنون ابرار : ومعيشة في بلده : وخلق حسن بداري به الناس وحب
اهليته ٩٧٨ وفيه في كظم عن فاطمة بنت الرضا عن آبائهما سلام الله عليهم عن رسول
الله من كف غضبه كف الله عنه عذابه ومن حسن خلقه بلغه الله درجة الصائم القائم ٩٧٩
في الوسائل عن صفوان الجمال عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ لَا يَعْبُأُ بِمَنْ يَؤْمِنُ
هذا البيت اذالم يكن فيه ثلاث خصال خلق يخالق بهمن صحبه او حلم يملأ به غضبه
او ورع يحيجه عن محارم الله ٩٨٠ وفيه عن المفضل بن عمر قال دخلت على أبي عبد الله
فقال لي من صحبك فقلت رجل من اخوانى قال عَلَيْهِ السَّلَامُ فما فعل قلت من دخلت لم اعرف

(که خدا پرستی باشد) و راست گفتاری با مردم : و حیا کردن در چیزی که زشت شمرده شده نزد
خدا و نزد مردم : و حسن خلق با مردم و باکسان خود .

٩٧٧ - و در آن کتاب نقل شده از رسول خدا ص که فرموده هر که عطا شود به او پنج
چیز عذری ندارد در ترک عمل آخرتی : زوجة مؤمنة صالحة که یاری کند اورا در کارهای دنیا
و آخرت : و فرزندان صالح : و راه کسب و معیشت داشتن در دیار خود : و خلق خوشی که با مردم
با آن مدارا کند : و دوستی اهلبیت من .

٩٧٨ - و در آن کتاب نقل شده از فاطمه دختر علی بن موسی الرضا عليه السلام از پدران
بزر گوارش علیهم السلام از رسول خدا ص که فرمود هر که نگه دارد خشم خود را : نگه دارد از
او خدا عذابش را : و هر که نیک گرداند خلق خود را بر ساند خدا اورا به مقام روزه داران و
نمایز گذاران .

٩٧٩ - و در کتاب وسائل نقل شده از صفوان جمال از امام ششم علیهم السلام که فرمود
پدرم فرمود اعتنای نیست بکسی که بیاید بزیارت و طواف این خانه هر گاه نباشد در اوسه
حصلت : خلق خوشی که زندگی کند باکسیکه رفیق او باشد : یا حلمیکه بسبب آن جلو گیری
کند از خشم خود : یاخدا ترسی که مانع شود اورا از حرام خدا .

٩٨٠ - و در آن کتاب نقل است از مفضل پسر عمر که گفت وارد شدم بر امام ششم عليه
السلام فرمود بمن که بود با تو همراه گفتم مردی بود از برادران من فرمود کجا رفت : گفت
از وقتی وارد بلد شدم نمیدانم مکان اورا : فرمود آیا ندانستن که هر که رفاقت کند باکسی
چهل قدم خدا ازداده حق او میپرسد روز قیامت .

هکانه فقال لى اما علمت ان من صحب مؤمنا ربعين خطوة سلسلة الله عنه يوم القيمة ٩٨١ وفيه عن نهج البلاغة عن امير المؤمنين عليه انه قال خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بکوا عليكم وان غبتم حنوا اليكم ٩٨٢ وفيه عن يونس بن عبد الرحمن عن ابي جعفر الثاني عن امير المؤمنين عليه قال قام رجل بالبصرة قال اخبرنا عن الاخوان فقال عليه الاخوان ضfan اخوان الثقة و اخوان المكاشرة : فاما اخوان الثقة فهم كالكف والجناح والاهل والمال فاذا كنت من اخياك على ثقة فابذله ما لك و يدك و صاف من صافه و عاد من عاده واکتم سره واعنه واظهر منه الحسن واعلم ايها السائل انهم اعز من الكبريت الا حمر واما اخوان المكاشرة فانك تصيب منهم لذتك فلاتقطع عن ذالك منهم ولا تطلبين معاوراء ذلك من ضميرهم وابذل لهم ما بذلو لك من طلاقة الوجه و حلاوة اللسان ٩٨٣ وفيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب عليهما السلام قال سمعت رسول الله عليهما السلام يقول المؤمن غير كريم والمنافق خب لئيم وخير المؤمنين من كان مألفة للمؤمنين ولا خير

٩٨١ - ودر آن کتاب نقل شده از نهج البلاغه که امير المؤمنين عليه السلام فرموده رفتار کند بامردم در خلطه و آمیزشتن که اگر مردید با آن رفتار گریه کنند بر شما و اگر غائب شدید کشنش کند دلشان بسوی شما .

٩٨٢ - ودر آن کتاب نقل شده از عبدالرحمن از حضرت جواد از امير المؤمنين عليه السلام که بر خاست مردی خدمت حضرت و گفت خبر به ما را از برادران فرمود برادران دو قسم اند برادران هقه و برادران مکاشرة پس اما برادران ثقه پس آنها بمانند کف دست و بال واهل و مال انسان هستند : پس اگر یافقی برادرت را و مورد اطمینان بود بذل کن در راه او مال و بدن خود را و هر که با او مهر بان است مهر بان باش و هر که اورا دشمن است با اودشمن باش و راز اورا مخفی کن او را وبا او اظهار نیکی کن : و بدان ای سائل که همچه برادرانی کمیاب ترند از کبریت احمر : واما برادران مکاشرة : اگر به هر آنها بر خود ری غنیمت بدان همان بهره را و علاوه بر آن انتظار مدار از آنها و از باطن آنها : و هر طور با ترو رفتار کر دند تو نیز همانطور رفتار کن از روی خوش و شیرینی ذبان .

٩٨٣ - ودر آن کتاب است از امام محمد باقر که نقل فرموده امام ششم عليه السلام از جد بزر گوارشان على عليه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا ص که فرمود مؤمن گول می خورد و بخشش دارد : ومنافق زرنگ است وبخیل : وبهترین مؤمنین کسی است که مورد الفت مؤمنین باشد : و نیست خیری در کسی که نه الفت میگیرد با کسی و نه کسی با او الفت میگیرد .

فی من لا يألف ولا يولف ^{۹۸۴} وفيه في المجالس قال لقمان لابنه يابني اتخاذ الف صديق والفال قليل ولا تتخذ عدوًّا واحداً واحداً والواحد كثير ^{۹۸۵} وفيه قال أمير المؤمنين ^{عليه السلام} عليك بأخواني الصفا فانهم عmad اذا استنجدتهم وظهور وليس كثير الف خليل وصاحب : وان عدو واحد كثير .

^{۹۸۶} في الوسائل عن عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبدالله ^{عليه السلام} يقول او صيكم بتقوى الله ولا تحملوا الناس على اكتافكم فتذللو ان الله عزوجل يقول في كتابه وقولوا للناس حسنا ثم قال عدو امراضهم واحضروا جنائزهم واسهدهم لهم وصلوا عليهم في مساجدهم حتى يكون التميز وتكون المبانيه منكم ومنهم ^{۹۸۷} وفيه عن يونس عن كثير بن علقمه قال قلت لابي عبدالله ^{عليه السلام} او صني فقال او صيكم بتقوى الله والورع والعبادة وطول السجود

۹۸۴ - و در آن کتاب است که لقمان گفت پرسش ای پسر من بگیر برای خود هزار دوست : و دوست هزارش کم است : و دشمن برای خود میسند ولو یکی و یک دشمن هم زیاد است .

۹۸۵ - و در آن کتاب است که امیر المؤمنین عليه السلام فرمود بر تو باد که بگیری برادران باصفا زیرا که آنها هستند تکيه گاه هر گاه خوب انتخاب کردی و پشت انسان : و هزار دوست زیاد نیست و بدرستیکه یکدشمن زیاد است .

۹۸۶ - و در کتاب وسائل نقل شده از عبدالله بن سنان که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که میفرمود وصیت میکنم شمارا بخدا ترسی و نروید زیر بار منت مردم و درنتیجه خوار شوید : خدای متعال در کتاب خود فرموده و کلام بگوئید بامردم بنحو خوشی و بعد فرمود عیادت کنیم از مریضشان : و حاضر شوید پای جنازه هایشان : و شهادت دهید چه بنفع آنها باشد و چه بضرر شان : و نماز بخوانید با آنها در مساجدشان تا با این اخلاق و رفتار تمیز بین شما و آنها باشد .

۹۸۷ - و در آن کتاب است از یونس از کثیر بن علقمه که گفت گفتم به امام صادق (ع) نصیحتی بفرما مرا فرمود سفارش میکنم تو را بتقوى و خدا پرستی و عبادت و طول سجود و اداء امانت و دراست گفتاری : و نیکی به مسایگان و فرمود برای این امور پیغمبر محمد (ص) بسوی ما فرستاده شده : صله و مهر بانی کنید در طوائف وعشیره هایتان : و عیادت کنید از مریضهایتان و تشییع کنید از جنازه هاتان : و بوده باشید زینت ما و نباشید ننگ ما : دوست گردانید مردم را باما و نکنید کاری که دشمن بدارند مارا : پس کاری کنید که بکشانید مردم را بسوی ما که بالنتیجه بسوی دین است : و دفع کنید از ما هر بدی را .

واداء الامانة وصدق الحديث وحسن الجوار فبهذا جائنا محمد ﷺ صلوا الله علیه وسَلَّمَ عشائركم
وعودو امرضاكم واشهدوا اجنائزكم وكونوا النازين ولا تكونوا علينا شيئاً جبونا الى
الناس ولا تبغضونا اليهم فجروا علينا كل مودة وادفعوا عنكم كل شر ٩٨٨ وفي الوسائل ايضاً
عن زيد الشحام قال قال لى ابو عبد الله ظليلة اقرأ على من ترى انه يطعنى منهم ويأخذ
بقولي السلام او صيكم بتقوى الله العزوجل والورع في دينكم والا جتها دلالة وصدق الحديث
واداء الامانة وطول الجود وحسن الجوار فبهذا جاء محمد ﷺ وادوا الامانة الى من
اعتنكم عليها براؤ او فاجرا فان رسول الله ﷺ كان يأمر باداء الخيط والمحيط وصلوا
عشائركم واشهدوا جنائزهم وعودوا من رضاهم وادوا حقوقهم فان الرجل منكم اذا ورع
في دينه وصدق الحديث وادى الامانة وحسن خلقه مع الناس قيل هذا جعفر في سيرته
ذالك ويدخل على منه السرور وقيل هذا ادب جعفر وادا كان على غير ذلك دخل على
بالائه وعاره وقيل هذا ادب جعفر ٩٨٩ وفي الوسائل ايضاً عن خثيمه عن ابي عبد الله ظليلة
قال ابلغ مواليها السلام او صفهم بتقوى الله والعمل الصالح وان يعود صحيحهم مرتضىهم

٩٨٨ - ونيز در کتاب وسائل مروی است از زید شحام که گفت فرمود بمن امام صادق (ع)
برسان از من بهر که پیروی میکند از من از شیعیان وتابع دستورات ما است سلام مرا : و
سفارش میکنم شمارا بترس از خدای عزوجل وسفارش میکنم بورع در دین شما وجد وجهد در
راه خدا و راست گفتاری واداء امانت وطول سجود وحسن رفتار با همسایگان و فرمود بواسطه
این امور آمده رسول خدا محمد ص : وادا کنید امانت را بهر که امین شمارا چه آدم
خوب باشد وچه بد : زیرا که رسول خدا من دستور فرموده بر دکردن رسیمان خیاط و دوخته
شده وصله کنید در طوائف و عشیره هایتان و حاضر شوید سر جنازه هایشان و عیادت کنید از
مریضها یشان وادا کنید حقوقشان زیرا وقتی هر فردی از شما ورع در دین داشت و راست گفتار
بود واداء امانت کرد : گفته می شود این است ادب جعفر بن محمد وهر گاه رفتار شما بر غیر
این طریقه باشد بمن میرسد اثر بد و عار آن و گفته می شود این است ادب جعفر.

٩٨٩ - و در کتاب وسائل نقل شده از خثیمه از امام ششم عليه السلام که فرمود برسان
بدوستان ما سلام و آنها را سفارش میکنم بترس از خدا وکردار نیک و اینکه عیادت کند صحیح
آنها از مریضشان وتوجه کنند گفتنی آنها بفقیرشان و اینکه حاضر شوند زنده ها بر جنازه مرده هاشان
و اینکه ملاقات کنند یکدیگر را در خانه هاشان و اینکه فرا گیرند علم دین را زیرا که رعایت
این امور زنده بودن امر ما است و فرمود خدا رحمت کند بئنه را که زنده نگهدارد امر ما

وليعد غنيمهم على فقيرهم وان يشهد حسنه جنازة هي لهم وان يتلاقوها في بيتهم وان يتفاوضوا على الدين فان ذلك حياة لا مر نار حم الله عبدا الحبي امرنا: واعلمهم ياخيهم انه لانفني عنهم من الله شيئا الا بالعمل الصالح فان لا يتناقل الابالورع وان اشد الناس عذابا يوم القيمة من وصف عدائم خالقه الى غيره ^{٩٩٠} وفيه عن ابي عمير عن من ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل ان افرادك من المحسنين قال كان يوسع في المجالس ويستقرض للمحتاج ويعين الضعيف ^{٩٩١} في الوسائل عن نهج البلاغة عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع من ظفر به منهم ^{٩٩٢} وفيه عن عمار بن موسى عن ابي عبد الله عليه السلام قال امير المؤمنين عليه السلام لا عليك ان تصحب ذالعقل وان لم تحمد كرمه ولكن انتفع بعقله واحترس من سوء اخلاقه ولا تدع عن صحبة الكرم ولكن انتفع بكرمه بعقلك وافر كل الفرار من للميام الاحمق .

دا : وآگاه کن ای خشمہ دوستان مارا که ما بی نیاز نمیکنیم آنها را نزد خدا و بی نیاز نیستند مگر بکردار نیک بدرستیکه ولايت ما نمیرسد بکسی مگر با ورع و خدا ترسی و بدرستیکه سخت ترین مردم از جهت عذاب روز قیامت کسی است که توصیف کند عدالت و کار خوب را و بعد واگذار آنرا بغير و خود انجام ندهد .

^{٩٩٠} - و در آن کتاب از ابن ابی عمر از کسی که نام او را برده از امام ششم عليه السلام در قول خدای عز و جل انا نریک من المحسنين فرمود محسن و نیکو کار کسی است که توسعه دهد در مجالس و قرضی بگیرد برای محتاج واعانت کند ضعیف را .

^{٩٩١} - و نیز در کتاب وسائل نقل شده از نهج البلاغه از امیر المؤمنین عليه السلام که فرمود عاجز ترین مردم کسی است که عاجز است از یافتن و کسب کردن دوست : و عاجز تر از او کسی است که از دست دهد آنرا که یافته از دوستان .

^{٩٩٢} - و در آن کتاب نقل است از عمار بن موسی از امام ششم عليه السلام که فرمود امیر المؤمنین فرموده باکی نیست بر تو از رفاقت صاحب عقل و هر چند پسندیده نباشد بذل وبخشش او ولی تو استفاده بیز از عقل او : و دوری کن از اخلاق رشت او : و واگذار مکن رفاقت آدم با بذل وبخشش را ولكن درس بگیر بعقلت از جود او و بگریز از آدم بخیل احمق بتمام اقسام فرار .

۹۹۳ - وفيه قال ابن عباس قيل لرسول الله اى الجلساء خير قال من تذگر كم الله
برؤيته ويزيد في علمكم منطقه ويرغبكم في الآخرة عمله ۹۹۴ وفيه عن محمد بن مسلم
وابي حمزه عن ابي عبد الله علتل عن ابيه قال قال لابي على بن الحسين عليهم السلام يانبى
خمسة فلا تصاحبهم ولا تتحادثهم ولا تراقبهم في طريق فقلت يا ابا من هم عرفينهم
قال علیلک ايک ومصاحبة الكذاب فانه بمنزلة السراب يقرب لك البعيد وبعدك القريب :
واياك ومصاحبة الفاسق فانه بايتك باكلة واقل من ذالك : واياك ومصاحبة البخيل
فانه يخذلك في ما لا حرج ماتكون اليه : واياك ومصاحبة الاحمق فانه يريده ان ينفعك
فيضرك : واياك ومصاحبة القاطع لرحمه فاني وجدهه ملعونا في كتاب الله في ثلاثة
مواضع الخ ۹۹۵ وفيه عن عبد الله بن سليمان عن ابي جعفر الباقر علتل انه قال قال لرجل
يافلان لا تجالس الا غنياء فان العبد يجالسهم وهو يرى ان الله عليه نعمه فما يقوم حتى لا يرى

۹۹۳ - ودر آن کتاب روایت کرده از ابن عباس که بر سول خدا ص گفته شد که کدام
همنشین خوب است فرمود کسی که بیاد خدا بیاورد تورا دیدن او: وزیاد کند در علم تو گفتار
او و ادار کند بعمل کردن برای آخرت عمل و کردار او.

۹۹۴ - ودر آن کتاب نقل است از محمد بن مسلم وابی حمزه از امام صادق عليه السلام
از پدر بزرگوارش که فرمود بمن گفت پدرم على بن الحسين عليهم السلام : ای پسر من تأمل
کن بحال پنج طائفه وبا آنها رفاقت مکن وبا آنها تکلم مکن: وبا آنها همسفر مشو در راهی:
پس گفتم ای پدر بزرگوار کیانند آنها معروفی بفرما برای من : فرمود پیرهیز از رفاقت با
دروغ گو زیرا او بمنزله برق آفتاب است که از دور آب بنظر میرسد : نزدیک مینمایاند بتلو
امور دور را : و دور مینمایاند امور نزدیک را : و پیرهیز از رفاقت با آدم فاسق زیرا او تو
را میفروشد بیک خوردنی یا به کمتر از این : و پیرهیز از آدم بخیل زیرا ممکن است او تورا
بخواری و ذلت بیفکند نسبت بمال خودش در وقتی که تو زیاد احتیاج داشته باشی: و پیرهیز
از رفاقت کسی که قطع رحم خود کند زیرا او ملعون شمرده شد در سه موضوع از قرآن الخ .

۹۹۵ - ودر آن کتاب نقل شده از عبد الله بن سليمان از امام محمد باقر عليه السلام که
آنحضرت بمردی فرمود ای فلان با ثروتمندان منشین زیرا بندۀ ممکن است با آنها بشینند
در حالیکه به بینند برای خدا بر او نعمت است و از نزد او بر نخیزد الا آنکه برای خدا نزد
خود نعمتی نبینند .

ان ليس لله عليه نعمة ۹۹۶ في الوسائل عن جابر بن عبد الله عليه السلام قال ان ملامر برجل على باب فقال له ما يقييك على باب ذلك الدار فقال اخ لى فيها اردت ان اسلم عليه فقال له الملك بينك وبينه قرابة او نزعتك اليه حاجة فقال لاما بيني وبينه قرابة ولا نزعتك اليه حاجة الا خواص الاسلام وحرمة فانا اسلم عليه واعبهده لله رب العالمين فقال له الملك انار رسول الله عليه السلام وهو يقرئك السلام ويقول لك اي زرت ولی تعاهدت وقد اوجبت لك الجنة واعفيتها من غضبي واجر لك من النار ۹۹۷ وفيه عن معمر بن ابي زياد وابن رئاب قالنا جلوساعند ابي عبد الله عليه السلام اذ عطس رجل فمارد عليه احمد من القوم شيئاً حتى ابتدعه عليه السلام فقال سبحان الله الاسمعتم: ان من حق المسلم على المسلم ان يعوده اذا شتكي وان يجبه اذا دعا وان يشهده اذا مات وان يسممه اذا عطس ۹۹۸ وفيه عن عبد الله بن سنان قال قال لى ابو عبد الله عليه السلام من اجلال الله عز وجل اجلال المؤمن ذى الشيبة ومن اكرم مؤمنا فبكرامة الله بدأ ومن استخف بمؤمن ذى شيبة ارسل الله

۹۹۶ - در کتاب وسائل نقل شده از جابر از امام ششم عليه السلام که فرمود ملکی عبور کرد بمردی که درب خانه بود ملک پرسید چه تور آورده بدر باین منزل: گفت برادر دینی منست که آمده ام سلامی براو کنم : پرسید آیا بین تو واو قرابتی است ویا حاجتی به او داری : گفت نه بین من واو قرابتی است ونه هم حاجتی مرا بسوی او آورده : مگر برادری دینی و اسلامی وبهمنین جهت آمده ام سلامی کنم براو و خبر بگیرم از او برای خدای پرورش دهنده عالمیان : ملک گفت من قاصدم از طرف خدا بسوی تو: خدا سلام میرساند بتو و میفرماید مرا زیارت کردى تو و بما توجه کردى : و بتحقیق که واجب کردم من برای تو بهشت را : و ما غصب خودرا از تو برداشتم و نگهداشتم تورا از آتش.

۹۹۷ - و در آن کتاب است از معمر بن ابی زياد و ابا بن ریاب که گفتند ما نشسته بودیم خدمت امام ششم عليه السلام در بین مردم عطسه زد و کسی به او چیزی نگفت تا آنکه حضرت ابتداء کرد و فرمود سبحان الله مگر نشنیدید عطسه او را : وبعد فرمود انجمله حق مسلمان بر مسلمان این است که هر گاه مريض شد عيادت کنند او را : و اجاجات کنند او را هر گاه دعوت کند او کسی را : و پای جنازه اش حاضر شوند وقتی بمیرد: ويرحمك الله به او بگويند هر گاه عطسه بز ند .

۹۹۸ - و در آن کتاب است که عبد الله پسر سنان گفت که بمن فرمود حضرت صادق (ع) از تعظیم خدای باجلال و عظمت است تجلیل کردن مومن ریشدار : و فرمود هر که اکرام کند

الیه من يستخف به قبل موته ۹۹۹ و فيه عن السکونی عن ابی عبد الله علیہ السلام اذا اتاكم
کریم قوم فاکرموه وفى حديث عنه قال امير المؤمنین علیہ السلام لما قدم عدی بن حاتم
الى النبي ﷺ ادخله النبي ﷺ بيته ولم يكن في البيت غير حفصة ووسادة ادم
فطرحها رسول الله ﷺ لعدی بن حاتم ۱۰۰۰ و فيه عن ابی عبد الله علیہ السلام قال قال رسول
الله ﷺ من عرض لا خیه المسلم المتکلم في حديثه فكانما خدش في وجهه ۱۰۰۱ عن
ابی حمزه الثمالي قال رأیت على بن الحسین فاعدا اوضعا احدی رجلیه على فخذنه فقلت
الناس يکرون هذه الجلسة ويقولون انها جلسة الرب فقال علیہ السلام اني انما جلست هذه
الجلسة للملائكة والرب لا يمل ولا تاخذه سنة ولا نوم ۱۰۰۲ و فيه عن ابی عبد الله علیہ السلام
قال من التواضع ان ترضى بالمجلس دون المجلس وان تسلّم على من تلقى وان ترك المرأة
وان كنت محققا ولا تحيط بان تحمد على التقوى وفيه عنه علیہ السلام من التواضع ان يجلس

مؤمنی را باکرام خدا ابتدا کرده و هر که اهانت کند مؤمنی را که دارای ریش باشد بفرستد
خدا بسوی او کسی را که اهانت کند به او پیش از مرگش .

۹۹۹ - و در آن کتاب روایت است از سکونی اذ امام ششم عليه السلام که فرمود هر گاه
وارد شد بر شما بزرگ قومی احترام کنید اورا و در حدیثی وارد شده از امام ششم از امیر المؤمنین
علیه السلام که چون وارد شد عدی پسر حاتم بر رسول خدا ص داخل کرد رسول خدا او از
درخانه خودش و نبود در خانه غیر از حفصه و متکائی از لیف و رسول خدا آنرا آورد برای عدی
پسر حاتم .

۱۰۰۰ - و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده
هر کس وارد شود در بین کلام برادر مسلمان وقطع کند کلام اورا بمثل این است خراشی وارد
کند بصورت او .

۱۰۰۱ - و حديث وارد شده در آن کتاب ابا حمزه ثمالي که گفت دیدم على بن الحسين
عليه السلام نشسته و گذاشته یکی از دو پایش بر دیگری و بر بالای ران مبارک : گفتم مردم بد
میدانند اینطور نشستن را و میگویند این نحوه نشستن مال خداست فرمود بدرسیکه من نشستم
این نحوه بجهت خستگی و خدای متعال که خستگی در او راه ندارد و خواب و چرت در ذات
قدس او نیست .

۱۰۰۲ - و در آن کتاب است از امام صادق عليه السلام که فرمود از تواضع و فروتنی
است که راضی شود انسان به نشستن پائین مجلس و اینکه سلام کند بهر که برسد و اینکه

الرجل دون شرفه ۱۰۰۳ و فيه عن عمر بن خлад قال سأله ابا الحسن عليه السلام فقلت
جعلت فداك الرجل يكون مع القوم فيجري بينهم كلام يمزحون ويضحكون فقال
لابأس مالم يكن فتنه انه عنى الفحش ثم قال ان رسول الله عليه السلام كان يأتيه الاعرابي
فياتي اليه الهدى ثم يقول مكانه اعطنا ثمن هديتنا فيضحك رسول الله عليه السلام قال و كان اذا
اغتنم يقول ما فعل الاعرابي ليته اتنا ۱۰۰۴ و فيه عن يونس الشيباني قال قال ابو
عبد الله عليه السلام كيف كان مداعبة بعضكم بعضاً قلت قليل قال فلا تفعلوا فان المداعبة من
حسن الخلق وانك لتدخل بها السرور على أخيك ولقد كان رسول الله عليه السلام يداعب
الرجل يريдан يسره.

۱۰۰۵ و فيه عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام کم مهن کثیر
ضحكه لاغیاً يکثر يوم القیامه بكائه و کم تمّن کثر بكائه على ذنبه خائفاً يکثر
خودنمائی نکند در صحبت هر چند حق با او باشد: و اینکه دوست نداشته باشد ستایش شود بر
خدا پرستی و خدا ترسی: و در آن کتاب است که از تواضع و فروتنی است نشستن در محلی که
دون مقام او باشد .

۱۰۰۳ - و در آن کتاب است از عمر بن خlad که گفت پرسیدم از حضرت ابی الحسن که
ظاهرآ مراد امام رضا عليه السلام است پس گفتم فدایت شوم گاهی ممکن است واقع شود مردی
بین مردمی که مزاح و شوخی میکنند و میخندند فرمود باکی نیست مدام که آن مزاح بفحش
وناسزا نرسد وبعد فرمود بدرستیکه می آمد مرد عربی نزد رسول خدا ص و هدیه می آورد وبعد
می گفت پول آنرا بدھید و رسول خدا را میخندانید: و گاهیکه رسول خدا را غم فرا میگرفت
میفرمود کجا است آن اعرا ای کاش می آمد و مزاح خود مارا از گم میرهانید .

۱۰۰۴ - و در آن کتاب نقل است از یونس شیبانی که گفت فرمود امام ششم عليه السلام
چگونه است مداعبة ومزاح شما بعضی با بعضی گفتم کم است فرمود چرا کم باشد بدرستیکه
مزاح و شوخی از حسن خلق است : و بدرستیکه تو بواسطه آن برادرت را مسرو رمیکنی : و
بتتحققیک که رسول خدا ص مزاح میکرد بامردم بقصد اینکه خوشحال کند آنها را .

۱۰۰۵ - و در آن کتاب نقل شده از حضرت رضا عليه السلام از پدر بزرگوارش موسی بن
جعفر عليه السلام که فرمود حضرت صادق عليه السلام فرموده چه بسیار کسانی که زیاد است
خنده او در حالیکه فرو رفته در لتویات است : و چون روز قیامت شود زیاد است گریه او :
و چه بسیار کسانی که زیاد است گریه او بر گناهش از روی ترس و چون روز قیامت شود زیاد
باشد خنده او در بهشت از خوشحالی .

يوم القيامه في الجنه ضحكه وسروره

١٠٠٦ وفيه عن طلحه بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءه عليهم السلام قال
قال رسول الله ﷺ كثرة المزاح تذهب بماء الوجه وكثرة الضحك تمحو الايمان وكثره
الكذب يذهب بالبهاء^٧ ١٠٠٧ وفيه عن علي بن الحسين عن أبيه عليه السلام قال قال رسول الله عليه السلام
مازلت ومن كان قبلى من النبئين ميتلين بمن يؤذينا ولو كان المؤمن على رأس جبل ليقض الله
عزو جل من يؤذيه ليأجره على ذالك وقال امير المؤمنين عليه السلام مازلت مظلوما مند
ولدتني امى حتى ان عقلا ليصيبه ردف يقول لا تذروني حتى تذروا اعلى في درونى و
ما بى من رمد ١٠٠٨ وفيه عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام ما فلت المؤمن عن واحدة
من ثلاث ولربما اجتمعت الثلاث عليه اما بعض من يكون معه في الدار يغلق عليه
بابه يؤذيه او جاري يؤذيه او من في طريقه الى حوايجه يؤذيه ولو ان مؤمنا على قلة
جبل لبعث الله عزوجل عليه شيطانا يؤذيه يجعل له من ايمانه انسانا يستوحش معه الى

١٠٠٩ - ودر آن کتاب است از طلحه پسر زید از امام صادق عليه السلام از آباء وپدران
بزرگوارش عليهم السلام که فرموده رسول خدا ص زیادی مزاح آبرورا میبرد وایمان را محو
میکند : و زیادی دروغ بهاء وعظمت را از بین میبرد .

١٠٠٧ - ودر آن کتاب نقل شده از علی بن الحسین از پدر بزرگوارش که فرمود رسول
خدا ص فرموده همیشه من و پیغمبران پیش ازمن مبتلا بوده ایم بکسانیکه آزار میدهند مارا :
و فرموده اگر مؤمن بسر کوهی باشد هر آینه بخواست خدا میرود نزد او کسیکه آزارش دهد
تا آن مؤمن اجر و ثواب ببرد بر آن : و فرمود امیر المؤمنین على عليه السلام همیشه از رو زیکه
بدنیا آمده ام من ستمدیده و مظلوم بودم به اندازه که عقیل مبتلا بود بدرد چشم : میگفت
نریزید بچشم من دارو مگر آنکه اول دوا بربیزید بچشم علی و درنتیجه بچشم سالم هن دوا
میریختند وبعد بچشم عقیل .

١٠٠٨ - ودر آن کتاب نقل شده از پسر مسكان از امام ششم عليه السلام که فرمود مؤمن گریزی
ندارد ازیکی از سه چیز و چه بسا جمع شود هرسه برای او : یا آنکه همتشین شود با او کسیکه
در را بر او به بند و آزار دهد اورا و یا آنکه همسایه داشته باشد که اذیت کند اورا : و فرمود
اگر مؤمن بسر کوهی زندگی کند هر آینه بفرستد خدای عزو جل برای بفیض رسیدن او
شیطانی را که آزارش دهد و قراردهد برای او از ایمانش یکمرتبه که وحشت نکند با آن ایمان
از هیچکس .

احد ۱۰۰۹ و فيه عن الحسين بن زيد عن الصادق عن آبائه عن علي عليهما السلام عن رسول الله عليهما السلام في حديث المناهى قال من آذى جاره حرم الله عليه ريح الجنة ومأوى جهنم وبئس المصير ومن ضيق حق جاره فليس مثا ومازال جبرئيل يوصيني بالجارحتى ظلت انه سيورثه ومازال يوصيني بالمالكيك حتى ظنت انه سيجعل لهم وقتا اذا بلغوا ذالك الوقت اعتقوه ومازال يوصيني بالسواك حتى ظنت انه سيجعله فريضة ومازال يوصيني بقيام الليل حتى ظنت ان خيار امتى لن نيمموا ۱۰۱۰ وفيه عن عمرو بن عكرمة عن ابي عبد الله عليهما السلام في حديث ان رسول الله عليهما السلام اتاه رجل من الانصار فقال اني اشتريت دارا منى فلان وان اقرب جيراني منى جوارا من لا رجو خيره ولا آمن شره قال فأمر رسول الله عليهما السلام وسلامان وابادر ونسيت آخر واطنه المقدادان ينادوا في المسجد باعلى اصواتهم بانه لا ايمان لمن لم يؤمن جاره بوائقه فنادوا بها ثلاثة ثم اوهمي بيده الى كل اربعين دارا منى بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماليه ۱۰۱۱ وفيه عن معاوية بن عمارة عن ابي عبد الله عليهما السلام قال قال رسول الله عليهما السلام حسن الجوار

احد ۱۰۰۹ - ودر آن کتاب نقل شده از حسین پسر زید از امام صادق ع از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حديث مناهی که فرمود هر کس اذیت کند همسایه اش را حرام کند خدا بر او بوبی بهشت را و جای او جهنم خواهد بود و چه بدجایی است و هر کس ضایع کند حق همسایه اش ازما نیست : و فرمود جبرئیل همیشه سفارش همسایه را مینمود باندازه که گمان بردم همسایه از همسایه ارت خواهد بود : و همیشه سفارش کرد مرا بنیکی بملوک باندازه که گمان کردم حکم به آزادی آنها خواهد رسید : و همیشه سفارش کرد بنمازش که گمان بردم خوبان از امت من نخواهند خواهند.

احد ۱۰۱۰ - ودر آن کتاب است از عمر و پسر عکرمه از امام صادق ع در حدیثی که رسول خدا من آمد خدمتش مردی از انصار و گفت من خریده ام منزلی از فلان طایفه و نزدیکترین همسایه من کسی است که امید خیر دراو نیست و از شر او هم ایمن نیستم راوی گفت که امام فرمود رسول خدا دستورداد به علی ع و سلمان و ابادر و فراموش کرده ام دیگری را و گمان میکنم که مقداد بود که برونده مسجد و ندارکنند با صدای بلند : که ایمان ندارد کسیکه ایمن نباشد همسایه او اذاؤ و باین نحوه ندا کردن سه مرتبه وبعد اشاره کرد بدست خود بسوی چهل منزل از جلو رو واز پشت سر وازطرف راست وازطرف چپ .

احد ۱۰۱۱ - ودر آن کتاب نقل شده از معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام که فرمود

يُعمر الديار وينسى في الأعمار ١٠١٢ و فيه عن اسحاق بن عمار الكاهلي قال سمعت ابا عبد الله عليهما السلام يقول ان يعقوب لما زهب منه بنiamين نادى يارب امازير حمنى اذ هبت عينى و اذ هبت ابني فاوحى الله تبارك و تعالى اليه لواتهم ما لا حيتهم ما لا ك حتى اجمع بينك وبينهما ولكن تذكر الشاة التي زبحتها و شويتها واكلت وفلان الى جانبك صائم لم تقله منها شيئاً قال وفي رواية اخرى فكان بعد ذلك يعقوب ينادي مناديه كل غداة من منزله على فرسخ الامن اراد الغدا فليات الى يعقوب اذا امسى نادى الامن اراد العشاء فليات الى يعقوب .

«في بعض الاخبار المختبة عن النبي والآل»

عن ١٠١٣ مجموعة ورام عن بعض الحكماء مالاسي من الدنيا الاعلى ثلاثة اخ في الله يصر فمني عن معايبى وعالم ان اعوججت قو مني وان جهلت فهمنى وقوت ليس لمخلوق على فيه منه ولا الله على فيه تبعة ١٠١٤ في السفينه باب وضع قيل للمنصور

رسول خدا من فرموده نیکی با همسایه باعث آبادی دیارمیشود و طول عمر .
١٠١٢ - و در آن کتاب است از اسحاق پسر عمار کاهلی که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود يعقوب پیغمبر پس از آنکه بنیامین هم نیامد از سفر بدرگاه خداع رضکرد پروردگارا آیا بن رحم نیکنی چشمهاي من از بين رفت و دو پسر مرا هم ازمن گرفتی پس وحی فرستاد خدای تبارک و تعالی بسوی او : که ای يعقوب اگر میرانده باشم آن دورا هر آینه زندمه میکنم و بتلو بر میگردانم و جمع میکنم بین تو و آنها : ولی تو یادت هست از گوسفندی که ذبح کردی و بریان کردی و خوردی و فلان در چنب توبود روزه دار و ندادی به او از آن در روایتی هست که بعد از آن يعقوب منادی اوندا میکرد هر صبح و شام از منزلش تا یکفرسخ که هر که میل دارد صبحانه بیاید نزد يعقوب و هر که میل دارد بشام بیاید نزد يعقوب .

١٠١٣ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده از بعضی از حکماء که تاسف نمیخورم در دنیا واژدنیا مگر برسه چیز ۱ برا در دینی که باز بدارد مرا از عیوب و بدیهای من ۲ عالمیکه اگر کچ بروم مرا راست کند و اگر جا هل باشم رفع کند جهل مرا ۳ و مایه زندگی و راه معیشتی که از برای مخلوقی بر من منتی نباشد و از برای خدا بر من معصیتی نباشد .

١٠١٤ - در کتاب سفینه البحار باب وضع نقل شده گفته شد بمتصور در حبس تو است محمد بن مروان نیکوست دستوردهی با حضار او پرسی از آنچه بین او و بین پادشاه نوبه گذشته گفت پس از احضار رفتم بسوی جزیره نوبه در او اخر پادشاهی ما پس دستوردادم بساط قمار پیاشد و من هم شر کرت کردم پس آمدند اهل نوبه و تعجب کردند از کردار ما و روآورد پادشاه آنها مردی

فی حبسک محمد بن مروان فلو امرت با حضاره و سأله عمماجری بینه و بین ملک النّوبه
فقال صرت الى جزیرة النّوبه فی آخر امر نا فامررت بالمضارب فضررت فخر ج النّوب
یتعجبون واقبل ملکهم رجل طویل اصلع حاف عليه کسأء فسلام وجلس على الارض
فقللت مالک لاتقدر على البساط قال انا ملك وحق لمن رفعه الله ان يتواضع له اذارفعه
ثم قال ما بالکم تطاؤن الزرع بدوا بکم والفساد محروم عليکم فقللت عبیدنا
 فعلوه بجهلهم قال فما بالکم تلبسون الدیباج و تتحلّون بالذهب وهی محروم عليکم قلت اشیاعنا
 على لسان نبیکم قلت فعل ذلك اعاجم من خدمنا کر هنا الخلاف عليهم فجعل ينظر
 فی وجهی ویکرر معاذیری على وجه الاستهزاء ثم قال ليس کماتقول یابن مروان
 ولکینکم قوم ملکتم فظالمتم فأذاقتکم الله وبال امرکم وانی اخشی ان ینزل بك وانت
 فی ارضی فیصیبینی معک فارتحل عنی ١٠١٥ فی السفينة عن النهج عن على ^{لکن} قال

بلند قامت بود وجلوس او موondaشت (کنایه است از زرنگی و فطانت) وپای بر همه بود وبر او
 بود یک جامه بنام کسأء پس سلام کرد ونشست روی زمین پس گفتمن چه شد که روی فرش نشستی
 گفت من پادشاه هستم و سزاوارست برای کسیکه خدا او را بلند کرده فروتنی کند نزد خدا
 بعد گفت آن پادشاه چه میشود شمارا که وا میگذارید چهار پایاتنان را که لگدمال کند زراعتیان
 را وحال آنکه فساد کردن حرام است در قرآن شما پس گفتمن این کار عبیدو بند گان ما است بسبب
 نادانی آنها پادشاه گفت چه میشود شمارا که شب خمر میکنید وحال آنکه در دین شما حرام
 است گفتمن پیروان ما خمر میخورند بسبب جهالتان گفت چه میشود شمارا که دیباج و حریر
 میپوشید و بطلا زینت میکنید وحال آنکه زینت به طلاح حرام است در قول پیغمبر شما گفتمن اینکار
 میکند نادانهای از خدم ما که ما نمیتوانیم برخلاف آنها کلامی بگوئیم ویا آنها را منع کنیم
 پس شروع کرد پادشاه بنظر کردن بروی من وبسیار بیان کرد از کارهای خلاف ما بطریق
 سخریه واستهزاء وبعد گفت این طور نیست (یعنی این عذرها صحیح نیست) ای پسر مروان
 ولیکن شما طائفه هستید که بسلطنت رسیدید وظلم کردید خواهد چشانید خدا وبال وثیره کار
 شمارا و بدستیکه من میترسم وبال وسای اعمال بشما برسد در زمین ما و پر آن مارا بگیرد
 با شما پس هرچه زودتر کوچ کنید وبروید .

١٠١٥ - ونیز در کتاب سفینه اذ نهج البلاغه از امیر المؤمنین عليه السلام نقل کرده که

یابن آدم لا تحمّل هم یومك الذى لم یأت على هم یومك الذى قد اتاك فانه ان يات من
عمرك یأت الله فيه بربرك .

١٠١٦ في السفينه عن الصبغ بن نباته قال امير المؤمنين ع قال الله تبارك وتعالى
لموسى احفظ وصيتي لك باربعة اشياء او ليهن مادمت لاترى ذنبك تغفر فلا تشغلك
بعيوب غيرك والثانية مادمت لاترى كنوزي قد نفتت فلاتعتم بسبب رزقك والثالثة
مادمت لاترى زوال ملكي فلاترج احدا غيري والرابعة مادمت لاترى الشيطان ميتا
فلا تأمن مكره ١٠١٧ في السفينه في حزقل عن الثمالي عن ابي جعفر ع قال لما خرج
ملك القبط يريدهم بيت المقدس اجتمع الناس الى حزقيل النبي ع شکوا اذا لك
اليه فقال لعلی انا جئي رب الميله فلما جئته الليل ناجي ربه فاوحي الله تعالى اليه اني
قد كيفتكم و كانوا قد مضى فاوحي الله الى ملك الهواء ان امسك عليهم انفاسهم فماتوا كلهم
فاصبح حزقيل النبي ع واخبر قومه بذلك فخر جوا فوجدوهم وقد ماتوا و دخل

فرمود اي پسر آدم يارمکن هم وغم روزیکه نیامده بر امر روزیکه آمد است تورا بدرستیکه
روزیکه هنوز نیامده اگر آمد و از عمر تو بود روزی را با خود خواهد آورد .

١٠١٨ در کتاب سفینه نقل شده از الصبغ بن نباته که گفت فرمود امير المؤمنين على
عليه السلام گفته است خدای متعال بحضرت موسی (ع) حفظ کن وصیت من ابچهارچیز
اول آنها مادامیکه نفهمی گناهان تو آمر زیده شده بذکر عیبهای غیر مپرداز
دوم مادامی که نفهمیدی گنجهای ماتمام شده غصه مخور و غم روزی نداشته باش
سوم مادامی که نفهمی ملك وسلطنت ما زائل شده پس اميد به کسی غير از ذات مقدس

ما مبر

چهارم مادامیکه نفهمیدی شیطان نمره ایمن از کید و مکرم باش

١٠١٩ و نیز در کتاب سفینه نقل شده از ثمالی از امام باقر عليه السلام که فرمود پس از
آنکه قبطی ها اراده کردند بيت المقدس را خراب کنند جمع شدند مردم دور حزقيل پینمبرع
وشکایت کردند که قبطیان همچه اراده سوئی دارند فرمود اميد است مناجات کنم با خدا امشب
ودفع آنها را از خدا بخواهم چون شب در رسید با خدا راز و نیاز کرد وحی فرستاد خدا که
ذات مقدس ما کفایت می کند آنها را پس وحی فرستاد خدا بملک هوا که نگاه بدار نفس های
آنها را ومردند همه مرده اند و داخل شد حزقيل چون صبح شد حزقيل خبر داد قومش را بمرگ آنها پس خارج
شدند و دیدند همه مرده اند و داخل شد حزقيل نبی را عجب پس حکایت نفس کرد و با خود گفت

حر قیل النبی العجب فقال فی نفسه ما فضل سلیمان بن داود النبی علی وقد اعطيت مثل هذا قال علیه السلام فخر جت قرحة علی کبدہ فآذته فخشع لله وتذلل وقعد علی الرّماد فاوھی الله الیه ان خذ لبنتین فیحکه علی صدرک من خارج ففعل فسكن عنه ذالک ۱۰۱۸
 منهاج البراءة ج ۱۲ دخل مولی لامرأة علی بن الحسین علیه السلام يقال له ابوایمن علی ابی جعفر علیه السلام فقال يا ابا جعفر تغترون الناس و تقولون شفاعة محمد شفاعة محمد فغضب ابو جعفر علیه السلام حتی تربدو جهه ثم قال علیه السلام ويحك يا ابا ایمن اغرک ان اقول عف بطنک و فرجك اما لوقد رایت افزاع القيامه لقد احتجت الى شفاعة علیه السلام و يلک فهل يشفع الالم من وجبت له النار ثم قال ما احمد من الاولین والاخرين الا و هو محتاج الى شفاعة محمد علیه السلام يوم القيامة ثم قال ابو جعفر علیه السلام ان رسول الله علیه السلام الشفاعة في امته ولنا شفاعة في شيعتنا ولشيعتنا شفاعة في اهاليهم ثم قال علیه السلام وان المؤمن لشفيع في مثل ربیعة ومضر و ان المؤمن لشفيع حتى في خادمه ويقول يارب حق خدمتی كان يقینی الحر و البرد.

چه فضیلتی دارد سلیمان بن داود النبی برمن وحال آنکه این قدرت بمن عطا شده بصرف این عجب قرحة وزخمی در کبدش بیرون شد و اسباب اذیت و آزارش شد پس خاضع و خاشع شد نزد خدا و تذلل کرد و روی خاکستر نشست پس وحی کرد خدا بمسوی او بگیر شیرا نجیر و به مال بر سینه خود از خارج به این دستور عمل کرد پس درد ساکن شد و درد بر طرف گردید

۱۰۱۸ در کتاب منهاج المبراءة جلد ۱۲ نقل شده که وارد شد غلام زنی از زنهای علی بن الحسین علیه السلام که نام آن غلام ابی ایمن بود بر حضرت باقر ع و گفت شما مغور می کنید مردم را که می گوئید شفاعة محمد شفاعة محمد من پس در غصب شد حضرت باقر که ظاهر شد آثار غصب در روی حضرت و فرمود وای بر تو ای ابا ایمن مغور می کنم تو را که می گوییم عفت شکم و فرج داشته باش آگاه باش اگر بهینی فرع قیامت را هر اینه خواهی دید که چگونه احتیاج داری بشفاعة محمد من وای بر تو آیا شفاعت می کند مگر کسی را که واجب است برای او آتش واستحقاق آتش داشته باشد بعد فرمود هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر اینکه اومحتاج است بشفاعة محمد من در روز قیامت بعد فرمود حضرت باقر علیه السلام بدرستی که از برای رسول خداست شفاعت نسبت با متان و از برای ما است شفاعت در باره شیعیان ما و

۱۰۱۹ فی مجموعه ورام عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله علیه السلام الا انیکم بالمؤمن حقا المؤمن من انتمنه المؤمنون على اموالهم وانفسهم الا انیکم بالمسلم من سلم المؤمنون من لسانه ویده والمهاجر من هجر السیئات ویترك ما حرم الله عليه المؤمن حرام على المؤمن ان يظلمه او يخذله او يدفعه دفعا بفتحة ۱۰۲۰ فی السفینه نقل وفي رسالت الصادق علیه السلام الى اصحابه واياکم وسبب اعداء الله حيث يسمعون الکم فيسببو الله عدوا بغير علم وقد ينبغي لكم ان تعلموا واحد سببهم الله كيف هو انه هن سبب او لیاء الله فقد انتهك سبب الله ومن اظلم عند الله من استسب الله ولا لیائه فمهلا مهلا فاتبعوا امر الله ولا حول ولا قوة الا بالله ۱۰۲۱ وفي ذاك الكتاب نقل خبر ان رجلان

از برای شیعیان شفاعت است نسبت با قوام و خویشان بعد فرمود بدرستی که مؤمنون شفاعت می کنند باندازه طایفه ربیعه و مصر که بزرگترین طوائف عرب هستند و ایضاً مؤمن هر آینه شفاعت می کنند نسبت بخدمتگذارش و میگوید پروردگارا حق خدمت دارد بمثابه حفظ کرده مر از گرما و سرما

۱۰۱۹ در کتاب مجموعه ورام از امام باقر عليه السلام نقل شده که فرمود رسول خدام انص فرموده آیا خبر دهم بشما که مؤمن حقیقی کیست مؤمن کسی میباشد که مؤمنان این باشند از او بر اموالشان و نفوذشان و فرمود آیا خبر دهم شما را ب المسلمان کسی است که سالم باشند مؤمنان از زبان و دست او و هجرت کننده کسی است که از گناه هجرت کند و گذارد آنچه خدا حرام کرده است بر او و مؤمن حرام است که ظلم بر مؤمن کند و یا اورا خجل کند و یا او را از چیزی نفهمیده و بدون خبر بازدارد

۱۰۲۰ در کتاب سفینه نقل شده در کاغذی از حضرت صادق عليه السلام بسوی اصحاب بش که فرمود پیرهیزید از بدگوئی اعداء خدا هنگامی که بشنوند زیرا بدگوئی شما باعث می شود که بدگوئی کنند از خدا بدون علم بدرستیکه سزاوار است برای شما بدانید چگونگی دشنام آنها بخدا بدرستیکه بدگوئی آنها با ولیاء خداهتک احترام خدای مع تعال است و هر کس ظلم کند در پیشگاه خدا از کسانی است که باعث بدگوئی خدا و اولیاء خدا شده پس خود داری کنید خود داری کنید و تابع دستور وامر خدا باشید بدرستی که حول و قوه منحصر است با نکه خدا مدد ویاری کند

۱۰۲۱ و نیز در کتاب سفینه نقل شده خبری که مردی را از اصحاب امیر المؤمنین عليه السلام گزید ماری فرمود امیر المؤمنین با آن مرد آیا میدانی بجهة جهت رسید بتو آنچه رسید

اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام لسعة حية فقال له امیر المؤمنین اتدری لاما اصابك ما اصابك قال لا قال علیه السلام اما تذکر حيث اقبل قنبر خادمی وانت بحضور فلان العانی فقمت اجلالله الاجلالک لی فقال لك اتفوّم لهـذا بحضور تی فقلت له وما بالی لا قوم . وملائکة الله تضع له اجنحتها في طریقه فعليها يمشی فلما قلت هذا الله قام الى قنبر و ضربه وشتمه واذاه وتهددنی والزمنی الاغضاء على قدمی فلهذا سقطت علیک هذه الحیة فان اردت ان یعافیک الله تعالیی من هذا فاعقدان لانفعل بناؤلا باحدمن موالينا بحضور اعدائنا ما یخاف علينا وعلیهم منه ۱۰۲۲ فی السفینه روی انسليمان بن داود علیه السلام هر بحرّاث فقال لقد اوّتی ابن داود ملکا عظیماً فألقاہ الریح فی اذنه فنزل و مشی الى البحراث وقال انما مشیت اليک لعلّتمنی مالا تقدر علیه ثم قال لتسبیحة واحدة یقبلها الله تعالیی خیر مماؤتی آلداؤد ۱۰۲۳ فی مجموعه ورایم عن الرضا علیه السلام عن ابی جعفر علیه السلام

گفت نه فرمود آیا بخاطر داری هنگامیکه وارد شد قنبر خادم من بر تو وحال آنکه پیش فلان مرد سرکش عاصی بودی پس پیا خواستی بجهت تعظیم قنبر بجهت تعظیم قنبر بجهت رعایت احترام من آن مرد سرکش بتو گفت آیا پیا میخیزی و احترام میکنی از این مرد در حضور من پس گفتی تو بک ندارم و چگونه احترام نکنم و پیا نخیزیم وحال آنکه ملائکه خدا پهن میکند برای او بالهای خود را در راه او پس بروی بالهای ملائکه حرکت میکنند پس از آنکه گفتی تو برای قنبر این کلمات را برخواست آنمرد بسوی قنبر و کتک زدا روادشنام دادو اذیت کرد او را و تهدید کرد مرا بر انواع بدیها و هر سختی از اینجت افتاد بر تو این مار و گزید تورا اگر مائل هستی که عافیت دهد خدا تورا از این بلیه قصد کن برای نکنه نکنی این کار بیما و نه به احدي از دوستانما در پیش وکی از دشمنانما و نه کاری که خوف باشد بر ما ویا بریکی از دوستان ما

۱۰۲۲ و در کتاب سفینه روایتی نقل شده که حضرت سليمان ع مرور کرد بمرد زارعی پس گفت هر آینه پسر داود عطا شده سلطنت و پادشاهی بزرگی باد رسانید این کلام را بگوش سليمان از مر کب پیاده شد و رفت بسوی مرد زارع و گفت بدرستیکه بسوی تو آمد بجهت اینکه تمبا نکنی چیزی که قادر بر او نیستی بعد فرمود هر آینه یک تسبیح که قبول کنند خدا آنرا بهتر است از سلطنت آلداؤد

۱۰۲۳ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از حضرت رضاع اذابی جعفر ع که فرمودیا اسماعیل آیادر مردمان محل شماهر گاه برای مردی ردائی نباشد و نزد بعضی برادرانش رداء زیادی بود

قال يا سماعييل ارأيت فيما قبلكم اذا كان الرجل ليس له رداء وعند بعض اخوانه فضل
رداء يطرح عليه حتى يصيب رداء افضل لا قال فاذا كان له اذار يرسل الى بعض اخوانه
باذاره حتى يصيب اذار افضل لا فضرب بيده على فخذنه ثم قال ما هولاء باخوه
١٠٢٤ في السفينه روی قيل لا ويُس القرني كيف أصبحت قال كيف يصبح رجل اذا صبح
لا يدرى ايمسى و اذا امسى لا يدرى ايصبح يبشر بالجنه ولا يعمل عملها ويحضر
الناس ولا يترك ما يوجبه والله ان الموت وغضبه وكرباته وذكره هول المطبع واهوال
يوم القيمة لم تدع للمؤمن في الدنيا فرحاً و ان حقوق الله لم تبق لنادها ولا
فضّة و ان قيام المؤمن بالحق في الناس لم يدع لنا صديقاً نأمرهم بالمعروف
وننهاهم عن المنكر فيشتمون اعراضنا ويرموتنا بالجرائم والمعائب والعظائم و
يجدون على ذالك اعواضا من الفاسقين انه والله لا يمنعنا ذالك ان نقوم فيهم بحق الله
تبارك وتعالى ١٠٢٥ في مجموعه وoram روی عن اویس القرن قال ان ذكر الموت لم يدع

می‌آمدت بروی برادرش تاردائی بیابد گفتم نه گفت هر گاه زیر جامه داشته‌می فرستاد برای
برادرش تازی بر جامه بیابد گفتم نه پس زدستش برانم و گفت آنها برادر نیستند
١٠٢٤ در کتاب سفینه روایت شده که گفته شد به اویس قرنی چگونه است حال تو گفت
چگونه خواهد بود حال کسیکه هر گاه داخل صبح می‌شود نمیداند آیا بشب وارد خواهد شد یا
نه و هر گاه شب می‌کنند نمیداند بصبح خواهد رسید یا نه بشارت داده می‌شود به بیش و نمی‌کنند
کاری که مستحق ورود بهشت باشد و می‌ترساندم را و ترک نمی‌کنند چیزی را که باعث ترساندن
مردم است بخدا قسم مرگ و غصه‌های آن وغم واندوه آن ویاد هول روز قیامت باقی نگذاشته
برای مؤمن در دنیا سروری و بدرستیکه اداء حقوق خدا باقی نگذاشته برای ماطلا و نقره و
بدرستیکه حرکت مؤمن برای اقامه حق در میان مردم باقی نگذاشته برای ما رفیقی امری -
کنیم مردم را بمعرفه ونهی می‌کنیم از زشتی‌ها پس فحش و ناسزا می‌گویند و نسبت می‌دهندما
را بگناه و عیبها و امور فجیع و نسبت‌باین نسبت‌های ناروا همدستان از فساق برای خود می -
یابند بخدا قسم منع نمی‌کنند این نسبت‌ها ما را از قیام به حق و اداء وظیفه نسبت به وظیفه خدائی
١٠٢٥ در مجموعه ورام روایت شده ازاویس که گفت یادمرگ باقی نگذاشته از برای
مؤمن در دنیا شادی و علم مؤمن بحقوق خدا باقی نگذاشته برای مؤمن طلا و نقره و قیام و حرکت
مؤمن بالحق نگذاشته برای او رفیقی

للمؤمن في الدنيا فرحاً وإن علم المؤمن بحقوق الله لم يدع له من ماله فضولاً ذهباً وان
قيام المؤمن في الناس بالحق لم يدع له صديقاً .

١٠٢٦ في السفينه روی عن رسول الله ﷺ کان يقول تفوح رواج الجنه من قبل
قرن و اشو قاه اليك يا ويس القرني الا و من لقيه فليقربه مني السلام فقيل يا رسول الله
و من اويس القرني قال ان غاب عنكم لم تفتقدوه و ان ظهر لكم لم تكتئن ثوابه يدخل الجنه
في شفاعته مثل ربتعه ومضره من بي ولا يراها ويقتل بين يدي خليفتى امير المؤمنين
على بن ابي طالب في صفين ١٠٢٧ في السفينه في ضدفع كان الوزغ ينفح في نار
ابراهيم عليهما السلام وكان الضدفع يذهب بالماء ليطفى به النار عن ابي عبدالله عليهما السلام قال لما
اضرمت النار على ابراهيم عليهما السلام سكت هوا من الأرض إلى الله عزوجل واستأنفته ان
تصب عليهما الماء فلم يأذن الله عزوجل لشيعي منها اللضدفع فاحترق منه الشنان و
بقى منه ثلث .

١٠٢٨ وفي السفينه نقل عن ابي عبدالله عليهما السلام قال قال داود النبي عليهما السلام لا عبدين

١٠٢٥ در کتاب سفینه روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیده میزد
بوی بهشت از طرف قرن و اظها اشتباق کرد بدیدار اویس قرنی و فرمود آگاه باشید هر
کس ملاقات کند او را برساند ازمن به او سلام گفته شد یا رسول الله کیست اویس قرنی فرمود
کسی است که اگر غائب شود تفقد نکند اورا کسی واحوال پرسد و اگر ظاهر شود براى شما
گویا ظاهر نشده و اورا بحساب حاضرین نیاورید بواسیله و شفاعت او داخل بهشت شوند به
اندازه طائفه ربتعه ومضر که بزرگترین طوائف عرب اند اویس قرن کسی است که ایمان بمن
میآورد و حال آنکه مرا ندیده و کشتم میشود پیش روی جافشین من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
در صفين

١٠٢٧ و نیز در کتاب سفینه ذکر شده که وزغه فوت میکرد با دهان آتش حضرت
ابراهیم و قورباغه آب میبرد که خاموش کند آتش را و از حضرت صادق ع نقل شده که فرمود
پس از آنکه آتش برآفر و ختنه شد برای سوختن حضرت ابراهیم شکایت کردند جنبنده های زمین به
سوی خدا و اجازه خواستن که آب بریزند بر آتش و اذن نداد خدا هیچ حیوانی را مگر قورباغ را
پس دوسوم از او سوخت و باقی ماند یکسوم ازاو

١٠٢٨ در کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق ع که فرمود گفت داود پیغمبر ع هر

الله الیوم عبادة ولا قرئن قراءة لم افعل مثلها قط فدخل محرابه ففعل فلما فرغ من صلوته اذا هو ضدفع في المحراب فقال له ياداود اعجبك اليوم ما فعلت من عبادتك وقرائتك فقال نعم فقل لا يعجبني فاني اسبح الله تعالى في كل ليلة الف تسبيحة يتشعب لى مع كل تسبيحة ثلاثة آلاف تحميده واني لاكون في قعر الماء فيصوت الطير في الهواء احسبه جائعا فاطفو له على الماء ليأكلنى ومالى ذنب .

١٠٢٩ وفي السفينة في برص عن يحيى بن يعمر لمن اقتل مأة وزغه احب الى من ان اعتق مأة رقبة قيل انما قال ذلك لانها دابة سوء ومن خواصه انه اذا شق بطنه وجعل على موضع النصل والشوكه فانه يخر جها وذا سحق وخلط بالزيت ابنت الشعر على القرع ١٠٣٠ في السفينة في وزغ عن عبدالله بن طلحه قال سألت ابا عبدالله عليهما السلام عن الوزغ فقال عليهما السلام رجس وهو مسخ كله فانما قتلته فاغتصل وقال ان ابا علي عليهما السلام كان

آينه عبادت کنم خدا را امروز یکبادتی وهر آینه بخوانم یکخواندنی که عبادت نکرده باشم آنطور هر گز پس داخل محراب شد و عبادت کرد پس از آنکه فارغ شد از عبادتش ناگاه قور باقه را در محراب دید پس آن حیوان گفت يا داود تعجب کردى از عبادت خود امروز واز دعای خود پس گفت داود، بلی پس گفت قور باقه تعجب مکن از کرده خود البته بدستیکه من تسبيح می کنم خدا را در هر شبی هزار مرتبه که بر می خیزد از هر تسبيحه سه هزار حمد و بدستیکه هر آینه گاهی در زیر آب هستم و صدما می کند پر نده در هوا گمان میبرم که گرسنه باشد پس بادمیکنم روی آب که مرا مرده گمان کند و به خورد و حال آنکه برم گناهی نیست (زیرا عقلی ندارد آن حیوان و گناه دائر مدار عقل و تکلیف است)

١٠٢٩ و در کتاب سفینه باب برص ذکر شده که یحيى بن يعمر گفته اگر بکشم صد وزغه دوستر دارم از اینکه آزاد کنم صد بند را گفته شده که ابن بجهه این است که وزغه حیوان بدیست و از خواص وزغه این است که اگر بشکافند او را و بگذارند بالای تیر و یاخاری که در بدن نشسته به آسانی بیرون آید و اگر بکوبند و با ذیت مخلوط کنند و بسر کچلی بمالند مو میر وید

١٠٣٠ در کتاب سفینه نقل شده در باب وزغ از عبدالله پسر طلحه که گفت پرسیدم از حضرت صادق عليه السلام از وزغه پس حضرت فرمود پلید است و مسخ شده اند تمام اشان پس هر گاه او را کشته غسل بکن و گفت بدستیکه پدرم نشسته بود در خانه و مردی با پدرم بود و

قاعداً في الجحر و معه رجل يجدد ثيوفانا هوزغ يولول بلسانه فقال أبي عليه للرجل
 اتدرى ما يقول هذا وزغ فقال لاعلم لى بما يقول قال عليه فانه يقول والله لئن ذكرتم
 عثمان بشتم لا شتم علياً حتى تقوم من ههينا قال و قال أبي عليه ليس يوموت من
 بنى اميء ميت الامسخ وزغا وقال عليه ان عبد الملك بن مروان لما نزلت به الموت
 مسخ وزغا فذهب من بين يدي من كان حاضرا عنده وكان عنده ولده فلما ان فقدوه
 عظم ذلك عليهم فلم يدروا كيف يضعون ثم اجمع امرهم على ان يأخذوا جذعاً
 بفتحتين فيضعوه كهيئه الرجل قال فعلوا ذلك والبسوا الجذع درع حديد ثم
 القوه في الاكفان فلم يطلع عليه احد ١٠٣١ في مجمع البحرين جزع عن ابي عبد الله
عليه قال اني لا الحسن اصابعى حتى اخاف ان يرانى خدمى فيرى ان ذلك من التجشع
١٠٣٢ مجموعه ورام عن النبي عليه قال الا ادل لكم على ما يممحؤ الله منها الخطايا و يذهب
 بها الذنوب فقلنا بلى يا رسول الله فقال عليك بسباغ الوضوء وكثرة الخطاء الى المساجد

صحبت ميكرد ناگاه دیدند وزغه را که حرکت می دهد زبان خود را پدرم فرمود بآن مرد
 آیا میدانی چه می گوید این وزغه گفت نه آگاه نیستم که چه میگوید پدرم فرمود می گوید
 بخدا قسم اگر نامی از عثمان بیرید بزشته هر آینه نام على را بزشته می برم تا اینکه پیا
 خیزید از این محل و فرمود حضرت صادق پدرم فرمود که نمیمیرد از بنی اميء مردّه مگر آن
 که مسخ میشود و فرمود بدرستی که عبد الملك پسر مروان پس از آنکه مرگ بر او نازل شد
 گردید وزغ پس رفت از پیش کسانی که حاضر بودند و حاضر بودند او لاد او پس از آنکه نیافتند او را
 نداشتند چه کنند بعد رأی همه براین شد که بگیر نجد عی را و قرا دهند بمثل صورت مردی فرمود
 این کار را کردن و پوشانیدند بر او زرهی از آهن و گذاشتند در میان کفنها و کسی از قصه باخبر
 نشد مگر من و اولاد او

١٠٣١ در کتاب مجمع البحرين در باب جذع نقل شده از حضرت صادق عليه السلام که فرمود
 اینقدر میلیسم انگشتانم را تا اینکه میترسم بینند خدمتکارهای من پس گمان کند لیسیدن من از روی
 گرسنگی میباشد

١٠٣٢ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که پیغمبر خدا فرمود آیا راهنمائی نکنم شما
 را بر چیز یکه محظوظ کنند گناهان شما را واژین بیرد خطاهما را گفتند چرا یا رسول الله فرمود

۱- بچه شتری را گویند که داخل سال شش شده باشد و یا بچه گاو و بز که داخل سال دوم
 شده باشد مجمع البحرين

وانتظار الصلاوة بعد الصلاوة ۱۰۳۳ فی السفینه فی نساعن النبی ﷺ حل تزین امرئه و تخرج من باب دارها فهو دیوث ولا يأثُم من يسمیه دیوثا والمرأة اذا خرجت من باب دارها متزينة متعطرة والزوج بذلك راضٍ يبني لزوجها بكل قدم بيت فی النار فقصروا اجنحة نسائكم ولا تلطّلواها فان فی تقصير اجنحتها رضى وسرورا ودخول الجنة بغير حساب .

۱۰۳۴ فی مجموعه ورام عن النبی ﷺ اکثروا من ذکر ثلاث تهن عليکم المصائب اکثروا ذکر الموت ویوم خروجکم من المقابر ویوم قیامکم بین يدی الله ۱۰۳۵ فی ارشاد الدیلمی ایما امراة رضیت بتزویج فاسق فھی منافقة وحبست فی النار واذاما تفتح فی قبرها سبعون بابا من العذاب وان قالت لا اله الا الله لعنہما کل ملکات بین السماء والارض وغضب الله علیها فی الدنيا والآخرة وكتب الله علیها فی کل يوم وليلة سبعين خطیئة ۱۰۳۶ منها ج البراءة ج ۵ ص ۳۳۶ قال رسول الله ﷺ لا يزال قدم عبد

بر شما باد باسیاغ وضویعنی کامل ازوضو و زیاد قدم برداشتن پسوی مسجدها وانتظار نماز کشیدن بعد از اداء نماز

۱۰۳۳ در کتاب سفینه نقل شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در باب نسا که فرمود هر مردی که زینت کند زوجه اش را وخارج شود از درخانه پس آن مرد دیوث است و گناه کار نیست هر کس او را دیوث بنامد وزن هر گاه خارج شود از درخانه اش وزینت کرده باشد و بوی خوش زده باشد و شوهرش راضی باشد باین کار بنا میشود از برای شوهرش بهر قدمی یک خانه در آتش فرمود کوتاه کنید پرهای زن های تبان را و بلند نکنید بدستیکه در چیدن بالهای زن رضایت و شادیست و داخل شدن در بهشت است بدون حساب

۱۰۳۴ در کتاب مجموعه ورام از پیغمبر خدا نقل شده که فرمود سه چیز زیاد یاد کنید که آسان و سهل شود بر شما واردات و مصیبتها زیاد یاد کنید از مرگ و روز خارج شدن از گورها و روزی که واداشته شوید در محضر خدای متعال (از همه چیز آگاه)

۱۰۳۴ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده هر زنی که رضایت بدهد بنناشوئی یا مرد فاسقی پس آن منافقی است و حبس میشود در آتش و هر گاه بمیرد باز شود در قبرش هفتاد در از عذاب و هر وقت بگوید لا اله الا الله لمن کند او را هر ملکی که بین آسمان و زمین است و غصب کند خدا بر او در دنیا و آخرت و بنویسد خدا بر او در هر روز و شبی هفتاد گناه ۱۰۴۵ در کتاب منهاج لبراءة جلد پنجم صفحه ۳۳۶ نقل شده که پیغمبر خدا فرمود

يَوْم الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يُسْأَلُ عَنْ أَرْبَعِ خَصَالٍ عُمْرُكَ فِيمَا فِيهِنَّ
وَجَسَدُكَ فِيمَا أَبْلَيْتَ وَمَا لَكَ مِنْ إِيمَانٍ إِذَا كُتِبَ عَلَيْكَ
عُمَرُ بْنُ الْخَطَابُ وَمَا عَلِمَهُ حِكْمَتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لِيَتَعَلَّمُ مَحْبَةُ هَذَا وَوْضُعُ يَدِهِ عَلَى
رَأْسِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٣٧ فِي السَّفِينَةِ فِي سَلْمَ جَرَى ذِكْرُ سَلْمَانَ وَجَعْفَرَ الطَّيَارِ
بَيْنِ يَدِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ١٠٣٨ وَهُوَ مُتَكَبِّرٌ فَفَصَلَ بَعْضُهُمْ جَعْفَرٌ أَعْلَمُهُ وَهُنَاكَ أَبُو بَصِيرٍ
فَقَالَ بَعْضُهُمْ أَنَّ سَلْمَانَ كَانَ مَجْوُسِيَاً ثُمَّ أَسْلَمَ فَاسْتَوْى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ١٠٣٩ جَالِسًا مُغْبَضًا
وَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ جَعْلَهُ اللَّهُ عَلَوِيَا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَجْوُسِيَا وَقَرْشِيَا بَعْدَ أَنْ كَانَ فَارْسِيَا فَصَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَى سَلْمَانَ وَأَنْ لِجَعْفَرٍ شَأْنًا عِنْدَ اللَّهِ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ ١٠٤٠ وَإِيْضًا فِي
ذَالِكَ الْكِتَابِ وَالْبَابِ عَنْ مُنْصُورِ بْنِ بَرْزَجٍ قَالَ قَلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ١٠٤١ مَا كَثُرَ مِنْكَ سَيِّدِي
ذِكْرُ سَلْمَانَ الْفَارَسِيِّ قَالَ ١٠٤٢ لَا تَقْلِيلَ سَلْمَانَ الْفَارَسِيِّ وَلِيَكُنْ قَلْ سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيِّ ١٠٤٣
اَنْدَرِيَّ مَا كَثُرَةً ذَكْرِيَّ لَهُ قَالَ قَلْتُ لَا قَالَ ١٠٤٤ لِثَلَاثَ خَصَالٍ أَحْدَاهُ يَهُـ اِيْشَارَهُ هُوَ

قَدْ بَرَ نَمِيَ دَارَدْ يَمِدَّهُ خَدَا رُوزْ قِيَامَتْ اَزْمَحَضْرَ پِرْ وَرَدْ كَارْ جَلْ شَانَهُ مَكْرَ آنَكَهُ پِرْ سِيدَهُ مِيشَودْ
اَزْجَهَارْ چِيزْ اَزْعَمَرَتْ كَهْ دَرْ چَهْ رَاهِي اَزْ بَيْنَ بَرْدَيِ وَازْ بَدَنَتْ كَهْ دَرْ چَهْ رَاهْ كَهْنَهْ كَرْدَيِ وَازْ
مَالَتْ كَهْ اَزْجَهَرْ رَاهْ كَسَبْ كَرْدَيِ وَدرْ كَجا صَرْفْ كَرْدَيِ وَازْ دَوْسَتِيِ ما اَهْلَبَيْتَ عَمَرَ بْنَ الْخَطَابَ
گَفْتْ عَلَمَتَهُ دَوْسَتِيِ شَمَاجِيَسْتِ اَيْ رَسُولَ خَدَا فَرْمَوْدَ دَوْسَتِيِ اَيْنَ وَگَذاشتَ دَسْتَ خَوْدَرَ اَبْرَسْ اَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلِيَّهِ السَّلَامِ

١٠٣٧ در کتاب سفینه در باب سلم نقل شده که ذکری از سلمان و جعفر طیار در حضور
حضرت صادق جعفر بن محمد علیهم السلام برده شد و حضرت تکیه داده بود پس حضار تو جیح
میدادند بعضی جعفر را بر سلمان و ابو بصیر نیز حاضر بود پس گفتند بعضی بر اینکه سلمان
مجوسی بوده و بعد مسلمان شده پس حضرت ع راست نشست در حال غصب و گفت يَا أَبَا بَصِيرٍ
قرار داد خدا سلمان را علوی بعد از آنکه مجوس بود و قرارش داد قرشی بعد از آنکه فارسی
بود و فرمود درود از طرف خدا بر سلمان و بدرستیکه برای جعفر مقامی است فرد خدا پروازمیـ
کند باملائکه در بهشت

١٠٣٨ و نقل شده نیز در همان کتاب و باب از منصور بن بزرگ که گفت عرض کردم
خدمت حضرت صادق علیه السلام که چقدر زیاد سیدمن نام سلمان فارسی میبری فرمود
مگو سلمان فارسی و لیکن بگو سلمان محمدی صلی الله علیه و آله

امیر المؤمنین علی هوى نفسه والثانية حبه الفقراء واختياراته ایاهم علی اهل الثروة والعدد والثالثة حبه للعلم والعلماء ان سلمان كان عبدالصالحا حنیفًا مسلمًا واما كان من المشرکین ١٠٣٩ وفيها ايضاً في ذلك الباب عن ابن نباته قال سأله امیر المؤمنین علیه السلام عن سلمان الفارسی رض وقلت ما تقول فيه فقال ما اقول في رجل خلق من طينتا وروحه مقرونه بروحنا خصة الله تعالى من العلوم باولها وآخرها ظاهرها وباطنها وسيرها وعلانيتها ولقد حضرت رسول الله ﷺ وسلمان بين يديه فدخل اعرابی فنجاه عن مكانه وجلس فيه فغضب رسول الله ﷺ حتى دار العرق بين عينيه واحمر تاعیناه ثم قال يا اعرابی اتنحی رجلاً يحبه الله تبارك وتعالى في السماء ويحبه رسوله في الأرض يا اعرابی اتنحی رجلاً ما حضرني جبرئيل الا اهمنی عن ربی عزوجل ان اقرعه السلام يا اعرابی ان سلمان مني من جفاه فقد جفاني ومن آذاه فقد آذاني ومن باعده فقد باعدي و من قربه فقد قربني يا اعرابی لا تغلطن في سلمان فان الله تبارك وتعالى

آیامی دانی بچه چهتزیاد نام او را میپرم گفتم نه فرمود بجهت سه خصلت و سه صفت یکی اختیار کردن اور رأی امیر المؤمنین را بر رأی خودش و دوم دوستی او فقرا را واختیار کردن آنها را بر اهل ثروت و صاحبان قوه و سوم دوستی او علم و علم را بدستیکه سلمان بنده صالح خداست و از مشرکین نیست

امیر المؤمنین علیه السلام از سلمان فارسی و گفتم چه میگوئید در باره او فرمود چه بگویم در باره مردیکه خلق شده از گلما و روح او قرین است بروح ما و مختص کرده خدا او را بعلوم اول آن و آخر آن ظاهر آن و باطن آن و سر آن و علاینه آن و بدستیکه بودم خدمت رسول خدا من و سلمان هم خدمت آنحضرت بود پس داخل شد مرد بدبوی و بیانی دور کرد سلمان را و خود در مکان او نشست پس در غضب شد رسول خدا صلی الله عليه وآلہ بطوريکه دور زد عرق در پیشانی حضرت و سرخ شد دوچشمانت انورش بعد فرمود ای اعرابی آیا دور میکنی مردیرا که خدای متعال دوست دارد او را در آسمان و دوست دارد او را رسول خدا در زمین ای اعرابی آیا دور میکنی مردیرا که نیامد جبرئیل پیش من مگر آنکه دستور داد از طرف خدای متعال به او سلام برسانم ای اعرابی بدستیکه سلمان از من است هر کس جفا کند بسلمان بمن

قد امرني ان اطلعه على علم البلايا والمنايا والأنساب وفصل الخطاب ۱۰۴۰ مجموعة
ورام عن امير المؤمنين علیه السلام قال كنت قاعدا في البقيع مع رسول الله عليه السلام في يوم دجن
ومطر اذ مررت امرأة على حمار فهوت يد الحمار في وهدة فسقطت المرأة فاعرض
النبي عليه السلام بوجهه قالوا يا رسول الله انها متسرولة قال اللهم اغفر لملتسرولات ثلاثة
ياماً لها الناس اتخذوا السراويلات فانها من استر ثيابكم وحصنوا بها نسائكم اذا خرجن
۱۰۴۱ مجموعة ورام عن سفيان بن عيينه قال سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام
يقول وجدت علوم الناس كلها في اربع خصال اولها ان تعرف ربك والثانية ان تعرف
ماضيك والثالثة ان تعرف ما اراد منك والرابعة ان تعرف ما يخر جك من ذنبك
۱۰۴۲ في كشكول الشيخ قال بعض العباد اعدت صلوة ثلاثين سنة كنت اصليهها في الصف

جفاكرده وهر کس اذیت کند اورا مرآ اذیت کرده وازسلمان هر کس دور باشد ازمن دوراست
وهر کس نزدیک باشد بسلمان بمن نزدیک است ای اعرابی درباره سلمان بغلط واشتباه مبایش
بهجهت آنکه خدای متعال بدرستیکه بمن دستورداده آگاه سازم اورا بر علم بلايا و منايا و بر
علم انساب وفصل الخطاب .

۱۰۴۰ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بود نشسته
با رسول خدا در بقیع در یگروزیکه باران میبارید و راهها لجنی بود ناگاه زنی گذشت که
بر الاغ سوار بود پس دست الاغ بگودالی افتاد وزن از بالای الاغ افتاد پس بر گردانید پیغمبر
خدا رورا گفتند یا رسول الله این زن شلوار پیا دارد یعنی محفوظ است پیغمبر خدا عرض کرد
خدا یا بیامرد کسانیکه شلوار پیا هستند سه مزتبه طلب مغفرت کرد برای آنها بعد فرمود ای
مردم اختیار کنید شلوار را بدرستیکه شلوار ستر کننده ترین لباسها است و حفظ کنید بوسیله
شلوار زنهارا هر گاه خارج شوند از خانه .

۱۰۴۱ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده از سفیان بن عینیه که گفت شنیدم از حضرت
صادق جعفر بن محمد علیه السلام که میفرمود یافتم علوم تمام مردم کل علومشان در چهار صفت اول
آنکه بشناسی خدایت را دوم اینکه بدانی چه مرحمتهایی خدا نسبت بتوكرده سوم اینکه بدانی
غرض از خلقت تو چیست چهارم اینکه بدانی چه چیز خارج میکند تورا از گناهت .

۱۰۴۲ در کتاب کشكول شیخ بهائی نقل شده از بعضی از اهل عبادت که گفت اعاده
کردم نعاز سی سال از عمرم را که خوانده بودم آنها را در صف اول از جماعت برای آنکه
روزی بواسطه عذری دیر آمد مسجد و وقتی آمدم نیافتیم محلی در صف اول و ایستادم در

الاول لاني تخلفت يوم العذر فما وجدت موضعا في الصف الاول فوقفت في الثاني
ووجدت نفسى تشتعر خجلامن نظر الناس الى " وقد سبقت بالصف الاول فعلمت ان
جميع صلاتى كانت مشوبة بالريبة همزوجة بلذة نظر الناس الى " ورؤيتهم ايّاى من
السابقين الى الخيرات ١٠٤٣ وايضاً فى كشكول الشيخ قال بعض العباد خرجت يوما
إلى المقابر فأيت البهلو فقلت ما تصنع هنا قال اجالس قوم لا يئذونى : وان غفلت
عن الآخرة يذكرونى وان غبت لم يغتابونى ١٠٤٤ وفيه ايضاً قيل لبعض المجانين
وقد اقبل من المقابر من اين جئت قال من هذه القافله النازله قيل ماذا قلت لهم قال
قلت لهم هتى ترحلون فقاموا بغير تقدمون .

١٠٤٥ قال بعض الحكماء ثلاثة لا ينبغي لشريف ان يأنف منها وان كان ملكا
قياهه من مجلسه لوالده ولعالم يستفيد منه لا خرقه : وخدمة للمضيف ١٠٤٦ فى

صف دوم پس یاقتم در خودم یگشمندگی از نظر کردن مردم بسوی من و حال آن که مردم
سبقت گرفته بودند بر من در صف اول پس دانستم که جمیع نماز هایم مخلوط بربایا بوده و
مزوج بوده بلذت نظر کردن مردم بسوی من و دیدن آنها مرآ از سبقت گیرند گان بسوی
خيرات

١٠٤٣ و نیز در کتاب کشكول است که گفت بعضی از عباد خارج شدم
روزی به سوی قبرستان بهلو را آنجا دیدم گفتم اینجا چه میکنی گفت همنشینی میکنم با
دسته که آزار نمیرسانند بمن و اگر غفلت کنم از آخرت بیادمی اورند مرآ و اگر پنهان شوم غیبت
مرا نمیکنند

١٠٤٤ و نیز در همان کتاب کشكول است که گفته شد بعضی از دیوانگان در حالی
که از قبرستان می آمد از کجا می آئی گفت از نزد قافله که اینجا بارانا خته و منزل کرده اند
گفت چه گفتی بآنها گفت گفتم به آنها چه وقت کوچ می کنید از اینجا گفتند هنگامیکه شما
بما بر سید

١٠٤٥ بعضی از حکما گفته اند سه چیز است که سر اور است آدم باشرافت تکبر نور زد از آنها
ولو پادشاه باشد : بلندشدن پیش پای پدر و پیش عالمیکه است تاده کرده ازا وجهت آخر توش و خدمت
کردن مهمان

١٠٤٦ در کتاب کشكول شیخ است که نظر کرد عبد الملک بن مروان هنگام مرگش به

الكشكوكل نظر عبد الملك بن مروان عند موته إلى قصارى ضرب بالثوب المغسلة فقال يا يمينى كنت قصارا ولم انقلد الخلافة ١٠٤٧ قال بوذرجمهر اعلم الناس بالدنيا اقلهم منها تعجبًا ١٠٤٨ مجامعة ورام عن انس بن مالك عن سليم قال دخل علينا رسول الله عليه السلام فقعد فقال عندنا (اي نام) فعرق فيجأة امى بقارورة فجعلت تسكب العرق فيها فاستيقظ رسول الله عليه السلام فقال يام سلمة ما هذا الذي تضعين قالت هذا عرقك يجعله في طيبنا وهو من اطيب الطيب ويروى نرجوبه بركته فقال عليه السلام اصبت ١٠٤٩ مجامعة ورام محمد بن عيسى قال كتب احمد بن حمادا بومحمد الى ابي جعفر عليه السلام كتابا طويلا فاجابه في بعض كتابه اما الدنيا فنحن فيها متفرقون في البلاد ول يكن من هو صاحبه ودان بيته فهو معه وان كان نائيا عنه واما الاخرة في دار القرار ١٠٥٠ في الرسائل

سوی لباس شوری که لباس میشد پس گفت ایکاش لباس شوری بودم و بار خلافت را به دوش نمیکشیدم ١٠٤٧ بوذرجمهر گفت عالم تر از همه کس بدنيا آنکسی است که تعجبش از دنيا از همه کمتر باشد

١٠٤٨ در کتاب مجوعه درام ازانس بن مالك نقل شده از سليم که گفت داخل شد بر ما رسول خدا پس نشست وبعد خوابید ورق کرد پیغمبر خدا آورد مادرم شیشه و شروع کرد برینختن عرق پیغمبر در آن شیشه بیدار شد رسول خدا صلی الله عليه وآلہ پس گفت ای اسلامه این چه کاریست که میکنی گفت یا رسول الله این عرق شما است که او در میان بوهای خوشمان قرار میدهیم و این از خوبی ترین عطرهای ما است و امید بر کت میریم در او پیغمبر خدا من فرموده حق رفته

١٠٤٩ در کتاب مجوعه درام از محمد بن عیسی نقل کرد که نوشت احمد بن حمادا بواهی محمود بسوی ابی جعفر عليه السلام کاغذ طوانی حضرت جواب داد در بعضی از کاغذها یاش اماد دنیا پس مادر آن متفرق در بلاد هستیم ولی هر کس میل کند بسوی دوستش وهم عقیده باشد با او و با دوستش هم کیش باشد پس او با دوستش میباشد و هر چند در ظاهر دور باشد از دوستش واما آخرت پس دارثبات وقرار گاه است

١٠٥٠ و نیز در کتاب وسائل از هشام بن سالم نقل شده از حضرت صادق عليه السلام که فرمود پس از آنکه کشته شد جعفر بن ابی طالب دستور داد رسول خدا من غذائی برای اسماء (زوجه ایحضرت) بنت عمیس تاسه روز

عن هشام بن سالم عن ابیعبدالله علیه السلام قال لما قتل جعفر بن ابیطالب امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمة علیها السلام ان تتخذ طعاما لاسماء بنت عمیس ثلاثة أيام ۱۰۵۱ وايضا في الوسائل عن ابیجعفر علیه السلام قال يضع للمأتم ثلاثة أيام بيوم مات ۱۰۵۲ وايضا في الوسائل عن ابیجعفر علیه السلام قال لجيřان صاحب المصيبة ان يطعموا الطعام عنه ثلاثة أيام من يوم مات ۱۰۵۳ في الوسائل عن محمد بن علی بن الحسين عن الصادق علیه السلام الاكل عند اهل المصيبة من عمل اهل الجahليه والسنۃ البعث اليهم بطعم كما امر به النبي صلی الله علیه و آله و سلم في آل جعفر بن ابیطالب ۱۰۵۴ ارشاد الدیلمی قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم لما تکیمکم الفتن کقطع المیل المظلم قالوا يا رسول الله فیم النجاة قال عليکم بالقرآن فانه من جعله امامه قاده الى الجنه ومن جعل خلفه ساقه الى النار وهو واضح دلیل الى خیر سبیل من قال به صدق ومن حکم به عدل ومن اخذ به آجر ومن عمل به وفق ۱۰۵۵ وفيه ايضا عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم

۱۰۵۱ و نیز در کتاب وسائل از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود درست شود برای خانه‌ای عز اطعام تاسه روز از روزی که میت مرد ۱۰۵۲ و نیز در کتاب وسائل نقل شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود حق است بر همسایگان مصیبت که به خود آنند صاحبان مصیبت را غذاسه روز از روزی که میت مرد ۱۰۵۳ در کتاب وسائل نقل شده از محمد بن علی بن الحسين عن الصادق علیه السلام چیز خوردن نزد اهل بیت مصیبت از عمل اهل جاهلیت است و سنت در شریعت ما فرستادن غذاست بسوی اهل عزا همانطوری که دستور فرمود پیغمبر خدا در باره آل جعفر بن ابیطالب ۱۰۵۴ کتاب ارشاد دیلمی نقل کرده که فرمود پیغمبر خدا پس از آنکه آمد شما را فتنه‌ها مانند قطعه‌های شب ظلمانی کفند يا رسول الله در آن زمان نجات بچه چنز است فرمود برشما باد به پناه بردن بقرآن بدرستی که هر کس پیرو قرآن باشد می کشاند اورا ببهشت و و هر کس قرآن پشت سر اندازد (یعنی عمل نکند) سوق میدهد اورا بسوی آتش و قرآن و اضطرابین راهنمای است بسوی بهترین راه هر کس طبق قرآن بگوید راست گفتار است و هر کس طبق قرآن حکم کند عادل است و هر کس عمل کند بقرآن مزد دارد و هر کس پیروی از قرآن کند موفق است ۱۰۵۵ و نیز در همان کتاب ارشاد است از پیغمبر خدا که دلها زنگ زده میشود مثل آهن و رفع آن بخواندن قرآن است

ان القلوب تصدى كماتصدى الحديـد وجلاـئها بتلاوة القرآن ١٠٥٦ في مجموعـة ورـام قال الرشيد لاـبن سماـك عـظـنى قال اـحـذـران تـقدـم عـلى جـنـة عـرضـها السـماـوات والـارـض و ليس لـك فـيهـا مـوضـع قـدـم ١٠٥٧ و قال آخـر الوـيل لـمـن ضـاقـت عـلـيـه رـحـمة اللهـالـتـى و سـعـت كلـشـيـئـى ١٠٥٨ مـجمـوعـة وـرـام عنـابـى الدـرـداء انهـ قالـقـيـامـى بـالـحـقـ ماـتـرـكـ لـى صـدـيقـا وـان خـوـفـى منـيـومـالـحـسـابـ ماـتـرـكـ عـلـى ظـهـرـى لـحـمـا وـان يـقـيـنـى بـثـوـابـ اللهـ ماـتـرـكـ فـى بـيـتـى شـيـئـاً ١٠٥٩ فـى السـفـينـه عـنـالـنـبـى عـلـى اللهـ قـالـاـذا اـرـادـالـلهـ بـعـدـ خـيـراـاـ الـهـاـعـنـ مـحـاسـنـه وـجـعـلـ مـساـوـيـه بـيـنـعـيـنـيـه وـكـرـهـه مـجـالـسـهـ المـعـرـضـينـ عـنـ ذـكـرـالـلهـ ١٠٦٠ وـفـى ذـالـكـ الـكـتـابـ قـالـ الصـادـقـ عـلـى اللهـ لـمـعـوـيـهـ بـنـ وـهـبـ يـاـمـعـاوـيـهـ ماـقـبـحـ بـالـرـجـلـ يـأـتـى عـلـيـهـ سـبـعـونـ سـنـةـ اوـئـمـانـونـ سـنـةـ يـعـيـشـ فـى مـلـكـالـهـ وـيـأـكـلـ مـنـ نـعـمـهـ ثـمـ لـاـيـعـرـفـ اللهـ حـقـ مـعـرـفـتـهـالـىـ انـ قـالـ اـفـضـلـفـرـائـضـ وـاـوجـبـهـاـ عـلـىـاـ اـنـسـانـ مـعـرـفـةـ الـرـبـ وـالـاقـرـارـبـاـ العـبـودـيـهـ

١٠٥٦ درـكتـابـ مـجـمـوعـهـ وـرـامـ استـ كـهـارـونـ باـبـنـ سـماـكـ گـفتـ مـوـعـظـهـ كـنـ مـرـاـ گـفتـ بـتـرسـ كـهـوارـشـوـيـ درـ بهـشتـ كـهـ پـهـنـىـ آـنـ باـنـداـزـهـ آـسـمـانـهـاـ وـزـمـينـ استـ وـ اـزـ بـرـايـ تـوـمـوـضـعـ قـدـمـيـ

نبـاشـدـ

١٠٥٧ وـدـيـگـرـىـ اـزـبـرـگـانـ فـرـمـودـهـوـاـيـ بـرـ كـسيـكـهـ تـنـگـشـودـ بـرـاـورـحـمـتـ پـرـورـدـگـارـآـنـ چـنانـ رـحـمـتـىـ كـهـ شـامـلـ هـرـشـيـئـىـ مـيـشـودـ

١٠٥٨ درـكتـابـ مـجـمـوعـهـ وـرـامـ نـقـلـشـدهـ اـزـابـىـ الدـرـداءـ كـهـ گـفـتـهـاستـ قـيـامـ منـ بـحـقـ بـرـايـ منـ رـفـيقـيـ باـقـيـ نـگـذاـشـتـهـ استـ وـبـدرـستـيـكـهـ خـوفـ منـ اـزـ رـوزـ حـسـابـ باـقـيـ نـگـذاـشـتـهـ بـرـ گـرـدهـ منـ گـوشـتـيـ وـبـدرـستـيـكـهـ يـقـيـنـ منـ بـهـثـوـابـ وـجـزـاـيـ خـداـ باـقـيـ نـگـذاـشـتـهـ درـ خـانـهـ منـ چـيـزـىـ

١٠٥٩ درـكتـابـ سـفـينـهـ نـقـلـشـدهـ اـزـپـيـغمـبـرـ خـداـ كـهـ فـرـمـودـ هـرـگـاهـ اـرـادـهـ كـنـ خـداـ بهـبـنـدـهـ خـيـرـ منـصـرـفـ مـيـكـنـدـ اوـ رـاـ اـزـنـگـاهـ درـ كـارـنيـكـشـ كـهـ قـبـلـاـ كـرـدهـ وـقـرـارـ مـيـمـعـدـ گـناـهـانـ اوـ رـاـ پـيـشـ نـقـرـ وـقـشـ اوـ وـمـرـحـمـتـىـ مـىـ فـرـمـاـيـدـ كـهـ بـدـشـ مـىـ آـيـدـ اـزـمـجـالـسـ مـعـرـضـينـ اـزـدـكـرـ خـداـ

١٠٦٠ وـدرـهـمـانـ كـتـابـ نـقـلـاستـ كـهـ فـرـمـودـ حـضـرـتـ صـادـقـ عـلـيـهـالـسـلامـ بـمـعـاوـيـهـ بـنـ وـهـبـ يـاـ مـعـاوـيـهـ چـقـدـرـ قـبـيـحـ استـ بـرـايـ مرـدـىـ كـهـ بـكـنـدـ بـرـاوـ هـفـتـادـسـالـ يـاهـشـتـادـ سـالـ وـ زـندـگـانـىـ كـنـدـ درـ مـلـكـ خـداـ وـ اـسـتـفـادـهـ كـنـدـ اـزـ نـعـمـتـهـاـيـ خـداـ وـ بـعـدـ نـشـنـاسـهـ خـداـ رـاـ بـحـقـ شـنـاسـائـىـ تـاـآـنـجـاـكـهـ فـرـمـودـ بـدـرـستـيـكـهـ كـهـ اـفـضـلـ وـاجـبـاتـ وـواـجـبـتـرـ اـزـهـمـهـ چـيـزـ بـرـاـنـسـانـ شـنـاسـائـىـ وـ مـعـرـفـتـپـرـورـدـگـارـ استـ وـاقـرـارـبـهـ بـنـدـ گـيـ نـسـبـتـ بـذـاتـ پـرـورـدـگـارـ وـحدـ وـانـداـزـهـ شـنـاسـائـىـ (ـيـعـنـىـ اـزاـفـرـادـعـادـيـ بـشـرـ)ـ اـنـهـلـالـهـ غـيرـهـ مـؤـثرـيـغـيرـ اـزـ ذاتـپـاـكـ ذـواـجـالـلـ نـيـسـتـ

وحد المعرفة ان يعرف انه لا الله غيره ۱۰۶۱ عن عمل الشراح عن عمر بن علي عن ابيه علي بن ابيطالب عليهم السلام بمدينه النبي عليهما صلوات الله عليهما قال مراخي عيسى عليهم السلام بمدينه واذا وجوههم صفرو عيونهم زرق فصاحوا اليه وشكوا ما بهم من العلل فقال عليهم السلام دواؤه معكم انتم اذا الكلم اللحلم طبختموه غير مغسول . و ليس شيئاً يخرج من الدنيا الا بجناية فغسلوا بعد ذلك لحومهم فذهب امراضهم وقال عليهم السلام مراخي عيسى عليهم السلام بمدينه واذا اهلها اسنانهم منتشره ووجوههم منتفخه فشكوا اليه فقال عليهم السلام انتم اذا نعمت تطبقون افواهكم فتغلب الريح في الصدور حتى تبلغ الى الفم فلا يكون لهم خرج فتردد الى اصول الاسنان فيفسد الوجه فاذا نعمت فافتتحوا شفاهكم وصيروه لكم خلقاً ففعلاً فذهب ذلك عنهم .

۱۰۶۲ مجموعة وراث في بعض الاحاديث قال النبي عليهما صلوات الله عليهما اذا مدح الفاسق اهتز

لذاك العرش ۱۰۶۳ في السفينه قال امير المؤمنين عليهما صلوات الله عليهما انما يجمع الناس الرضا و

۱۰۶۱ - در کتاب عل الشرایع از عمر بن علي عليه السلام روایت شده در مدینه طبیه که آن حضرت فرمود برادرم عیسی عليه السلام عبور کرد شهری ناگهان دید روهای اهل آن شهر زرد و چشمهای آنها کبود است پس صحیدزند و شکایت کردند نزد آنحضرت از مرض های خودشان فرمود حضرت عیسی دوای درد شما با خود شما است زیرا هنگامیکه میخواهید گوشت بخورید نشسته آنرا می خورید ... وهیچ چیزی از دنیا خارج نمیشود مگر آنکه با او یک پلیدی هست که تاشسته نشود آن پلیدی رفع نمیشود پس بعداز آن شستند گوشت هایشان را پس بر طرف شد امراض آنها و فرمود امیر المؤمنین عليه السلام عبور گرد برادرم عیسی از شهری ناگاه اهل آن شهر دندان هایشان پراکنده و صورتهای آنها ورم کرده پس شکایت کردند بسوی آنحضرت گفت شما وقتی میخواهید میبینید دهاتان را پس بحر کت در میاید باد در سینه ها تا اینکه میرسد بلیها پس راه خرروج پیدا نمیکند پس تأثیر میکند در ریشه های دندان ها و فاسد می کند رورا پس هر گاه خواهید باز بگذراید لبهای خودتان را و طوری کنید که عادت شما شود وبعد باین دستور عمل کردند و بر طرف شد این مرض از آنها

۱۰۶۲ در کتاب مجموعة وراث في بعض الاحاديث پیغمبر خدا(ص) فرمود هر گاه مدرج گردیده شود فاسق بزرجه در میاید عرش خدا .

۱۰۶۳ در کتاب سفینه نقل شده از امیر المؤمنین عليه السلام این است و جز این ذیست که

السخط وانماعقر ناقه ثمودرجل واحد منهم فعمهم الله تعالى بالعذاب لمعمومه بالرضا عن الرضا عليه السلام ومن غاب عن شيئاً فرضى به كان كمن شهد واتاه ١٠٦٤ وفيهذا الكتاب عن أبي جعفر عليه السلام قال خرج سليمان يستسقى ومعه الجن والانس فمرّ على نملة عرجاء ناشرة جناحها رافعة يدها وتقول اللهم أناخلق من خلقك لاغنى بنامن رزقك فلا تؤاخذنا بذنب بنى آدم واسقنا فقال سليمان لمن كان معه ارجعوا فقد شفّع فيكم غيركم وفي خبر آخر قد كفيتهم بغيركم .

١٠٦٥ وفي خبر كان عدى بن حاتم يفت الخبر للنمل ويقول انهن جارات لهن علينا حق الجوار و عن الفتح بن خرسف الزاهد انه كان يفت الخبر لهن في كل يوم فإذا كان يوم عاشوراء لم تأكله ١٠٦٦ و روی ان رجلاً استوقف المامون فلم يقف له فقال يا امير المؤمنین ان الله تبارك وتعالى استوقف سليمان بن داود لنملة ليسمع

پیوند میدهد وجمع میکند هر دم را رضا وغضب بدرستیکه پی کرد شترحضرت ثمود را یکنفر از آن قوم پس تعیم داد خدا عذاب را بهمه پس از رضایت عموم بعمل آن یکنفر و روایت شده از حضرت رضا عليه السلام وهر کس پنهان شود از چیزی پس راضی شود با آن چیز مثل این است که ناظر آن چیز است و بجا آوردن آن چیز .

١٠٦٤ - و در آن کتاب نقل شده از حضرت باقر (ع) که خارج شد حضرت سليمان بجهة طلب باران وبا او بود جن وانس پس برخورد بیک مورچه لنگی که پهن کرده پرهای خود را و میگفت بار خدا یا من خلقي هستم از مخلوقات تو و نیست از رزق تو چیز یکه بی نیاز شویم و خدا یا مگیر ما را بگناه بنی آدم و باران برای ما بفرست سليمان گفت بکسانیکه با او بودند بر گردید بدرستیکه شفاعت کرد غیر شما برای شما و در خبر دیگر است که کفایت کرد شمار غیر شما نقل شده ١٠٦٥ و در خبری رسیده عدى بن حاتم خورد میکردنان برای مورچگان که بخورند و میگفت اینها همسایگان هستند و از برای آنها بر ماحق همسایگی است و از فتح بن خرسف زاهد نقل شده براینکه ریزه میکردنان برای مورچگان در هر روزی ولی روز عاشورا نمیخورند آن نانها را

١٠٦٦ و روایت شده که مردی درخواست کرد از مأمون که بایستد و بعرض او گوش بدهد و نایستاد مأمون آن مرد گفت يا امير المؤمنین خدای تعالی دستورداد سليمان داود بایستد برای مورچه و گوش کند حرف مورچه را و من نزد خدا متعال کوچکتر از مورچه نیستم و

هنها و ما انا عند الله تبارك و تعالى با فقر من نملة وما انت عند الله باعظم من سليمان
بن داود فقال المأمون صدقتك فوقف و سمع كلامه و قضى حاجته ۱۰۶۷ و في
رواية قالت النملة لسليمان هل تدرى لم سخرت لك الريح من بين سائر المملكة
قال سليمان مالي بذاك علم قال النملة يعني بذاك عزوجل لو سخرت لك جميع
المملكة كما سخرت لك الريح لكان زوالها من يدك كزوال الريح فتبسم ضاحكا
من قوله.

۱۰۶۸ في الكافي عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال تعرض على رسول الله
اعمال العباد كل صباح ابرارها و فجاراتها فاحذر واهما وهو قول الله عزوجل اعملوا
فسيري الله عملكم و وسوله ۱۰۶۹ و ايضاً في الكافي عن سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام
يقول مالكم تسؤون رسول الله فقال له رجل كيف نسوئه فقال اما تعلمون ان اعمالكم
تعرض عليه فاذا رأى فيها معصية سائده ذلك ۱۰۷۰ وفي الكافي ايضًا عن محمد الزيات
توهم نزد خدا بزرگتر انسليمان بن داود نیستی مامون گفت راست گفتی پس ایستادو کلام آنمرد
را گوش کرد و برآورد حاجت اورا.

۱۰۶۷ و در روایتی وارداست که مورچه بحضرت سليمان گفت آیامیدانی چرامسر
شده برای توباد ازین بقیه موجودات سليمان گفت نمیدانم این جهت را گفت مورچه مقصود
خدای متعال این است که اگرمسخر میشد برای توجیع موجودات آنطوریکه بادمسخر شده
هر اینه زوال آنها از دست تومیل زوال باد بود اینجا بود که حضرت سليمان تبسم کرد از
قول مورچه

۱۰۶۸ در کتاب کافی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود عرضه
داشته میشود اعمال شما بر رسول خدا و اعمال تمام بندگان خدا هر صبحی صالح از عباد باشد یا
فاجر از عباد پس بر حذر باشید و رعایت کنید و این مضمون قول خدای متعال است اعملا و فسیری
الله عملکم و رسوله

۱۰۶۹ و نیز در کتاب کافی نقل شده از سماعة از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود
چه میشود شمارا که بدهال میکنید رسول خدا را پس گفت چگونه بدهال میکنیم رسول خدا را
فرمود آیا نمیدانید که اعمال شما عرفه داشته میشود بر رسول خدا پس هر وقت به بیند در اعمال
شما معصیتی را بدهال میکند پیغمبر خدا را.

۱۰۷۰ و نیز در کتاب کافی نقل شده از محمد زیارات واو بوده است مردی متین در نزد حضرت
رسا علیه السلام که گفت گفت بحضرت رضا علیه السلام دعا بفرمائید برای من و اهليت من فرمود

وكان مكيناً عند الرضا عليه السلام قال قلت المرضا عليه السلام ادع الله لى ولا هل بيته فقال عليه السلام اول است افعل فى كل يوم وليلة قال فاستعظامت ذلك فقال له اما انقرع كتاب الله وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون قال هو والله على بن ابي طالب ۱۰۷۱ ومن خطبة على عليه السلام في النهج لوعاينتم ما قدعا ين من مات منكم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعمتم ول يكن محجوب عنكم ما قدعا ينوا و قريراً يصرح الحجاب ولقد بصرتم ان ابصرتم واسمعتم ان اسمعتم و هديتم ان اهتدتكم بحق اقول لكم لقد جاهر بكم المعبور و ذجرتم بما فيه مذجر ۱۰۷۲ في مجموعة ورام انه روی ان موسی عليه السلام كان جالسا في بعض مجالسه اذا قبل ابليس و عليه برق نس يتلون فيه الوانا فلمادني منه خلع البرنس فوضعه ثم اتاه فقال السلام عليك فقال موسى من انت قال انا ابليس قال فلا حياك الله ماجاء بك قال جئت لاسلم عليك لمنزلتك من الله تعالى و مكانك منه قال عليه السلام

آیا نهاین است که دعا میکنم در هر روز و شب پس این طلب در نظر من بزرگ آمد فرمود آیا فخوانده کتاب خدارا وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون فرمود آن میؤمن قسم بخدا على بن ابی طالب است

وازجمله خطبهای علی علیه السلام در نهج البلاغه این است اگر به بینید آنچه را دیدند کسانی که مردند از شما هر اینه جزع و قاله میکنید و هر اینه میشنوید و اطاعت میکنید و لیکن پنهان است از شما آنچه را آنها دیدند و بزوی بر طرف میشود پرده و هر اینه نشان داده شدید اگر به بینید و شنوانده شدید اگر بشنوید و هدایت شدید اگر مهتدی شوید و بسراه بیائید براستی می گوییم برای شما بدرستی که علی شده محل عبرت گرفتن و منع شدید به چیزی که در او منع است

۱۰۷۲ در کتاب مججموعه ورام نقل شده که حضرت موسی (ع) نشسته بود در بعضی از مکانها ناگاه روآورد شیطان و بر سراو بود کلاه بلندی که دارای رنگهای مختلف بود پس از آنکه نزدیک شد بحضرت موسی برداشت کلاه را از سر و کذاشت بعد آمد خدمت حضرت موسی وسلام کرد پس گفت کیستی تو گفت من شیطان هستم فرمود حضرت موسی درود مباد بر تو بچه سبب آمدی گفت آمده ام که سلامی بدهم بواسطه مقام تو در نزد خدا و قرب تو بحضور پروردگار فرمود پس بگوچه چیز است که هر وقت بجا آورد او را انسان غالب میشوی توبه او گفت هر گاه انسان از عملش خوشش بیاید وزیاو بشمارد عملش را و فراموش کند گناهش را و میترسانم تو را

فما الذي اذ صنعه الانسان استحوذت عليه قال : اذا اعجبته عمله واستكثر عمله ونسى ذنبه واحذر ثالثه : لا تدخل بامرأة فانه مخالف رجل بامرأة لا تدخل لها الا كنت صاحبه حتى افتنته بها : ولا تعاهد الله عهدا الا وفيت له : ولا تخرجن صدقة الا مضيها فانه ما اخرج رجل صدقة ولم يمضها الا كنت صاحبها دون اصحابه حتى احول بينه وبين الوفاء بها ثم ولل وهو يقول يا ولتاه علم موسى ما يحذر به بنى آدم ١٠٧٣ مجموعة ورام عن الصادق عليه السلام من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يستعملن اجير احتى يسلمه ما اجره وعن الرضا عليه السلام انه ضرب غلمانه حيث استعملوا رجالاً بغير مقاطعة وقال عليه انه مامن احد يعمال لك شيئاً بغير مقاطعته ثم زدت له لذا لك الشيء ثالث اضعاف على اجرته الاظن انك نقصت اجرته واذا قاطعه ثم اعطيته اجرته حملك على الوفاء فان زدته حبة عرق ذالك منك ورای انك قد زدت وان تو فيه اجرته عقيب فراغه من العمل قال الصادق عليه السلام في العمل والاجير لا يجف عرقه حتى تعطيه اجرته .

از سه چیز خلوت مکن بازنی بدرستی که خلوت نمیکند مردی بازنی که حالاً نباشد مگر آنکه منم مصاحب او تاینکه گول بزم و فریش دهم و معاهده مکن باخدا مگر آنکه وفاکنی برای خداوخارج مکن صدقة مگر آنکه بتمام برسانی بدرستیکه خارج نمیکند مردی صدقه و بتام نمیرساند مگر آنکه من مراقب او هستم و ورقیم نزد صاحبان صدقه تاینکه فاصله شوم بین این آدم و بین وفاء با آن صدقه بعد شیطان پشت کرد که برود و می گفت وای برمن دانست موسی چیزی را که بر حذر دارد بنی آدم را

١٠٧٣ - و در کتاب مجموعه ورام نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرموده رکس ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس بکاروان دارد اجیری را تاینکه بتام کند مقدار اجر تش را و از حضرت رضا (ع) نقل است که حضرت شاید کنک زد غلامانش را بعلت اینکه بکار و داشته بودند مردیرا بدون اینکه قطع کند که احرات او چیست و فرمود هیچ کس نیست که بجا بیاورد برای تو عملی را بدون مقاطعه بعد زیاد کنی سه برابر آنچه قرار دادی مگر آنکه گمان میکند که تو کم کردی اجرت او را و اما اگر قطع کنی وبعد بدھی اجرت او را حمل میکند برو فا پس در این هنگام اگر زیاد کنی حبه از تومیداند این زیادتی را و بنظر می آورد که توزیاد کردنی

١٠٧٤ و نیز دستور فرمودند که بدھی اجرت او را پشت سر فراغش از عمل قال الصادق عليه السلام درباره حمال و اجیر نگذارید خشک شود عرقش مگر آنکه پرداخته شود اجرت او .

۱۰۷۴ فی السفینه عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحى الله عزوجل الى رسول انى شكرت لجعفر بن ابيطالب اربع خصال فدعاه النبي عليه السلام فاخبره فقال لولا ان الله تعالى اخبرك ما اخبرتك . . ماشر بت خمر اقط لا انى علمت ان شربتها زال عقلی . . وما كذبت قط لأن الكذب ينقص المروءة . . وما زينت قط لاني خفت اذ اعملت عمل بى . . وما عبدت ضما قط لاني علمت انه لا يضر ولا ينفع . . قال علیه السلام فضرب النبي عليه السلام على عاتقه وقال حق على الله عزوجل ان يجعل لك جناحين تطير بهما مع الملائكة

۱۰۷۵ فی جامع الاخبار عن علی بن الحسین علیه السلام قال يغفر الله للمؤمنین کل ذنب و يظهر منه ما خلا ذنبین ترك التقيیه و قضیی حقوق الاخوان ۱۰۷۷ و ايضاً فی جامع الاخبار قال الصادق علیه السلام خیر مفاتیح الامور الصدق و خیر خواتیمه ما الوفاء ۱۰۷۸

۱۰۷۵ در کتاب سفیه نقل شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود خدا وحی کرد بسوی رسول خدا بدستیکه ذات مقدس ماشکر گذاری میکند برای جعفر بن ابیطالب بسبب چهار خصلت پس احضار کرد رسول خدا جعفر را و به او خبرداد جعفر گفت اگر نه این بود که خدای متعال خبر داده من خبر نمیدادم . . شراب نخوردم هر گز چون دانابودم که آشامیدن شراب بر طرف میکند عقل مرآ . . و دروغ نگفتم هر گز برای آنکه دروغ کم میکند و جاهمترا . . و زنا نکردم هر گز زیر اتر سیدم اگر تجاوز کنم بناموس غیر تجاوز شود بناموس . . و نپرسیدم بت هر گز زیر ادا نستم بت نه قادر است ضرر برساند و نه نفع فرمود حضرت باقر (ع) دستی زد پیغمبر خدا بشانه جعفر و فرمود سزاوار است که خدای متعال عنایت کند دو بال که پرواز کنی با نها باملاعکه .

۱۰۷۶ در کتاب جامع الاخبار نقل شده از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود میآمر زد خدا مؤمنین را از هر گناهی و پاک میشود از هر معصیتی سوای دو گناه . . ترك کردن تقيیه . . و قضیی کردن حقوق برادران . .

۱۰۷۷ و نیز در کتاب جامع الاخبار از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود کلیدهای امور راستی است و بهترین عاقیت امور و فااست

۱۰۷۸ در کتاب طائف الحكم نقل شده از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوار و پدران گرامش از رسول خدا که فرمود شبی که سیرداده شدم به آسمانها تکلم کرد با من پرور گار من جل جلاله : فرمود یا محمد : پس گفتم لبیک خدای من ، پس گفت بدستیکه علی حجت من است بعد از تو بر خلق من : و پیشوای اهل طاعت من است هر کس اطاعت کند اور امر ا

طرائف الحكم عن الصادق عليه السلام عن أبيه عن آبائهما عليهما السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ليلة اسرى بي الى السماء كلامنی ربی جل جلاله : فقال يا محمد : فقلت لبيك ربی : فقال : ان علياً حجتى بعده على خلقى : وامام اهل طاعتى : من اطاعه اطاعنى : ومن عصاه عصانى فانصبه علم الامتك يهتدون به بعده ^{١٠٧٩} في ارشاد الدليلى عن الباقي عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان في جهنم وادي يستغيث منه اهل النار كل يوم سبعين الف مرقوم في ذالك الوادى بيت من النار وفي ذالك البيت جب من النار وفي ذالك الجب تابوت من النار وفي ذالك التابوت حية لها ألف ناب كل ناب الفذراع قال انس قلت يارسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لمن يكون هذا العذاب قال اشارب الخمر من اهل القرآن وتارك الصلوة ^{١٠٨٠} جواهر السنیه عن ابی جعفر عليه السلام : قال كان فيما اوحى الله عزوجل الى موسى عليه السلام يا موسى : من زنى زنى به ولوفي العقب من بعده : يا موسى بن عمران : عف يعف اهلك : يا موسى بن عمران : ان اردت ان يکثر خیر اهل بيتك فاياك والزنا : يا بن عمران : كما تدين ^{١٠٨١} في السفينه قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من احسن فيما باقى من عمره لم يؤخذ بما اطاعت کرده : وهر کس مخالفت کند او را مرا مخافت کرده پس نصب کن او را که راهنمای برای امت تو باشد و هدایت شوند بوسیله على بعد از تو ^{١٠٧٥}

در کتاب ارشاد دیلمی اذ امام باقر نقل شده که بدرسی در جهنم وادی هست که پناه میبرند ازاو اهل آتش دره روزی هفتاد مرتبه و در آن وادی خانه هست از آتش و در خانه چاهی است از آتش و در آن چاه تابوتی است از آتش و در آن تابوت ماریست که برای او هزار نیش است که درازی هر نیش هزار ذراع است انس گفت گفتم يا رسول الله مال کیست این عذاب فرموداز برای شارب خمر اهل قرآن وتارک نماز ^{١٠٨٠} در کتاب جواهر السنیه نقل شده از حضرت باقر عليهما السلام که فرمود از جمله اموری که خداوهی فرمود بحضرت موسی ع این بود ای موسی، هر کس زنا کند زنا خواهد شد با او اکریجه در اعقاب او از بعضاوای موسی پسر عمران عفیف باش تا هل تو عفیف باشند. ای موسی پسر عمران اگر دوستداری که زیاد بشود خیر اهلیت تو پس پیرهیز از زنا : هر طور با مردم رفتار کنی با تو همانطور رفتار خواهد شد ^{١٠٨١} در کتاب سفینه نقل شده که فرمود پیغمپر خدا هر کس عمل نیک کند در باقی ماندۀ از عمرش اخذ خواهد شد با نچه گذشیه از گناهانش و هر کس عمل ناشت انجام دهد در باقی ماندۀ از عمرش اخذ خواهد شد با او و آخر از گناهانش

مضى من ذنبه ومن اساء فيما بقى من عمره اخذ بالاول والآخر ۱۰۸۲ وفي رواية قال النبي ﷺ كن عن عمرك اشح هنك على درهمك و دينارك ۱۰۸۳ وفي رواية روى صاحب الكشاف في ذكر عفو يوسف عليه السلام عن اخوته وهى ان اخوة يوسف لم اعروفه ارسلوا اليه اناك تدعونا الى طعامك بكرة وعشياً ونحن نستحيي هنك لما فرط منا قبل فقال يوسف عليه السلام ان اهل مصر وان ملكت فيهم فانهم ينظرون الى بالعين الاولى ويقولون سبحان من بلغ عبداً بيع بعشرين درهماً ما بلغ ولقد شرفت الان بكم وعظمت في العيون حيث علم الناس انكم اخوتي واثي من حفدة ابراهيم الخليل ۱۰۸۴ طرائف الحكم قال رسول الله عليه السلام يوم القيمة اقوام واعمالهم كجبال تهامة فيؤمر بهم إلى النار قالوا بارسول الله صلى الله عليه وسلم : قال : نعم : كانوا يصومون ويصلون وأخذون وهنا من المليل فإذا عرض لهم شيئاً من الدنيا وثبواعليه في انوار النعما니ه روى ان رجل من بنى اسرائيل رأى في الماء انه خير ثلاث

۱۰۷۲ و در روايت پيغمبر خدا فرمود بوده باش بر گذشت عمرت بخييل تر تاب طلاو

نقرهات

۱۰۸۳ روايت کرده صاحب تفسير کشاف در باره بخشش يوسف نسبت به برادرانش بر اينکه برادران يوسف پس از آنکه شاختند اورا فرستادند پيش حضرت يوسف كه خوندن تو ما را بسر سفره طعام صبح وشام باعث شرمندگي ما است وما حياميکنيم از تو بواسطه اعمال مانسبت به تو پس گفت يوسف عليه السلام بدرستيکه اهل مصر و هر چندمن پادشاه شده ام آنها نگاه ميکنند بمن بنظر اولي و ميگويند من راه است خدائیکه رسانده بنده که فروخته شد به بيست درهم بمقام پادشاهي ولی الان بآمدن شمارد چشمها بزرگ شده ام چون دانسته اند کشما برادران من هستيد و اينکه من از احفاد او لاد ابراهيم خليل هستم

۱۰۷۴ در كتاب طرائف الحكم روايت شده که فرمود رسول خدا صلي الله عليه وآله وره آينه آورده ميشوند روز قيامت دسته هائی که دارای اعمال هستند به مثل کوههای تهامة پس ما موردي شوند که بروند بسوی آتش گفتند يا رسول الله درود خدا برشما آيا نماز گذارند فرمود بلی روزه گير نده هستند و نماز خوان بلکه مقداری از شب بعبادت ميگذرانند ولی هر گاه دنيا پيس آيد جستند ميکنند بر آن

در كتاب انوار نعمانيه نقل شده که مردی از بنی اسرائيل در خواب دید که سه دعای مستجاب

دعوات مستجابات بان يصرفها حيث شاء: فشاور امرئه فى محل الصرف فرأى ان
يصرف واحدة منها فى حسنها وجمالها ليزيد حسن المعاشرة بينهما فصرفها فى ذلك
فصارت جميلة فيما بين بنى اسرائيل فاشتهر امرها الى ان غصبها ملك ظالم فدعى -
الرجل غيرة بان يصير لها الله تعالى على صورت كلب فصارت كلباً اسودا وجائت الى
باب زوجها و تضرعت اليه مدة حتى رق قلبها فدعا بان يصير لها الله على صورتها
الاولى فضاعت الدعوات الثلاث فيها وهى كما كانت بشوم مشاوره النساء ١٠٨٦ وفي
البحار روى عن جعفر بن محمد عليه السلام رواية تكشف عن شدة كيد النساء وخدعنهم و
هو انه عليه السلام قيل كان في بنى اسرائيل رجل صالح وكان له مع الله معاملة حسنة وكان له
زوجة وكان ظنيناً بها وكانت من اجمل اهل زمانها مفرطة في الجمال والحسن وكان
يغلق عليها الباب فنظرت يوماً شاباً فهوجته وهوها فعمل لها مفتاحاً على باب دارها
وكان يخرج ويدخل ليلاً ونهاراً متى شاء و زوجها لم يشعر بذلك : فبقيا على ذلك

دارد و اختیار دارد باینکه صرف کند آنها را در هر محل که بخواهد پس مشورت کرد باز نش که در چه محلی صرف کند پس آن زن رأی داد که صرف کنندیکی را از آن سه تا در جمال و حسن او تا زیاد شود حسن معاشرت بین آن دو پس صرف کرد یکی را در جمال آن زن پس گردید با جمال در میان بنی اسرائیل پس اشتهر یافت باندازه که جمال او به پادشاه رسید و غصب کرد اورا پادشاه ظالم پس آن مرد از روی غیرت دعا کرد که بگرداند خدا اورا بصورت سگ پس گردید یا پسگ سیاه و آمد بدرخانه شوهرش و تصرع وزاری کرد بسوی شوهرش تا اینکه رقت کرد دل او و دعا کرد که خدا بر گرداند اورا بصورت اولی پس بواسطه مشورت بازن ضایع شد هر سه دعا و این دلیل واضحی است بر شوم بودن مشورت بازن

۱۰۸۶ و در کتاب بحار روایتی نقل شده از حضرت باقر علیه السلام که کاشف است از شدة مکر زن و خدعة آنها و آنچنین است که حضرت فرمود در بنی اسرائیل مردی بود صالح و با خدای متعال رابطه حسن داشت و بود برای او زنی که بسیار مورد سوءظن شوهرش بود و آن زن از زنهای، اجمال زمان خود بود و مفترط در حسن و جمال بود و آن مرد در را به روی آن زن قفل میگرد پس نظر کرد آن زن روزی یک جوانی و میل کرد بسوی او و آن جوان هم میل کرد بسوی آن زن پس کلیدی ساخت آن جوان برای درب منزل آن زن ورفت و آمد میگردش

زماناً طويلاً فقال لها زوجها يوماً وكان اعبد بنى اسرائيل وازهد هم انك قد تغيرت
على " ولم اعلم ماسببته وقد توسوس قلبي على " وكان قد اخذها بكر ثم قال وأشتري منك
انك تحلفي لى انك لم تعرفي رجلاً غيري : وكان لبني اسرائيل جبل يقسمون به
ويتقاسمون عنده وكان الجبل خارج المدينة عنده نهر جار وكان لا يحلف احد عنده
لأنه بالأهلوك : فقال له ويطيب قلبك اذا حلفت لك عند الجبل : قال .. نعم : قالت
متى شئت فعلت : فلما خرج العابد لقضاء حاجته دخل عليها الشاب فأخبرته بما جرى
له باع زوجها وانها ت يريد ان تحلف له عند الجبل وقالت ما يمكن ان احلف كاذبة
ولا اقول لزوجي فبعث الشاب وتحير وقال فما تضعين : فقالت بگر غداً والبس ثوب
مكار وخذ حماراً واجلس على باب المدينة فإذا خرجنا فما زاد عه يكتري منك الحمار
فإذا اكتراه منك بادر واحملني وارفعني فوق الحمار حتى احلف له وانا صادقة انه
ما هنسى احد غيرك وغير هذا المكارى : فقال حباً وكراهة : وانه لما جاء زوجه قال

روز وهر وقت که می‌خواست وشهر آن وگاه نبود و نمی‌فهمید: بر این منوال بودند زمان
ذیادی پس گفت آن مرد صالح بین نش روزی واژ عابدترین مردم بنی اسرائیل بود وزاده‌ترین
آنها که ای زن تو در اخلاق و فتاوی تغییر کردی نسبت‌بمن و نمیدانم سبب آن چیست و در قلب
من شهادتی وارد می‌شود و وقتی این مزد ازدواج کرده بود این زن با کره بود و مردی ندیده بود
بعد مرد اظهار داشت میل دارم برای من قسم بخوری که مردی را غیر من ندیده و نمی‌شناسی؟ و
از برای بنی اسرائیل کوهی بود که با آن کوه قسم می‌خوردند و حل و فصل امور را پای آن کوه
می‌برند و آن کوه خارج شهر شان بود و پای آن کوه نهری بود جاری دهیچکس قسم بدوروغ
نمی‌خورد مگر آنکه هلاک می‌شد: آن زن گفت بمدرس کهدل تو پایکام می‌شور اگر من قسم بخورم
برای تو نزد آن کوه: گفت بلی: زن گفت هر زمان بخواهی قسم می‌خورم : بعد عابد برای
کاری از خانه خارج شد آن جوان وارد شد بر آن زن و خبرداد با آن جوان گفکوهای خود را
با شهرش واينکه قصد دارد قسم بخورد برای شوهرش نزد آن کوه گفت نمی‌توانم قسم بخورم
بدوروغ واژ طرفی نمی‌توانم واقع را بشوهرم بگویم آن جوان مبهوت و متحریش و گفت با آن زن
پس چکار خواهی کرد: گفت فردا صبح نزد پیوش لباس آدمی که مال بکرایه میدهد و الاغی با
خود داشته باش و بنشین دم دروازه شهر پس هر وقت من و شوهرم خارج شدیم من از او می‌خواهم که
کرایه کند از تو الاغت را و قتی پیش تو آمد پیش دستی کن تو و زود بعد از کرایه کردن مرا

لها قومی الى الجبل لتحلّفی به وقالت مالی طاقة بالمشی فقال اخر جي فان وجدت
مکاريا اکتریت لك فقامت ولم تلبس لباسها فلما خرج العابد وزوجته رأت الشاب
ينتظرها فصاحت بيهامکاري اکتری کذا حمارك بنصف درهم الى الجبل قال : نعم :
ثم تقدم ورفعها الى الحمار وساروا حتى وصلوا الى الجبل . فقالت للشاب انزلني عن
الحمار حتى اصعد الجبل فلما تقدم الشاب القت بنفسها الى الارض فانكشفت عورتها
вшتمت الشاب : فقال : والله مالي ذنب : ثم مدّت يدها الى الجبل وحلفت له انه لم
يمتها احد ولا نظر انسان مثل نظرك الى مذعر فتك غيرك وهذا المکاري : فاضطرّب
الجبل اضطراً شديداً وزال عن مكانه وانكرت بنواسرائييل فذاك قوله تعالى :
وان كان مكرهم لتزول منه الجبال .

١٠٨٧ و يعجّنَ أيضًا نقل حكاية أخرى في مكر المرأة وخداعتها وهي على
نقل منهاج البراءة عن كتاب زهر الربيع كذاك : كان في الهند رجل شجاع غيور وله

سوار كن بر الاغ وبلغه كن تا اينکه قسم بخورم بر اي شوهرم وراستگو باشم بر اينکه دست کسی
بيدين من فرسيده غير از دست خودت کمشوهر مني و غير از دست صاحب الاغ کهمکاري باشد پس
آن جوان گفت البته میکنم و قبول دارم : وبعد از دستورات زن با آن جوان شوهر زن آمد و گفت
بزش بر خيز برويم بطرف کوه که قسم بخوري بکوه : زن گفت من حال پياده روی ندارم مرد
گفت خارج بشو اگر مکاري یافتم مرکبی کرایه میکنم برای تو زن برخواست و نپوشید
لباسهای خودرا پس از آنکه عابد وزن خارج شدند زن جوان را دید منظر آنها است زن داد
زد یامکاري کرایه میکنم این الاغرا بنصف درهم تا کوه : (راضي هستي) گفت بلی . وجلو رفت و
بلند کرد زن را و گذاشت اورا بالای الاغ ورفتند تارسيند بکوه زن بجوان گفت پياده کن مرا
تابروم بالای کوه تاخواست جوان نزدیک شود زن خودرا پرت کرد بزمین بطوری که عورتش
ظاهر شد برای آن جوان زن مکار شروع کرد بفتح دادن بجوان : جوان گفت بخداقسم من گناهی
نکردم : بعد دست بالا برد بسوی کوه و برای شوهرش قسم خورد که دست نزدہ بيدن او احدی و
نظر نکرده انسانی مثل نظر کردن توبسوی من از زمانی که شناختم من تورا و غير اذ تو وغير
این مکاري و صاحب الاغ : پس بذرزه در آمد کوه لرزش شدیدی و بلند شد از محل خود دا انکار
کرددند بنواسرائييل : و اين است قول خدای متعال : وان كان مكرهم لتزول منه الجبال .

١٠٨٧ - و دوست دارم نقل کنم حکایة دیگری در مکر زن وخدعه او و آن حکایت
بنابر نقل كتاب منهاج البراءة از كتاب زهر الربيع چنین است بود در هند مردی شجاع و غير مندوaz

امرأة جميلة فاتفقا أنه سافر عنها فجلسست يوماً على قصرها فرأى برهمنا من بر اهمة الهند شاباً فحصل بينهما عشق وصال وكان يأتى اليها متى ما أراد : فخرجت يوماً إلى بيته جارها واتى ذلك الشاب إلى منزلها فلم يجدوها فخرج في طلبها فلما دخلت أخذ الشاب الهندي سوطاً كان معه وضر بها : وكان في تلك الحالة اتى زوجها من السفر فقال لها برهمن : هذا زوجك اتى فكيف الحيلة : فقالت : اضر بي بهذا السوط فإذا دخل زوجي و سألك فقل أن هذه المرأة فيها صرع اتى بعد سفرك وطلبواني لاعوذ بها بالاسماء واقرأ عليها واضربها حتى يخرج منها الجن فتكدرت على زوجها عيشه وخرج الشاب الهندي : وبعد هذا صارت كلما اشتهرت وصال الشاب الهندي صرعت نفسها وهي زوجها يتلمس من الهندي والهندي يمْعِظُ عليه ويأخذ منه حق الاجعلة حتى ياتي إلى منزله لأجل أن يعودوا مما عنده فصار الرجل الغيور قواداً يوثا

١٠٨٨ وفي حكمت آل داود امرأة السوء غل ياقية الله في عنق من يشاء : وقال داود

برای او بود ذنی دارای جمال پس اتفاق افتاد برای مرد مسافرتی و دوری از آن زن پس نشسته بود روزی بالای قصرش چشمش افتاد به برهمن جوانی از بر اهمه هند پس حاصل شد بین آن دو عشق و علاقه و چنان رابطه بین آن دو برقرار شد که می‌آمد پیش آن زن هر وقت دلش می‌خواست : روزی خارج شد آن زن بسوی خانه همسایه‌اش و آن جوان آمد بمنزل آن زن نیافت آن زن را : پس خارج شد بطلب آن زن : پس از آنکه زن داخل خانه شد گرفت جوان هندي تازیانه که با او بود و زد آن زن را و در آنجا شوهر زن از سفر آمد برهمن به آن زن گفت این است شوهر تو راه چاره چیست آن زن گفت بزن مرآبا این تازیانه و وقتی شوهرم داخل شد و پرسید بگو بدرستیکه این زن در او مرض صرع عارض شده بعد از سفر تو و مرآ خواسته‌اند که دعا بخوانم باسم هائی و بخوانم براو و بزن او را با تازیانه تا اینکه خارج شوند از بدن او جن‌ها : پس ناگوار شد زندگانی بر شوهر آن زن بواسطه مرض ذنش و آن هندي از خانه خارج شد : و بعد از آن این طور شد که هر وقت آن زن میل بهندي پیدا می‌کرد و اشتہای هندي بسرش می‌آمد مرض صرع بخود می‌بیست و میرفت شوهر بیچاره‌اش خواهش می‌کرد از هندي وهندي منت برآو می‌گذشت و حق الزحمة هم می‌گرفت تا اینکه می‌آمد بمنزل آن مرد برای علاج درد آن زن بآن عوزات و دعاهای پس بر اثر حیله زن مرد غیرتمند واسطه زشتی شد و دیویث .

١٠٨٨ - و در حکمت آل داود نقل شده که زن بد : غلی است که می‌اندازد خدا آنرا

المرأة السوء كالحمل الثقيل على الشيخ الكبير : والمرأة الصالحة كالنار
المرصع بالذهب كلما رأها فررت عينه ^{١٠٨٩} وعن مولينا أمير المؤمنين عليهما السلام في
قوله تعالى ربنا آتنا في الدنيا حسنة قال عليهما السلام المرأة الحسنات الصالحة وفي الآخرة
حسنة حورية من حور العين وقنا عذاب النار امراة السوء ^{١٠٩٠} طرائف الحكم عن
الباقر عليهما السلام قال : اذا كان يوم القيمة اقبل قوم على الله عزوجل فلا يجدون لانفسهم
حسنات : فيقولون : اليهنا وسيذمرون ما فعلت حسناتنا في قول الله عزوجل : اكلتها العيبة
فإن العيبة لتأكل الحسنات كما تأكل النار الخطب الحلفاء ^{١٠٩١} وفي هذا الكتاب قال
النبي عليهما السلام خمس لاجناح على من قتلهن في حل او حرم : الحياة والعمر والفارقة والجداعه
والكلب العقوره.

١٠٩٢ في مجموعة ورام قال الصادق عليهما السلام سفيان الثوري يا سفيان خصلتان من

بگردن هر کس بخواهد : و نیز حضرت داود فرموده زن بد مثل بارسنجینی است که بردوش
پیر مردی گذاشته شود وزن خوب مثل تاج نگینی نشان است بطلاکه هر وقت به بیند روشن شود
چشمچشم .

١٠٨٩ - و از مولای ما امیر المؤمنین عليهما السلام نقل شده در باره قول خدای متعال
ربنا آتنا في الدنيا حسنة فرمود يعني زن باجمال صالحه وفي الآخرة حسنة يعني حورية از حور العين
بهشت و قناعذاب النار يعني زن بد زشتخو .

١٠٩٠ - در کتاب طرائف الحكم نقل شد از حضرت باقر عليهما السلام که فرمود روز
قيامت که بشودر و میاورندسته بسوی خدا بجهة حساب پس نمیباشد از برای خود حسن و عمل
نیکی : پس میگویند : بار خدایا پس کجا است حسنات اعمال ما پس ندا میرسد از طرف خدا :
که از بین برده حسنات شمارا غیبت کردن شما بدرستیکه غیبت میخورد حسنات راهمان طوریکه
میخورد آتش هیزم را و چوب حلفا را که سریعترین و مهیاترین چوبها است برای سوختن
(ظاهرآ) حلقاچویی است که پوست آن را باهک وغیره میزنند و در بنائی بکار میبرند و بفارسی
او را لوح میگویند .

١٠٩١ - و در همان کتاب نقل شده از رسول خدا که فرمود پنج حیوان است که با کی
نیست بر کسیکه بکشد آنها را چه در حرم باشد و چه در خارج از حرم : مسار : عقرب :
موش : پرنده لاش خور : سگ هار .

١٠٩٢ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده که امام صادق عليهما السلام بسفیان ثوری فرمود
دو خصلات است که هر کس مراجعت کند آن دو را داخل بهشت میشود گفت سفیان چیست آن دو

لزمهما دخل الجنة قال وما هما يا بن رسول الله قال عَنْهُ قَالَ : احتمالك ما تكره اذا احبه الله : وترك ما تحب اذا ابغضه الله فاعمل بها واناشري يك .

١٠٩١ في الكشكول لما وصل الرشيد الكوفه قاصدا الحج خرج اهل الكوفه لينظروا اليه وهو في هودج عال فقار البهلواني هارون فقال من المتجرى علينا فقيل هو البهلواني او امير المؤمنين فرفع السيف فقال البهلواني يا امير المؤمنين روينا بالاسناد عن قدامة بن عبد الله العامري قال رأيت رسول الله عليه السلام يرمي جمرة العقبة لا ضرب ولا طرد ولا قال اليك اليك وتواضعك يا امير المؤمنين في سفرك هذا خير من تكبرك في بكى الرشيد حتى جرت دموعه على الارض وقال احسنت يا بهلواني زدني فقال ايما رجل اتاه الله مالا وجمالا وسلطانا فافق ما له وعف جماله وعد في سلطانه كتب في ديوان الله من الابرار فقال الرشيد احسنت وامر له بجائزة فقال لاحاجة لي فيها ردّها الى من اخذتها منه قال فتجرى عليك رزقا يقوم بك قال فرفع البهلواني طرفه الى السماء وقال يا امير المؤمنين انما انت عيال الله فمحال ان يذكرك وينسانني

ای پسر رسول خدا فرمود تحمل کردن تو چيزير اکه خوش نداری در وقتی که دوست دارد آنرا خدا و ترك کردن تو چيزير اکه خوش نداری وقتی که خدا مبغوض دارد او را و فرمود باین کلمه عمل کن و منهم شریک تو .

١٠٩٣ - در کتاب کشكول نقل شده در سفر یکه هارون قصدح در داشت رسید بکوفه مردم کوفه خارج شدند بجهت دیدن او و قرار گرفته هارون در هودج بلندی بهلوان گفت ای هارون : هارون گفت کیست این مرد باجرئت که یعنی نام مرا ذکر کرد و امیر المؤمنین نگفت گفته شد بهارون که بهلوان بود پس بلند کرد پرده را از هودج و گفت در این هنگام بهلوان يا امیر المؤمنین روایت بما رسیده بسته هائی از قدامة بن عبد الله عامري که گفت دیدم رسول خدا من را کهدمی میکرد در جمرة عقبه در حالیکه نه کتک زده میشد بکسی و نه دور کردن بود کسیر او نه برو بیائی جهت تشریفات پیغمبر خدا من و فوتی يا امیر المؤمنین در این سفر بهتر است از تکبر تو : پس گریه کرد رسید بقدر یکه جاری شد اشک چشم رسید بزمین و گفت احسنت ای بهلوان : زیاد کن نصیحت را گفت بهلوان ای هارون هر مرد یکه عطا کند خدا مالی را با و جمال و سلطنت پس اتفاق کند مالش را و حفظ کند جمالش را وعدالت کند در سلطنتش نوشته شود در دفاتر الهی از ابرار و نیکان پس گفت رسید احسنت و دستور داد جائزه به او بدنهند بهلوان گفت حاجتی نیست مرادر جائزه توردن ای رسید این جائزه را از هر کس

۱۰۹۴ مجموعه ورام قال النبي ﷺ سبعة اسباب يكتب للعبد ثوابها بعد وفاته
رجل غرس نخلا : او حفر ئبرا : او جرى نهرأ : او نبى مسجداً : او كتب مصحفاً :
او ورث علمأ : او خلف ولداً يستغفر له بعد وفاته ۱۰۹۵ وايضاً في هذا الكتاب قال
الرضا علیه السلام سبعة اشياء من غير اشياء من الاستهزاء من استغفار الله بلسانه ولم يندم
بقبيله فقد استهزء بنفسه ومن سئل الله التوفيق ولم يجهه فقد استهزء بنفسه ومن
سئل الله الجنّه ولم يصبر على الشدائيد فقد استهزء بنفسه و من تعوذ من النار ولم
يترك شهوات الدنيا فقد استهزء بنفسه ومن ذكر الموت ولم يستعدله فقد استهزء
بنفسه ومن ذكر الله ولم يشتق لقائه فقد استهزء بنفسه ۱۰۹۶ في السفينه قال ابو بصير
للصادق علیه السلام جعلت فداك يا بن رسول الله اني لا اغتم واحزن من غير ان اعرف
لذاك سبباً فقال ابو عبدالله علیه السلام ان ذالك الحزن يصل اليكم هنائم ذكر علیه السلام

گرفتی از او گفت رشید روزی هست که بسوی تو رانده شده و وافی است با مرتو پس بلند کرد
به لول سررا و دوخت چشمها را با سمان و گفت یا امیر المؤمنین من و توعیال روزی خور خدا
هستیم نمیشود تو را خدا فراموش نکند و مرآ فراموش کند.

۱۰۹۴ - در کتاب مجموعه در از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هفت چیز است
که نوشته میشود از برای بنده ثواب آنها بعد از مرگ او : مردی که بکارد درختی : و یا
بکند چاهی : و یا جاری کند قناتی : و یا بنا کند مسجدی : و یا بنویسد قرآنی : و یا بارث
بدهد علمی : و یا بماند از او ولدی که استغفار کند برای او بعد از مرگش .

۱۰۹۵ - و نیز در کتاب مجموعه ورام از حضرت رضا عليه السلام نقل شده که حضرت
فرمود هفت چیز بغير چیز هائی استهزاء است و سخريه هر کس استغفار کند بزبان وبدل فادم
نباشد خود را مسخره کرده و هر کس از خدا بخواهد توفيق وجود وجه نکند خود را مسخره کرده و هر کس
کرده و هر کس از خدا بهشت بخواهد و صبر نکند در شدائيد خود را مسخره کرده و هر کس
پنهان ببرد بخدا از آتش و ترک فکند شهوات دنيوي را خود را مسخره کرده و هر کس بیاد
مرگ کند و مهیای مرگ نشود خود را مسخره کرده و هر کس خدا را یاد کند و اظهار اشتیاق
ملاقات نکند خود را مسخره کرده .

۱۰۹۶ - در کتاب سفینه نقل شده از ابو بصیر که گفت بحضرت صادق عليه السلام عرض
کردم فدایت شوم یا بن رسول الله گاهی میشود محروم و معموم میشوم بدون اینکه برایش سببی
بدانم حضرت فرمود بدرستیکه این حزن میرسد بشما بواسطه ارتیباط شما بما بعده فرمود این
مربوط است بطینت و گل شما .

ان ذالک من اجل الطینه ۱۰۹۷ و فی هذا الكتاب ايضاً فی باب وعظ روی انه جاء الصادق علیه السلام رجل فقال له بابی انت وامی يا بن رسول الله علمنی موعظة فقال علیه السلام ان كان الله تبارک و تعالى تکفل بالرزق فاهمامک لماذا وان كان الرزق مقسوما فالحرص لماذا وان كان الحساب حقاً فالجمع لماذا وان كان الثواب حقاً فالکسل لماذا وان كان الخلف من الله عزوجل حقاً فالبخل لماذا وان كان العقوبة من الله عزوجل النار فالمعصية لماذا وان كان الموت حقاً فالفرح لماذا وان كان العرض على الله حقاً فالمکر لماذا وان كان الشیطان عدواً فالغفلة لماذا وان كان الممر على الصراط حقاً فالعجب لماذا وان كان کل شيء بقضاء وقدر فالحزن لماذا وان كانت الدنيا فاینة فالطمأنينة اليها لماذا ۱۰۹۸ فی الكافی عن ابی عمر والزیری عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له اخبرنی ایها العالم ای الاعمال افضل عند الله قال ما لا يقبل الله شيئاً الابه قلت ما هو قال الايمان بالله الذي لا اله الا هو لی ان قلت الا اخبرنی

۱۰۹۷ - و در همان کتاب نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مردی آمد خدمت حضرت صادق ع وعرض کرد پدر و مادرم فدای شما یا بن رسول الله یا موزید بمن موعظة پس حضرت فرمود اگر خدای متعال متکفل روزیست پس حرص ورزیدن برای چه و اگر رزق تقسیم شده و آنچه قسمت است میرسد پس ولع برای چه: و اگر حساب حق است پس جمع برای چه: و اگر ثواب و جزای اعمال حق است پس کسل بودن برای چه: و اگر عوض در مقابل اموال از طرف خدا حق است پس بخل ورزیدن برای چه: و اگر عقوبت خدا عزوجل برای گنه کارآتش است پس گناه کردن برای چه: و اگر مرگ حق است و ناچار میآید پس سرور و فرح برای چه: و اگر عرض انسان در پیشگاه خدا و ناچار بمحض پروردگار برده میشود پس مکروحیله برای چه: و اگر شیطان دشمن انسان است پس غفلت از او برای چه و اگر مرور و عبور بر صراط حق است پس خود پسندی برای چه: و اگر هر چیزی بقضاء و خواست خداست پس غم و اندوه برای چه و اگر دنیا فانی است و برای اوبقائی نیست پس اعتماد بسوی او برای چه .

۱۰۹۷ - در کتاب کافی از ابی عمر والزیری نقل شد که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد خبر بده مرا ای عالم که آیا کدام عمل بافضلیت تر است در نزد خدا فرمود آن چیزی که قبول نمیکند خدای اعلی را مگر بواسطه او گفتم چیست آن فرمود ایمان بخداییکه لا اله الا هو تا آنجا که راوی گفت عرض کردم آیا خبر نمیدهی از ایمان که قول است آن ایمان و عمل یاقول

عن الايمان اقول هو وعمل ام قول بلا عمل فقال الايمان عمل كلها والقول بعض ذلك
 العمل قلت الايمان ينقص و يزيد قال نعم : قلت و كيف ذالك قال لان الله تبارك
 و تعالى فرض الايمان على جوارحبني آدم وقسمه عليها وقرقه فيها فليس من
 جوارحه جارحة الا وقد و كلت من الايمان بغير ما وكل بها اختها فمنها قلبه الذي
 به يعقل ويفهم وهو امير بدنها ومنها عيناه اللتان يبصر بهما واذناه يسمع بهما
 ورجلاه اللتان يمشي بهما وفوجه الذي الباه من قبله ولسانه الذي ينطق به ورأسه
 الذي فيه وجهه فليس من هذه جارحة الا وقد و كلت من الايمان بغير ما وكلت به
 اختها بفرض من الله تبارك اسمه ينطق به الكتاب ١٠٩٩ في السفينه في شيع عن
 يعقوب بن ميثم التمار مولى علي بن الحسين عليهما السلام قال دخلت على أبي جعفر عليهما السلام
 فقلت له جعلت فداك يابن رسول الله أني وجدت في كتاب أبي ان علياً عليهما السلام قال
 لا بالي ميثم احبب حبيب آل محمد وان كان فاسقا زانيا وابغض مبغض آل محمد
 وان كان صواباً قواماً فاني سمعت رسول الله عليهما السلام وهو يقول الذين آمنوا وعملوا

است بدون عمل : فرمود ايمان عمل است كلش وقول بعضی از این عمل است: گفتم ايمان تمام
 میشود وناقص میشود : فرمود بیلی : گفتم چگونه است این : فرمود برای آنکه خدای متعال
 واجب کرده است ايمان را بر جوارح واعضاء بني آدم وتقسيم کرده است بر آنها و هيچ عضوی نیست
 مگر آنکه واگذار شده باان از ايمان بغير از آنچه واگذار شد به عضو دیگر: پس بعضی از اعادل
 انسانی است که باان تعقل می شود و باان انسان درک میکند و میفهمد و آن قلب فرمات فرمای بدن
 است : و بعضی از اعضا دو چشم است که باانها میبیند و دو گوش است که باانها میشنود و دو پا
 است که باانها راه میرود و از جمله اعضاء فرج انسان است که بواسطه آن دفع غرائز جنسی
 میشود وزبان است که وسیله نطق و صحبت کردن است واز جمله سراست که در اوست روی انسان
 پس نیست در انسان عضوی مگر آنکه واگذار شده باان از ايمان بغير از آنچه واگذار شده بعضو
 دیگر و این تقسيم واجب است از طرف خدای متعال و قرآن کریم نیز باان ناطق است
 ١٠٩٩ - در کتاب سفينه در باب شیع نقل شده اذیعقوب بن میثم تمار غلام علی بن الحسين
 عليه السلام که گفت وارد شدم بر حضرت باقر عليه السلام پس گفتم فدایت شوم یا بن رسول الله
 بدستیکه من یاقوت در کتابهای پدرم که على عليه السلام فرموده است به پدرم میثم دوست بدار
 دوست آل محمد را و هر چند فاسق باشد وزانی و دشمن بدار دشمن آلمحمد را و هر چند روزه گیر
 باشد و نماز گذار و فرموده على عليه السلام که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود

الصالحات او ليئك هم خير البرية ثم التفت الى " وقال هم والله انت وشيعتك ياعلى و ميعادك وميعادهم الحوض غداغراً محجلين متّو جين فقال ابو جعفر عَلَيْهِ الْكِبْرَى هكذا هو عيانا في كتاب على عَلَيْهِ الْكِبْرَى .

١١٠٠ و في هذا الكتاب عن ابي هارون قال كنت جليسالابي عبد الله عَلَيْهِ الْكِبْرَى بالمدینه ففقدني اياماً ثم اتى حبست اليه فقال لي لم ارك هنذ ايام يا ابا هارون فقلت ولدلي غلام فقال بارك الله لك فيه فما سمعته قلت سمعته محمد افقبل عَلَيْهِ الْكِبْرَى بخده نحو الارض وهو يقول محمد محمد محمد حتى كادي لصق خده بالارض ثم قال بنفسي وبولدي وبامي وبابوي " وباهل الارض كلهم جمیعاً الفداء لرسول الله عَلَيْهِ الْكِبْرَى لا تسبه ولا تضره ولا تسيئ اليه .

١١٠١ مجموعه ورام سئل امير المؤمنین عَلَيْهِ الْكِبْرَى من اعظم الناس شقاوة قال من ترك الدنيا الدنيا ففاتة الدنيا وخسر الآخرة : ورجل تعبدوا اجتهد وصام رباء للناس الذين آمنوا وعملوا الصالحات او ليئك هم خير البريه وبعد مبن توجهه كرد و فرمود آنها يعني خير البريه بخداقسم تو ياعلى و شيعيان تو هستند و وعد گاه تو و آنها در فرداي قیامت حوض کوثر است در حاليکه رو سفید و رستگار هستند و تاجی بر سردارند پس فرمود حضرت صادق عليه السلام همین طور است که گفتی در نوشته جدم على عليه السلام .

١١٠٢ و در همان کتاب از ابي هارون نقل شده که گفت من همنشین حضرت صادق عليه السلام بودم در مدینه و چند روزی حضور حضرت فرسیدم بعد که خدمت حضرت فرسیدم فرمود چند روز است که ندیدم تورا ای ابا هارون (يعنى کجا بودی) پس گفتم خدا بمن پسری عنایت کرد و از اینجهت نتوانستم خدمت برسم فرمود مبارک کند خدا برای توقدم او را بعد فرمود نام او را چه گذاشت : عرض کرد محمد: پس روکرد حضرت بطرف زمین باندازه که نزدیک بود صورت حضرت بزمین برسد و سه مرتبه فرمود محمد محمد محمد بعد فرمود جان من و اولاد من و مادر من و پدر من و جان اهل روی زمین کل آنها تمام شان فدائی رسول خدا باد فحش ندهی او را و کنک نکنی که بدحال کنی اورا .

١١٠٣ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده که سئول شد از امير المؤمنین عليه السلام که آیا کیست بزرگترین مردم از جهه شقاوت فرمود کسیکه ترك کند دنیا را بواسطه دنیا پس از دست داده دنیا را وزیان کار است در آخرت . و مردیکه عبادت و جد جهد کند و روزه بدارد بجهت خوش آیند مردم این است که محروم شده بواسطه دنیا از دنیا و نجع و تعب هم عایدا و شده

فذاك الذى حرم لذات الدنيا من الدنيا ولحقه التعب الذى لو كان مخلصاً استحق ثوابه فوراً الآخرة وهو يظن انه قد عمل ما يقال به ميزانه فيجده هباءً امنثوراً قيل فمن اعظم الناس حسرة قال اللهم من راي مالي في ميزان غيره فادخله الله به النار وادخل ورائه بالجنة قيل وكيف يكون ذاك قال اللهم كما حدثني بعض اخوانى عن رجل دخل عليه وهو يسوق فقال له ياylan ما تقول في مائة الف في هذا الضدوق قال ما أديت منهاز كوتهاقط ولا صلت رحماً قط قال قلت فعلى مجمعتها باقال لجفوة السلطان ومكاثرة العشيرة ولخوف الفقر على العيال ولو عدا زمان قال اللهم بخرج عنده حتى فاضت نفسه ١١٠٢ في السفينه قال الصادق عليه السلام قال النبي عليه السلام اجبه ئيل عذابي فقال جبرئيل عش ما شئت فاذك ميت واجب ما شئت فاذك مفارقه وأعمل ما شئت فاذك ملاقيه عز المؤمن صلوته بالليل وشرفه كفه عن اعراض الناس .

١١٠٣ في السفينه قال عليه السلام لرجل وهو يوصيه اقلل من شهو اتك يسهل عليك

واين آنچنان کسی است که اگر برای خدا کار میکرد استحقاق ثواب داشت: پس وارد می شود در آخرت او گمان میکند که کاری انجام داده که سنگین شود به آن میزان عملش پس می یابد آنرا پوچ و باطل شده گفته شد پس کیست بزرگترین مردم از جهه حسرت فرمود کسی است که بهینه مال خود را در میزان غیر و سبب آن مال داخل آتش می شود و وراث بسبب آن مال داخل بهشت می شوند گفته شد چگونه می شود این مطلب فرمود اینطور حدیث کرد برای من بعضی از برادران من از مردی که وارد شد بر آنمرد در حالیکه مشرف بمرگ بود گفت چه میگوئی درباره هزار دینار که در این صندوق است گفت نداده ام ذکورة آنها راهیچ وقت و صله رحم نکرده ام باین مال هیچ وقت میگوید گفتم پس بجهه منظور جمع کردی این مال را و بجهه وسیله جمع کردی گفت یوسیله ظلم وجور و بوسیله زیادی طائفه و بواسطه ترس بر عیالاتم از فقر و حوادث زمانه و آنمرد گفت من از پیش او خارج نشدم تا یافته جانش بیرون آمد

١١٠٢ - در کتاب سفينة البحار از امام صادق (ع) نقل شده که پیغمبر خدا فرمود بجهة ئيل موعظه کن مر اجبه ئيل گفت زندگی کن در دنیا بهر جور که میل داری عاقبت میمیری: و دوست بدار هر چه میخواهی بدرستیکه جدائی خواهد افتاد بین تو و او و هر چه میخواهی بکن عاقبت بآن خواهی رسید عزت مؤمن بنماز شب خواندن است: و شرف مؤمن خود داری از عرض مردم است

١١٠٣ - و در همان کتاب است که پیغمبر (ص) بمردی که اورا وصیت میفرمود فرمود کم

اللهم واقل من الذنب يسهل عليك الموت وقدم مالك امامك يسرك اللها لا يقعن
بما واتيه يخف علىك الحساب ولا تشغل عما فرض عليك بما قد ضمن لك فإنه ليس
بفائيك ما قد قسم لك ولست بالحق ما قد زوى عنك ^{١١٠٤} في السفينه عن الصادق عليه السلام
قال صلوة الليل تحسن الوجه وتحسن الخلق وتطيب الريح وقدر الرزق وقضى الدين
وتذهب بالهم ^{١١٠٥} وتجلو البصر في الوسائل عن أبي حمزة عن بعض الأئمه قال إن الله
تبارك يقول ابن آدم تطولت عليك بثلاذه : سترت عليك ما لو علم به أهلك ما
واروك : وأوسعت عليك فاسقرضت منك فلم تقدم خيراً وجعلت لك نظرة عند موتك
فلم تقدم خيراً .

^{١١٠٦} في الوسائل عن جعفر بن محمد عن أبيه قال من عدل في وصية كان كمن
تصدق بها في حياته ومن جار في وصية لقى الله عزوجل يوم القيمة وهو عنده معرض

كن شهوات را تآسان شود بر تو تگستي : وكم کن از گناهانت که آسان شود بر تو مر گك :
ومقدم بر خود بفرست مالت را تاخوشحال شوي به برخورد باان : وقناعت کن با نچه عطا شدي
تاسنگين نشود وسبک شود بر تو حسابت : و رومگردن از آنكه واجب شده بر تو بسبب چيزی
که ضمانت شده بدرستي که فوت نخواهد شد از تو آنچه تقسيم شده برای تو و نخواهی رسید.
بحيز يکه از تو صادر نشده (يعني عبادتی که ترک کردي بواسطه اشتغال بدنيا) .

^{١١٠٤} - ودر همان كتاب ذكر شده که حضرت صادق عليه السلام فرمود نماز شب روراني کو
ميکند : واحلاق را نیکو ميکند : و بو را خوش ميکند : و روزی را وسيع ميکند : و قرض را
ادا ميکند : وهم وغم را زائل ميکند : وچشم را جلا ميدهد .

^{١١٠٥} - در كتاب وسائل نقل شده از اي حمزة از بعضی از ائمه که فرموده خدای متعال
ای پسر آدم عنایت کردم بر تو بسیه چيز : پوشانیدم بر تو اعمالی که اگر بدانند اهل تو دفن
نمیکنند تورا : و توسعه مالی دادم بتو وبعد قرض خواستم از توازن دادن ابا کردی : و قراردادم
برای تمهیلته تا دم مر گك تا شاید وصیت کنی و اقدام کنی بعمل خیری باز هم کار نیکی نکردم
(بوصیت کردن) .

^{١١٠٦} - در كتاب وسائل نقل شده از امام ششم از پدر بزرگوارش که فرمود هر کس
بعد الات وصیت کند (بعضی را ترجیح ندهد بر بعضی) خواهد بود مثل کسی که صدقه داده است
بمالش در زندگانی خودش و هر کس تعدد کند در وصیت ملاقات خواهد کرد خدارا عزوجل .
روز قیامت در حالی که الطاف خدا شامل حالش نباشد .

١١٠٧ و في هذا الكتاب عن جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه عليه السلام قال قال على عليه السلام الحيف في الوصيّة من الكبائر ١١٠٨ في الوسائل عن حماد بن عثمان عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال لرجل اني خرجت الى مكه و صحبني رجل فكان زميلى فلما ان كان في بعض الطريق مرض و نقل ثقلا شديدا فكنت اقوم عليه ثم افاق حتى لم يكن به باس فلما ان كان في اليوم الذي مات فيه افاق فمات في ذلك اليوم فقال ابو عبد الله عليه السلام مامن ميت تحضره الوفات الا ربي الله عليه سمعه و بصره و عقله للوصيّة آخذ للوصيّة او تارك وهى الراحمة التي يقال لها راحة الموت فهى حقوقى كل مسلم ١١٠٩ في ارشاد الدليلى قيل ان عابدا احتضر فقال ما تأسفى على دار الاحزان والغموم والخطايا والذنوب وانما تأسفى على ليلة نمتها ويوم افطرته وساعة غفلت عن ذكر الله ١١١٠ في انوار البهيه قال الباقر عليه السلام

١١٠٧ - و در همان کتاب است از امام ششم از پدر بزرگوارش که فرمود فرموده است على عليه السلام تعدی و ترجیح در وصیت از گناهان کبیر است .

١١٠٨ - در کتاب وسائل نقل شده از حماد پسر عثمان از حضرت صادق عليه السلام که فرمود مردی گفته است بآن حضرت که من حرکت کردم بسوی مکه و رفیق شد بامن مردی و بامن هم سفره شد : پس از طی کردن بعضی از راه آنمرد مريض شد و مرضش شدت کرد سخت و من پرستار او بودم تا وقتیکه خوب شد بطوریکه باکش نبود و در همان روزیکه خوب شد و مرضش مرتفع شد از دنیا رفت : فرمود حضرت صادق عليه السلام هیچ کس نیست از مرد گان که مر گش بر سد مگر آنکه رد میکند خدا باو گوش و چشم و عقلش را برای وصیت کردن چه وصیت بکند و چه نکند و این است راحتی که گفته میشود بآن راحة الموت پس وصیت حق است بر هر مسلمانی .

١١٠٩ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که گفته شده عابدی در حال احتضار گفت نیست افسوس و تأسف من بر این سرای پر غم و حزن و آلوه بخطاها و گناهان بلکه تأسف من بر شبی است که خوابیدم و بر روزیست که روزه دار نبودم و بر ساعتی است که غفلت داشتم از یاد خدا .

١١١٠ - در کتاب انوار البهیه نقل شده که حضرت باقر عليه السلام فرمود در مقام وصیت بجا بر جعفی که ای جابر غنیمت بدان ا Zahal زمان پنج چیز را : اگر حاضر شوی شناخته نشوی : و اگر غائب شوی کسی از تو جویا نشود : و اگر مشاهده شوی مورد مشورت قرار نگیری : و اگر کلامی بگوئی مورد قبول واقع نشود : و اگر خواستگاری کنی زن بتون ندهند .

فى وصية لجابر الجعفى ياجابر اغتنم من اهل زمانك خمساً : ان حضرت لم تعرف : وان غبت لم تقتفد : وان شهدت لم تشاور : وان قلت لم يقبل . قوله : وان خطبتك لم تتزوج ١١١ وفي هذا الكتاب قال المأقر عليه السلام ممثل الحاجة الى من اصاب ماله حديثاً كمثل الدرهم فى فم الافعى انت اليه مجوح وانت منها على خطر ١١٢ في السفينة قال الصادق عليه السلام قال رسول الله صلوات الله عليه عليه السلام اغفل الناس من لم يتعظ بتغيير الدنيا من حال الى حال .

١١٣ وفي هذا الكتاب ان هارون كتب الى موسى بن جعفر عليه السلام عطنى واو جز فكتب عليه السلام ما من شيئاً تراه عينك الا و فيه موعدة ١١٤ في السفينة قال الصادق عليه السلام ما عاصم عبد بمثل ما عاصم بغض البصر فان البصر لا يغض عن محارم الله الا وقد سبق الى قلبه مشاهدة العصمة والجلال ١١٥ مجموعة ورامة عن الحسن بن علي عليه السلام عن رسول الله صلوات الله عليه عليه السلام من فربدينه من ارض الى ارض اخرى وان كان شبراً استوجبها الجنة وكان رفيقاً يبيه

١١٦ - و درهمان کتاب ذکر شده که حضرت باقر عليه السلام فرمود مثل حاجت بسوی کسیکه تازه بمال رسیده مثل درهمی است که در دهن افعی باشد که تو با آن محتاج باشی واز آن افعی در خطر باشی .

١١٧ - و در کتاب سفینه ذکر شده که حضرت صادق عليه السلام فرموده است که پیغمبر خدا صلی الله عليه وآلہ فرموده است غافل تر از تمام مردم کسی است پند نگیرد از تغییرات دنیا ازحالی بحالی (مثل اینکه دیروز موها یم سفید نبود سفید شد و کمرم خمیده نبود خمیده شد و در پیشانی ام چرک نبود چرکدار شد .

١١٨ - و درهمان کتاب ذکر شده که هارون نوشت خدمت موسی بن جعفر عليه السلام که مرا موعله بفرما و مختصراً باشد حضرت نوشت که هیچ چیزی نیست که به بیند چشم تو آنرا مگر آنکه در آن موعله هست .

١١٩ - و درهمان کتاب ذکر شده که حضرت صادق عليه السلام فرموده حفظ از گناه نمیشود احدی بمثیله حفظ میشود از بستن چشم در وقت گناه زیرا که چشم بسته نمیشود از حرام خدامگر پس از دیدن دل عصمت و جلال را (یعنی عظمت و جلال پروردگار) .

١٢٠ - در کتاب مجموعه ورام ذکر شده از حسن بن علي عليه السلام هر کس بواسطه حفظ دینش فراد کند از محلی به محلی و هر چند باندازه و جبی باشد مستوجب بهشت میشود و خواهد بود مصاحب و مجاور ابراهیم عليه السلام و پیغمبر ش محمد صلی الله عليه وآلہ .

ابراهیم ونبیه محمد ﷺ وفیهذاکتاب عن حذیفه قالوا یارسول الله ما اعمار امتک
قال ﴿ مصارعهم من الخمسين الى الستين ۱۱۷﴾ وفیه صاحبی بشیخ یاحدب بکم
ابتعدت هذا القوس یاعماه فقال یابنی آن عشت اعطيتها بغیر ثمن.

۱۱۸ فی الصافی سورۃ بنی اسرائیل فی ذیل آن السمع والبصر والفؤد کل او لیئک
کان عنه مسئولا عن الصادق علیه السلام قال له رجل آن لی جیرانا ولهم جواری تغینیں ویدر بن
بالعود فربما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعاً منی لهن فقال الصادق علیه السلام لا تفعل
انت فقال والله ما هو شیئ آتیه برجلی انما هو سماع منی اسمع باذنی فقال الصادق علیه السلام
تاالله اما سمعت الله يقول آن السمع والبصر الخ فقال الرجل کانی لم اسمع بهذه الاية
۱۱۹ وفيه ايضاً عن العلیل عن السجاد علیه السلام ليس لك ان تتكلّم بما شئت لأن رسول الله علیه السلام
قال رحم الله عبدا قال خیر افغم او صمت فسلم وليس لك ان تسمع ما شئت لأن الله يقول
آن السمع والبصر الا يه.

۱۱۶ - و در همان کتاب از حذیفه نقل شده که عرض کردند یارسول الله چقدر است عمر
امت شما فرمود میدان عمر امت من از پنجاه است تا شصت سال.

۱۱۷ - و در همان کتاب نقل شده که بانگ زد بجهای به مرد پیری : ای خمیده قد بچه
مقدار خریدی این کمان را : گفت ای پسرک اگر زنده بمانی بتوداده خواهد شد بدون وجه
مجانی و بی بهاء .

۱۱۸ - در کتاب تفسیر صافی سورۃ بنی اسرائیل در ذیل آن السمع والبصر والفؤد
کل او لیئک کان عنه مسئولا از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مردی گفته است با حضرت
که برای من همسایگانی است که دارای کنیزان خوانند و زنده هستند و من چه بسا میشود
داخل مستراح میشوم و طول میدهم جلوس خودرا سر مستراح بجهة شنیدن من آواز آن کنیزان
را فرمود امام ششم مکن تو این عمل را آن مرد گفت بخدا قسم من نرفتہام برای شنیدن و این
شنیدنی است از من بگوشم فرمود حضرت صادق علیه السلام تورا بخدا قسم آیا شنیده که خدا
میفرماید در قرآن مجید ان السمع والبصر والفؤد کل او لیئک کان عنه مسئولا پس گفت آن مرد گویا
تابعال نشیده ام این آیه شریفه را .

۱۱۹ - و در همان کتاب نیز از کتاب علل الشرایع نقل شده از حضرت سجاد علیه السلام که
فرمود ینست جائز برای تو که تکلم کنی با نچه بخواهی برای آنکه رسول خدا (ص) فرموده خدا
رحمت کند بند را که بگوید خیر پس به مرد مند شود یاساکت باش پس سالم بماند و فرمود نیست

١١٢٠ وفى الصافى اىضاعن مصباح الشرىعه عن الصادق علیه السلام من نام بعد فراغته من اداء الفرائض والسنن والواجبات من الحقوق فذاك نوم محمود وانى لا اعلم لا اهل زماننا هذا اذا اتو بهذه الخصال اسلام من النوم لأن الخلق ترکوا مراعات دينهم : و مراقبة احوالهم : و اخذوا اشمال الطريق : والعبد ان اجتهدان لا يتكلم كيف يمكنه ان لا يسمع : الاماله مانع من ذالك : و ان النوم من احد تلك الالات : قال الله عزوجل ان السمع والبصر الخ ١١٢١ في مجموعة ورام مامن شاب يدع لذة الدنيا ولهوها ويستقبل بشبابه طاعة الله الااعطاه الله اجر سبعين صديقا يقول الله عزوجل ايها الشاب المبتدل شبابه لى التاركشهواته انت عندى كبعض ملائكتى ١١٢٢ قال بعض من الحكماء كفى بالمرء شرًّا ان لا يكون صالحًا و هو يقع في الصالحين .

١١٢٣ في السفيه قال الصادق علیه السلام في المعزى ما معناه : هذا ان كان هذا الميت قد برای تو که گوش فرادهی با فچه میخواهی برای آنکه خدا فرموده است ان السمع والبصر والفتود کل او لیئک کان عنہ مسؤلا .

١١٢٠ - و در کتاب تفسیر صافی نیز از کتاب مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام نقشده که هر کس بخوابد بعد از اداء واجبات و مستحبات و بعد از اداء حقوق واجبه پس آن خواب خوابی است پسندیده : و بدرستیکه من چیزی برای اهل این زمان پس از بجا آوردن این امور سالم تر از خواب نمیدانم : بجهة آنکه خلق واگذار کرده اند رعایت دینشان را و ملاحظه کردن احوالشان را و اختیار کرده اند راه انحراف از استقامت را : و بنده خدا اگر جد وجهد کند که تکلم نکند چگونه میتوانند نشنود مگر آنکه مانعی داشته باشد از شنیدن و خواب یکی از آن اسبابی است که از شنیدن محفوظ است فرموده است خدای متعال ان السمع والبصر الایه .

١١٢١ - در کتاب مجتمعه ورام نقل شده که نیست جوانی که واگذار کند لذت دنیا و لهو و عیث آنرا و روکند در جوانی بطاعت خدا مگر آنکه عطا میکند خدا با اجر هفتاد صدیق و خدا میفرماید ای جوانیکه بذل کردی جوانی خود را برای رضای من : ای کسیکه تر سرک کردی خواسته های نفسانی خودت را : تو در پیشگاه مقدس ما مثل بعض ملائکه ما هستی در قرب .

١١٢٢ - و در همان کتاب است که بعضی از حکما گفته است بس است برای مرد از شرارت که از صلح انباشد و حال آنکه واقع میان نیکوکاران و صالحین باشد یعنی خود را صالح بنما یاند و بیاعاً .

١١٢٣ - در کتاب سفینه از حضرت صادق علیه السلام ذکر شده که در مقام تعزیه بعزاداری

قریب موته من ربک او باعده عن ذنبک فهنه ليست مصيبة ولكنها لك رحمة وعليك نعمة
وان كان ما وعظك ولا باعده عن ذنبك ولا قربك من ربک فمصيبتك بقساوة قلبك اعظم
من مصيتك بميتك ان كنت عارف بـ ۱۱۲۴ وفيهذا الكتاب عن دعوات الرؤن قال
اوحى الله تعالى الى عزيز ياعزيز اذا وقعت في معصية فلا تنظر الى صغرها ولكن انظر
الى من عصيت اذا او قت رزق امني فلا تنظر الى قتله ولكن انظر الى من اهداه اذا
نزلت بك بلية فلاتشكوا الى خلقى كما لا اشكوك الى ملائكتى عند صعود ما ويسك و
فضائل حبك .

۱۱۲۵ في الصافى سورة يو نس عن الباقي اللهم لا إله إلا أنت قال وجدة في كتاب على بن الحسين
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ لِياءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ إِذَا أَدْوَا فِرَائِضَ اللَّهِ وَأَخْذُوا بِسِنَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَهُ وَرَعَوْا عَنْ مَحَاجِرِ اللَّهِ وَزَهَدُوا فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَرَغَبُوا فِي مَا عَنِ الدَّلَلِ

فرموده است کلامی که معنای آن این است اگر این میتی که برایش عزاداری میکنی نزدیک
کرده مرگ او تو را بخدا یادور کرده تورا از گناه پس این مرگ مصیبت نیست ولکن رحمت
است برای تو و نعمت و اگر این مرگ پندنداده تورا دور نکرده تورا از گناهات و نزدیک نکرده
پروردگارت پس مصیبت تو بقساوت قلب تو بزرگتر است از مصیبت تو بیمیت تو اگر عارفی
پروردگارت.

۱۱۲۶ - در همان کتاب ذکر شده از کتاب دعوات الرؤن که وحی کرد خدای متعال
بسوی عزیز که ای عزیز هر گاه واقع شدی در معصیتی نظر مکن بکوچکی آن ولکن نظر کن
بسوی کسی که معصیت کرد او را وهر گاه عطا شدی رزقی از طرف من نگاه مکن بکمی آن ولکن
نظر کن بسوی کسی که عنایت کرده وهر گاه وارد شد بر تو بلیه پس شکایت مکن بسوی مخلوق
من مثل اینکه شکایت تو را نمیکنم بسوی ملائکه هر وقت بالا می آید از بدیهای تو و از
رسوایهای تو .

۱۱۲۷ - در کتاب تفسیر صافی سورة يو نس از حضرت باقر عليه السلام نقل شده که فرمود
یافتم در کتاب على بن الحسين عليه السلام آگاه باشد که او لیاء الله خوفی نیست بر آنها و غم
و حزن ندارند زمانی که ادکنند واجبات خدارا و عمل کنند بسته رسول خدا (ص) و پر هیز ند از
محرمات خدا و خودداری کنند از زخارف نقد تلخ دنیا و روکنند آنچه نزد خداست و کسب کنند
رزق پاک خدارا و نظر نداشته باشند بتفاخر و امتیاز بر دیگران و قصد نداشته باشند زیادتی مال
و ثروت را: و بعد اتفاق کنند آنچه لازم شود بر آنها از حقوق و اجره پس آنها هستند آنچنان کسانی که

واكتسبوا الطيب من رزق الله لا يريدون التفاخر والتكثر ثم انفقوا فيما يلزمه من حقوق واجبة فاولئك الذين بارك الله لهم فيما اكتسبوا ويثابون على ما قدموه الا خوتهم طرائف الحكم عن الباقي عليه السلام عن رسول الله صلوات الله عليه وسلم قال ياكم الموتى قيل يا رسول الله صلوات الله عليه وسلم من الموتى قال كل غنى طغاه غناه صلوات الله عليه وسلم في السفينه قال النبي صلوات الله عليه وسلم البر كة مع اكابركم و قال صلوات الله عليه وسلم الشیخ فی اهلہ کا النبی فی امته صلوات الله عليه وسلم في السفينه فی نیش عن تاریخ الحاکم النشابوری عن رجل نیاش قال انی کنتر جلا نیاش انیش القبور فمات امراء فذهبت لاعرف قبرها فصلیت علیها فلمما جنی اللیل ذہبت لا نیش عنہا فضر بتیدی الى کفنه الا سلبها فقالت سبحان الله رجل من اهل الجنۃ تسلب امراء من اهل الجنۃ ثم قالت الم تعلم انك ممن صلیت علی وان الله عزوجل قد غفر لمن صلی علی .

۱۱۲۹ و في هذا الكتاب أيضاً عن المحسن عن سليمان بن خالد قال حضرت عشاء
ابيعبد الله عليه السلام في الضيف فاتى بخوان عليه خبز و اتى بجفنة ثرى بد و لحم ف قال هلم الى
بر کت میدهد خدا در آنچه کسب میکنند و ثواب داده میشوند بر امور یکه پیش فرستاده اند بر ای
آخر شان .

۱۱۶- در کتاب طرائف الحکم نقل شده از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا (ص) که فرمود پیر همیزید از مرد گان گفته شد کیا نند مرد گان یا رسول الله فرمود هر ثروتمندی که طاغی و یاغی کند اورا ثروتش.

۱۱۲۷ - در کتاب سفینه ذکر شده که پیغمبر خدا فرموده بر کت همراه است با کبار و بزرگان و فرموده است پیرمرد میان قبیله اش به مثیل پیغمبر وست در میان امتش .

۱۱۲۸ - در کتاب سفینه در باب نیش نقل شده از تاریخ حاکم نشاپوری از مرد نیاش کفن دزدی که گفت من مردی بودم کفن دزد که قبرها را میشکافتم تا آنکه زنی مرد رفتم که قبر او را بشناسم پس نماز خوندم بر آن قبر چون تادیکی شب عالم را فرا گرفت رفتم برای شکافتن قبر شکافتم تا دست بکفن آن زن دزم تا بر بایم صدا زد سبحان الله مردی از اهل بهشت بر همه میکند زنیر اکه از اهل بهشت است بعد گفت آیا نمیدانی که تو از کسانی هستی که بر من نماز خونده و خدای متعال آمن زید هر کسی را که نماز خواند بر من .

۱۱۲۹- در همان کتاب نقل شده از کتاب محسن از سلیمان بن خالد که گفت حاضر شدم سر شبی خدمت حضرت صادق علیه السلام در همانی پس آورده شد سفره که در آن نان بود و آورده شد بلکه آن بگوشتی فرمود بیا بسوی این طعام تزدیک شدم پس حضرت گذاشت میان کاسه و

هذا الطعام فدبوت فوضع يده فيها فرفعها وهو يقول استجير بالله من النار هذا الانقوى عليه فكيف النار هذا الانصر عليه فكيف النار .

١١٣٠ في تفسير الصافى سورة يونس في تفسير الان او لیاء الله لا خوف عليهم ولاهم يحزنون عن الصادق عليه السلام عن النبي صلوات الله عليه من عرف الله وعظمته منع فاه من الكلام وبطنه عن الطعام وعن نفسه بالقيام الصيام قالوا يا بائنا واماهاتنا يا رسول الله هؤلاء او لیاء الله قال عليه السلام او لیاء الله سكتوا فكان سكوتهم ذكر او نظر وافكان نظرهم عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيمهم بين الناس بر كة لولا الاجال التي كتبت عليهم لم تستقر رواحهم في أجسادهم خوفا من العذاب وشوقا إلى التوب ١١٣١ في السفينة عن الصادق عليه السلام موسى رجل يحفرون قبرا ف قال له الا عينك على حفر هذا القبر فقال له الرجل بل فاعانه حتى حفر القبر وسوى المحدث اضطجع فيه موسى بن

برداشت و ميگفت پنهان ميبرم بخدا از آتش اين آبگوشت طاقت نداريم براو پس چگونه است آتش اين طافقش نداريم پس چگونه بر آتش صبر کنيم .

١١٣٠ در كتاب تفسير صافى سورة يونس در تفسير آيه الان او لیاء الله لا خوف عايم ولاهم يحزنون نقل شده از حضرت صادق عليه السلام از رسول خدا كه فرمود كسيكه خدارا بشناسد و بزرگ بداند خدا را منع ميکند دهنش را از تکلم و شکمش از طعام و بتعب ميا زداز نفسش را بنماز شب و بروزه داشتند : گفتند پدر و مادر ما فدای شما اى رسول خدا آيا اينها هستند او لیاء خدا فرمود پيغمبر خدا بدرستيكه او لیاء خدا سكوت ميکنند و ميپاشند سكوت آنها ذكر و نظر ميکنند و ميپاشند نظر آنها عبرت گرفتن و تکلم ميکنند و تکلم آنها حكمت است و حر كتميکنند و ميپاشند حر كت آنها بين مردم بر كت اگر نباشد كه اجل هر کسی نوشته شده بر آنها در وقت معينی هر اينه قرار نميگيرد ارواح آنها در اجساد و بدنهاي آنها بجهت خوف از عذاب و شوق اشتياق بثواب .

١١٣١ در كتاب سفينة نقل شده از حضرت صادق عليه السلام كه فرمود عبور كرد موسى بمردي كه قبری حفر ميکرد پس فرمود حضرت موسى بآن مرد آيا كمك کنم تورا بر حفر اين قبر پس گفت آنمرد بلی پس ياري كرد در حفر قبر تا اينکه قبر حفر شد ولحد برايش ساختند بعد خوايد در آن قبر موسى بن عمران برای آنکه به بیند چگونه ساخته شده : پرده برداشته شد و دید مكان خود را در بهشت پس از خدا در خواست كرد كه الان قبض روح من فرما پس ملك الموت آمد و قبض روح موسى كرد در همان مكان و دفن شد در همان قبر و خاک بالايش ريخته شد و آنمرديكه حفر قبر ميکر دملکي بود بصورت آدمي .

عمران لینظر کیف هو فکشـف له الغطاء فـرـأـیـ مـکـانـهـ منـ الجـنـهـ فـقـالـ يـارـبـ اـقـبـضـنـیـ الـیـكـ
فـقـبـضـ مـلـکـ المـوـتـ رـوـحـهـ مـکـانـهـ وـدـفـنـهـ فـیـ القـبـرـ وـسـوـیـ عـلـیـهـ التـرـابـ وـکـانـ الذـیـ یـحـفـرـ
الـقـبـرـ مـلـکـ فـیـ صـورـةـ آـدـمـیـ

١١٣٢ مجموعه ورام حکی ان مالک الاشتـرـ کـانـ مـجـتـازـ اـبـسـوـقـ الـکـوـفـهـ وـعـلـیـهـ قـمـیـصـ
خـامـ (الـکـرـبـاـسـ الذـیـ لـمـ یـغـلـیـ) وـعـمـامـهـ مـنـهـ فـرـآـهـ بـعـضـ اـهـلـ السـوـقـ فـازـدـرـیـ بـزـیـهـ فـرـمـاهـ
بـینـدـقـهـ تـهـاـوـ نـاـبـهـ فـمـضـیـ وـلـمـ یـلـتـفـتـ فـقـیـلـ لـهـ وـلـیـکـ اـنـدـرـیـ بـمـنـ رـمـیـتـ فـقـالـ لـاـفـقـیـلـ لـهـ هـذـاـ
هـالـکـ صـاحـبـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ فـارـتـعـدـ الرـجـلـ وـمـضـیـ اـلـیـهـ لـیـعـتـذـرـ مـنـهـ فـرـآـهـ وـقـدـ دـخـلـ
مـسـجـدـاـ وـهـوـ قـائـمـ يـصـلـیـ فـلـمـاـ اـنـفـقـلـ اـکـبـ الرـجـلـ عـلـیـ قـدـمـیـهـ يـقـبـاـهـ مـاـهـدـاـ اـلـاـمـرـ فـقـالـ
اعـتـذـرـ لـیـکـ مـمـاـ صـنـعـتـ فـقـالـ لـاـ بـاـسـ عـلـیـکـ فـوـالـلـهـ مـاـ دـخـلـتـ الـمـسـجـدـ لـاـ لـاـسـتـغـفـرـنـ لـکـ ١١٣٣
نـقـلـ الشـیـخـ فـیـ الـکـشـکـوـلـ انـ اـبـرـاـہـیـمـ بـنـ اـدـهـمـ یـحـفـظـ الـبـسـاتـینـ فـجـائـهـ یـوـ مـاجـنـدـیـ وـ طـلـبـ
هـنـهـ شـیـئـاـمـنـ الـفـاـکـهـةـ فـابـیـ فـضـرـ بـعـلـیـ رـاسـهـ بـسـوـطـ فـطـأـطـاـ اـبـرـاـہـیـمـ لـهـ رـاسـهـ وـقـالـ اـضـرـبـ رـأـسـاـ
طـالـ مـاعـصـیـ اللـهـ فـعـرـفـهـ الـجـنـدـیـ وـاـخـذـیـ الـاعـتـذـارـ اـلـیـهـ فـقـالـ اـبـرـاـہـیـمـ الرـأـسـ الذـیـ یـلـیـقـ لـهـ

١١٣٢ - در کتاب مجموعه ورام حکایت میکند براینکه مالک اشتـرـ عـبـوـرـ مـیـکـرـدـ درـ باـزارـ
کـوـفـهـ وـبـنـ دـاشـتـ پـیـراـهـنـیـ اـذـکـرـ باـبـ فـرـسـیدـهـ وـعـمـامـهـ سـرـ دـاشـتـ اـذـکـرـ باـسـ : پـسـ درـ اـیـنـ
لـبـاـسـ دـیدـ بـعـضـ اـزـ اـهـلـ باـزـارـ اوـرـاـ وـسـبـکـ بـنـظـرـشـ آـمـدـ اـزـ روـیـ اـهـاـنـتـ وـتـمـسـخـ بـنـدـقـهـ وـدانـهـ
بـسـوـیـ اوـپـرـ تـابـ کـرـدـ پـسـ مـالـکـ گـذـشـتـ وـاعـتـنـائـیـ نـکـرـدـ : گـفـتـ شـدـ کـهـ واـیـ بـرـ توـ آـیـاـ مـیدـانـیـ بـکـهـ
ایـنـ اـهـاـنـتـ کـرـدـیـ وـایـنـ بـنـدـقـدـرـاـ اـنـداـختـیـ گـفـتـ نـهـنـشـناـخـتـ گـفـتـنـدـ اـیـنـ مـالـکـ هـمـنـشـینـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ
عـلـیـهـ السـلـامـ بـوـدـ پـسـ لـرـزـیدـ آـنـ مـرـدـ وـرـفـتـ بـهـسـوـیـ مـالـکـ تـاـ اـیـنـکـهـ عـذـرـ خـواـهـیـ کـنـدـ اـزـ مـالـکـ پـسـ
دـیدـ دـاـخـلـ مـسـجـدـیـ شـدـ وـاـیـسـتـادـ وـنـمـانـمـیـخـوـاـنـدـ پـسـ اـزـ آـنـکـهـ مـالـکـ فـارـغـ اـزـ نـماـزـ شـدـ اـنـداـختـ خـودـ
دـرـ آـنـمـرـدـ بـرـقـمـهـاـیـ مـالـکـ وـبـوـسـهـ مـیدـادـ پـاـهـاـیـ اوـرـاـ مـالـکـ گـفـتـ اـیـنـ چـهـ عـلـیـ استـ گـفـتـ مـعـذـرـتـ
مـیـخـواـهـمـ اـرـشـمـاـ اـزـ آـنـچـهـ کـرـدـ فـرـمـودـ باـکـیـ نـیـسـتـ بـرـ توـ بـخـدـاـ قـسـمـ دـاـخـلـ نـشـدـ مـسـجـدـ مـگـرـ آـنـکـهـ
طـلـبـ آـمـرـشـ کـنـمـ بـرـایـ توـ .

١١٣٣ - شـیـخـ بـهـائـیـ درـ کـتابـ کـشـکـوـلـ نـقـلـ فـرـمـودـ کـهـ اـبـرـاـہـیـمـ اـدـهـمـ بـاغـبـانـیـ مـیـکـرـدـ :
دـوـزـیـ مـرـدـ لـشـکـرـیـ آـمـدـ وـاـزاـوـ مـیـوـهـ طـلـبـ کـرـدـ اـبـرـاـہـیـمـ نـدـادـ پـسـ آـنـ مـرـدـ لـشـکـرـیـ زـدـ بـرـسـرـ اوـ باـ
تـازـیـانـهـ پـسـ اـبـرـاـہـیـمـ سـرـبـزـیرـ اـنـداـختـ وـگـفـتـ بـزـنـ سـرـیـ رـاـ کـهـ زـمـانـ زـیـادـیـ مـعـصـیـتـ خـداـ کـرـدـ پـسـ
شـنـاخـتـ آـنـ مـرـدـ لـشـکـرـیـ اـبـرـاـہـیـمـ رـاـ وـشـرـوـعـ کـرـدـ بـعـذـرـ خـواـهـیـ اـبـرـاـہـیـمـ گـفـتـ سـرـیـ کـهـ لـاـئـقـ عـذـرـ خـواـهـیـ
بـوـدـ گـذـاشـتـ درـ بـلـخـ .

الاعتذار تركته بيلخ ١١٣٤ نقل الشیخ فى الكشكول قال بعض العرفاء اقلل من معرفة الناس فانك لا تدرى حالك يوم القيامه فان تكون فضيحة كان من يعرفك قليلا ١١٣٥ في السفينة قال ربيع بن خيم ان استطعت ان تكون في موضع لا تعرف ولا تعرف فافعل وفي العزلة صيانة الجوارح وفراغ القلب وسلامة العيش وكسر سلاح الشيطان والمجانبة بهمن كل سوء وراحة الوقت ومامن نبى ولا وصى الا وختار العزلة في زمانه اما في ابتدائه واما في انتهاءه ١١٣٦ مجموعة وراث عن رسول الله ﷺ من رفع قرطاسا من الارض مكتوب عليه بسم الله الرحمن الرحيم اجلالله ولاسمه من ان يداس كان عند الله من الصديقين وخفف من والديه وان كان مشركين .

١١٣٧ منهاج البراعة ج ١٠ ص ٥٥٩ عن الكافي عن سليمان الجعفري عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال الطاووس مسخ كان رجال جمیل فکابر امرأة رجل مؤمن تحبه فوقع بها : ثم راسلته بعد : فمسخها الله عزوجل طاووسین انشی وذ کرافلاتاکل لحمه ولا ییضه ١١٣٤ - شیخ بهائی قدس سره در کتاب کشکول نقل فرموده که گفتداست مردی از عرفاء کم کن شناسایی خودرا با مردم زیرا نمیدانی حال خود را روز قیامت چگونه خواهد بود پس اگر فضیحت ورسوائی باشد کسانیکه بشناسند توراکم باشند

١١٣٥ - در کتاب سفینه ذکر شده که ربیع بن خیم گفته است اگر میتوانی بوده باشی در محلیکه کسی تورا نشناشد و توهم کسیرا نشناسی بکن این کار را زیرا در گوشہ گیری حفظ اعضا می شود از گناه و در گوشہ گیری فراغت قلب است وسلامتی زندگی و شکست حربه شیطان و دوری از هر بدی و فراغت وقت و هیچ پیغمبری و دصی پیغمبری نیست مگر آنکه اختیار کرده است کناره گیری از مردم را در زمان خودش یاد را بتدای زندگی یاد را آخر

١١٣٦ - در کتاب همچو عورام از رسول خدا اصلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده کس بلند کند کاغذی را که نوشته باشد در آن بسم الله الرحمن الرحيم بجهة تعظیم و تجلیل خدا و اسما خدا که مبادا اهانت شود خواهد بود این آدم از جمله صدیقین نزد خدای متعال و باعث سبگی گناهان پدر و مادرش خواهد بود ولو ازمش کین باشند

١١٣٧ - کتاب منهاج البراعة جلد هم ص ٥٩ نقل کرده از کتاب کافی از سليمان جعفری اذا بی الحسن حضرت رضا (ع) که فرموده است طاووس حیوانی است که مسخ شده و بوده است ابتداء مردی که دارای جمال و زیبائی بوده و مراوده کرده بازن مرد مؤمنی که آن زن دوست داشته او را و بایکدیگر عمل نزشت انجام داده اند وبعد آن زن قطع نکرده را بطره را : پس خدای

١١٣٨ و في هذا الكتاب أيضاً من البخار عن الخرائج عن محمد بن ابراهيم الحرس التميمي عن الحسين عليهما السلام انه قال اذا صاح الطاوس يقول مولاي ظلمت نفسى و اغتررت بزيفتى فاغفر لى ١١٣٩ منهاج البراعة ج ٨ ص ٤٠٥ عن الوسائل من الكافي باسناده عن سيف بن عميرة قال قال ابو عبد الله عليهما السلام لمفضل بن عمر: يا مفضل اذا اردت ان تعلم اشقياً الرجل ام سعيد فانظر سببه و معروفة الى من يضعه فان كان يضعه الى من هو اهله فاعلم انه الى خير و ان كان يضعه الى غير اهله فاعلم انه ليس له عند الله خير.

١١٤٠ في الكافي عن مفضل بن عمر قال : قال ابو عبد الله عليهما السلام اذا اردت ان تعرف الى خير يصير الرجل الى شرفانظر اين يضع معروفة فان كان يضع معروفة عند اهله فاعلم انه يصير الى خير و ان كان يضع معروفة مع غير اهله فاعلم انه ليس له في الاخرة من خلاق ١١٤١ منهاج البراعة مجلداً ثامن ص ٤٠٥ عن انس بن مالك عن أبيه في وصيحة النبي عليهما السلام يعلق على اربعة نذبه ضياعاً: الا كل على الشبع : والسراج متعال مسخ كرده هر دورا و گردنیده است آنها را دوطاووس ماده و نر حضرت فرمود پس مخور گوشت او را و نه بیضه او را

١١٣٨ - و در همان کتاب نقل شده از کتاب بحار از کتاب خرائج از محمد پسر حرس تمیمی از حضرت حسین علیه السلام که فرمود هر زمان که صد امیکند طاوس میگوید مولای من ظلم کردم بنفس خودم و گول خوردم بزیبائی خودم پس مرا بیامرز ١١٣٩ - در کتاب منهاج البراعة جلد هشتم صفحه ٤٠٥ نقل شده از کتاب وسائل از کافی از سیف بن عمیره که گفت فرمود امام ششم علیه السلام بمفضل بن عمر . ای مفضل اگر بخواهی بدانی آیاشقی است مردی یاسعید نگاه کن به پیشش او و عطا یای او که پیچه شخصی صرف میکند اگر میدهد بکسیکه او اهل است پس بدانکه این مرد بسوی خیر میرود و اگر صرف میکند در غیر محل پس بدانکه نیست از برای او نزد خدا خیری

١١٤٠ - در کتاب کافی از مفضل بن عمر نقل شده از حضرت صادق (ع) که فرمود هر گاه بخواهی بدانی بسوی خیر میرود مردی یا بسوی شر نگاه کن بکجا صرف میکند عطا یای خود را اگر صرف میکند با همکه بسوی خیر و خوبی میرود و اگر صرف میکند در غیر اهله بدانکه نیست برای او در آخرت رستگاری

١١٤١ - در کتاب منهاج البراعة جلد هشتم صفحه ٤٠٥ نقل نموده از انس بن مالک از پدرش که در وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه بوده است یا علی چهار چیز است که ضایع می شود بدون

فى القمر : والزرع فى السبحة : والصناعة عند غير اهلها

١١٤٢ وفيه ايضاً عن مجالس ابن الشیخ عن المنصوری عن الامام علی بن محمد عن أبيه عن آبائهما واحداً واحداً عليهم السلام قال قال امیر المؤمنین عليه السلام خمس تذهب ضياعاً: سراجاً تفسده في شمس الدهن يذهب و الضوء لا ينتفع به: و مطر جود على ارض سبحة المطر يضيع والارض لا ينتفع بها: و طعام حكمه طاهيه يقدم الى شبعان فلا ينتفع به: و امرأة تزف الى عنين فلا ينتفع بها: و معروف يصطنع الى من لا يشكروه ١١٤٣ في السفينه في وصية الباقر عليه السلام لجابر الجعفي واعلم بذلك لم تكن لنا ولیاً حتى لو اجتمع عليك اهل مصر و قالوا انك رجل سوء لم يحزنك ذلك ولو قالوا انك رجل صالح لم يسرك ذلك و لكن اعرض نفسك على ما في كتاب الله فان كنت سالكاً بسبيله زاهداً في تزهيده راغبافي ترغيبه خائفًا من تخويفه فابتداً و ابشر فإنه لا يضرك ما قيل فيك.

نفع خوردن روی سیری چراغ درماهتاب : و زراعت درشوره زار . و عطیه بغیر اهلش ١١٤٢ - و در آن کتاب نیز نقل شده از کتاب مجالس ابن الشیخ از منصوری از امام علی بن محمد از پدر بزرگوارش از پدران گرامش یکی بعد از دیگری عليهم السلام که فرموده است امیر المؤمنین عليه السلام پنج چیز است که از بین میروند بی فائدہ: چراغی که بسوzanی در روز رونچراغ تمام شده و از روشنایی استفاده برده شده . و بارانی که به باره بر زمین شوره زار باران اذین رفته و زمین نفعی نبرده با آن باران و غذائی که صاحب آن بگذارد پیش آدم سیر که نفعی نمیبرد از آن غذا : و زنی که آرایش کند خود را برای آدم عنین که نفعی نمیبرد از آن زن و عطیه که صرف شود در باره کسی که شکر گذاری نکند و قدر آنرا نداند

١١٤٣ - در کتاب سفينة البحار نقل شد که حضرت باقر عليه السلام دروصیت خود بجا بر جعفر فرمود بدانکه تو دوست مانیستی مگر وقتی که اینقدر بر دبار باشی که اگر اهل شهرت و بلدت جمع شوند و بگویند تو مرد بدی هستی باعث حزن تو نشود: واگر جمع شوند و بگویند تو مرد خوبی هستی باعث سور و خوشحالی تو نشود و لكن مطابقه کن اخلاق و اعمال خود را با کتاب خدا اگر دیدی راهی پیمودی که خدا فرموده و از آنچه خدا فرموده خودداری کن خود داری کردی و با آنچه خدا تر غیب کرده رو آوردی از آنچه خدا ترسانیده ترسیدی و حذر کردی پس ثابت بمان براین رویه وبشارت بادتورا بدرستی که ضرر نمیرساند با این حال آنچه در باره تو گفته شود

۱۱۴ و فی ذالک الکتاب ایضاً عن ابی عبد اللہ علیه السلام قال کان لموسی بن عمران
 طلبة جليس من اصحابه قدوعا علماكثيرا فاستاذن موسى عليه السلام فی زيارت اقاربه فقال
 موسى عليه السلام ان اصلة القرابة لحقاً ولكن ایاك ان ترکن الى الدنيا فان الله قد حملك
 علماً فلاتضيعه وترکن الى غيره فقال الرجل لا يكون الاخيراً ومضى نحو اقاربه
 فطالع غيبة فسائل موسى عنه فلم يخبره احد حاله فسأل جبرئيل عليه السلام عنه فقال اخبرنى
 عن جليسى فلان لك به علم قال نعم هوذا على الباب قد مسخ قرداً في عنقه سلسلة فزع
 موسى عليه السلام الى ربِّه وقام الى مصلاه يدعوا الله ويقول يا رب صاحبى وجلسى فاوحي الله
 اليه يا موسى لودعوتني حتى ينقطع ترقو تاك ما استجبت لك فيه انى كنت حملته
 علماً فضيّعه ورکن الى غيره.

۱۱۵ طرائف الحكم عن عون بن عبد الله بن مسعود عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه تبسم والله تبارک: فقيل له عليه السلام ما لك يا رسول الله تبسمت: فقال عليه السلام:

۱۱۴ - در همان کتاب نیز نقل شده از حضرت صادق امام ششم علیه السلام که فرموده
 بوده است برای حضرت موسی (ع) ندیم و همنشینی از یارانش که فرا گرفته بود علم زیادی:
 پس اذن گرفت از حضرت موسی (ع) که برو بیدین نزدیکانش فرمود حضرت موسی (ع) که
 هر آینه صلدرحم و نزدیکان حقی است که بایدادا کنی ولی برحدار باش که میل بدنیا پیدانکنی
 برای آنکه خدا بتول علمی داده نباید ضایع کنی و اعتماد کنی بغير خدا: آن مرد گفت نخواهد
 بود مگر خیر و رفت پسوزی نزدیکان و طول کشید و نیامد پس موسی (ع) پرسید از حال او
 و کسی خبر نداد از حال او پس حضرت موسی پرسید از جبرئیل از حال او و گفت خبر بد
 مرا از همنشین من فلان مرد آیا آگاهی از حال او و جبرئیل گفت بلی آنمرد بر درخانه است و مسخ
 شده بصورت میمون و در گردن او زنجیر است پس بوحشت افتاد موسی (ع) و رو آورد به برو ورد گار
 واوستاد در مقام دعا و توجه کرد بسوی خدا و عرض کرد بار خدا یا رفیق من و همنشین من بحال
 اول بر گردن پس وحی فرستاد خدا بسوی موسی که ای موسی اگر بخوانی مرادر باره این مرد
 تادوشادر گ گردند قطع شود اجابت نمی شود دعای تو در باره آنمرد بدرستی که من عنایت کردم
 باعلم پس ضایع کردم را و اعتماد کرد بغير علم

۱۱۵ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از عون پسر عبد الله بن مسعود از پدرش از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت تبسم نمود ولب شیرین کرد گفته شد با نحضرت که چه شد شما
 را که تبسم فرمودی ای رسول خدا: فرمود تعجب میکنم از مؤمن و اظهار ناراحتی مؤمن با مرد

عجبت للمؤمن وجزعه مع السقم ولو عالم حاله في السقم من الثواب لاحب أن لا يزال
سقيناً حتى يلقى ربها.

١١٤٦ منهاج البراعة ج ٤ ص ٣٠٧ عن المجلد التاسع من البحار في روایة سهل بن حنیف انه لما اخذ معاویة موردا الفرات امر امیر المؤمنین علیه السلام لمالک الاشتراط يقول لمن على جانب الفرات: يقول لكم على: اعدوا عن الماء: فلما قال ذلك عدنوا عنه فورا قوم امیر المؤمنین علیه السلام الماء فأخذوا منه: بلغ ذلك معاویة فحضرهم وقال لهم في ذلك فقالوا: ان عمرو بن العاص جاء وقال: ان معاویة يأهلكم ان تفرجوا عن الماء: فقال معاویة لعمرو: انك لتأتى امرا ثم تقول ما فعلته. فلما كان من الغد و كل معاویة حجل بن عتاب النخعی في خمسة آلاف: فانفذ امیر المؤمنین علیه السلام مالک افتادی مثل الاول فمال حجل عن الشريعة فورا صحاب على ^{طبلة} واخذوا منه: بلغ ذلك معاویة فحضر حجل وقال له في ذلك فقال: ان

وكسالت او: وحال آنکه اگر بداند که چه مقدار ثواب است برای او بواسطه من پس هر آینه دوست دارد که دائم و همیشه هر یعنی باشد تا ملاقات کند خدای خود را (یعنی تا مرسگ او را دریابد)

١١٤٦ - در کتاب منهاج البراعة جلد چهارم صفحه ٤: از جلد نهم بحار نقل شده از روایة سهل پسر حنیف براینکه پس از آنکه معاویه گرفت اطراف شط فرات را مانع لشکر امیر المؤمنین علیه السلام شدند از آب: دستور داد امیر المؤمنین (ع) بمالک اشتراط که بگوید بکسیکه مأمور آب است که علی (ع) می فرماییم بروید اذ کنار آب. پس از گفتن مالک کلام علی (ع) را رفتن داد کنار آب ووارد شدند اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام واز آب استفاده کردند و برداشتن از آن، خبر رسید معاویه احضار کرد مأمورین را مورد بازو خواست قرارداد. پس گفتن دام مورین که عمر و عاص آمد و گفت معاویه دستور داده که واگذارید آب را: معاویه (لابد باعتاب) بعمر عاص گفت توکاری می کنی و بعد انکار می کنی و می گوئی من نکرده ام چون فردای آن روز شد و ادار کرد معاویه حجل بن عتاب نحنی را بپنج هزار لشکر که حفظ کند آب را. باز فرستاد امیر المؤمنین (ع) مالک را که بگوید بمکان آب مثل سابق و پیغام علی (ع) را درسانید: پس حجل کنار رفت از شریعه آب وارد آب شدند اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام، و برداشتن از آب ورفع حاجت کردند و باز خبر رسید بمعاویه احضار کرد حجل را واز او خواست علت تم را از او داشت، حجل گفت: بدرستیکه پسر قو یزید آمد و گفت که تو امر

ابنک یزید اتائی فقال : إنك أمرت بالتنحی عنه فقال ليزید في ذلك فانکر : فقال معاویة : فإذا كان غدا فلما تقبل من أحد ولو اتيتك حتى تأخذ خاتمی : فاما كان الیوم الثالث امر امير المؤمنین عليه السلام لمالك مثل ذلك فرأى حجل معاویة واخذ منه خاتمه وانصرف عن الماء وبلغ معاویة فدعاؤ قال له في ذلك فأراه خاتمه فضر بمعاویه يده على يده فقال : نعم وان هذا من دواهی على .

١١٤٧ في الكشكول اوحى الله سبحانه الى بعض انبیائه ان اردت لقاءي غدا في حظيرة القدس فكن غريباً وحيداً محزونا مستوحشاً كالطير الوحداني الذي يطير في الارض المقفرة ويأكل من رؤوس الاشجار المشمرة فإذا كان الليل آوى الى وكره ولم يكن للطير الاستيمناسی واستيقظا من الناس .

١١٤٨ في كشكول الشیخ استمرت العادة في اقصی بلاد الهند على اقامته عید کبیر على رأس كل مأة سنة فتخرج اهل البلد جميعاً من شیخ وشاب وصغير وكبير الى صحراء خارج البلد وفيها حجر كبير منصوب فينادي الملك لا يصعد على هذا

کردی بدوري از آب : معاویه گفت به یزید عمل اورا و انکار کرد یزید گفت من نکردم معاویه گفت بحجل چون فردا شود قبول مکن قول احدي را ولو آنکه خودمن بیايم و دستوردهم باید عمل فکنی مگر آنکه انگشت مرابگیری . چون روز سوم شد دستور داد امير المؤمنین (ع) بمالک مثل روزهای پیش در این هنگام دید حجل معاویه را و گرفت از او انگشت رش را وازلب آب کنار رفت رسید خبر معاویه پس احضار کرد حجل را و علت کنار رفقن از آب را پرسید در جواب انگشت رش را باوشان داد . زد معاویه دست بر دست خود و گفت این یکی از امور حیرت کننده على است .

١١٤٧ - در کتاب کشكول ذکر شده که وحی فرستادن خدای متعال بسوی بعضی از انبیا و پیغمبر انش که اگر دوست داری ملاقات مرادر خطیره قدس پس بوده باش غریب و تنها و محزون و با پرهیز مثل پرنده که بتنها یعنی می پرورد در زمینهای بی آب و علف و میخورد از سر درختان میوه دار و چون شب در آید پناه میبرد به آشیانه خود نیست برای آن پرنده مگرانش با خالق خود و وحشت دارد از طایفه بشر

١١٤٨ - در کتاب کشكول شیخ بهائی علیه الرحمه ذکر شده که عادتی جاری و مستمر است در بعضی از بلاد دور دوست هند که پیامیکند عید بزرگی در سر هر صد سال و خارج میشوند اهل آن بلد تمام از پیروجوان از کوچک و بزرگ بسوی بیان خارج شهر و در آن بیان سنگ

الحجر الامن حضر هذا العيد قبل هذا فربما جاء الشیخ الهرم الذى ذهب قوته وعمى
بصره والعجز الشوهاء وهى ترجمة من الكبير في صعدان على ذلك الحجر واحد
هم او بمالا يحتمى احد قد يكون قد فلى ذلك القرن بأسره فمن صعد على ذلك الحجر
نادى باعلى صوته قد حضرت العيد السابق واناطفل صغير وكان ملكتنا فلانا وقاضينا
فلانا ثم يصف الامم الماضية من ذلك القرن كيف طحنهم الموت واكلهم البلى و
صاروا تحت اطباق الشرى ثم يقوم خطيبهم فيعظ الناس ويذكرهم الموت وغرور الدنيا
ولعبها باهلها فيكثر في ذلك اليوم البكاء وذكر الموت والتأسف على صدور الذنوب و
الغفلة عن ذهاب العمر ثم يتوبون ويكترون الصدقات ويخرجون من التبعات

١١٤٩ في ارشاد الدليلي قال النبي عليه السلام وضـع الله خمسة في خمسة: العز في طاعة الله:
والذل في معصية الله: والحكمة في خلو البطن: والهيبة في صلوة الميل والغنـاء في
القناعة .

بزرگی نصب شده پس جارچی پادشاه صدا میزند که بالانروود برای سنگ مگر کسانی که حاضر
بوده اند این عید را در قبل (یعنی صد سال قبل) پس گاهی ممکن است بیاید پیر مردی که قوای
او از بین رفته و چشمها ای او کور شده و یا حاضر میشود پیره زنی بدمنظره که میلرزد از پیری
پس بالا میروند بر آن سنگ آن دو و گاهی هم ممکن است نیاید کسی که عید
قبل حاضر بوده و نمانده باشد کسی و فانی شده باشند تمام حاضرین عید صد سال قبل : پس کسی که
بالا میروند بر آن سنگ ندانمیکند با صدای بلند که حاضر بودم عید سابق و طفلی بودم صغير و
سلطان و پادشاه ما فلان کس بود و قاضی ما فلان کس بود وبعد بیان میکند دسته های مختلف این
یک صد سال را که چگونه مر گ آنها را ربوده و نرم خورد کرد آنها را در شکم فراموشی
فرورفتند و در زیر طبقات زمین قرار گرفته اند : بعد واعظ و سخن گوی آن شهر و آن مردم
پیام بخیزد و مردم را بیاد مر گ میاندازد و بیاد میآورد غرور دنیا و بازی کردن دنیا با اهل
دنیا پس زیاد گریه میکنند در آن روز مردم و بیاد مر گ میافتند و تأسف میخوردند بر معصیت ها
و گناهانی که کرده اند و بر عمر یکه بغلت گذرانیده اند: و بعد تو به میکنند و صدقات زیاد میدهند
و از مظالمی که بر گردن شان هست خارج میشوند و ادا میکنند .

١١٤٩ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که پیغمبر خدا فرمود قرار داده خدا پنج چیز
را در پنج چیز : عزت را در طاعت خدا : ذلت را در معصیت خدا : دانش را در خالی بودن
شکم هیبت را در نماز شب : بی نیازی را در قناعت .

۱۱۵۰ قال الشیخ فی الكشکول و من عادات اقصی بلاد الهند انه اذمات منهم ملک من ملو کهم ادرجوه فی اکفانه و وضعوه علی عجلة و شعر راسه یسحّب علی الارض و خلفه عجوز بیدها مکنة تدفع بها ماتعلق من التراب بشعره وهی تقول اعتبروا ایها الغافلون شّمّرو اذیل الجد ایها المقصرون المغترون وهذا ملک فلان انتظروا الى ما صیر تهالیه الدنیا بعد تملک العزة و الجلاله و لاتزال تناذی خلفه کذاك الى ان تدور به جمیع ازقة البیلد ثم یودع فی حفرته و هذا رسمهم فی کل ملک یموت فی ارضهم.

۱۱۵۱ نقل الشیخ ايضاً من کلام بوذرجمهر عادانی الاعداء فلم ارعدوا اعدی من نفسی.

۱۱۵۲ فی الكافی قال ابو جعفر علیه السلام او حی الله الی شعیب النبی ﷺ اینی معذب من قومک مأة الف: اربعین الفاً من شراره و سینی الفا من خیارهم فقال يارب هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار فاو حی الله عزوجل الیه داهنو اهل المعااصی ولم یغضبو لغضبی .

۱۱۵۰ - شیخ بهاءقدہ در کشکول نقل فرموده که از عادات بعضی از بلاد دورهند این است که هر گاه پادشاهی بمیرد از آنها میپیچند در کفن‌ها و قرار میدهند او را روی تخته که روی زمین بکشند در حالیکه موهای سر او کشیده میشود روی زمین وعقب او پیره زنی بدست گرفته جارویی و با آن پاک میکنند خاکهائی که بموها چسبیده در حالیکه میگویید آن زن عبرت بگیریدای مردم غافل دامن همت بکمر زنیدای گنه کاران فریب خورده این پادشاه شما است فلان شخص نگاه کنیدو به بینید به کجا کشانیده اورا دنیا بعد از آن عزت و جلالت و همیشه ندا میکنند عقب او همین طور تا تمام کوچه های شهر دور داده میشود و بعد بخاک سپرده میشود و این رسم آنها است در هر پادشاهی که بمیرد در سر زمین آنها.

۱۱۵۱ - نقل فرموده شیخ بهائی ره در کتاب کشکول از بوذرجمهر که گفت دشمنی کردند. با من دشمنانم و نیاقتم دشمن قرار نفسم .

۱۱۵۲ - در کتاب کافی نقل شده که فرموده امام پنجم علیه السلام وحی کرد خدا بسوی شعیب پیغمبر بدرستیکه عذاب میکنم از امت توصیه زار نفر چهل هزار از اشار آنها و شست هزار از خوبان آنها پس حضرت شعیب عرض کردای خدای من عذاب اشار بجای خود اخیار چرا : پس وحی فرستاد خدای متعال بسوی شعیب که عذاب اخیار بجهة مماشات و مسامحه.

١١٥٣ فی مجموعه ورام قال الكاظم ع بن يقطین اضمن لی واحدة اضمن لك
ثلاثاً: اضمن ان لا تلقى احدا من موالينا في دار الخلافه الا قمت بقضاء حاجته اضمن
لك: لا يصيبك حدا سيف ابداً. ولا يظللك سقف سجن ابداً: ولا يدخل الفقر بيتك ابداً.

١١٥٤ ومن كلمات على تلقاء في النهج. الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله: والغدر
لاهل الغدر وفاء عند الله .

١١٥٥ مجموعه ورام التقى ملکان فتسائلاً فقال احدهما امرت بسوق حوت اشتهاء
فلان اليهودي وقال الاخر امرت باهراق زيت اشتهاء فالن العابد .

١١٥٦ فی الكشكول نقل ان بعض ملوك بنی اسرائیل بنی دار انکلّف فی سعتها
وزینتها ثم امر من يسئل عن عيبيها فلم يعيبيها احد الا ثلاثة من العباد قالوا ان فيهم عيبيين:
الاول انها تخرب: والثانی انه يموت صاحبها فقال وهل يسلم من هذين العيبيين دار

آنها با اهل معصیت وبجهة خودداری کردن آنها از غصب بجهة غصب من .

١١٥٣ - در مجموعه ورام است که فرمود حضرت موسی کاظم ع بعلی بن یقطین که ضمانت
کن برای من یکچیز ضمانت میکنم من برای تو سه چیز: ضمانت کن که ملاقات نکنی احدي را
از دوستان ما در دارالخلافه مگر با آنکه قیام کنی برای برآوردن حاجت او درن ضمانت میکنم:
که فرد بتوقیزی شمشیر هیچوقت: و سایه نیندازد سقف زندان بر تو: هیچوقت: و وارد
نشود فقر درخانه تو هیچوقت .

١١٥٤ - و از کلمات علی در نهج ذکر شده که فرمود: وفاء برای اهل غدر عذر است
نرخدا: و غدر برای اهل غدر وفا است نزد خدا .

١١٥٥ - در مجموعه ورام است که برخوردند دولت و بایکدیگر بمسئول پسرداختند
یکی از آن دو گفت مأمورم بحفظ بازاریکه داراست جنسیکه مورد علاقه فلان یهودیست:
دیگری گفت مأمورم بریختن روغنی که مورد علاقه فلان عابد است .

١١٥٦ - در کتاب کشكول نقل شده براینکه بعضی از سلاطین بنی اسرائیل بنا کردمنزای
که در سعدوزینت آن زحمت کشیده بود بعد دستور داد که سؤال شود از عیب آن منزل پس
عيبي نگرفت احدي مگر سه نفر از خدا پرستان که گفتند در آن دوعیب هست: اول آنکه
خراب شدنی است: دوم آنکه میمیرد صاحب آن: پس گفت آیا هست منزلی که از این
دو عیب سالم باشد: گفتند بلی خانه که در آخرت انسان بسازد: پس واگذار کرده پادشاهی
را و عبادت خدا کرد با آنها زمانی مديدة و بعد واگذار کرد آنها را گفتند آیا از ما چیزی

فقالوا نعم دار الآخرة فترك ملكه وتعبد معهم مدة ثم ودعهم فقالوا اهل رايت مناما تكره فقال لا ول يكنكم عرفتمني فأنتم تكرهونى فاصحب من لا يعرفنى.

١١٥٧ وفي هذا الكتاب ايضاً ان حبرا من بنى اسرائيل قال في مناجاته لله كم عصيتك ولا تعاقبني فاوحى الله الى نبى من انباء زمانه قل لعبدى كم عاقبتك ولا تدرى اولا اسلب منك حلاوة مناجاتى.

١١٥٨ في مجموعة وراثه بعض العباد تطليق امرأته فقيل له وما عيبها قال فهل يتكلّم احد بعيوب امرأته فلما طلقها وتزوجت قيل الان قل عيبها فقال امرأة غيري مالى ولها.

١١٥٩ في مجموعة وراث عن محمد بن سلام الحجji قال حدثني يونس بن حبيب النحوي وكان عثمانيا قال قلت للخليل بن احمداريدان اسألك عن مسئلة تكتمها على: قال قولك يدل ان الجواب اغلظ من السؤول فتكتمه انت ايضاً: قال قلت نعم ايام حيوقتك:

دیدی که بدت آمد گفت ندولی شما میشناسید مرا واحترام میکنید مرار قدم مصاحب کنم با کسیکه مرا نشناشد.

١١٥٧ - و در آن کتاب نیز ذکر شده که عالمی از بنی اسرائیل میگفت در مناجاشن خدا یاتا کی نافرمانی کنم تورا و توعقاهم فکنی خداوی فرستاد بسوی پیغمبری از پیغمبران آن زمان که بگو به بندء من تا کی تو راعتاب کنم و تونفهمی: آیانگر فتم از تو شیرینی مناجات را.

١١٥٨ - در مجموعة وراث ذکر شده که قصد کرد بعضی از بندگان خدا طلاق گویدن خود را گفته شده او که چه عیبی دارد آن گفت آیا کسی در باره عیبزن خود سخن میگوید پس از آنکه طلاق داد و شوهر کرد گفتند حال بگو عیب آن زن چه بود: گفت زن غیر من است مرا بازن غیر چکار.

١١٥٩ - در کتاب مجموعة وراث نقل شده از محمد بن سلام الحجji که گفت حدیث کرد مرا جبیب نحوى او مردی بود عثمان دوست گفت که گفتم بخلیل پسر احمد میل دارم پیر سرم از تو چیزی که مخفی بداری و مرا رسوانکنی: گفت کلام تو میرساند که جواب آن مشکلتر است از سئول یعنی بیشتر ایجاد زحمت میکند پس تو هم باید جواب را مخفی کنی: گفت گفتم قبول دارم مخفی میکنم تا توزنده باشی: گفت پرس گفتم چه شده که یاران رسول خدا صلی الله عليه و آله واقر باء و خویشاوندان آنحضرت بمثل اینکه تمام آنها از یک مادر هستند وعلى بن ابیطالب ع از بین تمام آنها مادر دیگر دارد و گویا از بین تمام آنها فقط علی بچه میغیره است:

قال سل: قلت ما بال اصحاب رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ ورحمةہم کانھم کلهم بنوا ام
واحدة وعلی بن ابی طالب علیہ السلام من بینہم کانهابن علة : قال من این لک هذا السؤول قلت
وعدتني الجواب: قال وقد ضمنت لى الكتمان : قلت ايام حیوتک: فقال ان عليا علیہ السلام
تقدّمهم اسلاماً وفاقهم علمما : وبذهم شرفما: ورجحهم زهدا: واطولهم جهادا: فحسدوه
والناس الى اشکالهم واشباھهم: امیل ممن بان منھم وفاقھم:

١٦٠ طرائف الحكم عن سماعة قال سمعت ابا عبد الله علیہ السلام يقول ما انعم الله على

عبد نعمة فسلبها ايام حتى يذنب ذنبا يستحق بذلك السلب.

١٦١ في الكافي عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیہ السلام قال ان قوماً فيما مضى
قالو النبي لهم: ادع لنار بک يرفع عن الممات فدفع لهم فرفع الله عنهم الموت: فكثروا
حتى صافت عليهم المنازل وکثر النسل: ويصبح الرجل يطعم جده واباه وامه وجده
وبوضيهم ويتناعدون فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا: سل لنار بک ان يرددنا الى حالنا

گفت این سؤال از کجا آوردی: گفتم وعده دادی که جواب دهی: گفت ضامن شدی که پنهان
بداری: گفتم بلی زمان حیوتو: گفت بدرستیکه علی ع مقدم بر همه آنها بود از جهة اسلام:
و بر تراز همه بود از جهت علم: و بر تری داشت از جهات فضیلت و رجحان بر آنها داشت از
جهة زهد: و بیشتر از همه جهاد کرده بود: پس حسد بر دند بر او: و مردم بسوی هم شکل
وشبيه خودشان بهتر میل دارند از کسيکه بر تری و تفوق دارد بر آنها.

١٦٠ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از سماعة که گفت شنیدم از حضرت صادق ع
که میگفت نمیدهد نعمتی را خدا بکسی و سلب کند از او مگر گناهی از او سرزند که آن گناه
باعث سلب یعنی گرفتن آن نعمت بشود.

١٦١ - در کتاب کافی نقل شده از هشام بن سالم از امام ششم عليه السلام که فرمود بدرستیکه
قومی و دسته از زمان سابق گفتند به پیغمبر شان بخواه از پروردگارت که بر دارد از مادر گ
را پس آن پیغمبر از خدا خواست و برداشت خدا از آنها مر گ را: پس زیاد شدند باندازه
که تنگ شد بر آنها جا مکان و زیاد شد نسل آنها: بطوريکه هر مرد یکه صبع میکرد تاغذا
میداد پدرش را وجدش را و مادرش را وجدجش را و رسیده گی با آنها میکرد از جهات دیگر
بکلی بازداشته میشد از طلب معاش: پس ناچار شدند از پیغمبر شان خواستند که بخواه از
خدا بر گرداند مارا بحال اول که مر گ داشتیم: پس در خواست کرد پیغمبر شان و خدا
بر گردانید آنها را بحال اول:

الى کناعلیها فسائل نبیهم : ربہ فردهم الى حالهم .

١١٦٢ طرائف الحكم عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال علیکم توفیق الذنوب : فما من بلية ولا نقص دزق الا بذنب حتى الخدش والنکبة والمصيبة فان الله يقول وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير

١١٦٣ طرائف الحكم عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیکم قال سمعته يقول ما كان ولا يكون الى ان تقوم الساعة مؤمن الاوله جاري مؤذن به .

١١٦٤ في السفينة ان داود دخل غارا من غير ان بيت المقدس فوجد حزقييل يعبد ربه وقد يبس جلدته على عظمته فسلم عليه فقال اسمع صوت شבעا زاغع فمن انت قال انداود قال الذى له كذا وكذا امرأة وكذا كذا امة قال نعم وانت في هذه الشدة قال ما انافي الشدة ولا انت في نعمة حتى تدخل الجنة .

١١٦٥ منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۴۳ عن علی بن میمون الصائغ عن ابن ابی عفیور

١١٦٢ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از ابی بصیر از امام ششم از امیر المؤمنین عليه السلام که فرمود حفظ کنید خود را از گناه زیرا که نیست بلیه و نقص روزی مگر بسبب گناه حتی خراش و لفڑش و مصیبتها بدروستیکه خدا میفرماید آنچه بررس بشما از مصیبت پس بسبب کردار خود شما است با اینکه خدا میبخشد زیادی از گناهان را ...

١١٦٣ - و نیز در همان کتاب ذکر شده از معاویة بن عمار از امام ششم عليه السلام که گفت شنیدم آنحضرت میفرمود نبوده است و نخواهد بود تا روز قیامت مؤمنی مگر آنکه برای او همسایه است که آزار میدهد مؤمن را .

١١٦٤ - در کتاب سفینه نقل شده که داود (ع) داخل شد در غاری ازغارهای بيت المقدس دید حزقييل عبادت میکند پروردگار خود را در حالیکه چسبیده شده پوست بدنش باستخوانش پس سلام کرد حضرت داود بر حزقييل گفت می شنوم صدای آدم سیر و دارای نعمتی را کیستی تو حضرت داود فرمود من داود گفت آن داودی که فلان و فلان نفر زن دارد و فلان و فلان نفر کنیز دارد گفت بلى در حالیکه تو باین شدت و سختی بس میبری حزقييل گفت نه من درشد تم و نه تو در نعمت تاویتیکه داخل بهشت شوی (یعنی سختی دنیا و نعمت آن مساویست و بر تری بداخل شدن بهشت است)

١١٦٥ - در کتاب منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۴۳ نقل شده از علی بن صائغ از ابن ابی عفیور که گفت شنیدم امام ششم فرمود سه طائفه هستند که نظر نمیکند خدا بسوی آنها روز قیامت پیاک

قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ثلاثة لا ينظر الله اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم: من ادعى اماما من الله ليست من الله: ومن حجد اماما من الله: ومن قال ان لفلان وفلان نصيба في الاسلام.

١٦٦ مجموعه وراث الدنیادار خراب واخرب منها قلب من يعمرها والآخرة دار عمران واعمر منها قلب من يطلبها.

١٦٧ في السفينه عن ابا عبد الله عليه السلام ان قوماً من آمن بموسى عليه السلام قالوا لو اتينا عسكر فرعون وكتافيه ونلنا من دنياه فإذا كان الذي نرجوه من ظهور موسى صرنا اليه فعلوا افلاماً توجده موسى ومن معده هاربين ركبوا دوابهم واسر عوافي السير ليوافو موسى ومن معه فيكونوا معهم فبعث الله ملائكة فضربت وجوه دوابهم فرددتهم الى عسكر فرعون فكانوا في مين غرق.

١٦٨ في السفينه قال الرازى النعامة اذا جتمع لها من يضها عشرون او ثلاثون

نمیگرداند آنها را وبرای آنها است عذاب در دنک - هر کس ادعا کند پیشوائی از طرف خدا را و از طرف خدا نباشد - و هر کس انکار کند پیشوائی را که از طرف خدا باشد - و هر کس بگوید فلان و فلان (یعنی آن دونفر) بهره از اسلام دارند - در کتاب مجموعه و رام ذکر شده که دنیا خانه هست خراب و خراب تراز آن دل کسی است که بطلید آنرا

١٦٧ در کتاب سفينه نقل شده از مامشمش عليه السلام که دسته از کسانی که ایمان بموسى (ع) آورده بودند گفتند ایکاش در لشکر فرعون بودیم و بر خود دار بودیم از دنیای فرعون و آنچه امیدوار بودیم از ظهور موسی رسیده بودیم با آن و همین کارهم کردند و وقتند بسوی فرعون - پس از آنکه موسی واصحابش گریختند و نجات یافتند از غرق شدن این دسته هم سوار بر مر کب شدند تا موقت کند باموسی (ع) و کسانی که با او بودند تا خود را نجات دهند فرستاد خدا ملائکه را زدند بروی مر کبه ای آنها و رد کردند آنها را بسوی لشکر فرعون و قرار گرفتند از جمله غرق شده گان

١٦٨ و نیز در آن کتاب نقل شده که رازی گفته است شتر مرغ هر گاه جمع شود برای او از تخمها یش بیست یا سی عدد قسمت میکند آنها را بسه قسمت یا کسوم را زیر زمین دفن میکند

قسمتها ثلاثة اثاث فتدفن ثلثا منها في التراب وثلثا تتركها في الشمس وثلثا تحيط بها فإذا أخر جت الفرار يخسرت ما كان في الشمس وسقط تلك الفرار يخ ما فيها من الرطوبة التي ذوبتها الشمس ورققتها فإذا قويت تلك الفرار يخ أخرجت الثالث الثاني الذي دفنت في الأرض وتقبتها وقاد جتمع فيها من النمل والذباب والديدان والحشرات فتجعل تلك الأشياء طعمة لتلك الفرار يخ فإذا تم ذلك فقد صارت تلك الفرار يخ قادرة على الرعي.

١٦٩ عن دعوات الرأوندى عن المفضل قال دخلت على الصادق عليه السلام بالغداة وهو على المائدة فقال تعال يا مفضل إلى الغداء فقلت قد تغديت قال ويحك فإنه أرز فقلت يا سيدى قد فعلت فقال تعال حتى أروى لك حديثاً فدنت منه فجلس فقلت حدثني أبي عن آبائه عليهم السلام عن النبي عليه السلام قال أول حبة أقرت الله بالوحدة ولها بالنبوة ولا خى على عليه بالوصيه ولا ملى الموحدين بالجنة الارز ثم قال عليه السلام ازدد أكلا حتى أزيدك علمًا فازدلت أكلا فقال حدثني أبي عن آبائه عليهم السلام ثم حدثه

ويك سوم رابرا برآفتا ميگزارد ويک سوم را زير بال می گير وجهه جوجه وقى جوجهها سر در آوردن می شکند آن قسمتی را که مقابل آفتاب است و می چشاند بچوچهايش رطوبات آنها را که آفتا آنهار اروان کرده و قوى خوردن جوجهها آنهارا و قوى گرفتند بیرون می آورد آن قسمتی را که در زمین دفن کرده وبعد سوراخ میکند که بوسیله بوی آنها جمع می شوند مورچگان و مگسها و کرمها و حشرات و آنها طعمه جوجهها قرار میگیرند و قوى خوردن تمام شد جوجه هایش قادر می شوند و قوت پیدا میکنند برادراره خود و چینه پیدا کردن

١٦٩ در كتاب دعوات راوندى نقل شده از مفضل كه گفت داخل شدم بر امام ششم عليه السلام صبحي بود و آنحضرت بر سر سفره بود فرمود بيا بر سر سفره اي مفضل و غذا بخور گفتم من غذا خورده ام فرمود و اى بر تو بخوراين بر نجاست گفتم آقاي من خورده ام فرمود بيا تاروايت کنم براي توحيدتی پس نزديك شدم و نشستم فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدران بزرگوارش از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اول دانه که اقرار کردي گانگي خدا و براي من به پيغمبری و براي برادرم على بوصايت و براي امتان من بيهشت هر اينه بر نج بود: بعد فرمود زيادت رو بخور تامن علم تورا زيادت کنم من هم زياد کردم خوردن را فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدران گرامش عليهما السلام از رسول خدا (ص) که فرمود هر چه از زمین بیرون شود پس در آن در داست و شفام گر بر نج که در آن شفاهست بدون در بعد فرمود زيادت رو بخور تا زيادت کنم علم تورا پس زياد کردم خوردن را .

عن النبي ﷺ قال كل شيء أخر جت الأرض ففيه داء وشفاء إلا الأرض فانه شفاء لداء فيه ثم قال ﷺ ازددا كلا حتى ازيدك علمًا فازدادت اكلا فقال حدثني أبي عن آبائه عليهم السلام عن النبي ﷺ انه قال لو كان الأرض رجالاً كان حليماً: ثم قال ازددا كلا حتى ازيدك علمًا فازدادت اكلاً. فقال حدثني أبي عن آبائه ﷺ عن النبي ﷺ انه قال إن الأرض يسبح الجميع ويمرى الشبعان : وقال ﷺ أحب الطعام إلى رسول الله ﷺ النار باجهة^١

١١٧٠ في كشكوك الشیخ اهندی الشریف الى الملک صلاح الدین ایوب هدایا
وكان الرسول يخرج منها واحدة واحدة ويعرضها على الملك فاخراج مروحة من خوص النخل وقال ايتها الملك هذه مروحة مارى الملك ولا احد من آبائه مثلها فاستشاط الملك غضباً وتناولها و اذا عليها مكتوب - انا من نخلة تجاور قبراً - ساد من فيه سائر الناس طرأً - شملتني سعادة القمر حتى - صرت في راحة ابن ایوب اقرا فعرف انها من خوص النخل الذي في مسجد الرسول فقل لها الملك ووضعها على رأسه وقال للرسول صدق صدق .

پس فرمود حديث کرد مرا پدرم از پدران گرامش از جدم رسول خدا (ص) که فرمود اگر برنج مردی بوده را یه مردی بود حلیم بعد فرمود زیاد کن خوددن راتاز یاد کنم علم تورا پس زیاد کردم خوردن را پس فرمود حديث کردمرا پدرم از پدران گرامش که فرموده است رسول خدا اصلی اللہ علیہ وآلہ بدستیکه برنج سیر میکنند گرسنه راوبتحلیل میبردغذای آدم سیر را او فرمود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا (ص) هر اینه آش است

١١٧٠ در کتاب کشكوك شیخ بهائی نقل شده که فرستادریف برای سلطان صلاح الدین ایوب هدایی وقاددو واسطه بیرون میآورد یکی یکی راوبه پادشاه عرضه میداشت از جمله آنها بادبزنی بود که باقته شده بود از بزرگ خرما بیرون آورد و گفت ای پادشاه این بادبزنی است که نه پادشاه دیده و نه هیچیک از پدران شاه میل او را پادشاه متغیر و غصب ناک شد و گرفت دید نوشته شده بر آن شعری که مضمون آن شعر چنین است من از درختی هستم که آن درخت مجاور است با قبریکه سیادت کرد کسیکه در آن قبر است مردم را تماماً و فرا گرفته من اسعادت آن قبر باندازه که من قابل کف دست این ایوب که پادشاه باشد شدم سلطان دانست که این از بزرگ درختی است که در مسجد رسول خداست پس بوسید آنرا پادشاه و گذاشت بر سر و گفت بواسطه راست گفتی راست گفتی .

١- النار باجهة آش حاشیه سفینه في ثرد

١١٧١ فی کشکول الشیخ ذکر عنده مولانا جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام قول النبی علیہ السلام النظر الی وجه العالم عبادة فقال هو العالم الذي اذا نظرت اليه ذكر الاخرة ومن كان على خلاف ذلك فالنظر اليه فتنۃ عن النبی علیہ السلام انه قال العلماء امناء الرسل على عباد الله مالم يخالطوا السلطان فاذا خالطوه ودخلوا الدنيا فقد خانوا الرسل فاحذروهم .

١١٧٢ وفي ذلك الكتاب من کلام بعض الاکابر اذا لم يكن العالم زاهدا في الدنيا فهو عقوبة لاهل زمانه ومن کلامهم من لم يكن مستعد الموته فموته فجأة وان كان صاحب فراش سنة ومن کلامهم من طلب في هذا الزمان عالما عاما بعلمه بقى بلا علم ومن طلب طعاما من غير شبهة قى بلا طعام ومن طلب صديقاً بلا عيوب بقى بلا صديق .
١١٧٣ قال بعض الحكماء المرأة كلها شر وشر ما فيها انه لا بد منها كتب بعض الحكماء على باب داره لا يدخل داري شرقاً قال له بعض الحكماء فمن اين تدخل امرأتك .

١١٧١ - در کتاب کشکول نقل شده که ذکر شد خدمت امام ششم علیہ السلام کلام رسوی خداوند که فرموده نظر کردن بصورت عالم عبادت است فرمود آن عالم آنچنانی هست که هر گاه نگاه کنی بسوی او بیاورد آخرت را و هر عالمی که برخلاف باشد نگاه بسوی او فتنه باشد از رسوی خدا وارد شده که فرمود علماء امناء پیغمبر انند بر بند گان خدامادمیکه رفت و آمد با سلطان نکنند پس هر گاه رفت و آمد با سلطان کردن و داخل امور دنیوی شدند خیانت کردن پیغمبر ان را پس پیرهیزید از آنها

١١٧٢ - و در آن کتاب است از کلام بعضی از بزرگان که هر گاه عالم زاهد در دنیا نبود پس آن عالم عذاب است برای اهل زماش و از کلام بزرگان است هر کس مهیا نباشد برای مرگش پس مردن او مردن فجأة هست و هر چند در فراش بخوابد یکسال و از کلام بزرگان است که هر کس طلب کند در این زمان عالمیکه بعلم خود عمل کند باقی میماند بدون علم : و هر کس طلب کند طعام بی شبهه باقی میماند بدون طعام : و هر کس طلب کند رفیق بدون عیوب باقی میماند بدون رفیق

١١٧٣ - بعضی حکماء گفته اند زن تمامش شر است و شر در شر این است که بشر لا بد است از زن بعنی از حکماء نوشته بود بر درب خانه اش که داخل نشود خانه شری دیگری گفت پس از کجا داخل شود زن تو

١١٧٤ ومن كلامه كذلك الدنيا دار من و الآخرة دار مقر فخدوار حكم الله من
مكركم لم يقركم ولا تهتكوا استاركم عند من لا يخفى عليه اسراركم واخرجوا قلوبكم
من الدنيا قبل ان يخرج منها ابدانكم فلما خلقتهم وفي الدنيا حبستم ان المرة اذا
هلك قال الملائكة ما قدم وقال الناس ما خلف الع.

١١٧٥ احتضر بعض المترفين وكان كلما قيل له قل لا اله الا الله يقول هذا البيت -
يا رب قائلة يوما وقد تعبت - اين الطريق الى حمام من جاب وسبب ذلك ان امرأة
عفيفة حسناء خرجت الى حمام معروض بحمام من جاب فلم تعرف طريقه وتعبت من
المشى فرأته رجلا على باب داره فسألته عن الحمام فقال هو هذا وأشار الى باب داره
فلما دخلت اغلق الباب عليها فلم اعرفت بمكره اظهرت كمال الرغبة والسرور وقالت
اشتر لنا شيئاً من الطيب وشيئاً من الطعام وعجل بالعود اليها فلما خرج واثقاً بها
برغبتهما فخرجت وتخلصت منه قال الشيخ في الكشكوكل فانظر كيف منعه هذه الخطية
عن الاقرار بالشهادة عند الموت مع انه لم يصدر منه الادخار المرأة بيته وعزمه على
الزنا فقط من دون وقوعه منه .

١١٧٤ - وازجملة كلمات على عليه السلام است كه دنيا محل عبور است وآخرت خانه ايست
قرارگاه پس توشه بردارید خدارحمت کند شمارا از محل عبور تان برای مقر و آسایشگاه تان.
وندرید پرده های خود را نزد کسی که مخفی نیست برا او اسرار شما و خارج کنید آرزو های قلبی
را پیش از دنیا پیش از آنکه خارج کنند از دنیا بدنه های شمارا زیرا شما برای دنیا خلق نشده اید
و دنیا محبس شما است: بدرس تیکه و قیکه مردی میمیرد ملائکه میگویند چه عماي مقدم داشته و
مردم میگویند چه ثروتی باقی گذاشت.

١١٧٥ - در کشكوك است که وقت احتضار دشوه رانی رسیده رچه باو گفته میشد بگو
لا اله الا الله شعری میخواند که مضمون آن چنین است افسوس بر آن ذنی که خسته شده بود و
میگفت کجا است راه حمام من جاب و قصة آن چنین است که ذنی بود بسیار عفیفه و با جمال از خانه
خارج شد برود حمامی معروف بنام من جاب و بلد نبود آنرا و خسته شده بود از راه رفتن دید
مردی را بر در خانه اش پرسید راه حمام را گفت آن مرد این است و خانه خود را نشان داد پس از
آنکه زن داخل شد و در راست فهمید یخدعه آن مرد را اظهار میل و رغبت کرد و گفت برو بخر برای
ما عطر و بوی خوش و چیزی از طعام و بر گرد و عجله کن مرداد مینان و وثوق پیدا کرد بمیل زن و
رفت پس زن هم فرصت یافت و از خانه خارج شد و خود را خلاص کرد شیخ فرموده به بین چگونه

١١٧٦ فی کشکول الشیخ کتب ملک الروم الی عبدالملک بن مروان یتهدده و یتوعده و یتحلف له لیحمل الیه مائة الف فی البحیر و مائة الف فی البر فاراد عبدالملک ان یکتب الیه جوابا شافیا فکتب الی الحجاج ان یکتب الی محمد بن الحنفیه بکتاب یهده فیه و یتوعده بالقتل و یرسل ما یجیبه به الیه فکتب الحجاج الیه فاجابه این المحنفیه ان الله تعالی فی کل يوم ثلاثة مائة و سنتين نظرة الی خلقه وانا ارجوان ينظر الی نظرة یمنعني یهامنک فبعث الحجاج کتابه الی عبدالملک فکتب عبدالملک ذالک الی ملک الروم فقال ملک الروم ما هذى منه ما خرج هذى الامن بیت النبوة ١١٧٧ وفي ذالک الكتاب قال بعض الملوك لوزیره یوماما احسن الملک لو كان دائمًا فقال الوزیر لو كان دائمًا وصل اليك ١١٧٨ وفي ذالک الكتاب قال بعض الملوك لبعض العلماء وقد حضر العالم الوفاة و اوص لعیالک الی "قال العالم استحیی من الله ان اوصی بعبد الله غير الله

بازداشت این گناه آن مرد را از قرار شهادت دمرگ با اینکه بجانب او در کاری مگر آنکه داخل کرد زن را در خانه اش و عزم داشت بر زنا فقط و هنوز واقع نشده بود ١١٧٦ - در کتاب کشکول شیخ نقل شده که نوشته پادشاه روم بعبدالملک بن مروان و تهدید کرده بود و قسم یاد کرده بود که اگر تن در نداد میفرستد صدهزار لشکر دریائی و صدهزار لشکر صحرائی: در مقام بر آمد عبدالملک بنویسد جوابی که کافی باشد پس نوشته بحجاج بنویسد کاغذی تهدید آمیز برای محمد حنفیه و او را تو عید بکشتن کند و هر چه جواب بدده بفرستد نوشته حجاج کاغذی بمحمد بن حنفیه پس جواب داد که خدای تعالی در هر روزی سیصد و هشت نگاهدارد بسوی مخلوقاتش و من امیدوارم که نظری کند خدا و حفظ کند خدا بسبب آن نظر مرا از تو و شر تو پس فرستاد حجاج کاغذ را بسوی عبدالملک و نوشته عبدالملک بعینه برای سلطان روم بعد نوشته پادشاه روم نیست این مطلب از تو و کسان تو و خارج نشده این مطلب مگر از بیت نبوت

١١٧٧ - و در آن کتاب است که گفت بعضی از سلاطین بوزیرش روزی که چه نیکو بود سلطنت اگر همیشه بود دائمی وزیر گفت اگر دائمی بود بتونمیر سید ١١٧٨ - و در آن کتاب است که سلطانی گفت بعضی که دمرگش بود نسبت بعیال واولادت بمن وصیت کن پس عالم گفت حیا میکنم از خدا که وصیت کنم به بنده خدا و عیالاتم را بخدا نسپارم و به بنده خدا بسپارم

١١٧٩ في الكشكول اودع تاجر من تجار نشابور جارية عند الشيخ أبي عثمان الحميري فوق نظر الشيخ عليهما و ما فاعشقها و شغف بها فكتب إلى شيخه أبي حفص الحداد بالحال فاجابه بأمره بالسفر إلى الرى إلى صحبة الشيخ يوسف فلما وصل إلى الرى و سئل الناس عن منزل الشيخ يوسف أكثر وأمن ملامته قالوا و كيف يسئل نقى مثلك عن بيت فاسق شقى مثله فرجع إلى نشابور و قص على شيخه القصه فامر به بالعود إلى الرى و ملاقات الشيخ يوسف المذكور فسافر مرة ثانية إلى الرى و سئل عن منزل الشيخ يوسف ولم يمال بدم الناس له و ازدرائهم بدقيل له انه في محللة الخماره فأتى إليه وسلم عليه فرد عليه و عظمه و كان إلى جانبه صبي بارع الجمال و إلى جانبه الآخر زجاجة مملوقة من شئي كأنه الخمس بعينه فقال لها الشيخ أبو عثمان ما هذا المنزل في هذه المحلله فقال إن ظالما اشتري بيوت أصحابنا و صيرها خماره ولم يحتاج إلى شراء بيته فقال ما هذا الغلام وما هذا الخمر فقال أما الغلام فولد من صلبى واما الزجاجة فخل فقال ولم توقع نفسك في مقام التهمه بين الناس فقال لسلا يعتقد ونفي ثقة أمين و يستودعونى

١١٧٩ - در کتاب کشکول نقل شده که امامت گذاشت مرد تاجر نشاپوری کنیزی فرزشیخ ابی عثمان حمیری افتاد نظر شیخ بر او روزی محبت آن کنیز در دل شیخ جاگرفت بشدت برای علاج آن نوشته با استفاده از حفص آهنگ استاد جواب داد و امر کرد او را به صاحب شیخ یوسف در ری حر کرت رفت بری و پرسید از محل شیخ یوسف بسیار ملامت کردند او را گفتند میرسد مرد پا کی مثل تو از خانه فاسق شقی بمثل او. پس بر گشت بنیشاپور و قصه راحکایت کرد با استاد خود استاد دستور داد به عود بسوی ری و ملاقات شیخ یوسف دو مرتبه سفر کرد بسوی ری و پرسید از منزل شیخ یوسف و این مرتبه اعتنای کرد بدمتم مردم و منع آنها تا گفتن منزل او در محله خماران است رفت و وارد شد بر شیخ یوسف وسلام کرد شیخ جواب داد و گرامی داشت اورا و بود در جانب اوجوان با جمالی و بجانب دیگر او شیشه پراز چیزی که گویا شراب است بعینه پس گفت شیخ ابو عثمان چرا منزل در این محله کردی گفت بدستیکه خرید خانهای این اطراف را ظالمی و شراب خانه کرده و احتیاج بخرید منزل من نداشته گفت این غلام کیست و این شراب چیست گفت اما غلام ولدم است و از صلب من است و اما شیشه پس سر که است شیخ گفت چرا خود را در مقام تهمت فرار دادی گفت برای اینکه مردم بمن معتقد نشوند و مراثقه ندانند تا کنیز انسان بامانت بمن بسیار نداتا مبتلى شوم بحث آنها: پس گریه کرد ابو عثمان گریه شدیدی و دانست که راست گفته استادش

جواریهم فابتلى بجههٔ فیکی ابو عثمان بکاء اشیدیداً و علم صدق شیخه
 ۱۱۸۰ فی کشکول الشیخ و قف اعرابی علی قبر عبد الملک واذاً بعض خدامه بیکی
 علی قبره ويقول ماذا القینا بعدك فقال الاعرابی اما انه لونطق لاخبرك انه لقى اشد
 مما لقيتم .

۱۱۸۱ وفي ذالک الكتاب سئل بعض الزهاد عن مخالفۃ الملوك والوزراء ف قال
 من لا يخالف لهم ولا يريد على المكتوبة افضل عند نامن يقوم الليل ويصوم النهار ويحج
 ويجاهد في سبيل الله ويخالف لهم ۱۱۸۲ وفي ذالک الكتاب سئل امير المؤمنین ع ع
 بعض اصحابه فقال يا امير المؤمنین هل نسلم على مذنب هذه الامة فقال ع ع
 للتوحيد اهلا ولا ترا اهلا للسلام ۱۱۸۳ سئل بعض الرهبان متى عيدهم فقال يوم لانصى
 فيه الله سبحانه فذالک عيدهنا ۱۱۸۴ قال او على الدقاوقدسئل عن الحديث المشهور
 من تواضع لغنى ذهب ثلثادينه ان المرء قبله واسانه وجوارحه فمن تواضع لغنى

۱۱۸۰ - در کتاب کشکول نقل کرده که استاد عربی سر قبر عبد الملک و ناگاه دید بعضی از
 کسان او گریه میکنند بر قبر او و میگویند چه ستم هائی بمارسید بعد از تو اعرابی گفت بدانید
 که اگر از زبان بگشاید و صحبت کنده را یعنی خبر خواهد داد که آنچه او یافته و بر او شده سخت تر
 است از آنچه بر شما شده

۱۱۸۱ - و در آن کتاب است که پرسیده شد بعضی از زهاد از خلطه و آمیزش باملوک و
 سلاطین و وزراء گفت هر کس آمیزش نکند بسلاطین و وزراء و عملی هم جز واجبات انجام
 ندهد بهتر است پیش ماز کسیکه شب نماز بخواند و روز روزه باشد و حجج کند وجهاد کند در راه
 خداو آمیزش کند با آنها

۱۱۸۲ - و در آن کتاب است پرسید از امیر المؤمنین (ع) بعض از اصحاب که آیا سلام کنیم
 بر گنہ کاران از این امت فرمود خدا او را برای افراد بتوحید اهل میداند و تو برای سلام اهل
 نمیدانی

۱۱۸۳ - پرسیده شد از رهبانی که عید شما کی است گفت روزی که معصیت خدای متعال
 نکنیم آن روز عیدما است

۱۱۸۴ - از ابو علی دقاق پرسیده شد از حدیث مشهور که هر که تواضع کند برای غنی دو
 ثلث دینش از بین میروند گفت مرد بقلب است وزبان و اعضاء هر که تواضع کند بزبان و اعضاء
 دوثلث دین او از بین میروند و هر که تواضع کند بقلبش میروند از بین تمام دین او

بلسانه وجوارحه ذهت ثلاثادينه فان تواضع بقلبه ايضاً ذهب دينه كله .

١١٨٥ في الكشكول عن كتاب الزيارات لمحمد بن احمد بن داود القمي ره ان
اباحمة الشمالي قال للصادق علیه السلام ان رأيت اصحابنا يأخذون من طين قبر الحسين علیه السلام
يستشفون به فهل في ذلك شيء مما يقولون من الشفاء فقال علیه السلام يستشفى ما بينه وبين
القبر على رأس اربعاء اميال و كذلك قبر رسول الله والحسين و كذلك قبر الحسن و علي و محمد
فخدمتها فانها شفاء من كل سقم وجنة مما يخاف ثم امر بتعظيمها واخذها باليقين
بالبرء وبختها اذا اخذت ١١٨٦ وعن الكتاب المذكور عن الصادق علیه السلام من اصابعه لعلة
لاتداوى فتداوى بطين قبر الحسين علیه السلام تكون العلة الا ان يكون العلة السام
١١٨٧ وعن الكتاب المذكور روى ان الحسين علیه السلام اشترى النواحي التي فيها قبره من
اهل نينوا والغاضر بستين ألف درهم و تصدق بها عليهم و شرط ان يرشدو الى قبره و
يضيفوا من زاره ثلاثة أيام وقال الصادق علیه السلام الحسين علیه السلام الذي اشترا يده اربعاء
اميال فهو حلال لولده و مواليه و حرام على غيرهم من خالفهم وفيه البركة .

١١٨٥ - در کتاب کشكول نقل شده از کتاب زيارات محمد بن احمد بن داود قمي که ابو حمزه
شمالي گفت بامام ششم (ع) که ديدم اصحاب ما اماميه ميگيرند از خاک قبر سيد الشهداء (ع) و
استشفا ميچويند آیاين اصلی دارد که ميگويند در آن شفاهست امام (ع) فرمود استشفا ميشود
از قبر مطهر تا چهار ميل و همين طور قبر رسول خدا و همين طور قبر حسن مجتبی و علي بن الحسين
ومحمد بن علي پس ای باحمه بگير از اينها بدرستيکه اين خاکها دواي هر درديست و سپر يست
از هر چه ترسيده شود از آن بعد امور فرمود بتعظيم آن و گرفتن آن بایقين ببهبودی و امر فرمود
كه وقتی گرفتی به بند محکم آنرا

١١٨٦ - و در کتاب مذکور است از امام ششم (ع) که هر کس برسد با دردی که قابل
عالج نباشد پس استشفا بجويid بخاک قبر حسین عليه السلام خدا شما ميدهد آن درد را مگراینكه
آن در دسام باشد (يعني مرگ)

١١٨٧ - و در کتاب مذکور است که سيد الشهداء عليه السلام خريدا طراف قبر شريف را از
اهل نينوا و غاضر يه بشصته زار درهم و صدقه داد آنها بشرط آنکه راهنمائي کنند بقبر شريف
و مهماني کنند زوار را تاسه روز و فرمود امام ششم عليه السلام که حرم سيد الشهداء (ع) که خريده
است حضرت آنرا چهار ميل در چهار ميل است و تصرف در آن حلال است برای اولادش و دوستانش
حرام است بر غير آنها از کسانی که مخالف هستند و در آن زمین است بر کت

١١٨٨ في الكشكوك قال شخص لاخر جئتكم في حويجة فقال اقصد بهار جيلا
 ١١٨٩ وقال شخص آخر جئتكم في حاجة صغيرة فقال دعها حتى تكبر ١١٩٠ وفي ذلك الكتاب ان معاوية قال لجارية بن قدّامه ما كان اهونك على قومك اذ سموك جارية فقال وما اهونك على قومك اذ سموك معاوية و هي الاشي من الكلاب قال اسكت لام لك قال ام لي ولد تنسى اما والله ان القلوب التي ابغضناك بهالبين جوانحنا والسيوف التي قاتلناك بحالى ايدن يا انا لا تملكونا قهر او لا تهلكنا عنوة ول يكنك اعطيتني عهد او ميثاق او اعطيتني سمعا طاعة فان وفيت لنا في تلك وان فزعت الى غير ذلك فانا قد تركتنا و رأينا راجلا شداد او سنة حدادا فقال معاويه لاكثر الله مثلك في الناس يا جارية قال قل معروفا فافان شر الدعاء محظوظ باهله ١١٩١ وفي ذلك الكتاب في الحديث لا تيرك الناس شيئا من امر دينهم لاستصلاح دينهم الفتح الله عليهم ما هو اضر منه .

١١٨٨ - در کتاب کشکول نقل شده که شخص بدیگری گفت آمدہام بجهة حاجة کوچکی گفت برو بخواه از آدم کوچکی
 ١١٨٩ - و در همان کتاب است که گفت شخص بدیگری که آمدہام بجهة حاجت کوچکی گفت بگذار تا بزرگ شود

١١٩٠ - و در همان کتاب است که معاویه گفت بجارية پسر قدامه که تو چقدر سبک بوده در نظر طایفه ات که اسم توراجاریه گذاشته اند جواب داد که تو چقدر سبک بوده که نام تو را معاویه گذاشته اند و حال آنکه معاویه اسم سگ ماده ایست معاویه گفت ساکت باش مادری برای تو نباشد گفت برای من مادری هست که زائیده مرد آگاه باش دلهایی که بآن دلهای تو را داشمن داریم در جوف ماباقی است و آن شمشیر هایی که جنگیدیم به آنها با تو در دست ما است و تو نمیتوانی سلطنت کنی بر ماجبر او نمیتوانی از بین بیری مارازورا و لیکن ما با تو عهدی بستیم و تو بما اطمینان دادی و ما بتقدیم سرتسلیم اگر وفا کردی ما وفا میکنیم بلکه خود و اگر منحرف شدی بدرستیکه ما واگذار کردیم پشت سر خود مردان سخت و محکمی و نیزه های آهنینی تیز معاویه گفت خدا زیاد نکند مثل شما شجاعانی در میان مردم ای جارية : گفت ای معاویه کلام معروف وغیر ذشت بگو بدرستیکه عاقبت کلام بد بگوینده عاید خواهد شد
 ١١٩١ - و در آن کتاب است که واگذار نمیشود چیزی از امر دین بجهت اصلاح امر دنیوی همگر آنکه باز شود و خدا باز کند امر دیگری که ضرر آن بیش باشد از آنچه در مقام اصلاح آن بر آمده

١١٩٢ فی الكشکول فی الحدیث لا يکمل ایمان المرء حتی یکون ان لا یعرف اجل الیه من ان یعرف **١١٩٣** وفيه ايضاً من التوراة من لم یرض بقضائی ولم یصبر على بلائی ولم یشکر نعمائی فلیتخدرباًسوائی - من اصبح حزیناًعلى الدّنیا فکانمااصبح ساختاعلیٰ - من تواضع لغنى لاجل غناه ذهب ثلثادینه - یابن آدم مامن یوم جدید الاویأتأتی اليك من عندی رزقك ومامن ليلة جديدة الاوتاقي الى الملائكة من عندك بعمل قبیح خیری اليك نازل وشركاليٰ صاعد - یابنی آدم اطیعوني بقدر احتیاجکم الىٰ - واعصونی بقدر صبرکم على النار - اعملو الدّنیا کم بقدر لبیکم فیها - و تزود والآخر تکم بقدر مکیکم فیها یا بنی آدم زارعونی وعاملونی واسلفونی ارجحکم - عندی مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشريابن آدم اخرج حب الدّنیا عن قلبك فانه لا یجتمع حبی وحب الدّنیا فی قلب واحد ابدا - یابن آدم اعمل بما امرتك وانته عما نهیاك اجعلك حیاً لاتموت ابدا یابن آدم اذا وجدت قساوة فی قلبك وسقما فی جسمك ونقیصة فی مالك وحریمة فی رزقك فاعلم انک قد تکلمت فيما

١١٩٢ - در کتاب کشکول نقل شده حدیثی که کامل نیست ایمان مردمگر آنوقتی که شناخته نشود دوست ترداشته باشد ازینکه شناخته شود

١١٩٣ ونیز در آن کتاب است که نقل شده از تورات هر کس راضی نشود بقضاء من وصبر نکند بر بلاء من وشکر نکند نعمت های مرا اپس اختیار کند خدائی سوای من - هر کس صبح کند مغموم بردنیا بمثل این است صبح کرده ساختاً بر ذات مقدس من و هر کس فروتنی کند بینی بجهت غنایش ازین میرود دو ثلث دینش ای پسر آدم هیچ روزی نیست که تازه باشد مگر آنکه میآید از نزد مارزق تو و هیچ شبی نیست که تازه باشد مگر آنکه میآید ملائکه از نزد تو بسوی من باعمر زشت خیر ما بسوی تو نازل است و شر تو بسوی ماصاعد ای پسر آدم اطاعت کن مارا بقدر احتیاجت بمن و معصیت کن مارا بقدر طاقت تو بر آتش کار کنید برای دنیاتان بقدر ماند تنان در دنیا و تو شه بردارید برای آخر تنان بقدر مکث شمارد آخرت ای پسر آدم بقانون مزارعه و مضاربه رفتار کنید یعنی سرمایه از من زمین و آب از من عمل از شمامن ربع و ثم میدهم بشمارد نزد من است از خیرات چیزی که چشم تو ندیده و گوش تو نشنیده و خطور نکرده بهیچ قلب بشری ای پسر آدم خارج کن علاقه دنیارا از قلبت بدرستیکه جمع نمیشود حب من وحب دنیادر دلی هیچگاه - ای پسر آدم عمل کن با نچه دستور داده ام بتتو ترک کن آنچه را که نهی کرده ام تو را از آن تاقرار دهم توارز نده که مر گی در آن نباشد هر گز - ای پسر آدم هر گاه یافتد

لایعینک یا بن آدم اکثر من الزادفا الطریق بعید و خفف الحمل فالصراط دقیق و
اخلس العمل فان التقاد بصير و اخر نومک الى القبور و فخرک الى المیزان ولذاتک
الى الجنه و کن لی اکن لك و تقرب الى^{۱۱۹۴} بالاستهانة بالدنيا تبعد عن النار یا بن آدم
لیس من انکسر مرکبہ وبقی علی لوح فی وسط البحر باعظم مصيبة هنکلا^{۱۱۹۵} ک من
ذنبک علی یقین و من عملک علی خطر^{۱۱۹۶} قال الاخفیف بن قیس سهرت لیله فی
طلب کلمة ارضی بهاسلطانی ولا سخط بها ربی فما وجدتها.

^{۱۱۹۵} قال بعض الوعاظ لبعض الخلفاء لوعنت شربة من الماء مع شدة عطشک
بم کنت تشریها قال بنصف ملکی قال فان احتسبت عند البول بم کنت تشریها قال با
النصف الآخر قال فلا يغرنك ملك قيمة شربة ماء وبولة^{۱۱۹۶} في الكشكول عن
كتاب صفات العارفين ان ابن مسعود قال قار رسول الله^{صلی اللہ علیہ و آله و سلّم} لیائین علی الماس زمان لا یسلم

قسواتی در دلت و مرضی در جسمت و نقیصه در مالت و محروم شدی در رزقی پس بدان که تو صحبت
کردی در باره چیزی که بتومر بوط نبوده – ای پسر آدم زیاد توشه بردار زیرا که راه طولانی
است و سبک گردان بار راز برآ که پل صراط باریاک است و خالص کن عمل را زیرا که تفحص کننده
ینداشت و بتا خیر ینداز خوابت را تابقیر: و فخر و میهات را تامیزان و کیف ولذت را تابهشت و
تورعایت کن حق ما رامانیز رعایت میکنیم تو را و نزدیک بشو بما بسبک شمردن دنیا تا دور
شود از تو آتش جهنم – ای پسر آدم نیست آنکسیکه شکسته مر کب او و با قیمانده بر تخته
پاره در وسط دریا مصیبتش بیش از تو برای آنکه تو برقین هستی از گناهت و از عملت
در خطری

^{۱۱۹۴}- اخفیف بن قیس گفت شب را تابصیر نخوایدم و گشتم در طلب کلمه که راضی کنم
بان پادشاه را و بغضب در نیاید خدا و پروردگارم نیاقم چنین کلمه

^{۱۱۹۵}- در کشكول است که گفت و اظلى بخلیفة اگر بتوسد شربت آبی باشدت عطش
بچقدر حاضری شربت آبی بخیری و خود را از هلاکت بر هانی گفت بنصف سلطنتم – گفت اگر
جبس بولشوی بچقدر حاضری رفع کنی حضرت را و بول کنی گفت بنصف دیگر از سلطنتم گفت
پیا گول نخوری بیگ سلطنتی که قیمت آن یگ شربت آب باشد و یک بولی

^{۱۱۹۶}- و در آن کتاب است از کتاب صفات العارفين براینکه ابن مسعود گفت فرموده
است رسول خدا (ص) هر اینه می آید بر مردم زمانیکه سالم نمیماند برای صاحب دین دینی مگر
آنکه فرار کند از قله بقله و از سوراخی مثل رو به نسبت بحفظ بچهایش از ترس
در نده گان گفتند چند زمانی خواهد بودیا رسول الله فرمود زمانیکه نرسد بمعیشت کسی مگر بمعصیت

لذى دين دين الامن يفر من شاهق الى شاهق ومن جحر الى جحر كالشعلب باشبالة قالوا
ومتى ذالك الزمان قال اذا لم تقل المعيشة الا بمعاصى الله عزوجل فعند ذالك حلت العزو به
قالوا يارسول الله اما امرتنا بالتزويج قال بلى ولكن اذا كان ذالك الزمان فهلاك الرجل
على يد ابويه فان لم يكن لها بوان فهلاك كه على يد زوجه و ولده فان لم يكن له زوجة
ولد فهلاك كه على يد قابته وجيرانه قالوا وكيف ذالك يارسول الله عليه وآله قال يعيرونه
بضيق المعيشة ويكلفونه مالا يطيق حتى يوردونه موارد المهملة

١١٩٧ وفي ذالك الكتاب نقل من الكشاف كتاب يعقوب الى يوسف بعد امساكه
اخاه الصغير باههام انه سرق من يعقوب اسرائيل الله بن اسحق ذيبيح الله ابن ابراهيم
خليل الله الى عزيز مصر اما بعد فاما اهل بيته موكل بنا البلاء اما جدي فشدت يداه و
رجلاه ورمى به في النار ليحرق فنبجاه الله وجعلت عليه النار بردا وسلاما واما بي فوضع
السكن على قفاه ليقتل ففداء الله واما انا فكان لى ابن وكان احب اولادي الى فذهب

خدای عزوجل ودر آن زمان است که عزوبت حلال میشود گفتند يارسول الله آیا امر نفرمودی
ما را بازدواج فرمود چرا و لیکن آن زمان هلاکت مرد بدبست پدر و مادر خواهد بود اگر نباشدند
پدر و مادر هلاکت مرد بدبست زن و فرزند خواهد بود و اگر نباشد برای او زن و فرزند هلاکش
برید خویشان و همسایگان خواهد بود گفتند چگونه خواهد بود يارسول الله (ص) فرمود سرزنش
میکنند او را بینگی میعیشت و وادار میکنند او را بیما فوق طاقتش تاوارد کنند او را در مواد دیکه
باعث هلاکت است

١١٩٧ - و در همان کتاب نقل شده از کشاف کاغذی که يعقوب بسوی یوسف نوشته بعد
از آنکه نگه داشته بود برادر کوچکش را بتهمت دزدی - از طرف يعقوب اسرائیل الله پسر
اسحق ذیبيح الله پسر ابراهیم خلیل الله بسوی عزیز مصر اما بعد پس ما اهلیتی هستیم که موکل
است بما بلا: اما جدمن بسته شد دودست و دوپای او و انداخته شد در آتش که سوخته شود و قرار
داد خدا آتش را بر او سردو سلامت و اما پدرم گذاشته شد کاربدگلوی او که کشته شود فدا
فرستاد برای او خدای متعادل: و اما من برای من پسری بود که محبوب ترین اولاد من بود
بردند او را برادرها یش بصرحا و بعد آوردند پیراهن او را برای من آلوده بخون و گفتند
او را گرگ خورده پس دوچشم من بر اثر گریه او از بین رفت: و بعد بود برای من پسری
که برادر مادری آن پسرم بودو این پسرمایه تسلی دل من بود پس بردند او را بعد بر گشتند

به اخوته الى البريه ثم آتوني بقميصه ملطخاً بدمه و قالوا قد اكله الذئب فذهبت عيناي من بكائي عليه ثم كان لي ابن وكان اخاه من امه و كنت اسلبي به فذهبوا به ثم رجعوا وقالوا انه سرق و انك حبسه لذا لك وانا اهل بيت لانسرق ولا نلسارقا فان رددته على والادعوت عليك دعوة تدرك السابع من ولدك والسلام قال في الكشاف فلما قرأ يوسف الكتاب لم يتمالك وبكي وكتب في الجواب اصبر كما صبر واظفر كما ظفروا .

۱۱۹۸ من كلام امير المؤمنين عَلَيْهِ الْحَمْدُ وَجَهْلُ الْمُرءِ بِعِيُوبِهِ بِمِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ فِي
الكشكول قال حبر من بنى اسرائيل في دعائه يارب كم عصيتك ولا تعاقبني فاوحي الله
الي نبي من انباء زمانه قل لعيدي كم اعاقبك ولا تدرى الم اسلبك حلاوة مناجاتي
۱۲۰۰ وفي ذاك الكتاب دخل سفيان الثورى على ابي عبد الله عَلَيْهِ الْحَمْدُ وَقَالَ عَلَّمْنِي يابن
رسول الله ماعلمك الله فقل عَلَيْهِ الْحَمْدُ إِذَا تَظَاهَرَتِ الذُّنُوبُ فَعَلَيْكَ بِالْاسْتِغْفَارِ: وَإِذَا تَظَاهَرَتْ

وگفتند سرت کرده و تو او را حبس کردی بجهت سرقت و حال آنکه ماخانواده هستیم که
سارق نیستیم و سارق از ما متولد نمیشود اگر بر گردانیدی بمن خوب والانفرین میکنم که
دامن گیر هفت پشت از اولادت بشود والسلام صاحب کشاف گفته پس از آنکه خواند یوسف
کاغذ را نتوانست خود را حفظ کند و گریه کرد و نوشت در جواب صبر کن آنطوریکه اجاد است
صبر کردن فائق میشوی آنطوریکه آنها فائق شدند .

۱۱۹۸ - از جمله کلمات امير المؤمنين ع است جهالت مرد بعيوبش از گناهان كيده
است .

۱۱۹۹ - در کتاب کشكول نقل شده که عابدی از بنی اسرائیل در دعاء خود میگفت
خدایا تاکی معصیت کنم تورا و توعقاهم نکنی پس وحی فرستاد خدا بسوی پیغمبران
زمانش که بگو به بندۀ ما چقدر عقاب کنم تورا و تونفهمی آیا نگرفتم من از توشیرینی
مناجاتم را .

۱۲۰۰ - و در همان کتاب است که وارد شد سفیان ثوری بر امام ششم ع و گفت بیاموزای
فرزند رسول اخدا بمن آنچه بتو آموخته است خدا حضرت فرمود هر گاه روآورد بتو گناه
پس بر تو باد باستغفار و هر گاه روکرد بتونعمت ها پس بر تو باد بشکر گذاری و هر گاه روکرد
بتوجهوم و غموم پس بگو لا حول ولا قوّة الا بالله پس خارج شد سفیان و میگفت سه کلمه و چه
سه کلمه .

النّعم فعليك بالشّكر : و اذا تظاهرت الغموم فقل لا حول و لا قوّة الا بالله و خرج سفيان وهو يقول ثلاث واى^١ ثلاث ١٢٠١ لبعض الاكابر ما و هب الله لامرء هبة احسن من عقله و ادبه هما جمال الفتى فان فقد افتقده للحياة اجمل به عن النبي ﷺ مارأى الشّيطان في يوم هو صغر ولا ادحر ولا اصقر ولا اغيب عنه من يوم عرفة و يقال ان من الذّنوب ذنو باليكفرها الا الوقوف بعرفه

١٢٠٣ ديلمي وروى عن ذى النون المصرى انه قال وجدت فى صخرة فى البيت المقدس مكتوب كل خائف هارب : وكل راج طالب : وكل عاص مستوحش وكل طائع مستائن : وكل قانع عزيز : وكل طالب ذليل : فنظرت فإذا هذا الكلام اصل لكل شيئاً وكان يقول يقدر المقدّرون والقضاء يضحك منهم ١٢٠٤ مجموعة ورام قيل لما طلب الحجاج عمران بن حطان فهرب من بين يديه حتى لحق بالشام وهو مستخف فاستضاف بروح بن زناح الجذامي وانتسب إلى الاخذ و كان روح من يقف على رأس

١٢٠١ - بعضی از بزرگان گفته‌اند عطا نفر موده است خدا بمردی عظیمه‌ای نیکوترا از عقل و ادب و این دو جمال جوان مرد است و اگر این دورا فاقد شد فقد اتش همچه کسی بهتر است از وجودش .

١٢٠٢ - روایت شده از رسول‌اللّه^ص فرمود دیده نشده شیطان هیچ‌روزی کوچک‌تر و دمغ‌تروق‌قیرتر و خشم‌ناک‌تر از روز عرفه و گفته شده است که بعضی از گناهان گناهانی است که محو نمی‌کند آنرا چیزی مگر وقوف بعرفات

١٢٠٣ - در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده از ذی النون مصری که گفت یافتم در بیت المقدس سنگی که بر آن نوشته بود هر کس بترسد فرار می‌کند : و هر امیدواری طلب می‌کند : و هر عصیان کننده متوجه است و هر مطیعی مأنوس است و هر قانعی عزیز است و هر طالب وطبع کننده ذلیل است پس نگاه کردم و دیدم این کلام ریشه و اصل هر چیزیست : و می‌گفت تدبیر می‌کنند تدبیر کنند گان و قضاوقدار می‌خنند با نهایا .

١٢٠٤ - در کتاب ورام است که گفته شده حجاج عمران بن حطان را تعقیب کرد و او گریخت از دست رس حجاج تابشام رسید و پنهان بود پس بهمانی وارد شد بهمان خانه روح بن زناح الجذامي و عمران منسوب بود بطائقه از دور روح بود از کسانیکه مستحفظ عبد‌الملك بودند و عبد‌الملك در شبی بیان آورد این شعر را اني لاذ كره حيناً واحبه : الى آخر و گفت عبد‌الملك دوست داشتم که میدانستم گوینده این شعر را و میدانستم در باره که گفته شده پس روح بر گشت

عبدالملك فذكر عبد الملك في بعض الليالي هذه الآيات انى لاذ كره حينا واحسبيه . او في البرية عند الله ميزانا الخ فقال عبد الملك والله انى احب ان اعرف قائل هذه الآيات وفي من قيلت فرجع روح الى داره وكان من عادته ان يدخل الى اضيفه قبل ان يدخل الى اهله فذكر لهم ان عبد الملك ذكر الليلة هذه الآيات واحد ان يعرف قائلها وفي من قيلت فقال عمران بن حطان لكن والله اعرف قائلها وفي من قيلت وهذه عمران بن حطان يمدح بها عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله قاتل على بن ابي طالب كَلِيلُ الْجَنَاحِ فرجع روح الى عبد الملك فقال ان عندي رجال من الاذد فقال انى اعرف قائلها - و في من قيلت هذه لعمران بن حطان و انشده بعض انشاداته فقال والله ان اللغة لغة عدنانية و انى لاظنه عمران بن حطان ارجع اليه فان كان هو هو فقل له ان امير المؤمنين يخيرك واحدة من ثلاث امان يكتبك في صحابته او يكتب لك اما نامن الْحِجَاجُ او يعطيك المال ما اجبت فرجع اليه فسأله من هو فامتنع عليه فلما السُّحْ عليه قال على شرطان تعطيني العهد انك لا تمنعني اذا اردت الخروج من عندك فاعطاها فقال ان اعمرا بن حطان فقال ان امير المؤمنين يخيرك واحدة من ثلاث فذكره فقال امان يَعْطِينِي

بخانه اش وعادت او براين بود که اول وارد میشد بر مهمن هایش و بعدمیرفت پیش اهلاش چون بر مهمن ها وارد شد گفت بهمها که عبد الملك امشب خواند این اشعار را و دوست داشت که بشناسد گوینده آنرا و دوست داشت که بداند در باره که گفته شده : پس عمران بن حطان گفت بخدا قسم من میشناسم گوینده آنها را و میدانم در باره که گفته شده : این آیات مال عمران بن حطان است که در باره عبد الرحمن پسر ملجم لعنه الله گفته شده که قاتل و کشنده علی بن ابی طالب عليه السلام است پس فورا بر گشت روح بسوی عبد الملك و گفت نزد من مردیست از طائفه ازدو گفت که من میشناسم گوینده این آیات را و میدانم در باره که گفته شده : و گفت این شعر را عمران بن حطان گفته و بعض دیگر از اشعار او را خواند عبد الملك گفت بخدا قسم این لغت عدنانی است که از طائفه ازد میباشد و گمان میکنم او خود عمران بن حطان باشد بر گرد بسوی او اگر خود او باشد بگو امير المؤمنين مخیر میکند تورا بیکی از سه چیز : یا اینکه قرار دهد تورا جزء خواص خود : یا بنویسد برای تو امانی از حجاج : یا بتو بدهد مال به راندازه که بخواهی : پس بر گشت بسوی عمران و گفت تو که هستی عمران امتناع کرد از معرفی خود پس از اصرار گفت معرفی میکنم بشرط اینکه با من عهد کنی که اگر خواستم بروم

فلا حاجه في ما لمواما ان يكتبني في صحابته فهو الله ما فارقهه الا في الله ولكن ان اعود اليه حتى يعود الى الله واما ان يكتب لي امانا من الحجاج فلئن اكون آمنا من الله احب الى من ان اكون خائفا من الله آمنا من الحجاج فرجع الى عبد الملك فاخبره فقال انك تعود فلا تلقاه فرجع فلام يره .

١٢٠٥ عن امالي الصدوق قال قيس بن عاصم وفت مع جماعة من نبی تمیم الى النبی ﷺ فدخلت وعنده الصصال بن الداهمس فقلت يا نبی الله عظنا موعظة تتفع بها فانا قوم نعبر في البر به فقال رسول الله ﷺ يا قيس ان مع العزلا وان مع الحیوة موتا وان مع الدنيا آخرة وان لكل شيء حسيبا وعلى كل شيء رقيبا وان لكل حسنة ثوابا ولكل سيئة عقابا ولكل اجل كتابا وان لا بد لك يا قيس من قرين تدفن معك و هو حی و تدفن معه وانت میت فان كان كريما اكرهك وان كان ليئما اسئاك ثم

از خروج من جلوگیری نکنی پس از دادن عهد و پیمان گفت من عمران بن حطان هستم : پس گفت امیر المؤمنین مخیر کرده تو را بیکی از سه چیز ویبان کرد برای او : عمران گفت اما اینکه بمن مال بدهد مرا حاجتی درمال او نیست و اما اینکه مراجعت صاحب خود قراردهد بخداقسم جدا نشدم از او مگر برای خدا و بر نمیگردم بسوی او تا اینکه بر گردد او بسوی خدا و اما اینکه بنویسد برای من امانی از حجاج هر اینه اگر من بوده باشم این از خدا دوست تر دارم از اینکه بوده باشم ترسان از خدا و این از حجاج پس بر گشت بسوی عبد الملك و باو خبرداد پس گفت عبد الملك تو برمیگردی و ملاقات نمیکنی او را رجوع کرد بخانه ندید او را .

١٢٠٤ - و از کتاب امالي صدوق نقل شده که قيس پسر عاصم گفت وارد شدم با جماعتي از بنی تمیم بر رسول خدا من و زند آنحضرت بود صصال پسر الداهمس گفتم ای رسول خدا موعظه کن مارا یک موعظه که مستفید بشویم و نفع بیریم از آن زیر اما طایفة هستیم که بادیه نشین هستیم فرمود رسول خدا من یاقیس بدرستیکه با هر عزت ذاتی است و با هر زندگانی مرگی است و با دنیا آخرت است و برای هر چیزی محاسبی است و بر هر کاری رقیبی است و از برای هر حسنثوابی است و از برای هر گناهی عقابی است و برای هر اجلی وقتی است محدود : و بدانکه ناچار است برای توانی قيس از قرینی که دفن شود با تو او زنده است و دفن شوی تو با او و تو مرده باشی اگر آن قرین نیک باشد ثم بخشد تو را و اگر بد باشد ضرر رساند بتو و بعد محشور نشود مگر با تو و مبعوث نشوی مگر با او و تو پرسیده نشوی مگر ازا پس

لایحشر الامعک و لاتبعث الامعنه ولا تسئل الاعنه فلاتجعله الاصالحا فانه ان صلح آنست
بهوان فسد لا تستوحش الامنه وهو فعلك .

١٢٠٦ طرائف الحكم عن امامي الصدوق عن يونس بن ظبيان عن الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام انه قال الاشتهر بالعبادة ربيه ان ابي حدثني عن ابيه عن جده عن علي عليهما السلام ان رسول الله عليهما السلام قال اعبد الناس من اقام الفرائض واسخى الناس من ادى ذكوة مالهوا زهد الناس من اجتنب الحرام : واتقى الناس من قال الحق فيما هو عليه : واعدل الناس من رضى للناس ما يرضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه : واكيس الناس كان اشد ذكرا للموت : واغبط الناس من كان تحت التراب قدامن من العذاب ويرجو الثواب واغفل الناس من لم يتغطى بتغيير الدنيا من حال الى حال : واعظم الناس في الدنيا خطراً من لم يجعل للدنيا عنده خطرها واعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه واسجع الناس من غالب هواه : و اكثر الناس قيمة اكثراهم علماء : واقلهم قيمة اقلهم علماء : واقل الناس راحته البخييل : وابخل الناس من بخل بما افترض الله عزوجل عليه .

قرارمه او را مگر نیک ذیرا که اگر او نیک باشد انس تو با اوست و اگر بدشد و حشتنداری مگر از او و آن عمل تو است .

١٢٠٥ - در کتاب طرائف الحكم از امامی صدوق نقل شده که يونس بن ظبيان گفت امام ششم ع فرمود بدرستیکه شهرت بعبادت ریبه است و فرمود بدرستیکه پدرم حدیث کرد برای من از اجداد بزرگوارش از امیر المؤمنین عليه السلام که رسول خدا من فرموده است عابدترین مردم کسی است که ادا کند واجبات را و سخنی ترین مردم کسی است که ادا کند ذکوړ ماشدا: و زاهدترین مردم کسی است که دوری کند از حرام : و با تقوی ترین مردم کسی است که بگوید حق بنفع او باشد یا بضرر او : و عادل ترین مردم کسی است که می پسندد برای مردم آنچه برای خود می پسندد و بدید بداند برای مردم آنچه برای خود بدید بداند: وزرنگ ترین مردم کسی است که بیشتر یاد مرگ کند : و مورد غلطه کسی است که ذیر خاک رفته و این من از عذاب باشد و امید ثواب داشته باشد : و غافل ترین مردم کسی است که پندتگیرد بتغییرات دنیا از حالی بحالی: و عظیم ترین مردم در دنیا از جهت ارزش کسی است که برای دنیا پیش او ارزشی نباشد : و عالم ترین مردم کسی است که بیفزاید علم مردم را بر علم خود: و شجاعترین مردم کسی است که بر نفس خود غالب شود : و زیاده تر از همه مردم از جهت قیمت کسی است که علمش زیادتر باشد .

وأولى الناس بالحق أعلمهم به: وأقل الناس حرمة الفاسق: وأقل الناس وفاء الملوك: وأقل الناس صديقاً للملوك: وأفقر الناس الطمع: واغنى الناس من لم يكن لمحرص اسيراً: وأفضل الناس إيماناً أحسنهم خلقاً: وأكرم الناس اتقاهم: وأعظم الناس قدرها من ترك مالاً يعنيه: وأروع الناس من ترك المرأة وإن كان محقاً: وأقل الناس مرّة من كان كان باهلاً: وأشقي الناس الملوك: وامقت الناس المتكبر: وشدّ الناس اجتهاضاً من ترك الذنوب: واحكم الناس من فرّ من جهال الناس: واسعد الناس من خالط كرام الناس: واعقل الناس أشدّهم مداراة للناس وأولى الناس بالتهمة من جالس أهل التهمة: اعنتي الناس من قتل غير قاتلها أو ضرب غير ضاربها: وأولى الناس بالعفو أقدرهم على العقوبة: وأحق الناس بالذنب السفيه المغتاب: وأذلّ الناس من اهان الناس: وأحزم الناس أكظمهم وأصلاح الناس أصلحهم للناس: وخير الناس من انتفع به الناس

١٢٠٧ في الفينة عن أبي جعفر ع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن ملكاً من الملائكة

وأولى مردم بحق عالمترین آنها است بحق: و کوچکترین مردم از جهة حرمت فاسق است و کوچکترین مردم از جهة وفاء پادشاهان هستند: و کمترین مردم از جهة رفاقت سلاطین هستند و قمیر ترین آدم باطعم است: و غنی ترین مردم کسی است که اسیر حصن نباشد و برتراند همه کس از جهت ایمان نیکو خلق ترین آنها است: و گرترین مردم باقتوی ترین آنها است: و بزرگترین مردم از جهت قدر کسی است که واگذارد چیزی را که با او ارتباط ندارد: و خدا ترس تر از همه کسی است که ترک کند خودنمایی در گفتار ولو بحق باشد و کوچکترین مردم از جهة مررت کسی است که دروغ گو باشد: و شقی ترین مردم سلاطین هستند و محروم ترین مردم متكبرین هستند و باجهدترين مردم کسی است که ترک کند معاصی را: و داناترین مردم کسی است که فرار کند از جهال مردم: و باسعادة ترین مردم کسی است که آمیزش با کرام مردم داشته باشد: و عاقل ترین مردم کسی است که بیشتر بامر مردم مدارکند: و نزدیگترین مردم بتهمت کسی است که همنشینی کند با اهل تهمت: و سرکش ترین مردم کسی است که بکشد غیر قاتلش را یابند غیرزنده خود را: و سزاوار ترین مردم بعفو و اغماض قادر ترین مردم است بر مجازات و ثابت ترین مردم در گناه سفیه غیبت کنند است: وزبون ترین مردم کسی است که بمردم اهانت و باقصد ترین مردم کسی است که بتواند کنظم غیظ کند و صالح ترین مردم کسی است که بهتر اصلاح کند مردم را: و بهترین مردم کسی است که متنفع شوند مردم از او ۱۲۲۶ - در کتاب سفینه امام پنجم (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود بدرستیکه

كانت له منزلة فاهبته الله من السماء الى الارض فاتى ادریس النبی ﷺ فقال لها شفع لى عند ربك فصلی ثلاث ليال لا يفتر وصام ايامها لا يفتر ثم طلب الى الله في السحر للملك فاذن الله له في الصعود الى السماء فقال له الملك احب ان اكافيك فاطلب الى حاجة فقال ترينى ملك الموت على آنس به فانه ليس يهمنى مع ذكره فبسط جناحه ثم قال اركب فصعد به فطلب ملك الموت في سماء الدنيا فقيل انه صعد فاستقبله بين السماء الرابعة و الخامسة فقال الملك لم يلهم الموت مالى اراك قاطبا قال تعجب انى كنت تحت ظل العرش حتى امرت ان اقبض روح ادریس بين السماء الرابعة والخامسة فسمع ادریس ذلك فانقض من جناح الملك وقبض ملك الموت روحه مكانه و ذالك قوله تعالى وادى كفى الكتاب ادریس انه كان صديقا نبيا ورفعناه مكانا عليا

١٢٠٨ - لالى الاخبار ويعجبني قصة حرجي بين البهلوان وابي حنيفة وهي انه قد نقل ان البهلوان احتاز يوما على مسجد ابى حنيفة وهو يعظ الناس على المنبر فوقف على باب

ملکی ازملائکه برای اوصایم بود فرو فرستاد خدا او را از آسمان بسوی زمین آمد پیش ادریس پیغمبر (ص) و گفت با دریس شفاعت بکن در پیشگاه خدایت برای من پس حضرت ادریس سه شب توجه کرد بحضرت باری تعالی و سه روز روزه گرفت وبعد از خدادار خواست عفو و برگشت اورا کر دخای متعال اذن برگشت با آسمان داد و مقامش با عنایت فرمود: ملک در این وقت گفت دوست دارم که تلافی کنم احسان تورا و گفت بخواه از من حاجتی حضرت ادریس فرمود حاجت من این است که بنمایانی بمن ملک الموت را امید است با او آشنا شوم زیرا که ازو حشت او خوشی برای من نیست پس آن ملک پنهان کر دبال را و گفت بنشین نشست ادریس و ملک برد او را بالا و طلب کرد ملک الموت را در آسمان دنیا گفته شد بالارفته پس برخورد این ملک با ملک الموت بین آسمان چهارم و پنجم آن ملک گفت بملک الموت چه شده که تو را گرفته و عبوس می بینیم گفت تعجب دارم و متحیرم زیرا که بودم در ظل عرش پرورد گار تا اینکه مأمور شدم قبض کنم روح ادریس را بین آسمان چهارم و پنجم این کلام ادریس شنید و منقلب شد از روی پر آن ملک و ملک الموت قبض روح نمود و این است که خدا در قرآن می فرماید بیاد بیاور فی الكتاب ادریس را انه كان صديقا نبيا ورفعناه مكانا عليا

١٢٠٧ - در كتاب لالى الاخبار نقل شده که صاحب آن كتاب نوشته دوست دارم نقل کنم قصة را که بين بهلوان وابي حنيفه گذشته و آن چنین است که بهلوان عبور کرد روزی بر مسجد ابى حنيفه در حالیکه اموعظه میکرد مردم را بالای منبر پس ایستاد بهلوان بر در مسجد شنید که

المسجد فإذا أبوحنيفه يقال: إن جعفر بن محمد يزعم أن للعباد أفعى لا تصدر هنهم بالاختيار وهذا كذب لأنها لافعل من افعال العباد الامن الله وزعم أيضاً أن الله موجود لا يجوز عليه الرؤيه وهذا ايضاً كذب لأن كل موجود مرنى: وزعم ايضاً أن الشيطان يعبد بالنار وهذا كذب ايضاً أنه مخلوق من نار الجنس لا يعبد بجنسه فلما سمع البهلوi
كلامه عمد إلى مدرة كبيرة فرمى بها إلى رأس أبي حنيفة وشجّه في رأسه وجرى الدم على وجهه فركب البهلوi قصبة ومضى مع الأطفال فخرج أبوحنيفه شاكياً إلى الخليفة هارون الرشيد فلما رأه غضب غضباً شديداً وامر باحضار البهلوi فلما حضر سئله لم فعلت بامام المسلمين هذا الفعل

فقال سله عن هذا ما قال إن جعفر بن محمد كذب في قوله إن للعبد افعالاً بل الافعال كلها من الله فإذا كان هذاما ذهبه فالله سبحانه الذي شجّه بهذا المدر فما يكون تصريراً أنا: وقال أيضاً أن الجنس لا يعبد بجنسه فهذا أبوحنيفه مخلوق من التراب وهذا المدر من التراب فلم يعبد أبوحنيفه منه: وأيضاً قال إن كل ما هو موجود مرنى

ابوحنيفه ميگويد که جعفر بن محمد گمان ميکند که برای عباد و بندگان افعالی است که صادر ميشود از آنها باختيار و اين کذب است و دروغ برای اينکه نیست فعلی از بندگان مگر اينکه آن فعل از خدا است: و گمان کرده نيز که خدا موجود است و دیدن او ممکن نیست و اين هم دروغ است برای آنکه هر موجودی دیدنی است: و نيز گمان کرده که شيطان عذاب میشود به آتش و این نيز دروغ است زیرا که او خلق شده از آتش است و جنسی عذاب نمیشود بهم جنس خود پس از آنکه شنید بهلوi کلمات او را رفت بسوی کلوخ بزرگ و برداشت و زد بسرا بی حنیفه و شکافت سرا و راوخون جاریشد بر روی او پس بهلوi سوار شد بر نی خود و رفت با چهها: ابوحنيفه رفت شکایت کرد بهارون الرشید هارون از دیدن ابی حنیفه در غضب شد غضب شدیدی و دستور داد با حضور بهلوi پس از آنکه حاضر شد پرسید چرا همچه عملی کردی بامام مسلمین پس بهلوi گفت پرس از اين که گفت جعفر بن محمد دروغ گفته است در کلامش که گفته برای بندگان است افعال بلکه کردارها تمامش از خدا است پس زمانی که اين است اعتقاد او پس خدای متعال است که شکافته سرا و را باین کلوخ نهمن پس گناه من چه چیز است: و دیگر آنکه گفته است عذاب نمیشود بهم جنس خود و چون ابوحنيفه خلق شده از خاک است و اين کلوخ نيز از خاک است پس بعقيدة خود او عذاب نمیشود از کلوخ و نيز گفته اوست که هر موجودی دیده میشود پس پرسیده از او که اين در دوالم که برای او هست از اين شکاف سر دیده میشود یا نه . پس از اين کلمات

فاسئله ان هذالالم الذى حصل له من هذه الشجه اهو مرئى ام لا فا فهم ابا حنيفه فاعجب
الخليفه كلامه و تخلصه من شجه ابى حنيفه فمضى البهلوى و تركه .

١٢٠٩ في الالى الاخبار نقل ان شقيق البليخي دخل يوما على الرشيد فقال لها نت
شقيق الزاهد فقال انا شقيق اما الزاهد فهوانت قال كيف قال لاني زهدت في الدنيا و
تركتها و ما تكون الدنيا فانها حقيرة ماتعادل جناح بعوضة واما انت فزهدت في الجنة
و حورها و قصورها و تركتها فهمتك اعلى من همتى .

١٢١٠ الالى الاخبار و قدروى ان سليمان بن داود عليه السلام جلس يوما في ساحل البحر
فرأى نملة في فمه احبة حنطة تذهب الى البحر فلما بلغت اليه خرجت من الماء سلحفاة
وقتاحت فاها ودخلت سلحفاة الماء وغاص فيه فتعجب سليمان من
ذلك وغرق في بحر التفكير حتى خرجت سلحفاة من البحر بعد مدة وقتاحت فاها و
خرجت النملة من فيها و لم يكن الحنطة معها فطلبتها سليمان سألاها عن ذلك قالت
يابنى الله ان في قعر هذا البحر حجر اموجو ف وفيه دودة عميماء خلقها الله تعالى فيه وامرني
بايصال رزقها و امر سلحفاة بان تأخذني و تحملني في فيها الى ان تبلغنى الى ثقب
مفحم و خجل شدابي حنيفه و خليفه راخوش آمدان كلام بهلوى و خلاص كرد او را ورفت وابى حنيفه
درگذاشت

١٢٠٨ - الالى نقلکرده که شقيق بلخي وارد شد روزی بر هارون الرشید رسید گفت تو هستی
شقيق زاهد گفت من شقيق اما زاهد تو هستی رسید گفت چطور گفت برای آنکه من زاهد دنیا شدم
و ترك دنیا کرم و حال آنکه دنیا چیزی نیست و کوچک است و از پر پشه کم ارزش تراست و اما
تو ترك کردي بهشت و حور و قصور بهشتی را پس همت تو بلند تراست از همت من

١٢١٩ - در کتاب الالى نقل شد که حضرت سليمان نشسته بود روزی کنار دریا دیدموری
بدهان گرفته دانه گندمی و میرود بطرف دریا و چون بدریا رسید خارج شد از آب سلحفاتی
(خرچنگ) و گشود دهان خود را تا داخل شد در آن مور سلحفاة داخل آب شد و فرورفت
در آن پس تعجب کرد سليمان از این منظاره و فرو رفت در فکر تا اینکه بیرون آمد سلحفاة
از دریا بعد از مدتی و باز کرد دهان را و آن مور خارج شد از دهان آن حیوان و دانه گندم
نبود بامورد پس طلبید مور را حضرت سليمان و پرسید از قضیه مور گفت ای پیغمبر خدا بدرستی که
درته این دریا سنگی است مجوف و میان آن کرمی است نایینا که در میان سنگ خلق کرده

الحجر فاز بلغته تفتح فاهاما خرج منه وادخل الحجر حتى اوصل اليها رزقها ثم ارجع فادخل في فيها فتوصلني إلى البر فقال سليمان: سمعت عنها تسبيح حاًقط قال نعم تقول يا من لانيسانی في جـوف هذه الصخرة تحت هذه الـجـبه بـرزقك لـاتنس عـبـادـكـ المؤمنـين بـرحمـتكـ يا اـرحـمـ الرـاحـمـنـ .

١٢١١ وفي هذا الكتاب قال بعض الصحابة خرج رسول الله عليه وآله يوما إلى جبال المدينة و كنت معه فدخل وادي واشار إلى بيده طالبالي فدنوت منه فإذا بطير أعمى في غصين شجر يضرب أحد منقاريه على الآخر فقال عليه وآله اتدرى ما يقول قلت لا قال عليه وآله يقول اللهم انت العدل الذي لا يجوز حجبت عنى بصرى وقد جمعت فاطعمني فإذا بجراد دخل في فيه ثم شرع يضرب أحد منقاريه على الآخر قال عليه وآله اتدرى ما يقول قلت لا قال يقول من تو گل على الله كفاه ومن ذكره لا ينساه

١٢١٢ ارشاد дیلمی و روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال صلوة اللیل سراج لصاحبها فی

خدا او را وامر کرده سلحفاة را که مرابدهان گیرد و بیرد تا بر ساند بشکاف آن سنگ و وقتی با نجا رساند باز کند دهان را تامن خارج شوم و داخل سنگ شوم و بر سانم روزی آن کرم را و بعد رجوع کنم از شکاف سنگ و داخل شوم در دهان آن حیوان تا بر ساند مرای بخششکی: سليمان پرسید آیا از آن کرم شنیده ذکری هر کز گفت بلی میگفت ای خدائی که فراموش نمیکنی مرای در وسط این سنگ زیر دریا بر ساندن رزق مرای از نظر دور مفرما بند گان مؤمنت را بسبب رحمت ای ارحم الراحمین .

١٢٢٠ - و نیز در آن کتاب است که بعضی از اصحاب پیغمبر خدا نقل کرده که روزی خارج شدم در خدمت رسول خدا من و رفت آنحضرت بوادی ازوادیها اشاره کرد پیغمبر ومرا طلب فرمود پس نزدیک شدم با آنحضرت ناگاه دیدم پرنده نایینا بشاخه درختی جاگرفته و دوپر منقار خود را بهم میزند حضرت فرمود آیامیدانی چه میگوید عرض کردم نه فرمود میگوید خدایا تو عادل آنچنانی هست که ظلم وجود نمیکنی گرفتی از من دوچشم مر او الان من گرسنه هستم پس سیر گردان مرای ناگاه دیدم ملخی داخل شد بدھان آنھیوان و بعد شروع کرد منقارش بهم زدن فرمود رسول خدا من میدانی چه میگوید گفتم نه فرمود میگوید هر که تو کرد کند بر خدا خدا کفایت میکند او را وهر که بیاد خدا باشد خدا او را از نظر دور نمیدارد .

١٢٢١ - در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده از رسول یجاداص که فرمود نماز شب چراغی

ظلمة القبر وقول لا اله الا الله يطرد الشيطان عن قائلها

۱۲۱۳ و فيه عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ من مات غريباً مات شهيداً و قال ﷺ موت غربة شهادة فإذا احتضر فرمي بيصره عن يمينه وعن شماله فلم ير إلا غريباً و ذكر أهله فتنفس فله بكل نفس تنفسه يمحو الله ﷺ عنده الف الف سيدة ويكتب له به الف حسنة وأذمات مات شهيداً.

۱۲۱۴ عن كشكول الشيخ كان شقيق البليخي في أول أمره ذات روة عظيمة وكان كثير الأسفار للتجارة فدخل سنة من السنين بلاد الشرك وهو عبد الأضهام فقال لعظيمهم أن هذا الذي انت فيه باطل وإن لهذا الخلق خالق ليس كمثله شيئاً وهو السميع البصير العليم وهو رازق كل شيئاً فقال له: إن قولك هذا لا يوافق فعلك فقال شقيق: و كيف ذلك فقال زعمت أن لك رازق وقد تعينت السفر إلى هنا لطلب الرزق فلما سمع شقيق منه هذه الكلام رجع و تصدق بجميع ما يملكه و لازم العلماء والزهاد إلى أن مات.

است برای صاحب آن در تاریگی قبر و گفتن لا اله الا الله دور میکند شیطان را از گوینده آن.
۱۲۲۲ - و در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که رسول خدا ص فرمود هر که در غربت بمیرد شهید مرد و فرموده است مردن در غربت شهادت است پس هر گاه غریب بحال احتضار رسد بیندازد چشم بر است و چپ نبیند مگر غریبی و یاد کند از کسان خود و آهی بکشد برای اوست بهر نفسی که میکشد محو هزار هزار گناه و نوشته میشود برای او هزار هزار حسنة و وقتی بمیرد شهید مرد .

۱۲۲۳ - از کتاب کشكول شیخ نقل شده که شقيق بليخي در اول زندگيش مردی بود دارای ثروت زیاد و زیاد سفر میکرد بجهت تجارت رفت سالی از سالها جهة تجارت ببلاد شرك و میان کسانی که بتپرست بودند : شقيق گفت بیزرگ آنها این شرك و بتپرستی که شما بر آن هستید کاریست باطل : و بدستیکه برای این خلق خالقی است بی مثل و مانند و این صفت دارد که همه چیز را دانا و گواه است و اوست روزی دهنده هر چیزی بزرگ بتپرستان گفت : قول تو با عمل تو وفق ندارد : شقيق گفت برای چی گفت زیرا تو گمان کردی که برای تو روزی دهنده ایست : و حال آنکه تور نج سفر بر دی بجهت روزی تا اینجا آمدی : چون این کلام شقيق شنید بر گشت و در راه خدا صدقه داد تمام اموالش و همنشین علماء و تارکین دنیا

وفي نقل آخر على مأوى اللالى كان سبب تنبّهه انه كان اول امره ذا مال كثير فلقي غلاما يمزح و كان العام عام قحط و مجاعة فقال له : لا ينبغي المزاح والطرب في حال يبتلى الناس بالقحط فقال له الغلام : مالى والغم : لى مولى تختص به قرينة بتمامها يأتي منهما يكفينيا فتنبه شقيق من قوله وقال ان هذا الغلام لمولاه قرينة لا يغتّم لرزقه ويطرد بواسطتها فكيف يغتّم ولا يطرد من كان لمولاه مقاليد السموات والارض ولم يمنعه مانع .

١٢١٥ ديلمى وفي الخبر من احرق سبعين مصحفا و قتل سبعين ملكا مقر باوزنا سبعين بكر اكان اقرب الى النجاة ممن ترك الصلة متعمداً .

١٢١٦ وفيه عن النبي ﷺ جلوس مناعة عند العالم في مذاكرة العلم احب الى الله تعالى من مائة الف ركعة تطوعا و مائة الف تسبيحة ومن عشرة آلاف فرس يعزّو بها المؤمن في سبيل الله .

١٢١٧ وفيه وروى عن النبي ﷺ قال من اجتهد من امتى بترك شهوة من شهوات

شدتا وقتى مرد - و بنا بنقل دیگری در کتاب لالی سبب بیداریش این شد که در اول دارابود ثروت زیادی برخورد بغلامی شوخ گری : و سال قحط و گرسنگی بود ؛ گفت بآن غلام در چنین حال ابتلای مردم سزاوار شوخی و مزاح نیست غلام گفت من غمی ندارم زیرا من مولا و صاحبی دارد که کافی است بحوالی ما : پس بخود آمد شقيق از قول او و با خود گفت این غلام آقا یاش دهی دارد و برای رزق خود غم ندارد و مزاح میکند پس : چگونه غمنده باشد و خوش نباشد کسیکه آقا ای او کلید آسمانها و زمین ها مال اوست و کسی جلو گیر نیست او را .

١٢٢٤ - در کتاب ارشاد ديلمى نقل شده خبری که کسی اگر بسوی زاند هفتاد مصحف را و بکشد هفتاد ملك مقرب را وزنا کند با هفتاد باکره نزدیک تر است بنیجا از کسیکه تر کند نماز را عمداً .

١٢٢٥ - و در آن کتاب است از رسول خدا ص که نشستن یک ساعت نزد عالم در مذاکرة علم محبوب تر است نزد خدا از صدهزار کعبت نماز مستحب و از صدهزار تسبیحه واذ دههزار اسب که جهاد کند باو مؤمن در راه خدا .

١٢٢٦ - و در همان کتاب است از رسول خدا ص که فرمود هر که جدیت کند از امت

الدنيا فتر كها من مخافة الله امنه الله من الفزع الاكبر وادخله الجنه .

١٢١٨ عن خلاصة الاخبار قال مالك بن دينار : كنت اذهب الى مكه فمررت بباديه فرأيت صقر ا فى منقاره رغيف يطير فقلت : سبحان الله في هذا الامر فقلت فيه سر فانحرفت من الطريق فذهبت في اثره ميلا فرأيته وقف على رأس بئر ودخل فيه فجئت على رأس البئر فنظرت فيه فرأيت رجالا شدت عيناه ويداه ورجلا ولقى على وجهه في قعر البئر وجلس الصقر على صدره ^١ ويقطع من الرغيف بمنقاره ويضع في فم الرجل حتى اكل نصفه فطار ثم عاد اليه بماي فادخل منقاره في فيه فسقاه فدنت منه وسلمت عليه وقلت من انت : ومن اين وكيف انت بهذا الحال : فقال : انا رجل من اهل خراسان قصدت المكه فلما بلغت الموضع اخذني المتصوّص وذهبوا بما معى والقوّى في البئر بهذه الحالة فمضى على يومين واشده على الجوع والعطش فرفعت رأسي وقلت : اللهم اغثنى فإذا بهذا الطير ياتينى كل يوم من تين بالاخبز والماء ففتحت يديه ورجليه وراحتى

من تبرك شهوتى از شهوات دنيا و تركند آن شهوت از خوف خدا ايمن گرداند خدا او را از فرزغ اکبر و داخل کند او را در بهشت .

١٢١٨ از کتاب خلاصة الاخبار نقل شده که گفت مالك بن دينار میرفتم در سفری به مکه بر خوردم در بیابانی بیازی که در منقار قرص نانی داشت و پرواز میکرد گفتم سبحان الله از روی تعجب و با خود گفتم در این سری است : از راه گشتم و رفتم پی آن حیوان یک میل راه دیدم آن باز سرچاهی است و داخل شدد آن چاه آمد سر آن چاه و نگاه کردم در آن چاه مردی دیدم در میان چاه که چشمان و دست و پای او بسته شده و پر و انداخته شده در تاک چاه و نشسته آن باز کنار او و میکند از آن قرص نان بمنقارش و میگذارد بدھان آن مرد تا خوردن نصف نان و پرواز کرد و بعد بر گشت با آب پس داخل کرد منقارش در بدھان او و آیش داد . پس نزدیک شدم باو و سلام کردم باو و گفتم که میباشی تو : واز کجا هستی و چگونه هستی با این حال : گفت : من مردی هستم از اهل خراسان قصر رقنق مکه داشتم چون این موضع رسیدم گرفتند دزدان من و آنچه داشتم گرفتند و باین حال من امیان چاه انداختند : دوروز بر من گذشت و گرسنگی و عطش من شدید شدسر بلند کردم و گفتم الهی بفریاد من برس : پس ناگاه این حیوان آمد بانان و آب و روزی دوبار میاید : پس من باز کردم دست و پا و چشمان او را و از چاه خارج کردم او را و شنیدم هاتقی گفت بمن همانطوری که خلاص کردی او را از چاه خلاص کردم تو را از عذاب پس رفیم با هم بسوی مکه

١ - هكذا في النسخه و هذه العبارة لا يلائم والقى على وجهه فتأمل منه

عینیه و آخر جته من البئر فسمعت هاتفا قال لی: كما اخلاقة من البئر اخلاقك من الويل
فذهبنا معما الى مكة .

١٢١٩ مجموعة ورام عن النبي ﷺ الا ومن اذن محتمسا يرى بذلك وجده الله
عزوجل اعطاء الله ثواب اربعين الف شهيدا واربعين الف صديق ويدخل في شفاعته اربعين
آلاف ميسئ من امتى الى الجندا وان المؤذن اذا قال اشهادن لا اله الا الله صلی علیه
سبعون الف ملك واستغفرواله وكان يوم القيامه في ظل العرش حتى يفرغ الله من
حساب الخلق ويكتب له ثواب قوله اشهد ان محمد رسول الله اربعون الف ملك
ومن حافظ على الصفة الاول والكبيرة الاولى لا يؤذى مسلما اعطاء الله من الاجر ما يعطي
المؤذنون في الدنيا والآخرة .

١٢٢٠ وفيه عن النبي ﷺ قال حق على كل مسلم ان يغتسل كل سبعة ايام و
ان يمس طيبا ان وجده .

١٢٢١ وفيه عن النبي ﷺ الا ومن صبر على خلق امرأة سيئة الخلق واحتبس
في ذلك الاجر اعطاء الله ثواب الشاكرين الا واياما امرأة لم ترافق بزوجها وحملته

١٢١٩ دركتاب مجموعة ورام نقل شده ازرسولخدا صلی الله علیه وآلہ آگاه باشیدهر که
اذان بگوید برای خدا و قصدی جز خدا نداشته باشد عطامیکنند خدا باو ثواب چهل هزار شهید و
چهل هزار صدیق و داخل میشود بسب شفاعت او چهاهزار گنه کار از امت من در بهشت آگاه باشید
هر گاه مؤذن بگوید اشهادن لا اله الا الله درود میرستند بر او هفتاد هزار ملك و طلب منفعت میکنند
برای او و خواهد بود روز قیامت درسایه عرش تا ینکه فارغ شود از حساب خلائق و مینویسد برای
او ثواب اشهادن محمد رسول الله چهل هزار ملك و هر که مواظبت کند بر صرف اول جماعت و بر
تکبیر اول بطور یکه آزار ندهد مسلمانی را میدهد خدا باو اجر آنچنانیکه به مؤذن میدهد در
دنیا و آخرت

١٢٢٠ - و در همان کتاب است ازرسولخدا(ص) که فرمود حق است بر هر مسلمانی که
غسل کند هر هفته و اینکه بوی خوش بمالد اگر بیابد

١٢٢١ و در آن کتاب است که فرمود رسولخدا(ص) آگاه باشید که هر که صبر کند بر
خلق زن بد خلق و خواهان اجر باشد در این کار عطامیکنند خدا باو ثواب شکر کننده : و هر

على ما لا يقدر عليه وما لا يطيق لم يقبل منها حسنة وتلقى الله وهو عليها غضبان الا ومن اكرم اخاه المسلم فانما يكرم الله عزوجل.

١٢٢٢ وفيه عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول لا يمضى على المؤمن اربعون ليلة الاعرض له امر يحزنه ويذكر به.

١٢٢٣ وفيه وقيل سئل ابن عباس عن الجهاد فقال الا ادرك على ما هو خير لك من الجهاد تمنى مسجدا تعلم فيه القرآن وسنن الرسول صلوات الله عليه وآله وآله وآله والفقه.

١٢٢٤ وفيه وقال النبي صلوات الله عليه وآله وآله وآله اشد الناس حسرة يوم القيمة رجال نظر الى ماله في ميزان غيره سعد هو وبه وشقى ذالك به ورجل نظر الى عالمه في ميزان غيره سعد هو بالعمل وشقى ذالك بجمعه.

١٢٢٥ وفيه وقيل جاء رجل الى النبي صلوات الله عليه وآله وآله وآله فقال ان فلا حاجارى يؤذيني فقال صلوات الله عليه وآله وآله وآله اصبر على اذاه وكف اذاك عنه فما بثت يسيرا ان جاء فقال له يا رسول الله ان ذنيكه ارفاق نکند بشوهرش ودادار او را بر اموریکه قادر نباشد قبول نمیشود از او کار نیکی وخدرا راملاقات میکند در حال غصب: وهر کس گرامی بدارد مسلمانی را گرامی داشته خدا را عظم شانه.

١٢٢٦ و در آن کتاب است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از امام ششم عليه السلام که میفرمود نمیگذارد بر مؤمن چهل شب مگر آنکه عارض میشود بر او چیزیکه محظوظ میکند او را و بسبب آن بیاد خدا می افتد

١٢٢٧ و در آن کتاب است که گفته شده پرسیده شد ابن عباس از جهاد گفت آیدلات نکنم تورا بر چیزیکه آن بهتر باشد برای تو از جهاد: و آن این است که بنائی مسجد یکه آموخته شود در آن قرآن و سنت رسول خدا و فقهه

١٢٢٨ و در همان کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) سختیرین مردم از جهت حرمت روز قیامت دوم دهستند: یکی هر دیکه نگاه کند بمالش که در میز ان غیر هست که آن غیر بآن مال سعادتمند شده و خود او باز مال شقی و بد بخت شده و دیگری مردیست که علم او در میز ان غیر است و بواسطه عمل کردن بآن سعادتمند شده و خود او شقی شده بواسطه جمع کردن آن

١٢٢٩ و در آن کتاب است که آمد مردی خدمت رسول خدا (ص) و عرض کرد فلانی همسایه من است و آزار میدهد من افرمود صبر کن بر آزار او باز بدار آزار است ازاو چیزی نگذشت

جاری ذاک مات ف قال کفی بالدھر واعظا بالموت متفرق اانک لو رأیته فی قبره
لیکت علیه طول عمرک .

١٢٢٦ فيه عن عایشہ قالت قال رسول اللہ ﷺ ان سرک اللھوq بی ایاک و مخالطة
الاغنیاء ولا تجمعی طعاما لشھرو لا تستبدل ثوبا حتی ترقعیه .

١٢٢٧ وفيه قيل دخل رجل على سلمان فلم يجد في بيته الا سيفا ومصحفا فقال
له ما في بيتك الا ما ارى قال ان امامنا عقبة كمودفا ناقد قدمنا متاعنا الى المنزل
او لا فاؤلا .

١٢٢٨ وفيه قال رسول اللہ ﷺ لرجل يوصيه اقلل عن الشهوات يسهل عليك
الفقر : واقلل من الذنوب يسهل عليك الموت وانظر العمل الذي يسرك ان يأتيك
الموت وانت عليه في هذه الساعة .

١٢٢٩ وفيه قال سلمان الفارسي رضي الله عنه اضحكني ثلاث وابكاني ثلاث :
اضحكني غافل وليس بمغقول عنه : ومؤمل الدنيا والموت في طلبها : وضاحك ملائكة

که آمدو گفت ای رسول خدا آن همسایه من مرد : فرمود کافی است برای روز گار که پند بگیرند
از مرگ بدرستیکه تو اگر به بینی او را در قبر میگیری براو مدت عمرت
١٢٢٦ و در آن کتاب است که عایشہ گفت رسول خدا فرمودا گر دوست داری که ملحق
شوی بمن پر هیز از آمیزش بالاغنیا و جمع مکن طعام یکماه را : و عوض مکن لباست را تا
وصله باو نزبني

١٢٢٧ و در آن کتاب است که گفته شده داخل شد هر دی بر سلمان نیافت در خانه او مگر
شمیری و قرآنی گفت بسلمان نیست در خانه تو مگر همین که میبینیم : گفت سلمان بدرستیکه
جلوداریم عقبیه سخت بدرستیکه مافرستادیم اثاث را بآن منزل یکی پس از دیگری

١٢٢٨ و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) بمردیکه وصیت میکرد اورا : کم
کن از خواهشها یست تاسه لشود بر توقیر و کم کن از گناهانست تا آسان شود بر تو مرگ : و بهین
چگونه عملی است که دوست داری در آن عمل باشی و مرگ تورا در رسید پس شروع بآن عمل
کن الآن

١٢٢٩ و در آن کتاب است که سلمان فارسی گفت خندا نید مرا سه چیز و گریان مرا
سه چیز : خندا نید مرا غافلیکه اعمالش تحت مراقبت است و فراموش شده نیست : و آرزو دارند

ولايذری متی يومه: وابکانی فراق الاحبه وهول المطلع: والوقوف بين يدي الله لا ادرى
اساخت علی ام راض.

١٢٣٠ وفيه مر النبي عليه السلام بقبر دفن فيه بالامس انسان واهله يبكون فقال
لرکعتان خفيفتان مماتحتقرن احب الى صاحب هذا القبر من دنياكم كلها.

١٢٣١ ورام عن عبدالاعلى مولى آل سام سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ول يؤتى
بالمرأة الحسنة يوم القيمة التي افتت في حسنها فـ قول يارب حسنت خلقى حتى
لقيت ما لقيت في جاء بمريم في قال انت احسن ام هذه قد حسنتها فلم يفتتن وي جاء
الرجل الحسن الذي قد افتتن في حسنها فيقول يارب قد حسنت خلقى حتى لقيت من
الناس ما لقيت: في جاء يوسف عليه السلام في قال انت احسن ام هذا فقد حسنتها فلم يفتتن : و
ي جاء بصاحب البلاء الذي قد اصابه الفتنه في بلائه فيقول يارب شددت على البلاء حتى
افتنت فيؤتي بایوب عليه السلام في قال ابلئتك اشد ام بلئية هذا قد ابتلي فلم يفتتن.

دنا وحال آنکه مر گ در طلب او است: و خندان شدیدیکه نمیداند مر گ چه روزی میرسد او
را : و گریانیدمرا دوری دوستان: و هول مطلع و وقوف در محضر پروردگار عالم جل شانه در
حالی که نمیدانم خدا غضب ناک است برمن و یاراضی
١٢٣٠ و در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله عبور کرد بقبر یک دروز پیش صاحب
آن دفن شده بود و کسان او گریه میکردند: فرموده راینه دور کعت نماز سبک که شما کوچک
میشماید محبوب تراست برای صاحب این قبر از دنیا شما ماماش

١٢٣١ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از عبدالاعلى آل سام که گفت شنیدم از امام ششم
علیه السلام که فرمود آورده میشود زن خوش وئی روز قیامت آنچنان زنیکه بمعصیت افتاده بجهة
خوش و بودنش: پس میگوید پروردگارا نیکوکردی خلق مراتاگرفتار شدم با نچه گرفتار شدم
پس آورده میشود مریم و گفته میشود تو نیکوکر بودی یا این مخدده بدرستیکه نیکو گردانیدم
اور او گول نخورد: و آورده میشود مردیکه خوش رواست و فریب خوردده بواسطه حسن خود و
میگوید پروردگارا تو نیکوکردی مر او خلق مر تاینکه بمن رسید از مردم آنچه رسید: پس
آورده میشود یوسف و گفته میشود تو نیکوکری یا این مرد که نیکوئی دائم ما باو و فریب
نخورد: و آورده میشود کسیکه صاحب بلاها است و رسیده بلاها باو تا امتحان شود عرض
میکند پروردگارا سخت کردی برمن بلا تانا فرمانی کرد: پس آورده میشود ایوب نبی (ص)

١٢٣٢ وفى ذلك الكتاب عن الصادق ع عن امير المؤمنين ع قال جاء الفقراء الى رسول الله ع : فقالوا يارسول الله ان لالاغنياء ما يعتقدون وليس لنا و لهم ما يزيد كون وليس لنا : و لهم ما يصدقون وليس لنا : و لهم ما يجاهدون وليس لنا : و لهم ما يحجون وليس لنا : فقال ع : من كبر الله مأة مرة كان افضل من عتق مأة رقبة : ومن سبّح الله مأة مرة كان افضل من سياق مأة بدنة : ومن حمد الله مأة مرة كان افضل من حملان مأة فرس في سبيل الله بسر وجهها ولجمها وركبها : ومن قال لا لله الا الله مأة مرة كان افضل الناس عملاء ذلك اليوم الا من زاد : قال فبلغ ذلك الاغنياء ضعوه : فقال ذلك فضل الله يؤتى به من يشاء .

١٢٣٣ مجموعة وراث عن الصادق جعفر بن محمد ع قال خطب امير المؤمنين على بن ابيطالب ع يوم الفطر فقال ايها الناس ان يومكم هذا يوم يثاب فيه المحسنون ويذمرون فيه المبطلون وهو شبيه بيوم قيامكم فاذكرروا بخروجكم من وگفته ميشود آیا بلای تو سخت تر بود یا بلای این مرد بدرستی که مبتلا شدوا ما از راه منحرف نشد وشکیبا بود.

١٢٣٢ و در آن کتاب است از امام ششم از امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود آمدند فقیران خدمت رسول خدا (ص) و گفتند یا رسول الله بدرستی که اغنية مال دارند که بنده آزاد میکنند و مانداریم و آنها مال دارند که زکا بدهند و مانداریم و آنها مال دارند که صدقه بدهند و مانداریم و آنها قادرند جهاد کنند و مقادرنیستیم و برای آنها استعمال که باز حج کند و مانداریم : پس فرمود رسول خدا (ص) هر کس تکبیر بگوید صدمتر تیه بهتر است از آزاد کردن صد بنده : و هر کس تسپیح بگوید صدمتر تیه بهتر است از صد شتر قربانی کردن : و هر کس حمد خدا کند صدمتر تیه بهتر است از فرستادن صد اسب بجهاد در راه خدا بازین ولجام و سوارش و هر کس بگوید لا اله الا الله صدمتر تیه بهتر است این گوینده از کننده هر کاری مگر از کسی که زیاد کنده فرمود این خبر رسید با غنياء و چیز دارها آنها هم بجا آورند : رسول خدا فرمود این من حمت باری تعالی است بهر که بخواهد من حمت میکند

١٢٣٣ و در کتاب وراث نقل شده از امام ششم که امیر المؤمنین علیهم السلام خطبه خواند روز عید فطر پس فرمود ای مردم بدرستی که امروز روزیست که جز اداده میشوند در آن نیکو کاران و زیان میبرند در آن گنه کاران : و امروز شبیه ترین روز است بروز حشر شما : پس یاد کنید بسبب

منازلکم الى مصالّکم خروجکم من الاجدات الى ربکم واذکروا بوقوفکم في مصالّکم
بوقوفکم بين يدي ربکم واذکروا برجوعکم الى منازلکم رجوعکم الى منازلکم
الجنه : عباد الله ان ادنی ما للصائمین والصائمات ان يناديهم في آخر يوم من شهر
رمضان ابشروا عباد الله فقد غفر لكم ما سلف من ذنبکم فانظروا كيف تكونون فيما
تستأupon .

١٢٣٤ وفي ذلك الكتاب عن امير المؤمنین علیہ السلام کم من غافل ینسیج ثوابا
لیلبسه وانما هو کفنه وکم یبني بيتا لیسكنه فانما هو موضع قبره .

١٢٣٥ وفيه قيل لامير المؤمنین علیہ السلام ما الاستعداد للموت قال اداء الفرائض
واجتناب المحارم والاشتمال على المكارم ثم لا يبالى اوقع على الموت او وقع الموت
عليه والله ما يبالى ابن ابيطالب اوقع على الموت او وقع الموت عليه .

١٢٣٦ وفيه قال ابو عبدالله علیہ السلام قال امير المؤمنین علیہ السلام ترك الخطيبة ايسر
من طلب التوبة وکم من شهوة ساعة اورثت حزننا طويلا والمموت فضح الدنيا فلم یترك

خارج شدن تان اذمنز لهاتان بسوی نماز گاه خارج شدن تان از قبور بسوی پروردگارتان . وياد
کنید بسبب وقوفتان در محل نماز و قرفتان در محضر پروردگارتان وياد کنید بسبب برگشت تان
بسوی منازل تان : برگشت تان بسوی منازل تان در بهشت بند گان خدا بدرستیکه کمتر چیز یکه
برای مرد روزه دار و زن روزه دار است این است که ندا میشوند در آخر روز از ماه رمضان
پیش از کنایه شما را بند گان خدا بدرستیکه آمر زیده شد گذشته از گنایه شما ینبا باشید فسبت
یعمل آینده تان که ابتدا میکنید

١٢٣٤ و در آن کتاب است از امیر المؤمنین علیہ السلام چه بسیار کسانی هستند که میباافند
لباسی را که پوشد و بدرستیکه همان کفن او میشود : و بنامیکند خانه که سکونت کند در آن و
همان محل دفن او میشود

١٢٣٥ و در آن کتاب است که گفته شد بامیر المؤمنین چه چیز است استعداد و مهیا شدن
برای مرگ فرموداده و احیات و دوری کردن از محترمات و دارا بودن اخلاق نیک : وبعدی گر
با کی ندارد واقع شود بر مرگ و یا مرگ واقع شود برا و بخدا قسم پسر ایطالی باتک ندارد که
واقع شود بر مرگ ویا واقع شود مرگ براو

١٢٣٦ و در آن کتاب است که فرمود امام الشیع (ع) فرموده است امیر المؤمنین ع ترک گناه
سهول تر است از طلب توبه و چه بسیار است که شهوت یکساعت باعث میشود حزن طولانی را : و

لذى لب فرحا و فيه عن الصادق ع قال كان امير المؤمنين ع كثیر اما يقول في خطبة ايها الناس دينكم دينكم فان السيئة فيه خير من الحسنة في غيره السيئة فيه تغفر والحسنة في غيره لا تقبل .

١٢٣٧ مجموعة ورام عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ﷺ من ارضي سلطانا بسخط الله خرج من دين الله و عنه ع قال من روع مؤمننا بسلطان ليصيبه منه مکروه فلم يصبه فهو في النار ومن روع مؤمننا بسلطان يصيبه منه مکروه فاصابه فهو مع فرعون وآل فرعون في النار و عنه ع من اعوان على مؤمن بشطر كلمة لقى الله عزوجل مكتوب بين عينيه آيس من رحمتي .

١٢٣٨ عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال قلت جعلت فداك ما تقول في مسلم اتي مسلما وهو في منزله فاستأذن عليه فلم يأذن له ولم يخرج اليه قال ظليل يا با حمزة ایما مسلم اتي مسلما زائر ا له او في طلب حاجة وهو في منزله فلم يأذن له ولم يخرج

مر گ اسباب رسوای است: و نگداشتہ مر گ برای صاحب عقل سوری و در آن کتاب است که امیر المؤمنین (ع) زیاد میفرمود در خطبه اش ای مسعود حفظ کنید دین تان را زیرا گناه بادین بهتر است از کار نیک بدون دین: گناه در دین آمر زیده میشود، و کار نیک در غیر دین قبول نمیشود

١٢٣٧ در کتاب مجموعة ورام نقل شده از جابر بن عبد الله که گفت فرمود رسول خدا ص هر کس راضی کند پادشاهی را بجزی یکه باعث غصب خدا شود خارج میشود از دین خدا و نقل شده از آنحضرت که هر کس بترساند مؤمنی را از پادشاهی که از او بدی بهم مؤمن برسد ولو بدی نرسد آن کس در آتش است و هر که بترساند مؤمنی را که از پادشاه برسد به او بدی و بدی هم برسد پس آنکس خواهد بود با آل فرعون و آل فرعون در آتش است و از آنحضرت است که هر کس کلامی بگوید بضرر مؤمنی بجزء کلمه ملاقات کند خدای عزوجل رادرحالیکه نوشته شده باشد به پیشانی اوما یوس است از رحمت خدا

١٢٣٨ و در همان کتاب نقل شده از ابی حمزة از امام پنجم علیه السلام که گفت عرض کردم فدایت شوم چه میفرماید در باره مسلمانی که بباید مسلمانی را و در خانه باشد طلب ورود کند پس اذن ورود ندهد و خارج هم نشود بسوی او فرموده هر مسلمانی که بباید بجهة دیدار مسلمانی یا بجهة حاجتی و او باشد در منزلش و اذن ورود ندهد و خارج هم نشود بسوی او همیشه

الیه لم ینزل فی لعنة الله حتی یلتقيا قلت جعلت فداك فی لعنة الله حتی یلتقيا قال نعم
یا ابا حمزة .

١٢٣٩ مجموعه ورام عن ابیعبدالله علیه السلام قال ایما مؤمن کان بینه و بین مؤمن
حجاب ضرب الله بینه و بین الجنة سبعین الف سور ما بین السور الى السور هسیرة
الف عام .

١٢٤٠ وفيه عن النبی ﷺ قال عليکم بمكارم الاخلاق فان الله عزوجل بعثني
بها و ان من مكارم الاخلاق ان یغفو الرجل عن ظلمه و یعطى من حرمه و یصل من قطعه
وان یعود من لا یعوده .

١٢٤١ وفيه عن الشعبي یقول سمعت على بن ابيطالب علیه السلام يقول عجبت لمن یقتنط
ومعه الممحاة فقیل وما الممحاة قال الاستغفار .

١٢٤٢ وفيه عن ابیعبدالله علیه السلام قال من اشد ما فرض الله عالی خلقه ذکر الله کثیرا
ثم قال لا اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وان کان منه ولكن ذکر الله

خدا او را لعنت کنیدتا یکدیگر بر سند : میگوید گفتم فدایت گردم در لعنت خدادست تاهم را
به یتنند فرمود بلی ای ابا حمزة .

١٢٣٩ در کتاب مجموعه ورام است از امام ششم عليه السلام که فرمود هر مؤمنی که باشد
بین او و مؤمنی حجابی فاصله قرار میدهد خدا بین او و بین بهشت هفتادهزار دیوار که از دیواری
تادیواری هزار سال راه باشد

١٢٤٠ و در آن کتاب نقل شده از رسول خدا (ص) که فرمود برشما بادینیکی اخلاق زیرا
که خدای متعال فرستاده مرا بجهت اخلاق و بدرستیکه از اخلاق نیک است عفو کردن آدم از
کسیکه باوسم کرده : و بخشیدن بکسیکه اورام حروم داشته : ووصل کردن بکسیکه ازا وقطع
کرده : و عیادت کردن از کسیکه او راعیادت نکرده

١٢٤١ و در آن کتاب است که شعبی گفت شنیدم على بن ابيطالب میفرمود تعجب میکنم
از کسیکه نامید باشد و حال آنکه اسباب محو گناهان با اوست: عرض شد محو کننده گناهان
چیست فرمود استغفار کردن

١٢٤٢ و در آن کتاب نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرمود از شدیدترین چیزیکه
خدا واجب کرده ذکر خدادست بسیار: بعد فرمود غرض از ذکر خدا نه فقط گفتن سبحان الله و

عند ما احْلَّ وَحْرَمْ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مُعْصِيَةً تَرَكَهَا .

١٢٤٣ وَفِيهِ عَنْ أَبِي عِبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلَهُ قَالَ كَانَ أَبِي يَقُولُ إِذَا هَمْتُ بِخِيرٍ فَبَادِرْ فَإِنْ لَاتَدْرِي مَا يَحْدُثْ .

١٢٤٤ وَفِيهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلَهُ يَعْذِبُ الْمَسَانَ بِعَذَابٍ لَا يَعْذِبُ بِهِ شَيْءٌ هُنَّ الْجَوَارِحُ فَيَقُولُ أَيْ رَبُّ عَذَبَنِي بِعَذَابٍ لَمْ يَعْذِبْ بِهِ شَيْءًا فَيَقُولُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَامَةً فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارَبَهَا فَسَقَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ الْفَرْجَ الْحَرَامَ وَعَزَّزَهُ وَجَلَّهُ لَا عَذَبْنِكَ بِعَذَابٍ لَا يَعْذِبُ بِهِ شَيْءًا مِنَ الْجَوَارِحِ .

١٢٤٥ اَبْنُ سَنَانَ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ سَائِقَ الْحَاجِ قَالَ مِنْ بَنِّنَا الْمُفْضَلُ وَإِنَا وَآخِي نَتَشَاجِرُ فِي مَيْرَاثٍ فَوَقَفَ عَلَيْنَا سَاعَةً ثُمَّ قَالَ تَعَالَوْا عَلَى الْمَنْزَلِ فَاتَّقِنَاهُ فَاصْلَحْ بَيْنَنَا بَارِبعَ مَائَةً دَرَهْمٍ فَدَفَعَهَا إِلَيْنَا مِنْ عَنْدِهِ حَتَّى إِذَا سَتُوْرُ كُلِّ وَاحِدٍ هُنَا مِنْ صَاحِبِهِ قَالَ إِمَّا أَنَّهَا لَيْسَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ إِسْتَوْرٌ أَسْتَوْرٌ وَلِي مَرَادٌ أَسْتَوْرٌ كَهْ بَيَادٌ خَدَا بَاشِي وقت بِرْ خُورَد بِحَرَامٍ وَحَلَالٍ كَهْ أَكْرَ طَاعَتْ خَدَا بَاشِد بِجَا بِيَاوَرِي وَأَكْرَ مَعْصِيتْ بَاشِد تَرَكْ كَنْيِ .

١٢٤٣ وَدَرَآنَ كِتَابَ أَسْتَهُ اَزَاماَمَ شَشَمَعَ كَهْ فَرَمُودَ پَدَرَمَ فَرَمُودَهُ : هَرَگَاهَ عَزْمَ كَارَنِيَكَ كَرَدِي سَرَعَتْ كَنْ زَيْرَاكَهْ نَمِيدَانِيَ چَهْ پِيشَ مِيَآيدَ

١٢٤٤ وَدَرَآنَ كِتَابَ أَسْتَهُ رَسُولَ لَهَدا (ص) فَرَمُودَ عَذَابَ مِيشُودَ زَبَانَ بَعْدَ بَيْكَهْ عَذَابَ نَشُودَ بِمَثَلِ آنَ هِيجِيَكَ اَزَاعَنَا : پَسْ بِگَوِيدَ پَرَوَرَدَ گَارَا عَذَابَ كَرَدِي مِنْ بَعْدَ بَيْكَهْ نَكَرَدِي بَآنَ عَذَابَ چِيزِي اَنْجَوَارِحَ رَا : گَفَتْهُ مِيشُودَ بَاوَخَارِجَ شَدَازَتْوَ كَلَمَهَ وَرَسِيدَ بَشَرَقَ وَغَربَ زَمِينَ وَرِيَختَهَ شَدَ بِسَبَبِ آنَ خُونَ بَحَرَامِي وَبَغَارَتَ رَفَتَ بِسَبَبِ آنَ مَالِي كَهْ حَرَامَ بُودَ تَصْرِفَ دَرَآنَ . وَهَنَكَ شَدَ بِسَبَبِ آنَ نَامَوسَ كَهْ هَنَكَ آنَ حَرَامَ بُودَ : قَسْمَ بَعَزَتْ وَجَلَالَمَ كَهْ عَذَابَ كَنَمَ توَ رَأَيَ بَعْدَ بَيْكَهْ عَذَابَ نَكَنَمَ بَآنَ چِيزِي اَزَ اَعْضَارَا

١٢٤٥ دَرَآنَ كِتَابَ نَقْلَشَهَ اَزَابِنَ سَنَانَ اَزَابِي حَنِيفَهَ بِرَنَدَهَ حَاجَ كَهْ گَفَتْ مَرَوَرَ كَرَدَ بِهَا مَفْضَلَ وَمَنْ وَبَرَادَرَمَ نَزَاعَ مِيكَرَدِيمَ دَرَبَارَهَ اَرَثَيَ لَحَظَهَ اِسْتَادَ بَالَّا سَرَماَ وَبَعْدَ فَرَمُودَ بِيَايَيدَ بَسَوِيَ مِنْ دَرَمَنْزَلَ پَسْ بِمَادَادَ اَزَپِيشَ خُودَ چَهَارَصَدَ دَرَهَمَ وَبَيْنَ مَا اَصْلَاحَ كَرَدَ بَطَورِيَهَ هَرَيَكَ ما گَذَشَتِيمَ اَزِيَكَدِيَگَرَ وَاعْتَمَادَ بِهِمَ پَيَداَ كَرَدِيمَ : بَعْدَ فَرَمُودَ بِدَانِيدَ كَهْ اَبِنَ دَرَهَمَهَا اَزْمَنَ بَوَدَ وَلَكَنَ حَضَرَتْ صَادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بَنَ دَسْتُورَ دَادَهَ كَهْ هَرَگَاهَ دُونَفَرَ اَزَ اَصْحَابَ مَا نَزَاعَ كَرَدَنَدَ دَرَ

من مالی ولکن ابوعبد الله علیه السلام امر نی اذا تنازع رجالان من اصحابنا فی شیئی ان
اصلح بینهم واقتديهم من ماله فهذا مال ابی عبد الله علیه السلام .

١٢٤٦ منهاج البراعة ج ١٢ عن عباد بن صهیب عن جعفر بن محمد عن آبائهما عليهم السلام قال هبیط علی النبی ملک لہعشرون الف رأس فویث النبی علیہ السلام لیقبیل ۱ یده فقال له
الملک مهلاماھلا یامحمد فانت والله اکرم علی الله من اهل السماوات واهل الارضين
اجمعین والملک یقال له: محمود: فاذابین منکبیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
علیہ السلام علی الصدیق الاکبر: فقال النبی علیہ السلام حبیبی محمود کم هذا مکتوب بین
هنکبیکیک قال : من قبل ان یخلق الله اباک باشی عشر الف عام .

١٢٤٧ فی السفینه عن ابن عباس قال سمعت رسول الله علیہ السلام يقول ان الله تبارک و
تعالی ملکا یقال له دردائیل کان له ستة عشر الف جناح ما بین الجناح الى الجناح
هواء و الهواء كما بین السماء و الارض فيجعل يوما يقول فی نفسه افوق ربنا جل
چیزی اصلاح کنم بین آنها و عوض بدهم اذ مال آن بزرگوار واینکه دادم اذ حضرت صادق
علیه السلام بود.

١٢٤٦ در کتاب منهاج البراعة جلد ١٢ نقل شده از عباد بن صهیب از امام ششم (ع) اذ
پدران بزرگوارش علیهم السلام که فرمود نازل شد بر رسول خدام لکی که از برای او بیست هزار سر
بو پس برخواست رسول خدا لیقبل یده ملک گفت بر رسول خدا آرام آرام ای رسول خدا زیرا که
قو بخداقسم کرامی تری نزد خدا از اهل آسمانها واهل زمین ها بتمامه و این ملک نامش محمود بود:
و بین دوشانه اش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی الصدیق الکبر: رسول خدا فرمود
ای دوست من محمود چقدر است که این نوشته بین دوشانه تو هست: گفت پیش از آنکه بیافرید خدا
پدر تورا یعنی آدم را به دوازده هزار سال

١٢٤٧ در کتاب سفینه از ابن عباس نقل شده که گفت شنیدم از رسول خدام که فرمود
بدرسنیکه برای خدای متعال ملکی است که باو گفته میشود دردائیل واژ برای او شانزده هزار
بال هست که اذ بالی تا بال دیگر هواست و هواباندازه بین زمین و آسمان است روزی با خود
گفت آیا بالاتر از خدا حل جلاله چیزی هست والیا بآللله برای عنظمت خدا اندازه قائل شد
رسول خدا فرمود چون خدام عالم است بمکنونات زیاد کرد برای او بمثل بالهائیکه داشت پس
داراشد سی و دوهزار بال بعد وحی کرد خدای متعال باو که پس پر و زکرد پا نصد سال و نرسید
سرش بقائمه از قائمه های عرش خدا در این هنگام خدای متعال وحی کرد که ای ملک بر گرد

۱- خوش نداشتم ترجمه کنم .

جلاله شيئاً فعلم الله تبارك قال فراده اجنهة مثلها فصار له اثنان وثلاثون الف جناح
نم او حي الله عزوجل اليه ان طر: فطار مقدار خمسماة عام فلم نيل رأسه قائمه من
قوائم العرش فلما عالم الله عزوجل بها او حي اليه ايها الملك عدالي مكانك فانا عظيم
فوق كل عظيم وليس فوقى شيئاً ولا وصف بمكان فسلبه الله اجنهة و مقامه من صفوف
الملائكة الحديث بطولها و حاصله انه كان كذلك الى ان ولد الحسين عليهما السلام فلما
هبط جبرئيل على رسول الله ليتهيه بولادة الحسين عليهما السلام اخبره بقضية الملك فاخذ
النبي عليهما السلام الحسين عليهما السلام وهو ملفوف في خرق من صوف فأشار به إلى السماء ودعى الله
تعالى وقال ان كان للحسين بن علي ابن فاطمة عندك قدر فارض عن دردائيل ورد عليه
اجنهته و مقامته من صفوف الملائكة فاستجاب الله دعائه وغفر للملك والملك لا يعرف
في الجنه الا بان يقال هذا مولي الحسين عليهما السلام ابن علي وابن رسول الله عليهما السلام .

١٢٤٨ وفيه وروى عن علي بن دعبدل انه رأه بعد موته وثياب بيض وقلنسوة
بيضاء فسأله عن حاله فذكر انه على حال سوء لبعض اعماله حتى لقى رسول الله عليهما السلام
وعليه ثياب بيض وقلنسوت بيضاء فقال له انت دعبدل قال نعم قال فانشدني قولك في

بمكان خود: كهذا مقدس ما بزرگ است وبالاي هر بزرگ است ونيست بر تو ازماچيزى وذات
مقدس ما نسبت بمكانى داده نميشود: پس گرفت خدا بالاهامقام اورا ازصفهای ملائکه الى آخر
حديث وحاصل آن اين است که آن ملك بود بهمان حال تاهنگام بدنيا آمدن حسين بن علي (ع)
و چون جبرئيل آمد بزميں بجهت تهنیت رسول خدا ص خبر داد قضیه ملك را : پس گرفت
رسول خدا حسين (ع) را که پیچیده شده بود بپارچه از پشم واشاره کرد باو باسمان و دعا کرد و
عرض کرد اگر برای حسين پسر علی پسر فاطمه نزد تومز لتی هست: پس خدایا راضی شواز در دائل
وطافرما باو بالاها و مقامش را در صفحهای ملائکه پس باجابت رسید و خدا دعای پیغمبر را
مستجاب کرد و آمر زیده شدملک و آن ملك در بهشت شناخته نميشود مگر که گفته ميشود آزاده
كرده حسين ابن علي و رسول خدا ص

١٢٤٨ و در آن کتاب است از علی پسر دعبدل که در خواب دید دعبدل را بعد از مرگش و بير
داشت لباس سفید و کلاه سفید: پرسيد از حمال او بیان کرد بدی حمالش را بواسطه بعضی از کردارش
تخدمت رسول خدا (ص) رسید و پر پیغمبر بود لباس سفید و کلاه سفید فرمود تو دعبدل هستی گفت
بلی فرمود بخوان شعری را که در باره اولاد من گفتمی پس خواند: لا اضحك الله سن الدهر الى

اولادی فانشده قوله: الا ضحک اللہ سے الدهران ضحکت: وآل احمد مظلومون قد
قہروا مشردون نفوا عن عقدارهم: کأنهم قد جنوما ليس يغتفر: فقال لها احسنت و
شفع فيه واعطاه ثيابه.

۱۲۴۹ لای الاخبار قدری انه کتب على باب قصر فرعون بسم الله الرحمن الرحيم
الرحيم فلما تعجل موسى نزول العذاب عليه او حی الله اليه يا موسى انت تنظر الى
کفره وانا انظر الى ما کتبه في باب قصره فلما اراد الله ان يعذبه محاها عن قصره
ثم انزل الله عليه العذاب ۱۲۵۰ وفي بعض التفاسير کتبها على قصره جبرئيل قبل
ان يکفر بالله ۱۲۵۱ طرائف الحكم عن عمر بن على عن ابيه على بن ابيطالب ان
النبي ﷺ قال مر عيسى عليه السلام بمنيته و اذا في شمارها الدود فشكوا اليه ما بهم فقال
دواء هذا معكم وليس تعلمون انتم قوم اذا غرستم الاشجار صببتم التراب ثم صببتم

آخر: که مضمون آن این میشود تقریبا خدا نخندانه دندان روزگار را اگر بخواهد بخندد
وحال آنکه آل رسول خدا مقهورند و مظلوم و اسیر و در حالیکه پراکنده و از آستانه خانه اشان
دورند که گویا اولاد رسول جنایتی کرده اند که قابل عفو نیست: فرمود رسول خدا احسنت و شفاعت
فرمود درباره او و عطا فرمود با ولباس های خود را

۱۲۴۹ در کتاب لای نقل شده که روایت شده براينکه نوشته بود بر در قصر فرعون بسم الله
پس از آنکه بی صبری کرد موسی(ع) بجهت نزول عذاب بر او و حی کرد خدای متعال
بسی موسی که ای موسی تو نظر میکنی بسوی کفر او و مانظر میکنیم با آنچه نوشته شده
بر در قصر او: و چون اراده خدا تعلق گرفت بر عذاب او محوشد بسم الله و بعد خدا
عذاب فرستاد.

۱۲۵۰ و در بعضی از تفاسیر نقل شده که نوشته بسم الله را بر قصر فرعون جبرئیل پیش از
آنکه کافر بخداشود

۱۲۵۱ در کتاب طرائف الحكم است از عمر بن على از پدرش على بن ابي طالب عليه السلام
که رسول خدا(ص) فرمود گرد عیسی ع بشهری دید در میوه های آنها کرم است و مردم شکایت
کردند بعیسی(ع) از این بلیه فرمود دوای این با خودشما است و شما آگاه نیستید شما مردمی
هستید که هن گاه درخت غرس میکنید اول خاک پای آن میریزید و بعد آب میریزید و این جور
سزاوار نیست بلکه سزاوار است اول پای درخت آب میریزید و بعد خاک میریزید تا اینکه کرم در
آن پیدا نشود: بعد از این وقت بستور عمل کردند میوه ها کرم دار نبود

الماء وليس هكذا يجب بل ينبغي ان تصبو الماء في اصول الشجر ثم تصبو التراب لكي لا يقع فيه الدود: فاستأْنفوا كما وصف فذهب عنهم ذلك ١٢٥٢ في السفينه في لعن روی محمد بن يعقوب يرفعه عن الزهری قال طلبت هذا الامر طلبا شاقا حتى ذهب لی فیه مال صالح فوّقعت إلی العمری و خدمته ولزمه و سأله بعد ذلك عن صاحب الزمان عليه السلام فقال ليس لی إلی ذلك وصول فخضعت فقال لی بـرب العذاة فوافیت واستقبلتني و معه شاب من احسن الناس وجهها و اطيبهم رائحة بهیئة التجار وفي کمہ شیئی کهیئت التجار فلما نظرت إلیه دنوت من العمری فاومنی إلی فعدلت إلیه و سأله فأجابنی عن كل ما اردت ثم مرّ ليدخل الدار و كانت من الدور التي لانکتیرث لها فقال العمری اذا اردت ان تسأرسل فانك لا تراه بعد ذا الفذهب لاسئل فلم يسمع و دخل الدار وما كلامی بأکثر من ان قال ملعون ملعون من اخر العشاء إلی ان تشبتک النجوم ملعون ملعون من اخر الغدای ان تنقضی النجوم و دخل الدار ١٢٥٣ طرائف الحكم عن الكافی عن ابی الحسن عليه السلام قال : ان الله عزوجل في كل يوم

١٢٥٢ در کتاب سفینه نقل شده در لعن که در کافی محمد بن يعقوب نقل کرده از زهری که گفت طلب کردم این امر را (یعنی رسیدن حضور امام غائب عليه السلام را) یکنحوه طلبی شدید با ندازه که مال که قابل بود از دست رفت تا بر خوردم بعمریکه نائب خاص بود و خدمت و ملازمت او را اختیار کردم و در خواست کردم از او وصی دوازدهمین را گفت راه این کار بامن نیست بسیار الحاج کردم: بمن گفت صبح فردا اول صبح بیبا: صبح شد رفق بر خوردم باو و دیدم از جلوروی من میآید و با اوست جوانی که خوش و ترین مردم و خوشبوترین آنها است بزری مرد تاجری و در آستین دارد چیزی بمثیت تجار پس از آنکه باونگاه کردم نزدیک شدم بعمری آن آقا اشاره کرد بهم رفق بسوی او و پرسیدم اموری و بهن جواب فرمود هر چه میل داشتم بعد رفت آن آقا که داخل شود منزلی که آنجا بود و آن از منازلی بود که سابقه آنرا نداشتم در این حال عمری بمن گفت اگر میل داری سؤلی کنی بکن زیرا بعد ازین نخواهی دید اور اخواتیم پرس نشنید و داخل خانه شد و بامن سخنی نگفت بیش از این که فرمود ملعون است ملعون است کسیکه بتاخیر اندازد نماز عشاء را تا اینکه ستاره گان پر بهم دهنده: ملعون است ملعون است کسیکه بتأخیر اندازد نماز صبح را تا اینکه ستاره گان پرا کنده شود: و دیگر داخل منزل شد (رزقنا لله زیارتہ انشاء اللہ تعالیٰ)

١٢٥٣ در کتاب طرائف الحكم از کتاب کافی نقل شده که امام هفتم موسی بن جعفر

وليلة منادي بنادي مهلا هملا عباد الله عن معاصي الله فلولا بهائم رتع وصبية رضع وشيوخ ركع اصب عليكم العذاب صبات رضـون^۱ بهرضا.

١٢٥٤ طائف الحكم عن محمد بن مسلم او ابي حمزه الشمالي عن ايوب عبد الله عن ابيه عليهما السلام قال لى على بن الحسين صلوات الله عليهما: يابنى انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تحدادهم ولا ترافقهم فى طريق فقلت يا ابا من هم : قال اياك ومصاحبة الكذاب : فإنه بمنزلة السراب : يقرب لك البعيد ويباعد لك القريب واياك ومصاحبة الفاسق : فإنه بايتك بأكلة او اقل من ذالك : واياك ومصاحبة البنحيل: فإنه يخذلك في ماله احوج ما تكون اليه : واياك ومصاحبة الاحمق فإنه يربى ان ينفعك فيضرك واياك ومصاحبة القاطع لرحمه فإني وجدته ملعونا في كتاب الله عزوجل في ثلاث مواضع : قال الله عزوجل فهل عسيتم ان تو ليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم او لئك

عليه السلام فرموده بدرستيکه برای خدای عزوجل در هر روز و شب ندا کننده است که ندامیکند خودداری کنید خودداری کنید بند گان خدا از معصیت خدا: اگر نباشد حیوان های چرند و بجهای شیر خوار و پیر مردهای رکوع کننده هر آینه نازل می شود برشما عذاب یک جور نزولی که خوردشود یک تجوه خورد شدنی

١٢٥٤ - طائف الحكم نقل کرده از محمد بن مسلم يا از ابي حمزه ثمالي از امام ششم از پدر بزرگوارش که فرمود فرمود بمن على بن الحسين عليهم السلام : اي پسر من نگاه کن به پنج طائفه و رفاقت مکن با آنها و همتشینی مکن با آنها و با آنها سخن مگو و مشنو و با آنها بسفر هرو: فرمود گفتم اي پدر بزرگوار آنها کیا نند : فرمود پير هي ز همتشینی بادروغ گو: زیرا او مثل آبی است که بدون حقیقت از دور بچشم می خورد : دور را نزدیک مینمایاند : و نزدیک را دور : و پير هي ز همتشینی با فاسق : زیرا او می فر و شد توراییک خوراک یا بکمر از يك خوراک: و پير هي ز همتشینی با بخیل بدرستیکه او تو را مخدول و مهتوک میکند نسبت با موالش در سخت ترین مورد حاجت: و پير هي ز همتشینی با احمق زیرا احمق می خواهد بتوفی رساند ضرر میرساند : و پير هي ز همتشینی کسیکه قطع رحم کرده بدرستیکه یا افقتم او را که لعن شده برا او در کتاب خدای عزوجل در سه موضع: فرموده است خدا آیا اميد رحمت دارید اگر پشت با حکام خدا کردید و افساد در زمین نمودید و قطع رحم کردید قطع رحم کنند گان آنچنان کسانی هستند که خدا لعنت کرده آنها را و کور کرده چشمان آنها را : و نیز خدای متعال فرموده آنکسانیکه شکستند عهد خدا را بعد از عهد و پیمان

١- ربما خطر بقبلي ان الصحيح رذا بالراء اخت الراء

الذین لعنہم اللہ واعمی ابصارہم : و قال : الذین ینقضون عہد اللہ من بعد میثاقہ و یقطعون ما امر اللہ بہان یوصل و یفسدون فی الارض او لئک لهم اللعنة و لہم سوء الدار : و قال عز من قائل : الذین ینقضون عہد اللہ من بعد میثاقہ و یقطعون ما امر اللہ بہان یوصل و یفسدون فی الارض او لئک هم الخاسرون ۱۲۵۵ مجموعہ ورام عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا ینبغی للمؤمن ان یجلس میجلساً یعصی اللہ فیه ولا یقدر علی تغیرہ ۱۲۵۶ و فیه عن عبد الاعلیٰ قال سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام يقول من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یقعدن ۱۲۵۷ فی مجلس یغتاب فیه امام او ینقص فیه مؤمن و فیه قال النبي ﷺ ثلاث من کانت فیه واحدة منها زوجه الله من الحور العین : رجل ایتمن علی امانة خفیة شهیة فأدّها مخافة من الله عزوجل : ورجل عفی عن قاتله : ورجل قرأقل هو الله احد عشر مرات فی دبر کل صلوة ۱۲۵۸ قال رسول الله علیہ السلام لحدیفه یاحذیفه کیف انت اذا کانت امراء ان اطعهم اکفروک : و ان عصیتهم اهلکوک

قطع کردن آنچہ را خدا دستور وصل آن را داده و آنکسانیکه فساد در زمین کردن آنها هستند کسانیکه لعن خدا است بر آنها و بدی عاقبت و جایگاه بدال آنها است : و نیز خدای متعال فرموده است آنچنان کسانیکه میشکنند پیمان و عهد خدائی را بعداز بستن پیمان و قطع میکنند آنچہ را خدا امر بوصل آن فرموده و افساد میکنند در زمین آنها هستند زیان کاران .

۱۲۵۵ - در مجموعہ ورام است از امام ششم علیہ السلام که فرموده سزاوار نیست برای مؤمن که به نشیند در مجلسیکه معصیت شود خدا در آن قادر نباشد بر تغییر آن .

۱۲۵۶ - و در آن کتاب است از عبد الاعلیٰ که گفت شنیدم از امام ششم علیہ السلام که میفرموده که ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس نباید بنشیند در مجلسیکه غیبت شود در آن امامی و یا انتقصاص شود در آن مؤمنی .

۱۲۵۷ - و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود سه چیز است که هر که باشد در او یکی از آنها تزویج کند خدا با از حوران بھشت مردیکه امین شمرده شود بر امانتی در پنهان و آن مورد میل باشد پس ادا کنند آن امانت را از خوف خدائی عزوجل : و مردیکه بیخشد کسی را که بگردن اوح حق خونی داشته باشد: و مردیکه بخواند دهن تبه قل هو الله احد را پشت سر هر نماز .

۱۲۵۸ - و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود بحدیفه ای حدیفه چگونه خواهد بود حال تو هر گاه مصادف شوی با امرائی که اگر فرمان بری از آنها کافر کنند تو را واگر

فقال كيف أصنع يا رسول الله قال جاهدهم ان قويت واهرب منهم ان ضفت.

۱۲۵۹ فی السفینه فی خلق قال ابو عبد الله علیه السلام ان رسول الله والحمد لله اقتله اخت له من الرضاعه فلما ان نظر اليها سر بها وبسط ردائها لها فاجلسها عليه ثم اقبل يحدثها و يوضح في وجهها ثم قامت فذهبت ثم جاء اخوها فلم يضع بهما ضعف بها فقيل لها رسول الله ضفت باخته مالم تضع به وهو رجل فقال والحمد لله لا نهنا كانت ابر بابها منه ۱۲۶۰ طرائف الحكم عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام انه قال ان الله تعالى لينادی كل ليلة جمعة من فوق عرشه من اول الليل الى آخره الاعدب مؤمن يدعونی لآخرته و دنياه قبل طلوع الفجر فاجبیه : الاعدب مؤمن يتوب الى من ذنبه قبل طلوع الفجر فأتوب عليه : الاعدب مؤمن قد قتلت عليه رزقه فیسألنى الزیادة فی رزقہ قبل طلوع الفجر فازیده واو سعی عليه: الاعدب مؤمن سقیم یسائلنى ان اشفیه قبل

مخالفت کنی هلاک کنند تورا: عرض کرد چگونه رفتار کنم یا رسول الله فرمود مجاهده کن با آنها اگر توانائی داری و اگر ضعیف هستی فراد کن از آنها .

۱۲۵۹ - در کتاب سفینه در ماده خلق نقل شده که فرمود امام ششم علیه السلام بدستی که آمد خدمت رسول خدا ص یکخواهر رضاعی که برای آنحضرت بود چون نظر حضرت بر او افقاد مسروش شد و پهن کر درداء خود راونشانید او را بالای ردا بعد رو کرد با و تکلم کرد با او و خندید بروی او آنگاه برحواست و رفت آن زن : بعد از آن آمد برادر آن زن و بجا نیاورد با او رسول خدا آنچه کرد از ملاطفت باخواهر او : گفته شد یا رسول الله انجام دادی با خواهر او از ملاطفت چیزی را که انجام ندادی با این مرد و حال آنکه این مرد است فرمود جهش این است که آن زن مهر بان تر بود پیدرش از این مرد .

۱۲۶۰ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از ابی بصیر از امام پنجم علیه السلام که فرمود خدای متعال ندایم کنند هر شب جمیع از فوق عرش از اول شب تا آخر آن آیا نیست بندۀ مؤمنی که بخواهد مرا برای آخرت و دنیا پیش از طلوع فجر پس قبول کنم ام او را : آیا نیست بندۀ مؤمنی که بازگشت کند از گناه پیش از طلوع فجر پس قبول کنم توبه و بازگشت او را : آیا نیست بندۀ مؤمنی که تنگ شده باشد راه رزق او و بخواهد از من زیادتی در رزقش پیش از طلوع فجر پس زیاد گردنم و توسعه دهم بر او : آیا نیست بندۀ مؤمن در دمندی که بخواهد شفادهم او را قبل از طلوع فجر پس مداوا کنم او را : آیا نیست بندۀ مؤمن محبوس غمده که بخواهد رهائی خود را از جبسش پیش از طلوع فجر .

طلوع الفجر فأعافيه : الأعبد مؤمن محبوس مغموم يسألني ان اطلقه من حبسه قبل طلوع الفجر فاطلقه من حبسه واحلى سربه : الأعبد مؤمن مظلوم يسألني ان آخذله بظلامه قبل طلوع الفجر فانتصر له وآخذ له بظلامه فلايزال ينادي بهذا حتى يطلع الفجر .

١٢٦١ انوار البهيه للمحدث القمي عن محمود بن لبيد قال لما قبض رسول الله عليه السلام كانت فاطمة صلوات الله عليها تأتى قبور الشهداء و تأتى قبر حمزة و تبكي هناك فلما كان فى بعض الايام اتىت قبر حمزة فوجدتتها تبكي عليها السلام تبكي هناك فامهلتها حتى سكنت فأتيتها وسلمت عليها و قالت يا سيدة النسوان قد والله قطعت ايناط قلبى من بكاؤك فقالت يا باعمري الحق لى البكاء فلقد اصبت بخیر الاباء رسول الله عليه السلام و اشوقاه الى رسول الله عليه السلام ثم انشأت تقول .

اذا مات يوما ميت قل ذكره و ذكر اي مذمات والله اکثر
قلت سيدتى انى سائلك عن مسئلة تتجلج في صدرى قالت سل قلت هل نص

پسها سازم او را از حبس ومانع بردارم از سراحت : آیا نیست بندۀ مؤمن مظلومی که بخواهد ازمن بگیرم داد او را از ظالم پیش از طلوع فجر پس ياری کنم او را ودادخواهی کنم برای او : و فرمود همیشه این ندامیشود تا وقتیکه صبح طالع شود .

١٢٦١ - در کتاب انوار البهیه نقل شده از محمد پسر لبید که گفت پس از وفات رسول خدا ص می‌آمد همیشه فاطمه علیه‌ السلام سر قبور شهداء احده‌ می‌آمد سر مزار حمزة و آنجا گریه می‌کرد تا اینکه آدم من روزی بر سر مزار حمزة یافتم آن بانورا که گریه می‌کند آمان دادم تاساکت شد و آرام گرفت رفته جلو سلام کردم و گفتم ای بی بی زنان بخداقسم قطع کردي رگ حیات مرآ بسب گریه خود : فرموده ای باعمري سزاوار است برای من گریه بتحقیق مصیبیت‌ زده شدم بی‌هترین پدرها رسول خدا صلی الله علیه و آله و ارشاده رسول الله علیه و آله بعد خواند شعری که مضمون آن این است هر گاه بمیرد می‌تی بمدن کم می‌شود ذکر او و اما پدر من از زمانی که رحلت فرموده نام او بخدا قسم بیشتر برده می‌شود : گفتم بی بی من بدرستیکه من مسئله خطور می‌کند در دلم و می‌پرسم آن را : فرمود به پرس گفتم آیا تصریح فرموده رسول خدا پیش از وفاتش بروصایت و امامت علی ع فرمود سلام الله علیها واعجبنا آیا فرماده کردید روز غدیر خم را گفتم چرا آنرا میدانم لکن بمن بفرمائید آنچه را گفتم فرمود خدا را شاهد می‌گیرم که هر اینه شنیدم از رسول خدا ص که فرمود علی بهتر کسی است که میان شما

رسول الله ﷺ قبل وفاته على على بالاهمة قالت واعجبنا انسیتم يوم غدیر خم
 قلت قد كان ذلك ولكن اخبرینی بما اشير اليك قالت اشهد الله تعالى لقدسعة يقول
 على خير من اخلاقه فيكم وهو الامام وال الخليفة بعدى وسبطای وتسعة من صلب الحسين
 ائمة ابرار لئن اتبعتموهם وجدهم هادین مهذبین ولئن خانقموهم ليكونون
 الاختلاف فيکم الى يوم القيمة قلت يا سیدتی فما باله قعد عن حقه قالت يا باعمر لقد
 قال رسول الله ﷺ مثل الامام مثل الكعبه اذ يؤتی ولا يأتی او قالت مثل على ثم قالت
 اما والله لو ترکوا الحق على اهله و اتبعوا عترة نبیه لما اختلف في الله اثنان ولو رثها
 سلف عن سلف وخلف بعد خلف حتى يقوم فائمنا التاسع من ولد الحسین علیہ السلام و
 لكن قدمو امن اخر الله واخرموا من قدمه الله حتى اذا الحد والمبعوث واو دعوا الجدث
 والمجدوث اختاروا بشهوتهم وعملوا بآراءهم بتالیهم او لم يسمعوا الله يقول وربك
 يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة بل سمعوا ولكنهم كما قال الله سبحانه وتعالی
 لاتعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي في الصدور هيئات بسطوا في الدنيا آمالهم

میگذارم او امام و جانشین من است بعد از من و دو سبط من و نونفر از صلب حسین ع
 پیشوایان ابرار هستند که اگر پیروی کنید از آنها خواهید یافت آنها را هدایت کننده گان و
 هدایت شده گان : و اگر مخالفت کنید آنها را ثابت خواهد بود اختلاف میان شما تا روز
 قیامت: گفتم ای سیده من چهشد که علی قیام نکرد برای گرفتن حقش فرمودای ابا عمر بدستیکه
 فرمود رسول خدا ص مثل امام مثل کعبه است زیرا مردم بزیارت شن میروند او بزیارت مردم
 نمیرود یا فرمود مثل علی مثل کعبه است : بعد فرمود آگاه باشید بخدا را اختلاف فمیکرد درباره خدا
 اهلش باقی گذاشته بودند و پیروی میکردند عترت رسول خدا را اختلاف فمیکرد درباره خدا
 دونفر و این پیروی از حق بارت میرفت از هر سایقی بلاحقی و از هر خلقی بعد از خلقی تا
 قیام قائم آل محمد علیه وعلى آباء السلام که فرزند نهمن از اولاد حسین عليه السلام باشد: ولی
 مقدم داشتند کسی را که مؤخر داشته خدا اورا : و مؤخر داشتند کسی را که مقدم داشته خدا
 او را تا آنکه بخاک سپرده جسد فستاده شده خدا را اختیار کردن طبق شهوت خود عمل
 کردن برأیهای خود خاک بر سر آنها آیا نشنیدند .

که خدای متعال میفرماید پرورد گار خالق است ما یشاء را و خدا بر میگزیند و بر گزیدند
 و نصب کردن کار مخلوق نیست و کاریست خدائی چرا شنیدند ولکن آنطور که خدا میفرماید
 چشم سر آنها باز است اما دل آنها کور است و نه میبینند و نه میشنوند : هیهات پهن کردن

و نسوا آجالهم فتألموا و اضل اعمالهم اعوذ بالله من الحور بعد الكور .

١٢٦٢ طرائف الحكم عن الجهم بن حميد قال قلت لابي عبد الله تكون لي القرابة

على غير امرى الهم على حق قال نعم حق الرحمن لا يقطعه شيء وإذا كانوا على أمرك
كان لهم حقان حق الرحمن و حق الاسلام .

١٢٦٣ طرائف الحكم عن ابى جعفر ع قال ان الله تعالى يحب ابراد الكبد

الحراء ومن سقى كبد احراء من بهيمة او غيرها اظلله الله في ظل عرشه يوم لاظل
الاظله .

١٢٦٤ وفيه عن ابى عبد الله ع قال امير المؤمنين ع اول ما يبدء به في

الآخرة صدقة الماء يعني في الاجر .

١٢٦٥ طرائف الحكم عن الامالى ٧١١ عن عروة بن الزبير عن ابيه قال وقع

رجل في على بن ابي طالب ع بحضور من عمر بن الخطاب فقال له عمر تعرف هذا القبر

در دنيا آرزوها يشان و فراموش کردن احل های خود را پس بد بخت کردن خود را و گمراه
کرد آنها را عملهای آنها پناه میبرم بتواي پروردگار از سرگردانی بعد از ايمان .

١٢٦٦ - در کتاب طرائف الحكم از جهم بن حميد نقل شده که گفت گفتم به امام ششم
عليه السلام برای من خوشاوندیست که مذهب آنها غیر مذهب من است و بر حق نیستند آیا
برای آنها بر من حقی هست فرمود بلی حق رحم را قطع نمیکند هیچ چیزی : و اگر بر مذهب
تو و حق بودند که برای آنها دو حق بود : حق رحم : و حق اسلام .

١٢٦٣ - و در همان کتاب نقل شده از امام باقر عليه السلام که خدای متعال دوست دارد
سرد کردن جگرسوزان را و هر کس آب دهد جگرسوزانی را چه بهیمه باشد و یا غیر آن در
سایه راه دهد خدا او را زیر عرش خود روزی که نباشد سایه جز سایه رحمت خدا .

١٢٦٤ - و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که فرمود امير المؤمنين عليه السلام
فرموده است اول چیزی که ابتدا شود با آن در آخرت صدقه دادن آب است یعنی در دادن
اجرا بتدعا میشود بدادن آب .

١٢٦٥ - در کتاب طرائف نقل شده از امالی ٧١١ از عروة پسر زبیر از پدرش که گفت
مردی بد گوئی کرد از على بن ابي طالب عليه السلام در محلیکه عمر بن الخطاب حاضر بود عمر
گفت با نمرد میشناسی صاحب این قبر را یعنی رسول خدا را آیا نمیدانیکه او محمد بن عبد الله
پسر عبدالمطلب است : وعلى نیز پسر ابی طالب پسر عبدالمطلب است و ای بر تو نام علی مبر مگر

اما علم اند محمد بن عبد الله بن عبد المطلب وعلى ابن ابي طالب بن عبد المطلب : ويلك لا تذكرن علياً الا بخير فانك ان تنقصه آذيت هذا في قبره ١٢٦٦ عن مجمع البيان روى التعلبي باسناده عن عبدالله بن عمر قال قال النبي ﷺ من قرأ آية الكرسي دبر كل صلوة مكتوبة كان الذي يتولى قبض نفسه ذو الجلال والاكرام وكان كمن قاتل مع انباء الله حتى استشهد .

١٢٦٧ وعن ايضاً باسناده عن علي عليهما السلام قال سمعت نبيكم على اعواد المنبر وهو يقول : من قرأ آية الكرسي في دبر كل صلوة مكتوبة لم يمنعه من دخول الجنـه الا الموت ولا يواطـبـ عـلـيـهـاـ الـاصـدـيقـ اوـعـابـدـ : وـمـنـ قـرـأـهـ اـذـ خـضـجـعـهـ آـمـنـهـ اللهـ عـلـىـ نـفـسـهـ وجـارـهـ وجـارـجـارـهـ .

١٢٦٨ طرائف الحكم عن الامالي عن معلى بن خنيس قال : قلت لابي عبدالله عليهما السلام ما حق المؤمن على المؤمن : قال : سبع حقوق واجبات مامنهـاـ حقـالـواـاجـبـ عـلـيـهـ انـخـالـفـهـ خـرـجـ منـوـلاـيـةـالـلهـ وـتـرـكـ طـاعـتـهـ وـلـمـ يـكـنـ لـهـ فـيـهـ نـصـيبـ قال قلت حدثني ماهن : فقال : ويحك بامالي انـعـلـيـكـ شـفـيقـ اـخـشـيـ انـتـضـيـ وـلـاتـحـفـظـ : وـانـتـعـلـمـ

بخير ذير اكه اگر بيدی بيري نام على را آزار دادی اين را يعني رسول خدا را در قبر ش ١٢٦٦ - نقل شده از مجمع البيان که روایت کرده ثعلبی باسناد خودش از عبدالله پسر عمر که فرموده رسول خدا هر که بخواند آیة الكرسي را پشت سر هر نماز واجب خواهد بود متصدی قبض روح او گردد ذو الجلال والاكرام و خواهد بود مثل کسیکه جنگ کرده در خدمت پیغمبران خدا تашهید شده در راه خدا

١٢٦٧ - و نیز روایت شده از عبدالله عمر از امیر المؤمنین على عليه السلام که فرمود شنیدم از پیغمبر خدا بالای چوبهای منبر که می فرمود هر که بخواند آیة الكرسي عقب هر نماز واجب مانعی نیست برای او از دخول بهشت مگر مرگ : و فرمود مواظبت نمیکند برخواندن آن مگر صدیقی یا عابدی : و هر که بخواند آیة الكرسي را در خوابگاه خود او را خدا حفظ کند از شر تفشن و همسایه اش و همسایه همسایه اش

١٢٦٨ - در کتاب طرائف نقل شده از امالي از معلى بن خنيس که گفت گفتم بهامام ششم عليه السلام چیست حق مؤمن بر مؤمن : فرمود هفت حق واجب که نیست هیچ یک از آنها مگر آنکه بر مؤمن واجب است : که اگر مخالفت کند آنها را از ولایت خدا خارج می شود و طاعت خدا را

و لا تعمل قال قلت لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم : قال : ايسر حق منها ان تحيط به ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك : والحق الثاني : ان تمشي في حاجته وتتبع رضاه ولا تخالف قوله: والحق الثالث : ان تصله بنفسك ومالك و يديك و رجليك ولسانك : والحق الرابع ان تكون عينه ودليله ومرآته وقميصه: والحق الخامس ان لا تشبع ويجوع ولا تلبس ويعرى ولا تروى ويظماً: والحق السادس ان تكون لك امراة و خادم وليس لأخيك امراة و خادم فتبعد بخدمتك فتغسل ثيابه و تصنع طعامه و تمهد فراشه : فان ذلك كله لما جعل بينك وبينه : والحق السابع ان تبرّ قسمه و تجيب دعوته و تشهد جنائزه و تعود من رضنه و تشخص بيده في قضائه حواejه و لا تلتجئ الى ان يسائلك فاذا حفظت ذلك منه فقد وصلت ولا تيك بولايته و لا يمه بولايته تعالى .

١٢٦٩ - مجموعة ورام عن حسن بن جهم قال سألت الرضا عليه السلام فقلت له جعلت

نكرده ونصيبي از الطاف خدا نخواهد داشت گفت عرضکردم بیان فرما برای من آنها را که چیست فرمود وای بر تو یا معلى من بر تو مهر بام میترسم که ضایع کنی ورعایت نکنی : وبدانی عمل نکنی گفت عرضکردم مدادار خدا میطلبم در عمل آنها و نیست توانائی وقدرتی اگر حول وقوه خدای عظیم نباشد : فرمود : سهل ترین از آنها یعنستکه دوست بداری برای برادر دینی آنچه را برای خود دوست داری و بدبدانی برای او آنچه برای خود بدبدانی : وحق دوم این استکه برآوری حاجت او و پیروری کنی از رضای او و مخالفت نکنی قول او را : وحق سوم این استکه رعایت کنی از او بنفس خودت و مالت و دستت و پایت و زبانت ، وحق چهارم این استکه بوده باشی راه نما دلیل او و آینه او و قمیص او یعنی پیراهن تن او و راز نگهدار او : وحق پنجم این استکه توسیر نشوی او و گرسنه و توهود نپوشی او و بر هنر و توسیر آب نشوی و او شنه و حق ششم این استکه اگر برای تو باشد زنی و خادمه و نباشد برای برادر توزنی و خدمت گذاری بفرستی خادم خود را که بشوید لباس او را درست کند برای اطعم و پهنه کند رختخواب او را : بدرستیکه این امور تمامش بجهت چیزیست که بین تو و او قرارداده شد (یعنی برادری) وحق هفتم این استکه اگر چیزی تقسیم کرده نیکو گردانی سهم او را واجابت کنی دعوت او را و حاضر شوی بر جنازه او و عیادت کنی از مریض او و بروی خودت بر امام انجام حواejج او و وادار نکنی او را که از تو چیزی بخواهد (یعنی پیش از خواستن بدھی) هر گاه رعایت این امور کرده نسبت به او وصل کرده دوستی خودت به او و ازا و بخدای متعال

١٢٦٩ - مجموعة ورام نقل کرده از حسن بن جهم که گفت پرسیدم از حضرت رضا عليه السلام

فداك ماحد التوكيل فقال لي ان لا تختلف مع الله احدا قال فقلت فما حد التواضع قال
ان تعطى الناس من نفسك ما تحب ان يعطوك مثله قال فقلت فدراك اشتهرى اعلم كيف
انا عندك قال انظر كيف انا عندك .

١٢٧٠ وفيه ايضاً عن النبي عليه السلام الا ادلكم على ما يمحوا الله منها الخطايا و
يذهب بها الذنوب فقلنا بلى يارسول الله صلى الله عليه اياك فقال اسباغ الوضوء في المكرورهات^١
كثرة الخطأ الى المساجد وانتظار الصلوة بعد الصلوة .

١٢٧١ في الكافي عن العباس بن هلال الشامي مولى أبي الحسن موسى عليه قال
سمعت الرضا عليه يقول كلما احدث العباد من الذنوب ما لم يكونوا يعلمون احدث
الله لهم من البلاء ما لم يكونوا يعرفون .

١٢٧٢ في السفيينه قال امير المؤمنين عليه اطعموا صبيانكم الرمان فانه اسرع
لاستهتمم وروى في الرمان والماء الفاتر انهم لا يدخلان جوفاً قط الا اصلاحاه .

وگفت فدای تو گردم چه اندازه است حد توكیل فرمود بمن باندازه که تو رس و بیم نداشته باشی با
خدا از احادی میگوید گفتم پس چیست حد و اندازه تواضع فرمود این استکه بیخشی بردم و
رفتار کنی با آنها جوری که میل داری با تورفتار کنند و بیخشنند گفتم فدایت میل دارم بدانم چگونه
هستم من نزدشما فرمود به بین چگونه هستم من فرد تو

١٢٧٠ - و در آن کتاب است نیز از رسول خدا (ص) که فرمود آیادالت نکن شمار ابر چیز یکه
محو کند خدا بسبب آن لغزشها و بیرد بسبب آن گناهان را گفتم چرا يارسول الله صلى الله عليه:
فرمود شاداب و ضوگرفتن و زیادقدم برداشتن در راه مساجد و انتظار نماز بعد از نماز
١٢٧١ - در کافی نقل شده اذ عباس هلال شامي غلام ابي الحسن موسى (ع) که گفت شنیدم
حضرت رضا (ع) فرمود هر چه قدر تازه کنند بند گان از گناهانی که سابقه ندارد تازه میکنند برای
آنها خدا بلاهائی که سابقه نداشته باشد

١٢٧٢ - در کتاب سفینه وارد شده که امير المؤمنین (ع) فرمود بخورانید به بجهای خودتان
انار زیرا که آن باعث بازشدن زبانهای آنها است و روایت شده در باره انار و آب گرم که آن
دو داخل معدہ نمیشود هر گز مگر آنکه اصلاح میکنند معدہ را

١ - هکذا في النسخة و لعله كان في المكتوبات والله العالم منه

١٢٧٣ عن ابی جعفر علیہ السلام قال الفا کهہ عشرون و مائة لون و سیدھا الرّمان ١٢٧٤ عن المحسن عن الصادق علیہ السلام لو کنت بالعراق لاکلت کل يوم رمانه سورانیه و اغتمست فی الفرات غمسة و كان علیکم الرمان کل ليلة جمعة و كان امیر المؤمنین علیکم الرمان اذا اكل الرمان بسط تخته منيلا فاسفل عن ذالک فقال لان فيه حیات من الجنة فقيل له ان اليهودی والنصرانی ومن سواهم يا کلونها قال اذا كان ذالک بعث الله اليه ملکا فانتزعها منه لئلا يأكلها .

١٢٧٥ و روی ان یهودیا قال لعلی علیکم السلام محمدما علیہ السلام قال ان فی کل رمانة حبة من الجنة و اناكسرت واحدة و اکلت کلهما فقال علی علیکم السلام صدق رسول الله علیہ السلام و ضرب يده على لحية فو قعت حبۃ رمان فتناول لها فاكلها و قال لم يأكلها الا کافر العجم دلله ١٢٧٥ وفي ذالک الكتاب نقل هکذا قدورت روایات کثيرة في ان في الرمان حبة من الجنة

١٢٧٣ - از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرموده میوها یکصد و بیست نوع است و آقای آنها اثار است

١٢٧٤ - از کتاب محسن نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود اگر در عراق بودم هر اینه میخوردم هر روز یک اثار سورانیه و فرو میرفتم در آب فرات یکم تبه و آن بزرگوار در هر شب جمیع انا مریل میفرمود: و هر گاه امیر المؤمنین علیه السلام اثار مریل میکرد دستمالی زیر آن پهن میکرد علت آن پرسیده شد فرمود بجهت آن این کار میکنم که در هر اثاری دانه ایست از بیهشت گفته شد با آن حضرت که یهودی و نصرانی و غیر اینها از کفار میخوردند فرمود هر گاه چنین باشد میفرستد خدام لکی راومیگیرد آن دانه را اذ آن تاینکه کافر نخورد آن دانه را

١٢٧٥ - و روایت شده که یهودی گفت بامیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا فرموده که در هر اثاری دانه ایست از بیهشت و من شکستم یک اثاری و خوردم تمام آنرا (یعنی پس من دانه بهشتی خوردم) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود راست فرموده رسول خدا (ص) در اینحال زد حضرت دست خود بریش آنمرد افتاده از اثار گرفت حضرت آن دانه و خوردن آن را او فرمود حمد خدا که نخورد آنرا کافر

١٢٧٦ - و در آن کتاب نقل شده این طور که بدرستیکه وارد شده روایات زیادی بر اینکه در اثار دانه ای است از بیهشت و ائمه علیهم السلام دوست نداشتند که شر کت کند با آنها کسی در خوردن اثاری و فرموده اند که اثار دل را نورانی میکند و شیطان و سوسه کننده را می پرس میکند تا چهل روز مخصوصا خوردن اثار بنشاشتا یعنی چیز نخورده اول صبح: و روایت رسیده در مدح اثار شیرین و نفع آن برای سنگینی دل و زیادتی تحمله و در اینکه خوردن آن با پیه آن دباغی میکند معده را و در جوف انسان تسپیح میکند و فرمود حضرت رضاعلیه السلام که هیزم اثار دفع میکند موذیات

وان الائمه عليهم السلام يحذّرون ان لا يشارکهم فيه احدها ونهي عن نور القلب ويمرض الشيطان الوسوسه اربعين يوما سيمما على الرريق و روی مرح الحلومنه و نفعه لثقل الفئود وكثرة التخمة واكله بشحمة يدبّع المعدة ويسبح في الجوف وقال الرضا عليه السلام حطب الرمان ينفي الهوام وعن النبي عليه السلام خلق آدم عليه السلام والنخله والعنبة والرمانه من طينة واحدة وقال النبي عليه السلام من اكل رمانه حتى يستتمها نور الله قلبه اربعين ليلة ١٢٦ عن الدروس الرّمان سيد الفواكه وكان احبّ الشمار الى النبي عليه السلام الى ان قال ولكل رمانة يوم الجمعة على الرريق ينور اربعين صباحاً والرماناتان ثمانيون والثلاث ماء وعشرون فلاوسوسه ولا معصية ودخان عوده ينفي الهوام .

١٢٧٧ في السفينه روی عن الاحنف بن قيس وفداهی معاویه وحارثة بن قدامه والحباب بن بزید فقال معاویه للاحنف انت الساعی على امير المؤمنین عثمان وخذل ام المؤمنین عایشه والوارد الماء على علیی بصفين فقال يا امير المؤمنین من ذالك ما اعرف ومنه ما انکر اما امير المؤمنین عثمان فأنتم عشر قریش حضر تمومه بالمدینه والدارمنا عنه نازحة وقد حضره المهاجرون والانصار عنه بمعزز وکنتم بين خاذل وقاتل واما عایشه فانی خذلتھا في طول باع ورحب وسرب و ذالك انی لم اجد في را ازقیل پشہ وغیره: وازرسو لخدا(ص) واردشده که فرموده که بخورداناری بتمامه نورانی کند خاذل او را تاچهل شب

١٢٧٦ - و در کتاب دروس است که انار آقای میوهها است و محبوب ترین میوهها است نزد رسول خدا(ص) تا آنکه ذکر کرده که هر اینه هر اناری در روز جمعه خوردن بناشتا نورانی میکند تاچهل روز دو انارتاهشتاد روزوسه اناری کند و بیست روز پس تاین مدت و سوسه ومعصیتی نیست و دود آن دفع میکند موذیان را (ازقیل پشہ)

١٢٧٧ - در کتاب سفينه روایت شده از احنف بن قيس که وفود و ورود کرد بر معاویه با حارثة بن قدامه و حباب بن بزید : معاویه به احنف گفت تو بد گوئی کردی از امير المؤمنین عثمان و خوار کردی ام المؤمنین عایشه را و آب بردى برای علی در صفين : احنف گفت یا امير المؤمنین اینها که گفتی بعضی از آنها را عالم و راست است وبعضی را منکرم: اما امير المؤمنین عثمان شما طایفة قریش پیش او بودید در مدینه و خانه او از ما خالی بود و مهاجرون حاضر فزد او بودند و انصار ازا و دور بودند و شما بعضی هاتان خوار کردید اورا وبعضی ها کشتهید اورا : واما عایشه وقتی اورا و اگذاشت و خوار کردم که در سعه بود و راه بازداشت و خلاصه فرماندهی

كتاب الله الا ان تقر في بيتهما (وقرن في بيوتكن) واما ورودي الماء بصفين فاني وردت حين اردت ان تقطع رقابنا عطشا فقام معاويه وتفرق الناس ثم امر معاويه للاحنف بخمسين الف درهم ولاصحابه بصلة فقال لاحنف حين ودعي حاجتك قال تدر على الناس عطياتهم وارزاقهم وان شئت المدد اتكل منار جل سليمان الطاعة شديدة النكارة وقيل انه كان يرى رأى العلوية ووصل الحباب بثلاثين الف درهم وكان يرى رأى الاموية فصار الحباب الى معاويه وقال يا امير المؤمنين تعطى الاحنف ورأى خمسين الف درهم وتعطيني ورأى رأى ثلاثين الف درهم فقال يا حباب اني اشتريت بهادينه فقال الحباب يا امير المؤمنين تشتري مني ايضا ديني فاتحها والحقه بالاحنف فلم يأت على الحباب اسبوع حتى مات ورداً المال بعينه الى معاويه .

١٢٧٨ وفي ذلك الكتاب حكى انه قيل لاحنف من اين اقتبست هذه الحكم وتعلمت هذا الحلم قال من حكيم عصره و حليم دهره قيس بن عاصم المنقري ولقد

داشت كه مقصود در جنگ جمل بود و من نیافتم درباره او در کتاب خدا چیزی مگر اینکه باید قرار گیرد درخانه خود یعنی بیرون آمدن او بجنگ با علی برخلاف دستور خدا بود در رآن: واما آب بردن من بصفین برای علی بدرستیکه من آب بردم هنگامیکه تو قصد داشتی قطع کنی و بیری گردنهاي مارا بوسیله بی آبی معاویه برخواست پراکنده کرد مردم را و بعد دستورداد که به احنف بدنهن پنجاه هزار درهم و به اصحاب او هر یک صله : و معاویه هنگام جداگانی به احنف گفت حاجتی داری بگو: گفت زیاده بده بمقدم عطاها و ارزاق آنها را و اگر هم مدد بخواهی میآید از ما جهه مدد مردیکه اطاعت او خالص باشد و شدید باشد خشم او : و گفته شده که احنف مردی بود علوی دوست و معاویه داد بحباب سی هزار درهم واومردی بود دوست امویه ازینجهت بر گشت حباب بسوی معاویه و گفت يا امير المؤمنين باحنف دادی با اینکه دوستدار علویین است پنجاه هزار درهم و بمن دادی با اینکه دوستدار امویین هستم سی هزار درهم معاویه گفت ای حباب خریدم من بآن دین اورا حباب گفت يا امير المؤمنين دین مرا نیز از من بخر لذا تتمیم کرد به او پنجاه هزار را واورا در ردیف احنف گذاشت و حساب کرد : ولی نگذشت بر حباب هفتة تا اینکه مرد و مال او بتمام بر گشت بمعاویه .

١٢٧٨ - و در آن کتاب حکایت شده که گفته شد به احنف که از کجا آموختی این حکمت واژ که تعلیم گرفتی این حلم را : گفت از حکیم و حلیم روزگار و زمانه اش قيس بن عاصم المنقري واژ قيس پرسیده شد حلم که را دیدی و حلیم شدی و علم که را دیدی و عالم شدی : گفت از

قيل لقيس حلم من رأيت فتجلّمت وعلم من رأيت فتعلّمت فقال من الحكم الذي لم ينفرد فقط حكمته أكثم بن صيفي التميمي ولقد قيل لاكثم ممن تعلّمت الحكمة والرياسة والحلم والسيادة فقال من حليف العلم والأدب سيد العجم والعرب أبي طالب بن عبد المطلب .

١٢٧٩ عن المستدرك في السفينه نقلاً عن كتاب انوارالمضيء قال وهو السيد الاجل العلامه النحرير بهاء الدين على بن السيد غيث عبدالكريم بن عبدالجميد النيلي النجفي مؤلفه قدس سره حكاية عجيبة حكها والدى رحمه الله تعالى وافقه عليها جماعة من اصحابنا ان رجالاً كان يقال له محمد بن ابي اذينه كان تولى مسجد قرية لئاتسمى قرية نيلة انقطع يوماً في بيته فاستحضره فلم يتمكن من الحضور فسألوه عن السبب فكشف لهم عن بدنـه فما زالـه الى وسطه ماعدا جانبيه وركـيه الى طرفـي ركـبة لحرقـها بالنـار وقد اصابـه من ذلك المـ شديد لا يمكنـه معـه القرـار فقالـوا له متـى حصلـ لكـ ذلكـ قالـ اعلـموـ انىـ رأـيـتـ فيـ نومـيـ كانـ السـاعـةـ قدـ قـامتـ

حكيمـيـ كـهـ تمامـ نـمـيـشـودـ حـكـمـتـ اوـ اـكـثـمـ بنـ صـيفـيـ تمـيـميـ: وـهـ اـيـنهـ گـفـتـهـ شـدـ باـكـثـمـ اـزـ کـهـ آـمـوـختـيـ حـكـمـتـ وـرـيـاستـ وـحـلـمـ وـسـيـادـتـ رـاـ: گـفـتـ اـزـ کـسـيـکـهـ هـمـنـشـيـنـ عـلـمـ اـسـتـ وـ اـدـبـ سـيـدـ عـرـبـ وـ عـجمـ اـبـيـ طـالـبـ بنـ عبدـ المـطلـبـ (ـيعـنـيـ پـدرـ بـزرـگـوارـ اـمـيرـ المـؤـمـنـيـنـ عـلـىـ بنـ اـيـطـالـبـ عـلـيـهـمـ السـلـامـ وـ عـمـوـيـ اـمـجـدـ رـسـوـلـخـداـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ .

١٢٧٩ - اـزـ کـتـابـ مـسـتـدـرـكـ درـسـفـينـهـ نـقـلـ شـدـ اـزـ کـتـابـ انـوارـالمـضـيءـ کـهـ مؤـلـفـ آـنـ کـتابـ گـفـتـهـ قـصـةـ عـجـيـبـهـ حـكـاـيـتـ کـرـدـ پـدرـمـ رـحـمـةـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ جـمـعـيـ نـيـزـ موـافـقـ باـ پـدرـمـ بـودـندـ درـنـقلـ اـزـ طـاـيـفـهـ اـمـامـيـهـ کـهـ مرـدـیـ بـودـ بـنـامـ مـحـمـدـ پـسـرـ اـذـيـنـهـ وـ مـتـصـدـیـ بـودـ مـسـجـدـ قـرـيـةـ مـارـاـکـهـ نـامـیدـهـ مـيـشـدـ بـهـ نـيـلـهـ: رـوزـیـ اـزـ خـانـهـ بـیـرـونـ نـيـامـدـ خـواـستـنـدـ حـاضـرـ کـنـنـدـ اوـرـاـ قـادـرـ بـرـ حرـکـتـ وـ حـضـورـ نـبـودـ سـبـبـ پـرـسـيـدـهـ شـدـ بـدـنـ خـودـ رـاـ نـشـانـ دـادـ دـيـدـنـدـ تـامـ بـدـنـ اوـ سـوـايـ رـاـنـ تـاـ زـانـوـ باـ آـشـ سـوـختـهـ شـدـهـ: وـرـسـيـدـهـ بـهـ اوـ اـزاـيـنـ سـوـخـتـگـيـ درـدـ وـ الـ سـخـتـيـ کـهـ قـادـرـ بـرـ خـواـبـ دـيـدـ کـهـ گـوـيـاـ قـيـامـتـ بـرـ پـاـ شـدـهـ سـوـخـتـگـيـ وـ چـهـ زـمانـيـ روـيـ دـادـهـ: گـفـتـ بـدـانـيـدـ کـهـ مـنـ درـخـوابـ دـيـدـ کـهـ گـوـيـاـ قـيـامـتـ بـرـ پـاـ شـدـهـ وـ مـرـدـ درـ گـرـفتـارـيـ بـزرـگـيـ هـسـتـنـدـ وـ يـيـشـتـرـ مـرـدـ بـطـرـفـ آـشـ رـاـنـدـهـ مـيـشـونـدـ وـ کـمـيـ بـسـويـ بـهـشتـ وـمـنـ بـاـکـسـانـيـ بـودـ کـهـ بـسـويـ بـهـشتـ رـاـنـدـهـ شـدـ مـنـتـهـيـ شـدـيـمـ وـرـسـيـدـيـمـ بـيـكـنـظـرـهـ وـ پـاـيـ

والناس فى حرج عظيم واكثرهم يساق الى النار والاقل الى الجنه فكنت مع من سيق الى الجنه فانتهى بنا المسير الى قنطرة عظيمت فى العرض والطول فقيل هذا الصراط فسر ناعليها فذاهی کاما سلکنا فيها قل عرضها وبعد طولها فلم نبرح کذاك ونحن نسرى علیها حتى عادت کحد السيف اذا تحتها واد عظيم اوسع ما يكون من الاودية تجري فيه نار سوداء يتقلقل فيها جمر کقل الجبال والناس ما بين ناج وساقط فلم ازل امیل من جهة الى اخرى حتى انتهيت الى قریب من آخر القنطرة فلم اتمالك حتى سقطت من علیها قختت في تملک النار حتى انتهيت الى الجرف فجعلت کلاما نثبت به لم تيماسک منه شيئاً في يدي والنار يحدرن بقوة جريانها وانا استعيث وقد انزهلت وطار على وذهب لبی فالهمت فقلت ياعلى بن ابيطالب فنظرت فذا رجل واقف على شفير الوادي فوقع في روی انه الامام على ^{کلکلا} فقلت يا سیدی يا امير المؤمنین فقال هات يدك فمدت يدی فقبض علیها وجذبني والقانی على الجرف ثم امات النار عن ور کی بیدة الشر بفه فانیتھت مرعوبا وانا کما ترون فذا هولم یسلام عن النار

بزرگ از درازی وپنهی و گفته شد که این صراط است شروع کردیم بحر کت روی آن و دیدیم هرچه جلو میرویم پنهی آن کم و درازی آن زیاد میشود و همین منوال بود و ما سیر کردیم تا گردید بمثل تیزی شمشیر و دیدیم زیر آن وادی بزرگیست و سیعین از هر وادی ازوادیها و جریان دارد در آن آتشی سیاه که جوش میزند در آن قطعه های آتش بمثل قله های کوهها و مردم بعضی نجات می یابند و عبور میکنند و بعضی سقوط میکنند و می افتد و من بطرف چپ و راست متمايل میشدم تا رسیدم بنزدیک آخر پل دیگر نتوانست خود را حفظ کنم تا اینکه افتادم از بالای آن پس فرو رفق میان آتش تا رسیدم بمبدع آن هرچه خواستم بچسبم با آن باقی نمیماند چیزی در دست من و آتش میبرد مرا باشدتی که در جریانش بود و من استعانه میکردم در حالیکه عقلم پریده بود و شعورم از دست رفته بود : در این هنگام ملهم شدم و گفتم یا علی بن ابيطالب نگاه کردم دیدم مردی ایستاده بر لب آن وادی در خواترم گذشت که او امام علی بن ابيطالب عليه السلام باشد گفتم ای سید و آقای من ای امير المؤمنین فرمود بده دست را پس دراز کردم دستم و گرفت دست مرا و چسبید و انداخت مرا بر لب آن وبعد پاک کردا آتش را از ران من با دست شریف خود پس بیدار شدم در حالیکه لرزان و ترسناک بودم و حالم این است که میبینید و دیده شد که بدن او محل سالمی ندارد مگر همان مقداریکه دست امام با آن تماس گرفته و به آن کشیده شده و بعد مکث کرد و بیرون نیامد از منزل سه ماه که مداوی میکردا آنچه سوخته بود

الامام سه الامام علیهم السلام مکث فی منزله ثلاث اشهر یداوى ما احرق منه بالمرأه حتى
برء و كان بعد ذلك قل ان يذكر هذه الحکایة لاحد الا صابته الحمى .

١٢٨٠ عن المناقب في السفينة في تعداد الصادق علیه السلام عن سالم بن
ضرير ان نصراانيا سأله الصادق علیه السلام عن اسرار الطب ثم سأله عن تفصيل الجسم فقال
علیه السلام ان الله خلق الانسان على اثنى عشر و صلا و على مائين و ثمانين و اربعين
عظاما : و على ثلاثة و مائة و ستين عرقا : فالعروق هي التي تسقى الجسد كلها والعظام
تمسكتها واللحم يمسك العظام والعصب يمسك اللحم : وجعل في يديه اثنين و ثمانين
عظاما : في كل يد احد و اربعون عظاما : منها في كفة خمسة و ثلاثة و عشرون عظاما : وفي
ساقه اثنان : وفي ركبته ثلاثة : وفي فخذيه واحد : وفي وركه اثنان وكذا المثلث في الاخرى :
وفي صلبه ثمانى عشرة فقارة وفي كل واحد من جنبيه تسعه اضلاع : وفي وقصة
ثمانين : وفي راسه ستة و ثلاثة و عشرون عظاما : وفي فيه ثمانين وعشرون او اثنان و ثلاثة و
عظاما .

با مرهم هائي تا آنکه بهبودی حاصل شد و بعد از آن کم وقتی بود که بیان کند قصه را برای
کسی مگر آنکه قب عارض او میشد .

١٢٨٠ - از کتاب مناقب نقل شده در سفینه در شمارش امام صادق عليه السلام استخوانهاي
انسان را باین طور که سالم بن ضریر گفت نصراانيا پرسید از امام ششم ع از اسرار طب و بعد
پرسید از تفصیل جسم و بدنه حضرت فرمود که خدای متعال خلق کرد انسان را بر دوازده قطعه
و پارچه و بردویست و چهل و هشت استخوان : و بر سیصد و شصت رگ : پس رگها و عروق
آنچنانچیز بود که آب باری میکند بدنه را تمام میکند و استخوانها نگاهدارند بدن است :
و گوشت نگاه دارند و حافظ استخوان است : و عصب و پی حافظ و نگاهدارند گوشت است : و
قرار داده خدا در دودست انسان هشتاد و دو استخوان : و در هر یک دست چهل و یک استخوان :
از آنها در کف سی و پنج استخوان : و در ساق دو استخوان : و در بازویک استخوان : و در
شانه سه عدد پس این چهل و یکی : و همین مقدار دست دیگر - و پای انسان چهل و سه استخوان
دارد : که از آنها سی و پنج در قدم او است : و در ساق است دو عدد : و در زانه سه عدد : و در ران
یکی : و در نشستن گاه دو عدد : و همین طور است پای دیگر : و در پشت او هیجده فقره استخوان
است : و در هر یک از دو پهلو نه ضلع استخوان است : و در گردن هشت قطعه : و در سر او سی و شش
استخوان است و در دهان او بیست و هشت یاسی و دواستخوان است .

١٢٨١ في السفينه عن ابي منصور قال لما فتح الله تعالى على نبيه عليهما السلام الخيرين اصابه حمار اسود فكلم النبي عليهما السلام الحمار فكلمه وقال اخرج الله من نسل جدي سنتين حمار الم يركبها الانبي و لم يبق من نسل جدي غيري ولا من الانبياء غير لك وقد كنت اتوقعك كنت قبلك ليهودي اعشر به عمد فكان يضرب ظهرى وبطني فقال النبي عليهما السلام سنتك يغفورا : ثم قال عليهما السلام تشهى الا ناث يا يغفور قالا : و كلما قيل اجب رسول الله خرج اليه فلما قبض رسول الله عليهما السلام جاء الى بئر فتردى فيهما فصارت قبره جزعاً .

١٢٨٢ مجموعه ورام عن الصادق عليهما السلام قال كان امير المؤمنين عليهما السلام كثير اما يقول في خطبة ايها الناس دينكم دنيكم فان السيدة فيه خير من الحسنة في غيرها السيدة فيه تغفو و الحسنة في غيرها لا تقبل .

١٢٨٣ في كشكول الشيخ من کلام بعض العارفین لا يکن تأخیر العطاء مع الالحاح موجبا لیأسک فهو ضمن لك الاجابة فيما يختار لك لافيما تختاره انت لنفسك

١٢٨١ - در کتاب سفينه نقل شده اذ ابی منصور که گفت پس از آنکه خدا فتح کرد بر پیغمبر ش خیر را رسید با حضرت الاغسیاهی سخن گفت رسول خدا با آن حیوان و آن حیوان نیز صحبت کرد و گفت خدا خارج کرد از نسل جدم شست الاغ که سوار نشد بر آنها مگر پیغمبری و باقی نمانده از نسل او غیر من و باقی نمانده از ابنياء غیر تو و من انتظار وجود مقدس تورا داشتم و مالک من پیش از حضرت یهودی بود که بزمین میزد او را عمد او باختیار و او کتک میزد به پشت و شکم من رسول خدا فرمود من تورا یغفور نامیدم : و بعد فرمود آیا میل بهم جنس داری ای حیوان گفت نه : و هر وقتی گفته میشد که رسول خدا بتوا احتیاج دارد بیرون میشد و میرفت بطرف آنحضرت و پس از رحلت رسول خدا ص رفت بسوی چاهی و انداخت خود را میان چاه و آن چاه قبر او گردید از روی جزع .

١٢٨٢ - در کتاب مجموعه ورام است از امام صادق عليهما السلام که امير المؤمنين عليهما السلام فرموده است زیاد در خطبهای خود ای مردم بر شما باد بحفظ دین تان دین زیرا که گناه در زیر سایه دین امید گذشت و عفو است و اما حسنی بدون دین قبول نمیشود .

١٢٨٣ - در کتاب کشكول شیخ بهائی قد سره از بعضی از عارفین و خداشناسان وارد است که گفته است مبادا تأخیر عطای الله باللحاح وزاری باعث نومیدی تو شود زیرا

وفي الوقت الذي يريده لافي الوقت الذي تريده .

١٢٨٤ وفي الكشكول ايضاً قال الحجاج لشیخ من الاعراب کيف حالك في الاكل
قال ان اكلت نقلت وان تركت ضفت : قال فكيف حالك في النكاح قال اذا بذلت
لی عجزت وذا امنعت شرهت : قال فكيف نومك قال انام في المجمع واسهر في المضجع :
قال فكيف قيامك وقعودك قال اذا قعدت بتاعدت عنى الارض وذا قمت لازمتني قال
فكيف مشيك قال تعقلنی الشعرة وتعثرنی البعرة .

١٢٨٥ في السفينة روی هبة الله بن ابی منصور الموصلى انه كان بديار ریعه کاتب
نصراني وكان من اهل کفر توماً اسمی يوسف بن یعقوب وكان بينه وبين والدی صداقة
قال فنزل عنوالدی فقلت له ما شناک قد مت في هذا الوقت قال دعیت الى حضرت المتصوکل
ولا دری ما برادمنی الا ای اشتیریت نفسی من الله بمائة دینار وقد حملتها لعلی بن محمد
بن الرضا الیه السلام معی فقال له والدی قد وفقت في هذا قال وخرج الى حضرت المتصوکل

که خدای متعال ضامن شده برای تواجهت را نسبت با آنچه خدا انتخاب و اختیار کند و خیر
بدانه برای تو نه آنچه را که تو به پسندی برای خود و خیر بدانی : و در وقتی که خدا بخواهد
نه دروقتی که تو بخواهی .

١٢٨٤ - و نیز در کشكول است که حجاج به پیر مردی از اعراب گفت که چگونه است
حال تو در خوردن : گفت اگر بخورم سنگین میشوم و اگر بخورم ضعف پیدا میکنم : گفت
چگونه است حال تو نسبت بجماع گفت اگر در دست رسم گذاشته شود عاجز و اگر ممانعت
شوم قوه جنسی فشار میآورد : گفت چگونه است خواب تو : گفت در مجلس که مینشینم خواهیم میرد
بخوابگاه که میروم بیدار خوابی دارم : گفت چگونه است حال تو در ایستادن و نشستن گفت
وقتی میخواهم بنشینم زمین از من دور میشود و وقتی بنادرم برخیزم رهایم نمیکند : گفت
چگونه است راه رفتن تو گفت موئی پای مردمی بند و به پشگلی بزمین میخورم .

١٢٨٥ - در کتاب سفینه نقل شده که روایت کرده هبة الله پسر منصور موصلى که بود در
دیار ریعه نویسنده نصرانی و از اهل کفر تو مابود و نام او یوسف بن یعقوب بود و بود بین
او و پدرم رفاقتی تاوارد شد روزی نزد پدرم باو گفتم چه شده که این وقت آمدی اینجا گفت
احضار شده ام و دستور احضار من نزد متصوکل آمده و نمیدام چه خواهد کرد و چهارده دارد
بامن ولی من خودم را از خدا خریده ام بصدیبار و با خود دارم آنرا که بدهم خدمت علی بن
محمد پسر حضرت رضا عليه السلام که امام دهم باشد پدرم گفت به او که موفق خواهی شد و با این

وانصرف النبیا بعد ایام قلائل فرحا مستبشرًا فقال له والدی حدثنی حديثک قال سرت
الى سرّ من رای و مادخلتهما - فقط فنزلت فی دارو قلت احباب اوصل المأة الى ابن
الرضا عليه السلام قبل مصیری الى باب الم توکل و قبل ان یعرف احد قدومی قال فعرفت
ان الم توکل قدمنعه من الرکب و انه ملازم لداره فقلت کیف اصنع رجل نصرانی
یسئّال عن دار ابن الرضا لأمن ان یبدربی فیكون ذالک زیادة فيما احاذره قال
ففكرت ساعه فی ذالک فوقع فی قلبی ان اركب حماری واخرج فی البلد ولا منعه
من حيث یذهب لعلی اقف علی معرفة داره من غير ان اسأل احدا قال فجعلت الدنا
نیر فی كاغذة و جعلتها فی کمی و رکبت فکان الحمار یتخرق الشوارع والاسواق یمر
حيث یشاء الی ان صرت الی باب دار فوقف الحمار فجهدت ان یزول فلم یزد فقلت
للغلام سل لمن هذه الدار فقيل هذه دار ابن الرضا عليه السلام فقلت الله اکبر دلالة
و الله مقنعة قال و اذا خادم اسود قد خرج فقال انت یوسف بن یعقوب

قصد بتومکروهی نخواهد رسید ورفت بطرف متوكل و برگشت بسوی ما بعد از چند روز کمی
در حالیکه فرحنانک است و روی باز پدرم به او گفت بگو برای من قصه رفتن خود را گفت رقت
بس من رای و نرقته بودم بسر من رای هر گز و وارد شدم در خانه و با خود گفتم دوست دارم
که برسانم بابن الرضا ع صدیقار دا پیش از آنکه پیش متوكل بروم و پیش از آنکه بفهمد
کسی که من اینجا آمدہام و دانسته بودم که متوكل منع کرده آنحضرت دا از خارج شدن از
خانه و در خانه حبس است آنحضرت گفتم مرد نصرانی چگونه پرسد از خانه ابن الرضا در
حالیکه این نیستم از اینکه ایجاد زحمتی کند و بیار آورد جرمی زیاده از آنچه از آن میگرینم
و در حذرم گفت پس فکر کردم ساعتی در این باره تابدم افتاد که سور الاغم شوم و بروم میان
شهر و جلو گیر شوم آنچیوان راه رجا برود شاید برس بمقصود و راه بیا بیم بخانه حضرت
بدون پرش و دینارها را هم بکاغذی بستم و گذاشت میان آستینم و سور شدم و آن زبان بسته
طی کرد کوچه ها و بازارها را ورفت هر جا که خواست تا رسید بدرخانه توقف کرد و ایستاد
جدیت کردم ردشود نشد بغلام گفتم پرس این خانه مال کسیست گفته شد این خانه خانه ابن الرضا
است ع گفتم الله اکبر چه دلیلت قانع کند بر حقانیت و گفت دیدم غلام سیاهی بیرون آمد و گفت
تو یوسف پسر یعقوبی گفتم بلى گفت پیاده شوپیاده شدم پس نشانید مرا دردهلیز و داخل خانه شد
با خود گفتم این دلیل دیگری بر حقانیت این آقا از کجا دانست این غلام اسم مرا و حال آنکه

قلت نعم قال اقزو فنزلت فأقعدني في الدليل فدخل فقلت في نفسى هذه دلالة اخرى من اين عرف هذا الغلام اسمى وليس في هذا البلد من يعرفنى ولا دخلته قط قال فخرج الخادم فقال مأة دينار التي في كمك في الكاغذ فهاتها فناولته ايها قلت هذه ثالثة ثم رجع الى وقال ادخل فدخلت اليه وهو في مجلسه وحده فقال يا يوسف ما آن لك فقلت يا مولاي قدبان لي من البرهان ما فيه كفاية لمن اكتفى فقال هيئات انك لا تسلم ول يكن سيسسلم ولدك فلان وهو من شيعتنا يا يوسف ان اقواما يزعمون ان ولايتنا لا تنفع امثالكم كذبوا والله انها لتنفع امثالك امض فيما وافيت له فانك ستري ما ت Hobby قال فمضيت الى باب المtower كل فقلت كل ما اردت فانصرفت قال هبة الله فلقيت ابنيه بعدها يعني بعد موته والده والله وهو مسلم حسن التشريع فاخبرني ان اباه مات على النصرانية وانه اسلم بعد موته ابيه وكان يقولانا بشارة مولاي علي.

۱۲۸۶ مجموعه ورام عن ابي جعفر علي قال بينما موسى علي يمشي على ساحل البحرا ذ جاء صياد فخر للشمس ماجدا وتكلم بالشرك ثم القى شبكته فخر جت مملوقة

در این دیوار نیست کسیکه مرا بشناسد و هیچوقتم من باین شهر نیامده ام گفت دیدم خادم بیرون آمد و گفت بده صدیناریکه در آستین گذاشت و در میان کاغذ است بده دادم باودینار ها را و با خود گفتم و این دلیل سومی بعد بر گشت بسوی من و گفت بیاد داخل شوپس وارد شدم بر امام ع و آن آقا قنها نشسته بود فرمود ع ای یوسف هنگام آن نشده که ایمان بیاوری گفتم مولای من ظاهر شد برای من بر هان بر حقانیت شما بمقداریکه کفایت کند برای کسیکه اکتفا کند فرمود هیهات بدرستیکه تو مسلمان نخواهی شد ولی بزودی مسلمان میشود پسر تو فلان و او از شیعیان ما است ای یوسف بدرستیکه دسته گمان میبرند که دوستی ما نفعی ندارد برای مثل شما که خارجی از اسلام دروغ میگویند بخدا قسم دوستی مانع میدهد امثال تورا: برو پی کاریکه برای آن آمدی بدرستیکه خواهی یافت بزودی آنچه دوستداری : گفت رفقم بدار الامارة متوكل و گفتم آنچه خواستم و بر گشتم : هبة الله راوی میگوید پس ملاقات کردم بعد از این قصه یعنی بعد از مرگ یوسف پسر او را والله در حالیکه او مسلمان بودو شیعه خالص و خبرداد بمن که پدرش مرد بر نصرانیت و اینکه اسلام آورده بعد از مرگ پدرش و میگفت من اثر بشارت آقامیم هستم عليه السلام .

۱۲۸۶ - در کتاب ورام از امام باقر عليه السلام نقل شده که فرمود موسی ع مرور میکرد بر کنار دریا دید مردی ماهی گیر آمد و افتاد در مقابل آفتاد و خورشید را سجدۀ کرد و

ثم القاه فخر جت مملوّة ثم اعادها فخر جت مملوّة ثم جاء آخر فتوضاء وصلی وحمد الله
واثنی علیه ثم القى شبکته فلم يخرج شيئاً ثم اعاد فخر جت سمکة صغيرة فيحمد الله
واثنی علیه وانصرف فقال موسی عليه السلام يا رب عبدك الكافر تعطيه مع كفره وعبدك المؤمن
لم تخرج له غير سمکة صغيرة فاوحى الله تعالى اليه انظر عن يمينك فكشف لدعا
اعده لعبده المؤمن ثم قال انظر عن يسارك فكشف له عما اعده الله المكافرون ثم قال
يا موسى ما نفع هذا الكافر ما اعطيه ولا ضرر هذا المؤمن ما منعته فقال موسی يا رب يحق
لمن عرفك ان يرضي بما صفت.

١٢٨٧ في الالى وقد نقل ان السلطان المقتدر السلطان محمود كان يشك

كثيراً في ثلاثة امور في نفسه هل هو ابن السبكتكين او غيره لما قيل فيه : وفي القيامة
ومعاد الخلق بعد ما صار وارميا : وفي الحديث المشهور بين الفريقين العلماء ورثة

كلمات شرك آميزى گفت وبعد انداخت تور خود را بدريا و بیرون آورد پر از ماهی دیگر
باره انداخت بدريا پس بیرون آورد پر از ماهی : مرتبه سوم انداخت بیرون آورد پر از
ماهی : بعد هر دیگری آمد پس وضو گرفت و نماز خواند و حمد و ثنای الهی بجای آورد
و بعد تور خود را انداخت بدريا بیرون آورد چیزی در آن نبود حمد کرد و مرتبه دوم انداخت
بیرون آمد از دریا یک ماهی کوچکی پس حمد خدا و ثنای ذات باری تعالی گرد و بر گشت
موسی عرض کرد پروردگارا بنده کافر تو با کفرش عطا کردی و بنده مؤمن تو عطا نکردی به او
غیر از یگماهی کوچک وحی شد بموسی از طرف خدا نظر کن بطرف راست پرده برداشته شد
برای موسی تا دید آنچه را مهیا کرده برای بنده مؤمن : وبعد ندا رسید نگاه کن بطرف چپ
خودت پرده برداشته شد برای موسی تا دید موسی آنچه را مهیا کرده خدا از عذاب برای
آن کافر پس نگاه کرد و بعد فرمود خدای متعال ای موسی نفعی نمی بخشید این کافر را نسبت
بدفع عذاب آنچه به او داده شد و ضرری نمیرساند باین مؤمن آنچه که منع شد از او موسی
عرض کرد پروردگارا سزاوار است برای کسی که تورا شناخت راضی شود با آنچه خدا صلاح او
بداند و با او رفتار کند .

١٢٨٧ - در کتاب لالی نقل شده که پادشاه مقتدر سلطان محمود شک میکرد و شک داشت
همیشه در سه مطلب : در نسب خودش که آیا او پسر سبکتکین هست یا پسر غیر او بجهت
اموری که گفته شده بود : و در حشر و نشر و قیامت و بر گشت مردم بجهت سزا اعمال پس از آنکه
خاک شدند : و در حدیث مشهور بین سنی و شیعه که علما و ائمه و نزد خلق و این شبهات جاگیر
میشمرد که برای علما این قدر و منزلت باشد نزد خدای متعال و نزد خلق و این شبهات جاگیر

الأنبياء لاستبعاده ان يكون للعلماء هذا القدر وهذه المنزلة عند الله وعند الخلق ويرسخ في قلبه هذه الشبهات الى ان كان يوما يرجع من الصيد فدخل مصر بعدهما اظلم الليل فرأى شخصا في باب حانوط قد يقرب وقد يبعد منه فلما قرب منه ونظر اليه رأى انه طالب علم فquier بيده كتاب كان اذا خل الباب من المشتري يد نوالى السراج وينظر في الكتاب اذا جاء المشتري للبقاء يأخذ بطرف حتى قضى البقاء حاجته فتأثر السلطان من فقره ورق عليه فذهب في منزله وارسل اليه دنانير وشمعا فرأى في الليلة رسول الله عليه السلام في منامه وقال له يا بن سبكتكين عزتك الله في الدارين كما عزرت ورثت فرفع عنه بعلمه الشبهات الثلاث بهذه الخطاب المستطاب وعزز ملکه .

١٢٨٨ في السفينه روی ان النبی ﷺ دخل على مريض فقال ما شفاك قال صليت
بنا المغرب فقرأت القارعة فقلت اللهم ان كان لي عندك ذنب تريدان تعذبني به في
الآخرة فعجل ذلك في الدنيا فصرت كماترى فـ قال ﷺ بس ما قلت ربنا

شده بود در قبلش تا اينکه روزی از شکار بر میگشت و داخل شهر شد بعد از فراگرفتن تاریکی شب همهجا را بین راه دید شخصی در درم دکانی است گاهی نزدیک میرود و گاهی دور میشود چون نزدیک او رسید نظر کرد دید طالب علمی است و بدت او کتابی است هر گاه دکان از مشتری خالی میشود نزدیک میشود و از چراغ استفاده میکند و بکتاب نگاه میکند و هر گاه مشتری برای بقال میآید میرود کناری تا بقال کار خود را بگذراند این عمل در پادشاه اثر کرد و رقت کرد براو بجهت فقرش پس رفت شاه منزلش و فرستاد برای طالب علم دینارهای و شمعی : در همان شب خواب دید رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب ای پسر سبکتکین عزت بدده خدا بتوعزیز گرداند تو را در دنیا و آخرت آنطوری که عزت کردی تو وارد مرا : بواسطه این خواب و کلمات رسول خدا هر تفع شد از او شبهات سه گانه و عزیز شد در مملکت خود .

١٢٨٨ - در کتاب سفینه روایت شده که رسول خدا ص وارد شد بر مريضي فرمود چه شده تورا گفت نماز خواندم با حضرت شما و خواندم سوره قارعه را و گفتم در دعا بار خدا یا اگر من نزد تو گناهی کرده ام که بنداری عذاب کنی هر آن در آخرت پس معذب گردن هر دنیا باین حال شدم که هر میبینی : فرمود خوب نگفته و بد است مگر اینکه بگوئی ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنة و قناعذاب النار و حضرت برای او دعا کرد تا خوب شد و فرمود ص

آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار فدعاليه حتى افاق وقال النبي ﷺ الحسنة في الدنيا الصحة والعافية وفي الآخرة المغفرة والرحمة.

١٢٨٩ بعض احاديث مجموعة ورام في السفينة وقيل يا رسول الله لأنتم بالمعروف حتى لا يبقى منه شيئاً الاعملنا به ولا نهني عن المنكر حتى لا يبقى منه شيئاً الا انتهينا عنه قال لا بل مرو بالمعروف وان لم تعملوا به كله وانهوا عن المنكر وان لم تنتهيوا عنه كله .

١٢٩٠ وفيه ايضاً قال بعضهم لآخر عز الناس قال انا اخاف ان اقول مالا افعل قال فaina يفعل ما يقول فان الشيطان يودلو ظفر بهذا منكم فلم يأمر احد بمعرفه ولم ينه عن منكر .

١٢٩١ وفي هذا الكتاب في حرث عن عبد الملك بن عميرة الخمي قال قدم حارثة بن قدامة السعدي على معاويه ومع معاويه على السرير الاحنف بن قيس والمحباب المجاشعي فقال له معاويه من انت قال انا حارثة بن قدامة قال وكان نبيلاً فقال له معاويه ماعسيت ان تكون هلاك انت الانحصار فقال لا تفعل يا معاويه قد شبھتني بالذليل

حسن در دنیا صحت است وعافیت است وحسن در آخرت مفتر است ورحمت .
١٢٨٩ - در کتاب مجده ورام است بعض احاديث گفته شد بر سر خدا ص که امر بمعرفه نمیکنم تا نماند از معروف مگر آنکه عمل کنیم با آن ونهی از منکر نمیکنم تا باقی نمایند از آن چیزی مگر آنکه ترک کنیم فرمود رسول خدا ص نه بلکه امر بمعرفه کنید هر چند بتمام آن عمل نکنید و نهی کنید از منکر هر چند تمام آن ترک نکنید .

١٢٩٠ - ونیز در کتاب ورام است که عالمی گفت بدیگری پند به مردم را گفت میرسم بگوییم چیزی که بجا نیاورم گفت کدام یاک ما میکنند تمام آنچه میگویید زیرا که شیطان دوست دارد پیروزی یابد بر شما باین بهانه پس نه کسی امر بمعرفه کند و نه نهی کند از منکر .

١٢٩١ - ودر همان کتاب در باب حرث نقل شده از عبد الملك پسر عمیر لخمی گفت وارد شد حارثه پسر قدامة سعدي برعماويه ونشسته بود روی تخت با معاويه احنف بن قيس وحباب مجاشعي معاويه گفت تو که هستي گفت من حارثه پسر قدامة هستم و خودش گفت او مرد عظيمی بود معاويه گفت چه میخواهی باشی تو غير از زنبور چیزی نیستی : گفت معاويه بد گوئی مکن ای معاويه مرا تشبيه کردي بزنبور او حیوانی است بخدا قسم که از گزیدن دور است و آب دهانش شیرین است و اما تو که نامت معاويه است نیست معاويه مگر سگ ماده که بصد

وهي والله حامية المسعدة حلوة البصاق وما معاوية الأكلبة تعاوى الكلاب وما اميء الا تصغير امة فقال معاوية لانفععل قال انا فعملت قال له فادن اجلس معى على السرير فقال لا افعل قال ولم قال لأن رأيت هذين قد اماطاك عن مجلسك فلم اكن اشاركمها قال له معاويه ادن اسارك فدنت منه فقال يا حارثه اني اشتريت من هذين الرجلين دينها قال ومني فاشترى يامعاويه قال لا تجهز.

١٢٩٢ وفيه ايضاً باب صعصعة عن ابي بكر بن ابي عياش عن عاصم بن ابي النجود عن شهد ذات الكان معاوية حين قدم الكوفة دخل عليه رجال من اصحاب امير المؤمنين على علي عليه السلام وكان الحسن عليه السلام قد اخذ الامان لرجاهم منهم مسمين باسمائهم واسماء آبائهم وكان عنهم صعصعة بن صوحان فلما دخل عليه صعصعة قال معاويه لعصصعة اما والله اني كنت لا بغض ان تدخل في امانى قال وانا والله ابغض ان اسميك بهذا الاسم ثم سلم عليه بالخلافة قال فقال معاويه ان كنت صادقاً فاصعد المنبر فالعن علياً قال

درمياً ورد سگهارا و تو از بنی امیه هستی و نیست امیه مگر کنیز کوچک و حقیر معاویه گفت بد گوئی مکن گفت تو بد گوئی کردی اول معاویه گفت بیا نزدیک بتخت بنشین با من گفت نمیکنم گفت چرا گفت برای آنکه میبینم آن دورا یعنی احنف و حباب تو را دور کرده اند اذ محل خودت من با آنها دراین کار شر کت نمیکنم معاویه گفت بیا نزدیک تا بگوش تو بگوییم نزدیک شد گفت ای حارثه من خریدم از آن دو مرد دین شان را بلند گفت دین مرا هم بخسر معاویه گفت بلند مگو.

١٢٩٣ - و در آن کتاب است باب صعصعة از ابی بکر پسر ابی عیاش از عاصم پسر ابی نجود از کسیکه حاضر بوده براینکه معاویه هنگامیکه وارد کوفه شد وارد شدند بر او مردانی ازیاران امیر المؤمنین علی عليه السلام و بود حسن بن علی علیه السلام که امان گرفته بود از معاویه برای مردانی اذ آنها باسم ورسم واسمه پدران آنها و بود از جمله آنها صعصعة پسر صوحان چون صعصعة وارد شد معاویه بعصصعه گفت آگاه باش بخداقسم من بدهالم و درخشم که چرا بتواتر داده ام صعصعه گفت ومن هم بخدا بد میآید و خشمناکم که تو را بخلافت بخوانه و بعد سلامداد بمعاویه بخلافت معاویه گفت اگر تو دراین کلامت که مرا بخلافت سلامدادی راست میگوئی و صادقی پس برو برمنبر ولعن کن علی را (لعنت خدا بر معاویه) گفت برمنبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی بجا آورد و بعد گفت ای مردم از آدم از نزد کسیکه شر او بهمه کس رسیده و خیر او را کسی ندیده و او امر کرده مرا که لعن کنم علی را ای مردم لعن کنید اورا خدا لعن کرده اورا ضجه و صیحه اهل مسجد بلند شد به آمین پس از آنکه بر گشت صعصعة بسوی معاویه و خبرداد

فَصَعَدَ الْمِنْبَرُ وَحَمَدَ اللَّهُ وَاثْنَيْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَيْهَا النَّاسُ اتَّيْتُكُمْ مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ قَدْ شَرَهُ وَأَخْرَجَهُ وَإِنَّهُ أَمْرِنِي أَنْ أَعْنَمَ عَلَيْهِ فَالْعَنُونُهُ لِعَنِهِ اللَّهُ فَضَيَّقَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ بِآمِنَةٍ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا يَعْنِيهِ غَيْرِي ارْجِعْهُ حَتَّى تُسَمِّيَهُ بِاسْمِهِ فَرَجَعَ وَصَعَدَ الْمِنْبَرُ ثُمَّ قَالَ إِلَيْهَا النَّاسُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرِنِي أَنْ أَعْنَمَ عَلَيْهِ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَالْعَنُونُ مَانٌ لِعَنِ الْعَنِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَضَيَّقُوهُ بِآمِنَةٍ فَلَمَّا أَخْبَرَ مَعَاوِيَةَ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا عَنِي غَيْرِي أَخْرَجَهُ لَا يَسْأَكْنَنِي فِي بَلْدَةٍ فَأَخْرَجَهُ ١٢٩٣

وَفِيهِ أَيْضًا قَدْمُ وَفَدِ الْعَرَاقِينَ عَلَى مَعَاوِيَةَ فَقَدْمُ فِي وَفَدِ الْأَهْلِ الْكَوْفَةِ عَدَى بْنِ حَاتِمَ طَائِي وَفِي وَفَدِ الْأَهْلِ الْبَصْرِيِّ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسِ وَصَعْصَعَةِ بْنِ صَوْحَانَ فَقَالَ عَمْرُ وَبْنِ الْعَاصِ لِمَعَاوِيَةِ هُؤُلَاءِ رِجَالَ الدُّنْيَا وَهُمْ شِيعَةُ عَلَى الَّذِينَ قَاتَلُوا مَعَهُ يَوْمَ الْجَمْلِ وَيَوْمَ صَفِينَ فَكَنْ مِنْهُمْ عَلَى حَذْرَفَانِرْ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ بِمَجْلِسِ سَرِّي وَاسْتَقْبَلَ الْقَوْمَ بِالْكَرَامَةِ فَلَمَّا دَخَلُوكَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُمْ أَهْلَاهُ وَسَهْلًا قَدْتُمْ أَرْضَ الْمَقْدِسَهُ وَالْأَبْيَاءَ وَالرَّسُلَ وَالْحَشَرَ وَالنَّشْرَ فَتَكَلَّمُ صَعْصَعَةُ وَكَانَ مِنْ أَهْضَارِ النَّاسِ جَوَابًا فَقَالَ يَا مَعَاوِيَهُ أَمَا قَوْلُكَ أَرْضَ

بَأْنَجِهِ گَفْتَهُ بُودَ مَعَاوِيَهِ گَفْتَ نَهْ بِخَدَاقَسْمَ درَ اینِ لَعْنِ غَيْرِ مَرَا قَصْدَ نَكْرَدَيِ وَبِأَيْدِ لَعْنِ كَنْيَيِ وَبِنَامِ اسْمَ بَيْرِيِ كَهْ كَهْ رَاعِنِ مِيكَنِيِ: بِرْ گَشْتَ صَعْصَعَةَ بِمَسْجِدِ وَبِمِنْبَرِ دَنْتَ وَگَفْتَ اَيْمَرْ دَمْ بِدَرْسَتِيَكَهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي مَعَاوِيَهِ دَسْتُورِ دَادَهِ بَمِنْ كَهْ لَعْنِ كَنْمَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَا مَرْدَمْ لَعْنِ كَنْيَدِ كَسِيِ رَا كَهْ لَعْنِ كَنْدَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبِ رَا هَمَّهُ مَرْدَمْ ضَرْجَهُ وَصَدَا بَلَندَ كَرَدَنَدَ بِآمِنَهِ چُونَ اَيْنَ خَبَرَ بِمَعَاوِيَهِ رَسِيدَ گَفْتَ نَهْ بِخَدَاقَسْمَ قَصْدَ نَكْرَدَهُ غَيْرِ مَرَا اَزْ شَهَرَ خَارِجَ كَنْيَدَ اوْ رَا تَامَنَ وَصَعْصَعَةَ دَرِيَكَ بَلَدَ نَبَاشِيمَ پَسْ تَبَعِيدَ كَرَدَنَدَ صَعْصَعَةَ رَا ١٢٩٣

وَدَرَ آنَ كَتَابَ اَسْتَ نَيزَ كَهْ وَارَدَ شَدَنَدَ بَرَنَ مَعَاوِيَهِ دَسْتَهُ اَزْ كَوفَهُ وَدَسْتَهُ اَزْ بَصَرَهُ وَمَقْدِمَ كَسَانِيَكَهِ اَزْ كَوفَهُ بُودَنَدَ عَدَى بَنَ حَاتِمَ طَائِي بُودَ وَمِيَانَ دَسْتَهُ اَهْلَ بَصَرِهِ بُودَ اَهْنَفَ بَنَ قَيْسِ وَصَعْصَعَةَ بَنَ صَوْحَانَ عَمْرُ وَپَسْرَعَاصِ بِمَعَاوِيَهِ گَفْتَ اَيْنَهَا كَهْ مِيَانِدَ مَرْدَانَ دَنْيَاهَسْتَنَدَ وَاَيْنَهَا هَمَهُ هَسْتَنَدَ پَيْرَوَانَ عَلَى كَهْ دَرَ رَكَابَ عَلَى جَنَگَ كَرَدَنَدَ رَوزَ جَمْلَ وَصَفِينَ وَتَوَاهِي مَعَاوِيَهِ اَزْ آنَهَا پَيْرَهِيَزَ پَسْ مَعَاوِيَهِ دَسْتُورِ دَادَهِ بَرَایِ هَرِيَكَ تَخْتَنِي بِگَذَارَنَدَ جَهَتَ نَشَستَنَ وَاسْتَقْبَالَ كَرَدَ اَزْ آنَهَا بَا مَحْبَتَ پَسْ اَزْ آنَ كَهْ وَارَدَشَدَنَدَ پَذِيرَائِيِ وَخَوشَ آمَدَ مَتَعَارِفَ گَهَتَ وَگَهَتَ وَارَدَ شَدَيَدَ دَرَ زَمِينَ مَقْدِسَيِ وَمَحَلَ پَيْغَمْبَرَانَ وَانْبِيَاوَحَشَرَ وَنَشَرَ پَسْ صَحْبَتَ كَرَدَ صَعْصَعَةَ وَصَعْصَعَةَ حَاضِرَ تَرِينَ اَشْخَاصَ بُودَ دَرَ جَوابَ گَفْتَ اَيْ مَعَاوِيَهِ اَما جَوابَ كَلامَ توَكَهِ اَيْنَجَا سَرْزَمِينَ پَيْغَمْبَرَانَ اَسْتَ اَيْنَ اَسْتَ كَهْ كَسَانِيَكَهِ دَرَ اَيْنَ سَرْزَمِينَ بُودَهَا نَدَ وَهَسْتَنَدَ اَزْ اَهْلَ نَفَاقَ وَشَرِكَ وَتَفَرَّعَنَ وَفَرَاعَنَهُ وَسَتَمَگَرَانَ

المقدسه فان الارض لاتقدس اهلها وانما تقدسهم الاعمال الصالحة واما قولك ارض الانبياء والرسل فمن بها من اهل النفاق والشرك والفراغنة والجبابرة اكثراً من الانبياء والرسل واما قولك ارض الحشر والنشر فان المؤمن لا يضره بعد الممحشر والمنافق لا ينفعه قربه فقال معاویه لو كان الناس كلهم اولادهم ابوسفیان لما كان فيهم الا كيساً رشيداً فقال صعصعة قد اولد الناس من كان خيراً من ابی سفیان فاولاد الاحمق والمنافق والفاجر والفاسق والمعتوه والمجنون آدم ابوالبیش فیخجل معاویه .

١٢٩٤ عن ابن عبد ربه في العقد دخل صعصعة بن صوحان على معاویه ومعه عمرو بن العاص جالس على سريره فقال وسّع له على ترابية فيه فقال صعصعة انى والله لترابي منه خلقت واليه اعود ومنه ابعث وانك مارج من مارج من نار .

١٢٩٥ في السفينه في شرك وروى ابن شهرآشوب وغيره عن ابان الاحمران شريک بن الاعور دخل على معاویه فقال له معاویه والله انك لشريك وليس لله شريک وانك لابن الاعور والبصیر خير من الاعور وانك لدمیم والجید خیر من الدمیم

بیشترند از پیغمبران و فرستاده شده گان خدا : و اما کلام توکه این زمین حشر و نشر است پس بدرستیکه مؤمن خود نمیرساند به او دوری وادی ممحشر و بمنافق و فاسق نفع نمیرساند فزدیکی آن : معاویه گفت اگر مردم تمام زائیده شده ابوسفیان و از نسل او بودند یافت نمیشد درین آنها مگر زرنگ ورشید: صعصعة گفت زائیده شدند مردم از کسیکه بهتر است ابا سفیان و میان آنها است احمق و منافق و فاجر و فاسق و بیخرد و مجنون و او حضرت آدم است ع پدر همه مردم پس شرمسار شد معاویه .

١٢٩٤ - نقل شده از ابن عبدر به در کتاب عقد که داخل شد صعصعة بن صوحان بر معاویه و نزد او بود عمر و عاص و بر تخت معاویه نشسته بود گفت بعمر و عاص راه به ترابی را روی تخت صعصعة گفت من بخدا قسم ترابی هستم از آن خلق شدم و به آن بر میگردم و از آن محشور میشوم و اماتو گرفته شده از آتشی .

١٢٩٥ - در کتاب سفینه در شرك روایت شده از ابن شهرآشوب و غیره از ابان احمر که شريک بن اعور وارد شد بر معاویه معاویه گفت بخدا قسم تو شريک هستی و از برای خدا شريکی نیست و تو اعور هستی و بنیا بهتر است از اعور و سیاه چهره هستی و بی نقص بهتر است از توبا این همه چطور تورئیس و آقای قبیله و قوم خودشی : شريک به او گفت تو معاویه

فكيف سدت قومك فقال له شريك انك معاویه وما معاویة الاكلبة عوت واستعوت الكلاب وانك لابن صخر والسهل خير من الصخر وانك لابن حرب والسلم خير من الحرب وانك لابن امية وما اميته الامة صغرت فاستصغرت فكيف صرت امير المؤمنين فغضب معاویه وخرج شريك وهو يقول: ايستمنى معاویة بن صخر - وسيفي صارم ومعى لسانى: الى آخر ابياته .

١٢٩٦ في كشكول الشيخ من كتاب قوت القلوب عن امير المؤمنين عليهما السلام ان الله تعالى في خلقه مثوابات فقر وعقوبات فقر فمن علامات الفقر اذا كان مثوابه ان يحسن خلقه ويطيع ربها ولا يشكر حاله ويشكرا لله تعالى على فقره ومن علامات الفقر اذا كان عقوبته ان يسوء عليه خلقه ويعصي فيه ربها ويكترا الشكایة ويسلط القضاء وهذا النوع من الفقر الذي استعان منه النبي عليهما السلام :

١٢٩٧ في ارشاد الدليلي وتبع الاحنف رجل يشتمه في طريقه فلما قرب من داره قال يا هذا ان كان بقى في نفسك شيئاً فقله قبل ان يسمعك خدمي وقوهي فيقتلوك .

هستی و نیست معاویه مگر سگ که بصدارمیا بدو به صدارمیا ورد سگها را و تو پسر صخری و سهل بهتر است از صخر که یعنی سهولت بهتر است ازشدت و توپسر حری و جنگ و صلح و سلم بهتر است از جنگ و توپسر امیه هستی و نیست امیه مگر کنیز کوچک : و با این همه چطور تو امیر المؤمنین شدی معاویه در غضب شد و شریک از نزد او خارج شد و خواند چند بیت شعری که معنای اول آن است آیا دشنام دهد مرا معاویه پسر صخر در حالیکه شمشیر من کشیده و زبان من گویا است و زبان دارم تا آخر .

١٢٩٦ - در کتاب کشكول شیخ بهائی از کتاب قوت القلوب نقل شده از امیر المؤمنین ع که فرمود برای خدا میان خلقش ثوابی است فقر و عقوبی است فقر از نشانه فقر هر گاه ثواب باشد اینست که نیکو گرداند خلق فقر را و مطیع شود خدای خود را و ازحال خود شکایت نکند و شکر کند خدا را بر فرش و از نشانه فقر هر گاه عقوبی باشد این است که بددشود خلق او و معصیت کند خدای خود را وزیاد شکایت کند و غضبناک باشد بر تقدیر و این نوع فقریست که رسول خدا ص از آن پناه میبرد بخدا .

١٢٩٧ - در کتاب ارشاد دیلمی است که احنف رفت دنبال سر کسیکه بین راه به او دشنام

۱۲۹۸ **فیاللائی عن زهر الربيع:** خرج معن بن زائده للصيد فتبع ظبیا و انفرده عن عسکره ثم انه رای رجلا معاهم حمار فقال من این: الى این: قال معی قثاء فی غير وقتہ فقصدت به معن بن زائده لکرمہ المشهور قال وکم املت منه: قال الف دینار: قال کثیر: قال خمسماه: قال کثیر: قال ثلائمه: قال کثیر: قال مائتا دینار: قال کثیر: قال مائة دینار: قال کثیر: قال خمسین: قال کثیر: قال فلا أقل من الثلاثین: قال فان قال کثیر: قال: ادخل اربع قوائم حماری فی فرج امرأته وارجع الی اهلى خائبا فضحك معن منه وسارحتی لحق بعسکره وقال لاحاجبه اذا اناك شیخ علی حماره بقیاء فادخله علی فاتی بعد ساعه وادخله علیه فلم یعرفه لحالته فقال له: ما الذی اتی بك یا اخا العرب قال املت الامیر و آتیه بقیاء علی غیر او انه قال فکم املت منه: قال: الف دینار: قال کثیر: قال والله کان ذالک الرجل مشئوما علی ثم قال خمسماه دینار قال کثیر: قال ثلائمه دینار: قال کثیر: قال مائتا دینار قال کثیر: قال مائة دینار قال کثیر:

داده بود چون نزدیک شد بمنزل او گفت ای مرد اگر باقی مانده در دل تو چیزی نسبت بمن بگو پیش از آنکه بشنوند کسان من و قبیله من و سبب شود که بکشنند تورا.

۱۲۹۸ - در کتاب لالی از کتاب زهر الربيع ذکر کرده که معن بن زائده رفت بجهة شکار پس تعقیب کرد از آهوئی و باین جهت جدا شد از لشکر ش و دورافتاد بعد بر خورد بمردی که با او بود دراز گوشی معن پرسید از کجا می آیی و کجا میروی گفت با من است مقداری خیار در غیر فصل اراده دارم بیرای معن بن زائده بجهت شهرتی که در بخشش وجود دارد گفت چقدر امیدواری از معن که بتویده دهد . گفت هزار دینار گفت زیاد است: گفت پانصد دینار گفت زیاد است: گفت سیصد دینار: گفت زیاد است: گفت دویست دینار: گفت زیاد است: گفت صد دینار: گفت زیاد است: گفت پنجاه دینار: گفت زیاد است: گفت دیگه از سی دینار کمتر نمیشود: گفت اگر گفت زیاد است: گفت داخل میکنم چهار دست و پای الاغ بفرج عیالش و بر میگردم بسوی خانه ام واهلم نامید: معن خنید از سخن او ورفت تارسید بلشکر و بدر باش گفت هر گاه پیر مردی بالاگی آمد با خیار پس بیاور او را پیش من: و بعد ساعتی آمد و برد او را نزد معن و آن پیر مرد بواسطه سوط معن نشناخت او را: معن به او گفت چه آوردی ای برادر عرب گفت امید به امیر دارم و برای امیر آورده ام خیار در غیر فصل: گفت چقدر امیدداری از امیر: گفت هزار دینار: گفت زیاد است: با خود گفت بخدا قسم آن مرد مرد شومی بود: گفت پانصد دینار: گفت زیاد است: گفت سیصد دینار و گفت زیاد است: گفت

قال خمسين دينار: قال كثير: قال فلائق من الثلاثين فضحك معن فعلم الاعرابي انه صاحبه فقال ياسيدى ان لم تجب الى الثلاثين فالحمار من بوط بالباب وها معن جالس فضحك معن ثم دعا بوكيله فقال اعطه الف دينار و خمسة دينار و ثلاثة دينار و مائتا دينار و مائة دينار و خمسين دينار و ثلاثين دينارا اودع الحمار مكانه فبها الاعرابي وتسليم الالفي دينار و مائة وثمانين دينارا .

١٢٩٩ انوار النعانيه وفي بعض كتب العربية ان شاعرا اتى معن بن زائدة وهو في قصر امارته فلم يجد اليه سبيلا فرأى نهر ايجرى الى داخل القصر فكتاب هذا البيت بقرطاسة وضعها على خشبة وسيرها الى الماء حتى ادخلها القصر فاتفاق ان معن كان جالساً على شاطئ النهر فرأى الخشبة وعليها القرطاسة فأخذها وقراء ما فيها وهو ايا جود معن ناج معناً ب حاجتي فليس الى معن سواك شفيع فخرج من قصره واستدعاه فاتى به فقال انت الذى كنبت هذا الشعر فقال نعم فأمر له بما الف درهم فأخذها ومضى الى الخان فلم يأكلي اليوم الثاني طلبه وآخر

دویست دینار گفت زیاد است : گفت صد دینار گفت زیاد است : گفت پنجاه دینار : گفت زیاد است گفت دیگه از سی دینار کمتر نمیشود : معن خندید : آن مرد فهمید که این همان رفیق توی صحراست گفت آقای من اگر سی دینار بمن نرسد الا غدم در بسته شده یعنی همان که گفتم در صحراء عن خندید و بعد ناظر خوش را صدا زد و گفت بد هزار دینار باین مرد : و پانصد دینار و سیصد دینار : و دویست دینار : و صد دینار : و پنجاه دینار : و سی دینار : و فرمود به پیر مرد و بگذار الاغت را مکان خود یعنی آن عمل را انجام مده : و گرفت آن مرد دوهزار و صد و هشتاد دینار را .

١٢٩٩ - در کتاب انوار از بعضی از کتابهای عربی نقل کرده که شاعری آمد نزد معن بن زائده واو در قصر و عمارت حکومتی بود و شاعر راهی نیافت بسوی معن نهر آب از داخل قصر میگذشت نوشت بیت شعری را بر کاغذی و بچوبی بست و آب بر آنرا میان قصرا تفاقاً معن هم بر لب نهر بود چشم افتاد بچوپیکه بر آن کاغذیست گرفت چوب را و خواند کاغذ را که در آن شعری بود باین مضمون که ای جود معن حاجت مرا بگوش معن برسان ذیرا که من بسوی معن بغير جود او واسطه ندارم : معن از قصر بیرون شد و شاعر را صدا زد پس آمد نزد معن گفت توهستی نویسنده این شعر گفت بلی: دستورداد صد هزار درهم دادند شاعر گرفت و رفت بمحل غریبان چون روز دوم شد طلب کرد اورا و آن کاغذ را بیرون آورد و خواند آن شعر را و دستور

القرطاسه وقراء ذلك الشعرا وامر له بـمأة الف درهم وبقى على هذا الحال خمسة ايام
ثم ان ذلك الشاعر خاف من ندامته على الدرارهم فاخذها ومضى بها من البلدة طلبه اليوم
السادس فقيل له انه سافر فقال والله ان طالع خزانتى اقوى من طالعه فوالله لو بقى في
البلد لاعطية كل درهم ودينار في خزانتى .

١٣٠٠ جامع الاخبار روی عن علی بن الحسین عليهما السلام انه جاء رجل وقال انار جل
عاصر ولا اصبر عن المعصية فعظني بموعظة فقال عليهما السلام افعل خمسة اشياء واذنب
ماشت فاول ذلك لاتأكل من رزق الله واذنب ماشت والثانی اخرج من ولاية
الله واذنب ماشت والثالث اطلب موضعا لا يزالك الله واذنب ماشت والرابع اذا جاء
ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك واذنب ماشت والخامس اذا دخلت
مالك النار فلا تدخل واذنب ماشت .

١٣٠١ في السفينة عن الصادق عليهما السلام قال من احب ان يخفف الله عنه سكرات

داد صد هزار درهم دادند وبهمن قرار رقتارشد تا پنج روز : بعد از آن مرد شاعر ترسید مبادا
پشيمان شود و دراهم را پس بگيرد لذا درهم هارا برداشت واژبلد خارج شد و گريخت روز
ششم معن فرستاد طلب کرد او را گفته شد آنمرد مسافرت کرد : معن گفت بخدا شانس خزینه
من بلندتر از شانس او بود بخدا قسم اگر نمیرفت و میماند در بلد میدادم هرچه طلا و نقره
در خزانه یافت میشد .

١٣٠٠ - در كتاب جامع الاخبار روایت شده از امام چهارم عليه السلام که مردی آمد
خدمت آنحضرت وعرض کرد من مردی هستم عاصی و گنبدکار ونمیتوانم خودداری کنم از معصیت
موعظه فرمائید مرا بموعظه که پند بگیرم فرمود : بجا بیاور پنج چیز وبعد گناه کن هرچه
خواهی : اول آن اینکه نخور از رزق خدا و گناه کن هرچه خواهی : دوم آنکه خارج شو از ملک
وسلطنت خدا و گناه کن هرچه خواهی : سوم آنکه برای خود مکانی پیدا کن که نه بیند خدا
تورا و گناه کن هرچه خواهی : چهارم آنکه هنگامیکه ملک موت آمد بجهت قبض روحت اورا
از خود دور کن و گناه کن هرچه خواهی : پنجم آنکه زمانیکه بخواهد وارد کند مالک دوزخ
تورا به آتش وارد مشو و گناه کن آنچه خواهی

١٣٠١ - در كتاب سفينة است که امام ششم عليه السلام فرمود هر که خواهد دوست بدارد
که سبک گرداند خدا سکرات مرگ او را پس باید نسبت بذی رحم خود پیوند کند وصلة رحم

الموت فليكن لقراة وصولاً وبالديه بارأفاذakan كذا لك هون الله عليه سكرات الموت ولم يصبه في حياته فقرا .

١٣٠٢ مجموعه ورام قيل لمحمد بن علي بن الحسين عَلِيُّ الْعَلِيُّ الْمَأْقُولُ وَلَدَ ابيه قال العجب لى كيف ولدت كان ابى يصلى فى اليوم والليلة الف ركعة فاي وقت يفرغ للدنيا .

١٣٠٣ في امالى الشیخ عن موسى بن قيس قال حدثنا الحسین ابن امیاط العبد قال سمعت عمار بن یاسر رحمة الله يقول عند توجهه الى صفين : اللهم لواعلم انه ارضی لك ان ارمی بنفسی من فوق هذا الجبل لمیت بها ولواعلم انه ارضی لك ان اوقد لنفسی ناراً فاقع فيها لفعلت : وانی لا اقاتل اهل الشام الا وانا يريد بهذا لك وجهك وانا ارجوان لا تخیبني وانا يريد وجهك الکریم

١٣٠٤ في الالالی حکی عن مالک بن زیاد قال نازعنی نفسی فی ماء بارد فی کوز جدید فقلت هذا حلال لا بأس به فاشیریت کوزا وملاته ماء و وضعه فی مهب الشمال

کند ونسبت به پدر و مادر خود نیکی کند : هر گاه چنین کرد سهل میکند خدا بر او سختیهای مرک را : و نرسد به او فقر هر گز .

١٣٠٢ - و نیز در مجموعه ورام است که گفته شد بحضرت باقر امام پنجم عليه السلام که چقدر کم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود من تعجب دارم که چگونه تولد یافتنام از پدر بزرگواریکه نماز میخواند در شب و روزی هزار کعت : و چگونه وقتی میماند برای آنحضرت که صرف امر دنیوی کند .

١٣٠٣ - در کتاب امالی شیخ طوسی نقل است از موسی پسر قیس که گفت حدیث کرد برای ما حسین پسر امیاط عبده که گفت شنیدم عمار یاسر رحمت خدا بر او که میگفت هنگام رفتن بجنگ صفين که بار خدا یا اگر بدانم رضایت تو در این است که پرت کنم خود را از بالای این کوه هر اینه پرت میکنم خود را از آن : و اگر بدانم رضایت تو در این است که آتشی برآوردم و بیندازم خود را در آن میکنم این کار را : ومن نمی جنگم با اهل شام مگر آنکه اراده دارم بحسب آوردن رضای تو را ومن امیدوارم براینکه نا امید نگردانی مرا ومن در تظر دارم در این کار رحمت و کرم تو را .

١٣٠٤ - در کتاب الالی ذکر شده حکایتی از مالک بن زیاد که نفس من میل کرد به آب سردی در کوزه تازه : با خود گفتم اینکه حلال است و از شرع منعی نرسیده پس خریدم کوزه

حتى برد وحان وقت الافطار وصليت المغرب ونوافله وجعلت نفسى قناعى وانا زعها
فغلبتني عيناي فرأيت فى النوم حوراء لم ترعى مثلها حسنا وجمالا فتحيرت فيها
فقدت لمن انت قال لمن لا يبىعنى بشربه ماء باردى كوز جديد ثم ركضت الكوزة
برجلها فانبهت فاذالكوز مكسور والماء مصبوب .

١٣٠٥ في الالالي قال النبي ﷺ انا وكافل اليتيم كهاتين في الجنة اذ الفى الله
واشار بالسبابة والوسطى وقال ﷺ من كفل يتيمما او جب الله له الجنة كما اوجب
جهنم على آكل ماله وقال ﷺ من حفظ يتيمما حفظه الله وكان النبي ﷺ يتكل على كفل يتيمما
وكان كلما يجلس على طعامه يحضره ويأكل معه فلما مضى زمانات اليتيم فلم يأكل
النبي ﷺ في الليلة طعاما وكان يتأسف على فوته فقال له اصحابه كم تحزن قلبك
بفوته وحرمانك منه نحن نجيئك بيتم آخر فتكفله قال ﷺ هذا اليتيم كان سيئ
الخلق وانا كنت تحملت سوء اخلاقه فلا يحصل لى من غيره ما يحصل منه من الفيض .

وپر کردم آن را از آب و گذاشت در محل وزیدن باد تا سرد شود ورسید وقت افطار و نماز
مغرب خواندم با نافله در این هنگام نفس وادر میکرد مرا برخوردن و من هم خودداری میکردم
در این بین خواب غالب شد و خواب برد و در خواب دیدم حوریه زیبا که ندیده بودم بمثل آن
هر گز در حسن و جمال بحیرت رفتم در باره او و گفتم تو مال که هستی: گفت من از آن کسی
هستم که مرا از دست ندهد در بر ابر شرب آب سردی در کوزه تازه وبعد انداخت کوزه را به پایش
در این بین از خواب میداردشدم دیدم کوزه شکسته شده و آب ریخته بروی زمین .

١٣٠٥ - در کتاب الی نقل شده که رسول خدا فرموده من و کسی که کفالت یتیم کند مثل
این دو هستند در بیشتر هنگامیکه خدا را ملاقات کند و اشاره کرد به دوانگشت سبابه و وسطی و
فرمود هر که کفالت کند امر یتیمی واجب میشود از طرف خدا برای او بیشتر مثل اینکه حتم
میشود جهنم بر کسیکه بخورد مال یتیم را و فرمود هر که حفظ کند یتیمی را حفظ کند خدا اورا
و خود رسول خدا تکفل میفرمود یتیمی را بطوریکه هر گاه می نشست سر سفره طعامی او را
می شانید و غذا میخورد با آنحضرت زمانی باین منوال گذشت تا آن یتیم مرد : رسول خدا آن
شب غذا نخورد و اظهار تاسف میکرد بر فوت او: اصحاب عرض کردند با آنحضرت تاکی محزون
است قلب شما بر فوت او و بر بیود او: ما بچای او یتیم دیگری میآوریم که شما تکفل کنید اورا
فرمود این یتیم بد خلق بود و من صبر و تحمل داشتم بر بدی خلق او: و حاصل نمیشود از غیر
او آنچه حاصل میشد از او برای من از فیوضات .

١٣٠٦ وفي ذلك الكتاب قال ابو عبد الله ان صدقة السرطان غضب الرب و تمحو الذنب العظيم و تهون الحساب وقدورد ان رجالا كان يشتري الطيور فيعتقها فلما مات اجتمعوا الطيور على جنازته ما لا يحصى عددها الا الله تصيرون فلما قبر سمعوا صوتا الىكم تصيرون فقدو هبته لكم.

١٣٠٧ نقل في الالى باب التوبة انه لما صنع نوح السفينة واركب فيها جميع انواع الحيوانات بقى الحمار خارج السفينة و خاف نوح من الغرق و كلما امره بالركوب امتنع فغضب عليه نوح وقال اركب يا شيطان مخاطبا للحمار فسمع الشيطان كلام نوح فتعلق بذنب الحمار فركب في السفينة و نوح عليه السلام كان يظن انه لم يركب ولم ير خصل له فلما اخذت السفينة مأخذها و طافت على الماء نظر نوح عليه السلام فرأى ابليس جالساً على صدر السفينة فقال له من رخصك فقال انت الم تقل اركب يا شيطان ثم انه قال يا نوح ان لك عندي يداً و نعمة اريدان اكافيك عليها فقال نوح وما هي فقال انك دعوت على قومك فاغر قفهم بساعة واحدة ولو بقوالكنت متخيلاً في اضلالهم و ايرادهم

١٣٠٦ - و در آن کتاب است که امام ششم فرمود صدقه پنهانی فرومیشاند غضب پروردگار را و محو میکند گناهان بزرگ را و آسان میکند حساب را و در آن کتاب است که مردی داشت این بود که میخرید پرندگان را و آزاد میکرد پس از آنکه مرد جمع شدند پرندگان زیادی که عدد آنها نمیداند مگر خدا و صیحه میکشیدند : پس از آنکه بخاله سپرندند و دفن کردند ندائی شنیده شد که تاکی ناله میکنید ما اورا بشما بخشیدیم .

١٣٠٧ - در کتاب لالی نقل شده در باب توبه که پس از آنکه حضرت نوح کشته درست نمود و سوار کرد در آن تمام اقسام حیوانات را باقی ماند الاغ خارج از کشتی و میترسید نوح از غرق شدن آن و هرچه وادر میکرد اورا سوار شدن امتناع میکرد باین جهت غضب کرد نوح براو و گفت سوارشو ای شیطان و این کلام به الاغ فرمود شیطان شنید صدای نوح را چسبید بدم الاغ و بکشتب سوار شد : و نوح گمان میکرد که شیطان سوار نشده زیرا رخت سوار شدن باونمیداد : پس از آنکه کشتی تکمیل شد و شروع کرد بر قرن روی آب و حضرت نوح نظری بکشتب انداخت دید شیطان بالای آن نشسته فرمود به او که بتواجازه و رود داد گفت تو آیا نگفتب سوارشو ای شیطان وبعد گفت ای نوح تورا نزد من لطفی و نعمتی است ومن دوست دارم آن را تلافی کنم فرمود نوح چیست آن نعمت : گفت آن نعمت این است که تو نفرین کردم

موارد المهلكة فلما علم نوح عليه السلام ان الشيطان قد شمت به بكي وناح بعد الطوفان خمسة اعوام فسمى نوح افاوهي الله سبحانه وتعالى نوح ان اسمع ما يقول لك الشيطان واقبل كلامه فقال نوح عليه السلام ما تقول يا بليس فقال يَا نُوحَ انْهَاكَ عَنْ خَصَالِ اُولَئِكَ الْكَبِيرِ والعجب فان اول ماعصى الله به التكبر وذالك انه امرني بالسجود لا يك آدم لوسجدت لهما اخر جنبي من عالم الملائكة : وثانيةاحرص فان الله اباح الجنة كلها لا يك ونهى عن شجرة واحدة فدعاه حر صه الى الاكل منها فاكل فصار عليه ماصار : وثالثها لا تخلو بامراة اجنبيه الا ويكون معكمها ثالث فانك ان خلوت بها من غير ثالث كنت انا الثالث فاسول لك الامر حتى اوقعتك في الزنا فاوهي الله اليه بقبول قوله الشيطان .

١٣٠٨ في السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام مجالسه الاشرار تورث سوءظن بالاخيار ومجالسه الاخيار تلحق الاشرار بالاخيار ومجالسة الابرار للفجراء تلحق

بر قوم خود و به یگ ساعت آنها را غرق کردی وهلاک نمودی و اگر باقی بودند وهلاک نمیشدند من سر گردان بودم که چگونه آنها را فریب دهم و چگونه آنها بموارد هلاکت و ادار کنم: از این کلام فهمید که شیطان او را شماتت کرد لذا بود که گریه کرد و نوحه کرد بعد از طوفان پانصد سال و نامیده شد نوح پس خدا وحی کرد بنوچ که بشنو کلام شیطان را و قبول کن آنرا فرمود نوح ع که چه میگوئی ای شیطان: گفت ای نوح نهی میکنم تورا از خصلتهای که اول آنها کبر است و خود پستنی زیرا که اول چیز یکه عصیان شد خدا بآن کبر است بجهة آنکه دستورداد خدا وامر کرد که من سجده کنم پدر تو آدم را و اگر سجده کرد بود و تکبر نمیکردم خارج نمیکرد مرآ از صف ملائکه: دوم آنها حرص است زیرا که خدا مباح گردانید بهشت را تماما برای پدر تو آدم و منع کرد از یگ درختی پس وادر کرد اورا حرص بخوردن از آن درخت پس خورد و گردید آنچه گردید و از بهشت خارج شد بسبب آن: سوم آنها این است که خلوت مکن با زن اجنبيه مگر آنکه باشد با شما شخص ديگري زيرا که اگر خلوت کردی با او بدون سومي هر ايشه من که شيطانم سوم شما خواهم بود پس حيله میورزم تا واقع بسازم تورا در زنا پس وحی کرد بسوی نوح خدا قبول کم دن قول شيطان.

۱۳۰۸- در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود همنشین شدن با اشاره و مردمان زشتیخو باعث بدگمانی بخوبانمیشود و همنشینی با خوبان ملحق میکنند بهارا به خوبها: و همنشینی کردن ابرار با فجارت ملحق میکنند ابرار را بفجارت: پس هر که مشتبه باشد بر شما حال او و شناسید و نفهمید دین اورا نظر کنید بکسانیکه با آنها آمیزش دارد: اگر آنها

الابرار بالفجار فمن اشتبه عليكم امره ولم تعرفوا دينه فانظروا الى خلطائه فان كانوا اهل دين الله فهو على دين الله وان كانوا على غير دين الله فالاحظ لهم من دين الله ان رسول الله عليه السلام كان يقول من كان يؤمن بالله واليوم الاخر فلا يواخين كافرا ولا يخالطون فاجرا ومن آخى كافرا او خالط فاجر اكان كافرا فاجرا .

١٣٠٩ لالي قال النبي عليه السلام لا صحابة اتدرؤن من المفلس قالوا المفلس فينام من لادرهم ولا مال ولا ماتع له قال عليه السلام ان المفلس من امتى من اتي يوم القيمة بصلة وصيام وذكوة وحج ويأتي قدشتكم هذا واكل مال هذا وهتك دم هذا وضرب هذا فيعطي هذا من حسناته وهذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ماعليه اخذ من خطایاه فطرحت عليه ثم يطرح في النار .

١٣١٠ وفيه قال ابن عباس كلب امين خير من صاحب خون قال وكان للحرث بن صعصعة ندمااء لا يفارقهم وكان شديداً في محنة لهم فخرج في بعض متصرفاته ومعه ندمائه فخلف منهم واحداً دخل على زوجته فأكلها وشربها ثم اضطجعا فوق الكلب عليهما

از اهل دین بودند پس این هم بر دین خداست و اگر آنها بر غیر دین خدا بودند پس ندارد این کس هم بهره از دین خدا بدستیکه رسول خدا ص فرموده هر که ایمان بخدا دروز قیامت دارد پس برادری نکند با کافر و آمیزش پیدا نکند با فاجر و هر که برادری کند با کافر یا آمیزش کند با فاجری خواهد بود کافر و فاجر

١٣٠٩ - در کتاب لالی نقل شده که رسول خدا ص فرمود باصحاب و یاران خویش که آیا میدانید مفلس و تهی دست چه کسی است گفتند مفلس نزد ماکسی است که نباشد درهم و نه مالی و نه متعاقی برای او : فرمود بدستیکه مفلس از امت من کسی است که باید روز قیامت با نماز و روزه و ذکورة و حج : و از طرفی هم دشنام داده باین : و خورده مال این و باعث ریختن خون این شده و دیگری را کتک زده : و در مقابل داده میشود باین اشخاص حسنات و کارهای خوب او و اگر تمام شد حسنات او و تمام نشد حقوق مردم که بر او هست از گناهان آنها ریخته میشود براو و بعد اندخته میشود در آتش .

١٣١٠ - و در آن کتاب است که ابن عباس گفت سگ امین بهتر است از رفیق خائن و گفت برای حرث پسر صعصعة همنشین هائی بود که از او جدا نمیشدند و او هم آنها زیاد غلاقة و محبت داشت تا اینکه رفت و قتی به بعضی از تفریح گاهها و با خود بر در مقای خود را

فقتلهمما فلمارجع الحرج الى منزله وجدها ميتين فعرف الامر فأشاً يقول : فياعجبنا
للخل يهتك حرمتى : وياعجبنا للكلب كيف يصون : وماذال يرعى ذهتى ويحوطنى :
ويحفظ عرسى والخليل يخون : وفي بعض نسخ الحديث قال النبي عليه السلام ينبغى للمؤمن
ان يكون كاخلاق الكلب ففيه خمسة اخلاق : او لها يكون جائعا ابداً وهذا من اخلاق
الصالحين : والثانى لا يكون له موضع وهذا من آثار الصالحين : والثالث لانىام بالليل
وهذا من افعال الصالحين : والرابع ان لا يكون له مال حتى يرثه الوارث وهذا من اعيشه
الصالحين : والخامس ان لا يفارق باب صاحبه وان طرده فى يوم ما قمرة وهذا من وفاء
الصالحين .

١٣١١ وفيهذا الكتاب نقل عن امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام طوبى لمن كان
عيشه كعيش الكلب وفيه عشر خصال : الاولى ليس له مال : والثانى ليس له قدر : والثالثه
الارض كلها له بيت : الرابعة اكثرا وقاتله يكون جائعا : الخامسة اكثرا وقاتله يكون
ساكتا : والسادسه يحول حول البيت بالليل والنهار : والسابعه يقنع بما يدفع اليه :

و باقى گذاشت يكى از آنها را : و او وارد شد برعيال حرج پس خوردند و نوشيدند و بعد
هم بستر شد ندى سگ حرج جستن کرد و هر دورا کشت و چون بر گشت حرج بمنزل و آنها را کشته دید
مطلوب را فهميد و شعری گفت باين مضمون عجب است از دوستى که تجاوز بناموس کند و
عجب است از سگی که حفظ میکند و همیشه رعایت کند جانب مرا و حفظ کند عروس مرا و
دوست خیانت کند و در بعضی از نسخه های حدیث است که رسول خدا فرموده سزاوار است برای
مؤمن که اخلاق او مثل اخلاق سگ باشد زیرا در او پنج خلق است : اول آنکه گرسنه است
همیشه و این از اخلاق صالحين است : دوم آنکه نیست برای او منزل و مأوى و این از
آثار صالحين است : سوم آنکه نمیخواهد در شب و این از کردار صالحين است : چهارم اینکه
نیست برای او مالی که بارث بیرند و رثه و این است زندگانی صالحين : پنجم اینکه نمیرود
از درخانه صاحبشن و هر چند برآند او را روزی صدبار و این وفات صالحين و نیکو کاران .

١٣١٢ - و در آن كتاب نقل شده از امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام که فرمود
خواشحال کسيکه زندگي او بمثل زندگي سگ باشد و در آن ده خصلت است : اول آنکه نیست
برای اومالی : دوم آنکه نیست برای او منزلتی : سوم آنکه زمین تمام خانه و مسكن او است :
چهارم آنکه بيشتر اوقات میباشد گرسنه : پنجم آنکه بيشتر اوقات ساكت است : ششم آنکه
میچر خد شب و روز اطراف خانه و انجام وظیفه میکند : هفتم آنکه قناعت میکند با نچه بیندازند

والثامنة لوضرب صاحبه مأة جلدة لم يترك بباب دار صاحبه : والتاسعه يأخذ عدو صاحبه ولا يأخذ صديقه : العاشره اذا مات لم يترك من الميراث شيئاً .

١٣١٢ في السفينه في عصى قال عيسى بن مریم للحواريين تحبوا إلى الله وتقربوا إليه قالوا ياروح الله بما زان تحبب إلى الله وتقرب قال ببعض اهل المعاصي والتمسو رضي الله بسط لهم .

١٣١٣ وفيه في قصص قال الطيبى في الخلاصه قال جعفر بن محمد الطالبى صلّى احمد بن حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرصافه فقام بين ايديهما قاص فقال حدثنا احمد بن حنبل ويحيى بن معين قالا حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا معمر عن قتادة عن انس قال رسول الله من قال لا اله الا الله يخلق من كل كلمة منها طائر منقاره من ذهب وريشه من جان واخذ في قصة من نحو عشرین ورقه : فجعل احدى نظر الى يحيى ويحيى ينظر الى احمد فقال انت حدثنا بهذا فقال ما سمعت بهذه الا هذه الساعة قال فسكن تاجي ميعاحتى فرغ فقال يحيى بيده ان تعال فجاء متوهماً والنوال پيش او: هشتم آنکه اگر بزند صاحبش اورا صد تازيانه ترك نيمكند درب خانه صاحب خود را: نهم آنکه بدشمن صاحبش حمله ميکند اما بدوست او کاري ندارد: دهم آنکه وقتی مرد چيزی نيمگذارد که وارت پيرد .

١٣١٢ - در کتاب سفینه نقل است که فرموده عيسى بن مریم ع بحواريين خود دوست شوید با خداو نزدیک شوید بخدا : گفتند ياروح الله چگونه دوست و نزدیک شویم بخدا فرمود بدشمن داشتن اهل معصیت : و بخواهید رضای خدا بدشمنی و غضب اهل معصیت .

١٣١٣ - و در آن کتاب است که طبیبی در کتاب خلاصه ذکر کرده که محمد طالبی گفت نماز خواند احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه : و برخواست جلو آنها مرقدصه گوئی و گفت حدیث کرد مرد احمد بن حنبل و یحیی بن معین از عبد الرزاق از عمر از قتاده از انس که رسول خدا فرموده هر که بگوید لا اله الا الله خلق میشود از هر کلمه از آن پرنده که منقار او از طلا و پراو از مرجان باشد وبعد بیان کرد حکایتی بمقدار بیست ورق : در این هنگام احمد و یحیی بهم نگاه کردند و احمد به یحیی گفت آیا تو این کلام را گفته یحیی گفت من نشنیده ام این قصه را مگر این ساعت و هر دو ساخت شدند تا او فراغ شد : بعد یحیی اشاره کرد بادست که بیا : آمد با خیال و گمان اینکه چیزی بنای است به او بدهند : یحیی گفت چه کسی این مطلب که گفتی برایت حدیث کرده : گفت احمد بن حنبل و یحیی بن معین : گفت من یحیی بن معین

چند قصه دروغ از قصه گو

یحییه فقال له یحیی من حدثك بهذا فقال له احمد بن حنبل و یحیی بن معین : فقال انا ابن معین وهذا احمد بن حنبل ما سمعنا بهذا اقطع في حديث رسول الله ﷺ فان كان ولا بد لك من الكذب فعلی غيرنا فقال له انت یحیی بن معین قال نعم قال لم ازل اسمع ان یحیی بن معین احمق و ماعلامة الا هذه الساعة قال له یحیی و كيف علمت اني احمق قال كانه ليس في الدنيا یحیی بن معین و احمد بن حنبل غير كما : كتب عن سبعة عشر احمد بن حنبل غيره هذا قال فوضع كمه على وجهه وقال دعوه يقوم فقام كالمستهزء بهما انتهى و قال ابو العباس المبرد في الكامل و خبرت ان قاصاً كان يكثر الحديث عن هرم بن حيان فاتفق هرم معه في مسجد وهو يقول حدثنا هرم بن حيان مرة بعد مرأة باشيء لا يعرفها هرم فقال له يا هذا اتعرفني انا هرم بن حيان ما حدثني من هذا الشيء قط قال له القاص وهذا يضمن عجائبك انه ليصلى معنافي مسجد ناخمسة عشر رجل اسم كل رجل منهم هرم بن حيان كيف توهمت انه ليس في الدنيا هرم بن حيان غيرك وكان بالارقه قاص يكنى باعقليل يكثر التحدث عن بنى اسرائيل فيظن به الكذب فقال له يوماً الحجاج بن حنتمه ما كان اسم

و اين هم احمد بن حنبل و شنیدیم ما این مطلب را هیچگاه از احادیث رسول خدا ص و اگر الاولابد تو باید دروغ بگوئی بغير مادروغ نسبت به : گفت تو یحیی بن معین هستی گفت بلی : گفت همیشه من شنیده بودم که یحیی بن معین مردیست احمق و این مطلب را نفهمیده بودم تا این ساعت : یحیی گفت چگونه دانستی من احمق : گفت بمثل اینکه در دنیا یحیی بن معین و احمد بن حنبل غیرشما دونفر نیست : و حال آنکه من از هفده احمد بن حنبل و یحیی بن معین حدیث نوشته ام : یحیی آستین بصورت گذاشت و به احمد گفت بگذار برخیزد و برود و از جابر خواست باحال تمسخر به احمد و یحیی انتهی و ابوالعباس مبرد در کتاب کامل نقل کرده که بمن خبر رسید قصه گوئی زیاد حدیث میکند از هرم بن حيان اتفاق افتاد که هرم روزی در مسجد با قصه گو جمع شدند : هرم دید که میگوید حدیث کرد مرا هرم بن حيان چنین و چنان بیک اموری که هرم آگاه نبود : هرم گفت ای مرد آیا میشناسی مرا که من هرم بن حيان و نگفته ام این امور که گفته بتوهر گز : قصه گو گفت این حرف تو از عجایب روزگار است : زیرا الان نماز میخواند بما در مسجد پائزده مرد که ااسم آنها هرم بن حيان است : و تو چگونه توهمند کردم که نیست در دنیا غیر تو هرم بن حيانی در رقه بود مردی قصه گو که کنیه او ابو عقیل بود زیاد نقل حدیث میکرد از بنی اسرائیل و گمان دروغ گوئی به او برد میشد روزی حجاج پسر حنتمه به او گفت اسم گاو بنی اسرائیل چه بود : گفت حنتمه مردی از اولاد ابی موسی اشعری

بقرة بنى اسرائيل قال اسمها حنتمه فقال له رجل كان من ولادي موسى الاشعري في اي الكتب وجدت هذا قال في كتاب عمرو بن العاص .

١٣١٤ في ارشاد الدليمي قال عَلِيَّ اللَّهُ فِي خُطْبَةِ أَمَّا بَعْدِ فَانَ الدِّينِيَا قَدَادِ بُرْتُ وَآذَنَتْ بِوَدَاعِ وَانَ الْآخِرَةِ قَدَاقِبْلَتْ وَاشْرَفَتْ بِاطْلَاعِ الْأَوَانِ الْيَوْمِ الْمُضْمَارِ وَغَدَالسِبَاقِ وَالسِّبَقِ الْجَنَّةِ وَالْغَایِيَةِ النَّارِ افْلَاتَابْ من خطيئة الاعمال لنفسه قبل يوم بؤسه وحسرته الاوانكم في ايام عمل من ورائهم اجل فمن عمل في ايام عمله قبل حضور اجله ففعلا عمله ولم يضره اجله ومن قصر في ايام عمله خسر وضره اجله الافاعملوا في الرغبة كما تعلمون في الرهبة : الا انني لم ارك الجنـه نـام طـالبـها ولا كالـنـارـنـام هـارـبـها وـانـه منـ لم يـنـفعـهـ الحقـ يـضـرـهـ الـبـاطـلـ وـمـنـ لـمـ يـسـتـقـمـ بـهـ الـهـدـيـ يـرـدـهـ الـضـلـالـ إـلـىـ الرـدـىـ الـأـوـانـكـمـ قـدـامـرـتـمـ بـاـ الـطـعنـ وـ دـلـلـتـمـ عـلـىـ الزـادـوـانـ اـخـوـفـ مـاـ اـتـخـوـفـ عـلـيـكـمـ اـتـبـاعـ الـهـبـوـيـ وـ طـولـ الـاـمـلـ تـزـوـدـوـ اـمـنـ الـدـنـيـاـ فـيـ الـدـنـيـاـ مـاـ تـنـجـوـنـ بـهـ اـنـفـسـكـمـ .

به او گفت در کدام کتاب دیدی این اسم را گفت در کتاب عمرو بن العاص .

١٣١٤ - در کتاب ارشاد دیلمی ذکر شده که پیغمبر خدا در خطبه فرمود اما بعد بدروستیکه دنیا پشت کرده و اعلام وداع کرده : و آخرت رو آورده و عماقیب بماوارد میشود : آگاه باشید که امروز میدان عمل است و فردا روز نتیجه گرفتن و ثمرة عمل بهشت است و آخر کار و حرص و دویدن آتش آیا هست تو به کننده از گناهش پیش از مرگ : آیا هست عمل کننده برای نجات خودش قبل از رسیدن روز شدت و ندامت و حسرت : بدانید که واقع شدید در روز عمل که بعد او رسیدن مرگ است و آمدن اجل هر که کاری کند در روزیکه وقت کار است و هنوز اجل نرسیده نفع خواهد داد عمل او وماية نجات او خواهد بود و رسیدن اجل زیان ندارد برای او : و هر که کوتاهی کند در وقت عمل زیان کرده و نرسیدن اجل مايه خسaran او است : ای مردم عمل کنید هنگام رغبت و خوشی بمثیل روز بیچارگی : آگاه باشید که ندیدم چیزی بمثیل بهشت که بخوابد طالب آن و نه بمثیل آتش که بخوابد خائف آن : و بدروستیکه کسیکه برخوردار نمیشود از حق و خوبی ضرر میرساند به او باطل : و کسیکه استفاده نکند از چراخ هدایت دورمیکند او را گمراهی بسوی پستی وهلاکت : آگاه باشید که شما مأمور هستید بکوچ کردن و راهنمائی شدید بهزاده توشه و ترسناکترین چیزیکه ترسانم بر شما پیروی از هموی و درازی آرزوها است توشه بردارید از دنیادر دنیا به اموريکه نجات داده شود به آن شخص شما

۱۳۱۵ قال بعض العلماء ياخى ان الموتى لم يبكون من الموت لانهم محتوم لابد منه وانما يكون من حسرة الموت كيف لا يتزودون من الاعمال الصالحة التي بها يستحقون الدرجات العلى ولانهم ارتحلوا من دار لم يتزودو امنها وحلوا بدار لم يعمروها فيقولون حينئذ ياحسرتى على ما فرطت فى جنب الله .

۱۳۱۶ منهاج البراعة دخل على ابي ذر فقال يا اباذر ما ارى في بيتك متاعا ولا غير ذلك من الايات فقال ان لنا بيتا نوجه صالح متاعنا اليه فقال انه لا بد لك من متاع مادمت فيها فقال ان صاحب المنزل لا يدعنافيه .

۱۳۱۷ الالى عن ابن مسعود قال قال رسول الله ﷺ ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذى دين دين الامن بفر من عين الى شاهق ومن جحر الى جحر كالشعلب باشبالة قالوا ومتى ذلك الزمان قال اذا لم تنت المعیشه الا بمعاصي الله فعند ذلك حللت العزو بة قالوا يا رسول الله امرتنا بالتزويج قال بل و لكن اذا كان ذلك الزمان فهلاك اثر جل

۱۳۱۵ - در کتاب مجموعه ورام نقل است از بعضی از علماء فرموده ای برادر من مرد گان از مرگ گریه نمیکنند زیرا مرگ حتمی و ناگزیر است : و بدرستیکه گریه نمیکنند از حسرت مرگ که چگونه توشه برند اشتند از کردار نیک که بواسطه آن بر سند مقامات عالیه پیشست و نیز گریه نمیکنند برای آنکه رفتند از خانه که جای عمل بود و توشه نگرفتند از آن و وارد شدند بخانه که آباد نکردن آنرا او اظهار نداشت و پیشمانی نمیکنند بجهت کوتاهی کردن در امور خدایی .

۱۳۱۶ - در کتاب منهاج البراعة است که وارد شد مردی برای ذر گفت ای ای ذرنمیبینم در خانه تو متعای و نهغیر متعای از لوازم زندگی گفت بدرستیکه مارات خانه که فرستادیم پسندیده از اثاث خود را آنجا : گفت ناچاری از مقداری از متاع مدام که در این خانه هستی گفت بدرستیکه صاحب خانه نمیگذارد ما بمانیم در این خانه .

۱۳۱۷ - در کتاب الالى از ابن مسعود نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر اینه بباید بر مردم زمانی که سالم نماند برای صاحب دین او مگر برای کسیکه فرار کنند از قله بقله و از سوراخی بسوراخی مثل رو به باکودکان خود : عرض کردن چه زمانی خواهد بود آن زمان فرمود هنگامیکه باسباب معیشت نرسند مگر بوسیله معتبری و نافرانی خدا : و فرمود آن زمان خواهد بود که عزوبت حلال خواهد بود عرض کردن دیسا رسول الله امر میفرمائی ما را بزنashوئی (یعنی چطور است که آن زمان ترک آن حلال شود) فرمود بلی آن زمان که بشود

على يدي ابويه فان لم يكن له ابوان فعلى يدي زوجته و اولاده فان لم يكن له زوجة ولا ولد فعلى يدي قرابته وجيرانه قالوا و كيف ذالك يارسول الله ﷺ قال يعيرونه بضميق المعیشه ويكلفو نه بما لا يطيق حتى يردوه موارد الھلکة .

١٣١٨ مجموعة و رام و روی ان عیسی ﷺ اشتد به المطر والرعد والبرق يوما فجعل يطلب شيئاً يلجمأ اليه فرفعت له خيمة من بعيد فاتاهها فإذا فيها امرأة فجاء عنها فإذا هو بكھف في جبل فأتاه فإذا فيه اسد فوضع يده عليه فقال اللھی لکل شيئاً مأوى ولم يجعل لی مأوى فاوحی اللھ تعالی اليه مأواک فی مستقر رحمتی و عزتی و جلالی لازوجنك يوم القيمة مأة حوریه خلقتها بیدی و لاطعم من فی عرسک اربعه آلاف عام يوم منها ک عمر الدنيا ولامرن منادی این الزھاد فی الدنيا زورو اعرس الزاهد عیسی بن مریم .

١٣١٩ فی الارشاد قال رسول الله ﷺ ان الله لم يعط ليأخذ ولو انعم على قوم ما انعم وبقواما بقی اللیل والنہار ماسلبهم تلك النعم وهم له شاکرون الان يتھوّلوا من

هلاکت مرد بدبست پدر و مادر او است . واگر نباشد برای او پدر و مادر هلاکت او بدبست زن و اولاد او است : واگر نباشد برای او زن و اولاد هلاکت او بدبست خویشان و همسایگان او است گفتند چگونه يارسول الله فرمود سرزنش میکنند اورا بتنگی معاش و وادار میکنند اورا بچیز یکه و اموری که توانائی ندارد تا وارد کنند اورا بموارد هلاکت .

١٣١٨ - در کتاب مجموعة و رام روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام را باران سختی گرفت و روزی رعد و برق شدید شد در مقام برآمد بیابد محلی که پناه بآن بپرد آشکارشده برای او خیمه از دورچون رفت بسوی خیمه دید میان آن خیمه زنی است دورشد از آن : دید سوراخ وغاری میان کوهی رفت که با آنجا پناه بپرد دیدشیری خوا بیده میان آن پس گذاشت دست خود را بر آن غار و گفت خدا یا برای هر چیزی مأوا و محلی است ولی برای من محل و مأوای قرار ندادی : خدا وحی کرد بسوی او که مأوای تو در قرار گاه رحمت من است : قسم بعزت و جلال که تزویج کنم بتو روز قیامت صد جوریه که بدبست با قدرت خود خلق کرده ام آنها را و هر اینه بخورانم در عروسی تو چهارهز ارسال که یگ روز آن بمقدار عمر دنیا باشد: و دستوردهم منادی ندا کنند کجا یند زاهدین در دنیا بیایند به بینند عروسی زاهد عیسی پسر مریم را

١٣١٩ - و در کتاب ارشاد است که رسول خدا فرمود بدرستی که عطا نمیکند تا بستاند : واگر انعام کرد بقومی نعمتی را باقی بماند مادامی که شب و روز باقی است نمیگیرد از آنها آن

شکر الى کفرو من طاعة الى معصية وذالک قول الله تعالى ان الله لا یغیر ما بقوم حتى یغیروا
ما بآنفسهم .

١٣٢٠ وفيه عن کلامه عليه السلام الاخير في العيش الارجلين رجل يزداد في كل يوم
خيراً ورجل يتدارك سيئة بالتنوبه وانى له بالتنوبه والله لو سجد حتى ينقطع عنقه
ما يقبل الله ذالک منه الا بولايتنا اهل البيت الا ومن عرف حقنا ورجى الثواب فینا و
رضي بقوته وستر عورته ودان الله بمحبتنا فهو آمن يوم القيمة .

١٣٢١ نقل عن ابوقدامة الشامي قال كنت امیر اعلى الجيش في بعض الغزوات
فدخلت بعض البلدان فدعوت الناس ورغبتهم بالجهاد وذكرت فضل الشهادة وما
لاهها ثم تفرق الناس وركبت فرسى الى منزلی فإذا انا باهرأة من احسن الناس تنادي
يا ابوقدامة فمضيت ولم اجب فقالت ما هكذا كان الصالحون فوو قفت فجئت ودفعت
الى رقعة وخرقة مشدودة وانصرفت باكيه فنظرت في الرقعة فإذا فيها مكتوب انت
دعوتنا الى الجهاد ورغبتنا في الثواب ولاقدرة لي على ذالک فقطعت احسن مافي** وهمَا

نممت را درصورتیکه شکر گذار باشند : مگر آنکه بر گردند از شکر گذاری بسوی کفران و
ازطاعت بسوی معصیت واین است قول خدای متعال ان الله الخ

١٣٢٠ - ودر آن کتاب از کلام آنحضرت نقل است که فرموده است نیست خیر در زندگی
مگر برای دو فرد یکی آنکه بیفزايد در هر روزی عمل نیکی و دیگر کسیکه جبران کند گناه
ومعصیت را بتوبه و پشیمانی : و فرمود کجا میسور و ممکن است برای اوتوبه : بخدا قسم اگر
سجده کند تا باندازه که قطع شود استخوان گردن او قبول نمیکند خدا توبه را از او مگر
بدوستی ما اهلیت رسالت : آگاه باشید هر که بشناسد حق مارا و امید ثواب ببرد در باره ما
وراضی باشد بقوت وستر عورت و بخدا نزدیک شود بمحبت ما پس اوایمن است روز قیامت

١٣٢١ - نقل شده از ابوقدامة شامي که گفت هنگامی که امیر بودم بر لشکر در بعضی از
جنگها پس دخلشدم به بعضی از بلاد و خواندم مردم را بجنگ و جهاد و تحریص کردم بر آن
و ذکر کردم فضیلت شهادت را و بیان کردم اجر و ثوابهای را که برای اهل جهاد هست : چون
پراکنده شدند مردم و سوار اسب شدم که بروم : برخوردم بزنی که از نیکو ترین مردم بود و
بمن بانک زد ابوقدامه من رفتم که بروم وجواب ندهم : گفت مردان اینطور نبودند ایستادم تا
رسید و داد بمن کاغذی و پارچه بسته شده و بر گشت با حال گریان رقعه را گشودم دیدم در آن
نوشته شده تو مارا دعوت کردم بجهاد و تر غیب کردم بثواب و مرا قدرت ویارای جهاد نیست

ضفير تای و انفذتهما اليک لتجعلهم قید فرسک لعل الله يرى شعری قید فرسک فی
سبیله فيغفر لی فلما كان صبيحة القتال فإذا بغلام بين يدي الصفووف يقاتل خاسراً فتقدمت
اليه فقلت ياقتي غلام غرراً جل ولاً من ان تجول الخيل فقطاك بارجلها فارجع عن
موضعك هذا فقال اتأمرني بالرجوع وقد قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذاقيتم
الذين كفرو احفاً فلاتولوهم الا دبار وقرء الاية الى آخرها فحملته على هجين كان
معي فقال يا باقدامه اقرضني ثلاثة اسهم فقلت هذاؤقت قرض فمازال يلح علی حتى
قلت بشرط ان من الله عليك بالشهادة اكون في شفاعتك قال نعم فاعطية ثلاثة اسهم
فوضع سهماً في قوسه ورمي به فقتل روميا ثم رمى بالآخر فقتل روميا وقال السلام
عليك يا باقدامه سلام مودع فجائه سهم فوقع بين عينيه فوضع رأسه على قربوس
سرجه فقدمت اليه فقلت لاتنسها فقال نعم ولكن لي اليك حاجة اذا دخلت المدينة
فأث والدى وسلم خرجي اليها وخبرها وهى التي اعطيتك شعرها لتقييد بها فرسك و
سلم عليها فهى العام الاول اصيخت بوالدى وفي هذا العام بي ثم مات فبحفرت له ودفنته :

ولی جدا کردم از خود عزیز ترین چیزی که با من بود و آن دو گیسوی من است و فرستادم نزد
شماکه آنرا افساراسب خودکنی بامید آنکه شاید خدا به بیند موی من افساراسب شماکه در
راه خدا میجنگید و مرایا بیامر زد: و چون صبح روز جنک شد جوانی دیدم جلوصف جدال میکند
با حال نومیدی رفقم بسوی او و گفتم ای جوان پسر بچه هستی با جرمت و پیاده و گفتم میترسم
بر تو که لشکر جولانی کند و تو پامالشوی : بر گرد اذاین محل خطری: جوان گفت امر میکنی
که بر گردم و حال آنکه خدای متعال بمضون این آیه حرام کرده فراردا و خواند آیه شریفه
یا ايها الذين آمنوا تا آخر در این وقت سوار کردم اورا براسب پیر و امانده که با من بود :
جوان گفت ای ابوقدامه میشود قرض بدھی بمن سه چوبه تیر گفتم این وقت قرض دادن است
پس بمن پیچید و اصرار والمحاجح کرد من گفتم به او بتو میدهم بشرط آنکه اگر خدا منت بتتو
گذاشت و شهادت نصیبت شد مرا شفاعت کنی : گفت قبول دارم : پس دادم سه تیر به او : یکی را
بکمان گذاشت و انداخت بطرف دشمن و دشمنی را کشت : بعد تیر دیگری زد و نفر دیگری
هلاک کرد : در این بین سلام کرد بمن سلام وداع تیری از طرف دشمن آمد و به پیشانی و بین
دو چشم او وارد شد سر خود را گذاشت بر قربوس زین اسب : من رفقم و گفتم سفارش من فراموش
نکنی (یعنی شفاعت) در همان حال گفت بسیار خوب : ولی مرا بسوی توحاجتی است : وقتی
مدينه رفتی برو پیش مادر من و خرجین مرا به او بده و مادر من همان ذنی است که موهای خود را

فلما هممت بالانصراف عن قبره قذفته الارض فالقته على ظهرها فقال اصحابه غلام غر ولعله خرج بغير اذن امه فقلت ان الارض لتقبل من هو شر من هذا فقامت وصليت ركعتين ودعوت الله فسمعت صوتا يقول يا باقادمه اترك ولی الله فما برحت حتى نزلت عليه الطیور فأكلته فلما اتيت المدینه ذهبت الى داروالدته فلما قرعت الباب خرجت اخته التي فلما راتني عادت الى امها وقالت يا امه هذا ابو قدامه وليس معه اخي وقد اصبنا في عام الاول بابي وفي هذا العام باخي فخرجت امة فقالت امعز يا ام مهنيا فقلت ما معنى هذا قالت ان كان مات فعزني وان كان شهيدا فهنسئني فقلت لا بل مات شهيدا فقالت له عالمة فهل رأيتها قلت نعم لم تقبله الارض ونزلت الطیور فأكلت لحمه وترك عظامه فدفنتها فقالت الحمد لله فسلمت اليها الخرج ففتحته وخرجت منه مسحاة وغلا من حديد وقالت انه كان اذا جنه الليل ليس هذا المسح وغل نفسه بهذه الغل وناجي مولاه و

جهة افسارات بتوجيه وسلام مرا به او برسان : اوسائل اول بمصیبیت پدرم گرفتارشد و امسال بمصیبیت من گرفتارشد : وبعد ازاین کلام از دنیا رفت : حفیره کندم و دفن کرد او را خواستم بروم دیدم از قبر بیرون افتاد : رفقای او گفتند جوانی بود متوجه شاید بدون اذن مادرش آمده بجنبش : گفتم زمین هراینه قبول میکند بدتر از این را : پاشدم دورکعت نمازخواندم و خدارا خواندم درباره اوصای شنیدم که ای ابوقدامه : وابگذار ولی و دوست خدا را پس و اگذار کردم و از محل خود نرقتم که دیدم پرنده گانی بجنایه او روآوردند و خوردند او را چون بمدینه رسیدم رفتم بسراغ مادر او بدرخانه اش پس از آنکه در زدم دیدم خواهر او آمد بسوی من تا مرا دید بر گشت بطرف مادرش و صدا زد مادر ابوقدامه آمده و نیست با او برادرم و آنچه معلوم است این است که سال اول بمصیبیت پدر مبتلا شدیم و امسال بمصیبیت برادرم مادر آن جوان بیرون آمد و گفت آیا بتعزیت من آمدی یا بپمار کباد : گفتم چه معنا دارد این حرف گفت اگر پسرم باجل خود مرده تعزیت بگو بمن و اگر در راه خدا شهید شده تبریک بگو : گفتم نه بلکه شهید شده در راه خدا : گفت برای پسر من نشانه است آیا دیده تو آن عالمت و نشانه را : گفتم بلی زمین اورا قبول نکرد و پرنده گان خوردند گوشت او را و استخوانهای او را من دفن کردم : زن گفت الحمد لله و من خرجین پسر را به او دادم گشود خرجین را و در آورد پلاسی و غل و زنجیری از آهن و گفتم پسر من عادتش این بود که شب که میشدم پیو شید این پلاس و بگردن خود غل میانداخت و با خدا و مولای خود مناجات میکرد و میگفت خدا ایا

قال في مناجاته للهـ احشرني في حوصل الطيور فاستجاب اللهـ سبحانـه دعائـه رحـمهـاـهـ .

١٣٢٢ وفيه قال رسول الله ﷺ يأتى على الناس زمان بظواهم آلهـهم ونسائهم قبلـهم وذـنـانـيـرـهـم وـشـرـفـهـم مـتـاعـهـم لاـيـقـىـ منـالـإـيمـانـ الـاسـمـهـ ولاـمـنـالـاسـلـامـ الـاسـمـهـ ولاـمـنـالـقـرـآنـ الـادـرـسـهـ: مـسـاجـدـهـمـ مـعـمـورـةـ وـقـلـوـبـهـمـ خـرـبـةـ عـلـمـائـهـمـ اـشـرـخـلـقـالـهـ عـلـىـ وـجـهـ الـارـضـ فـحـيـنـيـذـ اـبـتـلاـهـمـ اللـهـ بـارـبـعـ خـصـالـ: جـورـمـنـالـسـلـاطـانـ: وـقـحـطـ منـ الزـمانـ وـظـلـمـ مـنـ الـوـلـاـةـ وـالـحـكـامـ: وـشـرـكـةـ مـعـالـعـدـوـ: فـتـعـيـجـبـ الصـحـابـهـ قـيـلـ يـاـ رسـولـالـهـ يـعـبـدـونـالـاضـامـ قالـ نـعـمـ كـلـ درـهـمـ عـنـهـمـ صـنـمـ .

١٣٢٣ في الكشكوكـلـ كـتـبـ المـنـصـورـ العـبـاسـيـ إـلـىـ اـبـيـعـبـدـالـلـهـ عـلـيـهـ جـعـفرـ بنـ مـحـمـدـ الصـادـقـ لـمـ لـاتـغـشاـنـاـ كـمـاـ يـغـشاـنـاـ النـاسـ فأـجـابـهـ عـلـيـهـ لـيـسـ لـنـاـ مـنـ الـدـنـيـاـ مـاـنـخـافـكـ عـلـيـهـ وـلـاـ عـنـكـ مـنـ الـآخـرـةـ مـاـنـ جـوـكـلـهـ وـلـاـنـتـ فـيـ نـعـمـةـ فـنـهـيـكـ وـلـاـ فـيـ نـقـمـةـ فـنـعـزـيـكـ بـهـاـ: فـكـتـبـ المـنـصـورـ الـيـهـ تـصـحـبـنـاـ لـتـصـحـنـاـ: فـكـتـبـ الـيـهـ اـبـوـعـبـدـالـلـهـ عـلـيـهـ مـنـ يـطـلـبـ الـدـنـيـاـ لـاـيـنـصـحـكـ وـمـنـ يـطـلـبـ الـآخـرـةـ لـاـيـصـحـبـكـ .

مراـ اـذـشـكـمـ وـشـكـمـ بـرـنـدـ گـانـ بـمـحـشـرـ بـيـاورـ وـخـداـ دـعـاـيـ اوـرـاـ مـعـلـومـ استـ باـجاـبـتـ رـسـانـدـهـ رـحـمـتـ خـداـ بـراـوـ .

١٣٢٢ - ودر آن کتاب است که رسول خدا فرمود بیاید زمانی بر مردم که شکم آنها خدا یا ن آنها باشد وزنان آنها قبله آنها و دینار و پول دین آنها و شرافت و آبروی آنها امتعه و اسباب آنها : باقی نماند از ایمان مگر اسمی و نه از اسلام مگر آثاری و نه از قرآن مگر درسی : مسجد هاشان آباد باشد و دلهاشان خراب و ویران : علمای آنها شریر ترین خلق خدا باشند بروی زمین : در این هنگام مبتلا کند خدا آنها را بچهار بله : جور و ستم پادشاه : قحط و کم یابی خوراکی زمان : ظلم و بیداد گری امراء و حکومتها : وهمراهی با دشمنان : اصحاب رسول خدا تعییب کردند و گفته شد یا رسول الله آیا بت میپرسنند : فرمود بلی هر درهمی نزد آنها بتی است ١٣٢٣ - در کتاب کشکول نقل شده که نوشتم منصور عباسی کاغذی بامام جعفر صادق علیه السلام که چرا شما بدیدن ما نمی آئید همانطوری که دیگران می آیند : جواب نوشته حضرت که نیست برای ما از دنیا چیزی که بترسمی از تو بیر آن : و نهم نزد تو از آخرت چیزی است که بامید آن

۱۳۲۴ و في الكشكول أيضاً قال الأحنف سهرت ليلة في طلب كلمة أرضي بها سلطانى ولا سخط بها ربى فما وجدتها .

۱۳۲۵ في الكشكول تكلم الناس عند معاویه في يزيد لعنه الله ابنه اذا اخذ له البيعة و سكت الأحنف فقال له معاویه تكلم يا بابا بحر فقال: اخافك ان صدقتك و اخاف الله ان كذبت .

۱۳۲۶ في السفينه قال الشهيد قده كما عن اربعينه نقلت من خط السيد العالم صفي الدين محمد بن معاویه الموسوي بالمشهد المقدس الكاظمي في سبب تسمية السيد المرتضى بعلم الهدى انه مرض الوزير ابوسعید محمد بن الحسين بن عبد الصمد في سنة عشرين واربعمائة فرأى في منامه أمير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام يقول قل لعلم الهدى يقرء عليك حتى تبرأ فقال يا أمير المؤمنين ومن علم الهدى قال عليه السلام على بن الحسين الموسوي فكتب الوزير اليه بذلك فقال المرتضى رضي الله عنه : الله الله في

پيش تو بيايم وقه مصيبيتى بتورسيده كه تسلیت دهم تورا باآن : ونه درنعمتى ديدم تورا تاتيريك گويم تورا : منصورنوشت خوب است همنشين ما شوي تا پند دهي مارا : حضرت عليه السلام درجواب نوشته هر كه دنيا طلب پند ندهد تورا : وهر كه طالب آخرت باشد واهل آن همنشين نگردد تورا .

۱۳۲۴ - و نيز در کشكول است که احنف گفت شبی تا صبح نخوايدم و طلب کردم کلمه بیايم که راضی کنم پادشاه را وبغض نیاید خدا نیاقتم همچو کلمه

۱۳۲۵ - در کتاب کشكول نقل شده که مردم سخن راندند نزد معاویه در باره يزيد لعنه الله پسر معاویه هنگام گرفتن بیعت برای او و احنف چیزی نگفت و ساكت بود معاویه به او گفت تو نيز سخن بگو : گفت اگر راست بگويم از تو میترسم : و از خدا میترسم اگر دروغ بگويم

۱۳۲۶ - در کتاب سفينه نقل شده که در کتاب اربعين شهيد است از خط سيد عالم صفي الدين محمد پسر معدموسوی در حرم مطهر موسى الكاظم ع در باره ناميدين سيد مرتضى را بعلم الهدى که مريض شد ابوسعید محمد بن حسين پسر عبد الصمد که وزير بود در سال چهارصد و بیست در خواب دید امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام را که فرمود بگو بعلم الهدى دعا بخواند بر تو تاخوب شوي عرضکرد علم الهدى که است فرمود على بن الحسين الموسوي : پس نوشته وزير مطلب را بسید مرتضى سید فرمود برای خدا بگذرید از این لقب برای من و برای

امری فان قبولي لهذا لقب شناعة على فقال الوزير ما كتبت الا بما لقبك به جدك
امير المؤمنین علیه السلام فعلم القادر الخليفة بذاك فكتب الى المرتضى تقبيل يا على
بن الحسين ما لقبك به جدك فقبل و اسمع الناس .

١٣٢٧ في الكشكوك مما اوحى الله سبحانه الى موسى على نبينا وآلہ وآلیہ السلام يا
موسى کن خلق الشیاب جدید القلب تخفی على اهل الارض و تعرف في السماء .

١٣٢٨ وفيه لقی صاحب سلطان حکیماً فی الصحراء يتبلع العلف ویأكله فقال
له لو خدمت الملوك لم تحتاج الى اكل العلف فقال الحکیم لواكلت العلف لم تحتاج
الى خدمة الملوك .

١٣٢٩ وفيه ورؤی اعرابی ماسکاً بحلقة باب الكعبۃ وهو يقول عبدک ببابک
ذهبت ايامه وبقيت آنامه وانقطعت شهواته وبقيت تبعاته فارض عنه فان لم ترض عنه
فاعف عنه يغفو المولی عن عبده وهو غير راض عنه .

١٣٣٠ وفيه قيل لبعضهم ما حملک ان تعزل عن الناس فقال خشيت ان اسلب

من زینندہ نیست قبول کنم بواسطه بزرگی معنای آن : وزیر گفت نتوشم مگر بازچه جدت
امیر المؤمنین لقبداده تورا به آن از طرفی هم خلیفه قادر از قضیه باخبر شد و او نوشته بسوی
سید که قبول کن لقبی را که جدت بتوعنایت کرده پس قبول کرد و بمقدم نیز فهماند .

١٣٢٧ - در کتاب کشکول است از جمله اموریکه وحی کرد خدای متعال بحضرت
موسی ع ای موسی بوده باش بالباس کنه و دل تازه ونو : مخفی باش از اهل زمین و معروف
در آسمان :

١٣٢٨ - و در همان کتاب است که ملاقات کردیم پادشاهی حکیمی را در صحراء که علف
جمع میکرد و میخورد : بحکیم گفت اگر خدمت پادشاه میکردنی احتیاج نداشی علف بخوری:
حکیم در جواب گفت اگر علف میخوردی احتیاج بخدمت پادشاه نداشتی .

١٣٢٩ - و در همان کتاب است دیده شد اعرابی حلقة کعبه را گرفته و میگوید بندۀ تو
در خانه تو است در حالیکه ایام عمرش تمام شده و گناهائش باقی مانده : قوای شهوهیه اش تمام
شده و آثار آن باقی مانده : خدا ایا راضی شو از او و اگر نه بیخش او را : آقا میگذرد از بندۀ
و حال آنکه از او راضی نیست .

١٣٣٠ - و در آن کتاب است که مردی بدیگری گفت چه شده که از مردم کناره میگیری:

دينی ولا اشعر وهذا اشارة منه الى مساقرة الطبع واكتسابه الصفات الذاهية من قرناء السوء .

١٣٣١ وفيه وفده حاجب بن زراره على انوشيروان فاستأذن عليه فقال للحاجب سله من هو فقال رجل من العرب فلم يمثل بين يديه قال انوشيروان من انت قال سيد العرب قال اليك زعمت انك احدهم فقال اني كنت كذلك ولكن لما اكرمني الملك بمالمه صرت سيدهم فامر بحثو فيه درا .

١٣٣٢ في السفينه عن قيس بن حازم قال جاء رجل الى معاويه فسألته عن مسئلة فقال سل عنها على بن ابيطالب فهو اعلم بها فقال الرجل قوله احب الى من قول على فصال معاويه بسم ما قلت ولئوم ما جئت به لقد كرهت رجالا كان رسول يهزئه العلم هزا وقد قال النبي يا على انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لابنى بعدى ولقد كان عمر بن الخطاب يسئله ويأخذ عنه وقد شهدت عمر بن الخطاب اذا شكل عليه شئ فقال هيئنا على بن ابيطالب ثم قال معاويه للرجل قم لا اقام الله رجليك ومحا اسمه عن الديوان .

گفت میرسم دینماز من گرفته شود وفهمم .

١٣٣١ - و در آن کتاب است وارد شد حاجب پسر زراره بر انوشيروان اذن گرفت که داخل شود انوشيروان گفت بدریان پرس خود را معرفی کند گفت مردی هستم عرب : پس از ورود انوشيروان پرسید تو که هستی گفتم من آقای عرب هستم : گفت مگر تو نگفتشی من فردی از عرب هستم : گفت فردی بودم از عرب : ولی بعد از صحبت با پادشاه آقای عرب شدم : دستور داد دهان او را پر کردند از جواهر :

١٣٣٢ - در کتاب سفینه نقل شده از قيس پسر حازم که گفت آمدمردی نزد معاويه و پرسید از او مسئله گفت پرس از على بن ابيطالب زیرا که عالم تراست باان : آن مرد گفت کلام تورامن دوست دارم از کلام على : معاويه گفت بد کلامی گفتی و تو نسبت با آنچه گفتی ملامت میشوی : هر اينه خوش نداری مردی را که چشانیده به اعلم را چشانیدنی رسول خدا و فرموده درباره او پیغمبریا على تو بمنزله هارونی بموسى نسبت بمن مگر آنکه نبوت بعداز منقطع است : وعلى چنان کسی است که عمر بن الخطاب در مسائل به اور جو عمیکرد واذ او کسب تکلیف میکرد : ومن خود

۱۳۳۳ ارشاد عن النبی انه قال ﷺ لاصحابه المؤمن اکرم علی الله ان یمر عليه اربعون يوماً لا يمحصه الله فيها من ذنبه وان الخدش والغثرة والارش وانقطاع الشسع و اختلاج العین واشباه ذلك ليمحص به ولیتنا من ذنبه وان یغتم لا یدری وجهه .

۱۳۳۴ منهاج البراءة وفي روضة الكافى بسانده عن ثور بن ابى فاخته قال سمعت علی بن الحسين ؓ يحدّث فى مسجد رسول الله ﷺ فقال حدثنى ابى اندسمع ابا علی بن ابيطالب ؓ يحدّث الناس : قال اذا كان يوم القيمة بعث الله تبارك وتعالى الناس من حفرهم عزلا مهلا جردا فى صعيد واحد يسوقهم النور و يجمعهم الظلمه حتى يقفوا على عقبة المحشر فيركب بعضهم بعضاً ويذبحونها فيمنعون من المضى فيشتدى انفاسهم ويكثر عرقهم ويضيق بهم امورهم ويشتدى ضجيجهم ويرتفع اصواتهم : قال ؓ وهو اول هول من اهـ والقيمة قال فتشريف العجبار تبارك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكاً من الملائكة فينادي فيهم

ناظر بودم که عمر بن الخطاب هرگاه مشکل میشد بر او چیزی میگفت اینجا است برای حل آن علی بن ایطالب : وبعد معاویه گفت با آن مرد بخیز خدا ثابت نگهندار قدمهای تورا : وبعد هم اسم او را از دفتر جیره خواران محو کرد

۱۳۳۳ - در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤمن گرامیتر است نزد خدا ازینکه بگذرد بر او چهل روز و خدا او را تطهیر نکند از گناهانش و فرمود وارد شدن خراش و لغزیدن و حتی پاره شدن بند کفش و پرش چشم و اینگونه امور کوچک برای خلاصی مؤمن است از گناه و خلاصی دوست ما است از گناه و همچنین است و رو دغمی که نمیفهمد راه و وجه آنرا

۱۳۳۴ - در کتاب منهاج البراءة ج ۱۲ نقل شده از روضه کافی از ثور پسر ابی فاخته که گفت شنیدم از علی بن الحسین علیه السلام که بیان میکرد در مسجد رسول خدا من و میفرمود حدیث کرد مرا پدرم که شنیده از پدرش علی بن ایطالب علیه السلام که اینطور بیان میکرده برای مردم : روز قیامت که بشود بر میان گیزد خدای متعال مردم را از قبورشان عاری و بر همه و دست خالی از همه چیز دریک وادی که میراند آنها را آتش و فرامیگیرد آنها را تاریکی تا آنکه بازداشته میشوند در عقبه محشر و میافتند بعضی بروی بعضی و مزاحم یکدیگرند در مکان و بهمین جهت منع میکنند از حرکت : و حتی سخت میشود نفس کشیدن آنها (خدایا

يامعشر الخلائق انصتوا واستمعوا امناد الجبار: قال فليس مع آخرهم كما يسمع او لهم: قال فتنكر اصواتهم عند ذلك ويخشى ابصارهم ويضطرب فرائصهم وتفزع قلوبهم ويرفعون رؤسهم الى ناحية الصوت مهطعين الى الداعي قال فعند ذلك يقول الكافر هذا يوم عسر : قال فيشرف الجبار عز ذكره عليهم فيقول : انا الله لا اله الا انا الحكم العدل الذي لا يجور اليوم الحكم بينكم بعدل وقسط لا يظلم اليوم عندي احد ليوم آخذ للضعيف من القوى بحقه ولصاحب المظلمة بالقصاص من الحسنات والسيئات واثيب على الهبات ولا يجوز هذه العقبة عندي ظالم ولا احد عنده مظلمة الامظلة يهبهها صاحبها واثيبه عليها وآخذ له بها عند الحساب فتلذموها بالخلائق واطلبوا بمظالمكم عندي من ظلمكم بها في الدنيا : وانا شاهد لكم عليهم وكفى لي شهيدا قال فيقارفون و يتلذمون فلا يبقى لاحدهم عند احدهم مظلمة او حق الا لازمه بها : قال فيمكثون ماشاء الله فيشتمد حاليهم ويكثر عرقهم ويشتد غمهم ويرتفع اصواتهم بضجيج شديد فيتمنون المخلص بترك مظالمهم لاهليها : قال ويطلع الله عزوجل على جهدهم فينادي منادين

بمحمد وآلش درآن حال باین سگ رو سیاه نویسنده رحم بفرما) و فرمود درآن حال عرق زیاد دیزش میکند و کارشان سخت میشود و نالهشان شدید میشود و صداها یشان بلند میشود و فرمود این اول هول است از احوال قیامت فرمود در این هنگام سطوت وعظمت حضرت جبار تبارک و تعالی بر مردم مستولی میشود و امر و دستور میرسد بملکی از ملائکه که نداشند در میان مردم

ای گروه خلائق ساكت شوید و بشنويد ندائی خالق جبار جل وعلا را: فرمود پس میشنود آخر آنها مانطوریکه میشنود اول آنها: فرمود پس ساكت میشود صداتها: و نگران میشود چشم انها باحال خوف و دهشت: ولرزان میشود قوائم آنها: و ترسان میشود دلهای آنها و بلند میکنند سرها را بسوی آن ندا: و گوش فرامیدهند بآن ندا: فرمود در این هنگام است که کافر میگوید این است روز شدت و سختی: فرمود در این وقت استیلاع خدائی جبار ملاحظه میکنند که میفرماید منم خدائیکه نیست غیر ذات مقدس من الله و پروردگاری جز ذات مقدس من حاکم عادلیکه ظلم و جور در حکم او نیست: امروز حکم کنم بین شما بعدل و قسط و میانه روی: ظلم نشود باحدی در محکمة عدل ما: امروز حق ضعیف و ناتوان از ستمگر گرفته میشود: و از کساییکه ظلم کرده اند حق مظلوم اخدمیشود بقصاص کردن در مقابل گناهان ظالم از خوبیها و حسنات او: و امروز به

عند الله تبارك وتعالى يسمع آخر هم كما يسمع لهم يامعشر الخلائق انصتوا الداعي الله تبارك وتعالى واسمعوا: ان الله تبارك وتعالى يقول اذا الوهاب: ان اجبتم ان تواهبو فواهبو وان لم تواهبو اخذت لكم بمظالمكم قال فيفر حون بذالك لشدة جدهم وضيق مسلكهم وتراهمهم: قال فيهب بعضهم مظالمهم رجاء ان يتخلصوا اماماهم فيه ويبقى بعضهم فيقول يارب مظالمنا اعظم من ان نهبهها: قال عليك السلام فينادي مناد من تلقاء العرش اين رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال : فيأمر الله عزوجل ان يطلع من الفردوس قصر من فضة بما فيه من الانية والخدم قال فيطلع عليهم في حفافة القصر الرصيف والخدم قال فينادي مناد من عند الله تبارك وتعالى يامعشر الخلائق ارفعوا رؤسكم فانظروا الى هذا القصر قال فير فعون رؤسهم فكلهم يتمناه قال : فينادي مناد من عند الله يا معاشر الخلائق هذا الكل من عفى عن مؤمن قال : فيعفون كلهم الا القليل : قال فيقول الله عزوجل

بخشنها وگذشتها ثواب میدهیم ونمیگذرد از این عقبة ظالم وستمگری و نه کسیکه در ذمه او مظلمه باشد از کسی مگر آنکه بیخشد صاحب آن مظلمه و ماثواب وجزای بخشش اورا بدھیم: وامر ور حقوق صاحبان حق میگیرم در وقت حساب پس مناجهه کنیدای بند گان و طلب کنید حقوق خود را از کسانیکه ظلم کرده اند بشما در دنیا : ومن شاهدم برای شما نسبت به ظلمیکه کرده اند و حقیکه بر آنها دارید و کفايت میکنند شهادت ذات مقدس ما فرمود در این هنگام رجوع میکنند بیگدیگر و میشناسند یکدیگر را

پس باقی نمیماند برای احدی نزد کسی مظلمه وحقی مگر آنکه ملزم میشود بهادع آن فرمود پس میمانند بهمین سختی حال و نگرانی بقدری که خداعالم است و سخت میشود حال الشان و زیاد میشود عرق آنها و شدید میشود غم آنها و بلند میشود صداهایشان باضجهه های بسیار سخت پس در این وقت خواهان خلاصی از این حال هستند ولو بوا گذاری حقوقشان بکسانیکه بر آنها حق دارند: و فرمود چون خدا آگاه است بر سختی حال آنها منادی ندا میکنند از قبل خدای متعال بطوریکه میشنود آخر آنها بمتلیکه میشنود اول آنها: ای گروه خلائق ساكت شوید بجهت ندادی حق تبارک و تعالی و بشنوید: بدرستیکه خدای متعال میفرماید من هستم بخشاینده اگر شما هم دوست دارید گذشت و بخشش را بگذرید و بیخشد یکدیگر را : و اگر نمیگذرید و نمیبخشد بگیرم حقوق شما را برای شما از کسانیکه بشما ظلم کرده اند، فرمود در این هنگام شاد میشوند بسبب این خطاب بجهة سختی حال و تنگی مکان وشدت گشوار یکدیگر: فرمود پس میبخشد بعضی حق خود را بامید خلاصی ازشتدی که در آن هستند: ولی بعضی در مقام دادخواهی هستند و میگویند

لا يجوز الى جنتي اليوم ظالم ولا يجوز الى ناري اليوم ظالم ولا احد من المسلمين
عند هذه مظلمة حتى يأخذها منه عند الحساب ايها الخلق استعدوا للحساب قال : ثم
يخلی سبيلهم فينطلقون الى العقبة يلوذ بعضهم بعضا حتى ينتهوا الى العرصة و
الجبار تبارك وتعالى على العرش قد نشرت الدواوين ونصبت الموازين واحضر النبيون
والشهداء وهم الائمه يشهد كل امام على اهل عالمه بائمه قد قام فيهم بامر الله عزوجل
ودعاهم الى سبيل الله قال فقال له رجل من قريش يا بن رسول الله اذا كان للرجل المؤمن
عند الرجل الكافر مظلمة اي شيئاً يأخذ من الكافر وهو من اهل النار قال فقال له عَلَيْكُمْ
نطروح من المسلم من سياقه بقدر ما له على الكافر فيعذب الكافر بهامع عذابه بكفره
عذاباً بقدر ما لل المسلم قبله من مظلمة : قال فقال له القرشي فاذاكانت المظلمة لمسلم

پروردگارا ظلمهاییکه بماشده بزرگتر است اذاینکه بگذریم از آنها فرمود پس منادی نداشته کند
از عرش پروردگار کجا است رضوان بهشت بهشت فردوس پس امر میکند خدای متعال که ارائه
دهد و بنمایاند.

از فردوس قصری از نفره با اواني وظروف و خدمتکار : فرمود پس مینمایاند و نشان میدهد قصیری
را با آنها در حاليکه در اطراف آن کنیزان و غلامان منظر خدمت هستند : فرمود : در این هنگام
منادی نداشته کند ای گروه خلاقی بلند کنید سرهای خود را و بنگرید باین قصر پس بلند میکنند
سرهای خود و تمام آنها تمنای آن قصر میکنند : فرمود : پس ندائی میرسد از طرف پروردگار ،
ای گروه خلاقی این قصر مال کسی است که عفو کند و بگذرد از مسئولیتی : فرمود : پس عفو میکنند
ومیگذرند تمام مردم از یگدیگر مگراند کی : فرمود : پس میرماید خدای متعال نزود بسوی
بهشت ظلم کنند : و نزود بسوی آتش ظالمی و نه کسی از مسلمین که بر او حقی باشد : تا آنکه
گرفته شود از آن ظالم حق مظلوم نزد حساب ای خلق مهیا شوید برای حساب : فرمود : بعد
از آن رها میشود راه آنها و میرونند بسوی عقبه بعدی بنحویکه بعضی پناه میبرند به بعضی تا
میرسند بعرصه محشر و جبار تبارک و تعالی مستولی است بر عرش و دفترها گشوده شده بجهة
حساب و میز آنها نصب میشود و حاضر میشوند پغمبران و شهداء روز قیامت که آنها عبارتند از
ائمه اطهار که شهادت میدهند امامی بر اهل عالم خود باینکه ائمه و پیشوایان قیام کردن در میان
آنها با مر خدای عزوجل و دعوت کردن و خواندن آنها را بسوی خدا و راه حق : راوی گفت
مردی از قریش گفت یا بن رسول الله : هر گاه برای مرد مؤمن نزد کافر حق و مظلمه باشد در
مقابل حق او از کافر چه چیز گرفته میشود و حال آنکه کافر خود از اهل آتش است گفت امام ع

عند مسلم کیف یؤخذ مظلومه من المسلم قال علیک اللہ اکرم یؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم فیزاد على حسنات المظلوم قال فقال له القرشی فان لم يكن للظالم حسنات قال : للمظلوم سیّات یؤخذ من سیّات المظلوم فیزاد على سیّات الظالم . ۱۳۳۵ هجموّعة ورام اراد بعض العباد تطليق امرأة فقيل له وما عيّبها قال فهل يتكلّم احد بعيّب امرأة فلما طلقها وتزوجت قيل قل الان عيّبها فقال هي امرأة غيري مالى ولها .

۱۳۳۶ قيل بينما الهادی بجر جان اذسمع بين بساتينها صوت رجل يغنى فقال على به فقال لها السندي بن شاهك ما الشيء قصة هذا الخائن بقصة صاحب سليمان بن عبد الملك بن مروان فقال لها الهادی فكيف كانت قصة : فقال له خرج سليمان في متزه له ومعه حرمہ فسمع صوت رجل يغنى قدعا بصاحب شرطة وقال على بصاحب الصوت فأقام

فرمود انداخته میشود از گناهان مسلمان بقدر حق او بر کافر و بهمان اندازه عذاب میشود کافر علاوه بر عذاب خودش مرد قرشی بامام گفت اگر مظلمه وحقی از مسلمانی باشد بر مسلمانی چگونه حق گرفته میشود از مسلمان امام عليه السلام فرمود گرفته میشود برای مظلوم از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم بر آن ظالم و افزوده میشود بر حسنات مظلوم بهمان اندازه قرشی عرض کرد اگر نباشد برای ظالم حسناتی فرمود برای مظلوم گناهانی هست گرفته میشود از گناهان مظلوم و افزوده میشود بر گناهان ظالم

۱۳۳۵ - در کتاب مجموعه ورام وارد است قصد کرد عابدی طلاق گوید عیال خود را گفته شد به او که چه عیّب دارد گفت آیا مرد سخن میگوید و کسی حرف میزند نسبت بعيّب عیال خود پس از آنکه طلاق داد اورا و شوهر کرد گفته شد حال بگو عیّب اورا گفت او همسر غیر است مرا با او چکار است .

۱۳۳۶ در کتاب مجموعه ورام است که هنگامیکه هادی عبای در جر جان رفته بود شنید میان باغات صدای مردی غنامی خواند و تغنى میکند؛ هادی عبای که خلیفه بود گفت حاضر کنید مرد خواننده راسنده بن شاهک گفت بخلیفه چقدر شباht دارد قصة این مرد خائن بقصة مردی که سليمان بن عبد الملك بن مروان به او برخورد کرد: هادی گفت بسندی که چگونه بوده قصة او گفت بیرون شد سليمان بتفریح کاهی با حرم وزنان خود: شنید صدای مردی که تغنى و خوانندگی میکرد رئیس شرطه را خواست و گفت احضار کن صاحب صدا را آوردند او را سليمان گفت چه

فقال ماحملك على العنااء وانت بالقرب مني والى جانب حرمى اماعلمت ان الفرس
لتسهل فقتستاني له الرماك : وان الثور ليخور فتقسيم له البقر : وان الجمل ليهدى فتضبع
له التوق وان الرجل ليغنى فتقطع له النساء : ياغلام جبّه فجّبه فلما كان فى العام
المقابل خرج سليمان الى الموضع فقال على بالذى جببناه ان كان حيَا فأتى به فقال له
اما ان بعث فوفيناك واما وهبت فكافيناك فهو الله مادعاه الا باسمه وقال يا سليمان قطعت
نسلي وذهبت بماء وجهى وحرمتني لدّتى ثم تقول اما بعث فوفيناك واما وهبت فقال
لَا وَاللّٰهُ أَحَدٌ اقْفَأْنَا وَأَنْتَ بَيْنِ يَدَيِ اللّٰهِ الْعَزُوْجَلْ : قال الهادى ردوا صاحب الشرطة واليقل
له لا تعرّض للرجل فهكذا ينبغي ان يكون سبيل من يجالس الملوك .

١٣٣٧ مجموعة ورام ابن محبوب عن على بن رافع قال كنت على بيت مال على بن
ابيطالب عليه السلام وكاتبته وكان في بيته عقد لؤلؤ كان اصابه يوم البصرة قال فارسلت الى
بنت على بن ابيطالب عليه السلام فقالت له بلغنى ان في بيت هايل امير المؤمنين عليه السلام عقد

وادرار كرد تورا كه درقرب وجوار من وجائب ونژدیکی زنان من خواتندگی کنی : آیانمیدانی
که هر گاه اسب شیهه بکشد میل میکند به او ماده یانها : وهر گاه صدا کند گاونر بشهوت میاید
گاو ماده ! وهر گاه صدا کند شتر نر باشتها میايد شتر ماده و هر گاه تغنى و خواتندگی کند مرد
زن تسلیم او میشود و تن میدهد بعمل زشت : و صدزاد جلا德 قطع کن آلت او را و بفوری قطع
کرد : چون سال بعد شد سليمان رفت بهمان محل و گفت حاضر کنید آن مرد را که آن عمل با او
کردیم اگر نمرده آوردند او را سليمان به او گفت اگر میفروشی پول آن میدهیم و اگر
میبخشی مانیز جزا میدهیم بتوصیه گفت بخدا گفت بخدا گفت بخدا قسم برای سليمان احترامی قائل نشد و گفت
سليمان قطع نسل ازمن کردی و آبروی مرا ابردی واژبهه برداری از زنان محروم کردی و
حال میخواهی پول و بهابر گذار کنی : نه بخدا گفت جزا نمیخواهم باشد تامن و تو بمحضر
پروردگار بر سیم و خدا بین من و تو حکم کند : کلام باینجا رسید هادی صدزاد بر گردانید رئیس
شرطه را و گفته شود بآن مرد کاری نداشته باشد

١٣٣٧ در کتاب مجموعة ورام نقل شده اذا بن محبوب از على پسر رافع که گفت من
خزانه دار على بن ابيطالب نسبت به بيت المال و نويسنده آنحضرت بودم و در میان اموال گردن
بندي بود از لئو لئوكه بحضور رسیده بود در بصره گفت فرستاد پیغامی بسوی من دختر على بن

لؤلؤ وهو في يدك وانا احب أن تعييرني اتيجمل به في ايام عيد الاضحى فارسات اليها عارية قلت مضمونة يا ابنة امير المؤمنين فقالت نعم عارية مضمونة مردودة بعد ثلاثة ايام فدفعته اليها وان امير المؤمنين عليهما رأه عليها فعرفه فقال لها من اين صار اليك هذا العقد فقالت استعرت له من على بن رافع خازن بيت مال امير المؤمنين عليهما لاتزرين به في العيد ثم ارده قال فيبعث الى امير المؤمنين عليهما فجئته فقال اخون المسلمين يا ابن ابي رافع فقالت له معاذ الله ان اخون المسلمين فقال كيف اعرت بنت امير المؤمنين العقد الذي في بيت مال المسلمين بغير اذن ورضاهم فقلت يا امير المؤمنين انها ابنتهك وسألتها ان اعييرها اياه تزرين به فاعترتها اياد عارية مضمونة مردودة وضمنتها في مالي وعلى ان ارده مسلما الى موضعه فقال رده من يومك واياك ان تعود لمثل هذا : فتنالك عقوبتي ثم اولى لابنتي لو كانت اخذت العقد على غير عارية مضمونة مردودة وكانت اذا اول هاشمية قطعت يدها في سرقة قال فبلغ مقالته ابنته فقالت يا امير -

ایطالب عليه السلام که بمن خبر رسیده در میان اموال گردن بندی است از لئوئلؤ در تصرف تو ومن میل دارم بعاريه بدھی بمن تا آنکه روز عید قربان خودرا باان زینت دهم گفت فرستادم و گفتم عاريه مضمونه باشد آن مخدره فرمود بلى عاريه مضمونه باشد که بعد از سه روز بر گردانم بعد این قید گردن بند فرستادم امير المؤمنين عليه السلام گلو بندرا دید و شناخت فرمودا ز کجا بتور رسیده این گلو بند

عرض کرد عاريه کرده ام از خزاندارشما على پسر رافع برای آنکه پیوشم در عید وبعد بر گردانم : گفت حضرت مرا احضار فرمود و بعد فرمود بمن آیا خیانت میکنی پسر ای رافع : عرض کردن پناه میبرم بخدا از اینکه خیانت کنم بمسلمین : فرمود چگونه عاريهدادی به دختر امير المؤمنين گلو بندی که در بیت المال مسلمین بود بدون اذن من و بدون رضایت مسلمین : میگوید گفتم يا امير المؤمنين عاريه گیر نده دخترشما بود و از من در خواست کرد عاريه بدھم باو که در عید پیوشد ومن هم عاريه دادم که بر گرداند و بعدهده گرفتم در مال خودم که سالمان بر گردانم بمحل خودش : فرمود بر گردان آنرا همین امروز و حذر کن که دو مرتبه چنین کاری کنی : که اگر کردى تنبیه خواهی شد : و بعد سزاوار مجازات بود دختر من اگر بغير عاريه مضمونه گرفته بود : و آن هنگام بود که او اول زن هاشمية بود که دست او قطع شده بود بواسطه سرقت این کلام و خبر رسید بدخت امير المؤمنين (ع) عرض کرد يا امير المؤمنين من دختر

المؤمنين انا ابنتك وبضعة منك فمن احق بليسه هنی فقال لها امير المؤمنین علیہ السلام يا بنت علی بن ابيطالب لاتذهبی بنفسک عن الحق : اكل نساء المهاجرين يتزین فی هذا العید بمثل هذا فقبضة منها ورددته الى موضعه

١٣٣٨ مجموعه ورام عن النبی علیہ السلام من قال سبحان الله وبحمده سبحان الله

العظيم وبحمده ثلاثین مرة استقبله الغنی واستدبره المفتر وقرع باب الجنه

١٣٣٩ انوار البھیه وروی عن موسی القاسم قال قلت لا يجيئ عفران الثاني علیہ السلام قد

اردت ان اطوف عنك وعن ابیک فقيل لی ان الاوصیاء لا يطاف عنهم فقال لی بل طف

ما امکنك فان ذلك جائز : ثم قالت له بعد ذلك بثلاث سنین اني كنت استائنك في

الطواف عنك وعن ابیک فأنهت لی في ذلك فطفت عنکما ماشاء الله ثم وقع في قلبي

شیئی فعملت به قال وما هو قلت طفت يوما عن رسول الله علیہ السلام فقال ثلاثة مرات صلی الله

علی رسول الله ثم اليوم الثاني عن امير المؤمنین علیہ السلام ثم طفت اليوم الثالث عن الحسن

علیہ السلام والرابع عن الحسین علیہ السلام والخامس عن علی بن الحسین علیہ السلام والسادس عن ابی

پاره تن شما هستم کسی سزاوارتر نیست ازمن پوشیدن آن : فرمود امير المؤمنین (ع) ای دختر علی بن ابيطالب.

ازحق وعدالت تجاوز مکن : آیا تمام ذنہای مهاجر بمثل چنین گلوبدی دراین عید خودرا زینت داده‌ام : خزانهدار می‌گوید گرفتم و بر گردانید بمحل خودش.

١٣٣٨ - در مجموعه ورام نقل است از رسول‌الله که هر که بگوید سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده سی مرتبه غنا به او را اورد و پشت کند به اوقفو در بهشت بروی او بازشود.

١٣٣٩ - در کتاب انوار البھیه روایت است ان موسی پسر قاسم که گفت بحضور جواد(ع) عرض کردم گاهی قصد کردم بنیابت از شما و از پدر بزرگوارت طواف کنم من گفته شد که اوصیاء بنیابت آنها طواف نمی‌شود : حضرت فرمود نه بلکه طواف کن آنچه میتوانی زیرا که

طواف از قبل آنها جائز است : بعد از سه سال خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم من از شما اجازه گرفتم در طواف از شما و از پدر بزرگوارت و شما اجازه دادی از اینجهت طواف کردم

از شما و پدر بزرگوارت زیاد وبعد بنتظم و فکرم چیزی رسید و بآن عمل کردم فرمود آن چه بود : گفتم طواف کردم روزی بنیابت از رسول‌الله (ص) حضرت سه مرتبه فرمود صلی الله علی

رسول الله عرض کردم روز دوم طواف کردم.

جعفر محمد بن علي عليهما السلام واليوم السابع عن جعفر بن محمد عليهما السلام واليوم الثامن عن أبيك موسى عليهما السلام واليوم التاسع عن أبيك على عليهما السلام واليوم العاشر عنك ياسىدى و مولاي وهؤلاء الذين ادين الله بولائهم عليهم السلام فقال اذن والله قد دين الله بالدين الذي لا يقبل من العباد غيره قلت وربما طافت عن امرك فاطمه صلوات الله عليها وربما لم اطف : فقال عليهما السلام استكثر من هذا فانه افضل ما انت عامله انشاء الله تعالى .

١٣٤٠ وفيه عن أبي هاشم الجعفري رضي الله عنه قال سمعت ابا محمد عليهما السلام يقول من الذنوب التي لا يغفر قول الرجل ليتنى لا اوخذ الا بهذا فقلت في نفسي ان هذا وهو الدقيق وينبغى للرجل ان يتყىد من نفسه كل شيء فا قبل على ابا محمد عليهما السلام فقال صدق يا ابا هاشم الزرم ما حذثتك به نفسك فان الاشراك في الناس اخفى من دبيب الدر على الصفا في الليلة الظلماء ومن دبيب الدر على المسح الاسود .

١٣٤١ انوار البهيه قال ابو عبد الله عليهما السلام ان رسول الله عليهما السلام نزل بارض قراء

ازامير المؤمنين عليهما السلام بعد روز سوم طواف كردم ازمام حسن (ع) و روز چهارم از امام حسين (ع) و روز پنجم از على بن الحسين (ع) و روز ششم از محمد بن علي (ع) و روز هفتم از جعفر بن محمد (ع) و روز هشتم از پدر شما موسى (ع) و روز نهم از پدر شما على (ع) و روز دهم از خود شما اي سيد و مولاي من : و ايها هستند کسانیکه بخدا تقرب میجويم بسبب دوستی آنها عليهم السلام فرمود بخدا قسم متدين هستي نزد خدا بدیني که مقبول در گاه خدا نیست غير آن : گفتم گاهی هم طواف میکنم از طرف مادر شما فاطمه سلام الله عليها و گاهی هم نمیکنم : فرمود اين کار را زياد بکن يعني از مادرم زياد طواف کن زيرا که آن افضل و برتر است از آنچه کردی انشاء الله تعالى .

١٣٤٠ - و در آن کتاب است از ابی هاشم جعفري که گفت شنیدم از امام حسن عسکري عليهما السلام که میفرمود از جمله گناهانی که آمر زیده نمیشود گناهی است که کننده وعامل آن بگوید کاش من مؤاخذه نشوم مگر بهمین معنی کوچک بشمارد آنرا : میگوید من در دلم گذشت که این سخت است و دقیق و سزاوار است که مرد و انسان متوجه خود باشد نسبت بهر گناهی : حضرت روکرد بمن و فرمود بدرستی فکر کردی اي ابا هاشم از دمت مده آنچه را که در قلب و فکر تو خطور کرد : زیرا که شرك آوردن مردم پنهان تر است از حرکت مورچه وائر پای او بروی سنج سخت در شب ظلمانی واژحر کت مورچه ببر روی پلاس سیاه

١٣٤١ - و در آن کتاب است که امام ششم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیک

ما بها من خطب قال فليأت كل انسان بما قدر عليه فجأوا به حتى رموا بين يديه بعضه على بعض قال رسول الله ﷺ هكذا تجمع الذنوب ثم قال اياكم والمحقرات من الذنوب فان لكل شيئا طالبا وان طالبها يكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيئا احصينا في امام مبين .

١٣٤٢ كشكول الشيخ لما ولى عثمان ابن عباس اثناء اصحاب رسول الله ﷺ يهتئونه وابطأونه ابوذر وكان له صديقا فعاتبه ابن عباس فقال ابوذر سمعت رسول الله ﷺ يقول ان الرجل اذا ولّ ولية تباعد الله عنه

١٣٤٣ في كشكول الشيخ دخل ابو حازم على عمر بن عبد العزيز فقال له عظني فقال اضطبع ثم اجعل الموت عند رأسك ثم انظر ما تجحب ان يكون فيك في تلك الساعة في خذبه الان وما تكره ان يكون فيك تلك الساعة فدعه الان فلعل الساعة قريب .

١٣٤٤ وفي دخل صالح بن بشر الزاهد على المهدى فقال له عظني فقال له ليس

زمين بياض بي گياهي وبهيزي: فرمود هر که بهر مقدار قدرت دارد هيزم جمع آوري کند وبياورد: پس آوردن و کود کردن بالاي هم از همان زمين بي گياه: فرمود اين چنين جمع ميشود گناهان وبعد فرمود بگريزيد از گناهان کوچک کوچک .

١٣٤٢ - در کتاب کشكول شیخ نقل شده که چون عثمان ابن عباس را بکاری واداشت و مأموریتی داد آمدند اصحاب رسول خدا پیش ابن عباس و تبریز گفتند و تهنيت باو گفتند واما ابوذر کندی کرد و نیامد با اینکه صدیق و رفیق بود با او ابن عباس اورا ملامت کرد: ابوذر در جواب گفت شنیدم ارسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه مردی تصدی کند امارت و حکومتی را خدا اورا از خود دور کند (البته باید گفت امارت از قبل ستمگر جابری بمثل عثمان نه مطلقا) .

١٣٤٣ - و در آن کتاب است که وارد شد ابو حازم بر عمر بن عبد العزيز به ابو حازم گفت مرا موعظه کن گفت مرگ را بگذار بالای سرت و بخواب و بعد نظر کن بهین رجه حالی دوست داری در ساعت مرگ باشی پس شروع کن الان باآن: وچه عملی بد است و خوش نداری که مشغول باشی وقت مرگ پس الان و بگذار آنرا شاید آنساعت نزدیک باشد و الساعه بر سد .

١٣٤٤ - و در آن کتاب است که وارد شد صالح بن بشر زاهد بر مهدی عباس مهدی گفت

جلس هذا المجلس أبوك وعمك قبلاً قال باي: قال أكانت لهم أعمال ترجولهم النجاة بها وأعمال يخاف عليهم الهلاكة منها قال نعم قال فانظر فمارجوت لهم فيه فأته وما خفت عليهم فاجتنبه .

١٣٤٥ في السفينه في عمر عن يونس بن يعقوب قال كان عند ابي عبد الله الصادق عليهما جماعة من اصحابه فيهم حمران بن اعين ومؤمن الطاق وهشام بن سالم وجماعة فيهم هشام بن الحكيم وهو شاب فقال ابو عبد الله عليهما يا هشام قال ليتك يا بن رسول الله قال الا تحدنى كيف ضعيت بعمرو بن عبيد وكيف سأله قال هشام جعلت فداك يا بن رسول الله اني اجلدك واستحييتك ولا يعمل لسانك بين يديك فقال ابو عبد الله الصادق عليهما يا هشام اذا امرتكم بشيء فافعلوه قال هشام بلغنى ما كان فيه عمرو بن عبيد وجلوسه في مسجد البصرة وعظم ذلك على فخر جت اليه ودخلت البصرة في يوم الجمعة فأتت مسجد البصرة فإذا انا بحلقة كبيرة وإذا انا بعمرو بن عبيد عليه

به صالح موعظه كن مرا: گفت آيا نهاين است که پدر تو وعموی تو پیش از تو بر تخت خلافت بجای تو نشسته اند: گفت چرا: گفت آيا بوده برای آنها اعمالی که اميد برده شود نجات آنها بان: و آيا بوده برای آنها کرداری که میترسی باعث هلاکت و عذاب آنها شود: گفت بلی گفت پس تو آنجه اميد داری باعث نجات آنها شود خود الأن انعام ده: و آنجه از آن میترسی بر آنها الأن دوری کن از آن .

١٣٤٥ در کتاب سفینه نقل شده از يونس پسر يعقوب که گفت نزد امام صادق (ع) جماعتي بودند از اصحاب حضرت و میان آنها بود حمران بن اعين و مؤمن طاق وهشام بن سالم وهشام بن حکم واو جوانی بود: فرمود حضرت هشام عرض کرد در جواب بلی ای پسر رسول خدا (ص) فرمود آیا بیان نمیکنی برای ما چگونگی کلام و سئول و جواب خود را با عمر و پسر عبيد، هشام عرض کرد فدایت شوم یا بن رسول الله بزرگی وعظمت شما مانع است که زبان من گویا شود حضور شما و حیا میکنم و خجالت میکشم از بیان آن: فرمود امام صادق (ع) ای هشام هر گاه ما امر کردیم شمارا بچیزی بجا آورید: هشام گفت خبر رسید بمن از کردار عمر و پسر عبيد و نشستن او در مسجد بصره و این مطلب بمن گران آمد: حرکت کردم و رفقم تا وارد بصره شدم روز جمعه وارد شدم مسجد بصره برخوردم: بجمعیتی از مردم که حلقه وار نشسته اند در این بین آمد عمر و بن عبيد با او بود جامه سیاهی از پشم که بخود پیچیده بود و

شملة سوداء متزر بها من صوف وشملة مرتد بها والناس يسئلونه فاستقر جت الناس
فافرجوالی ثم قعدت في آخر القوم على ركبتي ثم قلت ايها العالم انارجل غريب تاذن
لي فاسئلاك عن مسئلة قال فقال نعم قال قلت له الله عين قال اذا يرى شيئاً كيف يسئل
عنه يابني اي شيئاً هذا من المسؤول فقلت هكذا مسئلي : فقال يابني سل وان كانت
مسئليتك حقيقة قلل فقلت اجيء فيها قال فقال لي سل : فقلت الله عين قال نعم قلت فيما
ترى بها قال الالوان والاشخاص : قال فقلت الله انت قال نعم : قال قلت فما تضع بها
قال اتشمم بها الرائحة : قال قلت الله فم قال نعم : قلت وما تضع به قال اعرف به طعم
الأشياء : قال قلت الله لسان قال نعم قلت وما تضع به قال اتكلم به قال قلت الله اذن
قال نعم : قلت وما تضع بها قال اسمع بها الا صوات : قال قلت الله يد قال نعم : قلت وما
تضيع بها قال ابطش بها واعرف بها اللين من الخشن : قال قلت الله رجلان قال نعم :
قلت وما تضع به ما قال انتقل بهما من مكان الى مكان : قال قلت الله قلب قال نعم قلت
وما تضع به قال اميز به كلما ورد على هذا الجوارح : قال قلت افليس في هذه الجوارح

ديگر جامه که ردای خود قرار داده بود ومردم ازاو سئوالات وپرسشهای میکنند: من مردم
را شکافتم وراه دادند مرا تا جلو رفت وبعد نشستم به دو زانو و گفتم ای مرد عالم من مردی
هستم غریب اجازه میدهی پرس از تو مطلبی: گفت بلی: گفتم باو آیا چشم داری : گفت هر
گاه چیزی دیده شود چگونه از آن سئوال شود ای پسر: این چگونه سئوالی است و پرسشی
گفتم این چنین است سئول من: گفت سئول کن ای پسر و هر چند سئول تو احتمانه است می-
گوید گفتم جواب سئول مرا بدی: گفت سئول کن: گفتم آیا چشم داری گفت بلی دارم : گفتم
بچه کار میبری آنرا : گفت می بینم باز رنگها و اشخاص را: پس گفتم آیا بینی داری: گفت بلی
گفتم چه میکنی با آن: گفت بوئیدنی ها را بو میکنم: گفتم آیا دهن داری: گفت بلی: گفتم
چه میکنی با آن: گفت مزه اشیاء را با میفهمم: گفتم آیا زبان داری: گفت بلی : گفتم چه
کار انعام میدهی با آن: گفت تکلم میکنم با آن: گفتم آیا گوش داری: گفت بلی : گفتم چه
کار میکنی با آن: گفت میشنوم صداتها را با آن: گفتم آیا دست داری: گفت بلی گفتم چه کار
میکنی با آن: گفت کار انعام میدهم با آن و تشخیص میدهم با آن چیز درشت و ملایم را: گفتم
آیا پاداری: گفت بلی: گفتم چه میکنی با آن: گفت میروم با دوپا از مکانی بمکانی: گفتم آیا
قلب داری: گفت بلی: گفتم چه میکنی با آن: گفت تمیز میدهم با آن امور واردۀ براین اعصارا: گفتم

غنى عن القلب قال لا: قلت وكيف ذلك وهي صحيحة سليمة قال يابنى ان الجوارح اذا
شكت فى شيئاً شمته: او رأته: او سمعته او لمسه ردته الى القلب: فيستيقن
اليقين ويبطل الشك: قال فقلت انما اقام الله القلب لشك الجوارح قال نعم: قال قلت
فلا بد من القلب والالم تستيقن الجوارح: قال نعم: قال قلت : يا ابا مروان ان الله تعالى
ذكره لم يتمرك جوارحك حتى جعل لها اما ما يصحح الصحيح ويستيقن هاشك فيه و
يترك هذا الخلق كلهم في حيرتهم وشكهم واختلافهم : لا يقيم لهم اماماً يردون اليهم
شكهم وحيرتهم ويقيم لك اماماً بجوارحك تردد اليه حيرتك وشكك : قال فسكت
ولم يقل شيئاً قال ثم التفت الى فقال انت هشام فقلت لا فقال لي اجالسته فقلت لا فقال فمن
اين انت قلت من اهل الكوفة : قال فأنت اذاهو: قال ثم ضمني اليه واقعدني في مجلسه
ومانطق حتى قمت فضحت ابو عبد الله عليه السلام ثم قال ياهشام من عمالك هذا : قال فقال

آيا نیست در این اعضا غنا و بی نیازی از قلب: گفت نه: گفتم چگونه بی نیاز نیستند و حال آنکه
آنها صحیح اند و سالم: گفت ای پسر هر گاه تردید و شک کنند در تشخیص چیزی که بوئیده:
یا چیزی که دیده: یا چیزی که چشیده: یا چیزی که شنیده: یا چیزی که لمس کرده ارجاع میدهد
بقلب که قلب قضاؤت کند تا یقین حاصل شود در دیدنی و شنیدنی و چشیدنی و غیره و شک
برطرف شود و باطل شود میگوید هشام گفتم پس قلب را خدا قرارداده برای رفع شک اعضا
و جوارح: گفت بلی: گفتم پس ناچار قلب باید باشد و گرنده اعضا و جوارح در تشخیصات
خود سر گردان میماند و حیران گفت بلی: میگوید گفتم ای مرد حسابی خدای متعال و جل
ذکره: جوارح و اعضای بدن تورا بی امام و راهنمای نگذاشته بلکه قرارداده برای آن امامی که
تصحیح کند صحیح را ورفع شک و شبهه کند از جوارح: و اما و اگذار کرده مخلوق خود را در
حیرت و شک و اختلافات آنها وقرار نداده برای آنها امام و راهنمایی: که رجوع کنند به او
در رفع شکوک و تحریرات آنها: ولی برای جوارح و اعضاء بدن تو امامی و راهنمایی قرارداده
که به او رجوع کنی درمورد حیرت و سر گردانی هشام گفت در این مورد سکوت کرد و چیزی
نگفت: وبعد رو کرد بمن و گفت توهشامی: گفتم نه: گفت با او نشسته: گفتم نه: گفت پس
تو اهل کجا هستی: گفتم اهل کوفه: گفت پس تو خود او هستی: و بعد مرا به برگرفت
و نشانید. پهلوی خود و حرفي نزد: تا من برخواستم: پس تبسی کرد امام صادق (ع) وبعد
فرمود که بتو یاد داد این چنین استدلال واحتجاج: میگوید گفتم ای پسر رسول خدا باز بانم

بابن رسول الله ﷺ جری علی لسانی قال یا هشام هذا والله مكتوب فی صحف ابراهیم
وموسی .

١٣٤٦ منهاج البراءة فی مجمع البيان فی الحديث تفکر ساعه خیر من عبادة
ستین سنة قال فخر الدين رازی فی توجیهه ذالک هوان الفکر یوصلك الى الله والعبادة
توصلک الى ثواب الله والذی یوصلك الى الله خیر مما یوصلك الى غير الله : او ان الفکر
عمل القلب والطاعة عمل الجوارح فالقلب اشرف من الجوارح ویؤکد ذالک اقام الصلوة
لذکری جعلت الصلوة وسیلة الى ذکر القلب والمقصود اشرف من الوسیلة فقد روی فی
البحار من کتاب سلیم بن قیس الھالی عن ابان عن سلیم و عمر بن ابی سلمة : قالا : قدم معاویة
لعنہ الله حاجا فی خلافته المدینه بعد ما قتل امیر المؤمنین صلوات الله علیه و صالح
الحسن علیه و فی روایة اخیری بعد مامات الحسن علیه واستقبله اهل المدینة فنظر
فاذا الذی استقبله من قریش اکثر من الانصار فسائل عن ذالک فقیل : انهم محتاجون
لیست لهم دواب : فالتفت معاویة الى قیس بن سعد بن عبادة فقال : يامعشر الانصار هاکم
لا تستقبلونی مع اخوانکم من قریش .

آمد و ازکسی فرا نگرفته ام : فرمود ای هشام بخدا قسم این طور که تو گفتی نوشته شده در
صحف ابراهیم و موسی (ع) .

١٣٤٦ - در کتاب منهاج البراءة ج هشتم چنین نوشته که روایت شده در بحار از
کتاب سلیم بن قیس ھالی از ابان از سلیم و عمر پسر ابی سلمة که آن دو گفتند معاویه علیه اللعنہ
وارد شد مدینه در سفر حج ایام خلافتش بعد از آنکه امیر المؤمنین (ع) کشته شده بود
و صلح با امام حسن (ع) انجام گرفته بود و در روایت دیگر بعد از رحلت امام حسن (ع)
بود : هنگام ورود معاویه اهل مدینه ازاو استقبال کردند و معاویه دید استقبال کنند گان از
قریش زیادترند ازا نصار : از علت آن پرسید : گفته شد آنها مردمانی محتاج هستند و مرکبی
نداشته اند که بتوانند استقبال کنند : معاویه نظر کرد به قیس بن سعد بن عبادة و گفت ای طائفه
انصار چه شد که استقبال نکردید با برادران قریشان .

قیس که بزرگ و پسر بزرگ انصار بود در جواب گفت : خانه نشین کرد ما را یا امیر
المؤمنین .

نشاشتن مرکب سواری : معاویه از روی سر زنش گفت چه شده شتران آبکش شما قیس

فقال قيس وكان سيد الانصار وابن سيدهم : اقعدنا يا المير المؤمنين ان لم يكن لنادواب قال معاويه : فاين الواضح فقال قيس : افينناها يوم بدر واحد وما بعدهما في مشاهد رسول الله ﷺ حين ضربناك واباك على الاسلام حتى ظهر امر الله وانتم كارهون قال معاويه اللهم غفرأ قال قيس : اما ان رسول الله ﷺ قال سترون بعدى اثرة ثم قال : يامعاويه تغير نافنواضحيانا والله لقيناكم عليها يوم بدر وانتم جاهدون على اطفاء نور الله وان يكون كلمة الشيطان هي العليا : ثم دخلت انت وابوككرها في الاسلام الذي ضربناكم عليه : فقال معاويه كاتب تمّ علينا بنصر قسم اي نافلله ولقيش بذلك المن والطول : الستم تمنون علينا بننصر قسم يا معتشر الانصار رسول الله ﷺ وهو من قريش وهو ابن عمها ومنا : فلنا المن والطول ان جعلكم الله انصارنا واتبعنا فهذاكم بنا وقال قيس : ان الله بعث محمد ﷺ رحمة للعالمين : فبعثه الى الناس كافة والى الجن والا سود والا حمر والابيض : اختاره لنبوته واختصه برساله فكان اول من

گفت شتران آبکش را ازدست داديم درجنگ بدر و احد و بقیه جنگهای رسولخدا هنگامی که با تو و پدران تو برای پیشرفت اسلام جنگ میکرديم : تا آنکه دین خدا رواج یافت و شما ازاين مطلب بدخلان بوديد : معاويه کلمه گفت که یعنی خدا بگذرد ازما : قيس گفت بدان که رسول خدا فرمود خواهيد دید بعد اذ من تحولاتي : وبعد گفت اى معاويه ما را سرزنش میکنی بفقیر و شتران آبکش : بخدا قسم که با همان شتران آبکش با شما جنگیديم در جنگ بدر و شما پاشاری میکرديد و جنگ میکرديد که نور خدارا خاموش کنيد : و راه باطل و شيطاني را کمک میکرديد که پا بر جا وبالا کلمه حق استوار بماند : وبعد تو و پدرت از روی اکراه ولابدی وارد اسلام شدید آنچنان اسلامی که گردنهاي کسان شما برای آن ذديم ما : معاويه گفت مثل اينکه منت بما داريد بواسطه ياري کردن شما مارا : وحال آنکه منت وبخشش و گذشت از آن خدا و قريش است بر شما .

آيا نه اين است که منت ميگذارييد بر ما اى طایفة انصار بواسطه ياري کردن شما رسول خدا را وحال آنکه رسول خدا از قريش است و او پسر عمومي ما است واز ما است: پس منت ازما بر شما است که قرارداده خدا شما را ياري کننده ما وتابعين ما و خدا هدايت کرده شمارا بوسيله ما .

قيس گفت : بدرستيکه خدا بر انگيخته و مبعوث فرموده محمد صلي الله عليه وآلہ را رحمة للعالمين وفترستاده خدای عزوجل اورا بسوی مردم جمیعاً ازجن و انس و سیاه و قرمز

صدقه و آهن بها بن عمه على بن ابي طالب عليه السلام و ابو طالب يذب عنه و يمنعه و يحول بين
كفار قريش وبين ان يروعوه ويؤذوه : وامر ان يبلغ رسالة ربه فلم ينزل ممنوعا من
الضم والاذى حتى مات عمه ابو طالب و امر ابنه بموازرته فوازره و نصره و جعل
نفسه دونه في كل شدة و ضيق و كل خوف : و اختص الله بذلك عليا عليه السلام من بين
قريش واكرمه من بين جميع العرب والعمجم فجمع رسول الله عليه السلام جميع بنى عبد المطلب
فيهم ابو طالب و ابو لهب وهم يؤمّنون باربعون رجالا فدعا رسول الله عليه السلام نادم معلم عليه السلام
و رسول الله عليه السلام في حجر عمه ابي طالب فقال عليه السلام ايكم ينتدب ان يكون اخي و
وزيرى ووصي و خليفة فى امتى ولی كل مؤمن من بعدي : فامسك القوم حتى اعادها
ثلاثا فقال على عليه السلام انا يا رسول الله فوضع راسه في حجره و تفل في فيه وقال اللهم
اماً جوفه علماء و فهما و حكما ثم قال لا بني طالب : يا ابا طالب اسمع الان
لابنك واطع فقد جعل الله من نبيه بمنزله هارون من موسى وآخابين على عليه السلام و بين
نفسه فلم يدع قيس شيئاً من مناقبه عليه السلام الا ذكرها واجتهد بها : وقال : منهم جعفر بن

و سفید : اختيار کرده او را برای نبوت و پیامبری و مختص گردانیده او را باین سمت بزرگ که
رسالت باشد : و اول کسیکه تصدیق کرد او را و ایمان به او آورد پسر عمش على بن ابی طالب بود و
عمویش ابو طالب حفظ میکرد او را از اشرار و کفار قريش هنگامی که میترسانیدند او را
و آزارش میکردند : و مأمور بود که بر ساند بمدم دستورات خدای متعال را و همیشه محفوظ
از گزند حوادث و آزار دشمنان بود : تا آنکه بجوار رحمت خدا رفت عمویش ابو طالب و
دستور داد وامر کرد فرزندش را بیاری رسول خدا (ص) ویاری کرد و قرارداد جان خود را حافظ
جان رسول خدا در هر شدت و فشار و خوفی و مختص گردانید خدا این فضیلت را به علی (ع)
از میان قريش : و گرامی داشت خدا علی را از میان تمام عرب و عجم : و جمع کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله جمیع اولاد عبدالمطلب را از میان آنها بود ابو طالب و ابو لهب و آنروز اولاد
عبدالمطلب بچهل مرد میر سید : پس ندا درداد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی (ع)
همنشین بود با حضرت و رسول خدا در کفالت عم بزرگوارش ابو طالب بود فرمود کدام یک از
شما راغب و میل دارد و ناصر و مدد کار و وصی و جانشین و خلیفه من باشید در امت من
و اولای بمؤمنین از بعد من : هیچکس جواب نداد : تاسه هر تبه تکرار کرد این کلام را رسول
خدا : در این هنگام علی (ع) جواب داد و گفت من حاضر و قبول میکنم : گذاشت رسول

ابيطالب الطيار في الجنة بجناحين اختصه الله بذلك من بين الناس : و منهم حمزة سيد الشهداء : و منهم فاطمة سيدة نساء اهل الجنة : فإذا وضعتهن قريش رسول الله عليهما الله و اهل بيته و عترته الظاهرين فتحن والله خير منكم يا معاشر قريش و احب الى الله و رسوله و الى اهليه منكم : لقد قبض رسول الله عليهما الله فاجتمعوا الانصار الى ابي ثم قالوا نبأ يسمع سعدا فجئت قريش فخاصمو نابحة على و اهليه و خاصمو نابحه و قرابة فما بعد و قريش ان يكونوا ظلموا الانصار و ظلموا آل محمد صلى الله عليه و لعمري ما لاحد من الانصار ولا قريش ولا احد من العرب والعجب في الخلافة حق مع على بن ابيطالب عليهما الله و ولده من بعده .

فغضب معاوية وقال يا بن سعد عمن اخذت هذا : و عمن روته : و عمن سمعه : ابوك اخبرك بذلك و عنده اخذته .

فقال قيس سمعته و اخذته ممن هو خير من ابي و اعظم على حقا من ابي : قال من :

خدا (ص) سرعان بدامن وبوسيلة آب دهان شريف آموخت به على آنچه آموخت و گفت خدا يا مملوک دران على را از علم و فهم و حکمت و بعد فرمود به ابی طالب يا اب طالب : الان پیروی کن گفتار فرزندت على را واطاعت کن : زیرا قرارداده خدا اورا از پیغمبرش بمنزله هارون بموسى و بدانکه على را برادر خود گردانید رسول خدا و برادری برقرار کرد : و قيس و اگذار نکرد چيزی از مناقب على (ع) مگر آنکه بیان کرد و گفت از آنها است جعفر بن ابيطالب که پرواز میکند در بهشت : که خدا این جهت را مختص به او کرده ازین بشر و از آنها است حمزه سید شهداء : و از آنهاست فاطمه سیده زنهای بهشت : و اگر قريش از میانش برداشته شود رسول خدا صلی الله عليه و آله و اهل بيته و عترت طاهرينش و اين افتخار از آنها گرفته شود : بخدا قسم ما بهتر و بر تريم از شما طایفة قريش : و محبوب تريم نزد خدا و رسول خدا .

ونزد اهل بيته رسول خدا از شما قريش بي رسول خدا و بي اهل بيته رسول خدا : قيس گفت هنگامیکه رسول خدا (ص) از دنيا رخت بر بست آمدند انصار جمیعاً بسوی پدر من و گفتند ما آمده ايم بیعت کنیم با سعد : قريش مخاصمه و منازعه کردنده بیهانه اینکه على جانشين رسول خدا است و مخاصمه کردنده بواسطه قرابت على و رسول خدا : ولی قريش ایستاد گی کردنده در ظلم بما انصار و ظلم آل محمد صلی الله عليه و آله و قسم بجان خود هیچ کس را نه از انصار و نه از قريش و نه برای هیچ فردی از عرب و عجم در خلافت حقی نیست با بودن على بن ابيطالب (ع) واولاد على بعد از علی .

قال : علی بن ابی طالب عالم هذه الامة و صدیقها الذى انزل الله فيه : قل کفى بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الكتاب .
فلم یدع آیة نزلت فى علی شهیدا لاذکرها

قال معاویه : فان صدیقها ابو بکر و فاروقها عمر والذى عنده علم من الكتاب
عبدالله بن سلام .

قال قيس احق هذه الاسماء واولی بها الذى انزل الله فيه
افمن كان على بینة من ربه ويتلوه شاهد منه
والذى نصبه رسول الله بعد يرم : فقال من كنت مولاه اولی به من نفسه فعلى
اولی به من نفسه : وقال في غزوة تبوك انت مني بمنزلة هارون من موسى الا اله لانبی
بعدی .

دراین وقت بغضب درآمد معاویه و گفت ای شر سعد از که گرفتی و اخذکردی این
مطلوبها : وا که روایت میکنی واز که شنیدی : آیا پدرت بتو خبرداده این طالب را و از
او اخذکردی : قيس گفت شنیدم و اخذکردم ارسکیکه او برتر است از پدر من و حق او بزرگتر
است بر من از پدر من : معاویه گفت که هست : گفت علی بن ابی طالب عليه السلام عالم
این امت : و صدیق این امت و آنچنان کسیکه نازل کرده خدا در باره او : قل کفى بالله
شهیدا آیه .

واگذار نکرد آیه که در باره علی نازل شده مگر آنکه بیان کرد .
معاویه گفت : صدیق امت ابو بکر و فاروق عمر است والذى عنده علم من الكتاب عبد الله
ابن سلام است و مراد علی نیست از این آیه .
قيس گفت سزاوارتر باین اسمها و اولی بانها آنکسی است که خدا در باره او نازل
کرده : افمن كان على بینة من ربه ويتلوه شاهد منه .

و آنچنان کسیکه نصب کرده رسول خدا او را در غدیر خم بجای خود بعد از خود پس
فرموده هر که من مولا و اولای به او هستم از خود او : پس علی اولای به اوست از خود او : و
فرموده در جنگ تبوك یاعلی تو از من بمنزلة هارونی بموسى مگر نبوت زیرا که نبوت بعد
از من منقطع است : و قبل از گذشت این قصه وقتی روی داد که معاویه در مدینه بود : منادی از
طرف او نذاکر و بتمام عمال خود نوش و متحدا المآل کرد که بدانید من برائت میجویم از
کسی که روایت کند حدیثی در مناقب و مدح علی .

وكان معاوية يومئذ با المدينة فعند ذلك نادى مناديه وكتب بذلك نسخة الى اعماله الابرئت الذمة ومن روى حديثا في مناقب على واهلبية: وقامت الخطبة في كل مكان على المنابر بلعنة على بن ابيطالب والبرائة منه والواقعة في اهلية واللعنة لهم بماليس فيهم علّة ثم ان معاوية من حلقة من قريش فلما رأوه قاموا اليه غير عبد الله بن عباس : فقال له : يا بن عباس ما منعك من القيام كما قام اصحابك الالموحدة على بقتالي ايامكم يوم صفين : يا بن عباس ان عمى عثمان قتل مظلوما : قال ابن عباس : فعمر بن الخطاب قد قتل قبله مظلوما قال : فمسلم الامر الى ولده وهذا ابني وقال : ان عمر قتله مشرك قال ابن عباس : فمن قتل عثمان : قال قتله المسلمين : قال : فذاك ادحض لحجتك واحل لدمه ان كان المسلمين قتلواه وخذلوه فليس الابحق .

قال فانا كتبنا في الافاق نهى عن ذكر مناقب على واهل بيته فكتف لسانك يا بن عباس واربع على نفسك قال : فتنها عن قرأتة القرآن : قال : لا : قال فتنها تاعن

وآل على : وپیا کردن خطبهها در هر مکانی بالای منبرها بلعنه على بن ایطالب (ع) و بیزاری ازا و نسبت زشت باهل بیت علی و لعن بر آنها باموریکه دامن طهارت آنها علیهم السلام مبرا از آنها است و بعد معاویه عبور کرد بدسته و جماعتی از قریش چون معاویه را دیدند پیا خواستند باحترام او سوای ابن عباس که اعتنا نکرد : معاویه گفت یا بن عباس چه مانع شد که پیا نخواستی واحترام نکری آنطوریکه رفقای تو پیا خواستند و احترام کردن مگر عداوتی که ازمن بدل شما است بواسطه جنگ من با شما روز جنگ صفين : یا بن عباس عمومی من عثمان کشته شد مظلوم : ابن عباس گفت عمر بن الخطاب هم کشته شد قبل از عثمان مظلوم : گفت امر عمر به اولاد او مربوط است و این است پسر او : و گفت عمر را مشرکی کشته : ابن عباس گفت پس که کشت عثمان را : گفت مسلمین کشته اند اورا : گفت پس این بهتر حق میکند حجت تورا و مباح میکند خون اورا : اگر مسلمین عثمان را کشته اند و از خلافت عزل کرده اند این عمل مسلمین نبوده مگر بحق .

معاویه گفت ما نوشتم بتمام آفاق ومنع کردیم از ذکر مناقب على واهل بیت او و توهم حفظ کن ذبانت را ای پسر عباس و رحم کن بچنان خودت : گفت پس منع کن مارا از خواندن قرآن ولا بد منع میکنی : گفت نه : گفت پس منع میکنی از تأویل آن : گفت بلی : گفت پس

تاویله : قال نعم : قال فنقرأه ولا نسئل عما عنى الله به : قال نعم : قال فأيما اوجب علينا
قرائته او العمل به : قال العمل به : قال فكيف نعمل حتى نعلم ما عنى الله بما انزل علينا :
قال : يسائل من يتأول على غير ما تتأول له انت واهليتك : قال انما انزل القرآن على
اهليتي فاسئل عنه آل أبي سفيان : وآل أبي معيط واليهود والنصارى والمجوس : قال
فقد عدلتنى بهؤلاء : قال لعمرى ما اعدلك بهم الا اذا نهيت الامة ان يعبدوا الله
بالقرآن وبما فيه من امر او نهى او حلال او حرام او ناسخ او منسوخ او عام او خاص او
محكم او متشابه و ان لم تسئل الا منه عن ذالك هلكوا واختلفوا و تاهموا : قال
فاقرؤ القرآن و لا ترو و شيمياً مما انزل الله فيكم ومما قال رسول الله وارو واما سوى
ذالك .

قال ابن عباس قال الله تعالى في القرآن
يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم و يابي الله الا ان تيم نوره ولو كره
الكافرون .

ما قرآن بخوانيم ولی نپرسیم از آنچه مقصود خداست از آن : گفت بلی : گفت پس چه چیز
واجب کرده خدا بر ما خواندن آن و یا عمل کردن با آن : گفت عمل با آن : گفت چگونه عمل
کنیم تا ندانیم چه اراده کرده خدا با آنچه نازل کرده بر ما : گفت پرسند و سئول کنند از کسی
که تأویل میکنند بر غیر آنچه بیان میکنی تو و خویشاوندان تو : گفت قرآن نازل شده بر
خاندان ما و سئول کنیم معنای آنرا از آل أبي سفيان : وآل أبي معيط : واژه‌هودی و نصاری و
گبرها : گفت برابر کردی و هم دوش قراردادی مرا وآل أبي سفيان را بایهودی و نصارا و مجوس
گفت بجان خود برا بر نکرد مگر هنگامیکه منع کردی امت را ازینکه عبادت کنند خدارا
را بقرآن و بآنچه در آن هست از دستورات ومنهیات و از حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و
عام و خاص .

و محکم و منشای قرآن و اگر امت نپرسند و عمل نکنند باین امور هلاک شده‌اند و
اختلاف میشود بین آنها و حیران وسر گشته میمانند : گفت بخوانید قرآن ولكن روایت نکنید
و بیان هیچ چیز از آنچه خدا نازل کرده درباره شما : روایت نکنید آنچه رسول خدا فرموده
و روایت نکنید غیر اینهارا .

گفت ابن عباس خدای متعال فرموده :
يريدون يعني قصد و در نظر دارند کفار و منافقین خاموش کنند نور خدارا بكلمات خود

قال معاویه : يابن عباس الکفني عن نفسك وكف عنى لسانك وان كنت لا بد فاعلا
 فليكن سرا ولا يسمعه احد علانية ثم رجع الى منزله فبعث اليه بخمسين الف درهم و
 في رواية اخرى مائة الف درهم ثم اشتدا البلاء بالاً مصار كلها على شيعة على ^{البيات} واهلبية و
 كان اشد الناس بلية اهل الكوفة لكثرة من بهامن الشيعة : واستعمل عليهم زيادا ضمه اليه
 مع البصرة وجمع له العراقيين وكان يتبع الشيعة وهو بهم عالم لانه كان منهم قد عر فهم
 وسمع كلامهم اول شئي فقتلهم تحت كل كوكب وتحت كل حجر ومدر وآخافهم و
 قطع الاريدى والارجل منهم وصلبهم على جذوع النخل وسمل اعينهم وطردتهم و
 شردتهم حتى انتزحوا على العراق فلم يبق احد منهم الامقتو او مصلوب او طرده او
 هارب .

وكتب معاویه الى اعماله ولاته في جميع الارضين والأماكن الا يجيروا واحد

وخدأ ابا ميكند از این وتمیم وتمکن میکند نور خودرا اگرچه کفار خوش نداشته باشند :
 معاویه گفت ابن عباس مکذب دست من بخون تو آلوه شود وبکیر جلو زیانت از آنچه بضرر
 خلافت من است : واگر لا بدی از بیان حقیقت مراد و تأویل قرآن پس پنهانی بگو و طوری
 که نشنود آنرا کسی در علانية : بعد معاویه رفت منزل و فرستاد برای ابن عباس پنجاه هزار
 درهم و بر وايتی صدهزار درهم .

وبعد بالا گرفت وشديد شد در تمام بلاد ظلم آزار بر شيعيان و دوستان على (ع) و اولاد
 على و بودند سخت ترين و شديدين مردم از جهت ظلم وجود اهل کوفه بواسطه زيادي شيعه که
 در آنجا بود و حاكم قرارداد بر کوفه زياد خبيث را و ضميمه کرد بکوفه برای زياد بصره را و
 حاكم بر عراقين قرارداد و ا تعقيب کرد از شيعيان واو ميشناخت شيعيان على و پير و ان آنها را
 به اول سخني که ميشنيد از آنها . و کشت از شيعيان بشماره ستاره ها وزير هرسنگي و کلوخى
 پنهان کرد آنها را و بسيار تهدید و ميترسانيد آنها را وچه بسيار دست و پا قطع کرد و از شاخه
 های درختان آويزان کرد و بدار آويخت و چشمها شيعيان از حدقه در آورد و تبعيد کرد و در
 بیانها آواره کرد تا آنکه ريشه آنها کنده شد در عراق و باقی نماند احدی از شيعيان
 الا آنکه کشته شد و بدار آويخته شد و يا تبعيد شد و يا خود از ظلم وجود گريختند .

ونوشت معاویه بحکام و دست نشانده های خود در جمیع بلاد و شهرها که نپذیرید و قبول
 نکنید شهادت احدی از شيعيان على و پير و ان اهل بيت على را و نه از کسانیکه اهل ولایت و
 دوستی على و آل على باشند و نه از کسانیکه روایت و بیان کنند فضل ومنقبت على و آل اورا .

من شیعه علی و لامن اهلیة و لامن اهل ولایته الذین یرونون فضله و یتھدثون بمناقبھ
شهادة .

وکتب الی عماله انظروا من قبلکم من شیعه عثمان و محبیه و اهل بیه و ولایة
الذین یرونون فضله و یتھدثون بمناقبھ فادنو مجالسهم واکرمومهم و قربوهم و شرفوهم
واکتبوا الی بما یروی کل واحد منھم فیه باسمه و اسم ابیه و همن هو
فعلوا ذالک حتی اکثروا فی عثمان الحديث و بعث الیهم بالصلات والكساء و اکثر لهم
القطایع من العرب و الموالی فکثرا وافی کل مصر و تنافسوا فی المنازل والضیاع و
اتسعت علیهم الدنیا فلم يكن احدیاً تی عامل من مصر من الا هصار و لا قریبة
فیروی فی عثمان منقبة او یذكر له فضیلة الا کتب اسمه و قرب و شفع فمکثوا بذالک
ماشاء الله .

ثم کتب الی اعماله ان الحديث قد کثیر فی عثمان و فشا فی کل مصر و من کل ناحیة
و نوشت بحکام و دست نشانده هایش بهینید از طرف خود هر که از شیعیان عثمان و دوستداران
او خانواده او باشد .

واز کسانی باشند که روایت کنند و بیان کنند فضل و منقبت عثمان را : رفت و آمد کنید .
در مجالس آنها و اکرام و احترام کنید و بخود نزدیک کنید و در میان مردم عزت قائل شوید
برای آنها : و هر فضیلت که بیان کردند در باره عثمان بنی بتیوسید و گزارش دهید .
بدستور عمل کردند تا آنکه حدیث در فضیلت عثمان زیاد کردند : معاویه هم پادشاهی
زیادی از لباس و قباله های املاک عرب و دوستون علی برای آنها فرستاد . اینگونه اشخاص در
هر بلدی زیاد شدند که دارای خانه و باغات و بلکه دارای مزارع شدند و در مال دنیا دست باز
و در رفاه شدند و نماند کسی در شهری و نه قریه که روایت کند برای عثمان فضیلتی و یا بیان
کند منقبتی مگر آنکه اسم او نوشته شد و مقرب شد و وساطت و شفاعت او نسبت به رجایی قبول
شد و قصه باین روال گذشت ماشاء الله مدید و بعد نوشتم معاویه بحکام و دست نشانده هایش
که حدیث در باره عثمان زیاد شد و انتشار یافت در شهر و هر صقیعی بر سیدن کاغذ من و ادار کنید
بیان (و یا جعل بگو) روایت در منقبت ابی بکر و عمر زیرا فضل و سوابق آن دو بهتر چشم مرآ
روشن و بهتر ازین میبرد دلیل آن .

واهل این خانواده را یعنی علی و آل علی و شنیدن آن سخت تر است بر آنها از شنیدن

فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوه الى الرواية ففي أبي بكر وعمر فان فضلهم وساوا بفضلهما احب الى واقر لعيني وادحض لحججه اهل هذا البيت و اشد عليهم من مناقب عثمان وفضله فقرئ كل قاض و امير من ولاته كتابه على الناس و اخذ الناس في الروايات فيه و في مناقبهم .

ثم كتب نسخة جمع فيها جميع ماروى فيهم من المناقب والفضائل وانفذها الى عماله و امرهم بقراءتها على المنشآت في كل كورة وفي كل مسجد و امرهم ان ينفذوا الى معلمى الكتاتيب ان يعلموهـا صبيانهم حتى يرووها و يتلذذوا بهـا .
يتعلمون القرآن حتى علموها بناتهم و نسائهم و خدمتهم و حشمتهم فلبيتوا بذلك ما شاء الله .

ثم كتب الى عماله نسخة واحدة الى جميع البلدان انظروا من قامت عليه البيته انه يحب عليا واهليه فامحوه من الديوان ولا تحيز والله شهادة .

ثم كتب كتابا آخر : من اتهمتموه ولم تقم عليه بينة فاقتلوه : فقتلواهم على منقيبت وفضيلت عثمان . وهرقاضى وحاكمى واميرى خواند كاغذ معاویه را برای مردم : ولذا شروع کردند در بیان روایت در فضیلت و منقيبت خلفاء ثلاثة .

وبعد نوشـت بخشـنـامـه وـنسـخـه وـاحـدـه كـه جـمـعـكـرـه بـود در آـن تمـام آـنـچـه روـایـتـکـرـدـه بـودـنـد اـزـمـنـاقـبـ وـفـضـائـلـ خـلـفـاءـ وـفـرـسـتـادـ آـنـ كـتـابـ رـا بـسـوـیـ عـمـالـ وـمـأـمـوـرـینـ وـدـسـتـورـ دـادـ وـفـرـسـتـادـ بـمـلـمـيـنـ مـدـرـسـهـاـ وـمـكـتـبـهـاـ كـه درـسـ بـدـهـنـدـ آـنـ كـتـابـ رـاـ بـهـ بـچـهـاـيـشـانـ تـاـ آـنـهاـ برـایـ دـیـگـرـانـ روـایـتـ کـنـنـدـ وـتـعـلـیـمـ کـنـنـدـ آـنـراـ بـطـورـیـ کـه قـرـآنـ تـعـلـیـمـ مـیـگـیرـنـدـ حتـیـ آـنـکـهـ آـمـوـخـتـنـدـ بـدـخـترـهاـ وـزـنـهـاـيـشـانـ وـبـهـ خـدـمـتـ گـارـاـشـانـ وـخـدـمـ وـحـشـمـشـانـ وـبـرـایـنـ مـنـوالـ بـودـنـ ماشاء الله .

وبعد نوشـت بـسـوـیـ حـکـامـ وـدـسـتـ نـشـانـدـهـاـ نـسـخـهـ وـاحـدـهـ درـ تمامـ بـلـادـ کـهـ بـهـ بـیـنـیدـ هـرـ کـسـ دـوـسـتـ بـدارـدـ عـلـیـ وـآلـ عـلـیـ رـاـ بـرـ طـرـفـ کـنـنـدـ وـمـحـوـ کـنـنـدـ نـامـ اوـرـاـ اـزـدـیـوـانـ مـسـلـمـینـ وـقـبـولـ نـکـنـنـدـ شـهـادـتـ آـنـهـارـاـ .

وبعد نوشـت کـاغـذـ دـیـگـرـیـ : هـرـ کـهـ تـهـمـتـ زـدـیدـ بـهـ اوـ وـلـوـ ثـابـتـ نـشـودـ جـرمـ وـ حـبـ اوـ بـهـ عـلـیـ بـکـشـیدـ اوـرـاـ : پـسـ کـشـتـنـدـ شـیـعـیـانـ رـاـ بـتـهـمـتـ وـاقـفـراـ .
بـگـمـانـ وـشـیـهـ بـاـنـداـزـهـ سـتـارـ گـانـ حتـیـ آـنـکـهـ مـیـشـدـ گـاهـیـ بـکـلـمـهـ یـاـ حـرـفـیـ اـشـتـبـاهـیـ گـرـدـنـ شـخـصـ زـدـهـ مـیـشـدـ .

التهم والظن والشبهه تحت كل كوكب حتى لقد كان الرجل يسقط بالكلمة فيضر بعنقه .

ولم يكن ذالك البلاء في بلد اشد ولا اكبر منه بالعراق ولا سيما بالكوفة حتى ان الرجل من شيعة على ومن يبقى من اصحابه بالمدينه وغيرها يأتيه من يشق به فيدخل بيته ثم يلقى عليه سترا فيخاف من خادمه ومملوكه فلا يجد منه حتى يأخذ الایمان المغلظه عليه ليكتمن عليه .

وجعل الامر لايزداد الاشدة وكثير عندهم عدوهم واظهروا احاديثهم الكاذبه في اصحابهم من الزور والبهتان فينشاء الناس على ذالك ولا يتعلمون الامنهن ومضى على ذلك قضاتهم ولاتهم وفقائهم .

وكان اعظم الناس في ذالك بلاء وفتنه القراء المراؤن المتضعون الذين يظهرون لهم الحزن والخشوع والنسك ويكتبون ويعلمون الاحاديث ليحظوا بذلك عند ولاتهم ويدنو لذالك مجالسهم ويصيروا بذالك الاموال والقطائع والمنازل حتى

ونبود اين شدت وبلا درهیج بلدى شدیدتر وعظیمتر از عراق مخصوصاً کوفه باندازه ای سخت شد که گاهی مردی از شیعیان و از بقیه اصحاب از مدینه و غير مدینه وارد می شد از کسانی که مورد ثوق و اطمینان بود داخل میکرد او را بخانه اش وبعد پرده را می انداشت و می ترسید از خادم و غلام خود و با عهمان وارد صحبت نمیکرد مگر بعد از عهد و پیمان و قسم های شدید و غلیظ که مکتوم و مخفی بدارد مطلب را .

واین روش و عمل ادامه داشت وروز بروز شدید شد تا آنکه دشمن على وآل على فزد معاویه ویارانش زیاد شد واحادیث زیادی اظهار کردند بدروع و بزور و بهتان : ومردم : بار آمدند و بزرگ شدند ببعض و عداوت على و آل على و چیزی کسی فرا نمی گرفت مگر از همان دشمنان و اعدای و زندگی کردند به همین روای قضاط و حکام و فقهایشان .

وازهمه بیشتر بمتلا بودند باین بلیه و قرن قراء دیاکار خودساز . آنچنان کسانیکه اظهار حزن و خشوع و خدا پرستی میکردند و دروغ میگفتند و تعلیم احادیث باطله میکردند تا باین وسیله نزد حکام قرب پیدا کنند و بمجالس آنها راه بیابند و نائل آیند و حظ وافر بینند از اموال و املاک و منازل : بطوری وامود کردند که احادیث دروغ آنها که بدست میرسید گمان میکردند آنها راست است و مطابق با واقع لذا مردم هم

صارت احاديّتهم تملّك و روایاتهم في ايدي من يحسب انها حق و انها صدق فرروها و قبلوها و تعلّموها و علّموها و احبوا عليها و ابغضوا و صارت باالناس الذين لا يستعملون الكذب و يبغضون عليه اهله فقبولها وهم يرون انها حق ولو علموا انها باطل لم يرروها ولم يتذمّنوا بها فصار الحق في ذلك الزمان باطلاً : و الباطل حقاً والصدق كذباً والكذب صدقاً وقد قال رسول الله ﷺ ليشملنكم فتنة يربو فيها الوليـد وينشأ فيها الكبير يجري الناس عليها ويتخذونها سنة فإذا غير منها شيئاً قالوا اتي الناس منكر اغيرة السنة .

فـلما مات الحسن بن علي عليهما السلام لم يزل البلاء والفتنة يعظمان ويشتدان فـلم يبق ولـى الله الاخائـفا على دمه و في رواية اخرـى الاخائـفا على دمه انه مقتول والا طـريداـ او شـريداـ : ولم يـبق عـدو الله الـامـظـهـرـ الحـجـةـ غـيرـ هـسـتـرـ بـيـدـعـةـ وـ ضـلـالـةـ الحديث .

١٣٤٧ في السفينـه في جـمـلـ عن جـابرـ الـاـنصـارـيـ وـ عـبـادـةـ بـنـ الصـامـتـ قالـ كانـ فيـ حـائـطـ بـنـ النـجـارـ جـمـلـ فـطـيـمـ لـايـخـلـ الحـائـطـ اـحـدـ الاـشـدـ عـلـيـهـ فـدـخـلـ التـبـيـ عـلـيـهـ قـلـةـ

رواـيـتـ مـيـكـرـدـنـدـ وـ قـبـولـ مـيـكـرـدـنـدـ وـ فـرـامـيـگـرـقـتـنـدـ وـ بـدـيـگـرـانـ مـیـآـمـوـخـتـنـدـ : وـ دـوـسـتـیـ وـ دـشـمـنـ آـنـهـ دـائـرـ مـدارـ آـنـ اـبـاطـیـلـ بـودـ وـ طـورـیـ شـدـهـ بـودـ کـهـ مـرـدـمـیـکـهـ درـوغـ رـاـ بـدـ مـیدـاـسـتـنـدـ وـ دـشـمـنـ مـیدـاـشـتـنـدـ اـهـلـ درـوغـ رـاـ : اـینـ اـبـاطـیـلـ وـ مـزـخـرـفـاتـ رـاـ قـبـولـ کـرـدـ بـودـنـدـ وـ خـيـالـ مـيـكـرـدـنـدـ آـنـهـ حـقـ اـسـتـ وـ حـقـ مـيـدـيـدـنـدـ : وـ اـگـرـ مـيدـاـنـتـنـدـ بـاطـلـ اـسـتـ کـهـ رـوـاـيـتـ نـمـيـكـرـدـنـدـ وـ مـتـدـيـنـ بـآنـهـ فـمـيـشـدـنـدـ : پـسـ حـقـ رـاـ بـاطـلـ وـ بـاطـلـ رـاـ حـقـ حـلـوـهـ دـادـنـدـ : رـاـسـتـ رـاـ درـوغـ وـ درـوغـ رـاـ رـاـسـتـ بـهـ مـرـدـ فـهـمـاـنـدـنـدـ : رـوـلـخـدـاـ فـرـمـوـدـ بـزـوـدـیـ فـتـنـةـ فـرـاـگـیرـدـ شـمـارـاـکـهـ بـچـهـاـ نـشوـ وـ نـماـ کـنـنـدـ بـرـ آـنـ وـ تـرـبـیـتـ يـابـنـدـ بـآنـ طـرـیـقـهـ وـ بـزـرـگـانـ خـوـگـیرـنـدـ وـ پـیـرـ شـوـنـدـ بـرـ آـنـ وـ مـشـیـ مـرـدـ بـرـ آـنـ شـوـدـ وـ آـنـ فـتـنـهـ رـاـ سـنـتـ خـوـدـ قـرـارـدـهـنـدـ وـ هـرـ گـاهـ تـغـيـيـرـ کـنـدـ اـزـ آـنـ بـدـعـتـهـاـ .

بـگـوـيـنـدـ مـرـدـ مـرـتـكـ بـمـنـكـرـ وـ گـناـهـیـ شـدـهـ اـنـدـ کـهـ باـعـثـ تـغـيـيـرـ سـنـتـ شـدـهـ .

١٣٤٧ - در کتاب سفینه نقل شده از جابر انصاری و عبادة بن صامت که بود در حائط بنی نجار شتری تازه از شیر گرفته شده که نمیگذاشت کسی داخل آن شود مگر آنکه حمله میکرد بر او: تا آنکه وارد شد روزی رسول خدا در حائط و آن حیوان را طلبید پس آمد خدمت حضرت ولبان خود را بزمین مالید و خواهید بزمین جلو حضرت پس حضرت لجام زد بسر او

الحائط ودعاه فيجأه ووضع هشفره على الأرض ونزل بين يديه فحفظمه ودفعه إلى اصحابه فقيل البهائم يعرف نبواتك فقال ﷺ مامن شيئاً إلا وهو عارف بنبوتي سوى أبو جهل وقريش: فقالوا نحن أحرى بالسجود لك من البهائم قال ﷺ فاني أموت فاسجدوا لله الذي لا يموت: وجاء جمل آخر تحرك شفيته ثم أصغى إلى الجمل وضحك ثم قال ﷺ هذا يشكوك قلة العلف وكثرة الحمل: يا جابر اذهب معه إلى صاحبه فأتنى به قالت والله ما اعرف صاحبه قال هو بد لك قال فخر جت معه إلى بعض بني حنظلة وآتت به إلى رسول الله ﷺ فقال عليه السلام بعيرك هذا يخرب بكذا وكذا قال إنما كان ذلك لعصيائه ففعلنا به ذلك ليلين فواجهه رسول الله ﷺ وقال اطلق مع أهلك فكان يتقدّمهم متذلاً فقالوا يا رسول الله اعتقناه لحرمتك فكان يدور في الأسواق والناس يقولون هذا عتيق رسول الله ﷺ .

١٣٤٨ فی السفیه عن تاریخ عن ابی عبد الله علیہ السلام ان رجل دخل علیه فقال یا بن

وتسليم کرد اورا بصاحبین: گفته شد آیا حیوانات هم آگاه هستند از نبوت و پیغمبری شما فرمود هیچ موجودی نیست مگر اینکه او عارف است و آگاه است به نبوت من غیر ازا بوجهل و قريش: مردم گفتند پس اجازه به سجده کنیم وما سزاوارتریم که سجده کنیم از حیوانات: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه من میمیرم و سزاوار است سجد کند حی وزنده را که همیشه زنده است و من گ در ذات اوراه ندارد: آمد شریدگری خدمت رسول اکرم(ص) در حالیکه حر کت میکرد زبان و دولبش پیغمبر خدا گوش باو داد و بعد تبسم کرد و فرمود این حیوان شکایت میکند از کمی خوراک و زیادی بار جابر با او برو نزد صاحبین و بیاور او را جابر میگوید گفتم بخدا قسم نمیشناسم صاحبین را فرمود او راهنمایی می کند تو را گفت جابر رفتم با او نزد بعضی از طائفه بني حنظله و آوردم نزد رسول خدا (ص) پیغمبر فرمود شتر تو این طور شکایت میکند و میگوید بار من زیاد است و علف کم: صاحب شتر گفت این براسطه نافرمانی اوست و با او این کار میکنیم تا مطیع شود: پس روکرد رسول خدا (ص) بشتر و فرمود برو با صاحب خود: پس بفرموده حضرت جلو افتاد درحالیکه رام بود و رفت در این هنگام صاحب شتر عرض کرد یا رسول الله ما اورا رها میکنیم بجهت حرمت شما و رها کردند و آزاد شد وبعد از آن میگشت میان بازارها و مردم هم با او کاری نداشتند و میگفتند این حیوان آزاد شده رسول خدا است (ص).

١٣٤٨ - در کتاب سفینه نقل شده از تاریخی امام ششم(ع) که مردی وارد شد بر آن

رسول الله اى اريد ان اسئلتك عن مسئلة لم يسئلك احد قبلى ولا يسئلك احد بعدي
فقال عساك تسألنى عن الحشر والنشر فقال الرجل اى والذى بعث محمد عليه السلام بالحق
بشيراً ونذيراً ما اسئلتك الا عن هه فقال مبشر الناس كلهم بيت المقدس الابقعة بارض
الجبل يقال لها قم فانهم يحاسبون في حفرهم ويحشرون من حفرهم الى الجنة.

١٣٤٩ في الكشكوك روی انه كان في جبل لبنان رجل من العباد منزوي عن
الناس في غار في ذلك الجبل وكان يصوم النهار ويأتيه كل ليلة رغيف يفطر على نصفه
ويتسحر بالنصف الآخر وكان على ذلك الحال مدة طويلة لا ينزل من ذلك الجبل اصلا
فاتفق ان انقطع عنه الرغيف ليلة من الليالي فاشتد جوعه وقل هجوعه فصلى العشرين
وبات في تلك الليلة في انتظار شيئاً يدفع به الجوع فلم يتيسر له شيئاً وكان في أسفل
ذلك الجبل قرية سكانها نصارى فعند ما أصبح العابد نزل عليهم واستطاع شيخهم
فاعطاه رغيفين من خبز الشعير فأخذهما وتوجه إلى الجبل وكان في دار ذلك الشيخ

حضرت وگفت يابن رسول الله اراده کرده ام پرسم اذ حضرت شما مسئله را که نپرسیده از شما
احدى پيش از من و نپرسد احدي بعد ازن: حضرت فرمود شاید قصد داري پرسی از حشر
و نشر روز قیامت مرد گفت بلی قسم با آن کسیکه فرستاده رسول خدار(ص) بشارت دهنده و از دار
کننده که من سئولی ندارم مگر از همان که فرمودی: حضرت فرمود محل حشر و نشر مردم
تمامشان بيت المقدس است مگر مردم بقعة و مكانی در زمین پهلوی کوه که با آن محل گفته
میشود قم. زیرا که مردم آن محل رسید گی بحساب آنها بشود در قبرهاشان و محسوس میشوند از
قبورشان ببهشت.

١٣٤٩ - در کتاب کشکول روایت است که مردی بود در کوه لبنان از عباد منزوى و دور
از مردم در میان سوراخی زندگی میکرد و روزها را روزه دار بود و هر شب می آمد برایش
قرص نانی که افطار میکرد بنصف آن و سحور میخورد بنصف دیگر و باین حال بود مدتی
دراز و طولانی و از کوه بزیر نمیآمد ابداً تا یکوقتی شد و اتفاق افتاد که قطع شد آمدن نان
در شبی از شبها وجوع و گرسنگی بر او حمله کرد و صبرش بر گرسنگی کم شد: لذا نماز مغرب
وعشاء را خواند و آن شب را بانتظار بود و بامید رسیدن چیزی که رفع گرسنگی کند ماند و
نیامد برایش چیزی: و در پای کوه دهی بود که اهل آن نصرانی بودند: چون صبح شد فرود
آمد با آن ده و غذا طلب کرد از بزرگی انصارا و او دو قرص نان جو بعابد داد گرفت نانها

كلب جرب مهزول فلحق العابد ونیح عليه و تعلق باذیاله فألقى عليه العابد رغيفا من ذینک الرغيفین ليشتعل به عنه فاكل الكلب ذالك الرغيف ولحق العابد مرة اخرى و اخذ في النیاح والهیر فالقى اليه العابد الرغيف الاخر فأكله ولحقه قارة ثالثة واشتد هریره وتشبت بذيل العابد ومزقه فقال العابد سبحان الله انى لم اركلا اقل حیاء منك ان صاحبک لم يعطني الارغيفین وقد اخذتهما مني ماذا تطلب بهریرک وتمزق ثیابی : فانطق الله تعالى الكلب فقال لست اناقليل الحیاء اعلم انى ربیت في دار ذالك النصراني احرس غنمه واحفظ داره واقنع بما يدفعه الى من خبزا وعظام وربما نسيئی فابقی اياما لا كل شيئا بل ربما تمضی ايام لا يجد هو لنفسه شيئا ولا الى ومع ذالك لم افارق داره منذرعت نفسی ولا توجهت الى باب غيره بل كان دأبی انه ان حصل شيء شکرت والا صبرت : واما انت فيانقطاع الرغيف عنك ليلة واحدة لم يكن عندك صبر ولا كان لك تحمل حتى توجهت من باب رزاق العابد الى باب نصراني وطويت کشحک عن الجیب

را و روکرد بطرف کوه : بدرخانه آن مرد نصرانی سگی بود پشم دیخته ولاغر پشت سر عابد آمد وصیحه بر عابد زد وپر وپای او را گرفت عابد یکی از دونان را انداخت پیش سگ و خود شروع کرد بر قلن سگ نان را تمام کرد و خود را رسانید مرتبه دیگر بعابد وشروع کرد بصدای وصیحه وحمله کردن بعابد ناچار عابد فرص دیگر از نان را انداخت جلو سگ و آنرا نیز بلعید و خورد ورسانید برای بارسوم خود را بعابد وحمله را شدید کرد و چسبید بدامن او وپاره کرد عابد گفت سبحان الله ندیدم من سگی بی حیاتر ویا کم حیاتر از تو صاحب تو بمن نداد مگر دو گرده نان و تو هردو را گرفتی امن : دیگر چه میخواهی ازمن که حمله میکنی و لباس مرا میدری : خدا بسخن آورد سگ را و گفت من کم حیا نیستم : بدانکه من در خانه این نصرانی هستم خانه و گوسفندان اورا حفظ و حر است میکنم و قناعت دارم با آنچه بیندازد پیش من چه نانی و چه استخوانی و گاهی هم فراموش میکنند و گرسنه میمانم روزهای چیزی نمی - خورم بلکه گاهی ممکن است روزهایی بگذرد و برای خود چیزی نمیباشد تا چه رسد بمن و باهمه اینها شده من از درخانه اش بروم ویا روکنم بدرخانه غیر او بلکه عادت من این است اگر چیزی داد شکر میکنم و اگر نه صبر میکنم : واما تو بواسطه نیامدن یکشب گرده نان بتوصیر و تحمل نکردم تا آنکه بر گشتی و روگرداندی از در روزی دهنده بند گان و روکردی بدرخانه نصرانی وقطع کردی اعتماد از دوست و اعتماد کردی بدمشمن او : حال بگو

وصالحت عدوه المريب فقل ايننا اقل حياءانا ام انت فلم اسمع العابد ذالك ضرب
بيديه على رأسه وخرّ مغشيا عليه .

١٣٥ في الكشكوك عن الاحياء قدم هشام بن عبد الملك حاجا ايام خلافته فقال
ائتوني برجل من الصحابة فقيل قد تفانوا قال فمن التابعين فأتي بطاوس اليهاني فلما
دخل عليه خلع فعليه بحاشية بساطه ولم يسلم عليه بأمرة المؤمنين بل قال السلام عليك
ولم يكنه ولكن جلس بازائه قال كيف انت يا هشام فغضب هشام غضبا شديداً وقال يا
طاوس ما الذي حملك على ماضعت قال ماذا ماضعت فاذ داد غضبه فقال : خلعت نعليك
بحاشية بساطي : ولم تسلم على بأمرة المؤمنين : ولم تكنني : وجلست بازائي وقلت
كيف انت يا هشام فقال طاؤوس : اما خلعت على بحاشية بساطك فاني اخــلــعــها بين يدي
ربــيــ العــزــةــ كلــ يومــ خــمــســ مــرــاتــ ولاــ يــغــضــبــ عــلــيــ لــذــالــكــ وــاــمــاــ قــوــلــكــ لــمــ تــســلــمــ عــلــيــ بــأــمــرــةــ
المؤمنين فليس كل الناس راضين بأمرتك فكرهت ان اكذب : واما قولك لم تكنني

کدام یکی ازما کم حیا هستیم تو یامن ، پس از شنیدن عابد این کلمات را ند دودسترا بسر خود
وافتاد روی زمین بحال غش

١٣٥ در کتاب کشكوك است از کتاب احياء که وارد شد هشام پسر عبد الله علیک بقصد
حج وقت خلافتش و گفت حاضر کنید برای من مردی از اصحاب رسول خدا : گفته شد از صاحباه
کسی نمانده گفت از تابعین حاضر کنید آورده شد طاؤوس یمانی : چون وارد شد گفتش خود را
در آورد کنار بساط هشام و سلام نداد بعنوان خلافت بلکه گفت السلام علیک : و برای هشام کنیه
ذکر نکرد : ولی در برابر او نشست و گفت چگونه هستی ای هشام : هشام بغض در آمد غصب
شدیدی و گفت ای طاؤوس چه وادر کرد تورا بر آنچه کردی : گفت چه کرده ام پس غصب هشام
زیادتر شد و گفت : گفتش خود را در آورد کنار بساط : و بعنوان امارت و خلافت سلام نکردم
ومرا بکنیه صدا نزدی : و مقابل من نشستی و گفتی چگونه هستی هشام : طاؤوس گفت اما
کندن گفشم کنار بساط که گناهی نیست زیرا همیشه میکنم گفتش را پیش روی خدای متعال روزی
پنج مرتبه و خدا بمن غصب نمیکند باینجهت : واما اینکه سلام نداد بamarat و خلافت بجهت
آن است که همه مردم راضی بamarat و خلافت تو نیستند و من خوش نداشتم دروغ بگویم : واما
اینکه گفتی کنیه برای تو نیاوردم بجهة آنست که خدای متعال دوستاش را در قرآن و گفته
یا داود یا یحیی یاعیسی : و کنیه آورده برای دشمنانش و گفته تبت یدا ابی لهب : واما گفته تو

فان الله عزوجلسمی او لیائه فقال ياذادو یا یحیی و یاعیسی : و کنی اعدائه فقال تبت
یدا ابی لهب : واما قولك جلست بادائی فانی سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
یقول اذا اردت ان تنظر الى رجل من اهل النار فانظر الى رجل جالس وحوله قوم
قیام : فقال هشام عظی فقال طاووس سمعت من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ ان
فی جهنم حیات كالثلال و عقارب كالبغال تلذغ کل امیر لا يعدل فی رعیة ثم قام و هرب.

١٣٥١ طرائف الحكم عن اعلام الدين عن ابن عمر قال خطيبنا رسول الله عَلَيْهِ السَّلَامُ خطبة
ذرفت منها العيون و وجلت منها القلوب فكان مما ضبطت منها ايها الناس ان افضل
الناس عبد تو اوضع عن رفعة : وزهد عن رغبة . وانصف عن فوة و حلم عن قدرة : الاول
افضل الناس عبد اخذ في الدنيا الکفاف : وصاحب فيها العفاف : وتزود للرحيل : و
قاھب للمسير الاول اعقل الناس عبد عرف ربها فاطعه وعرف عدوه فعصاه وعرف دار
اقامته فاصلحها : وعرف سرعة الرحيله قتزود لها الاول خير الزادما صحبه التقوی و
خير العمل ماتقدمته النیه و اعلى الناس منزلة اخوههم منه .

که نشستم مقابله تو بجهت آنست که شنیدم از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) که فرمود
هر گاه خواستی نظر کنی بمردی اذ اهل آتش نظر کن بمردی که نشسته باشد و اطراف او
دسته ایستاده باشند هشام در این هنگام گفت مواعظه کن مرآ و پند بدھ طاوس گفت شنیدم اذ
امیر المؤمنین علی عليه السلام که فرمود درجهنم مارهائی هستند بمثل تلها : و عقربه-ائی
هستند بمثل قاطرها: که میگزند امیر را که عادل نباشد نسبت بر عیتم خود بعد طاوس بر خاست
و گریخت.

١٣٥١ - و در کتاب طرائف است اذ ابن عمر که گفت خطبه خواند رسول خداصلی الله عليه و آله
یک خطبه که اشکها ریخته شد و دلها ترسید از جمله آن که من ضبط کردم این بود که ای
مردم بدرسیکه بهترین مردم کسی است که فروتنی کند با اینکه مقامش بلند باشد: وزهد داشته
باشد بارغبت: و انصاف و حلم داشته باشد با قدرت: و فرمود آگاه باشید بهترین اشخاص بندہ ای
است که از دنیا بگیرد بقدر کفاف: و پیش خود کند عفاف: و توشه بردارد برای کوچ کردن و مهیا
شود برای رفتن: و فرمود آگاه باشید عاقل ترا از همه کسی است که بشناسد خدارا و فرمانبرداری
کند ازا و بشناسد دشمنش را و مخالفت کند اورا و بشناسد خانه اقامتها و آباد کند آنرا : و
جداند سرعت حرکت را و توشه بردارد: آگاه باشید بهترین زاد و توشه پرهیز کاریست و
بهترین عمل آنست که بانیت باشد و بهترین مردم ترسناکتر آنها است.

١٣٥٢ فـي الكـشـكـوـل قـالـت اـمـرـأـة لـرـجـلـ اـحـسـنـ إـلـيـهـا : اـذـلـ اللهـ كـلـ عـدـوـكـ الـاـخـرـيـنـ . فـيـنـ كـلـ مـنـيـنـ وـنـفـسـكـ وـجـعـلـ نـعـمـتـهـ عـلـيـكـ هـبـةـ لـكـ لـاعـارـيـةـ عـنـدـكـ وـاغـازـكـ مـنـ بـطـرـ الغـنـىـ وـذـلـ الـفـقـرـ وـفـرـغـكـ . اـللـهـ لـمـاـخـلـقـكـ لـهـ وـلـاشـغـلـكـ بـمـاـ تـكـفـلـ بـهـ لـكـ .

١٣٥٣ نقل عن عيون اخبار الرضا عليه السلام ان الرضا عليه السلام سئل ما بال المتهجدين
بالليل من احسن الناس وجها فقال لانهم خلوا بالله فكما هم نوره.

١٣٥٤ في الكشكول قيل بعض الاعراب من السيد فيكم فقال من غالب رأيه
هواء وسبق غضبه رضاه وكف عن العشيرة اذاه وعمّهم حلمه ونداه .

١٣٥٥ في الكشكول حكى عن بشر بن المفضل قال خرجنا حجاجاً فمرنا بابحي
فوصف لنا فيه امراة يعالج الملسوغ وهي في غاية من الجمال فاجبنا رؤيتها فأتينا برفيق لنا
واخذنا عوداً وحكتنا به رجله حتى ادمنت ولفقناه وجئنا بها الحمى وقلنا ملسوغ فخمر جت
المرأة كأنها الشمس فنظرت الى الاجرحة وقالت لم تلسعه حية وانما جرحة عود بالث

۱۳۵۲ - در کتاب کشکول وارد شده که گفت زنی بمرد یکه نیکی کرده بود باان زن ذلیل و خوار کند خدام تمام دشمنان تورا مگر نفس تورا: و قراردهد نعمتهاش را برای تو همیشگی نه عاریه و زوال شدنی و حفظ کند و نگهدارد از سر کشی غنا و ذلت فقر: و خالص کنداوقات تورا برای چیز یکه با نجهت خلق کرده تورا یعنی پرستش خدا: و وادار نکند تورا بچیز یکه ضمانت فرموده باان برای تو یعنی روزی.

۱۳۵۳ - و در آن کتاب نقل شده از عيون اخبار که از حضرت رضا(ع) پرسیده شد چه شده که نماز شب خوانها از خوش و ترین اشخاص هستند فرمود چون آنها با خدا خلوت می-
کنند خدا میپوشاند بر آنها از فور خود.

۱۳۵۴- در آن کتاب است که گفته شد بعربي در میان شما آقا کیست گفت کسی که غلبه دهد خواسته خود را بر هواي نفس و رضای خود بر غضب ش سبقت گيرد و باز دارد آزار خود را از قبیله اش و بتمام افراد قبیله اش برساند جود و حلم خود را.

۱۳۵۵- و در آن کتاب نقل است از بشر پسر مفضل گفت بین سفر حج بر خورдیم بطائفة که گفته شد در این طایفه زنی است در نهایت خوش روئی و مار گزیده معالجه میکند میل کردیم آن زن را ببینیم پای رفیق خود را با چوبی بخون آوردیم و بستیم پای او را با پارچه و رفیم میان آن طایفه و گفتم مار گزیده او را : آن زن آمد بیرون بمث خوشید از زیبائی و

عليه الحيه فإذا حتمت الشمس مات قال فما ارتفعت الشمس الا وهميت فتعجبنا منها .

١٣٥٦ في الكشكول قال بعض الادباء من حكى لك انه رأى مكاريا حسن الخلق : او قوادسيي الخلق او سائل يسرق الشعير : او خياط لا يسرق ما يخيطه : واعمى لا يكون ثقيلا : او معلم اطفال ليس قليل العقل او قصير غير متكبر : او طويلا غير احمق فلا تصدقه ادعاء ابداً .

٢٣٥٧ طرائف الحكم عن زين العابدين ع عليه طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبنا في غيبة قائمنا الثابتين على موالتنا والبرائة من اعدائنا او ليك منا ونحن منهم قد رضوا بنا ائمه ورضينا بهم شيعة فطوبى لهم ثم طوبى لهم هم والله معنا في درجتنا يوم القيمة .

١٣٥٨ وفيه عن الصدوق في اكماله عن الرضا ع قال ما حسن الصبر وانتظار

نگاهی کرد بجراحت و گفت این آدم را مار نگزیده ولی مجروح شده بچوی که مار بول کرده بر آن و تاهوا گرم بشود این شخص میمیرد گفت خودشید بالا نیامده بود که این آدم مرده بود و تعجب کردیم از کلام آن زن.

١٣٥٩ - و در آن کتاب است که مرد دانایی گفت هر که بگوید چار و ادار خوش خلق دیده ام: يا قواد بد خلق: يا میرآخوریکه از جو نزد: يا خیاطیکه از جامه نزد: يا کوری که سبک باشد: يا معلم اطفال که کم عقل نباشد: يا کوتاه قد غیر متکبر و خودخواه: يا بلند قد غیر احمق: تصدیق مکن اورا و باور مکن این ادعای را هیچ وقت.

١٣٥٧ - طرائف الحكم نقل کرده از امام زین العابدين (ع) که فرمود خوشحال شیعیان ما که چسبیده اند بریسمان محبت ما در غیبت قائم ما بر دوستی ما و بر برائت از دشمنان ما پا بر جا هستند: آنها از ما هستند و ما از آنها هستیم بدرستیکه راضی هستند به امامت ما و راضی هستیم ما از شیعه بودن آنها فرمود خوشحال آنها بخدا قسم آنها باما هستند در درجه ما دروز قیامت

١٣٥٨ - و در آن کتاب است از شیخ صدوق در اکمال که حضرت رضا (ع) فرموده چه بسیار نیکو است صبر و انتظار فرج آیا نشینیدی قول خدای متعال و انتظروا انتظار بکشید ما

الفرج اما سمعت قول الله عزوجل وانتظروا اني معكم من المنتظرین : فعلمیکم
باصبر فانه انما يجيئی الفرج على اليأس فقد كان الذين من قبلکم اصبر منکم.

١٣٥٩ طرائف الحكم عن الصدوق عن ابی الحسن عن آبائہ علیہم السلام ان رسول

الله علیہ السلام قال افضل اعمال امتی انتظار فرج الله .

١٣٦٠ وفيه عن البنی علیہم السلام اذا كان يوم القیامه لم تزل قدماء عبد حتى یسئل عن
اربع : عن عمره فيما افناه : وعن شبابه فيما ابا له : وعما اكتسبه من این اكتسبه وفيما نفقه :
وعن حبنا اهل البيت .

١٣٦١ في امامی الطوسي قده باسناده عن انس بن مالک قال : رجعنا مع رسول
الله علیہ السلام قافلین من تبوك فقال لي في بعض الطريق : القوالی الا لاحاس والاقتاب ففعلوا
فصعد رسول الله علیہ السلام فخطب فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله ثم قال معاشر الناس مالي
اذا ذكر آل ابراهيم علیهم السلام تهلك وجوهكم و اذا ذكر آل محمد علیہ السلام كان ما يفقأ في

فیز از منتظرین هستیم: پس بر شما باد بصیر زیرا که فرج می‌اید در حال نومیدی بدروستیکه
بودند کسانی پیش از شما صابرتر از شما.

١٣٥٩ - طرائف الحكم نقل کرده از شیخ صدوق از ابی الحسن از پدران بزرگوارش
علیہم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بهترین اعمال امت من انتظار فرج
است از خدا.

١٣٦٠ - و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود چون روز قیامت شود نمی‌گذارند
قدم برداری و قدم بر نمیدارد بنده مگر آنکه سئول شود از چهار چیز: از عمرش که در چه راه
از بین برده آن را: و از جوانیش که در چه راه کهنه کرده آنرا: و از آنچه کسب کرده که از کجا
کسب کرده و در کجا خرج کرده:

١٣٦١ - در کتاب امالی شیخ طوسي قدس سره نقل شده باسناد خود از انس بن مالک
که گفت با جمیع بودیم مراجعت کردیم از جنک تبوك: رسول خدا (ص) بین راه در منزلی فرمود
جهاز شترهارا بگذارید و پلاس روی آن بیندازید و همین رفتارشد بالا شد رسول خدا (ص) بر آن
و خطبه خواند حمد و ثنای الهی بجا آورد و بعداً فرمود ای جماعت مردم چه شده که هر گاه
از ابراهیم وآل ابراهیم ذکری میشود روهای شما باز میشود: و هر گاه ذکری از محمد برده
میشود روهای شما بهم کشیده میشود بمثیل اینکه دانه اثار بروی شما فشرده میشود : قسم آن

وجوه حکم حب الرمان : فوالذى بعثتى بالحق نبيا وال جاء احدهكم يوم القيامه باعمال
كاملالجبال ولم يحبئن بولايته على بن ابيطالب لا كبه الله عزوجل في النار.

١٣٦٢ نفثة المصدور للمحدث القمي قدس سره عن شيخه و استاده المحدث
النوري نور الله مر قده في كتاب دار السلام قال بعد ان ذكر عبارات بديعة في بيان
مقاماته عليه حدثني الشيخ جعفر التستري المزين بوجوده المبارك في هذه السنن الأرض
العزى قال دام ظله العالى لما فرغت من تحصيل العلوم الدينية في المشهد الغروي و آن و آن
النشر و وجوب الانذار رجعت إلى وطني و قمت باداء ما كان على من اهداء الناس على تفاوت
مراتبهم و لعدم تصلعى بالآثار المتعلقة بالمواعظ والمصائب كنت مكتفيا باخذ تفسير الصافى
بيدى على المنبر والقرائة منه فى شهر رمضان والجمعات : وروضة الشهداء للمولى
حسين الكاشفى فى ايام عاشوراء ولم اكن ممن يمكنه الانذار والابكاء بما اودعه فى
صدره الى ان مضى على عام وقرب شهر محرم الحرام فقلت فى نفسى ليلة الى متى اكون
صحيفيا لافارق الكتاب فقمت اتفكر فى تدبیر الغناء عنه و الاستقلال فى الخطاب و

خدائیکه مرا بحق فرستاده که اگر بیاید یکی از شما روز قیامت با اعمال نیک بمثل کوھها
بدون دوستی علی بن ایطالب (ع) خدا برو بیندازد او را درآتش .

١٣٦٢ - محدث قمی قده بعنوان جلال و عظمت حبیب رضوان الله علیه در کتاب نفثة
المصدور نقل کرده از استاد خود هر حوم نوری در کتاب دارالسلام که ایشان نقل کرده اند بعد
از بیان مقاماتی برای مر حوم شیخ جعفر شوستری رحمة الله علیه از آن بزرگوار که فرموده
بمر حوم نوری پس از آنکه فارغ شدم از تحصیل علوم دینی در نجف اشرف وقت آن رسید که
نشر احکام کنم و بمقدم بر سامن : بر گشتم بوطنم و قیام کردم به اداء وظیفه که ارشاد و هدایت
مردم باشد بر حسب تفاوت مراتب آنها در فهم : و از باب نداشتن توانائی و حفظ اخبار راجع
بمواعظ و مصائب : اکتفا میکردم باینکه تفسیر صافی میردم منبر و از روی آن موضعه می-
کردم در ماه رمضان و جمعهها : و از روی کتاب روضة الشهداء مال آقا حسین کاشفی در ایام
عاشورا : و نمیتوانستم پند بدhem ویا بگریانم از مطالب محفوظه درسینه : تا بینحال گذشت بر
من یکسال و نزدیک محرم شد : با خود گفتم شبی از شیها تاکی مردی باشم کتابی که نتوانم از
کتاب جدا شوم : در مقام آن شدم که تدبیری کنم برای بی نیازی از کتاب : و استقلال در

سرحت بريده فكري في اطراف هذا المقام الى ان سئمت منه واخذني المنام فرأيت كأنني
بارض كربلاء في ايام نزول الموكب الحسيني فيه وخيالهم مصروبة وعساكر الاعداء
في تجاههم كما جاء في الرواية فدخلت على فسطاط سيد الانام أبي عبدالله عليه السلام فسلمت عليه
فقربني وادناني وقال لحبيب بن مظاهر ان فلانا اشار الى ضيفنا ما الماء فلا يوجد عندنا
منه شيئاً وإنما يوجد عندنا دقيق وسمن فقم واضع له منهما طعاماً واحضره لديه فقام
وصنع منه شيئاً ووضعه عندى وكان معه قашوق فأكلت منه لقيمات وابتهدت وأدانا
اهتدى إلى دقائق وأشارات في المصائب ولطائف وكتابات في آثار الأطائب مالم
يسبقني إليها أحد وزاد كل يوم إلى أن أتي شهر الصيام وبلغت في مقام الوعظ والبيان
غاية المرام .

١٣٦٣ انوار البهيه وروى الشيخ الكليني عن رجل من أهل بلخ قال كنت مع
الرضا عليه السلام في سفره إلى خراسان فدعاه يوماً بمائدة له فيجمع مواليه من السودان
وغيرهم فقلت جعلت فداك لوعزات لهؤلاء مائدة فقال عليه السلام إن رب تبارك وتعالى
واحدوا إلام واحدة والاب واحدوا الجزاء بالاعمال .

صحبت وبيان وفك خودرا فرستاد به رفقي. إذا طراف اين مطلب تآنكه خسته شدم وخواب
ربود در عالم رؤيا دیدم گویا کر بلا هستم ایام ورود قافله حسینی (ع) در کربلا در حالیکه خیمه ها
زده شده و لشکر اعدا در مقابل قرار گرفته آنطوریکه وارد شده: من داخل شدم بخیمه آقا
ابی عبدالله (ع) سلام کردم و آنحضرت مرا نزدیک خواند: و فرمود به حبيب بن مظاهر که فلانی
و اشاره بمن فرمود مهمان ما است اما آب که یافت نمی شود هیچ و نزد ما آرد و روغن هست
پیا خیز و درست کن طعامی و بیاور برای او: پس برخواست حبيب و درست کرد چیزی و گذاشت
نزد من باقاشوقي: و خوردم من چند لقمه و بیدار شدم: دیدم بز هنم میرسد دقائقی و کتاباتی
در مصائب وغير آن اموری که بذهن کسی نرسیده و هر روز زیاد شد تآنكه ماه رمضان رسید
و رسیدم در مقام وعظ به مرتبه ای که می خواستم.

١٣٦٤ در کتاب انوار البهیه وارد است از شیخ کلینی از مردمی از اهل بلخ که گفت
من خدمت حضرت رضا (ع) بودم در سفر خراسان: روزی سفره پهن کردند برای غذا خوردن
جمع کرد حضرت تمام غلامان را از سیاه و غیر سیاه سرفهر: گفتم فدایت شوم چه خوب بود

١٣٦٤ طرائف الحكم عن معاوية بن عمارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال من سقى الماء في
موقع يوجد فيه الماء كان كمن اعتق رقبة ومن سقى الماء في موقع لا يوجد فيه الماء
كان كمن أحياناً نفساً ومن أحياناً نفساً فكأنما أحياناً الناس جمماً .

١٣٦٥ وفيه عن الوسائل عن الحسين بن اسحق عن أبيه عن موسى بن جعفر عليهما السلام
عن آبائه عليهم السلام عن النبي عليهما السلام قال يعير الله عزوجل عبداً من عباده يوم القيمة
فيقول عبدي ما منعك أذمرتني أن تعودني : فيقول سبحة لك سبحة لك انت رب العباد
لامرض ولا تالم : فيقول : مرض أخوك المسلم المؤمن فلم تتعده ، فوعزتى وجلالى
ولوعدته لوجدتني عنده ثم لتكلفت بحوائجك فقضيتها لك وذالك من كرامة عبدى
المؤمن وأنا الرحمن الرحيم .

١٣٦٦ في الكافي عن اسحق بن عمارة عن أبي عزة قال سمعت أبا عبد الله عليهما السلام يقول

جداً ميفرمودید برای غلامان سفره را فرمود ساکت شو خدای ما یکی است مادر و پدری کی
است وجزء هم بعمل است . (يعنى نه بسفیدی یا سیاهی)

١٣٦٤ -- در کتاب طرائف است از معاویه پسر عمار از امام ششم (ع) فرمود که هر
که سیراب کند کسی را در موضعی که آب باشد خواهد بود در اجر بمثیل کسی که آزاد کرده
باشد بندۀ را و هر که آب دهد کسی را در موضعی که آب نباشد خواهد بود در اجر مثل
کسی که زنده کند نفسی را و هر که زنده کند نفسی را بمثیل این است که زنده کرده تمام
نفوس را .

١٣٦٥ -- نقل است در طرائف از وسائل از حسین پسر اسحق از پدرش از موسی بن جعفر
علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول‌الله (ص) که فرمود خدای متعال روز قیامت گله
میکند و سرزنش میکند بندۀ از بندگان را که چه چیز منع کرد تورا هنگامی که ما مریض
شدهیم عیادت کنی ما را : پس میگوید بندۀ بار خدایا تو منزه‌ی و میرا پروردگارا تو آفرینندۀ
بندگانی و مرض والم در ذات توراه ندارد : پس میفرماید خدای متعال برادر مؤمن تو مریض
شد و عیادت نکرده تو او را قسم بعزت و جلال اگر عیادت کرده بودی می‌یافته ذات مقدس
ما را آنجا نزد او : و بعد هر اینه کفایت میکردیم حوائج تو را و برمی‌آوردیم حاجات
تو را : و این برای بزرگی بندۀ مؤمن ما بود : تا چه برسد که ما خود ارحم الراحمین
هستیم .

١٣٦٦ -- در کتاب کافی نقل است از اسحق پسر عمار از ابی عزة که گفت شنیدم از امام

من زار اخاه في مرض او صحة لا يأتيه خداعا ولا استبدالا وكل الله به سبعين الف ملك ينادون في قفاه : ان طبت و طابت لك الجنة : فانتم زوار الله : و انتم و فد الرحمن حتى يأتي منزله الحديث .

١٣٦٧ طرائف عن مجلد الخامس من البحار باب مواعظ عيسى عليه السلام قال لاصحابه يحق اقول لكم : اعلمكم لتعلموا (لست علموا خاخ بدل ولا اعلمكم لتعجبوا بانفسكم : انكم لن تناولوا ما تریدون الا بتدرك ما قشتهون : ولن تظفر وابما تأملون : الا بالصبر على ماتكرهون : ايكم والنظرة : فانها تزرع في القلوب الشهوة : و كفى بها لصاحبها فتنة طوبى لمن جعل بصره في قلبه : ولم يجعل بصره في نظر عينه : لانتظر و ا فى عيوب الناس كالارباب : و انظروا في عيوبهم (عيوبكم) كهيئة عبيد الناس انما الناس رجالان : مبتدلى و معافي فارحموا المبتدلى و احمدوا الله على العافية .

يا بنى اسرائيل : اما تسمى حيون من الله : ان احدكم لا يسوغ له شرابه حتى يصفيه من القدى ولا يبالى ان يبلغ امثال الفيله (الغيله) من الحرام تسمعوا قدقيل لكم في

شم عليه السلام که میفرمود هر که زیارت و دیدن کند از برادرش درحال مرض و یا صحت نرود پیش او بجهة فریب دادن او ویا عوض : موکل کند خدا هفتاد هزار ملک که ندامیکنند پشت سرا او پاک شدی و گوارا باد برای توبهشت : و پشت سر آنها فریاد میزند شما ذائق خدا هستید شما مهمان خدائید : و این نداهست تابر گردد بمزن لش .

١٣٦٨ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از جلد پنجم بحار که در باب مواعظ عیسی عليه السلام چنین است که فرمود حضرت عیسی بیاراش : بر استی میگوییم بشما : می آموزم بشما برای آنکه عمل کنید : و نهی آموز بشما بجهة خود پسندی : و نائل نشوید به آنچه آرزو دارید : مگر تحمل کنید چیزی را که خوش ندارید : دوری کنید از نگاه کردن : زیرا میکارد در دلها شهوت را : و بس است برای قطر کننده از جهه خطأ : گوارا باد برای کسیکه قرار دهد بینائی خود را در دلش : و منحصر نباشد دیدن او بدیدن چشم : نگاه نکنید بعیوب مردم مثل نظر مالک به بنده اش : بلکه نگاه کنید بمثل نگاه بنده بعمل مردم که عبرت بگیرید و عمل غیر را آینه خود بدانید : بدانید که مردم بردو دسته اند : مبتلا : و سالم : بمبتلا رحم کنید : و ستایش و حمد خدا بجهة سلامت از بلا .

ای بنی اسرائیل : آیا حیا فمیکنید از خدا : که هیچیک از شما فرو نمیدهید آشامیدنی را مگر آنکه خالص میکنید از پر و پوخ : ولی باک ندارید که بیلعید مثل فیل حرام را بدون

التوراة : صلوا ارحامكم : وكافوا ارحامكم : وانا اقول لكم صلوا من قطعكم واعطوا من هنعكم : واحسنوا الى من اساء اليكم : وسلموا على من سبّكم : وانصفوا من خاصمكم : واعفوا عن ظلمكم كما انتم تحيّبون ان يعف عن اسائتكم : فاعتبروا بعفو الله عنكم : الاترون ان شمسه اشرقت على الابرار والفيجار منكم وان مطره ينزل على الصالحين والخاطئين منكم : فان كنتم لا تحيّبون الامن احبّكم : ولا تحسنون الا الى من احسن اليكم : ولا تكافئون الامن اعطاكما : فما افضلكم اذا على غيركم : وقد يضع هذا السفهاء الذين ليست لهم عندهم فضول ولا لهم احلام : ولكن ان اردتم ان تكونوا احبّاء الله واصفياء الله فاحسنوا الى من اساء اليكم واعفوا عن ظلمكم : وسلموا على من اعرض عنكم :

بحق اقول لكم : ان الزرع ينبت في السهل ولا ينبع في الصفا : وكذا الحكم
تعمر في قلب المتواضع ولا تعم في قلب المتكبر الجبار : الم تعلموا ان من شمخ برأسه

توجه آيا نشيندید که گفته شده در تورات : صله رحم کنید : و دستگیری کنید از خویشان خود و من میگوییم بشما وصل بکنید بکسیکه باشما قطع کرده : و بدھید و احسان کنید بکسی که شما را محروم داشته : و نیکی کنید بکسی که بشما بدی کرده : و سلام کنید بکسی که بشما فحش داده : و مروت کنید بکسی که بشما دشمنی کرده : و عفو کنید از کسی که بشما ظلم کرده : همانطوریکه شما دوست دارید که بخشیده شود بدیهای شما : پند بگیرید از گذشت و عفو خدا از شما : آیا نمی بینید که خودشید تا بش دارد بر خوبان و بدان شما : و باران می بارد بسر صالحین و خططا کاران شما : اگر شما دوست دارید بس کسی را که شما را دوست دارد : و نیکی نمیکنید مگر بکسیکه نیکی کند بشما : و عطا نمیکنید مگر بکسی که عطا کند بشما : پس چه برتری دارید شما بر غیرتان : در حالی که همین طور هستند کم خردان که نیست نزد آنها فضیلتی : و نه برای آنها عقلی : ولی اگر شما مائلید که بوده باشید دوستان و بر گزید گان خدا : پس خوبی کنید بکسی که بدی کرده بشما و بگذرید از کسی که ظلم و ستم کرده بشما و سلام کنید . بر کسی که پشت کرده بشما .

براستی میگوییم بشما : بدرستی که زراعت میر وید در زمین سهل و سست : و نمیر وید در زمین سخت : و همین طور حکمت اثر میکند و آباد میکند دل متواضع را واثر نمیکند در دل خود خواه و ستمگر : آیا نمیدانید گه هر که بلند کند سر خودا و بر ساند بسقف میشکند سر او

الى السقف شجه ومن خفض برأسه عنه استظل تحتهواكنه : وكذا لك من لم يتواضع لله
خفضه ومن تواضع لله رفعه .

بحق اقول لكم : ان الحريق ليقع في البيت الواحد فلا يزال ينتقل من بيت الى
بيت حتى تحرق بيوت كثيرة الا ان يستدرك البيت الاول فيهدم من قواعده فلاتجد
فيه النار محلاً : وكذا لك الظالم الاول لا ياخذ على يديه لم يوجد من بعده امام ظالم .
فيؤتكم به كمال الهم تجد النار في البيت الاول خشبا ووالحالم تحرق شيئاً .

بحق اقول لكم من نظر الى الحية تئوم اخاه لتلذغه ولم يحدّر حتى قتله : فلا يأمن
ان يكون قد شرك في دمه : وكذا لك من نظر الى أخيه يعمل الخطيئة ولم يحدّر
عاقبتها حتى احاطت به فلا يأمن ان يكون قد شرك في ائمه : ومن قدران يغيّر الظالم
ثم لم يغيّر فهو كفاعله : وكيف يهاب الظالم وقد امن بين اظهركم ولا ينبه ولا يغير
عليه ولا يتوخذ على يديه : فمن اين يقص الظالمون ام كيف لا يغترون : فحسب

را و هر که پائين افکند سر خود را : استفاده میبرد از سقف و میپوشاند او را : و همین طور
است کسی که فروتنی نکند برای خدا و هر که تواضع کند برای خدا بلند کند خدا او را .
براستی میگوییم برای شما : بدرستی که آتش واقع میشود ابتدا درخانه و میسوزاند
همان خانه را وبعد شروع میکنند بسرایت کردن تا میسوزاند خانه های زیادی مگر آنکه جلو
آن گرفته شود در خانه اول و خراب شود دیوارهای آن که برای سوختن محلی باقی نماند:
و همین طور ظالم و ستمگر اول اگر گرفته شود دست او و نگذارند ستم کند بعد اویافت نمیشود
پیشوای ظالمی که باز به او اقتدار شود درظلم : بمثل اینکه آتش نیابد درخانه اول چوب و تخته های
دیگر نمیسوزاند چیزی و سرایت نیز نمیکند .

براستی میگوییم برای شما : هر که بینگرد بماری که قصد کرده بگزد برادر تو را : و
تو جلو گیری نکنی از آن تا بگزد اورا وبکشد : پس این نیست از شر کت .

وازاینکه بوده باشد شریک درخون او : و همین طور است کسی که نظر کند بسوی برادر
خود که عمل زشت انجام میدهد و ترساند او را از عاقبت بدآن تا آنکه مر تکب شود آنرا :
پس این نباشد از اینکه شریک باشد در گناه با او : و هر که بتواند تغییر دهد ظالم را و تغییر
ندهد اورا بمثل کننده آن ظلم است : و چگونه ترس داشته باشد ظالم درحالیکه جلو روی شما
ظلم میکند و کسی اورا نهی نمیکند : و کاری نمیکنند که دست از ظلم بردارد و یا دست او را
بگیرند : وقتی ظالم این طور دید و راه برای ظلم بیمانع دید : کجا و چه زمان کوتاهی

احدکم ان يقول لا اظلم و من شاء فليظلم: ويرى الظلم فلا يغيره فلو كان الامر على ما تقولون لم تعاقبوا مع الظالمين الذين لم تعلموا باعمالهم حين تنزل بهم العشرة في الدنيا.

ويلكم يا عبيد السوء كيف ترجون ان يؤمنكم الله من فزع يوم القيمة و انت تحافظون الناس في طاعة الله و تطيعونهم في معصية الله و تقولون لهم با العهود الناقضة لعهده : بحق اقول لكم لا يؤمن الله من فزع ذالك اليوم من اتخاذ العبادار بابا من دونه .

ويلكم يا عبيد السوء : هن اجل دنيادنية وشهوة رديه تفرون في ملك الجنة وتنسون هول يوم القيمة .

ويلكم يا عبيد الدنيا تحملون السراج في ضوء الشمس : وضوئها كان يكفيكم وتدعون ان تستضيئ بها في الظلم ومن اجل ذالك سخرت لكم : كذا لك استضائتم بنور العلم لامر الدنيا و قد كفيتهم و تركتم ان تستضيئ به لامرا آخره و من اجل ذالك

ميكند از ظلم ويچگونه چيره و مغورو نشود در ظلم کردن : و آيا کافي است شمارا که بگويد هر يك شما من ظلم نميكنم هر که ميخواهد بكند: وبه يند ظلم و ظالمرا و تغيير ندهد اورا: اگر مطلب همين است پس چرا گرفتار عقوبت شدند با ظالمين هنگام آمدن بلا با اينکه در ظلم شريک نبودند اشخاصی از امتهای سابق .

وای بر شما ای بندگان بد رفتار چگونه اميد داريده که خدا ايمني دهد شما را از فزع روزقيامت درحالی که می ترسید از مردم در طاعت خدا : واطاعت مردم ميكنيد در معصيت خدا: و پاي عهد بامردم هستيد واما نقض عهد با خداميكنيد .

براستی ميگويم بشما : ايمن نخواهد کرد خدا از فرع آن روز کسی را که بندگان خدا را مؤثر در کارهای خود دانستند : غير از خدای متعال .

وای بر شما ای بندگان بد رفتار : بخاطر دنيا پست و شهوت رانی دون : واگذار ميكنيد بهشت را : و فراموش ميكنيد هول روزقيامت را .

وای بر شما ای عبيده و بندگان دنيا با خود ميپرید چرا غ در روز روشن : و حال آنکه نورشمس کفایت ميكند شمارا : واما واميگذاري استفاده از چرا غ را در تاريکها و حال آنکه بر اي تاريکي آفريده شده و باختيار شما قرارداده شده : همین طور بكار ميپرید نور علم را در امور دنيوي : و حال آنکه ضمانت شده روزی برای شما : و واميگذاري استفاده از علم نسبت

اعطيتهموه : تقولون : ان الآخرة وانت تمهدون الدنيا : وتقولون : ان الموت حق : وانتم تفرون منه : وتقولون : ان الله يسمع ويرى : ولا تخافون احصائه عليكم : فكيف يصدقكم من سمعكم : فان من كذب من غير علم اعذر من كذب على علم : وان كان لا عذر في شيء من الكذب .

بحق اقول لكم : ان الدابة اذا لم تر كب ولم تمت هن و تستعمل لتصعب و يتغير
خلفها وكذاك القلوب : اذا لم ترق بذكر الموت : و يتبعها دوّب العبادة تقوا و تغليظاً
ما زا يعني عن البيت المظلم ان يوضع السراج فوق ظهره وجوفه وحش مظلم كذلك
لا يعني عنكم ان يكون نور العلم بافواهكم : واجوا فكم منه وحشة معطلة : فاسرعوا
الى بيوتكم المظلمة فأنيروا فيها : كذلك فاسرعوا الى قلوبكم القاسية بالحكمة
قبل ان تربن عليها الخطايا فت تكون اقسى من الحجارة : كيف يطيق حمل الائقان من
لا يستعين على حملها : ام كيف تحط الاوزار من لا يستغفر الله منها : ام كيف تنقى ثياب

به امود آخرت : وحال آنکه نور علم و حکمت بواسطه آخرت عطا شدید : می گوئید آخرت آخرت : در حالیکه بفکر فراهم کردن دنیا هستید : و می گوئید : مرگ حق است و فرار میکنید از آن : و میگوئید خدا میشنود و می بیند ؟ واما ترس ندارید از دیده او و افعال زشت بمحضر او و ضبط اعمال بد : با اینحال چگونه تصدیق کند کسی که بشنود از شما کلمات و اقوال بی عمل را : زیرا کسی که دروغ بگوید چیزی را بدون علم نزدیکتر است بعذر و معذور بدون نسبت بکسی که عملا دروغ بگوید باعلم داشتن : وهر چند عذری در دروغ گفتن در هر صورت نیست .

بحق میگوییم بشما : یدرستی که مرکوب سواری را وقتی سوار نشدی و خوار نکردی بواسطه کار هر آینه صعب و دشوار میشود استقاده از او و تغییر میگند رفقار او درسواری دادن و همچنین است دلها : هر گاه رقيق نکردن آنرا بیاد از مرگ : و بذحمت نیفتادن از عبادت قسی میشود و خشن : چه بهره دارد خانه تاریک درحالی که چراغ پشت خانه باشد و میان آن و حشتناک و تاریک : و همچنین چه فائده و بهره دارد بودن نور علم در زبان : و درون دله‌ای تاریک و خالی از نور علم باشد : پس عجله کنید در آباد و روشن کردن خانه‌های تاریک و ظلمانی و روشن کنید چراغی در آنها : و همچنین بکوشید و سرعت کنید در آباد کردن و روشن کردن دلها به نور حکمت و معرفت و عمل : پیش از آنکه غالباً شود و فرا بکیر آنها را گناهان

من لا يغسلها : وكيف يبرء من الخطايا من لا يكفرها : ام كيف ينجو من غرق من يعبر بغيرسفينة : وكيف ينجو من فتن الدنيا من لم يداوها بالجذ والاجتهد : وكيف من يسافر بغيردليل : وكيف يصير الى الجنة من لا يبصر معالم الدين : وكيف نیال مرضات الله من لا يطیعه : وكيف يبصر عیب وجهه من لا يبصر في المرأة : وكيف يستکمل حب خلیله من لا يبذل له بعض ما عنده وكيف يستکمل حب ربه من لا يقرضه بعض ما رزقه .

بحق اقوال لكم : انه كما لا ينقص البحران تغمرق فيه السفينة ولا يضره ذلك شيئاً : كذاك لا تقصون الله بمعاصيكم شيئاً ولا تضرونه : بل انفسكم تضرون واياها تقصون : وكما لا ينقص نور الشمس كثرة من تيقلب فيها : بل به يعيش ويحيى كذاك لا ينقص الله كثرة ما يعطيكم ويرزقكم : بل برزقه تعيشون وبه تحييون يزيد من شكره انه شاكر عليم .

وپیش از آنکه سخت تر شود از سنگ که دیگر اثر نکند موعظه در آن : چگونه طاقت دارد کشیدن بارهای سنگین کسیکه مدد نطلبید بر کشیدن آن بارها : و یا چگونه ممکن است محو گناهان کسیکه طلب آمر داش نکند از خدا نسبت بگناهان : و یا چگونه از پلیدی پاکمیشود لباس کسی که نشوید آنرا : و چگونه نجات می یابد از فتنه های دنیا کسیکه مداوا نکند دل را به مجاہدت و زحمت عبادت : و چگونه سفر میکند کسی بدون راهنمای : و چگونه میرود به بهشت کسی که نداند احکام دین را : و چگونه میتوان در کرد رضای خدا را بدون اطاعت خدا : و چگونه میشود به بیند نقصهای روی خود را کسی که نظر نکند در آینه : و چگونه کامل میکند دوستی دوست خود را کسی که ندهد در راه دوست خود بعضی از آنچه را مالک است : و چگونه کامل میکند دوستی پرورد گار خود را کسی که بفرض ندهد در راه او بعضی از آنچه خدا به او روزی کرده .

براستی میگوییم بشما : همانطوری که کم نمیشود از دریا چیزی اگر غرق شود کشته در آن و ضرری بدریا نمیرسد : همانطور نقصی وارد نمیشود بذات خداوندی بمعصیت شما و ضرری بذات خدا نمیرسد : بلکه ضرر بخود میزند و بنفس خود نقص وارد میکنید : و همانطوری که نقصی بخورشید نمیرسد از ذیادی استفاده کنند گان بلکه بواسطه خورشید زندگی میکنند همچنین نقصی بر خدا وارد نمیشود از ذیادتی بخشایش و عطا و روزی دادن بشما بلکه بسبب رزق خدا تعیش میکنید و زنده هستید : بسیار می نماید روزی شکر گذار را .

بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ : أَنَّهُ كَمَا يَنْظَرُ الْمَرِيضُ إِلَى طَيْبِ الطَّعَامِ فَلَا يَلْتَمِذُهُ مَعَ مَا يَجْدُهُ
مِنْ شَدَّةِ الْوَجْعِ : كَذَالِكَ صَاحِبُ الدِّينِ لَا يَلْتَمِذُ بِالْعِبَادَةِ وَلَا يَجِدُ حَلَوْتَهَا مَعَ مَا يَجِدُهُ مِنْ
حُبِّ الْمَالِ : وَكَمَا يَلْتَمِذُ الْمَرِيضُ نَعْتُ الطَّبِيبَ الْعَالَمَ بِمَا يَرْجُو فِيهِ مِنَ الشَّفَاءِ : فَإِذَا ذُكِرَ
مَرَارَةُ الدَّوَاءِ .

وَطَعْمَهُ كَدْرُ عَلَيْهِ الشَّفَاءِ : كَذَالِكَ أَهْلُ الدِّينِ يَلْتَذَنُ بِيَهْجَتِهَا وَأَنْوَاعِ مَا فِيهَا :
فَإِذَا ذَكَرُوا فَجَاهَ الْمَوْتَ كَدْرُهَا عَلَيْهِمْ وَافْسَدُهَا .

بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ : أَنَّ كُلَّ النَّاسِ يَبْصُرُ النَّجُومَ وَلَكِنْ لَا يَهْتَدِي بِهَا الْآمِنُ يَعْرُفُ
مَجَارِيهَا وَمَنَازِلَهَا : وَكَذَالِكَ تَدْرِسُونَ الْحِكْمَةَ وَلِيُكَنْ لَا يَهْتَدِي لَهَا مَنْكُمُ الْآمِنُ عَمِلَ
بِهَا : بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ : أَنَّ صَغَارَ الْخَطَايَا وَمَحْقَرَاتِهَا لَمَنْ مَكَّنَهُ أَبْلِيسٌ يَحْقِرُهَا لَكُمْ وَ
يَصْغِرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ وَتَجْتَمِعُ فَتَكْثُرُ وَتَحْيِطُ بِكُمْ .

بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ : لَيْسَ شَيْئًا أَبْلَغُ فِي شَرْفِ الْآخِرَةِ وَاعْوَنُ عَلَى حَوَادِثِ الدِّينِ يَامِنْ

بِرَاسِتِي مِيْگُويمْ بِشَما . هَمَانْظُورِيَكَهْ نَگَاهِ مِيْکَنَدِ مَرِيضِ بِطَعَامِهَايِ خَوشِ وَازْ زِيَادِي
دَرَدِ لَذَتِ نَمِيرِدِ : هَمَچَنِينَ آلَوَدَهْ بِدِينِ لَذَتِ نَمِيرِدِ ازْ عِبَادَتِ وَدَرَكِ نَمِيرِنَدِ شِيرِينِي آنَهَا با
عَلَاقَهُ بِدِينِي : وَهَمَانْظُورِيَكَهْ لَذَتِ نَمِيرِدِ مَرِيضِ ازْ بِيَانِ طَبِيبِ عَالَمِ بهَآنِچَهِ اَمِيدَوارِ استَ از
شَفَاهِ مَرِيضِ : وَتَا بِخَوَاطِرِيَ آورَدَ تَلْخِي دَوَارَا .

وَمَزَهْ آنِ رَا نَأْگُوارِ مِيشُودِ بِراوَشِيرِينِي شَفَا : هَمِينْظُورِانَدِ اَهْلِ دِينِ لَذَتِ نَمِيرِنَدِ بِصفَاهِي
دِينِي وَاقْسَامِ اَمُورِ دِينِيَ : وَتَا بِخَوَاطِرِيَ مِيْگَنْدِرَا تَنَدِ رسِيدِنِ مِرَگَ رَا نَأْگُوارِ مِيشُودِ خَوشِيَهَايِ
دِينِي وَتَبَاهِ مِيشُودِ لَذَاتِ آنِ .

بِرَاسِتِي مِيْگُويمْ بِرَاهِي شَما : بِدرَستِي كَهْ تَمَامُ مَرْدَمِ مِيْبِنَدِ ستَارَگَانِ رَا : وَلِيْ هَدَايَتِ
نَمِيْيابِدِ بِآنَهَا مَكْرِ كَسَانِيَكَهْ آگَاهِنَدِ اَزْمَدارِ حَرَكَتِ آنَهَا وَمَحَلِ آنَهَا : وَهَمِينْظُورِ اَسْتِ يَادِ
گَرْفَقَنِ حَكْمَتِ هَمَهِ مِيَامِوزِنَدِ آنِ رَا وَلَكِنْ هَدَايَتِ نَمِيْيابِدِ بِهَآنِ مَكْرِ كَسَانِيِ كَهْ عَمَلَ كَنَنَدِ
بِهَآنِ حَكْمَتِ .

بِرَاسِتِي مِيْگُويمْ بِرَاهِي شَما : بِدرَستِي كَهْ كَوْچَكِ شَمِرَدِ كَنَاهَانِ وَمَعَاصِي هَرَآيِنِهِ ازْ
دَامَهَا وَكَيْدَهَايِ شَيْطَانِ اَسْتِ كَهْ كَوْچَكِ مِيْكَنَدِ بِرَاهِي شَما وَدَرَنْظَرِ شَما تَا مَرْتَكِبِ شَوِيدِ وَدَرِ
تَقْيِيجَهِ جَمِعِ شَوِيدِ وَانْبُوهِ گَرَددِ وَفَرَا گَيِردِ شَما رَا كَهْ نَتَوَانِيَدِ رَهَائِي يَابِيدِ ازْ آنِ .

بِرَاسِتِي مِيْگُويمْ بِرَاهِي شَما : نِيَسْتِ چِيزِي مَؤَثِّرِ تَرِ درَسَعَادَتِ آخِرَتِ وَكَمَكِ گَارَتِرِ بِرَدْفَعِ

الصلوة الدائمة : وليس شيئاً أقرب إلى الرحمن منها : فدوموا عليها واستكثروا منها : وكل عمل صالح يقرب إلى الله فالصلوة أقرب إليه وأثر عنده .

بحق أقول لكم : إن الناس في الحكمة رجالان : فرجل اتقنها بقوله وضيعها بسوء فعله : ورجل اتقنها بقوله وصدقها بفعله وشتان بينهما : فظوبى للعلماء بالفعل وويل للعلماء بالقول .

بحق أقول لكم : من لا ينتقى من ذرعه الحشيش يكتثر فيه حتى يغمره فيفسده و كذلك من لا يخرج من قلبه حب الدنيا يغمره حتى لا يجد لحب الآخرة طعماً ويلكم يا عبيد الدنيا اتخذوا مساجد ربكم سجونا لاجسادكم : واجعلوا قلوبكم بيوت اللائقوا ولا تجعلوا قلوبكم مأوى للشهوات .

بحق أقول لكم : ان كل كلمة سيئة تقولون بها تعطون جوابها يوم القيمة .

بحق أقول لكم : ان موسى عليه السلام كان يأمركم ان لا تحلوا فوا كاذبين بالله : وانا

حوادث دنيا از نماز و توجه دائمي بخدا : و نیست چيزی فزديك کننده تر از آن نماز و توجه پس مداومت کنيد از آن و زياد بجا آوريد آنرا : و هر عمل نیکی انسان را فزديك کند بخدا و نماز از همه آنها مؤثر تراست در آوردن قرب و فرزديكی بر حرمت خدا .

براستی میگویم بشما : بدرستیکه مردم در حکمت بهدو دسته اند : دسته محکم کرده آن را بزبان و گفتار و تضییع کرده اند آن را و فاسد کرده اند بکردار زشت و بد .

ودسته محکم کرده اند بقول و گفتار و تصدیق کرده اند آنرا بعمل و کردار و چه زياد فرق است بين اين دو : پس خوشابحال عالم عامل و واي بر عالم اکتفا کننده بقول و زبان براستی میگویم بشما : کسيکه بر زدارد و باك نکند از ذراعت خود گياهان مضره و هر زه را فاجار زياد خواهد شد آن علف هاي هر زه تا آنکه غالب شود بر زراعت وبكلی تباہ کند آن را و همين طور است کسيکه خارج نکند ازدل خود دوستي دنيارا : عاقبت فرامي گيرد دل را تا اندازه که درك نکند از امور اخروي طعمي و مزماي .

واي بر شما اي دنيا پرستان : که مساجد و خانه خدا بواسطه نداشتن انس زندان شده بر بدن هاي شما : قراردهيد دلها را بيت ومحل تقوی و ترس از خدا : و قرارنهيد دلها را جايگاه وقرار گاه شيطان .

براستی میگویم بشما : بدرستیکه هر کلام زشتی که می گوئيد عطا میشويid و می بینيد اثر آن در قیامت .

اقول : لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين : ولكن قولوا : لا ونعم : يا بنى اسرائيل : عليكم بالبقل البرى وخبز الشعير : واياكم وخبز البر فاني اخاف عليكم ان لا تقومو بشكره .

بحق اقول لكم : ان الذى يخوض النهر لابدان يصيب ثوبه الماء وان جهدان لا يصيبه كذلك من يحب الدنيا لا ينجو من الخطايا .

بحق اقول لكم : طوبى للذين يتهجدون من الليل : اوئك الذى يرثون النور الدائم : من اجل انهم قاموا في ظلمة الليل على ارجلهم في مساجدهم يتضرعون الى ربهم رجاء ان ينجيهم في الشدة غدا .

بحق اقول لكم : انكم لا تدركون ما تأملون الا بالصبر على ماتكرهون : ولا تبلغون ما تريدون الا بترك ما تشتهرون .

براستى مى گويم بشما : بدرستى كه موسى (ع) ميفرمود بشما بدروغ قسم بخدا نخوريد : ومن مى گويم قسم نخوريد بخدا نهراست ونه دروغ : ولی بگوئيد نه : وبلی : اى بنى اسرائيل دست برنداريد از خوردن سبزى ببابان ونان جو : و پيرهيزيد از خوردن گندم : زيرا ميترسم برشما نتوانيد ادا كنيد شكر آنرا

براستى مى گويم بشما : بدرستىكه هر كه فرو رود بنهار آب ناچار ميرسد بلباس او آب و هر چند جديت کند که فرسد : همينطقه کوريکه علاقه دارد بدنيا نجاتي ندارد از خطا و گناه .

براستى مى گويم بشما : خوشحال کسانى كه نماز ميخوانند در شب : آنها هستند اشخاصى كه ميرسد با أنها نورانيت هميشه : يجهت آنکه آنها مياستند بنماز در تاريکي شب برسپا در مسجدهاشان وزاري وتضرع ميکنند نزد پروردگارشان باميده آنکه نجات يخشد با أنها از شدت عذاب روز قيامت .

براستى مى گويم بشما : بدرستىكه نميرسيد ودرك نميكنيد آنچه را آرزو داريد : مگر بصبر برآمور يكه مکروه داريد و خوش نداريد : و نميرسيد بآنچه ميل داريد : مگر بترك مشتهيات نفساني .

براستى مى گويم بشما : اى دنيا پرستان بعضى از شما مبغوض ميداريد رفيقان را بگمان و پندار : و چگونه است که دشمن و مبغوض نفس خودترا با يقين بهايشه بدمنى با تو خواهشها وميل هائي دارد ولو تو بسبب آنها هلاك شوي .

بِحَقِّ اقْوَلْ لَكُمْ : يَا عَبْيِدَ الدِّنِيَا أَنْ أَحَدَكُمْ يَبغضُ صَاحِبَهُ عَلَى الظَّنِّ وَلَا يَبغضُ نَفْسَهُ
عَلَى الْيَقِينِ وَاقْوَلْ لَكُمْ : أَنْ أَحَدَكُمْ لِيغْضِبَ إِذَا ذَكَرَ لَهُ بَعْضُ عِيُوبِهِ وَهِيَ حَقٌّ وَيُفْرِجُ إِذَا
مَدَحَ بِهِ مَا يَسِّ فِيهِ .

بِحَقِّ اقْوَلْ لَكُمْ : أَنْ ارْوَاحَ الشَّيَاطِينَ مَا عَمِرْتَ فِي شَيْئٍ مَا عَمِرْتَ فِي قَلْوَبِكُمْ :
وَانَّمَا اعْطَاهُ كُمُ اللهُ الدِّنِيَا لِتَعْمَلُوا فِيهَا لِلآخرةِ : وَلَمْ يَعْطُكُمُوهَا لِتَشْغُلَكُمْ عَنِ الْآخِرَةِ :
وَانَّمَا بَسْطَهَا لَكُمْ لِتَعْلَمُوا أَنَّهُ أَعْنَاكُمْ بِهَا عَلَى الْعِبَادَةِ : وَلَمْ يَعْنِكُمْ بِهَا عَلَى الْخَطَايَاِ :
وَانَّمَا أَمْرَكُمْ فِيهَا بِطَاعَتِهِ وَلَمْ يَأْمُرْكُمْ فِيهَا بِمُعْصِيَةِ : وَانَّمَا أَعْنَاكُمْ بِهَا عَلَى الْحَالَلِ :
وَلَمْ يَحْلِ لَكُمْ بِهِ - عَلَى الْحَرَامِ وَانَّمَا وَسَعَهَا لَكُمْ لِتَوَاصِلُوا فِيهَا وَلَمْ يَوْسِعُهَا لَكُمْ
لِتَقْطَعُوهَا فِيهَا .

بِحَقِّ اقْوَلْ لَكُمْ : أَنَّهُ لَا يَكُونُ مَطْرُ بِغَيْرِ سَحَابٍ : كَذَالِكَ لَا يَكُونُ عَمَلٌ فِي مَرَضَاتِ
الرَّبِّ إِلَّا بِقَلْبٍ تَقِيٍّ .

بِحَقِّ اقْوَلْ لَكُمْ : أَنَّ الشَّمْسَ نُورٌ كُلُّ شَيْئٍ وَانَّ الْحِكْمَةَ نُورٌ كُلُّ قَلْبٍ : وَالثَّقَوْيَ

وَمَى گويم بشما : بعضی از شما بغض درمیاید اگر عیوب او ذکر شود برایش وحال آن
که حق گفته شده و ذکر شده: و مسرور و خوشحال میشود هر گاه مدح کنند شمارا بچیز یکه
بر خلاف واقع است

براستی میگوییم برای شما: بدرستیکه شیاطین جانگرفته‌اند در هیچ چیز بمثلی که در
دلهای شما جا گرفته‌اند و بدرستیکه خدا دنیارا بشما داده و اسباب فراهم کرده که توشه بردارید
از آن برای آخرت: و عطا نکرده که شما را باز دارد از آخرت: و گسترش داده و پهنه کرده
وسائل را برای شما تا بدانید یاری کرده شما را بر طاعت و عبادت: و یاری نکرده شما را بر
گناهان: و امر فرموده در دنیا بطاعت خدا: و امر نکرده شمارا بمعصیت در دنیا: و یاری کرده
شمارا در دنیا بتحصیل حلال: و یاری نکرده شما را بسبب دنیا بر حرام: و فراهم کرده اسباب
در هر حال بجهت مواصلت در دنیا و فراهم نکرده اسباب بجهت جدائی وقطع از یکدیگر در دنیا.
براستی میگوییم بشما: باران نمیشود بیارد بدون ابر: همینطور نمیشود عملی که موجب
رضای خدا باشد صادر شود مگر از قلب پاک خداترس.

براستی هی گوییم بشما: بدرستیکه خورشید نور بخش هر چیز یست: و حکمت و دانائی
فور بخش هر دلی تقوا و پاکی و خدا ترسی سر هر حکمت است: حق و حقیقت و عمل طبق آن در

رأس كل حكمة : والحق باب كل خير: ورحمة الله باب كل حلق: ومفاتيح ذلك الدعاء
والتضرع والعمل: وكيف يفتح باب بغير مفتاح .

١٣٦٦ في الملاي وقال امير المؤمنين عليه السلام ان ابن آدم اذا كان في يوم آخر من
الدنيا واول يوم من ايام الاخرة مثل له ماله وولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول
والله اني كنت عليك حريصا شجاعا فمالى عندك فيقول خذ مني كفناك فيلتفت الى ولده
فيقول والله اني كنت لكم محببا و اني كنت عليكم محاما فاما عندكم فيقولون
نموديك الى حفترتك و نوريك فيها قال فيلتفت الى عمله فيقول والله اني كنت فيك
لزاهداً وان كنت على لقيلا فمالى عندك فيقول انافقينك في قبرك ويوم نشرك حتى
اعرض انا وانت على ربك : قال فان كان الله ولينا اتابه اطيب الناس ريحانا وحسنهم منظرا
واحسنهم رياضا فيقال ابشر بروح وريحان وجنة نعيم و مقدمك خير مقدم: فيقول
له من انت فيقول ان اعملك الصالح ارتاحل من الدنيا الى الجنة .

هر خير وسعادة است و لطف ورحمت خدا در هر حق وحقيقة: وكليد همه اينها دعا و تضرع است.
و زاري در خانه خدا و عمل نيك : و چگونه ميشود دری بازشود بدون کلید : پس کلید تمام.
سعادات دعا است و عمل خير

١٣٦٦ - در کتاب الملاي نقل است که امير المؤمنين (ع) فرمود بدرستيکه پسر آدم هنگامي
که قرار گيرد در آخر روز دنيا او روز از آخرت ممثل ميشود نزد او مال و اولاد و عملش پس.
رومیکند بمالي و میگويد بخدا قسم من در بدست آوردن تو حرب پس بود و در دادن تو بخييل: حال
تو بچه درد من میخوری : مال میگويد بردار از من کفن خود يعني بيش از اين ازمن کاري.
ساخته نیست: پس رومیکند به اولادش و میگويد من دوست داشتم شمارا و حافظ شما بودم بچه
در دمن میخورید امروز: اولاد می گويند ما تورا میرسانيم بگورت و پنهان میکنیم و بس يعني
کار ديگري از ما مخواه : پس رومیکند بعمل خود و می گويد بخدا قسم از تو گريزان بودم
و تو بمن گران و سنگين بودي حال تو بچه درد من میخوری: عمل میگويد من انيس تو
هستم در قبرت و روز قيامت تا من و تو بمحض پروردگار برد شويم : پس اگر دوست خدا
باشد میآيد اورا مردي خوشبو و خوشرو و گفته ميشود بشارت باد تورا بروح و ريحان وبهشت
جاويدان و گذر گاه تو بهترین گذر گاه است: پس بنی آدم میگويد تو که هستي می گويد من
عمل نيك تو هستم که کوچ کردم با تو از دنيا ببهشت.

١٣٦٧ و فيه روى ان عيسى عليه السلام من قبر فرأى ملائكة العذاب يعذّبون ميتاً فلما انصرف من حاجته و مر بالقبر فرأى ملائكة الرحمة معهم اطباق من نور فتعجب من ذلك و دعا الله من هذه فاوحى الله اليه ياعيسى كان هذا العبد عاصياً وكان قد ترك امراة حبلى فولدت وربت ولده حتى كبر فسلمته الى الكتاب فلقيه المعلم بسم الله الرحمن الرحيم فاستحييت من عبدي ان اعدّ به بناري في بطن الارض وله يذكر اسمى على ظهر الارض .

١٣٦٨ و فيه ايضاً ان عيسى عليه السلام من قبر يعذّب صاحبه ثم مر به من قابل فاذا ليس يعذّب فقال يا رب مررت بهذه القبر عام الاول فكان صاحبه يعذّب ثم مررت بها العام فاذا ليس هو يعذّب فاوحى الله اليه يا روح الله ادرك به ولد صالح فاصلح طريقاً وآوى يتيمها فغفرت له بما فعل ابنه .

١٣٦٩ و فيه عن منهج الصادقين ان رسول الله عليه السلام كان يجتاز يوماً مع اصحابه عن مقبرة البقيع فلمدانی من قبر من القبور قال لاصحابه سارعوا فسارعوا في المضي

١٣٦٧ - و در آن کتاب روایت شده که حضرت عیسی (ع) مرور کرد بقبری دید ملائکه عذاب عذاب میکنند میتی را و چون برگشت از کار خود و گذشت آذان قبر دید ملائکه رحمت را با آنها طبق هائی است اذنور و رحمت حضرت عیسی تعجب کرد وجهت آنرا از خدا خواست پس وحی کرد خدا بسوی او که ای عیسی این بندۀ بود گنه کار ولی باقی ماند از او زنی باردار: چون زائد و تربیت کرد فرزند اورا و بزرگ شد گذاشت نزد معلم و مکتب خانه پس آموخت معلم به او گفتن بسم الله الرحمن الرحيم و من حیا کردم که عذاب کنم باشم در شکم زمین در حالیکه فرزند او نام من ببرد بروی زمین .

١٣٦٨ - و در آن کتاب است که عیسی (ع) گذشت از قبری که معدب بود صاحب آن بعد گذشت در سال دیگر دید عذاب برداشته شده: عرض کرد خدایا گذشتم از این قبر سال پیش و صاحب آن معدب بود و امسال عذاب برداشته شده وحی کرد خدا بسوی او یا روح الله ولدی بود برای او صالح بسرحد رسید و راهی هموار کرد و یتیمی را پناه داد پس آمر زیده شد بواسطه عمل فرزندش ،

١٣٦٩ - و در آن کتاب نقل شده از کتاب منهج الصادقین که رسول خدا (ص) عبور کرد روزی با اصحابش از قبرستان بقیع چون نزدیک شد بقبری از قبرها فرمود به اصحابش عجله

عنه فلما رجعوا و دنو القبر ارادوا التعجيل و المسارعة في المضي عنه قال عليه السلام
لَا تعجلوا قالوا امامنا تنا بالتعجيل وقت الذهاب قال نعم كانت الملائكة يعذّبون صاحب
هذا القبر وقت ذهابنا وهو يضج وينادي ولم اكن اطيق سماع ضجّته و الحال رحمة الله
و رفع عنه العذاب فسئلوا عن سبب عقابه و سبب صيرورته هر حوما : قال عليه السلام كان
الرجل فاسقا فكان الى الساعة معدبا بسبب فسقه وكان له صبي اتوا به في الساعة الى المعلم
فعلّمه بسم الله الرحمن الرحيم فلما قرأ الصبي وجرى على لسانه خاطب الله الملائكة
الموكلين بعدابه اتر كوه و لاتعذبوه لاينبغى ان نعذب رجال و ابناء يذكرنا .

۱۳۷۰ نفس المهموم قال السيد روی عن الصادق عليه السلام انه قال ان زین العابدين
عليه السلام بكى على ابيه اربعين سنة صائمانهاره قائماليله فاذ احضر الافطار جائعه غلامه بطعامه و
شرابه فيضنه بين يديه ويقول كل يا مولاي فيقول قتل ابن رسول الله جائع اقتل ابن رسول
الله عطشانا فلا يزال يكرر ذلك و يبكى حتى يبل طعامه من دموعه ثم يخرج شرابه
بدموعه فلم يزل كذلك حتى لحق بالله عزوجل .

کنید در گذشت از آن قبر و پس از مراجعت که نزدیک آن قبر شدند اصحاب بنا گذاشتند تعجيل
کنند و بسرعت بگذرند از آن قبر و رسول خدا (ص) فرمود عجله نکنید عرض کردند مگر شما
دستور نفرمودید که بتعجيل بگذریم وقت رفتن : فرمود چرا ملائکه عذاب میکردن صاحب
این قبر را وقت رفتن ما و او ضجه و ناله میکرد و من طاقت شنیدن ناله اورا نداشتم ولی الان
رحمت خدا شامل حال او شده واز او عذاب برداشته شده پرسیدند جهت عقاب و رفع آنرا
از رسول خدا (ص) : فرمود این مردی بود عاصی و گنه کار و تا این ساعت معدب بود بواسطه گناهش:
وبرای او فرزندی بود بردند اورا همین ساعت نزد معلم و معلم بدوا گفت بگویسم الله الرحمن
الرحيم و طفل بر زبان راند بسم الله را زیرا سزاوار نیست عذاب کنیم مردی را که اولاد او مارا
یاد میکند و نام مارا بر زبان میراند

۱۳۷۱ - در کتاب نفس المهموم است از امام ششم که امام چهارم زین العابدين (ع) چهل
سال بر پرداز گریه کرد روزها روزه دار بود و شبها در حال نماز هر گاه غلام غذا و آب می-
آورد جهت افطار پیش روی آقا می گذاشت و می گفت بخورید میفرمود کشته شد پسر رسول
خدا (ص) گرسنه و تشنه و های مکرر گریه میکرد تا غذا ترمیشد از آب دیده اش و
مخلوط میشد به اش کچمش و همینطور بود تا بخدا ملحق شد

۱۳۷۱ نفس المهموم وحدث مولی اعلیٰ بن الحسین علیہما السلام بروزیومالی الصحراء قال فتبعته فوجده قد سجد على حجارة خشنة وانا اسمع شهیقه وبکائه و احصیت عليه الف مرّة لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا ورقالا الله الا الله ايمانا و صدقا ثم رفع رأسه من السجود وان لحیة ووجهه قد غمر بالماء من دموع عینیه فقلت ياسیدی اما آن لحزنك ان ینقضی ولبکائک ان تقل فقل ويحك ان یعقوب ابن اسحق ان ابراهیم علیهم السلام کان نبیا ابن نبی کان له اثنی عشر ابنا فغیب الله سبحانه واحدا منهم فشاب رأسه من الحزن واحدودب ظهره من الغم وذهب بصره من البکاء وابنه حی فی دار الدنیا وان فقدت ابی واخی وسبعة عشر من اهلیتی صرعی مقتوین فکیف ینقضی حزنی ویقل بکائی .

۱۳۷۲ فی الخصائص ففی الحديث عن النبی علیه السلام سئلت الجنۃ ربها ان یزینها فاوھی الله اليها انى زینت اركانك بالحسن والحسين علیهم السلام فماست كما تمیس العروس فرحا وفي روایة فزادت الجنۃ سرورا بذلك وفي خبر عنه علیه السلام اذا كان يوم القيمة

۱۳۷۱ - ونیز در کتاب نفس المهموم محدث قمی ره نقل کرد از غلامی که حضرت علی این الحسین خارج شد روزی بسوی صحراء من هم پشت سر حضرت رفقتم دیدم سر بسجده گذاشته بر سنگی درشت : ومن شنیدم شهقه و گریهاش را و شمردم هن امرتبه گفت لا اله الا الله حقا لا اله الا الله تعبدا ورقالا الله الا الله ايمانا وصدقა : وبعد سر بلند کرد از سجده دیدم محاسن وصورت آنحضرت از آب دیده اش پوشیده شده گفتم ای آقای من وقت آن نشده که غم شما زائل شود و گریه شما کم شود : فرمود وای بر تو یعقوب پسر ابراهیم پیغمبر پسر پیغمبر بود و برای او دوازده پسر بود خدا پنهان کرد یکی از آنها را از او : برائهن هم وغم آن سراو سفید پشت او خمیده شد و چشم او سفید شد از گریه در حالیکه پسر او زنده بود و نمرده بود : ومن ازدست دادم پدر و برادرم وهیفده نفر از اهل بیتم را و دیدم بیجان وکشته چگونه تمام شود و بگذرد حزن من و کم شود گریه من

۱۳۷۲ - در کتاب خصائص شیخ جعفر وارد شده حدیثی از رسول خدا (ص) که بهشت خواستارشد از خدا که اورا زینت کند وحی شد بسوی او که من زینت دادم ارکان تورا بحسن وحسین علیهم السلام پس اظهار خوشحالی کرد بمثل عروس و در روایتی است که زیاد شد سرور بهشت باین زینت و در خبر است از رسول خدا (ص) که روز قیامت که بشود زینت میشود عرش

زین عرش الرحمن بكل زینة ثم يوتى بمنبرين من نور طولهما مائة ميل فيوضع أحدهما عن يمين العرش والآخر عن يسار العرش ثم يؤتى بالحسن والحسين عليهما السلام زین الرب تبارك وتعالى بهما عرش كمامات زین المرأة قرطاها :

١٣٧٣ اقول ويعجبني نقل اسطر من الخصائص في باب زيارة الحسين عليهما السلام فقدورد في الحديث ان تارك زيارة عليهما السلام امتنقص الايمان قاطع لحرمة رسول الله صلوات الله عليه وسلم ورحمه وقد عق رسول الله : وفي رواية ليس بشيعة : وفي رواية ان كان من اهل الجنة كان من ضيوفهم : وفي رواية تارك حقاً من حقوق الله ولو حرج الفحجه : وفي رواية محروم من الخير وفي رواية بعد ان سمع احدهم عليهم السلام ان جماعة من الشيعة ياتي عليهم السننه والسنن لا يزورونه قال عليهما السلام اخطأ وعن ثواب الله زاغوا وعن جوار محمد صلوات الله عليه وسلم تباعدوا انتهى .

١٣٧٤ في الخصائص عن الصادق عليهما السلام على مارواه الصدوق قال عليهما السلام كان

خدا بهر زینتی بعد آورده شود دو منبر از نور که درازی آنها صد میل باشد گذاشته شود یکی طرف راست عرش و دیگری طرف چپ عرش بعد آورده شود و بیانید حسن و حسین (ع) و زینت میکند خدای متعال به آن دو عرش را همانطوری که دو گوشواره زینت میکند زن را .

١٣٧٣ - نویسنده این خطوط گوید خوش دارم نقل کنم چند سطری از خصائص درباره زیارت آقا سید الشهداء عليه السلام در آن کتاب نقل فرموده حدیثی که تارک زيارت آن حضرت ناقص الايمان است وقطع کننده حرمت ورحم رسولخداست وعاق است نسبت بررسولخدا : و در روایت است که چنین کسی شیعه نیست : و در روایت است که تارک زيارت اگر از اهل بهشت باشد میهمان اهل بهشت است : و در روایت است که تارک کننده است حقی از حقوق خدا را و گرچه هزار مرتبه حج بجا آورده باشد : و در روایت است که محروم است از خیر : و در روایت است که چون شنیدند بعضی از امامها عليهم السلام که جماعقی از شیعیان یکسال و دوسال گذشته بر آنها و زیارت نکرده اند سید الشهداء را فرمود خطا کرده اند و گذشته اند از ثواب خدا و منحرف شده اند از حق و از جوار رسول خدا صلی الله عليه و آله دور شده اند .

١٣٧٤ - و در کتاب خصائص از امام ششم عليه السلام نقل شده از شیخ صدوق که فرمود

الحسين ﷺ ذات يوم في حجر النبي صلوات الله عليه وآله يلاعنه ويضا حكه فقالت عايشة ما اشد اعجابك بهذا الصبي فقال لها كيف لا احبه ولا اعجبه وهو ثمرة فؤادي وقرة عيني : اما امتي ستقتلها : فمن زاره بعد وفاته كتب الله له حجة من حججى قال يا رسول الله حجة من حججك قال نعم وحجتين من حججى قال وحجتين من حججك قال واربعة قال فلم تزل تزداد ويزيد ويضعف حتى بلغ تسعين حجة من حجج رسول الله ﷺ با عمرها .

١٣٧٥ غایة المرام بعذن کور جار الحدیث نقل عن عبدالله بن الحسن عن الحسن
 ﷺ قال خطيبا خطب رسول الله ﷺ يوماً فقال بعدها حمد الله واثنى عليه: معاشر الناس کانی ادعی فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی اما ان قمسکتم بهما لن تضلو افقتعلموا منهم و لاتعلمونهم فانهم اعلم منکم لاتخلوا الارض منهم ولو خلت لانساخت باهلهما : ثم قال ﷺ اللهم انی اعلم ان العلم لا يبید ولا يقطع وانک لاتخلی الارض من حجۃ لاک على خلقک ظاهرالیس بالمطاع او خائف مغمور

آن بزرگوار روزی قرار گرفته بود آقا سید الشهداء (ع) در دامن رسول خدا (ص) و آن بزرگوار با او ملاعنه میکرد و میخندانید اورا : عايشه گفت چه زیاد است دوستی شما با این صبی رسول خدا فرمود چگونه دوست ندارم اورا وخش ندارم اورا وحال آنکه میوه دلروشی چشم من است بدانکه امت من میکشند اورا بزودی وهر که زیارت کند اورا بعد از کشتن او می نویسد خدا برای اویک حجی از حجهای من عايشه تعجب کرد و گفت حجی از حجهای شما یا رسول الله فرمود بلی دو حج از حجهای من گفت دو حج از حجهای شما فرمود چهار حج فرمود امام ششم همواره زیاد کرد و زیاد کرد تا رسید به نود حج از حجهای رسول خدا با عمرهای آن .

١٣٧٥ - در کتاب غایة المرام نقل شده بعد از بیان روات حدیث از عبدالله پسر امام حسن عليه السلام که امام حسن فرمود خطبه خواند روزی رسول خدا و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود گروه مردم گویا می بینم خوانده شده ام از طرف خدا و احابت کرده ام دعوت خدا را و میگذارم من میان شما دو چیز بزرگ : کتاب خدا : و عترت من و اهلیت من بدانید اگر چنگ زدید به آن دو گمراه نمیشوید : پس بیاموزید از آنها و در مقام آموختن بآنها نباشید زیر آنها عالم تر هستند از شما : وهیچگاه خالی نمیماند زمین از آنها و اگر خالی شود فرو

کیلا تبطل حجتك ولا تضل اولیائک بعد ان هدیتھم او لیئک الاقلون عددا الاعظمون
قدرا عندالله فلما نزل عن منبره قلت له يا رسول الله اما انت الحجۃ على الخلق كلهم
قال يا حسن ان الله يقول انما انت منذر ولكل قوم هادفانا المنذرو على الہادي قلت
قولك ان الارض لا تخلوا من حجۃ قال لیکن نعم : على ^{لیکن} هو الامام والحجۃ بعدي :
وانانت الامام والحجۃ بعده : والحسین الامام والحجۃ والخليفة من بعده ولقد بیانی اللطیف
الخییر ان يخرج من صلب الحسین ولدى قال له على سے جده فاذ امضی الحسین قام
بعدھ على ابنھ وهو الامام والحجۃ بعدي بھ ويخرج الله من صلب على ولدًا سميی وابنھ
الناس بی علم وعلمی وحکم وحکمی وهو الامام والحجۃ بعدي بھ ويخرج الله تعالی من صلب
محمد مولودا يقال له جعفر اصدق الناس قوله وفعلاً وهو الامام والحجۃ بعدي بھ و
يخرج الله تعالی من صلب جعفر مولودا يقال له موسی سے موسی بن عمر ان اشد الناس

پرند زمین اهلش را : وبعد فرمود خدایا من میدانم که علم از بین نمیرود وقطع نمیشود وخدایا
تو خالی نمیگذاری زمین را از حجتی بر مخلوقات بحسب ظاهر ولو پیروی نشود وخانه نشین
باشد : واین باین جهت است که زنده بماند حجت بر خلق و باطل نشود و گمراه نشوند دوستان
تو بعد از هدایت تو : و آنها که بهداشت باقی بمانند کم هستند وعظیم است قدر و منزّل آنها نزد
خدا : امام حسن (ع) فرمود چون ازمنبر بزرگ آمد عرض کردم یا رسول الله آیا شما هستید
حجت بر خلق خدا تمام آنها فرمود ای حسن جان خدا فرموده انت منذر و لکل قوم هاد
پس من ازدار کننده هستم و على هدایست گفتم فرمایش شما که زمین خالی نمیماند .
از حجت بیان فرمائید : فرمود بلى على امام و حجت است بعد از من : و تو امام و حجتی
بعد از او : وحسین امام وحجت وخليفة است بعد از تو و بتحقیق خبرداد مردا خدای لطیف
دانا که خارج می شود از صلب حسین پسریکه نامیده شود على هم نام جدش باشد وهر گاه حسین
وقتش گذشت جانشین شود اورا على پسرش و او امام وحجت است بعد پدرش : و خارج کنند
خدای تعالی از صلب على ولدی هم نام من وشیوه ترین مردم زمان خود باشد بمن : علم او علم
من باشد حکم من باشد و اوست امام وحجت بعد از پدرش : و خارج کنند خدا از صلب
محمد مولودی که گفته شود به او حعفر راستگو ترین مردم است از گفتار و کردار و اوست امام
وحجت بعد از پدرش : و خارج کنند خدا از صلب جعفر مولودی که گفته شود به او موسی هم نام
موسی بن عمران شدید ترین مردم باشد از جهة عبادت و او امام وحجت است بعد از پدرش : و
خارج کنند خدا از صلب موسی مولودی که گفته شود به او على معدن علم خدا و محل و موضع

تعبدا فهو الامام والحجۃ بعد ابیه : و يخرج الله من صلب موسى مولود ايقال له على
معدن علم الله و موضع حکمه وهو الامام والحجۃ بعد ابیه ويخرج من صلب على مولود
ايقال له محمد فهو الامام والحجۃ بعد ابیه ويخرج الله من صلب محمد ولدا يقال له
ويخرج الله من صلب على مولوداً يقال له الحسن فهو الامام والحجۃ بعد ابیه: ويخرج الله
على فهو الامام والحجۃ بعد ابیه : من صلب الحسن الحجۃ القائم امام شیعیته و موقد
او لیائیه یغیب حتی لا یرى شخصه ویر جع عن امره قوم ویثبتت عليه آخرون ویقولون
هتی هذا الوعد ان کنتم صادقین ولو لم یکن من الدنیا الا يوم واحد لطوّل الله عزوجل
ذالک اليوم حتی یخرج قائمنا فی ملائے الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلماً و جورا
فلا تخلو الارض منکم اعطاكم الله علی و فهمی ولقد دعوت الله تبارک و تعالی ان یجعل
العلم والفقه فی عقبی و عقب عقبی و فی ذرعی و ذرع و ذرعی .

١٣٧٦ فی كتاب ابی الجعد عن محمد بن علی قال حدثني ابی علی بن الحسين
عليهم السلام ان الحسين بن علی دخل المستراح فوجد لقمة ملقأة فدفعها الى

حکمت خدا باشد و اوست امام وحیت بعد از پدرش : وخارج کند خدا از صلب على مولودی
که گفته شود بهاؤ محمد و اوست امام وحیت بعد از پدرش : وخارج کند خدا از صلب محمد
ولدی که گفته شود بهاؤ على و اوست امام وحیت بعد از پدرش : وخارج میکند خدا از صلب
على مولودی که گفته می شود بهاؤ حسن و او امام وحیت است بعد از پدرش: وخارج میکند خدا
از صلب حسن حجۃ قائم را که پیشوای شیعیان وزنده کننده شیعیان و دوستان خود است و پنهان
می شود بطوریکه دیده نمی شود شخص او و بر میگردد از امامت او دسته و پا بر جا و ثابت می ماند
دسته دیگر و می گویند دسته پس چه زمانی خواهد آمد و بوعده وفا خواهد شد اگر شما راست گو
هستید: و اگر باقی نمایند از دنیا مگر یکروز هر اینه طولانی کند خدا آن روز را تآنکه خروج کند
و ظاهر شود قائم ما آل محمد پس پر کند زمین را از قسط و عدل هما نظریکه پرشده باشد از ظلم
وجود : پس خالی نگذارد خدا زمین را از شما : عطا کرده خدا بشما علم و فهم مرا : و هر اینه
من خدای متعال را خواندم که قرار دهد علم و فقه را در عقب و ذریه من و عقب عقب من : و در
نسب من و نسب من .

١٣٧٦ - در کتاب ابی الجعد نقل است از محمد بن علی که فرمود حدیث کرد مرآپدرم
علی بن الحسين علیهم السلام براینکه حسین بن علی (ع) داخل مستراح شد لقمة نانی یافت
افتاده برداشت و داد بغلامش و فرمود بیاد من بیاور از این لقمه وقتی خارج شد : غلام لقمه

غلام له فقال ياغلام ذكرني عن هذه اللقمه اذا خرجت : فاكلها الغلام فلما خرج الحسين ع تبليغ قال يا غلام اللقمه قال اكلتها يامولاي قال ع تبليغ انت حر لو جد الله تعالى : قال له رجل اعتقه ياسيدى قال نعم سمعت جدى رسول الله ع تبليغ وهو يقول من وجد لقمه ملقاء فمسح عنها ما مسح وغسل منها ما يفسد ثم اكلها لم يستقر في جوفه حتى يعتقه الله تعالى من النار ولم اكن لاستبعد رجال اعتقاد الله من النار .

۱۳۷۷ عن المحسن عن الرضا ع تبليغ قال من احب عاصيا فهو عاص ومن احب مطينا فهو مطين ومن اعان ظالما فهو ظالم ومن خذل عادلا فهو خاذل : انه ليس بدين الله وبين احد قرابة ولا ينال احد ولاية الله الابالطاعة .

۱۳۷۸ في تفسير الصافي عن العوالى عن الصادق ع تبليغ اما اقام العالم الجدران (اي الخضر) او حى الله الى موسى انى مجاز البناء بسعى الاباء ان خيرنا فخيراً و ان شرافشراً لا تزدوا فلتزنى نسائكم ومن وطى فراش مؤمن و طى فراشه كماتدين تدان .

دا خورد قبل از خروج آقا وچون خارج شد آقا سید الشهداء عليه السلام فرمود غلام کی جاست آن لقمه گفت خوردم ای آقای من حضرت فرمود تو را آزاد کردم در راه خدای تعالی : مردی به حضرت عرض کرد آزاد کردی اورا ای آقای من فرمود بلی شنیدم از جدم رسول خدا (ص) که میفرمود هر که بیابد یک لقمه نانی افتداد پس پاک کند آسود گی آنرا و بشوید آنچه را فاسد شده و بعد بخورد نمیماند درجوف او مگر آنکه آزاد میکند خدا اورا از آتش : و من نیستم کسیکه به بندگی بگیرم مردی را که خدا اورا آزاد کرده از آتش .

۱۳۷۷ - واذ كتاب محسن نقل شده از حضرت رضا (ع) که فرمود هر که دوست بدارد گنه کاري را پس او گنه کار است و هر که دوست بدارد مطين و فرمان برداري را پس او مطين است : و هر که ياری کند ظالمي را پس او ظالم است : و هر که مخدول و خوار کند عادلي را پس او خوار است : بدرستي که نیست بین خدا و بین احدي قرابتي و نمير سد کسی بسرحد دوستي خدا مگر بوسيله اطاعت خدا .

۱۳۷۸ - در كتاب تفسير صافي نقل شده از كتاب عوالى از امام ششم عليهما السلام که فرمود پس از آنکه عالم یعنی خضر دیوار را راست کرد و حى فرستاد خدا بموسی که ما جزا میدهیم اولاد را بواسطه عمل پدران اگر خیر باشد بخیر و اگر بد باشد به بدی : زنا نکنید

۱۳۷۹ فی مجموعه ورام روی عن النبی ﷺ انه قال سیاًقی فی آخر الزمان علماًء یزهـدون فی الدنیا ولا یزهـدون ویرغـبون فی الآخرة ولا یرغـبون وینهـون عن الدخـول علی الولـاة ولا ینتهـون ویبـاعـدوـن الفـقـراء ویقـرـبـون الـاغـنـیـاء او لـیـئـکـهـم الجـبارـوـن اعدـاء الله .

۱۳۸۰ فی كتاب مصائب المعصومین نقل بعدان جزعت الزهراء علیها السلام و بعد بکائـها قال جـبرـئـیـل للـنـبـیـ علـیـهـ السـلـامـ : السلام علـیـکـ، يـاـخـیـ مـحـمـدـ العـلـیـ الـاـعـلـیـ يـقـرـئـکـ السلام وـیـخـصـکـ بالـتـحـیـةـ والـاـکـرـامـ وـیـقـوـلـ لـکـ سـکـتـ فـاطـمـةـ الزـهـرـاءـ فقدـ وـالـلـهـ اـبـکـ المـلـائـکـهـ فـیـ السـمـاءـ وـاـنـیـ سـأـخـلـقـ شـیـعـةـ طـاهـرـیـنـ مـطـهـرـیـنـ یـنـفـقـوـنـ اـمـوـالـهـمـ عـلـیـ عـزـاءـ المـحـسـینـ وـیـتـبـعـوـنـ اـبـدـاـنـهـمـ وـیـبـذـلـوـنـ اـرـوـاحـهـمـ عـلـیـ زـیـارـتـهـ وـیـقـعـدـنـ المـجـالـسـ الـىـ انـ قالـ الاـوـبـشـرـ الزـائـرـیـنـ لـهـ بـعـدـ مـمـاتـهـ : الاـوـمـنـ زـارـهـ بـعـدـ مـمـاتـهـ لـهـ بـكـلـ خـطـوـةـ حـجـةـ مـقـبـولـةـ: الاـوـمـنـ اـنـفـقـ درـهـمـاـ عـلـیـ عـزـائـهـ اوـ زـیـارـتـهـ تـاجـرـتـهـ المـلـائـکـةـ الـىـ يـوـمـ الـقـیـامـةـ فـیـأـقـایـیـهـ بـكـلـ درـهـمـ سـبـعـوـنـ حـسـنـةـ وـیـبـنـیـ اللهـ لـهـ قـصـورـاـ فـیـ الجـنـهـ: الاـوـمـنـ تـذـکـرـ مـصـابـهـ زـیـراـ زـناـ خـواـهـدـ شـدـ باـ زـنـهـایـ شـماـ : وـهـرـ کـهـ پـاـ بـگـذاـشـتـهـ خـواـهـدـ شـدـ .

۱۳۷۹ - در كتاب مجموعه و رام روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بیانند در آخر الزمان علمائی که باز دارند مردم را از دنیا و خود دست برندارند و تحریص کنند مردم را به آخرت و خود رو نیاورند به آخرت و منع کنند مردم را از رفت و آمد با مراء و خود رفت و آمد کنند : فقر را دور کنند از خود و نزدیک شوند با اغیانی اینها هستند ستمگران و دشمنان خدا .

۱۳۸۰ - در كتاب مصائب المعصومین نقل شده پس از آنکه حضرت زهرا گریه و زاری میکرد برای مصائب سید الشهداء علیه السلام جـبرـئـیـلـ نـازـلـ شـدـ بـرـ رسـوـلـ خـداـ (ص)ـ وـسـلامـ کـرـدـ وـ گـفـتـ خـدـایـ مـتـعـالـ سـلـامـ مـیـرـسـانـدـ وـمـیـقـرـمـایـدـ آـرـامـ کـنـ فـاطـمـةـ زـهـرـاـ رـاـزـگـرـیـهـ وـبـدرـستـیـکـهـ بـگـرـیـهـ درـآـورـدـهـ مـلـائـکـهـ رـاـ درـآـسـمـانـ ، وـبـدرـستـیـکـهـ خـلـقـکـنـمـ بـزـوـدـیـ شـیـعـیـانـ پـاـکـ وـمـنـزـهـ کـهـ اـفـاقـ کـنـنـدـ اـموـالـ خـودـ رـاـ بـرـعـزـادـارـیـ حـسـینـ وـبـزـحـمـتـ اـنـدـازـنـدـ بـدـنـهـایـ خـودـ رـاـ وـبـلـکـهـ بـذـلـ کـنـنـدـ جـانـ کـنـنـدـ گـانـ حـسـینـ رـاـ بـعـدـ اـزـقـلـ اوـ آـگـاهـ باـشـ کـهـ هـرـ کـهـ زـیـارـتـ کـنـدـ اـورـاـ بـعـدـ اـزـمـرـ گـشـ برـایـ اوـ

وبكى عليه حفظت الملائكة دموعه بقوارير من زجاج واتته بها يوم القيمة وقالوا له يا ولی الله خذ هذه دموعك في دار الدنيا على الحسين فاذا هم بك عنف النار ادم منه عليهما فانها تقع عنك اكثر من خمسماة عام فتهلل وجه النبي ﷺ فقالت له فاطمة عليهما ماه تهلل وجهك فرحا بخبرها بمقالة جبرئيل فسجدت له تبارك وتعالى شكرها: فقال الحسين ﷺ فما يكون جزائهم عندك يوم القيمة ياجداه فقال يا ولدى اشفع بذنب المذنب منهم عند الله وقد اعطي ذالك فنظر الى ابيه على عليهما و قال له وانت يا ابناه ما يكون جزائهم عندك يوم القيمة فقال له على عليهما قسما يا ولدى لا اسقى يوم العطش الاكبر لهم: فقال وانت يا اخى ياحسن فقال الحسن عليهما وحقك يا اخاه لا ادخل الجنه الامعهم: فقال وانت يا امامه فقالت فاطمة عليهما وعزه ربى وحق ابى وبعلى لا وقفن على باب الجنه براس مکشوف ودموع مذروف ولا اطلب من ربى سواهم فاذا دخلوا الى الجنه دخلت خلفهم: فقال الحسين عليهما وانا ياجداه وحق ربى وحقك ان لم يدخلوا

خواهد بود بهر قدمی يك حجه مقبوله : و آگاه باش هر که صرف کند يک درهم در عزاداری و يا زيارت او تجارت کنند برای او ملائکه تا روز قیامت پس داده شود بهاو بهازاء هر درهمی هفتاد حسنه و بنا کند خدا برای اوصرهای در بهشت : آگاه باش و هر که ياد کند از مصیبتهای حسین و گریه کند بر او نگهداری کنند ملائکه اشک او را که در دنيا بر حسین ریخته در شیشههایی از بلور و بدنهند بهاو روز قیامت و بگويند بگریه کننده ای دوست خدا بگیر اين است آب گریه و اشک چشم تو بر حسین در دنيا : هر گاه روکند بتوشله آتش بپاش ازاين بر آن بدرستی که دور شود از تو بيش از پانصد سال راه : در اين هنگام باز شد چهره رسول خدا و خوشحال شد : فاطمه (ع) عرض کرد آيا از چه فرحناك شدی : پس خبر داد بفاطمه زهرا آنچه را جبرئيل خبر داده بود: بشکرانه آن حضرت زهرا (ع) سیده شکر بجا آورد: در اين هنگام حسین (ع) گفت چيست جزای آنها نزد شما روز قیامت ای جد بزرگوار فرمود ای پسر من من شفاعت میکنم گنه کاران آنها را. نزد خدای متعال و حضرت باری اين حق شفاعت را بمن عنایت فرموده : پس نظر کرد حسین (ع) بسوی پدرش على (ع) و گفت و شما ای پدر بزرگوار چه جزا میدهی به آنها روز قیامت فرمود على (ع) قسم میخورم ای پسرم که آب ندهم روز عطش اکبر مگر بگریه کننده گان تو : پس گفت بپرادرش حسن (ع) و شما ای برادرم

الجنه بين يدي واراهم لم ادخل قبلهم واطلب من ربى ان يجعل قصور هم مجاورة لقصرى .

الحمد لله اولاً وآخرأ وظاهرأ وباطناً وقد فرغتolle وله الحمد من تصحیحه يوم السبت رابع جمادی الاولی ۱۳۸۹ بيد الفقیر الجانی .

حسین بجستانی

چه جز امیدهی فرمود حسن(ع) قسم بحق توابی برادرم که من داخل بهشت نشوم مگر با آنها . آنگاه گفت بمنادیش فاطمه زهراء شما چه جزائی میدهی به آنها فرمود قسم بعزت پروردگار وبحق پدرم و شوهرم بایstem من بسر در بهشت با سر بر هنره واشک ریزان و نخواهم از خدای متعال سوای آنها را وهر گاه که آنها داخل بهشت شدند پشت سر آنها من وارد بهشت شوم : در این وقت حسین علیه السلام گفت ای جدبزر گوار قسم بپروردگار و قسم برسول خدا اگر داخل بهشت نشوند پیش روی من و نه بینم آنها را که داخل بهشت شدند داخل بهشت نشوم قبل از آنها و از خدا درخواست خواهم کرد که قراردهد قصر آنها را پهلوی قصر من .

سند رفع بطلان
عیینه تعلیمه نظر

فیصله ایستادگی
و اسلام نظر

محل این مقدمه ساخته شد و تقدیر شد

۰۷۷۱ ملک عالم روحانیت
۰۵/۱۱/۷۷

سند رفع بطلان

محل فروش:

كتابفروشی صدوق

تهران - بازار جنب مسجد سلطانی - تلفن ۵۳۶۵۱۳

كتابفروشی حاج محمد حسن علمی

تهران - بازار بین الحرمین

كتابفروشی شمس

تهران - خیابان ناصرخسرو

دارالكتب الاسلامية

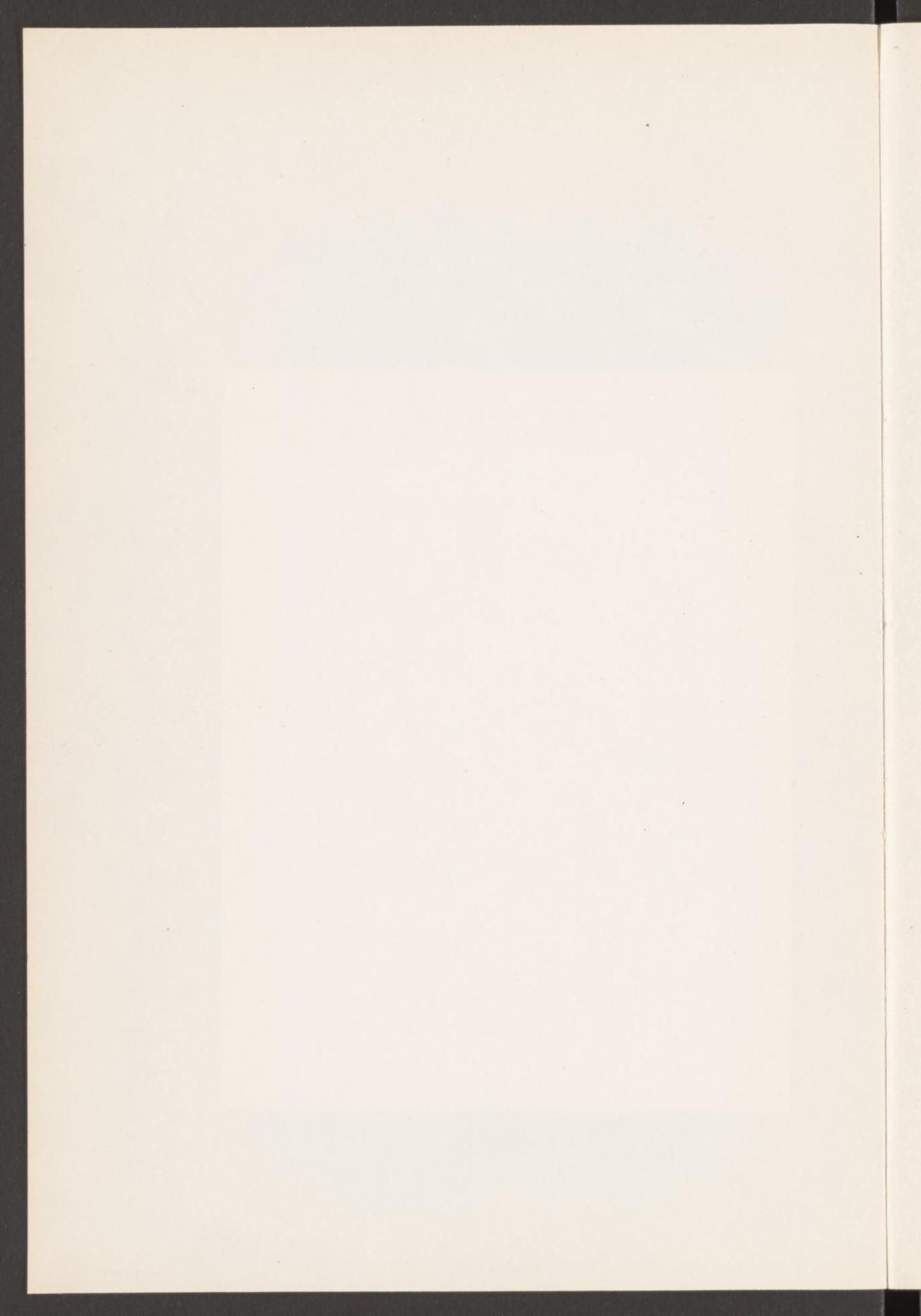
تهران - بازارسلطانی

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۱۳۳۵

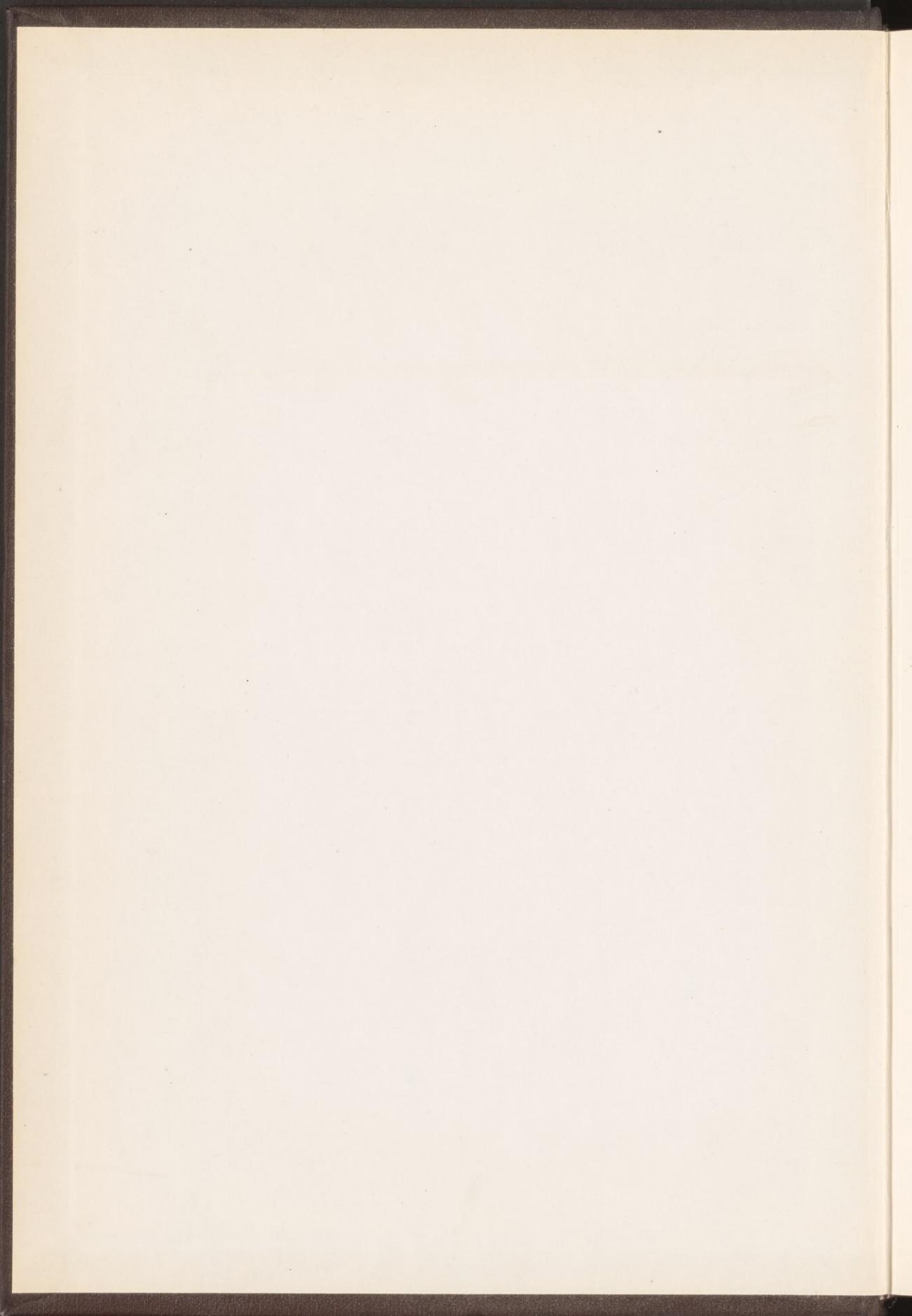
بتاریخ ۲۳/۱۱/۵۰

از این کتاب دو هزار نسخه در چاپخانه بهمن چاپ گردید



DATE DUE

DATE DUE



NYU - BOBST



31142 01706 5361

BP193 .B36 1971

Sabaik al-dhahab fi bayan haqi